

حيدر علي شاه شجاع الدين
في شمس الله مشكيات

شكاه
صليط
عبد الحق

الله
الله

الله
الله

الله
الله

الله
الله

الله
الله

الله
الله

الله
الله

الله
الله

صيف شيخ عبد الحق
وهي قوت رحمة الله

الله اعلى

الله اعلى



بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام
 على سيدنا محمد
 وآله الطيبين الطاهرين
 أجمعين
 أما بعد
 فبما أوتيت من فضل الله
 وأمرت أن تنزل القرآن
 عليك
 فبما أنزل الله عليك
 القرآن الكريم
 وما أنزل الله عليك
 من قبله
 من شيء
 فبما أنزل الله عليك
 القرآن الكريم
 وما أنزل الله عليك
 من قبله
 من شيء
 فبما أنزل الله عليك
 القرآن الكريم
 وما أنزل الله عليك
 من قبله
 من شيء

کتاب الادب ۳ حدیث
 مرآة المؤمنین

طبی گفته ادب اسمی است که واقع بشود و بدریاضت محمود و کشف است می کشد
 در وی بیان در کسب فضیلتی از فضایل و اصل ترکیب و بی نقصی معنی جمع کردن و خواندن
 کسی را بخیر است و ادب که بمعنی جمع کردن مردم و طعام و خواندن و بیاض است برای اینجاست که
 و طعمی را که ساخته شود و برای دعوت و دعوت و دوس با و بگویند و ادب بمعنی دل که مذکور شد نیز بمعنی
 جمع کردن و خواندن مجاز است و در صراح گفته که ادب بمعنی فرسنگ و یکدشت حدیثی و
 سیوطی گفته ادب استعمال آنچه محمود است از قول و فعل و گفته که بعضی گفته اند ادب با خدا بکارم اخلاق
 و بعضی گفته اند بیامدن بر جنات و بعضی گفته اند تعظیم هر که فوق است و در حق با بر که دون است و در
 مجمع البحار گفته که ادب حسن اخلاق است و حق آنست که عاقل است از اخلاق و اعمال و تدبیر با انبیا و
 سلام اسم است از تسلیم بمعنی سلامت و برکت از تقایض و عیوب و اسمی است از اسماء الهی
 و بعضی گفته اند که تسلیم بر حق است از اسم سلام است از جهت سلامت از عیب و نقص و معنی السلام
 علیک این است که الله تعالی مطلع است بر حال تو پس غافل مباش یا اسم خدا تعالی برست
 یعنی تو در خط و نگره بانی او می خواجه اند معک اکثر باشند که معنی سلام علیک
 این است که تو در سلامتی از من و مرا تیر سلامت دار از خود و شکر

اسلم که معنی مصاحه است یعنی این باش از من و این دارم و شریعت این در ابتدای اسلام برای تیره مسلم از کافربود تا تعرض نکند کویا
است باسلام پس از آن ستم شد این شریعت **الفصل الاول** و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
و مسلم خلق الله آدم على صورة پدیدار و خدا تعالی آدم را بر صورتی خلق کرده اند و در معنی این حدیث پس از بعضی تاویل کنند
و گویند که این از احادیث صفات است پس از تاویل آن امساک باید کرد چنانکه در امثال این از مشابهات مذہب سلف بهین است یعنی
تاویل کنند و مشهور و تاویل او آنست که صورت معنی صفت است چنانکه گویند صورت مثل این است و صورت حال اینچنین است یعنی پدید
گردید و در کار تعالی آدم را بر صفت خود بر صوف گردانید و را بر صفاتی که بر تو صفات گردید اویند پس گردانید و را می عالم فاد و زید مشکلم
سمیع بصیر را اضافت برای تشریف است چنانکه روح الله ببت الله یعنی پدیدار و بر صورت جمیل لطیف شئی برابر و لطافت که بقدرت کامل
از خود بخشد و ایجاد نمود و بعضی گویند که ضمیر راجع به آدم است یعنی پدیدار و آدم را از ابتدای حال بشر سوئی الخلق بطول شصت ذراع
چنانکه آدم را از اول لطفه مانند پس از آن مضاعف پس از آن چنین بعد از آن صبی پس از آن مرد تمام بر صورت خاصه او که نسخه جامع است از جمله
مخلوقات هیچ مخلوق نیست که مثالی از آن در صورت وی نباشد و لهذا او را عالم صغیر خوانند و تواند که برین تقدیر نیز صورت معنی صفت
باشد یعنی پدیدار و بر صفت خاص مخصوص کل بی موصوف بعلم و کاهی بجل و وقتی بمعصیت و زمانی با جلیا یا صورت معنی امر و شاست که بعد
از ملائکه و ملک حیوانات و سحر کائنات آمد و بعضی که ضمیر راجع به بر او یا غلام است که در حدیث آمده که چون بزد بکل کشتا و خود را باید که بروی
زند و در روایت دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ویرا دید که بروی غلامی میریزد فرمود بر روی من زیرا که خدا تعالی پدید
گرداد و بر صورت وی یعنی پس صورت وی کرم و عظیم باشد که یا که گفته که این خود بسیار از آدم و بر صورت اوست پس از زدن بر روی
که اشرف اجزاست و اکثر اجزاست و در دست اجتناب باید کرد و این بر دو وجه را تضعیف و ترغیف کرده اند با آنکه در حدیث دیگر آمده خلق آدم
على صورة الرحمن و جواب داده اند که این حدیث نزد محدثان ثابت نشده و الله اعلم و تا میسکند و به ثانی را این قول که طوله ستون
ذو اعداد از می قامت آدم شصت دست بود و ذراع کبر ذال از طرف مرقی تا طرف الخشت میانه و مرقی بحیریم و فتح فاع و بعکس بند ذراع
و ر باز و کذا فی القاموس پس این بیان پدیدار کردن آدم است بر صورتش یعنی پدیدار و ابتدا برین صورت و باین طول بر تقدیر رجوع ضمیر یافته
تعالی بیان صفت دیگر می شود و آدم را اگر ضمیر راجع به او باشد چنان مربوط می افتد که مجرد بیان واقع فاع و تخصیص بیان طول بند را جهت
بودن اوست غیر متعارف میان ادیان بخلاف سایر صفات و مقدار عرض بقیاس آن محلا معلوم میکرد و فلما خلقه پس نحاسی که پدیدار و
خدا تعالی آدم را قال اذهب فسلم علی بلو و کذا الخطاب کرد الله تعالی مرا و آدم را و گفت برو پس سلام کن بر آن جماعت بعد از آن
برای بیان جماعت شار الیم گفت و هم نفوس المثلثة جلوس و آنها که او را بر فتن نزد آنها و سلام کردن بر آنها فرمود جماعت از فرشتگان
بودند نشسته و نفر دست کرده مردم از سه تاده مادر اینها نیز همین را داشت و فرشتگان که نشسته بودند همین مقدار بودند یا مطلق جماعت
را داشت اگر چه زیاده برین باشند و الله اعلم فامتنع ما یحبونک پس شنبو چیز را یا شنبو که چه نوع تحیت یعنی سلام میکنند ایشان را یعنی جواب
سلام تو میگویند و اگر کثرت اینجی که است بجاء صله مقنونه و تشدید یا مضموه از تحیت و در بعضی بحسب یک کسب جیم و سکون تمانید و
ضمم بالزجواب و تحیت در اصل مشتق است از حیا به معنی احیا و بقیه حیا که الله میگوید یعنی زنده و باقی دارد و ترا خدای تعالی و به معنی سلام ملک
و بقایز آمده در التحیات بندهم پس معانی را و دهشته اند فاختا لم یکنک و تحیت در پند و فرمود پس بدستی این که که از ملائکه بشنوی سلام
تو سلام ولادت و ذریه مشتق از ذرات معنی نشرو پراننده کردن جمع ذراتی و سور چه را که دزد گویند هم از اینجا است فذ هب
رفت آدم بحکم حق تعالی بر آن جماعت از ملائکه سلام کردن فقال پر گفت آدم السلام علیکم فقالوا این گفتند فرشتگان در جواب سلام

السلام عليك ورحمة الله قال گفت آن حضرت يار اوستي فزاده ورحمة الله پس زياده كردن در شکر آن آدم را يعني در جواب سلام آدم لفظ ورحمة الله را و چون
 او ب جواب و فضيلت آنست که اگر کسی کويد السلام عليك در جواب گوید و عليك السلام ورحمة الله و اگر در سلام نیز ورحمة الله گفته شود در جواب او گویند رحمة الله وبرکاته و در
 بعضی روایات زياده و مغفرت نیز آمده و ازین حدیث معلوم شد که در جواب سلام و عليك السلام درست است چنانکه و عليك السلام و در پرده و عبارت بیج تفاوت
 نیست قال گفت آن حضرت بعد از بیان خلق آدم شصت ذراع فکل من بدخل الجنة علی صوره آدم و طول ه مستون ذوات عايس هر که می در آید بهشت را بر صورت آدم
 باشد و حال آنکه در آن می قامت می شصت که باشد باین بلند می قامت و حسن و جمال که آدم داشت در بهشت در آید اما در درختان بر اقیع و اقطع صور باشد چنانکه دندان یکی خدا
 گویند باشد فلم یزل الخلق یفتن بعد و حتی الآن پس همیشه خلق یعنی در میان کوتاه شوند بعد از آدم تا اکنون که این مقدار رسیده اند و در عبارت تقدیم و تاخیر است یعنی آدم
 شصت که قامت داشت بعد از وی در میان رومی کوتاهی نهاده باز چون در بهشت در آید همچنان قامت بلند کرد که آدم داشت منفق علیه ۲ و عن عبد الله بن عمر
 ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و سلم و لیست است از عبد الله بن عمر بن العاص که مردی پرسید از آن حضرت ای الا سلامه خبر کدام خصلت و ادب
 از خصال آن ادب سلما می بهتر و فاضل تر است قال فرمود نظم الطعام و نظری السلام غور اندین تو طعام و کفن تو سلام با علی مکن خوف و مکن لم تعرف بر شما بیگانه
 اشارت بجود و تواضع که اصل صفات حمیده و عده خصال اند که واجب است رعایت آنها در معاشرت خلق و طبیعتی که تخصیص این دو صفت بمناسبت حال ایل است و لهذا اسناد
 کردی بلفظ خطاب انتی یعنی کویا و رسائل میل بعد این دو صفت دریافت و دروسی رعایت و استقامت بوجو آنها را اینها لازم تر یافت و دلیل بر بوجه آنکه در احادیث دیگر صفات
 دیگر را افضل خصال سلام داشت مثل گذاردن نماز در شب چون مردم در خواب باشند یا احسان و اگر ارام همایه و همان و امثال آن نسبت به یکس هر چه که اسم دید بر همان تعین
 و تخیل فرمود و تقری فی الضم تا مستحق از اقرار معنی خوانندین است و بفتح تا از قراءت نیز خوانده اند و معنی این ظاهر تر است و با وجود آن ضم صحیح تر و فصیح تر است اما معنی اقرار که
 بعضی خوانندین سلام است بخافی دارد و ترجیحش اینست که چون سلام کند باعث سلام میگردد و مسلم علیه را بر تو سلام گوید یا میخواند او را سلام را و بعضی گویند که اگر سلام بزبان ظلم
 باشد اقرار مناسب است زیرا که میخواند سلام مکتوب الیه را و الاقراءت مناسب و ازین حدیث معلوم کردید که سلام از حقوق اسلام است نه حق صحبت و دشمنانی و همچنین عبادت
 و سنان چنانکه در حدیث آمده باید منفق علیه ۳ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للمؤمن علی المؤمن سن خصال مسلم از بر تو
 مسلمان دیگر شش خصلت ثابت است اگر چه واجب بود لیکن بجهت مبالغه و تاکید میغوید و آورده که کلمه علی است بهودا از مرضی کنی عیادت کردن است و پرسیدن چو
 ای بار تو و سلما می عیادت شستن است از عود که معنی رجوع و بازگشتن است زیرا که عید رجوع میکنند بر مریض و می گویند نزد وی یا باز میگرد و دوی و گرمی پرسد و بشهاده اذنا منا
 و دم حاضر شدن بر مسلمان چون بید برای نماز بنوازه و شمع آن و دفن و بجهت اذنا عا ه سیوم حاجت کردن مسلمان چون بخواند برای طعام اگر انمی نباشد مثل حضور بدعت یا
 بوجوه و مشورت و بیعت علیه اذ الغبه چهارم سلام دادن بروی چون ملاقات کند مسلمان را و تو سلام که معنی جواب سلام است و ذکر نکرد زیرا که وی واجب است و لازم
 است و بشهاده اذ اعطس پنجم جواب گفتن بوجهك الله چون عطسه زند مسلمان اگر الحمد لله گوید و اگر تحمید کند حق شستنی نکرد و چنانچه باید و ادب خود و شستنی بشستن
 و سینه و طهر و معنی جواب عطر آید و در باب عطاس تحقیق معنی این لفظ و احکام آن کرده شود انشاء الله تعالی و موضح له اذ غاب و شهد و ششم یک خواهی کردن است
 مسلمان را در حضور و غیبت یعنی اگر حاضر است ملق و نفاق کند و اگر غایب بود غیبت کند و بدگوید و با همگی حاضر و غایب بخواند و نیکی اندیش باشد و معنی نصیحت را و ذی است
 و در اصل لغت معنی خلوص آید و تحقیق معنی نصیحت در محل خود باید و چون صاحب مصابح این حدیث را در فضل اول که بزرای حدیث صحیحین معتقد است آورده مؤلف میگوید که لواجم
 فی الصحیحین نایفتم من این حدیث را در صحیح بخاری و مسلم و لانی کتاب التجبیدی و نه در کتاب جمیدی که جمیع بین الصحیحین و لاکن ذکر صاحب الجامع بر او باشد
 الفسائی و لیکن ذکر کرده آن را صاحب جامع الاصول که کتب مستدراج کرده بر روایت سنائی عا و عند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تذلون الجنة
 فو منوا یعنی اندیشه شایسته را تا آنکه ایمان بیارید و لا تؤمنوا حتی محابوا و ایمان نمی آید و کامل نمی شود ایمان شما تا آنکه یکدیگر را دوست میدارید یعنی برای خدا و در بعضی نسخ و لا تؤمنوا
 آمده هنوز و موافق قاعده همین است و لیکن و لا تؤمنوا محبت محابست و مقارنت حتی تؤمنوا است و از برای تحصیل سبب تجارب فرمود که اولاد لكم علی شقی ایاره نام شهادت
 بر کاری که اذ اخلعوه محابستم چون که بنید از دوست و آید یکدیگر را و این صفت این است که افضوا السلام بیکم فاشترکوا السلام را میان خود و از فاشترکون
 سلام میان باشد که سابقا مذکور شد که بر شما و بیکان سلام گوید یا معنی ظاهر کردن و بلند گفتن چنانکه شنود انگار که بروی سلام میکند که باعث پیدا آمدن دوستی است و او مسلم
 و عند قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم سلم الراكب علی الماشی ابدا که سلام گوید کسی که سوار است بر انگار که پیاده است و الماشی علی القاعد و السلام
 آنکه راه میروند و آنکه نشسته است و القاعد علی الکبیر و المار علی القاعد و القلیل علی الکثیر و راه البخاری و گفته اند که این کلمه نزد ملاقات است یعنی چون دو کس ملاقات کنند
 صلی الله علیه و سلم سلم الصغیر علی الکبیر و المار علی القاعد و القلیل علی الکثیر و راه البخاری و گفته اند که این کلمه نزد ملاقات است یعنی چون دو کس ملاقات کنند
 حکم اینست تا اگر وارد گرد و بیدای یکی بر دیگری است و سلام بر وجه و بجهت حال خواه صغیر باشد یا کبیر ظیل بود یا کثیر و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سلم من علی سلم غلمان منفق علیه ان میگوید که آن حضرت گذشت بر جبهه خردان بر سلام کرد بر ایشان و این غایت تواضع و شفقت است از آنحضرت بر اهل عالم صلی الله علیه و سلم

و جزا عن المسلمين جزاه وعن ابي هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تبذروا اليهود ولا النصارى بالسلام انتم ائمة ائمة اليهود و انتم ائمة النصارى
 و السلام يعني اول شما بر ايشان سلام نكند اما اگر ايشان اول سلام كنند جواب سلام ايشان بر وجبي كه ايشان كرده اند بگنجد و گفته اند كه در جواب ايشان زياده بر عليك يا عليكم
 گفت و گفته اند كه در جواب سلام كنار بايد گفت هاگ اند بعضي از علماء ابتداي سلام بر يهود و نصاري بجهت ضرورت يا حاجت تجويز كرده اند و هم چنين است حكم مستدعان و
 فاستعان و اذ الصلوة احدى اهل البيت و چون ملاقات كنند شايكي از يهود و نصاري را در راهي فاضطروه الى اصنعه پس مضطرو و چاره كه در اينجا در ابوسوي مكاني كه تنگ
 تر است از راه يعني غلبه كنند چنانكه كوشود و تنگ كرد و در راه بروي اهل اعراف و غزت و شكوت اسلام و در بعضي حواشي نوشته كه مراد مضطر كه دانيدن امر كه در نيت نيكو شود و سب
 راه را بگذارد و رواه مسلم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم اذا سلم عليكم اليهود و النصارى فاما يقولون لعلهم
 السال عليكم فقل و عليك پس نبي كه يكي از ايشان كه السلام عليك يعني بخاي سلام سام ميگويد كه يعني ترك است و اين از خبث باطن و عداوت اين اشياء است بسلامان
 پس آن حضرت بطريق خطاب عام ميفرمايد كه در جواب او تو تير و عليك كوتاهان چه گفته است بوي راجع كرد و و كود عليك السلام متفق عليه و بهمين مضبوط است اين حديث
 و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و سلم اذا سلم عليكم اهل الكتاب فقولوا و عليكم متفق عليه و ليكن در حديث اول فعل و عليك بصيغة مفعول
 و در اينجا فقولوا و عليكم بصيغة جمع است مانند آنكه در روايات و عليك يا عليكم يا وادي و او هر دو آمده و در كلام مولف بواو است و روايت موطا عليك است بدون و
 و هم چنين روايت و ارفقي عليك بلا و او پس بعضي علماء گفته اند مختار است كه بي و او كود يا مشاركت در آنچه گفته اند لازم نيايد و بعضي گفته كه باكي نيت مشاركت چه مود
 مشترك است ميان همه و بعضي گفته اند كه او در اينجا براي مشاركت نيت بلكه براي استيفاء است مراد آنست كه و عليكم بالتحقير و صواب آنست كه هر دو وجه جائز
 است از جهت وقوع روايت هر دو و عن عائشة رضي الله عنها قالت لم تاذن و هط من اليهود على النبي صلى الله عليه و سلم روايت
 از عائشة كه اذن جلبيد ند براي درون در آمدن كه هي از يهود در آن حضرت فقولوا پس گفته اسلام عليكم و كود يا قصد آن اشياء در ايراد ضمير جمع براي آن بود كه اين دعای بزرگ
 مرا اهل بيت و آن حضرت را تير شامل كرد و اگر چه ضمير جمع در مقام سلام براي و اعداء بي اين قصد نيز مي آيد چنانكه معلوم كرد و فقلت پس عائشة ميگويد كه گفته من براي رد آن
 و ما بر ايشان بل عليكم السلام و اللعنة بلكه بر شما باد ترك و لعنت لعنت را زياده كرد و در اينجا زجر و تشديد و لغت و غضب بر يهود و در قرآن مجيد در مواضع متعدد و آمده
 فقال پس گفت آن حضرت يا عائشة ان الله و في ابي عايشة رضي الله تعالى رقيق است يحب الرقيق في الامركة و دست ميدهد و نرمي را و لطف و اودمعه كاد
 في الصراح الرقيق نرمي ضد عنف و في القاموس الرقيق اللطف قلت عائشة ميگويد كه گفت من آنحضرت را اول تمسح ما قالوا آيا شنيدى تو چه چيز گفتى ايشان يعني دعاي بزرگ
 كرد و در توبه جاي آنست كه بانياد شدي كنم و سخت كويم و ايشان خود طعنوا نكند قال گفت آن حضرت يا عائشة قد قلت تحقير كنتم و عليكم يعني بر شما باد سلام يا بر شما باد چيزي
 شما مني آيند از لعنت و نفرين و في رواية عليكم و لم يذكروا و او در روايتي عليكم آمده و ذكر كرد و او را و در حديث سابق و بعد آن تحقيق كرده شد متفق عليه
 و في رواية للجباري و در روايت من شاري را بخيلى آمده كه قالت گفت عائشة ان اليهود اذوا النبي بدستنيك بود و آندنيغير اصلي الله عليه و سلم
 فقالوا پس گفته السلام عليك بغير واحد قال گفت آن حضرت در جواب ايشان و عليكم فقالت عائشة السلام عليكم و لعنكم الله و غضب عليكم فقال رسول
 الله پس گفت بغير خدا صلي الله عليه و سلم مرا عايشه را محلا بايست و آهسته باش تا عائشة عليك بالرفق توبه نرمي كردن و مطلق نمودن و اياك و العف
 و الفحش و دور و از خود راز دشتي و سخت گفتن و تعدي و تجاوز از حد كردن در سخن و بد گفتن و فحش بغير هر چه سخت باشد فصح آن از كنان مان و مراد اينجا تعدي زيادت قبح در
 قول است قالت گفت عائشة اول تمسح ما قالوا آيا شنيدى تو چه چيز گفتى ايشان قال گفت آن حضرت اول تمسح ما قلت آيا توشنيدى من چه كنتم و در حديث
 ر و كردم بر ايشان و جواب ايشان گفت من چه چيز گفتى ايشان و كردن از دعای بد مستجاب فيهم پس استجاب كرده ميشود و مراد قبول كرده ميشود و دعای من در حق ايشان
 و لا تسباب لهم في و استجاب كرده ميشود و مراد ايشان از در حق من و في رواية لمسلم و در روايتي مسلم را بخيلى آمده كه قال گفت آن حضرت لا تكوني فاحشة
 مباحث ابي عائشة در شكت و تجاوز كننده از حد و در كوني فان الله لا يحب الفحش و التفسير زير كه خداي تعالى دوست نميدارد فحش را كه بي مخلف سر بر زدن و فحش
 كه بر زدن و فحش و بد كوي بزار و عن اسامة بن زيد ان رسول الله صلى الله عليه و سلم من مجلس فيه اخلاصا من المسلمين و المشركين
 عبدة الاوثان و اليهود و اسامة بن زيد رضي الله عنهما روايت ميكند كه آن حضرت كذشت بمجلسي كه در وي مردم بود و مختار از هر جنس مسلمانان و مشركان بت
 پرست و يهود و فسلم عليهم پس سلام داد برين مجموع مخلوق از مردم بقصد سلام بر مسلمانان و از اينجا معلوم شد كه اگر جامه بدست نهشته باشد بعضي متقي سلام و بعضي
 غير متقي چنانكه كافران و مستدعان سلام كنند بران عامه ب نيت سلام بر متحان آن و گفته اند كه غير است كه السلام عليكم كويد و مسلمانان را مراد و او را كويد و السلام على من
 اتبع الهدى و هم چنين بايد در نامه نوشتن اهل كتاب متفق عليه و اگر كويد كه قول و عبدة الاوثان و المشركين كافران و مشركان است اما صريح است اما يهود و اهل حمله مشركان ميشوند
 پس و تحت و داخل نباشند و بيان كردن مشركين بان واقع نشود جواب مراد مشركان تواند كه كافران باشند چنانكه در كريدان اسد لايفتران لشرك بگفته اند و يا
 و ي و اليهود و عطف بالشركين باشد بر عبدة الاوثان و مشركان را بيان عبدة الاوثان از جهت آن كه در مشركان عرب همه بت پرست و مشرك در عبادت بوده

و عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یا ایها الجالوس بالطرقات پر میری نشستیں در راہا طرقات بضم طاء و افقوا لو اس کفند
یا رسول الله ما لنا من مجالسنا بدیت ما را انجلس ہا می مادر را ہا جا رہ و عدائی یعنی البتہ ما را می بایست فحدث فیما حرف و حکایت میکنیم در مجالس قال
فرمود آن حضرت فاذا بیتم الا المجلس پس چون آیای آید از ہمہ کار ہا و نیکی کہ مجلس را فتح کند کہ قال الکسانی و کذا کہ فی شرح ابن الملک بمعنی نشستن و در نسخہ
جال الدین محدث بحسب لام تصحیح کردہ اند یعنی اگر بازمی آید نشستن در راہا و البتہ می نشینند فاعطوا الطريق حقہ پس بدید راہ را حق دی قالوا و ساحق الطريق
گفتند چہ چیز است حق طریق یا رسول الله قال فرمود حق الطريق غرض الطريق یعنی حق نشستن در طریق پوشیدن چشم است از نظر افکندن بسوی حرام و کف
الاذنی و دور کردن و بچو افکندن آنچہ اید اذ کند و بر نما کند نہ کا نرا استنک و خا و پلیدی و رد السلام و باز دادن جواب سلام مردم غالباً سلام گفت نہ سلام زیرا کہ
سنت آنست کہ ہاشی سلام کند بر قاعدہ چنانکہ گذشت والا مر بالمعروف والنہی عن المنکر و دیگر کردن مردم را بمعروف یعنی بر شہ و کشف شدہ است در
شرع حسن دی و باز داشتن از منکر یعنی ناشہ ع کہ شناختہ شدہ است در شرع عن زی متفق علیہ^{۱۴} و عن ابی ہریرۃ عن النبی صلی الله علیه وسلم فی ہذہ
القصہ و روایت از ابی ہریرۃ از آن حضرت و بین قصہ کہ صحابہ را از نشستن در راہ مانع کرد و آنہا منع نشدند پس فرمود اگر شما بازمی آید از آن بدید طریق را حق
و بیان کرد حق طریق و در آخر فرمود و ارشاد السبیل و دیگر حق طریق را نمود نہست مردم را کہ نمیدانند کہ یکا میرود و رواہ روایت کرد ابن لفظ ابو داود و عقیب حدیث الثریا
بعد از حدیث ابو سعید خدری کہ اسم چنین کہ ذکر کردہ شدہ^{۱۵} و عن عمرو بن ابی العاص عن النبی صلی الله علیه وسلم فی ہذہ القصہ و از امیر المؤمنین عسکری
ابن عمار از آن حضرت در ہمین قصہ مذکورہ ایچنین آمدہ است کہ قال گفت آن حضرت و تفتیوا المملوف و فرما درسی کردن مظلوم مضطر را کہ فریادی کند و حسرت
منخور و بر حال خود و تہم و الضال رواہ نمودن کہ راہ را ہوا و ارشاد سبیل عام ترست از راہ نمودن کہ راہ رواہ ابو داود و عقیب حدیث ابی ہریرۃ ہکذا روایت
کرد ابن کثیر ابو داود بعد از حدیث ابی ہریرۃ ایچنین کہ ذکر کردیم و لم اجد ہا فی الصحیحین و منی بایم من ابن دو حدیث را در صحیحین و حاکم لا کثر در صحیح و فصل اول
کرد الفصل الثانی^{۱۶} و عن علی و رضی الله عنہ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم للمسلم علی المسلم ست بالمعروف و سلما نازا بر مسلان شش
خصلت و شش حق است لبس و مقرون بہ معروف یسلم علیہ اذا القیہ و یحییہ اذا دعاه و یشیتہ اذا عطس و یعودہ اذا مرض و یتبع جنازہ
اذا مات آن شش حق این است کہ سلام کند بر وی چون ملاقات کند او را و اجابت کند او را چون بخواند بطعام و بر یکک اید کوید چون عطسہ زند و برسد چون بیمار کرد
و در پی جنازہ او رود و چون میرد و چون در پی جنازہ رفتن بعد از نماز جنازہ است کوید نماز جنازہ نیز نہ کنو راست یا کویم نماز فرض است از البتہ بایکد و اگر چہ سبیل گفت
است مقصود اینجا بیان شش و ادابت کہ زیادتست در رعایت حقوق مسلم و محیب لہ ما یحب لنفسہ و دوست دارد در سام را چہ می کہ دوست میدارد و خود را
خیر دنیا و آخرت رواہ الترمذی و الدامی و عن عمرو بن حصین ان رجلاً جاء الى النبی صلی الله علیه وسلم فقال روايت است از عمر بن حصین
صحابی مشہور کہ مروی آمدہ از آن حضرت پس گفت السلام علیکم فرد علیہ پس رو کرد بر وی سلام وی را جواب سلام او گفت بہان لفظ کا و کفہ یعنی گفت و علیکم السلام
ثم جلس پست نشست آن مرد فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عشر یعنی ثابت شد و نوشته شد مر این مروی و حنفہ جزای سلامی کہ کرد و حکم
جا با حنفہ فاعلم مثلاً ثم جاء اخر فقال پست آمد مروی دیگر پس گفت السلام علیکم و رخصۃ اللہ زیادت و رحمۃ اللہ فرد علیہ پس آن حضرت جلس سلام او گفت
بہین لفظ فجلس پس نشست آن مرد فقال عشرون پس گفت آن حضرت ثابت شد مراد است خبر زیادت کردن و رحمۃ اللہ کہ آن نیز حنفہ است از ابی ہریرۃ
بر وی نیزہ حنفہ دیگر باشد ثم جاء اخر فقال پست آمد مروی دیگر پس گفت السلام علیکم و رحمۃ اللہ و بر کاتہ فرد علیہ فجلس فقال ثلثون پس گفت آن حضرت
مر این مروی حنفہ است زیادت و بر کاتہ رواہ الترمذی و ابو داود و این کلام در فعل سلم بود اگر مسلم السلام علیکم کوید و مسلم علیہ در جواب وی و رحمۃ اللہ زیادہ
کند یا مسلم السلام علیکم و رحمۃ اللہ گفت و سلم علیہ و بر کاتہ زیادہ کرد و اگر اینچنین حکم خواہ بود و در رضا عہد اجر و ہم چنین حکم و مغفرتہ است کہ در حدیث آئیدہ بیاید و من معاذ
بن انس عن النبی صلی الله علیه وسلم عفاہ یعنی روایت کرد معاذ بن انس جنی صحابی کہ معذہ و است مد اہل مصر از آن حضرت حدیث بمعنی حدیث مذکور
اگر چہ در لفظ مختلف اند و زیادہ کرد معاذ یک مرتبہ دیگر کہ ثم اتی اخر فقال السلام علیکم و رخصۃ اللہ و بر کاتہ و مغفرتہ زیادت و مغفرتہ فقال
اربعون پس گفت آن حضرت ثابت شد مر او را چہل حنفہ در مقابلہ چار حنفہ کہ یکی اصل سلام است و سہ دیگر رحمۃ اللہ و بر کاتہ و مغفرتہ و قال و گفت آن حضرت
در بیان مضاعفہ ثواب و ترغیب بتحصیل آن کہ انکون الفضائل ہم چنین میباشد فضائل و کثرت و مضاعفت آن یعنی ہر کر اعمل بیشتر فضیلت و می بیشتر مراد آن
نیست و اسد اعلم کہ اگر بر مغفرتہ چیزی بغیر از فضیلت آن بیشتر است زیرا کہ زیادہ بران درست نیامدہ است رواہ ابو داود و فایدہ کہ گفتہ اند کہ افضل سلام آن است
کہ کوید السلام علیکم و رحمۃ اللہ و بر کاتہ و بغیر جمع کوید اگر چہ مسلم علیہ یکی باشد و محیب نیز بغیر جمع کوید و علیکم بود و ادنی سلام السلام علیکم است اگر السلام علیکم یا سلام علیکم
کوید نیز کافی است اما جواب ادنی وی و علیک السلام و علیکم السلام است و اگر و حذف کند کفایت و اتفاق کردہ اند بر آن کہ در جواب علیکم کوید جواب نشود و
اگر و علیکم کوید در زیادہ و وجہ است کہ قالوا و عن ابی امامۃ قال قال رسول الله صلی الله علیه وآلہ وسلم ان اولی الناس باللہ بدستیکو قرب تر و محبوس تر

مردم بخواب حق و غرض علی بن ابی طالب با سلام کسی است که آنکه کند سلام و پیشانی نماید در آن و مرد و دوازده که ملاقات کرده اند می یک دیگر چه درین صورت برابرند حق سلام اما اگر یکی نشسته باشد و دیگری بر سر و روی وارد کرد و سلام کردن حق و وارد است بر قاضی حدیث اگر و در وصفت نماید و ابتدا اسلام کند اولی نباشد چوادی حق لازم بر دهنه خود کرد و اگر قاضی بکند فضیلت او راست و رواه احمد و الترمذی و ابوداود و نقل است از عیسی بن الخطاب رضی الله عنه که سه چیز موجب خلوص محبت و صفای مودت برادر مسلمانست یکی ابتدا اسلام نزد ملاقات دیگر خواندن بنامیکه دوست دارد و آنرا سیوم جامی دادن چون در آمد در مجلس و عن جریر بن ابی النبی صلی الله علیه و سلم هر چه نیت و روایت است از جریر بن ابی النبی که صحابی مشهور است خوش روی و خوش خوی که آن حضرت که نشست بر جاعه زنان فسلم علیهن پس سلام کرد آن حضرت بر ایشان و رواه احمد گفته اند که این مخصوص است بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جهت امن از وقوع و فتنه اما غیر وی را نشاید کرده و کرده است که سلام کند مرد بزرگ یا بکانه یا زن سلام کند بر مرد بیکانه یا بکمر بکمر باشد و در این فتنه و از این علی بن ابی طالب قال یجوز عن الجاهل اذا مروا ان یسلم احدهم کنت علی رضی الله عنه کفایت میکند از جاهل چون بگذرد که سلام کند یکی از آنها و میجوز عن الجالوس ان یودا احدهم و کفایت میکند از نشسته که جواب سلام کند یکی از ایشان و حکم ملافی نیز همین خواهد بود حاصل آنکه ششیت سلام و فرضیت جواب آن بر سبیل کفایت است اگر از جاهل یکی سلام کند یا یکی جواب گوید از نه ساقط کرد اما اگر هر یکی کند افضل باشد و رواه البیهقی فی شعب الایمان مرفوعا و روایت کرد این حدیث را سبیل طریق رفع یعنی قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم قول علی رضی الله عنه و روی ابوداود و قال و روایت کرد ابوداود و گفت و فقه الحسن بن علی رفع کرد و در این بن علی شیخ ابوداود و این حسن بن علی شیخ ابوداود است حاصل آنکه سبیل این حدیث را مرفوع آورده و ابوداود و از طریق حسن بن علی که یکی از شیوخ و دست مرفوع روایت کرده و از طریق دیگر موقوف و عن عمرو بن شعیب عن ابيه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یس ما من تشبه بغیرنا نیست از کسی که مشابه سازد خود را بغیر ما پس از آن بیان کرد تشبه بغیر ما و نمی کرد از آن بقول خود لا تشبهوا بالیهود و لا بالنصارى تشبه یهود و بنصاری فان تسلیم الیهود الاشارة بالا صابغ زیرا که سلام کردن یهود اشارت کردند بکشتن و تسلیم النصارى الاشارة بالا لکف و سلام کردن نصاری اشارت کردند بکشتن و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا لقی احداکم اخاه فلیسلم علیه و هو و ان حضرت چون پیش آید یکی از شما برادر خود را باید که سلام کند بروی فان حالت بینهما شجرة او جدرا او حجر ثم یتقیه فلیسلم علیه پس اگر مایل کرد و میان دو کس بعد از آنکه سلام بر یکدیگر کرده اند و خستی یا دیواری یا سنگی یا پتیرش آید یکی از آن دو مرد دیگر را باید که سلام کند بروی درین ملاقات نیز یعنی باین مقدار مغارقت و مفاصلت سلام متعجب بود چو جای زیاده برین و درین کمال مبالغه است در حبش و تحرص بر استجاب سلام و رعایت این ادب و رواه ابوداود و عن قتادة ای معی مشهور است حافظه اعمی که هر چه شنید یا داشت قال قال النبی صلی الله علیه و سلم گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اذا دخلتم بیتا فسلموا علی اهلها چون در آمد خانه را پس سلام کنید بر اهل خانه و اذا خرجتم فاودعوا اهلها سلام چون بیرون آید و دیعت نمیدزد اهل خانه سلام را یعنی چون سلام کردید وقت بیرون آمدن گوید که و دیعت نهادید و برکت آرزو از ایشان و باز میکشید از آن آخرت چنانچه کسی و دیعتی نزد کسی نهاده باشد و طبعی گفته تا رجوع کند با ایشان و باز گیرید و دیعت خود را چنانچه و دایع گرفته میشود و در این تفاوت است بسلامت و معاودت مره بعد از غریز انقی و رواه البیهقی فی شعب الایمان مرسلا و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یانبی اذا دخلت علی اهلک فسلم ای سرک من چون در ای بر اهل و علی خود پس سلام کن بر ایشان یکنون بر که علیک و علی اهل بیتک می باشد سلام سبب و جو برکت و زیادت و خیرات بر تو و بر اهل خانه و رواه الترمذی و آمده است که چون در خانه در آید سلام کند بر اهل خانه و اگر کسی در خانه نباشد بگوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین تا بر ملائکه که آنجا باشند سلام برسد و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم السلام قبل الکلام یعنی اهل باید که سلام کند بعد از آن کلام و پیش از سلام ابتدا بکلام کردن خوب نیست و رواه الترمذی و قال هذا حدیث منکون و عن عمران بن حصین قال کفای الباهلیة تقول کنت بودیم و در ایام جاهلیت که میگویم و ما میگویم باین لفظ در محبت انعم بک یا تعینا انعم انما از خود راست یعنی نرمی و نازکی و نیکوئی و این چهار تامل و معنی است یکی آنکه با معنی سببیت باشد یعنی تازه و روشن کرد و اندک سبب تعالی سبب تو چشم را یعنی چشم و دستان ترا که گنایت از طیب عیش و رفاهیت حال مخاطب است که بجام و دستان باشد و ایشان بیدین وی خوش شود و دیگر آنکه حرف بازاید و بود یعنی تازه و خرم و در آنکه کرد و از اندکی تعالی یعنی بیدین آنچه دوست میداری و خواهی از محبوبات و مرادات و انعم صلیحا و تر و تازه و خوش باش از جهت صباح یعنی خوش با و صباح تو یا خوش باش تو در وقت صباح باین نیز کفایت از طیب عیش و فراغ وقت است و مخصوص وقت صباح بدان جهت است که اغلب آنچه واقع میشود از غارت و مکاره در وقت صباح می افتد و لفظ انعم در اول لفظ ماضی است و در ثانی لفظ امر از انعام فلما کان الا سلام نهضیا هن ذلک پس هرگاه که پیش از سلام نهی کرده شدیم ما از آن کلمات و رواه ابوداود و گفته اند که هر قوم را احتیاج بود نسبت ملوک و عظمای خود مثل همین و در آنکه ذکر کرده شد در عرب بود و در آنکه میخواستند زمی هزار سال و این است که گفته شده است در معنی التحیات اند یعنی تحیات و تعظیفات همه ثابت است مر خدا و جزوی شقی آن نه و البته اجمع کرده شد التحیات تا شامل گردد در همه و رواه ابن خلدون و عن غالب قال قال الجالوس باب الحسن البصری غالب بن قحطال بصری نسائی گفت گفت ثقة است احدی گفت ثقة ثقة است تبالیکه و یکی گفت صدوق صالح است روایت کرده است از حسن بصری و سعید بن جبیر و روایت کرده است از زوی شعبه و عمر و یکی گفت که ما هر آنکه نشسته بودیم بر در حسن بصری از جلاء و محل فقال ناکمان آمد مردی پس گفت حدثنی ابی عن جلدی حدیث کرد و در ایام حسن

قال كنت جدي من بعثني ابي الى رسول الله فرسا دمره من بسوي خيبر خذ صلى الله عليه وسلم قال بسكفت يد من آتاه فاقوله السلام يا نذر ان حضرت پس بخوان اورا
سلام قال كنت جدي من فائتته پس آدم من آن حضرت واقفلت ابي يعقوبك السلام پس كفتم يا حضرت پد من بخواند ترا سلام را فقال بسكفت آن حضرت عليك
وعلى ابائك السلام بر تو و بر پدر تو سلام رواه ابو داود و از اینجا معلوم شد كه سنت آن است كه چون يك سلام و يك ركوع را باند جواب سلام برانكه ميرساند و سلام را باند از آنجا
روي ميرساند بايد كفت باين عبارت كه عليك وعلى طان السلام ۱۱۰۰ و عن ابن العلاء المحضوى وان العلاء بن المحضوى نسخ اينجا مختلف واقع شده و بعضى نسخ اينجين كه
نوشته شده و بعضى و عن ابي العلاء المحضوى ان العلاء المحضوى و در بعضى عن ابن العلاء المحضوى و در تقريب گفته است علان المحضوى علف بنى اميه بود و صحابى بزرگ
عالم كرد و يرحم بر آن حضرت را و ابى بكر و عمر را و ابن العلاء بن المحضوى قبول است از طبقه ثابته و كان ميرم كه نام و جند است كان بود علان محضوى حامل رسول الله
صلى الله عليه واله وسلم و كان اذا كتب اليه و بود چون مى نوشت نامه بجانب آن حضرت بدلاء بيفنده ابتدا ميگردانيد و خود هم چنين مى نوشت من العلاء بن المحضوى
الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم السلام عليكم ورحمة الله و رواه ابو داود و آن حضرت نيز چنين مى نوشت من محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مى نوشت بروى
بخصوص اگر مسلمان بود و و لا على العموم مى نوشت سلام على من اتبع الهدى چنانچه هر قل نوشت و آوردن اين حديث درين باب با اعتبار بودن اوست تعدد من سلام چنانچه تصوير
كرديم و هم چنين سه حديث ديگر كه متصل اين آورده در احوال كتابت با اعتبار تعلق آن است بسلام كه كاسى كتابت نيز كرده ميشود و هم چنين است
عادت مولى رحمه الله عليه كه در آخر فصل احاديث سارده آنچه متعلق و مناسب بتمام است ۱۱۰۰ و عن جابر ان النبى صلى الله عليه
وآله وسلم قال اذا كتب احدكم كتابا فليست به چون بنويسد يكى از شما نامه را پس بايد كه خاك افشانند بروى ياد او است كه بر خاك اندازد
اورا فانه انما لاجل حاجته زيرا كه اين ترتيب پروى آورده و برآورده تراست مراحت را و اين بخا صيت است كه بخرطام شارع بان محيطه نتواند شد و جزو نبوت از احوال است
و بعضى از ارباب معرفت در توجيه معنى ثابى گفته اند كه از ائمتن نامه بر خاك براى اسقاط اوست از نظر اعتبار و اما در حقى غزو علاست و الاصل ان بقصد و بعضى گفته اند مراد
بترتيب با لفظه است و تواضع كردن و خاك را مى نمودن در خطاب بكتبه بآيه و برين و جزميبر خلتير به راجع با حد كم باشد و احتمال دارد كه بكتابت نيز باشد و هر دو معنى را
مقتضى است كه بكتابت و دو معنى اول مناسب تراست ببحث در صراح گفته از باب و ترتيب خاك آلوده كردن و خاك بر انداختن برخيزى و در بعضى روايات آمده و التروا
لكتاب فانه انما لاجل الهواد و در قاموس گفته اتر به و تر به بخت بروى تراب و در نهايك گفته از باب خاك بختن بزانه رواه الترمذى و قال هذا حديث منكروا و عن
زيد بن ثابت قال دخلت على النبى كفت و آدم بر خيبر صلى الله عليه وسلم و بن يدريكاب و زو آن حضرت كتابى نوشته بود فسمعت به يقول پس شنيدم آن حضرت
ميكفت بان كتاب وضع القلم على اذنه فنه قلم را بر گوش خود در روايتى خلق از نيك بلفظ شنبه فانه اذ كرم الال زيرا كه نهادن قلم بر گوش ياد دهنده تراست مراعات كار
يعنى تشا عبات را براى بيان مقاصد و مطالب و اين بخا صيت است كه سر آنرا شارع و از طبيعى گفته كه قلم حكم زبان دارد و خاك گفته ايد القلم احد اللسانين و زبان تر چنانچه
دل است و نهدن زبان بر گوش كه محل اسماح است موجب قرب بقلب است تا بشنود آنچه راده ميكند از عبارات و فون كلام و اين كلام بخليى است و نكته است بخواند
كه بيان مناسب ميكند و اسد علم رواه الترمذى و قال هذا حديث غريب و فى اسناد و ضعف و حديث غريب در اصطلاح مشهور است كه از يكى يكى آمده باشد
و اين منافات ندارد بصحت چنانكه در مجلس معلوم شده و لند كفت و فى اسناد و ضعف و زو بعضى غريب معنى ثابى است كه روايت است بزعلا فثقه ۱۷ و عنه قال النبى
رسول الله و هم از زدين ثابى آمده كه مراد را خيبر خذ صلى الله عليه وسلم ان تعلم السر يا نية يا موفتن لغت سبلى كز زبان قوريت است و يهود و از ارميل استند و مى نوشتند و
روايت اندامى ان تعلم كتاب يهود و در روايتى آمده است كه زدين ثابى كفت آن حضرت امر كرد مرا با موفتن خط و كتابت يهود و قال كفت آن حضرت الى
ما من يهود على كتاب من اين نيم ز يهود بركتاب يعنى ميسر كم اگر بفرمايم يهودى را كه نوبى از جانب من نامه بسوي يهود كم و ميش بنويسد و ميسر كم نامه از جانب يهود بيا
من و آن يهودى بخواند و ثابى نقصان كند قال زدين ثابى كفت فاصبرى نصف شهر حتى تخلفت پس نكشت بر من نيم باهى تا كه از موفتن من زبان يهود و خطايشان را فغان اذا
كتب الى يهود كفت پس بود آن حضرت يا بود شان و حال برين و در كچون مى نوشت نامه بجانب يهود من مى نوشتم و اذ اكتبوا اليه قرات لكنا به و چون مى نوشتند
يهود بجانب آن حضرت من بخواند مرا براه آن حضرت نامه ايشان را و الترمذى و عن ابي هريرة عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا انتقم احدكم الى
مجلس فليسلم چون بيايد و برسد يكى از شما مجلسى بايد كه سلام كند فان بدل العان مجلس فليجلس پس اگر قرار كيرد روى او و خوش آيد و اگر نشيند بايد كه بنشيند و نماز قلم فليسلم
پس برو قفى كه بر خستد و برده بايد كه سلام كند يعنى در هر دو حال در آمدن در مجلس و بر آمدن از آن سلام كردن سنت است فليست الاولى باحق من الاخرة زيرا
كه نيت تسليمه اولى يا مراه اولى مراه و لا تى ترا تسليمه اخيره يا مراه اخيره و هم چنانكه سلام در هر مرتبه سنت است جواب سلام نيز واجب باشد رواه الترمذى و ابو داود
۱۱۰۰ و عن علف بن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لا خير فى جلوس فى الطرقات الا لمن هدى السبيل و زو النخبة و غرض البصر نيت يكى نشستن ديگر
اگر كسى را كه نماز را بر او واجب كود سلام را و پوشند و دينها نظر را و امان على المحولة و بارى و در جمعه كه نفع على محضى كه بران بركند از دواب مثل شتر و غر و ضم جاعلى يادى ده و در بار
باب را بركند رواه فى شرح المستند و ذكر كحل بى اى جوى فى باب فضل الصدقة و ذكر كرده شد حديث ابي جرمي بن جرمي و فتح و او شده بيا كه دعوى ذكر سلام است در باب صدقه

لبنانی قلدح پس یافت آن حضرت شمرده می خال اما بهر الحق باهل الصفة پس گفت آن حضرت ای ابوهریره در سبیل صغه در باب ایشان را فادعه هم که پس بخوان
و بیار ایشان را بسوی من فایده هم و دعوت هم پس آمد ایشان را و خواند امایشان را فادعه را پس روی آوردند ایشان بسوی آن حضرت فاستاذ خوا پس استیذان نمودند
فاذن لمهم پس اذن داد آن حضرت ایشان را بیک من در خانه فدخلوا پس در آمدند و همه سجده آن حضرت شمرده شدند و سیر شدند چنانکه در حدیث مذکور است و راه
النجادی طبعی گفته که از اینجا معلوم میشود که خواندن کسی را و طلبیدن استیذان اسقاط شکر دانند مگر آنکه زمان قریب باشد و این بر تقدیر است که رسول مسرعه بوده اگر چه
ماجت با استیذان نیست چنانکه در فصل ثانی معلوم کرد و شاید که ابوهریره که اهل صغه را خواند همراه ایشان نیامد الفصل الثاني عن کلامه بن حبیل نقیحات برادر
صفوان بن امیه از دران صفوان بن امیه صفوان بن امیه قرشی است اسلام آورد و بعد فتح مکه بود و از موفقه القلوب و اذن آن حضرت و از انعام خیرای بسیار
پس گفت صفوان که ای میسم که مساف نمی کنی باین عطا کر نفس پیغمبر پس سیلان شد و کشته شد پیرا و امیه بن خاف روز بدر و در مشرکان قریش بعثت بلین کلمه می گوید که
خاسته دست من شیر و جد ایه نقیجیم و کسر آن و بدل جمله و تحماتیه بعد الف آمو بر بخشش یا بهیشت ماه رسیده چنانکه جدی از معرعتی بر غاله در صراح گفته که جدیه بالبحر هم
ابوهریره و ضحاک پس جمع صفوس و آن بخار خود که نرم و پشیم باشد آن حضرت و او دست میداشت فی الصراح و ضحاک پس بضم ضا و صین جمعیتین و صین جمله خیار و کلام
الی النبی بسوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و النبی صلی الله علیه و سلم با عطا الوادی و آن حضرت در جانب اعلا می که بود که اگر اسعلا گویند قال گفت کلمه قد خلت علیه قال
اسلم و لم استاذن پس یکایک درآمد من بر آن حضرت سلام کردم و نه استیذان نمودم فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم بهجت تعلیم سلام و استیذان هیچ
باز کرد و بر در و فعل پس بگو السلام علیکم اذ دخل آباء و ائمه و رواه الترمذی و ابو داود و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا دعی
احدکم چون خوانده شود یکی از شما یعنی کس بطلب وی فرستاده شود فاجاء مع الرسول پس باید همراه آن کسی که فرستاده شده بود بطلب وی فان ذلک له اذن پس آن
آمدن همراه فرستاده شده اذن است و حاجت با استیذان نیست رواه ابو داود و فی رواية قال و آمده است در وایتی مرا بود و در آنکه گفت آن حضرت صلی الله علیه
و سلم رسول الرجل الی الرجل اذ نه فرستاده شده مردی بسوی مردی اذن است بهین مخی که معلوم شد و عن عبد الله بن سبر صحابی است و پدر دادر و برادر و خواهر
او همه صحابی اند آن حضرت بنزل نشان آمد و طعام خورد و دعا کرد قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا اتی باب قوم چون می آمد آن حضرت بر در قومی که
الباب من تلقا وجهه پیش می آمد در از برابر روی خود و لکن من دیکه الا یمن و الا یسر و لیکن پیش می آمد از گزانه در راست یا چپ بقول پس می گفت السلام علیکم
علیکم و ذلک ان الدور لکن یومئذ علیها ستودان از هبتان بود که سرها و خانها بودند در آن روز بر پناز دها رواه ابو داود و فی کمال حدیث انس و در کوه و مشیت
انس که قال علیه الصلوة و السلام السلام علیکم ورحمة الله فی باب الضیاقه الفصل الثالث عن عطاء بن یشیاد و رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و سلم
و سلم و ایت است ان خطابن بسیار که از نشا پیر با صین و مولی میوز رضی الله عنهما است که مردی بر رسید آن حضرت را فقال پس گفت آنرا استاذن علی النبی یا اطلب اذن کنم زیرا می
آمدن برادر خود فقال پس گفت آن حضرت نعم آری کن فقال الرجل انی معهما فی البیت پس گفت آن مرد که من با دو می باشم در یک خانه پس استیذان چه کنم گویا آن مرد خیال کرد
که استیذان بیکه را می باشد که گاه گاهی می در آید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استاذن علیها استیذان کن بروی اگر چه با او می در یکجا باشد چرا که استیذان
مخصوص بیکه نیست فقال الرجل پس باز گفت آن مردانی خادمها من خادم و در خودم و شب و روز خدمت او میباشم پس اگر گاه بیکه هر وقت که خوانم مدایم و موقوف
بر استیذان باشم خدمت وی کند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم استاذن علیها انتعاب ان تواها عر یا نه استیذان کن برای آمدن بر وی
ایا دوست میداری که سینی او را بر نه و اگر وضو بنا گاه بروی درانی شاید که بر نه باشد قال لا گفت آن مرد دوست ندارم که سینی او را بر نه قال گفت آن حضرت پس اگر دوست
میداری که او را بر نه بر بینی فاستاذن علیها پس استیذان کن بروی و راه ملائت مرسلار و ایت کرد این حدیث را ملائت بطریق ارسال زیرا که عطاء بن بسیار را کتب
و عن علی رضی الله عنه قال گفت امیر المؤمنین علی کان لی من رسول الله بودم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مدخل باللیل و مدخل بالنهار
در آمدنی بشب و در آمدنی روز فکنت اذا دخلت باللیل پس بودم من چون در آمدم بشب تنفخ لی تنفخ میکرد آن حضرت برای اذن من پس معلوم شد که علامت
اذن بشب تنفخ بود و در وایتی آمده است که بودم که چون میدآم بشب پس اگر تنفخ میکرد باز نمیکشتم پس تنفخ علامت عدم اذن شد ظاهر در هر وقت بقرینه حال علامت اذنا
می پذیرفت و الله اعلم که اقاوالین و از برای آنکه تنفخ که احتمال دارد درین تنفخ لی را به منع حمل کنند اما ظاهر در آنست که برای اذن باشد فافهم و راه اللسانی و عن جابر
النبی صلی الله علیه و سلم قال لا تأذوا من لم یبدا بالسلام اذن نه کنید برای در آمدن هر کسی که ابتدا نکرد به سلام و راه البیهقی شعب الایمان باب
المصافحه و المرافقة المصافحه و المرافقة دست میدکیر اگر رفتن و صغ در اصل متعوی یعنی پنا است صغ و بر و صغ سیف عرض از گویند در مصافحه گفت یکی یکی
گفت دیگری بر سرده و صغابج باب غمتهای در گویند که فی الصراح و مصافحه سنت است تر د طاقات و باید که هر دو دست بود و آنکه بعضی مردم مصافحه بعد از نماز میکنند
یا بعد از نماز جمعه کنند چیزی نیست و بدعت است از جهت تخصیص وقت اما سنیت مصافحه که علی الاطلاق است باقی است پس بوجهی سنت است و بوجهی
و دیگر بدعت و باز آن جوان مصافحه حرام است و با نیزین که مشایخ نبوی و لا باس به است و روایت کرده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه در خلافت خود بجهان را شمر

انما خورده بود و مصافحه میکرد و این زیر رضی الله عنهما در کعبه بخواری بار بار میبارید و بگوئی گرفت که پایهای او را زیر میکرد و در سر او پیش محبت و اگر چه چنین مردی پیر باشد که آنقدر
 شوی است این باشد در مصافحه با زن جوان درست است و مصافحه با مرد خوش شکل درست نباشد و بد که نظر کردن حرام است مساس کردن او نیز حرام بلکه حرمت مساس سخت
 از نظر است که آنی مطالب المؤمنین و در صلوة مسعودی گفته که چون سلام گوید دست باید و او را که دست دادن سنت است و لیکن کف بر کف باید نهادن و در انگشتان
 نشاید گرفتن که بهیست و اما معاقله اگر خوف فتنه نباشد شروع است خصوصاً نزد قدوم از سفر چنانکه در حدیث جعفر بن ابی طالب بیاید و از ابی جعفر و محمد رحمة الله علیهما که است
 بوسیدن دست و دامن و چشم و معاقله آمده است و ایشان میگویند که از معاقله نمیگردد و اند چنانکه در فصل اول از حدیث انس بیاید و آنچه روایت کرده اند پیش از نبی است و
 از شیخ ابو منصور مازنی در تطبیق احادیث نقل کرده شده است که آنچه بر وجه شوی بود و مکرده است و آنچه بر وجه بر کرامت باشد شروع و گفته اند که خلاف در جای است که
 بر همه تن باشد اما با تمییز و وجه لا باس به است با جمیع و هو الصبیح کذا فی الکافی و بوسه دادن دست عالم مقهور را جایز است و بعضی گفته اند مستحب است و آنچه بعد از
 مصافحه دست خود را به بوسند چیزی نیست و فعل جاها نیست و مکرده است و زمین بوس کردن نزد ادرا و علما و مشایخ حرام است و فاعل و ماضی بدان هر دو آثم اند که عافی
 الکافی و فقیه ابو جعفر گفته که هر که زمین بوس کند نزد سلطان و امیر و یا سجده کند اگر بر وجه تحیت کند یا فرنگزد و لیکن آثم و ترک کبیره باشد و اگر به نیت عبادت کند کافر
 گردد و هم چنین اگر اصلاً حیث مستحضر نکند و کافر شود نزد اکثر علما و زمین بوس کردن سبک تر است از خضار و یا جبین بر زمین نهادن که آنی المظهره و اگر بر دست عالم یا
 سلطان بوسه داند به نیت علم و عدالت و اغوا زمین لا باس به است و اگر به نیت غرض دنیا و می کند مکرده است و اگر است که است و اگر یکی از عالم یا زاهد یا تاس بیای بوس
 او کند باید که اجابت نکند و نگذارد که بوسه دهد و در فتنه گفته که لا باس به است و در بعضی احادیث بوسیدن بعضی از صحابه بایان سرور صلی الله علیه و سلم آمده چنانکه در فصل چهارم
 از حدیث و در عهد القیس بیاید و در بوس کردن اطفال رخصت است اگر چه ولد غیر باشد و بوسه دادن بر دامن طفل سنت است و گفته اند که بوس برنج و جهت
 یکی بوسه مودت است و آن بوسه والدین است و ولد را بر سر ثالث بوسه شہوت است و آن
 بوسه زوح است و زوجه را بر دامن رابع بوسه تحیت است و آن بوسه مسلمانست مگر یکدیگر را بر دست پنجم بوسه خواهر است برادر را بر جبهه و نزد بعضی بوسه دانا
 مردان یکدیگر را بر دست و می مکرده است و نزد بعضی بوسه دادن ولد صغیر را واجب است و مر ویست که آن حضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد و سر فاطمه
 زهرا را میفرومود که میبایم از وی بوی بهشت و چون قدوم می آورد آن حضرت اول بر فاطمه آمده معاقله میکرد و می بوسید سر او و اند علم الفصل الاول ۲
 عن قتادة قال قلت لانس كانت المصافحة في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قتادة كفت ان انس پرسید آیا بود مصافحه در میان پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 قال كفت انس نعم اری بود مصافحه در صحابه رضی الله عنهم رواه البخاری و عن ابی هريرة قال قبل رسول الله بوس کرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 الحسن بن علی بن علی رضی الله عنهما و عنده الاقرع بن حابس و بود نزد آن حضرت اقرع بن حابس که صحابی است و هم آورد بر آن حضرت در فتح مکة از و قد روى
 ميم و شريف بود در جا میت و السلام قال الاقرع پس گفت اقرع ان لی عشرة من الولد بدستیک مراد من انداز فرزند ان ما قلیت منهم احدا بوس نکرد و هیچ
 یکی را از ایشان فظروا لیه و رسول الله پس نیک بنکر است بسوی اقرع پیغمبر صلی الله علیه و سلم ثم قال یسر کفنت آن حضرت من لا یرحم لا یرحم کسی که مرگ
 و شفقت نورزد و با خلق خدا یار و لا و رحمت کرده نشود یعنی رحمت کند پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در کتب باری تعالی بروی و ذکر این حدیث درین باب بهیست مناسب قبیل است
 مر معاقله را متفق علیه و سند کور و زود باشد که ذکر کنیم حدیث ابی هریره که در وی این کلمه است اثم کلمع که برای نام حسن مکرده فی باب در باب مناب
 اهل بیت النبوی صلی الله علیه و سلم و علیهم السلام احبین انشاء الله تعالی و ذکر و ذکر کرده شد حدیث شام هانی که در مصابیح دین فصل ذکر کرده است فی
 باب الامان در باب ان دادن کفار که بان مناسب و موافق تر است الفصل الثانی عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وسلم ما من مسلمین يلتقيان فينت میج و مسلمان که پیش آیند یکدیگر فیتصافحان پس مصافحه کنند الا غفر لهما قتل ان یغفر قاتلین که از یکدیگر آمزیده شود و ایشان را
 پیش از آنکه جدا شوند از یکدیگر رواه احمد و الترمذی و بن ماجه و حنفی و ابی داود و در روایت ابی داود آمده که قال کفنت آن حضرت اذا التقى المسلمان
 قفصا فحاجون ملاقات کنند و مسلمان پس مصافحه کنند و حلال الله و حمد گویند خدایا و استغفراه و امرش خواهند خداه غفر لهما میزدید شود مرایشان را و هم
 انس قال قال و جل یا رسول الله الرجل منا یلقی اخاه او صدیقہ مروی از ان حضرت پرسید یا رسول الله مردی از مسلمانان پیش می آید برادر خود را یعنی یار
 یا پیش می آید دوست خود را چکار کند ان یخفی له آیا و تا کند سر و پشت برای آن بر آورد و دست خود قال لا کفنت نکند و انما یملی که رسیدن سر و پشت است
 که آنی بعضی الحاشی و طبعی از محبت نقل کرده که انما یملی که رسیدن سر و پشت است از ان حضرت پرسید یا رسول الله مردی از مسلمانان پیش می آید برادر خود را یعنی یار
 اما اعتبار و احتیاط بدان توان کرد و در مطالب المؤمنین از شیخ ابو منصور نقل کرده که گفت اگر بوسه دهد یکی پیش یکی زمین یا پشت و تا کند از سر و کمر و بگوید که
 است زیرا که مقصود تعظیم است نه عبادت انتی و بعضی از مشایخ در میان آن تعلیظ و تشدید بسیار کرده اند و گفته اند الا انما ان کون کفر و اما علم طال با کفنت آن مرد آن حضرت
 صلی الله علیه و سلم اهل تر مده قبله یا پس معاقله کند بوسه زدن بر او و دست را طال لا فرموده و کند باین حدیث استدلال کرده کسی که مکرده داشته است معاقله را و قبل

شده مجرور باشد و بیان اسید بن خضیر بود و لفظ جامع الاصول این چنین است عن اسید بن خضیر قال ان رجلا من الانصار كان فيه مزاج فبينما هو يمشي
 القوم يضجهم قطعته النبي الحديث و این دلالت کند بر آن مردی دیگر است که اسید بن خضیر از حال وی روایت میکند و طبعی جبارت متن را توجیه کرده موافق
 آن ساخته و در وی تکلفات را کتاب نموده بر آن مزاج کلام از ظاهر و باعث بر کتاب تکلف آن است که اسید بن خضیر از عظمای صحابه و نقباء انصار است و جود این معنی را
 مستقیم دارند و الله اعلم و عن الشعبي ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم تلقى جعفر بن ابی طالب بنحی از تابعین است روایت میکند که آن حضرت پیش
 جعفر بن ابی طالب را فالترمه و قبل مابین عینیه پس معانقه کرد و او را بوسه داد میان دو چشم وی و الله اعلم این همان قصه قدوم و ست از حبشه چنانکه در حدیث
 آئیده مذکور است و او را بود او و الله اعلم فی شعب الایمان مرسله و فی بعض نسخ المصابیح و فی شرح السنه عن البیاضی مضافا
 بفتح موحده و خفه ثمانه و احماد صا و منسوب است به بیاض بن عامر و این حدیث مقبل است یعنی مرسل نیست زیرا که وی صحابی است و در جامع الاصول گفته
 که بیاضی که مطلق مذکور کرد و بی تسمیه عبد الله بن جابر بیاضی انصاری است و از این مرسله آورد که گفته بیاضی ان کس است که روایت کرده از وی ابو حازم القاری و
 حدیث مالک در موطن در غیرات در صلوة افراج کرده و گفته اند که نام او عبد الله بن جابر است و الله اعلم و عن جعفر بن ابی طالب فی قصه رجوعه
 من ارض الحبشه روایت است از جعفر بن ابی طالب در قصه بازگشتن او از حیرت حبشه آمده که قال کف فخرجنا حتى اتينا المدینة پس بیرون آمدیم از حبشه تا آنکه
 آمدیم بنده قلعا فی رسول الله پس پیش آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاعتقنی پس معانقه کرد و اثم قال بستر کف آن حضرت ما ادعی اما بفتح
 خضیر افراج در معنی یا هم من که بفتح خضیر خصال شود ام بقدر و هم جعفر یا از آن جعفر بن حبشه و موافق افتاده بوده اند بن جعفر فتح خضیر این کلام
 را وی است که در بیان معنی حدیث گفته و او را فی شرح السنه سمودی در وفاء الوفا ما جابرا و المصطفی آورده که سفیان بن عیینة که شیخ امام شافعی است مالک در آمد
 مالک مصنفه او کرد و گفت معانقه نیز میگردم اگر بدعت نبود سفیان گفت تحقیق معانقه کرده است آنکه بهتر است ازین و تو معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله وسلم جعفر بن ابی طالب را و تعبیر کرده و او را در وقت قدوم و از حبشه مالک گفت آن مخصوص بجعفر است سفیان گفت لایله عام است و حکم ما و جعفر یکی است
 اگر انصالحان باشیم زن نمیدی که در مجلس تو حدیث کنم مالک گفت نعم اذن و آدم پس سفیان ساق مدیث کرد و بنده که داشت مالک سکوت کرد و عن ذائع و کان فی
 و قد عبد القیس روایت است از ذائع بر وزن اسم فاعل از راعت و بود وی در ایامیان عبد القیس قال کف اما قد منا المدینة هرگاه که قدوم آوردیم ما مدینه فخرجنا
 لتباد من و اهلنا پس شتابی می کردیم و از دور مشتاقیم و فرود می آمدیم و می افتادیم از کهای خود و فقیلید رسول الله پس بوسه میدادیم دست مبارک پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم و در جلله و پای شریف او را از آنجا توجیه می بوس معلوم شد چنانچه با اشارت بدن کردیم و او را بود و روایت کرده شده است که چون و قد عقیب
 آمدند چنانکه مذکور شد و شوق و بیطاعتی و اضطراب دادند و مردی که سوار قوم بود و شیخ نام داشت اول تیرل خود فرو و آمد و غسل تازه بر آورد و جامه سفید پوشید و بجه
 شریف درآمد و دو کانه بگذارد پس تانی و وفار خوشوع و خضوع و انکسار بجلوس شریف آمد و سعادت ملازمت رسیدن حضرت بدوئی شاکر و این اب را از وی بسند و وفور
 در تود و خصلت است که حق تعالی از او دست میدارد و علم و وقار و عن عائشة رضی الله تعالی عنهما قالت ما دایت احد کان اشبه لغت عایشه ندید
 هیچ یکی را مانند ترسما و هدی و اولاد و سمیت و هدی و دل سمیت بفتح سین محله و سکون میم راه و روش نیک و هدی هم بر وزن همت سیرت نیک چنانکه خطبه
 مائتزه آمده است حیر المدی هدی محمل و دل بفتح و ال محله و تشدید لام نیز بر وزن زدیک است در معنی بیداری و همد و از سکینه و وقار در همت منظور
 شامیل اند که فی الصراح و ازین بیان معلوم شد که هر سه نزدیک هم اند در معنی توریشتی گفت سمیت اشارت است بخصوع و خشوع و تواضع و هدی بکنیه و وقار
 و دل بکن خلق و حسن حدیث و آنکه گفت و فی روایه حدیثا و کلاما حدیث و کلام نیز قریب بلکه متحدند در معنی مگر آنکه مراد یکی سخن دارند و دیگری طریق و روش
 سخن کردن و با جمله عایشه میگوید بنده هم هیچ یکی را مشاهده درین امور بر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من فاطمه ز فاطمه رضی الله عنها بعد از آن قریب محل و محنت
 فاطمه را از آن حضرت و میل و محبت یکدیگر را که از نشان مشابهت و مماثلت است بیان کرده و گفت کانت بود فاطمه اذ دخلت علیه چون می درآمد بر آن حضرت قائم
 الیهامی ایستاد و میرفت و میل میکرد آن حضرت بسوی وی فطخ بید ها پس میگرفت آن حضرت دست فاطمه را بقبلها پس بوس میکرد او را و اجلسها فی مجلسه و
 می نشاند آن حضرت فاطمه را در جای نشست خود یعنی جای خود را برای وی میگذاشت و او را می نشاند و کان اذا دخل علیها قامت الیه فاخذت بیده فقبلته و
 اجلسه فی مجلسها بود آن حضرت چون می درآمد بر فاطمه ایستاد و میرفت و میل میکرد بسوی آن حضرت پس میگرفت دست آن حضرت پس بوس میکرد وی و می نشاند آن حضرت
 در مجلس نشست خود و او را بود او و عن البراء قال دخلت مع ابی بکر اول ما قدم المدینة گفت بر این عارب که صحابی شهر است درآمد با ابو بکر رضی الله عنه یعنی
 خانه و منزل را در ابتدای قدوم آوردن وی مدینه را فاذا عایشه ابنته مضطجعة ناکاه دیدم عایشه دختر ابو بکر رضی الله عنها را بپهلوی افتاده است قد اصابها حمی در حالی
 تحقیق سید است عایشه را تب فاما ها ابو بکره پس آمد عایشه را ابو بکر فقال کیف انت یا بنیة پس گفت ابو بکر عایشه را چون تو ای دختر من و قبل خد ها بوس کرد
 رخساره عایشه را و او را بود او و عن عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم اتى بصبي فقبله روایت است از عایشه رضی الله عنها آورده شده از آن حضرت که وی بوس کرد

ان حضرت و افعال اما انصهر منجمله آگاه باشد بدستی که ایشان حامل و باعث بخل اند چه آدمی را چون فرزندان شدند در اتفاق و صرف مال بر غیر ایشان بخل میورزد بلکه بر ایشان نیز تا ایشان هلاک نشوند و محتاج نکند منجمله و باعث بر حسن و علت آن میشود و مرد و از خدا و حرب می نشیند و میرسد مبادا کشته شود و ایشان بی کسی منجمله و منجمله هر دو دفعه میم و سکون با بعد میم و چون خدمت کرد ازین جهت بوجبی و دیگر نشانیر کرد و فرمود و انصهر من و محسن الله و بدستیکه اولاد تحقیق از رزق نعمت خداوند که افضل خود بخشد و عطا نموده است مشق از رزق بقیع بمعنی ایعاش که رزق موجب آنست قوله تعالی فروح و روحان و رحمة و رزق یا مریحانست که انیشو است که بوس کرده میشود و بوی برده میشود از آن دواء فی شرح السنه الفصل الثالث من جملة روایت است از عیسی بن امیه یا عیسی بن مره هر دو صحابی اند که کلام یکی ازین دو مراد است و ظاهر اول است و الله اعلم قال ان حسنا و حسینا رضی الله عنهما استقاده ویده رسیدن الی وصول الله بجانب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضیلهما الیه پس جمع کرد و فرام آورد ایشان را بسوی خود و قال ان الولد منجمله منجمله گفته اند که مقصود اینجا بیان محبت و شفقت و رحمت است بخلاف ما سبق که مراد خدمت و کرامت است و دواء احمد و عن عطاء الخراسانی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ربه انی است از عطاء خراسانی که از شما سیرت بالبعین و ثقات ایشان است بن ابی مسلم بنی خراسانی است ساکن شد شام را و ولادت وی سنه نهمین وفات در سن و ثمانین و مایه روایت میکند از وی مالک و اوزاعی و شعبه روایت میکند وی از صحابه بطریق ارسال مضامین و مصافحه کنید یزید هب الغل تا بر و کینه یا بر کینه را و تقاد و او در پی فرستید بیکدیگر محتاجا و اتاده است و در یکدیگر را و پیدا کرد و دوستی بیکدیگر و تذهب الشیخا و تا بر و دشمنی یا بر و دشمنی را و دواء مالک مرسل و عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من صلی اربعه قبل المهاجرة کسک بکذا و چهار رکعت پیش از نیم روز فکنا ماصلا هن فی لیلته القدیس کو بکذا در آن رکعات از شب قدر و المسلمان اذا تصافحوا و المسلمان چون مصافحه کنند میقی بلنهما ذنب الاسقط باقی فی ماضیان ایشان هیچ کس نبی که آنجا ساقط میکرد و در جمیع ظاهر حدیث عموم ذنب است و آنکه مصافحه است و تقوی جمیع کما است و طبعی گفته که مراد از ذنب همان کینه و دشمنی است چنانکه از حدیث سابق معلوم شد که مصافحه سبب ذناب آنهاست و در قول طبعی نظر است چنانکه که مصافحه غالباً در میان اجاب میباشد خصوصاً در میان صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم که رحما بینهم فی فاطح است دشمنان ایشان آری که در زمین باقی ذنوب بعضی مواد کینه و دشمنی نیز ساقط شود و وجهی دارد و الله اعلم و دواء البیهقی فی شعب الایمان باب القیام مراد قیام است برای دخیل محاسن خاسته متعارف این زمانست و بیان آنکه این شیوه در زمان نبوت بوده است یا نه و تحقیق دعوی کرده اند بعضی از علما که قیام برای داخل سنت است و احتجاج کرده اند بحديث قوموا الی سیدکم چنانکه بیاید و جواب آن تیرم که ذکر کرد و بعضی بر آنند که مکرر است و بدعت و منعی غایت چنانکه ثابت شده است در حدیث انس از کرامت آن حضرت صلی الله علیه و سلم قیام صحابه را رضی الله عنهم و در حدیث ابی امامه آمده که آن حضرت فرمود بریز خیز چنانکه امام جمعی فرمودند و این عادت امام جمعی است و کلام در اینجا در شرح زیاده برین واقع شده است الفصل الاول عن ابی سعید الخدری قال لما قولت چون فرود آمد بنو قریظه از آن حضرت بعد از فتح خندق سبب پیچ روز ایشانرا محصور داشت پس فرود آمد و از حصار علی حکم سعد بن حکم سعد بن معاذ که سید اوس بود و ایشان خلفای اوس بودند که گان بر دند که مکرر وی رعایت حال ایشان خواهد کرد پس چون فرود آمدند باین عهد که هر چه سعد بن معاذ بر ما حکم کند اختیار داریم بخت رسول الله کس فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بسوی سعد بن معاذ و طلبید و آتایید و در بنو قریظه حکم کند و کان قریبا منته و بود سعد بن معاذ و نزدیک از آن حضرت و وی زخم خورده بود در لعل و بر خورده خندق و خون از زخم وی روان بود و چون آن حضرت او را طلب داشت چون بآیتا و نجاه علی حماد پس آمد معاذ و بخدمت آن حضرت فرسودار فلما دفا من المسجد پس چون نزدیک شدند مسجد متبادر از مسجد مسجد شریف است که در مدینه است و این مضمون دست نمی آید زیرا که آن حضرت نزول در بنی قریظه داشت که ایشانرا محصور کرده بود و آن چند میل از مدینه دور است مکرر مسجد جای دارند که گان حضرت در مدت قیامت آنجا نماز می گذارد پس مراد بسوی صلا است و شاید که در آن مدت بنای مسجدی هم کرده باشد و مسجدی که الان در آن بقعه شریف منی است بدان صحیح باشد بر هر تقدیر چون سعد بن معاذ نزدیک بمنزل شریف آمد قال رسول الله کفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم لا اله الا الله و مر کرده انصار را ظاهر آنست که مراد بدان قبیل اوس باشد که سعد سید ایشان بود قوموا الی سیدکم که بخرید و با پیغیده و بر و بد بجانب قدر خود متفق علیه و مضمون الحدیث بطوله فی باب حکم الانصار و که نشئت حدیثی ابی سعید خدری و نزول بنی قریظه بر حکم سعد بن معاذ و در آن روزی خود در باب حکم اسیران و تمام قصه آن و آنچه متعلق است بدان آنجا شرح کرده شده است و با نه حدیث اصحاب کرده اند بسیار از علما بر کرام اهل فضل قیام و بعضی گفته اند که مراد باین قیام تعظیم و تکریم نیست که برای داخل مجلس متعارف معتاد شده است و از آن بی واقع شده و فرمود که آن از تکلفات امام جمعی است و نزد آن حضرت تا آخر عهد مذکوری مکرر بود و طبعی کوید که اگر این قیام مراد بودی قوهو السید که گفتی الی سیدکم بلکه مراد قیام تبار است حدیثی بسوی وی از برای اعانت در فرود آوردن از بک و حرکت کردن تا موجب سیلان دم از جراحت نکرد و کفتم سن و بعد توفیق که اطفال دارد که حکمت در مراعات توقیر و اکرام سعد بن معاذ و امر به تعظیم و تکریم او و در اینجا بای آن باشد که او را برای حکم کردن طلبیده بود و نزد پس از علای شان او درین مقام ولی و انست شد تا باعث کرد و بر طاعت مقبول هم وی ذمه علم و نه روایت کرده شد و قیام آن حضرت صلی الله علیه و سلم معلوم بن ابی جبریل است و قدوم وی حضرت می روایت کرده شد و حدیثی قیام گفت حدیث امام رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز آنکه می ایستاد برای منی بنی سید زنگان خود هیچ نیست احتیاج بدان از جهت ضعف این روایات و اگر ثابت شود محتمل است بر خصیت در مقامیکه تعاضد کند حال و مکرر مذکور و سایر

و جلوسا حوله می نشینیم اگر دوی ققام پس ایستاد از مجلس می خواست که درون خانه رود و فاداد الرجوع پس می خواست که باز آید به مجلس فزع نه یکشده نعل خود را می گذاشت آن را
 پس می نشست و در نواد و پای برهنه بدون میرفت او بعضی میگویند علیه یا میگذاشت بعضی میگویند که بر روی بود مثل رو که بر بدن مبارک وی بود و میفرمود و جبران فیعوف ذلک
 اصحاب پس میخواستند باین نشان باز آمدن آن حضرت را به مجلس اصحاب او میدانستند که باز خواهند آمد فیشتون پس بر جای خود می ماندند و متفرقی نمیگشتند رواه ابوداؤد
 و عن عبد الله بن عمرو عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يحل لرجل ان يعزق بين اثنين روايت است از عبد الله بن عمر گفت روايت نیست مریح
 مردی که تفریق کند و جدائی آهنگد و فاصد کرد در میان دو کس که یکدیگر آهنگ علاقه و اخوت و محبت دارند و بهم نشسته اند الا باذن رضای ایشان اگر فضا وجود علاقه
 میان آن دو کس معلوم است نشنید و اگر معلوم است که نیست بشنید و اگر بهم فاما معلوم است احتیاط دانست که نشنید رواه الترمذی و ابوداؤد و عن عمرو بن
 شعيب عن ابيه عن جدّه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تجلس بين رجلين الا باذنهما فاشن میان دو مرد و مردگر باذن ایشان رواه ابوداؤد
 الثالث عن ابی هريرة قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يجلس معاني المسجد ويحدثنا بود آن حضرت که می نشست با ما در مسجد و سخن میکرد با ما فاذا قام
 قنما قیامای پس چون می ایستاد از مجلس می ایستادیم ایستادنی و ایستاده می ماندیم حتی نراه قد دخل بعض بیوت از واجبه تا که میدیدیم که تحقیق در آمد بعضی خانه های
 زنان خود را و عن وائل بن الخطاب قرشی عدوی است از قوم عمر بن الخطاب مر در صحبت است ساکن شد و شق را روایت کرد از آن حضرت یک حدیث را که همین حدیث
 قال دخل رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في المسجد فاعاد ما مروی از آن حضرت و آن حضرت در مسجد نشسته بود و فتر خرج له و رسول الله صلى الله
 علیه وسلم پس جنبید و یکپوشد برای آن مرد آن حضرت از جای خود فقال الرجل پس گفت آن مرد یا رسول الله ان فی المكان سحرة بدستیکه و جافرا می است حاجت به
 جنبیدن تو از مکان شریف نیست قال النبی صلى الله علیه وسلم پس گفت آن حضرت ان للسلم لخطا به یستیکه مسلمان را حق است اذا راه اخوه چون به بند آن
 مسلمان را برادر و که مسلمان دیگر است ان یتزحزح له که بجنبد برای وی این را در یعنی قطع نظر از تنگی و فراخی جای جنبیدن و یکپوشدن از جای بقصد اکرام و اهمیت تیرگی است
 رواه هار و ایت کرد این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان باب الجلوس والنوم والمشي ذکر این سه چیز این ترتیب موافق است بعبادت زیرا که اولی نشسته
 است برای طعام و جران پس از آن خواب میرود پس برنجیز و مشی میکند مسجد و جران مثلا و جلوس و قعود یک معنی است بعضی فرق می کنند که قعود اقامت میباشد و جلوس بعد
 از افتادن بر پهلوی بعد از سجده کردن که ذاتی القاموس و در اینجا کلام طویل است در موضع دیگر مذکور شده و نوم فترتی است که حاصل میشود و قوامی در آن ناستراخا اعضا
 بسبب صحوه و تجار جوف پس الفصل الاول عن ابن عمر رضي الله عنهما قال وایت رسول الله صلى الله علیه وسلم قنما الکعبین گفت دیدم
 آن حضرت را در پیش صحن خانه که بجهت نیاید به نشسته بر وضع افتاده آن خانه باشد که نا توانا و لا ایستاده دارند و کفهای پا را بر زمین میهند و هر دو دست را بر اسباب طاعت میگذارند
 بر زمین میند یا نهند و احتیاجی به ثوب بود چنانکه رواه فوطه و کاهی بر دو دست و عرب در نشستن احتیاجی به کفش و آن حضرت را محتاجی به دو دست دیدند و احتیاجی به تیر و
 کرده اند رواه النجادی و عن عباد بن یفیع بن و تشدید باین تمیم عن عماره بن تمیم بن زید بن عاصم تابعی انصار بیت یزید مدنی از شایسته ترین تابعین وثقات ایشان است
 و روايت میکند از نعم خود که عبد الله بن زید انصار بیت قال وایت رسول الله گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فی المسجد مستقیما و سر بر قفصه
 واضع احدی قد میده علی الاخری ننده یکپای خود را بر پای دیگر و از اینجا معلوم شد که استلحا در مسجد جای ناست و گفته اند که ان ایضا با وجوب و قیام و تعظیم طلب
 راحت و آن حضرت تیر برای تعلیم ما ز کرده و الا عادت شریف بر خلاف آن بود متفق علیه و عن جابر قال فی رسول الله گفت جابری که پیغمبر را صلی الله
 علیه وسلم ان یرفع الرجل احدی و علیه علی الاخری از بر داشتن مردی یکپای خود را بر پای دیگر و هو مستقی علی ظهره و حال آنکه آن مرد خشنود است بر پشت
 خود رواه مسلم و عنده ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا یستلین احداکم با یک بر پشت خواب نیکو یا شام بضع احدی و علیه علی الاخری
 پشتر بند یکپای خود را بر پای دیگر رواه مسلم این دو حدیث که از جابر آمده بنظر منافات دارند با حدیث عباد بن تمیم که اول مذکور شد و جمع میان آنها آنچنان کرده اند که
 یکپای بر پای دیگر به طریق میباشد یکی آنکه هر دو پا را از کشیده باشد و یکی را بر دیگری نهد و این طریق باکی نیست زیرا که باین جهت انکشاف عورت لازم نیاید بطریق دیگر آنکه
 یکپای را ایستاده دارد و پای دیگر بر زانوی آن پا که ایستاده کرده نهاده منتهی عین است و این نیز تقدیری که موجب انکشاف عورت گردد چنانکه سر و پا را پوشیده باشد و زان
 یا دامن پراهن دراز باشد و اگر نه چنین بود آن نیز ممنوع و منتهی غمه نباشد پس در جواز و منع بر انکشاف عورت و عدم انکشاف آن آمده که قال و عن ابی هريرة قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم یمنع احدی یتجسس جردین در شانی آنکه مردی میخراشد و گردن او فراخه میرفت و در دهانه جامه مخططه او مردی ازین
 امت است یا اخبار است از شخصی از امم سابقه و بعضی گویند مردان قاره ن است و احتیال دارد که بطریق غرض و تشیل باشد از برای تخویف و انذار و استلک
 و قد لعجبت منه و بتحقیق در عجب اناخت او در انفس او و خوش آمد و این جامه و خراشیدن در ان خسف به الارض فرو برده شد او را در زمین فهو متجسس فیها
 یوم القیمه پس آن مرد می جنبید و فرو میرود در زمین تا روز قیامت و جلجل جنبیدن با و از جلجل دف که می گویند از اینجا است متفق علیه از اینجا معلوم شد که
 منکر و افتخار و خراشیدن و سرافراختن در رفتن مذموم است و عاقبت وی خیم عاذنا الله من ذلک در رفتار بر آورده قسم نموده اند و هر یکی را در زبان عرب نامی

بدست و در شرح آن را ذکر کرده ایم اکمل و افضل از همه هیون است بفتح هاء و سکون و او که آهسته با حرکت تمام و سرعت اندک روندند و در کانه و فسر دکان چون چلی خشک روند و نه نخت و سبکساری و از عجاج و اضطراب و این هر دو نوع مذموم و مستقبح و دلیل است بر ذبول و مرده دلی و بر سبکسری و بی عقلی و در حق محمد بن استایش کرده و بنده کانه خاص خود را بدان وصف نموده چنانکه و جهاد الرحمن الذین میثون علی الارض مونا یعنی راه میر و نایارام و کر انباری بی تعظیم و محکروبی مردکی و فسر دکی و تفصیل آن در بیان روش آن سرور صلی الله علیه و اله و سلم در بیان شمایل شریف معلوم گردد انشاء الله تعالی الفصل الثانی و عن جابر بن سمرة صحابی است مانند پیش کنیت او ابو عبد الله خواهر زاده سعد بن ابی وقاص ام و خاله بنت ابی وقاص قال دایت النبی صلی الله علیه و سلم متکیا علی و سادة علی بسیار دیده ام آن حضرت را یکجای زده نشسته بر بالین که نهاده بود بر جانب دست چپ وی و او الترمذی از اینجا معلوم شد که تکیه زده بر سادة نشستن سنت است و آمده است که آن حضرت و سادة را دوست میداشت و فرموده است که اگر کسی و سادة دهد رو نماید کرد چنانکه در داده طیب فرموده است و عن ابی سعید الخدری قال کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا جلس فی المسجد خفی بیدیه چون می نشست در سجده اجتناب میکرد و دست شریف خود را در دین و عن قلیله بفتح قاف و سکون تخانه نبت مخومه بفتح میم و سکون خاء مجهم در انها رات رسول الله از قلیله غیره یمیه روایت است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم فی المسجد و هو قاعد القرفصاء در سجده و حال آن حضرت نشسته بود بر وضع قرفصا بضم قاف و سکون را و ضم فا و فتح آن و صاعد حمله مدود و مقصور هر دو آمده و بعضی گفته اند بر تقدیر قصر بکسر قاف و قاءمه و در قاموس مثله القاف و القاء گفته نوعی است از جلوس و آن چنانست که بنشیند بر هر دو سرین و به چپا نذر انهار بشکم و اجتناب کند بر دو دست یا بنشیند تکیه زده بر دو زانو و به چپا نذر انهار بشکم و در آر و کفهای هر دو دست در بغل راست در بغل چپ و دست چپ در بغل راست و این نشستن با دو پیشانیان عرب است و غراب و شغولان و نظار کبان که در دل فکری و اندیشه و خیالی داشته باشند نیز باین وضع بنشیند یا آن حضرت در چه مقام بود که این چنین نشسته بود پس قلیله میگوید که دیدم آن حضرت را در سجده باین وضع نشسته قلیله فلما دایت رسول الله پس هرگاه که دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم باین وضع نشسته المتشجع که در یک فروتنی و انکسار و ذوق و حضور بود و عدت من العزق لرزانه شد م فرقی بفتح فاء و زائرس و هیبت یعنی لرزه بر اندام من افتاد و دو حالتی دست داد که از خود فرمود و او ابو داود و ترمذی نیز در شمایل روایت کرده ۴ و عن جابر بن سمرة قال کان النبی بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا صلی الفجر یحیی می گذارد نماز فجر و او را میشد از آن ترع فی مجلسه ترع میگرد در نشستن خود یعنی چهار زانو می نشست حتی تطلع الشمس حسنا تا آنکه نیک بر می آید آفتاب سفید و روشن و پاکیزه از زردی که به جهت غبار و بخار در وقت طلوع عارض می گردد و لفظ حسنا را چند وجه خوانده اند و اصوب آن است که بفتح حا و سین است ای طلوع عاصفا و حسنا بفتح حا و سکون سین و همره و عمو و ده بر وزن فعلا و در بعضی روایات حسنا بکسر حا و سکون ثنا تکیه یعنی زمان نیراه یعنی می نشست تا زمانی که میخواست و او ابو داود و عن ابی قاده ان النبی صلی الله علیه و سلم کان اذا عرس بلبل بود آن حضرت چون تعریس میکرد و شب اضطج علی شقه الایمن می خفت بر پهلوی راست خود و اذا عرس قبل الصبح و چون تعریس میکرد نزدیک بصبح نصب ذراع و ایستاده میکرد ساعد مبارک خود را و وضع راسه علی کفنه و می نهاد سربارک را بر کف دست خود و او ه فی شرح السنة تعریس زول سافر است آخر شب برای استراحت و خواب و عادت شریف چنان بود که چون در وقت زول یا شارب بودی و هنوز صبح در بودی بخواب میرفت بر پهلوی راست چنانچه در غیر حالت تعریس نیز این چنین عادت داشت و اگر صبح نزدیک بودی دست شریف ایستاده کردی و سر بر کف دست نهادی و بخواب رفتی و این همه برای آن بود تا خواب بفرغ و قرار گیرد و نماز فجر فوت نشود اما در صورت اخیر ظاهر است و در صورت اولی نیز در خواب پهلوی راست دل در جانب چپ معلق باشد و قرار و سکون کمتر بود و خواب غالب نیاید و چون بر پهلوی چپ خیسید دل در غیر خود متکین گردد و آرام گیرد و خواب بفرغ آید و لهذا اطباء که غرض ایشان از خواب آرام و هضم طعام است خواب بر پهلوی چپ و دست دارند تا بسبب آرام و سکون ظاهر حرارت در باطن متعین گردد و موجب هضم طعام شود و در بعضی روایات آمده که چون تعریس نشب میکرد و خشتی زیر سر می نهاد و چون نزدیک بصبح بودی ساعد شریف نصب کردی و سر بر کف دست نهادی تا متکین گرد و در نوم و عن بعض الام سلمته قال مروی است ان بعضی اولاد ام سلمه که از ازواج مطهرات است و او بار خنی الله غمها اولاد بود بعضی از ایشان بریب آن حضرت بودند چنانکه عمر و زینب تا روایت از کلام ایناست بر هر تقدیر روایت است ان بعضی از اینها که گفت کان فراش رسول الله صلی الله علیه و سلم بود جائه تا افکند فی آن حضرت برای خواب بخوابد و وضع فی قبره مانند آنچه نهاده شد در قبرش و وی در حدیث آمده است که در قبرش یف قطیفه حمر اکنه که در زیر پشت مبارک وقت خواب می انداخت نهاده بود و ذو جسد شریف بالای آن نهاده و بعضی گفته اند که جسد شریف بر آن جامه نهاده در قبر گذاشته و برداشتن آن به جهت اضطراب و وقت خواب و فراهم نرسیدن همچنان ماند و کشادن قبر بعد از پوشیدن مناسب نه نمود آورده اند که نهادن آن قطیفه زیر جسد شریف از شقران بود و هضم شین و سکون قاف مولی آن حضرت صلی الله علیه و سلم بی اتفاق صحابه گفت نخواهم که جامه او را کسی بعد از وی بپوشد و جمهور علماء بر کرامت

صحابه گفت نخواهیم که جائه او را کسی بعد از وی بپوشد و مجبور علمای کرامت نهادن جامه اندزیر میت و در قبر و در روضه الاحباب میگوید که نهادن آن بوضعیت آن حضرت بود و آن از خصایص آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و هیچ آنست که صحابه بعد از آنکه نخست در قبر نهاده ننگ کرده بودند قطیفه را برآوردند و بعد علم حاصل آنکه راوی نشان می دهد که فراش وی صلی الله علیه و آله و سلم آن جامه بود که در قبر نهاده و ظاهر آن بود که بجای وضع وضع کو به بر قطافاضی که اگر آنجا این روایت در حال نهادن آن حضرت در قبر کرده شد و بعد علم و کان المسجد عند راسه و بود در وقت خواب رفتن مسجد نزد سر مبارک وی یعنی سر بجانب مسجد میگردید و لا حرم چون روی بجانب قبله بود و سر مبارک بجانب مسجد میگردید و بران وضعی که مسجد شریف بجهت میفتد واقع شده که حجره بجانب دست چپ مسجد است و در بعضی حواشی نوشته که مراد به مسجد مسجد مصلی است یعنی جای نماز کثرت در آن حجره سر را بجانب وی می کرد و نزدیک بوی می خفت بجهت استیاس بآن مکان و سهولت قیام برای نماز شب و بعد علم رواه ابو داود و عن ابی هريرة قال راي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رجلا مستطجعا على بطنه. ديكن حضرت مردی را خفته بر شکم خود فقال پس گفت آن حضرت ان هذه ضجعة ابن ميت خفتين است که لا يحبها الله دوست نمیدارد آنرا خدای تعالی و دواه الترمذی و گفته اند که خفتیدن بر چهار قسم است اول خفتیدن بر قفا و این خفتیدن اهل عسرت است که در ملکوت آسمان و اجرام سیارات نظر عبرت می افکنند و بر قدرت و حکمت گردگار تعالی و تقدیر استدلال میکنند دیگر بر پهلو راست و این خفتیدن اهل عبادت است که باین وضع نمی دستند قیام شب میباشند برای نماز و طاعت موتی و عز و علا سیوم خفتیدن بر پهلو چپ و این خفتیدن اهل ستراحت است که بدان استراحت نمی نمایند بر بضم طعام و راحت و آرام طبیعت چنانچه خفتیدن بر روی و این خفتیدن اهل غفلت است که سینه و روی را که اشرف اعضا و افضل اجزای بدن اند بر خاک ذلت و ننگ ساری می افکنند در غیر طاعت و سجود باری تعالی و عن عيش بن طهفة من قيس النخاعي عن ابيه و كان من اصحاب الصفة قال بعثت نفع تمانية اولى و كسر عين همل و سكون تمانية ثمانية و شين مخمروايت ميکنند از بد خود که طهفة است بکسر طاء و سكون غای مجمره و بعضی گفته طهفة بها و بعضی طهفة بغين بدل غا و بود پدر او از اصحاب فقه که گفت پدر روی بلیا اما مضطجع من السجود على بطنی در آثانی آنکه من خفتیده ام از درد سحر شکم خود و سحر بضم سین و سكون غای مملتين و نفع و سكون و فتيحتن شش و نيز آنچه پويست است بملقوم و مری از اعلاي بطن یعنی سبب و روی که در سینه و شتم بر روی افتاده بودم و در شکم خفتیده اند از جل بکوفی بوجه ناکا که مردی می جنبه از پایای خود فقال پس گفت آن مرد که می جنبه ان هذه ضجعة يغضها الله اين نوع خفتیدن خفتیدنی است که دشمن میدارد خدای تعالی آنرا مبالغه در کرامت وی درین حدیث پشتر است از حدیث سابق که فرمود لا يحبها الله يا جماعة محبت نيز کنایت انقبض است فظورت فاذا هو رسول الله پس نگاه کردم ناکا که می نیم که آن مرد که بیای خود می جنبه انید مرا چنانچه خداست صلی الله علیه و سلم رواه ابو داود و ابن ماجه شك ينبت که ضرورت میباید این مخلوق خواهد بود پس بر تقدیر علم آن ضرورت اگر واقع باشد منع براه مبالغه و احتیاط در ارتکاب آن خواهد بود و الله اعلم و عن علی بن شيبان قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من بات على ظهوره لم يمت کسی که شب گذراند یعنی خواب کند بر پشت خانه لیس علیه حجاب که نیست بر پشت وی برده که مانع آید از افتادن چنانکه بر باها از هر طرف دیوارهای سازند تا پاره شود و آن سقوط مانع آید و فی روایتی دیگر آمده خبریت لیس علیه حجاب جمع حجر بکسر حاء آنچه منع کرده شود بوی چنانچه دیوار و مانند آن فرمود هر که خواب کند بر پشت پنجتن نماز فقد بوئت منه الذمة پس تحقیق بری شد و وی ذمه و عده ای که حق سبحانه برای حفظ و کلمات و نگارهایی و بیسته چه وی تعالی بکرم قدرت خود برای حفظ بندگان خویش عهده کرده و طایفه و اسباب دیگر برای این کار فریده است و چون این شخص بدست خود نفس را در تنگ انداخته و در حای خسته که بحکم عادت سلب ملاک وی کرد و آن عهده محافظت وی ساقط و منقطع گشته باشد آنچون خود را در معرض ملاک افکند و عصمت از نفس خود را از کرده و در حکم شخصی شد که خون او به دست و ذمه و عصمت ندارد که بحکم آن دموی مضمون میگردد و فاهم رواه ابو داود و فی معالم السنن للخطابی حجتی در معالم سنن که نام کتابی است در خطابی را بجای حجاب حجتی واقع شده بکسر حاء و وقع آن مراد بر دو وجه پاره است اما بکسر معنی خرد تشبیه کرده پاره را که بر پشت بام کشیده باشند بعقل و خرد و استعاره کرده لفظ مشبه به را بر بی تشبیه چنانکه عقل مانع است از کارهای ناشایسته کردن هم چنین پاره مانع است از سقوط و بر زمین افتادن و مانع می باشد معنی ناحیه و جانب است و اجاشی نواحی و جانب آنرا گویند و پاره ناحیه و جانب بام میگردد این لفظ بهر سه وجه درین حدیث روایت کرده اند اما حدیث لایق مودیر روایت صحاح است چنانکه گفت و عن جابر قال نهی رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ينام الرجل على سطح ليس محجور عليه نهی کرد آن حضرت از خواب کردن مردی را بامیکه تنگ است که نه نشد دست بر دی چنانچه پاره دیوار بران نشسته اند و دواه الترمذی و عن حذيفة قال مررنا من ايامنا اننا كنا نكف ملعون على لسان محمد لعنت كرهه شده است بزرگ محمد صلی الله علیه و سلم من قعد وسط الحلقة كيكة فشتين در میان طهفة و دواه الترمذی و ابو داود یعنی این حدیث آنست که جامع حلقه کرده نشسته اند یکی بیاید و پای بر گردنهای ایشان بندد و بگذرد و در میان حلقه نشیند و آنجا که رسیده و جای خالی یافت نشیند چنانکه او ب است باین است که در میان حلقه نشیند و لایق نیست بجانب بعضی خواهد کرد و بعضی از اهل مجلس محبوب و پوشیده خواهند شد و از بعضی تازی و متصرف خواهند شد و بکمالی مردم بر جیب عریض لغت و مذمت و از بعضی اشکاف گفته اند که چون اهل طهفة تازی و متصرف شوند لعنت مذمت خواهند کرد و در عبارت ملعون علی سان محمدی است از آن چه معنی می آنست که نفس الامر ملعون مذمت و بعضی گفته اند که

که مراد بقاعد در میان حلقه شخصی سفره و مضحک وی اعتبار است که در قول و فعل بسالات نذر و در میان حلقه می نشیند و مردم را می خنداند و ایشان را و مسخره می گیرند و می خندند و الله اعلم و عن ابی یسجد الخدی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم خیر المجالس اوسعها بهترین مجالسها و نشسته ها فراخ ترین آنهاست یعنی در جای باید مجلس ساخت که فراخ بود و جای بر مردم تنگ نکرد و باید آنکند رواه ابو داود و ۳ و عن جابر بن سمرة قال جاء رسول الله صلی الله علیه و سلم آدمان حضرت یعنی بیرون آمد از خانه و اصحاب به جلوس و صحابه دی نشسته بودند یعنی متفرق جدا جدا نشستند و مجلس گرفته فقال پس چون دید آن حضرت ایشان برین طریق نشسته بطریق تعجب و کراهت گفت مالی او کم عزیزین پیست مرا که می نیم شمار متفرق نشسته و در یک مجلس جمع نشده عزیزین جمع عزت است تخفیف نای یعنی جماعت مکرره داشت آن حضرت تفرق را که موجب وحشت و بیگانهی و دوی است و ترغیب فرمود بر اتفاق که نشان یکجائی و اتحاد و اجتماع است رواه ابو داود و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا كان احدکم فی الفئی چون باشد یکی از شما نشسته در سایه فقلص غده الظل پس برآمد از وی سایه و گوشت شد فصار بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل پس گشت سایه از وی در آفتاب و پاره در سایه فلیقم پس باید که برخیزد از آنجا و راه ابو داود روایت کرد این حدیث را ابو داود این چنین و در وی امر بر خاستن از جای مذکور وارد شده و حکمت از بیان نموده و فی شرح السنه فیه و در شرح السنه از ابی هریره حکمت تزیین کرده و پیچنین روایت کرده قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم اذا كان احدکم فی الفئی فقلص غده الظل فلیقم فانه مجلس الشیطان زیرا که آن جای که پاره در سایه است و پاره در آفتاب جای نشست شیطان است هکذا رواه معمر موقوف فاهم چنین روایت کرده است این حدیث را چنانکه در شرح السنه کرده معمر موقوف بر ابی هریره و رفع بحضرت مصطفی نموده صلی الله علیه و سلم چنانکه ابو داود کرده لیکن این موقوف بر حکم مرفوع است زیرا که حکم صحابی در آنچه با جهاد و قیاس توان یافت بی سماع از حضرت نبوی مکن خود کا تقرق فی موضع لا سیما که بطریق دیگر مرفوع آمده پوشیده نماید که قول وی فصار بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل دلالت دارد که مجلس شیطان در خصوص این مکان است که برین پنج باشد اما اگر تمام در آفتاب باشد نه این چنین است نعم آن نیز جهت القاء نفس در تعجب و شقت ممنوع و مکر و خواهد بود از جهت بودن او مجلس شیطان و اگر فرضاً آفتاب رستان باشد در وی میتوان نشست اما در آنجا که بعض در آفتاب است و بعض در سایه نمیتوان نشست حکم این حدیث پس آنچه بعضی گفته اند که اضافت این مکان شیطان از جهت آنست که او باعث دراضی است بدان تا بسلطان شقت و محنت برسد چیزی نیست بلکه این از اسرار است که کشف آن مخصوص بجناب نبوت و چاره درینجا تسلیم نیست و صحابه و غیر ایشان را بدرک گفته آن راه نه و الله اعلم و عن ابی اسید الانصاری بضم نموده و فتح سین و در تقریب گفته که صحیح بفتح نموده و کسر سین است قال الدارقطنی نام و مالک بن ربیع است و حاضر شد بدو واحد را و تمامه شاهد را و هواخر من مات من البیدین انه سمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول روایت میکند که وی شنید آن حضرت را که می گفت بخان و امر و نبی میکرد مردم و هو خارج من اللحد و حال آنکه آن حضرت بیرون بود از مسجد فاختلط الرجال مع النساء فی الطریق پس بهم آمیخته شدند مردان با زنان در راه فقال لیساردا مشاخرن پس گفت آن حضرت مر زمان را پستیز وید و دراز مردان و یکوشوید فاندلیس لکن زیرا که نرسد شمار ای زمان آن تحقیق الطریق که در میان راه و دید تحقیق نفع تا و سکون قاف مانیه صیغه جمع نموند فاطب از حاق یعنی وسطا علیکن مجافات الطریق بر شما باد که بروید در طرف و کرانه راه حاکم کرانه حاقا الواوادی و کرانه وادی فکانت المرأة تلصق بالجدار پس چون حکم کرد آن حضرت بزنان که از میان راه حذر کنند و بر کرانه روند بودند چون که در راه و فیرت می چسبید بدو یا رحتی ان ثوبها یعلق بالجدار تا آنکه جائه ان زن می او بخت بدیوار از جهت کمال مبالغه در لصوق برای امثال امر رسول الله صلی الله علیه و سلم و ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و سلم نهی ان یشیعی الرجل بین الموانین نهی کرد آن حضرت اندازه رفتن مرد میان و وزن ظاهر عمارت بین الموانین آن است که مرد را باید که در میان و وزن نکند و اما آنجا با ایشان در راه و یکجا و دان چیز دیگر است و ظاهر عبارت برین تقدیر آن است که گفته شود ان یشیعی مع النساء آن نیز نزد خوف فتنه منعی عنه خواهد بود اما معصوم و اینجا منعی از گذشتن میان و وزن است که این با خطا و اجتماع نزدیک تر و از جهاد مروت و در تر است و شاید که درینجا حکمتی دیگر باشد موقوف بر علم نبوت و الله اعلم و رواه ابو داود و عن جابر بن سمرة قال کنا اذا اقمنا النبی گفت جابر بودیم چون می آمدیم نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم مجلس احد ناحیث یلتهی می نشست یکی از ماها آنجا که می رسید مجلس و منتهی می شد حرکت و یعنی قصد بالا روی می کرد و راه ابو داود و ذکر حدیثا عبد الله بن عمرو فی باب القیام ذکر کرده شدند و حدیث که عبد الله بن عمرو روایت کرده که اول آن دو حدیث لایجل الرجل ان یفرق و دوم لایجلس بن رجلین است و در مصابح مکرر درین باب بیان بر دو حدیث را در فضل ثانی از باب القیام نیز آورده و این عجیب است اگر گفته شود که حدیث ثانی از آن دو حدیث از عمر بن شعیب عن ابیه عن جدته است و این است که این حدیث نیز منتهی بعد از عبد الله بن عمرو است زیرا که عمر بن شعیب بن محمد بن عبد الله بن عمرو بن عاص است و منذ کوحده شی علی و ابی هريرة و زود باشد که ذکر کنیم و حدیث امیر المؤمنین علی دانی بر آن که در مصابح درین باب آورده فی باب اسماء النبی صلی الله علیه و سلم و صفاته انشاء الله تعالی از جهت اختصاص آنها بحضرت پس ذکر آنها در شمایل شریف دوی اولی و انسب باشد الفصل الثالث عن عمر بن الشریک یفتح شین معجمه و کسر اثنی طایفی معهود است در اصل طایف و بعضی در حاکم گفته با معنی شت

نکته تو خدای را پس مستحق شدی تسمیت را و استحقاق تسمیت بعد از خداست و این زجر و تشدید است بر ترک هر متفق علیه بدانکه تسمیت جواب عطاس است .
 بر حکم الله و بشین مجله و مظهر هر دو روایت است و بحمد علا و افصح است و مشتق است از شامت که بمعنی شاد شدن و دشمنان و حاسدن است بدین معنیست بر
 کسی و معنی تسمیت دعا کردن است به و در آستن خدای تعالی و از شامت اعدا و از آنچه باعث شامت ایشان گردد و گویا که چون عطسه زد و صحت یافت از شامت
 اعدا خلاص شد بنابر بودن صیغه تفعیل برای رفع و ازاله کذا قیل و بعضی گویند که شوامت بمعنی قوام و ابر یعنی پایهای چهارپایان آمده گویا این دعا است ثبات
 قدم بر طاعت و عافیت و اما تسمیت بسین مجله از سمت است که بمعنی طریق و هدایت لیل خیر است پس گویا دعا است بگردانیدن حق تعالی او را بسمت حسن و
 هدایت نیک زیرا که مینت عطاس قبیح نمیکرد و در منظر و در نایه گفته تسمیت بمعنی دعا است چنانکه در حدیث اکمل آمده سموا له و سموا له ابتدا کنید در طعام و تسمیه کنید
 و چون فارغ شوید از آن دعا کنید صاحب طعام را و التسمیت الدعا که فی مجمع البحار و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقول اذا عطس احدکم فحمد الله تسمتوه چون عطسه زند یکی از شما پس حمد بگوید خدا را پس جواب عطسه او دهد . بر حکم الله و ان لم یحمد الله فلا
 تسمتوه و اگر چه بگوید مر خدا را جواب ندهد و او را و او مسلم و اگر عطاس در مجلس حاضر باشد و از پس دیواری عطسه زند نیز همین حکم دارد و اگر چه گفت تسمیت باید کرد
 و الا نه و منقول است که شنید آن حضرت از مردی که از گوشه مسجد عطسه زد و حمد و را نشنید و گفت بوجمل الله ان کنت حمدت الله و کفتم الله و کفتم الله اگر عطاس حمد
 نکوید باید که حاضران مجمع حمد گویند برای تذکیر و یاد دادن او و تذکیر بخلعت و می تامل کند و بعضی از علم گفته اند که نگوید برای زجر و توبیخ او و میگویند که از آن حضرت
 روایت نیامده و اگر تذکیر سخت و می و فضیلت و حتی آن حضرت اولی بودی بفعل آن کذا فی سفر العادة و عن سبط ابن الاکوع انه سمع النبی مر ویست از آنکه
 می شنید بخیر اصلی الله علیه و آله و سلم و عطس و جل عند و عطسه زد مردی نزد آن حضرت فقال له پس گفت آن حضرت آن مرد را بوجمل الله ثم عطس آخر
 پسر عطسه زد آن مرد بار دیگر با عطسه دیگر فقال پس گفت آن حضرت الرجل منکوم این مرد بکدام دارد و متقی تسمیت نیست زیرا که مریض است و مریض را اگر چه
 صحت و دعای عافیت باید کرد اما دعائی که بحسب عطاس مستحق است آن دیگر است و مخصوص بحالت صحت است و او مسلم و از آنجا معلوم شد که تسمیت
 عطاس بیکبار است و اگر بار دوم متصل آن عطسه زد متقی تسمیت نیست زیرا که مزکوم است و فی ذوایه للترمذی انه قال لانی الثالثه انه مزکوم و در روایت
 ترمذی آمده که آن حضرت دو کت تسمیت آن مرد کرد و در کت سیوم تسمیت نکرد و گفت که می مزکوم است و در حدیث دیگر از او دود و ترمذی بیاد تسمیه کرت
 باید تسمیت کرد و زیاده بر آن اختیار دارد و اگر خواهد بکند و اگر نخواهد نکند و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا نسا ب احدا
 چون نماز کند یکی از شما فلیمسک بیده علی فیه پس باید که بند و نگاه دارد دست خود را بر دهان خود فان الشیطان یدخل زیر که شیطان می در آید و در دهان وی پوی
 کشاده دارد و او مسلم الفضل الثانی و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا عطس غطی وجهه بود آن حضرت چون عطسه میزد
 می پوشید روی مبارک خود را بیده او توبه بدست خود یا جامه خود چون وقت عطسه تغیری در هدایت روی حادث میشود بدست یا جامه آزامی پوشید و نیز کاهی بعضی
 رطوبات از دهان بیفتی جامه بکند و از برای صون اندام و جامه حاضران از آن تعلیم این ادب فرمود و غرض به خصوصت و پست میکرد و عطسه آواز خود را این نیز از سن ادب
 است و کاهی شدت صوت بنا که آن سبب از علاج و توحش حاضران میکرد و گفته اند که مستحب است عطاس را که آواز خود را بعطسه پست کند و تحمید را بلند گوید تا
 مردم بشنوند و اوای حق تسمیت نمایند کذا فی مطالب المؤمنین رواه الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح و عن ابی یوسف ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا عطس احدکم چون عطسه زند یکی از شما فلیقل الحمد لله علی کل حال و لقیل الذی یورد علیه و باید که بگوید
 کسی که جواب میگوید و او بوجمل الله و تسمیت را رد نام کرد موافق رد سلام گوید یا حمد گفتن عطاس بخیر است بر حاضران و لقیل هو باید که بگوید یا یعنی عطاس بعد
 از بر حکم الله گفتن مردم بهید یکم الله و یصلح مالکم رواه الترمذی و الدارمی و عن ابی موسی قال کان اليهود یتعاطسون عند النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم ابو موسی اشعری گفت بودند یهود که عطسه میزدند میان یکدیگر بر کف میزدند و آن حضرت میزدند و آن حضرت میزدند و میزدند و میزدند و میزدند
 از ایشان بر حکم الله با وجود کفر و طغیان چون یقین داشتند نبوت آن حضرت را و کفر و زنی بغداد و استبکار خود و توقع خیر و برکت از حضرت و می کردند هر چند
 سود داشت و آن حضرت نیز به جهت ناقابل بیت ایشان و جود نزول رحمت را بر ایشان بر حکم الله نمیکشت فبقول پس می گفت در تسمیت ایشان بید یکم
 الله و یصلح مالکم کافر است و اصلاح مال دعا میتوان کرد چنانکه در روایات سلام ایشان نیز آمده است و رواه الترمذی و ابو داود و عن
 هلال بن سیاف یفتح با و کسر ل و بعضی اساف بکسر سینه بجای یافته اند ابو الحسن نکون الا شجی تابعی است در یافته علی بن ابی طالب رضی الله عنه گفته است
 و این چنان او را در ثقات ذکر کرده است مات سبع و سبعین و ما یقال گفت هلال بن سیاف کنا مع سالم بن عبید بودیم با سالم بن عبید که از اصحاب ثقات
 فطس رجل من القوم عطسه زد مردی از مردمان که همراه وی بودند فقال پس گفت آن مرد عطاس السلام علیه فقال له سلام پس گفت مرا نزد اسلام
 و علی و علی اما بر تو سلام و بر ما در تو فکان الرجل و جد فی فسنه پس گویا آن مرد ازین سخن سالم که روی او گفت اندوه مین شد یا شکم شد

در نفس خود و جدید و منفی آمد و فی نفسه گفت یعنی ظاهر کرد و اثر از او هم در دل خود نجا داشت خزن را و فرمود خور و غضب را فقال پس گفت سالم اما انی لم اقل
الاما قال النبی اکا و ما شمن نختم کر آنچه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اعطس و جل عند النبی وقتی که عطسه زد و مردی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم فقال پس گفت آنرا و السلام علیکم کما ان بركة و نجای الحمد لله اسلام علیکم متیوان گفت فقال النبی پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علیک
و علی املک و فرمود از اعطس احد که طیفیل چون عطسه زد یکی از شماس باید که بگوید الحمد لله رب العالمین و لیقل له من بود علیه و باید که بگوید یک
رو میگذر و می و جواب میگوید و او را برکت الله و لیقل و باید که باز بگوید عا طس در برابر آنکس یخفوا الله لی و لکم بحای سید یکم الله و یصلح بالکم که در روایت دیگر
آمده و او اله الترمذی و ابوداود یعنی و طیفه در عطاس این از کار و او عیاست و سلام گفتن بر حاضران درین مقام چیزی نیست و ازین جا معلوم کرده شده که
چون عا طس لفظی و دیگر کوید غیر الحمد لله متنی تشمیت نکرد و ابوداود چون آن مرد سلام گفت آن حضرت جواب سلام او گفت اما انک علی اکب فرمود گفته اند که درین
کلمه دو اشارت است یکی آنکه سلام درین محل بی موقع است چنانکه کسی در وقت اراده سلام تو سلام بر او هر تو کند و و اما انک تذکیر است بآنکه این ادب میبایست
و کسانی که ترمیت از مردان نیافته باشند و در کنار او در ادب زمانه کسب کرده و نیز گفته اند که تنبیه است بر حماقت و در جهت سربلای صفات مادی و در وین مقتر
شده به عامه را و او را بسلامت از آفات و بعضی شروع تقدیر علیک و علی اکب این چنین کرد علیک الویل و علی اکب یعنی وای بر تو که ادب نیا موی و وای
بر او بر تو که ترا ادب نیا موی و تربیت خوب نکرد و الله علم و عن عبید بن و فاعنه صحابی ماجریت و در کاشف گفته که مراد او اصحت است و دو حدیث
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال شمت العا طس ثلثا تشمیت کنی عا طس را سکر ت فلما ذا پس ان هر چه زیادت کرد و از عطسه بر سکر ت فان
شمت فتمت و ان شمت فلا پس اختیار داری اگر نخواهی تشمیت کن او را و اگر میخواهی کن ان حتی که بر تو بود و از تشمیت خواه بر سبیل و جواب یسنت و
استجاب زیاده بر سکر ت نیست باقی دعای سلام است از کردن انی نیست و او ابوداود و الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن ابی
هریره قال و انانی هریره نیز موافق این روایت است که گفت شمت اناک ثلثا تشمیت کن بر او و خود را سکر ت فان زاد بعضی نسخ فلما زاد ففوز کما
رواه ابوداود و قال و گفت راوی از ابی هریره که سعید معمری باشد چنانکه از سنن ابوداود معلوم میگردد لا اعلمه منذ انما ابو هریره را الا انه دفع لحدیث
الحی النبی مکر این صفت که وی رفع کرد حدیث را بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی این حدیث مرفوع است موقوف بر ابی هریره نیست و ابو هریره از
ان قول آن حضرت روایت کرده و اگر نیکو بود در حکم مرفوع خواهد بود و زیرا که تعیین عددی سماع از شارح نتوان کرد و بر الفصل الثالث عن نافع ان و جلا عطس
الی جنب ابن عمرو روایت است از نافع که مردی عطسه زد و در بملوی ابن عمر رضی الله عنهما فقال پس گفت آن مرد الحمد لله و السلام علی رسول الله قال ابن
عمرو و انما قول و ان عمر برای منع او بمن ادب گفت و من نیز می گویم الحمد لله و السلام علی رسول الله و لیس هکذا یعنی صلوة و سلام فرستادن محمود
و مقبول است و لیکن مستون در عطاس همین لفظ الحمد لله لفتن است چنانکه گفت علنا رسول الله تعلیم کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان نقول
که گوئیم بعد از عطسه الحمد لله علی کل حال اتباع می باید کرد و بسا امری محمود که در حد ذات فضیلت دارد اما در خصوص مقامی وارد نشده و در سنت نیامده و قضا
مصالح بعد از نماز و امثال آن اگر چه جمیع خصوصیات و مشخصات رعایت کردن مختبر و لازم نیست اما این نوع ذکر که درین باب وارد شده رعایت کردنی است
فتبر و او اله الترمذی و قال هذا لحدیث غریب یا از علما از موطن استحباب صلاة بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عطاس را ذکر کرده اند و الله علم باب
الضحک و در محک چهار لغت است بکسر ضاد و فتح آن و سکون حاء و بکسر هاء و فتح اولی و کسر ثانی الفصل الاول عن عائشة رضی الله عنها طابت ما و ایت
النبی صلی الله علیه و سلم گفت عائشه ندیدم ان حضرت را مستجمعا ضاحکا جمیع شونده تمام در حالت ضحک و تبسم کسی را گویند که سجده برای کار و یا
باشد از انی الصراح استجماع از هر جای که و آمدن سبیل و کرد آوردن اسپ خویش را در رفتن یعنی خنده نمی کرد خنده تمام که حتی اوی منه لهو انة ما بینم از دلی
او را جمع لهاته است بفتح لام یعنی کوشش پار که در سقف فضای قم است اما کان میبسم و او اله التجادی و این حدیث در شایل شریف بیاید انشاء الله تعالی
و عن جریر قال گفت جریر بن عبد الله بکلی که صحابی مشهور است خوش روی خوش خوی و متوفی و م خود ما محببنی النبی منع نکرد ما پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم از در آمدن بروی هر وقت که خواهم بشیرا آن مجلس مردان باشد یا منع نکرد ما از آنچه طلبیدم یعنی هر چه از حضرت وی طلب کردم و او را منع نکرد
ما از هیچ چیزی که کردم یعنی صادر نشد از من فعلی که نکرده آید آن حضرت را و و جاول ظاهر تراست مندا سلمت از ان باز که سلمان شد و لا وانی الا بقی
و ندیدان حضرت را هرگز کما انک تبسم که و متفق علیه و عن جابر بن سمرة صحابی مشهور و خواهر زاده سعد بن ابی وقاص قال کان رسول الله صلی الله
علیه و سلم لا یقوم من مصلاه الذی یصلی فی الصبح بود آن حضرت که نمی ایستاد از جای خود که می گذارد روی نماز صبح را حتی تطلع الشمس و انک
میگرداناب فاذا طلعت الشمس قام پس چون طلوع می کرد آفتاب می ایستاد و کافوا یجیدون فیاخذون فی امر الجاهلیة و بودند صحابه که سخن میگویند پس
شروع می کردند در کار جاهلیت و سخنان او فیهضکون پس خنده میکردند و یبسم و بسم میکرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم و او اله مسلم و فی روایة

للمتذی قنیا شد و نال شمع را درین جا جز آنکه شاد است با تبار جا بهیت و اشعار و فحک بران و اقتضای بر تسم و درین کمال خلق و مالیف قلوب بود
آن حضرت صلی الله علیه و سلم الفصل الثانی وعن عبدالله بن الحارث بن جبر یفتح جیم و سکون را و در آخر جمله صحابی است زبیدی نسبت بزبید که یکی از پیغمبر
او بود و بود آخر کسی که باقی ماند بمصر از صحابه با تسمت و ثمانین بمصر قال ما رایت احدا الا کثر قنیا من رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت ندیدم کسی
پیش یکی را زیاده تر از وی تسم یا در تسم از آن حضرت رواه الترمذی الفصل الثالث عن قتادة قال سئل کنت بریده شد این عمر هل کان اصحاب
رسول الله صلی الله علیه و سلم یضحکون یا بایراند یا ران آن حضرت که خنده میکرد و ندیعی میان یکدیگر چنانکه یاران میخندند قال نعم کنت لبس عمر
ایمانا میخندیدند و الايمان فی قلوبهم و حال آنکه بود ایمان در دلهای ایشان اعظم من الجبل بزرگتر از کوه یعنی اینچنان نمیخندیدند که اهل غفلت میخندند و
دل بایراند و غلی در نور ایمان راه یابد و قال بلال بن سعد تابعی و اعطی مقری اشعری و شقی قاضی نقد در شب و روز هزار گفت نماز میکرد و محل و مرتبه
در شام مانند صبری بود و در بصره روایت میکند از پدر خود سعد بن تیم و از جابر و معوی و روایت میکند از وی اوزاعی و سعید بن زید و عثمان بن مسلم و جبر
ایشان توفی فی احدی عشرین ادر که هم در یاقم من ایشان را یعنی اصحاب رسول الله را ایشانند و بین الاغراض میدویدند میان هر فضا در تیر انداختن
و یصلح بعضهم الى بعض و خنده میکرد و میرقند و میل میکردند بعضی از ایشان بسوی بعضی فاذا کان اللیل و چون می شد شب کافران و هبانا
میپویند راهب و ترسند و در اغلب از دنیا و منزل زایل و عیال مشغول بعبادت با وجود ادای حقوق و در میان جمع را هب چنانکه رگبان جمع رکب و رهیب
بفتح را و ضم آن و سکون و بافتن ترسیدن از باب سماع و راهب پارسی ترسیان و لا ربانیه فی الاسلام که واقع شده است معا و بدان ترک عم و
پوشیدن پلاس و خصی کردن و بخیر در گردن انداختن و ریاضتهای نافرموده کردن است و مراد اینجا ریاضت و مشقت و عبادت است رواه فی
شرح السنه باب الاسامی جمع هم و مراد بیان احکام نامعاست که چنانچه باید نهاد و نباید نهاد و آنچه نام باید خواند و نباید خواند و کدام نام نیک است و
که نام بد الفصل الاول وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه و سلم فی السوق کففت انس بود آن حضرت در بازار و در و رواتی فی البقیع
نام جای است که مقبره مدینه در اینجا است فقال دخل پس گفت مردی یا ابوالقاسم ندا کرد و خواند مردی را که گنیت او ابوالقاسم بود فالتفت الیه النبی
پس بر گشته گنیت بجانب وی پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال پس گفت آن مردان دعوت هذا بخوانم و ندا نکردم من مکر این را اشارت بشخصی کرد
که اینجا حاضر بود و ابوالقاسم گنیت داشت فقال النبی صلی الله علیه و سلم پس ناخوش آمد آن حضرت و در این معنی و گفت سمو با سمی نام نهیدنگ
من که محمد است و لا تکتنبو بکنتی و گنیت نهید بکنت من که ابوالقاسم است متفق علیه و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و سلم قال سمو با سمی
ولا تکتنبو بکنتی فانی اما جعلت قاسما لیراک بدستی من گردانیده تدهام و نامیده شده ام قاسم یعنی گنیت کرده شده ام با ابوالقاسم زیرا که اقسام بنیکم فمت کتم
میان شمار جانب حق و آنچه وحی کرده شده است بسوی من و فرساده شده بر من از علم و عمل و میرسام هر یکی را آنچه نصیب است و متقی است مرا ترا و میگویم هر کس را در جایی
که در مرتبه و دست از فضل و شرف و بشارت میدهم ثواب و درجات آخرت مطیعان را و انداز میگویم تعقاب و در کلمات عاصیان را و این صنعت در هیچ کس جز من وجود ندارد
و هیچ کس درین صنعت شریک من نبود پس گنیت کردن و باین گنیت درست نباشد متفق علیه ازین روایت معلوم شد که کسی را محمد نام کردن جایز باشد اما ابوالقاسم
خواندن درست نبود خواه نام محمد باشد تا اسم و گنیت آن حضرت هر دو در وی جمع کرد و یا غیر محمد باشد یا همین گنیت محمد باشد و این قول از امام شافعی منقول است و
ابو یحیث است و علما را درین مسأله احوال است یکی این قول است که مذکور شد قول دوم آنکه روایت است که جمع گنیتان گنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه و سلم جایز است
اما ابوالقاسم محمد خواند اما اگر تنها ابوالقاسم گویند بای گنیت و معنی حدیث مذکور نزد ایشان همین است که جمع بخند فافهم و از محیط نقل کرده اند که این قول امام محمد شیبانی است
و علیه و قول سوم آنکه جمع نیز درست است و این قول را امام مالک نسبت کنند و ایشان گویند که احادیث منع منسوخ اند و معنی گویند که منع در زمان شریف آن حضرت بود و صلی الله
علیه و سلم و بعد از وی درست است و دلیل ایشان حدیث امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه که از آن حضرت القاسم بود که اگر مرا فرزند می زاید بعد از تو یا رسول الله بروی نام و
گنیت تو بنم و آن حضرت تجویز کرد و محمد بن الحنفیه که بعد از آن حضرت زاد امیر المؤمنین او را ابوالقاسم محمد نام کرد و جمعی که بر قول ایشان اعماد گنیت گویند که تسمیه با سمر
جایز نیست چنانکه بکیم گنیت و قول صواب ازین مقالات آن است که تسمیه با سمر شریف و جایز باینکه مستحب است و تکنی و گنیت وی اگر چند بعد از زمان شریف
باشد ممنوع و منع از آن زمان قوی تر و سخت تر بود و هم چنین جمع کردن میان نام و گنیت آن حضرت ممنوع بطریق اولی و آنکه علی مرتضی که مخصوص بود بوی گنیت
الله و غیره را جایز نبود چنانکه از سیاق حدیث ظاهر میگردد و سیوطی در جمیع الجوامع ازین عساکر آورده که واقع شد میان طلحه و علی رضی الله عنهما کلامی و گفت طلحه
که تو نام کردی پس خود را با سمر پیغمبر و گنیت کردی و را بگنیت و صلی الله علیه و سلم و حال آنکه نمی کرد آن حضرت از جمع کردن در آن فرمود علی تسام کسی است که جرات کند نزد
رسول و وی و طلحه جائز اصحاب را از قریش تا حاضر آمدند و کلامی دادند که آن حضرت صلی الله علیه و سلم خصت کرد و علی رضی الله عنه که جمع کند در آن و حرام گردانید بر سایر امت
جز وی که ذکر دلائل بن احوال تفصیل و تطبیق میان احادیث در شرح کردیم اینجا این قدر بس است و الله اعلم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

[illegible]

است نامی که او را کرده بود و چون راوی اطلاع بر آن نداشت ذکر نکرد شیخ ابن حجر عسقلانی گفته که واقف نشدم من بر نام او قال لا گفت آنحضرت زبانی است من رهنی
 باین نام یا نام کنیز و باین نام لکن اسم الله المنذر لیکن نام او منذر است شتی از انداز که بمعنی تبلیغ احکام است یا تخویف و گفته اند در حقیقت نام او فقیه نهادن است
 قول حق سبحانه و تعالی فی الدین ولسنذر و اقوامهم شعر است بدان متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا
 یقولن احدکم بایده که بگوید یکی از شما ملوک خود را عبدی و امتی بنده من و کنیزک من کلکم عبد الله همه مردان شما بندگان خداوند و کل نساکم اعداء الله
 و همه زنان شما کنیزان خداوند زیرا که در عبودیت غایت ترلال و نهایت خواری است شتی نیست آن را اگر آن کس که در غایت غرت و کبریا است و آن نسبت مکرر و
 رب العزة و الکبریا و لکن لبقیل و لیکن باید که بگوید غلامی و جاریتی قاتلی و قاتلی چه غلام بمعنی کودک و جاریه بمعنی دختر است و فقی هر دو جوانی قاتل
 زن جوان و در اطلاق غلام و جاریه بمعنی شغقت و مهربانی است و فقی و قاتله از جهت آن گویند که داه و غلام هر چند پیر باشند با ایشان معامله جوانان میکنند
 حرمت پیری نگاه ندارند و توانند که به جهت قوت و جلالت ایشان در خدمتکاری گویند و بالجملة این الفاظ بر مالیک اطلاق می یابد پس مفسر باید اطلاق اینها بهتر از
 اطلاق عبدی و امتی است و گفته اند که منع و نهی از اطلاق الفاظ عبد و امت بر تقدیر نیست که بر وجه تطاول و تحقیر و تصغیر باشد و الا اطلاق عبد و امت در قرآن
 و احادیث آمده و هم چنانکه لکان را فرمود بنگاه داشت زبان از بعضی الفاظ ناشایسته ملوک را را نیز فرمود که و لا یقل العبد و کنوید ملوک مالک خود را و بی
 زیر که اگر چه رب بمعنی مربی و تربیت کننده است و لیکن ربوبیت علی الاطلاق صفت خاص حضرت پروردگار تعالی است پس اطلاق آن بر آدمی موهوم اشتراک است
 و این نیز اگر بطریق تعظیم بود و الا اطلاق آن آمده است و لکن لبقیل سیدی چه سیادت و ریاست و فضیلت ثابت است مراد مالک در نسبت بملوک و ملوک را نسبت
 از واج را نیز نسبت گویند و فی دواقه لبقیل سیدی و مولای درین روایت مولای نیز زیاد کرده و ولایت و نصرت نیز ثابت است مالک را نسبت
 بملوک و فی دواقه لبقیل العبد سید و مولای و در روایتی آمده که کنوید ملوک مرید و مالک خود را مولای فان مولکم الله زیرا که مولای حقیقی شماست تعالی
 است نعم للمولی و نعم النضر و واه مسلم و عنه عن النبی و هم از ابی هریره است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا الکرم کنوید انکور را نیت
 انکور را کرم بسکون را فان الکرم قلب المومن زیرا که کرم دل مومن است و واه مسلم و در روایتی قال الکرم الرجل المسلم و فی دواقه له عن و ایل بن حجر و
 در روایتی مسلم را از و ایل بن حجر این چنین آمده که تقولوا الکرم کنوید کرم و لکن قولوا العنب و الحبله و لکن کنوید عنب یعنی شجره عنب و کنوید حبله یعنی غنچه
 و با موصوفه و بسکون نیز آمده نام درخت انکور است و کاهی بطریق مجاز انکور را نیز گویند یعنی انکور درخت و می ماهی دیگر دارد بان نامها چنانچه انا نام کرم کنوید بدانکه کنور
 عنب و درخت عنب را کرم میخوانند بسکون را بعلات و آنکه شرب شکر از آن حاصل شود مورث سخاوت و کرم است پس نمی کرده شد از آن چه وصف چیزی که اصل ام
 النجاش است بکرم و غیر کردن مناسب نباشد تا در بعضی مدح محرمات و تبیح نفوس و تبرع در آن نکرد و فرمود که این نام مومن و دل وی که معدن انوار علم و تقوی
 و منبع اسرار و معارف است مناسب است و لفظ کرم شامل جمیع خیرات و مکارم است و گفته اند که چون وصف کردی یکی را بکرم اثبات کردی او را تمامه خیرات و
 بعضی گفته اند که مقصود از حدیث حقیقت نهی از تحمید عیب بکرم نیست بلکه نهی از تخصیص این اسم است بوی و مراد تنبیه و تخریص است مومنان را بر آنکه قلوب را تسلی دارند بکرام
 اخلاق و محامد صفات و راضی نشوند باین نوع از درختان مسمی و موسوم باشند با اسم کرم و ایشان سهوا و از ترند آن کو یا فرمود عنب را چه کرم میخوانند و این اسم را
 مخصوص با و میدارند شما باید که صاحب این اسم و متصف باین صفت باشید و این است حاصل آنکه رخصی گفته که مقصود از این حدیث تقریر و تاکید قول حق عز و
 جل است که آن اگر کرم عنب باشد تعظیم بطریق بقیق و مسلک لطیف با آنکه مومن متقی متاهل و مستحق تر است با اسم شتی از کرم که کرم است و کرم و کرم هر دو مصدر است
 از کرم کرم و وصف میکنند بان بسبیل آنکه بر مثال رجل عدل قال اهل اللغة رجل کرم و اما کرم و در حلال کرم و نشو کرم و نفع الرا و امکانا بمعنی کرم که قال الطیبی فعلا
 عن حمی السه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تسموا العنب الکرم نام نهند انکور را که از اینجا معلوم کرد که کرم نام عنب نیز آمده چنانچه
 شجر عنب و در شرح حدیث سابق اشارت بدان کردیم و لا تقولوا یا خبیثه الد هو و کنوید ای خسران و حرمان و در کار را یعنی دهر را بدگویند و کنوید و کنوید و کنوید و کنوید و کنوید و کنوید
 وی نمایند و او را موثر و مصرف احوال نمایند فان الله هو الد هو زیرا که خدای تعالی است مصرف و محول احوال یعنی آنچه شما از روزگار میباید و نسبت بفلک و زمانه می کنید
 در حقیقت از خداست و فاعل حقیقی است و واه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یسب احدکم الد هو فان الله هو الد هو باید که شما
 کنیزکی را شما را روزگار را زیرا که خداست تعالی شانه مصرف دهر و واه مسلم شرح این حدیث در اول کتاب در باب ایمان که شد است و عن عائشه رضی الله عنها
 قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یقولن احدکم بایده که بگوید یکی از شما در وقت غیثان و شوکرش دل از حق خبشت نفسی بضم بایده شد
 و بد شد نفس من و لیکن لبقیل و لیکن باید که بگوید لعنت نفسی بضم ف غیثان و شوکرش کرد نفس من لعنت نفسی و غبثت نفسی هر دو عبارت در زبان عربی
 معنی واقع میشوند که غیثان و شوکرش دل است و لیکن آن حضرت کرده داشت که غبثت نفسی گویند بسبب قبح این عبارت و از جهت احترام نسبت مومن غبث را نفس خود
 متفق علیه و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او را این عبارت است یوذنی ابن آدم فی باب الایمان صاحب مصابح این حدیث را درین باب ذکر کرده و

ایرانه از او باب ایمان مناسب تر دید الفصل الثانی عن شرح بن هانی عن ابیہما فلما وفد الی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مع قومہ شرح بن
 لانی ولادت او در زمان سعادت نشان آن حضرت است و کسبت کرد آن حضرت پدرش را بوی که اکبر اولاد وی بود و تفرقه مع عابد است و از جمله اصحاب علی است رضی الله عنه و توفیق
 میکند از پدرش که هانی است و چون پدرش قدوم آورد پیش آن حضرت با قوم خود سمعهم یکنونہ شیعہ آن حضرت قوم او را کسبت میکند و را با بی الحکم بختین فلما
 رسول الله پس خواند و را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال پس گفت ان الله هو الحکم خداست حکم نه غیر او و الیه الحکم بسوی او راجع و منشی است
 حکم نه بسوی غیر او و فلم تکلف ابی الحکم پس چرا کسبت کرد و میثوی تو با بی الحکم و چرا رضی هستی تو با ان زیر که حکم عالمی را گویند که چون حکم کند در دگرده نشود حکم او را و حضرت
 خاصه جناب غرت است و لایق نیست بغير وی تعالی کند اقال الطیبی قال گفت هانی در اعتقاد کثیبت کردن قوم او را با بی الحکم ان قومی ان الاختلاف فی شیء
 اتوفی بدستیکو قوم من و قتی که اختلاف میکنند چیزی می آیند مرا محکمت بینهم پس حکم میکنم میان ایشان فرصی کلا الفرقین بحکم پس رضی میشود نه در
 کرده حکم من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما احسن هذا چه عجب خوب است این حال و شأن که تو داری و این جواب از هانی مطابق
 و در برابر خود چون حضرت چون حضرت غرت تعالی و تقدس با زبان اخذار چیست که مرا قوم من حکم میسازد نه غالب مقصودش این است
 که بی کسبت کردن با بی الحکم مرا لایق نیست و لیکن چه کار کنم که قوم من مرا بدین مرتبه نشاند پس رد کرد آن حضرت بروی ملطف و نرمی و فرمود اصل این حال تو نیکی است
 و لیکن با وجود آن کسبت با بی الحکم خوب نیست پس از ان خواست کسبیتی برای وی بنماید پس فرمود فقالک من الولد پس مسیت مرترا از اولاد قال لی گفت مرا
 اولاد متعده است شرح و مسلم و عبدالله قال من اکبره فرمود پس کسبت کلا ترین اولاد قال قلت شرح گفت کفتم کلا ترین اولاد من شرح است
 قال فانت ابو شرح گفت پس کسبت تو ابو شرح است و بعضی گفته اند که ما در احسن باقیه است یعنی کسبت نمودن با بی الحکم با وجود این حال نیک نیست و توضیح
 اول ظاهر است و او را دود و النساء فی و من مسروق قال قتبت عذر رضی الله عنه فقال من انت مسروق که از شما میتر با عین است می گوید
 ملاقات کرد امیر المومنین عسرا پس گفت عمر کسبتی تو قلت مسروق بن الابدع گفت من مسروق پسر اجدعم قال عسرا سمعت رسول الله گفت عمر شنیدم
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم يقول که میبخت الابدع شیطان ابدع نام شیطان است و بدع در لغت دو گوش و دو دست و لب بریدن و در قافیه
 میگوید الابدع الشیطان و الله مسروق النابی البکیر و غیره و عذر من الخطاب و سماء عبد الرحمن انتقی و او را دود و ابن ماجه و عن ابن
 الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تدعون یوم القیمة باسماءکم و اسماء اباکم خوانده میشود بدشمار و زیقات بناهای شما و نامهای پدرها
 شما چنانکه گویند فلان بن فلان فاحسنوا اسماءکم پس نیک بنمید نامهای خود را این خطاب است بر جمیع بنی آدم را پس بدان نیز داخل باشند و بعضی روایات آمده که رد
 قیامت مردم را بنام مادران خوانند و گفته اند که حکمت درین آن است که تا اولاد نامشونده و رسوائه شوند و ترجیح رعایت حال عیسی بن مریم هم که در مذکور و از برای اظهار
 فضل و شرف حضرت امام حسن و امام حسین سلام الله علیهما با طاهر و منبج آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و از این روایت ثابت شود آنرا که احمی بر تعلیق میتوان کرد چنان
 ابون می گویند و شاید که کاهی با خوانند و کاهی با مہات یا بعضی را بنسبت پدران و بعضی را بنسبت مادران یا در بعضی موطن چنان و در بعضی محلیین و الله علم دوا
 احمد و او را دود و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم نهی من ان یجمع احد بین اسمہ و کنیتہ روایت است از ابی هریره که
 آن حضرت نهی کرد از آنکه جمع کند احدی میان نام و کنیت و می صلی الله علیه و آله وسلم و لیسعی محمد ابی القاسم روا میسده شود و کنیت کرده شود محمد نامی با ابی القاسم این
 بر تقدیر است که محمد فرج باشد و یسی بر لفظ مجهول چنانکه در جامع ترمذی و شرح التذکره مصابیح واقع شده و در جامع الاصول و بعضی نسخ صحیح محمد واقع شده
 بر نصب برین تقدیر یسی بر صیغه معلوم باشد یعنی نام کند احدی محمد نامی یا ابی القاسم و او الترمذی و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا
 سمیتم باسمی چون نام کند بنام من فلا تکتبوا بکنیتی پس کسبت کنید بکنیت من و او الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا لحدیث غریب و فی دوا
 لابی داود و در روایت ابی داود و ابن لفظ آمده است که قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم من اسمی باسمی فلا یکتب بکنیتی کسی که نام دارد بنام من
 پس با مکه کسبت دارد نشود بکنیت من و من تکفی بکنیتی فلا یکتب باسمی و کسی که کسبت پذیرد بکنیت من نام پذیرد نشود بنام من این احادیث صحیح اند و بعضی اجماع
 بیان اسم و کنیت تا اگر شما نام نهند یا کنیت نهند ممنوع نباشد و عن عائشة ان امراة قالت عایشه رضی الله عنها گفت که زنی گفت یا رسول الله ما لی و لی
 غلام من زاده ام پس کی را فسمیتہ محمد او کسبتید ابی القاسم پس نام نهادم او را محمد و کسبت کرده ام او را ابی القاسم و جمع کرده ام میان نام و کنیت تو فقلت
 لی ما لک نکره ذلك پس دگر کرده شد و گفته شد مرا که تو ناخوش داری ان را یعنی جمع کردن را میان نام و کنیت تو فقال پس گفت آن حضرت ما الذی احل
 و حرم کنیتی چه چیز است که حلال و جایز گردانید نام نهادن را بنام من و حرام گردانید کسبت کردن را بکنیت من او ما الذی حرم کنیتی و احل اسمک
 را و یست که اول ذکر حل اسم کرد و بعد از وی حرمت کسبت را یا اول حرمت کسبت کرد و بعد از وی حل اسم را مدلول هر دو عبارت یکی است و
 تفاوتی در مقصود نه و لیکن محدثان در روایت لفظ حدیث احتیاطا تمام دارند چنانکه لفظ شریف آن حضرت است روایت میکند و او را دود و اول حدیث صحیح

غریب این حدیث را که بود و روایت کرده می باشد گفته که این حدیث غریب است و بوقت رحمت دلالت دارد بر جواز جمع میان نام و کنیت شریف آن حضرت از اینجا معلوم
 گردد که نمی از جمع تر نهی است نه تحریمی و بعضی گویند که احادیثی منسوخ است و الله اعلم و عن محمد بن الحنفیه عن ابیه روایت است از محمد بن خفیه از پدرش
 که امیر المومنین علی است قال گفت علی مرتضی قلت گفت یا رسول الله ادایت خبرده مرا و اما زنت کن آن ولدلی بعد از ولد اگر زائیده شود مرا بعد از آن
 پسری اسمیه با سلمت و الکنته بکنیت نام منم و او را بنام تو و کنیت کنم و او را بکنیت تو قال نعم گفت آن حضرت آری اجازت کردم ترا و او را ابو سلمه این
 حدیث نیز دلالت دارد بر جواز جمع میان اسم و کنیت آن حضرت لیکن بعد از زمان شریف وی و آنجا که منع کنند گویند که این رخصتی است خاص مر علی مرتضی را چنانکه
 در حدیث ترمذی آمده که فرمود علی و کانت رخصته لی یعنی بود این تجویز رخصت را مخصوص من و دیگری را جایز نبود سابقا معلوم شد که اقوال علما مدین باب
 مختلف است و احادیث نیز مختلف آمده و هر یکی توجیهی کرده و قول صواب است که نام نهادن بنام شریف او جایز است و کنیت نهادن بکنیت بی جایز و
 صحیح کردن نا جایز تر خواه در زمان شریف یا بعد از وی و عن انس قال کنانی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بقبلة کنت اجتنیها انس گفت کنیت
 کردم آن حضرت تیره که می چیدم و می بردم آنرا و نام آن تیره حمزه است بجای محله وزای و آن تیره ایست که در طعم او حرفیت و موصفتی هست و فارسی آن را تو
 تیزک گویند فی الصراح و حمزه زبان کز شدن شراب و کیا حمزه تیره تیزک پس آن حضرت انس را باین مناسبت ابو حمزه کنیت کرد و او را الترمذی و قال گفت
 ترمذی هذا حدیث لا یخوفه الا من هذا الوجه این حدیثی است که نمی شناسیم آنرا که این و بر یعنی این اسنادی که ذکر کرده است در جامع خود یعنی شیخ
 غریب است روایت نکرده اند مگر بیک طریق و یک اسناد پس و فی المصباح صحیح و در مصابیح تصحیح که در این حدیث را و حکم کرد بصحت آن و تو حد طریق و
 اسناد منافات بصحت ندارد چه تواند که بود و واحد آمده باشد و آن وجه صحیح بود چنانکه در مقدمه گفته شد و عن عائشه قالت ان النبی صلی الله علیه و
 آله وسلم کان یغوی الاسم القبیح بود آن حضرت که تغییر میداد نام بد را و بجای آن نام نیک مینهاد چه نامهای آو میان و چه نامهای مواضع و جزان و او را الترمذی
 و این را امثله در احادیث بسیار آمده جمله از آن مولف رحمه الله علیه نیز آورده چنانکه گفت و عن بشیر بن میمون عن عمه اسماء بن اخطری بشیر بن میمون
 بفتح موحده و کسر شین محبته باقی نقل است صدوق و ابن معین گفته لا باس بر روایت میکند از نعم خود که اسماء بن اخطری است بفتح تنزیه و سکون خای محمد و فتح دا
 محله میثبی بصیری در اسناد حدیث بی و صحت آن مقال است و بیمن یک حدیث دارد که انی جامع الاصول و در کاشف گفته که صحابی است روایت کرده است
 بشیر بن میمون ان رجلا یقل له اصرم مر دیکه او اصرم می گفت بفتح تنزیه و سکون صا و محله کان بود این مرد فی السفر الذین اتوا رسول الله و جماعه که آمدند
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم و نفر جماعه را گویند زنه تاده فقال له رسول الله پس گفت آن مرد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما اسلمت حیث نام
 تو قال اصرم گفت نام من اصرم است قال گفت آن حضرت بل انت ذر عده بضم بای و سکون را بلکه نام تو زنه است چون اصرم مشتق از صرم است و بمعنی قطع و
 بریدن درخت ناخوش داشت آن حضرت و تغییر داد آنرا و زنه نام نهاد که از راحت و مشرب و جو خیر و برکت است و او را ابو داود و قال و گفت ابو داود
 غیور النبی تغییر داد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اسم العاص نام عاص را که تخفیف عاصی است و دلالت دارد بر عصیان و عدم طاعت و انقیاد و شعاعی است
 و انقیاد است و عزیز و تغییر داد نام عزیز را که دال بر غرث و غلبه است و دال بر کاندل و خضوع و فروتنی است و عقله و تغییر داد نام عقله را بفتحات که آلت
 آهین است که سری دارد مانند سر تیر و بوی دیوار مار می کشند و اصل تحمل فحشین خدب خفیف یعنی کشیدن چیر را سختی و این مشعر است بغلظت و شدت و درستی
 و صفت مومن نرمی و آسانی و تواضع است و شیطان و تغییر داد نام شیطان را و این ظاهر است و الحکم و تغییر داد نام حکم را که دال است بر حکومت و حکمیت
 که الله تعالی را و غوراب و تغییر داد نام غراب را که پلید ترین طیور است می افتد بر حیث و قاذورات و منبئ است از منعی بعد و دوری و حجاب و تغییر داد نام
 حجاب را که نام شیطان است و بمعنی بار نیز آید و فی الصراح حجاب بالضم را و دو دو نام مردی و شهاب و تغییر داد نام شهاب را که بمعنی شعله نارسا طبع است و همگردد
 میشود بوی شیطا بن و قال و گفت ابو داود تو کت اسامیها لالاختصاص ذکر کردم سنا و های این حدیث را که در ان تغییر بن اسما و دو دیا فقه مذکور شد از جهت خصا
 یا عدم اتمام آن زیرا که از احکام شرعی نیست که موقوف باشد چینی از اعمال و افعال بران و لیکن آن اسما را باست ذکر کرد که این اسما مذکور را تغییر داده اند
 و عن ابی مسعود الانصاری قال لانی عبد الله او قال ابو عبد الله لانی مسعود شک دارد روی در روایت این حدیث که ابو مسعود انصاری را ابو عبد الله
 گفت یا ابو عبد الله مرا ابی مسعود انصاری را گفت ابو مسعود انصاری مشهور است احوال او در مواضع متعدده نوشته شده است و اما ابو عبد الله کنیت او حذیفه بن
 الیمانست چنانکه در آخر حدیث بگوید یا سمعت النبی یرشده تو پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یقول فی زعموا که می گفت در زعموا یعنی در حق و شان این لفظ
 و معنی وی که نسبت زعم میکنند بر دم و نسکو نه زعموا که او زعم فلان کند او زعم بضم زای و فتح آن قریب است از معنی فلن کذا فی النبی و فی الصراح زعم فعلن از باب تغییر
 و گفته که زعم قول بی صحت و اعتماد و زعم موس گفته زعم بضم زای و فتح و کسر آن قول و اطلاق می یابد بر حق و باطل و صدق و کذب و اگر در جزئی گفته شود که در آن شک است پس حق
 از میان دیگر رسید که آن حضرت در زعموا چه می گفت قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یقول که می گفت بلس مطیة الرجل کسب

مستقیم یعنی زعمی آتشیه که دفعی را که مستقیم در مقدمه کلام می آید و تا برسد بدان بعضی که دارد و برکب که بران سوار شوند و منزل مقصود برسند و حاجتی که دارند قضا کنند پس میفرماید که زعمی
 به هر کس و کوه هیده مقدمه کلام است یعنی کلامی که نیکو منشأ و ماری برزخ و کان باشد نه برزخ و یقین چرخ در حدیثی و کلامی که نیکو سندی و ثبوتی ندارد بلکه مجرد حکایت است
 که بسبیل ظن و حسان بر زبان آمده پس باید که در روایت و حکایت احتیاط و تثبیت نمایند و بی وثوق و یقین روایت نکنند و لهذا در مثل آمده زعموا مطیبه
 الکذب معنی دیگر آنکه مردان باید که نسبت زعم و کان بر دم کنند و کوه برزخ فلان که اگر آنکه یقین داشته باشد بر روغ کوئی آن فلان و خواه که مردم از روغ و یقین
 و آخر کنند و بازی خوردند باین طریق برای این مصلحت درست باشد نسبت زعم و کذب یکی چنانکه محمد ثمان و امثال ایشان کنند و راه ابو داود روایت کرد این حدیث را
 ابو داود و قال و کففت آن ابا عبد الله حذیفه ابو عبد الله که ذکر شد گفت حذیفه بن الیمان است که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله است صلی
 علیه و آله و سلم و عن حذیفه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا کففت آن حضرت که گویند ما شاء الله و شاء فلان آنچه خواهد و خواهد
 فلان زیرا که این مساوی و قرین ساختن است مساوی حق را با وی در ارادت و مشیت و لکن قولوا ما شاء الله ثم شاء فلان یعنی اگر بخواید بناچار بگویند و دیگر
 جز بر حق تعالی نسبت مشیت کشیدن چنین بگویند آنچه خواهد خدا بعد از وی خواهد فلان تا مخر و تبعیت مشیت غیر از مشیت وی تعالی بفهمد که در راه احد و ابو داود
 و فی روایت منقطعاً و در وایتی آمده که منقطع است و سندی متصل به قال گفت آن حضرت لا تقولوا ما شاء الله و شاء محمد کوه یا آنچه خواهد خدا و خواهد محمد
 و قولوا ما شاء الله و حده و بگویند آنچه خواهد حق سجا تنهایی شرکت دیگری و در اینجا غایت بندگی و تواضع و توحید است زیرا که آن حضرت در غیر خود اسناد مشیت که
 چه بطریق مخر و تبعیت باشد تجویز کرد اما در حق خود آن نیز اضی نه شد بلکه امر کرد با اسناد مشیت پروردگار تعالی تنهایی توهم شرکت رواه فی شرح السنه و عنه عن
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا اللهم افعل سید و هم از حد یقین است از آن حضرت که گفت گویند منافع را سید و ظلمت آن است که کافر و منافق
 بظاهری در حکم وی باشد ولیکن تخصیص کرد منافق را نه که زیر آن چون کفر و یستور و مکتوم است روح و تلقی در حق و می تحمل است پس نمی که منافق رسیده و مونی گویند
 فاندان ملت سدا زیرا که وی اگر باشد سید و هم شرمشمار افتد استخفتم و بگویند بختیق ما را ض ساختید پروردگار خود را و او را و او داود معنی این حدیث را
 بچند وجه توجیه کرده اند یکی آنکه سید خواندن منافق را و اثبات سیادت مراد را که با اعتراف کردن بوجوب اطاعت و انقیاد و سبب و این موجب شخار و درگاه
 تعالی است و دیگر آنکه گویند منافق را سید زیرا که اگر بگویند ما را ض میسازید بحجت این گفتن پروردگار را و مراد بودن او سید گفتن است او را سید که قال الضحی فی
 تکلف و خفاء و در بعضی حواشی نوشته که مراد آنست که اگر سبب و می سعید یعنی در دنیا و صاحب مال و جاه و خدم و حشم و اراضی ساختید خدا را از خود محبت تعلیم کسی که
 ز مستحق تعظیم است و اگر مشیت در روغ گفته فافهم دوا ابو داود الفصل الثالث عن عبد الحمید بن جبیر یضمیم و فتح موده و سکون تحتانی بن شیبه یضغ
 شین مجمر و سکون تحتانی و بیابان موده بن عثمان جمی روایت میکند از عمر خود ضعیف و ابن المسیب و روایت میکند زوی ابن جریج و ابن عیینه قال گفت جلست الحمید
 بن المسیب نشستم با عبد بن المسیب و میل کردم بسوی وی فحدثنی ان جده حذافیس حکایت کرد مراد که پدر کلان وی ناخن خرن است بفتح حا و سکون زای قد علی
 النبی قدوم آورد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال ما اسألت پس پرسید آن حضرت از وی چیست نام تو قال گفت اسحق خرن نام من خرن است قال
 گفت آن حضرت بقصد تغییر نام خرن که معنی زمین سخت و درشت است بل انت سهل بلکه نام تو سهل نهادم که ضد خرن است و معنی است از آسانی و نرمی حال گفت
 خرن ما نا مبغیر اسما سانیه ای نیست من بغیر دهنه نامی را که نهاده است مراد پر من قال گفت ابن السیب فاذا قلت غینا الحروفه بعد پس پیشه است و غینا
 مادرش و غنی عیش و نه که کافی هنوز به جنت شومی این نام و قبول نکردن بدنامی را که آن حضرت برای وی اختیار کرد و این خرن بن و هب بن عمرو بن عابد مجزوی قرشی است
 و از اشراف قریش است و جاهلیت و از مهاجران است و پسرا و مسیب که پدر سعید بن المسیب است از اهل بیعت رضوان است و غالباً این قبول نکردن و بی نظری
 آن حضرت را در تغییر نام دوا دل قدم هجرت است برای اسلام که هنوز بصحبت و صدق ایمان و تهذیب اخلاق شرف نشده بود و راه الحاد و عن النبی
 الجشعی یضمیم و فتح شین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسموا با اسماء الا بنیاء ناما در شود بناهای غیران و احب الاسماء الی الله تعالی
 و محبوب ترین نامها نزد خدا تعالی عبد الله و عبد الرحمن و احد قها و راست ترین نامها و مطابق ترین آنها بواقع حادث و همام زیرا که حارث به معنی
 کما سب است فی القاموس الحورث الکب و جمع المال و الزرع و همام از هم است بمعنی قصد و اراده و هیچ کس اگر سب و هم غالی نبود و اگر معنی نداعت ملاحظه نمود
 بطریق ثن اول توفیق که آخرت حکم الدنیا مزرعه الاخره و اهتمام بران اراده بنمایند نیز و بنا باشد و لا اکر دتسمی با اسماء انسیا چون هدی شایب عجب و ترکیه
 نفس و رفعت شان و بی بود منزل که و بعد الله و عبد الرحمن و امثال آن که دال بر خضوع و ذل و استکانت است و چون نظر کرد که این نیز بی شویاد و کاوند مشیت
 بحجت تقصیر بنکان دلاوی حقوق عبودیت تنزل فرمود بحارث و همام که بی شبه صادق و واقع اند که حال الطیبی و اقبها از رشت تر و بدترین نامها حوب و موده که معنی
 از قتل و سفک و نزاع و جدال و مرارت و کراهت و شاعت اند و راه ابو داود باب البیان و الشعر بیان در اصل کشف و ظهور و وضوح است و فی الصراح
 بیان سخن پیدا و گشاده گفتن و فصاحت تعالی فلان ابن من فلان ای انصح و اوضح کلاما بتین بیداشدن و بید کردن بصفا و می گفته که کشف و اظهار آنچه در ضمیر است

خیزی قلت نعم گفت آری یاد دارم چیزی از شعرهای وی قال گفت آن حضرت هیه بر کوی و بخوان و بهیصلش ایستاد که در دهنه راهبها و یزید کوفه بخف با خیر معنی
 برآمد کردن بود و زیادت سخن یا کاری و فی الصراح ای دیگر کوی فانشد تبه بیا پسر خواندم آن حضرت را متنی از معنیای امیه فقال هیه پس فرمود آن حضرت دیگر بخوان ثم
 انشد تبه بیا پسر خواندم آن حضرت را بیت و یکم فقال هیه پس گفت آن حضرت دیگر بخوان حتی انشد تبه مایه بیت تا آنکه خواندم او را راصد بیت از
 شعر امیه ظاهر آنست که هر بار آن حضرت طلب زیادت میکرد و وی بخواند و از اینجا معلوم شد که شنیدن شعر که تنصیف علم و حکمت باشد سفت است اگر چه قایل آن
 کافر یا فاسق باشد و راه مسلم به آنکه امیه بن ابی الصلت مردی بود از ثقیف که در عهد جاهلیت از اهل کتاب دین و ملت آموخته بود و تعبیر میکرد بدین میوزید و یامان
 بعثت و روز قیامت داشت و اشعار مثل بر حکمت و موغلت میبخت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دشان وی فرموده آن شعره و کفر طلب یعنی ایمان آورده شعر
 و کفر و زید دل او در روایتی آموخته و کفر طلبه و وی حریص بود بر رسیدن و دانستن چیز و صفت پیغمبر آخر زمان از اهل کتاب و کان داشت که پیغمبر زمان مکر وی خواهد شد
 و چون شنید که از قریش خواهد بود و صفات آن حضرت را بتفصیل دانست بر کشت و براه حد و غار رفت و گفت نشاید که ایمان آرم بکسی که از تنصیف است و این
 جوی در کتاب الا فاما بحار المصطفی گفته که چون علامات نبوت آن حضرت را می شنید از روی بر داکشی در یابم او را و خدمت کنم و نصرت دهم و چون نور نبوت بچهره
 ظهور کرد بر کشت و براه شفا و رفت نمودن بدن الشاوه و وی اول کسی است که بر سر نماز باسک اللهم فزشت و آموخته قریش از وی این کلمه را نوشته اند
 و این را قصه است که در شرح آن را نقل کرده ایم و الله اعلم و عن جندب ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان فی بعض المشاهد بود آن حضرت
 در بعضی غزوات که جاهلی شود و بمغنی حضور یا جاهلی شهادت اندازد و غزوه احد است چنانکه طبعی گفته و قد دمیست بر وزن سمعت اصعبه و حال آنکه خون آلود
 شد انکشت وی صاحب سفر السعاده میگوید در بعضی غزوات انکشت پای مبارکش را شک برسد و خون روان شد فقال پس خطاب با نکشت کرد و گفت آن حضرت
 هل انت الا اصعب دمیست ایامیستی تو مگر انکشتی که خون آلوده شد و فی سبیل الله مالهیت و در راه خداست چیزی که دیدی و پیش آمدی آن را یعنی
 ضایع نیست و آنرا جزای است و این تلقین است از آن حضرت امت را در آنچه رسد از جراحت و کاست و در راه خدا و بعضی گویند که مانا فیه است
 یعنی این جراحت و خون آلوده کی سهل است و چیزی ندیده در راه خدا از شدت و محنت متفق علیه در اینجا اشکان آورده اند که این شعر
 است و وی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود است از آن و منصور نیست صد آن حضرت وی جواب گفته اند که شعرا است که ذیل قصه موزونیت
 آن کرده باشد چنانکه معلوم شد و صد درین قول از آن حضرت بی قصه موزونیت است و بعضی گفته اند این بیت از عهد النبیین روا شده است که در غزوه موت
 خوانده و آن حضرت بطریق تشبیه و انشا خواند بطریق انشا که ذکر السیوطی و این بر تقدیری صحیح است که انشا شعرا آن حضرت اگر چه از غیر بود در محنت باشد و گفته اند
 که آمدن شعر بر زبان شریف وی دوست نبود اگر چه از غیر باشد و این سخن محل نظر است چنانکه از خواندن وی صلی الله علیه و آله و سلم شعر بشنید و غیر از ظاهر می کرد و بعضی
 گویند که این از باب رجز است و این را داخل شعر نمیدارند و طبعی گفته که هر که بطریق قدرت ناکا می شعر می گوید آرا شاو کج می کند و مراد بقول حق سجاد و ما علمناه
 الشعر این است که وی شاعر نیست و این سخن منظور فیه است چه مراد بقول وی سبحانه و ماسعی له آن داشته اند که از وی شعر می آید و صورت نمی بند و قطعاً الله اعلم
 و عن البراء قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم يوم قرئ لیل الحسان بن ثابت برابن عازب که از مشایر صحابه است و میگوید که گفت آن حضرت روز
 واقعه بنی قریظ که بعد از غزوه خندق بود چنانکه در باب قیام گذشت مرسان بن ثابت را و حسان بن ثابت بن منذر بن حرام انصاری مدنی از فحول شعراء اسلام و
 جاهلیت است و این هر چهار تن صد و بیست سال عمر یافتند و حسان شصت سال در جاهلیت گذرانید و شصت سال در اسلام اهل المشرکین بچگونگی کافران را و
 بچگونگی دشمنان است چنانکه حروف بجا و بجا گویند و غالب آمد و در شمردن عجیب و ده قافیه بجا و شصت و دو بیت در زبان شعر فی الصراح بجا و بجا هیدن خلاف المذبح
 پس آن حضرت امر فرمود حسان را بجهو کفار و فرموده فان جبرئیل معك پس بدستیک جبرئیل علیه السلام بانست و اعداد و اعانت تو میکند در القاء و الهام معك
 و مضامین و کان رسول الله و بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بقول الحسان میبخت مرسان را واجب عینی جواب ده از جانب من کافرا را
 که بجهو میکند و انرا میگوید مراد می فرمود آن حضرت اللهم ایده بروح القدس خلونا تا یکن و قوت و حسان را به جبرئیل و جبرئیل را روح گویند زیرا
 که می آمد و بر پیغمبران با پنج سبب جهت طلب و زندگانی ابد است که علم و شریعت باشد و قدس بمعنی مقدس است که ذات پاک است و اصناف روح
 بوی محبت تشریف و اگر ام است چنانکه در روحی و روح الله گفته اند یا قدس صفت روح است که اصناف بدان کرده اند از جهت شدت لزوم و اختصاص
 چنانکه قائم بود و در عمل صدق متفق علیه و عن عائشه رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آن حضرت بشعرا خود
 اهو قوشیا بچگونگی کفار قریش را فانه انشد علیهم پس بدستیک بچگونگی تر است بر ایشان من و شوق النبیل از انداختن تیرا شوق نفع و سکون بین معجمه
 انداختن تیر و جزان نبیل نفع نون و سکون و تیر را و راه مسلم از اینجا معلوم میشود که بچگونگی کافران را و دشمنان عینی را و انداختن ایشان را می فرمود و لبین
 گفته اند که باید که ایشان را بجهو کند بعد از بچگونگی کردن ایشان مسلمانان و البته انکند تا باعث بچگونگی مسلمانان و انکند تا باعث سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت شصت و دو بیت

صلی الله علیه و آله وسلم بقول لسان می گفت هر سال از آن روح القدس لایزال یومد که جبرئیل همیشه تأیید و تقویت میکند تا ما نمانحت عن الله
و رسول ما دام که مانعت و محاصمت میکنی از جانب خدا و رسول خدا زحمت ترک و تمین است و از جهت آنکه سبب و امانت رسول خداست سبب و امانت خدا
و این است و نیز که قرآن نسبت بجناب غرت نیز از آنرا و ناشایسته می گفت و میکردند چنانکه نسبت ولد و فقر و شرک اصنام و قالت سمعت رسول الله و کنت عایشه
تشنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقول می گفت هاهم حسان بهر که در کافران حسان قشی و اشقی پس شفاوندستی و او یعنی مسلمانان را و اشقی و شفا یافت
خود کو یا آن سوزش دل و بدی حال که مسلمانان از شنیدن بجو کافران و اشتد بیاری بود که بهر کردن وی میایشان از ازل شد و تشددستی آورد و او مسلم و عن البراء قال
کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقل التراب یوم الخندق بود آن حضرت که میکشد و دور می افکند خاک را به نفس شریف خود و کار میکرد و زخندق
یعنی در آن زمان که خمر میکردند خندق را در غزو و آخراب حتی اغیر طبعته تا آنجا که باران و لوده شد شکم مبارک آن حضرت از کشیدن خاک میقول می گفت و میخواند آن حضرت
این رجز را که انعب الله بن رواحه است یعنی الله و الله لولا الله ما هتدینا بنحوه که گویی بود هدایت و لطف خداوند تعالی راه راستی یافتیم و لا تصدقنا
ولا صلینا و نه تصدیق میکردیم و نه نماند میکردیم فانزلن سکینة علینا پس فرود آمد و آهستگی بر ما و ثلبت الاقدام ان لاقینا و بر جای دار قدمهای
اگر بر بنیم و پیش آیم دشمنان دین را ان الاولی قل بغوا علینا بدستی آن کسانی که تحقیق قسم و افزونی کردند بر ما اذا داد و هفت تنه اینها چون خواهند قتل را یعنی
باز کردند ما را از دین اسلام بکفر سر باز میزنیم و متسلع می آریم و فتنه در اصل معنی آزمایش و کد اخن طلا در آتش ترفیع بها صوته بنزدیک آن حضرت باین کلام انما
آواز خود را و می گفت اینها ابدی و احوال دارد که تمیز بهار ارجحیات مذکور و در دو و انبیا انبیا اشارت بکار این کلام باشد متفق علیه و عن انس قال جعل المهاجرون
و الانصار و الخندق گفت انس بر استادن و شروع کردند مهاجر و انصار که میکشدند خندق را و یقلبون التراب و بر میداشته خاک را و هم قبولون و اینها
میکشند و میخوانند این رجز را عن الذین بايعوا محمدا مان کسانی که بیعت کردند آن کسان محمد را علی الجهاد ما بقینا ابدا بر کار در کردن با کافران ما دام که باقی
و پاینده ایم همیشه میقول النبی می گفت صلی الله علیه و آله وسلم وهو یحبهم و حال آنکه جواب میداد آن حضرت ایشان را باین کلام اللهم لا عیش الا عیش
الاخرة خداوند نیست زندگانی که در زندگانی آخرت فاعفوا الانصار و المهاجرة پس یا من انصار را و مهاجران را متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم لان یملی جوف رجل فیمایر به بر آنیه پر شدن شکم مردی بر داب که فاسد کرد و اند شکم او را خیر من ان یمتلئ شعرا بهتر است از
پر شدن شکم از شعر یعنی مشغله او به شعر باشد چنانکه از قرآن و ذکر خدا و علوم شرعی یاد دارد باین مخصوص است بشخص معین و در حق خاص و ی گفت چنانکه در فصل ثالث بیاید
و با بجهل مراد شعر و راست که شتمل باشد بر خش و کفر و معانی ناشایسته متفق علیه الفصل الثانی عن کعب بن مالک انه قال قال للنبی صلی الله علیه و آله وسلم
کعب بن مالک نیز از شعری اسلام است و گفته اند که مشاییر شعری اسلام است بن حسان بن ثابت و عبد الله بن رواحه و کعب بن مالک کعب بن مسرید کافران
بحرب و جهاد و می افکند رعب در دل ایشان و حسان بن ثابت طعن میکرد در انساب ایشان و عبد الله بن رواحه توبخ و سرزنش میکرد ایشان را بر کفر بن کعب بن مالک
بقصد شکایت از قبیله شعر و تاسف بر حال خود گفت آن حضرت را ان الله قد اتزل فی الشعر ما اتزل تعالی فرو فرستاده است در باب شعر طعن و مذمت
آنچه فرو فرستاده است مراد قول حق جل و علاست و الشعر یبجم الفاه و ن الآیات فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از برای تسلین و ی درج
شعران المؤمنین میباید بسیف و لسانه بدستی کسی که ایمان دارد و جاهد میکند بشمشیر خود و زبان خود یعنی شعر را بجو کفار و تأیید دین اسلام نمایند کلم جهاد دارند که بشمشیر
میکشند این چنین شعر گفتن مذموم نیست و قابل آن داخل شعر که درین گریه مذکور اند و لهذا استشار کرده است وی سبحانه تعالی بقول خود الا الذین امنوا و عملوا
الصالحات و ذکر و الله کثیر الایة و فرمود آن حضرت در بیان بودن بجو کفار در حکم جاد و الذی فحی میداد لکنا تا ترمو نه به نضج النبل هر آنیه چنانی
که می اندازد شمشیر کافران را بجوی تیر بار که انداخته میشود در جهاد شعر زخم شمشیر جانستان نکند آنچه زخم زبان گسترده بر نضج بقیع تون و سکون خاصه معجزه معنی دوا و فی
شرح السنه روایت کرد این حدیث را معنی الله در شرح السنه و فی الاستیعاب لابن عبد البر و نه که راست در استیعاب که کتابی است مشهور در اسما و الرجال و نحو
بن عبد البر انه قال که کعب بن مالک گفت یا رسول الله ما ذا ترمی فی الشعر می دانی و چه رازی داری در حق شعر که نیک است یا بد فقال پس گفت آن حضرت
ان المؤمنین یجادون بسیف و لسانه و عن ابی امامه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال الحیاء و البی بکسر عین و تشدید یاء و نحو و لکنی در سخن مذبان شعبتان من الایمان
و و شاخ انداز ایمان و معنی بجز و نارسائی و ناتجربگی کاری و بی استقامتی در کار و یا نیز آید و معنی اول آنجا مناسب است بقول وی که فرمود و البذر و البیان شعبتان من
النفاق و فحش در کلام و یهوده کوئی و تکلف و تصنع و مبالغه در سخن و و شاخ نفاق اند و او الترمذی اما بون یا شعبه ایمان ظاهر است و کدشت ذکر آن در کتاب
الایمان و بودن معی و بجز و نارسائی و بودن ناه و بیان شعبه ایمان است که مومن بسبب جیاد و انکار و مکنش و شغل بعبادت و اصلاح باطن و عدم
تشغیل لسانی قدرت ندارد و بر تفریط و بیان و عا جز است از اثبات مدعا و بر وجه مبالغه و طلاقت لسان بخلاف منافق که فاحش و تمعش است و دلیر و قادر است بر بیان
و تشریح پس مال ابرجد حدیث آن کرد که در حدیث دیگر آمده است المؤمن عزم کریم و المناق خب لنیم فرمود مسلمان فریب خورنده و ساده دل است و منافق فریبده و کزیزی که

معنی را بر مجرد تا تجربه کاری عمل کنند مضمون این حدیث قریب تر آید و طبیعتی گفته که ایمان باعث است بر جفا و تحفظ و احتیاط در کلام و انداد این معانی از اتفاق است و برین وجه در اینجا
آن بود که بجهت نامل و قوی در مقال و تحریر و تحفظ از وبال باشد بجهت خلل در بیان و مراد و بیانه بیان آن باشد که سبب وی حرارت و عدم مبالات و احتیاط
از طریق این لسان و عدم تحریر و تحجب از رو و بیان بود و عن ابی ثعلبه الخشنی بضم خا و فتح ثین و حجتین و بنون ضو سبب نخبین بن نر صاحبیت نام او بر هم بضم هم و هم
این نام شب بنون و دنام او و نام پدر او اختلاف بسیار است مشهور این است که ذکر کردیم و می مشهور است بجهت بیعت کرد آن حضرت را بیعت مشهور
و او را در اسم خیر و فرستاد او را بسوی قوم او پس اسلام آورد و وفات یافت سن خمس و سبعین و بعضی گفته اند در سن معاویه و علیه الاکثران و رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم قال ان احبکم الی گفت آن حضرت بدستیک و دستین شامی کرده مسلمانان نزد من و اقر بکم خفی یوم القیمة و نزدیک ترین شما منم روز قیامت احسنکم اخلاقا
نیکوترین شما اندازد وی اخلاق و این ابیضکم الی و بدستیک دشمن ترین شما بسوی من و ابعدهم کنی و دورترین شما از من اساوکم اخلاقا فابعدکم اخلاقا و بدستیک
روایتی اساوکم جمع اسوچانکه احسنکم جمع احسن و مساوی بفتح میم جمع سواست یعنی مصدر چنانکه محاسن جمع حسن و بخلاف قیاس پس وصف کرده شد به مصدر پسر جمع کرده شد
پس اینها بیان کرد مساوی اخلاق را بقول خود الشارح و بفتح ثا و مثله و سکون را بسیار سخن کنندگان و تکلف نمایند کان و بیرون آیند کان و ثبوت کثرت کلام
و نزدیکان المشدقون تشدق کنندگان در سخن و شدق بکسر شین و فتح آن تر آمده و سکون دال مطلق کنج و بان خطیب اشراق کلام کرده شد تشدق فصاحت نمایند
تکلف و تصنع و بان للمقیهقون بضم هم و فتح ثا و فوسکویا و تقاف سخن فراخ گویند و بری دبان و کلام تکلف کننده فقی پر شدن آورند و فقی غمراخ از هر جز و تقبی
فراخ کردن سخن و بری دبان گفتن رواه البیهقی فی شعب الایمان و در وی الترمذی نحوه عن جابر روایت کرد این حدیث را بهیچ در شعب الایمان
از ابی ثعلبه روایت کرد و ترمذی مانند آن با تفاوت و اختلاف در الفاظ از جابر و فی روایه و در روایت ترمذی از جابر آمده که قالوا گفتند صحابه یا رسول الله
قل علما الشرا وون و المشدقون تحقیق دانستیم اکثر ثار وون و مشدقون چه معنی دارد و که ام اندیشان فلامل المقیهقون پس مسیت معنی متقیهقون و کدام اند
آنها قال المنکب وون گفت متقیهقون منکر اند چون تویح و تنوع در کلام از کبر و تعظیم می آید تفسیر که متقیهقون را منکبین بطلا قرا و م و از اینجا معلوم شود که تشدق در کلام تکلف
و فصاحت از تصنع بمقداریت مفرق مذموم و مکرده است اما آنچه در خطب و مواعظ کنند بنیت میجو در تاثیر و اطن و طیلین و ترفیق قلوب کرده بود و عن
سعد بن الحی و قاص رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة بریاء منشیو قیامت حتی یخرج قوم تا آخریرون می آیند و پیدا
میشوند که همی که تاکنون با استنصار میخوردند و سید زبانهای خود پس صریح میگویی نیدم و م را و دم میکنند ایشان را باطل و دروغ و ظاهر میکنند فصاحت و بلاغت را
تا در آن دم دم را در دام و فریب دهند و حاصل کنند چیزی از دنیا و شوات نفوس خود کما کما کل البقرة بالسنتها چنانکه میخورند و آن بزانهای خود تمیزی کنند و چریدن
حیش میان تر و شک و شیرین و فتح چنین این کرده اند و م که زبانه را سید اکل و قارب خود ساخته تمیزی کنند میان حق و باطل و حلال و حرام رواه احمد و عن عبد الله بن عمرو
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله یغض البلیغ من الرجال خدی تعالی و ثمن میدارد مبالغه گفته راد کلام و تکلف نمایند و از مردوان الذی
یتخلل بلسانه اکثر تشدق میکنند و در کلام و تعظیم میکنند زبانهای خود میچند از کما یخجل البقرة بلسانها چنانکه میچیدند و فرد میریزد حیش را که او ان بزبان خود و اصل تکلل در آمدن در میان
چیزی و این معنی میگویند حال که در میان دندانهای و آید تشبیه که در اندین زبان را در دبان در حال تکلم و تکلف در فصاحت بگردانیدن کا و زبانش را در دهان میگردان
و باقره جمع بقره است و استعمال و ابقا قلیل است و اکثری تا متحلل کرد و در رواه الترمذی و ابوداود و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن اثن
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مردوت لیلۃ الاصری میکند شتم آن شب که برده شد را بعراب بقوم بقرض شفا همهمه کرده ای که
بزرده میشود و لبهای ایشان بقرص من الذی بقرضا از آتش قفلت پس گفت یا جبرئیل من هو لا چه کسانی این جماعت قال گفت جبرئیل هو لانه خطاب
اقتلت این جماعت خطبان امت تواند الذین یقولون ما لا یفعلون آن کسان که میگویند چیزی را که خود نمیکند یعنی مردم را بکارهای نیک میخوانند و خود نمیکند و این
است که خود می کنند اما گفتن بدی ندارد اگر چند خود نکند و لهذا در امر معروف فعل شرط نیست اما اگر بکنند بهتر است ولی بی آن تاثیر ندارد و رواه الترمذی و قال
هذا حدیث غریب و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تعلم صرف الکلام یکسبه یا موزد صرف کلام را و صرف
کلام و صرف حدیث تحسین و ترزین او ست و زیادت کردن و روی نه بر قدر حاجت برداختن و یا و مخالفت کذب و تحویل آن از جای بجای بجهت تبلیس و
تخلیط و لهذا التسمیه کرده بیان را بصر که دلغت بمعنی صرف است و در قاموس گفته که آن منقول از صرف در اسم است که عبارت از فضل و زیادت آن بر بعضی
و در بعضی جاشی نوشته که صرف کلام ایراد است بر وجود و تخلیط لیسجی به قلوب الرجال تا سیر کرده و بند کند بصرف کلام و لبهای مردان را و الناس شک
روایت که قلوب الرجال گفته یا قلوب الناس لم یقل الله من یوم القیمة یقول یکنه ضایع و طایع از وی روز قیامت صرفا و لا عدلانه صرف را و نه عدل را و صرفا
و بعدل فیه داشته اند یا بصرف ناظر و بعدل و نضیه یا بکس رواه ابوداود و عن عمرو بن العاص انه قال یوما روایت است از عمرو بن العاص که وی گفت
روزی و قام و حط اکثر القول و حال آنکه استادم وی پس بسیار کرد سخن را فقال عمرو پس گفت عمرو بن العاص لو قصد فی قوله اگر میسر بود

میگوید در این مبحث خود لکان خیر اله هر آینه میبود و بر او اقصه یعنی استقامت طریق و ضد افراط و تفریط چنانکه اقتضا سمعت رسول الله شنیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم بقول میگوید قدر انیت تحقیق پیغمبر و دوستم او امرت یا گفت آن حضرت تحقیق امر کرده شده ام ان اتجوز فی القول که بکنی و لکنی که نه سخن فان الجواز هو خیر پس بدستیک بکنی و لکنی بدست است جاز فی الصراح روا شدن و گذشتن از جای و لای و آب دادن و سبک گذاردن نماز و سخن به مجاز گفتن و روا آوردن و سخن بجز بن عبد الله بن جریله عن ابیه عن جده بریده اسلمی صحابی مشهور است و جده بن بریده از مشایخ بنی ثقات ایشانست قاضی مر و برادر سلیمان بن بریده و گفته اند که سلیمان صحیح تر از جده است و سخن بن عبد الله مر و ذی روایت دارد از پدر از جده روایت کرده ابو داود و از وی این یک حدیث قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول کنت شنیعاً آن حضرت را میخواست آن من البیان صحرا بدستیک بعضی از بیان سحر است و شرح آن کنت و آن من العلم جهلاً بدستیک بعضی از علم جلست طبعی این را دو معنی از بنایه نقل کرده یکی آنکه مراد آن است که تعلم کند علوم را که احتیاج نیست بدان مثل نجوم و علوم غلاغه و مانند آن و بگذارد علوم را که احتیاج الیه است از قرآن و سنت و جاهل شود بدان و حاصل این توجیه بدان راجع کرد که بعضی از علمهاست که مستلزم تحمل بعلم و دیگر است باین اعتبار آنها را جهل گفت و دوم آنکه مراد آن است که تعلم خود عمل کند چه هر که علم دارد و عمل ندارد که با جهل است و ممکن است که مراد آن باشد که یکی او عامی علم میکند و بر نعم خود عالم است اما در نفس الامر و حقیقت حال جاهل است این علم وی علم نیست بلکه جهل است و نیز علو کردن در معرفت ذات و صفات حق که با جهل افراط نیست علم است بظاهر علم است و بحقیقت جهل و توقع علم درین باب از محال است و نیز اعتراف بجهل و نادانی در بعضی مواضع علم است بآنکه آنرا نه توان دانست پس این خبر و علم است و حال آنکه جهل است پس صادق آمد که بعضی علم جهل است فافهم و آن من الشعر حکما و در روایتی حکما یعنی کلام نافع مانع از جهل و سفه و حکم یعنی علم و فقه و قضا بعد آید و در روایتی حکما آمده و آن نیز معنی حکم است که فی النبیة و حاصل آنکه علم و حکمت یک معنی است پس در روایتی حکمت واقع شده و آن بابر معنی حکم حل توان کرد و در روایتی حکم واقع شده و آن را بعضی حکمت توان گفت و آن من القول عیالاً یعنی افعال است یعنی و بال است بر قایل یا لال است بر سماع اگر جاهل است بسبب آنکه نمیفهمد و اگر عالم است بجهت آنکه میداند یا قلیل بر کسی که نمیخواهد آن را بشود و هر چند تفسیر کرده اند این عبارت را رواه ابو داود الفصل الثالث و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یضع لسانه بن ثابت منصرفی المسجد بود آن حضرت که می نهاد مرصع از منبر بنی در مسجد میقوم علیه قایما می ایستاد حسن بر منبر ایستادنی یا خیر عن رسول الله در حالی که معاشرت و مباحثات میکرد و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آنجا میخاک را و نیست یعنی مدافعت و محاسمت میکرد از جانب آن حضرت و بقول رسول الله میگویند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تعالی یوفی حسان بوجوه القدس خدای تعالی تانید و تقویت میکند حسان را بر جبریل مانا فح او فاحر عن رسول الله ما دام که محاسمت میکند یا معاشرت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از شک را و نیست و در روایتی که در اول یا خیر است اینجا فاحر است و در روایتی که نیافح است مانع غاشش در ذکر بی تربیت واقع شده و رواه الجنادی و عن انس قال کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم حاد و هو آن حضرت را عادی یعنی خدا کوئیده و حاد را دندان شتر سبزه و آه از که فی الصلاح و عادی یعنی آنکه که مباح است با اتفاق و هیچ کس را از غلام و وی خلافی نیست عادی است و تبت محراب را چون شتران را عادی میگویند شتران را عادی میگویند و شتران کرم شوند و تبت کنند و نیز و نه تعالی له انجسته گفته میشود نام برده میشود آن عادی را انجسته یعنی بزمه و سکون فون و فتح جیم و شین بعد از ش تایی فوقانی و کان حسن الصوت بود و نیز خوش آواز فقال له النبی پس گفت مرا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و دید که آهسته آن شتران را یا انجسته تا کسر القواریر شکنی ششبار را قواریر جمع فار و ره بختی ششبار خال قاده گفت قاده در بیان مراد از قواریر یعنی ضحفة النساء میآید آن حضرت از قواریر زمان ضعیف را بجهت رقتی و وضعی که در ایشانست متفق علیه و این را و وضعی گفته اند یکی آنکه ضعیف و رقتی که در بدن زمانست و نیز رقتن شتران و بختی جنبش موجب تعب و مشقت است دوم آنکه مراد ضعیف و نرمی قلب و سستی غریز و سرعت تاثیر است یعنی مبادا از شنیدن سرود تغیری در باطن ایشان پیدا شود و خواطر را بسجای بدبرد که سرود بجا صیحت خود مکان من نفس را بجنبانند و طبیعت را در جنبش آرد و سوسا و سوسا و سوسا و در این جهت فضیل بن عیاض فرموده که الفارقیة الزانیة یعنی سرود افنون زمانست اگر چه احتمال دارد و اوج مظهر ضعیف باشد اما سوسا و سوسا طبعی است که در اختیار نبوده و براه جد و احتیاط رقتن اولی که اقالا و حقیقت افعال و اقوال آن حضرت از برای تعلیم و تلقین است است لکن شراح این معنی را ترجیح کرده اند که معنی اول ظاهر تر است از لفظا و الله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت ذکر عند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم للشعر جایزه گفت که ذکر کرده شد نزد آن حضرت شعر و پرسیده شد که نیک است یا بد فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت آن حضرت هو کلام فحش و قبیح قبیح شعر کلام است نیک و بی نیک است و بد و بی بد یعنی آنچه زیادت است در شعر وزن و قافیه است و آن خود دخل در حرمت و کراهت ندارد و بعضی معنویت اگر نیک است نیک و اگر بد است بد و این کلام فصل است که رفع اختلاف درین باب میکند رواه الدارقطنی روایت کرد این حدیث را در قطنی بسند مرفوع بآن حضرت و رواه الشافعی عن عروة مرسلا و روایت گردان را شافعی از عروة بن الزبیر که تابعی کبیر است بطریق ارسال و عن ابی سعید الخدری بنیاض بنیور مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بالعوج گفت ابو سعید

بر آشنایان که میسر کنیم با آن حضرت بجز نفع عین مصلحت و سکون را نام موضع است در طریق که از عرض شاعر نیشد ناگاه به شد شاعری که شعر بخواند حال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خذوا الشیطان بکمر لیس شیطان را و او مسکول الشیطان یا مسکول فرمود بجای خذ و معنی بخ
 و اید و نگذارید که برود لایق میلتی خوف و جل قیام بر آید بر شدن شکم مردی بزرگ آب خیر له من ان یتعلق شعرا بتر است به آن مرد را از پر شدن بشعر و او مسلم چون
 دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را که شعر میخواند و بی باک و بی محابا میرو و التفاتی بجانب مسلمانان نمی کند و انسنت که مویح است بشعر و معنی است بدان و بی حیاء
 بی ادبست پس خواند و با اسم شیطان که دور از بساط قرب و مرود و درگاه رحمت است و مذمت که در شعر را که بدان مغرور و مبتلا است و عن جابر قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم الغایبیت للنفاق فی القلب سر و کفین و شنیدن میر و یا نفاق را در دل کما فیت الماء الزرع چنانچه میر و یا ن آب زیت
 و رواه البیهقی فی شعب الایمان و در روایت دلیلی از انس بن عمار که ان الغناء للهم فی النفاق فی القلب کما ینبث الماء العشب و الذی نفس محمدیه ان القرآن
 و الذکر یستبان الایمان فی القلب کما ینبث الماء العشب بضم عین و سکون شین گیاه تر را گویند و عن نافع قال کنت مع ابن عمر فی طریق کنت نافع بودم من با
 ابن عمر در راهی فسمع من مازاد پس شنید ابن عمر آواز نامی را فوضع اصبعه فی اذنیه پس نهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و فادع عن الطریق الی الجانب
 الاخر و دورفت ابن عمر از راه بجای دیگر بقصد خزار و اجتناب ثم قال لی پسر کنت ما بعد بعد از آنکه دورفت ابن عمر بآن آواز یا نافع هل سمع شئنا ای نافع ای
 میشنوی چیزی را از آن آواز قلت لا کنت نمی شنوم فوضع اصبعه من اذنیه پس برداشت هر دو انگشت خود را از دو گوش خود قال کنت مع رسول الله کنت این
 عمر بودم من با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فسمع صوت یراع پس شنید آن حضرت آوازنی را فضع مثل ما صنعت پس کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم مانند
 آنچه کردم من یعنی نهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و دورفت از راه بجانب دیگر ای آخر قال نافع و کنت اذ ذاک صغیرا و بودم من در آن وقت خور و یعنی از
 آن جهت مرا منع نکرد از شنیدن آن که من خرد بودم و تکلیف شرعی بر من نبود تا کسی بخد که گراست ترمیمی بود نه تحریمی و اجتناب بن عمر از کمال تقوی و موع بود و الا نافع را نیز از آن
 منع میکرد و کلام درین مقام دراز است و جمله های دیگر هم بطریق قضا و محدثین و هم بطریق شیخ طریقت سخن کرده ایم محدثین میگویند که هیچ حدیثی در تحریم غذا هیچ نشده است و
 شیخ می گویند که آنچه در مقام منی واقع شده مراد بدان مقرون بهو و لعب است و فقها درین باب تشدید بلوغ دارند و انسدا علم این قدر پس است رواه احمد و ابوداود
 باب حفظ اللسان و العینیت و الشتم در نگاهداشت زبان از آنچه نباید گفت خصوصاً غیبت و دشنام کسی که نباید و را غیبت و دشنام کرد و غیبت بکس زمین اسم است
 اعیان یعنی بگفتن کسی را غایبانه وی الفصل الاول عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یفمن لی کسیکه خاص شود بر لیس
 من و عهد کند و لازم کرد بر خود و ما بین بختیه محافظت و نگاهداشت چیز را که میان بختین است و ست نفع لام و سکون جابر علیه و آله و سلم که جابری روئید
 و ریش است و ما در بختی که میان آنهاست زبان و دهان است و نگذاشت انداختن لایق است و آنچه مقتضی کفر و معصیت کرد و از اکل حرام و
 شرب آن و ما بین در جلیه و نگذاشت چیزی که میان هر دو پای مراد بدان منسج است و نگذاشتن آن را معصیت است ضمن له الخبثه خاص من یفمن
 شوم برای وی بهشت را و این ضمانت بحقیقت از پروردگار است جل شانه چنانکه بفضل خود خاص از اوراق عباد شده است و وعده موه که بجزای اعمال و ثواب
 آن کرده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نایب است رواه البخاری و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان
 العبد لیتکلم به شیء یبغی به ان یتکلم به من و رضوان الله به سخن که صادر است از محل رضای حق یا برای طلب رضای حق یا تکر که در وی رضای حق
 است لا یلیق لها بالانما نذر و ما ضرر نمی گرداند بنده مر آن کلمه را دل خود را و نمی آید بشد که عاقبت آن چیست و باکی ندارد از گفتن آن و آسان می نذر آن با
 یرفع الله بهاد درجات بنده میگرداند تا الله تعالی بسبب آن کلمه در جای بزرگ بیاورد و ان العبد لیتکلم بالکلمه من سخط الله لا یلیق لها بالانما و من چنین
 بنده تکریم میکند بکلمه که در وی رضای حق است باک نذر از گفتن آن و سهل می بخار و آن را بیعوی بهای چندان فرو می افتد بنده بسبب آن کلمه و در
 یعنی زبان را بجا باید داشت و فعل آن را آسان نباید آنجا شدت یک کلمه که از زبان بر آید اگر چه آدمی آنرا آسان بنذر و سهل بخار و اگر کلمه حق است بسبب
 رفع درجات در بهشت شود و اگر باطل است موجب انحطاط درجات و درخ کرد و رواه البخاری و روایت کرد ابن حدیث را با این لفظ بخاری و فی
 الحصار و در روایتی دیگر بخاری و سلم را با این لفظ آمده که بیعوی بهای النادر بعد ما بین المشرق و المغرب و ما بین سبب آن کلمه در پیش
 و درخ افتادگی و در و دراز که مسافت میان مبد و منتهای او مثل مسافت مابین شرق و مغرب است و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم سباب المسلم فسوق و دشنام کردن مسلمان فسق است و قتاله کفر و کشتن مسلمان کفر است فی الصراح سباب کسر
 سین و دشنام کردن و فسق و فسوق در لغت برآمدن رطب از پوست و در شرح برآمدن بنده از فرمان قتل کشتن و قتال کسر با هم کشتن کردن و این تظنیط و
 تشدید است در نمی از قتال مسلمان و مقصد نفی اسلام کامل است چنانکه حدیث المسلم من سلم المسلمین من ید و لسانه بران ولالت دارد و یا مر و قتال است
 از جهت اسلام یا باستعمال و استیاحت آن و بیشک کشتن مسلمان از جهت اسلامی و حلال و مباح دانستن آن کفر است متفق علیه و عن ابن عمر

قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ايا رجل قال لا خيبه كافر هر يك بگويد مر برادر مسلم را کافری تاويل و شبهه فهداه بهما احدهما پس تحقيق رجوع کرد
 باین کلمه و التزام کرد مقتضای آنرا یکی ازین دو کس یعنی گوینده این کلمه یا کسی که گفته شد مر او را زیرا که اگر راست گفته است خود آن کس کافر است و اگر دروغ گفته و آن کس کافر
 نیست این کس کافر میشود زیرا که چون مؤمن را کافر خواند یا زنا کرد یا کفر دانست و دین اسلام را باطل اعتقاد کرد و متفق علیه و عنه یعنی در قال رسول الله صلى الله
 علیه واله وسلم لا یرحمی رجل و جلا بالسنوق دشنام نه مردی مردی را بقتل و لا یومیه بالكفر و دشنام نه مردی مردی را بکفر الا اوردت علیه
 مگر آنکه رجوع کند باین کلمه که دشنام داده باشی یا کفر بر مرد دشنام دهنده ان لم یکن صاحب کذلک اگر نباشد یا را که دشنام داده شده است او را
 هم چنین که او گفته است یعنی فاسق منیت و کافر منیت یعنی اگر یکی دیگر را که فاسق منیت فاسق شد و اگر کافر گفت و او کافر نیست خود کافر
 گشت و رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم من دعا رجلا بالكفر کسکه خواند مردی را بکفر یعنی کافر گفت او قال
 عدو لله یا لعن دشمن خدا که این نیز در حکم کافر است و لیس کذلک و حال آنکه آن مرد منیت کافر و دشمن خدا خوانده اینچنین الاحاد علیه مگر آنکه رجوع کند
 بکفر یا عداوت بر وی یعنی خود کافر گردد و دشمن خدا باشد خارجا مگر از جور یعنی بازگشتن متفق علیه ظاهر این احادیث دلالت دارد که هر کس که تاویل و تاویل یکی را
 یا کفر گوید یا کافر گردد به جت آنکه وی اسلام را کفر خواند و در اینجا کلام است که طبعی ذکر کرده و ما نیز تشریح آنرا آورده ایم و عن انس و ابی هریرة ان رسول الله
 صلى الله علیه واله وسلم قال المستعان ان ده شخص که یکدیگر را دشنام دهند ما قالوا فلعن البادی کناه آنچه گویند و دشنام کنند بر آن کس است که
 سخت دشنام کرده است و کناه دشنامی که شخص دوم کرده است هم بر اول است که ظلم کرده و دوم مظلوم است و آن باعث شده این را بر دشنام مالم
 یعتد المظلوم مادام که اعدا او تجاوز حد مظلوم و اگر از حد مظلوم نمی ماند و برین تقدیر هر دشنام که زیادت کرده کناه آن هم بر اوست و رواه مسلم و عن
 ابی هریرة ان رسول الله صلى الله علیه واله وسلم قال لا یبغی الصدیق ان یکون لعانا نایه و سنو و مر صدیق را که باشد بسیار لعنت کننده و رواه مسلم
 صدیق بکسر صا و تشدید و لا یبغی مبالغه است یعنی کثیر الصدق چنانکه ضحیک یعنی خنده بسیار کننده و سکیت خاموشی بسیار در زنده و در اصطلاح صوفیه محبت
 مقامیت با بیان مقام نبوت که مقامی دیگر در میان واسطه نیست که میگوید فاولک مع الذین انعم الله علیهم من البینین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین
 ایما بی بران دارد و صدیق لقب اول خلفا است رضی الله عنهم و چون صدیق درستی شوی و مر شد و بقامی رسید که علوم مقام نبوت است و انبیا هم برای رحمت ویرد
 گردانیدند و در آن معیشت انداختند کردن که در آن ختن و در آن اندرگاه رحمت است شان و وی نبود و مقتضای مقام صدیقیت نباشد و لهذا تسبیح و تسمیه اهل سنت
 و جهات ترک لعن و طعن است و بر هر کس لعن کنند اگر چه مستحق آن باشد و زبان بدان نیالانید و تفسیح وقت بدان نمایند و لعنت کردن عادت و عوی خود نکرد و اند خود
 آنکس که ملعون باشد خود را چه حاجت که کسی بگوید لعنت کند بیت هر که او را عداوتی لعنت کرد نیست لعن من و تو او اش در جور و لعن کردن جایز نیست مگر بر
 کافری که غیر صادق خبر داده باشد مردن او بر کفر و بر کافر مخصوص که ایمان او در دم اخیر تحمل باشد نیز لعنت نماید مگر علی الاحمال گوید لعنت الله علی الکافرین و باید
 دانست که لعنت دو قسم است یکی طرد و تبعید است از رحمت الهی و ناامیدی مطلق از فضل و امتیازی وی و این مخصوص کافر است و دیگر دوری و حرمان از مقام
 قرب در ضایقی غراسمه که راجع و امل است ترک اولی و احوط و آنچه واقع شده و ترک بعضی اعمال و او را از بعضی محاب و غیر هم منقول و ما ثور است هم ازین
 بابست و قسم اول و عنه قال سمعت رسول الله صلى الله علیه واله وسلم یقول ابوالله و لعنتم رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را
 که می گفت ان اللعانین لا ینکونون شهداء و لا مشعرا یوم القیمه کرده و لعنت بسیار کنندگان یعنی باشند گوایی دهندگان بر خلق و شفاعت کنندگان را ایشان را
 روز قیامت در قرآن مجید آمده که روز قیامت ما و صدقار امت مرحومه محمدی گوایی دهند بر مردم و شفاعت کنند ایشان را پس میفرماید که لعنت کند که از آنکه لعنت
 عادت و عوی ایشان شده و درج شهادت و شفاعت در آن روز دست ندهد و در حقیقت مقصود نفی این شنیع و شنیع نامر ضیه است ازین است و رواه مسلم
 و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم اذا قال الرجل چون بگوید مردی بقصد عیب خوئی و حقارت مردمان و میبند
 ساختن ایشان از رحمت الهی در بطریق تحسره و تلم و تحزن و تأسف بر احوال ایشان هلاک الناس هلاک شد نه مردم و مستوجب آتش و دوزخ گشتند فهو
 اهلکم پس آن مرد گوینده این سخن را هلاک شونده ترین مردم است که بغض خود عیب میکند و در مردم بحشم حقارت می نکرد و از رحمت حق ناامید میکند و
 و برین تقدیر بکلمه عظیم کاف بر صیغه اسم تفضیل آید و بفتح کاف لمقطا صهی از هلاک نیز آمده و معنی چنین باشد که هر کس این کلمه بگوید هلاک میکند مردم را و در وطن
 یاس و ترک طاعت و انکاد در معاصی می افکند ایشان را چه شنیدن این سخن شکسته دل و ناامید و بی شوق میشوند چه گناهکاران در حیطه مصیبت و لغسانیت افتاد
 اگر فانی صفت قد و جلال اند با ایشان نصیحت برقی و لطف کردن و بر رحمت و مغفرت الهی معتمد و اثنی گردانیدن او خل و اقرب است پس در اینجا اشارت است
 باینکه مردم را بشاشت باید و دوقوی دل باید گردانید و امیدوار بر رحمت پروردگار باید ساخت و رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم
 یحبون انشر الناس یوم القیمه می باید بهترین مردم و رسوا و به حال ترین ایشان روز قیامت ذالوجهین مردود و منافی صفت الذی یاتی هو لاه

دشنام

یوجه وهو لای وجه انگی آید این جماعت را بروی و بطریق دمی آید جماعه دیگر را بروی و رنگی دیگر و میکوید برهما از خوش آمدن موافق اوست و تواند که مراد من
 حقیقی باشد که در باطن کافر است و در بیرون داد سلمانی میدهد چنانچه منافقان در زمان آن حضرت بوده اند و در قرآن مجید حکایت ایشان مذکور است و بیشک سخت
 ترین عذاب و نكال روز قیامت بر منافقان باشد متفق علیه و عن حذیفه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول خذنيك من
 سر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بود و علم منافقان نزدی بود گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود لای دخل الجنة قات درمی آید بهشت را سخن
 فی الصراح قات سخن چینی کردن یعنی سخن چینی آنکه نهان گوش بر سخن مردم دارد و ایشان را از ان خبر نباشد سخن چینی کند و بجای دیگر برساند و در قاموس گفته که آن را که
 پنهان گوش بر سخن مردم دارد قات گویند سخن چینی کند یا نکند و اما آنکه طبعی گفته که قات سخن بدروغ برست و آما ده کرد اندین و درست ساختن آن را ظاهر آنست که قات
 نام مغتری و پنهان گوینده بود و در سخن چینی و دروغ گفتن شرط نیست و تمامی سخن از جای بجای بودن اگر چه راست هم بود اما بقصد شر و فساد و تلبیکه و تافقه و آتش فتنه تیز کردن
 معنی در تمامی شرط است متفق علیه و فی روایه سلم تمام و در روایتی مسلم را بجای قات تمام آمده و این دلیل است که قات معنی سخن چینی است و عن
 عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليكم بالصدق لازم گیرید بر خود راست گفتاری فان الصدق یهدی الی البر
 زیرا که راست گفتن راه می نماید بر نیکی کاری یعنی خاصیت راست گفتن آنست که توفیق نیکی کردن می آرد و اما در آنست که صدق راست چنانچه در روایت دیگر باید
 و اعتبار روایت این آن باعتبار مغایرت اعتبار سبب در مفهوم و ان البر یهدی الی الجنة و بدستیکه نیکی کاری راه مینماید بهشت و ما نزال الرجل یصدق
 و یقصر الصدق و همیشه مردی راست میگوید و طلب و کوشش میکند راست گفتن را حتی بیکت عند الله صدقاً آنکه نوشته میشود آن مرد نزد خدای تعالی
 یعنی حکم کرده میشود بروی بصیغیت و اثبات کرده میشود و این مقام و ثواب آن یا نوشته میشود نام او در دیوان اعمال نزد ملا اعلی یا مردم در کتابهای خود نام او
 صدیق می نویسند و مقصود آنست که ظاهر کردانیده میشود در خلق با این صفت و این نام و انداخته میشود در دلهای مردم و جاری گردانیده میشود و بر زبانهای ایشان
 بر قیاس قول وی سبحان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجعل لهم الرحمن ودا و اما کذب و در و دارد خود را از دروغ گفتن فان الکذب یهدی الی
 الخجور زیرا که دروغ گفتن میرساند نجاست بسوی فسق و فجور و ان الخجور یهدی الی النار و بدستیکه فسق کردن میرساند بسوی آتش و فتنه و ما نزال الرجل یصدق
 و یقصر الکذب و همیشه است مرد که دروغ میگوید و طلب و کوشش میکند دروغ گفتن را حتی بیکت عند الله کذاباً آنکه نوشته میشود نام او نزد خدای تعالی و دروغ گو معنی
 بر قیاس و قرینه صدق معلوم شد متفق علیه و فی روایه سلم و در روایتی مسلم را این لفظ آمده قال ان الصدق یروان البر و الکذب یروان الخجور
 که صدق نیکی است و نیکی میرساند بسوی بهشت و ان الکذب یخجور و ان الخجور یهدی الی النار و باقی الفاظ حدیث موافق روایت اول است و عن ام کلثوم
 رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ام کلثوم بنت عصب بن ابی صعبه گفت که آن حضرت فرمود لیس الکذاب الذی یصلح بین الناس
 نیست دروغ کو آن کسی که اصلاح میکند میان مردم و یقول خیراً و میکوید سخنان نیک را که باعث صلاح حال و رفع نزاع می گردد اگر چه دروغ نیز باشد و یکی از مواضع که
 دروغ گفتن در آن رواست اصلاح ذات البین است یعنی صلح دادن و دور کردن نزاع و عداوت که میان دو کس است و یکی دیگر از آن مواضع که دروغ گفتن در آن جایز است
 نگاه داشت بر خون مال کسی است که با حق میرود و دروغ گفتن بازن بقصد اصلاح وارضای وی نیز جایز است چنانکه گوید ترا دوست میدارم هر چند نازد و منی
 خیر او آنکه میرساند سخنان خوب را بیکدیگر این داخل تمامی سخن چینی نیست چینی که مذموم و منی است آنست که بقصد شر و فساد کند اما اگر نسبت خیر و صلاح کند مجزوم
 است اهل لغت فرقی نماده اند و منی بفتح یا و سکون نون و تخفیف میم بر وزن یضرب و منی بضم یا و فتح نون و تشدید میم اول در نقل سخن بقصد خیر و صلاح استعمال یابد
 دوم در شر و فساد فی الصراح نما و نحو سخن رسانیدن بوجه اصلاح و نیکی و تمجید سخن رسانیدن بیدی و سخن چینی کردن متفق علیه و عن المغد اد بن الاسود قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايت المدا حین یسبى من کونید کان را یعنی در حالت مدح و مراد بمدح کسی است که مدح گفتن مردم را عادت
 حرفت و سبب محبت خود ساختن بی تمیز میان حق و باطل و مستحق و غیر مستحق و این مذموم و مکروه است زیرا که بی ملاحظت کذب از جانب مدح و عجب مردم خود را
 فی وجوه هم التراب پس بنده زید در رویهای ایشان خاک خامش لری و زنا معنی خاک و حی بر وزن رمی پری دست که بر دانه از خاک و در غیر آن نیز استعمال یابد
 و مراد بانداختن خاک در روی او حرمانست یعنی چیزی ندهید و محروم باند کرد و ایند باندک چیزی داود که مشابه است بخاک در قلت و حنارت و بعضی علما آن را بر ظاهر حمل کرده
 آورده اند که مقدار که راوی این حدیث است قبضه خالی برگرفت و در حضور امیر المؤمنین عثمان در روی مدح انداخت و رواه مسلم و عن ابی بکره قال اشق و جعل
 و جعل عند النبی صلى الله عليه وآله وسلم روایت است از ابی بکره که صحابی مشهور است که گفت شاکر که مدی بر مردی نزد آن حضرت فقال پرس گفت آن حضرت
 و طایف قطعت عنق اخیک وای بر تو بریدی کردن برادر خود را آلتا سه با سه نمود آن حضرت این کلمه را بریدن کردن که معنی ذبح و هلاک جسمانی است استعمال کرده
 هلاک روحانی که ممدوح را از عجب و غر در پید آید ان هلاک در دنیا است و این در دین و کافیه مقضی هلاک و دنیا نیز کرد و چنانکه از شنیدن مدح مغرور گردد و یکی را هلاک کند و او را
 هلاک کند بقصاص آن و امثال این بعد از آن در رعایت حرف و اعتدال در مدح فرمود من کان منکم ما دحالا محاله و کسی که هست از شما مدح گوینده و میخواهد کسی را مدح کند

البه فلیقل حسب فلا یأیس باید که بگوید که من میرم فلان را چنین و الله حبیبه و خدای تعالی داناست بحقیقت حال وی و سر وی و حساب کند و جزا دهنده اوست
برگردان وی ان کان یومی انه کذلک اگر هست ما و ج که کان میرود که وی همچنانست یعنی همچنانکه مرگ کرده است و او بر وی بضم یا و فتح یا یعنی نطق و لایزگی علی الله
احدا و نسیاید و حکم نکند بر خدا بخیر و یقین هیچ یکی را که وی چنین است یعنی احتیاط کند دستایش و بگوید که کان دارم که وی چنین است و الله اعلم و بخیر نمگوید که
البه چنین است تا حکم بر علم الهی نکرده باشد متفق علیه و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است از ابی هریره که
ان حضرت فرمود اندرون ما العنبة آیامی دانید که غیبت چیست فی الصراح در آیه بالکسر استن ریت بای غیبت به و لا ادری لا اعلم قالوا الله و رسول الله و در مسوله اعلم
گفتند صحابه خدا و رسول خدا تا تراست قال گفت آن حضرت ذکرت اخالک بما یکره غیبت یا گردون نت برد خود را یعنی مسلمانان به چیزی و صفتی که
ناخوش دارد و قیل گفته شد آن حضرت اخوات آیاس خبر ده ما را ان کان فی الخ اگر باشد در برادر من یعنی در ان شخص که او را بیدی یاد کرده ام ما را
آنچه میگویم او را یعنی اگر راست گفته ام و این صفت به دوری هست اگر او را ناخوش آید یا این نیز غیبت است قال گفت آن حضرت ان کان فی ما قیل فقد عتبه
اگر هست در ان شخص چیزی که میگوید توازی به بی پس تحقیق غیبت کرده توا و ان لم یکن فی ما قیل فقد عتبه و اگر نیست دووی آنچه میگوید پس تحقیق بتیان کرده
او را و دروغ بر لبه بروی یعنی غیبت همین است که عیب کسی را بر ابی بگوید اما اگر نه راست میگوید آن خود افزا و بتیان است و آن گنای دیگر است رواه مسلم و فی
روایه و در روایتی دیگر از مسلم باین لفظ آمده اذ قلت لایخلف ما فی فقد عتبه و اذ قلت مالیس فی فقد عتبه معنی این همان است که گفته شد به آنچه
غیبت گنای است در غایت قبح و شاعت و بیشترین گنایان است در کثرت و شیوع میان مردم و کم کسی باشد که از وی سلامت ماند و آن یاد گردون بود کسی را آنچه
ناخوش آید و او را خواه عیبی باشد به بدن وی یا در عقل وی یا در دین وی یا در دنیا وی یا در خلق و مال و ولد و والد و زوج و خادم وی یا جامه و رفتار و خیار و همت و شست
و بر خاست و حرکت و کثرت وی یا نازه رونی و ترش روی و تند خونی و سخن کوئی و خاموشی و جز آن آنچه متعلق است بوی و خواه ذکر بلفظ بود یا گنایت یا مرد و شایست
بچشم و ابر و سر و دست و مانند آن و باجمله هر چه کوئی مفهوم کرد و عیب کسی و غایبانه وی بگوید غیبت است و اگر بر وی وی بگوید و وی را ناخوش آید آن آید
و یحیائی و وقاحت است و این نیز زمیمه دیگر است و کفارت غیبت بخلق خواستن است از ان کسی که او را غیبت کرده است اگر سیده است بوی و اگر
نرسیده اگر مرد یا مسافت و در فساد دامت و استغفار کافیت و در بکلی خواستن لازم نیست که بتفصیل بگوید بطریق اجمال کافی است که گوید ترا غیبتی کرده ام
بخش و هو الصصح و در استغفار کردن مرغاب را نیز کفارت غیبت است چنانکه در احادیث بیاید و عن عائشه رضی الله عنها ان رجلا استاذن علی النبی
روایت است از عائشه که مردی از نطلبید که در آید بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که نام آن مرد عیین بن حصین بود مردی از موفقه القلوب و جاهل عرب
و در قوم خود مطلع و رئیس بود از حمایه اخلاق بعیدا فاده و آثار نقصان دین و ایمان از وی هم در حیات آن حضرت و هم بعد از وفات وی صلی الله علیه و سلم بطریق
آمده گفته اند که بعد از حیات آن حضرت بر او ارتدافه در دست ابو بکر صدیق اسیر افتاده و بتجدید اسلام نموده و مسلمان از عالم رفته و روایت احادیث نیز کرده و
درین وقت که بر آن حضرت در آمد اظهار اسلام نموده بود اما بحقیقت آن متصف نشده بود در صحیح البخاری در کتاب التفسیر آورده که آن عیین بن حصین را بر او زاده بود
جرین قیس بن حصین که از اهل علم و قرآن بود و در مجلس امیر المومنین عسکری علیه السلام در روزی این عیین بن حصین نزد برادر زاده خود آمد که ما برین امیر
در ارجون او را آورد و عیین بن حصین گفت تو ما عطا بن خریل بنی کنی و عدالت نمی و روزی پس امیر المومنین عسکری غضب در آمد و خواست که او را از آنکه جرین قیس این آیت را بر
خواند خذ العصف و امر بالعزف و لعرض عن الجاهلین و گفت امیر المومنین در گذر از وی که وی از جاهلان است عرض که این چنین بی ادب و بی بخار بود و
عائشه رضی الله عنها میگوید که این مرد از ان مردن طلبید بر آن حضرت فقال پس گفت آن حضرت این فواله اذن و سیدم این مرد را و بگذارید ما را قیس
اخو العشیره پس بدقیله داری است این مرد و گفته اند که این کلام از ان حضرت از الهامات نبوت و معجزات است که جز از غیب و حقیقت حال وی داده و در آخر
امار بدی از ارتداد و جز آن از وی بطریق رسیده و این مذمت ما را برای اظهار و کشف حقیقت حال وی بود تا مردم او را بشناسند و فریب نخورند و در فتنه نفی پس
غیبت نبود و بعضی گفته اند که وی مجاهر بود و بدی و مجاهر را غیبت نبود فلما جلس پس چون در آمد نشست تطلق النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی
وجهه طلاق لسان و تازه روی نمود آن حضرت در روی وی و انبساط الیه و اظهار انبساط و کشاده روی و بی تکلفی و مصلحت خود آن حضرت بسوی آن مرد
فلما انطلق الرجل پس هرگاه که رفت آن مرد از پیش آن حضرت قالت گفت عائشه یا رسول الله قلت له کذا او کذا گفتی مرا این مرد را غایبانه چنین و چنین
ثم تطلقت فی وجهه و انبساط الیه پشتر شاست کردی در روی وی و انبساط خودی بسوی وی این چیست که در حضور و غیبت نکردی و در
حضور نیز او را بد گفتی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم متی عاهدتک فحاشاکی یا قتی ویدی تو مرا می عاهد
بدگفته و بیو ده و سخت و درشت بر روی کسی و در بدی از حد گذرنده ان ستر الناس عند الله منزله يوم القیمه بدستیکه بدترین مردم نزد خدا
از روی قدر و مرتبت روز قیامت من تو که الناس اتقاء مشره کسی است که ترک دهند و بگذارند او را مردم از جهت پرهیز کردن و یکسو شدن از شر وی و

فی رواية لهما وروایتی بجای اتقاء فحشه آمده و این حدیث را دو معنی گفته اند یکی آنکه منکر در روی وی فحش و درشت بختیم بر جنت آن که
 فحاش نباشیم و از آنجا که نشوم که مردم ترک نکند که فحش شان و دوم آنکه آن مرد مشرب بود و در جنت آن که داشتیم او را و بر روی او بختیم و بد مردی باشد
 کسی که بگذارد و ترک دهد و او را مردم زیر پیزی از شروی و روایت اول ناظر بر معنی ثانی است و ثانی در اول کما لا یخفی متفق علیه و عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كل امة معافى ودر اکثر نسخ اصول معافات آمده بنامی فرماید بامت من سلامت داشته و که البته
 میشد یعنی غیبت کرده نمیشد و هیچ یکی را الا المجاهرون مکر آشکارا کنندگان بی راوی حیاتی در زندگان دران و در بعضی الا المجاهرون آمده بیاوان من المجاهدة ففتح میم
 و تخفیف جیم بی مکی و بی پروائی از مجانت است ان ليعمل الرجل بالليل عملا ان عمله كمنه في ربه و در شب عمل بد را نمیکند بصر صبح کند و قلد منوره
 الله تعالى و حال آنکه پوشیده است خدای تعالی پرده علم و کرم خود را عمل بد را فاقول پس بگوید آن مرد کسی یا فلان عملت البارحة كذا و كذا اگر درم
 و شب چنین و چنین کاری و قلد بات سیتزه ربه و تحقیق شب کرد باین حال که می پوشد عمل او را پروردگار روی و بصر بکشف ستر الله عنه
 و صبح میکند باین حال که میکشاید پرده خدا را از خود متفق علیه و از آنجا معلوم شد که عیبت که حرام است از کسی است که بد میکند و ینان می کند اما
 انکبی جاست و اسکارا به میکند غیبت او غیبت میت و درین معنی گفته است سوم پرده بر بی حیاتی من که او می در پرده خویشتن گفته اند که جائز است
 غیبت از فاسق معلن و امام جائز و متبذع و داعی بر زدن نظم و دادخواهی و بقصد نصیحت و تزکیه شهو و از روایت اخبار و احادیث و در صورت نظم
 اگر صبر کند افضل است و باسه التوفیق و ذکر و ذکر کرده شده حدیث ابی هریره که او پس این است من کان یومن بالله فی باب الضمنا
 در باب ضیافت الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من ترك الکذب ففتح كاف و کسر زل
 و کسر کاف و سکون دال و هو باطل کسی که بگذارد و دروغ گفتن را و حال آنکه دروغ گفتن ناحق و نادر است این قید بجهت آن است که دروغ گفتن
 در بعضی مواضع جایز است بلکه مستحب است چنانکه در معاریف که در صورت دروغ نادر است و لیکن در حقیقت راست است چنانکه در قول ابی هریره
 علیه السلام فعله کثیر هم و امثال آن گفته اند و در حاکم نیز درست است مادام که موجب عذر و پیمان شکستن نباشد و اصلاح ذات البین
 و حفظ دم و مال مسلمانی که بناحق میروید پس می فرماید کسی که ترک دهد دروغ گوئی را بخلافی در بعضی الحیثه بناکرده شود برای وی در حلالی بهشت و بعضی
 بفتح را و ضا و مجه و دیوار کرد و شجر و من ترک المراء و هو محق و کسی که بگذارد و جدال و نزاع و خصومت و ستیزه را و حال آنکه حق بجانب است بجهت کسر
 نفس و تواضع و تاضیف و تفضیل و شرف و بی ترغیر و طغیان نکند و این در غیبه امر دینی بود که بسکوت دران خطی درین زیاده از امام شافعی منقول است
 که فرمود بجهت و مناظره نکردم من هرگز مکر که دوست داشتم که حق بر نسبت خصم من ظاهر کرد و در رحمة الله علیه بنی له فی وسط الحیثه بناکرده
 سو برای وی در میان بهشت و من حسن خلقه و کسی که نیک گرداند اخلاق خود را و تندیب اخلاق کند و این شامل جمیع حمایه و کمالات بهشت
 و بیشتر اطلاق وی در عرف در این جانب و در کثایه پیشانی و حسن معاشرت آید بنی له فی اعلاها بناکرده شود برای وی و در بالا و جای بلند از
 بهشت و او اله الترمذی و قال هذا حدیث حسن و کذا فی شرح السنه روایت کرد این حدیث را ترمذی در جامع خود و گفت این
 حدیث حسن است و هم چنین گفت بغوی در شرح السنه و فی المصابیح قال عزیم و هم مصابیح گفت این حدیث غریب است و غریب است و غایت این
 بعضی مشهور منافات دارند و ترمذی نیز در جای متعددی جمع این دو صفت میکند و توجیه آن مشهور است چنانکه در مقدمه که نوشته و عن ابی
 هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اندرون ما اکثر ما یدخل الناس الجنة آیا میدانید چه چیز است بیشتر آنچه در آدم را
 در بهشت و سبب رفع درجات و کرامات که در روی یاکوئیم اجتماع این دو صفت موجب است بحکم الهی دخول جنت را و تفضیل اینها دخول بامام و در آمدن آن
 با سابقان از پیغمبران و صدیقان و الا در اصل دخول جنت بعد از حصول ایمان چسبیدی دیگر از اعمال و اخلاق شرا نیست تقوی الله و حسن الخلق تقوی الهی و حسن
 و خوش خلقی شک نیست که تقوی شامل است تیان جمیع مامورات و با زائد آن از نهم منبهاات را و تحسین خلق نیز دران داخل است پس ذکر آن بعد از توصیف
 است بعد تعظیم که آنکه مراد از تقوی اعمال ظاهر دارند و از حسن خلق باطن و طبیعی گفته که تقوی اشا رست بحسن معاملت با خلق و حسن معاملت
 با خلق و قدر اکثریت به جهت آن است که شاید بعضی بی اختلاج این دو صفت نیز در آید بفضل الهی و شفاعت حضرت رسالت پناهی و نیل درجات نیز نمایند
 اندرون ما اکثر ما یدخل الناس النار آیا میدانید چه چیز است بیشتر آنچه می در آدم را در آتش و دوزخ الاجوفان و ده چیز سواک میان داخلی العنصر و الفرج
 یکی دهان که زبان نیز داخل آن است و اققادن در اکل و شرب حرام و گفتن بیوده و لا طایل از کلام با نیت دیگر فرج مردوزن که اغلب واقوی
 شنوات که عقل را مغلوب سازد با دست ظاهر سیاق کلام آن بود که گوید معصیته الله و سوء الخلق در بر تقوی الله و حسن الخلق و لیکن اشارت
 کرد باقوی اسباب معاصی و کنایت آن در سببیت دخول نار و معنی اکثریت اینجا ظاهر است فافهم و اله الترمذی و ابن ماجه و عن بلال بن الحارث سببیت

کسبت ابو عبد الرحمن غزالی مدنی آمد نزد آن حضرت زود فدیة در سال غیم از هجرت بود و در عهد آن حضرت عامل بر نواحی فرغ که بر سافت پنج روز از مدینه است و لو
 غزیه روز فتح مکه است وی بود مات شصتین و ده ثانون سنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الرجل لیتکلم بالكلمة من الخیر
 بدستیکه مرد و هر آینه سخن میکند بدستی که متضمن خیر است یا علم مبلغا یند آن مرد حدسیدن آن کلمه را که گجا میرسد و قدر و مرتبه آن نزد پروردگار چیست
 یعنی آسان می پندارد و وی عظیم است نزد وی تعالی بکتب الله له بها وضوانه الی یوم یلقاه می نویسد و محقق میکرد داند خدای تعالی مر آن بنده را بسبب
 آن کلمه خوشنودی و پسندیدگی خود را روزی که دیدار میکند و در می یابد آن مرد وی تعالی را و ظاهر هر یک و انداز آن را در دنیا و آخرت و معنی توفیق در اینجا نیست که
 تحقق رضا و ظهور آثار آن تا یوم لقمة بسمت بعد از ان القطاع می پذیرد و نظیر وی در جانب سخا آن علیک لغتی الی یوم الدین سنیان بن عیینة گفت مراد باین کلمه
 حق است نزد سلطان جابر و ابن جهم که گفته که می دانم خلاف مکرسی را در تفسیر این کلمه بگفته اند که رانقی و باین قیاس مراد بگفته شد کلمه باطل باشد که ضرر کند
 و در دین نزد سلطان و ظاهر حدیث عموم است هر کلمه که باشد و الله اعلم و ان الرجل لیتکلم بالكلمة من الشر ما یعلم مبلغا ینکبت الله بها علیه سنه الی یوم یلقاه
 و بدستیکه مرد و حکم میکند بگناه شرعی و اندام مبلغ او را می نویسد خدای تعالی بسبب آن کلمه بر آن مرد ناخشنودی خود را تا روزی که ملاقی میشود و آن مرد الله تعالی را
 رواه فی شرح السنة و در وی مالک و الترمذی و ابن ماجه نحوه و عن ابن حکیم عن ابیه عن جده نفع موحده و سکون فاما لغی لغة است و ایت میکند از پدر
 خود که حکیم بن معویه است و وی اعوالی است حسن الحدیث و پدر از جد که معویه بن حیده نفع فاعلمه و سکون تحتانیة و بدل جمله صحابی است و در بزر بعضی را
 اختلافی هست و بخاری و مسلم در صحیحین از ایشان روایت نموده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ویل هلاک و سختی لمن یحدث فیکذب
 مکرسی را که سخن میگوید پس دروغ میگوید لیکن بلفظ القوم ما یخذه ان بن سخن مراد از او فی الصراح ویل سختی ویل که ویل که تکرار برای تاکید و سختی و تشدید در وعید
 است و رواه احمد و الترمذی و ابوداود و از قید فیکذب مفهوم میگردد که اگر سختی راست و درست که پدر برای فرج و نشاط اصحاب و احباب
 و تشدید خاطر ایشان باینکه ندارند اما باید که این را پیشه و عادت خود سازد چه طیب و مزاج که دروغ نبود اگر چه مشروع و منونست اما گاه کاهی نه دایم و باید
 که مطلع نظر خدائیدین نبود و سمیت مقصور بر آن ندارد چنانچه در حدیث آئیده میفرماید و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم ان الصديق یقول الکلمة بدستیکه بنده میگوید بگناه الا یقولها الا لعنه الله علیه و آله و سلم انی کون کلمه را که برای این عرض که بخنداند باین قول مردم را
 یهودی با می افتد آن بنده بسبب اینکه یعنی بسوی دوزخ ابعدا ما بین السماء و الارض افتادنی که دورترین مسافت مباد و ششای آن از مسافتی
 که میان آسمان و زمین است و بعضی گفته اند که مراد از افتادن از محل خیر و رحمت و مال هر دو معنی نظر بقیقت یکی است و اندر لیل عن لسان و بدستیکه هر آینه
 بنده مبلغ از زبان خود شده مایل عن قدمه سخن از غزیدین از قدم خود و چه لغزش قدم از جای بجای اندازد و ضرری که بسبب آن برسد در بدن بود و لغزش زبان از
 ایمان بگناه افکند و در با وید و وزخ اندازد شخصی شخصی خبر داد که پس تو افتاد گفت از کجا گفت از دیوار گفت الحمد لله باری از دل نیفتاد و و الله بهی فی شعب الایمان و عن عبد
 الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حمت نجاسی کما حمتی کزید از سخن بد نجات یا بد آن آفات و بلیات در دنیا و آخرت چه اگر نجاست
 با و میرسد از ملازراه زبان آید چنانکه در کتاب الایمان گذشت رواه احمد و الترمذی و الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان امام غزالی گفته که سخن کردن
 بر چهار قسم است یکی ضرر محض است دوم نفع محض سیوم متضمن ضرر و نفع است هر دو چهارم آنکه نه ضرر دارد و نه نفع آنکه ضرر محض است خود لازم است خاموشی از آن
 هر چند آنکه ضرر و نفع هر دو دارد و چه ضرر را هم است از طلب نفع و آنکه ضرر دارد و نه نفع اشتغال بدان موجب تضییع وقت است و عین خسار مانده قسم دوم که
 نفع محض است و در اینجا نیز خطر و آفت است از مزج و قاتی و ریاء و تضییع و تزکیه نفس و فضول کلام و تمیز کردن در آن و دریافت آن متعسر پس خاموشی همه حال بدست
 مگر حکم ضرورت و عن عقبه بن عامر قال لغت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقلت ما النجاسة پس گفت من و پرسیدم از آن حضرت
 چیست سبب نجات یعنی در دنیا و آخرت فقال پس گفت و جواب داد آن حضرت ملک علیک لسانک مالک شوب خود زبان خود را یعنی باید که بخشی زبان خود را
 کرد آنچه نفع در آن باشد نه ضرر تو و بعضی گفته اند که بگردان زبان خود را ملوک مر خود را در چیزی که و بال آن برست و نگاه دار از آنچه ضرر میکند تا و ان کن در آنچه نفع
 است این عبارات ایشانست و در تقریر این عبارات و این همه ناظر است دانکه ملک بکبر سبزه است از ثلاثی مجرد غایت آنکه توجه علیک که لغظ ضرر است نسبت
 که گفته شده و در جمیع البها تصریح کرده که امر ثلاثی مجرد است و در بعضی نسخ تصحیح این لفظ نفع نموده کرده از ملاک و معنی آن ظاهر نیست چه ملاک یعنی ملک آید چنانچه در
 قاموس گفته و در بعضی حواشی گفته که بهو کسر الفه من الثلاثی المجرد و لفظی غیر ظاهر و الله اعلم و لیس حالت بدلیک و باید که بگناه اندر آواز تو یعنی نشین در غار مشغول به
 عبادت مولی و مالک علی خطیتک و مکرری بر گناهان و تقصیرات خود رواه احمد و الترمذی و عن ابی سعید رفعه و مر و نسبت از ابی سعید خدری که رفع کرد از حضرت
 رسالت پناه آنرا صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آن حضرت اذا صبح ابن آدم چون صبح کند آدمی فان الاعضاء كلها کفر اللسان پس بدستیکه اعضا همه
 خضوع و فروتنی و بتحیت میکنند باز را و کفیر یعنی انما و خضوع کردن آدمی آید مر غیر خود را وقتی که میخواهد که تعظیم کند و اگر کذا فی قاموس فقول پس میگوید اعضا

همه زبان را اقی الله فیما بین از خدا و پریمیزن اورا در حق ما برای ما فانا نحن بک زیرا که ما وابسته بتوایم فان استقممت استقمنا پس اگر است می ایستی تو را
می ایستیم ما وان اعوججت اعوججنا و اگر گنج میثوی تو گنج میثویم ما و اه الترمذی اگر گویند که اصل و مدار کار دل است اگر وی صالح است بر اعضا صالح
و اگر فاسد همه ایشان فاسد چنانکه در حدیث آمده است که ان فی الحجة مضغة اذا صلت صلح الحمد کله و اذا عدت فسد الحمد کله جالبش آنکه زبان ترجمان دل
و خلیفه و سنت پس حکم وی حکم دل باشد گویا آنچه دل می اندیشد زبان آنرا می فرماید و اعضا بدان کار میکنند و عن علی بن الحسین رضی الله عنهما قال قال رسول
الله صلی الله علیه و اله و سلم من حسن اسلام المؤمن کله ملا یعنی همه از علامات حسن و کمال ایمان مرد ترک کردن اوست چیزی که غایت و اتمام بدان
ندارد و غرض و ارادت آن تعلق بخفته و شان او نیست که اتمام کند بدان و مشغول گردد بتحصیل آن یعنی ضرورت ندارد و دفع و دران نیست لایعنی که میگوید
باین معنی است و آنچه باید که آدمی اتمام و غایت داشته باشد بدان چیز نیست که متعلق است بضرورت حیات وی در معاش و سلامت و نجات وی در
معاد اما آنچه متعلق است بمعاش مثل طعامی که سیری بخشد و آبی که تشنگی برود و جامه که ستروحت کند و زنی که سبب غمت فرج کرد و مانند آن از آنچه دفع
حاجت کند نه لذت و استماع و استکثار و فضول افعال و سائر حرکات و سکناات و آنچه متعلق بمعاد اسلام و ایمان و احسانست چنانچه در حدیث
جبریل در کتاب ایمان گذشت و اه مالک و احمد و در اه ابن ماجه عن ابی هريرة و الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان عنهما
یعنی این حدیث را مالک و احمد از امام علی بن الحسین روایت کرده و ابن ماجه از ابو هریره کرده و ترمذی و بیهقی از هر دو آورده و عن انس
رضی الله عنه قال قال توفی رجل من الصحابة و فاته یاف مردی از اصحاب فقال رجل ابشر بالجنة پس گفت مردی بعد از مردن
وی شادمان باش بدر آمدن بهشت یعنی برکت صحبت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
و اله و سلم اولاد دمی آیمی کونی این سخن را و بشارت میدهی او را و نمیدانی حقیقت حال را فلعله تکلم فیما لا یعنیه پس شاید که وی تکلم کرده باشد در چیزی
ضرورت نداشته و حاجت نبوده و بتجمل یا لا ینقصه یا بتجمل کرده به چیزی که دادن آن نقصان نمی آید و او را چنانکه تعلیم علم و دادن زکات که نقصان
در علم و مال نمی آید بلکه سبب اقرب میگردید یعنی بچه جرم کردی بدان او بهشت را شاید که سخنی لایعنی گفته باشد و بتجملی و در زید و به سوال و حساب
آن در مانده و گرفتار گشته و همتی در آمدن بهشت نشده باشد و اه الترمذی و عن سفیان بن عیینة عن عبد الله الثقفی صحابی است معهود و در اسهل
طایف و بعضی گفته اند در اهل بصره و عامل عرب و در رضی الله عنه بطایف قال گفت قلت کفتم یا رسول الله ما اخوف ما تخاف علی حیث مخوف تر
چیزی که میترسی تو بر من شتر از آن قال گفت سفیان فاخذ بلسان نفسه پس گرفت آن حضرت و رسانید دست را بر زبان شریف خود و قال هذا کفتم
این است چیزی که بیشتر می ترسم از آن تر تو گفت که آن زبان است بلکه زبان گرفت و اشارت بدان کرد زیرا که اشارت بمحسوس اظهر است در مقصود زبان شریف
خود گرفت نه زبان سایل زیرا که زبان سایل را گرفتن تکلفی داشت و سمیع است و نگران او که و داخل است در مقصود و اشارت است بلکه حقیقت مطلق
زبان این است و این کلم عام است مگر آنچه بحفظ و محمت الی محفوظ و محصورم شده باشد و اگر زبان سایل میگرفت احتمال اختصاص حکم بوی داشت
و اه الترمذی و صححه روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت صحیح است این حدیث و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم اذا کذب الصبد چون دروغ میگوید بسند و تباعد عنه الملك میباید و در میر و ازان بنده فرشتیک گروه من حقن مباحابه
از پرانگی بوی ناخوش آنچه آورده است آن بنده آن را از دروغ گفتن حق بوی ناخوش گذافی الصراح و در قاموس گفته تن ضد فوج و فوج است فاج شد مشک یعنی
پراکنده شد بوی او و اه الترمذی و عن سفیان بن اسید الحضرمی نفع بمزه و کسر سین بر قول اکثر و بضم بمزه و فتح سین نیز آمده و اسد نیز گفته اند صحابی
شامی است قال سمعت رسول الله گفت شیخ پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یقول کبرت خیانتان یحدث لخالک حدیث بزرگ ترا
است که بجوی برادر خود را سخنی که هولاک به مصداق آن برادر مر تر از آن سخن راست گوای عقدا کند و اعتقاد و وثوق بر راست گوئی تو کرده و انت به کاذب
و تو دران سخن دروغ گوینده دروغ گفتن همیشه بد و ناشر است و درین صورت بدتر و ناشر تر است و اه ابو داود و عن عمار و رضی الله عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم من کان ذا وجهین فی الدنیا کسی که هست خدو و در وی در دنیا که با هر طایفه اتفاق می ورزد و چنان میباشد
که انانیشان است کان له یوم القیمه لسانان من نادر میباشد و او را روز قیامت دو زبان آناتش و اه الدارمی و عن ابن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم لیس المؤمن بالطعان نیست نومن طغنه کسند و در آرد وی مردم و لا باللعان و نیست و عاکند بر بومن بدی و برانند و در و گردن حق
او را زبانی و حمت و لا الفاحش و نیست نمت کویند و از خدا کزنده و بدی و در قاموس گفته فاحش سخت بخیل و در صریح گفته تمش سیوده گفتن و لا البذی و نیست
بی حیا و سیوده که و فاحش نبی نفع با کسر و ال مجبه و تشهید یا و بجزه نیز آمده و اه الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و فی اخروی له و در روایت دیگر
آمده مر بیهقی را و لا الفاحش البذی و صف کرده فاحش را بیدی یعنی نیست بومن کویند و ببالغ و قال الترمذی هذا حدیث غریب و عن ابن عمر

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يكون المؤمن لعاناً مني ما لم يلعن الله وعادته كنهه بدن و نشاید او را که چنین باشد و فی روایتی
 و در روایتی باین لفظ آمده لا یلغی للمؤمن ان یكون لعاناً نشاید و نه نزد مردم من را که باشد لعان و رواه الترمذی و عن سمرة بن جندب قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تلعنوا بلعنة الله و ما نکند بر مردم بدوری از رحمت خدا یعنی نگوئید لعنت خدا بر تو و لا بغضب الله و ما
 نکند بکسی بغضب خدا و نگوئید خشم خدا بر وی و لا بجحیم و ما نکند بر آدمی در دوزخ و نگوئید در دوزخ باد جای او و فی روایتی و لا بالنار و در روایتی بجای
 و لا بجحیم و لا بالنار آمده و معنی یکی است و رواه الترمذی و ابوداؤد و عن ابی درداة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 یقول لعنت ابوللہ و ما رضی الله عنه شنیدم آن حضرت را که می گفت ان العبد ان العن شیئاً بدستی که نه چون لعنت کند چیزی را آدمی باشد یا غیر آدمی
 صعدت اللعنة الى السماء بر میر و لغت بسوی آسمان فخلق ابواب السماء و نهائس بسته میشود درهای آسمان نزد وی ثم تصبط الى الارض
 پست فرود می آید بسوی زمین تا بایان رود فخلق ابواب البهائم و نهائس بسته میشود درهای زمین نزد وی و از اینجا معلوم میشود که زمین را نیز درهاست چنانکه آسمان را
 ثم فخذ منینا و شما را پست میگردانیم در جانب راست و چپ فاذا لم تجد مساغیراً پس نمی یابد لعنت جای رفتن و روان شدن را رجعت الى الذی
 لعن بازمی گردد بسوی کسی که لعنت کرده شده است او را فان كان لذلك اهلا پس اگر هست آن کس را قبول کردن لعنت را اهل میسر دارد و الا رجعت
 الى قاطعها و اگر آن کس اهل و قابل لعنت است باز میگردد بسوی کونده لعنت که لعنت فرستاده است یعنی چون لعنت فرستاده شد بر کسی هم را اول متوجه
 بوی نمی گردد بلکه میخواهد برود و چون بدر رفتن نیابد متوجه گردد و آن کس و اگر وی مستحق آن نبود باز گردد بر آن که فرستاده است پس با یقین نشود که آن کس مستحق لعنت است
 لعنت نباید فرستاده و آن خبری که شارح متقین نگردد و رواه ابوداؤد و عن ابن عباس ان رجلاً نازعته الرجیح و داده روایت است از ابن عباس که
 مردی کشید با و چادر او را فلحنها پس لعنت کرد آن مرد را که بچه چادر او را کشید فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تلعنوها فانها
 ما مودة لعنت من با در ازیر که وی را مود است بوزیدن او و او را فرستاده اند از برای کفایت و مصلحتها تنگ آمدن از آن و مکرده نباشتن آن را مافی آداب عیوب
 و استقامت است و هم چنین است ادب در نزول حوادث و دهر و در احکام را باید که در باطن و ظاهر بدل و زبان را ماضی و ساکت باشد و اگر بدل بحکم
 ضعف بشریت تغییر راه یا باید که زبان نگاه دارد و اندک من لعن شیئاً لیس له باهل بدستی که نشان این است کسی که لعنت کند چیزی را که نیستان چیز
 در لعن را اهل و مستحق رجعت اللعنة علیه بر میگردد و لعنت بر لعنت کننده رواه الترمذی و ابوداؤد و عن ابن مسعود قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم لا یلغی برفع و جزم هر دو روایت است یعنی باید که نرساند را احد من اصحابی بیج کی از یاران من عن احد شیئاً از بیج کی
 چیزی را از جنس تقصیرات و افعال قبیله و خصلت های بد که فلان چنین کرد و چنین گفت و فلان چنین است فانی احب ان اخرج الیکم و انا سلیم الصد و زیرا که
 من دوست میدارم که بیرون آیم بسوی شما در حالی که صافی سینه باشم و بر کسی شکلی و از کسی ناراض و با کسی کینه و از نا شوم درینجا تعلیم آن است که کسی را نباشد که نزد او
 بلکه نزد هیچکس از کسی بدگویی یا عداوت و کینه داری بگردد و رواه ابوداؤد و عن عائشة قالت قلت للنبی صلى الله عليه وآله وسلم لعنت ما
 رض گفتم آن حضرت را حسبك من صفیة کذا و کذا پس است از صفیه یعنی از عیبهایی او چنین و چنین تعنی قصیة میگوید و مراد میسر دارد عایشه ازین
 سخن غیبت و عیب گوئی صفیه را تر و آن حضرت صفیه را معنی الله غما کو تا ه قامت بود عایشه میگوید که باین عیب او را نزد آن حضرت ذکر کند پس حضرت ازین
 غیبت گوئی از عایشه نا خوش آمد فقال پس گفت آن حضرت لقد قلت كلمة لو مزج بها الجوز لاحت به و آنرا تحقیق گفتی تو ای عایشه سخن را که اگر آنمیته و خلط گردد
 شود بوی دریا هر آنکه خلط و مزج میکند دریا را و تغییر میدهد و یا را یعنی دریا را با آن عظمت وی مزج و مخلوط میکرد اندک خلط را از اینجا معلوم شد که این قدر
 عیب کسی گفتن که او کو تا ه قد است بقصد تحقیق و تصغیر نیز غیبت است رواه احمد و الترمذی و ابوداؤد و عن انس قال قال رسول الله صلى الله
 علیه وآله وسلم ما كان الفحش فی شی الا شانه ما شانه سخن و تجاوز از حد و چسبیدن از سخن و غیر آن و غالب استعمال فحش در سخن آید مگر آنکه عیب ناک گرداند آن چیز را
 و ما كان الحیا فی شی الا زانه و نباشد جفا و نرمی و چسبیدن مگر آنکه آراسته گرداند آن را و رواه الترمذی و عن خالد بن سعد ان عن معاذ قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خالد بن سعد ان که تابعی قبیله کبیر ثبث مخلص که در وقت خواب چهار هزار تسبیح میکرد و همفا و تن از صحابه را در یافته و از ثقات
 شامین بود از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت میکند که گفت گفت آن حضرت من عیرا خاه بدن یکسیر سرزنش کند برادر مسلمان را بگناه که از وی بوجود آمده لم میت
 حق عیله غیر آن سرزنش کننده آنکه بگناه آن گناه را یعنی من ذنب قد تاب منه یعنی از گناهی که تحقیق تو برگردی استان مسلمانان گناه اما اگر تو برگردی و بدین
 اگر قرار است میتوان سرزنش کرد اما بطریق تکریم و قصد تحقیر بلکه قصد زجر و نصیحت و بازداشتن از آن و این تفسیر یعنی من ذنب قد تاب منه منقول است از امام محمد بن حنبل و رواه
 الترمذی و قال روایت کرد این حدیث از ترمذی و گفت هذا حدیث غریب و لیس اسناده بمقبول و با وجود آنکه غریب است نسبت اسناد او متصل لا خالد
 الم بدرك معاذ بن جبل زیرا که خالد بن سعد از دریا قسته است معاذ بن جبل را و عن و الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تظهر الشامة لا خیات و ما

از و اندرین الاسقع که صحابی است و از اصحاب صفه بود گفت گفت آن حضرت ظاهر کن ثبات را برای مسلمانی و شاید شوی مسلمانی که بوی سبب بهشت دشمنی که بوی دوزخی
 فیرحه الله و خلیلیت پس اگر شاد شوی بدان رحم کند خدای تعالی او را و عطا کرد از ثواب آن و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب و عن عائشة
 رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما أحب انی حکمت احدا و ست ندلم که من تعلیم کنم کسی را در حرکات و
 سکات و اوضاع و افعال او و آن لی که او کذا و حال انکه باشد مرا چنین و چنین از دنیا و حکایت و محاکات تشبیه و تعلیم کرد دست کسی را بطریق مسخری و اذیت
 و این نیز داخل غیبت است و رواه الترمذی و صححه و عن جندب قال جاء اعرابی گفت آمد به یار نشینی فافاخ را حلقه پس بنشیند شتر سواری خود را
 ثم عقلمها بستر سبت آنرا ثم دخل المسجد فسلم و آه در مسجد فسلم خلف رسول الله پس نماز بگذارد و پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما سلم پس هرگاه که سلام نماز
 داد اعرابی انی را حلقه آمد شتر خود را فاطلقا پس کشاد شتر را ثم رکب بستر سوار شد بر شتر ثم نادى بستر فربا و کرد و این کلمات اللهم ارحمنی و محمد ارحم الراحمین و نذر حمت
 کن مرا و محمد را و لا تشکر فی رحمتی احد و شکر یک مگردان در رحمت ما پیچگی را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اتقوا لون مواضی الیهم
 آیا میدانند و میگویند که این اعرابی که راه تر و نادان تر است یا شتر را و الم تسمعوا لی ما قال آیا نشنیدید و گوش نهاده بصدوی سخن که او گفت قالوا لی گفتند صحابه
 بلی شنیدیم آنچه گفت مرا قول او ست و لا تشکر فی رحمتی احد که رحمت و اسحق را تشکر ساخت پس در در عاجز و منع غیر نماید کرد بلکه سایر مومنین و مومنان
 داخل باید ساخت و نیز تشکر کنن خود و جمیع وی با پیغمبر خدا در رحمت خاص از مقام ادب و در است و رواه ابو داود و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابی
 هریره که او لش این است کفی بالمرکذ با فی باب الاعتصام و در باب اعتصام بکتاب و سنت که در اول کتاب که نشئت فی الفصل الاول و در فصل اول از انان باب
 الفصل الثالث عن ابن قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا مدح الفاسق غضب الرب تعالی چون مدح کرده میشود فاسق
 از چشم تو آید پروردگار تعالی و اهتز له العرش و می جنبه و می لرزد از جهت مدح فاسق عرش و اهتز از عرش با محمول بر ظاهر است یا کنایت است از وقوع امر عظیم زیرا
 که مدح فاسق راضی شد نیست بخیر که در وی ناخشنودی و بی رضایتی است تعالی بلکه تر دیک است که موجب کفر باشد و مضی با احتمال حرام کرد و در حال
 مدح فاسق یا چنین باشد مدح ظالم چه حال خواهد داشت و رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم یطیع المؤمن علی الخلال کلها پیدا کرده میشود و الا بسا مسلمان که بی دینتی و رز و دروغ گوید یا در اجتماع این و وصف است و با وجود آن اشکال باقی است چه اجتماع نیز وجود
 دارد و یا در مبالغه است و یعنی این دو وصف از مومن که محل تصدیق و حامل باران است یا نیست و انظر آنست که مراد منی اینین دو وصف است یعنی نشاید که مسلمان نصف
 باین دو وصف باشد و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان عن سعد بن ابی وقاص و عن صفوان بن سلیم انه قیل لرسول الله صلی الله علیه
 علی و سلم الیکون المؤمن جانا صفوان که تابعی ثقیل القدر است از اهل مدینه است و از خیار بنندگان صالح بود امام و قدومه که استفتی کرده شود بزرگ و کوچکینند
 تا چهل سال بپوشانند و در وقت مرگ نشسته جان داد و در جهنم و از کثرت سجود و تواضع بود که جانی را بوسیله سلطان را قبول می کرد و میگوید وی قائل
 بود بعد از او علم روایت میکند از ابن عمر و عبد بن جعفر و انس بن مالک و انبیا و روایت میکند از وی مالک و ابن عیینه و یات سنه الثانی و یات سنه
 الف و روایت میکند که گفته شد مرا آن حضرت را که آیا باشد مسلمان بدول و ترسند و قال نعم گفت آری می باشد و تواند که بعضی مسلمان بدول و ترسند باشند و جین منافات با
 ندارد و قلیل پس گفته شد مرا آن حضرت را الیکون المؤمن بخلا آیا می باشد مسلمان بخیل قال نعم اینجا نیز فرموده باشد و تواند قلیل الیکون المؤمن کذا آیا باشد مسلمان دروغ گو قال لا
 خود از مسلمان دروغ گو نباشد چه صدق و حقانیت ایمان منافی که نسبت که در نفس الامر باطل و فاسق است و این نیز محمول بر یکی از ویلات سابقه خواهد بود و در آوردن کذاب
 که صیغه مبالغه است ایماست بآن که اگر احیاناً حکم بشریت در بعضی مواد که خالی از اغراض فاسده و نیوی باشد و وقوع یا بد و در نباشد و رواه مالک و البیهقی فی شعب
 الایمان و عن ابن مسعود قال ان الشیطان لیتمثل فی صورة الرجل ابن مسعود گفت رضی الله عنه که شیطان هر آنیه تمثل میکند و می آید در صورت هر
 فیاتی القوم پس می آید مردان را فید ثم بالحدیث من الکذاب پس خبر میداد ایشان را به خبری از خیر فاسی دروغ فقیه قون پس جلدی شوند قوم فقیول الرجل منهم پس
 میگوید مردی از ایشان سمعت رجلا عرف وجهه شنیدم مردی را که شناسم روی او را یعنی اگر به میم شناسم او را و الا ادوی ما اسم و منید نام او چیست بخیر میسر است
 این خبر و رواه مسلم ظاهر لفظ حدیث آنست که مراد شیطان جن است و اینجا معلوم شود که شیطان را قدرت بر کذب و اقتراب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم داده
 اند اگر مراد بحدیث حدیث نبوی باشد اما بر تمثیل بصورت شریف و می قدرت ندارد و میان این دو فرق بسیار است فافهم و تواند و الله اعلم که مراد شیطان آنست بود که در وقت
 مردی صالح معتبر می برآید و با وجه مقصود از حدیث تنبیه است بر احتیاط و تحریر در سماع حدیث و معرفت احوال و وثوق بصدق و حق تا آنکه هر چه بشود و از هر که بشود نقل نکند و بجا
 مؤلف این حدیث را بطریق رفع نیاز و در احوال این حکمی است که اطلاع بر آن لی سماع از آن حضرت ممکن نیست مد حکم رفع است که تقریر فی موصفه و عن عمر بن
 ابن حطان کجسرها و تشدید ظاهر بطلان کینیت او ابو شهاب است تابعی ثقه بصیرت و گویند که وی تابعی بود که مراد از این جمله که در اول این کس صحیح تر در حدیث از

بر زمین

خارج بود و قاده گفته می‌شود و در حدیث و این جهان او را در ثقات ذکر کرده و روایت میکند از عسرا و ابی موسی و ابی ذر و روایت میکند از وی قاده و محارب بن
 دنا و جمعی روایت کرده اند و او را بخاری و ابو داود و نسائی قال گفت انبت ابنا و فرج دته فی المسجد آمد با ذرا پس یا فتم او را و میگوید محبتیا بکساء اسود و
 حدیثی که می‌کنند به کلیم سیاه تنانشته قلت یا ابنا و ما هذه الوحدة پس گفتیم یا ابنا و چیست این تنانشتن چرا با اصحاب نه نشینی و انما و بهمنه فاده کنی فقال
 پس گفت ابو ذر سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول می‌گفت الوحدة خیر من جلیس السوء تنانشتن بهتر است از نشستن
 با هم نشستن به و الجلیس الصالح خیر من الوحدة و نشستن با هم نشستن نیک تر است از تنانشتن یعنی چون درین وقت کسی از یاران خاص که اقوام و برکنی و صلا
 او باشد حاضر نیست تنانشته ام و در وقت دیگر با ایشان نیز می‌نشینم و او ذرا رضی الله عنه و جنتی و فرقی از جانب نبی امیه مد زمان امیر المومنین عثمان نیز هست و او
 بود و منزل را بیرون مدینه مسافتی ساخته تنها می‌گذرانید و همان جا از عالم در گذشت چنانکه در اخبار آمده است و املا الخیر خیر من السکوت و سخن کردن
 القای سخن نیک بر طلب علم بهتر است از خاموش بودن و السکوت خیر من املاء الشر و خاموش بودن بهتر است از القای سخن بد و عن عمران بن
 حصین ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال مقام الرجل بالصمت فرمود که ای باشد که منزلت و مرتبه مرد در دنیا و خدا خاموشی افضل من عبادة
 ستین سنة فاضلتر و زیاده تر از عبادت شصت سال زیر که سکوتی که در وی جولان کند فکر در معارف حقایق الهیه و کونیه یا مستغرق کرد و لطیفه قلبیه در بحر ذکر خنی و
 متور کرد و بنور ذات و صفات الهی اگر چه ساعتی لطیف باشد بهتر است از طاعت و عبادت جوارح که در تفرقه و بی حضور ی بگذرد و دل یا خدا جمع نبود اگر چه بسیار
 بسیار باشد و عن ابی ذر قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابو ذر آدم بر آن حضرت فذکر الحدیث بطوله پس ذکر کرد حدیث
 با درازی و ی یعنی حدیثی را از ذکر کرد که انجامه کور نیست الی ان قال ما انک قلت قلت کتم یا رسول الله او صبی اندر کن مرا قال او صلیت بتقوی الله گفت
 انک می‌کنم ترا تقوی خدا فانه ازین الامر کله زیر که تقوی خدا آرایش و نه نه راست همه کار را قلت زدنی گفتیم یا ده کن ملائذ مراد زیادت ایضاح و بیان است
 بیکر بعضی اعمال به تفصیل والا همه در احاطه اجمال تقوی مندرج است قال فرمود آن حضرت علمک بقلوة القرآن بر تو با تلاوت قرآن و ذکر الله عزوجل و یا
 کردن خلغ و جل تمامه افعال خیر که نیست تقرب الی الله کند و داخل ذکر است اگر برین معنی حمل کنند ذکر را ذکر بعد از تلاوت برای تعیم بعد از تفصیل است و در حدیث آمده
 که افضل ذکر الله الا الله اگر این مراد دارند از تفصیل ذکر خبر بعد از ذکر است بجهت زیادت فضل و شرف فانه ذکر را ذکر خدا ذکر کمال فی السماء سبب ذکر کردن
 است مزیاده آسمان که طایفه یا کند تر از بجز و رحمت و دعامه ملکوت اعلا و بملکوت چه تفصیل است پروردگار تعالی خود یا میکند هر کار را یا کند آیت فا ذکر وی و شیت
 من ذکرنی دلیل آنست و بر هر تقدیر در وی تشبیه و ایما است بآنکه تلاوت قرآن باید که از غیر حضور و تفکر و تدبر باشد و نورالک فی الارض و ذکر خا و روشنائی آن
 مزیاده زمین یعنی درین عالم مفعلی که سبب ظهور نور معرفت و یقین و اهتدای است قلت زدنی گفتیم یا ده کن ملائذ مراد زیادت ایضاح و بیان است
 بطول الصمت بر تو با و خاموشی و در سکوت بسیار که متفکر و تفکر و ذکر الاله الی است فانه ذکر را در خاموشی مطبوعه للشیطان سبب را ندن است شرط آنرا
 که از راه زبان می‌آید و در جاه بلامی افکند و نیز در حدیث آمده است که چون ذکر میکند بنده خدا را پس می‌افتد شیطان و پنهان می‌گردد و عون للعلی اسودنیف
 و یازی و همد فاست مزیاده کار درین نو که سلامت می‌دهد و از آفات لسان و موجب حصول علوم و معارف و مورد طلب نور ذکر خنی می‌گردد قلت زدنی گفتیم یا ده
 کن قال فرمود ایاک و کثرة الضلالت و در او خود را از بعباری خنده فانه می‌بیت القلب زیرا که خنده بسیار می‌ماند دل را به جهت طربان ظلمت غفلت و
 قسا و غلبه و انظاف نور علم و معرفت که حیات قلب در آن است و ید هب بنور الوجه و میسر در روشنائی و ی را که عبارت از لعلان نور باطن و طهور
 سیاهی جاد است و لابد چون دل می‌سود و می‌ی نور کرد و چه نورانیت و آنرا که جدیجی نیست حشا و معنی قلت زدنی گفتیم یا ده کن ملائذ قل الحق و انک ان مرا که بخواهم
 حق است و اگر چه تلخ و ناخوش آید خلق را با نفس ترا قلت زدنی قال لا تخف فی الله لومة لایم گفتیم یا ده کن فرمود مترس در اهل روین خدا و امید تقویت و ی ملامت هیچ
 ملامت کننده ندارد هر چه که می‌گفته باشد تو در کار خدا باش بیت هار جامی عشق تو با نیست و هر سو عالمی می‌گذران را و او هم چنان در کار خویش قلت زدنی قال لا یجوزک
 عن الناس باید که مانع آید ترا از دیدن و گفتن عیب مردم ما تعلم من نفسك چیزی که میدانی از عیب های نفس خود یعنی امر معروف و نهی منکر کن اما عیب مردم
 مجوی و غیبت ایشان کن و بخور در باطن از بهر خوار و ناقص دان بیت غافلان خلق از خود ای پسر لاجرم کونید عیب یکدیگر و عن انس عن رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت میکند انس از آن حضرت که گفت ان حضرت مرادی را با ما داد و الا ادلت علی خصلتين ای با ذرا که راه نمایم ترا بر دو خصلت
 هالخط علی الظهور که آن دو خصلت بکمر بند پشت و آسان تراست انصاف و تدبیر تشبیه و تمثیل کرد و تکلیف شرعی را که برداشتن آن بر قوت بشری در کار می‌باشد
 که بقوت پشت توان برداشت و اقل فی المنزلة و لیکن با وجود سبک باری کران ترا در میزان که نامهای لحوال با بیان بخند قال گفت ابو ذر قلت بلی گفت بلی راه
 بنامه را بران دو خصلت که این دو صفت دارند قال طول الصمت و حسن الخلق فرمود آن دو خصلت در خاموشی و نیک خوئی است سبکی و آسانی این دو صفت
 بدان جهت است که خاموش بودن مومنی نادر و مستحق نمی‌طلبد بلکه در زبان جنبانیدن و سخن ترشید دادن شغقت ظاهر و باطن است و سبکی در نیک خوئی نیز

صلواتها را بزرگوارند شما وضوی خود را و نماز خود را که بی وضو واقع شده است و امضیانی صومکا و بکزارید در روز خود یعنی تمام کنید و افطار نکنید و افضیای
یوما آخر و قضا کنند این روز را روز دیگر یعنی این روز شما فاسد شده است و واجب است قضای آن ولیکن با وجود این بهترین روز باشد و افطار
نکنید و روز دیگر قضا کنید احتیاطا قضا لا لم پس گفتند چرا عاده کنیم وضو و نماز را و قضا کنیم روز را یا رسول الله قال اغتبتم فلانا فرمود شما غیبت کردید
فلان شخص را و غیبت شکننده وضو است و ناقض صوم گفته اند که این حدیث بر سبیل تعلیل و تشدید واقع است و الا در ظاهر حکم غیبت ناقض وضو و صوم نباشد
و در احیای العلوم گفته که غیبت مفسد صوم است مذهب سفیان ثوری بحجت عمل بظاهر حدیث و امام احمد فرموده رحمه الله علیه که اگر روزی بغیبت بشکند کدام یکی را از آن است
می ماند روزی و ازین جا معلوم شد که شکننده وضو نباشد و از آنکه فرمود که و امضیانی صومکم استینسی بعدم فساد صوم حقیقه می توان یافت اگر چه صوم فاسد و باطل گشتی نفی رد و
صورت نداشتی اگر چه در روز رمضان حایض چون در میان روز و خون میسند بر روز می باشد به جهت حرمت رمضان اگر چه روزی فاسد است قطعا بر هر تقدیر معلوم
شد که قاحت و شاعت غیبت بجهت سرحد است و احتیاط و تقوی در آن است که بعد از وقوع غیبت تجدید و قیود باید کرد بلکه گفته اند که اگر خنده کند یا سخن لایق بگوید و بیا
گوید وضو کردن مستحب است از برای ازاله غلظتی که طاری شده از آن و روزی دارد باید که غیبت احتراز و احتراست نماید و با الله التوفیق و عن ابی سعید و جابر رضی الله
عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الغیبت اشد من الزنا غیبت کردن بعضی وجه سخت تر از زنا کردن است قالو چون این سخن و دشواری
آمد بر صحابه گفتند یا رسول الله و کیف الغیبت اشد من الزنا و چگونه و بجهت غیبت سخت تر از زنا باشد قال گفت آن حضرت در بیان و جانشین آن
الرجل لیرتی فیتوب بدستیکر هر آنکه زنا میکند پس توبه و رجوع میکند از آن فیتوب الله علیه پس رجوع میکند بجهت است تعالی بروی و فی روایه و در
روایتی باین لفظ آمده فیتوب بغیر الله له پس توبه میکند از دین می آرد و خدا تعالی را و از برای که زنا حق است و آن صاحب الغیبت و بدستیکر صاحب غیبت
لا یغفر له آرزیده نمیشود و او را حتی یغفر الله صاحب تانجی یا مرد و بجهت او را و یا را که غیبت کرده شده است و او را و حق اوست و فی روایت انس و
در روایت انس آمده است قال گفت آن حضرت صاحب الزنا توبه نکند توبه میکند و صاحب الغیبت لیس له توبه و غیبت کند نیست مراد توبه
بمان معنی که در روایت اولی معلوم شد یا مان معنی که صاحب زنا میترسد و میزد پس توبه میکند و صاحب غیبت پاک ندارد بدان و آسان میداند آنرا تا نکویت
که استخفاف و استحلال کند و در ورطه کفر افتد بخود با الله من ذلک روى البیهقی الاحادیث الثلاث فی شعب الایمان روایت کرد و بیقی این حدیث را در
شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من کفارة الغیبت ان تستغفر لمن اغتبت به روایت است از انس که گفت فرمود
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جمله کفارات غیبت یعنی آنچه پوشش آید از آن این است که آمرزش خواهی مگر کسی را که غیبت کرده او را بقول صورت آمرزش بخشن
اکنس این است که گوئی اللهم اغفر لنا و له عدا و اعدایا مرزما و او را ابتدا و طلب آمرزش برای خود کند چنانچه معهود است در استخار تا خود آرزیده شود و پاک گردد و
دعای او و بیکر یا آمرزش نیز مستجاب گردد و اصل در کفارات غیبت آن است که بجای او یا از مغتاب اگر ممکن باشد و الا ذممت و استغفار کافی است و استغفار
مغتاب را نیز کفارتست چنانکه این حدیث مطلق است بدان و باین تقریر معنی کلمه من که تبخض است راست آمده و رواه البیهقی فی الدعوات الکبیر نام
کتابت مبهقی را و قال و گفت بیقی فی هذه الاسناد ضعف درین اسناد که وی ذکر کرده است در آن کتاب ضعیف است و این اسناد قوی نیست باب
الوعد فی الصراح و وعدة و موعود نوید دادن و استعجال می باید در خیر و شر که مذکور باشند و اگر نه و عد در خیر بود و وعید و ایعاد در شر و میعاد و وعد جای دو وعد که
الفصل الاول عن جابر قال لما مات رسول الله هرگاه که وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و جاءوا بکرمال من قبل العلاء بن الحضرمی
و آمد ابو بکر را مالی از جانب علاء بن حضرمی که عامل آن حضرت بود بجهتین فقال ابو بکر پس گفت ابو بکر رضی الله عنه من کان له علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم
دین کسی که هست بر آن حضرت او را و ادا می او کانت له قبله عده یا بستم من کنس را بجانب آن حضرت و وعد یعنی آن حضرت با او و وعدة انعامی و عطائی کرده
باشد فلما تناس پس باید که بیا و ادا و این قول ابو بکر بود رضی الله عنه بعد از وفات آن حضرت که دیرا صلی الله علیه و آله و سلم میراثی نباشد من خلیفه اویم هرگاه که آن حضرت
و بر هر که اتفاق میکرد و من میکنم و هر که دینی بآن حضرت باشد یا آن حضرت بوی و وعدة عطائی کرده باشد میرسانم و قضیه فک که از آنجا صرف بر عیال خود و فقرا و مؤمنین میکرد
هم ازین بابست و گفت که من نیز آنرا نبیاست و خلافت آن حضرت صرف میکنم و تحقیق و تفصیل این سخن در محل خود بیاید انشاء الله تعالی و چون با جابر وعد کرده بود و فرمود
بود که چون ملی نزد ما بیاید سه شمی یعنی سه بار هر دو دست پر کرده بتو بدهیم قال جابر گفت جابر فقلت پس گفت یعنی ابو بکر را و عدلی رسول الله و وعد کرده بودم که در پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم ان یعطینی که بدید مرا هکذا و هکذا و هکذا یعنی سه بار هر دو دست پر کرده طبسط یدیه ثلث موات پس بکشد جابر هر دو دست
خود را سه بار از برای نمودن صورت عطا نیک آن حضرت بوی و وعد کرده بود قال جابر فحشالی حشیه گفت جابر پس پر کرد ابو بکر برای من هر دو دست خود را
یکبار و در بخت در دامن من فعد د تھا فاذا هی خمساً پس شمار کرد دامن من شش بار پس ناگاه آن با فصد بود و قال و گفت ابو بکر خذ مثلیها بیکر دو
چند از آن هزار باشد یکبار رختی کرد و بشمر دو و چند دیگر فرمود تا سه شیات شود و در بعضی روایات سه شیه صریح نیز آمده متفق علیه الفصل الثاني عن جعفر

بضم عجم و فتح حائمه و سکون تحتانیه و فغانام او و هب بن عبد الله زعفران صاحب آن حضرت است نزول کرد و فرادنا کرد آنجا سرای را و امیر المومنین علی رضی الله عنه را
ساخت بر بیت المال و حاضر شد با وی همه مشا و ارامات بالکوفه سوار بر و سبعین قال گفت و آیت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم ایضاً سفید
رنگ بسرخ آینه قد شاب تحقیق پر شده یعنی در مویهای مبارک وی پیری پیدا شده و پیری و بی بیست موی سفید در سر و لجه مبارک زرسیده بود چنانکه در کجا
خود معلوم شده است و کان الحسن بن علی رضی الله عنه یثبته و بود حسن بن علی که شایسته میداشت آن حضرت را این سخن را برای اثبات صحبت
خود با آن حضرت گفت زیرا که وی از صفات صاحب است و در وقت رحلت آن حضرت صغیر بود و به بلوغ نرسیده پس می گوید ابو جعفر که دیدم آن حضرت را این
ضعف و امر لنا بثلثة عشر قلو صا و حکم کرد آن حضرت برای جماعه مایسزده قلو ص بفتح قاف و ضم لام تا و جوان فل هبنا فقیضها پس رفتیم تا قاض کنیم
آن ناقه را قاتانا موده پس آمد ما را خبر وفات آن حضرت فلم یعطونا شئنا پس ندانند ما چیزی فلما قام ابو بکر پس چون ایستاد ما را خلافت ابو بکر یا قام یعنی
خطب باشد یعنی خطبه خواند ابو بکر قال گفت من کانت له عند رسول الله کسی که هست مرا و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم علة و عده یعنی آن حضرت
بوی و عده انعامی کرده طبعی پس باید که بیاید آن کس نزد من فتمت الیه پس ایستادم و رفتم من بسوی ابو بکر فاجبوته پس خبر دادم او را که آن حضرت حکم کرده بود
مایسزده قلو ص فامر لنا بها پس فرمود ابو بکر رضی الله عنه برای ما بدو نسیزده ناقه رواه الترمذی و عن عبد الله بن ابی الحسنا در نسخ شکات بتقدیر
حامله مضطوح بر سین ساکنه واقع شده و جم چنین در نسخ مصابیح گفته اند که این سه و خطاست که از صاحب مصابیح واقع شده و مولف کتاب تقلید کرده و صاحب
ابی الحسنا بتقدیر میم بر سین است چنانکه در کتاب اسما الزجال است و عبد الله بن ابی الحسنا عاصری صحابی است و عداد او در بصرین است ساکن شد که امر او را رایت
است در انتظار آن حضرت مرا و راسه و از جهت و عده قال با بیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم مباحث خرید و فروخت کردن است و واقع اینجا
خرید نیست میگوید خریدیم از آن حضرت چیزی را قبل از آن بیعت پیش از آنکه بنحوش کرد و وصیت له بقیته و باقی ماند آن حضرت را بر من بقیته از من بیعت و
ان انتم بهای مکی مکانه پس و عده کردم آن حضرت را که بیارم و در آن بقیه من را در جای آن حضرت که آنجا نشسته بود یا در جای بیعت که در آنجا واقع شده نشین
پس فراموش کردم این وعده را فلذکرت بعد ثلث پس با آوردم پس از سه شب و رفتم و بر دهم من باز در آن حضرت فاذا هو فی مکان پس ناکاه دیدم
که آن حضرت در همانجا نشسته است فقال پس فرمود لقد شققت علی تحقیق انداختی تو مرا و در مشقت انا ههنا منذ ثلث انتظرک من اینجا مدت سه روز
استطایمیر دادمان ترا تا خلافت و عده نشود و بیای تو و مرا تا بی و محنت کشی رواه ابو داود و عن زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا
و عبد الرجل اخاه چون و عده کند مرد برادر خود را و من نیته ان فی له و از جمله نیت او این است که بسر برد و راست گرداند و عده را برای آن بزرگ در قلم فیف پس سر
نبرد و لم یجی للمیعاد و نیاید در وقت و عده یا مکان و عده فلا اثم علیه پس نیت بیع کنه بروی رواه ابو داود و الترمذی از اینجا معلوم میشود که اگر
نیت و فای و عده را در آنچه و فاکند آثم نمی گردد و بعضی گفته اند که خلاف و عده بی مانع حرام است و مراد در حدیث نیز همین است و طبعی گفته که اتفاق دارند که هر که
و عده که در کسی را آنچه نمی عده باشد باید که و فاکند بان اما آنکه و فای و عده واجب است یا مستحب در اینجا اختلاف است جمهور علماء ابو حنیفه و شافعی بر آنکه مستحب
است و عدم و فاکند است بسخت گرامت اما اثم ندارد و جماعت بر آنند که واجب است و عمر بن عبد العزيز از ایشانست و عبد الله بن مسعود مقرر و حیاحت و عده را با نیت
و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمده که فرمود عسی اما و عده کردن و خلاف آزاد دل نیت کردن از علامات تفارق است اتفاق و طایفه میگویند که بودن او از
علامات تفارق بر تقدیر نیست که و عده کند به نیت عدم و فای و عن عبد الله بن عامر از اولاد عبد شمس ابن عبد مناف است عبد الله بن عامر بن کریم حبیب بن
عبد شمس بن عبد مناف قال دعنی اخی یوما و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال علفی بقیة اخوانی ما در من روزی و آن حضرت نشسته بود در خانه
فالت ها پس گفت ما در من اکا ما شتعال یا اعطیت به هم ترا و اعطت لی یا نیز روایت است فقال لها رسول الله پس گفت ما در ما پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم ما اردت ان تعطیه بسکون یا صیغه و احد فخالطه صلش تعطین یعنی چه میخواستی که بدی را آن حضرت فحید گفتن آن زن مر سیرا بیا بدیم ترا
برای پاس خاطر سپر است چنانکه اطفال را در وقت که میبازند و در وضع میگویند یا می ترسانند که بدان معنی را و حید را ند بقصد اعراض بر آن زن پسید چه میخواستی
که بدی او را پس آن زن بی تکلف یا بتکلف قالت گفت اردت ان اعطیه مثر گفت بخیر اثم که بدیم او را خرامی خشک فقال لها رسول الله پس گفت او را
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اما اکا ما شتالک لولم تعطیه شئنا بدستیکه تو ای زن اگر نمیدادی آن پسر را چیزی که بتبت طلیک کذا به نوشته میشد بتو
در و می کذب بفتح کاف و کسر ذال و بکسر کاف و سکون ذال و بفتح کاف و سکون ذال هر سه وجه جایز است و آنکه فرمود اگر نمیدادی او را چیزی و طاهر آن
می نماید که گوید اگر نمیدادی او را نظر بظاهر اطلاق قول آن بیا بدیم ترا زیرا که قول وی میخواهم بدیم او را مگر و تکلف و محض عداست از سوال آن
حضرت که فرمود چه میخواستی که بدی او را و طاهر آن است که قصد آن زن تسبی سپر و پاس خاطر او است بی اراده و بدون چیزی چنانکه عادت است که اطفال
رامی گویند فافهم رواه ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان الفصل الثالث عن زید بن ارقم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من و عد و جلا

کیکه وعده کرده و در اوقات احدها ای وقت الصلوة پس نیاید یکی از آن دو مرد تا وقت نماز و ذهب الذی جالبیصلی و رفت آن مرد که اول آمد بجای تانماز
بگذارد و فلانم علیه پس نسبت کنه بر آن مرد که رفت تا نماز بگذارد و واه دین صورتش این است که دوم دیکه بگوید و که در فلان موضع مثلاً هر دو بیایم
و جمع شویم پس یکی از آن بیشتر رفت منتظر آمدن دیگری تا آمدن وقت نماز نشست و آن دیکه تا این وقت نیامد اگر آن مرد که آمده بود و منتظر او نشسته بعد از این انتظار
نبرد و برای نماز برخاسته بر دو خلاف وعده نکرده باشد و آثم نکند و زیرا که رفتن برای نماز عذری صحیح است برای وی و اگر پیش از آمدن وقت نماز بخیزد و بر دو بی غفرت
باشد و خلاف وعده کرده و اگر مانعی دیگر ضروری پیش آمده و این دیکه است و بی وجود مانع رفتن برای نماز نیز غدر است فافهم باب المزاح بحکمیم مطایبه کردن
و بفهمیم مطایبه و فی الصراح مزاح کردن و در قاموس المزاح الدعاة والدعاة بضم الدال اللعب الفصل الاول عن انس قال ان كان النبی صلی الله علیه
واله وسلم لیثنا لثما بدستیکه بود آن حضرت که مخالطت و امیزش و مصاحبت میکرد ما را یعنی اهل بیت ما را بجهت زیادت التفات و غایتی که آن حضرت با ایشان
داشت و احتمال دارد که ضمیر برای صحابه باشد حتی بقول لاخ فی ضمیر تا آنکه میگفت بطریق مزاح برادر می را که مراد خود را که بختک که باری میکرد و آن پس مرد این
نخبر بضمیر نون و فتح غین محمده و سلکون بای تخانیه نام طایر است بختک کان له نخیر یلیب به فحاش بود برادر خود را که بختک که باری میکرد و آن پس مرد این
بختک و این برادر خود را بختک در دست زد آن حضرت چنانچه خود را می آیند می آمدن که بختک مرد و دیگر هرگاه که نزد آن حضرت می آمد حضرت با وی
التفات میفرمودند و بطریق مزاح میکنند یا اعمرو چه شد آن بختک و این گفتیم برای وی نماد موافق تسبیح غیر متفق علیه و این حدیث دلالت میکند بر جوارحی
کردن که در آن بختک اگر عذاب نکند الفصل الثانی عن ابی هریره قال قالوا یا رسول الله انک تداعبنا بدستیکه تو ملاعبت و بازی میکنی ما را و عابه بالضم
مزاح کردن چون دیدند صحابه آن حضرت را که مزاح میکند با ایشان نظر بعلو مقام و عظمت شان و بی تسبیح و اشتقاق آنرا اگر چه متضمن چکته بود و از تالیف قلوب اصحاب
و تشدید طبع قال گفت آن حضرت ای لا اقول الا حقاً بدستیکه من میگویم که مراد است یعنی درین مزاح کردن چیزی نمی گویم که در حقیقت خلاف واقع باشد اگر چه در صورت
خلاف واقع نماید و در بادی النظر کسی بحقیقت فهم نمی آن نزد منی از اخلاف واقع خیال کند و ضابطه در جواز عدم جواز مزاح همین است که اگر متضمن دروغی نباشد جایز باشد
با وجود آن مدامت بر آن نباید که در مسقط مهابت و وقار است و مزاح آن حضرت صلی الله علیه وسلم این قبیل بود چنانکه از حدیث آئیده ظاهر گردد و عن انس ان
رجلاً استحل رسول الله صلی الله علیه واله وسلم روایت است از انس که مردی طلب سواری کرد از آن حضرت و خواست کرد که او را مرکبی عطا کند که بر آن سوار شود
فقال پس گفت آن حضرت ای حاملک علی ولد ناقه من سوارکننده ام ترا بر یک نافر یعنی بچه نافر عطا میکنم ترا بر آن سوار شوی آن مرد خیال کرد که بچه خوردار تا قحط
میکند که سوار بر انشاید و در مقام عرف شتر کلاز اجه نافر نگوید بلکه ابل گویند چنان که گویند که خورد باشد و قابل سواری نبود مزاح در اینجا است فقال پس گفت آن مرد و صانع
بولد الناقة بچه میگویم من بچه نافر را شتر میگویم که بر آن سوار شوم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وهل تلد الابل الا النوق و آیا
میزاید شتر از آنکه نافر یا بچه نافر است جای غیب و استعجاب و حسیه و واه الترمذی و ابوداود و عندان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
قال له یاذا الذین و بهم از انس روایت است که آن حضرت گفت ما و را ای صاحب دو کوش و هر که هست صاحب دو کوش است و لیکن ادای سخن بظاهر چنان نماید
که گویا سنا و صفتی خاص غریب بوی کرده که دیکه بر آن ندارند و درین مزاح و ملاعبت و حسن انبساط است و بعضی گفته اند که این مزاح است از آن حضرت صلعم بر انس را حسن تسبیح
و خط و قیفا و یا تشبیه است ما و را بر آن یعنی هر که را پروردگار تعالی دو کوش داده باشد که چنین باشد و واه ابوداود و الترمذی و عندان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
اله و سلم قل لامرأة تعجز انه لا تدخل الجنة عجوز و بهم از انس است که آن حضرت گفت بطریق مزاح بر برزنی را چون وی التماس دعا کرد از آن حضرت مد آمدن
بهشت بدی آید بهشت را پنج برزنی فالت پس گفت آن زن بطریق تحقیر و تمسخر و ماله من و چه شد مرغان را که می آیند و بهشت و کانت تقر القرآن و بود آن زن قرآن خوان فقا
لها پس گفت آن حضرت مران زن را اما تقرین القرآن آیانی خوانی قرآن را و نمیدانی که گفته است حق تعالی در وی انا انشانا هن انشانا بدستیکه ما پیدا کرده ایم زمان بهشت را
پیدا کردنی فعلنا هن ابکا و افس کردانده ایم ایشان را بگریه یعنی برزنان را بگریه برانگیزند و در بهشت میرند پس درست آمد که برزنان بصفت برزنی در بهشت نمی در آید
د واه روایت کرد این حدیث را ابن لفظه که ذکر کردیم در دین و فی شرح السنه بلفظ المصایح و روایت کرد در شرح التفسیر لفظی که در مصایح مذکور است و آن
این است آن حضرت فرمود که درمی آیند بهشت را برزنان پس روی گردانید و بر رفت آن زن در حالتی که گریه میکرد پس فرمود آن حضرت خبر دهید و اگر که درمی آیند بهشت را
در حالتی که بصفت برزنی است زیرا که خدای تعالی فرموده است انا انشانا هن انشانا فعلنا هن ابکا و افس و بهم از انس است که مردی
از بادی نشینان کان اسمه بود نام وی زاهر برای بن حرام بجای در اهل بیت و کان یهدی للنبی صلی الله علیه وآله وسلم من البادیه بود که به پیغمبر
آورد و برای آن حضرت از بادی چینی که از آن جامه میتوان آورد و مناسب حال او بود مثل تیره و خیار و ریاحین و خزان از نباتات فجھزه و رسول الله پس ساخته میکرد
زخت سفر و را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از متاعی که از شد میتوان برد و مثل جامه و نقد و مانند آن جاز با لقمه و الکسر زخت و عروس و مسافر و میت اذ الراء
ان ینخرج چون میخواست آن مرد که بیرون رود و از نزد آن حضرت و وداع کند فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شان وی ان زاهر ابادیتنا

برستی که زاهر و سانی ماست و ساکن در بادیه می آید برای ما آنچه از بادیه توان آورد و بعضی نسخ با و نیاید و ن تاوی می یقیم در بادیه و این نظر ظاهر است کذا فی شرح الشامل و سخن
 حاضر و ما شریان او نیم که می بینیم او را آنچه محتاج الیه است از آنچه از شهر توان داد و کان النبی و بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بحبه دوست می داشت زاهر
 و کان دمیما و بود زاهر در ظاهر بدوی و کریم نظر و میم بدال محله زشت روی دما زشت روی فانی النبی صلی الله علیه و آله و سلم یوما پس آمد آن حضرت
 روزی یعنی در بازار و هویدیع متاعه و زاهر می فروخت متاع خود را فلحقضنه من خلفه پس در کما گرفت آن حضرت و از ازیس وی و هو لا یبصره و حال آنکه
 نمی بینید زاهر آن حضرت را و نمی شناسد فقال ارسلی من هذا پس گفت زاهر که از مرگیت این چنانکه داشت که میگوید که یا شاه ابو الهانی درین محل فرموده اند آید
 از پس بازی چشم پوشیدی مرا ای کار درست رکنین دست بجای گیتی فالقت بر کشته نگریت زاهر غفور النبی پس شناخت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فخل
 لا بالو المازق فطره بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم صین عرف پس در ایستاد زاهر که تعصیر نمیکند و باز نمی ایستاد چنانچه در پشت خود را بسینه مبارک آن حضرت صلح
 هیکل می کشید شناخت آن حضرت را و جعل النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول من شیری ذوالعبد و در ایستاد آن حضرت که میگوید بطریق مزاج کسیت که مخد این منده
 فقال پس گفت زاهر یا رسول الله اذا والله تجدنی کاسد الکونن بخدا سوگند می دانی مرا متاع ناروان که کسی بخرد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 لکن عند الله لست بکاسد لیکن نیستی تو نزد خدا متاع ناروان و او ه فی شرح السنة و عن عوف بن مالک الا شحی صامیت اول مشاه
 او خیر است و بود با وی رایت اشبح روز فتح ساکن شد شام او وفات یافت در وی سه ثلث و سبعین قال اتیت رسول الله صلی الله علیه و
 اله و سلم فی غزوة تبوک و هو فقیته من آدم گفت آدم آن حضرت را در غزوة تبوک و آن حضرت در خیمه بود از جریم فصلمت پس سلام کردم
 فرد علی پس جواب سلام گفت قال ادخل گفت آن حضرت در ای درون خیمه و خیمه بسیار خور بود و فقلت اکل پس گفتم بطریق مزاج آیا تمام بدن من در ایستاد
 یا تمام بدن خود را در ایستاد یا رسول الله قال فرمود آن حضرت کلت آدم تمام بدن تو یا در تمام بدن خود را و لفظ کلی و کلک برفع و نصب هر دو جایز
 است فدخلت پس در آدم درون خیمه قال گفت عثمان بن ابی العاتکه که یکی از زوایان این حدیث است در بیان مراد از قول عوف اکل یا رسول الله
 و بیان مزاج و مباحثت در وی اما قال ادخل کلی من صغرة القبة خیر این نیست که گفت عوف ادخل کلی از جهت خوردی خیمه لفظا داخل در کلام عوف نیست و
 لیکن بد است و این ناظر است در آن که کلی و کلک مرفوع باشد و او را و و عن النعمان بن بشیر صحابی انصاری اول مولود است که بعد از حضرت و در آنجا
 آمد قال استاذن ابو بکر علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت اذن در آمدن خواست ابو بکر بر آن حضرت فسمع صوت عایشة عالیاً پس شنید بگوید او
 عایشة را بلند فلما دخل تنا و لها پس هرگاه که در آمد ابو بکر درون خانه گرفت عایشة را لیلطها فأتاها بخرید زنده عایشة را و قال و کنت ابو بکر لا اذک ترفین
 صوتک علی رسول الله نه میترسید که لب بکنی آواز خود را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی باید که کاری نکنی که بر ساند ترا بلند کردن آواز بر آن حضرت
 و بعضی گفته اند که لفظ حدیث لا را که است بمعنی اثبات نه نفی و الف بجبه اشباع در میان آمده یعنی هر آنی می نمیزد که لب بکنی آواز خود را بر آن حضرت
 یعنی چرا می کنی ملن فجعل النبی پس در ایستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بخیمه که باز می وارد ابو بکر را از درون عایشة مجرب جامه و جسم و زامی بازداشتن و خروج ابو بکر
 و بیرون آمد ابو بکر از پیش آن حضرت مخضبا بفتح ضا و شکین بر چشم آوردن عایشة و او را به جهت بلند کردن آواز فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم کسیت
 ان حضرت جین خرج ابو بکر در وقتی که بر آمد ابو بکر کیف و ایتخی افقتک من الرجل کلوز ویدی توای عایشة مرا که را ندیدم ترا ازین مرد یعنی ابو بکر قال
 گفت عایشة این لفظ معلوم میشود که نعمان بن بشیر این حدیث را از عایشة روایت میکند فمکت ابو بکر ایا ما پس درنگ کرد ابو بکر و نیاید در ملازمت آن حضرت
 چند روز اتفاقاً باعث غضب که بر عایشة داشت یا بسبب شرمندگی از آن حضرت و الله اعلم ثم استاذن لپشتر آمد بر در و اذن در آمدن خواست فوجدها
 قد اصطلا پس در آمد و دریافت عایشة را و آن حضرت را که صلح کردند فقال لها پس گفت ابو بکر حضرت را و عایشة را اذ خلا فی فی سلمکا در دیدم در صلح
 خود یعنی تا شب نشینم و اما صلح شما را مشاهده کنم کما اذ خلتما فی فی حوبکما چنانچه در آید در حدیث خود این حرف زدنی است از ابو بکر و تمزانی کردن در جناب
 رسالت و در معنی اظهار شکر و سرور است بر صلح آنها فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم قد فعلنا فخذ فعلنا مکرر بود آن حضرت تخیلی کردیم آنچه گفتی توای ابو
 و چرا شامل در نیم ترا و صلح خود و تو در همه جا و در همه کارهای ما دخل داری و محرم و مانوسی ما و عالیبا مزاج و اینجا قول آن حضرت است که بعایشة گفت کیف را یعنی نقد نک
 من الرجل و لهذا کفمت من ایک که با آن حضرت بعد از آنکه ابو بکر از عایشة بقصد مزاج و مطایه و یا از آن جهت که عنوان پدید بظاهر صفاتی زدنی است
 و گفته اند که تعبیر بر جل از جهت آن کرد که این نه و ن از ابو بکر غایت مردانگی و فرزانی بود که برای خدا و رسول خدا غضب کرد و بر دفتر خود که بغایت محبوب بود
 وی و او را و و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تأمرا و اخاک بدل و خصومت کن برادر مسلمان را و لا تأمرا و
 مزاج کن او را با آنچه ایگند و لا تعده موعده موعده کن او را و عده کردنی فخذله پس خلاف کنی آن عده را و عده کن او را و عده کردنی
 بریند ما و خلف و عده یعنی و او الترمذی و قال هذا حدیث غریب باب المفاخرة والعصبية فی الصراح فخر و فخرنا زمین از ما بفرقا

نازیدن دو کرده با هم خیزانجا با تو قهر کند قهر بزرگی نمودن متغرای متکبر مغفرت برابری کردن دفعه افکار تغیر فزون داشتن یکی را بر دیگری دفعه مغفرت اگر در حق باشد و برای حق باشد و از برای مصلحت دینی و اظهار جلالت بر اعدای دین جائز است و از صحابه و سلف آمده است و اگر بناحق و بر طریق تکبر و نفاسیت باشد مذموم است و اکثر استقامت آن در عرف باین معنی آید و عصیت عصبی بودن و عصبی از آنکه عصب است که حمایت قوم خود کند و از برای ایشان تعصب ورزد و عصبه قوم مردم که تعصب کنند برای وی کذا فی القاموس و در صرح گفته عصبه پسران و خویشان زنیه از جانب پدر و تعصب در اصل بر معنی تشدید و سخت کردن آید و باین معنی تعصب بمعنی بی که سبب شدت و سختی مفصل بدن است و مردن ز قوت میگرد و سختی می پذیرد و تعصب بیکه تعصب ورزد مردم قوم خود را و کسی که جدل و خصومت ورزد در مذموبی از خبت اظهار قوت و شدت از جهت آنکه پشیمانی کردن و نفی کردن و تعصب نیز اگر سختی بود و متعصب غلام نباشد سخن است و اگر بطریق باطل و ظلم و ناحق آید چنانکه از احادیث که مذکور کرد و معلوم شود الفصل الاول عن ابی هريرة قال سئل رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لغت ابو هريرة پرسیده شد آن حضرت ای الناس اگر کم کدام یکی را از میان جوان مرد تر و عزیز تر و بزرگتر است فی الصرح کرم جوانمردی و عزیز می نفی قوم و گفته اند که چون یکی را بکرم ستودنی که یا همه صفات حمیده وصف کردی قال گفت آن حضرت اگر همه عند الله اتقا هم عزیزترین و کرامترین مردم نزد خدا پرستگارترین ایشان است هر که پرستگار تر و عزیز تر و کرامی تر یعنی اگر از کرم بحسب ذات میسرید که در وی اعتباراتش بیدران و افتخار بخصایل ایشان و بخصایل نفس خود نباشد آن تقوی است قالوا لیس عن هذا السائل گفتند نیست که از این معنی سوال می کنم ترا قال گفت آن حضرت و اگر از کرم از وی حسب و نسب می پرسید فاکرم الناس یوسف پس کرم ترین مردم باین معنی یوسف است علیه السلام نبی الله بن نبی الله بن نبی الله بن خلیل الله که پیغمبر خداست و سگس از پدران وی نیز پیغمبر اند و فرج داد که ابراهیم است لقب بخلیل الله است که خدای تعالی او را دوست خالص خود گرفته و اخراج از بنی است و در یوسف جمع شده انواع کرم و بزرگی و عزت از شرف حسب نبوت و علم و جمال و عقود کرم خلق و عدل و ریاست در دنیا و دین و کرم آبا و شرف نسب پس احتی با تصاف بکرم باین وجه او باشد قالوا لیس عن هذا السائل گفتند این معنی نیز سوال نمی کنم ترا قال فغن معادن العرب تسالونی فرمود پس مگر از حسب اصول و ذوات عرب سوال می کنید که بفضایل و خصایل خود و پدران خود افتخار میکنند و در عجب بزرگی می نمایند و یکدیگر را میان خود باین صفات بزرگ می نمایند بی اعتبار تقوی و نسب قالوا نعمه گفتند آری از اینها سوال می کنیم قال فغیا ذکم فی الجاهلیة خیا ذکم فی الاسلام فرمود پس اگر از این معانی و از این صفات می پرسید باید که بهترین شما در جاهلیت بهترین شما در اسلام یعنی آنها که در جاهلیت بزرگترین تر و پسندیده تر بودند و بنمایند بزرگتر و عزیز تر از در اسلام آذ افتقوها بضم فاف و کسر آن چون فقیه شوند و دانستند بشرايع و احکام دین یعنی در جوهر ذات ایشان معانی و صفات بود که بدان ممتاز و متعین بودند در جاهلیت بطلان صفات در اسلام نیز مغرور و کرم شدند غایت آنکه در جاهلیت بلوث کفر و ظلمت محصیت و جل بلوث و مظلم بودند و بهو و مشهور نفس گرفتار کنون بطهارت ایمان و نورانیت طاعت و علم مطهر و منور شدند و منقاد و مطاوع حق گشتند و از این تقریر ظاهر شد که مراد معاوان و همان ذوات و اشخاص رجال اند چنانکه در روایت دیگر فرمود و الناس معاوان الذهیب والفضة خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام یعنی آدمیان در حکم گانهایی طلا و نقره اند بهترین ایشان در جاهلیت بهترین ایشان در اسلام اند یعنی هر کس در جاهلیت است چنانکه طلا و نقره هم که از گداز می آید پاک آلوده و کشف است بعد از آن که کداخته شد صاف و نفی گشت هم چنین این جوهر ذات ایشان کشف و آلوده بود و در پرتو ریاضت ایمانی پاک و خالص گشت متفق علیه و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الکرم ابن الکرم ابن الکرم ابن الکرم بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم رواه البخاری ترجمه اش از حدیث سابق ظاهر شد سخنی که هست اینجا نیست که لفظ این چون در میان دو نام افتد الف بر سر وی ننویسند و این در فقره دوم درست است اما در فقره نخستین باین چنین است زیرا که اگریم نام کسی نیست و هم چنین در حدیث سابق و با وجود آن همه حالی الف شسته اند این فرشته که از شارحان مصابیح است گفته که صواب است که بالف نویسد فدر و عن البراء بن عازب قال فی یوم حنین کان ابوسفیان الخاشع گفت برابر بن فارب که در جنگ حنین بضم ما و فتح تون که بعد از فتح که واقع شده بود ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب که ابن عم مصطفی بود و صلی الله علیه و سلم و از دلیران و جوانمردان حرب بود رضی الله عنه اخذ ابغیان بغلته گرفته ایستاده علو شتر او را یعنی بغله رسول الله یعنی شتر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که بران سوار بود و آن حضرت میزد شتر او را میزد تا حمله کند بر لشکر مشرکان فلما غشيت المشركون فزل پس چون که پوشیدند ذکر و کردند آن حضرت را شتر را فرود آید از شتر و دنیا دلیل است بر کمال شجاعت و جلالت آنحضرت که در چنان معرکه که قابل عرب از موازن و غطفان و غیر هم جمع شده بودند و صورت هر یکی بشکر اسلام راه یافته بود و حمله میکرد و چون فکند اشتد پیاپی شده و بر لشکر اعدا زد و شکست داد و جعل یقول و در ایستاد آن حضرت که میخواست از بن رجز اناناب لا کذب من پیغمبر نیست هیچ دروغی درین اناناب بن عبد المطلب بن اسیر عبد المطلب که مشهور و ممتاز است در شجاعت و شهامت و عزت قال گفت راوی حدیث فادعی من الناس یومئذ اشد منه پس دیده نشد از آدمیان دین را و سخت تر و قوی تر و شجاع تر از حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه مولف این حدیث را در باب مغفرت آورده و مدین آوردن تعجب بعضی از محدثان کرد و تو ریشتی گوید که محدثان در آورده و در این حدیث در باب مغفرت

آن حضرت براه صواب زفته اند و محل کردن این قول بر مغفرت خطاست و آن حضرت از فکر کردن مبرا است چنانکه فرمود انما سید ولد آدم و لا فخر و لا غرور و صلی الله علیه و سلم نمی میکند مردم را از افتخار بابا پس خود چون کند پس صواب آنست که این را بسبیل تعریف و دانانیدن ذات شریف خود مردم را گفته و توضیح این سخن این است که بعضی از اهل کتاب و کافران مردم را پیش از ظهور و عصر شریف وی خبر میدادند بطور ارموی و نشانهای نبوت وی که این چنین پیغمبری از اولاد عبد المطلب پیدا خواهد شد پس آن حضرت خبر میداد که من همان پیغمبر از اولاد عبد المطلب ام که نشان میدادند بطور من و جوابش آن است که مغفرت که در برسم جاهلیت بطریق سمع و رای و تقصیب و نفسانیت بود و مذموم نیست بلکه بقصد شکرانه نعمت حق و اظهار فضل وی تعالی حکم و امانت ربک محمد و ما مور به است و نیز مغفرت در مبارزت و حرب کفار بقصد اظهار شجاعت و همت جاز است و متعارف است درین چنانکه کبر و خفا در حرب جاز است و در غیر آن حرام و عن ابن عباس قال جلد و جل الی النبی گفت انس آمد مردی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال یا خیر البریه پس گفت آن مرد آن حضرت را ای بهترین خلق فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذاک ابراهیم آن یعنی خیر البریه ابراهیم است و این صفت خاصه دوست که پروردگار تعالی او را در دنیا و آخرت برگزیده و بر زبان جمیع امم مدح گردانیده و او را مسلم اینها اشکال می آید که با حدیث صحیح ثابت شده که آن حضرت افضل خلق و سید انبیاء است پس ابراهیم خیر البریه چون باشد جوابش بس و چه گفته اند یکی آن حضرت این را بطریق تواضع و قتل فرمود از جهت رعایت حق حلت و ابوت چنانکه شخصی که احق است بتعظیم و تقدیم دیگر بر خود مقدم دارد و تعظیم کند و دیگر انکار این را پیش از آن فرمود که وحی کرده شد که وی سید ولد آدم و افضل خلق است یا مراد آنست که ابراهیم خیر البریه در عصر خود است و لیکن عبارت مطلق آوردن برای مبالغه فافهم و عن عمرو رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا نظرونی کما اطرت المضاری بن مریم مدح نکند مراد از حد و انکار زید و ورغ و بخوبید بدان چنانکه از حد در گذشتند و ورغ گفته نصاری در حد عیسی بن مریم که الله و ابن الله گفته اهل از حد در گذشتن در مدح و ورغ گفتند بدان فانما انما عبد الله پس میگویند که مرید خدا و رسول او و مذکور مقام خاص و صفت مخصوصه آن حضرت است که بنده حقیقی دوست دارند اتم و اکمل است درین صفت و کمال مدح و بیان علوم مقام آن حضرت از بدست دین صفت است و احوال مبالغه بدین حضرت راه ندارد و هر وصف کمال که اثبات کند و بهر کمالی که مدح گویند از تنبها و قاصرات الاثبات صفت الوصیت که دست نیاید بهیت نمواند از خدا زهره شریع و حفظ دین و ذکر هر وصف کس میخوابی اند و در حدش انشاء و به حقیقت هیچ کی بفرمانت او اند و نشانی او نتواند گفت زیرا که او را چنانچه دوست هیچ کس خبر خدا نشاند چنانکه خدا را چون اهل تشاخص صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه و عن عیاض بن حماد المجاشعی بضم میم و بحیر و شین معجمه نسبت بمجاشع بن دارم صحابی است معده و در بصرین روایت کرده است از وی حسن بصری و غیر وی و او دوست قدیمی آن حضرت بود روایت کرده است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله تعالی اوحی الی آن حضرت فرمود که خدای تعالی وحی فرستاد بسوی من ان تواضعوا که تواضع کنند و فروتنی نمایند حق لا یتفخر احد علی احد تا کسی فخر نکند و تکبر نماید هیچ کی بر هیچ کی و لا یمنی احد علی احد و تتم و فروتنی نماید یکی بر هیچ یکی در نیجا دلیل است بر آنکه فخر و مبالغه است که بر طریق کبریم بود حرام است و رواه مسلم الفصل الثانی عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لیتھین اقوم یتخرون بابا نهم الذین ما تواضعوا لکونهم برآئه بانانید تو همای که افتخار میکنند بدان خود که مرده اند انما هم مخمر من جهنم فیتند بدان ایشان که انکشت از دوزخ که در آتش وی سوخته و سیاه شده اند مثل انکشت و در دین در مشرکانت که بیعتین در دوزخ اند و اگر غیر ایشان اعتبار کنند نیز محتمل است زیرا که موت علی الایمان معلوم نیست پس چه جای افتخار است اولی که من اهلون علی الله یا باشد خوار تر و خوار تر و خوار تر من الجبل ارجعل بضم جیم و فتح عین که مرسیه مشهور که در پیدی می باشد الذی ید هذا الخو بانفسه میغلطاند و میچنانکه پیدی را به بنی خود و خبر بضم خا و فتح نیر آمده و سکون را در آخر سینه پیدی تشبیه کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم افتخار بدان کنندگان را که در جاهلیت مرده اند بجعل و تشبیه کرد پدران ایشان را که مرده اند به پیدی و افتخار کردن ایشان را به پدران بطلانیدن و چنانکه پیدی را و لنعم ما قال الشاعر شعر دوش دیدم که ابلهی میکنت پدر من و زریخان بوده است با وجودی که نیست معلوم خود که فرم که آنچنان بوده است میچس دیده که که خورده است کین بعد قدیم مان بوده است و فرمود آن حضرت برای منع کردن از فخر و کبر ان الله اذهب عنکم عبیه الجاهلیة و فخرها بالابا عبیه بضم عین ممل و کسر آن و کسر بای موده مشدده و تشدید یا تحتایه مفتوح تحت یعنی خدای تعالی دور کرد از شما کبر و نخوت و فخر جاهلیت را انما هو مؤمن قتی او فاجر شقی نیست آدمی که مؤمن متقی یا کناه کار بهجت یعنی آدمی ازین دو صفت خالی نیست که مؤمن متقی است یا فاجر شقی است و بر هر قدر تفاخر به پدران و تکبر از وی لایق ناکر متقی است و میغریز است فخر پدران چه حاجت و چه لایق بحال اوست و اگر فاجر است دلیل است نزد خدای چه جای تکبر کرد دست الناس کلمه بنوادم مردم همه پسران آدم اند و آدم من تراب و آدم از خاک است و خاک خوار و پست است تعز و ترفع و ارسانه بنود شعله زفاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک در او التومذی و ابوداود و عن مطوف بضم میم و فتح طاء و کسر راء مشدده بن عبد الله بن النخیر کبر شین معجمه و تشدید یا فاجر شقی و کسر عاری بصری ذکر

فخر و کبر
در حد و انکار
زید و ورغ
و بخوبید بدان

نوشته که شبه بشر قوم است و شبه بد مناصران پس چنانکه کشیدن شتر بد مناصر نیست و خلاص نمی کند و از مملکت هم چنین این مناصر خلاص نمی کند ایشان را از چاه
 هلاک که افتاده اند در وی و عن واثله بن الاسقع بسین ممل و قاف صحابی است ایمان آورده و در وقت غزوه تبوک و از اصحاب منع است قال قلت یا
 رسول الله ما العصبية عصبية که مذموم است و از ان نمی میکی نیست قال گفت آن حضرت ان تعین قومك علی الظلم عصبية مذموم یاری
 دادن نیست قوم خود را بر ظلم رواه ابو داود و از انجا معلوم شد که حمایت و رعایت قوم اگر بر حق بود محمود است چنانکه در حدیث آئیده فرمود و عن سراقه
 بن مالک بن جشم بن جهم و سکون عین و ضم شین معجمه اسلام آورده و در فتح مکه و وی آن کسی است که فرستاده بودند و اقرش در دنبال آن حضرت علی
 علیه و آله و سلم بعد از هجرت تا بکربلا و بیاورد و او چون آن حضرت رسید پایهای اسب او در زمین فرو رفت و آن حضرت دعا کرد و از زمین برآید پس
 برکشت قال خطبنا رسول الله گفت خطبه کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال خیرکم للدافع عن عیشرتی پس فرمود بهترین شما کسی است که
 دفع کند است از قوم و اقارب خود ظلم و تعدی مردم را یعنی الصراح مدفعت و از اد کردن حق کسی را و در کردن بدی را از کسی مالم یا ثم ما دام که گناهکار شود
 بسبب این مدافعت و در ظلم تنقید اگر گفته شود که وی دفع ظلم می کند و بدفع ظلم در ظلم چون افتد جوابش انکه اگر بر دفع ظلم بحرف زبانی قادر بود و در بدست روان بود
 و اگر بزور حاصل شود کشتن جایز باشد و اگر از گفته آن حضرت بر قدر حاجت زیادت کتد ظلم و تعدی بود و رواه ابو داود و عن جیسر بن مطعم
 صحابی است قرشی نوفلی از اولاد نوفل بن عبد مناف سید حلیم و فور اسلام آورد پیش از فتح این رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لیس فیما من
 فی عالمی عصبية نیست از کسی که بخواند مردم را بجانب عصبیت یعنی باعث شود مردم را تا عصبیت کنند و لیس منامن قاتل عصبية و نیست از کسی که
 جنگ کند بجهت عصبیت و لیس منامن مات علی عصبية و نیست از کسی که بر عصبیت بر هر قدر عصبیت که بر باطل بود و بطریق ظلم باشد و غیر
 و منی عنه است رواه ابو داود و عن ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال حب الیثم و یحیی و یهم محبت و یشتن تو چیز را
 که در میکرد و او را میکرد از یغنی از محبوب اگر بد بیندیک نماید و اگر بشنودیک اند چنانکه گفته اند و عین الرضا من کل عیب کليلة یا مردان ایست که محبت
 کور و کر میگرداند محب را از غیر محبوب که جز جمال و بی نبیند و جز مقال و بی نشود و آورده در حدیث در باب ذم عصبیت و حالات دارد و بر انکه مورد آن عصبیت
 کسی است که تعصب میورزد برای کسی و حمایت میکند و او را در قضیه که با وی می افتد و حق نبیند و نشنود و او را عظم رواه ابو داود الفصل الثالث
 عن عبادة بن کثیر الشامي من اهل فلسطين عن امرة منهن عبادہ بالضم عین که از اهل فلسطین است بکسر فاء و فتح لام نام شهر دایمیت للقدس
 روایت میکند از وی از قوم خود از اهل این بلاد و يقال لها کفنه میشود در آن زن را فضیلة بضم فاء و فتح سین و هم بر صیغه تصغیر و فضیلة درخت خرمای کوتاها را
 گویند غالباً قامت این زن را تشبیه کرده اند بدان انها قالت که آن زن گفت سمعت ابی یقول شنیدم پدر خود را که می گفت سالت رسول الله
 پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقلت پرسیدم یا رسول الله من العصبية ان یحب الرجل قومه آیا از عصبیت است دوست داشتن
 مرد قوم خود قال لا گفت آن حضرت دوست داشتن قوم خود را عصبیت نیست و لکن من العصبية ان یصور الرجل قومه علی الظلم بلکه
 عصبیت یاری دادن مرد است قوم خود را بر ظلم رواه احمد و ابن ماجه و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما
 یکم هذه ليست بمسبة علی احد این سبهای شما نیست محل دشنام و عار و موجب عار و عیب بر مردم بلکه بنوا آدم همه شما اولاد کوم اید طیف الصاع
 بالصاع لم تملأه نزدیک یکدیگر در نقصان مثل طیف صاع که پر نکرده آید چنانکه از علف صاع نزدیک پر شدن جایز یعنی شریک و برابرند در نقصان و نامتای
 و نارسیدن بدرجه کمال و تمام از جهت بودن شما اولاد آدم که پدید آمده شده است از خاک و بعد از اثبات نقصان و خلاصی ذاتی ایشان را که و با نکه فضل نیست کبر
 تقوی ز نسب و فرمود لیس لاحد علی احد فضل الا بدین و تقوی نیست هیچ یکی را فر و نی که بدین و تقوی و چون ذکر کردیم صفات را محلاً و ضمن دین و تقوی
 بعضی زایم را نیز ذکر فرمود که بالرجل ان یكون بذیافا حاشا بخیلا پس است مرد را از وی نقصان بودن او بهیوده کوئی بی باک در سخن بخیل بدال و رواه احمد
 و البیهقی فی شعب الایمان باب البر والصلة بر کبر یا بهی احسان و نیکی آید و مراد این جانگی کردن بوالهین است و صد آن حقوق است و صل
 در لغت بمعنی پوشتن و پیوند کردن و مراد اینجا انعام و احسان است با قارب که قرابت بجهت رحم داشته باشند الفصل الاول عن ابی هريرة
 قال قال رجل ابو هريرة میگوید گفت مردی یا رسول الله من احق بحسن صحابتي کیست یعنی از جمله خیشان منزه و از تره نیک صحبتی و به نیک معاشرت
 من صحابه بفتح مصدره فی الصراح صحابه یاران و یاری نمودن من باب مسح یسمع قال گفت آن حضرت املک ما در تو نرا و از ترا است بدان قال ثم من
 گفت آن مرد بعد از وی کیست قال املک باز گفت آن حضرت ما در دستت قال ثم من باز گفت آن مرد بعد از آن کیست قال املک باز فرمود آن حضرت
 ما در تو قال ثم من گفت آن مرد پیشتر که قال ابوبکر دین مرتبه چهارم فرمودید در تو نرا و از ترا است و فی روایة قال و در روایتی آمده است که گفت آن حضرت بهم در
 مرتبه اول املک ثم املک ثم املک سه بار فرمود چنانکه در روایت اولی بود و غایتش انکه دین روایت سوال و جواب نیامده و املک دین روایت

منسوب است یعنی صحبت نیک دار و احسان کن ما در خود را بعد از آن فرمود ثم ابانک پسر احسان کن پدر خود را ثم ادناک پسر احسان کن قرب تر خود را قریب تر خود را یعنی بعد از ما و پدر خود را و دیگر ترتیب قریب معتبر است هر که قریب تر مقدم تر و احسان متقی تر متفق علیه و باین حدیث بعضی استدلال کرده اند که مادر را سه چند احسان است از آنچه پدر راست و گفته اند که این بیعت با پدر داری حل و شفقت زاینده و محنت شیر دادن و در کتب فقیهیه مذکور است که حق والد عظیم تر است از حق والد و نیکی و احسان کردن بوی واجب تر و مومنین است و اگر جمع میان مراعات حق پدر و متعذر افتد چنانکه هر یکی بمراعات حق دیگری متذبی که در دو آیه رابع بتعظیم و احترام است حق والد راجح دارد و در خدمت و انعام حق والد و از حقوق والدین است که با ایشان تواضع و تملق و رزد و خدمت کند تا آنکه راضی شوند و در آنچه مباح است اطاعت ایشان نماید و بی ادبی نکند و تنبیه می نماید اگر چه مشرک باشند و آواز خود بر آواز ایشان بلند نکند و ایشان را بنام ایشان نخواند و در پیج کاری از ایشان پیشی ننماید و در امر معروف و نهی منکر نمی کند و یکبار بگوید که قبول نکنند سکوت و زنده بجا و استغفار مشغول گردد و این ادب ما خود است از قرآن مجید و موعظه ابراهیم خلیل علیه السلام پدرش با و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هم از ابی هریره روایت است که گفت گفت آن حضرت در غم افته در غم افته در غم افته در غم افته کنایت است از خاری و در غم بقیع خاک و وصل معنی لفظ خاک پیوسته با وینی و بی پیوسته به هم این کلمه را سه بار فرمود و قیل من یا رسول الله پرسیده شد کیست یا رسول الله که در حق وی این کلمه میفرمائی و دعا میکنی حال من ادولک والدیه عند الکبر کی در باید پدر و مادر خود را نزد دیگری احدها او کلاهایکی از آن درو یا پدر و در اثم لم یحل المجتبه پسر دنیا یا کنس بهشت یعنی خدمت ایشان نکند و ایشان را از خود دراضی نکرد و آنکه سبب در آمدن بهشت است و در بعضی احادیث در باب رمضان نیز واقع شده که هر که در باید رمضان را به بهشت نرساند یعنی در وی طاعتی و عبادتی نکند که سبب در آمدن بهشت گردد و واه مسلم و عن اسماء بنت ابی بکر قالت قلت علی ای حی مشرکه تا گفت ابی بکر گفت رضی الله عنه قدم آورد مادر من بر من و حال آنکه وی مشرک بود فی عهد قریش این قدم آوردن وی در وقتی بود که آن حضرت را با قریش عهد و مصالحه بود که با ایشان قرار نکرده و آن در حدیثیه بود چنانکه مشهور است فقلت پس گفت یا رسول الله ان ای قدمت علی مادر من بر من آمده و می خواسته و اگر تو ایات یا موحده است یعنی رغبت و میل کننده است در اسلام یا اعراض کننده از آن و رغبت اگر کلمه فی متعذر کرد چنانکه رغبت فیه معنی وی میل و خواست کردن بود و اگر لغز آید چنانکه گویند رغبت عنه مراد اعراض و اجتناب بود و اینجا هر دو معنی محتمل است بلکه معنی لغز مناسب تر است و موافق با روایت دیگر که آمده و بی راعیه محبسم یعنی کاره و ساخت و بعضی هر دو روایت را بجا یک معنی فرو آورند راغب یعنی رغبت کننده و طمع دارنده در مال من و راعیه یعنی ذلیل و محتاج از جهت فقری که دارد پس پرسند شما از آن حضرت که مادر من باین حال آمده و افاصلها آیا حرمت دارم پس صل و احسان و نیکی کنم و او را قال گفت آن حضرت نعم صلها ای نیکی کن با وی متفق علیه از اینجا معلوم گردد که مادر پدر را که کافر باشد نیکی و احسان با ایشان باید کرد و همین قیاس حکم سایر اقربا است حق قریب یعنی با وجود مخالفت دینی باید داشت و عن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الی اهل فلان هم جنین آدم است و روایت و گفته اند که آن حضرت صریح نام فلان گرفته بود و راوی بخنایت آورده ظاهر در وقت روایت از تفسیر باسم خونی داشت و بران مقدمه مرتب می شد و در نسخ اصول بعد از ابی بکر که داشته و نام نوشته اند بغایت مذکور و گفته اند که مراد ابی فلان ابی لب است و بعضی گفته اند که ابی سفیان یا حکم بن العاص است و این مناسب تر است عمرو بن العاص که راوی این حدیث است نخواست که نفی ولایت آن حضرت و صلاح را از ایشان هر گاه ذکر کند و عیب قوم خود را ظاهر سازد و الله اعلم بر هر تقدیر آن حضرت فرمود که اولاد ابی فلان لیسوالی با ولایا هستند مرا همان دوستان و متوالی من انما ولی الله و صلح المومنین منیت ولی و دوست من مکر خدا و صالحان از مومنان پس مراد بصلح جنس صلحا است نه یکی مخصوص و بعضی گفته اند که او بکر و عمر مرادند و بعضی گفته اند که علی رضی الله عنهم اجمعین لیکن لغیر وجهی بلایا بلایا و لیکن برایشان را یعنی ابی فلان نسبت و رحم و قرابت است بمن ترمی کنم آن را تبری آن یعنی خبری میدهم با ایشان که بدان کفاف ضروری ایشان شود یعنی چون ترمی و ترمی سبب اتصال اشیا است و خشکی و خنکی موجب افراق است بل را که معنی ترمی آمده است استغاره میکنند برای صلح و رحم پس معنی خشکی برای قطع آن و بعضی شارحان گفته اند قطعیت را تشبیه بحرارت کرده و صلح را آب که حرارت قطعیت بدان سرد میگرد و بلال کبیر با و فتح آن خوانده اند و بعضی ترمی آمده معنی ترمی و معنی آنچه تر کرده شود بدان خلق چنانکه آب و شیر و بکسر جمع ملل نبرد داشته اند متفق علیه و عن المغیره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله حرم علیکم حقوق الامهات خدی تعالی حرام گردانید بر شما بخانیدن مادران و به تخصیص مادران مذکور به جهت قوت و طلبه حقوق ایشان است چنان سابقا معلوم شد یا به جهت ضعف طلب ایشان که بانه که چیز بخیده می شود یا به جهت تقصیر و تنوان اولاد و حقوق یا به جهت آنکه ظاهر سخن مادران بود و لهذا در حدیث اشیا ذکر کرد که از هم بیکانند به جهت وقوع تقریب در ذکر اینها و اوالد النبات و حرام گردانید بر شما زننده که در کردن و خزان که در جاهلیت میکردند از جهت ترس فقر و عار و منع و هات و حرام گردانید بر شما بخیلی کردن و کدانی نمودن را و منع به لفظ فاضلی است و به لفظ مصدر نیز روایت کرده اند که عبارت از نخل و اساک است و هات بمعنی است که امر است از اینا یعنی به عبارت از طلب و سوال است و گفته اند که مراد از منع ما و دانست از حقوق واجب در مال و گرفتن آنچه حلال نیست از اموال مردم و بعضی

بکاری باشد و آن بر خدای تعالی متغی است زیرا که او را کاری از کاری دیگر شاغل و مانع نکرد و چنانکه در دعای مأثور آمده است سبحان من لا یغفل شأنی
قامت الرحم فاخذت بحقوقی الرحمن باینکه در جمیع کجرفت هر دو حق خود را بدین راه و در تخصیص اسم حسن بذكر از حدیث آمده معلوم کرد و حق نفع حاصل و سبک
قاف در اصل جای بستن از آنرا گویند و چون در بستن از آن دو طرف وی بهم بسته میشود تشبیه کرد و گفت بجهت یعنی بدو طرف معقد از آن و بر آنرا نیز اطلاق کنند و پروردگار را
از آن منزله است و در و این کلام بر طرز زبان عرب است و عادت مردم است که چون یکی بدین نیاورد دست بدامن وی زند یا طرف از او بگریزد و گاهی که
کار سخت باشد و اضطرار در کار بود و مبالغه و تاکید منظور افتد دست بدو و حق از آنرا نگذارد کسی که بوی می گیرد و تنگ افتد و البته پرسد که مقصود چیست و چه میخواهی استعاره کرد این
عبارت را برای پناه جستن رحم بحضرت رحمان از قطعیت بعد از آن این عبارت مثل شد بدین معنی بی آنکه معنی حق و در فتن آن منظور بود چنانکه گویند یا مصلوبان هر دو
دست دی فراخ است یعنی نمی جوید و جواد است بر چند کسی باشد که در اول خلقت دست نداشته باشد یا دستهای او بریده باشد یا محال بود و وجود دست مراد از چنانکه پروردگار
تعالی و تقدس و این طرز سخن در زبان عرب بسیار افتد و قرآن و احادیث بر طرز زبان عرب واقع شده و این اصل عظیم است از برای تأویل تشابهات قرآن و حدیث
بی ارتباط تکلفات و در معنی است از معانی ذواتی نیست که بایستد و پناه گیرد یا ستادن و گرفتن و پناه جستن او بر سبیل تشبیه و تمثیل است که باینکه شخصی است که
بایستد و دامن گریزی عزت و عظمت حق سبحانه و بزرگوار است و پناه جستن به او در کار تعالی چه میگوئی و چه میخواهی و صحبت باعث پناه جستن تو
باین درگاه مرعوبی بازماند و لکن با نامی استغفایه است که الف وی را به بدل کردند و قالت گفت رحم حضرت غرت هذا مقام العائذ باب من القطیعة
این جای ایستادن پناه گیرنده به نسبت از قطعیت و پیوند بریدن یعنی منکر در حضرت تو ایستاده ام و دست بدامن غرت و عظمت تو رفته ام پناه میجویم تو را از آنکه
کسی قطع کند مرا و صله و پیوند مرا عایت بخند و قطع رحم بنماید قال گفت پروردگار تعالی برای اجابت تمسرحم و قبول مطلب وی الا توضیح آید راستی نیستی توان
اصل من و صلت که پیوند کنم من بکسی که پیوند کند تو با من و انعام و احسان کنم با وی و اقطع من قطع کن و بر من از کسی که بر تو و باز گیرم انعام و احسان خود را از وی
تاکید کن و چون بی یارب راضی شد می پروردگار من قال فذالك گفت پروردگار تعالی پس این وعده من باتو ثابت و محقق است و مر تر است این کرامت
مستحق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الرحم شجرة من الرحمن و هم انانی هر بره که گفت گفت آن حضرت لفظ رحم شجره
گرفته شده و گرفته شده است لفظ رحمان چنانکه در حدیث دیگر تصریح آمده که پیدا کردم رحم را و شتاق کردم و در نامی از نام خود که رحمن است گذاشتن الطیبی
و احتمال دارد که مراد دهد و لفظ معنی باشد یعنی قرابت رحم که واجب است رعایت آن شامی و شعبه است از رحمت حضرت رحمن و شعبه شجره الشین و سانه
الجمیم رگها و بیخهای درخت در هم شده و مراد آن است که رحم از آن رحمت رحمن است و شتیک متصل بدان فقال الله من و صلت و صلته گفته
است الله تعالی خطاب بر رحم کرده هر که پیوند کند تو در رعایت کند حق ترا پیوند کنم با وی و رحمت کنم او را و من قطع کن قطع کن و هر که قطع کند ترا قطع
کنم و او را و اله النجادی و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الرحم معقله بالعروش رحما و نخر شده است بعرض و
متشک است آن مکان رفیع عظیم تقوّل میگوید رحم بطریق خرم و نمان و صلتی و صله الله و من قطعنی قطعه الله هر که وصل کند مرا وصل کند او را
خدا و هر که قطع کند مرا قطع کند و اخذای تعالی متفق علیه و عن جابر بن مطعم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یدخل الجنة قاطع
و رحم و دنیا بهشت را بجهت سابقان و مقربان قطع کننده رحم متفق علیه و عن ابن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم البس
الواصل بالکافی نیست وصل کننده رحم بر وجه کمال مکافات کننده با اقرایان آنها بوی احسان می کنند و می نیکو میکنند و لکن الواصل الذی ولیکن و اصل کار
است که اذا قطعت رحمه وصلها چون قطع کرده شود رحم وی و رعایت کرده نشود حق قرابت وی وصل کند رحم را و رعایت حق وی کند و اگر ندان است
که حق خود را کسی طلبد و حق دیگران را ندانید و قطعت را نیز تشبیه خوانده اند برای تحکیم و مبالغه و او اله النجادی و عن الهیره ان رجلا قال روایت است
از ابی هریره که مردی گفت یا رسول الله ان لی قواة اصلهم را قزمتان خویشاوندی که پیوند میکنم ایشان را و تقطعون لی و میریزند ایشان قرابت را برای
من و احسن الیهم و یسبون الی و یکی میفرستد من بسوی ایشان و دیگری میفرستد ایشان بسوی من و احکم عنهم و یجملون علی و علمی و رزم و دمی گذرم
من ان ایشان و جل می کنند و خشم میکنند ایشان بر من فقال لمن کنت کما قلت پس گفت آن حضرت بخدا سوگند اگر هستی تو چنانکه میگوئی فکنا تفسهم الملل پس
گویم ای اندازی در دهن ایشان و می خورانی ایشان را خاکستر کنم را یعنی چون شکرانی یکی تو نمی کنی حرام است عطای تو بر ایشان و حکم آتش دارد و شکهای ایشان تشبیه کردی
که لا حق میشود ایشان را از خوردن آن خاکستر کنم و مل نفع میم خاکستر کنم و بعضی گفته اند که تو با احسان کردن بر ایشان رسوا و محترس کردی ایشان را در پیش نفوس ایشان
مانند آن کسی که در دهن می اندازد خاکستر کنم را و می خورد آن را و بعضی گویند که احسان تو ایشان را مانند خاکستر کنم است که می سوزد و هلاک میکند و ایشان را بعضی
گفته اند که می گرداند روی ایشان را سیاه مانند خاکستر کنم و لا یزال معات من الله طهیر علیهم و همیشه است با تو از خدا میجن و فاصره و افخشر و اندازی
ایشان بر ایشان مادامت علی ذلک مادام که ثابت و تقیم باشی بر آن صفت و او اله مسلم الفصل الثانی عن ثوبان بولی آن حضرت بود و مقرب

درگاه و خادم گاه بیکاه و در سفر و حضر در خدمت می بود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يورد القدر الا الله عام بانزیک و ان تفت بر
 انبی را مگر دعا قدر بفتح دال و بسکون تیر آمده اندازه کرده خدای بر بنده چیز می از حکم و لیلته القدر یعنی شبی که در وی تقدیر احکام سال نویسد و بعضی معنی قدر و قدر
 آن خیر دارند و در کردن دعا قدر بکر دانیدن پروردگار تعالی است و عار سبب رو این نیز تقدیر است یعنی وی تعالی تقدیر کرده که بنده دعا خواهد کرد و آن
 بلا بد عای او دفع خواهد شد و جمیع اسباب عالم بوجود و قضا و قدر الهی بهمین حکم دارد چنانکه او به طیب مرشفا و اعمال بنده کان مرد آرد آن بهشت و دوزخ را و بعضی گفته اند
 که او است بنده دعا را آسان میگرداند و در وقت ضرار او خوش میگرداند آن را بر دل وی یعنی چون دعا کرد و دید که تقدیر بر بار نمی گرد و ماضی میگرد و متن در میسر بدان پس
 آسان و سبک میگرد و بر دل وی بار آن بخلاف آنکه یکایک در آید و ناگهان نازل گردد و پس گویند که در کرد دعا آنرا که انقل الطیبی و در دل این سبک چنان می افتد که تواند که
 مقصود بباله در تاشیر دعا صرح او باشد یعنی هیچ چیز قضا و قدر را در نگیرد و اگر چیزی بودی که در کردی دعا بودی چنانکه مثل این در ماده چشم زخ در حدیث آمده اگر چیزی
 بودی که سبقت کردی بر قدر چشم زخ بودی و الله اعلم و لا یزید فی الضر الا البر و زیادت نمی کند در عسر آدمی مگر نیکی کردن بوالدین و اقارب بهمین معنی که در روای
 مرقد را تقدیر کرده شد و توجیهات دیگر در حدیث انش در فصل اول که نشت و ان الرجل ليجرم للرزق بالذنوب یعصیه و برستی که مدهر آینه محروم گرداند می
 شود و زنی که دیر اندازد و اندب سبب شومی گناهی که در می یابد مراد او و او این حاجت اینجا اشکال می آید که با کسان که عاصی و فاسق و کافرند و ابواب رزق برایشان
 منقوح است بیشتر از آنچه مومنان و مطیعان راست پس بعضی تاویل می کنند که مراد رزق آخرت است که ثواب است و بی شک گناه کردن سبب نقصان و حرمان
 از آنست و اگر مراد رزق دنیا و از نیک مال و صحت و کارائی است جواب آنست که مراد حرمان از حصول رضا و طیب عیش و فراغ قلب و حضور وقت و صفای
 رزق از نیک و رت و عظمت است چنانکه منیقان و مطیعان راست و در قرآن مجید میفرماید من عمل صالحا من ذکرا و انثی و هو مومن فلیجبه جوده طیبه بخلاف اهل فحش
 و فجور که در وقت ایستادن که در رت و عظمت و تعجب که ناشی از بیم دنیا و حرص و تعلق قلب و خوف نقصان و فوات آن حاصل است چنانکه فرمود و من یحضر
 عن ذکری فان لم یحضره فخطبا و اگر مومن است از فکر سوء عاقبت و معصیت و خشتی و ذکر و رت و رضای وقت و طیب عیش و راه می یابد و بعضی گفته اند که این
 حدیث مخصوص است به بعضی از گناه کاران مومن که حق تعالی می خواهد که ایشانرا از نیک و رت گناه پاک گردانیده به بهشت در آرد و در دنیا فقر و بلا لغارت ذنوب
 ایشان نموده پاک و صاف بآخرت برود و بعضی را بفرستادن بلا شبهه گردانیده توفیق توبه بخشد حاصل آنکه مومن چون گناه کرد اگر لطف حق از پروردگار تعالی
 شامل حال اوست بفرمایند من یحضر ذنوب می نماید و آن را که غایت و لطف بحال وی از انانی ندارد و از پنهان بجان او و بگذارد و مکر و استهراج بحال وی بکار د
 نعوذ بالله من ذلک و عن عایشه رضى الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دخلت الجنة و رأيت من بهشت را فسمعت فيها
 قراة پس شنیدم در وی آواز خواندن قرآن را فقلت من هذا پس پرسیدم کیست این که قرآن می خواند قالوا احاد ثلثة بن النعمان جواب دادند این قرآن خواننده
 حارث بن النعمان است که از فضایل صحابه بود و در واحد و خندق را حاضر شده و صاحب آن قول است که آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم از وی پرسید
 اصعبت پس گفت اصعبت مومنا المحدث پس گویا بخاطر صحابه رسیده باشند که وی بچرخ عمل این فضل یافت که آن حضرت در بهشت قراة او را شنید پس آن حضرت بر
 بیان سبب دریافت وی این فضیلت را فرمود کذا لکم البرکة لکم البرکة من جنین است فضیلت و ثواب نیکی کردن بوالدین این را دو بار مکرر فرمود و فرمود
 کان ابو الناس بامه و بود وی نیکی کننده ترین مردم با در خود رواه فی شرح السنة و البیهقی فحشب الايمان و فی روايته و در روایت بهیقی است قال
 گفت آن حضرت نعمت فراوانی فی الجنة خواب کردم پس دیدم خود را در بهشت این عبارت و در روایت بهیقی بدل بجای ثقلت التربة ذکر روایت شرح السنة مذکور است
 و عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رضى الرب فی رضى الوالد خشو دی پروردگار تعالی در خشو دی پرست پروردگار و غایب
 و ان مقام که این حدیث در روایه تقریب ذکر بدو حکم مادر نیز همین است بطریق اولی از جهت زیادت حق و ی چنانکه معلوم شد و بعضی گویند که والد اینجا بمعنی شخصی زانیده
 است و آنکه نسبت بولد دارد و صیغه فاعل کاهی برای نسبت می آید چنانکه نامر دلا بن تفر و شش و لبن فروش را گویند پس مادر نیز شامل باشد و ظاهر این را
 بعد از ابن عمر بن العاص گفت پروردگار که پدر او شکایت از وی تر دان حضرت می آورد که ریاضت بسیار می کشید و تمام شب بیدار می بود و دایم روزه می داشت
 چنانکه در حدیث آمده است و این عبد الله بن عمر و با پدر می بود که عمر بن العاص است که وزیر معاویه بود و در باطن از ایشان بنود و سخط الرب و سخط الوالد
 و ناخشنودی پروردگار و ناخشنودی پدر است و سخط بضم سین و سکون خا و ضم آن و فتح تین که ایهت و ضد رضا که ذافی القاموس رواه الترمذی و عن ابی
 الدرداء ان رجلا اتاه قتل از ابوالد و در آمده است که مردی آمد و از پس گفت آن مردان لی امراته و ان اخی تا مری بطلاقها بدستی مرانی است
 و مادر من امر میکند مرا بطلاق دادن و ی یعنی چه کار کنم طلاق بدهم و را با وجود آنکه طلاق بغض مباح است فقال له پس گفت آن مرد را اوالد ردا سمعت رسول
 الله شنیدم پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم میگوید اوالد او سخط الوالد است و سخط الوالد است و سخط الوالد است و سخط الوالد است و سخط الوالد است
 آنکه داشت رضای پدر است پس هر که خواهد که در آید بهشت را این را بدست باید که رضای والد نکا دارد و ظاهر است که مادر نیز همین حکم خواهد داشت فان

نعم گفت آری خالیه است قال فبرها گفت آن حضرت پس نیکی کرد با وی مادر زید ه شود آن کنه توارانجا معلوم میشود که صلح رحم سبب کفارت کنایان شود اگر چه
 کبیره نیز باشد یا آن حضرت آن را در خصوص این مرد و بومی معلوم کرد و نیز معلوم شد که خاله علم دارد و او را التزمی و عن ابی اسید بن مسمی و فقم سین
 الساعدی قال روایت است از ابو اسید ساعدی که گفت بنیامخن عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در انشای آنکه مادر پیغمبر خدا بودیم
 صلی الله علیه و آله و سلم اذ جله و جل من نعی سلمه ناکاه آمد آن حضرت را مردی از بنی سلمه بکسر لام نام بطنی است از قبایل انصار و گفته
 که سلمه بکسر لام در عرب غیر این بطن از انصار بنیت و سلمه بفتح لام بسیار است فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله هل حق من بواوی شیء آیا باقی مانده
 است از نیکی پدر و مادر من چیزی یعنی در زنی که بر والدین هر چه تو استم کردم آیا باقی مانده است از برایشان چیزی ابو صمابه بعد مو تقصا که کیم آنرا
 پس از مردن والدین یعنی پس از موت والدین بهم برایشان صورت دارد قال نعم فرمود آن حضرت آری باقی مانده است از بر بعد موت والدین الصلوة
 علیهما و الاستغفار و طهما رحمت فرستادن برایشان و دعا کردن و آمرزش خواستن از حق تعالی مرایشان را و اتفاقا عهد ما من بعد عهد ما در و ان کردن
 عهد و وصیت ایشان بعد از وفات ایشان و صلة الرحم التي لا توصل الا بهما و صلح کرده نمی شود مگر بسبب محبت خالص ایشان و حق ایشان و طلب
 رضای ایشان که رضای حق منوط است بدان که به جهت غرضی و غایتی دیگر که طلب قرب و منزلت یا وسیله مال و جاه نزد ایشان باشد چنانکه طاعت پروردگار
 تعالی خالص برای طلب رضای وی باید کرد نه برای غرضی و غرضی و اگر ارام صدقیه صما و بزرگ داشتن دوستان والدین را و احسان کردن بآنها
 چنانکه در فصل اول در حدیث ابن عمر که شد رواه ابو داود و ابن ماجه و عن ابی الطفیل نام او عامر بن وائله است آخر صما به در موت
 بود و وی رضی الله عنه از تابعان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه قال روایت النبی گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم تقسیم طعام بجز
 انچه بخش می کرد و کوشی را در موضعی که نام وی جعرا نه است بکسر جیم و عین و تشدید را موضع مشهور است بر یک مرطرا که آن حضرت بعد از فتح خنصرین شمره
 را و آنجا بوده و قسمت اموال نموده اذ اقبلت امرأة حتی دنت الی النبی ناکاه پیش آمدنی تا که نزدیک شد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فبسط
 لها و داه پس بکتر اند آن حضرت برای شستن آن زن روای مبارک خود را فخلبت علیه پس نشست آن زن بر زانو اهل من هی ابو الطفیل میگوید
 چون این چنین تعظیم آن زن از حضرت وی مشاهده کردم با حاضرین مجلس شریف گفتیم کیست این زن فقالوا پس گفتند حاضران هی امه التي ارضعته
 این مادر رضائی آن حضرت است که شیر داده او را ازینجا معلوم شود که حق رضاع نیز موجب اکرام و اتمام است و نیز رعایت حقوق سابق و اکرام مصاحبان تیمم
 واجب است رواه ابو داود الفصل الثالث عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال بینا ثلثة نفوس تمشون در انشای
 آنکه سه کس با یکدیگر میزنند اخذ هم المطر در گرفت ایشان را باران فمالوا الی غاد فی الجبل پس میل کردند آنها بسوی غاری که در کوه بود و پناه بردند بدان فاخت
 علی قم غاد هم صخرة من الجبل پس فرو افتاد بر دامن غار ایشان سخی بزرگ از آن کوه فاطقت علیهم پس پوشید ایشان را فقال بعضهم لبعض
 پس چون در ماندند که چه علاج باید کرد بیکدیگر گفتند انظروا العما لا علمقوها لله صلح بیکدیگر که راهی را که کرده ایم نشان برای خدا گمان کارهای نیک باشد و
 لایق قبول درگاه مولی تعالی باشد یعنی خالص بوجه اسد کرده باشیم یا شانه ریاد و غرض فادعوا لله بهما پس بخوانید خدا را و توصل کنید بدان اعمال اعلیٰ فی وجهها امید
 است که تشادگی و دوی تعالی شما را ازین تنگی و شدت که ازین صخره پیش آمده فقال احد هم پس گفت کی ازین سه نفر اللهم انه کان لی ولدان
 شیخان کبیران خداوند بجهت تحقیق بود مرا پدر و مادر بزرگ ولی صلیه صغار و حال آنکه بودند مرا کودکان خورد و صلبیه بکسر صا و سکون با و فتح
 یا جمع صبی و صغار جمع صغیر کننت ارحمی علیهم بود من کی میچرانیدم کو سفندان را که اتفاق میکردم شیر آن را برین خردان فاذا رحمت علیهم
 فخلبت پس چون می درآمد شبانکه برین خردان پس میدوید و میشدیم کو سفندان را بدادت والدی آغاز می کردم به پدر و مادر خود و سخت شیرانزد
 ایشان می بردم استقیما قبل والدی می نوشانیدم ایشان را پیش از اولاد خود و اند قد نائی بی الشعر و بدستیکه تحقیق دور بردم درختان
 یعنی روزی و درختان که چراگاه کو سفندان بودند و افادند و بچراگاه دور رفتم و در بعضی روایات آمده بناخر بنزه از الف و نای ذما هر دو
 لغت مشهور است یعنی دور افتادن فمالنت حتی امسیت پس نیامدم بخانه تا آنکه شام کردم یعنی شب افاد و بیکه توانستم آمد فوجدتهم قلا ناما
 پس با فقم مادر و پدر را که تحقیق خواب کرده اند فخلبت کلکنت احلب بضم لام من نضرس و دشیدم کو سفندان را چنانکه عادت بود که می و دشیدم
 فخلبت بالجلاب پس آوردم ظرف شیر را یا شیر را جلاب بکسر جا بد و معنی آمده فقطت عند و وسهما پس ایستادم نزدیک سرادر و پدر و
 بعضی روایات علی و وسما اگره ان او قطعهما در حالی که ناخوش دارم که سیدار کنم ایشان را و اگره ان ابداء بالصلیه قلبهما و ناخوش دارم که غانکم
 بخردان پیش از مادر و پدر و الصلیه بتضاغون بضاد و عین معجمین عند قدحی و خردان فسد می کنند و می نالند از گرسنگی نزدیک هر دو پایی من گوید در
 شریعت آن قوم حق نفقه مادر و پدر مقدم بود بر حق اولاد یا برابر بود و این مرد تقدیم میکرد مادر و پدر را و بعضی گویند شاید که مقدر سعدی بخردان داده بود و بی تابی و فرقا

فما بین
 کلمات
 بکسر
 بکسر

ایشان برای زیادتى بود فلم یزل ذلك دالجا و دایم پس بود خواب کردن و ایستادن و فریاد کردن کار سن و ایشان بعضی پدر و مادر خواب میکردند و خردان فریاد میکردند و سن ایستاده بودم حتى طلع الفجر تا آنکه برآمدن مردان حکایت از حال خود کردند و در وی بخدا آورد و گفتم خداوندان گفت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك پس اگر هستی تو که میدانی که من کرده ام اینکار به محض طلب رضای تو فافرج لنا فرجة نرى منها السماء پس بجای برای کشادگی بینیم از آن کشادگی آسمان را فافرج از باب نصر و از افعال هر دو خوانده اند و فرجه نیز بضم فافرج آن آمده ففرج الله لهم حتى يرون السماء پس بکشا و خدای تعالی برای این قوم تا آنکه چنان شد که می بینند آسمان را و فرج به تشدید و بر تخفیف آن نیز آمده و در بعضی روایات بر دلی فون آمده و چون مردن حکایت خود تمام کرد و از تنگی کشادگی یافت قال الثانی گفت مرد دوم برای بیان کردار نیک که وی کرده بود اللهم انه كانت لی بنت عم اجهها خداوند بدستی که بود مرد و خرم که دوست میداشتم او را که شد ما یحب الرجال النساء دوستی مثل سحرین و دوستیهای مردان و زنان را فطلبت اليها قسمها پس طلب نمودم بسوی وی نفس او را یعنی میل کردم بسوی او و فرستادم کس را بسوی وی فابت حتى اتيتها بائنة دینار پس سرکشی کرد و می از مطا و عمت من تا آنکه بیارم او را و بدو هم صد دینار فصبحت حتى جمعت مائة دینار پس کسب و کار کردم تا آنکه بهم رسانیدم صد دینار را فی الصراح سعی و دین و شتابی کردن و کسب و کار کردن ففقتها بها پس پیش آوردم او را آن صد دینار را فلما فعلت بین رجلها پس هرگاه که نشستم میان دو پایی آن زن برای جماع قالت یا عبد الله اقول الله کنتان زن ای بنده خدا پرستار کن و ترس از خدا و لا تفتح الخاتم و کشا مهر امانت را یا کنایت از ازاله بکارت کرد ففقت عنها پس ترسیدم از خدا و در ایستادم از وی اللهم فان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك خداوند ای که میدانی تو که من کردم آن را برای طلب رضای تو فافرج لنا منها پس کشادگی ما را از بین بفره ففخرج لهم فرجة پس بکشا و خدای تعالی برای ایشان کشادگی و فرج به تخفیف را و تشدید آن نیز آمده و قال الاخر و گفتم مرد دیگر از آن سه مرد اللهم انی کنت استاجرت اجیرا خداوند من بزدوری که فتم مزدوری را یضرق از زبانه کشائی و فرق به فتح فاسکون را و فتح آن پیمان که سیرده رطل و بعضی گویند پانزده رطل در وی بکشد و فتح اکثر اصوب است تر و اهل لغت و تردد محمد بن بسکون اکثر است و قاضی عیاض گفته روایت شیوخ ما بسکون و فتح هر دو است و الفتح اکثر و در صراح گفته فرق و سکون و بحرکت پیمان اهل مدینه و آن شانزده رطل است و از فتح بهره و ضم را و تشدید زای و تخفیف آن و بضم هر دو به تشدید و تخفیف و بضم اول و سکون ثانی و در زبانی هسره و از ترخون بجای رانیر آمده فام دانم مشهور فی الصراح از برخی فلما قضی عمله پس چون تمام کرد آن مرد کار خود را قال اعطنی حتی کنت بده مراق مرا فعرضت علیه حقه پس پیش آوردم بروی حق او و فترکه و در غب عنه پس گذاشت حق خود را و اعراض کرد از آن فلم ازل اذ رعه پس همیشه زراعت میکردم و او را که شالی بود تا آنکه حاصل بسیار آورد حتی جمعت منه بقرا و راعیها تا آنکه بهم آوردم از حاصل زراعت کاوان و چراندۀ آن کاوان را درین روایت ذکر بقرا و راعی کرده اعتبار اکثر و اغلب و در روایت دیگر آمده که حاصل بسیار گردانیدم اجرت ویر تا آنکه بسیار شد اموال از شتر و گاو و گوسفند و غلام فجاءنی پس آدمرا آن اجیر فقال پس کنت اتق الله و لا تظلمی ترس خدا و ظلم کن مرا و اعطنی حتی و بده مراق مرا ففقت اذهب الی ذلك البقر و راعیها پس کفتم بر بسوی کاوان و چراندگان آن حق است فقال اتق الله و لا تقزاجی پس کنت ترس خدا را و استرا و خیریت کن بر نقلت انی لا اهرء بک پس کفتم بدوستی من استرا نمی کنم تو بخذ ذلك البقر و راعیها پس بکیر آن کاوان را و چراندگان آن را فاخذه فانطلق بها بکرفت این مال و متاع را پس بر آن همه اشیا را فان کنت تعلم انی فعلت ذلك ابتغاء وجهك فافرج ما بقی پس اگر میدانی خداوند آنکه من کرده ام از برای طلب رضای تو پس بجای آنچه باقی مانده ازین سنگ ففخرج الله عنهم پس کشادگی تعالی آن سنگ را از ایشان و براندازان محنت متفق علیه و ازین حدیث معلوم شد استحباب توسل بصلح اعمال در حال شدت و کرب زیرا که مولی تعالی از ایشان قبول کرد و اجابت نمود و آن حضرت این را از آن قوم دیگر شنید و ذکر فضایل خبر داد و اگر استحباب نباشد جواز خود متیقن است اما باید دانست که این معامله بر ظاهر شریعت و مقتضای ایمانست که بموجب صدق و عده پروردگار تعالی و وثوق بدان اجر عمل را می طلبد و معامله نمی نماید اما آنکه متعرق است در بحر حقیقت و مشا به میکند شمول قدرت و فعل و توفیق الهی را خالی است از وجود و دست عمل خود و جزای آن او را که مجال استناد فعل بذات خود و استحقاق جزای اوست و می هر از حق میداند و خود در میان نمی بیند عمل بتوفیق اوست و جزا بفضل او تعالی شانه و عظم بر دانه و نیز معلوم میشود مبالغه در فضل نفع بر والدین و اثاریا ایشان بر اهل و اولاد و احترام و تجاشی از تکلیف و مشقت ایشان و قصر محبت بر راحت و آرام ایشان و نیز معلوم میشود که بیدار کردن کسی را که در خواب است گروه بود خصوصاً در محل ادب و تعظیم کمرای نماز و زود فوات فرض و معلوم میشود که راحت خواب لذت و طیب است از تناول طعام و معلوم میشود فضل محنت و پارسائی و بازداشتن نفس از حرمت اعتنا نزد قدرت و عدم مانع و طلب نفس و خواهش وی خصوصاً در شوق فرج که بچنان وی غالب تر و سرکش ترین شهوات است بر عقل و مشکل ترین حالات است بر مرد و نیز معلوم میشود که تصرف در مال غیر بی اذن و بی جایز است اگر اجازت کند بعد از آن چنانکه مذهب حنفی است که تصرف فضولی جایز است و موقوف

است بر اجازت مالک و بعد از اجازت وی نافذ کرد و معلوم میشود که حسن عهد و ادای امانت و ساحت در محاملات امری فاضل و موصل است بقرب و کرامت
 نزوح و معلوم میشود که دعای بنده بعد از وقوع بلاستجاب و سبب دفع بلا و کثرت از تنگی سخت و ابتلاست و معلوم میشود که کرامات اولیای حق است چنانکه
 مذهب اهل سنت و جماعت است رضوان الله علیهم اجمعین و عن معاویة بن جابر ان جاهدته جاءه الى النبی صلی الله علیه و آله و سلم جاسر بن عباس
 بن مرداس سلمی که از صحابه بود و پسروی معاویة نیز از صحابه است نزد آن حضرت آمد فقال پس گفت یا رسول الله اردت ان اغزو و اخاتم که بغزار و م
 و قد جئت استیشرك و بتحقیق آمده ام که مشاورت کنم ترا و چه میفرمائی فقال هل لك من ام پس فرمود آن حضرت آیا هست ترا مدبری قال نعم گفت آری
 هست قال فالزمها فرمود پس لازم گیر او را و با وی باش فان الجنة عند رجلها زیرا که بهشت نزد پای مادر است یعنی در پای مادر باش که موجب در
 آمدن بهشت است و این عبارت کنایت است از خضوع و نذل که اگر کرده اند بآن اولاد نسبت بوالدین پس در پای بودن صفت ولد است صفت
 بهشت و واه احد و الشانی و اللهقی فی شعب الایمان و عن ابن عمر قال کانت تحتی امرأة ابن عمری کوبید بود در عقد نکاح من زنی و کان
 عمری که همها بود عمر رضی الله عنه که ناخوش میداشت آن زن را فقال لطفها پس گفت مرا عطلاق ده آن زن را قابلیت پس سر باز زد من از امثال این
 امر و طلاق ندادم زن را فاتی عمر و رسول الله پس آمد عمر بن عمر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فذكر له انك لست بدین ذکر کرد عمر آن واقع را و آن حضرت را
 فقال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم طلقها پس گفت آن حضرت طلاق بده آن زن را و واه التومذی و ابوداود و عن ابی امامة
 ان رجلا قال روایت است از ابوامامه باطلی که صحابی مشهور است که مدعی گفت یا رسول الله ما حق الوالدین علی ولدها چسبیت حق مادر و پدر بر فرزندان
 قال گفت آن حضرت ها بختک و نازک مادر و پدر بهشت و دوزخ تو از بعضی حق ایشان یکی کردن است بایشان و نارنجاندن ایشان را زیرا که یکی کردن با
 ایشان سبب درآمدن بهشت و نارنجاندن ایشان موجب درآمدن دوزخ است و واه ابن ماجه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم ان العبد لموت والداه و احدهما بدستیک بنده هر آینه میمیرد و مادر و پدر و بیایکی از آن دو و الله طهما عاق و حال آنکه تحقیق آن بنده مرا شایسته
 رنجانیده و عقوف و زنده است و ایشان ناراضی رفته اند از دوزخ عالم فلا يزال بدعوطهما و لیستغفرو لهما پس بپوشد و عاید کند آن بنده مرید و مادر او
 آمرزش میجوید از خدا امرایش را حتی میکتبه الله با آلت آنکه می نویسد و از خدای تعالی نیکی کننده و ایشان یعنی دعا و استغفار فرزند آن مرد والدین را بعد از مرگ
 ایشان آن فایده دارد که اگر ناراضی رفته باشند هم حق تعالی ایشان را راضی میکرد و انداز می داد و می یار و بیانی نمی کنند کان پدر و مادر در رضا جوئی کان از ایشان می
 نویسند و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من اصبح مطیعا لله فی والدیه کیک با مادر و پدر او کند در حالی که فراموشی کردی که است
 خدا را در حق مادر و پدر خود بجای آورده است حق ایشان را اصبح له بابان مفتوحان من الجنة با مادر و پدر او کند در حالی که ثابت است برای او و در کثرت ده از بهشت فان
 کان واحد اقوال پس اگر باشد یکی از مادر و پدر پس مفتوح یکدراست و بعضی نسخ و احاد انصب است و من اصبح عاصیا لله فی والدیه اصبح له بابان
 مفتوحان من النار و ان کان واحد و کیک با مادر و پدر او کند در حالی که بی فرمانی کننده است مرخص را در حق مادر و پدر خود با مادر و پدر او و در کثرت ده از
 آتش دوزخ و اگر مبت یکی از مادر و پدر پس مفتوح یکدراست و از اینجا معلوم شود که طاعت و معصیت والدین چون بفرموده حق است و تحقیق طاعت
 و معصیت اوست تعالی و تقدس قال و جل وان ظلماه گفت مردی از حاضران و اگر چه ظلم کم کنند مادر و پدر فرزند را قال فرمود آن حضرت وان ظلماه
 وان ظلماه و ان ظلماه سه بار مکرر فرمود از برای تاکید و مبالغه و مراد بظلم در امور دنیا و دینیه چه طاعت والدین اگر مخالف دین باشد و انبوه و غنم
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال و هم روایت از ابن عباس است رضی الله عنهما که آن حضرت فرمود ما من ولد با و یظن انی والدیه
 نظره و حقه نیست هیچ فرزندی نمی کند بوالدین که نگاه کند بسوی ایشان نگاه کردن بوجه رحمت و محبت الا کتب الله له بكل نظرة حجة مبرورة و اگر که
 بنویسد مراد خدای تعالی در برابر نگاه کردن نمی مقبول افتاده و کتاب حج که شست که خرابی حج مبرور نیست مگر بهشت و معنی حج مبرور نیز همان معلوم شد و قال ان مقبول
 است قالوا چون آن حضرت نظر کردن بوالدین را این چنین جزای دیگر کرد و صحابه بطریق استعظام و استعجاب و گفتند و ان نظر کل یوم مائة مرة و اگر چه نگاه کند هر روز
 صد بار قال نعم گفت آری و اگر چه نظر کند هر روز صد بار و از برای رفیع و در استعجاب ایشان فرمود الله اکبر و اطیب خدا بزرگ تر و پاک تر است از آنچه در کان سماء
 که نوشته نشود و به نظر دلچسب مبرور و عن ابی مکره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کل الذنوب یغفر الله منها ما شاء همه گناهان می آمرزد خدای تعالی
 از آن گناهان هر چه میجوید الا عقوب الوالدین مگر رنجانیدن مادر و پدر فانه یجعل لصاحبها عین بدستیک الله تعالی شایب میکند عقوبت را صاحب
 حقوق را فی الحیوة قبل الممات هم در زندگانی پیش از مردن با آنچه می کند و آخرت از عقوبت و این غایت تشدید و تغلیظ است بر حقوق و عن سعید
 بن العاص نام دو کس است پوشیده نماند که این سعید را سعید ابن العاص خواندن بسبب نسبت بجد است یکی ابی که روان سعید بن العاص ابن امیه بن عبد شمس
 و جد مناف است قدیم الاسلام و او بعد از ابی مکر صدیق و دیگری اصغر و آن سعید بن حمیم بن عمر و مشاة ساکنه و دو حامی اهل بن سعید بن العاص بن امیه و

وی در وقت وفات آن حضرت هشت سال بودید آن حضرت را وایت کرد و از وی و این حدیث اوست بار وایت پدر کلان او قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم حق کبیر الاخره علی صغیرهم ادب و حرمت بزرگ از میان برادران برابر در خود ایشان حق الوالد علی ولد هم حق پدر است بر فرزند و وی البیهقی الاحادیث الخمسة فی شعب الایمان روایت کرده بیهقی این پنج حدیث را از حدیث انس تا حدیث سعید بن العاص در شعب الایمان باب الشفقة والرحمة علی الخلق فی الصراح شفتت مهربانی شفق که لک اشفاق رسیدن بر کسی یا چیزی از مهربانی بر وی صلتی تعالی یقال اشفق علیه فوشفق و شفیق علیه و بمعنی ترسیدن از کسی یقال اشفق منه ای خاف انتی و طیبی گفته اشفاق بمعنی خوف است و شفتت و شفق اسم است از ان و بمعنی غایت محمل خوف نیز آمده زیرا که شفق میترسد که کمر و بی شفق علیه نرسد و رحمت بخشودن و مهربانی کردن و رحمت که لک در رحم بضم را با سکون ما و ضم آن نیز بمعنی رحمت آید و ترجمه نیز باین معنی است یقال رحمته و ترجمت علیه و رحمت نیز شفق از رحمت است از برای مبالغه چنانچه رحمت از مهرب و جبروت از جبر و رحمان و رحیم از اسما الہی اند از برای مبالغه در رحمت و تکرار نیز برای مبالغه است چنانچه کونید جاد مجده و مبالغه در رحمان اشد و اقوی است بمعنی متصف بر رحمتی که فوق آن تصور نباشد و لهذا مخصوص است بباری تعالی و بر غیر او اطلاق نتوان کرد و رحیم بر غیر وی سبحانه نیز اطلاق نتوان کرد و کریمه قل ادعوا لله وادعوا للرحمن دلیل این تخصیص است الفصل الاول و عن حمزة بن عبد الله صحابی مشهور حسن الصورة و السیرت قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم لا یرحم الله من لا یرحم الناس رحمت یسکنه خدا است بر رحمت خاص کامل خود کسی را که رحمت نمیکند او آدمیا را متفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت جاء اعرابی الی النبی آدماء و یرشینی که اگر خدا کار و درشت خوی باشد بسوی صغیر صلی الله علیه و اله وسلم و دید حاضران را که بوس می کنند خود را از افعال پس گفت اتقلبون الصنیان فما قبلهمه ایابوس می کنید شامخ را از پس ما خود بوس نمی کنید ای ایشا ز افعال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم او املک لک ان نزع الله من قلبک الرحمة ای که میشوم من نهادن رحمت را در دل تو اگر بکشاید تعالی از دل تو رحمت را یعنی چون وی تعالی در دل تو رحمت و شفتت نهادن تو انهم نهاد مقصود در خود تو بخ است بر محبت و اشارت ماکه در دلمها رحمت نهاد و آفریده حق است که وی یا فرید و نهاد و دیگری نتواند نهادن این معنی بر تقدیر کسیر نموده آن است و در اکثر روایات بفتح حمزة آمده و بمعنی غنا شود که من مالک نیستم دفع و از آن کشیدن حق رحمت را از دل تو یعنی چون وی تعالی رحمت را از دل تو کشید من آن را دفع نتوانم کرد و از آن نمود و مال معنی هر دور و ایت یکی است تفاوت در توجیه اعاب است متفق علیه و عنها قالت و هم از عائشه روایت است که گفت جاء تعی امرأة و معها البنتان لها نساء لعی آمده از زن و بان زن و دو دختر بود و او را سوال میکرد آن زن و میخواست چیزی از من فلم تجد عنده غیر ممترة واحدة پس یافت آن زن زرد من خربک خربانها یاها پس و آدم آن زن را آن نمره را قسمتها بین البنتیها پس قسمت کرد دختر مارا در میان هر دو دختر خود آن زن و بربیک نیمه آن را داد و لم تاكل منها و خود خورد چیزی از آن ثم قامت فخرجت پس برخواست آن زن و بیرون رفت از آنجا فدخل الی النبی پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم فحدثه پس گفتیم ان فعل آن زن را بان حضرت فقال پس گفت در بیان فضیلت نیکی کردن بدختران من آتبی کسی که مبتلا گردانیده شود و از آن مالش کرده شود من هذه البنتان بشی از جنس این و دختران بر چیزی یعنی یکی یا دو یا بیشتر و عبارات بتلا بجهت آنست که وجود نبات و عرف و عاوت مکرره و کران می باشد فاحسن البهن پس نیکی کند بسوی ایشان کن له سترامن النار باشد این دختران و نیکی کردن بایشان مر آن کس را پرده از آتش و وزخ و حار و مانع از آمدن آن و اختلاف کرده اند علما در آن که مراد ابتلا و امتحان بجهت وجود دختران است یا آنچه مراد شود از ایشان از رحمت و ایذا و صبر کردن بر آن و ظاهرا دل است و نیز مراد از احسان قدر واجب است از شفقه یا زیاده بر آن و ظاهرا ثانی است و شرط احسان آن است که موافق شرع باشد و مستمر و دایم کرد و تا جاد شدن ایشان بزیج یا بوقت متفق علیه و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم من عال جار یتیم کسی که غم خاری کند و دختر را و ایتادگی نماید نفقه و کسوت رسانیدن ایشان را حتی تبلیغا تا آنکه برسند آن دو دختر بحد بلوغ جاء یوم القیمة می آمد آن کس در روز قیامت انا و هو هکذا در حالی که من دوی بهم باشیم هم چنین و ضم اصابعه و فرامهم آورد آن حضرت برای بیان معنی کذا و کیفیت بهم بودن آن کس و آن حضرت انگشتان خود را و مراد و انگشت است که سبابه و وسطی است یعنی هم خیا که این دو انگشت را بهم پیوسته می بینید من و انکس که عیال داری و دختر کنیز روز قیامت هم چنین باشیم مراد مقارنت و مصاحبت در جنت است یا در محشر و موطن دیگر و الله اعلم و ما انکه در حدیث دیگر فرموده است را بیکجته شده ام من و روز قیامت همچو این دو انگشت و احتمال گفته اند یکی آنکه بیان معنی اتصال و مقارنت و دیگر تقارب و تعاقب مقدار تقدم و وسطی بر سبابه اما درین حدیث بیان این دو احتمال نکرده اند و ظاهر در اینجا مراد ضم و مقارنت و پیوستن است و اگر تقارب و تعاقب در آمدن بهشت مراد و از دیگر صورتی دارد و بر هر تقدیر مراد مبالغه و تا که فضل عیال داری دختران است و الله اعلم و هو مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم الساعی علی الارملة سعی ناینده در تحصیل مونس تارطه و اتفاق کننده برایشان و اوطه نفع سیزده و بیست و زن بی شوهر خواه تزوج کرده باشد این ازین بشوهری یانه و بعضی گفته زنی که مفارقت کرده از وی شوهر بموت یا بطلاق که قال الطیبی و در قاموس گفته مرد ابل و زن را طه بمعنی محتاج و میسکن و جمع اراطل و اراطه در صراح گفته اراطل مرد بی زن و اراطه زن بی شوهر اراطل میوکان و در وی شان و محتاجان و وصل اشفاق این لفظ اندل است بمعنی فرود رفتن نوشته از دست و

میکنند مسلمانی مسلمان و بیکر را یعنی نباید که شتم کند و اصل مغنی ظلم وضع الشی فی خیر موضع است و آن شامل است صغیره را که مجامع را که مناسب و لایق نباشد کردن آن
در حرف گذاشتن و لایق نباشد بضم یا و سکون بین ویندازد و او را در محله و نگذارش در دست دشمن بلکه نصرت کند و یاری دهد و او را و من کان فی حاجة اخیه
کان الله فی حاجته و هر که باشد سعی کننده در قضای حاجت برادر مسلمان باشد خدای تعالی در قضای حاجت وی و من فرج عن مسلم کربة و هر که بخشد
از مسلمانی اند و بی را قائل فی الصراح کربت بضم کاف و سکون را و کرب بفتح کاف اند و که دم بازگیر و از وی فرج الله عنه کربة من کربات یوم القيمة
بخشاید خدای تعالی از وی اند و بی عظیم از اند و بهنای روز قیامت که نفس نتواند زدن و من یستتر مسلما ستره الله یوم القيمة و کسی که پرده پوشی کند
مسلمانی را بپوشد عیبا و گناهان او را بپوشد خدای تعالی عیبا ی او را در قیامت بپوشانند از اهل موقف و ترک محاسبه و اخفای ذکر آن و گفته اند که ستر که ستر سخن
و نهد و بست بر اهل غت و حیا است که عیب ایشان ستور است اگر کاری ناشایسته می کنند در پرتو حیا از استوری دارند اما آنکه پرده از وی جبار داشته
و حیاء و فساد معروف شده و علانیة معصیت می ورزد و انکار وی واجب است و منع و زجر و تشیع وی لازم و اگر منع متعذر بود جز بولایة و حکام باید کرد که او را
از یاری مردم و فساد در دین باز دارند و اما جرح روات و شهود و حکام و بطلان از برای صیانت دین و حفظ حقوق ناس امری واجب و لازم است و آن
باب تنبک شرو کشف عیوب از متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم المسلم اخو المسلم مسلمان برادر مسلمان
دینی لایظلمه و لایخذله فلان ترک نصرت و یاری دادن پس لایخذل بفتح یا و ضم و ال در معنی لایسلم باشد که گذشت و لایحقره و خرد نشود و خوار ندارد
بنظر کم تنکر و مسلمانا اگر چه فقیر و ضعیف و ناتوان و سکین و نامراد و خراب و عریان و لاشی باشد چه داند که قدر او نزد خدا چیست و عاقبت کار او چه اهل لای
الا الله همه اهل غت اند فلا العرة و لر سوله و للمؤمنین و لکن المنافقین لایعلمون هر چه غت ایمانی ایشان از دست نباید داد و انتسابی که بجناب غت
دارند رعایت باید نمود و خصوصاً آنها که نور علم و عبادت را ضمیمه آن ساخته بصفت نور علی نور متصف شده اند اکثر و برانی حال و گرفتاری تجربه بران و وبال اهل
غلبه خصوصاً باب دنیا و جاه که در ظلمت کبر و نفسانیت و جاه غفلت افتاده اند و این نور محروم و محجوب مانده گرفتار ظلمات بعضی فوق بعضی گشته
اند باین سبب است اصل کار که باعث غت و نجات در دنیا و آخرت است محبت فقرا و حب مساکین است که سید سادات عالم و اعز و اشرف نبی آدم صلوات
الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه و اجمعین آن را در دعای خود میخواند و ما مورکشت نظر بر صحبت و مجالست با ایشان فقیر و فقرا در اصل برگزیده و نواخته آن استخوان
و بلند و سرافراز گردانیده آن درگاه اند و دیگر چه کوه میمال اطباب دین باب فراح است و العاقل لکنه الاشارة اللهم رزقنا و لایستخره در اکثر روایات بفتح یا و سکون
حاصل و کسر فاف خوانده اند از فقر و فقرتیه یعنی خرویدن و خوردن و اشتن از باب ضرب و در بعضی روایات و لایخفر و آمده بضم یا و سکون فارحمه و کسر فا
از اخبار معنی آنرا فقر که بمعنی امن و عهد و سلامت است یعنی غدر نکند و خیانت نرزد در حق وی هم چنین است بلفظ یخفر که در آخر حدیث واقع شده قاضی
عیاض مالکی گفته که صواب اول است و در بعضی روایات یخفر نیز آمده بعد از آن فرمود که التقوی همنا و لیثیر الحیثیه ثلاث موارد تقوی و پرستش
کاری از اینجا است اشارت میکرد آن حضرت بسوی سینه مبارک خود سه بار یعنی تقوی در سینه است و کار باطن است و مقصود از این جمله تاکید و تقوی بحد سینه
است یعنی محل تقوی قلب است و امری مخفی است پس چگونه تعارت مسلمانان کند و حقیقت حال وی معلوم نه یا مراد آنست که چون تقوی در دل است پس هر که در
وی تقوی باشد مسلمان از تعارت نه کند چه متقی تعارت که میلمان نباشد و معنی اول مناسب تر و ظاهر تر است کلا یخفی بحسب امری من الشرائع یحقر لخال
المسلم پس است مسلمان از بی تعارت کردن برادر مسلمان یعنی این معنی تمام است و دیگر حاجت نیست کل المسلم علی المسلم حرام بر هر مسلمان بر
مسلمان حرام است و میوه و ماله و عرصه خون وی و مال وی و آب و دی باید که کاری نکند و سخنی نگوید که خون ریخته شود و مال وی تلف گردد و آب و دی وی
برود و شامل همه در بیابان است و این حدیث از جوامع الکلم است که از خواص عاتقه محمدیه است صلی الله علیه و اله و سلم و عن عیاض بن حماد
صحابی است ذکر احوال او در آخر فصل اول از باب المفاخرات و العصبیت گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اهل الجنة ثلثة
سه کس اند یعنی آنها که لایق و شایسته اند که بسا بقان و مقران بهشت در آیند و سلطان مقسط متصدق موقی اول خداوند سلطنت و غلبه عادل احسان
کننده بر مردم توفیق داده شده و بجزایات و موفقی آن را گویند که داده کرده شده برای وی اسباب خیر و گشاده شده بر وی و دی در دای نیکی و رحل رحیم رقیق لقلب
لکل ذی قربی و مسلم دوم مرد دهریان نرم دل مرهم خداوند و قربت را و بر مسلمان را یعنی هر بان بر خویش و بیگانه و عقیف متعفف ذ و عیال سوم مردی پارسا
باز ایستاده از حرام پارسائی نمائنده بپار آردن از حرام و تنگ کردن از سوال و اظهار فقر خداوند عیال که نمیدارد او را عیال برار کتاب سوال و افتادن در گسب حرام
چنانکه در قرآن در شان اینها گفته بحکم الجاهل اغنیاء من التعفف و اهل النار خمسة و دوزخیان پنج کس اند یعنی آنهاست عذاب اند بشومی این افعال شنیعه و
مقصود بقیع و تشیع این افعال و تخلیط و تشدید است بر آن چنانکه در قرآن سابقه مدح و تحسین افعال مذکور بود الضعیف الذی لا ذنب له اول مستخرمی
که نیست عقل و رای مراد او را که باز دارد از کار ناشایسته و ثبات و استقامت نیست مراد از شهوت و صبر نمی تواند کرد از معاصی و قبیح و گناه نمی تواند داشت خود را از آن

سنگین و در او

رواه مسلم
بهشتیان

نباشد بر نفس خود اما در خضر و میان عمارت باکی ندارد و در وجه ثانی باید که مطلقا درست نباشد اما این مختلف میشود باختلاف اشخاص و احوال تا بجای هر کس و بهر حال خوب
تکریم و تعظیم نبود و گاهی در زیاده بر سه نیز باعث خزن و وحشت میکرد و در اطمینان معلوم میشود که نتایج اشین بحضور ثالث بدون یکی از ایشان که باذن و می نزد مالک
و شافعی و جماعه علمای دین و خضر حرام است و بصحت رسیده است از فائده رضی الله عنه که روزی از وایح مطهره جمع بودند نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم نگاه
آمد فاطمه رضی الله عنها چون دید آن حضرت فاطمه را در جای گفت و پنهانی سخن کرد با و می در نیجا و ایل است که نهان سخن کردن با یکی در جماعت در جای که محل تمت و
شک نباشد درستست و بهم چنین نتایج نشد و اکثر عن تمیم الدارمی ان النبی صلی الله علیه و سلم قال لا ینبغی ان یصلی المسلم الا فی مکان من النبی صلی الله علیه و سلم است
مختص است بدان سه بار فرمود این کلمه را نصیحت در اصل خلوص است فاصح می گویند غسل خالص را و هر چه خالص شد آن را ناصح نامند و مراد این در عرف از و
خیر افتد که اثر خلوص طوبیت و محبت است قلنا لمن گفتیم ما جماعه صحابه و پرسیدیم از آن حضرت که این نصیحت و خلوص و اراده خیر که دین را مختص ساختی در آن مکرر است
و برای که باید که در قال فرمود آن حضرت الله مر خدا را عز و جل و لکتابه و مکتوب او را که قرآن مجید است و لرسوله و مر پیغمبر او را که ذات پاک مصطفی است صلی الله
علیه و آله و سلم و جایز است که مکتوب و رسول چنین باشد تا شامل تمام کتب منزه و رسول کرد و صلوات الله علیه و جمیع و لا یمتله المسلمین و مر امامان
مسلمانان را که امر او علمای دین و عامه مسلمانان را که سایر اهل الاسلام اند غیر امامان و علمای دین و راه مسلمانی نصیحت مر الله تعالی را ایمان آوردن بواحدانیت و می
تعالی و صفات و می و اخلاص عمل در عبادت و می نصیحت مکتوب الله را اعتقاد آنکه منزل است از ترویج و عمل کردن با آنچه درست است از اوام و نواهی و تبلیغ
و تعظیم و می نصیحت مر رسول الله را تصدیق و می در آنچه از نزد خدا آورده و اطاعت و می و محبت و می و ستیان و می و احیاء سنت و می صلی الله علیه و سلم و این نصیحت
راجع بعد از آنکه نصیحت نفس خود میکند بان و نصیحت مر الله اسلامین را با طاعت امر او معروف و تنبیه ایشان نزد غفلت و عدم خروج بر ایشان اگر چه جور کنند و انبیا
علمای در آنچه موافق حق گویند و روایت کنند نصیحت مر همه مسلمانان را از اشرار و هایت ایشان بمصلح دین و دنیا و دفع ضرر و جلب نفع مر ایشان را و این حدیث از
جوامع الکلم است که در تمام دین بر و است و تمامه علوم اولین و آخرین مندرج است در وی و تفصیل اجمال آن متعبر و انمود می از آن در ساله حد نوشته شده
است و الله الموفق و عن جریر بن عبد الله قال ما بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم کتبت جریر بن عبد الله بن جلی رضی الله عنه بیعت کردم آن جناب را
صلی الله علیه و آله و سلم علی قادم الصلوة و اتیان الزکوة و انصح لكل مسلم بر کردن نماز و دادن زکوة و خیر خواستی نمودن مر هر مسلمانی را عبادات یا حق الله است یا حق العباد و
از حق الله تخصیص کرد و در آنچه عهده عبادات بدنی و مالی و اهم را کان اسلام اند بعد از شهادتین که نماز و زکوة است و توان که روزه و حج در آن وقت فرض نشده باشد
و اما حق العباد پس شامل است جمیع انواع از نصیحت کردن مر هر مسلمانی را متفق علیه الفصل الثانی عن ابی هريرة قال سمعت ابا القاسم الصادق
المصدوق یقول ثلثین م ابا القاسم رابعی محمد رسول الله را که صادق و مصدوق است صلی الله علیه و سلم صادق راست گو و مصدوق راست گفته شده بوی
یعنی کسی بوی راست گفته پس آن حضرت راست گو است و خبر های که داده و حق تعالی و جبرئیل راست گفته یا بوی و خبر های که بوی رسانیده پس او بریده میگوید
شنیدم آن حضرت را که می گفت لا تمنع الرحمة الا من شقی کتبه و نیشو و مهربانی از دل بیج کسی مگر از دل بیجی زیرا که مهربانی نشان ایمان است پس هر که مهربانی
ندارد ایمان ندارد و هر که ایمان ندارد شقی است نعوذ بالله من الشقاء و رواه احمد و الترمذی و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم الا رحمون بر حمة الرحمن رحم و شفقت کنندگان بر خلق رحمت میکنند ایشان را از رحمت ارحموا من فی الارض رحم کنید
کسی را که در زمین است از آدمیان از حیوان و بدن و رحم کردن بر بدن بآست که ایشان را از بدی باز دارند چنانکه گذشت یاری ده برادر خود را ظالم باشد یا مظلوم
الحديث یا مراد آنست که رحم کنید هر که قابل و مستحق رحم است یوحکم من فی السماء و رحمت کنند شما را کسی که در آسمانست ملک و قدرت او و تخصیص بآسمان بحبت
کمال وسعت و علو و ارتفاع او است یا مراد من فی السماء آنکه اند و رحمت کردن ایشان بخلق از اعدا و مودیات ایشان طین من و انش و دعا و استغفار و طلب
رحمت است از جناب عزت برای رحم کنندگان دوا و ابوداود و الترمذی و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
لیس منا من لم یرحم صغیرنا ولم یوقر کبیرنا نیست از تابعان ما و از آن کسان که بر طریقه ما اند کسی که رحم کند خردان ما را و حرمت نگاه ندارد کلاتان ما را و تخصیص
بر صغیر و کبیر مسلمانان بحبت کمال اتمام و اعتناء است و الا صغیر و کبیر کفار را نیز بقدری رحم و توقیر کردنی است و اگر بصیرت کلمه آدمیان مراد باشند نیز صدق دارد و یا مر
بالمعروف و نیه عن المنکر و نیت از ماکسی که امر کند بمشروع و نهی نکند از مشروع دوا و الترمذی و قال هذا حدیث غریب و در بعضی نسخ
حسن غریب و بعضی از شرح گفته اند که اسناد او جدید است و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما اکرم شاب شیخا من اجل
سنه کرامی ندارد هیچ جوانی بری را از خبت کلاتان سالی وی الا قیض الله له عند کسسه من یکرمه مگر آنکه تقدیر کند و کبار و خدای تعالی را بآنکه نزد کلاتان
سالی وی کسی را که گرامی دارد او را گفته اند که درین کلام اشارت و بشارت است بر رسیدن جوان کرامی کننده پیرا بر سن بری دوا و الترمذی و عن
ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من اجلال الله تعالی بدستی که از جلال و تعظیم الله تعالی است بمثال امری

الکرام ذی الشیبه المسلم کرامی دشتن بریرا که مسلمانست و حامل القرآن و کرامی دشتن بر دارنده قرآن را یعنی آنکه قرآن خواندن میداند خواه حافظ باشد یا نه غیر الغالی فیه و لا الخافی عنه حامل قرآن که از حد در غلو کند رنده نیست در آن و نه دور شو نه از آن قید کرد اگر حامل قرآن را بد و قید کی آنکه غالی باشد در آن دیگر آنکه غالی نبود از آن بلکه متوسط الحال بود و بر طریقه توسط و اقتصاد و اعتدال بود و چنانکه عادت شریف بود رعایت هراقتصاد و امر بدان در عبادات الهی و در آن طبعی گفته اند که مبدل مجبور در قرأت قرآن و تجوید حروف در آن کند بی فکر و تدبیر معانی آن باغالی آنکه شتابی کند در خواندن قرآن چنانکه در حدیث عبید بن عمر آمده که هر که در کم از سه روز تمام قرآن کند چنانستی که گویا بخواند قرآن را و غالی آنکه ترک کند قرأت قرآن را و مشغل نگردد بدان و قریب باین است که گفته شود که آنکه همیشه مشغول تلاوت باشد و بی علم فقه و ذکر و فکر و عبادات دیگر اصلا نپردازد و غالی آنکه وایم بغیر قرآن مشغول بود و تلاوت نکند و در بعضی حاشی گفته غالی تجاوز از حد و خیانت کننده در وی تحریف لفظ و تاویل معانی باطل و غالی متجاوز می معرض از تلاوت آن و عمل بدان و اگر ام السلطان للقط و از جمله جلال و تعظیم خدای تعالی کرامی دشتن پادشاه عادل است و او را او د و البهیق فی شعب الایمان و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر بیت فی السالین بیت فید یتیم محین الیه بهترین خانه در مسلمانان خانه است که در وی یتیمی است که تنگی کرده میشود بسوی او و بر بیت فی السالین بیت فید یتیم لیسایه و بدترین خانه در مسلمانان خانه است که در وی یتیمی است که بدی کرده میشود بسوی او و این گفته میشود و او را با نجاتی و اگر به جنت ناید و تعلیم نرشد داخل احسان است نه ساعت و او ابن مابحه و عن ابی امامه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من مسح داس یتیم کسی که بگذراند دست بر سر یتیمی بطریق شفقت و تطف لم یسجد الا الله در حالی که نمی گذراند دست را که برای خدا و طلب رضای وی تعالی و این شرط است در هر عمل و چون در نجابت اخلاص و مصاحبت بطریق عادت نیز وقوع دارد قید کردند بدان کان له بكل شعرة قمر علیها ید حسنات باشد آن کس را مقابل هر موی که می گذراند بر آن موی دست وی نیکیای و ترفیع فوقانیه و ضمیم است و بضمیمه و کسیر آمده و برین تقدیر معنی آن باشد که هر موی که بگذراند آن کس بر آن موی دست خود را و من احسن الی یتیمه او یتیم عند و کسکه تنگی کند بسوی دیگری یتیم یا پسر یتیم که نزد اوست و در کفالت و عده تربیت اوست تطف و شفقت و نادیب و تعلیم و تزویج و تزویج حفظ مال آنها اگر باشد کنت لنا و هو فی الجنة کما یتن با شتمن و او متعارن و مقارب در بشت پیچ این دو انگشت که سبابه و وسطی است و قرن بین صبهیه و پیوست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای تحقیق و تبیین تقارن و تشبیه میان این دو انگشت خود را و احد و الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ادی یتیم الی طعامه و شرابه اوجب الله له الجنة البتة کسیکه جای دهد یتیمی را بسوی خوراک خود و آب خود و واجب گرداند مرا و الله تعالی بشت را و به نحمد هر کما می را که کرده است الا ان یعمل ذنبا لا یغفر لک انما یکنه کنایه را که امر زیاده نشود و آن کفر است و من عال ثلاث نبات و کسی که عیال داری و تعد و غم خواری کند سه و خنرا و کفایت کند مونت ایشان را و مشلهن من الاخوات یا عیال داری که آنها را که مانند سه دخترند که سه خواهر باشند فادیهن و در حقه پس ادب آموزد ایشان را و مهربانی کند ایشان را حتی غنیهن الله تعالی تا آنکه بی نیاز گرداند الله تعالی ایشان را ببلوغ و تزویج و تمول اوجب الله له الجنة واجب گرداند خدای تعالی آن کس را بشت فقال و جل پس گفت مردی یا رسول الله او ثلثین یا عیال داری کند و دختر دارد و خواهر را یعنی نفو که بغم خواری و دینارین ثواب مترتب گرد و قال او ثلثین پس اجابت کرد آن حضرت التماس ایشان را و موافقت با ایشان و فرمود یا غم خواری کند دو دختر را و خواهر را حتی لو قالوا و موافقت آن حضرت را ایشان را آن مرتبه بود که اگر التماس ترتیب این ثواب بر غم خواری یک دختر یک خواهر میکرد و میگفتند او واحد یا غم خواری کند یکی را قال او واحد هر آینه موافقت میکرد و قبول می نمود آن حضرت و میگفت یا غم خواری کند یکی را و آن بر مذہب فخری که میگویند احکام مفوض است بآن حضرت هر چه خواهد کند و هر که خواهد کرد و هر که خواهد تخصیص نماید ظاهر است و بر قول دیگر که عدم تفویض است میگویند که بعد از التماس ایشان و می شد با آنچه موافق مقصود ایشان است و امثال و اشباه این مدعا حدیث بسیار است بعد از آن فرمود بتقریب ذکر و جوب جنت یا بتقریب دیگر که در آن مقام پیدا شده باشد و الله اعلم و من اذ هب الله کرم یتیمه و جبت له الجنة و کسیکه بر الله تعالی هر دو گردید او را و در بعضی نسخ بکرم یتیمه واجب گردید و او بشت و در بعضی نسخ اوجب الله له الجنة واجب گرداند خدای تعالی برای وی بشت را قیل گفته شد و پرسیده شد از آن حضرت یا رسول الله ما کرم یتیمه و چه چیز دو گردید وی قال عیناه فرمود هر دو چشم او در قاموس گفته کرم یتیمه یعنی تو و هر جاره شریف مثل کوش و دست و الکرماتان العینان و او را فی شرح السنه و عن جابر بن سمره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لان یؤدب الرجل ولده خیر له من ان یتصدق بصلع هر آینه ادب کردن مردن فرزند خود را بهتر است مرد را تصدق کردن وی به پلایه از غله و او الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و ناصح الراوی لیس عند اصحاب الحدیث بالهکذا روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است و گفت ناصح که یکی از راویان این حدیث است نیست نزد محدثان قوی در حفظ و ضبط اقامه بروی توان کرد و وثوق نمود پس این حدیث ضعیف باشد و عن ایوب بن موسی عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ما نخل والد و له من نخل افضل من ادب حسن ایوب بن موسی بن اشدق بن عمر بن سعید بن العاص بن اسیر قریشی که از آنها است روایت میکند از عطا و کحول و

روایت میکند از وی شعبه روایت کرد از پدر از جد که گفت آن حضرت عطا کرد و پیچ بر می فرزند خود را پیچ عطا کرد بن بهتر از ادب نیک که آن بهترین عطاهاست بخل انهم
عطیه دادن بمصدق بخل یعنی عطا رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان قال الترمذی وکفت ترمذی هذا عندی حدیث مرسل این
حدیث نزد من مرسل است و بیان این در شرح کرده شده است و عن عوف بن مالک الاشجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انما
وامرأة شفعاء المحذین من وزنی که سیاه و متغیر شده است رنگ رخساره وی از جنت و جود شفت و ریخ و ترک زینت و عدم ترف و تنعم در تربیت اولاد بعد از
وفات زوج و نفعه بضم سین و هله و سکون فاسیاهی که سرخی زنده میفرماید من و این زن باین صفت مقارن یکدیگر میگیریم که یاقین یوم العتیة هم و این دو انگشت و
قیامت و اوحی بزید بن ذریع الی الوسطی و السبابة و اشارت کرد زید بن ذریع بضم زای که یکی از او بیان این حدیث است از برای بیان یاقین بسوی
انگشت میان و سبابة و امرأه شفعاء المحذین است یعنی زنی است بیوه که جدا شده است از شوهر خود بموتش داریم بقیع بضم هاء و کسره
شده و زن بیوه ذات منصب و جمال خداوند جاه و جمال ازینجا معلوم شد که سیاهی رنگ رخساره وی خلقی نیست بلکه بسبب ریخ و شفت که در پرورش اولاد می بیند
چنانکه فرمود حیثیت نفسها علی بیتا ماها باز داشته است و نه کرده است نفس خود را بر پستان خود و شوهر دیگر نگرفته و مشغول شده بتعهد و تربیت اطفال حق
با نوال و ما تواتر که جدا شدن آن اطفال از آن زن ببلوغ و متقل و مستبد شدن بقوت و عقل و رشد کار و بار خود و فرزند تا کلان نشده است متصل و مطلق است
ببار و پدر خود چون کلان شده جدا شد با مردند و طفلی ازینجا معلوم شود که اگر زن بیوه شوهر دیگر نکند و صبر کند و صلاح و رزق و زینت ترک دهند و پرورش
پستان مشغول باشند فضلی عظیم دارد و رواه ابوداود و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من قامت له
انثی کسی که باشد مراد از دختری ظلم یادها پس دفن نکند آن دختر را زنده چنانکه در جاهلیت به جهت عار و فقر میکردند و لم یولد له علیها و اینست که
افراد و تیار نکند و بزرگتر از فرزند خود را بر وی یعنی الذکور را و وی تفسیر ولد کرد به پسران و چون ولد بر پسر و دختر هر دو اطلاق میکند و مراد ازینجا پسر است تخصیص
کردن را بر پسر داخله الله الجنة و در او را خدا صی بهشت را ظاهر عبارت آن بود که بجای انثی بنت گوید و ولد و ابنه و لیکن در ذکر لفظ انثی تفسیر است
و در ولد تعظیم گوید فرزند زوایشان همان پسر است و دختر داخل فرزندان نیست رواه ابوداود و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال من
اغتیب غدا و اخوه المسلم کنی که غیبت کرده شود نزد وی برادر مسلمان و هو قید و علی نصره و حال آنکه آنکس قادر است بر یاری دادن آن برادر بدفع
غیبت و عاز از وی و منع غیبت که از آن فنصره پس یاری داد و منع کرد فنصره الله فی الدنيا و الاخرة یاری دهد او را خدا صی تعالی و اعانت کند در دنیا و آخرت
فان لم ينصره و هو قید و علی نصره پس یاری ندهد او را وی قادر است بر یاری دادن وی اذ که الله به فی الدنيا و الاخرة در یاد او را الله تعالی
و مواخذه و انتقام کشد از وی بسبب یاری ندادن برادر مسلمان را در دنیا و آخرت اما اگر قدرت بر منع نداشته باشد معذور است پس اظهار کراهیت بکند و اگر آن هم
تواند بدل انکار کردن لازم است رواه فی شرح السنه و عن اسماء بنت جبریل صحابه انصار به جلیله از ذوات عقل و دین قالت قال رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم من ذب عن لحم اخیه بالمغیبة کسی که دفع کند و باز دارد و از گوشت برادر خود بخایاند که گوشت برادر یعنی خوردن آن کنایت
است از غیبت و در قرآن مجید در شان غیبت انکار میفرماید یا حب احکم ان یاکل لحم اخیه میآید و دست میدارد یکی از شما خوردن گوشت برادر خود را و ده تشبیه
کرد غیبت کردن را بخوردن گوشت انتخاب چون عرض آدمی بر دو آبروی او میریزد گوید اذات او را هلاک میکند و گوشت او را میخورد و برای مبالغه فرمود گوشت برادر
مرده و برین تقدیر غیبت بمعنی غیبت است بفتح غین یعنی خایاند و بالمغیبة متعلق بلحم اخیه باشد بقدر اکل لحم اخیه و غیبت
بمعنی غیبت بکسر غین یعنی باز دارد و از خوردن گوشت برادر که آن خوردن گوشت بسبب غیبت است و قال هر دو معنی یکی است که منع کردن و بازداشتن مرده
است از غیبت یکدیگر یعنی هر که باز دارد و مردم را از غیبت کان حقا علی الله ان یعقبه من النار باشد ثابت و واجب بر خداوند وی تعقل از آن کردن است
انما تش و رزخ رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی الدرداء قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ما من مسلم یرد
عن عرض اخیه بنت یح مسلمانی که رد کند و باز دارد و غیب و مفقوت را از آبروی برادر خود یعنی منع کند از غیبت الاکان حقا علی الله ان یرد عنه نار
جهم یوم العتیة کما انک ثابت کرد بر خدا که رد کند و باز دارد از وی آتش و رزخ را در قیامت ثم تلا هذه الاية پسر خواند آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
از برای استنباط بر قول وی کان حقا علی الله ان یرد عنه نار جهم این آیت را و کان حقا علینا نصر المؤمنین و هست ثابت و واجب بر یاری دادی و یاری
رواه فی شرح السنه و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ما من امرء مسلم یخذل امرء مسلما یست و یج مردی مسلمان که مخدول
کرد از یعنی یاری ندهد مرد مسلمان را و منع نکند از غیبت وی فی موضع ینتهک فیه حرمة در جای که حرمت شود و برده شود در انجا حرمت او و مبالغه کرده شود در
دشنام وی و دیده شود در عورت وی و یقطن فی غیر من عرصه و کم کرده شود در آن جایگاه چیزی از آبروی وی و الاخذ له الله کما انک مخدول کرد از آن کس را
الله تعالی فی موطن محیب فیه نصرته و در جایگاهی که دوست میدارد در انجا که یاری دادن خدا صی تعالی را که انجا موطن آخرت باشد و دنیا را نیز شامل است

[illegible]

حدیث انتم شهداء الله فی الارض گفته اند و عن عائشه رضی الله عنها ان النبی صلی الله علیه و سلم قال اتزولوا الناس من اظهر فرود آید
 مردم را در مراتب ایشان یعنی حد و مرتبه هر یکی را نگاه دارید یکی است شریف و اهل غوث و دیگری و ضعیف و ذلیل هر دو را یکسان نازید و تعظیم و تکریم
 هر یک چنان سلوک کنید که موجب ایذا و حط مرتبه نگردد و واه او بود او و در اجزاء العلوم می آید که عائشه رضی الله عنها طعامی میخورد فقیری از آن راه در گذشت
 پارچه نانی بوی بفرستاد پس اذن سواری گذاشت گفته فرستاد که طعامی حاضر هست اگر میل داشته باشید بیاید یکی از حاضران از تفاوت حالشان سید
 گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و سلم که فرمود اتزولوا الناس من از لهم آن مسکین آن نان پاره را خفتی است و اگر با سوار نیز میگردیدیم که با وی
 کردیم ایذا می کشید و اینست میده الفصل الثالث عن عبد الرحمن ابن ابی قریاد بنعم قاف و تخفیف را و دال مظهر در آخر صحابی است معده و در
 مجازان النبی صلی الله علیه و سلم توفیاء و ما بفعل اصحابه یقسمون بوضو و روایت است از عبد الرحمن که آن حضرت وضو کرد و روی
 پس مسح کردن گرفتند یا ران او باب وضوی و می سابقا گذشته است که مراد باب وضو و حیث اکثر آنکه بقیه است که در آن وضو باقی مانده و بعضی آب
 وضو که از اعضا جدا شده تیرم را در داشته اند فقال النبی صلی الله علیه و سلم ما یحکم علی هذا پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چه چیز داشت شمار
 برینکار قالوا حب الله و رسوله گفته باعث برین کار ما را محبت خدا و رسول خداست فقال النبی صلی الله علیه و سلم پس فرمود آن حضرت
 من سره ان یحب الله و رسوله او یحب الله و رسوله یک شاد میگرداند و اگر دوست دارد خدا و رسول او را یا دوست دارد او را خدا و رسول او را و این
 مرتبه بالاتر از اول است و در حقیقت هر دو متکثر میگردند چه هر کس دوست دارد خود را دوست دارد دیگر و چه هر کس دوست دارد خدا و رسول خدا را دوست دارد
 فیصدق حدیثه پس باید که راست گوید سخن خود را اذ احدث چون گوید سخن را و لیو دامت اذ انتمن و باید که ادا کند و برساند امانت مردم را
 که نزد اوست چون نهاده شود نزد وی و لیحسن جوار من جا و ره باید که نیک کند بهمان کسی را که بمسایه شده است او را یعنی دعوی محبت خدا و
 رسول خدا یا امثال این امور که متبع باب وضو است مثلاً چندان مونت نازد و بر نفس شاق نیست و ثابت نمیکرد و عده در ان امتثال اوله و نواهی است
 خصوصاً این امور که صدق حدیث و ادا امانت و حسن جوار است و در معاملات و حقوق ماس بدان اقبال غالب است و گویا که در ایشان چیزی یافت که
 موجب تمایز و تقصیر را دایم این حقوق بود ازین جهت تخصیص کرد و الله اعلم مولانا احمد محمد شیبانی رحمة الله علیه مروی بود که ناگوار شدین و متبع یکی از ائمه
 میوات که در دایم حقوق برادر تقصیری داشت در ویش شد و در خدمت مولانا افتاد تا بحدی که آب برای خاقانوی میکشید روزی او را دید که کوزه آب بر سر می
 گفت یا ابوجعفر حق با اینها از تو را ضعیف می شود و بر خاطر برادر در یاب و حق او را داد کن و او را از در رضی ساز و عن ابن عباس قال سمعت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم یقول لیس المؤمن بالذی تتبع و جاره جایع الی جنبه نبت مسلمان کامل کسی که سیر میخورد و همسایه او گرسنه است در پیشگاه
 او و او را روایت این مرد و حدیث را البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره قال قال رجل گفت ابو هریره گفت مروی یا رسول الله
 ان فلانة تذاکر من کثرة صلواتها و صیامها و صدقاتها فلان زن ذکر کرده میشود از بسیاری نماز و روزه و صدق و وی یعنی میگوید که عبادت
 بسیار میکند غیر انها تو ذی جبر انها بلسا فلان زن میرنگاهند همسایه های خود را بزبان خود قال هی فی النار فرمود آن حضرت که وی در آتش و درج
 خواهد بود بسبب اینها همسایه ها و نماز روزه و تصدق با وجود آنکه افضل عبادات اند کفارت این گناه وی نخواهد شد قال گفت آن مرد یا رسول الله
 فان فلانة تذاکر من قلة صیامها و صدقاتها و صلواتها پس بدستی فلان زن دیگر ذکر کرده میشود از کمی روزه و صدق و وی و نماز و وی بعد از آن
 بیان کرد که صدق و او را به قول خود و انها تصدق بالا ثوار من الاقط بستی این زن تصدق میکند با هزار فردت که چیزی طویل و حیر است و لا تو ذی
 بلسا فلانها جبر انها و لیکن اینها نیکد زبان خود همسایه های خود را قال هی فی الجنة گفت آن حضرت این زن در بهشت خواهد بود و تقصیری که در بسیاری
 نماز و روزه و تصدق دارد اینها که در نماز و صیام و صدق و او را احد و البیهقی فی شعب الایمان و غه قال ان رسول الله صلی الله علیه
 و سلم وقف علی ناس جلوس و هم لابی هریره است که آن حضرت ایستاد بر مردمی که نشسته بودند فقال الا خبرکم بخیرکم من بشوکم پس فرمود انما یخیرکم
 شمارا بیکترین شما و قمتا بیکترین شمارا از بدترین شما یعنی بیان کن کمترین شما بیکترین و بدترین شما بیکترین قال گفت ابو هریره فکستوا بر خاشاک
 ماندند آن مردم که بسبب خاموشی ترس از آن باشد که تشخیص فرماید که این نیک است و این بد است بمعنوم عام و بعضوان کلی قال ذلک ثلث مراتب پس گفت
 و مکرر کرد و این آن حضرت این کلام را سه بار فقال رجل بلی پس گفت مروی آری یا رسول الله خبرنا بخیرنا من شرنا خبره ما را و بیان کن و بیکترین بیکترین را
 از بدترین فقال پس فرمود آن حضرت خیرکم من یرجی خیره و یومن بشو بهترین شما کسی است که امید داشته باشد مردم نیکی او را و ایمن بوده باشد از
 بدی او و شوکم من لا یرجی خیره و لا یومن بشو بهترین شما کسی است که امید نداشته باشد مردم نیکی او را و ایمن نبوده باشد از بدی او و این
 نباشند از بدی او این باشد از ایمن بیکترین است و بدترین شما کسی است که امید نداشته باشد مردم نیکی او را و ایمن نبوده باشد از بدی او و این

صلی الله علیه و آله وسلم ان الله تعالی قسم فیکم اخلاقکم خدای تعالی قسمت کرد میان شما خلقها و سیرت های شما را که از جمله دین است که اقسام بینکما در اقلکم خیر است
 کرد میان شما از قهای شما را که از ابواب دنیا است بعد از آن تفصیل آن کرد و تفصیل اخلاق کرد در برابر اوق و فرمود و ان الله تعالی یعطی الدنیا من یحب و
 من لا یحب برستی که خدای تعالی میدهد به دنیا را که مراد از اوق اینجا است کسی را که دوست میدارد و کسی را که دوست نمیدارد که فراموش من مطیع یا عاصی و لا یعطی
 الدین الا من یحب و نمیدهد دین را که اخلاق نیک است مگر کسی را که دوست میدارد و باز برای تاکید و تقوی حکم ثانی فرمود فمن عطاها الله الدین فقد احببه
 پس کسی که به او را خدای تعالی دین را پس تحقیق دوست داشته است و او را باز برای تاکید این معنی که دین اخلاق نیک است گفت و الذی نفسی بیده لا یسلم
 عبد حتی یسلم قلبه و لسانه بخدا سوگند مسلمان نه شود بنده تا آنکه مسلمان شود و مطیع گردد و دل و زبان او اسلام طلب نظیر دوست از عقاید باطله و اسلام لسان
 باز داشتن از لایعنی که اقل الطیبی و ظاهر آنست که عبارت از تصدیق و اقرار است بلکه کنایت از تسویت ظاهر و باطن و تخصیص قلب و لسان از جهت
 بودن آنها در اسلام و ایمان و لایون من حتی یا من جاده بواقعه و ایمان کامل نیاروده باشد تا آنکه امن گردد و بمسایه او بدیاری و ایمان خیر از
 اخلاق است و تخصیص بجهت بودن او ست عمده در معاملات خلق و ذکر ایمان اینجا برای کمال مبالغه است گو یا که حقیقت ایمان که تصدیق قلبی است موقوف
 است بر آن و چون اصل معنی ایمان امن کردن ایندین منجرب است از تکذیب مناسب ذکر او با این کردن ایندین بمسایه از ابواب و الله اعلم و عن ابی هریرة
 ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال المؤمن مألوف مسلمان محل و مکان الفت و محبت است چه در اجتماع دین و اسلام بر لغت است و عن حماد
 منت نهاد بر مومنان تالیف طوب ایشان بقول خود کنتم اعداء فالف بین قلوبکم و منت نهاد بر حبیب خود صلی الله علیه و آله وسلم تالیف قلوب
 مومنین بقوله هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین و الف بین قلوبهم آایه و لاخیر فمین لایالف و لا یؤلف و نیست نیکو در کسی که الفت نمیکند
 و محبت ندارد و مسلمانان و الفت کرده نمی شود و محبت داشته نمیشود و او را یعنی مسلمان دوست ندارد و ایمان چون سبب الفت و محبت است مومن الف
 و مألوف و محب و محبوب باشد و رواها روایت کرد این دو حدیث را احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم من فقی لا جد من امتی حاجه کسی که برآورد مریکی از امت مرا حاجتی و کاری فی الصراح ففهم و حاجت رو کردن بریدان
 لیسره بها در حالی که میخواهد که شاد گرداند او را بقضای آن حاجت دهد سرخی پس تحقیق شاد گردانید مرا و من سرخی قد سرخه و کسی که سرخ و دگر داند مرا پس تحقیق
 راضی گردانید خدا را و من سر الله و کسی که راضی گرداند خدای تعالی را با دخله الله الجنة در آورده او را خدای تعالی در بهشت و عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم من اعاث مملوفا و هم اناس است گفت گفت کسی که فریادری کند از و کفنی یا کتب الله له ثلث و سبعین مغفرة بنوبه بر او
 و می خدای تعالی بقتل و دسه آمرزش و لحد و فیها صلاح امره کلیه یکی انان و بقتل و دسه آمرزش آمرزشی است که در وی صلاح کار او است بر مریکی کار دنیا و آخرت و
 ثلثان و سبعون له و درجات یوم القیمه و بقتل و دوه آمرزش مراد از موجب زیادت در جاست روز قیامت و عنه و عن عبد الله و رضی الله عنهما قال لا
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و روایت است انان و از ابن مسعود گفت گفت آن حضرت الخلق هیال الله مخلوقات حکمهای خدای تعالی دارد که نفع و
 قوت ایشان بر دست فاحب الخلق الی الله پس محبوب ترین خلق بسوی خدا من احب الی هیال کسی است که نیک کند بسوی هیال خدا و می البیهقی الا حدیث الثلثه روایت کرد
 این هر سه حدیث را فی شعب الایمان و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اول النعمین یوم القیمه جاران نخستین و و خصم که بیکدیگر خصومت کنند و حق
 خود را از یکدیگر طلبند و بمسایه یا زنده و اه احد و در اینجا اشکال آورده اند که در حدیث دیگر آمده اول خیری که پرش نموده و حساب کرده شود و غار است و در حدیث دیگر اول خیری
 که حکم کرده شود بدان میان مردمان خصمه خوشت و جواب داده شده است بآنکه حدیث اول ازین دو حدیث نسبت به حقوق الله است و ثانی نسبت بمطاع الله و ازین
 علی ابن ابی السیوطی و عن ابی هریره ان رجلا شک الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم روایت است انابو هریره که مردی شکایت کرد بسوی آن حضرت قیوة
 قلبه غمی دل خود را که علاج آن چیست قال اسع راس التیم و الطعم المسکین گفت آن حضرت در بیان علاج غمی دل دست بگذران بشفقت بر سزیم و بخوران طعام مسکین یا
 یعنی تحفظ و مهربانی کن بر خلقی که گرسه سورت قنات کنند زیرا که علاج بضد می باشد چنانکه علاج کسی که مبتلا به تکبر است بتواضع و به بخل بباخت پس علاج
 ابتلا بقتل و قلب نرمی و مهربانی بودن باشد و بخصیص تیم و مسکین از اشارت قول حق جل و علا که فرمود او اطعام فی یوم ذی منی تخیر قیامه اقربا و مسکینا از امتیة مضموم است
 زیرا که مراعات تیم و مسکین با اقامت غمیه شاد داشته از جهت وجود زیاده مشقت و مجامده در آن و هر که در عقبه شاد دارد باید پیدا شود نرمی در دل او و مسامحت در نفس می
 رواه احمد و عن سراقه بن مالک صحابی است ایمان آورده و در دفع کردن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال الا اولکم علی الفضل الصدقة اما دلالت بختم شما را بر فاضلترین صدقه
 آنست که مردود الیک لیس لک سب غیرک افضل صدقات صدقه کردن و نمیکند کردن نسبت بر دختر تو در حالی که باز گردانده شده است بسوی تو یعنی طلاق داده
 او را شوهر او یا بآدمه و نه تواقا ده و نیست ماین و فقر را کسب کننده و نفع رساننده و خیر تو چنانکه پسری داشته باشد که خدمت کند یا کسی دیگر که مروت او کند تا چنانچه در خانه بگذرد
 افتاد و ابن ماجه باب الحب فی الله و من الله این چنین است ترجمه باب فی حب فی الله معنی حب فی الله محبت داشتن بوجه الله و از جهت خدای تعالی بی مشاکبت

اورا داده بروی و بعضی گفته اند که مراد آن است که آیا هست ترا نعمتی بروی که داده آنرا و میخواهی که ترتیب و تمام کنی آن نعمت را و اصلاح کنی آن را و معنی اول
 مناسب تر است بمقامی که غالب آنست که آدمی بقصد استغای عوین و جزای نعمت خود میرود و معنی ثانی مناسب تر است بمفهوم ترتیب و کونید که ترتیب
 بمعنی تلخیص نیز آمده قال لا گفت آن مرد در جواب فرشته فرمود برای ترتیب نعمت غیر از احببت به فی الله نیست مراد آنکه زیارت مکرر محبت و شکر من اوست
 بوجوب الله و طلب رضای او تعالی قال فالحی رسول الله الیک بان الله قد احبک کما احببت به فیه گفت فرشته پس بدستی من فرستاده خدمتیم به سوی
 تا خبر و خبر ترا که خدای تعالی دوست داشت ترا چنانکه دوست داشتی تو را برای خدا و راه مسلم و عن ابن مسعود قال جاء رجل الی النبی گفت عبد الله بن
 مسعود آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله کیف تقول فی رجل چه میگوئی و چگونه حکم می کنی در مردی که احب قوم را
 و لم یلحق بهم و دوست داشته است گروهی را و نه در نیافته است ایشانرا و زبیده و صحبت نداشته با ایشان یا عمل نکرده با آنها ایشان عمل کرده اند فقال المرء
 مع من احب پس فرمود آن حضرت مرد با کسی است که دوست داشته است ایشانرا یعنی بخیر دوستی است اگر چه در نیافته و زبیده و کار نکرده اگر چه صحبت کامل
 که تعبیر را شاید بهمانست که مقابعت و مواهبت کشد اما اصل انجذاب و اعتقاد و موافقت و محبت و اتحاد است این بشارتست مرد دوستداران صلحا و علما و
 قی و اولیا که امید است که فردا در زمره ایشان برخیزند و با ایشان باشند انشاء الله تعالی متفق علیه و عن انس ان رجلا قال روایت است از انس
 که مردی گفت یا رسول الله متی الساعة کی می آید قیامت قال گفت آن حضرت و لیک وای بر تو و ما اعدت لها چه آمده که در دوزخ عمل صالح بر تو
 قیامت یعنی این را نه می پرسی که قیامت کی خواهد شد علی کن و کاری بساز قیامت هر وقت که شود ظاهر آن حضرت را این سوال وی خوش نیامد و کان برود که
 از روی تعنت و استعجاب می پرسید یا از خوف و اعتقاد قال گفت آن مرد ما اعدت لها آمده که در دوزخ و کاری نساخته ام برای قیامت الا انی احب
 و رسول الله که این است که دوست میدارم خدا و رسول خدا را چون آن حضرت این کلمه را شنید از وی و معلوم کرد که از روی خوف و اعتقاد و میگوید قال فرمود
 انت مع احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری او را چون خدا را دوست میداری در جوار رحمت و عزت وی خواهی بود و چون رسول خدا را دوست
 داری نیز از مقام قرب و عنایت وی بهره ور باشی اگر چه مقام او بلند تر و عزیز تر است که کسی با بخا نرسد اما نور محبت و تبعیت وی بر مجاهد و تابعان وی خوا
 تاقت و محبت و قرب و وی شرف خواهد ساخت قال انس خمار ایت المسلمین فرحوا بشیء بعد الاسلام فرحهم بها گفت انس چون فرمود آن حضرت
 این کلمه را و بشارت داد باین نعمت عظمی ندیدم مسلمانانرا که خوشحال شده باشند هیچ چیزی بعد از خوش حالی اسلام که داشته اند بجز خوش حالی ایشان باین کلمه که فرمود
 آن حضرت اصل ایمان و اسلام است و این بشارت نیز متفرع بر و اثر و نتیجه است متفق علیه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم مثل الجلیس المصالح و السوء کما حمل المسک و نافع الیکرة حکم و حال بهترین نیک و بدش حال رو در رنده مشک است که با خود دارد
 و هم کند که کبر است بکبر کاف و سکون با تخم نماند و نه آنکه گری و مشک که بآن بدمند و جمع وی الکبار است بیا و او کور بود و نام کوره آنکه گریست که از نکل نماندند و
 جمع وی الکبار بود و کیران جمع هر دو آمد و در نهایت گفته گیر نام همان کور است که از نکل نماند و نه و فرقی قول بعضی است فحاصل المسک اما ان یجذبت پس بر
 دارنده مشک با آنکه میدهند تر از آن مشک و می بخشد بی عوض الا انما بجای محله و نه الی محله الاعطاء و خدا بفرمود و محله و سکون ذال عجز نام عطیه که از نعمت غنیمت بجای
 برسد و اما ان تتباع منه یا آنکه بخوری مشک را از وی چنانکه در صحبت خدمتی میکند و از مصاحب در بر او آن خدمت فیض می برزد و اما ان تتجد منه و میخاطبت
 یا آنکه میبای آن مشک بوی خوش یعنی اگر مشک غیر سبوی خود میرسد و از زمین مصاحب اگر فیضی و نعمتی بچشم غیر سببین پس است که ساعتی در صحبت او خوشحال شوی
 و فارغ می شوی و نافع الیک اما ان یحرق ثیابک و در دمنده گیر یا آنکه میسوزد و جای را و اما ان تتجد منه و میخاطبت یا آنکه میبای از وی بوی بد را و همچنین مصاحب
 بد یا ضرر میکند و ضایع میکند وقت را و میرسد و استعداد و میسوزد لباس نقوی را و اگر آن نباشد بی ذوقی و بد حالی و ناخوشی وقت نقداست متفق علیه الفصل
 الثانی عن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول کما اعطای صحابا است گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت قال
 تعالی و حبت محبتی للمتحابین فی گفت پروردگار تعالی ثابت و واجب شده دوستی من مرد و دوست دارند کان یکدیگر را بسبب من و دوستی من و المتحابین
 فی و هم شعیفان بجهت من و ذکر و شای من و المتزاور و منی و زیارت کنندگان یکدیگر را برای من و رضای من و المتبادر یعنی و بر یکدیگر نازل مال کنندگان
 بسبب من و طمع در ثواب من بی ثواب سمعه و ریاد و اه مالک و فی و و ایت الترمذی و در روایت ترمذی آمده که قال گفت آن حضرت یقول الله تعالی
 میگوید خدا تعالی للمتحابون بخلافی لهم منا بر من خود و دوست دارند کان یکدیگر را بجهت عظمت و جلال من و ایشان را بمنهاست ز نور یعنی روز قیامت
 یعظمه النبیون و الشهداء و شک میرند ایشان را پیغمبران و شهیدان اینها اشکال می آید که چون روا باشد که این افضل الناس اند علی الاطلاق و شهید که جان
 و مال خود را در راه خدا نهد و نذبان فضل عظیم در ایشان حاصل است و شک بر بند برین جماعه که این عمل باین آسانی کردند و رشک بفرغ فضل بر فاضل نزد جوابش آنکه میگویند
 که ادا غبط اینها استخوان و شاست بقیقت معنی او که بر مثل آنجا ایشان دارند یعنی انبیا و شهیدان ایشان شاکوید و مقام ایشان را استخوان نمایند جواب دیگر آنکه کلامی
 معانی

بر فرض و تقدیر است یعنی اگر انبیا و شهدا بر کسی غلبه بودی بر ایشان بودی و مشهور در جواب آنست که تواند که در مفضل صفتی باشد که در فاضل نباشد با وجود فضایل و کمالات که در جنب آن صفت مفضل محو است چنانکه یکی هزار غلام خوش روی با چندین ضعیف و هنر با دو و یکی دیگر غلام بچه خردی دارد که شیک است که آنرا نیز میخواهد که او را باشد بسبب غایت شوق و حرص بر احراز فضایل و مزیات حق یا آنکه انبیا صلوات الله علیهم نیز کاتب فی ائمه دارند و بر وجاهتم و اکتل فافهم و بعضی گویند که این حالت در محشر باشد پیش از درآمدن بهشت و فوز بنعم آن و نیل درجات قرب الهی تعالی و در حدیث آئینه بیاید که صفت ایشان این است که ایشان خونی و خونی یعنی تشویش و تردیدی نباشد و ایمن و فارغ البال باشند و مردم دیگر اگر قاری نفس بود و انبیا را تر و دامت و اتمام کمال ایشان باشد پوشیده نماید که اشک مذکور در انبیا صحتی دارد اما در ششده چنین است چه در جقیل محبت الهی شاید که کمتر رشید نبود بلکه بیشتر از ان باشد و الله اعلم قدر و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من عباده لا انا سا ما هم با نبیاء و لا شهداء بدستیک از انبیا کان خدا آو میا نند که نیستند ایشان پیغمبر و نه شهید یظهر الانبیا و الشهداء ایوم القیمه رشک میرند ایشان را پیغمبران و شهیدان روز قیامت بمکانهم من الله بسبب مرتب ایشان که نزد خدا دارند قالوا اصحابی که گفتند یا رسول الله خبرنا من هم من کن تو ما نیز اکتند ایشان قال هم قوم محتاجوا بروح الله ایشان قومی اند که دوست داشته اند یکدیگر با محبت روح خدا بضم را در اصل معنی آنچه زنده شود بوی بدن و مراد بوی اینجا قرآن دارند در قرآن مجید میفرمایند و کذا لک و حینا الیک روحا من امرنا چنانکه حیات ابدان بروح است حیات قلوب بقرآن باشد و در قاموس گفته قرآن را یکی از معانی روح داشته و دوست داشتن محبت قرآن یا آن معنی است که رحمت جامع و باطن محبت ایشان قرآن است یعنی دین اسلام یا آن معنی که قرآن باعث و آمر است بمولات مومنین و تحاب یکدیگر و بعضی مراد از روح و حی دارند که آن نیز از معانی روح است و این نزدیک معنی اول است و بعضی مراد از روح الله محبت دارند چه محبت نیز سبب حیات و نشاط و تازگی و دماست چنانکه محبوب را گویند انت روح و در بعضی نسخ روح نفع نیز تصحیح کرده اند که معنی رحمت آید فروح و ریحان ای رحمت و رزق که ان فی الصحاح و مال جمع معانی یکی است یعنی دوست داشتن بری خدا علی غیر حرام بنیم در حالی که تحاب ایشان واقع و مبنی است بر غیر قریبتهای رحیم میان ایشان باشد و لا اموال تتعاطون نه مبنی است بر اهلای که دلو و ستی کنند از ایمان یکدیگر قواله ان و جز هم لودرس نمیدانند که در و بیای ایشان منور است بلکه عین نور است مبالغه و انهم لعلی نور و بدستیک ایشان بر نور اند یعنی بر بنبر هار نور اند چنانکه در حدیث سابق گذشت یا مستولی و تمکن بر نورند مقصود بیان اهت و جلالت و رفعت شان و مکان ایشان است لا یخافون الا اذا خاف الناس فی ترسند و قتی که ترسند مردم و لا یخزفون اذا خزن الناس و اند و لکن نمیشوند و قتی که اند و لکن شوند مردم و قهر هذه الایة و خواند آن حضرت برای استبشاد و اثبات ولایت خدا را ایشان را و نفی خوف و خزن را از ایشان این آیت را که الا ان اولیاء الله لا خوف ولا هم یخزفون و روايت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد بود او در و رواه فی شرح السنه و عن ابی مالک و روایت کرد و او را محی النته در شرح السنه از ابی مالک اشعری لفظ المصباح لفظی که در مصابیح مذکور است مع ذوالد و اید و تهای دیگر چنانکه در مصابیح است و کذا فی شعب الایمان و همچنین روایت کرده بهیچ مصابیح باز ایدی با در شعب الایمان و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا ی ذرکت اخضره را بی در غفاری را با با ذر ای عمری الایمان او ثقی ای ابو ذر کدام کی از غر و ای ایمان حکم است عروه بضم عین محله و سکون را هر چه شک نموده و شک در زده شود بوی مثل عروه احوال که باریسته میشود بوی و عروه که زده که دست و بی باشد استعاره کرده شد برای آنچه شک کرده شود بوی در دین از ارکان ایمان و صفات آن میفرماید ای ابو ذر میدانی که کدام رکن ایمان و صفت وی حکم تراست تا شک کرده شود بوی در نجات آخرت و ثواب آن قال گفت ابو ذر الله و رسول الله اعلم خدا را رسول خدا را تا تراست این کلمه عادت سجاده بود که چون آن حضرت چیزی از ایشان می پرسید ایشان جواب بطلیم خدا و رسول خدا میکرد و نداندا و اعتنا قال گفت آن حضرت الموالاة فی الله دوستی و پیوستگی کردن با هم از رحمت خدا و المحب فی الله و الحب فی الله دوست داشتن کسی را از رحمت خدا و دشمن داشتن از رحمت خدا و راه البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا عاهد المسلم الخاءه چون عیادت میکند مسلمان مسلمان دیگر را و زاره باز مارت میکند و به دین و بی آیه قال الله تعالی یکوید خدی تعالی طبت خوش شد زنده گانی تو در دنیا و آخرت و طاب ممشاک و خوش رفتن تو که اینجا که و بهر کام که زدی ثوابی بدست آوردی و تبوات من الجنة منزل لا و گرفتاری از بهشت منزلی را و این هر سه قرینه احتمال را عا نیز دارد یعنی خوش بادنند گانی تو و خوش باده رفتن تو و بجز رفتن تو از بهشت منزل رواه الترمذی و قال هذا لحدیث غریب و عن المقدم بن معد یکرب صحابی است نزول کرد و معد و است در اهل شام عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا احب الرجل الخاءه چون دوست دارد مردی مسلمان را با طبع خبره اند محب پس باید که خبر کند آن مرد آن مسلمان را که وی دوست میدارد و او را بر کار این باعث استمال قلب و اجتناب لغت و محبت است چون دانند که وی دوست میدارد و حقوق محبت رعایت کند و در دعا نصیحت می باشد و رواه ابو داود و الترمذی و عن انس قال من رجل بالنبی گفت انس که نشست مردی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عنده فاس و نزد آن حضرت مردان بودند فقال رجل من عنده انی لاحب هذا الله پس گفت مردی از آن کسان که نزد آن حضرت بودند بدستیک

من دوست دارم این مرد را که شست از حبت خدا فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اعلمته آیا دانیده این مرد را که تو دوست میداری
 او را قال لا گفت ندانیده ام قال فرمود قم الیه فاعلمه بر خیز و برو بسوی او پس بدانان او را فقال الیه فاعلمه پس برخاست و رفت بسوی او پس میانه
 او را که من دوست میدارم ترا فقال پس گفت آن مرد در دعای او احبک الذی احببتنی له دوست دارد ترا آن کسی که دوست داشتی تو را از برای من
 یعنی الله تعالی و باید که چون یکی بدیگری کویدانی احبک در جواب وی گوید احبک الله قال گفت انس که راوی این حدیث است ثم رجع بستر باز آمد پس
 فقال النبی پس پرسید او را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که چه گفت آن مرد در جواب تو فاجنبه بما قال پس خبر داد آن حضرت را آنچه گفت آن مرد در
 جواب وی فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم انت مع من احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری او را و انت ما احببت و مرتبت
 جز او با هر آنچه نیستی کردی برای خدا در محبت داشتن وی بلکه در هر عمل و معنی احتساب ثواب چشم داشتن از خدا عزوجل و حقیقت کبریا و سکون سین اسم است
 از وی و اصل لفظ از حسابست بمعنی شتر و گویا که این فعل را به جهت نیت ثواب در حساب می درآورد و نظر اعتداده اعتبار بران میگارد و رواه
 البیهقی فی شعب الایمان و فی روایة الترمذی و در روایت ترمذی باین لفظ آورد که المرء مع من احب وله ما اکتسبه و با کسی است
 که دوست میدارد او را و او را جز آنچه کسب کرده به نیت ثواب و عن ابی سعید انه سمع النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول ابو سعید
 از آن حضرت شنیده که میفرمود لا تصاحب الا مومنا یا مری مکن و صحبت مدار مکرسلان را یعنی نه کافرا یا مسلمان صالح را نه فاسق را و مومنان بخشی
 قرینه که فرمود و لا یا کل طعام الا نقی و باید که نخورد طعام ترا که مردی پرستگار را یعنی طعام تو باید که از وجه حلال باشد تا قابل خوردن متقیان شود
 و باید که متقیان از آنجورانی نه غیر ایشانرا منع کرد از مصاحبت و مواکلت کفار و فجاء تا سبب الفت و محبت نکرد و از مصاحبت ایشان صفات و تمیز
 سرایت نگیرد و گفته اند که این شرط در طعام و عورت است نه طعام حاجت زیرا که حق سبحانه و تعالی شاکر در جماعه که طعام میدهند مسکین و یتیم را و اسیر را و
 اسیران ایشان کافران بوده اند پس برای دفع حاجت طعام بکافرتوان داد و رواه الترمذی و ابوداود و الدارمی و عن ابی هريرة قال
 قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم للبر علی دین خلیله مرد بر دین دوست خود است یعنی هر که دوست دارد کسی را الله بر مذمت و ست
 وی باشد فلینظر احدکم من یخالی پس باید که نظر و اندیشه کند یکی را بشاکر که دوست میدارد و رواه احمد و الترمذی و ابوداود و البیهقی فی
 شعب الایمان و قال الترمذی هذا حدیث حسن غریب و قال النووی اسناد صحیح مقصور و مولف ازین تطویل مبالغه در درستی است که
 توهم کرده که این حدیث موضوع است و حافظ سراج الدین قزوینی بر درست که بر صاحب مصابح اندک کرده و گفته که این حدیث موضوع است و شیخ ابن حجر عسقلانی
 بر روی دیگر کرده و گفته که ترمذی باین حدیث تمسکین نموده و حاکم صحیح کرده است که از اهل السیوطی و عن یزید بن نعمان بن قیس بن عاصم بن
 شد جنین را با مشرکان بعد از آن اسلام آورد و ترمذی گفته که تشکیک نشده است و او را سماع از آن حضرت و صاحب جامع الاصول او را در صحابه ذکر کرده و ابوی
 گفته بصری تابعی است و صحبت ندارد و ابن حسان او را در ثقات ذکر کرده و الله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل الرجل
 الرجل چون برادر کردی مردی و دیگری را دوست دارد او را فلیس له عن اسمه و اسم ابیه باید که برسد و از نام وی و نام پدر وی و من هو و
 باید که برسد که از کدام قبیل و کدام مردم است فانه او صل للمودة زیرا که بدستی این برسدن نام وی و پدر و قبیل و خویشان وی پیوندد و بنده است
 مر صحبت و مودت را و رواه الترمذی الفصل الثالث و عن ابی ذر قال خرج علينا رسول الله برون آمربا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
 وسلم قال فرمود اندرون ای الاعمال احب الله تعالی آیا در می یابید که کدام عمل از اعمال فاضلتر است نزد خدای تعالی قال قایل الصلوة و اگر گوید گفت
 گوینده از جماعه صحابه که حاضر بودند نماز و زکوة محبوب ترین اعمال اند نزد خدا قال قایل الجهاد و گفت گوینده دیگر کارزار کردن بکافران محبوب تر است قال
 النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ان احب الاعمال الى الله تعالی المحب فی الله و البغض فی الله بدستیکه محبوب ترین اعمال بسوی خدا و
 از حبت خدا و دشمنی از حبت خداست اینجا اشکال می آید که چون روا باشد که حب فی الله و بغض فی الله محبوب تر از صلوة و زکوة و جاد باشد و حال آنکه اینها افضل اعمال
 علی الاطلاق و اینها هر که محبت بوجدهد و او را محبت خواهد داشت انبیا و اولیا و صالحان از بندگان خدا را و لا بد اتباع و اطاعت خواهد کرد و ایشانرا و کسیکه
 دشمن داشت از برای خدا دشمن خواهد داشت دشمنان دین را و بدل محمود خواهد نمود در جاد و قال ایشان پس در جماعه طاعات از نماز و زکوة و جاد و جز آن کدام
 و چیزی بدتر است که یا فرمود اصل و مبنی و مدار اعمال و طاعات محبت الله و بغض الله است و بعضی گویند که از اجابت افضلیت لازم نیاید که نماز و زکوة و جاد افضل اعمال باشد اما
 حب الله و بغض الله محبوب تر باشد فمروا به احد و روی ابوداود الفصل الاخير امام محمد تمام این حدیث را که مذکور شد روایت کرد ابوداود و در همین فصل آخر یعنی در
 احب الاعمال الخ و سوال جواب که اول مذکور شد روایت نموده و عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما احب عبد الله الا ان
 دبه دوست داشت هیچ بنده دیگر را از برای خدا که بزرگ داشت باین دوست داشتن پروردگار خود را زیرا که چون محبت می تعالی دوست داشت که با او دوست داشت

مضرت دنیا و صلاح وقت خود را جایز است و از مجانبت جستن و دوری کردن از وی و رجوع به سوی حق و غیره و توجع و غیبت و عیب گوئی و کینه و عداوت انستی و در احاطه العلوم از جماعه سلف ارحم به و غیر هم نقل آن کرده که بعضی از ایشان بجهان یکدیگر کرده تا مدت عمر و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن سه کس که تخلف از فرود تبوک کرده بودند به جهت ترس راه یافتن اتفاق بحال ایشان تا پنجاه روز صحابه را و زنان و خوشیان ایشان را از مهاجران ایشان کرده و آن حضرت تا یکماه زمان خود را بجهان نموده و عایشه باین زیر برضی الله عنهم مدتی بجهان کرده و امام احمد بن حنبل از محبت عارث مجاسبی بجهت تصنیف کردن او در علم کلام قطع صحبت کرده اما باید که نیت در آن صادق باشد و بغرض انصافی نبوده و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا کم والطین و در داری نفس خود را از کمان بد فغان الطین اکذب الحدیث زیرا که کمان بد دروغ ترین سخنان است چون بر کسی کمان می برد و حکم میکند بر او که چنین است و چون وی بد واقع چنین نیت این حکم وی دروغ باشد و از بعد حدیث حدیث نفس است و آن بالقای شیطانی است و گویند که بخواهند آن باین جهت است یا مبالغه است بدان و در قرآن مجید آمده ان بعض الطین اثم و مردمان کمان بد است و گفته اند کمان بد که نیت آن است که استقرار و جزم نماید بر آن تا آنچه خطو کند در دل و بعضی گفته اند که موب اثم است چون تکلم کند بر آن و بر زبان آورد و از او بر هر تقدیر بدگویی نداشته باشد بر آن یا هر دو دلیل اگر متعارض باشد اما آنچه حکم دلیل و قرینه و انضمام کمان بر بدمان یا خورد نکرد و لا یخسوا و تخسوا و تخس نکیند و تخس ننماید اول بجامه و ثانی بجمیم بالعکس و فرق میان تخس و تخس بوجود کرده اند و در قاموس در فصل هم گفته جس شخص اخبار مثل تخس و جاسوس و جس مشتق از است صاحب سرش و در فصل حافظه جاسوس معنی جاسوس بآن مخصوص است بخبر خیر و بد و در شراستی و بعضی گفته اند که بحکم تعریف خبر بتلف و زنی و بجا بطلب آن بجا شد خاکه و زوید و ششیدن و وزوید و دیدن و بعضی گفته اند که بحکم لغزش از حورات و بجا استماع آن و بعضی گفته اند که بحکم طلب خبر بجا و یکدیگر و بجا برای نفس خود و طبیعت گفته اند که اول شخص عیوب مردم و بواطن امور ایشان و بعضی خود را و بعضی خود و وجهی بر تقدیر بطلب خبر در غیر آن باشد که شاید بعد از اطلاع بر خبر جسدی پیدا شود یا طبعی حادث گردد و لا تا جاشوا و بخش نکند یکدیگر و بخش بسکون هم چیز را و بعضی گفته اند که مستحق تاو یکدیگر در دافعه و در اصل بر یکدیگر میسر را گویند و بعضی گویند که بخش در حدیث بمعنی بر علائق است بعضی را بر بشر و خصوصیت و لا تخاسد و او بطلب نکند یکدیگر را و حدیثی زوال نعمت غیر ظالم یا از وی که نعمت او برسد که انی القاموس و لا تا بغضوا و دشمنی نکند یکدیگر یعنی اترک کنید از اسباب حد و شکر و اللاب و بعضی قدری است که بنده را در آن اختیاری نبوده و بعضی گفته اند که مراد از این تا بغض نمی از اختلاف در اموال است بدعت زیرا که ابتداء در دین و بر شستن انداز راست بسبب بغض و عداوت است و لا تا جوا و او نیست بخینه بدیشت یکدیگر و طبیعت گفته اند که مراد بتدبیر تقاطع است زیرا که هر یکی از متقاطعین پشت میدهد و دیگر را یعنی اعراض میکند و ادای حقوق اسلام و کونوا عباد الله اخوانا و بائسید همه بدکان خدا برادران یکدیگر یعنی چون همه شما بنده کان یک مولی اید همه در عودیت برابر باشید و باید که یکدیگر را تخاصد و تا بغض و تا بر یکدیگر اید و فی روایه و لا تا فوا گفته اند که تا فوا بمعنی تخاصد یا قرب بآن است و احتمال دارد که معنی تناقض میل و رغبت باشد بدینا گفته اند و حدیث آمده که معتز هم بر شما دنیا پس آنگاه کنید در آن یعنی رغبت نمانید و نافرست فی شئی ای غبت فیه متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم یفتح ابواب الجنة یوم الاثنین و یوم الخميس گشاده میشود در ایام هفت روز و شنبه و پنجشنبه بعضی گویند که این کنایت است از کثرت غفران و در گذشتن از جرایم قتل و اعطاء ثواب و در جات و صواب آنست که محمول بر ظاهر است چه محل مخصوص بر ظاهر و احببت و اقام که دلیل صاف از آن نباشد و فتح باب علامت منع باشد فیخیر لكل بعد لا یشک بالله شینا پس آمرزیده میشود در هر بنده را که شریک ینکر و انداختن چیزی را و مرداد بشرک و تباب عدم غفران کفر میسر اند پس فی ما نذنا آمرزیده هیچ مرد الا رجل کانت یلینه و بین اخیه شتمنا و کمر می که است میان او و میان مسلمانان دشمنی و کینه فبقال انظر و اهدین حتی یصلحها پس گفته میشود ملائکه را حلت و بعد این هر دو را که یک و دیگر دشمنی و کینه دارند اما که صلح کنند یکدیگر انظر و افتح تمیزه و کسر ظا از باب افعال یعنی افعال رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعرض اعمال الناس فی کل جمعة متوفین عرض کرده میشود و علمای مردم بر پروردگار تعالی یا بر فرشته که مومل است بر جمع صحن اعمال در هر هفته و با جمیع چون آخر ایام بفته است و بفته بوی تمام میسر و اطلاق کرده بر هفته یوم الاثنین و یوم الخميس و روز و شنبه و روز پنجشنبه فیخیر لكل بعد مومن پس آمرزیده میشود در هر بنده مسلمان را الا بعد البینه و بین اخیه شتمنا و کمر بنده که میان او و میان برادر وی دشمنی است فبقال اترکوا هذین حتی یفیا بکما ریدایا شتمنا تا آنکه بر جمع کنند و باز آیند از دشمنی و رواه مسلم و عن ام کلثوم بن عقیقه بن ابی معیط صحابه است اسلام آورد و ملائکه و بر سر آورد و ذکر کرده نشده است او را بلکه زوجه و چون بدیده آمد تزوج کرد و او را بعد از آن بن عوف و بعد از وفات عبد الرحمن تزوج کرد و او را عمر بن العاص چند ماه در خدمت او بود پس مرد و پسر او عقیقه بن عین و سکون قاف بن ابی معیط بن عیم و قح عین و سکون تخانیه بن عسر و بن امیه بن عید شمس از شرکان مشهور است که گفته شد بعد قالت سمعت رسول الله کفتم ام کلثوم شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بایقول می گفت لیس الکذاب فیت دروغ گو اگر می دروغ میگوید الذی یصلح بین الناس آن کسی که اصلاح میکند میان مردم و بایقول خیرا و نبی خیرا و می گویند که نیک را و میرساند بخان نیک را یعنی بخان که با صلاح آورد اگر چه واقع است متفق علیه و رواه مسلم و زیاد و روایت کرده است مسلم این عبارت را که قالت کفتم ام کلثوم و لم اسمعه و شنیدم من او

مکتبہ انوار
کوئٹہ

تغی النبی میخواد ام کلثوم از غیر اسمعیم بر اصرار علی الله علیه وآله وسلم بر خص فی شئی ما یقول الناس کذب گفت شنیدم آن حضرت را که رخصت کند و اذن دهد و هیچ چیزی را نپنج میگوید مردم که آن چیز دروغ است الا فی ثلث مکرر در حدیث الحروب یکی در جنگ چنانکه سخنان گوید که جلالت از آن ظاهر گردد و دلهای لشکریان اذن قوت گیرد و دشمن فریب خورد و اگر چه خلاف واقع باشد و الاصلاح بین الناس دو صلح در دادن میان مردم چنانکه سخنان آید و نقل کند که موجب اصلاح و اتفاق گردد اگر چه نه واقع بود و حدیث الرجل امراته و سوم سخن کردن مرد زن خود را و حدیث المرأة زوجها و سخن کردن زن شوهر خود را چنانکه یکدیگر اظهار محبت و خشود می نمایند تا باعث ایلاف و التیام گردد و ذکر کرده شد حدیث جابر که اول وی این کلام است ان الشیطان قد ایس فی باب الوسوسة در باب وسوسه در اوایل کتاب و در مصابیح اینچنانکه کوراست الفصل الثانی عن اسما بنت یزید قالت قال رسول الله کنت اسماء کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لا یحل الکذب الا فی ثلث حلال نیست دروغ گفتن مکرر سه جا یعنی حلال نیست مکرر کذب کذب الرجل امراته یکی دروغ گفتن مرد زن خود را و البیوضیهها اما راضی گرداند او را ظاهر تخصیص کذب رجل امراته که بی ذکر کذب امره مرد را باعتبار اکثر و اغلب است چون زنان جاهل اند و بدان بکلیه و ارضای آنها بیشتر حاجت می افتد و در حدیث سابق هر دو مذکور شد و الکذب فی الحرب و دوم دروغ گفتن در جنگ چنانکه مذکور شد و الکذب لیصلح بین الناس سوم دروغ گفتن برای آنکه صلح افکند میان مردم تا خلاف و نزاع موجب تباه و تفرق نکند و رواه احمد و الترمذی و عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا ینکون مسلمان یمجر مسلمان یمجر مسلما فوق ثلثه نمی باشد و نمی باید مسلمانی را که بجهان کند مسلمانا ترک دهد و صحبت و سلام او را بالای سر و در قافا القیه سلم علیه ثلاث مرات پس چون به بیند و پیش آید او را سلام دهد بروی سه بار کل ذلک لا یورد علیه در هر مرتبه روزی که مسلمان دیگر بروی و نکوید جواب سلام او را فقد بار بار باشد پس بتحقیق بازگشت آنکه جواب سلام نه گفت به کنا بهجهان یا کنا به خود یا کنا به مسلمان سلام دهند یعنی سلام دهند از کنا بهجهان بیرون آمد و کنا به برگردن ماند که جواب سلام نداد بلکه کنا به مسلمان سلام دهند و نیز برگردن او شد که جواب سلام او نداد و رواه او و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا یحل لمسلم ان یمجر اخاه فوق ثلث حلال نیست در مسلمانا که ترک دهد برادر خود را بالای سر و روزی که هجرت فوق ثلث فوات دخل النار پس کسی که بجهان کند بالای سر و روزی که بجهان آید آتش دوزخ را یعنی مستوجب و مستحق دخول نامیکردد و چون مدکنا به در آمد گوید آتش دوزخ پس چون زنده است هم دماش است رواه احمد و ابوداود و عن ابی خراش السلی خراش کبیره خراش و سلمی بنهم سین و فتح لام مخففه و بعضی گفته اند سلمی است یعنی نام احمد است بحاد و الی ملطین بر وزن جعفر صجانی است روایت کرده است از وی ابوداود و سین یک حدیث درجهان سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول شنیدم آن حضرت را که میگوید من هجر اخاه سنة فهو کسلف دمه کسی که بجهان کند برادر خود را یکسال پس این بجهان کردن کو یا خون او ریختن است در ترتب اثم شدید اما مثل است بجمع و جوهره زیرا که قتل الکبریا راست بعد از شرک مقصود و مبالغه و تاکید است در منع از بجهان چون بجهان در مدت سال کامل از مجرای عادت بیرون است و باعث نهایت آزار خاطر گوید یا به تیغ اید و خفه و غم کشتن است رواه ابوداود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یحل لمؤمن ان یمجر مؤمنا فوق ثلث ترجمه این که شش خان حرمت به ثلث پس اگر بکند و بر مؤمن سه روز غلیظ پس باید که به بند و پیش آید وی آن مؤمن را که بجهان کرده است و را فلیسلم علیه پس باید که سلام دهد بروی خان و در علیه السلام پس اگر برگردد بروی سلام را و داد جواب سلام او را فقد اشتراک فی الاجر پس بتحقیق شرک شد هر دو در اجرو هر دو با و وصلت و ترک بجهان و قطعیت یافتن اول با بدای سلام و ترک بجهان و ثانی جواب سلام و قبول آن و ان لم یرد علیه و اگر برگردد بروی سلام را و داد جواب سلام وی نداد فقد با و بالا اثم پس بتحقیق رجوع کرد و بازگشت بکنا به و بعضی نسخ بانکه چنانکه معلوم شد و خرج المسلم من البجوه و بیرون آمد سلام دهند از بجهان و کنا به آن همه با و کنا به برگردن آن و یکرا تدا و رواه ابوداود و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الا اخبرکم بافضل من درجته انصام و الصدقه و الصلوة کنت ان حضرت آنجا خبر ندیم من شما را بعلی که فاضل تر است در جواد و زهد و زه و صدقه و نماز که نافذ باشد قال کنت ابو دودار قلنا کیفتم باجماع صحابه علی خرد و ما با آن عمل که فاضل تر است از درجه این عبادات مذکوره قال اصلاح ذات البین گفت نیک گردانیدن احوالیکه در میان یکدیگر است چنانکه بغض و عداوت و جنگ و جدل مثلاً میان جماعه افتاده و فساد راه یافته است آنها را بمبدل بالعت و محبت و صلح ساختن و از فساد و بصلاح آوردن و هم ذات البین این معنی دارد و ذات البین نام آن احوال است که در میان مردم افتاده است و اصلاح آنها نیک گردانیدن آنها و تبدیل آنها از فساد و بصلاح و فساد ذات البین هم الحاقه و فساد احوال که ذات البین است حاقه است حلقی موی شردن و حلقه موی شرنده و مرا و اینچنین هلاک کردن و از بیخ برکنار است یعنی فساد ذات البین خصلتی است هلاک کننده دین و از بیخ برکننده و ثابت چنانکه اشهره موی را از بیخ بر میکند و درین ترغیب و تمهید است بر اصلاح و دفع فساد و تمهید و تنفیر است از خلاف آن رواه ابوداود و الترمذی و قال هذا حدیث صحیح و عن الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه

والله وسلم دایم من قبلکم گفت زیرین العوام که از عشره مبشره است که گفت آن حضرت آمده است بسوی شما و سرایت کرده در شما و
و بیماری امتی که پیش از شما بوده اند فی الصراح و سبب نرم رفتن و کل ما شغل الارض و ابه و ایاری او و اجماعت آن مدد و بیماری که دام است الحسد و الغضام
به خواهی و دشمنی همی الحاقه این بغضا الحاقه است این چنین گفته طیبی و غیره راجع به بغضا داشته و گفته زیرا که بغضا سخت تر است تا نیروی مدینه گری وین
اگر چه نتیجه حد است انتی و اگر بهر یک از حد و بغضا دارند تا وکیل کل واحدة من التخصیص نیز صورتی دارد بعد از آن مدیان مراد از الحاقه فرمود لا اقول
تخلق الشیء کما یرید الله علیه و سلم قال ایاکم و الحمد و دور دارد و خود را از حد فان الحسد یا کل الحسنات زیرا که حسد میخورد و میسر نیستی را که با کل
النا و الخطب چنانکه میخورد و میوزد آتش بهر دم را و او را بود این حدیث تسک کرده اند معتزله بر مذمب خود که خطاست یعنی ارتکاب محصیت بل
میگوید و عمل صالح را و بهر میسر و نیکی را و از داهل سنت و جماعت این چنین نیست بلکه نیکو میسر و بهر را چنانکه فرمود ان الحسنات ینمیهن السیات و جزا
از تسک ایشان باین حدیث آن است که مراد از خوردن و بردن حد حیات و لکن است که حد باعث میگردد عاقد را بر اتلاف مال و اهلک نفس و هتک
حرمت محمود و اگر بفصل نباید غم آن دارد البته و هتک حرمت بر غیبت خود البته موجود است پس روز قیامت حنات او را محمود میدهند و در عوض بغض ظالم که
بر کرب و است چنانکه در حدیث آمده است که مفسس از امت من کسی است که روز قیامت با نماز و زکوة و صیام و قیام میاید و با وجود آن یکی راوشامه و او را
وزوده و دیگر را مال فوده و خون ریخته آن همه حنات او با آنکه بر آن ظالم کرده بهر معنی جفا اهل این است نه محو و اخای آن از دیوان احوال او و اگر امر و از آن
محو فانی کرده باشند خود آن مرد که اید و حدیث مطلق است بآمدن او با اعمال روز قیامت و جواب دیگر آنکه حنات مناعف میگردد با استعداد و بعد و صلاح
وی پس چون ارتکاب خطای کند از مناعت محروم ماند و عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ایاکم و سوء ذات الیمن فانها الحاقه و دور دارد
خود از بدی ذات الیمن پس بدستی که او حاقه است صبر برای مبالغه است رواه الترمذی و عن ابی هريره جبر صا و سکون راجع فی تضییع بدستی
ماننی تعب میگردد با طیبت بر دین ابراهیم عم تا آمد آن حضرت مدینه را پس اسلام آورد و وی و آخوخت تیج کبیر بود و ایت کرده است از وی ابن عباس بن
النبی صلی الله علیه و سلم قال من ضا رضا الله به هرگز نرسد سنجی به محبت شرعی کرد و رساند خدای تعالی بوی فی الصراح نمک نرسد ساندین غلظ
نفع مضاره که لک ضرر کند و من شاق تشدید قاف شاق الله علیه و سلم که خلاف و دشمنی کند بر کسی بموجب خلاف و عداوت کند خدای تعالی بروی فی الصراح
مشاق شاق خلاف و دشمنی و اصل اشتقاق مشاق از شق است بکسر شین معنی جانب و هر یکی از مخالفین و متنازعین در جانبی است از دیگری و طیبی گفته که مشاقه از
مشقت نیز توان داشت باینکه تکلیف کند صاحب خود را با آنچه در طاقت اوست انتی و این معنی نزدیکتر است بکله علی و الا مشاقه معنی خلقت و عداوت بی علی آید
چنانکه و من شاق الله و رسول و من شاق الرسول من بعد ما یتین لالیدی و بنا برین معنی فرق کرده اند میان مضاره و مشاقه و بعضی هاشمی باین که ضرر و مشقت متعلق
اند در معنی لیکن ضرر استعمال کرده مشق و در اتلاف مال و مشقت در رسانیدن اذیت بیدن مثل تکلیف علی شاق رواه ابن ماجه و الترمذی و قال هذا
حدیث غریب و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ملعون من ضار مؤمنا او مکرمه را نرسد
و دور انداخته شده است از دگاه قرب و رحمت الهی کسی که نرسد از مسلمانان یا مکرمه نبوی فی الصراح مکرمه و بد سکایدن و رفتن رواه الترمذی و قال
هذا حدیث غریب و عن ابن عمر قال صعد رسول الله صلی الله علیه و سلم المنبر بالابرآه آن حضرت منبر را قادی بصوت رفیع
پس آواز داد و خواند مردم را با و از بلندت قال پس گفت یا معشر من اسلام لبسانه ای کرده اسلام آن ندکان زبان خود و لم یفیع الایام قلبه و ریه
است میان تا دل ایشان لا نود و المسلمین ایانکمه سلما نانا و لا یغیر و هم و سرزنش نیکند ایشان را و لا یقتبوا عوا و لا یقتبوا عوا و لا یقتبوا عوا و لا یقتبوا عوا
طلب نیکند از فی الصراح تیج و طلب چیزی رفتن بر پی آن فانه من یتبع عوره اخیه المسلم پس بدستی کسی که یتبع کند عیب را در مسلمانان اقتب الله عوره و تقه تیج
کند خدای تعالی عیب را و من یتبع الله عوره یفضحه و کسی که یتبع کند خدای تعالی عیبهای او را رسوا گرداند او را چه بیج چیز بروی مخفی نبود و لونی خوف
و حله اگر چه باشد انکس پنهان در میان رخت و جای بود و باغش و منزل خود رواه الترمذی و عن سعید بن زید عن النبی صلی الله علیه و سلم
سلم ان من اوجب الروار و ایت است از سعید بن زید که از عشره مبشره است از آن حضرت بدستی اند بهر ترین را با را بدست فرونی و زیاده است و بشرح
زیادتی که رفتن در و ام و بیچ پس میفرماید از فرود ترین را با الاستطاله فی عرض المسلم بغیر حق در از کردن زبان و در افاددن در آبروی مسلمانان عیبیت کردن و دشنام
دادن و ترفع و تکبر نمودن و حقیر نداشتن بناحق و بی مصلحت شرعی و در قاموس گفته است طالت دلخت امتداد و ارتقاء و تفضل و در اصل گفته است طالت تکبر
کردن و دراز شدن چون در استطالت عرض کردن است زیاده بر آنچه استحقاق دارد و بیشتر از آنچه نصبت است تشبه و اگر آبرو را که زیادت بر حق میگیرد و این را با
گفت زیرا که عرض مسلمان عزیز و شریف تر از مال او است پس ضرر و فساد در رفتن آن اگر و او فراموشد و قید کرد بغیر حق زیرا که در بعضی احوال مباح است چنانکه صاحب

حق را نکش که حق دینی و دیکوید یا ظالم یا شایسته را بخرج کند و ازین بابست جرح و روایت که محدثین روایت را برای مصلحت حفظ دین کنند و سابقا معلوم شد که غیبت مباح است در بعضی محال این نیز ازین بابست و واه ابوداود و البیهقی فی شعب الایمان و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لما عرج فی دبی هرگاه که بالا بر دهم و در کاه رسن یعنی چون بهراج رفتم مودت بقوم همه اظفار من نحاس گذشتم تقوی میگردانیدم ایشانراست ناخان از من تخم شون و جوهم و صد و دهم میخراشند و پهای خود را و سینهای خود را نموش و بجای و شین مجتنب فراموشیدن قحلت من هو لایس کفتم کینتند این قوم را یا جبرئیل قال هو لایس کفتم الناس و یقولون لایس کفتم جبرئیل این جماعه اند که میخورند گوشتهای مردم را یعنی غیبت می کنند و دشنام میدهند و بدان آبروی مردم میریزند و وجه تعبیر از غیبت باطل نعم سابقا در باب الغیبت معلوم شده است و چون آبروی مردم ریخته و بدان منشرع شد حق سبحانه تعالی روپهای و سینهای ایشانرا هم بدست ایشان قیج و خراشید و ساخت و واه ابوداود و عن المستورد عن البنی صلی الله علیه و آله وسلم من اکل برجل مسلم اکلته مشور و بضم میم و سکون سین جمله و فتح فو قانیه و سکون و او و کسر بر این شداد به تشدید و ال صحابی است معده و در اهل کوفه ساکن شد مصر را و در وقت وفات آن حضرت پسرکی بود در روایت میگوید که بخورد بسبب مردی یعنی بوسیله غیبت کردن او قمر را که بضم نون و سکون کاف بغی قمر و اگر قیج نمره خوانند یعنی بجای خوردن بود و چنانکه یکی بود که او را به جنت عداوت غیبت و منقبت مسلمانان را خوش دارد و شخصی نزد وی برود و خوش آمد او گوید و آن مسلمان را غیبت کند و باین وسیله برای خود نانی پیدا کند و در زرقی بهم رساند فان الله یطعمه مثلها من جهنم پس بدینست که حق تعالی میخورد از آن غیبت که او را مثل آن اکل از آتش دوزخ و من کسی ثوبا برجل مسلم و کسی که پوشاند نفس خود را جامه بسبب مردی بهمان معنی که در اکل معلوم شد و این بر تقدیری که کسی بر صیغه معلوم باشد چنانکه قرنین او که اکل و ققام است و اما اگر بر صیغه مجهول خوانند چنانکه در نسخ مصحح واقع است و معنی کسوة نیز موافق آن است زیرا که کسوة بغی جامه پوشانیدن است و اراده پوشانیدن نفس را تکلف است معنی آن شود و کسی که پوشانیده شود و او را بسبب مردی جامه فان الله یکسوه مثلها من جهنم پس بدینست که خدای تعالی می پوشاند او را مانند آن جامه از آتش دوزخ و من ققام برجل و کسی که با سبب مردی مقام سمحه و دیاء در مقام شوانیدن و نمودن محامد و محاسن را یعنی تا مردم ببینند و بشنوند سمحه در چیزی که تعلق بجای سمح دارد و در یاد را در آنچه بجای سمحه دارد پس میفرماید هر که بسبب مردی در مقام سمحه و دیاء باشد فان الله یقوم له مقام سمحه و دیاء يوم القيمة بدینست که خدای تعالی می ایستد برای او در مقام سمحه و دیاء و قیامت و این عبارت را دو معنی گفته اند یکی آنکه کسی که صلاح و تقوی و زهد در دنیا ظاهر کند بحسب یک مردی صاحب مال و جاه تا وی بشود و ببیند و معتقد گردد و مال و جاه خود را بروی مصرف کند باسند خدای تعالی برای رسوا کردن او یعنی اراده کند فضیلت او را ایستاده کند و او در مقام سمحه و دیاء یعنی بفرماید ملائکه را تا ندانند در دهنده که مردی مرئی بود و برای خلق کار میکرد و بعد از آن عذاب کند او را عذاب مرئیان و معنی دیگر آنکه کسی ایستاده کند مردی را و او مقام سمحه و دیاء یعنی او را بصلاح و تقوی تعریف کند و بزرگواری و عبادت شریعت دهد و این را وسیله تحصیل حطام دنیا و حصول اغراض نفسانی خود گرداند چنانچه خداوند در ایشان میکند و ایشانرا از جابل و مصاید و غو میگرداند و در قیامت خدای تعالی او را در مقام فضیلت و رسوائی ایستاده کند و نداند و هندی فرشتگان که این دروغ گو است که مردی را بدروغ شریعت و ادعا اغراض نفس خود از آن حاصل کند بعد از آن عذاب کند او را عذاب دروغ گوین و واه ابوداود و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حسن الظن من حسن العبادة لمان نیک بودن بر مسلمانان و اعتقاد خیر و صلاح کردن بر ایشان از غلبه عبادات خیر است یا ناشی است از حسن عبادات یعنی هر که متعهد و متیکو کار است بر مومنان نیک می برد و بدکان خبر بد کار نبود میت بکان باشد همیشه زشت کار نامه خود خواند اندر حق یار و واه ابوداود و عن عایشه و عنی الله عنها قالت اعتل بحیر لصفیة پیار شد شتری که مرصیفه را بود و عند ذلین فضل ظهر و حال آنکه نزد زینب زیادتی سواری بود یعنی شتری داشت زیاد بر حاجت خود و ظهر یعنی پشت است و معنی مرکب نیز آیه قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لزیب پس گفت آن حضرت مر زینب را عطیها بحیر اید مرصیفه را شتریک زیادت بر حاجت تو باشد فالت پس گفت زینب بطریق استقامت بخاریا اعطی تلك اليهود یله من میدهم شتر آن یهودیه را ضمیمه رضی الله عنها و خرمی بن الخطیب یهودی بود و لیکن از اولاد دمار و ن علیه السلام بود در غزه خیر بدست افتاد بود پس آن حضرت او را بکند و کرده در جاله کجج خود آورده و بعضی از او را و از او را و ابی سوره را می بود و عایشه رضی الله عنها از آن بود و آن حضرت حمایت و ریاست وی میکرد و روزی او را عایشه یهودیه خواند و سقط گفت وی بشکایت پیش آن حضرت آمد فرمود با وی که بگو که من پیغمبر زاده ام و تو دختر ابوبکر رضی الله عنه و چون زینب بوی در شتری کرد و غضب رسول الله پس شتر آورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر زینب فخرها ذ الحجة و المحرم و بعضی صفر پس مجور ساخت آن شتر زینب را تمام ماه ذی الحجه و محرم و پاره از ماه صفر و واه ابوداود و ذکر و ذکر کرده شد حدیث معاذ بن انس که اول این اتفاق است من حیثی موثقی باب الشفقة والرحمة الفصل الثالث عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رای عیسی بن مریم رجلا یسرق دید عیسی علیه السلام مردی را که دزدی میکند فقال له پس گفت مرا و ابر عیسی علیه السلام سرقت دزدی کردی تو قال کلا گفت دزدی نکردم من والذی لا اله الا هو سوگند آن کسی که میت بمعبری بخت نمکری قال عیسی آمنت بالله و کذبت نفسی ایمان آوردم بخدا و دروغ کو ساختم من خود را یعنی تصدیق کردم ترا

و همان گونه و خیانت نورزد و مقصود آنست که چون تو با خستیا را گذاشته و مشورت با کرده امان ندهد و تو در هیچ کس بهتر باشد پس اشارت بیکی از انان و ونبه کرد و فرمود
 خذ هذا فانما فی ایتیه یصلی بکیر این بنده را زیرا که بدترستی دیده ام من او را که نماز می گذارد و استوص به محروفا و طلب اندر کن از خود بوی نیکی و احسان را
 و بعضی گفته اند که استیضا یعنی قبول و صیت یعنی یکم ترا بوی احسان را و قبول کن و صیت مرا و بعضی گفته اند که استیضا یعنی ایضا است و معنی
 طلب که مفهوم آن است منظور نیست در حدیث دیگر آمده است که چون ابو الیثم آمد و بر زن خود گفت این بنده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برین
 داده و نیکی و احسان را در حق وی و صیت کرده است زن گفت بجای آوردن این و صیت مشکل است نیکی و احسان همین است که او را آزاد کنی و واه
 الترمذی و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم المجالس بالامانة مجالسها بآمانت است بهمان معنی که معلوم شد که چون سخنی که در مجلس
 از کسی بشنوی نقل نکنی و سخن چینی ننماید الا لثلاثة مجالس مکرسه مجلس و سه سخن که در مجلسی که بشنوی واجب کرد و نقل و رسانیدن آن بغیر سلف دم حرام نیکی
 ریختن خون حرام و فرج حرام و فرج زنی که حرام باشد یعنی زن اگر دن و اقطاع مال بغیر حق سیوم یا زنا کسی جاکردن بر وجه حرام یعنی مال کسی گرفتن
 بظلم پس اگر بشنوی از یکی که گفت میگویم فلان مرد را یا زنا میگویم فلان زن را یا میگویم مال فلان کس را باید که این سخن آن بان جماعه برساند تا بر حذر باشند و خود را
 نگاه دارند و واه او داده و ذکر کرده ذکر کرده شد حدیث ابی سعید که اولش این کلمه است ان اعظم الامانة فی باب المباشرة فی الفصل الاول در باب
 مباشرت از کتاب نخل و فصل اول یعنی این حدیث در مصابح مکرر مذکور شده یکبار در باب مباشرت و صحاح دیگر کرده و بار دیگر درین باب که باب الحذر و التانی
 است در حسان آورده و واه همان باب مباشرت بحال خود که شتم و در باب الحذر و التانی ذکر کردیم بحجت تکرار و صواب ذکر او در صحاح است و مانا که در
 نسخهای مصابح که نزد مولف بودند رحمه الله علیه مکرر مذکور است و لیکن در نسخهای که ما دیده ایم از مصابح در باب الحذر و التانی مذکور نیست و در باب المبا
 شرة است فقط غالبا نسلخ از آن بجهت تکرار آنرا انداخته اند و الله اعلم الفصل الثالث عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما خلق الله
 العقل چون پدید آمد خدای تعالی عقل را قال له گفت مر عقل اقم باسیت فقام پس ایستاد ثم قال له یسرکنت مر عقل را ادب پرشت ده فادب پس
 پرشت داد ثم قال له اقبل یسرکنت خدای تعالی عقل را روی من را فقبل پس روی آورد و سحی ثم قال له یسرکنت مر عقل را اقلد یسین فقلد پس
 نشست ثم قال له یسرکنت برورد کار تعالی مر عقل را ما خلقت خلقا هو خیر منک پیدا نموده ام هیچ مخلوقی را که او بهتر است از تو و لا افضل منک
 و نه فاضله و زیاده تر از تو در کمال و لا احسن منک و نه خیر و جمیل تر از تو خیریت در ذات اوست و فضیلت قیاس بغیر و حسن در صفات و افعال باب اخذ و اب
 اعطی بحجت تو میگویم و بر جبت تو میدهم یعنی هر که انعمتی میدهم بواسطه تو میدهم که خدمتی کرد و مستحق انعام شد و از هر که آن داده را باز میگویم بسبب تو باز میگویم که تقصیر
 نمود و مستوجب سخط است و باب اعرف و بتوشناخته میشود و باب اعاتب و بحجت تو خشم میگویم و باب الثواب و علیک الثواب و بسبب است
 ثواب و بر پشت عقاب حاصل آنکه در تکلیف و خطاب و عقاب و ثواب و عقاب و در دنیا و آخرت بر عقل است و قد تکلم فی بعض العلماء و تحقیق
 سخن کرده اند و صحت این حدیث بعضی علما و میگویند این حدیث موضوع است بیان این سخن بقتضی در شرح کرده شده است و الله اعلم و عن ابن عمر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الرجل لیکون من اهل الصلوة والصوم والزکوة والحج والعمره بدستیک مردی میباید از اهل نماز
 و زکوة و حج و عمره و حق ذکر سهام الخیر کلمات آنکه ذکر کرد آن حضرت اقسام و حصص نیکی را بهر معنی که بایست و معظمت آنرا ذکر کرده یا اکثر و کم
 داشت و مایه مخفی یوم القيمة الا بقدر عقله و جزا داده میشود و آن مرد در قیامت مکرر اندازد عقل او را و بعقل انجا معرفت اشیا و دریافت مصالح و فساد مبداء
 و معاد و تیز میان خیر و شر و احتراز و احتراش از غوائل و آفات نفس و ابتداء و وصول بمقام قرب و وصول بحق و عقل معاد که در کلام بعضی واقع شده این است
 و در اینجا است اختلاف علما و بحث ایشان در تفاضل عقل و علم که گویند علم افضل است یا عقل و اگر علم را بهر معنی تیز و دریافت محل کنند که اثر عقل باطن معنی است
 خلافی در میان نمی ماند و باین معنی علم و عقل افضل باشد از عقل و عبادت و گفته اند یک رکعت ازین عالم قائل فاضلتر از یک رکعت از دیکری و عن ابی ذر قال قال
 لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا ابا ذر لا عقل کالتدبیر و الله اعلم فی حق عقل مثل تدبیر معنی بر حواقیب امور و تیزستن و مصالح و مفاسد آن را
 دریافتن و فی الصراح تدبیر بیان کار نکیر نیستن و مراد بعقل اینجا مطلق علم و ادراک است و لا و در کلف و درع پرهنر کار نیست و تقوی هم باین معنی و بعضی متورع
 را بالا ترا میقتی دارند و گویند تقوی بر میزان مخرمات و تورع از مکر و مافات و شبهات نیز و صواب آنست که هر دو یک معنی اند و در کلام قوم هم چنین واقع شده پس
 میفرماید نیست و درع کامل مانند کف تقی درین عبارت اشکال آورده که درع بمعنی کف از مخرمات است پس لا و درع مثل الکف چه معنی دارد و جواب داده که مراد کف
 در اینجا از استیفاء از مسلمانان یا از دشمنان زبان از لایعنی است چون مفاسد این بیشتر حصص درع را در وی مبالغه و ممکن است که گفته شود که درع و تقوی اگر چه
 در لغت بمعنی کف و اجتناب اند اما در عرف شرح شامل اندر امثال را و اجتناب را معا و اگر بمعنی اجتناب باشد از ترک امثال او امر نیز اجتناب باید کرد و باین وجه شمس برود
 باشد و بالجمله و درع و تقوی بر فرموده رفتن است امثال او اجتناب پس درع را و درع باشد امثال او امر و اجتناب نواهی گفته اند که رعایت جانب اجتناب اہم و اقدم باید

مراود آن است که مومن در غایت انقیاد است او امر و نواهی الهی را و محمل اوست در آن شقت را و اقبال دارد که مراد انقیاد و تذلل بودن باشد هر یک دیگر را بی
عنف و بجهاد این نیز در حقیقت اطاعت الهی است تعالی و او اله الترمذی مرسله و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال سلم
الذی یخالط الناس ویصبر علی اذاهم مسلمانیة آمیرش میکند با مردم و صبر میکند بر اذای ایشان افضل من الذی لا یتخالطهم ولا یصبر علی
اذاهم زیاده تر است در اجر و ثواب از مسلمانی که آمیرش نمی کند با ایشان و صبر نمی کند بر اذای ایشان و او اله الترمذی و ابن ماجه ازین حدیث معلوم
کرد که صحت افضل است از عزالت و در شان غلظت نیز احادیث و آثار آمده که ناظر در فضیلت اوست از صحبت و تحقیق درین باب تفصیل عتبات
جرات و حیثیاست و آن در کتاب احیاء العلوم و کیمیای سعادت مذکور است و در ادب الصالحین که ترجمه ربیع معاملات احیاست نیز
آورده ایم و عن سهل بن معاذ عن ابیہ ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال من کلمه غیظا کسی که فرو خورد خشم را و هو یقدر
علی ان یفقدہ و حال آنکه وی قادر است بر کنه راندن خشم و رد کردن آن دعا ه الله علی و وس الخلاق یوم القیمه بخواند او را
خدای تعالی در حضور خلائق روز قیامت حق بخیره فی ای الحور و شاتر تا آنکه مخیر میگردد و اختیار میدهد بدست وی در هر چو که خواهد و او
الترمذی و ابو داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی روایه لابی داود عن سوبید بن وهب عن رجل من ابناء
اصحاب رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم عن ابیہ و در روایتی برای داود و از سوبید بن وهب از مردی که از پسران اصحاب بود روایت
سبکند از پدرش این چنین آمده که قال که گفت آن حضرت ملا و الله طلبه امنا و آیمان را کند خدای تعالی دل آن کس را که فرو خورد خشم را باین
و آیمان و مسلمانی و ذکر و ذکر کرده شد حدیث سوبید بن وهب که او لش این است من قولک لبس ثوب جلال فی کتاب اللب
و سوبید بن وهب بضم سین و فتح و او و سکون تحتانی ذکر نموده است او را در جامع الاصول و در کاشف گفته که وی شیخی مجهول است مابین
عجلان را الفصل الثالث عن زید بن طلحه تابعی است روایت کرده است از وی سلم بن صفوان الزری فی مروی آورده است
او را مالک در موطا و حیا و پدر او طلح بن رکانه بضم را و تخفیف کاف قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم ان لكل دین خلقا
یروی عنی را خلقی و منفی است که غالب و عمده است در وی و خلق الاسلام الحیاء و خلقی که غالب است در دین اسلام حیاست چون جاضقی است که
منع است از ارتکاب قبیح و منافی و مغلیت وی اتم و اکمل است در دین محمدی اتم و اکمل و یا نیست لاجرم و جو دیا درین دین اغلب و اتم باشد و او اله
مالک مرسله روایت کرد این حدیث را مالک از زید بن طلحه که تابعی است بطریق ارسال و رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان عن انس
و ابن عباس پس مرسل نباشد بلکه منسب باشد و عن ابن غصوان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال ان الحیاء و الایمان قرناء جمیع افراد دین و دینا
هر دو بهم پیوسته اند و لازم یکدیگرند فاذا وقع احدهما وقع الاخر پس چون برداشته شود از شخصی یکی ازین دو برداشته شود و دیگری قرنا جمیع قرین و لفظ جمیع دلیل
بر آنکه اقل جمیع ثنائست و در بعضی نسخ قرنا بصیغه ثنیه بلفظ غرضی مجهول آمده و فی روایت ابن عباس قاذ اسلب احد هاتبعه الاخر پس چون ربوده شود یکی
ازان دو و پیروی میکند او را در رفتن دیگری یعنی آن نیز برود و رواه البیهقی فی شعب الایمان و عن معاذ قال کان آخر ما وصانی به رسول الله
صلی الله علیه و اله وسلم معاذ بن جبل رضی الله عنه میگوید آخر آنچه اندر کردم از پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم یعنی در وقت و داع من بقضای من حین
وضعت رجلی فی العسوف و قتی که نهادم پای خود را در رکاب غرض بجمع و سکون را و برای رکاب چوبین که بر پالان شتر نهند و استعمال است که در آید
رکاب کونید و در شتر غرض و این فرستادن معاذ رض بقضای من نصبه عظمی است آن حضرت او را وصایا کرد و او را سوار کرد و پیاده مشایعت او رفت فرمود یا معاذ
شاید که تو باز نه بینی با را پس از وی رحلت فرمود و آخر وصیتی که بفرمود آن بود که قال گفت یا معاذ احسن خلعتک للناس نیک کردن خوی خود را بر
تریت مردم سیوطی گفت مراد بناس در اینجا کسی است که مستحق جن خلق و رفق است و اهل کفر و عیسان و ظالمان ازین دایره خارجند و با ایشان امر به تغلظ و
تشدید واقع شده پوشیده ماند که تغلیظ و تشدید با اهل طغیان و اهل جن خلق است که تربیت و تندیب ایشان در آنست و سلامت و زفا همت حال دیگران
بان میشود و سیوطی گوید مراد بجن خلق این خارق و مساحه داشته و او اله مالک و عن مالک بلغه ان رسول الله روایت است از مالک که رسیده
است او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم قال فرمود بعثت لاتم حسن الاخلاق بر آنجهت شده و فرستاده شده ام من برای آنکه تمام میان کنم و
بکمال رسانم حسن اخلاق را و در بعضی روایات لاتم مکارم الاخلاق بعضی زیادت بعد از نقصان و بعضی جمیع بعد از تفرق و چون امر رسالت بوی ختم شد و دایره نبوت
تمام گشت و دیگر کمال مترقب نماند و بفرستادن پیغمبر دیگر حاجت نیفتاد و الا بحسبی که حفظ شریعت وی نماید و آن علماء امت اویند که حکم انبیاء بنی اسرائیل
دارند که تا بجان شریعت موسی و حافظان احکام توریت بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و اله وسلم جامع جمیع فضایل و کمالات باشد که
انبیاء سابقین را و وصلوات الله و سلامه علیهم اجمعین باز یادیتهای دیگر و تخصیص تمیز جمیع بعد از تفرق حکم است زیرا که در دین محمدی زیاده و تنهایی

[illegible]

فقال جل ان الرجل يحب ان يكون ثوبه حسا ونعله خسايس گفت مردی از حاضران که مرد دوست میدارد که باشد جامه وی نیک و پای پوشش وی نیک چون دید آن
مرد که عادت متکبر است که جامهای نفیس و لباسهای فاخر بکاربرد خیال کرد که مطلق آن را تنگوار است قال گفت آن حضرت ان الله جميل يحب الجمال
بدستیکه خدی تعالی صاحب جمال است و دوست میدارد احوال را و اطلاق جمیل بر حق سبحانه معنی جلیل است یعنی بزرگ و بعضی گفته مالک نور و بهجت و حسن
و جمال است و بعضی گفته نیکی کار است بنده کان الکبر بطور الحق کبر باطل گردانیدن حق است که توحید و عبادت و سرکشی کردن بحق و دفع کردن و قبول
نداشتن آن را و غبط الناس و محقر داشتن و امانت کردن آدمیان را ذوا ه مسلم و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و
سلم ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيمة سكران ذك من لم يكن قد اتى بالبيان روز قیامت و الاثر که چه رشتنا نمیکوید بر ایشان و فی روایة در روی
این زیاده تی نیز آمده است که ولا ينظر اليهم و نظر ننیزد بسوی ایشان و لهم غدا البیم و مرایشانرا ست عذاب در زمان این همه کنایت است از
بی رضائی و غضب الهی بر ایشان زیرا که هرگز کسی ناراضی و خشمناک بود بخانه و بجانب وی نخنجد و سخن با وی نکوید و شارب وی نخند و اورا عذاب کند و آن سکرانی
حال ایشان روز قیامت این است چنانکه شیخ زان یکی هری زمانه که با وجود پیری که وقت تور و حیا و نقصان شهوت است این شنبه از وی بوجود می آید
این دلیل است بر غایت بی حیائی و حرکت طبعیت و موجب غایت سخط الهی و بیرضائی او و ملک کتاب دوم پادشاه دروغ گوینده دروغ گفتن از بیم
ناشر است و از پادشاه که مدار انتظام ملک و مصالح و مهام خلق بر قبول و حکم اوست ناشر تر و نیز دروغ که میکویند اغلب برای دفع ضرر و جلب نفع بود و پاد
خود قادر است بر آن بی دروغ گفتن پس قبح تردوی فایده تر باشد و عامل مستکبر و درویش تکبر نماید و تکبر از بیم بدنامی و از فقیر که اندام اسباب آن که مال و جاه
است عاری بدنما تر و دلیل است بر جث باطن و لوم طبعی که بر پشت واز گذاریدن رشت تر روز سرد و برف و آنکه جامه تر و بعضی از عامل خداوند
عیال مراد دارند که از قبول صدقه و زکوۃ و تواضع و ملائمت مردم که باعث رفع حاجت عیال و رفاهیت حال است تکبر میکند و عیال را متضرر و هلاک
میکرد اند تحفه و استجاء از سوال و تسخر حال بحیث توکل بر مولی تعالی دیگر است و تکبر وی از امی و قبول نکردن احسان از مردم بحیث آن باوجود احتیاج و
اضطرار دیگر دواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول الله تعالى ميكونه خدي تعالي الكبر ما ورد في العظمة
از ادوی کبر یا درمن و عظمت از ارمن است این مثلی است که حضرت حق سبحانه زده برای توحید و تفرد خود بصفت کبر یا عظمت یعنی این دو صفت خاصه ذات
من است که هیچ کس را مجال شرکت دران و انصاف بدان درست نیست چنانکه جو دو گرم و مهر بانی صفات من اند و خلق را نیز از ان نصیب نیست و جایز است
وصف اشکان بدان بطریق مجاز الا این دو صفت که بطریق مجاز نیز وصف غیر من بدان درست نباشد بشاید دو جمله که کسی پوشیده باشد پوشیدن دیگری ان با
ممکن نبود و کبر یا عظمت در لغت هر دو یک معنی آید که بزرگی و بزرگ شدن و ظاهر حدیث ناظر در فرق است میان این دو که یکی را بر دوشبیه کرد و دیگری را
بازا پس بعضی گفته اند که کبر یا صفت ذاتی است و عظمت صفت اضافی حق تعالی کبر و متکبر است در ذات خود خواه دیگری دانند یا ندانند عظمت عبارتست باعتماد
دانستن غیر و استعظام خلق است مراد اولاد آنچه صفت ذاتی باشد اعلى و ارفع باشد از صفت اضافی و در اتیراعلى و ارفع است از اداریس بان ملاحظه شبیه کرده شد
کبر یا بر دا و عظمت را باز از و در شرح زیاد برین نیز خبری گفته شده است و الله اعلم بالجمله منفر ما یذک کبر یا عظمت و صفت خاصه من از فن نازعین واحد آنها
پس کسی که نزاع کند و مشارکت جوید من در حق این دو صفت ادخلته النار می دارم آن کس را در آتش دروخ و فی روایة و در راهی بجای دخلته النار قدفته
فی النار آمده یعنی می اندازم و در آتش درین عبارت استانت و استخار است چنانکه شک و کلون را بیندازند بی مبالاة و اعتبار دواه مسلم الفصل
الثاني عن سلمة بن الأكوع صحابي مشهور أرى ازدلاوران بود که یک بزغوا میرزد و پیاده برسواران میتاخت قال قال رسول الله صلى الله عليه
واله وسلم لانزال الرجل يذهب بنفسه همیشه هست مرد که میردفش خود را یعنی از جای وی و مرتبه وی که در دست بجای بلند و درجه رفیع تکبر و ترفع و
رافعت و موافقت میکند با نفس و میرود با وی بهر جانب که میرود و باز نمیدارد دفش را از لطیفان و تکبر حتی بیکت فی الجبارین تا آنکه نوشته شود
آفر در میان جباران و متکبران و ثبت کرده میشود نام وی در نامه ایشان فیصيبة ما اصابهم پس میرسد آن مرد را چیزی که میرسد جارا از آفات و بلا
در دنیا و آخرت و رواه الترمذي و عن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال يحثل للتكبر و انشا
الذي يوم القيمة براينجة میشوند تکبر کنندگان و رانده میشود و ذکر آورده میشود بسوی مشرکان مورچهای خورد روز قیامت في صور الرجال در صورت
مرزان یعنی صورت ایشان همچو صورت مردم باشد وجه همچو چشمه مورچها یعنی هام الذل من كل مكان می آید و میپوشد ایشان را خواری از جهاد هر سود مغنی
این حدیث اختلاف کرده اند بعضی برآنند که این کنایت است از خواب بودن ایشان و همشرو با میال کشتن در زیر پا بهایی مردم چنانکه حال مورچا است بلبل
آنکه بعثت و اعاده اجساد با عزای اصلی خواهد بود که در دنیا داشتند و صورت مورچه و جنبه وی گنجایش آن ندارد و لهذا گفت فی صور الرجال ماعلوم شود که بر
صورت آدمیان خواهند نمود در صورت مورچا و یعنی الفم الذل نیز قرینه آن است که مراد معنی خواری است سیاق حدیث نیز ناظر در آنست که اقل و صغیر

من الفضل
على الاوامر
است بعض
كثرة بعض
وجال شينه
وبعض كسب
منه

است که حدیث محمول بر ظاهر است و مراد محذور بودن تمکیر است بر صورت مورد بحث و لیکن در صورت مردان باشند و پروردگار تعالی قادر است که اجزای مصلی را که با آنها محذور خواهد شد در مقدار چشمه نور جمع کند و باین صورت سازد و خواهر کرد و اندکی با قون الی یمن و خیمه سیبی یوس را نه شود بسوی زندانی که در دوزخ است نامیده میشود آن زندان را بوس نفع موده و سکون و او و فتح لام و در قاموس بضم با کفه مشتق از باس بر معنی خیمه و نامریا و ابلیس نیز ازین جا است تعلو هم ما و الانیا و برمی رود و در می گیرد ایشان را آتش و دوزخ که آتش کشها است یعنی نسبت او با کشای دیگر هم نسبت آتش است با چیزهای دیگر که می سوزد از انبار جمع نام است و اصل آن است که جمع وی انوار آید زیرا که او می است و لیکن او را بدل کردن تا التباس بر جمع نور نیارد و لیکن من عصا و اهل النار و نوشانیده میشود ایشان را از آنچه سیلان میکند از دوزخیان از زرد آب و دریم و خون طینه الخیال این بیان معنی عصا و اهل النار است و تحقیق این لفظ در باب الوعد علی شرب الخمر که شست ازین صفات گاهی چنان بهم در آید که ایشان بر بیت و خنده آدمیان باشند نه مورچا و با وجود آن دلیل نشود چه بر چه مورچا باشند و رانده شوند بسوی زندان و نوشانیده شوند از عصا و تحقیق است که هر چه در آدمی درین دوزخ معروف از ادراک و احوال و صفات مودع است در چه مورچا بر بندند و نزد اشاعه مینه و ترکیب شرط نیست در حصول مزاج انسانی و در غیر لایق نمی ممکن است حصول مزاج و تعلق روح انسانی به جای مینه و چشمه مورچا و خداوند تعالی بر هر حرفه قادر است و رواه الترمذی و عن عطیة بن عروة السعدي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الغضب من الشيطان بدستیکه خشم کردن که ز برای خدا باشد از شیطانت و ناشی از بغوی است مرادی را و سرایت وی در وی و ان الشيطان خلق من النار و بدستیکه شيطان بد کرده شده است از آتش و انما تطفئ النار بالماء و کشته و سرد کرده نمی شود آتش مگر با آب فاذا غضب احدکم فليتبوا پس چون در خشم آید بخی از شهادت که وضو بپوشد و طیبی گفته مراد آنست که چون غضب از شيطان است پناه بخدا جوید و وی بذر هر عبادت آورد با وجود آن استعمال آب سرد بجا میست کشته آتش خشم است و تجربه بر آن شایسته و اگر آب سرد بخورد نیز آن خاصیت آورد و رواه ابو داود و عن ابی ذر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا غضب احدکم وهو قائم فليجلس چون خشم آورد یکی از شما و حال آنکه وی ایستاده است پس باید که بنشیند فان ذهب عنه الغضب پس اگر بر دوشم بنشینم بهتر و الا فليضطجع و اگر ترسد بنشیند پس باید که بر پهلوا فطیبی گفت حکمت درین امر آنست که تا در خشم مکتبی بپوشد باید که از آن پیشانی خود را بپوشد و در ترشت در حرکت از قاعده و قاعده و در تر است از قائم و ظاهر آن است که در تغییر حالت برین هیچ که موجب سکون و آرام است تا اثری است در دفع هیجان غضب و ثوران آن و رواه احمد و الترمذی و عن اسماء بنت عمیس قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول بلس العبد عبد تخيل و لختال بدیده است بدیده که بر خود زخمی کرد و خود را نیک خیال کرد و تکبر نمود و بخود و بنا برید و فحال مرد متکبر را گویند و خلا بضم خاء نفع یا تکبر کردن و بر خود زخم نهادن و لشی الكبير للتعالي و فراموش کرد خداوند بزرگ بلند قدر را غرور جل که بر همه غالب و متعلی است بقدرت کامل خود بلس العبد عبد متعبر و اعتدی بدیده است بدیده که تکبر کرد و بر مردم جبر و قدر کرد و وظلم و فساد از حد گذشت و لشی الجبار الاعلی و فراموش کرد خداوند جبار متکبر قهار که بلند تر است در قدرت و عزت از همه بلس العبد عبد سهی و طی بدیده است بدیده که فراموش کرد کار دین را و مشغول شد بلاما یعنی و لهو و لعب کرد و لشی للعالم و بدیده است بدیده که فراموش کرد مقبره را و کسکی و بوسیدگی بدن را در خاک بلس العبد عبد عقی و طی بدیده است بدیده که از حد گذشت و تکبر و تعظیم نمود و سر کشی کرد و سر در تقه انقیاد و اطاعت در نیار و و لشی للستد و لمتنه و فراموش کرد آفاز حال خود را که از چه چیز پدید آمده شده است و چگونه عاجز و ناتوان بود و انجام کار خود را که چاشنی و چا ویدی است و آخر او چیست بلس العبد عبد مختل الدنیا بالدین بدیده است بدیده که فریب میدهد دنیا را بدین یعنی طاعت و جهاد و توبه و دنیا را باطل دنیا بدست آید و دنیا را باطل مگرد فریب بدست می آرد و در حقیقت فریب میدهد اهل دنیا را تا از دنیا بیایان چیزی بدست آورد و مختل خدای و فریب دادن بلس العبد عبد مختل الدین بالشبهات بدیده است بدیده که فریب میدهد دین را بشبهات یعنی در حرام می افتد بشبهه و تاویل میکند آنرا تا باطل بدیده است بدیده که فریب میدهد دین را بدین یعنی فریب میدهد اهل دین را و می نماید ایشان را تا از اهل دین بشمارند و ارتکاب نمیکند حرام بدین را تا بیرون نیارند و او را مردم از دین صریحا مشتهیات دمی کند ساقشته گردانند بر ایشان امر دین خود را و حکم کنند بدین و پس که با دین را فریب میدهد بلس العبد عبد طمع یعوده بدیده است بدیده که طمع و امید واری از خلق و حرص می کشد او را بدین باب دنیا و می برد هر سو که میخواهد بلس العبد عبد هوی یضله بدیده است بدیده که موی نفس گمراه میکند و اندا و میرد از راه دین بلس العبد عبد دغب یضله بدیده است بدیده که رغبت در دنیا و شره و حرص در تحصیل آن و طول اهل و طلب کثرت خوار میکند او را و میریزد آب روی دین او را و رواه الترمذی و البیہقی فی شعب الایمان و قالوا گفت ترمذی و بیہقی لیس اسناده بالقوی نیست این حدیث قوی و قال الترمذی ایضا هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما تجزع عبد اضل عند الله

بودن و اعجاب المرء بنفسه سیوم محجب بودن مرد به نفس خود یعنی خود را نیک داند و صفات خود را خوش دارد که از اعجاب کبرزاید و از کبر بزرگوار آید و
هی اشدهن و این خصلت عجب سخت تر و بدترین خصلتهای مذکور است و در وی زراع و شرک متین است با جناب کبر برای تحمل و عداوتی البیهقی الاماثل
الحسنه فی شعب الایمان باب الظلم ظلم در عرف لغت و وضع الشئی فی غیر محلّه نهادن چیز ی را در غیر محل و موضع وی که مخصوص است بوی و این خبر ساخته شده
است برای آن و این کلمه جامع است شامل هر چیزی را که از حد محدوده تجاوز کند و بران وجه که باید واقع نشود زیادت یا بقصان یا بی وقت و بی جای واقع شود و جو
و نقدی نیز باین معنی و در شرح هم باین معنی است غایتش محل شرعی و وجه شرعی را خواهد بود و فی الصراح ظلم حکم کردن این نیز باین معنی است که مذکور شد ستم در حق خدا یا حق خلق
یا حق نفس و متعارف در افهام ستم در حق خلق افتد که بر یکدیگر زور کنند و ستم نمایند و بناحق نفس و مل عرض یک دیگر تصرف کنند الفصل الاول عن ابن عمر ان
النبي صلى الله عليه واله وسلم قال الظلم ظلمات يوم القيامة ظلم کردن سبب ظلمت است روز قیامت یعنی ظالم را در آن روز تاریکی از هر جانب در
گرفته باشد و از آن نوار که مومنان را نصیب بود که نور همی باین آید هم و باینهم محروم باشد یا مرد نظامات شدید و عقوبات باشد که در عصا قیامت و در کات
دو رخ بدان گرفتار آید و ظلمات بمعنی شدید و عقوبات باشد که در عصا است چنانکه در کرمیه قل من یحکم من ظلمات البر والبحر گفته اند ای شدید
هما متفق علیه و عن ابی موسی قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان الله ليلعل الظالم يستی بر آینه خدای تعالی جهات میدهد ظالم را
و در از منکر داند و او را الما صلت دادن و زمان روزگار دراز کند داشتن و در از من گذارن ستمور را احتیانه اذا اخذه لم یفلته تا آنکه وقتی که بگیرد ظالم را بعذاب
نم گذارد و خلاص نکند و نتواند که بخت ظالم از عذاب وی تعالی ثم قوا لپیتر خوانا آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم موافق این معنی این است را تا آنکه و گفت
اخذ ربك اذا اخذ القرى و هي ظالمة الآية و هم چنین است گرفتن پروردگار تو چون بگیرد عذاب قریا را یعنی اهل قریا را که ظالم اند متفق علیه و عن ابن
عمر ان النبي صلى الله عليه واله وسلم لما مر بالمحجر روايت است از ابن عمر که آن حضرت چون گذشت بجز کعبه حارمه و جمیع ساکنان نام
ز من نمود است قوم صالح علیه السلام که در وقت گرفتن بغزوۀ تبوک عبور بران اتفاق افتاد قال فرمود آن حضرت اصحاب الایمان خلوا
مساكن الذين ظلموا انفسهم الا ان نکونوا باکین در دنیا سید جا می سکونت آن کسانی را که ظلم کردند بر ذراتی خود یعنی کفر و فساد کردند و مکرر کردند
سیغیر جز در اهل آنکه باشد شمار که میکنند کان یعنی عبرت گیرنده و احوال آن جامعه را یاد آورند که موجب گریه است و کفر و بدکاریها به سهو و غفلت ان یصیبکم ما اصابهم
از عبت ترس آنکه مباد برسد شما را آنچه رسیده بود و ایشان را زیرا که از امثال این مواضع بغفلت گذشتن و از آن عبرت گرفتن علامت قنوت قلب و عدم شغوع است
و آن محل و نظره وقوع عذاب است یا ترسید و عبرت گیرید که مباد از شما پیش عمل ایشان بوجود آید و بجزای آن برسید ثم قنعت بشدید نون و اسه و اسرع لیسر
پیتر پوشید آن حضرت سرخو را به طلیسان و شتابی کرد و در سیر گذشتن از آن موضع حتی اجتناب الوادی تا آنکه گذشت و گذشتند صحابه از آن دادی و آمد و است
که نمی کرد آن حضرت که در آن موضع آب نوشند و طعام نخوردند و فرمود تا خمیری که ساخته بودند نعلف و آب سازند و زخمت و اکل نکرد متفق علیه و عن ابی هریر
قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم من كانت له مظلمة لم یسأل الله بکسر لام یعنی ظلم و آنچه گرفته است یکی از حق دیگری یعنی کسی که ستم را در مظلمه لاخذه
من عرضا و شیئ مربر بر مسلمانان از بردی وی که ریخته است بغیبت و ستم و مانند آن یا چیزی دیگر از خون و مال فلیقتله منها الیوم پس باید که بجای خواهد از وی از آن
مظلمه را و ز یعنی در دنیا قبل ان لا یكون دینار و لادهم پیش از آنکه نباشد دیناری و نه دریمی که بدعهد بدل مظلمه در قیامت و اگر نمی خواستن ممکن نباشد
و غیبت توبه و استغفار و مغفرت را کافی است و در آن کان له عمل صالح اگر باشد مرا و کار ی نیک اخذ منه بقید و مظلمه گرفته میشود از وی بر
اندازد ظلمی که کرده است یا چیزی گرفته است و ان لم یکن له حسنات اخذ من سیئات صاحب فخل علیه و اگر نباشد مرا و انکیا گرفته شود از بهای صفا
وی که مظلم است پس برداشته شود و بار کرده شود بر آن کس که ظالم است یعنی برای ظالم روز قیامت این است که طاعتهای او را به مظلوم دهند و اگر طاعات نداشتند آن
مظلوم را بر وی بر بندند و وی را بدان عذاب کنند و مظلوم را از عذاب که آن کسان ستمی آن شده بود نجات بخشند و او را التجادی و عنه ان رسول الله صلى الله
علیه و اله وسلم قال اتد دن ما للفلس گفت آن حضرت مرصحا به آیا دمی یا باید و میدانید که غفلت چیست و چه معنی دارد و بعضی نسخ مصابیح من للفلس یعنی غفلت
کیست و مال هر دو لفظ یکی است فالوا کشف صحابا للفلس فینا من لادهم و لا تملع غفلت در میان کسی است که غفلت و بیهوشی را و از متاع یعنی از نقد و جنس هیچ ندارد
فقال پس گفت آن حضرت ان للفلس من امتی من یاتی یوم القیمه صلبه و صیام و زکوة غفلت از امت من تحقیق کسی است که بیاید و ز قیامت بخیزد و زکوة و زکوة
یعنی اقسام عبادت از وی بوجو آمده و یاتی قدر شتم ذوابیاد آن کس باین حالت که به تحقیق دشنام کرده این را و وقف نهادن نسبت بزرگان دین را و اکل مال
هندا و خوردن مال این را و سفک دم هندا و ریختن خون این را و ضرب هندا و زدن این را یعنی انواع ظلم کرده مردم از دشنام دادن و مال غیر خوردن و کشتن و
زدن و فطی ذامن حناته و هامن حناته پس واد میشود این شخص را که دشنام کرده و از نیکبای وی و شخص دیگر را که مال او خورده و از نیکبای آن ظالم بران کسان که بر آن ظالم
قیمت کنند فان فینیت حناته قبل ان یقضی ما علیه پس اگر فانی شود و تمام کرد و نیکبای او پیش از آنکه حکم کرده شود بجزای کسی که بر دست یعنی ستمور خورای

نسخه

تعالیٰ همین باشد اگر که بند خطایمان بشکر چه صورت دارد و شرک خدا نیست نعم خطا و مزج معصیت بایمان مقصور است و صحابا بنیجایان وادی رفتند که ظلم
معصیت فمید ز جانش آنکه خطایمان بشکر واقع چنانکه مشرکان که ایمان بخدا داشتند بپرستی می کردند و بتنازاد عبادت شرک میساختند شرک در
وجود و خالقیت و عبادت می باشد و انجام اد شرک در عبادت است و نفس فخر بنان مطلق است در جای که میفرماید و ما نؤمن بالشریم بالله الا و هم مشرکون
ایمان نمی آرند بیشتر بن ایشان مکر در حالی که ایشان مشرکانند یا ما ایمان آوردن بن زبان است و شرک نگاه داشتن در دل چنانکه حال منافقان است که خطا
کرده اند ایمان ظاهر را بشکر مطلق و وفی و وایه و در روایتی باین لفظ آمده که لبس هو کا تظنون و نیست بر او از آیت ظلم چنانکه شکاکان می برید مراد
شرک است و خطا و ایمان آنها هو کا قال لقمان لاینبه نیست آن مکر خائنه گفت لقمان بر پسر خود را متفق علیه و عن ابی امامه ان رسول الله
صلی الله علیه و اله وسلم قال من مشراناس منزله یوم القیمه از بدترین مردم از روی مرتبه روز قیامت عید از هب اخوته بد نیا غیره بنده
ایست که بر د آخرت خود را بر باد داد و بسبب دنیای غیر خود یعنی دنیا برای دیگر حاصل کرد و بسبب آن ظلم بر مردم کرد و چنانکه اعمال و احوال ظلم کند و احتمال آن
که مضی آن باشد که دنیا داری را بحجت دنیا تعظیم کرده اطاعت نمود و بسبب آن هندی با خرت برد و بر نفس خود ظلم کرد و مضی اول ظاهر تر بلکه متعین است
فافهم و راه ابن ماجه و عن عائشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم الد و اوین ثلثه و اوین جمع دیوان بکسر دال و فتح ز
آه که کسی که نوشته میشود در وی ماهی شکاریان و مواجبا ایشان و اول کسی که دیوان ساخت امیر المؤمنین علیه السلام و داده نقطه برای قرب و جمع است و دیوان نیز ازین
جست گویند که جمیع است در وی صحف و قراطیس و یاد دیوان بدل از و او است و اصل وی دو و ان است و لند اجمع و اوین آمد و آلا دیوان بودی که
فی الصحاح پس میفرماید دیوانها سه است و مراد بان اینجا صحیف اعمال است دیوان لا یغفر الله لک صحیفه است که نمی آرد خدای تعالیٰ چیز را
که در و است و آن که ام است الا شرک بالله صحیفه که در وی شرک کرد و ایند چیز را بخداست یقول الله عز و جل ان الله لا یغفران لشرک به
میکوید غره جل که خدای تعالیٰ نمی آرد شرک را و دیوان لا یترک الله تعالیٰ دوم صحیفه است که محل نمیکند آرزای تعالیٰ و البته حکم میکند بان و آن
که ام است ظلم العباد فیما بینهم حتی یقتضی بعضی من بعض ظلم بنده کان در میان یکدیگر تا آنکه قصاص بستاند بحکم الهی بعضی از ایشان را از بعضی
و اگر راستی کرد و از ایشان از آنکه یکسان نیز حکم است چنانچه در احادیث آمده و دیوان لا یعیاد الله به سیوم صحیفه است که باک نذر دخی بجهان بان اگر خواهد
بمقتضای آن حکم کند و اگر نخواهد نکند آن حکمت ظلم العباد فیما بینهم و بین الله ظلم بنده کاست میان خود و میان خدا یعنی تقصیر در حقوق است و فذلک
الحی الله پس آن هو کول و مغفوض است بارادت الهی ان شامعذ به و ان شاتجا و زعنه اگر خواهد عذاب کند بنده را بران عمل و اگر خواهد مکرر و از سر
آن و عذاب نکند پس معلوم شد که در حقوق العباد البته مواخذ و است و در حقوق الله شرک مغفور نبود باقی در مشیت حق است و عن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ایاک و دعوه المظلوم و دور و دور از د عا و مظلوم فانما یسال الله حقه زیرا که وی نمی طلبد از خدا مگر
حق خود را و ان الله لا یمنع ذاق حقه و بدستیکه خدای تعالیٰ من نمی کند هیچ خداوندی را از حق وی و اگر کسی از حق خود بگذرد آن ایشا راست و اگر چه
عظیم است و عن اوس بن شوحبل بضم شین محمده و فتح را و سکون عا محله و کسر موحده مراد را صحبت است حدیث او از اهل شام است و شرع جل
ابن اوس دیگر است و نیز صحابی است نزول کرده و محض را و وی این حدیث اوس بن شرجب کذا فی الاصابه انه سمع رسول الله صلی الله علیه و اله
وسلم یقول من مشی مع ظالم لیقویه کسی که برود با ظالم و موافقت و اعانت کند او را تا تقویت و اعانت کند او را و هو یعلم انه ظالم و حال آنکه آنکس میداند
که وی ظالم است فقد خرج من الاسلام پس تحقیق بیرون آمدن کس از مقتضای اسلام و عن ابی هریره انه سمع رجلا یقول ان الظالم لا
یغفر الا فتنه از ابی هریره آمده است که وی شنید مردی را که میگوید ظلم زیان نمی کند مگر نفس خود را یعنی زیان وی بدیگری سزا نیست نمی کند فقال ابو هریره علی
و الله پس گفت ابو هریره آری بخدا سوگند زیان نمی کند ظالم غیر خود را تا میان و حیوانات حتی الحیاء حیوانات فی و کرها هو لا لظلم الظالم تا آنکه جاری
بضم حاء فعله و تخفیف موحده که نام طایری معروف است بر آن می میرد و آشیانه خود را از غری بجهت ظلم ظالم هرل بضم با و سکون زای یعنی باز میگرداند خدای تعالیٰ از او
شومی گناه ظالم و می میرد بسبب آن جانور را بخصیص مجاری بجهت آنست که آن جانور در روز زنده ترین جانور است بطلب آب و دانه تا آنکه دیده اند که از حوصله و یا
جبهه انظر آید که جز در بصره نمی باشد و مسافت میان وی و بصره چند روزه راه است و آشیانه او را دیده اند که در جای است که مسافت در میان آن و جای آب
چند روزه راه است و از آنجا آب خورده می آید پس مردن او دلیل است بر قحط و امساک باران و تا آنکه مراد آن بود که گفت ظلم زیان نمیکند جز نفس خود را آن بود که اگر چه ظالم
زیان مظلوم میکند اما در حقیقت زیان خود میکند و مظلوم را زانی نیست که جزای خود خواهد یافت و انعام خود خواهد کشید ابو هریره آنرا تقریر کرد و ان تمام روی داده باشد بر عمو محل کرده
این فاده کرد و غالب آنست که این قول ابی هریره مضمون حدیثی باشد که از آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم شنیده یا از آنجا استنباط کرده که باز در این سخن شومی ظلم درود و یافه است
و از وی لازم می آید زیان رسیدن بکلمات در وی البقی الاما دیش الاربعه فی شعب الایمان باب الامر بالمعروف و نهی عن المنکر است یعنی شافعی آنچه شنیده شده

در شرع بدان وارد شده است مثل مرد آشنای که به کسی اورامی شناسد و مقابل او منکر است بفتح کاف بمعنی شناخته نشده و شرع وارد نشده در وی چنانچه مرد آشنای
 اگر کسی اورامی شناسد و فی الصراح منکر و کسر الراء با شناسائی ضد معرفت و عجب از مولف که عنوان باب الامر بالمعروف والنهي عن المنکر ساخت با وجود ذکر آنها
 مقارن یکدیگر در مواضع کثیره از کتاب سنت و بعضی احادیث که درین باب مذکور اند صریح اند در منکر چنانچه در امر بالمعروف و ملاحظه استلزام تکلف است فافهم
 دیگر اینکه امر بالمعروف و نهی منکر واجب است باجماع امت و کتاب و سنت بدان مطلق است بآن مراتب که در حدیث آئیده بیاید بهر که ادای واجب کرد و مخاطب
 قبول نکرد واجب از مردمی ساقط شد بجز از آن چیزی بروی ازم نیست و گفته اند که فرضیت آن بطریق کفایت است و هر که ممکن است بران و نگذارد اثم است و گاهی
 فرض عین نیز که در دو چنانکه منکر در جائی است که یکی را بدان علم است و غیر او کسی نمیداند بهر شخصی فرض باشد نه بر غیر او و در وجوب امر بالمعروف و شرط نیست که آن خود
 نیز فاعل باشد ولی آن نیز درست است زیرا که امر کردن نفس خود واجب است و امر کردن غیر واجب و دیگر اگر یک واجب فوت شود ترک واجب دیگر حائز نباشد و
 آنکه واقع شده که لم یقولون مالا یفعلون بر تقدیر تسلیم که در و دآن در امر بالمعروف و نهی منکر باشد و از جرعه منع از آنکه در سنت یا از گفتن اما شک نیست که اگر خود
 به کند بهتر است چه امر از کسی که خود و متمثل نیست تا اثری بکند و امر بالمعروف و نهی منکر مخصوص باهل ولایت نیست و امر وای نیز در آن شرط نه و احاد مسلمین را می رسد که
 امر و نهی کنند از آن و کشتن را امر وای شرط است و الحاکم در مستقی علیه است و ما در مختلف فیها نتوانیم که مخصوص باهل ولایت است که می گوید هر محبته مصیبت است و
 معروف باید که بطریق رفیع و ولایت بود و برای خدا بود و برای نفس تا تاثیر کند و بران ثواب مترتب گردد و گفته اند که نصیحت در ملا نصیحت است و با مدالیق
الفصل الاول عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من وای منکم منکر اهل بیت منک وای منکم منکر اهل بیت منک
 نامشروعی بایس باید که تغییر دهد و او باز دارد و در آن کردن آن بدست خود یعنی بزدن و کشیدن و شکنیدن و ریختن و برهم زدن اگر نتواند تغییر دهد بدست
 فان لم یستطع فلبسائه پس اگر نتواند تغییر دهد بدست پس باید که تغییر دهد بر زبان خود منبع و دیشی و دشنام فان لم یستطع فقلب پس اگر نتواند تغییر دهد
 بر زبان و بدست پس باید که تغییر دهد بدست و شورش دل و غم بر تغییر آن بدست و بر زبان بر تقدیر قدرت و عداوت و مجانبت فاعل آن محمود
 انکار و بی رضائی و ذلک اضحفا لایمان و ان تعبیر بدلتهاست ترین ثمرات ایمان و مقفیات افعال و است رواه مسلم و عن المغان بن
 بشیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل المدهن فی حد و داله حال و مثال او دهان کسند یعنی خستی و زری کنند و در حد و د
 شریعت که خدا بناده و وضع نموده است و الواقع فیها و انکافاته است حد و دعه یعنی ارتکاب میکن معاصی را و حد است آن بود که منکری بیند و تغییر ندهد
 و نهی بکنند با وجود قدرت بران به جهت شرم بای جمعی دین یا جانب واری کسی و رشوت گرفتن و در لغت مدهنت و مدهنت است اما در شرع
 خضتی و مدهنت آمده و مدهنوم نیست بلکه در بعضی مواضع مستحسن است و فرقی میان مدهنت و مدهنت چنان کنند که مدهنت است آنچه به جهت حفظ دین و دنیا
 داشت از تشویش وقت و دفع ظلم ظالمان بسازند و مدهنت آنچه برای جتنالفض و طلب دنیا و جلب منافع از مردم و بی باکی در دین بکنند پس میفرماید که شما
 و حال مدهن در حد و دعه واقع دران مدهن و مثل قوم استهم و سفینه مثال و حال قومی است که نشسته در کشتی و قراعه اخشته تا به جا که قمر بنی
 کس بر آمد بهشت چنانکه عادت شرک است فصار بعضهم فی اسفلها و صار بعضهم فی اعلاها پس کشته بعضی در جای است اگر کشتی و کشته بعضی
 در جای بلند از وی فکان الذی فی اسفلها پس بود آن کسی که در پایین کشتی است میر بالماء علی الذین فی اعلاها سیکشته باب بران کسان که دیگرا
 کشتی نشسته اند فقا ذوا به پس آنار می کشند به بالا نشینان به ان یعنی آن که از پایین بیایم آمد و آب میرد در وقت آب بردن برایشان می کشند و بعضی گفته اند که
 آب بول و غایط است که در پایین میگرد و بالایی آورد و در دریا میزند و در آورند برایشان می کشند و آب کشیدن درین صورت ظاهر تر است فاخذنا سا
 فجل نقیرا اسفل السفینه پس گرفت آن کس که در پایین کشتی است و میگذشت بر بالا نشینان کان آب و اینا یکسند و ایشان انان تیری را و کادین گفت
 پایین کشتی را آب کرد و بول و غایط اندازد از آن راه فاقوه پس آمد مکان جامع او را فخالوا مالک پس گفتند ان جماعت چه شده است ترا و چکار میکنی که می
 گاه وی کشتی را قال تا ذیتمی و لا بدلی من الماء گفت فیکشید و شما بسبب بالا آمدن من و کشیدن من بر شما آب و چاره نیست مالا از آب گرفتن یا از
 بول مذاقن این مقدار از من حصه بنا معروف و عادت و بیان واقع و تقریب کافتن کشتی است و مدهنت در بیان حال و مثال مدهنت این است که فرمود فان
 اخذوا علی یدیه پس اگر کیزند آن قوم بالا نشینان دست آن مرد پایان را که کشتی می کشافت و باز دارند و از این کار انجوه و بخوارانفسهم رستگار
 میدهند و از انجوا باب افعال است و انجوه از باب تفخیل و رستگاری میدهند ذاتی خود را غرق و هلاک و ان ترکوه هلكوه و اهلكوا انفسهم
 و اگر بکنند از دوا تا بجا و کشتی را هلاک میگردانند و از هلاک میگردانند خود را هم چنین اگر منع کنند فاقوا را از فاق و باز دارند و از انجوه و بخوارانفسهم رستگار
 خطه و اگر بکنند از دوا تا بجا و کشتی را هلاک میگردانند و از هلاک میگردانند خود را هم چنین اگر منع کنند فاقوا را از فاق و باز دارند و از انجوه و بخوارانفسهم رستگار
 و الله و سلم یجاء بالرجل یوم القیمة آورده میشود و بر او از قیامت خیلقی فی النار پس انداخته میشود در آتش و درخفتند لقی اقا به فی النار

پس بیرون می آید سرعت می افتد و دهای او در آتش اندازد لاق بیرون آمدن بسرعت چنانکه شمشیر از نیام ناکشیده بیرون افتد و آفتاب جمع قتب کجسر یعنی روده
 فیطن فیها لطن الحما و بوحاه پس آس میکند و دهای خود را یعنی میگوید و کردی و پایمال میکند و دهای را همچو آس کردن خراس آرد را با بسیاری خود بجمع هل
 الفاء و علیه پس کردی آید و وزخیان که همراه وی در آتش افتاده اند بروی فقیولون ای فلان ما نشانک پس بگویند ای فلان چه کاری کنی تو الیس کنت
 تامرنا بالمعروف و تنها ما عن المنکر آیا نموده تو که امر میکردی ما را بمعروف و نهی میکردی از منکر قال کنت امرکم بالمعروف و لا انبیه کنت بودم من که امر
 میکردم شما را بمعروف و خود نمی کردم از او انهاکم عن المنکر و انبیه و نهی میکردم من شما را از منکر و خود میکردم از امر متقی علیه از اینجا معلوم شود که دیگران
 امر و نهی کردن و خود دیدن عمل نمودن موجب عذاب است و سابقا معلوم شد که این بجهت عمل نمودنست بجهت امر و نهی کردن که اگر این را بجمع نگیرد متقی تر میگردد
 از امر ترک دو واجب الفصل الثانی عن حدیفة ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال و الذی یفتی بیده و روایت است از حدیفة رضی که
 گفت آن حضرت سوگند بخدا که بقای ذات من در دست قدرت است تا من بالمعروف و لنهون عن المنکر هر انیه امر میکند شما بمعروف و نهی می کند
 از منکر اولو شکن الله ان یبعث علیکم غذا ما من عنده یا نزدیک است که خدای تعالی میفرستد بر شما غذای را از نزد خود یعنی یکی ازین دو چیز واقع است یا امر بمعروف
 و نهی از منکر یا عذاب فرستادن بر شما از خدای تعالی اگر بمعروف و نهی منکر نمی کنید عذاب میفرستد خدای تعالی بر شما تا تمسک عنه و لا یتجرب لکم یستر ما عنیه دعای
 کنید و میخواهند که تعالی را قبول کرده و بنشیند و دعامر شما را یعنی غذاها و بلاهای دیگر بدو احتمال دفع دارد اما غذای که بر ترک امر معروف و نهی منکر نازل میگردد و احتمال دفع
 ندارد و عاوان متجرب بود و او الترمذی و عن العوس بنهم مملد و سکون را و یسین مملد من حمیوة نفع من مملد و کسریم و سکون تخانیه صحابی کندی
 برادر عدی بن عمیره روایت کرده است از وی یاد زاده وی عدی بن عدی بن عمیره و زهره بن الحارث و غیر ایشان عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا غلظت
 الخطیئة فی الارض چون کرده شود گناه در زمین من شهد هافکرها کان کن غاب عنها هر که حاضر بود آنرا پس ناخوش دارد آنرا باشد همچو کسی که غایب است
 از آن یعنی بر تقدیر عدم قدرت بر تغییر بدست و زبان یا اگر است دل انجا یعنی تغییر است مطلقا و من غاب عنها فرضیه ها کان کن شهد هافکرها هر که غایب بود از آن پس
 ناخوش دارد آنرا باشد همچو کسی که حاضر است آنرا یعنی حقیقت حضور و غیبت بدل است نه تن چون خیر را کرده و ناخوش دارد و بدل بحقیقت از آن غایب است اگر
 بظاهر حاضر است و چون بدل از آن راضی و بدان خوش بود به منی حاضر است اگر بصورت غایب است رواه ابوداود و عن ابی بکر صدیق رضی الله عنه
 روایت است از ابی بکر صدیق که قال گفت یا ایها الناس انکم تقرون هذه الایة ای مردمان بدستی شما می خواند این آیت را که یا ایها الذین امنوا علیکم
 انفسکم لا یصونکم من ضل اذا هتد یتیم ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما با دانه ای شایان نمی کنند شما را کسی که گمراه شد وقتی که شما راه راست یافته اید
 یعنی این آیت را میخواهند و او را بر عموم و اطلاق حمل می کنند و از آن عدم وجوب امر معروف و نهی منکر می فهمید این چنین نیست فانی سمعت رسول الله زیا
 که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقول که می گفت ان الناس اذا را و منکرا فلم یغیروه مردمان چون ببینند امر معروف و نهی منکر را پس تغییر نیند
 و نهی نکنند از آن یوشاک ان یعمهم الله بعباده نزدیک است که دیگر و هم را ایشان را خدای تعالی بعذاب خود پس چون بزرگتر نمی نگر و عیب دارد شده باشد
 ترک آن چگونه صورت جواز داشته باشد پس این آیت عام و مطلق نیست بلکه مخصوص و مقید باشد بآنچه مردم آنرا نشنوند و در ایشان تاثیر نکند و هر کس برای خود
 معجب و مغرور باشد چنانکه مال مردم در آخر زمان باشد و آمار آمده است که این آیت را در این مسود رضی الله عنه خوانده فرمود این نشان ما و شما از آن این آیت
 نیست زیرا که در وی می شنوند و قبول می کنند و لیکن در آخر زمانی بیاید که امر کنند مردم نشنوند این آیت از آمدن ایشان خبر میدهند و در حدیث ابی طلحة زباید بعضی
 مفسران گفته اند که مراد باین آیت انکار و نهی منکر است و بدین معنی این حدیث تفسیر آیت میشود و مراد بترجمه عموم عذاب است و مراد بافسنم مسلمانان از بغی و
 کبر و بد خو و اصلاح بیکدیگر را زین می کنند شما را ضلالت و محیبت چون بر هدایت باشد و منع و نهی از آن میگردد باشد و او این ماجده و الترمذی
 و صححه روایت کرد این حدیث را ابن ماجه و ترمذی و تبحر کر و از ترمذی و فی رواية الحی داود و در روایت ابی داود و ابن لفظ آمده اذ را و الاله
 فلم یأخذوا علی یده و چون ببینند مردم کسی را که ظلم میکند پس بگریزند دست او را و او شاک ان یعمهم الله بعباده بعباد است که دیگر و هم را ایشان را
 خدای تعالی بعذاب و فی آخری له و در روایت دیگر مرابی داود و این چنین آمده ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی نیست هیچ قومی که عمل کرده
 شود در میان ایشان بگناهان ثم یقیدرون علی ان یغیروا ثم لا یغیرون پست قدرت داشته باشند آن قوم بر تغییر دادن پست تغییرند هذا از بغی نیست
 و زبان الا یوشاک ان یعمهم الله بعباده و فی آخری له و در روایت دیگر مرابی داود و آمده که ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی همه اگر کفر
 یعمله و حال آنکه آن قوم بیشتر از آن کسانی که می کنند گناهان را یعنی در معنی قدرت است چه غالب است که آنها که بیشتر قدرت دارند بر کفر و عمل ما بر
 قدرت است کمتر یا بیشتر و عن جریر بن نعیم و کسر را ابن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ما من رجل یؤی
 فی قوم یعمل فیهم بالمعاصی نیست هیچ مردی که بمشاهده در قوم می کند که گناهان را یقیدرون علی ان یغیروا و علیه قدرت

دارند آن قوم بر تغییر دادن و غلبه آوردن بران مرد و لا یغیرون و تغیر نیهند الا اصابهم الله منه بعقاب مکران بسانه تعالی آن قوم را زجت تغییر ندان
ایشان یا از جانب آن مرد بجهت عدم تغییر از پیش خود عذاب را قبل ان یوقوا پیش از آنکه میزند یعنی در دنیا از اینجا معلوم میشود که ترک دادن امر معروف و نهی منکر
عذاب در دنیا برسد و عذاب آخرت باقی است بخلاف کسانی که دیگر که عقاب بر آنها در دنیا از زمینیت رواه ابوداود و ابن ماجه و عن ابی شلبه فی قوله
تعالی علیکم انکم لا یضرکم من خصل اذا هتدیتم مردیت ازانی تعلیه خشی که صحابی مشهور است در تفسیر این آیت که میفرماید فقل پس گفت اما والله لقد سالت
عنهار رسول الله اکاه باشد بخداوند هر آنکه تحقیق من پرسیده ام از این آیت پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و سلم که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر معروف و نهی منکر را
فقال پس گفت آن حضرت بل ایستوار و بالمعروف و تناهوا عن المنکر ترک نکنید بلکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر حتی اذا دایت شما مطاعا تا آنکه
چون بینی تو ای مخاطب صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود و هوی متبع و بهی منی مراد شوق نفس را که متابعت آن نموده
میشود و دنیا موثره و بهی منی دنیا را که اختیار کرده میشود در آخرت و اعجاب کل ذی دای وایه و بهی خوش داشتن و نیک پنداشتن هر صاحب
رای و مذهب همی رای و مذهب خود را در رجوع بعلمانا نمودن و مفتی نفس خویش بودن و دایت امر الا بدلت منه و بهی امری را که چاره و جدائی نیست تر از آن
امر یعنی امری که میل میکند بدان هوی نفس تو از صفات ذمیه که اگر میان مردم درائی و در ایشان باشی بی اختیار حکم طبع در آن مفتی که اقال الطیبی و در بعضی جواشی نوشته
که مفتی آنست که ملو از لا بد سکت و اعراض است از جهت عمر ذات توانی از نهی منکر و این معنی موافق است با آنچه در نسخ واقع شده و لا بدلت منه بیای تحتانه
یعنی لا قدره لک علیه یا مراد آن باشد که بهی منی که ضروری که احتیاج است بر بدن و چاره نیست از آن اگر امر و نهی کنی آن امر ضروری فوت کرد و فعلیات نفس است
پس برین تقادیر لازم گیر ذات خود را و نگاه دار خود را از معاصی و دغ امر العوام و بکده کار عامه خلق را و تعرض کن بایشان و گوشه گیر از ایشان فان و را کم
ایام الصبر زیرا که بدستی در پیش شما در آخر زمان روز هست که در آن صبر باید کرد و ابتدای این ایام بعد از خلقی را شدن پیدا شده تا امروز فاما الله و انما الیه
واجعون فمن صبر فیهن کان کن قبض علی الجبر پس کسی که صبر ورزد در این ایام گویا که در دست میگیرد و نگاه میدارد و اگر اللعامل فیهن اجر خیرین
و جلا یعملون مثل عملهم عمل کنند را بشریعت و احکام دین و آن روز باز در پنجاه مرد است که عمل میکنند مانند عمل او از آنها که مبتلا نیستند بلیه وی
و نیستند در آن ایام قالو الکتبه صحابه یا رسول الله اجر خمسين منهم من عامل بالاجر پنجاه مرد است که از ایشان باشند قال فرمود اجر خمسين
منکم اجر پنجاه مرد از شماست رواه الترمذی و ابن ماجه ازین حدیث فضل آخر امت لازم آید بر صحابه درین صفت و ازین حیثیت و گویند که فصل
جزئی منافق فصل کلی نیست و شیخ ابو عمرو بن عبد البر صاحب کتاب استیعاب که از مشاهیر محدثین است درین سلسله سخن کرده و گفته که ممکن است که بعد از صحابه کسی پیدا
شود که در مرتبه بعضی از ایشان باشد یا فوق و با حادشی که این معنی از آنها مفهوم میگرد و محتمل جمهور علمای خلاف آن است و خلاف وی در آن صحابه است
که ایمان آورده و بطن خود رفتند و زیاده جزین صحبت نه اشتند از آن اصحاب که صحبت مدید حضرت وی داشته و شب و روز خدمت بوده و آثار و انوار صحبت
اند و ختمه و با وجود آن شرف صحبت در تمام صحابه باقی است و درین فضیلت هیچ کس را ایشان مشارکت نه و در قوت القلوب گفته که یک نظر که بر جمال مصطفی صلی
علیه و سلم اقد چیزی کشاید و کاری بر آید که دیگر از ابا بعینات حاصل نگردد و الله اعلم و عن ابی سعد الخدری قال قام فینا رسول الله ایستاد در میان
ما سیمیه خدا صلی الله علیه و سلم خطیباً بعد العصر در حالی که خطبه خوانده است آن حضرت بعد از نماز دیگر فلم یدع شیئا
یکون الحیوم القمیه الا ذکره پس نه گذشت چیزی را از قواعد مهمات دین که واقع میشود تا قیامت که با آن ذکر کرد
آن را یا این مبالغه است بگردانیدن اکثر در حکم کل حفظه من حفظه و لنیه من نسیه یا ذکر گفت و نگاه داشت
از کسی که نگاه داشت و فراموش کرد آن را کسی که فراموش کرد یعنی بسیار بود بعضی یاد داشتند و بعضی فراموش کردند و کا رفیعاً قال و بود در آنچه گفتند
حضرت در آن خطبه این کلمات ان الدنیا حلوة خضرة بدستیک و دنیا شیرین است که در مذاق طبیعت طعم آن شیرین و لذیذ آید و سیر است که در چشم اهل ظاهر
صورت آن زیبا و نر و تازه نماید و بعضی گفته اند که عرب چیرینی نرم را خضر گویند به جهت تشبیه بنقشات یعنی سبزه ها و ترها در سرعت زوال و کم یابندگی و درین جایان
مکر و خداری دنیا است که مردم را لذیات و شهوات کاذبه و حسن و جمال همواره خود بفریب و فنا پذیرد و بسربرد و ان الله مستخلفکم فیهما و بدستیک خدای طلیفه
گیرنده است شما را در دنیا و درین اشارت است که اموال و اشیای شما از آن خداست و ملک اوست و شما خلفا و وکلای او ید و تصرف یا گرداننده است
شما را خلفای آن کسان که پیش از شما بوده اند در زمین و داده است شما را آنچه در دست آنها بود و فاضل کف تحملون پس نظر کننده و فنیده است که
چگونه عمل می کنید و بجهت وجه تصرف میکنید در اموال یا چگونه هجرت میکنید یا احوال گذشتگان و تصرف میکنید در اموال ایشان الا فاقوا الذین اوتوا النساء اکاه باشد پس
پر بریز کنید مکر و خدایا و بریزید زنا و زنا و غبت و شهوت ایشان و ذکر آن لکل عاقل و لو اوم القمیه بقدر غل و غله فی الدنیا و ذکر در آن حضرت در آن خطبه این را
که مهر خد کند که عید شکنی کند و بعدی که لبت است فاما ید الکثر استعمال در خروج و تغلب و عید شکنی با نام عصر و سلطان وقت آید علم است روز قیامت برانداخته و

بقی من الدنيا كما بهاشد که باقی نمانده است از زمان دنیا فیما مضی منها نسبت بزانی که گذشته است از ان الکما بقی من نومکم هذا فیما مضی منکم کما
 باقی مانده است ازین روز شما نسبت آنچه گذشته است از ان رواه الترمذی وعن النخعی لقیح باموحده وسکون فاجعده وفتح ما شاة قام وسعی
 فیروز تابعی کوفی است روایت میکند عن رجل من اصحاب النبی از مردی از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم لن بهائم الناس حتی یخذروا من انفسهم هرگز هلاک نشوند مردم تا آنکه بسیار بشود کنا بان و عیبهای ایشان از ذاتهای ایشان بگذرد و
 بضم یا وسکون عین و کسر زال معجمه از عذر فی الصراح عذر بسیار با عیب و کناه شدن فی القاموس عذر فلان ای کثرت ذنوب و عیوب و حقیقت کلام است که عذر
 بمعنی سلب عذر و از آن آن باشد و چون کسی را کناه و عیب بسیار شد و عقوبت کردن حق تعالی او را و منع و نهی کردن مردم او را از منکرات جایی عذر نماند پس حق
 بجهت کثرت ذنوب و عیوب سلب و از آن عذر نمود و نیز عذر بمعنی صاحب عذر شدن آید و این معنی نیز در اینجا درست می آید یعنی هلاک نشوند مردم تا آنکه از برای
 دفع نسبت معصیت بخود از پیش خود تا و لایهای رابع و عذرهای فاسد پیدا کنند و در بعضی روایات یعذر و الفتح یا نیز آمده از عذر بفتح عین بمعنی معذرت و عذر
 و معنی یخیزان باشد که هلاک نشوند مردم تا آنکه معذرت دارند ملامت کردن و نهی کنند کان را از ذاتهای خود یعنی ملامت کران ایشان معذرت و در برضواب باشد
 در ملامت کردن بجهت کثرت ذنوب و حاصل معنی بر سر هر کس که هلاک مردم بر تفرقه بر ارتکاب ذنوب و منکر است که بدان محل زجر و منع و نهی
 انان شوند فافهم رواه ابو داود و عن عدی الکندی بحسب کاف منسوب بکنده است که نام قبیلایست ازین تابعی ثقه ناسک
 فقیه و بداهه عدی بن عسیره از اصحاب است روایت میکند از پدرش و عم خود عوس بن عیمره و روایت میکند از وی ابوب و عطاء خراسانی قال گفت عدی ثنای
 مولی لنا حدیث کردار امولای که بود ما را آنکه سمع جدی یقول که ری شنیدید بدان مرا که میگفت سمعت رسول الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم یقول میگوید ان الله تعالی لا یعذب العامة یعذب للناسه خدی تعالی عذاب میکند اکثر قوم را بعل بعضی از ایشان یعنی اکثر
 از قوم کناهی کند بکم و لا تتر و از تر و زراخری دیگر از عذاب نمی کند حتی بر و المنکر بین ظهرا اثمهم تا آنکه بر بنید عذاب ما مشروعی را میان خود که بعضی
 کرده و هم قادر و ن علی ان منکر و و حال انکه ایشان می توانند که انکار کنند و تغیر دهند از آنکه فلا ینکروه پس انکار نکنند و تغیر دهند از آنکه اذ فعلوا الله
 عذاب الله العامة و الخاصة پس چون بکنند عامه آنرا یعنی سکوت و مداومت را عذاب کند خدای تعالی خاصه را و عامه را خاصه و بجهت ارتکاب معصیت
 و عامه را بجهت عدم کار و منع رواه فی شرح السنه و عن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لما وقت
 بنوا اسرائیل فی المعاصی نهتم علما و هم منکم میگویند افتادند بنی اسرائیل در معصیت باز داشتند ایشان را داشتند ایشان علم نیتها پس باز نیت
 فجالسوهم فی مجالسهم پس نشستند ایشان را با ایشان در مجلسهای ایشان و اکلهم و شاد و هوهم و خور و نذبا ایشان و نوشیدند با ایشان یعنی مد
 بنیاد کردند و با هم اختلاط نمودند و اکلهم بجهت عمو و ده از باب مغالطه و در بعضی نسخ و کلوهم آمده بود و بجای بخره و این نیز لغتی است ولیکن با درست
 و شایع اکلهم است فضرب الله قلوب بعضهم ببعض پس خطا کرد خدای تعالی و بهم انجنت و لهای بعضی از ایشان را بر بعضی فلانهم علی
 لسان داود و عیسی بن مریم پس لعنت کرد بنی اسرائیل را بر زبان داود و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون ان لعنت کردن
 بسبب عصیان کردن و تجاوز کردن ایشان بود از حد و در آخر است منفر ما ید و کانوا لا یتنبهون عن منکر فعلوا لایة قال گفت ابن مسعود فجلس رسول
 الله پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کان متکئا و بود تکیه زده یعنی تکیه را گذاشت و نشست از برای اتهام و اظهار حد تعالی پس گفت لا
 یعنی نجات نمی یابید از عذاب و الذی نفی سیده بجهت اسوکت حتی تا طروهم اطوا تا بر عیب ایشان را بر پیچید و بگریزد دستهای ایشان را و خم کنید و دو
 کنید یعنی منع کنید و نهی کنید از معاصی و اطرد اصل معنی غنی ساختن و بایل کرده اند نسبت اطرت القوس یعنی دو تار که دم آزا و اطرا بکسر سینه خبر غزال حلقه
 سم اسب و خر را گویند و هر جا طاعت کند خیر را رواه الترمذی و ابو داود و فی روایت و در روایت ابی طلحه و یحیی بن احمد که قال گفت آن حضرت
 کلا چنین نیست که شما کان میسیر یعنی نجات یافتن از عذاب یا مداومت و الله لنا من بالمعروف و تنهون عن المنکر خدا سو کند هر آینه می کنید
 معروف و نهی می کنید از منکر و تلخذن علی یدی الطالم و میگیرید هر دو دست ظالم را و لما طوطه علی الحق اطوا و بر می پیچید و دو تار می کنید و بر حق بر پیچید
 و لمقصرون علی الحق قصرا و موقوف و مجوس سدا ید و بر حق موقوف و بشتی اینها را می کنید و لیضربن الله قلوب بعضهم علی بعض یا میزند خدای
 تعالی و لهای بعضی از شما را بر بعضی و غلط میکند آنرا را بیکدیگر ثم لیلعنکم كما لعنهم ستم بر آید لعنت میکند شما را چنانکه لعنت کرد بنی اسرائیل را یعنی یکی از
 و و خیر واقع است قطعا یا امر معروف و نهی منکر کردن یا خطا کردن خدای تعالی و لهای را بیکدیگر و لعنت کردن آنرا و عن انس ان رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم قال روایت لیلۃ اسری بی رجلا یقرض شفا هم بمقام بعض من فاد فرمودیم در شب اسیر بعضی مردان را که بریده میشود و لهای ایشان
 بمقرضا از آتش قلت من هو لا انتم که اینها را چه میگوید یا جبرئیل قال گفت جبرئیل هو لا خطباء من امتك ایشان خطیبان اند از امت تو یا مژ

لأنس بالبر وينسون أنفسهم ام يكرهون ورايكي و فراموش ميگردند ذاتي خود را يعني خود را عمل نميكنند و مردم را ام ميكنند و جعل رواه في شرح السنه
والبيهقي في شعب الايمان وفي روايته و در روايت يتي اخمين آمده كه قال كفت جبريل خطبا من امتك الذين يقولون مالا يفعلون
خطيبان انداز امت تو كه ميگفتند با مردم چيزي كه خود نميكنند و يقرون كتاب الله ولا يعملون و ميخوانند كتاب خدا را و عمل نميكنند بآن و عن عمار
بن ياسر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم انزلت المائدة من السماء خبزاً ولحمافاً و فرستاده شد خوان يعني بر قوم عيسى عليه
السلام از آسمان نان و گوشت و امروان لا يخوفوا ولا يدخروا الغد و امر کرده شدند كه خيانت نكنند و ذخيره نكنند و بخاهند باري خدا را بخانوا و از
پس خيانت كردند و ذخيره نهادند و دفعوا الغد و برداشتند باري خدا را منخروا قردة و خنازير پس منع كرد انيده شدند و تبديل گردانيده شد صورت اينها
بصورت بوزيها و خوكها رواه الترمذي الفصل الثالث عن عمرو بن الخطاب رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم انه تصيب
امتي في آخر الزمان من سلطانهم شدايد بدستي شان اين ست كه ميرسد امت مرا در آخر زمان از ارباب سلطنت و پادشاهان فتنه و بلاي سخت
در دين از مشايخه منكرات و استعاج باطل كه لا يخفون منه الا رجل عرف دين الله بجات نبي با اذان بلال از سلطان كه اين بلاي مي رسد كمر دي
كه نشاخت دين خدا را بحال و تمام استقامت كز يد بران بجاهد عليه بلسانه ويد و قلبه پس كازا كرد در دين يا بران بلال بران و بدست و بدل خود
فذلك الذي سبقت له السواقى پس آن مرد است كه ميش رسیده است او را ساقا سعادا در دنيا و آخرت و بشارت بخير و ثبوت و توفيق عطا
و عادت و قول حق بچنان ان الذين سبقت لهم منا الحسنى بشارت با نست و سابقه هر خصلت فاضله را كه نيكو ظاهر از سابقا ايت در دين امر يعني سبقت گرفته و
پيش گرفته است بر مردم دين كار و رجل عرف دين الله فصدق به و مردى ديگر كه وى نيز شناخت دين خدا را اما بىك ده بكثر از اول پس تصديق كرد
بدين و راست دانست آنرا يعني جدا كرد و بران و دل نه بدست بقرينه مقابلت چون تصديق كرد دل است و زبان ترجمان است بغير از اين و تصديق كرد
و رجل عرف دين الله فكث عليه و مردى ديگر كه شناخت دين خدا را فاني الحمد پس خاموشى كز يد بران و جدا كرد و بدل پس از ان بيان حال و صفت
اين مرد کرده و فرمود فان راى من رجل الخير احبه عليه پس كرمى بسند اين م دكى را كه كارهاى نيك ميكند و دوست ميارد و او را نيا بران و ان
راى من يعلى باطل بعضه عليه و اگر كرمى بديكى را كه عمل بخير نميكنند دشمن ميارد و او را نيا بران فذلك لا يخفون على ابطا نه كله پس آن مرد بجات ميبا
نبار پوشيده و داشتن وى محبت خير و بغض باطل را همه پس اين هر سه قيم از مردان عارف و شناسا بدین اند در مرتبه متفاوت اول سابق و ثانی مقصد
و ثالث ظالم چنانكه در كرمه فهم ظالم لنفسه و منهم مقصد و منهم سابق بالخيرات آمده ثالث را بهجت زيادت تقصير ظالم خواند و ثانی را ميان رو و اول را سابق
و هر سه از بزرگزيدهاى درگاه چنانكه در اول آيت فرمود ثم و رثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه الآية و عن جابر قال قال رسول
الله صلى الله عليه واله وسلم اوحى الله عز وجل الى جبريل عليه السلام ان اقلب مدنك كذا او كذا ابا هلهما و اوحى فرستاد و الله تعالى بر
جبريل عم كه بر بستران و بگردان شهر چنين و چنين را يعني فلان شهر را كه صفقتش چنين و چنين است با ابا ان شهر فقال يس كفت جبريل يا رب ان فيهم عبد
فلانا لم يعصك طرفة عين يرور دكارا ميان اهل شهر فلان بنده است كه عصيت نكرد و است ترايك چشم بر بستران قال كفت پروردگار اقلها عليه
و عليه مگردان و بر بستران ان بنده را بروى و بران شان به فان وجهه لم ينعرفنى ساعة قطا زيرا كه وى آن بنده متغير نشد از جهت من و بجا
من يك ساعت كه زان كناه عظيم است و بنده نكردم كه رعب را بر علمم و تعبر عين مملوك بگشتن رنگ روى از خشم و عن ابى سعيد قال قال رسول
الله صلى الله عليه واله وسلم ان الله عز وجل يسال العبد يوم القيمة خذى تعالى ميسر بنده را روز قيامت فيقول مالك انى اذرا
المنكر فلم تنكروا شد ترا چون ديدى منكر را پس انكار نكردى آن را و نغمه ندادى قال رسول الله كفت بغير خدا صلى الله عليه وآله وسلم فليقر حجة
پس بشا آورده ميشود و آمونته ميشود و در دل انداخته ميشود آن بنده را حجت و عذرا و در ترك انكار فيقول پس ميگويد آن بنده يا داب خفت
الناس و رجوت اى پروردگار من ترسيدم از مردم شرم و تعدي ايشان را و تنواستم كفت و تغير داد بدست و زبان و اميد داشتم عفو و مغفرت
ترا و از اينجا معلوم ميشود كه در گذشتن از امر معروف و نهى منكر اگر به جيت غلبه و مطلوب مردم تواند كرد جايز است و اميد عفو است در آن و وى البيهقي
الاحاديث الثلاثة روايت كرده يتي اين سه حديث را از اول فصل اينجا في شعب الايمان و عن ابى موسى الاشعري قال قال رسول
الله صلى الله عليه واله وسلم والذي نفس محمد بيده ان المعروف والمنكر خليقتان بيشيكه عمل شروع و نام شروع پيكرده ميشود بصورت بيا
تصيان للناس يوم القيمة ايجاد کرده ميشوند بيا آدميان كرده اند تا را روز قيامت فاما المعروف فيشيرا اصحابا معروف پس بشارت ميدهد و جبرخوس ميرسا
اصحاب خود را يعنى عمل كنندگان بوى و بوعدهم الجود و عده و ميكنند ايشان را بىكي و اما المنكر فيقول اليك اليكم و اما المنكر پس ميگويد ايشان را و رويده و رويده از من و ما
يستطيعون لا اله الا الله و الله رب العالمين و من عاقبت ان نبي تواتر كرده روايه محمد و البيهقي في شعب الايمان كتاب الرقاق بحسب

گرفتار برب و زلفت بقصد تکر و تحمل و عجب بهجت آن گفت که مذموم دوستی گرفتاری بمباح و نیاست و اگر در ملک وی باشد و بدوستی آن مقید و گرفتار نباشد
مذموم نبودن اعطای دینی صفت و نشان محمودیت نه و جاده این است که اگر داده شود روز و جامه خشو و کرد و وان لم یعط سخط و اگر داده نشود ناخشو و کرد و
یعنی همیشه طمع و بی در مال مردم و حرص وی در جمع آن است اگر بهینه راضی گردد و اگر نه منتهی ناراضی باشد کذا قال الطیسی و ممکن است که مراد دادن و نا
دادن حق تعالی و رضا و سخط از وی باشد باز مکرر و عجا به میکند و میفرماید تعس و التکس هلاک باد و نکون سار باد و ذلیل و خوار باد و اینچنین کس و ادا شتاب
و چون خاری خلیه شود در پای او فلا نقش پس برآورده شده و مباد خارا و وی نقش خارا ز پای برآورده و نا تعاش که یک یغی چون شدت و محنت گرفتار باید هیچ کس
و معونت و مکناد و چون خارا ز پای برآورده و نا تعاش که یک یغی چون شدت و محنت گرفتار باید هیچ کس
حل این کلام بر دو عا بر طریقه متابعت شرح رفتم و الا اگر حل را بخار از قیج حال انجماعت و شناعة و خبیث و خسارت ایشان در دنیا و آخرت کنند نیز جائز نیست
کما یحیی و چون بیان کرد قیج حال گرفتاران دنیا و حرص و طمع را خواست که در مقابل آن ذکر طالبان دین و تارکان دنیا نکرند که عباد در راه خدا غر و جل و زهد
در دنیا و زینت آن مشغول اند و در چشم اهل دنیا و ظاهر پرستان خواری نمایند پس فرمود طوبی لعل اخذ بینهان فرسه فی سبیل الله خوش و خنکی
با و مبنده را که گرفته ایتاده است جلوا سپ خود را از برای جاد و در راه خدا اشعث و اسد زولیده موی است سروی معبوره قل ما کرده شود شده است
پایهای او ان کان فی الحراسته کان فی الحواسته اگر به دست در پاسبانی لشکر یعنی او را در مقدمه لشکر که از دنیا می باشد در پاسبانی کامل و بجهت و ان کان
فی الساقه کان فی الساقه و اگر باشد در ساقه میگذارد و در ساقه باشد در ساقه و ساقه موخره پیش مقابل مقدمه یعنی فی تابع و فرمان برادر مسلمانان
است هر چه میفرماید میکند و هر جا که دارد می باشد و کبری و استبدادی ندارد و ان استاذن لم یؤذن له اگر طلب درآمدن بر مردم کند تا درید در مجلس ایشان
بنشیند و ان کرده نمی شود و او را و نمی گذارند که او اندرون دایه و ان شیخ لم شیخ و اگر شفاعت کند مع کسی و درخواست کند گناه او را قبول کرده نشود شفاعت
وی از جهت خوار و بی قدر بودن وی در چشم مردم و راه انجمادی و عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال
ان ما الخاف علیکم من بعدی بدستیکه از ان چیزها که میترسم بر شما بعد از رحلت خود از عالم باقی علیکم من زهره الدنیا بدستیکه از چیزها که میترسم بر شما
تا زکی و خوبی دنیا و زینت و بی خالی و جل پس گفت مروی یا رسول الله و یا ابی الخیر الشرایع و یا ابی الخیر الشرایع یعنی حصول غنیمت و اموال خیر است پس چون سید
و سبب شر و ترک طاعت کرد و در فسکت پس سکوت کرد آن حضرت حتی گفتنا ان نزل علیه تا آنکه گمان بردیم که وحی فرود آورده میشود و وی قال گفت ابو سعید
که راوی این حدیث است قمح عذره الرضا پس مالیه آن حضرت از وی سادک خود عرق را که بدایمیشد نزد زول وحی و رضا بضم را و فتح عا جمله و ضا و جهمه و در اصل
یعنی است که در پی تب آید و قال این السائل و فرمود کجا است آن هر سوال کننده و کار همه و گویند که آن حضرت ستود آن سایل را در یک سوال فقال پس فرمودانه الیائی الخیر
بالشر بدستیکه ایشان این است که نمی آید خیر شر یعنی رزق اگر چه بسیار باشد از جمله خیر است و شر عارض نمیشود مگر بعارض شدن نخل و اسراف و تجار از حد اعتدال مثل بخت
که میزد و اندک کله خیر است در حد ذات خود و هلاک و ضرر از جهت افراط و اکل است نماند که بیان کرد قبول خود و ان جمایست الریح ما یقتل جمل و بدستیکه انجم
میر و مانند باران که در چرست که می کند و اب را از وی هلاک و جملهای مملو و فحش هلاک شدن دایه بسیار چریدن بجهت خوبی چرا و دم کردن شکم و فی الصبر جمل
بالتحرک شکم برآمدن شور از خوردن و در بعضی روایات خطائیر آمده و عجا عجب یعنی اضطراب و جمل دست و پای زدن شور خوردن و روایت اول صح و اقرب و اب
است او یلم بازدیک میگرد و هلاک یعنی اگر میرد و هلاک نشود نزد یک میرسد هلاک المام فرود آمدن و نزدیک شدن چنانچه المام شب و المام بلیغ الا که گفته
مگردا که خورنده خضر است بفتح خا و کسر ضا و کیه بنر و تر و تازه اما خورنده آن باین صفت که اکلت حتی است خا صرا تا با خورده تا آنکه کشد کشت بجهت نفع کردن
شکم هر دو تنی گاه و استقبلت عین الشمس پیش آمد و روی آورده چشمه آفتاب را یعنی مقابل آفتاب ستاد و این عادت دایه است که چون از بعضی شکس
نفع کند در آفتاب بایستد و چون گرم شود شکم نرم گردد و آنچه درون شکم است بیرون افتد چنانکه فرمود قطلط و بالت پس بیرون افتد آنچه در شکم است نرم و
رفیق و بول که در دینی خلاص شد انا نتفاح و نطاس افکنده و شر و کا و خیل که نرم بر آید ثم عادت فاکلت پستر باز کشت بجا گاه پس بخورد یعنی بخورد و بدستیکه
و بیرون می افتد و ما بخورد این تخیل حال کسی است که در بعضی اوقات افراط میکند و از حد تجاوز نماید و بر هلاک مشرف میگردد از جهت غلبه شهوت و شره که مکرز است
و طبیعت آدمی را و لیکن نه و دانان رجوع میکند و دایم بر محصیت نمی ایستد و بروشنائی آفتاب هدایت روی آورده توبه و ندامت می آرد و به تطهیر و تزکیه علاج نفس
خود میکند و قسم اول که گفت ما یقتل جمل اشتهار است بحال آنکه در محصیت و شهوت اسرار نمود و هم در ان هلاک کشت و توفیق توبه و رجوع و استغفار یافت
و بقیاس این دو قسم مذکور قسم دیگر نیز معلوم کرد که یکی باشد که اصلا دست بر محصیت نزد و گرفتار شهوت نفس نکشت و در دنیا زهد نمود و اول ظالم است
و ثانی مقصد و ثالث سابق یکی اصلا دست بدنی نیاورد و دیگری آلود ولی شست یکی دیگر هم آلوده از دنیا برفت نفوذ با بدست من ذلک پسر شارت کرد و به
تفاوت احوال آدمیان در محبت مال و صرف آن و فرمود و ان هند المال خضرة و حلوة و بدستی این مال دنیا بنر و تر و تازه و نرم و زکین است که

بدین و چشم زیان ناید و شیرین و لذت بخش است که گفتن آن در دل لذت افزاید و روایت خضر و حلوتی تأیید آن را با تعبیر لفظ مال و تبایع اعتبار و مایه من اخذ
بمخته و وضعه فی حقه فغم المعونه هوس کسی که بیکه دلباشی آن و نه از آمدن وی پس نیکو یاری و نهاده است آن مال و من بلخذه یعنی حقه و کسی که بیکه
او را بغیر حق وی کان کالدنی یا کل و لا یشح می باشد هم چو کسی که بخورد و سیر نمی گردد و می شود وی مال و ی کواه بر
ضرر وی و ز قیامت متفق علیه و عن عمرو بن عوف قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوالله لا الفقر اخشی علیکم گفت
عمرو بن عوف که محال است انصاری است حاضر شد بدرد و ساکن شد مدینه را گفت آن حضرت باصحاب بخدا سوگند فقر را نمی ترسم بر شما و لکن بخشی علیکم آن تبسط
علیکم الدنیا لیکن میترسم بر شما که فراخ کرده شود بر شما دنیا که بسطت علی من کان قبلکم چنانکه فراخ کرده شد و نیابان کسانی که پیش از شما بوده اند فتنه ها را
تفاسوها پس رغبت کنید شما در دنیا چنانکه رغبت کردند در دین آن کسانی که پیش از شما بودند و تعلل کنید که اهل کفر و هلاک کنند و نیایشا چنانکه هلاک کردند ایشان را و
سبب ترس از بسط دنیا که موجب رغبت و هلاکت گردد دیگر فقر است و دلچسب و دواغ را دوست که موجب هلاک در آخرت است یا وقوع در نزاع و خلاف که بحرب
و قتال کشد متفق علیه و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اللهم اجعل رزق آل محمد قویا و غدا یوم یوزن
محمد قوت بضم قاف و سکون و او و فی روایه کافا و در وایتی کای تو تا کفای آمده متفق علیه بدانکه قوت آنچه نکا پدیدار بدین را و قیام بدین بوی بود از
طعام و شراب و بعضی گفته اند آنچه سدر می کند و کفایت نماید از رزق و کفای ففتح کاف آنچه باز دارد از سوال و بی نیاز گرداند از آن کفای القاموس و فی الصراح
کفای بفتح اذانه و مانند و روزگار و بعضی کفای را بقوت تفسیر کرده و برین تقدیر روایت ثانی مفسر روایت اولی کرد و باید دانست که کفای مختلف
میکرد و باختلاف اشخاص و احوال یکی است که عادت بتقلیل طعام کرده چنانکه دوسه روز زیاده بران کرسته تواند گذرانید و دیگری است که در روزی
دوسه بار خور و یکی عیالندنی است قلیل تا کثیر و دیگری عیال ندارد و در زمان قحط و عسرت و حال ضعف و مرض اندک چیزی کفایت کند و در سیه قوت نیا
بران طلب پس مقدار کفای مضبو ما باشد و محمود آن بود که بدان قوت بر طاعت شود و حرکات عادی فوت نکند و درین حدیث تشبیه و ارشاد است
امت را بآنکه در طلب زیادت تعب نکند و بر مقدار قوت و کفای کفایت کند و از حد اعتدال تجاوز ننماید و گفته اند که کفای افضل است از فقر و غنا و اگر
کثرت مال و غنا سبب طغیان و اسراف نکند و باعث زیادت خیرات و مبرات شود آن فضیلت دیگر است و مراد بآل تمام است و تا بجا نماند چنانکه معنی اصل آل
آن است و اگر اهل و عیال مراد از نه حکم در غیر ایشان بدلالات و قیاس ثابت گردد و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
قد افلح من اسلم یحقیق رستگاری و ظفر مقصود یافت کسی که مسلمان شد یا تسلیم کرد قضا و قدر الهی را و رزق کفای و رزق داده شد و او را بر اندازد و قضا الله بما
اذا و قانع گرداند بپور خدای تعالی بخیری که داده است و از رزق در ارضی گرداند بقسمت و داده مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
علیه و آله و سلم یقول العبد مالی مالی میگوید بنده مال من مال من یعنی افتخار میکند بملکیت مال و بکبر میکند بر نسبت آن و خطا میکند در آن ان مال من مال
ثلث زیرا که آنچه مراد است از مال و ی سه چیز است ماکل کافیه طعامی که خورد پس سپری گردانید آنرا و لیس قایلی یا جامه که پوشید و گفته اند آنرا و
اعطی یافتنی یا بخشش کرد بکسی پس جمع کرد و ذخیره نهاد برای خود آنرا اشارت کرد در اینجا بآنکه جمع مال در حقیقت آنست که بخشه و تصدق کند بر فقرا و ذخیره کرد
ثواب آن برای روز حاجت در قیامت و ما سوی ذلک فهو ذاهب و هر چه جز این سه چیز است رنده است از دست وی و تار که للناس و
گذرانده است آنرا برای مردم و او مسلم و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یتبع المیت ثلثه در پی میرود میت را سه
بوی و تعلق میکند و می باشد بوی سه چیز فیرجع ایشان پس باز میکند و دو چیز و بقی معه واحد و باقی میماند بوی یک چیز یتبعه اهل و ماله و عمله
در پی میرود او را اهل و مال او و کار او و فیرجع اهل و ماله پس باز میکند و اهل و مال وی و بقی عمله و باقی میماند سه راه وی و میرود بوی که دارد او متفق علیه
و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم مال و ارثه احب علیه من ماله گفت آن حضرت باصحاب کدام یکی از
شما است که مال و ارث وی محبوب تر است نزد وی از مال خود یعنی کیست که دوست دارد که او را مال نباشد و ارث او مال باشد قالوا گفتند صحابه یا رسول
الله ما منا احد الا ماله احب الیه من مال و ارثه نیست از ما هیچ یکی مگر آنکه بودن مال و مردودش را دوست تر است از بودن مال مردارش را قال فان
ماله گفت آن حضرت بدستی پس مال وی که نفع میکند او را ماکل م چیز است که پیش فرستاده است آنرا و تصدق کرده است بر فقرا و مال و ارثه ماکل
و مال و ارث است آنچه پس گذاشته است پس اگر دوست میدارد که او را مال باشد باید که تصدق کند و پیش فرستد و پس گذارد و چون پیش نمی فرستد و پس می
گذارد معلوم میکند که مال و ارث را دوست تر میدارد از مال خود را و آنست که بخل نمی کند و حق را نمی ناید و اگر بعد تصدق و وصیت برای فقرا گذارش ثلث است بجا
در ثلث گذارد و افضل است چنانکه در حدیث آمده است اگر وارثان خود را تو از آن گذاری بهتر است که بکلی پیش مردم دست فرار کنند و او الهجادی و عن مطرف بنعم
میم و فتح طاکوس را می شد و وفادار تابعی است و یکی از اعلام امت است و ذکر کرده است و این سعد و طبقه ثانی از اهل بصره و گفت که فقر بود و اهل فضل و ورع و

ادب روایت میکند از پدرش که عبدالله بن اشجری بکشتن و خارج می‌شد و از علی و ابی ذر و عثمان بن ابی العاص رضی و روایت میکند از وی قناده و ثابته و حسن و غیره
 ایشان عن ابیه قال انیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت میکند مطرف از پدر خود که گفت آدم نزد آن حضرت و هو مقبوا و در آن حال که آن
 حضرت میخواند الصلوات کثرت و داشت شمار از اندیشه آخرت تفاخر بکثرت مال قال گفت آن حضرت در میان تکاثر بقول ابن آدم مالی مالی میگوید یا منیر
 مال من مال من قال آن حضرت در رد و انکار این قول و هل ملک یا ابن آدم الا ما کلت فانیت آیا هست ترا ای آدمی زانفع و نصیب از مال من بگذا
 خردی از طعام پس سپری کردی و اولست قابلیت یا پرشیدی از جامد پس گشاده ساختی او تصدقت فامضیت ایصدق کردی بر فقر پس گدازانیدی و باقی گداز
 برای آخرت و واه مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللسان الغنی عن کثرة العوض نیست توانگری باشی از بسیاری
 مال و متاع دنیا و عرض بترک متاع دنیا از نفع و جزان و بسکون خیر نقد و روایت اینجا حرکت است که شامل جنس و تقدافت و لیکن الغنی غنی الغنی یعنی
 توانگری حقیقی توانگری نفس است بقناعت و بی نیازی و علو سمت و تجنب لزوم و ترک حرص و طلب پس هر که اول متعلق است بجمع مال و حرص است بر
 طلب زیادت غیر و محتاج است اگر چه مال دارد و هر که قانع و راضی است بقوت و کفاف و در راست از حرص و طلب زیادت غنی است اگر چه مال ندارد و چنانکه
 گفته اند توانگری بدل است نه مال بزرگی بصل است نه بسال و بعضی گفته اند که ما و بعضی نفس حصول کالات علمی و عملی است که نفس ناطقه انسانی بی آن مخلوق و ناطقه
 نبود یعنی نیت و دولت و توانگری بکمال است نه ببال میت توانگری نه ببال است نه ببال کل که مال مال کور است بعد از آن اعمال متعلق علیه الفصل
 الثاني عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یاخذ منی هو لا الکلمات کینت که بیاموزد و یاد کند از من این کلمات یا
 که بعد از این میگویم فیعمل بهن او یعمل من یعمل بهن و بعد از یاد گرفتن بکار بندد و آن را بیاموزد و کسی را که بکار بندد و آن را بیاموزد معلوم میگرد و که علم در حد است
 فاضل و شریف است اگر عمل کرد بدان فوالمال و اگر نه به تعلیم دیگران و هدایت ایشان نیز توانایی یابد و نیز معلوم میگرد و که امر معروف از عالم غیر حاصل درست است
 چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از صحابه پرسید که کسیت که یاد کرد از من این کلمات را و در یاد گرفتن ترغیب نمود ابوهریره میگوید قلت انما کفتم من یا و میگویم
 یا و رسول الله فاخذ سیدی بعد خمسای پس گرفت آن حضرت دست مرا پس شمار کرد پنج چیز را چنانکه عادت است که دست خود را یا دست کسی را که بوی نصیحت
 میکند بگریزد و بشمارد فقال پس گفت آن حضرت در میان این کلمات اول کلمات این است که بر بهترین محارم از یعنی چیزی را که حرام ساخته است شاک
 نکن اعد الناس اگر بر بهترین محارم را باشی تو عبادت کننده ترین مردم را شاکت بماند اصل و عده و عبادت اتقا و اجتناب از محرمات است اگر چه
 جزو دیگر که امتثال و اجابت تیر و ارد پس هر که اهتمام وی با جناب از محرمات و مکروهات بیشتر است اگر چه استقصا و مبالغه در احراز نوافل و خیرات ندارد عاید بر توفیق
 تراست از آن کس که بر عکس این خیال رود و چنانکه در حدیث جاریه و اوضاع ما فهم الله لالت و دوم این است که راضی و خورسند باش با آنچه قسمت شده است
 الله تعالی و ترا نکن اغنی الناس اگر راضی شوی بقیمت حق باشی توانگر ترین مردم چون بنده راضی شد به نصیب خود و طمع و احتیاج زیادت را ندانی نیاز شد یعنی توانگری
 صین است و احسن الی جارک نکن موئنا سیوم آنست که دوست دارم مردم را از آنچه دوست داری نفس خود را از خیر دنیا و آخرت باشی مسلمان کامل که از زنده
 حق مسلمانی و لا تکثر الضیاع غم بسیار کن خنده را فان کثرة الضیاع تمیت القلب زیرا که بسیاری خنده میراند دل را و سخت میگرداند و اندازد و غفلت می آرد
 یا و خداوندی دل بند کرد است و دریافت طریق تقرب بوی سحانه و مرک و بی غفلت و نادانی و ضلک بفتح ضاء و کسرها و بسکون عانیزه و اول
 فصیح تر است اگر چه ثانی مشهور تر است و واه احد و التومذی و قال هذا جدید غریب و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 سلم ان الله يقول یا ابن آدم تفرغ لعبادتی میگوید به زبان شرع و وحی فرستادن بر پیغمبر خود ای آدمی زانوارخ و خالی شواغلات و مشاغل دنیا برای
 جمادات من املأ صدرك غنی بکنم سینه ترا بقناعت و بی نیازی از خلق و اسد فقرك و ببندم راه فقر و احتیاج و نیاز مندی ترا بخلق و ان لا تفصل و که
 نکنی و فارغ نشوی برای عبادت من گرفتار محارمات و مشاغل دنیا و نفس باشی ملاقات میدک شغلا و لم اسد فقرك پر میکنم دست ترا بشلای که توان کن
 و بر بنده و در بکنم فقر و احتیاج ترا یعنی در گرفتاری مشاغل و محارمات دنیا فقر و احتیاج نگیرد و پریشانی و سرگردانی بحال خودت میماند و در فارغ شدن برای
 عبادت هم آسایش است و هم غمخوار و واه احد و ابن ماجه و عن جابر قال ذکر رجل عند رسول الله ذکر کرده شد مردی نزد پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم عبادت و اجتهاد عبادت بسیار کردن و کوشش و مشقت بسیار در آن نمودن و ذکر آخر عمر عتقه و ذکر کرده شد مردی دیگر بوجه و تقوی و برپز
 کاری قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم لا تعدل بفتح تاء فی فوائده و کسر ال بالرعة یعنی الودع برابر شد کثرت عبادت و اجتهاد و ابی و درع بوجه و تقوی که
 چنان قدر عبادت و اجتهاد بنمود و لا یعدل بضم یاء تخانیه و فتح دال نیز روایت کرده اند یعنی برابر کرده نشود عبادت و اجتهاد بوجه و واه الترمذی
 و عن عمرو بن ميمون الا وهی بفتح همزة و سکون و او و بال عطلة منسوب است با و درین معنی در یافت جا بملت را و اسلام آورد و در حیات آن حضرت
 و ندید آن حضرت را بن عبد الله را و راه صحابه بشرد و اما وی محد و است و کبار تابعین از کوفین کثیر الجمع و العبادت و کوفین که وی بجم کرد و بوزن را در جا بملت شد

باب فی بیان
 فوائده سی و نون
 کامل و احسن الی
 جارک نکن موئنا
 سیوم آنست که
 دوست دارم مردم
 را از آنچه دوست
 داری نفس خود را
 از خیر دنیا و آخرت
 باشی مسلمان کامل
 که از زنده حق
 مسلمانی و لا تکثر
 الضیاع غم بسیار
 کن خنده را فان
 کثرة الضیاع تمیت
 القلب زیرا که
 بسیاری خنده
 میراند دل را و
 سخت میگرداند
 و اندازد و غفلت
 می آرد یا و خدا
 وندکی دل بند
 کرد است و دریافت
 طریق تقرب بوی
 سحانه و مرک و
 بی غفلت و نادانی
 و ضلک بفتح ضاء
 و کسرها و بسکون
 عانیزه و اول
 فصیح تر است
 اگر چه ثانی
 مشهور تر است
 و واه احد و
 التومذی و قال
 هذا جدید غریب
 و عنه قال قال
 رسول الله صلی
 الله علیه و آله و
 سلم ان الله
 يقول یا ابن
 آدم تفرغ
 لعبادتی میگوید
 به زبان شرع و
 وحی فرستادن
 بر پیغمبر خود
 ای آدمی زانوارخ
 و خالی شواغلات
 و مشاغل دنیا
 برای جمادات
 من املأ صدرك
 غنی بکنم سینه
 ترا بقناعت و
 بی نیازی از
 خلق و اسد
 فقرك و ببندم
 راه فقر و
 احتیاج و نیاز
 مندی ترا
 بخلق و ان لا
 تفصل و که
 نکنی و فارغ
 نشوی برای
 عبادت من
 گرفتار محارمات
 و مشاغل دنیا
 و نفس باشی
 ملاقات میدک
 شغلا و لم اسد
 فقرك پر میکنم
 دست ترا
 بشلای که
 توان کن و بر
 بنده و در
 بکنم فقر و
 احتیاج ترا
 یعنی در
 گرفتاری
 مشاغل و
 محارمات
 دنیا فقر و
 احتیاج
 نگیرد و
 پریشانی و
 سرگردانی
 بحال خودت
 میماند و در
 فارغ شدن
 برای عبادت
 هم آسایش
 است و هم
 غمخوار و واه
 احد و ابن
 ماجه و عن
 جابر قال
 ذکر رجل
 عند رسول
 الله ذکر کرده
 شد مردی
 نزد پیغمبر
 خدا صلی
 الله علیه و
 آله و سلم
 عبادت و
 اجتهاد
 عبادت بسیار
 کردن و
 کوشش و
 مشقت بسیار
 در آن نمودن
 و ذکر آخر
 عمر عتقه و
 ذکر کرده
 شد مردی
 دیگر بوجه
 و تقوی و
 برپز کاری
 قال النبی
 صلی الله
 علیه و آله
 و سلم لا
 تعدل بفتح
 تاء فی
 فوائده و
 کسر ال
 بالرعة
 یعنی الودع
 برابر شد
 کثرت
 عبادت و
 اجتهاد و
 ابی و درع
 بوجه و
 تقوی که
 چنان قدر
 عبادت و
 اجتهاد
 بنمود و
 لا یعدل
 بضم یاء
 تخانیه و
 فتح دال
 نیز روایت
 کرده اند
 یعنی برابر
 کرده نشود
 عبادت و
 اجتهاد بوجه
 و واه
 الترمذی و
 عن عمرو
 بن ميمون
 الا وهی
 بفتح
 همزة و
 سکون و
 او و بال
 عطلة منسوب
 است با و در
 این معنی در
 یافت جا
 بملت را و
 اسلام آورد
 و در حیات
 آن حضرت
 و ندید آن
 حضرت را
 بن عبد الله
 را و راه
 صحابه
 بشرد و اما
 وی محد و
 است و کبار
 تابعین از
 کوفین
 کثیر الجمع
 و العبادت
 و کوفین
 که وی بجم
 کرد و بوزن
 را در جا
 بملت شد

عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لعن عبد الدنيا ولعن عبد الدنياه لعنت كرهه الله است يلعنت كرهه شدم
 باو نه دینار و نه دینار یعنی هر که گرفتار محبت اینهاست و سبب آن از بندگی خدا دور افتاده و لعن را ندن و دور کردن از
 نیکی و رحمت است و رواه الترمذی و عن کعب بن مالک عن ابیه این چنین است در نسخ شکات و صواب
 آن است که عن ابیه نباشد زیرا که پدر کعب که مالک است بشرف اسلام مشرف نشده است و در جامع ترمذی این چنین
 آمده عن ابن کعب بن مالک عن ابیه و در بعضی نسخ مشکوٰۃ نیز این چنین واقع شده پس این حدیث از کعب بن مالک باشد و کعب بن مالک صحابی مشهور است یکی
 از آن سه تن که خلف کردند از غزه و بتوک و مراد را پس از آنکه عبد الرحمن که روایت میکنند از وی قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 ما ذی بان جابحان و رسلا فی غنم بافند لها نیستند و در کرب که فرستاده شده اند در کوسپندان تبا کنند و ترکوسپندان ترسند از آن حرص المرء علی المال
 و الشرف له تیه از آن مردمان و جاه تبا کردند و مریدین او را و رواه الترمذی و الدارمی و عن خباب بن فضال و عن معمر و تشدید موحده و ابی صحابی است
 خلیف بنی زهره اسلام آورد پیش از دخول آن حضرت و از ارقم را عذاب کرده شده و از محبت اسلام و صبر کرد و حاضر شد بدروا مشایخی که بعد از دست مریکوف و
 نماز که از روی علی بن ابی طالب رضی عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ما ائق مومنان من نفقة الا اجر فیها گفت آن حضرت فرج نکرد هیچ
 مسلمانی از هیچ خرجی در مصارف نبیشت خود مگر آنکه اجر و ثواب داده شود و آن الانفقتة فی هذا التواب مگر خرج او درین خاک یعنی بنا کردن خانه که در
 وی اجری و ثوابی نبود و این در غیر صورت ضرورت و احتیاج و بنای بقاع خیر خواهد بود و الا بنای خانه او ضروری است اگر بر قدر مایحتاج باشد هم چنین بنای
 بقاع از مساجد و ریاط و مانند آن که ناسان مستحق و مستحب است و رواه الترمذی و ابن ماجه و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 و الله و سلم النفقة کلها فی سبیل الله الا البنا خرجی کردن همه در راه خداست یعنی ثوابی دارد اگر بر نیت تقرب کند مگر خرج کردن در بنا عمارات فلا
 خیر فی من نیت نیکی و ثواب در وی رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خرج
 یوماً و یومین معه و هم از انس است که آن حضرت بیرون آمد روزی و با جماعه اصحاب با وی بودیم فوای قبه مشرفه پس دید آن حضرت قبه
 بلند که یکی از بنهار بنا کرده بود و قبه بضم خا و غور گویند و فی الصراح قبه بنا کرده و در بر خیمه نیز اطلاق یافته قال پس گفت آن حضرت بطریق الحجاز و تحمیر
 ما هذی جزا است این قبه یعنی او را که بنا کرده است قالوا هذه لفلان و فلان رجل من الانصار و گفت صحابه این قبه مرفلان کس راست که مردی از
 انصار است قنکت و حملها فی نفسه پس حاضرش ماند آن حضرت و چیزی نگفت و لیکن بر داشت و پوشید این حکایت را بطریق کراست غضب
 در باطن خود حق لما جاء صاحبها تا آنکه چون آمد صاحب قبه فسلم علیه فی الناس پس سلام گفت بر آن حضرت در مردم فاعترض عنه پس رو
 گردانید آن حضرت از وی صنع ذلك مراد از آن حضرت این فعل را چند بار یعنی آن مرد سلام میبرد و آن حضرت روی می گردانید از وی و جواب سلام
 وی نمی داد و حتی عرف الرجل الغضب فیهِ و الاعراض عنه تا آنکه شناخت آن مرد خشم را و در آن حضرت روی مبارک گردانیدن از وی فشکی
 ذلك الی اصحابه پس شکایت کرد آن مرد از آن مرد اصحاب آن حضرت که مختص بودند بمصاحبت و مجالست وی و قال والله انی لا اکر و رسول الله
 و گفت آن مرد بخدا سوگند من نا آشامی منیم بخود و غیر خدا را صلی الله علیه و الله و سلم یعنی از خشم و کراست می نیم از حضرت وی که هرگز ندیده بودم سبب است
 وجه فصد است قالوا خرج فوای قبتك گفتند قصه آن است که بیرون آمد آن حضرت و دید قبه ترا و مکرده پنداشت آنرا فرج الرجل الی
 قبه پس بر گشت آن مرد بسوی قبه خود و فهد مهاجری سواها بالادس پس ویران کرد قبه را تا آنکه برابر ساخت آنرا از زمین فخرج و رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات یوم فلم یبرها پس بیرون آمد آن حضرت روزی پس ندید آن قبه قال گفت ما فعلت القبه شد
 قبه قالوا شکى الینا صاحبنا اعراضت عنه گفتند صحابه شکایت کرد بسوی ما صاحب قبه روی گردانیدن ترا از وی و پرسید که سبب آن چیست فاجبت
 پس خبر دادم او را ب حقیقت مال فهد مهاجری ویران کرد و وی آن قبه را فقال پس گفت آن حضرت در سبب مکرده پنداشتن آن عمارت و خشم گرفتن
 بر آن اما ان کل بناء و بال علی صاحبها اکاه باشد هر بناسب عذاب است و آخرت بر صاحبش الا ما لا یبغی الا ما لا یبذل منه مگر چیزی که
 نیست چاره از آن و ضروری است و رواه ابو داود و عن ابی هاشم بن عتبة بن عیین و سکون مشاء و بموحده قرشی عیشی اختلاف کرده اند در تمام
 وی بعضی شبیه گفته و بعضی شیم قال معاویه بن ابی سفیان برادر بنده بنت عتبه اسلام آورد و در فتح و وفات یافت در خلافت عثمان فاضل و صالح بود و روایت
 کرد از وی ابو هریره و غیر وی قال عبد الله بن عمر و رسول الله گفت محمد که بسوی من یعنی وصیت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و الله و سلم قال ما یخفیک من جمیع المال خادم و مرکب فی
 سبیل الله فرمود بنده است ترا از جمیع کردن مال یک خدمتکار و یک مرکب در راه خدا که بران سوار شوی و جهاد کنی یعنی اگر چیزی نگاه داری این دو چیز است زیاده بران اختیار کن
 یا صرف کن نگاه داری بسوی الله و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و فی بعض نسخ المصابیح عن ابی هاشم بن عتبة و اقیع شده بالمال بدل التاب و رزن حبه و هو تصحیف و این

تصحیف عجب است و خطا و تغیر است در صورت خطی او که تا احوال ساخته و از بعضی روایه واقع شده و عن عثمان رضی الله عنہ ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لیس لابن آدم حق فی سوی هذا المصالح نیست مرادی زاده استحقاق در غیر این چند چیز را حساب کرده بنشیند در آخرت بر این از جهت احتیاج و افتقار در زندگانی بدان بلیت مسکنه خانه که تواند کرد و روی بر قدر کفایت و ثوب یواری به عود و قه و جامه که پوشیده آن خود را و جلف الخبز بکسیر جم و سکون لام نان شکر خشک بی نان خورش و نفق جم نیز روایت کرده اند جمع جلفه یعنی نان پاره خشک که بدان دفع کوشکی کند و الماء و آب که بدان تاب تشنگی نشاند و راه الترمذی و عن سهل بن سعد صحابی انصار سیت آخر من مات من الصحابة فی المدینة قتال جاء و جل فقال کففت آدم روی پس گفت یا رسول الله و لعلی علی عمل اذا انما عملته راه نمای مرا بر کاری که چون بکنم آن کار را احببی الله و احببی الناس دوست دارد و مرا خدای تعالی و دوست دارد مرا آدمیان قال کففت آن حضرت در بیان آن عمل که درخواست از هدی الدنیا یجلب الله نفرت کن و نخواه و دنیا را و رغبت کن در وی تا دوست دارد ترا خدای تعالی فی الصراح زهد را خواهی خلاف رغبت و از هدی فیما عند الناس یجلب الناس و رغبت کن در آنچه نزد مردم است تا دوست دارند ترا مردم و راه الترمذی عن ابن مسعود ان رسول الله روایت است از عبد الله بن مسعود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نام علی حسیر خواب کرد و بر بوریا مقام و قد اثر فی جسده پس بر خاست و تحقیق تاثیر کرده بود و بر یاد رفتن مبارک او و نقش گرفته بدان فقال پس گفت ابن مسعود یا رسول الله لو امرتنا ان تبطلک و تعطل الکریم فرمودی ما را که بکسیر انیم برای تو فرستهای نرم و بسیار برای تو و وجه تنعم و آسایش بهتر و خوش تر بودی از خواب کردن تو برین حسیر در رشت فقال مالی و للدنیا پس فرمود آن حضرت چکار می کنی دنیا را و ما انما والدنیا الا کواکب و فتم من بادیا کما نند سوار می که استظل تحت شجرة ساری حبت زیر درختی و هم سواره بایستادیم و ارج و ترکها بستر رفت و گذاشت آن درخت را و تخصیص سوار بجهت قلت مدت مکث و سرعت ذهاب است چه معلوم است که بر پشت اسب چند توان ایستاد و نیز درین اشارت است به بعد مقصد و اهتمام بقطع مسافت آن و عدم تعلق و التفات بخیزی دیگر که مانع آید از آن و راه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال فرمود اعطوا لیاخی عندی رشک برده شده ترین و دوستان من نزد من کمترین خفیف الحاذی مسلما فی استیکبار پشت و حاذی تخفیف ذال معجبه پشت مرکب و خفیف الحاذی و قلیل المال و العیال کذا فی القاموس و قال فی الصراح قلیل الحاذی خفیف الظفر و خط من الصلوة هذا و ندی سبب عظیم از نماز از کار آن و حضور در آن و چون شواغل و تعلقات اهل و مال کمتر دارد و لاجرم کثیر الصلوة و وافر بحضور خواهد بود و درویشان که ترک دنیا و قطع تعلقات کند برای آن کنند که نماز و عبادت مولی تعالی بحضرت رواند کرد چنانکه فرمود احسن عبادة و به نیک کرد و تمام و کمال کرد این مومن پرستش پروردگار خود را و اطاعه فی السرو اطاعت کرد پروردگار را پنهان و در خلوت چون کار دنیا ندارد و بیرون نمی رود و با مردم اختلاط نمی کند و هم در خلوت عبادت مولی تعالی مشغول است و کان غامضا فی الناس لایبدا و الیه بالاصابع و هست آن مومن گننام در مردم اشارت کرده بنشیند و بسوی او بانگشان یعنی مشهور و انکشت نامی خلق نیست و کان و ذقه کفا فاضبر علی ذلک و هست روزی او بقدر مایحتاج پس صبر و قناعت کرد بر آن ثم فقد بیده پسترنقه کرد آن حضرت بانگشان دست مبارک خود چنانکه در ابرام نقد کنند یکی بعد از دیگری و برداشتن طایر وانه را یکی بعد از دیگری نیز نقد گویند و گفته اند که مراد از آن سرانگشان است بر یکدیگر نقد تعجب و تقلیل فقال پس گفت آنحضرت عجبت میته شایب کرده شد مرکب وی در دوزخ و در دوزخ عالم زور پر قنقه و آشوب بجوار قدس یا مراد آن است که این چنین کس زود و آسان جان میدهد بجهت قلت تعلق بدینا و غلبه شوق آخرت و بعضی گفته که مراد قلت موت مرکب و تجزیه و تلفعین اوست چنانکه موت میحسنت او در حیات نیز کم بود و قلت بواکبه کم اند زمان که بر یکند و بر مرکب وی قل تواتر کم است میراث وی که گداشته چون رزق وی بر قدر کفاف بود آنچه از پس وی مانده باشد چه خوا بود و راه احمد و الترمذی و ابن ماجه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عرض علی و بی لیجعل لی طعاما مکه ذهبی عرض کرد و ظاهر و پیدا ساخت بر من پروردگار من که بگرداند برای من بطما که و اطلا و بطما و بطع حامی روان شدن آب فراخ که در وی شکر نیزی بار یک باشد و مراد بطلا گردانیدن بطما که گردان آن وادی است بطلا که گردانیدن سنگی بر پا و اطلا و این ظاهر تر است چنانکه در فایت و دیگر آیه که کوی های که را اطلا سازد یعنی تعلق اگر خواهی برای تو بطما که را اطلا سازم فقلت لا یا رب پس گفتم نمی خواهم ای پروردگار من که از برای من بطما که را اطلا سازد و لیکن اشبع یوما و اجوع یوما و لیکن میسر نمی آید که روز و گرسنه می مانم روز دیگر فاذا جعت تضرعت الیک و ذکر تک پس چون گرسنه می زاری و نیاز مندی کم نبوی تو و یاد کنم ترا و ذکر تو گویم و اذا اشجعت جلد تک و شکرتک و چون سیر شوم ستایش تو کنم و سپاس گویم ترا یعنی من فقر اختیار دارم روزی سیر و روزی گرسنه باشم تا بهیست و مقام صبر و شکر پروردگارم و این تعلیم و تنبیه است امت را بر اختیار فقر و قناعت و دلیل است بر آنکه فقر افضل است از غنا و راه احمد و الترمذی و عن عبد الله بن محسن بکسر جم و سکون حاذی و قنعه و مطین صحابی است معده و در اهل مدینه و حدیث وی در ایشانست قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من

اصبح منکم انما فی سببه کسی که صبح کرد از شما در حالی که این است در سرب خود و سرب بفتح سین و کسروی و سکون را بهر دو روایت آمده و روایت کسر
اوقی است بفتح معنی طریق و وجه و سینه و کسر طریق و حال و قلب و نفس و این معنی همه مناسب مقام است حاصل آنکه هر که صبح برخاسته این و فارغ ببال
و بی تشویش و سرب بفتح تن معنی خانه در زیر زمین مثل خانه های و خوش نیر آمده و اگر روایت آن صحیح باشد این معنی نیز مناسب است یعنی در خانه که مثل سوراخ موش
و روبرو است افتاده از آفات زمانه این است معافی فی حبله عافیت کرده شد و تندرستی داده شد و بدن خودش و غنچه قوت یومه و زود است
قوت یکروز و فکانه حیضت له الدنیا پس گوید که کرده شد و جمع کرده شد برای او دنیا بخیر و فایده ها بخواه و اطراف خود یعنی کویا دنیا تمام نزد اوست و خدا نیز
جمع خود را یعنی جانب و طرف مثل عصفور و عصافیر و جهور و جاهیر و او الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن المقدام بن معدیکوب
بکسر الصحالی است نزول که در مجلس با قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما ملأ الله من بطن ینکر آدمی آوندی را به تر از
شکم یعنی شکم به ترین آوندی است که پر کرده شود و از پر کردن وی شر با و بد بسیار می خیزد که نتوان گفت بحسب ابن آدم اکالات یقمن صلبه بس است آدم زاد
نعمه خدا که راست و بر پا دار نما سخنان پشت او را فان کان لا محاله پس اگر هست آدمی که البته پر میکند شکم را و قناعت نمی کند با دنی قوت فلث طعام و ثلث
شرب و ثلث لفسنه پس باید که سه حصه سازد شکم را یک حصه جای طعام و یک حصه جای آب و یک حصه برای دم زدن و نفس تنگ نشود و هلاک نکند
رواه الترمذی و ابن ماجه و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمع رجلا یقشع آن حضرت شنید مردی را که آروغ می زد
بمبالغه و شایع کرات ثلثه جمیم و مادر و غ قال اقصر بفتح نمره من شایع پس گفت آن حضرت باز ای ازار و غ خود مقصود دنی از سیر خوردن است که غث
از و غ زدن کرد و دلدن از فرمود فان اطول الناس جوعا یوم القیمه اطولهم شیعا فی الدنیا زیرا که درازترین مرد از روی کر سکی روز قیامت درازترین است
است از روی سیری در دنیا یعنی هر که در دنیا سیر تر در آخرت کرسنه تر رواه فی شرح السنه و روی الترمذی نحوه و عن کعب بن عیاض بکسر و تخفیف تخمیه
و ضا و جمعه صحالی محد و در شامین روایت کرده از وی جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان لكل امه
فتنه بدستی که مرهم امت راقنه و امتحان و آزمایش از جانب حق است و فتنه امتی المال و آزمایش امت من مال است یعنی ایشان را حق غنی
میکرد و اند و احوال میدهد تا بیاورد که بر حد استقامت می مانند یا نه و رواه الترمذی و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یحیی یا بن آدم
یوم القیمه کانه یذبح آورده میشود و آدمی را روز قیامت گوید که بره ایست در ضعف و حقارت و بوی اولادیش مثل غنچه از اولاد مرغ بریده و اولاد جمعه
مفقوتین جمیع در آخرت بره جمعه بد جان بکسر فیه قف بین بدی ایستاده کرده میشود و پیش خدای تعالی فقیول پس میگوید حق غر و جل اعطیتک
و خولتک و انعمت علیک این هر سه عبارت نزدیک هم اند معنی اعطیتک و آدم ترا یعنی اموال و اشیاء و خولتک یعنی دادم ترا خادم و ذواد و غلامانی را
تحویل داد و ملک کرد و اندین چیزی را اقبال خوله الشی اعطاه ایاه و فی القاموس الخول محرم که آنچه و از خدا تعالی از نعمتها و غلامان و دوان و خزان از خواش و ثروت
علیت و انعام کرد و م بر تو این شامل است همه را پس می گوید حق سبحانه بنده را که این نعمتها تو دادم فما صنعت پس چه کار کردی و چگونه شکر آن کردی فقیول
رب جمعه پس میگوید ای پروردگار من جمیع کردم مال را و ثمره و افزون گرداندم آنرا بسو و اگر می و باز گشتی تمیزی نمی گردان مال و افزون ساختن آن و تو
اکثر ما کان و گذاشته ام آن مال را در دنیا بیشتر از آنچه می باشد فار جعی اناک به کله پس باز گردان و بفرست مراد و بسیار تر از آن مال را بهر فقیول پس
میگوید پروردگار ای ما قدمت بنام آنچه پیش فرستاده و حیات خود را مال الا ان مال مناده در دنیا فایده ندارد و ممکن نباشد باز فرستادن فقیول پس
میگوید آدمی رب جمعه و ثمره و تو کنته اکثر ما کان فار جعی اناک به کله پس چون چیزی پیش فرستاده است شمرنده میشود و جوابی مطابق
سوال نمی یابد همان کلمه را باز میگوید چنانکه حادث گناه کاران و مهتو ناست که غده صبح ندارد بر ایشان باشد فاف اعطاکم یقیدم خیرا پس ظاهر میشود که
وی بنده ایست که پیش فرستاده است نیکی را و خیر یعنی مال کثیر تر یا بدیهی معنی به الحی النادر پس گذرانیده میشود و حکم کرده میشود و او را بسوی اتش و دوزخ
رواه الترمذی و ضعفه روایت کرد این حدیث را ترمذی و ثبت بضعف کرده زیرا که در اسناد او ضعفی هست و عن ابی هریره قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اول ما یسأل العبد یوم القیمه من النعمیم بدستی که اول پرسیده شدن بنده روز قیامت از نعمت ان تعالی
اینست که گفته میشود اما الم نصح جمیع آید دست نکرد اندیم تن ترا و قول من الماء البارد و سیراب نکرد اندیم ترا از آب سرد و ترا که آب سرد و شکر
نعمتی عظیم است بی از بزرگان با بر بدی خود گفت ای پسر سرده در ده بخواب باز را که آب سرد و برین می آرد و شکر از درون دل از او خود یاد و دارم که چون آب سرد
می خورد و در گرفت و زمانی می بایست تا بحال خود بیاید و چون بحال خود می آمد می گفت سبحان الله این چیست چه جوهر است و چیزی از عالم ذوق و توحید می گفت که کلیم
رحمه الله علیه رواه الترمذی و عن ابن سعد و عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تزول قدما من آدم یوم القیمه در میزد و پایهای آدمی روز قیامت یعنی ایستاده میلند و او را
دربارگاه خداوندی حتی یسأل عن خمس تا آنکه پرسیده میشود از پنج حالت عن عمره فیا افناه پرسیده میشود آنچه بدی که در چه کار سپرد و عن شبابه فیا ابلا و پرسیده میشود

انجانی وی که در چرخ کهنه گردانیده اند از کوه باستانی لباسی نواست که رفته رفته کهنه میگرد و عن بال من این کتبه و پرسیده میشود و از مال وی که از کجا گرد آورده و بهم رسانیده و فیما نفقه و در چرخ جزیره گرد و ما ذل عمل فیا علم و پرسیده میشود که چکار کرد در چرخ که دانست یعنی تعلیمی که خواند عمل کرد و ما ذل الترمذی و قال هذا حدیث غریب الفصل الثالث عن ابي ذر بن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال له روايت از ابي ذر که آن حضرت گفت مراد را از آن کتبت بخیر من احمر و الاسود و تونیستی بهتر از آنچیز که در آن عجم و از عرب عجم را حکم کنیدا با خیار که تهرنی و سپیدی غالب است بر رنگ ایشان و عرب را اسود خوانند با خیار غالبه سبزی و سیاهی بر ایشان فرمود تو از یک کس بهتر از منم که ما به الامان فضیله تقوی مگر آنکه زیاده ای بر آن کس بر نیز کاری یعنی فضیلت حقیقی به تقوی است و عمل صالح و نسب نبی تقوی و عمل صالح سبب فضیلت نمود خوانند فرمود وی سزاواران اگر حکم خداست اقتضای واه احمد و غنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ما زهد عبد فی الدنيا الا انبت الله حکمه فی قلبه بی غشی و کجود و بده در دنیا و ترک زدا از آنکه زک و ریا و نیکوای تعالی دانش تحقیق ایشان در دل وی و انطق بهالسانه و کویا کرد ایند چکمت زبان او را و بصره عیب اله نیادار ما و در دنیا گردانید و راجح با یبعین اللعین عیب دنیا و آورد دنیا را که چه علقها و گرفتار زیاده و دود وی از آنکه بچیز عیله و سبب آنرا دفع توان کرد و علاج نمود و اگر چه در اول عیب دنیا و در دود وی او را دانسته است که زهد اختیار کرده و لیکن بصفا و نورانیت که از زهد در دل بیاید حقیقت حال خانه که باید مشوف گردد و اگر در اول کار شونی و فرخی ازان داشته باشد در آخر مطلق ازان پاک و مبرا بر آید چنانکه فرمود و آخر به مناسا لالی و الی السلام و بیرون او را و او را حق تعالی از دنیا سلامت بسوی دار السلام یعنی بهشت تلویح است بآنکه حقیقت سلامت تمام و کمال در در آخرت است و بهشت در وی شی را پرسیدند که چه حال دارد بکفایت خیر و سلامت است انشاء الله اگر در بهشت در ایم رواه البیهقی فی شعب الایمان و غنه ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال قد اطلع من اهل قلبه الایمان بتحقیق رستگاری یافت کسی که ساده و بی آمیزش گردانید خدای تعالی دل او را برای ایمان یعنی ایمانی عطا کرد و خالص از آمیزش نفاق و جعل قلبه سلیم و گردانید دل او را سالم از جمیع ذایم و آفات و خالی از ذکر با سواى خود و لسانه صادق و گردانید زبان او را راست و گردانید نفس او را رام و طبع فرمان حق و طبعه مستقیمه و گردانید خلقت و طبیعت او را راست بی میل و زلیخ بجانب باطل و افرازا و تقریبا و کج رفتاری و جعل اذنه مستقیمه و گردانید گوش او را بشنود که سخن حق بشنود و عینه ناظره و گردانید چشم او را ببیند که آیات صنع پروردگار را ببیند فاما الاذن ففتح الماکوش بحکمت رسانیدن او و کلمه حق را بمل بهشت بفتح و در دو وقع بفتح قاف و کسرون نیم و بفتح قاف و کسرمم آنچه نهاد و میشود در دهان طرف و نتیجه میشود روی روغن و شراب و مانند آن و بی افتد و ظرف هم چنین می در آید سخن حق از راه گوش بدل فاما العین منقرة لما یوعی القلب اما چشم پس قرار دهنده و ثابت دارنده است چرخ را که نگاه میدارد دل آن چیز و در عالم میگرد و میاید و عالمی گردانید آن چیز و در عالمی آید در آن و نظر برین دو معنی القلب را مخرج و منصوب خوانند و حاصل آنکه از راه چشم نیز در دل چیزهای در آید و در عالمی آید و ثابت میماند در آن چنانکه از راه گوش بعد از آن حاصل بر دو حکم ایمان کرد بقول خود و قد اطلع من اهل قلبه داعیا و بتحقیق رستگاری یافت کسی که گردانید خدا تعالی دل او را با گردانید دل خود را و این معنی حافظ و نگاه دارنده حق رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و غنه عن عمار عن النبی صلى الله عليه واله وسلم قال دایرت السد و جعل یعطی العبد من الدنيا علی معاصیه ما یحب چون بنی خدی تعالی را گرد می دهد بنده را از دنیا با وجو د کسان او یا در بدل کسان او که میکند آنچه دوست میدارد بنده فاما ما هو مستدراج پس نیست آن وادان مگر استدراج و مگر الهی تعالی شانه و استدراج در لغت پیایه بر بدن کسی را و استدراج حق تعالی بنده را است که سر کار معصیت کند بنده بدهد و او را نعمتی نو تازه و بگذارد او را و ملت دهد تا بنده همان بر دگر این لطفی است از پروردگار تعالی در حق وی پس توبه و استغفار را بهر نصیحت نگیرد و مغرور گردد تا کمان بکیر و او را بعد از یکایک پس کویا درجه بدرجه و ارامی بر بجانب عذاب ثم تلا رسول الله پسر خواند غیر خدا تعالی علیه و السلام و الا فلیعین این آیت را که در معنی استدراج و در دایره است فلما استوا ما ذکر و ابد پس هرگاه که فراموش کرد مذکفران چیز را که تذکیر کرده شدند بدان چیز فحقا علیه صلوات کلشی کسادم بر ایشان در راهی هر جزا از نعمتهای دنیا حق اذافر و ایا و تو اما آنچه چون خوشحال شدند بچیزی که داده شدند از نعم خدا نام نغیبه گرفتیم ایشان را یکایک فاذ هم مسلمون پس ناگاه ایشان متحیر و نا امیدند و اهل البس یعنی تحیر و نا امیدى آید اشتاق اهل البس از دوست رواه احمد و غنه عن ابی امامه ان رجلا من اهل الصفة اهل صفه جامه بود و ناز و غرای صفا که در صفه مسجدی بودند و صفه مسجدی بود و در مسجد شریف که داخل بود یعنی سایه و در بقیع پوشیده و اصل آن مسجدی بود که در آن هنگام که قبله بیت المقدس بود و آنرا ساخته بودند و چون قبله جهت کعبه شدن موضع را هم بران حالت گذاشته و این جامه در آن جاساکن می بودند و قدر بقاء و داشتند تن و کاهی کمتر میشدند و کاهی بیشتر و ایشانرا نه منزل بودند نه ملل و نه دلد و در مقام زهد و توکل نشسته و بر با صفت و مجاهده و ذکر و تلاوت قرآن و حفظ احادیث رسول الله صلى الله عليه واله وسلم مشغول بوده و اقباس انوار می نمودند و ایشانرا ضیاف الله میخوانند از غنای صحابه خدمت ایشان میکردند و قوت میرسانیدند و بمیان خود بمیان می بردند و چند روز غایت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم مخصوص بوده از خانه آن حضرت طعام میخوردند و کاهی با بحث حضور میخوردند آن حضرت در تکمیل طعام می گشتند چنانکه یک کاسه شیر بهر کفایت میکرد و احادیث همین باب بسیار است و آن حضرت مامور بود که با ایشان نشیند و با ایشان باشد پس با آن حضور شریف خود ایشانرا شرف میافت و میبخت که من کی از شام و بشارت میداد ایشانرا که در آخرت شما بمن باشید و بمن بهشت در آید و ابو هریره

از ایشانست بیت ملاخوش باش کان محبوب جان را بدرویشان و مسکینان سری هست و اسناد و اقتساب طایفه صوفیه درین طریق از ایشانست اگر چه اشتقاق لفظ صوفیه از صفة تکلف است اما بمعنی موافق است رضی الله عنهم اجمعین پس ابوامامه روایت میکند که مردی از اهل صفة توفی و ترک دنیا را مردی که داشت یک دنیا را که از جای هم رسیده بود و از پس وی ماند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که این دنیا را دخی است بر جسم و پهلوی حال و می تمیخ است بمعنی قول وی سبحانه فکوی با جابه هم و جنوب هم و ظهور هم قال گفت ابوامامه ثم توفی آخرت بر مردی دیگر از اهل صفة فتزک دنیا پس بگذاشت و دنیا را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که این دنیا را دخی اند که هر چه در گرد آورده و نگاه داشتن یک دنیا را دخی است برای وقت حاجت در شرح کنایه نیست بلکه اگر کسی بنده بعد از ادای زکوة ممنوع نباشد ممنوع گنجی است که از آن حق زکوة او انداخته و لیکن شان اهل زکوة و تارکان دنیا که همه را گذاشته و از همه چشم پوشیده و صحبت فقر آفریده بر در فقر توکل نشسته اند و منتظر ولوج و دخول در درگاه قرب مولی تعالی گشته اند دیگر است که بایان تشدید و توجیه بر کذب دعوی فقر و فقر را است و لهذا را وی گفت مردی از اصحاب صفة مرد و نکحت مردی از اصحاب مرد یعنی از اصحاب صفة بود که موسوم با هم فقر و زهدند و در صحبت ایشان نشستن و دعوی حال ایشان کردن منافی جمع در هم و دنیا را است اگر چه کاربرد دیگران آسان است و واه احمد و البیهقی فی شنب الايمان وعن معاوية انه دخل على خالده ابي هاشم بن عتبة و احوال وی در فصل ثانی که شت یهوده معاویه بر حال خود که ابو هاشم بن عقیله است در مدایعادت کند وی را فبکی ابو هاشم پس بگریست ابو هاشم و اضطراب نمود فقال پس گفت معاویه یا بیکیک یا خال چه چیز در گریه آور و تر لای حال من اوجج یشتیرک آیا در وی در قلق و اضطراب دارد و ترا و شاعر بقیع شین معجمه و سکون بهره و زای در آخر در اصل بمعنی جای درشت که شک بسیار دارد و آمده و بمعنی قلق و اضطراب بیشتر آید بشیر بنضم یا سکون سین و کسر سینه از اشارت بمعنی اطلاق یعنی در قلق و اضطراب انداختن ام حوص علی الدنيا و قلق و اضطراب دارد و حرص بر دنیا و زیاده آتی مال در آن خود هیچ کی نیست همه معیار است بخواجه آنچه خواهی قال کلا گفت ابو هاشم چنین نیست که تو گفتی نه در دارم نه حرص و لکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عند النبیاء عند المخذبه و لیکن قلق و اضطراب من از است که آن حضرت عذر کرده بود بسوی ما یعنی وصیت کرد و ما را یعنی اصحاب را که نکرتم من و عمل نکردم بان نصیحت حسن ادای عبارت این مرد و بینید که در النبیاء صیغه جماعت آورد و گفت که وصیت کرد پیغمبر همه را مخصوص من و توشاخت و عمل نکردن و قبول و وصیت نمودن را مخصوص خود کرد و اندید و به دیگری نسبت نکرد قال گفت معاویه ما ذلک و چه خیرت آن عهد و وصیت که پیغمبر کرد قال گفت ابو هاشم سمعته یقول شنیدم آن حضرت را که میگفت انما یکفیک فی جمع المال خادم و مرکب فی سبیل الله اینست جز این نیست که بنده کی میکند ترا از جمع و فراهم آوردن مال یک خادم و یک مرکب که بدان در راه خدا جدا کنی و انی ارا فی قد جمعت بهی من می یابم خود را که تحقیق جمع کرده ام بمعنی انواع و اصناف احوال و اشیاء را و او احمد و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و عن ام الدرداء قالت قلت لابی الدرداء ام الدرداء که زوجه ابو الدرداء از فضیلهای صحایات بود گفت که گفتم ابو الدرداء مالک لا اطلب کما یطلب فلان چه شده است ترا که چیزی نمی طلبی و سوال نمی کنی یعنی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باز یاران خود و الله علم خانه که طلب میکند فلان و فلان فقال فی سمعت رسول الله پس گفت ابو الدرداء از آن جهت طلب و سوال نمی کنم که من شنیده ام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول میگفت ان باکم عقیقه کوه و ابدستیک پیش شام عقیقه میخست است که دشوار است بر آمدن بر آن و عقیقه قطع عین و قاف جای بر آمد بلند در کوه و ملود اینجا عقیقات آخرت است از موت و قبر و خسرو اموال قیامت لایحوزها المشکون نمی توانند که شت از آن عقیقه کران باران فاحب ان اتخفف لثلاث العقیبه پس دوست می دارم که پرسبک شوم برای آمدن آن راه است و دور دراز و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مل من احدی شی علی الماء الا ابتلت قدماه آیا است میچ کی که برود و بگذرد بر آب مگر آنکه ترکزد و پایهای او قالو گفتند لایا رسول الله هیچ کسی نیست که بر آب رود و ترکزد و پایهای او قال گفت آن حضرت کذلک صاحب الدنيا لا یسلم من الذنوب هم چنین دنیا را سلامت نمی ماند از گناهان البته هر که در دنیا افتاد خطاها و ذوی سر برزد و واهار وایت کرد این دو حدیث را باقی فی شعب الايمان وعن جابر بن عبد الله و هم یبلغون بصری و یأثمون و ثانی بنون و فابا بعی محضرم است دریافت زمان حیات آن حضرت را و سلام آورد و در خلافت ابو بکر صدیق رضی الله عنه توفی سنه خمس و سبعین و قیل نه ثمانین مسلما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آن حضرت ما اودعی الی ان اجمع المال و می فرستاده نشد بسوی من که جمع کنم و فراموشم مال را و اکنون من التاجرین و با شتم از باز زکات و وسو و اگر ان که مال جمع کند و براتی نماید نمیکن و می آید الی ان سح بحد ربک و کن من الساجدین و اعد ربک حتی یاتیک یقین و لیکن وحی کرده شده است بسوی من که دایم و اوقات را به تسبیح و میخوردن عبادت خصوصاً نماز نشو و شمر و سخرق دارم و تا آخر اوقات عمر بدان مشغول باشم و دیگر مرا فرصت و مجال اشتغال تجارت و بیع و فلو کارهای دنیا کجا رحمة الله انکم بکم ضرورت حیات و نیازت را قیاج باین روی آرام و کار کنم و آن نیز چون مترون بجن نیت و اقامت حق عبودیت و ذکر و شهود ربوبیت در بارگاه عبادت و واه فی شرح السنة و ابو نعیم فی الجلیة عن ابی سلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

وسلم من طلب الدنيا حلالا لا کسی که طلب کند دنیا و اموال و اسباب آنرا بر وجه حلال استخفافا عن المسئلة از جهت طلب پارسائی و بازداشتن نفس از حرام
و سوال کردن از مردم و سیعاعی اهل دین از جهت کسب و کار کردن بر اهل و عیال خود و تعطفاعی جاده و از برای مهربانی کردن بر همه بایه خود یعنی الله يوم
القیمة و وجهه مثل القتر لیلیة البدن پیش می آید خدای تعالی را در روز قیامت و حال آنکه روی او مانند ماه است در شب چاره و من طلب الدنيا حلالا
مکاترا مفاخر اموالیا و کسی که طلب کند دنیا را بر وجه حلال در حالی که طلب زیادتی کند است در مال و نازنده است بر مردم مال و دریا کننده و نماینده مردم مال خود را
یعنی اگر قصد می کند و می بخشد بر وجه ریاسید هاین را از جهت آن گفتیم که ریاسید عبادت و امر خیر و دزد و غیر آن پس در نفس مال مغفرت رود نه ملاه لقی الله تعالی و علیه
غضبان ملاقات میکند خدا و حال آنکه دشمنی تعالی بر وی خشناک است عزیزین در طلب مال حلال بقصد مکاترت و مغفرت و مرادات این حال است و در طلب
مال حرام چه حال خواهد بود و راه البقی فی شعب الایمان و ابو نعیم فی الحلیة و عن سهل بن سعدان رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال ان هذا الخیر خیر الی ملک
الخرزین مفتاح فرمود آن حضرت این خیر یعنی مالهای کثیر خیر نیست که مران خرنیا را بگوید است عبارتست از وجود خردمندان که خرنیا را بکشایند و بخشدند
فطوبی لعبد جعله الله مفتاحا للخیر پس خوشی و خوشی با در بندگی و اگر کرد انید است خدای تعالی او را بگوید خیر یعنی سبب فتح باب نیکی و بخشش مال
مغلا قال للشر سبب بکی باب شر و بخل و ویل لعبد جعله الله مفتاحا للشر مغلا قال للخیر و ملک با در بندگی و اگر کرد انید است او را خدای تعالی بگوید
شر و سبب فتح باب آن و سبب بستی باب خیر و راه ابن ماجه و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله
وسلم اذالم یبارک للعبد فی ماله چون برکت داده نشود بنده را در مال وی جعله فی الماء و الطین سبک و اندان مال را در آب و گل یعنی در بنا و عمارت
بهمان معنی که گذشت و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال اتقوا الحرام فی البنیان پر بنی کنی اتفاق مال حرام را در بنا با فانه
اساس الخراب زر که اتفاق مال حرام در بنا با بنیاد و اصل خرابی دین است یا خرابی عمارت است و ازین جا مفهوم میگردد که اگر مال حلال صرف کنند
موجب خرابی نبود و بعضی گویند که معنی این عبارت این است که پر بنی کنی از کتاب حرام را که در بنا کردن لازم می آید و برین معنی حرام همان بنیان است و
معنی کلمه فی مثل آنکه گویند درین حلقه و در ظل آهن است و حال آنکه حلقه عین و در ظل آهن است نه آنکه ظرف آهن است و مراد از خراب خراب دین است
و احتمال دارد که خراب بنیان باشد یعنی بنی کردن اساس و بنیاد خرابی است که آخر خراب شدن است چنانکه در حدیث آمده است له و الموت و انی الخراب
که فی بعض الشروح و اگر مراد از حدیث آن دارند که پر بنی کنی از کتاب حرام و معصیت در بنیان یعنی بنای عمارت برای آن کنند که در آنجا بنشیند و فسق کنند و
بالو بدان صحبت دارند و هر بنیای که در وی فسق کنند آخر خراب گردد و نیز صورت دارد و الله اعلم و رواها روایت کرد این و در حدیث را البقی فی شعب
الایمان و عن عائشة رضی الله عنها عن رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم قال الدنيا دار من لا دار له دنیا سرای کسی است که نیست
سرار و ارجون دنیا فانی شدن است و اقامت و خلود و زندگانی خوش در وی ممکن نیست هر که دنیا را خانه خود گرفت کو یا نیست او را خانه و هم چنین قول او
و مال من لا مال له و دنیا مال کسی است که نیست و او را مال یعنی مقصود از مال اتفاق اوست در خیرات و مرصیات الهی و چون در شتوات و لذات
دنیا و صرف کنند ضایع است و از حکم بالیت بیرون است پس کو یا مال نیست و در بعضی جواشی نوشته که مراد آنست که دارد دنیا را و در توان گفت
و مال او را مال نتوان خواند از جهت فنا و هجارت آن و مرجع این نیز به معنی اول است و تواند که مراد آن باشد که دنیا خانه کسی است که نیست او را خانه در
آخرت و مل کسی است که نیست او را خانه و مال در آخرت یعنی هر که دنیا را خانه گردید و متمکن و مطمئن گشت بدان و مال آن اندوخت بجان بقا و خلود چنانکه
فرمود ان الذین لا یرجون لقاءنا و رضوا بالحمیة الدنیا و اطاعوا بها و فرمود و ایحب ان ماله اخلده و او را در آخرت خانه نباشد و غنای نبود و لیا جمع من عقل له
و از برای دنیا و بقا و تمتع در آن جمع می کند مال بسی که نیست عقل را و ایلام لها زاید است یعنی جمع می کند دنیا را کسی که عقل ندارد و راه احمد و البیهقی
فی شعب الایمان و عن حذیفه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم یقول فی خطبته حذیفه میگوید که شنیدم آن حضرت را
که میگفت در خطبه خود الخمر حرام الا ثم شراب خوردن جمع کنایان است یعنی همه کنایان در وی جمع است و از وی بوجود آید و از وی زاید و بلند او را امکنیا
خوانند و فی الصراح جماع الشیء بکسر جمع یعنی و يقال الخمر جماع الاثم و النساء جماع الشیطان و زنان اسباب و آلات شکار شیطان اند و جماع جماع
بر وزن کتاب یعنی مصیده به معنی آنچه بوی شکار کنند یعنی دام و حبس الدنیا را اس کل خطیئة و محبت دنیا سر هر گناه است چه از کتاب معاصی و
مخطورات و شهوات که کنند محبت دنیا کنند و محبت آخرت موجب ارتحاب معصیت شود و قال کف حذیفه و سمعته یقول و شنیدم آن حضرت را
که میگفت آخر النساء حیث اخرهن الله پس اندازید زمان را آنجا که پس انداخته است یا ازین جهت که پس انداخته است ایشان را خدای تعالی در ذکر و
شمارت و جماعت و فضل و ترتیب و راه دوزین و در وی البیهقی منه فی شعب الایمان عن الحسن بن مسلم را روایت کرد این تمام حدیث را
چنانکه مذکور شد درین و روایت کرد بیهقی از حماد بن حذیفه در شعب الایمان از حسن بصری بطریق ارسال همین مقدار که حب الدنیا ماس کل خطیئة و عن جابر

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اخوف ما اتخوف على امتي بدريتيك مبشرين انهم يترسونه شود از وی از آنچه مبشر من بر امت خود
 و خبر است الهوى وطول الامل بهوى نفس و درازى امید و در زینتن فاما الهوى فیصد عن الحق اما بهوى نفس پس باز میزد از حق و اما طول
 الامل فتنی الاخرة و اما درازى امید زینتن پس فراموش میکرد و اما آخرت را و هذه الدنيا مرتحلة ذاهبة و این دنیا گوی که گشتند و رفته است
 و هذه الاخرة مرتحلة قادمة و این آخرت گوی که گشته است آینده است یعنی دنیا دم بدم میرود و میگذرد و آخرت دمبدم می آید و از اینجا فناء دنیا و گذشتن آن
 زودتر مفهوم میکرد و چه اگر آخرت بجای خود باشد و دنیا بدان سو برود و هم آخرت میگذرد و تمام میکرد و چه جای آنکه آخرت نیز از آن سو بدین سو می آید و دنیا نیز
 سو بدین سو میرود و هم در میانه راه تمام کرد و لکل واحدة منها بنون و هر یکی از دنیا و آخرت را پسران آن یعنی تابع و محکوم فان استطعتم ان
 لا تكونوا من عبي الدنيا فافعلوا پس اگر میتوانید که نباشید از انبای دنیا و پسران وی بکنید از انبای یعنی کارها بکنید که از پسری دنیا برانید و تابع و طالب و
 محکوم آن نباشید فانکم اليوم فی دار العمل زیرا که شما امروز در دنیا ایستاده که خانه عمل و جای کار کردن است و لاحساب و حسابی نیست در دنیا بر
 عمل و انتم غدا فی دار الاخرة و لا عمل و شما فردا در دار آخرتید که عمل نیست و در وی بلکه جای حساب است و واه البیهق فی شغل الایمان
 و عن علی رضي الله عنه قال ارحمت الله دنیا مدبورة کوی کرده است دنیا در حالی که پشت دهنده است و اما یعنی رفته است و اینست بمعنی دهم
 که در حدیث سابق مذکور است و ارحمت الاخرة مقبلة و کوی کرده است آخرت در حالی که روی آورده است و لکل واحدة منها بنون فکونوا من
 انباء الاخرة و لا تكونوا من انباء الدنيا و هر یک از انبای بنون اند پس باشید از انبای آخرت و نباشید از انبای دنیا فان اليوم عمل و لاحساب زیرا که امروز یعنی
 در دنیا عمل است و نیست حساب و غدا حساب و لا عمل و فردا حساب است و نیست عمل و واه البجادعی فی توجیه باب روایت کرده
 است بخاری این حدیث را از علی رضي الله عنه در عنوان کتابی موقوف بر علی و از حدیث جابر معلوم شد که اصل آن مرفوع است و مضمون این مضمون
 اوست و عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه و اما در حدیث جابر معلوم شد که اصل آن مرفوع است و مضمون این مضمون اوست و عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه
 پس گفت در خطبه خود الا ان الدنيا عرض حاضر و انما الدار الآخرة دار مقررة و انما الدار الآخرة دار مقررة و انما الدار الآخرة دار مقررة و انما الدار الآخرة دار مقررة
 نذر و فی الصراح قال نیا یا کل من البر و الفاجر میخورد و از وی نیکو کار و بد کردار یعنی مومن و کافر فاسق و مطیع همه از رزق دنیا نصیبی دارند الا ان
 الاخرة اجل صادق و انما آگاه باشید بدریستی که آخرت مدتی است معین موعود صادق یعنی محقق و ثابت و یقضی فیها ملک قادر و علم
 میکند در آخرت بر بندگان پادشاه توانا الا وان الخیر کله یجدا فیه فی الجنة و انما آگاه باشید بدریستی که خیر و خوبی همه بتمام جمیع اطراف و احوال
 خود و بهشت است الا وان الشر کله یجدا فیه فی النار و انما آگاه باشید بدریستی که بدی و رشتی همه با فروع خود در درخت است الا فاعلموا و انتم
 من الله علی خدایا که باشد پس عمل کنید و حال آنکه شما از فذاب و حساب خدا بر ایمانید یا عمل کنید و ترسان باشید که قبول قضا یا نه و اعلموا انکم
 معوضون علی اعمالکم و بدانید که شما معوض گزیده میشوید بر عملهای خود و جبارت محمول بر قلب است یعنی علمهای شما معوض گزیده میشوند بر شما یا معنی این
 است که شما معوض گزیده میشوید بر حضرت پروردگار تعالی چنانکه علمهای شماست فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یراه و من یعمل مثقال ذرة شرا یراه
 پس هر که عمل میکند مقدار ذره نیکی می بیند جزای آن را و هر که عمل میکند مقدار ذره بدی می بیند جزای آن را و واه الشافعی و عن شداد قال سمعت رسول الله
 شدا بن اوس که صحابی مشهور است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت ایها الناس ان الدنيا عرض حاضر و ما کل منها
 البر و الفاجر و ان الاخرة و عدل صادق و حکم فیها ملک عادل قادر و دمیق فیها الحق و یبطل الباطل ثابت مدار و آن پادشاه و ادکار قادر و حق را و باطل را
 میکند و باطل را کوفت و ان انباء الاخرة و لا تكونوا من انباء الدنيا و نباشید از انبای آخرت و نباشید از انبای دنیا فان کل ام یلتجها ولد هازیرا که هر مادر
 پروری میکند و از فرزند او پس هر که فرزند آخرت باشد پیروی آخرت خواهد کرد و موافق آن عمل خواهد نمود و هر که فرزند دنیا باشد پس روی او خواهد نمود و کار بر کار
 او خواهد کرد و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ما ظلمت الشمس الا بحبب شیطان یا بنی آدم انی ایتکم بکلمة یسری و یسلوی
 وی و فرشته اند که نذای کنند بسمعان الخلاق می شنواید آفریده را یعنی می شنواید آفریده را و آخرت را و خیر الطلین جزین و انش بحبب الشیطان و انش بحبب الشیطان و انش بحبب الشیطان
 نذایا و میان می کنند و میسکونید یا ایها الناس ای آدمیان هلموا الی و بکم بیاید سوی پروردگار خود و بدانید که ماقول و کف خیر ما کثرت و الهی زنی
 که کم باشد و کفایت کند بهتر است از نذاتی که بسیار باشد و باز دار و از عبادت خدا اگر کویند این نذای برای تمییز آدمیان است و چون نشنید آنرا چگونگی تمییز
 شوند جالب آنکه کفایت میکند بدین اخبار پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و واهما روایت کرد این دو حدیث را ابو نعیم فی الحلیة و عن ابی هریره و یبلغ به
 و روایت است از ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در رفع میگوید بسوی آن حضرت طالب کفایت بود هر چه از امانات لیت چون می میرد آدمی قاتل الملائکة
 حاکم میگوید فرشتگان چه چیز پیش فرستاد آن میت از اعمال خیر و قال بنو آدم و میگوید خیر نیاید چه چیز پس گذاشت از مال یعنی نظر لایح بر عمل است و نظر آدمیان بر مال

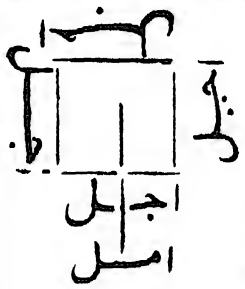
رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن مالک ان لقمان قال لابنه روايت است از مالک که لقمان حکیم گفت در سپید کردن و در بر عظمه آینه ای بسرک من ان الناس قلوبهم
علیم باو عدون بدست خود میان تحقیق در افتاد بر ایشان مدت چیزی که وعده کرده اند و هم ای الاخرة سوا عاید هبون و ایشان یعنی مردم
بسوی آخرت تیزی روند و انک و بدستیک تو ای بسرک من قد استندت برب الدنیا تحقیق بشت داده دنیا را مانند کنت از ان باز که پیدا شده و زانی
شده و استقبلت الاخرة و روی آورده آخرت را یعنی روز اول که پیدا شده چون متوجه بسوی آخرتی گویا دنیا را گذاشته و ان دار القیم البها و بدستیک
سری و جای که سیر می کنی و میروی بسوی آن اقرب الیک من دار تخرج منها نزدیک تر است بسوی تو از مسوای و جای که بیرون می آئی از ان چه هر که از جای
بر آید هر دم و هر قدم از روی دور می افتد و هر چه متوجه است بجانب آن نزدیک می آید مسافتی در میان است که هر دم و هر روز آنرا قطع میکند و از روی نزدیک تر
میگردد و از بی باشد که آن مسافت تمام منتهی گردد و بدان برسد و واه و عن عبد الله بن عمرو قال قيل لرسول الله گفت عباد بن عمرو که
گفته شد و پرسیده شد در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای الناس افضل کدام کی از آدمیان بهتر است قال گفت آن حضرت در جواب ایشان کل مخموم
القلب صدوق اللسان بهترین آدمیان هر مخموم دل و راست کوزبانست قالوا گفتند صحابه صدوق اللسان لغرفه راست کوزبان می شناسم
معنی آنرا که چسبیت آنکه هرگز دروغ گوید و زبانش جز بر راست نرود و فامخموم القلب پس صیت معنی مخموم القلب قال فرمود و هو اللقی الحق دل پاک و خاص
دل چنانکه فرمود لا اثم علیه و لا یخفی و لا غل و لا حسد نیست هیچ گناه و بزه بروی و نه شرم کردن و از حد در گذشتن و نه غل و غش و نه حسد و اصل معنی هم
نجا، بمعجزه رفتن خاک و غشاک است از زمین و چاه خم البیت و ائمه عاروب داد خاز را و غمار بضم خاک روبرو کند تواند که صحابه اصل معنی مخموم دل لغت
نشانده باشند زیرا که آن حضرت کا بهی لفظی می گفت که صحابه با وجود کمال معرفت زبان عرب و فصاحت و بلاغت که داشتند نمی فهمیدند و معنی آنرا نمی دانستند
چنانکه در حرم الرطس گفته اند یا معنی لغت را دانستند اما اضافت او بقلب و تعین مراد از ان در نیافتند پس آن حضرت بیان کرد و این احتمال ظاهر تر است و
اعلم و واه ابن مالک و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال و بعدا ذلک فلیک چهار خصلت اند که چون یافت شوند
در تو ای فلان طلب فلا علیک ما فاک الله نیک نیست بر تو و ضرر نیست تر از فوت شدن و با بودن دنیا چون اصول نعم آخری حاصل شد و نفس بدان کمال یافت و
نورانی شد ماده حصول ثواب آخرت و نعمتهای بهشت بهم رسید از فوات نعم دنیا و دنیوی و سهوات لذات آن چه غم ملایک را باشد علی و وحشی و کارخانه جمعیت
و حضور و کثافتی و ظلمتی بر حال لطافت و نور عارض خواهد شد و مانا که فرمودن آن حضرت این را از برای تسلیه و تشفیة قلب سالکان است که ایشانرا که ای
بحکم بشریت و طبیعت اتفاقی بجانب دنیا می افتد ان چهار خصلت که ام است حفظا مائة اول نگاه داشت امانت در حقوق پروردگار و حقوق مجاد و
حق نفس و صدق حدیث و دهم رستی در سخن و حسن خلیفه سیوم نیک طبیعتی و درست فطرتی چنانکه سابقا در معنی و خلیفه شفیقه گذشت و عفته فی
طعمه چهارم پارسائی و لغت با تناسب حرام و کفایت بقدر حاجت و عدم کثرت در اکل رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن مالک قال بلغنی انه قيل للقمان الحكم
روایت است از امام مالک رض که گفت رسیده است مرا گفته شد مرا لقمان حکیم ما بلع ملک ما نوحی یعنی الفضل چه چیز رسانیده است ترا این را بتر آنرا
می بینم ترا بدین مرتبه بفضل قال گفت لقمان رسانیده است مرا این مرتبه صدق الحدیث راست گفتاری و ادا الامانة و ادا ای امانت در حقوق و قول ملک
یعنی و گذاشتن کاری که نمی خواهد مرا یعنی ضروری من نیست و مراد از ان فایده نه و از آنجا گفته اند که حکمت راست گفتاری و نیک کرداری است و واه فی
الطوطا روايت کرد مالک این حکایت را در سوطا قتاید و لقمان خواهرزاده ایوب پیغمبر است علیه السلام و بقولی ابن خالو وی بود و اختلاف است میان علما که پیغمبر بود
یا نه و صحیح آنست که وی حکیم و ولی بود آورده ماده که وی هزار پیغمبر را خدمت کرد و تلمذ نمود و از این مجلس منقول است که لقمان پیغمبر نبود و پادشاه نبود بنده
سیاهی بود که گو سغدی می چرانید حق تعالی او را برگزید و حکمت و فطرت و عقل داد و در کتاب خود ذکر وی کرد و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم تخمى الاعمال می آید علما می بندگان در حضرت خداوند متعال تا محبت شوند برای ایشان و شفاعت کنند ایشانرا و آمدن اعمال یا بصور پروردگار تعالی است
ایشانرا در صور حسن جمید چنانکه از بعضی احادیث و اما مفهوم دیگر دیا قدرت الهی ثابت است بر آوردن لوازم و منظم ساختن ایشان یا کنایت است از اعتبار
در آنحضرت وجود اعمال و انصاف بنده بدان قضی الصلوة پس حاضر می آید نماز فبقول یا داب اما الصلوة پس می گوید نماز ای پروردگار من منم نماز آمده ام بدگاه
الطف تو ما شفاعت کنم بنده را با اعتماد بقولی و آبروی که در درگاه تو دارم که مرا ستون دین خود خواندی و در مقام عت و قرب نشانی و فرمودی ان الصلوة تنی عن
العشاء و المنکر چون در دنیا بای و نانی شوق و مجور بودم امر فرمایید میدارم که مانع از غضب و عقاب تو آیم فبقول پس میگوید پروردگار تعالی انک علی خیر سبکی
که تو ای نماز بر خیر و صلاح و فوز و طاهری و این تو حق و متحمل است در قبول شفاعت و بی الطف و جود احسن مقال یعنی ترا فضلی و شرافتی هست و بجای خودی اما شفاعت
کار می و معنی دیگر است که اصل و بنای تو و اخوات تست و جامع جمیع صفات خیر است یعنی اسلام چنانکه باید و اینها بخت است که ایستادن در مقام شفاعت سخت
آن ذاتی است جامع کمالات شایع بجانب صمدیت در جامعیت چنانکه ذات پاک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که مظهر تمام اسما و صفات الهی است غرض از این که پیغمبر

فرداوان غنده تسع نسوة و حال آنکه تحقیق نزد آن حضرت زن بود با وجود آن چیزی ذخیره نمی کرد و راه التجاری اینجا شکل می آرند که در صحیح ثابت شد
 که آن حضرت برای آنکه خود قوت یکساله بیکجا داده و او را غار خود جواب می کند که این تا نهادن ذخیره در او اهل حال که فقر بر حال ایشان غالب بود بعد از آن که کسی
 راه یافت قوت یکساله ایشان بیکجا دادی و بعضی گویند که لفظ آن قلم است که در کلام می آرند که آن فلان می گویند و مراد همان فلان می دارند پس ذخیره مالک
 شب حال مخصوص آن حضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم که برای نفس شریف خود نمی کرد و اگر برای نسا و غیره کردی منافات بر آن ندارد و عن عمر قال
 دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاذا هو مضطجع عرفت رضى الله عنه در آمد بر آن حضرت تا که آن حضرت بر
 پهلوی خوابیده است علی و مال حصیر بر پور یابی بافته از برک فرما یا شاخ مشتروی این پور یا بر سر بر خوابگاه انداخته بودند یا بر زمین افتاده بودند
 از بعضی جبار تمام این چنین منوم می کرد که همان سر بر ریخته میخورد بافته بودند چنانچه چارپایان بر بسمان می بافته در ملل بنم را و کسر آن یعنی هر مول بعضی بافته
 شده و در قاموس بضم الفقه لیس بلیه و بلیه فراش در حالی که بنود در میان بدن مبارک آن حضرت و میان رمال حصیر فاشی افکند
 قد اثر الی مال بجنبه تحقیق تاثیر کرده بود نقش حصیر در پهلوی مبارک وی متکیا علی و سادۀ من آدم تکیه زده بر بالین از چرم که
 حشو هالیف الکنه آن پوست فرما بود یعنی سادۀ پر کرده شده بلیف بکسر لام و سکون یا چنانکه اغنیا بر بنیه و مانند آن پرکنند فقر پوست
 خرما کوفته و نرم ساخته پرکنند قلت عمر میگوید که قسم یا رسول الله ادع الله و عا لن خذوا فلو مسح علی امتك تا فرخ کرد و اند خدی تعالی از زوق
 بر امت تو چون دید عمر رضی الله عنه که آن حضرت فقر اختیار کرده و خود را باین حال می دارد و نظر کرد در حال ضعیفی امت که تاپ فقر ندارند و طاقت
 نیارند کار بر ایشان دشوار کرد و مناسب بحال منعفت ایشان این بود که توسیع در کار ایشان کند طبعی گفت که مقصود عمر طلب توسع در کار آن حضرت
 است ولیکن از جلالت شان و می صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست که برای وی ازین دنیای دنیه خسته طلب نماید چنانکه در روایت دیگر آمده که
 عمر آن حضرت را دید در خانه تاریک گرم بر حصیری افتاده و در کوشای خانه نگاه کرد چرم پاره دیده و یکد و ظرف کشته افتاده و بکسیت فرمود چرا
 میگری ای پسر خطاب بگوئی گفت یا رسول الله ترا نمی بینم که رسول خدائی باین حال افتاده و قیصر و کسری در بار و نعمت الحدیث اما معنی اول متنا
 تراست قبول وی که گفت فان فادس و الروم قد و تسع علیه فارس و روم که نام تو کم کسری و قیصر است تحقیق فراخی کرده شده است بر ایشان
 و هم لا یجبدون الله و حال آنکه ایشان پرستش نمی کنند خدایا اقبال پس فرمود آن حضرت اوفی هذا لانت یا ابن الخطاب آیا طلب می کنی توسع
 و ترفه و تنعم را در دنیا و درین مقامی تو ای پسر خطاب باین ادای دیگر است که عمر رضی الله عنه بناش خطاب نکرد و به نسبت پدرش خوانده که صاحب عهد
 جاهلیت و غرق و غوطه غفلت بود از نعم آخرت چنانکه اهل جاهلیت بودند و تواند که یا ابن الخطاب متصل بکلام لاحق بود یعنی اولئک قوم
 عجلت لهم طیبا نعم فی الحیوة الدنیا آنها یعنی فارس و روم که وی اند که شاب داده شده است برای ایشان یعنی اولئک قوم عجلت لهم طیبا نعم فی الحیوة الدنیا
 زندگانی دنیا یعنی در آخرت فقیر و غار و غراب و در کجی باشند و فی و آیه اما ترضی ان تكون لهم الدنیا و لنا الآخرة آیا رضایتی که
 باشند ایشان را دنیا و آخرت متفق علیه و عن ابی هریره قال لقد ایت سبعین من اصحاب الصفه ابو هریره میگوید که تحقیق
 دیدم هفتاد نفر از اصحاب صفه را ما منهم رجل علیه دانه نشت از ایشان مردی که مردی چادر می باشد که از بالای جامه دیگر پوشیده
 باشد و بر دوش بیندازد و بکلیه می باشد به اشت اما اذ اریا از اری رسته و بر بدن پیچیده و اما کساه یا کلبی که در بر انداخته و در بطوانی اعتنا هم
 که تحقیق بر بنده بودند و در دنیا خود قنصا ما بیلج نصف الساقین پس بعضی آنان از ارا و کلیم یا چیزی بود که میرسد همه هر دو ساق را و منها ما
 بیلج الکعبین و بعضی آنان میرسد هر دو شالنگ را بجمع بیده پس کردی آورد از ارا یا کلیم را در سجده یا در بعضی اوضاع نشستن کراهت آن کرد
 عود و نه از جنت ناخوش داشتن آنکه دیده شود اندام شرمگاه او را و راه التجاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 سلم انظر احدکم الی من فضل علی فی المال و الخلق چون نظر کنی از ثابوسی کسی که زیاده و قوی داده شده است آن کس را بروی و مال و
 صورت ظاهر و بنده آن کس سستی در شکر حق و غلبه بر حال وی روی دهد فلینظر الی من هو اسفل منه پس باید که نظر کنی بوسی کسی که آنکس
 است تر و کمتر از دست تا شکر گوید و غور کند در دار مولی منعم متفق علیه و فی و آیه تسلیم و در روایتی از مسلم این چنین آمده است که قال
 گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم انظر و الی من هو اسفل منکم نظر کنید بوسی آن کسی که آن کس پایان تراست در مرتبه از شما و لا تنظر و الی
 من هو فوقکم نظر نکنید بوسی آن کسی که آن کس بالای شما است در مرتبه فهو احب الی من هو اسفل منکم نظر کردن بوسی پایان و نظر کردن بوسی بالا تراست
 شماران لا تورد و انعمه الله علیکم تا خوردن شمار به نعمت خدا که فایض است بر شما قاعده است که در دنیا نظر مایه و در خود کند و در دین با فوق
 خویش چنانچه فیصل ثانی بیا فی الفصل الثانی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یدخل الفقراء الجنة قبل الاغنیاء

بجمله مائة عام نصف يومی در آید فقیران بهشت را پیش از تو انکاران به پانصد سال که نبرد و زنی که نزد پروردگار است و آن هزار سال است رواه الترمذی
درین حدیث فقرا و اغنیاء مطلقا واقع شده و طبقه بهاجران نیافته چنانکه در فصل اول از حدیث عبدالله بن عمرو آمده و این وجه مرتفع کرد و اشکال با آنکه در میان این دو
حدیث منافات است زیرا که از حدیث سابق معلوم شد که تقدم فقر بر اغنیاء چهل سال است و ازین حدیث پانصد سال چون اغنیاء صاحبین از فضل و اکابر صحابه اند که
بعضی از ایشان فاضلتر از فقر الیکن این خاصیتی است مخصوص به فقر است تقدم بر ایشان کمتر باشد بخلاف غیر مهاجرین و بعضی گفته اند که تقدم تحمل سال فقر است که در ایشان
میل و رغبتی بدینا باشد و پانصد سال فقر است و الله اعلم و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اللهم احیی مسکینا و امیت مسکینا و
احشرنی فی قومه المساکین خداوند نازنده دار مرا مسکین و بمیران مرا مسکین و برانگیز مرا در کروه مسکینان فحالت عایشه لم یسرسید عایشه برای چه
طلبی این را یا رسول الله و سبب آن چیست قال گفت آن حضرت در جواب عایشه انهم یدخلون الجنة قبل اغنیاء هم و بعضی خریفا را که ایشان
یعنی فقرا و مسکینان فی در آید بهشت را پیش از اغنیاء چهل سال ازینجا این توهم میشود که فقر پیش از اغنیاء بهشت در آید اگر چه پیغمبران باشند غالباً مقصود آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم مجرد اظهار فضل و شرف فقر است و طلب تقدم خود است بر اغنیاء خوف تا فردی بر تقدیر غنا از غنای کسی که فقر اندازد خوف تا خود را فقری غیر
اغنیاء فافهم بعد از آن وصیت کرد عایشه را بر رعایت حال فقرا و محبت ایشان و فرمود یا عایشه لا تردی المسکین ای عایشه کردن مسکین را چربی ناداده و احسان و
سامحه کن او را و لولیشق محروم اگر چه بنمیه خراب باشد یعنی با نیک چینی با عایشه احبب المسکین و قریبیم ای عایشه دوست دار همه مسکینان را و نزدیک کردن خود را و نزدیک
بر تو آید سوال فان ابداً یقرک يوم القيمة زیرا که خدای تعالی نزدیک میکند و از ترا بخود روز قیامت یعنی چون دوست داری تو مسکینان را و نزدیک کردانی بخود ایشان
دوست دارد و ترا خدای تعالی و نزدیک کرد از ترا بخود و رواه در این حدیث را تمام چنانچه مذکور شد الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و روی و روایت
کرد این ماجرا عن ابی سعید الی قول فی زمره المساکین تا قول وی فی زمره المساکین و سوال و جواب عایشه و باقی حدیث در روایت ابن ماجه نیست و عن ابی الدرداء
عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال بغوف فی صنعناکم گفت آن حضرت طلب کنید مرا در ضعیفان و فقیران خود در رعایت حقوق و نگاهداشتن غلام
که من بالشیاء بکمال همیشه و بمن در بعضی اوقات یعنی اگر مرا جویند آنجا می یابند چنانکه در حدیث قدسی آمده که من نزد شکسته دلازم یا طلب کنید رضای ما را در رضای ایشان
و مال هر دو معنی یکی است فاما ترزقون او تصرفون بضعناکم زیرا که رزق داده میشود شما یا یاری داده نمی شود مگر برکت ضعف که در میان شما اند پس شناسید حق فصلیت
ضعفارا و شکر گویند نعمت وجود ایشان را و او برای شکر را وی است که لفظ حدیث ترزقونست یا تصرفون و اولی آنست که معنی داد بود چنانکه از حدیث صحیحین
سعد که در فضل اول که شت معلوم شد رواه ابو داود و عن امیه بن خالد بن عبدالله بن اسید ففتح حمزه و کسر سین تابعی نقله است روایت میکند از ابن عمر روایت می کند
از وی زهری و جاعه ذکر کرده است و این سعد و طبقه ماله از اهل مکه و عجمی گفته تابعی به فی نقله است مات سنه نيف و ثمانین عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه قال کان
بصالحک المهاجرین بود آن حضرت که طلب فتح و نصرت میکرد و از جناب حق عزوجل بفقیران و درویشان مهاجرین و درو عامی گفت اللهم انصرنا بفقراء المهاجرین و
صالحیک جمع معلوک بضم صاد و سکون عین درویش تصحلک درویش شد و صلحک درویش ساخت و از این فایده فصل و مزید برکت است مرد و ایشان فقیران
که سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را اثبات میکرد بدان و مخصوص و مشرف میداشت که برکت ایشان طلب نصرت میکرد و شایان چه عجب که نوازنده
که از راه فی شرح السنه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تغبطن حاجوا بضعه شکر میر و غبط کن فاسق را به نعمت دنیا
وی که دارد فایده لایموری ما هو لاق بعد موت زیرا که تو می دانی و در نمی یابی که چه چیز را پیش آورده است وی یا چه چیز پیش آورده است و از بعد از ترک وی ان الله غافل
عنا فلا یحوت بدستی که مر فاجر را تر خدا کشنده است یعنی غدا بکنده مهبت کنی میر و فانی می کرد آن غدا بکنده یعنی الدار و النواهد آن حضرت از قاتل که
نمی میرد آتش و دوزخ را و این تفسیر از روی ابو هریره است که نام او عبدالله بن ابی مریم است و رواه فی شرح السنه و عن عبدالله بن عمرو و قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم اللدنیما یجن المؤمن و سنه دنیا زندان سلطان و قضا سال است که در شدت و محنت می باشد هر چند ناز و نعمت دنیا او را ببرد کرد
و اما بر نسبت آنچه او را در آخرت نداد اند حکم زندان و قضا دارد و یا مر او آنست که وی همیشه خود را در بیاخت و بجا دهد میدارد و طاعت و عبادت و تقوی و ترغیر را بخود و نه نمی دهد
و همیشه شوق دارد که ازین محنت آبا و خلاص گردد و دردد و دردد و اذنا فادق اللدنیا فادق السجن و السنه و قتی که بگذارد دنیا را و بعد از وی کو یابی که از زندان و قضا
بهین قیاس معنی قرینه وی که در بعضی روایات آمده غنة الکافر من معلوم کرد و رواه فی شرح السنه و عن قتاده بن النعمان ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
و سلم قال اذ للحب الله عبدالله روایت میکند قتاده بن النعمان که صحابی مدعی است که آن حضرت گفت چون دوست میدارد الله تعالی بنده خود را و احب الله الدنیا
منع می کند او را دنیا را و پرهیزی فرماید و از آن تازوی تعالی و در نغته و بغیر وی مشغول نگردد و یا تا هلاک نشود و بموت قطعیت نگیرد و این معنی مناسب تر است تا
وی که فرمود کما یظن احدکم یحیی سقیمه لئلا یجئک میکرو و یی از شما که منع میکند و پرهیز میفرماید بیمار خود را تا آب مراد یا رایت کتاب او را زبان دارد و چنانچه مستحق شایان
رواه احمد و الترمذی و عن محمود بن لبید یفتح لام و کسر امی فی انصار فی اشیاء و لا دست و در زمان شریف آن حضرت بود بخاری گفته که مراد را بصحت است و در

کرده است و در اسلام و طبقه ثانی از تابعین و این عبد البر گفته مراد قول بخاری است و اثبات کرده است مراد از صحبت ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال نشان
یکو هم این آدم و وصلیت و در چیز است که ناخوش دارد و آنرا آدمی بگوید که الموت یکی از آن و در چیز مردن است که ناخوش دارد و آنرا بگوید بختی که مردن
و الموت خیر المؤمن من العنته و حال آنکه موت بهتر است مراد از لافقه که گرفتاری بکفر و محصیت و اگر ابراهیم جدا نیست برار کتاب نامشروع است
و مانند آن از کرم و دلت دین زندگی بر آن خوب است که طاعت کند و بر قدم استقامت ثابت مانند ایمان سلامت بر بندگی سلامت ایمان زندگی
بچه کار آید و در صورت اگر ابراهیم دل برقرار خود باشد اما بر زبان گذرانیدن چیزی که لایق و مناسب دین نیست نیز گفته است نعم اگر گفته و اتقای دنیا باشد
و شدت و محنت نفس بود سبب کفارت ذنوب و رفع درجات است و مرکب خواستن بخت این درست نبود و بگوید قله المال فصلت و در یکی
مال و فقیر نیست که آنرا نیز حکم نفس و طبیعت آدمی ناخوش دارد و قله المال اقل للحساب و یکی مال کمتر است در حساب را یعنی بهتر است مراد از آن باید که خوشتر باشد
نزد وی زیرا که وی کمتر است برای حساب آخرت و شدت و محنت که به جنت آن برسد سهل است عزیز من اینها همه فسرع ایما نیست هر که ایمان به گفته شایع
درست دارد و یقین داند که آنچه وی فرموده حق است و اگر عقل سلیم دارد و تجربه صافی در دنیا نیز دید که کثرت مال و محنت گرفتاری در دولت و خواری در دگر آوردن
آن دگر بهتر است و تحقیق این که کسی شدت محنت فقر کم نیست و بگردی بی نعمی و عرب و علو محبت که در ترل آن و قناعت بخفاف و با محتاج است از زکا نفس
و صفای اوست رواه احمد و عن عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح عین مجده و تشدید فاصحی مشهور است از اصحاب شجره ساکن شد بدین بعد از آن تحول کند
بصره و حدیث شنید از وی عن بصری و ابن العالیه قال جاء رجل الى النبی گفت مردی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال لی احبک پس گفت آن مرد من
حضرت با بدستی من دوست میدارم ترا قال انظر ما تقول گفت آن حضرت آن مرد را اینکه چه میگوئی و ما مل کن که این دعوی تو که منی بس عظیم است و اینان دین مقام
و شوار است فقال و الله انی لاحبک پس گفت آن مرد درین مرتبه بشوق تو تاکید ترک گفت بخدا سوگند بدستی بر آید دوست میدارم ترا مثلث مرات سه گرت گفت
این سخن را احتمال دارد که سه گرت با گرت اولی باشد که گفت انی احبک چنانچه ظاهر است و احتمال دارد که بعد از فرمودن آن حضرت انظر ما تقول سه بار دیگر گفته
باشد و الله انی لاحبک قال ان کنت صادقا کنت آن حضرت اگر راستی توای مرد دین دعوی صادق فاعده لفقر تجافا پس ماده کن برای فقر گریزان تجافا کسر
تا و سکون جیم سلامی که پوشند در اسپان نزد جنگ تا از خیم دشمن در امان باشند چنانکه زره مرور از کذا فی الحواشی و در قاموس گفته تجفاف بکسر کاف حرب که بشوند
آزاد سپ و آدمی تا نگاه دارد و او را در جنگ و این کنایت از صبر است که از آفت فقر بگریزد و در دهر و در طبع جرع و سخط نخند فقر سریع الی من یحیی برین
فقر شتاب تراست و در رسیده تراست بسوی کسی که دوست میدارد و من السبل الی منتهای از شتاب رسیدن سبیل آنجائی که نهایت رسیدن وی با نجات سبیل
آب بسیار و ان شونده یعنی دوست دارنده مر الله محنت فقر میرسد و در حقیقت دولت و سعادت اوست ما بس صعب است رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب از اینجا معلوم شد که دعوی محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بی اختیار فقر و سلوک طریقی آن را راست و دروغ است و در حقیقت اتباع و موافقت
لازم محبت است و محبت بی متابعت محبوب درست نه شعران المحب لمن یحب مطیع و لیکن این نشان صدق محبت و کمال اوست و ما هیبت محبت انچه است
باطن و امثال قلب بحسن و استحسان ذات و صفات محبوب و خوبی و شکیل و شایسته اوست که او را از همه خوب می بیند و خوب میداند و خوب می اندیشد و در مرتبه عمل و
اتباع ناقص و نازل است چنانکه ایمان بی عمل و اگر مقرون با تابع کرد و اعلی و اکمل بود اللهم انی فاعدا و لا تلغوه فانه یحب الله و رسوله محبت آن است و عن انس قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد اخفت بضم مزه و کسر خاء صیغه تکلم از اخافت یعنی ترسانیدن یعنی تحقیق ترسانیده شده ام من فی الله اخبت اظهار
دین خدا و دعوت خلق بدان و باخفاف احد و حال آنکه ترسانیده نمی شد هیچ کی با من و بود من تنها در آغا ز کار دین و اظهار آن و هیچ یکی با من نبود و لقد اودیت علی
و هر آینه به تحقیق این ذکر شده شد در بخانیده شده ام در دین و ما یودی احد و اید اگر نه نشد هیچ یکی با من همان معنی که در باخفاف احد گفته شد که اهل الطیبی و این معنی صحیح است
و لیکن ظاهر آنست که معنی آن باشد که ترسانیده شده ام من در دین و ترسانیده نشد هیچ کی از اینها چنانچه من ترسانیده شده ام و اید اگر نه شده ام در دین و اید اگر نه شده
میچ کی چون من چنانکه در حدیث دیگر آمده ما و دی بی مثل او ذیت زیرا که اید و نادی بر اندازده و مرتبه مرد است چون قدر و مرتبه ان حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم از همه عالی تر و صدق و حقانیت و ماهر تر و محض و خواش و بی رایان و ابتدای امت بیشتر از همه است ایامی او بهر چه کند عظیم و نادی و بی از ان پیشتر باشد
بعلمان جان شدت فقر که باشد و امی و اصعب محن است بقصد ارشاد و تعلیم امت بیان فرموده بقول خود و لحدائق علی ثلثون من بین لیل و یوم و تحقیق
می آمد و می گذشت بر من می شب و روز و قنوتی و مالی و لبلال و حال آنکه نیست و نبود و در طلال را طعام یا کله ذ و کس خور دنی که بخور و جگر داری یعنی حیوانی یعنی از هیچ
جنس از آنچه هیچ حیوان آنرا بخورد و نیز بود چه جای آدمی الا شیئ یواریه ابط بلال که خضری قلیل حیرگی می پوشید و همان می کرد آنرا بغل بلال معلوم است که در بغل آدمی
چه می کند باز آنچنانکه در بغل نیز پیدا نشود و بیرون نماید و االبتر مذی روایت کرد این حدیث را ترمذی و قال و کنت ترمذی و معنی هذا الحدیث
حین خرج النبی و مراد و مصدق این حدیث در بسنگامی بود که بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هار با من مکه که نرفته از کعبه

سکس بسوی عبد بن عمر و من نزد وی بودم فقالوا پس گفتند یا با محمد کیست عبد بن عمر است والله ما تقد دعلی شی بخدا سوگند توانا نیستیم
 ما بر خیزی لاففتة ولا دابة ولا متاع بهرج و نه بر چار واد نه بر جنس دیگر از اموال مقصود اظهار فقر و احتیاج و طمع و سوال بود فقال لهم ما شئتم پس
 گفت عبد بن عمر و ما این جماعه را چو خواستید شما ان شئتم و جعتم البینا اگر میخواهید باز می آید شما بسوی ما فاعطینا کم پس پس بدیم شما را ما بسوی الله
 لکم چیزی که آسان گرداند خدای تعالی از برای شما یعنی درین وقت چیزی زد ما حاضر نیست و ان شئتم ذکرنا امرکم للسلطان و اگر میخواهید و اگر کنیم قصه شما را
 برای پادشاه که دران وقت معاویه بود و ان شئتم صبریم و اگر میخواهید صبر میکنید فانی سمعت رسول الله زیر که من شنیده ام از پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم بقول که میگفت ان فتر المهاجرین یسبقون الاغنیاء یوم القیمه الى الجنة اربعین خریفا بدرستی که فقیران مهاجران پیشانی
 میکنند تو انرا روز قیامت و بسوی بهشت بجهل سال قالوا گفتند آنجا که ما فانا نصبر لا نسل شیئا پس ما صبر می کنیم سوال نمی کنیم چیزی را رواه
 مسلم و عن عبد الله بن عمرو قال بیتنا انا قاعد فی المسجد و انشی انکم من شئتم و در مسجد و حلقه من فقراء المهاجرین قعود
 و حال انکه جماعه از فقیران مهاجران حلقه بسته نشسته اند از داخل النبی ناکاه درآمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقعده لیهم پس نشست آن حضرت
 بایل بجانب ایشان یعنی نشست در میان ایشان ففتمت الیهم پس ایستادم من و رفتم بسوی ایشان فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و
 سلم لیسر فقراء المهاجرین ما به که بشارت داده شود فقیران مهاجران با بوس و جوهر صبر بخیزی که خوش حال گرداند ایشان را پس مراد بوجه ذوات
 باشد و تواند که محمول بر ظاهر باشد و تخصیص بوجه برای آن بود که از خوشحالی در وی ظاهر می گردد و خبر خوش را که بشارت گویند هم ازین وجهاست که آن
 آن در بشره پیدا آید فانهیم به خلون الحبه قبل الاغنیاء ما ربعین عام از برای که ایشان یعنی فقیران می در آید بهشت را پیش از تو انگران به جهل سال قال
 عبد الله بن عمر و فلقه رایت الوانهم اسفرت پس بخدا سوگند تیرانی به تحقیق دیدم در نگهائی فقر را که روشن و تابان شد بشنیدن این بشارت قال عبد
 بن عمر و حتی تمینت ان اکون معهم یعنی ذوق آوردم در این حال و تاثیر کرد در من تا آنکه آرزو کردم که باشم من با ایشان او متهمه ما از ایشان مشک
 راوی است و تواند که برای تنوع باشد یعنی با ایشان باشم و در صحبت جلیس ایشان باشم تا انوار و اسرار بر کات صحبت ایشان بنید و زم که هر چه فقیران
 یا فقیر شوم و از ایشان باشم و الله اعلم و راه الدار می و عن ابی ذر قال امرنی علی بن سید گفت او زار کرد مرا دوست جانی من یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم بهفت خصلت امرنی بحب الساکین و الد فو منهم اول امر کرد مرا بدستی سبکینان و نزدیک شدن از ایشان و امرنی ان انظرالی من هو دینی
 و لا انظرالی من هو فو فی دوم امر کرد مرا که نظر کنم بسوی کسی که ان کس با لای من است یعنی در دنیا و امرنی ان
 اصل الرحم و ان از برت سیوم امر کرد مرا که مصلک کنم رحم را و پیوند کنم بان اگر چه پشت دهم و قطع کند رحم یعنی صاحب رحم و امرنی ان لا اسال احد شیئا
 چهارم امر کرد مرا که سوال نکنم و طلبم از هیچ کی چیزی را و امرنی ان اقول بالحق و ان کان مرایم امر کرد مرا که بگویم حق و امر کنم بدان و اگر چه باشد تلخ و ناخوش آید
 و امرنی ان لا اخاف فی الله لومه تا تم شئتم امر کرد مرا که ترسم در دین خدا و در امر معروف و نهی منکر ملامت کردن هیچ طاعت کننده را و امرنی ان اکثر من
 قول لا حول و لا قوة الا بالله بهفتم امر کرد مرا که بسیار بگویم این کلمه را که مضمون وی نفی است از حرکت و جلد و رکشتن از نعصیت و قوت و قدرت بر عت
 مکر بار ده توفیق الهی و اصلاح است از تدبیر و اختیار و قضا از ان در جنب قدرت حق و مشایخ شاذله را قدس الله اسرارهم و صیت است بطلان
 بنکر از این کلمه و گفته اند که هیچ چیز مفید و معین نواز از ان برای توفیق عمل نیست فاسن من کثر تحت العرش پس بدرستی که این بهفت خصلت از کجاست که مر
 حضرت زب العزت راست زیر عرش که فیوض و برکات از ان نازل و و اصل میکرد و واه احمد و عن عائشه قالت کان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم یجبه من الدنیا ثلثه بود آن حضرت که خوش می آمد و از دنیا سه چیز الطعام و النساء و الطیب خوردنی و زنان و بوی خوش
 فاصاب اثنين و لم یصب واحدا پس یافت آن حضرت دو چیز را و نیافت یک چیز را اصاب النساء و الطیب یافت زنان را و بوی خوش را
 استغفار کرد ذوق و حظ از ان و لم یصب الطعام و نیافت خوردنی را چنانکه استغفار کند لذت از او استغفار کند از ان با اختیار فقر و تنگی معیشت تا حکمت الهی
 و مصلحت وی دران چنانچه و لا بد در هر چه اختیار کرد حق عز وجل و علا صیب خود را حکمتی بالغ و مصلحتی عظیم خواهد بود و واه احمد و عن انس قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حبب الی الطیب و النساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة و دوست گردانیده شد بسوی من بوی
 خوش و زنان و گردانیده شد شادی و خوشحالی من در نماز یعنی ذوق و شهود و راحت و سرور که در نماز حاصل وقت من کرد که در هیچ وقت و هیچ عبادت
 نبود و لهذا فرمودی از خایا بلال یعنی راحت بخش بار ای بلال نماز یعنی اذان کوتا نماز کنیم و از تعب و مشغولی کارهای دیگر خلاص شویم و مناجات حق بپوشیم
 و قرة یا مشتق است از قریع قاف یعنی قرار و ثبات چه دیده و بنظره محبوب قرار یابد و بدیدار آرام گیرد بسوی دیگر نگرند و بنظر بغیر محبوب پریشان و
 بهر جانب بگردان شود و یا مشتق است از قرعیم قاف یعنی سردی و خنکی شیم و لذت وی در مشاهده محبوب بود و گرمی و سوزش وی در دیدن اعدا و لهذا



الوسط خارج منه و کشید خطی در میان این شکل مربع که بیرون بر آید و است نژاد شکل و خط خط اصفا و الی هذا
 الذی فی الوسط و کشید خطی خور و متوجه بروی آرنده بسوی آن خطی که در میان است من جانبہ الذی فی الوسط از جانب
 وی که در میانست زیرا که یکجانب این خط در میانست و یکجانب وی بیرون رفته فقال هذا الانسان پس گفت آن حضرت هذا
 یعنی این خط وسط که در میان شکل مربع واقع است مثال آدمی است و هذا الجمله محیط به و این یعنی خط مربع اجل و است
 که محیط است با آدمی و هذا الذی هو خارج امله و این جانب که بیرون رفته است امل او است که دراز است
 و هذا الخط الصفا و الاعراض و این خطهای خور و اعراض است یعنی نمره یعنی آفات و عیایات مثل امراض و حوادث

شست

بلکه که عارض شوند و هلاک کنند و از هر جانب متوجه بروی آرنده با آدمی و گفتند و مقصود از بوی
 فان اخطاه هذا نفسه هذا پس اگر خطا کرد و گوشت شست لاین عرض و این حادثه معین گزید و رسید آدمی را عرض و دیگر
 و حادثه دیگر و ان اخطاه هذا نفسه هذا و اگر خطا کرد و گوشت شست این حادثه دیگر حاصل آنکه آدمی ایستاده ای دور
 و دراز دارد و گمان می برد که میرسد آن امید با حال آنکه اجل قریب تر است بوی نازل و باز دارد و امید با رسید جان میدهد و در بقیتم عذرا بپذیرای باز دارد و خاک
 شده و واه التجاری و عن انس قال خط النبي صلى الله عليه وآله وسلم خطوطا کشید آن حضرت چند خط را فقال هذا امله و هذا الجمله پس فرمود این خط
 امل آدمی است و این خط اجل او است فبینا هو كذلك اذ جاء الخط الاقرب پس در آشی آنکه آدمی هم چنین است و هم درین اندیشه است تا که رسید و اخطا اجل
 که نزدیکتر است یعنی آدمی میخواهد که به خط امل که در تراست برسد تا که اجل در رسید باطل نرسیده و در گذرد و واه التجاری درین حدیث در اجمال سه خط ذکر کرد و در
 تفصیل دو خط آورد و ذکر خطوط دیگر که در حدیث اول اعتبار نموده بود حذف کرد و اظهار آنست که تحمل این حدیث مضمون حدیث ابی سعید است که در فصل
 بیاید و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بهرم من آدم و شیب فیہ اثنان یروضعف میگرد آدم و جوان و قوی می گردد
 و روی و چیز المحرم علی المال و الخمر علی العسر حرص بر گشت مال حرص بر درازی عمر و هر چند بر گرد این دو صنعت از وی شکسته و است
 نمک و در زیر آنکه آدمی مجبور است بر حسب شہوات و شہوات بی مال و عمر دست نیاید و سبب قوی شدن اینها تضعیف بدن بعلمت آن بود که از شہوات
 ملکه شده و قوت عقیده که قوت شہویہ را بزبون دارد و تضعیف شده و دفع آن تواند کرد و بیخای خوبی به محکم شده قوت پر کردن آن کم شده متفق علیه و عن
 ابی هریره عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا يزال قلب الكبير شابا فی اشدین همیشه دل پرواز روی وی جوانست و در و چیز فی حب الدنيا و
 طول الامل در و شوی دنیا و در این امید متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله الى امره مکره انما شئت خای تعالی جای عذر و الله
 کرد عذر از مردی که آخر اجله پس افکند و املت و اجل او را حتی بلغه منتین سنته تا آنکه رسانند او را بشصت سال یعنی این همه عمر بخشد و فرصت
 و توبه نکرد و اعتذار ننمود و دیگر چه جای عذر ماند جوان که به چون پیشوایم توبه کنیم هر یک و بعضی گویند که معنی عبارت این است که ثابت و واجب گردانید بروی که
 عذر خواهی کند و توبه و استغفار نماید و در آن تفصیل نماید و واه التجاری و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لو كان لادن آدم و اوان من مال لا تبغی ثوبا
 اگر باشد مرا آدمی را و در ویران مال هر آنکه طلب میکند سیوم را و سیرینی شود شکم وی از حرص و لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب و پر نمی کشد شکم آدمی را مگر خاک
 یعنی نادر کور مرد و حرص از وی نمی رود و این حکم بر غالب است و توبه الله علی من تاب و رجوع بر حمت میکند الله تعالی بر هر که میخواهد توفیق از الله این روزی و
 تمذیب نفس از ان یا معنی آن باشد که قبول میکند توبه از حرص مذموم از هر که میخواهد زیرا که توبه از معصیت مقبول است از عمل ظاهری و باطن متفق علیه و عن
 ابن عمر قال اخذ رسول الله كفت بغيره خدا صلی الله علیه وآله وسلم و دست زد بر بعضی جسدي بعضی تن من یعنی بعضی نا اعضای من مثل دست
 و در و ش چنانکه عادتست درین گفتند و نصیحت کردن و چون خصوص عضو را فراموش کرد و بجهل گفت و در بعضی روایات آمده که گرفت بر و در و ش مرا فقال
 پس گفت کن فی الدنيا کأنک غریب باش در دنیا چنانکه گویا شر غریب او عالم بر سبیل یار و گذری مبالغه درین بیشتر است چه غریب گاهی روزی چند اقامت
 نیز کند و مشغول گرد و اما آنکه بر سر راه است میکند زودل بخیزی نه بندد و عدل فتنک من اهل القبور و بشا خود را از مردگان که در قبر آسوده و از نمبه که نشسته اند
 و تشبیه کن با ایشان و هم روزی که در حکم مرده باش و واه التجاری و شرح این سخن بطی طلبه با آنکه حقیقت موت چیست انقطاع تصرف روح از بدن و کشته
 شدن پیوندی از ان و بیرون آمدن بدن از حالت بودن او امر روح را و روح موت بدن منعدم و نابود و نمک و دیگر متغیر میگردد و حال او چنانکه سلب کرده
 میشود از وی چشم و گوش و زبان و دست و پا و تمامه اعضا و حواس و جدا کرده میشود از وی اهل و اولاد و اقارب و دشمنان و دوستان و در کرده میشود
 و حرم و داه و غلام و دواب و ملک و زمین و سر هر چه از جمیع اسباب و آلات و خلاص است پس تشبیه بر مردگان و میامین در حکم ایشان آن بود که متصف گردد بقطع
 علایق بدنی و اما کن این قطع کند تصرف روح از جوارح و ارتکاب محرمات و گروهاست و بداند که هر چه در دست تصرف از دنیا انان او نیست بلکه همه از ان مولى

و در زیر شست

و بیان در جانش است انسان کامل در دکان

مال و درازداشتن اهل و قهار دنیا است که صدیقین بر اذیت حق و در دنیا است و رواه ابی بنی فی شعب لایمان بداند شیخ اجل اگر مکارف با بعد عبد الوهاب متقی
رحمه الله علیه در رساله الجمل المتین فی تحصیل یقین فرموده است اعتقاد چون بجهنم رسد و مستند بدلیل و برهان بود که اثبات حق کن از ادراک عقل و
حکما و تمکین یقین کونیند از دصوفیه بالقضای غلبه و استیلا بود و نیاید بچیزی که متصرف و حاکم باشد بر آن تا به چیزی که بر افاق باشد تخصیص کند و
از چیزی که منافق و مخالف باشد زاجر و مانع گردد و آنرا یقین گویند مثلاً همه کس را جزم نزول موت حاصل است اما که ذکر موت بر دل وی غلبه و استیلا
دارد و مستحکم و متصرف است و بر استعداد موت بفعل طاعات و ترک معاصی باعث صاحب یقین است و یقین در چهار موضع باید که اگر چه مجموع آنچه
خبر داده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدان چیز محمل و موضع یقین است اما اصول آن چهار چیز است که سالك را از یقین کردن و دان چاره
بمنت اول توحید بدانند که هر چه واقع میشود و بقدرت حق واقع میشود و دوم توکل و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی در رسانیدن رزق سیوم یقین
کردن در خیرای اعمال از ثواب و عقاب چهارم یقین کردن در اطلاع خدای تعالی بر احوال بنده در همه حال پس فایده یقین در توحید عدم التفات
بسوی مخلوقات و فایده یقین در رسیدن رزق اجمال است در طلب و می یابند که تا سف بر فوت آن و فایده یقین در خیرای اعمال اقدام نمودن است
بر طاعت و دور بودن از معصیت و فایده یقین در اطلاع خدای تعالی آنست که مبالغه کنی در اصلاح ظاهر و باطن آنتی تحصیل کلام ایشان و مراد و حدیث
یقین بر اذیت حق و توکل بر دست چنانچه کتیم بقبرته مقابل آن که محمل است و یقین کردن بر اذیت حق و بلوغ رزق و استوار داشتن ضمانت خدای تعالی
منزلی است از منازل و از وی چاره نیست مگر سالك راه حق را و فراغ عبادت موقوف بر انست قال الشیخ الامام قطب و قوه انوار الحسن الشاذلی اکثر
محبت الخلق عن الحق اثنان هم الرزق و خوف الخلق و هم الرزق اشد المحاسن و عن سفیان الثوری قال ليس الزهد في الدنيا بل بسبب الغلظ
والخشش و اكل الحبش سفیان الثوری رحمه الله علیه گفت منیت زهد در دنیا و قوی خشنی در آن پیر شین عامه شبر و غور و خوردنی غلیظ خشن بی مزه و
نی مان خویش حبش بفتح حیم و کسر شین محمده و بیا موصوفه خوردنی غلیظ و خشن و بی مزه و نی مان نه رس و نی اند خدای دنیا قصور الاصل و نیست
زهد در دنیا مگر کوتاهی از راه حق و شرح الشیخ و عن زید بن الحسین قال سمعت مالکاً و مثل شی الثوری فی الزهد فی الدنيا و جسدین که یکی از یاران امام مالک است گفت
شعیدم مالک را در حالی که پرسیده شد از وی که چیست زهد در دنیا قال گفت در جواب این سوال طیب السبب و قصر الام و حقیقت معنی زهد باب و حدیث بودن
کسب رزق است که از آن وجه حلال پدید آید و کونه بود و مل است رواه البیهقی فی شعب لایمان باب استجاب المال والعمر المطاعه استجاب بنیو
شمر دن و فی الصراح مال خواسته اموال مباحه و اشتقاق مال ارسیل است و آدمی بالطبع بدان مال است و عمه بالفقه الضم زکات فی زیستن و بعضی بنیو آید
و اگر در مقام قسم واقع شود فصح بود الفصل الاول عن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كنت مع عبد بن أبي وقاص قال كنت
حضرت ان عبد بن أبي وقاص الغنی الغنی الخفی خدای تعالی دوست میدارد و نه با کس ازین سه نعمت دارد و غنی تر نیز کار خدای تو انکر مال یا بدنی و او درین این حدیث
در باب استجاب مال دلالت دارد که مراد غنا مال است حقی بنیان یعنی گوشه گیر نه از خلق و این عبارت چون بخلق احتیاجی و نیازنی ندارد و خلق گوشه گرفته بجا آید
شغول است و خلقی بجا عمل نر و است کرده اند یعنی مدیان و نیکی کنند و خلق و این معنی لغفا موافق تر است و در بعضی نسخ مصابیح بعد التقی التقی نیز آمده معنی
پاک و نظیف و رواه مسلم و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابن عمر و اولش این است لاحسد الا فی اثنتین فی باب فضائل العوان الفصل الاوّل عن
الحی مکره ان رجلاً قال روايت است از ابی بکره که صحابی مشهور است از اهل طایف و احوال وی در مواضع مذکور شده که مردی گفت یا رسول الله ای انسان
خیر که ام یکی از مردان بهتر است قال گفت آن حضرت من طالع عمره و حسن عمله بهترین مردم کسی است که دارا است زندگانی او و نیکو است کردار او و قال گفت
امر ذی الناس شریس که ام یکی از آدمیان بهتر است قال گفت آن حضرت من طالع عمره و ساء عمله به ترین آدمیان کسی است که در اوست عمر او و بد است
عمل او ظاهر اعتبار غالب راست و اگر عمل نیک و بهر هر و برابر باشد بوجبی خیر خواهد بود و بوجبی شر خواهد بود و آنکه تحقیق این موده ناداست فافهم رواه احمد
و للترمذی و ابی داود و عن عبد بن خالد کسبت ابی داود عبد الله صلی است صحابی مهاجری سکونت کرد که فرار ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اخذ من رجلین یروا
میکنند که آن حضرت برادری و آدمیان دوم و از صحابه خود چنانکه منقول است که یکبار میان دو کس از مهاجران عقد اخوت نسبت و بار دیگر میان مهاجرین و
انصار قتل احدی سبیل آمد پس کشته شد یکی از آن دو مرد و در راه خدا شهید شد ثم مات الاخر بعده و پسر مرد دیگر از آن دو مرد بعد از وی جمیع او سخو و اما یک نفر
یا مثنان فصلوا علیه پس نماز گذارند و صحابه برین مرد فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم قلتم کفتموه و چه خواندید در نماز که بروی گذارید و چه دعا کردید و او را
حال او را بعد از این خبر که در صحابه بود و او را رحمت کند او را و جمیع صحابه و برساند او را بپاروی که شهید رفت در مرتبه و مقام فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
صلى الله عليه وآله وسلم فاین صلوة بعد صلوة پس اگر این مرد که پسر در برابر باشد در درجه باقی یا خود که پیشتر از وی رفت پس چه شد و کجا رفت ثواب نماز این مرد که بعد از وی
گذارد و عمل بعد عمل و کجا شد ثواب دیگر علمای این مرد که بعد از وی کرد او و قال صحابه بعد صحابه را وی شک دارد که عمل بعد عمل گفت یا کفتم و صحابه بعد صحابه را بخیر نگاه

و سامان حال ایشان کند تا مراجعت نباشد به خبر داری ایشان قال طلحه انما کففت طلحه من کفایت میکنم موت ایشان را فکافوا عنه پس بودند این سه تن نزد طلحه فبعث
النبي صلى الله عليه واله وسلم بشارا پس فرستاد آن حضرت لشکری را بجائی فخرج فيه احد هم پس بیرون آمد درین لشکری ازین سه تن فاستشهد پس
شهادت کرد و انیده شد آن یکی ثم بعث بشارا پس فرستاد لشکری دیگر را آن حضرت فخرج فيه الاخر پس بیرون آمد درین لشکری و دیگران از آن سه نفر فاستشهد
پس شهادت کرد و انیده شد ثم مات الثالث علی فراشه پسر مرد و در سوم بر سر خود قال قال کففت طلحه فبعث طلحه فرائت هولاء
الثلاثة فی الجنة پس دیدم یعنی در خواب این سه تن را در بهشت و دایت المیت علی فراشه اما همراهم دیدم آمد مرده بر فراش رایش
ایشان مقدم و سابق ترا ایشان والذی استشهد اخر اعلیه و دیدم آنرا که شهادت کرد و انیده شد آخر که نزدیک میرو و بوی و متصل است بوی و او و هم
علیه و دیدم نخستین این سه کس را یعنی آنکه نخست شهید شده بود که نزدیک میرو و باین شهید آخر و عقب تر از همه فلحلی فی ذلک پس در آمد در
باطن من تعجب و انکار درین دیدن این سه کس باین ترتیب یعنی باینکه اول سابق و مقدم بر همه بودی یا هر دو شهید در یک مرتبه و آنکه بر فراش مرده
عقب تر از ایشان فذکرت للنبي صلى الله عليه واله وسلم ذلک پس ذکر کردم آن حضرت را این خواب قال فرمود آن حضرت و ما انکرت من
ذلک و چه جز انکار کردی تو ازین قضیه یعنی دیدن توان مرده بر فراش را پیشتر و مقدم تر از همه و هم چنین دیدن شهید آخر پیشتر از شهید اول کل انکانت
هم چنین بیا بدینرا که لیس اما فحصل غدا من یؤمن بعمر فی الاسلام منیت سیح کی فاضلتر نزد خدای تعالی از مسلمانی که دراز کرده شود عمر وی در مسلمانی
لشبیحه و تکبیره و تقلیل از جهت عبادت کردن او مر خدا را بتبج و تکبیر و تملیل و چون شهید آخر دراز شد عمر وی از شهید اول بیشک اجر وی فضل
وی زیاده تر باشد از وی و هم چنین آنکه بر فراش مرده عمل وی از هر دو شهید بیشتر بود تاویل و توجیه این همان است که در فضل ثانی از حدیث عید بن خالد مذکور
شد و عن محمد بن ابی عمیر و کان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه واله وسلم روایت است از محمد بن عمیر بفتح عین و کسر میم و
سکون تخمین و بود وی از اصحاب آن حضرت این را از برای این میگوید که صحبت وی با حضرت مشهور نیست قال ان عبد الوخر علی وجهه کففت
آن حضرت که بنده از بنده کان اگر سفتی بر روی خود من یوم ولد الی ان میوفت هر ما از روزی که زانیده شده است تا آنکه بمیرد و تحت پر فی طاعه الله
در طاعت و فرمان برداری خدا یعنی فرض کرده شود که از ولادت تا وقت پیری در سجده و نماز و روی افتاده باشد یا مراد بعد از بلوغ مرتبه تکلیف باشد یا حق
فی ذلک الیوم هر آنکه کمیشا رو این افتاد و خود را در طاعت و عبادت در آن روز یعنی روز قیامت و ولود افند و دالی الدنیا یا نه و دست میدارد که باز
کر داند شود بسوی دنیا کی مایزداد من الاجر و الثواب تا زاده شود از نزد او یا داشت عمل پس هر چند غمزه زاده باشد تا موجب زیادت عمل گردد و بهتر و
دوست تر بود و اوها احد باب التوکل والصبر و کل و دلعت که نشتن کار را بجای و بازداشتن و و کاله بفتح و کسر سم است از آن فتوکل اظهار غر خود و
اعتماد بر غیر کردن و تکلیف ان بصیر سم از آن و در شرح عبارات است از باز گذاشتن بنده کار خود را بخدا و برآمدن از تدبیر نفس و تبری از خل و قوت خود و توکل در غیره کارها
رود و بیشتر استعمال وی در کار رزق بود و تحقیق معنی توکل ثقه و اعتماد است بر ضمانت حق عزوجل از اوقان بنده کار را و ترک اسباب و کسب شرطان نیست
بلکه باید نظر از آن ساقط بود و توکل کار دل است چون یقین بر ضمانت حق حاصل شد توکل درست آمد تعطیل حوائج شرعی نیست و کار و کسب بآن
مناجات ندارد و در ایشان که ترک اسباب کنند از برای تحقیق مقام توکل و ریاضت نفس کنند تا فطرانان ساقط گردد و یقین حاصل آید بآن که وجود اسباب
در وصول برزق شرط نیست و بعضی تفسیر کرده اند توکل را بیرون آمدن از کسب و اسباب بجهت وثوق بر اقامت پروردگار تعالی و این ابتدای حال توکل است
یا مراد بیرون آمدن از تعلل و لیان و منتی را مباشرت اسباب مانع از توکل نیاید و یقین او در مباشرت اسباب و ترک آن بر یکحال بود مثلا منتی اگر جهت
غرم باشد و بطریق خرق عادت در ساعت بیار آید یقین وی بقدرت صانع تعالی درین صورت و در صورت درخت خرما که بعد از سالهای فراوان بطریق
جرمی عادت بار می آید یکسان باشد بلکه مشاهد صانع کمال قدرت او در صورت اسباب و ترتب مسبات بر آن بیشتر است و در صورت بی سببی همان کسب
فعل است و بس اینجا چندین افعال متقین و احکام محکم است که در انجمنیت و در ترک اسباب تعطیل خلق الی است غرض آن و صبر دلعت بمعنی حبس و منع
و بازداشتن نفس از چیزی که از اغرای بشکیبائی تعبیر کنند و در شرح غالب آوردن داعیه حق بر باغنه نفس نزد معارضه شیخ نجم الدین کبری قدس سره فرموده
صبر بیرون آمدن از غلط فاعش مجاهد و ثبات بر بازداشتن نفس از مال و اوقات و محبوبات وی و در عوارف گفته افضل اقام صبر کردن است بر خدا بصدق توبه و دعا
مراقبه و قطع مواد خواهر فرموده که صبر نفس باشد و نفل فرض چنانچه صبر کردن بپادای فرائض و ترک محرمات و انجلی صبر کفایت است صبر کردن است بر فقر و شداید آن صبر
کردن نزد صدق اولی و کتمان بمصایب و ترک شکایت و انجلی احوال و کرامات و اقسام صبر نفس و نفل بسیار است و بسا که بر تمام اقسام صبر تجاوز نماید
و مجال صبر از دم مراقبه عایت توجیه و فی خاطر روی تنگ آید انتی و صبر نیز از وجو ذکر ثبات قیامت و استعمال مخصوص بود بصبر بر بلا و مصایب و مکر و هت چنانچه شکوه
رزق و در سایل این فقیر ساله است و بیان صبر و ذکر اقسام آن سعی توصیفه الاصحاب بالصبر فی جمیع الاداب که در انجلیان معنی صبر و ذکر مواد و مجال آن تفصیل

کرده شده است الفصل اول عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يدخل الجنة من امتي سبعون الفا بغیر حساب می در آید بهشت را از امت من هفتاد هزار کس بی حساب هم الذین آن در آید کان بهشت را بی حساب آن کسانی که لا یسترقون ولا یتطیرون افسون نمی کنند و مشکون بدین گیرند و علی بهم یتوکلون و بر پروردگار خود توکل دارند متفق علیه ظاهر آنست و الله اعلم که مراد استرقا برقی جاهلیت است که از کتاب و سنت معلوم نشده و شارع آنرا تقریر نموده و امینی نیست در آن از وقوع در شرک بقرینه قول او ولا یتطیرون و بر مقرر است که تطیر از عادات جاهلیت است و منی عنه و اجتناب از عادات جاهلیت بر جامه مسلمانان لازم است و با وجود آن در وی فضیلت است و بروی جزائی خلیل مرتب ساخته که در آمدن بهشت است بی حساب زیرا که اکثر مسلمانان مبتلا و گرفتار اند با سباب اگر چه از جاهلیت بود و این نیز از درجات توکل است و بالاتر از آن ترک استرقا و معالجات و تدبیر آنست مطلقا که از برای تحقق مقام توکل کنند و متعارف از توکل این معنی مفهوم میگرد و ولما تفسیر کرده اند توکل را ترک کسب و اسباب بجهت وثوق بر اقیانوس حق چنانکه کثرت و این مرتبه خواص است و متوسطان و ایشان را این فضیلت و جزا که درین حدیث مذکور است حاصل است باز یاد می آید از احسن الحسنی و زیاده سیوم مرتبه مستیان و متفر با نیست که اسباب بالکلیه از نظر بشود ایشان ساقط و وجود و عدم آن برابر شده است و ایشانرا در مباشرت اسباب عمومیت و امتثال با مراد است و باین حیثیت حکم غنیمت گیر و این مرتبه اخص خواص است از اینها و اولیا که از خود فانی و باقی بخداوند و نهایت مرتبه توکل و حقیقت آن این است و جزای ایشان فوق همه است و تحقیق مقام این است که اسباب بر قسم اند یقینی و ظنی و وهمی یقینی مثل برداشتن لقمه و ندادن وی بدین و خائیدن و فرود بردن آنرا و مباشرت این قسم از اسباب منافی توکل نبود بلکه ترک آن جمل و سقم و موجب اثم است و ظنی اسبابی که جاری شده سنت الهی و تقدیر وی در حق عموم خلق مثل کسب قوت و تدبیر در آن و مخالفت و مداوات بادویه طبیب که حاصل شده ظن نفع آن و مثل احتیاج از چیزی که غالب است در وی هلاک چنانچه خواب در جائی که عادت است در وی وجود و سبیل و شیر مثلاً و این قسم کامی ساقط میگرد و از نظر اهل توکل و یقین به مشاهد قدرت حق و تقدیر وی و یقین بآنکه یک ذره بی اذن پروردگار بخندد و هیچ چیزی خلق و تقدیر وی واقع نشود و اما اسباب وهمی واجب است ترک آن و منافی است مباشرت و امر توکل را اینجا احتیاج است از مکانی که سبیل و شیر در و هرگز نمی آید و بجز تو تم آمدن با کمان احتیاج از کسب اسفونهای جاهلیت و تطیر مانند آن از آنچه شارع نفی آن کرده از این قسم است و ترک تیرت و معالجات عادی از قسم ثانی فافهم و عنه قال خرج رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يوما فقال و هم از ابن عباس است که گفت بیرون آمد آن حضرت روزی پس گفت عرضت علی الاثم ظاهر کرده شدند و نموده شدند مرا متا بطریق گفت و همان یاد خواب یا اخبار است از نمودن آن در روز قیامت و تعبیر غرضی بجهت تحقق وقوع است فحبل عمر النبی و معه الرجل پس در ایستاد که میگرد پیغمبری و حال آنکه با دوست یک مرد و النبی و معه الرجلان و می گرد پیغمبری و حال آنکه با دوست دو مرد و النبی و معه الرجلان و میگرد پیغمبری و دیگر با دوست گروهی و النبی و ليس معه احد و میگرد پیغمبری و نیست با وی هیچ یکی از جهت عدم متابعت کسی مراد از فرایب سواد اکثر اسد الافرئ پس دیدم سیاهی سیاهی که بسته است و بر کرده است گران آسمان را فرجوت آن بکون امتی پس چون بسیار بود و این گروه امید داشتیم که امت من باشد فحبل هذا امتی فی قوم پس گفته شد که این موسی پیغمبر است و امت خود تم قیل لی انظر لست گفته شد مرا بیک فرایت سواد اکثر اسد الافرئ پس دیدم سیاهی سیار که بسته است افق را فحبل لی انظر پس گفته شد مرا بیک هکذا و هکذا هم چنین و هم چنین یعنی همین و شامل فرایت سواد اکثر اسد الافرئ پس دیدم و دیگر سیاهی بسیار که بسته است افق را فحبل مولد امتک پس گفته شد که ایشان از امت تو و مع مولد سبعون الفا فافهم و بلا ایشانند نعمت هزار کس که پیش ایشانند یعنی و رای ان سواد اکثر با هم از ایشان چنانکه روایت بخاری دالت دارد بر آن و الله اعلم بطول الحقه بغیر حساب می در آید بهشت بی حساب هم الذین لا یتطیرون ایشان آن کسانی که لا یسترقون و افسون نمی کنند با فسونهای جاهلیت و لا یتوکلون و داغ نمی سوزند و داغ کردن نیز از اسباب و همیه است و در عادیث نمی آید و نزد ضرورت که حکم اطباء حاذق یقین شود و خصی نیز بهشت اما محتار آنست که مکره و حرام است و کلام این درین باب در شرح سفر السعادت مشیح است از انجا به صحت و علی و بهر یتوکلون و بر پروردگار خود توکل میکنند و دست با سباب و همیه غیر نفع مقام عکاشه بن محسن بکیریم و سکون حاد و قاصد و محلیت پس با سبب عکاشه که از مشایر صحابه است بضم عن و تشدید کا و تخفیف ان و تشدید اگر است حاضر شد بمدرسه و مشایر دی را که بعد از دوست و شکست شمشیر وی روز بدر پس داد آن حضرت اورا چوبی یا شاخ خرماسک را وی است پس گشت در دست وی و می شیره وی اول کسی است که بیعت رضوان کرد و بشارت داد و در آن حضرت بهشت و می از فضایل صحابه بود و وفات یافت در خلافت صدیقی و دمن روت و عمر وی چهل و پنج سال بود و روایت کرده است از وی ابو بریه و ابن عباس و خواهر او ام قیس بنت محسن فقال ادع اسدک بجلنی ففهم من گفت عکاشه مران حضرت را و عاکل خدا که بجز از ایشان یعنی از توکلان که در آید بهشت را بی حساب قال اللهم جلد منم گفت آن حضرت خداوند بگردان عکاشه را از ایشان تم حرام آنرا

بخدمه دارد و در اصل بنده معنی زمین بلند است فلما قفل و رسول الله پس هرگاه مراجعت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حق را جمع کرد جابر بن حضرت و قفول با آن از انصاف و وطن و قافله را که قافله کونیه باین معنی گویند تھا و لاجن بود و سلامت با آن فاد و کفیه العاقله حتی و اکثر لخصه پس دریافت و در سیدایشان نیز روزی در وادی که بسیار بود درختان در وادی و عضه بکسر عین جمع غصه یعنی درخت خار دار و در جمع الحار کفیه غصه درختان معنیان فقول رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تفرق الناس لیسطنوا بالشجر و متفرق شدند مردم در آن حالتی که سایه می طلبند بد درختان یعنی هر که ام زیر درختی رفت و قیل و ذکر و فقول رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تحت سمره زیر درختی که نام او سمره است و فی الصراح سمره یعنی سبزه و درخت طلع فعلق بها سینه پس بایستخت آن حضرت بان درخت شمشیر خود را و نمنا فومه و خواب کردیم بایک خواب فاذا رسول الله پس ناگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یونان خواند ما را و می طلبد نزد خود پس رفتیم باز و روزی و اذا عنده اصحابی و ناگاه نزد آن حضرت اعرابی حاضر است فقال ان هذا اخراط علی سفی و انا ما یم پس گفت آن حضرت این اعرابی کشید بر شمشیر و حال آنکه من خواب کنده ام فاستیقظت و هو فی بد و صلتا پس بیدار شدم و حال آنکه آن شمشیر در دست او دست برهنه و صلت بفتح صاد و ضم آن شمشیر آهسته قال من يمنعک منی گفت اعرابی که منع میکند ترا از من فقلت الله پس گفتم نگاه میدارد مرا خدا ی تعالی ثلثا سه بار گفت این کلام را و لم یعاقبه و عذاب نکرد آن حضرت آن اعرابی را و جلیس نشست متفق علیه و فی و اید اعرابی بکوالا سمعیل فصحیح و در روایت ابی بکر اسمعیل که در صبح خود آورد و اینچنین آمده که فقال من يمنعک منی پس گفت آن اعرابی که منع میکند ترا از من قال الله گفت آن حضرت منع میکند مرا از تو الله فقط السیف من بد پس افتاد شمشیر از دست اعرابی فاخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم السیف پس گرفت آن حضرت شمشیر را فقال پس گفت من بمنعک منی که منع میکند ترا از من فقال کن خیر اخذ پس گفت اعرابی آن حضرت را بایش بهتر گیرند یعنی گیرند به فقره ها کنند و بطف فقال تشمدن لاله الا الله و انی رسول الله پس گفت آن حضرت ای کواهی میدی که نیست هیچ معبودی بحق مگر الله و من فرستاده خدایم یعنی سلمان میشودی قال لا گفت اعرابی سلمان بنی شوم و لکن اعاهدک ان لا اقاتلک و لکن من عهد میکنم ترا که کشش نخم ترا و جنگ نخم با تو و لا اكون مع قوم یقاتلونک و نه باشم با قومی که قتال میکنند با تو فقلی بسبیل پس برادر آن حضرت اعرابی را فاتی اصحابه پس آمد اعرابی بآزار خود را فقال جنتکم من عذیر الناس پس گفت بر آزار خود آمده ام شمار از نزد بهترین و میان مکه فانی کتاب الحمیدی هم چنین است در کتاب حمیدی و فی الریاض و هم چنین است در کتاب ریاض الصالحین تصنیف امام محمد بن ابی حنیفه و عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال انی لا علم آتی الا باخذ الناس بها لکفتم ان حضرت فرمود من و اعم آتی را از قرآن که اگر گیرند و عمل کنند و تمسک نمایند مردم بدان آیت هر آنیه پس است ایشانرا از جمیع افعال او را و آن آیت و لش این است و من یق الله یحیل لخرجا و کسی تقوا و زود خدای را بگرداند خدای تعالی برای او بیرون آمدن و خلاص شدن از هر تنگی و اندوه و محنت در دنیا و آخرت و برزق من حیث لا یحسب و روزی رساند او را از آنجا که گمان ندارد یعنی بی ریج و تعجب و تردد و راه احمد و ابن ماجه و الدارمی و عن ابن مسعود قال قرانی رسول الله گفت عبد الله بن مسعود خوانانید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را اینچنین انی انما للزاق ذو القوه المتین و این قرائت شاذ است در قول حق سبحانه ان الله هو الزاق ذو القوه المتین رواه ابو داود و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و عن ابن قال کان اخوان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انس گفت بودند و برادر در عهد آن حضرت فقال احدیما یاتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس بود یکی از آن دو برادر که می آمدند آن حضرت چون مجر بود و متعب اکثر حجت میرسید و الاخر تخیر و برادر دیگر حرفی میگوید و فکلی الحرف فاه النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس شکایت کرد آن برادر که فرمودی آن حضرت برادر خود را یعنی مونت او برین افتاده و مرا عجزاری او باید کرد فقال لعلمک ترزق به پس گفت آن حضرت در تسلیم و صبر و ادب و می بر تحمل مونت او شاید که تو ترزق داده میشودی برکت او و بسبب عجزاری و انفاقی که بروی می کنی و این حدیث دلالت دارد بر آنکه انفاق بر فقر و تحمل مونت ایشان خصوصا بر ذی ارحام سبب در درزق و برکت در است رواه الترمذی و قال هذا حدیث صحیح غریب و عن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان قلب ابن آدم کل واد شعبة بدستی که دل آدمی را در بر وادی شاهی و قطعه ایست کنایت است از شیب و تفرق بمجموع و خاطره ای در اسباب ذوق و تحصیل آن من اتباع قلبه الشعب کله پس کسی که تابع کرد اند دل خود را آن شعبه را همه یعنی دلی آن مجموع و ظاهر برود و در تفرق افتد لم یبال الله بانی و ادا هلكه باک نذر خدای تعالی که در کدام وادی هلاک گرداند او و در حق او ازین عالم در کدام شعبه انفاق کرده و چه حال موت او برسد و من توکل علی الله کاه الشعب و کسی که توکل کند و اعتماد کند بر خدا و بسیار و کار خود را بوی تعالی کفایت کند الله تعالی او را همه شعبه او و تفرق و حاجت او و مونت های او و ادا و ابن ماجه و عن ابی هريره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قل و بکم عزو حل آن حضرت فرمود که گفت پروردگار شما را بوی عبیدی اطاعونی اگر نندگان من فرمان برداری کردند می مرا لا سقیته المطر باللیل فتر منوشانیدم ایشانرا باران را در شب یعنی میفرستادم در شب بر ایشان باران تا از آن آب بخورند و تخصیص شیب به جهت آنست که غالب باران در شب

افتد و نافع برآید و اطاعت علیهم السلام بالنهار و طالع میکرد و انبیا را برایشان افتاب را در روز و لم اسمعهم صوت الرعد و نمی شنویدم ایشان را
 آه از غریب این ابرار کنایت است از امن و سلامت خالص که در وی اصلا بیم افت و هلاک نباشد و واه احد و عنه قال دخل رجل علی اهله کنت
 ابوهریره در آمد مردی بر اهل و عیال خود فلما دای ما بهمه من الحاجة خرج الی البریة پس چون دید آن مرد آنچه با اهل وی بود از فقر و حاجت بیرون
 آمد بسوی صحرا تا بهم رساند برای ایشان چیزی از قوت فلما دات امراته قامت الی الریح پس چون دید زن وی که وی بیرون رفت ایستاد
 و رفت بسوی آسیا و صنعتها پس نهاد آسیا را پیش خود یا نهاد یک سنگ آسیا بر دیگری بامید آنکه مرد وی که بیرون رفته است چیزی بیاورد
 و بسایه و نانی ببرد و الی التور و فنجونه و ایستاد آن زن بسوی تنور پس گرم کرد آنرا تا مان بپزد و سحر یافتن توتنجیر با بنیدن ثم قالت اللهم عار و ذفا پس ز
 کفت زن و دعا کرد که خداوند از وی ده مار فقطرت فانما الحفنة قد امتلأت پس نگاه کرد آن زن پس ناگاه کاسه بزرگ که زیر آسیا نهاده بود
 پر شد بار و قال کفت راوی و ذهبت الی التور و فوجدته محتلیا و رفت بسوی تنور پس یافت که پزیده شده بنان یعنی این اردو بخور بخور و نان شده
 و به تنور پیوست یا اردو در جنبه بحال خود بود و ناهنا در تنور از غیب پیدا شدند قال کفت ابوهریره فرجع الزوج پس باز آمد شوهر چون این حال را دید
 قال کفت اصبتم بعدی شیئا یا فیتد بعد از رفتن من چیزی از جنوب که آس گردیده و نان پختیده قامت امراته لغمر من و نیا کفت زن آری یتیم
 آمانه از خلق و بر مخرجی عادت بلکه از پروردگار از غیب و قام الی الریح و با بیستاد و رفت آن مرد بسوی آسیا و برداشت آسیا را که زن نهاده بود
 فذكر ذلك للنبی صلی الله علیه و اله و سلم پس ذکر کرده شد قصه آن مرد برای آنحضرت فقال انما لولم یفعل ما لم یزل به و الی یوم القیمة آگاه
 باشید بدستیکه شان این است که اگر بر بنده است آفرید آسیا را دایم میکشت و آرد می انداخت تا روز قیامت و این همه از برکت جبر و توکل بود و معلوم
 شد که وقوع این قصه در زمان برکت نشان سرور انبیا بود صلی الله علیه و اله و سلم که از آثار و انوار ذات معجز آیات وی صلی الله علیه و اله و سلم پرتو
 انداخته در قالب کرامت بعضی اصحاب وی ظهور یافته نه قصه است از قصص ائم ساقیه و واه احد و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و اله و سلم ان الرزق لیطالب العبد کما یطلبه اجله بدستیکه رزق هر آنیکه میجوید بنده را چنانکه میجوید وی را اجل وی یعنی سید
 هر دو یقینی است و چنانکه حاجت نیست که کسی مرک را بجوید و حاصل کند البته میرسد بهم چنین رزق را حاجت نیست که بچیند آنچه مقدر است البته
 میرسد بچیند یا بچویند و اگر کویند رزق بحسب تنبیه حستن نیز مقدر است یعنی توکل مر خدا را بد کرد و یقین بضمانیت وی تعالی رزق را واثق داشت
 و اضطراب نکرد اگر طلبی بر وجه جمیل کند برای اقامت بهم عیدیت یا وثوق بضمانیت نیز درست است بیت همین توکل کن بچنان پاد دست رزق تو بر تو ز تو
 عاشق تراست رواه ابو نعیم فی الحلیة و عن ابن مسعود قال کان فی نظر الی رسول الله بن مسعود کفایت من می نکردم بجانب پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم حکمی دنیا
 من الانبیا که حکایت میکند حال پیغمبر را از پیغمبران را و بازمی نماید بصورت از حاضر به قوم فادموه زنده ان پیغمبر را قوم وی پس خون آلوده کرد و ذرا واداد بکسر
 سبزه خون آلوده کردن و هو مسیح الدم عن وجهه و حال آنکه پیغمبر میبوزد و د پاک میکند خون را از روی خود و یقول اللهم اغفر لقومی خداوند ایام از
 قوم مرا فانهم لا یعلمون زیرا که ایشان نمیدانند حقیقت حال مرا و دین ادا نمیشود با التماس و درخواست علم و معرفت از درگاه حق سبحانه برای تو که
 تا حقیقت حال بشناسند و ایمان بیارند شیخ این مظهر عسقلانی میگوید که واقف نشدم بر تعیین این پیغمبر مذکور و نام وی که کیست و چیست و احتمال دارد
 که نوح پیغمبر باشد انتهی و در اخبار آمده است که نوح علیه السلام را قوم وی چندان میزدند که خون آلوده می شد و مدت بارزین افتاده میبود باز
 برنجاست و دعوت میکرد و بعضی گفته اند که مراد ازین پیغمبر ذات شریف خود را داشت در صورت اسام و احوال و نمود و این سخن هر درست و این
 کلام از آنحضرت در در فراخ مدیست و الله اعلم متفق علیه باب الریاء و السعة ریاء شق از ویت است فی الصراح و ریاء بکسر و المدح و الشان
 را بر یکی خلق نمودن و در حقین العلم گفته ریاء طلب منزلت نزد مردم بعد از دست پس ریاء مخصوص بعمل ظاهر باشد و آنچه از قسم عبادت بود ریاء در آنجا نرود
 چنانکه کثرت مال و اتباع و حفظ اشعار و حسن رمی و اگر باشد از وادی تکبر و افتخار خواهد بود ریاء و آنچه مقصود بوی طلب جاه و منزلت بود و چنانکه مشایخ
 برای نمودن هر میان و استمالت تلو و ترغیب ایشان را قند او اتباع کنند نیز در حقیقت ریاء نباشد اگر چه در صورت ان بود و این معنی گفته اند ریاء
 الصدیقین خیر من اخلاص المریدین و باید دانست که ریاء آن بود که در ذات شخصی گالی بود و حکم واقع و آنرا مردم نمیداد و دست دارد که بر مردم ظاهر کرد و خلق آنرا
 بدانند و اما آنکه نبوده و انبیا بدان کذب و نفاق بودن ریاء بر تماس آنکه گفته اند غیبت آن بود که عیبی که در واقع در شخصی بود بگویند و اگر بنمود آن خود افترا و بهتان باشد و
 ما اقسام بود فاحش تر و قبح ترین اقسام وی آن باشد که در وی قطعا زاده ثواب و قصد عبادت مولی تعالی نبود بلکه محض از برای نمودن خلق و طلب منزلت نزد ایشان
 بود و این در نهایت غضب و عنت الهی است و عمل مردی باطل است تا آنکه بعضی گفته اند که موجب ابرار و زمره نیز نمیشود و موجب کرد و قضا قسم دیگر آنکه مرد و بود و جانب
 ریاء غالب و این نیز در حکم اول است و دیگر آنکه هر دو ماده برابر بود و ظاهر آنست که سود دین درین قسم برابر باشد ولیکن احادیث و آثار در و حد و عدم قبول است

و اما آنچه راجع و غالب بدان نیت ثواب و اراده و جلاله تعالی باشد ظاهر در وی نقصانست بطلان یا ثواب و عقاب هر دو باشد بر انداز نیت و نیز فرقی
 کرده اند در آنکه قصد ریاء ابتدای عمل بود یا در شامی آن عارض شود یا بعد از عمل لاحق کرد و نخستین شیخ تراست پس از این دوم و سوم کمتر است و وجود
 وی آنچه گذشته باطل نگردد و نیز فرقی است در آنکه قصد ریاء و عنیت آن صمیم باشد یا خطر پیش نبود و خلاصی از ریاء در نهایت دشواریست و وجود حقیقت
 اخلاص متعین کفایت آنکه اگر ستایش خود را از کسی بشود و بدان باشد که در دو علامت وجود ریاء است و اگر در خلوت کاری میکند و خیال ریاء در خاطر دارد آن نیز
 ریاء است اما ذناب و دنیا و اینجا حالتی دیگر است و آن فرج و سرور است بفضل خدا و رحمت و حسن لطف و توفیق وی تعالی و تقدس پوشیدن کنایان و
 آشکارا ساختن طاعات یا بقصد اظهار دین و طاعت تا دیگران اقبال کنند و پیروی نمایند و این محمود است و داخل ابواب ریاء نه چنانکه احادیث درین باب
 بیانیه و مسئله خامض است و تفصیلی دارد و در کتب فقهیه تعرض بآن نموده اند و تحقیق این مسئله از کلام قوم با حبسیت خصوصاً در کتاب احیاء العلوم و آنچه مذکور
 شد مقتبس از اینجا است و بمعنی بضم سین و سکون میم کثر ریاء مذکور کرد و گویند که فلان این کار برای ریاء و سعه میکند یعنی تا به نیند مردم و بشنوند و با جمله
 سمعه در اینجا متعلق بحاجت سمع بود و ریاء بجانب بصره الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان
 لا ينظر الى صودكم و اموالكم خذی تعالی نمی بیند بظرف رحمت و عنایت بجانب صورت های ظاهر شما که خالی است از شیرتهای مرضیه و الهامی شما که عاری است
 از خیزات مقبوره و لکن این نظر الی قلوبکم و اعمالکم و لیکن نظر میکند بسوی و الهامی شما که محل تقوی است و کردارهای شما که تقرب مینمایند بدان برگاه و وی تعالی و
 و بعضی کتب اینچنین نقل میکنند که ان الله لا ينظر الى صوركم و اعمالكم و لکن ينظر الى قلوبكم و نیاتکم رواه مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال الله تعالی انما اعني الشركاء عین الشریک و هم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت که پروردگار عالم جل جلاله میفرماید من بی نیای ترین شریک انم از شریک یعنی
 شریک که در عالم میباشد تحتاً جذب بشرکت و راضی اند بدان تا هر یک را بعضی و جنسی در آن چیز باشد که شریک نیست بخلاف من که خلاق علی الاطلاق بی نیایم از آنکه بشرکت
 در عبادت راضی باشیم آنکه خالص و تنها برای من نه کنند و تسبیح و تسمیه و سجده و شریک با اعتبار گردانیدن بندگانش را و در شریک پس از این بیان کرد بی نیای من و بی نیای
 خود را از شریک و فرمود من عمل علما شریک نیستم معی غیر کسی که بکنه عبادتی را که شریک گرداند در آن عبادت با من و دیگر را ترک و شریک میگردم آن کس را با شریک وی و بی نیای
 و در وایتی بجای ترک و شریک اینچنین آمده که فاما منسبه بری پس من از آن کس نیزارم هو الذی عمله آنکس یا عمل آن کس برای آن کس است که کرده است عمل را برای آن
 رواه مسلم و ظاهر این حدیث آنست که مزج ریاء و دخل وی نیز مغفوت ثواب است و لیکن گفته اند که این در دو قسم از ریاء خواهد بود که نیت ثواب در وی قطعاً نباشد
 یا قصد ریاء غالب باشد و تواند بود که مقصود بمبالغه باشد در زجر و منع از مذخبت ریاء و الله اعلم و عن جندب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم من سمع کسی که مشهور گرداند نفس خود را و قصد شهرت کند میان مردم یا کسی بشنوا ند مردم احوال فضايل خود بشنید معنی مشهور گردانیدن و گنای دور کردن و
 نشر کردن ذکر آید و معنی اسراع یعنی شنوایان نیز آید که انی العاموس سمع الله به مشهور گرداند خدای تعالی عیبهای او را و رسوا کند او را و در قیامت چنانچه قید
 یوم القیمه صریح در حدیث جندب در اول فصل ثالث بیانیه و من یوالی یوالی یوالی الله به و کسی که عمل کند بر یا جزا دهد او را خدای تعالی جزا بمرایان یعنی بگوید جزا
 خود را از کسی طلب دارد که عمل برای وی کردی و بعضی گفته اند مراد آنست که ظاهر هر که را در علمای زشت او را که پنهان میدارد و قنصت میکند و رسوا گرداند او را
 نزد خلق در دنیا یا آشکارا میکرد و اند نیت فاسد و عرض باطل او را ظاهر میکند و اند بر مردم که عمل وی برای خدا نباشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که بشنوا ند عمل خود را
 و بنیاد آنرا مردم را بشنوا ند بنیاد خدای تعالی ثواب و ریائی آنکه به آنرا بوی محسوس خود در آن یا بعد از آنست که کسی بشنوا ند بنیاد عمل خود را بشنوا ند و بنیاد حق تعالی آنرا مردم و ثواب وی
 امین باشد در دنیا و محروم گردد از ثواب آخرت متفق علیه و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی قد سمعتم فی شهره من غیره خذ ارضی الله علیه و آله و سلم ارایت الرجل یأتی بنی
 و میدانی مردی را که بعمل العمل من الی غیره میگوید کاری را از جنس خیر و نیجه و الناس علیه و تسایش میکند او را مردم بران کار حکم این حیثیت و حق و و آیه و در وایتی بعد از آنکه
 الناس علیه این عبارت نیز آمده که و تحبه الناس علیه و دوست میدارند مردم او را بران کار قال فرمود آن حضرت ثلاث عاجل بشری المؤمن آن ستایش کردن
 مردم و دوست داشتن ایشان او را زود بشارت دادن مسلمانست یعنی پیش از آنکه در آخرت ثواب آن عمل را بدو دنیا ثواب آن یافت از ستایش مردم و دوستی مردم و
 این کو بشارت داد آنست او را ثواب آخرت و این از ریاء نیست زیرا که قصد وی ثواب آخرت بود حق تعالی بفضل خود نیز در دنیا ثواب داد و رواه مسلم الفصل
 الثاني عن ابی سعد بن ابی فضاله صحابی انصاری حاشی این چنین است در سنن احمد و جامع الاصول و استعجاب و در بعضی نسخ مصابیح و مشکات ابی
 سعید آمده عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال قال فرمود انی اجمع الله الناس یوم القیمه و قتی که فراهم را و خدای تعالی آویزا نزار و در قیامت
 لیوم لا یدیب فیهم مردی را که شک نیست در آمدن وی فادعی ضاده او ازینده فرشته او از دهنده من کان شریک فی عمل علیه الله علیه بود که شریک میکرد و اند دخل وی
 اگر کرد آنرا برای خدا کسی را یعنی ریائی کرد و دنیا طلب ثواب به من عین غیر این پس باید که طلب کند ثواب عمل خود را زود غیر از شریک گرداند و افان الله اعنی الشریک عین الشریک زیرا که
 ندی تعالی بی نیای ترین شریک آنست از شریک رواه احمد و عن عبد الله بن عمرو انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الله لا یقبل من احدکم عین شریک

پس اگر صاحب شرة سلوک طریق سدا و صواب کند و نزدیک رود و در غیة از طریق توسط و اقتصاد و نقد در جانب افراط و تفریط فارجه پس امید دارد
خود و خلق را و ان اشیر الیه بالا صایح و اگر اشارت کرده شود بسوی صاحب شرة باختیار انی مشهور و ممتاز گردد در میان مردم فلائعه و پس ثابته
اود از اهل فوز و فلاح و دوقول و خارجه و فلائعه و اشارت با بهام عاقبت و عدم علم سابقه یعنی بظاہر امید دارد باید بود که هر که سلوک طریق سدا و صواب
میکند و از راه راست دور نمی افتد و محقق الحاقه و رستگار است و اگر چنین است و خفق و فساد انگشت نداشته و او را در ظاهر از اهل فلاح نشانند و عاقبت کار
هر دو بهم است تا عاقبت برچو بود بیت حکم ستوری و مستی همه بر خاشخت کس نه است که آخر بحال است که در امان امید است که هر که توفیق طاعت
داده و راه راست برده اند عاقبتش نیز بخیر خواهد بود و نیز حادث رحمت الهی جاری است که بد کار آنرا آخر بحال نیکی می کشد و توبه می بخشد اما نیکو کار آنرا
یراقه کثرتی آرد و تسال الله العاقبة و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن الحسن بن علی بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود و بحسب
امری من الشرائع بالارایه بالا صایح فی دین او دنیا پس است مردان بدی که انگشت نماد کرده شود در دین یا در دنیا اما مشهور و انگشت نشانند در دنیا خود ظاهر
است که محل آفت و بجنبه یرون افتادن از طریق امن و سلامت است و اما درین زیر که آن نیز طعنه و توقع در شبکه ریا و حب ریاست و امانت و تقدیم مقام
مردم و تعظیم ایشان و شمول غیبه نماند و مکاتب نفس و غوائل شیطانت و کفر کسی بود که نجات یابد از ان و سلامت نماند و ان مکر مکران و صدیقان خیال که گفته
که آخر باخیر من ریس الصدیقین حب النجاس مخول و کلمه می بر حال بهتر باشد و سلامت و حفظ حال تر الا من عصمه الله مگر کسی که معصوم و محفوظ دارد و
اود اخذی تعالی ازینجا معلوم شد که این در حق کسی که محبت ریاست و جاه و قبول دلبهای مردم و امن گیر حال اوست اما آنکه محفوظ و مخلص است مستثنی است
از ان و فرمود رب العزت در کلام خود و حکایت کرد از حال خواص بندگان خود و جعله للفقین اما ما نقل است که حسن بصری را گفتند حتمه الله علیه که تو انگشت
نما شده و مردم و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چنین میفرماید فرمود اما آن حضرت مبتدع در دین و فاسق در دنیا است یعنی آنکه در دنیا
نمی و مشهور گردد و بغنا و در فتن و غر غیبه و در دین بر طریقه سنت و اتباع باشد و داخل این کلمه نیست و با الله التوفیق و رواه البیهقی فی شعب الایمان
الفصل الثالث عن ابی تمیمه قال شهدت صفوان و اصحابه ابی تمیمه بن محمد البصری که از تابعین است گفت حاضر شد صفوان و یاران او را
و جناب ابی صمیم و ابو زر غفاری رهن که نام وی خدبست و صیت میکرد ایشان را یعنی صفوان و اصحاب او را صفوان بن امیه و صفوان بن عسال و صفوان بن
المعطل همه صحابه اند اما اینجی مراد کیست فقالوا بل سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیا پس گفت صفوان و اصحاب وی خدب را آید شنیده اند
حضرت خیری قال سمعت رسول الله گفت جناب شنیدم غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت من سمع الله بر یوم القیمه کسی که مشهور گردد و اندر خود
در دنیا رسو گردد و از اخذای تعالی روز قیامت و من شاق و کسی که در شفقت افکند مردم را و تخلف کند ایشان را بخوف و طاقت ایشانست طیبی عام تر مراد است
شامل نفس خود و غیر خود چه انداختن نفس خود در شفقت و فوق طاقت کار خد تجا و کند و موجب خلل و ضرر گردد و تر تمسوع است و بعضی گویند که مراد وقوع در شیعی و حاجتی
از خلق و در طرف خلاف و نزاع افتادن است با ایشان بر بر تقدیر جزای وی است که شق الله علیه یوم القیمه در شفقت و شدت و محنت اندازد و خدای تعالی او را
روز قیامت شق علیه در شفقت انداخته و در بعضی روایات شاق الله علیه نیز آمده قالوا گفت صفوان و اصحاب وی خدب را او صنادید زنن ما را فقال
پس گفت جناب اول باینین من الانسان بطنه اول چیزی که فاسد و کند همی کرد و اندامی و میرسد و آتش و دوزخ شلم و دست یعنی سخت چیزی که سبب خوار
و درآمدن و دوزخ و کشیدن عذاب اومی کرد و آدمی را خوردن حرام است فمن استطاع ان لا یأکل الا طیباً فلیفعل پس کسی که تواند که نخورد و مگر حلال را باید که بخورد
ما از آتش و دوزخ نجات یابد و من استطاع ان لا یحول بینه و بین الجنة و کسی که تواند که عایل و مانع نکند و میان وی و بهشت ملاکف من دم احراقه
فلیفعل مقدار پری کف دست خونی که ریخته است آنرا باید که بخورد آنرا خون بناحق ریختن مانع میکند و از آمدن بهشت اگر چه مقدار یک کف دست بود چه جای زیاده
بر ان و از عقل و درست کار تجا باین چنین کار خیر و خیر کند که مانع آید از ان چنان امر عظیم شریف که درآمدن بهشت است و رواه النبیادی و عن حمیر بن الحظا
و عن الله عنه انه خرج یومالی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوجد معاذ بن جبل فاعاد له قد قبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم
میکی امیر المؤمنین سه روزی محمد آن حضرت درآمد و یافت معاذ بن جبل را که نشسته بود نزد قبر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم و حالی که گریه میکند عاذ فقال پس گفت عمر
معاذ را ما یکبار یکبار چه چیز کردی که آوردت را فقال یکسینی شئی سمعت من رسول الله پس گفت معاذ در گریه آوردم را و درون چیزی که شنیده ام آنرا به غیر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول ان یسیر الی شریک شنیدم آن حضرت را که می گفت انی از ریا موجب شرک است چه جای آنکه بسیار
و من عادی الله و لیا و کسی که دشمن دارد و دوستی از دست خدا افتد باز از الله بهر حال بهر که با خدا بجنگ هر که با خدا بجنگ بر آید الله بهر ذول و معزوم گردد و مسایه
میان صفیرون بن یحیی که ان الله بحسب الابرار الاتقیاء الا خیار بهر کسی که خدای تعالی دوست میدارد و نیکو کاران بر نیز کاران پوشیده حالان را الذین اذا قالوا لم یفقه و ان کسائی
چون غایب باشند باز پس کرده نشود احوال ایشان و اذا حضر و المیده و احوال چون حاضر باشند خوانده نشوند و طلبیه نه نشوند بمکانی و مجلسی ساخته شود و علم هر یو و اگر خوانده شود نزدیک گردان

الله وسلامه علیه وعلیه منی است بدلائل قطعی که دلالت دارند بر جبرم و تعیین جبرم عاقبت ایشان و در این حدیث در متون عثمان بن مطعون بود
رضی الله عنه که از کبار مهاجرین بود اول کسی که بعد از هجرت مدینه از مهاجرین فوت کرد او بود و آنحضرت بعد از موت به جبرم وی بوسه زد و اشک رحمت
و او را در بقیع بخبر شریف خود دفن کرد و غایات بسیار کرد و زنی در آنجا حاضر بود و گفت میباید ترا بهشت ای ابن مطعون که عاقبت تو بخیر است پس آنحضرت
آن زن را برین سخن بویخ کرد و این حدیث فرمود و در حقیقت مضمون آن خبر و منع است بطریق مبالغه بر سوادب در حضرت نبوت و حکم بر عین جبرم
بدان و خلاصه آن گنایت است از عدم تصریح بعلم غیب تا بدیهی است کلام مراد با مراد عدم دریافت احوال عاقبت است چه در دنیا و چه در آخرت
تفصیل چه علم باحوال غیب بتفصیل جبرم پروردگار تعالی را نباشد اگر چه محمداً معلوم است که عاقبت انبیا علیهم السلام بخیر است و بعضی گفته اند که مراد عدم
در یافت در امور دنیا و دین است نه آخرت و یا مراد آنست که نیکو نام بموت خواهیم مرد یا بقتل و نیکو نام که نازل خواهد شد بر شما عذاب و کمال چنانکه بر اعمام سابقین نازل
شد و بعضی گفته اند که مراد تردد در فتح مکه و وقت دوست و این معانی نه موافق است و حق آنست که در و این قول پیش از نزول قول صحابه است لیکن
لک است ما قدم من ذنبک و ما نخر اول ابامی بود در عاقبت و بعد از نزول این آیت تعیین شد که عاقبت بخیر است که اقبل و الله اعلم و حق جابر قال
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عرضت علی النار عرض کرده شد بر من و نود و شد مرا آتش و وزخ در شب معراج یا در وقت دیگر در خواب
یا بیداری فواتی فها منی امی اشل پس دیدم در آتش زنی را از قوم بنی اسرائیل تعذب فی هوة لها عذاب کرده میشود از جهت آنکه مر آن زن را
بود و بطلمها فلم تطعمها بته داشت آن زن که بر این سخن خواند او را چیزی و لم یقل عذابها کل من خشاش الارض و مکن آت و سر زندان زن
که به مالک بخورد و از حشرات زمین و خاشاک کبکها و شین معجمه آنچه مقررند از جند بار روی زمین و از پرندگان و حشرات زمین و کجکان و مانند
آن که از انی القاموس و نود و گفته که فتح خاشاک است از کسر و ضم و اجماع شین اصوب است از اجمال و بی معنی هوام و پرندای ضعیف حتی عاقبت جو عا تا آنکه
مرد آن که از کسکی و دابت عمر و بن عامر انجوعی و دیدم سر و بن عامر خراعی را بجز قصبه فی النار می کشید و دمای خود را در آتش و وزخ قصبه بنیم
قاف و سکون صاد مملو و دکان و کان اول من سلب الموائب و بود عمر و بن عامر خراعی نخستین کسی که آزاد کرد ناقار اسباب جمع مایه است ناقه که را
که را کرده و گذاشته میشد و رجالت بخت نذر یا خزان و از عادت رجالت بود که چون ناقه شکم میزد همه مایه با قدم می آورد و یکی از فرود و رود را
یا به میشد از مرض آزاد میکرد و ناقه را و را میگرداند و سوار میشد بر آن و منع نمیکردند او را از آب و گیاه از هر جا که می خورد و میشد و میشدند آنرا و این فعل را
عبادت و موجب تقرب با صام میدانند و اول کسی که این فعل کرد و این رسم نهاد عمر مذکور بود و گفته اند که نخستین کسی که بر شستن با رسم نهاد و آنرا موجب تقرب
کردانید و می بود و بعضی روایات عمر و بن کحی آمده ظاهر هر دو یکی است عامر پدر اوست و کحی نام جد ابوسعید کاهن است بدیده کرده اند و کاهنی بحمد
که اقبل و او را مسلم و کاهن گفته که ازین حدیث معلوم کرد که بعضی از آدمیان امروز در وزخ اند و معذب میشوند در وی انتمی و کجمن است گفته شود کشف
کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم احوال آینده در روز قیامت و مثل ساخته شد بر وی صلی الله علیه و آله و سلم و الله اعلم و عن زینب بنت جحش ان رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم دخل علیها یومها و بیت از زینب که آنحضرت در آمد بر وی روزی فخرها ترساک یقول در حالتی که مسکودید آن
حضرت لا اله الا الله و بل للعرب من شوق قد القوت و ای عرب را از شهری که تحقیق نزدیک سیده است گفته اند مراد بان مرقفها و قالها است که در
عرب واقع شده و اول آن قتل عثمان بن عفان است رضی الله عنه و بعد از آن دایم و مستمر شده تا الآن و بعضی گویند که مراد حصول قوح و اموال تانیم و تانیر بدان
و در امارت که ذاقال شیخ ابن حجر فتح البوم من دم با جوج و ما جوج مثل هله که شده شد امروز از سید با جوج و ما جوج و فرخنده شد در وی
مقدار این و حلق با صعبه الالبهام و التي فلها و حلقه لب آنحضرت از برای تیش و تقوی بر مقدار رخنه سید و اگشت خود و یکی اگشت زو اگشتی که
متصل است آنرا که بسیار باشد یعنی تا امروز رخنه دران واقع نشده بود امروز رخنه مقدار حلقه این دو اگشت کشا و کشا شدن رخنه از علامات قرب
قیامت است و وقوع فتنه در عرب بنده از آثار و علامات قرب اوست و بعضی گفته اند که این اشارات است بزوج اترک خلیفه که بر آید و هلاک کردند عالمی را
و واقع شد بر دست ایشان بغداد و غیر آن از بلا آنچه واقع شده و الله اعلم فالت کنت زینب فقلت پس گفتن من یا رسول الله افتهلك آتیس هلاک کرده
یشوم و فتنه الصالحون و حال آنکه در میان ما موجود باشند صالحان آیا بکت کجود ایشان مانع نمی آید از وقوع بلا و گفته قال نعم گفت آنحضرت آنرا هلاک کرده میشود شما
با وجود بودن مردم صالح و در میان شما اذ اکثر الخبث و فیکبیه شود فتن و فتنی اگر چه مردم صالح باشند مانع و کثرت فتن و فتن سبب آن کرد و جنبه فتنه ها و
سکون با است و در بعضی نسخ بنحین تریجیج کرده اند متفق علیه و عن ابي اسحاق مالک الاشعری شک نزد در بخاری و در روایت این حدیث که از ابی
عامر اشعری است که عمر ابو موسی اشعری است و از کبار صحابه است شیده شد و زینب با ابی مالک اشعری است که او را اشعری گویند نیز صحابی مشهور است و شک نزد موجب طعن در
حدیث کرده چون صحابه هم مل و ثقت اند از هر که باشد صحیح خواهد بود قال گفت ابو عامر ابی مالک سمعت رسول الله شیده شد غیر خدا صلی الله علیه و سلم یقول

شبهی هو واولوا قاضه والمرسلات وعم بليساء لون واذا الشمس كودت زیرا که درین صورت احوال آخرت و عذاب آتش و وعیدهای سخت مذکور شد
رواه الترمذی و ذکر کرده شد حدیثی باین هر که او را شایسته لا یبلغ النار فی کتاب الجهاد الفصل الثالث عن ابي قال اقلتم لنفعلون اعمالا
بدستی که شما را اینگونه عملها را که هی ادق فی اعینکم من الشعوآن عمل باریک تر است و چشمهای شما از موسی یعنی تدقی فکر و امعان نظر در آن عملها نمایند و
کان میرید که آن عملها نیک است و در حقیقت نه چنین است یا مراد آن است که آن عملها را صغیر و حقیر می پندارید و از آن کتاب آن باک نیدارید که نیکان عهد ها علی عهد
رسول الله صلی الله علیه وسلم بودیم ما که نمی بردیم آن عملها را در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم من المویقات یعنی المهلکات یعنی رخصت عملها می که
سبب هلاک شوند مرفا فل آزاد و در حکم کما یباشند و راه النجادی و عن عائشة رضی الله عنها آن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال روایت
است از عائشه که آنحضرت گفت یا عائشه ایاک و محقرات الذنوب ای عایشه دور دار خود را از گناهان که آنرا حقیر و صغیرند پشتمن می شود فان لها من الله
طالبان زیرا که مر آن گناهان را از جانب خدا طالب است یعنی وی سزا طلب کند و سوال کننده است از آن اعمال مثل این ترکیب درین معنی و در زمان حرب
بیار آید چنانکه گویند رایت من زید اسد اودیم از زید شیر می رایت زید را که دیدم شیر را دیدم و احتمال دارد که معنی آن باشد که طایفه از جانب حتمالی طالب و
سایل اند و راه ابن ماجة والداری و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی بروه بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر ابی بروه بن
موسی شری که از کبار تابعین است گفت که گفت مرا عبد الله بن عمر رضی الله عنهما جمعین هل قد دی ما قال ابی لابیک آیا تو شری یابی که چه گفت پدر من میرید
ترا قال قلت لا گفت ابوبره که منم میزدم قال فان ابی قال لابیک گفت ابی عمر پس بدستی که پدر گفت میرید ترا یا با موسی هل شیون ان اسلا منیا
مع رسول الله آیا خوشحال میکرد اند ترا این سلام آوردن ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هجرتنا معه و هجرت کردن ما با آن حضرت و هجرتنا
معه و کار زار کردن ما با کافران همراه آنحضرت و عملنا کله معه و عملهای ما همه که کردیم با آنحضرت و دلالت ثابت و باقی ماند برای ما و ان کل عملنا بعده
و این هر عملی که کردیم بعد از آنحضرت بخوف نامه کفایا و اسباب نجات یسیم و خلاص می شویم از آن برادر سر بر یعنی نفع از آن بار رسد و نه ضرر آن بر ما افتد و نه جوب
ثواب کرد و نه سبب عقاب یعنی اگر موجب ثواب بود باری ملت عقاب نیز نکرد و در نعمت قال بیت طاعتنا حق ما موجب غفران نشود راضیم کرد و دلت عصفیان
نشود یعنی آن عملهای که در ظل تربیت و نورانیت صحبت وی صلی الله علیه وسلم کردیم و کان بدان قبول داریم باقی ماند زری سعادت اما عملهای که بعد از آنحضرت کردیم
معلول و مدخل میدانیم اگر سر بر بگذریم نیست است فقال ابون لابی من گفت پدر تو میرید مرا لا والله قد جاهدنا بعد رسول الله نه چنین است نخواه سو کند
تجیق جا کردیم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و صلنا و صمنا و نماز کردیم و روزه داشتیم و عملنا خبی اکثر او کردیم عملهای نیک بسیار
اسلم علی ایدینا شکر کثیری و مسلمان شدند بر دست ما آدمیان بسیار و انا لنرجو ذلك و بدستی ما را نیز امید داریم ثواب آنرا بمقتضای وعده که هم با زبان عمر
گفت و قال ابی و گفت پدر من یعنی عمر رضی الله عنه و لکنی انا و الذی قضی بیده و لیکن من سو کند با کسی بقیای عمر در دست قدرت اوست و ددتان ذلك
بود لنا هر آنکه دوست میدادیم که آن عملهای که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم کرده ایم ثابت و باقی ماند ما را و ان کل شی عملنا بعده و این هر چیزی که کرده ایم از بعد از
آنحضرت بخوف نامه کفایا و اسباب نجات سر بر بگذریم و ابوبره و میگوید ففعلت پس گفت من این عذر را ان ابانك والله کان خیو امن ابی پس بدستی پدر تو بخدا
سو کند بود بهتر از پدر من یعنی چون پدر تو با وجود چنین اعمال و فضایل در مقام خوف و وحشت است بر این بهتر است از پدر من و تمام او اهل باشد یا مراد آنست که عجب
میکند با وجود آنکه پدر تو بهتر است از پدر من این همه میرسد پس معلوم میشود که کار بازگ است و راه النجادی و عن ابی هر بوه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم امرنی فی بضع گفت آنحضرت امر کرد مرا بر دو کار من به بضع خشبه الله فی النبی و العلامه بضع اول ترس خدا و در بنیان و کما
و کلمة العدل فی الغضب و الرضا و من غی است و درست گفتن که از حد اعتدال تجاوز نکند در حالت خشم و خشنودی یعنی آدمی چون او اضی می باشد اگر کسی
دع می کند و نیک میگوید و عیب او می شود چون در خشم آید بر خلاف آن میرد و دو باید که در هر دو حال یکسان باشد و العفد فی الفقر و الغنا سیم
میان روی در غایت اعتدال در رویشی و تو اگر ای این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه رزق وی کفاف بود و نه فقیر باشد و نه غنی دیگر آنکه در هر دو حالت بر
طریق اعتدال مستقیم باشد یعنی در فقر محظ و خرج و فرغ کند و در غنا کبر و غم و طو نور زد و ان اصل من قطعی چهارم آنکه بویذکم با کسی که بر دامن چنانکه بعضی ولو
الارحام قطع رحم کند و وی در مقام صلوات اتمام باشد با ایشان و اعطی من حی منی بچم آنکه عطا کنم کسی که محبم و مکر داند مرا و اعف عن ظلمتی ششم آنکه
عفو کنم و در گذرم از کسی که ظلم کند مرا و ان بکون صلیتی فکوا هم آنکه باشد خاموشی من مگر یعنی چون خاموش باشم در فکر تحصیل معرفت باشم و فطقی ذکر آنکه
آنچه باشد فطن من فکر یعنی چون سخن گویم ذکر خدا کنم ع سخن برای تو گویم غمش برای تو باشم و فطری عبیه نم آنکه باشد نظرم بر عبت یعنی چون نظر در مخلوقات
کنم بر وجه عبت و بهوشی که نه بجهل و فطنت و امر ما بعوف و امر که در برابر و دامن که امر کنم بعوف و فطل بالعوف و روایت کرده شد است بالعرف بجا بی عوف
و این صفت دیگر است زاید بر صفت مذکور که جامع است بر جمیع خیرات و طاعات را در حقوق خلق و خدا که بطریق اجمال بعد از تفصیل ذکر کرد و راه و ذین

[illegible]

الفضل الثالث

الفصل الاول باب در لواحق و تهنات بانیان

باسم

ولینوعن الله من صد و عدل و کما الهما به منکم و هر انیک شد خدا تعالی از سببهای دشمنان ثوابیت و بزرگتری تر از شما و لیقتد فی حق قلوبکم الوهن و هر انیک می اندازد در دلهای شما ضعف و سستی احوال فاعل گفت کونید با و صولی الله و ما الوهن چیست سبب افتادن سستی در دلها می باشد و حب الدنیا و کراهیت الموت و سود سبب افتادن سستی در دل و دنیا و ناخوش داشتن مرکب یعنی چون زندگانی دنیا را دوست دارید و مرکب ناخوش بود کارزار نتوانید کرد و جلالت نمود و راه او را و دوا و البهقی فی دلائل النبوة الفصل الثالث عن ابن عباس قال ما ظهر الغلو الا فی الله فی قلوبهم الوهن پیدا نشود خیانت کردن در عظمت و در میان قومی مگر آنکه بیدار از خدای تعالی در دلهای آن قوم ترس و لافشی و لغاتی قوم الا که فهم الموت و پراننده مکر و زناد و قومی مگر آنکه بسیار کرد و در ایشان موت و لافض قوم المکیال و المیزان و کم کند قومی تر از و او پیمان را یعنی خیانت کند در کیل و وزن الا قطع عنهم الرزق مگر آنکه بریده شود و از ایشان برکت در رزق و لا حکم قوم یغیبون الا فیهم الدم و حکم کند قومی بناحق مگر آنکه فاش کرد در میان ایشان خوریزی و لا حق قوم بالعهد الا سلط علیهم العدو و عذر و عهد شکنی کند قومی مگر آنکه برکاشته شود بر ایشان دشمن خرنجائی بخود و آقا قاینه عذر و فی الصراح خرفه یقین خوار غمیده و فی القاموس العذر و الخیر و الخدیعة و راه مالک باب در لواحق و تهنات باب سابق الفصل الاول عن عباس بن حماد المجاشعی برون قمار حیوان معروف و عباس کبرمه در آخرضا و معجمه تهنی مجاشعی بنیمیم نسبت مجاشع بن دارم صحابی است محدود در بصرین و وی دست بود آنحضرت قدیمی یکبار در حالت کفر بدیده فوتاد نزد آنحضرت پس قول نکرد و چون مسلمان شد قول کرد و روایت کرد از وی مسلم یک حدیث که این حدیث استان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ذات یوم فی خطبه روایت کرده است که گفت آنحضرت روزی در خطبه خود الا ان رجبی امونی ان اعلمکم ما جهلتم آگاه باشید که پروردگار من کرد مرا که تعلیم کنم شما را چیزی که نمیدانید شما آن را بعد از آن بیان کرد و آنچه ما مورث تعلیم آن بقول خود و معا علمنی یوکی هذا را آنچه تعلیم کرد مرا پروردگار تعالی درین روز که من در آن حکم است که فرمود و تعالی کل مال یخلقه عبدا حلال برای که محط کردم از انباده از زندگان را بر وجه کثرتی حلال است از اگر هیچ کس از پیش خود حرام نکند ساخت چنانچه در جاهلیت شر از آن خود حرام میاخذ چنانچه در بیان معنی سوابق در اول باب البکا و الخوف گذشت و انی خلقت عبدا یعنی خفعا و کلام دیگر آنست که گفت وی جهان که من پیدا کردم زندگان خود را مایل از باطل حق و از کفر با تمام یعنی مستعد مرقول حق و طاعت او را اشارت بقطره که آمده است بقطر اسلام کل مولود و لید علی فطرة الاسلام و المسلمان بالفعل یا مراد عهد اسلام است که در یشاق قالوا لی همه اقرار بر ربوبیت پروردگار تعالی کردند اگر چه بعد از آن شرک ورزیدند و اختلاف نمودند و خفاه جمع جفت برون کریم صیغ المیل ثابت بر آن و صیغ نذر عرب کسی برون ابراهیم علیه السلام بود و اصل جفت میل کردن است که فی القاموس و انهم انتم الشیاطین و بدستی که ایشان یعنی زندگان من آمدند ایشان را شیطان که لشکر ابلیس اند و احتمال دارد که شامل شیاطین ایشان باشد چنانکه آمده است فابواه یهودانه و نصرانه فاجنوا لهم عن دینهم پس بر گردانیدند ایشان را شیاطین و دور انداختند از دین ایشان و حومت علیهم ما احللت لهم و حرام گردانیدند شیاطین بر ایشان چیزی که حلال ساخته ام برای ایشان یعنی کراه ساختند ما حرام گردانیدند حلال را بر نفس خود و امر حق و امر کردند شیاطین زندگان بر آن فشی کوانی که شرک گردانیدند من مال را افول به سلطانا چیزی که نفرستاده ایم بآن چیز محبتی و برائی که بآن غالب آیند مردان اند که آنها را می پرستند و دلیل و محبتی بر استحقاق آن عبادت ندارند سلطان مصدر است بمعنی غلبه و سلطنت و محبت و بران چون قهر و غلبه بر دل دارند سلطان نامیدند و هم چنین تشبیه با دشا سلطان و ان الله نظر الی اهل الارض و دیگر آنست که خدای تعالی نظر کرد بسوی اهل زمین و حقنهم عویم و عجمهم پس دشمن داشت ایشان را یعنی اهل زمین حرب را و عجم را الا بغایان اهل الکتاب مگر جماعه اهل کتاب را که باقی و ثابت ماندند بر دین و ایمان و هموسی و عیسی و تحوین و دیگر دین و کتاب خود را و قال و گفت بگرد من باین انما بعثک لایبلیک نفرستاده ام ترا به پیغمبری مگر برای آنکه امتحان و آزمایش کنم ترا و بداند که بر سازی بخلق آنچه حکم کردم بدان از دین و شریعت و اقبل بک و آزمایش کنم حلی ترا بگو که قول کردند آنچه بر ساندی بایشان باین حقیقت و آزمایش و امتحان نسبت پروردگار تعالی محالست که آن تسلیم جمل است مراد ظهور آن و علم بدانست و افولت علیک کتابا و فرستاده ام بر تو کتابی را که لا یفسدک الماء نشوید و محو نمیکردد و آب یعنی محفوظ و مصون است از زوال و نسخ یعنی قیامت در دلها محفوظ است و حکام و باقی و دائم و مستمر است قضا و فاعثا و بقتان می خوانی و آن کتاب در خواب بیداری یعنی محفوظ است در دل او در جمیع احوال باینکات از کمال حفظ و ضبط آن و حصول اقلیت نبوت و آسانی و ان الله امونی ان احق قولش و خدا تعالی امر کرد مرا که بسوزم قیض یعنی ملاک که دایم چنانکه ما بود شوند و اثری از ایشان نماند فخلت دبا فدن فیلخ و اوسی پس گفت ای پروردگار من اکنون که در مقام ابلاغ و ابلاک ایشان شوم میبکنند سر را باند خود و بنویسند و سر را باندنانی یعنی هم چنین میکنند و بپشت میکنند که درنگ نمانی بشود و سطح و نافع بفتح نا و مثله سرشکستن و هر چه میانه کا و کله باشد از باب ففتح و نفع را قیض شخ کرده اند بشین و خا و عجمین و شخ بعضی شکستن و بپشت کردن چیزی که نرم و تر باشد بچیزی که خشک و سخت

الفصل الثانی

واحادیث فضل و شفاعت بعد از آن و روایه باشد و بالجمله ماورد شد از جانب پروردگار تعالی باندای پس اقبال کرد این امر را و او را مسلم این و است مسلم است و فی المشق علیه و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو آزار و است کرده آمده که قال گفت آنحضرت با منشی قوفش اشته و انفسکم ای کرده قوفش بخبریدها خود را و خلاص سید از آتش و زنج بایمان و طاعت لا اغنی عنکم من الله شنبای بی نیاز منیتویم کرد و کفایت منیتویم کرد و فایده نیدیم شمار از عذاب خدا چیزی را یا بنی عبد مناف لا اغنی عنکم من الله شنبای ای اولاد عبد مناف بی نیاز منیتویم کرد شمار از عذاب چیزی را یا عبا من بن عبد المطلب لا اغنی عنکم من الله شنبای با صفة عمل رسول الله لا اغنی عنکم من الله شنبای ای عباس بن عبد المطلب بی نیاز منیتویم کرد از عذاب خدا چیزی را و صفة نام آنحضرت است ما در زیر بن العوام که از عشره مبشره است او را اندازد و خدا که عباس اگر که عمر شریف است یا فاطمه بنت محمد سلیمین ما شئت من مالی ای فاطمه که گوشه محمد مطلب هر چه بخواهی از مال من لا اغنی عنکم من الله شنبای اما از عذاب خدا و گرفت وی فایده منیکم چیزی را اینجا میسوزد که آنحضرت را خود مالی بود و خصوصاً دیگر که این حدیث در آنجا و روایه و این سخن چیزی نیست مال بزرگ و بیش اطلاق می باید و چه نم بآید هیچ جز آن مال مطلقاً نبود از آنجا حاصل است و آنحضرت را تجارتی و کبی بود یا آن که این تجارت تقاضای وجود مال بالفعل نمیکند و آنست که اگر مالی در ملک من باشد مطلب ما تجارت آخرت در ملک من نیست الفصل الثانی عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امی هذه امه موحومه این است که این است یعنی احوالات در انقیاد و طاعت و محبت من محبت حق و این صفات خیر و کرامت و رحمت که حقیقی آنرا بدان مخصوص گردانیده هیچ یکی از امم سابقه را آن خطا نموده و بفضل و کرم و عنو و مغفرت و حسن معامل خود با ایشان بشا رتی داده است که است مرحوم و مغفور و سخی رحمت است در آخرت لیس علیها عذاب الاخرة یعنی این همه دلیل و نشان آن است که در آخرت بروی عذاب نباشد عذاب الهی الدنیا الفتن و الزلازل و القتل عذاب این است این است در دنیا فتنها و مصیبتها و بلاها و محنتها است و زلزلهها و حادثها و روزگار که با ایشان میرسد موجب کفارت ذنوب و رفع درجات ایشان میکند و قال و شتای که میان ایشان و وقوع می باید که از دست کافران و مبتدعان است خود موجب شداد و اجرام است و اگر میان مسلمانان باشد پس اگر کجبت اشتهاد و تاویل است هر دو جانب بر سلامت اند و اگر یک جانب بصریح ظالم است آنجا بظلم مظلوم ما جور خواهد بود و بعضی از علما گفته اند که عذاب قهر و اضایع این است مرحوم مغفوره است تا در برنج تخمیس ذنوب و تکفیر خطایانوده ایشان را طاهر و مطهر بآزیت رند و در آنجا غذای بنشیند و گویند که گریان اند غیر الذنوب جمیعاً در شان این است اما در روایات در عید مرتب کسیره و تعذیب وی منافات این ندارد زیرا که مغفرت غیر شرک در شیت حق است عموماً و خصوصاً و لازم نیست که البته واقع گردد و اگر واقع گردد لازم نیست که بر هر فرد و وقوع می باید شاید که بعضی معذبا باشند و بعضی مغفور فی فعل الله یا ش و بحکم مایرید و بالجمله این است مخصوص است بجز رحمت و حمایت باری تعالی که اقتضای نجات و عنو و مغفرت ایشان میکند و همه در شیت اوست تعالی و واجب نیست بر وی چیزی بکنی قاضی بجز صافق مرحوم است و او را و او را و عن ابی هبیده و معاذ بن جبل عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ابی علیه بن الجبراح که از عشره مبشره است و از معاذ بن جبل که از غطای صحابه است روایت میکند از آنحضرت که گفت ان هذا الاوی بداموه و حجه فرمود آنحضرت که امر دین و ملت پیدا شد و لا نبوت و رحمت و در بعضی نسخ بداموه از بدیعین ظهور یعنی اول ظهور دین زمان زول و می و رحمت و نورایت بودیم میگویند خلا و وجهه تیر طبات خلاف و رحمت آن تا اقتضای مان غلطای اشدین که بخلاف و نیات آنحضرت کار دین و ویات نظام و التیم داشتیم که بگویند ملک و حاکم حضرت تیر می باشد ملک یا پادشاهی که نکرده کمایت است و وقوع خلل و بیدار و بطلن خدا و بعضی کزیدن و بعضی مبالغه است و در بعضی روایات هم ملک بعضی بعضی جمع بعضی کسیر بعضی غیث و شیر یعنی پادشاهان جابریه اندیم که کائن جوییده و عتو و فساداتی الا و ض بتر شونده است این کارگر و قهر و اراد و در کشتن و فساد و تباهی در زمین و در نفع شکات لفظ جبریه بفتح جیم و بالتصح کرده شده است و در مجمع البحار از شرح شفا آورده معنی که در آن قاضی کسیر جیم بفتح جیم میگرد و این مناسب تر است قبول و می مستحقون المحرم و العز و ج و المحمود حلال میدان این جماعه اخیر و میکند چنانکه حلال استند جامهای افروشی او فرجاء زمان را و انواع شرها را و حقن علی ذلك و فیصرون رزق داده میشوند با و جو دین کارها و یاری داده میشوند در کارها یا نصرت داده میشوند بر کفار و مخالفان ایشان و هلاک کرده میشوند اگر چه سخی آن شده اند بجهت آنکه بقتل کرده است از پروردگار تعالی مر این است و از رحمت و مغفرت و شاید که حقیقی را در آن حکمی باشد از ضبط امور خلائق و انتظام آن و از نایب بعضی حکام دین بوجوب دایان اگر چه در حد ذات خود فاسق و فاجسند حتی بلحق الله تا آنکه طاقات میکند و پیش می آیند خدای تعالی را در روز جزا و او الهی حق ۲ شعب الایمان و عن عایشه رضی الله عنها قال سمعت رسول الله گفت مایه شیدم بجز خدا را صلی الله علیه و آله و سلم يقول میگفت ان اول ما یكفاه برستی خستین چیزی که سر نمکون کرده میشود و گردانیده میشود و انکار سر نمکون کردن او ندان بریزد و آنچه را و است از آب یا شرب و مگو میسوزد کسی که بر روی افتد و سر نمکون کرده و قال و قد یبھی الراوی گفت زید بن یحیی که راوی این حدیث است گفت او ابو عبد الله و شفی خنزه ای است روایت میکند از زوی احمد و دار می نموده است سند سبع و یاتن یعنی الاسلام یعنی سر نمکون کرده میشود و در اسلام و کفر فی از نظر راوی ساقط شده کما یكفاه الا فاعلم ان سر نمکون کرده

سکون یا

میشود آفته تا بریزد آنچه در دست از آب یعنی الحظی این نظر را وی است که بیان مراد میکند یعنی اول با نگاه فی الاسلام که امام است خمر است این تقریر شارحان است و تغییر این حدیث
و اینجا توضیحی دیگر است ظاهر تر از آنچه نشان گفته اند در شرح آریان که در کتب آمده میشود از محرمات و ساقط گردانیده میشود از احکام اسلام
نزد تغییر احوال مردم در آخر زمان حکم خمر است که می نوشته آریا و قیامات می کنند در تحویل و بی چا نگرفت و قبل فکفت و گفته شد پس چگونه از کتب کرده میشود خمر را
و تغییر داده میشود حکم آریا و رسول الله و قد بین الله فيها ما بین و حال آنکه تحقیق بیان کرده است خدا تعالی در جز آنجا بیان کرده است یعنی حرمت او را
باشد و غلط وجه بیان کرده بانی واضح بین قال گفت آنحضرت حمله میکنند و مایل نمیند در خوردن آن باین طریق که بشوینها یعنی اسمها فستحوا لهن نام نمی کنند
آریا نامی دیگر حسنه خمر چنانکه بنید و مثلث و مانند آن و در واقع جنس است و باین بجهان بخورند یا میسازند از آریا زنج و غسل و غیر آن و میگویند که خمر نام آب انگور است
که مستی آرد و این نه از انگور است پس خمر نباشد و ندانند که هر چه مسکرت حرام است و خمر است یا حکم خمر دارد و رواه الدادی الفصل الثالث عن النعمان بن
بشیر عن حذیفه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعمان بن بشیر صحابی انصار می اول مولود دی که دهانه انصار آمد بعد از حبس رسول
میکند از حذیفه که صحابی عظیم القدر است صاحب سر رسول الله گفت آنحضرت تكون النبوة فیکرم می باشد و باقی میماند وجود نبوت و نور وی در میان شما
شما الله آن تكون مادام که میخورد خدای تعالی بودن آنرا فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد خدای تعالی نبوت را بر برداشتن نبی ثم تكون خلافة
علی منهاج النبوت ما شاء الله ان تكون پسر میباشد خلافتی بر طریقت نبوت و روش آنی مادام که میخورد خدا بودن آن او منهاج را و پیدا و گشته و فیوضها
تعالی پسر بر میدارد خلافت را نیز تم تكون ملک ما ضیا پسر میباشد امارت و حکومت ملک کزنده فتكون ما شاء الله ان يكون پسر باقی میماند آن ملک مادام
که میخورد خدای تعالی که باشد فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد از خدای تعالی از عالم تم تكون ملکا جیبی پسر میباشد ملک خداوند که و غلبه و غلبه فتكون ما
بشاء الله تعالی ان يكون پسر میباشد و باقی میماند مادام که میخورد خدای تعالی که باشد فیوضها الله تعالی پسر بر میدارد از خدای تعالی تم يكون خلافة
علی منهاج النبوة پسر میباشد خلافتی بر روش نبوت و گفته اند که مراد باین خلافت زمان مهدی است رضی الله عنه سکت پسر خاتم النبیین آنحضرت قال حبیب
کنت حبیب بن سالم که یکی از رواه این حدیث است و مولی نعمان بن بشیر و کاتب است روایت میکند از وی قاده و غیر وی قلما فاهم پس بنگامی که برخاست عمر بن عمر
عبد العزیز یعنی از مجلس گفت البه بهذا المحدث و شتم نبوی وی این حدیث را ذکر کرده آیه در حالی که یاد میدهم او را این حدیث و قلت
ادعوا فتكون و گفته اند که امید میدارم که باشی تو امیر المؤمنین یعنی خلیفه بعد الملك العباس و الحیریه بعد از ملک لرند و طلب فقر و عو که آنحضرت خبر داده
بدان حسی به پس خوشحال گردانیده شد عمر بن یحیی و اعجبه و خوش آمد او را یعنی عمر بن عبد العزیز را رواه احمد و البیهقی فی دلائل النبوة کتاب
الفتن فتن جمع فتنه مثل محن جمع محنت یعنی آزمائش و خوش داشتن شی و فریفته شدن بدان و بعضی گناه شدن و گناه و کفر و فحش و عذاب و کد افتخار طلا
و فقر و جنون و محنت و مال و اولاد و اختلاف مردم در رای نیز آید و بدانکه مولف از اینجا تا آخر کتاب خود کتاب الفتن ساخت و بعد از وی ابواب ترتیب داد و
و در این ظاهریت خصوصا باب فضایل و مناقب که آنها را داخل کتاب الفتن ساخت و در موجود ندارد و اگر گویند که مکلف و متلایم باقتدا آنها و گردیدن پس باین اعتبار
تمام آنچه در کتاب مذکور است ازین قبیل است قدر و ادب علم الفصل الاول عن حذیفه قال روایت از حذیفه که گفت خام فینا رسول الله صلى الله
عليه وسلم مقاما ایستاد در آنحضرت یعنی خطبه خواند و وعظ گفت ایستادنی که ما نونک شبتا لیكون کذا شدت چیز را که باشد و وقوع یابد فی مقامه
ذلك الی فنام الساعه در آن تمامی که ایستاده بود تا روز قیامت یعنی گذشت درین مقام هیچ چیز را از وقایع که شد نیست تا روز قیامت الاحداث به
که آنکه حدیث کرد و خبر داد بدان چیز حفظه من حفظه و شبهه من شبهه یاد گرفت آنرا کسی که یاد گرفت و فراموش کرد آنرا کسی که فراموش کرد یعنی بعضی از
و بعضی فراموش کردند قد علیه صحابی هو لاه حدیث میگویند تحقیق آنستند این قضیه را یاران من که ایستاد و انه لیکون منه الشی قد شئسته و بدستی که
شان اینست که هرگز واقع نمیشود از آنچه خبر داد آنحضرت چیزی که تحقیق فراموش کرده ام من آنرا فاده فاذا کوه پس می بینم من آن چیز را پس یاد می آورم آن فراموش شده را حکما
بذلک الرجل وجه الرجل چنانچه یاد دارد در وی مردی بطریق جمال و احکام اذا غاب عنه چون غایب میشود از وی فراموش میکند آن را تفصیل و
تخصیص ثم اذا عوفه پسر من میباید او را می شناسد شخص متفق علیه و عنه قال سمعت رسول الله و هم از حذیفه است که گفت شنیدم من پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله و سلم يقول یکتف تعرض الفتن علی القلوب عرض کرده میشوند و نموده میشوند و نموده میشوند فتنها بر دلها کما حصی مثل
بود یا عود یا عود این نظر را به نوع روایت کرده اند اول بفتح مین و افعال و این مشهور تر است از روایات و معنی می بینان باشد که می در آید فتنها در دلها
فته بعد از فتنها چنانچه می در آید چوب در بافتن بویا کی بعد از دیگری و مراد چوب در اینجا شایخی بنبر از خدا که شکافه بدان بویا می بافتند یا مراد تشبیه عرض فتنها
بر دلها بعضی شایخا حصیر بافته آن کی بعد از دیگری و بعضی فته اند مراد حصیرین و تاثیر کردن فته در دل است مثل حصیرین حصیر و تاثیر کردن او و پهلوی خواب کزنده
بر آن و این ثانی بفتح مین و ذال سحر و معنی وی استفاده کردن و پناه جستن بجزا است از شرفه چنانکه در اشعار کلام بعد از ذکر کفر و محیصت گویند فتنه ذال سحر و معنیها یا

الفصل الثالث

عن النعمان بن بشیر

الفصل الاول

یا معاذ الله ثالث بفتح صین باهمال دال مراد خود و تکرار عرض فتنه است بر دل مره بعد از خبری و بر روایت اولی بر رفع و نصب هر دو آمده و بر ثانی و بر ثالث بر نصب فقط و در شرح وجوه دیگر نیز در کشف این چهار ت مذکور شده است و مراد بقصدا اعتقاد است فاسده است یا عاقل از آن شامل ثلثات فتنایه نیز فتنای قلب آشوبها پس هر دو مخلوط شد بجهت فتنه و راسخ شد در آن و در آمد رنگ آن در دو غنچه و در آمد رنگ در جاده و اشرب در خوردن جام رنگ را در خوردن آن در آن کو با کمی نوشیدن آن را در قولن پیمان و اشرب و انی فلو بهم العجل ازین بابت لکن فیه لکنه سودا ه خلاصه میشود در آن دل نگر سیاه و نکته معنی آنرا آنکه از غلظتین و ماندن آن در زمین حاصل گردد و بمعنی نقطه نیز آید و بمعنی نقطه در چیزی که مخالف رنگ او بود نیز شمول گردد و ای قلب افکوها و پردلی که شکرش فتنه را و افتاح آور در آن قبول آن و متاثر نکشت بدان نکشت نکشته فیه مبصلا خلاصه میشود در آن دل نگر سفید حتی یصیر علی قلبین تا آنکه میکرد انسان با اعتبار عرض فتنه و تاثیر و عدم تاثیر و وی با میکرد و ندلها با اعتبار آن برد و نوع و بصیرد با و بنا بر د و خوانده اند بر تقدیر یا ضمیر راجع بانسان که معنی میگردد و از سیاق کلام و بر تقدیر ثانی راجع بقلب که مذکور است تصریح و نیز بر رفع و نصب هر دو آمده ابیض مثل الصفا نوع اول سفید مانند سنگ سفید که متاثر نمیکرد و بجزیرت این دل که تاثیر نمیکند در وی فتنه اصلا و تشبیه تناد در سفیدی است بلا صلابت و قوت و سختی نیز ملحوظ است و لا تضیه فتنه و زبان بیکند ازین نوع دل را سیح فتنه ما دامت السموات و الارض تا آنکه باقی است آسمان و زمین یعنی همیشه و الا خوا سود و دل دیگر سیاه است که تاثیر کرده فتنه در وی میباد اجتمیم و بکن را و تشبیه دال تیره و خاکستر رنگ رده با بضم خاکستر کون اربا و خاکستر کون شدن و در روایتی بر او ابهره کسوره بعد از بنا بر آمده و وجان در شرح ذکر کرده ایم کالکون مجبای این ل چه چگونگی کوزه است و اثر کون شده که هر چه در دست آید بیرون افتاده همچنین این دل از نور ایمان و معرفت خالی گشته و سیاه شده و بی بصریم و فتح جیمش از خاک و سیاه کسوره شده و معنی یل و سختی آید لا یعرف معروفا فی شناسد این دل کار رنگ و شروع را و لا یکنو مکنوا و مکنو میگرد کار بد و ناشی و الا اما آشوب من هو اه کجری را که نوشتانیده شده است و خطا کرده شده است آن دل و گرفتار محبت آن گردانیده شد از هوای نفس او موت قلب چهار ت ازین حالت است اعاذنا الله من ذلک و راه مسلم و عنه قال حدثنا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حدیثین هم از حدیثی روایت است که گفت حدیث کرد ما را آنحضرت و حدیث را بیت احدهما و انا انظر الاخر و دیدم من یکی از آن دو حدیث را یعنی وقوع یافت آنچه خبر داده بود آنحضرت و من انتقل میبرم حدیث دیگر که مصدوق و بی نزو وقوع یابد که حدیثا ان الامانة فولت فی جدد و قلوب الرجال حدیث کرد ما را آنحضرت که امانت فرو داده است و راصل دلهای مردان جذب بفتح جیم و کسر آن و سکون ذال حجه اصل هر چیزی و مراد با مانت مامعنی مشهور است که فیات نکردی است در حق مردم با مراد و تامل طالب غیر است که مذکور است در کربیه انما عضا الامانة علی السموات الاله و اصل هر ایمان است چنانکه اشارت کرد و در آخر حدیث و مافی قلبه من خود دل من ایمان و امانت هم مذکور شده بقول و می و لا یجاد احد بودی الامانة نیز منی بر آمنت میفرماید که حصیانه ایمان و امانت در دلهای مومنان پیدا کرده و اثبات نموده است ثم علموا من القرآن پیتر دانسته از قرآن مجید که فرستاده ثم علموا من السنة پیتر دانسته از سنت رسول که بیان فرموده یعنی خلق هدایت و اراده آن از حق جل و علا سابق است بر انزال کتاب و ارسال رسل هر کرا سابق غایت و هدایت و می تعالی ثابت شده از کتاب و سنت بهره مند و متفجع گشته و نیز درین لفظ تفخیم شایع و اعلائی ربیه امانت است که با وجو و انزال و اثبات آن در قلوب بکتاب و سنت نیز آرازم و بد و مگر که سابق است این حدیث اول است که حدیثی آرا در صحابه رسول در عصر حضور و می صلی الله علیه و آله و سلم آن را دیده و مشاهده نموده و حدیث دیگر در بیان برداشتن و کم شدن امانت که بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم راه یافته و واقع شده چنانکه گفت و حدیث ثانی در حدیثی که در آن از برداشتن امانت و نقصان پذیرفتن آن قال گفت آنحضرت در بیان نقصان امانت فیما الرجل النومة خواب میکند و خواب کردنی یعنی غافل میگردد و در آن ذکر آفات و تنجی سنت و این مقابل آمنت که فرمود ثم علموا من الکتاب و السنة فقیض الامانة من قلبه پس قبض کرده میشود و گرفته میشود امانت از دل مرد یعنی بعضی از افوار و ثمرات آن روی می بیند و نقصان می پذیرد فیصل اوها پس میگردد اثر امانت و اثرش آنچنانی ماند از طاعت و بعضی آن مثل افعال و کثرت مانند اثر و کثرت بفتح و او و سکون کاف در آنست تا جمیع نکته و آن اثر چیزی مثل نقطه بر خلاف رنگ آن چه چنانکه نقطه سیاه در سفید و بعضی نکته اند نقطه سفید که در سیاه چنانکه بیاید یعنی بجهت طریبان غفلت و ارتکاب معصیت نور امانت کم شود چون آگاه شود و از حال دل خود غفلت نماید چنانکه نقطه از آن اثری باقی نماند ثم فیما النومة پیتر خواب میکند خواب دیگر و غافل گردد بار دیگر فقیض الامانة پس گرفته میشود و نقصان کرده شود جزوی دیگر امانت که باقی مانده بود فقیض اوها مثل افعال و کثرت پس چون نگاه کند باقی میماند اثر آن مانند اثر مجمل بفتح جیم و سکون جیم سخت شدن پوست از کار کردن و در صرح گفته مجمل شوخ بستن دست از کار بعد از آن بیان اثر مجمل می کند بقول خود که جرد حوجه علی و جعلک مانند انگری که مگردانی و بطلانی آن را بر پای خود ای مخاطب فقط پس آید بکند آن موضع از پای که اخگر را بدان پایال کرد فتراه منبوا پس می بینی تو آن موضع را که آید گرفته و بطنه فقیر بضم جیم و سکون نون و فتح نا و کسب با اسم فاعل از نیز بمعنی ارتفاع و بلندی و منبر شستن از دست و لیس فیه شیء و حال آنکه نیست در آبی آید که بلند نماید چیزی که با آید همچنین این مرد که اثر امانت از دل

آنحضرت

وی بر گرفته شده جامع و کار آمدنی می نماید و در باطن وی صلاحی و چیزی که کار آید نه با این تقریر معلوم شد که دکت و مجمل مثال بقیه امانت است که در دل میماند اما برین تقریر و ادوی
 کرد و کار مجمل سخت و بیشتر است از اثر دکت و مناسب است آنکه اثر دکت ثانیه کمتر نماید از کثرت اولی جواب میدهند که چون مجمل اثر نمی خوف لا طایل تحت است قلیل
 و حقیقه باشد از اثر دکت و این جواب خالی از بعضی نیست و بعضی شراح اثر دکت و مجمل را مثال زوال امانت داشته یعنی و لا شل و کثرت از آن زایل می شود و بار دیگر مانند
 مجمل بیشتر از مرتب اول و در وی شود زیرا که درین مرتبه قبض کرده شد از آنچه باقی مانده بعد از قبض در مرتبه اول فافهم و بصبح الناس قبا یعون و صبح میکند
 مردم در حالی که بعبایت و معالمت میکنند با یکدیگر و لایکا واحد یودی الامانه و نزدیک نیست هیچ کی که ادا کند امانت را و حقوق تکالیف شریعت را و
 خیانت نوزد و در وی مردم فیتالی پس گفته میشود بمقتضی قلیل و بیان قدرت و جود امانت و اهل آن افتخار بنی فلان و رجلا اهلنا بدرستی که در فلان قبیله با وجود کثرت
 مردم و روی یک مردی این حق گذار است و یقال للرجل گفته میشود در مرد را و ستوده میشود بصفاقی که در خسوف مردم از داخل فضایل و کمالات میبازد
 ما اعقله چه عجب عاقل و دانا است در کار و بار دنیا و حیث و ما اظرفه و چه عجب زیرک است وی و خوش کو و خوش بخت و ما اجله و چه عجب چست و
 چالاک است وی باین صفات می ستایند و را و ما فی قلبه متغالی جبه من خود دل من ایمان و حال آنکه نیست در دل آن مرد که او را می ستایند مقدار و از خود
 از ایمان و صفات حمیده که تابع است و از نیجا معلوم کرد که اصل کار ایمان و صلاح است باقی همه باید بد راست اگر چه مردم اهل دنیا آثار خوب دانند و بدان بستانند
 و تقریرش اینست بقوی و قوت ایمان است رزقا الله متغنی علیه و عنه قال کان الناس یبیا لون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 هن الخبی و هم از حذیفه است که گفت بودند مردم که می پرسیدند آنحضرت را از نیکی و کثرت امثاله عن الشیء بودم من که می پرسیدم او را از بدی مخافته ان
 میدد کنی از جهت ترس این که در یاد مرا آن بدی و برسد بمن از آفت آن چه دفع ضرر نزد عاقل اجم و اقدم است از جلب نفع و مانا که مراد از شرف و وقایع دانسته
 که واقع شوند در مردم و فاش گردد و در میان ایشان از نزاع و جدال اگر چه نه موافق حق باشد و الا منهیات در شرح معین است و سؤالی از آن مخصوص بوی ضعیف است
 حذیفه و چنانکه سابق حدیث بر آن دلالت دارد قال گفت حذیفه قلت کفتم با رسول الله افا کنا فی جاحلیه و شئ بد رستی که بودیم پیش ازین در جاهلیت و
 بدی چنانچه نا الله بعد از آنحضرت پس آورد و ما را خدا تعالی بوج و شریف توان یکی را که دین اسلام است و استقامت بر عمل بمقتضای آن فعل بعد از این
 من شئ پس آیا خواهد شد و هست متوقع بعد ازین نیکی از شر ظلم و فساد و اختلال امر دین قال نعم گفت آنحضرت آری هست و خواهد شد بعد از این خیر شر فلت و هل
 بعد فلت الشئ من خیر کفتم آیا هست بعد از آن شر که بعد از خیر حادث شود چیزی از خیر که بد و باز امر دین رواج یابد و برنج استقامت و د قال نعم گفت آنحضرت
 آری هست بعد از آن شر خیری و خیر دخی و در این خیر که بعد از شر بیاید و در وی و کد و رتی هست و حق بختی معنی و خان اید یعنی چیزی باشد مزوج بشر و کما
 مردم بآن صدق و خلوص که در او ایل بود نباشد و اعتقادات صحیح و اعمال صالحه و عدل ملوک که در قرون اول بود نباشد و بدبیا و بدعما حادث گردد بدان با
 نیکان و اهل بدعت یا اهل سنت مزوج و مخلوط شوند قلت و ما دخنه کفتم من و چهیت آنچه و را دخن خبر کفتمی قال قوم فرمود دخن که کفتم کثایت است از
 وجود قومی لیستون بغیر مسخنی راه و روش کینه بغیر راه و روش من و هید و ن بغیر هدی و سیرت سازند جز سیرت من تعوف منهم و تنکو
 می شناسی از ایشان کار و بار دین را و نمی شناسی یعنی معروف و مکروه و مشروع و نامشروع هر دو در ایشان جمع است با تمیز و اختلاط خیر و شر که مراد و دلیل
 قول اوست نعم و فیه دخن و قول وی و لیستون بغیر سنتی نیز مراد همین است و گفته اند که مراد بخیر بعد از شر ایم عمر بن عبدالعزیز است و مراد بالذین تعوف منهم و تنکو امرائی
 که بعد از وی آمدند و در میان ایشان کسی بود که دعوت میکرد به بدعت چنانچه خوارج و بعضی گفته اند که احتمال دارد که شر زمان قتل امیر المومنین عثمان باشد و خیر
 بعد از وی زمان امیر المومنین علی رضی الله عنهما و دخن و شر بعد از وی زمان مجاهد که کثمت میکرد وی از رضی الله عنهما بر ما بر و اید اهل چاکه گفت قلت و هل
 بعد ذلک الخیر من شر کفتم آیا هست بعد از آن خیر شری دیگر قال نعم دعا علی ابواب جهنم گفت آری خوانندگان باشند مردم را در دمای و زخ اینها
 من اجابهم الله کسی که پاسخ دهد و فرمان برداری کند ایشان را و بر دسوی و زخ قلوه فیهما می اندازند ایشان را و در دوزخ قلت کفتم یا رسول الله
 صفهم لنا و صف کن ایشان را برای ما یعنی بگو که چه کثایتان و چه صفات دارند تا بشناسیم ایشان را قال هم من جلد قنایم و ایشان را زانبا جنس یا از اقوامی یا با
 از اهل دین و ملت مانند و جلد هشی ظاهر آنرا بگویند و در اصل معنی برده کن که آنرا پوست خوانند و بتکلمون بالسلسنا و سخن میکنند باین که لغت عرب است یا ظلم میکنند بآنها
 و حدیث و مواظ و حکم و سنت و در دل ایشان خیر قلت فما موحی ان اد کنی ذلک پیش کفتم چه میفرمائی مرا و چه کار کنم اگر در یاد مرا آن وقت که این گروه در آن
 وقت باشند قال قلوا جماعه المسلمین و انما هم فرمود لازم میگیری و پیوسته می باشی جماعت مسلمانان را که بر حکم کتاب و سنت باشند و امام ایشان را قلت
 فان لم تکن لهم جماعه و لا امام کفتم پس اگر نباشد مسلمانی را جماعتی و نه امامی برین قدر چه کار کنم قال فاعنزل فلتا لغزق کلها فرمود پس بگشایان همان
 گروهها و لو ان بعض باصل شجره اگر چه باشد اقل از انرا هم بجز درختی و پناه جستن بدان در پیشه و بیابان و تحمل شدید و مشاق و خائیدن گیاه و چوب و قوت
 کردن بدان گیاه در صحرا حتی بدد کل الموت تا بگذرد و برسد ترا مرکب و انت علی ذلک و حال آنکه باشی تو بر حال استنزال متغنی علیه و فی

نیز نمی خواست که بکشد و حسد بعضی و لازم بود بر آن و آدمی بفرمود بصحبت با خواست و این حکم بر تدریج عمل و عدم تیریز است اما اگر بحسب اشتباه و خطا در جهاد و تخسری موجب باشد اگر چه در واقع نه صلیب بود و این چنین نخواهد بود و الله اعلم و راه مسلم ۱۳ و چون معطل بفتح میم و سکون مین معمله و کسراف بن لسان و فتح تخمینه و تخفیف مین معمله صحابی است از اهل بیت شجره ساکن شد بصره و بوی منسوب است به منزل که در بصره است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العبادۃ فی الحج کجحف الی ثواب عبادت کردن و در کوشه خود خریدن حج و ثواب بجز کردن بوی منسوب است چنانکه آن شخص که از دار کفر باز اسلام بگردد و بشارت صحبت آن حضرت مشرف شد بچنین این شخص نیز از ظلمت فتنه و فساد روی گردانیده بعبادت مولی تعالی مشغول گشته و در دایره نورانیت در آمد پس گویا بجزت کرد و راه مسلم و عن الزبیر بن عدی قال ائینا السن بن مالک زبیر بن عدی که تابعی است و شنیده است از انس و روایت میکند از وی ثوری فتنه ثقه است که آدمیم نزد انس بن مالک فتنه کونا الله پس شکایت کردیم بابوی و می ما خلقی من الحجاج اتجهمیدیدیم و پیش می آمد ما را از حجاج ظالم فقال اصبروا پس گفت انس صبر کنید و تحمل نمایند بر ظلم و اندامی او فانه لا یأینی حلیکم زمان پس بدرستی می آید بر شما پیچ زمانی الا الذی بعده اشومنه که اکثر زمان که بعد از وی باید بدتر است از زمان گذشته پس چه میدانید شاید که بعد از این ظالم تر از حجاج پیدا شود و فاسد تر و بدتر از زمان وی پیدا آید پس صبر کنید حتی قتلخوا دبکم تا آنکه ملاقات کنید و پیش آید پروردگار خود را و در حضرت وی روید و روز آخرت سمعنه من فلیکم شنیده ام من این حدیث را از زبیر بن مالک صلی الله علیه و آله و سلم و راه الحجاجی درین حدیث اشکال آورده اند که زمان عمر بن عبد العزیز بعد از زمان حجاج است و با وجود آن بدتر از آن نیست بلکه بهتر از آن و از زمانهای که گذشته بود اند و جواب دادند که قول آنحضرت این را و خبر دادن بدان با اعتبار که اثره اغلب است و مخصوص صبر و تسلی دادن است مرمت را و تعلیم ترغیب بر تحمل اینها و جوار مردم و اضطراب ناکردن و جبر و فرغ نمودن و الله اعلم الفصل الثانی عن حذیفة قال والله ما ادری الشی اصحابی ام قتلوا گفت حذیفة بعد از آنکه که در پی یاجم من که آیا فراموش کردند یا ران من یا فراموشی بینماید یعنی فراموش کرده اند ولیکن تکلف میکنند خود را فراموشی کار بینماید والله ما قلت رسول الله کجا سو کند کذا شئت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من فائدت فتنه پیچ گشته فتنه و پیدا کننده و برپا دارنده آزمایش عالمی که احداث در حق کند که سبب خطرات گردد و مردم را بدان دعوت نماید یا امری که باعث بر مجاریه و متعلق شود و قو کشیدن چاره و از پیش چنانکه سوق را ندن از پس الی ان تنفضی الدنيا تا پیری شدن دنیا ببلع من معه مثلثه فضا جدا صفت قاید فتنه این است که میرسد کسانی با او آیند و تبعیت او میکنند و سیصد را و زیاده از آن الا قد سماه لنا جاسمه که تحقیق ذکر کرد و اورا آنحضرت برای بنام وی واسم امیه و اسم قبله و نام پدر و نام قبله او و قید عدد سیصد ظاهر برای آن کرد که اجتماع این قدر از مردم باعث بر وجود منفرد و لحوق ضرر بیشتر میکند اما اگر کمتر از این باشند اعتبار ندارد و الله اعلم و راه ابوداؤد و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما اخاف علی امتی الائمة المضلین ثوبان که موی آنحضرت و خادم درگاه و حاضرگاه و یکجا بود گفت گفت آنحضرت نیز قسم من ربکم است و ذکر امیران و بادشاهان را که گمراه کننده اند و دیگران را که ای خود را نیز که گمراهی ایشان بیشتر و بدتر است از گمراهی دیگران و اذا وضع السیف فی اخی لم یرفع عنهم الی يوم القيمة و چون بنهاد شود شمشیر در است من و واقع شود قتل برداشته نشود تا روز قیامت و معدوق این خبر و افعه قتل امیر المؤمنین عثمان است که اول واقع است و اسلام و بعد از آن باقی است تا هنوز و بحکم خبر جبر صادق تا روز قیامت باقی خواهد ماند و راه ابوداؤد و الزمذی و عن سفینه که موی رسول الله و صاحب گرامت و برکت بود احوال او در مواضع نوشته شده است قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت الخلفاء قتلون سنه خلاف کا طه مریه که موافق سنت و اتباع طریقه حق باشد سی سال است ثم تكون ملکاً معصوماً بیشتر میکند و خلاف بعد از سی سال ملک و پادشاهی کننده که مردم از گزند ستم ایشان این نباشند و راه عدالت و دین پروری چنانکه باید روان بخورد اگر چه اطلاق این اسم بجا بود و بعضی آنکه خلف گذشته گان اند در سنت اما حقیقت خلاف که آنحضرت بدان اشارت کرده مخصوص سی سال است که خلاف خلفای اربعه در آن بود و اگر ایشان را امیر المؤمنین گویند و در باشد که آمر و حاکم اند بر مسلمانان در احکام ظاهر ثم یقول سفینه پس بر می گوید سفینه برای حساب سی سال که خلفای اربعه تمام میکرد و امسک خلافة الی یکو سنین منقطع کن و نگاهار مدت خلافت ابی بکر را و سال و خلافة عمر عشیة و مدت خلافت عمر را و سال و عثمان اثنی عشیة و مدت خلافت عثمان را و دوازده سال و علی ستمه و مدت خلافت علی را شش سال و داود احمد و الزمذی و ابوداؤد این باب تقریبی است مبنی بر حذف کسور و الا خلافت ابوبکر چنانکه در جامع الاصول و غیره مذکور است و دو سال و چهار ماه است و خلافت عمرده سال و شش ماه است و خلافت عثمان دوازده سال و الاخر روز و خلافت علی چهار سال و نه ماه و بابر حجاب خلافت خلفای اربعه بیست و نه سال و نه روز و هفت تمام میشود و پنج ماه از سی سال باقی ماند که بابام المسلمین حسن بن علی تمام میکرد و پس می نیز از خلفا باشد و در بعضی کتب خلافت ابی بکر دو سال و سه ماه و نه روز و خلافت عمرده سال و شش ماه و پنج روز و خلافت عثمان دوازده سال و نه روز و خلافت علی چهار سال و نه ماه و بابر حجاب رحمتی شش ماه و شش ماه

والله اعلم وعنه حذیفه قال قلت كنت حديثك فمما يروى عن رسول الله يكون بعد هذا الخبر فشيء آيا ما يشاء وباقى مما يند بعد از این یکی که درین سلام است بدی که اگر
 حکامان قبله شریفانکه بود پیش از آن بدی قال نعم فمما یروى می باشد و باقی می باشد و می قلت هذا العصمة کفر من حیث طریق صحبت و نجات از آن بدی قال
 المسبف فمما یروى طریق عصمت از آن شمشیر است و قال کردن با کافران قلت وهل بعد المسبف بقیه کفر یا باقی می باشد یا نه اسلام بعد از قتال و محاربه کردن
 با کافران و صلاحیت میدارند یا نه آن زمان امارت را و امانت را و جمع شدن و متفق شدن مردم بر ایشان قال نعم بكون اما دقة على اقتدا فمما یروى می باشد و می باشد
 ملک و امارت و لیکن با قدر جمع فدی آنچه و آتش و چشم اقتدار از غبار و ضل و خاشاک و چرک یعنی اجتماع مردم بر امر مکره است و فساد و فحار و ردل باشد بخوشی و رخا و
 صفای باطن چنانکه چشمی که در وی قد افقد ظاهر وی صحیح و باطن سقیم و باین معنی قول او و بنده علی و غیره و می باشد صلی بر دغان و این در حکم تأکید است مرزا و بنده و بنده
 سکون دال مصلح و در اصل معنی سکون آرام است و در حق یحیی دغان یعنی صلی باشد با خدای و نفاق چنانکه سابق گذشت و اولی آنست که معنی سکون ماره علی اقتدار آن باشد
 که می باشد امارت با کتاب مناهی و ظهور بدیع تاین فعل را فایده جدید باشد قلت ثم ما ذا کفر بعد از آن چه خواهد شد قال کنت ثم نشتاء و عاه الضلال پس پیدا
 میشوند خوانندگان مکره ای یعنی جماعت پیدا میشوند از امر که مکره میکردند مردم را فغان کان الله فی الارض خلیفه پس اگر باشد مکره را در زمین خلیفه یعنی امیری و حاکمی که
 جلد ظهور و اخذ مالک تار یا نه رند پشت ترا و بگرد مال ترا یعنی اگر چه ظلم کند بر تو در نفس مال خا طعه پس طاعت و انقیاد و فرمان برداری کنی او را در ظاهر
 مادم که بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا کن و الا هت و انت عاص علی جذل شجرة و اگر باشد خلیفه و امیر و زمین پس سیر در حال آنکه تو لازم گیرنده درختی را
 یعنی گوشه گیرنده از مردم و گذراندن عمر بصبر و سختی در پیش و با بناد و زرد درختی و قناعت کند نه بجاییدن چوب و گیاه و جذل کبیر جم و سکون ذال مسج و بفتح صیر نمراده
 چنانکه در فصل اول گذشت و بعضی والا هت را متعلق قاطعه دارند یعنی و اگر نه طاعت کنی خلیفه را می میری بحال شدت و سرگردانی و در بعضی نسخ بجای هت قناعت
 بلطفا مضی از قیام یعنی و اگر چنین باشد بر خیز و برو و باصل درختی نپا که قلت ثم ما ذا کفر بعد از این حال چه چیز است و چه حال خواهد شد قال ثم یخرج الدجال
 بعد ذلک کنت پشیم بر روی می آید دجال بعد از آن حال باین صفت که معه یفرو و فادای و جوی است و آتشی ظاهر آنست که محمول بر حقیقت است و احتمال دارد که در
 لطف و قهر و عده و وعید باشد ضمنی و وقع فی غار به پس کسی که افتاد در آتش می یعنی مخالفت و زردی را و او ایمن نیارد و دوی و در آمد و معرض قهر و غضب و
 و جبابه و زده ثابت شد اجسری بجهت صبر و ثبات وی بر دین خدای و طلب ضایع و فرود آورد و ده شد بارگناه از کردن وی و من وقع فی
 هذره و جب و زده و حط اجوه و کیک افتاد در جوی وی و اطاعت و زردی و ایمان آورد و بوی بطبع دنیا و محبت حیات و در آمد و در تمام لطف وی و غایت
 وی ثابت شد بارگناه بروی و فرود آورد و ده شد اجوه و ثواب وی قال قلت ثم ما ذا کنت حذیفه کفر نیز چه خواهد شد قال ثم یخرج الدجال و کربک حتی یفوق الساعه
 پشیم زانیده میشود و پس هر پس سوار می نماید تا آنکه بر آید و قیامت پنج بصیغه مجهول است از پنج داشته اند از اناج و گفته اند که نتج معنی تولید است یعنی زانیدن
 و خدمت و تدبیر زانیدن او کردن چنانکه دایه در انسان میکند و تحقیق این لفظ در مواضع دیگر از شرح کرده شده است و اناج معنی رسیدن وقت و ولادت و مهر بضم
 میم و سکون م معنی کره ز و مهره تا ماده و کرب بضم یا و کسر کاف رسیدن وقت و سولای دادن یعنی قابل سوار می شدن و مراد زمان نزول عیسی علیه السلام است
 چه از آن وقت تا روز قیامت بر پسان سوار می واقع شود بجهت عدم وجود کفار و جهنم بجهت و قال یا مراد آنست که بعد از بر آمدن دجال زمان ننگ کرد و وقایع
 نزدیک سد مقدار زمان زانیده شدن پس یا رسیدن وقت سوار می بر آن و این معنی موافق است با جادیت دیگر که درین باب و روایه اند و فی و وابته قال
 و در روایتی این چنین آمده که گفت بنده علی و حق صلی خواهد بود میان مردم آن زمان در ظاهر هر یک و در داخل در باطن و جماعه علی اقتدا و اجتماع خواهد بود
 با کراستاه قلت کفر ما رسول الله المحدثه علی الدخن ما هی بدنه بر دخن که فرمودی چیست و چه معنی دارد قال لا توجع قلوبا فوام علی الذی کانت
 علیه باز هم نمی آید و لحسانی تو هم بر آن حال و صفت که بود و دلها بر آن صفت و صاف و پاک نمیکرد و چنانکه پیش ازین بود و در زمان سابق سلام چنانکه پیش از عرض
 که ورت بود قلت بعد هذا الخبر فشیء آیا بعد از این خبر مزوج بشرو و نرخت بطلمت و صلح بانفاق شری دیگر خواهد بود و قال فکنت عجماء صماء کنت بعد
 از آن فکنت خواهد بود و کور و کوری یعنی مردم در آن فکنت محبوب خواهند بود از دیدن حق و ممنوع خواهند گشت از شنیدن آن و اسناد کوری و کوری نشانه مجاز است
 و در حقیقت صفت آدمیان است که در آن زمان فکنت نباشد علیها دعا علی ابواب النار و در آن فکنت و زان اطلاع بر آن خوانند کاند بوی تشدد و زنج
 ایستاده بر ابواب آن فغان مت با حذیفه و انت عاص علی جذل پس اگر بیری تو ای حذیفه و حال آنکه لازم گیرنده باشی اصل درخت را حیوانک
 من ان تلحق احداهم تنبرست هر ترا از پیروی کردن تو کی از ایشان را و او ابوداؤد و عن ابی ذر قال کنت و دینا خلف رسول الله صلی
 علیه و آله و سلم و ما علی حمار و ابی است از ابودر که کنت بودم من سوار و در پس آنحضرت روزی بر حسی فلما جاؤا فابوت المدينه پس
 هر که که گذشتیم خانهای مدینه را قال کنت آنحضرت که بهت ملک با با د و چگونه خوابی بود و تو وجه حال خواهد بود ترا ای ابا ذر از اکان بالمدينه جوع
 وقتی که باشد در مدینه که سستی سخت قهوم عن فراشک و لا یبلغ مسجدک بر بنیخیزی از جا خواب خود و نیت زانی رسید سجده و در احی میجدک الجمع

و اتیان نیز آید چنانکه در باب هجتمت بخانیم
 بعضی تشبیه آمیختن و در آوردن جزا در یکدیگر بود و این در هر دو صورت پیدا است قال گفت عبدالبن عمر بن قمر فم نامی پس بچیز دیگری مراد چه میفرمائی قال
 عليك بما تعرف و دع ما تشكرك لا دم کبر جو عمل با آنچه می شناسی که در دین است و مشروع است و بگذارانی را چیزی را که نمی شناسی بودن او را در دین و
 عليك بخا صه نفسك و لازم گیر خاصه نفس خود را و اجاک و عوامهم و دور دار خود را از عوام مردم یعنی بخود باش و برای خود کاری کن و در خیال
 مردم نیست و در اینجا خستی در ترک امر معروف و نهی منکر کرد و این نزد غلبه اشرار و اتباع نفس و مواد امارت فتنه و فساد و عدم معاونت اخبار درست چنانکه
 در باب خود گذشت و فی و وایه و در روایتی این چنین آمده انما عليك لا دم کبر جو عمل با آنچه می شناسی که در دین است و مشروع است و بگذارانی را چیزی را که نمی شناسی بودن او را در دین و
 عليك لساك و محکم کن و بنده بخود زبان خود را و در آنچه زبان باشد زبان ملک و الملك را بفتح همزه اوصیفه امر از اطلاق قضیه کرده اند و طبعی این معنی که گفته
 شد از تفسیر کرده و در جمیع الجار گفته که وی امر است از طلاق معنی مالک شود و گاه در زبان را از آنچه غیر نیست و ردی استی و غیر را در آنجا گفته اند و گاه بکبر بخر و تفسیر کرده
 یکی آنکه در وی اتم بود پس مباح را نیز شامل باشد دیگر آنکه در وی ثواب بود پس مباح داخل بود و خذ ما تعرف و دع ما تشكرك و عليك با مباح خاصه است
 و دع ما العامة منصوص همان است که در روایت اول است و اختلاف نیست که در بعضی مفردات و واه التوملنی و صحیحه بدانکه آنحضرت نخواست
 کرد عبدالبن عمر را با جماع ما مردم در ظاهر و امر کرد او را تهذیب و اصلاح نفس خود خاصه و عدم تعرض و کاشش احوال عامه و امر کرد حدیقه را بر وی آمدن
 از میان مردم بصحرا و بیابان و اترام غلت بکلیت و ارشاد کرد هر کدام را آنچه لایق اوست و صلاح او در آن است و میراست حصول آن از وی چنانکه مرشدان
 که مظهر اسم الحکیم اند بکنند و حقیقت حال آنست که عبدالبن عمر و رضی الله عنه در جوانی بغایت متعبد و متکبر بود چنانکه هر که افطار نکردی و شب نخستی و بزین میل نکردی پس
 پدر وی عمرو بن العاص را نزد آنحضرت آورد و از شدت ریاضت و مجاهده که میکرد باز آورد و بصیام سرور و زوقام ملت یاسد پس لیل امر فرمود و بجا داشت
 رضای پدر و وصیت کرد پس بحکم ضرورت وی در ایام فتنه نیز باید که در زیر معاویه بود و مختلط بود وی و حق وصیت آنحضرت بجا آوردی و چنانکه حکم فرموده بود و کار
 مشغول بودی با رما ایشان میگفتند که تو از مائی چادر میان مائی باشی گفته من در خیر باشم بشیرکم در شتره دور باطن با اهل بیت رابطه مودت محکم داشتی آورده اند که روزی
 امام حسین را دید و بگذشت و بصحبت شریف و حی جبرات توانست که گفتند چرا نزد وی رفتی و با وی نه نشستی گفت من شرمندۀ ایشانم که از ایشانم و با ایشان تو احمق بودی
 و عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ان من بدی الساعه فتننا کھطع اللیل المظلم گفت آنحضرت که پیش از آمدن قیامت فتننا
 پیدا خواهد شد مانند پاری شب سیاه بصبح الرجل فيها مؤمن و بمسی کلوا و صبح میکند مرد و در آن فتننا مؤمن و شام میکند کافر و بمسی مؤمن و صبح
 کافر و شام میکند مؤمن و صبح میکند کافر الطاعه فيها خیر من الفائم نشسته در آن فتننا بهتر است از اتیاده و الماشی فيها خیر من الساعی در روزه و
 روی تهرات از روزه و شرح این عبارات در فصل اول در حدیث ابی هریره گذشت فکس و افنها کسیکم پس بشکند در آن فتننا گمانی خود را و قطع
 فيها او نادر که در آن فتننا جهای گای خود را و اضربوا اسبوفکم بالحق و بزیه شیری خود را بکنها ناکند کرد و بکنند فان دخل علی احد
 منکم پس اگر در آمده شود یعنی در آید کسی یکی از شما فلیکن کفیر یعنی آدم پس باید که باشد وی همچو بهترین دو پسر آدم که با بیل است در وقتی که تسلیم شد برای کشتن
 قابل مراد او گفت که من در آن گسسته فتنه دست خود را بسوی نوسن نمی خواهم که توانا کردی بکناه خود و واه او داود و فی و وایه له و در روایتی بر او
 داود را ذکر الی قوله ذکر کرده شده است حدیث تا قول وی خیر من الساعی و در وی فکس و افنها تا آخر فتنیت و در این روایت بعد از خیر من الساعی
 این عبارت است که ثم قالوا انک تفتند صحابه فتننا می ناپس چه میفرمائی ما را و چه کنیم در آن فتننا قال گفت آنحضرت که فتننا بیوتکم باشد شما و فتننا
 خانما می خود و هیچ جاز وید مجلس بالکسر کلمه یعنی تفتن مثل احلاس جماعت احلاس البیت کلیمها که زیر فتنشای فاخر افکند و فی و وایه التوملنی ان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم قال فی الفتنه و در روایتی ترمذی این چنین آمده است که گفت آنحضرت در باب فتنه کس و افنها تقسیم
 و قطعوا افنها او نادر که و التوملنی افها اجواف بیوتکم بشکند در فتننا گمانی خود را و باره کنید در وی زبهای خود را و لازم کسرید در وی فتننا
 خود را و کوفوا کابن آدم و باشید مانند پسر آدم یعنی بیل که کشت او را تا بیل و قال و گفت ترمذی هذا احدیث صحیح غریب و عن ام مالک التوملنی
 بفتح موحده و سکون فتننا است به بن بر امر الفیس مجازی است و مراد رحمت است و روایت کرده اند از وی طائوس و کحل که از آنرا بر بعضی اندقات
 ذکر و رسول الله صلی الله علیه و سلم فتنه فتنها ذکر کرد آنحضرت فتنه را پس نزدیک کرد اندیشه فتنه را یعنی خبر داد که وقوع آن قریب است و طبعی
 گفته یعنی وصف کرد او را و وصف بلیغ و هر که وصف کند چیز را نزد کسی وصف بلیغ و ذکر کند صفات و احوال آنرا بیا فخر قریب میکرد اندازد آنرا نزد وی یعنی در ذهن وی
 یا در خارج نیز زیرا که چون بسیار در ذهن در آمد و متعین شد وجود او در خارج نیز تمهیل میکرد و فتنه فتنه با رسول الله من خیر الناس فيها کیت بهترین
 مردم در زمان وجود آن فتنه قال و جل فی ما مشبهه گفت بهترین مردم در آن زمان مردی است کمی باشد در مواشی خود و میچاند آنها را بود و میچاند

و بعد دبه ادا میکند و شبیه زکوة و صدقات و پرتش میکند پروردگار خود را و دجل اخذ بواسطه فرموده و مردی دیگر که گفته است سراسر خود را
یعنی سوار شده و غمان او را که در دنیا و آخرت است بخیف الحد و و مخوفه میرساند دشمنان دین را یعنی کافران و مسترسان ایشان و او را از فتنه و قتال مسلمانان
کرنج بجنب کافران پوسته است و سرحدی از سرحدای اسلام گرفته با کافران که دشمنان دین اند در جنگ می باشد و او الهرمزی و عن عبدالله
بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ستكون فتنه تستنظف العرب نزدیک است که پدید شود فتنه که در کرب و غم
و بر سرش ان همایشانرا استغلاف تمام کردن چیریزا قتلها فی النار گشته شد که آن فتنه در آتش و زخ انداللسان فيها اشند من وقع
السيف و از کردن زبان و در آن فتنه بغیبت و دشنام ایشان تحت تراست از در افتادن شمشیر و در صراح گفته که دفع بالکون تیر کردن کار و شمشیر
بنیان زیر که هر دو طایفه مسلمانانند خصوصا که صحابه اگر در آن میان باشند و غیبت و دشنام مسلمانان باشد حرام است چنانکه آمده است الغیبة اشند من
الزنا یا مراد آنست که زبان و از کردن بدشنام و غیبت آنها فتنه می آید بالاتر از فتنه شمشیر که قتل است اگر چه اگر با تها می رسد میکشند چنانکه محاربان
میکشند و نوب و غارت میکنند سیوطی گفته که نقل اخبار از زمانه وجود زبان کشان برایشان می کرد و از آن نوب و جلای وطن و محاسن عظیمه شمشیر از آن
نیابت است x فتنه حادث میگردد و چون هر دو طایفه مسلمان باشند حکم بودن آنها در آتش و زخ بر سبیل زجر و تعذیر و توبیخ خواهد بود و او الهرمزی
و ابن ماجه و عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ستكون فتنه صماء بجماع نزدیک است که پدید آید و
فتنه که دگلف و کور یعنی حق شنیدن و کفین و حق دیدن و روی صورت نبد من اشرف لها کسی که سبکد آزار و مطلع گردد بر آن و نزدیک گردد
بآن است شرف له بگرد و نزدیک گردد و فتنه آنست او اشرف اللسان فيها کوقع السيف و اطلاع دیگر بقتن زبان یعنی کشان و دور
کردن دوری مانند وقوع شمشیر است و اطلاق اشرف در لسان بطریق تشبیه است و او الهرمزی و عن عبدالله بن عمر قال کنا جعودا عند النبی
عبد الله بن عمر کفنت و دیم با شسته نزد خیمه جد اصلی الله علیه وآله وسلم فذكر الفتن پس ذکر کرد آنحضرت فتنها را فاکه ها فی ذکرها پس بسیاری
و در از می گرد و ذکر فتنها حتی ذکر فتنه الاحلاس تا آنکه ذکر کرد آنحضرت فتنه الاحلاس را و وجه تسمیه فتنه الاحلاس با چیت و دوام و درازی مدت
و می باشد چهل و پنج سال که نشست فرشی است که آزار بر فرشهای نفیس می افکنند و می در آن زمین همیشه افتاده می باشد و بر دشته میشو و یا آنکه تشبیه کرد آن
فتنه را بحلس در سیاهی و روء است یا در مجرای که در خانه می کشند و در آنجا افتاده می باشد که با اشارت است بالترام بیت و غزلت و آن فتنه فعال فاعل
پس گفت گوینده که حاضر بود و ما فتنه الاحلاس و چیت فتنه احلاس چه حال دارد و کیفیت آن چیست قال فرمودهی هرب و محب این فتنه احلاس
که یقین است و در ایشان شدن و غارت کردن مال مردم است هرب و هرب هر دو را فتنه را تصحیح کرده اند و بدینچه کفیم شرح کرده ایم فتنه السرا و دهنها
پس در فتنه سرا و دود و در ظلمت و فساد و بی ناشی می گرد و من تحت قدحی و جل من اهل بلخی از زرد و پای مردی از اهل بیت من که نوعی اند منی
کمان میرد آن مرد که از من و اهل بیت من است و لیس منی و نیست بحقیقت درین صفت از اتباع من اگر چه بطا برستی و بنی من دارد اما اولیای المقبول
مستند و ستان من و اهل ولایت من که بر سر کاران از فتنه و فساد و بر طریقه من و بر کرد از من عمل کنند کمان و وجه تسمیه فتنه السرا آن گفته اند که سبب فتنه و کثرت
نعمت و مسرت و اسراف و اتراق است تا آنکه وقوع و می خوشحال میگردد اند دشمنان دین را فتنه السرا و اب بر فتنه است چنانکه تیر کردیم و نصب نیز آمده یعنی ذکر و قدر
را بعد از آن بیان کرد از قبول خود و دشمنانم بصلح الناس علی و جل نیز بعد از وقوع این فتنه اتفاق میکند مردم بر مردی که کون علی صلح مانند رک است بر صلح و رک
بفتح و او کسر را برین و بالای آن و صلح کبریا و صلح لام استخوان بهلول یعنی بر مردی که استقامت ندارد و احوال وی نظیر بوج و برین بر استخوان بهلول مستقر نمی آید و وی
ترکیب نمی یابد ثم فتنه الد هبما بضم و ال و فتح التصفیر و هبما یعنی دایه یعنی سیاه تریک اینجا نیز لفظ فتنه مرفوع و منصوب آمده لا تلغ احد من هذه ال
نی گذارد این فتنه هیچ کی از این است را الا لطمه لطمه مکرر که طایفه میرند و را طایفه نبردنی فاذا قبل انقضت عبادت پس چون گفته شود که گذشت این فتنه عبادت و بد
زیاده پدید آمد یعنی تمام نشود و اندکی فرو نشست باز زیاد و میگردد و بصب الرجل فيها مؤمن و عیسی کا فواجع میکند مردم و روی در حالتی که مؤمن است و شام میکند در آنجا
که فتنه است حتی یصل الناس الی فسطاطین تا آنکه بگرد مردم و رجوع میکند بسوی دجنیه یا دکرده و انوه فسطاط اجمان لانفاق جنبه یکی فسطاط اهل
ایمان که نیست اهل نفاق در آن و فسطاط اجمان جنبه دیگر فسطاط اهل نفاق که نیست اهل ایمان در آن و فسطاط بضم فاو کسر آن جنبه و خسرگاه بزرگ و مجامع انوه
فاذا کان ذلك فانظروا الى الدجال من یومه او من خده پس وقتی که پدید شود این فتنه پس انتظار برید بر آمدن دجال را در همان روز یا فردای آن از آنجا
معلوم میشود که این فتنه در آخر زمان بوجود خواهد آمد اما در یقین فتنهای سابق هیچ حکم کرده اند خصوصا در فتنه السرا که گفته اند تحت قدسین مردی از اهل بیت من پدید خواهد شد
تا آن مرد از اهل بیت کیمت در زمان این فتنه دوا بود او دود و عن ابی هريرة ان النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال و یل للعرب من شوق فاقرب
الاک باد مرعب را از شری و فتنه که تحقیق نزدیک است افخم من کف بده رستگاری و پیروزی یافت کسی که باز داشت دست خود را از قتل حیر و او اله

دوست تو کین سخن من کان فیکم بر اینه سوار می شود و ارتقا بکنید طریقی و روشای کسانی را که پیش از شما بوده اند از بنی اسرائیل و غیر هم این شکایت است که از احوال ایشان بچیز میگویند میگویند سبب کبرای و تجا و از حد میگذرد و چنانکه اعم سابقه را شد از بنی اسرائیل و در احادیث دیگر این معنی بصریح و روایات است و او الهی و عن ابن المسلب قال سعید بن سبب که از کبار و قدما می تابعین است و خطابی از بعد و باقی گفت و فقت الغننه الاولى واقع شد فتنه اولی که پیش از آن فتنه و اسلام واقع شده بود یعنی مقتل عثمان مجاهد و مراد میدارد و این السبب از فتنه اولی کشتن عثمان بن عفان رضی الله عنه فلیق من اصحاب بد احد پس باقی ماند از صحابه بدر که در غزوه بدر حاضر بود ندید هیچ یکی یعنی مردند از آن کین باز که بر باشد فتنه مقتل عثمان در عس و ثلثین تا واقع شد فتنه ثانی که اصحاب بدر و مقتل عثمان کشته شدند و مردند و فتنه کسی که مردان بدین سعد بن ابی وقاص پیش از واقع شد سه سده بعد سال رضی الله عنه ثم و فقت الغننه الثانیة پسر واقع شد فتنه دوم یعنی الحزم در سنه ثلث و ستم فلیق من اصحاب احد پس باقی ماند از صحابه که در حیدریه حاضر بودند که آنرا بینه الرضوان خوانند هیچ یکی بهین معنی مذکور شد ثم و فقت الغننه الثالثه پسر واقع شد فتنه سوم فلیق من اصحاب طباخ پس بر طرف نشد آن فتنه تا حال آنکه در مردم قوی و فزونی باشد و طباخ بر وزن صحاب و کاهی بضم زاید قوت و من کذا فی القاموس و در مشارق لا نور کفر مراد بطباخ عقل است و نزد بعضی قوت و نزد بعضی حین دین و مذہب مراد فتنه خیر و صلاح و قوت است یعنی دین فتنه هیچ یکی از صحاب مانده و در حاشی نوشته است که مراد فتنه ثانیه خروج ابن حمره خارجی است در زمان مروان بن محمد بن مروان بن الحکم و بعضی گفته اند فی فتنه الا ناره و اولی است زیرا که مخصوص مبدئیه است چنانکه فتنه اولی و ثانیه و فتنه از ازاره مخصوص مبدئیه نیست و در مجمع البحار نقل از کرامانی گفته که فتنه ثانیه قال عبد الله بن الزبیر و حجاج است که در آن غریب کعبه بود و آن در بغداد و چهار در زمان عبد الملک بن مروان بود انتی و برین تقدیر صحیح باشد قول بعد بقای هیچ یکی از صحاب در آن چهره و در آن جماعه از صحاب بودند و او الهی بخاری باب الملاحم جمع لمح معنی محاربه که موضوع قال از هم است از جهت بسیار کوشش کشکان و روی باز از محاربه بعضی که معنی بود است از جهت اشتباک و اختلاط مردم و روی ماند اشتباک و اختلاط لمح با سدی که معنی بار است و معنی اول انتی اوت است و لمح معنی حیرت و وقعه عظیمه نیز آید فی الصراح لمح فتنه و حرب بزرگ و درین باب ذکر قائلای مخصوصی که در این معین در آن مخصوصه و بلاد معینه آورده و بیان ملاحظه این باب را حداد آورده از باب فتن که در اینجا ذکر قال اگر محمل و مبهم بود در الفصل الاول عن ابی هو و طغان و رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کنت لا تقوم الساعة حتی تقتل قنات عظیمان بر اینیکه و قیامت تا آنکه قال میکند و کرده بزرگ تکتون بلهیا مقتل عظیمه بیاید میان آن دو کرده کشتن بزرگ و عواهما واحد و دعوی این هر دو کرده و یکی است یعنی هر دو دعوی دین اسلام دارند و هر دو طاعت میکنند یا هر دو دعوی حقانیت دارند و هر یکی بر نعم و اعتقاد خود بر حق است گفته اند مراد باین دو کرده اتباع علی و معاویه چنانکه امیر المؤمنین علی فرمود که اخوانا بنوا علینا و غیر آورد اند که یکی را از جانب معاویه و از ایشان امیر آورد و ندیک از شیعه ایشان بر حال وی تاسف خورد که من میدارم که وی مسلمان بیک اسلام بود فرمود که کوئی که وی بنور اسلام است و درین حدیث دلیل است بر بطلان قول خوارج میگفتند که هر دو طایفه کافرند و بطلان قول روافضی که میگویند مخالفان علی کافرند و حنفی بعت دجالون کذابون و بر اینیست و قیامت تا آنکه بر اینیست میشوند در رفع کونیدگان که تبیس کنند و حق را باطل پوشند و چنانکه بنایند باشند و دجل معنی خلط و فوید و تبیس آید و قیامت من ثلثین حد دین دجالان نزدیک است پس تن در باب سابق می بطریق یقین فرمود و اینجا نزدیک پس میفرماید که آنکه آنجا نیز نزدیک پس مراد باشد که مسامحه کرد و میفرمود و تواند که اولاد می بطریق اسام و اجمال شده باشد و ثانیاً تبیین یافته و الله علم کلهم ثم نعم الله و رسول الله هر که اهل از ایشان کان میرود و دعوی میکند که او پیغمبر خدا است و حنفی بعضی العلم و بر اینیست و قیامت تا آنکه کفره شود و علم و پرده بسته شود و از میان مردم برفتن علما از جهان و بکثر الزلازل و تا آنکه بسیار شود زلزله و بفتن و اب الوغان و نزدیک یکدیگر میشود زمانها شود و میکند زنده چنانکه سالی شای و ماهی مثل هفت و هفت و هفت و هفت و روزی و روز چون ساعت یا مراد باین زمان مهدی است که چون واقع شود امن و زمین و خوش گذرد و زندگانی کوتاه نماید زمان چنانکه خاصیت زمان عیش و راحت است که هر چند دراز باشد کوتاه نماید و صاحب دیگر نیز برای این عبارت و در کتاب رویا و کتاب فتن گذشته است و معنی اول مطلق حدیث دیگر است پس محل بر آن ظاهر تر باشد فتنه و بظهور الفتن و بر اینیست و قیامت تا آنکه پیدا میشود فتنها و جنگها میان مسلمانان و بکثر الحوج و تا آنکه بسیار میشود و هو القتل یعنی مراد بر حق قتل است که سبب فتنه و اختلاط وجود می آید و حنفی بکثر فیکر الاموال و تا آنکه بسیار شود و در میان شما مالها فیقض پس بسیار شود و فیض در اصل بسیار بخت آب چندانکه روان گردد و در وادی حنفی هم در المال من قبل صدقه درین عبارت چند وجه است اول آنکه بهم بعضی را و کسر خوانند و در بجنب معنی چنان باشد بسیار شود مال تا آنکه در قلی از آن و مخزون گرداند خداوند مال را چنان کسی که قبول کند صدقه او را یعنی بسیار می جوید فقیری را که گزیده و صدقات او را بستاند و کم باید از جهت قلت وجود محتاجان دوم آنکه بفتح یا و ضم خوانند از هم معنی قصد در ب مرفوع یعنی تا آنکه قصد کند و بسیار بگوید صاحب مال کسی که بستاند صدقه او را سیم هم معنی بفتح یا و ضم و در بجنب از هم معنی چنین گردانیدن فی الصراح هم که اخن بباری تن را و فی القاموس اللهم الخون هم الاثر فتنه که هر معنی اند و یکین خوانند صاحب مال را یا یا فتنه فتنه قول کند صدقه او را و حنفی تعرضه تا آنکه ظاهر کند مال را بر شخصی تا بستاند از فبقول الله یعرضه علیه پس میگویند کسی که عرض میکند مال را روی لا اوبیج

دلیل است
در این باب
که هر دو طایفه
کافرند و حنفی
بعت دجالون

به نیست حاجت مرابا لب ادب بختی حاجت مند شدن و حتی بطلان الناس فی البیان تا آنکه درازی کنند و فخر کنند مردم بگوید و بگوید و بر آوردن خانه
فی الصرح بنا بر آوردن خانه میان بنجم دیوار کرد بر آوردن و تطاول بکر کردن و کردن دراز کردن در وقت کزیت و حتی هم الرجل بفوا الرجل و تا آنکه بگوید
مردی بر کردی دیگر فقول پس میگوید با لیتی مکانه ایگاش من می بودم بجای وی یعنی در قبر وی بخت فتنه در دین که در آخر زمان می بیند پس مرک و از دین
تا آنکه از آن بلا نجات یابد و این محسود و مطلوب است چنانکه در حدیث آمده و از ادوات یوم یقوم فتنه الحدیث اما قتی موت بخت بخت دنیا را ببرد و با
وجود آن واقع است و حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب خود شرح این باب العلامات بین مدی الساعه باید و این روزی است
که شبه کرد و در ای قیوم و در آن روز و بعد از آن روز قیوم قبول نیست چنانکه فرمود خدا و اطاعت و دواها الناس آمنوا اجمعون پس چون بر آید آفتاب از جانب
مغرب و بریند آن را آسمان ایام آن روز و هر دو امر آخرت عیان کرد و فتنه که حین لا ینفع فتننا ایما لها پس آن روز است که تمام آنکه سود میکند هیچ نفسی را ایما
آور دین و دین آن روز هر تکی امت من قبل نفسی که ایما نیارده بود پیش ازین روز او کسبت فی ایماها حین او سود میکند کرد و نفسی یکی را در
ایما خود اگر کسب کرده بود پیش ازین روز و لغت من الساعه و هر آنکه برایش و قیامت و قد نشر الرجلان ثوبهما بلبهما و حال آنکه تحقیق کننده آن
دوم و جانه خود را میان خود یعنی برای فروختن فلا یلبا بعبانه و لا یطویانه پس خرید و فروخت میکند آنرا و نبی عیسی که در همین حال باشد که قیامت قائم شود و
من الساعه و قد انصرف الرجل بلبن لحنه فلا یطعه و هر آنکه برایش و قیامت و حال آنکه باز برگشته است مردی بشیر تا خود پس بخورده است آنرا
یعنی ناقه را و دیده آورده است و هنوز آن شیر خورده که قیامت در رسد نتواند بکلام ناقه شیردار که و دیده شده تا دوسه ماه بعد از زائیدن این نام دارد و بعد
از آن بون میگویند و لقوم الساعه و هو یلبط حوضه فلا یستی فیه و هر آنکه قیامت و حال آنکه مرد کل می اندازد حوض خود را تا شیر آن را
آب و در پس آب میدهند شیر آن خود را در آن حوض هم درین قیامت می آید و لقوم الساعه و قد رفع اكله الی فیه فلا یطعمها و هر آنکه برایش و قیامت
و تحقیق بر داشته است مردی خود را بسوی دین خود پس بخورده و آنرا و قیامت میرسد یعنی قیامت یکایک میرسد و کار و بار باشد که در رسد و در قیامت این جا
نفسه است که بدان همه میرسد لیکن علامات قیامت پیش از آن می نهند متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم
الساعه حتی تغفلوا فو هنا قائم میشود قیامت تا آنکه قال میکند شما قومی را که بغالهم الشعرا و پوشای ایشان از موی بافته است و بعضی کوبند بیان درازی
موی است چنانکه مویهای ایشان تا پاهای ایشان میرسد و بجای غالی می نشیند و این معنی بعد مینماید خواه موی سر مراد دارند یا موی ساق و حتی تغفلوا
الترك و تا آنکه قال میکند ترکان را که از اولاد یافث بن نوح است و ترک نام پدر کلان ایشان است و صورت ایشان نیست که صفار الا عین حملا و جوه
ذلف الا نوف و چشم سرخ روی پست پی ذلف بضم دال و سکون لام جمع از ذلف چنانچه جمع حاکم و سکون هم جمع احمر کان و جوههم الحجان المطوقه
بفتح هم و تشدید نون جمع کبریم و فتح هم کوبای که رویهای ایشان سپر است و ذلف بفتح ذی یعنی با سطرهای طرف آن که بالای آن تور بوقهای چرم هم
نهادند در سطرهای و بسیاری گوشت و مطرقه بضم هم و سکون طاء و تخفیف الاز طراق و بفتح طاء و تشدید را از تطریق نیز خوانده اند متفق علیه و عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی تغفلوا برایش و قیامت تا آنکه قال میکند خود را و کومان من الاعاجم
خود را که مان از عجیان خود بضم خاد را خسر زای نام کرد و بی زردمان است از بلاد خوزستان و کرمان کبرکاف نام شهری معروف است میان فارس و سجستان
و محدثان آنرا بفتح کاف نیز روایت کنند و در قاموس گفته کرمان بفتح کاف است و کبرکاف نیز آمده یا کسر خطا است و کرمانی شارح بخاری گفته که ما داناییم بنام
شهر خود کبرکاف است نه بفتح است و اما که فتح قومی از تقریب است و روایت محدثان بفتح کاف بنی بران است و صفت خود و کرمان نیز از آن است که حو الوجه سرخ
و فطس الا نوف پست بنی صفار الا عین و چشم و جوههم الحجان المطوقه رویهای ایشان مانند سپر بافته است بغالهم الشعرا یعنی موی ایشان
موی پست و واه المجادی و فی روایه ثله عن عمرو بن قنبله بناء فرغانه و عن مجرم صابی است روایت کرد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
در روایت کرده از دین جن بصری و حکم بن الاعرج و در روایتی بخاری از عمرو بن قنبله بجای حو الوجه عواض الوجه است یعنی پیر و عواض وجه و فطس
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی یغافل المسلمون اليهود فایم میشود قیامت تا آنکه قال میکند مسلمانان و یهود
فیغفلهم المسلمون پس میکنند و یهود از مسلمانان حتی یغفلیهم اليهودی من و دلو المعج و الشجر تا آنکه بنیان میکند و یهودی از پس سنگ و دوزخ فقول
المعج و الشجر پس بگوید سنگ و دوزخ یا مسلم یا عباد الله هذا یهودی خلجی ای مسلمان ای بنده خدا این یهودی است پس من فعال پس یا
فاغفله پس بکشد او را الا الغرقه که درخت عند قد یفتح من و سکون را و فتح فاف نام درختی است خار دارد و مقبره مدینه را که بقیع العسره قد کوبند
اضاف بوی کند که در زمان پیشین این درخت درین جا مبار بود و این درخت یهودی را که بوی پناه میدهد و نشان مینهد و بنیان میدارد و فاف
چون شجر اليهود زیرا که وی درخت یهودی است و در باب ایشان نبی است که حقیقت آنرا خدا و رسول وی نداند و واه مسلم و عنه قال قال رسول

کل غیر غالب و فنی الشرحه فاذا كان اليوم الرابع من جوعه باشد و ز چهارم بعد اهل البیت علیهم السلام صد کند و برخیزد و بدو و یکصد سبوی دشمنان باقی اهل اسلام بود سبوی دشمن و غیر آن بر آمدن فجعل الله الذی موهب علیهم پس سبک دادند الله تعالی هریت و شکست بر لشکر اسلام و بر بدال مملد و را بفتحات هریت در جنگ فقتلون مسئله لیر و مثلها پس کارزار میکنند کارزاری که دیده نشده است مانند آن کارزار حق ان الطاوله لیمر نجبا هم تا آنکه پرنده می آید می برد و میکند و جواب و نواهی ایشان فایضیلتهم حتی یجئینا پس می گذرد و در پس می اندازد ایشان را آن پرنده تا آنکه مرده بر زمین افتد بجهت کینه بوی ایشان با بخت طول مسافت ازین سو تا بان سوس پس مانده میشود از پیدین و می افتد فیقعد بنو الالب پس شمار کرده میشود پسران یک پدر یعنی خوشان و خا و ندان یک دیگر که حاضر بودند در جنگ شمار کرد و در کار کا فو اما به فلا یجد و نه یعنی منم بودند صد کس پس می آیند از آنان عدد صد کس که باقی مانده باشند از ایشان الا الرجل الواحد مر یک مروا بقدر کشته شدند که صد یک باقی ماندند فبای غلبه بصریح پس کلام غنیمت شادمان کرده شوند اوای مبررات فبهم یا که ام میراث قنمت کرده شود فبما هم کذلک پس در ثانی این حال که ایشان بچنین باشند از همه عوایا پس هوا کبر من ذلک ناگاه بشنوند خبر جنگ دیگر را و عذاب و شدت دیگر را که وی بزرگتر و سخت تر از آن جنگ و عذاب پیشین است و باس بهزه عذاب و شدت در حشر ب فجاءهم الصیحیح پس می آیند ایشان را اوای ان الدجال قد خلفهم فی ذراتهم بدستی که دجال بعد از ایشان آمده در فرزندان ایشان فبفضون مانی ابدیهم پس سبک دارند و میمانند چیزی را که در دست ایشان است از مال و منال و قبولون و رومی می آید بجانب فرزندان فبغشون حشوی فوا من طلیعه پس پیش میفرستند و سوار را باده جماعت از سواران را تا مطلع شوند از حال دشمن و لایع بر وزن کریمه کسی که پیش فرستاده شود و بجای سوسی بختر حال غنیم واحد و جمع و روی برابر است فال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی لاعرف اصمما هم بدستی که من میشناسم نامهای ایشان را و اسماء و اما هم و نامهای پسران ایشان و الوان خولجهم و رنگهای لباس ایشان را هم خبر فوا من علی ظهر الارض یومئذ ایشان بهترین سواران اند بر روی زمین در آن روز و راه مسلم و عن ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال هل سمعتم عبد بنه جانب منها و جانب منها فی الجحیم گفت آنحضرت آیا شنیده آید شما خبری را که شنیده آید و در دشت است و یکصد و در با فالوا انهم یقتلون اری یا رسول الله شنیده ایم فال لا یقوم الساعه حتی یفرها حصعون الفامن بنی اسحاق گفت بر این میشود و قیامت تا آنکه جنگ کنند اهل آن شهر را بمقتل هزار کس از پسران سخی پیغمبر علیه السلام فاذا جاءوا فلو انوا پس چون می آیند پسران سخی آن شهر را بجنگ فرو می آیند و نواهی آن شهر فم یقال بسلام پس جنگ میکنند آن شهر را با آلات حرب و لیر و مواسمهم و می اندازند بجانب ایشان تیر می رانند فالوا امیکون لا اله الا الله واهه اکبر فیسطط احد جانبدار پس با قسط میکرد و می افتد یکی از دو جانب آن شهر فال فودین بود المرادی گفت ثوبین زید که راوی این حدیث است کینت او با و با است حمصی است و روایت کرده است از خالد بن معدان و روایت کرده از وی سخی بن سعید حافظه صدوق صحیح الحدیث و لیکن قدسی است باز منقح و محسن و مایه لا اعلمه الا قال الذی فی البحر نید انهم او را که گفت یکی از دو جانب شهر آن جانبی و در دیار است ثم یقولون الثالثه یترکونک و دوم بار لا اله الا الله واهه اکبر فیسطط جانبها الاخر پس می افتد جانب دیگر شهر ثم یقولون الثالثه یترکونک سوم بار لا اله الا الله واهه اکبر فبصریح لهم پس گناه ده شود و راه کرده میشوند برای ایشان هند خلوها پس می در آیند شهر را فبغشون پس غنیمت میکنند فبما هم فیفتنون المغام پس در ثانی اگر قنمت می شنید غنیمت اذ جاءهم الصیحیح ناگاه می آیند ایشان را اوای او از آن کشته و صریح یعنی آواز و آواز کننده و صریح یعنی نا آواز و آواز کننده هر دو آید فقال ان الدجال قد خرج پس گفت آن آواز کننده که دجال تحقیق بیرون می آید فتوکون کل شی و بوجودون پس میکند از پیر چیز را بر یکصد سبوی وی و راه مسلم الفصل الثاني من معاذ بن جبل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم عمر ان بدت المقدس خواب یثوب سموری و آبادانی بیت المقدس سبب مفسی بخوابی و ویرانی یثوب است زیرا که آبادانی بیت المقدس باینست که بخاری آنده غلبه ایشان است و آن سبب خرابی یثوب باشد و یثوب نام مدینه طهره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ما نا که اطلاق این اسم در حدیث برین مدینه طیه پیش از وودنی از آن است و اشتقاق یثوب از ثرب است یعنی طراک یا نام یخی از ثرب است که در ابتدا آبادان کرده است و تمام این بحث در تاریخ مدینه ذکر کرده شده است و خواب یثوب خروج الملحه و خرابی یثوب سبب بیرون آمدن و پیدایش آن فتنه و جنگ عظیم است که ما بقا مذکور شد که در وی از یک باقی ماند و خروج الملحه ففقط غنیمت و پیدایش آن جنگ سبب فتح قسطنطنیه است و فتح قسطنطنیه خروج الدجال و فتح این شهر سبب و امارت بیرون آمدن دجال است و مراد آنست که این حوادث و وقایع بعد از آن دیگر باین ترتیب وقوع خواهند یافت و وجود سابق فلاست و امارت حدوث لای آنست اگر چه مملتی مملتی و تاخیری نیز واقع گردد و راه او با و د و فتنه فال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللجه العظمی و فتح القسطنطنیه و خروج الدجال فی سبعة اشهر فمردان سه وقایع در مدت هفت ماه واقع شد فی است و راه التومندی و ابوداؤد و عن عبد الله بن شبران رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال عبد الله بن سبر بن موحده و سکون بین مملکتی با زنی و والدین وی و برادر وی و طیه و خواهر وی صما هر صحابی اند احوال وی در موضع دیگر نوشته

روایت
نویس

شده است روایت میکند آنحضرت گفت بین الملحه و فتح المدینه هست و ستین میان آن جنگ عظیم و فتح شهر مذکور سه سال است و بفتح الدجال فی القلعه
دیرین می آید و جال در سال پنجم بیان این حدیث و حدیث سابق اختلافی فاحش است ولیکن این حدیث صحیح است چنانکه گفت رواه ابوداؤد و قال هذا اصح و در
حدیث سابق سخن است و بعضی روایت بخروج و طعن و وعین بن عمر قال یوشک المسلمون ان یحاصروا الی المدینه نزدیک اند مسلمانان که حصار
و مضطر گردانیده شوند بسوی مدینه مطهره که بیرون نتوانند رفت از وی و از نواحی و می حتی بکون ابدال مسالحم سلاح تا آنکه بیاید و در ترین سرحد
ایشان سلاح بفتح بین و کسر حاء محمله یا رافع و بتبیین و بغیر تبیین و وجه آن در شرح مذکور است و سلاح قریب من خبی و سلاح نام جایی است نزدیک انحر
که بر چند مرحد از مدینه مطهره است رواه ابوداؤد و عن ذی محضر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول روایت از
مخبر و سکون خا و معجم و بفتح موحده که خادم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و برادر زاده نجاشی بود گفت شنیدم آنحضرت را که گفت متصالحون الروم صلحا
آنها نزدیک است که صلح کنند شمار و م را صلحی این گردانند و طرفین از عذر و غنه فقیران انعم و انعم عد و امن و و انکم من جذب میکند شما و ایشان با تفاق دشمنان
که از پس شما اند فتنی و ن و غفون و فتنمون و فتنمون می آید از آن جنگ شتم ترجعون انیر میگردید یعنی فتنوا
بموجب ذی قلول تا فرد می آید بر غراری که زمین بلند دارد و فتنه و جمل من اهل النصیبه پس بلند میگردد اند مردی از اهل نصیبت یعنی از روم چو روم
بر دین نصیبت اند الصلیب چلیبای ترسیان را فتنول پس میگردانند و غلب الصلیب غالب آمد صلیب پس نص میگردانند باین سخن فتنص و جمل من المسلمین
پس خشم میکند مردی از مسلمانان بشنیدن این سخن از آن نصیبتی فتنه پس میگردانند و بر نصیبتی میگردانند صلیب را فتنه ذلك تعدد الروم پس نزد این قضیه
و شکست عهد میکند روم و بفتح الملحه و کرد می گردانند مردم را برای جنگ و داد بعضی هم و زیاده کرده اند بعضی از روایت را که فتنش و المسلمون اسلحهم
پس می خیزند و می چند و شتاب میرند مسلمانان بسوی سلاحهای خود و فتنشون پس گردانند و زار میکنند بار و دم فیکوم الله بک العصابه بالشهادة پس گرامی میدارد
خدای تعالی آن گروه مسلمانان را بشهادت رواه ابوداؤد و عن عبد الله بن عمرو عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اتوکوا محبشه نما
توکو که گذاردید جبهه را و تعرض کنید و بخا و دیدار شما را مادام که بگذارند ایشان شمار را و تعرض کنند شما فاند لا یستخرج کثر الکعبه زیرا که بیرون نمی آرد
کنج کعبه را الاذ و السوایق من محبشه مگر مردی خداوند و ساق خود بار یک از جبهه و سوتیه تصغیر ساق است و ساقهای جبهه در اکثر خود و بار یک
بیابانند و کنج کعبه جبارت است از مالهای که مردم بنزد در قدیم الزمان بر بیت الله می آید و میسکیند که در زیر کعبه کجی مدفون است و در حدیث دیگر آمده است
که خراب میکند کعبه را صاحب و سوتیه و از حدیث و این نزدیک قیامت باشد و فتنی که باقی ماند کونیده اند الله و بعضی گویند که آن در زمان عیسی باشد علیه
السلام و قرطبی گفته که بعد از برداشتن قرآن بود از سینا و برداشتن مصحف از میان مردم بعد از موت عیسی دین قول صحیح است رواه ابوداؤد و عن
من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال دعوا محبشه نما و دعوا که گذاردید جبهه را مادام که بگذارند شما ایشان را و اتوکوا الزکما توکو که
و بگذارید ترک را مادام که بگذارند ایشان شمار اگر گویند که در قرآن مجید حکم چنانست که قاتل المشوکی کافر پس علی العموم فرموده است که مشرکان اقال کسبه هر که با
که جبهه و ترک از عموم این آیت مخصوص اند و خارج زیرا که دیار ایشان بعد است و در میان بلاد ایشان و بلاد اسلام دشت و بیابان بسیار تا اگر ایشان تعرض کنند و
بر بلاد اسلام تا نزد تعرض بایشان نیاید که داما اگر ایشان بقت کنند و در بلاد اسلام بقر و غلبه بایند فرض عین کرد و قال ایشان با گویند که این آیت ناخ
حدیث است و حکم این حدیث را ابتدا ای سلام بود بحجت ضعف اسلام و چون قوت گرفت حکم عام شد که قال الطیبی رواه ابوداؤد و النسائی و
عن بویه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی حدیث روایت است از بویه اسلمی از حضرت عیسی صلی الله علیه و آله وسلم در حدیثی که آورده فقا
قوم صفاد الاعمین قال میکند شما را قوی خردشمان یعنی التوک میخا که ازین قوم تکریم را قال استوقونهم ثلث موات گفت آنحضرت میرانید شما ایشان را سه بار
حتی قلعونهم بحیره العرب تا آنکه غنی میگردانید ایشان از ولایت عرب فاما فی السباقة الاولى فینجمن هرب منهم اما در انداختن رستگاری
می یابند که نیکو که بختند از ایشان و اما فی الثانیة فینجمن و هلاک بعض و اما در راندن دوم پس نجات یابانند بعضی و هلاک میشود بعضی و اما فی
الثالثة فقصطهم و اما در راندن سیوم پس قطع کرده میشوند و ازین برکنده میشوند او کما قال یا خا نچه فرمود آنحضرت این لفظ در جای میگویند
که حدیث بعضی نقل کرده میشود و لفظ او مخصوص معلوم باشد رواه ابوداؤد و عن ابی بکره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من
بنول افاس من احنی بغا بطه فسرود و فرد می آیند مردمان از استمن و زمین بپت مخاک فسرانج شیوه البصره نام سیرند او را
بصره بفتح با و کسر آن و سکون حاء بفتح آن و کسر حاء و سینا آمده عند نصریقال له و جله تزوجی که گفته میشود و مرا در جمل بفتح دال و کسر آن بکون
علیه جسی می باشد بروی بی یک و اهلها بیا ریابند اهل بصره و می کون من اصحاب المسلمین و می باشد آن شهر از شهرهای مسلمانان
و اصحاب گفت اشارت کرد به بزرگی آن شهر چه شهر عظیم را گویند بعد از آن مدینه و مکه و قریه است و اذاکان فی آخر الزمان و چون باشد

امراجال و آخر زمان جاء بنوا قسط و انما يند برای قال اهل این مصر بران قسط یعنی ترکان و قسط را بفتح قاف و بضم طاء الف مقصوره نام بدو کلان ترکان است که بر ایشان
از اولاد او نیند عراض الوحوه صفاد الاعین کرد و عیسی ایشان بن است و چشمها خدحتی بنی لواعلی شطال الهوت انکره و می آیند بر کرازی بن جوی فخر فوق
اهلها ثلث فوق پس متفرق میشوند اهل بصره سه گروه فوقه یا خندون فی اذ غاب البقره البویه گروهی پناه میگیرند در دمیهای کاوان و دشت و بیابان یعنی
عراض میکنند از قال و مشغول میشوند بحراشت و زراعت و خلاص میکنند خود را از هلاک باین عمل یا بار می کشند اهل و عیال و اسباب متاع خود را بر کاهان و
سر میدهند و در راه بیابان و شرابهای غریب و بیرون میروند تا از شرایشان نجات یابند و قول و کمی فرمود و البریه درین معنی ظاهر تر و ناظر تر است و هلاک و اهل
میشوند این گروه و از شرایشان باین عمل خلاص و نجات میشوند یافت چه آتش فتنه ترکان چنان مشتعل نگردد که باین جلیها توانانشانند و فرقه یا خندون و لافنها
و گروهی دیگر پناه میگیرند مر قضا می خود را یعنی امان چنانکه مستعصم بامد خلیفه و اکابر و اعیان بغداد و علماء و امارا آن بطلب امن و امان میروند و هلاک و اهل
شدند و در تحت تیغ بیدریغ ترکان متاصل گشتند و فرقه بجمعولن ذرادی هم خلف ظهور هم و گروهی دیگر میگردانند و می اندازند فرزندان خود را پس پشیمان
خود یعنی تعاف میزنند از ایشان و قطع مینمایند علاقه و محبت ایشان یا دنبال خود میگردانند و همراه خود میبرند و بیافانلو تمام و قال میکنند با ترکان و کشته میشوند اکثر ایشان
و هم الشهداء و ایشان شهیدان جنتی کامل در شدت که در طوفان این چنین فتنه و طغیان این نوع ابتلا که هست بقصد و متابعت نمودند و در راه خدا جان دادند و واه
ابوداؤد این قضیه اشارت است بر آمدن تار و آتش فتنه و قتل و در دادن ایشان در بلاد اسلام و در گرفتن این تشریف بلند شدن شطری و در اندک مدت و سخن
دی عالم را و این قضیه است که زبان تفسیر و تحریر از کشف و بیان آن عاجز و قاصر است و گفته اند که از ابتدای عبارت ربع مسکون مثل این واقعه باین کیفیت بود
یافته چه اگر می بود نقل کرده میشد و این قضیه در کتب تواریخ بتفصیل مذکور است بدانکه آنچه درین قضیه در حدیث بصری مذکور است نام بصره است و علمای گفته اند که
مراد بدان بغداد است بدلیل آنکه در جلد و دلیل در بغداد است نه در بصره و شهر بغداد در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین بهیئت بنایافته که الان است بلکه قریبا
بود متعدد و متفرق از مصافات بصره و منسوب بدان و آنحضرت خود خبر داد از وجود آن و فرمود دی مصری خواهد شد از اصحاب مسلمانان عظیم و بسیار خواهند بود
اهل و مسکنه آن و نیز ترکان بجهت حیرت و قال باین کیفیت مخصوص که مذکور شدند در آمده اند و از باب تواریخ آنرا نقل کرده الا در بغداد و چنانکه مشهور و معروف
است پس که بصره در حدیث بجهت آنست که بصره نسبت بغداد شهری قدیم است که قریبا و مواضع که بغداد در آن بنایافته منسوب بوی و دین چنانکه گفتیم و نیز نزدیک
به بغداد و قریب است که نام دی بصره است و اکنون آنجا را نسبت بوی باب البصره میگویند و عن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال کنت
روایت از انس که گفت آنحضرت با انسان الناس بمصر و ان اصحابی انی سر دم میبازند شهر را روان مصر ایصال له البصره و بدرستی که شهری
از آن گفته میشود و او را بصره خوانفت مودت بها و دخلها پس اگر تو بگذری بصره یا در آنی و را خاهاك و مسباخها پس دور دار خود را از موضعی که مشهور است
دارد و مسباخ بکسر جمیع بنحو لبکون با و کسر آن زمین ترکم و نام موضعی است در بصره و کلاوها و دور دار خود را از موضعی که نام دی کلاه است بروزن گران
و در اصل معنی که از جوی آید و بخلفها و سوهها و از خزانه را روی و باز روی و باب امرها و از در ملک و امرا روی و عیالک بضو لهما و از زم کسر زمینها
و ناحیههای او را که نام دی ضواهی است و ضواهی جمع ضاحیه از زمین که ظاهر و بارز باشد در آفتاب و ضاحیه بصره نام موضعی است از آن فائده یکون بها پس بجا
که شان نیست که میباشد درین مواضع که تخذیر کرده شد از در آمدن آن خست فرودون در زمین و قذوف و سنگ انداختن از آسمان و وجف و زلزلهای
سخت و قوی میپوشون و بصحون قرده و خنای و و گروهی که شب میکنند یعنی هیچ و سالم و مبادا میکنند در حالی که مسخ کرده میشوند و گردانیده میشوند بصورت
بوزنها و شوک ما از اینجا معلوم میگردد که مسخ دین است نیز جاز الوقع است اگر جائز نیست بود تخذیر و تحذیر از آن فائده نمیداشت و تحقیق و تحقیق و تحقیق است
در احادیث و عیبه آن در باب فتنه قدریه و از اینجا گفته اند بعضی شراح که درین حدیث اشارت است بوجود قدریه در آن شهر زیرا که
مسخ درین خبر قوی باشد و اما علم و واه ابوداؤد روایت کرد این حدیث را ابی داؤد من طریق لیث بن جهمی و الوای از طریق کثیم
نخوده و در آن طریق راوی را بل قال لا اعلم الاذکره بلکه گفته اند انما اشارت است بیک روایت که داخل این اسناد است مگر که ذکر کرد
این حدیث را عن موسی بن انس عن انس بن مالك این ناظر را بهام و شباهه است و این موسی بن انس بن مالك انصاری قاضی بصره
است و از تابعین اوست روایت کرده از پدر خود روایت کرد از زین العیون شامی و حمید طویل و در نسخ اصل از شکات که مؤلف است و بجا
بیاض است بجهت نا یافتن مؤلف نام راوی را مردم دیگر آمده و نام راوی را یافته و نوشته اند چنانکه در امثال آن گذشت و عن صالح
بن دهم میقول روایت است از صالح بن دهم که از تابعین است می گفت انطلقنا حاجین رفیم بقصد حج از بصره بلکه فاذا راجل
پس ناگاه ابن عامری حاضر است و مراد باین ابو هریره است فقال لنا الی جنبکم قریه فیقال لها الابله یسر گفت آن مرد ما را در جانب
از شهرهای شما می است که گفته میشود او را ابی بصره میزد و موحده تشدید لام نام قریه است مشهور قریب بصره در قاصوس گفته که وی یکی از پیشانیها

ظاهر کرد و اندوختن کند و در پرده کند عن کفر من ذهب از کجی که از طلاست یعنی آنچه خوشم کرد و دوازده روی کجی از طلا برآید فلا حضور من باخذ شهاب پس کسی که حاضر
شود و آنجا پس باید که نشاند از وی چیزی زیر که وی باعث تنازع و تعادل است چنانچه در حدیث آمده باید و بعضی گویند زیر که گرفتن آن کجی نجاست موجب ورود
و نزول آفات و بلیات است و آن آتی است از آیات خداوند تعالی و بعضی گفته اند از جهنت که آن مال مضروب و کرده است نزد خن سحانه مثل مال قارون پس احتیاج
و منع بدان حسام باشد و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یجسی الغزاة عن جبل من ذهب و هم
از این بهره است که گفت آنحضرت قایم میشود قیامت تا آنکه کثیف میکنند فسادات زکوی که از طلاست یعنی ظاهر کرد و اندازد از اقتضال الناس علیه کثاشی
میخند و میان بروی فقتل من کل ماله پس کشته میشوند از هر صد تسعه و تسعون نود و نه و بیول کل رجل منهم و میگویند هر یکی از ایشان را علی اکون
انا الذی انجوا شاید که من باشم آنکه حیات یوم و دواهم مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هم از این بهره است که گفت
گفت آنحضرت فقی الا رض افلاذ کبد هائی میکنند یعنی بیرون می اندازد زمین بارهای هر خود را که هارشت از کجای مدفون و عسوق معدنیه و افلاذ
جمع فلدست بکسر فاول در چشم و فلدغه یعنی قطعه و در قاموس گفته که فلدغه کبر کبر و فلدغه تبار و باره و باره ذهب و فضه و هم و تعبیر بارهای هر از برای است
که آن خلاصه زمین است چنانکه هر خلاصه شتر است اما فلدغه برای شد و دگر فاولام و فنجین و فنجین معنی جواهر معدنی است مثل ذهب و فضه و نحاس سی و فایده که
بیرون می آرد زمین قطعه ها امثال الاسطوانه مانند ستون ها من الذهب و الفضة از طلا و ففسره فنجی الفاضل پس می آید کسی که گفته است مردم را بر این
مال فقول فی هذا اقللت پس میگوید از برای این قتل کرده ام من و یجی الفاطح و می آید قطع کرده جسم و باز دارند احسان الاخوان فیقول فی
هذا اقلطت و می پس میگوید از برای این مال بریده ام من و یجی السارق و می آید در فقول فی هذا اقلطت یدی پس میگوید
از برای این بریده شده دست من یعنی این مال چیزی است که در محبت و خویش اولین معاصی ارتکاب کرده و این مختار دیده ام و الا ان بیسج کاری آید و
حاجت بدان نداریم فیدعونه پس ترک میکنند و میگردانند آن مال را که از زمین برآید فلا یاخذون منه شهاب پس میگردانند از آن چیزی را دواهم مسلم
و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الذی یفشی بیده تحت آنحضرت سو کند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت و
لا نذهب الدینا حتی یوالج کل علی الخبر نیر و دوفانی میگرد و دنیا تا آنکه میگرد و مرد بر او رفتن غلبه پس میغلطد بر کور و بقول یا لیتکت
مکان صاحب هذا القبر و میگوید کاشکی من بودم بجای صاحب این کور و لیس به الدین الا البلاء و نیست بوی دین کربلا و این عبارت را دو
معنی گفته اند یکی آنکه مراد بدین عادت است و دین معنی عادت آمده پس معنی خان باشد که میغلطد آن مرد و آرزو میکند بر قرب و نیست غلطیدن و آرزو کردن
مراد را عادت و نیست باعث مراد را مگر بلا و ففسره که گرفتار او شده و وجه دیگر آنکه دین معنی مشهور است و معنی آنست که نیست مراد را باعث بر غلطیدن و آرزو
کردن بجهت امری و ففسره که رسیده باشد او را در دین بلکه بلا و شقت که از جهنت دنیا رسیده است و این هر دو وجه خالی از بعدی نیست و تواند که معنی این باشد
که در انوقت که می غلطد بر قرب و ففسره میگوید موت را بیسج از دین باقی مانده است و دین بجهت ففسره و ابتلا از دست داده و مانده است نزد وی مگر همین بلا
و ففسره دواهم مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی یخرج فاد من ارض الحجاز قایم میشود قیامت تا آنکه
بیرون می آید آتشی از زمین بجای نضی عناف الابل بصری روشن میگردد که دهنهای شتران را در بصری بضم با و سکون صا و شهریت از شترهای
شام میان وی و دمشق چند مرحله است منقح علیه بدانکه اخبار و در ظهور این نار سجد تو از رسیده و غالب ظهور او در مدینه منوره بوده است و در
تعالی برکت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوة اهل این بلده را از آفت آن وقایت نموده و ابتدای ظهور آن از روز جمعه ثالث جمادی الاخری تا روز
یکشنبه بیت و بنعم رجب که مجسوع آن مدت پنجاه و دو روز است بود و رسیدن آن از جانب حجاز بود و مانند شهری بزرگ که او را قلعه باشد یا بروج
و کنگره ها که یا که جماعه از آدمیان هستند که او را میکشند هر کوی که میرسد خاکستر یا زد و چون از زیر میگرد از دو چون رعد فریاد میکند و چون در باجوش
میزند و کویا از میان آن جوهای سحر و کبود می برآید و قریب مدینه مطهره میرسد و با وجود آن نیسی با و از آن بجوی مدینه می آیند و گفته اند که آن
نار الکاف و اطراف آن بودی و براری را گرفته بود و حرم نبوی و جمله بیت مدینه را مثل نور آفتاب در گرفته و مردم شبها در روشنائی آن
کار میکردند و نور آفتاب و ماه در آن ایام از کار افتاده و آنخاف پذیرفته بود و بعضی از اهل کعبه نور این نار در باره و بصری مشاهده نموده و از عجایب
احوال این آتش آن بود که احجار را بپور و دیکر خارج نصف خارج را آتش فرو برده بود و چون نصف داخل رسید منطی گشت پس اهل مدینه مقدس را و تبرع و استعجال آوردند
و در مظالم نمودند و اتفاق و اتفاق کردند و در شب جمیع اهل مدینه حتی النساء و الصلبدان در حرم شریف بیت کردند و در حرم شریف
سر برهنه حق تضرع و استعجال بجای آوردند و در کار تعالی روی آتش بجانب شمال گردانید و اهل این بلده خطره را از این آفت نجات بخشید

در بعضی

و همدین سال و قایع غریبه در کثافت عالم بحدوث آمد و در اول سال و یکروز و پنجشنبه در بغداد و کثافت عالم آتش حرب و فتنه بلند شد و خاک بکشد
و در کتاب جذب القلوب الی ديار المحبوب که در احوال مدینه مطهره تالیف یافته است زیاده برین مذکور شده و الله اعلم و عن انس بن رسول الله صلی
الله علیه و سلم قال اول اشراط الساعة تخمین ملامت قیامت فادعوا للناس من المشرق الی المغرب انشی است که میرزا مردم را از شرق
بجانب مغرب طبعی گفته که بر او ولایت است و در علامتی که متصل اند بقیامت و الا این را حجاز که بیان آن گذشت پیش ازین بار بود پس بخت چون باشد و بعد
اعلم و اه الجهادی الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یتغارب الزمان
برپائیش و قیامت تا آنکه نزدیک یکدیگر شوند و زود و بگذرند جزایر زمان تفریق است که میفرماید فتكون السنة كالشهر يسري ما يشهد
سال مانند ماه و الشهر كالجمعة و ماه مانند هفته و تكون الجمعة كاللوم و می باشد هفته هر روز و يكون اللوم كالساعة و می باشد روز هر ساعت و
تكون الساعة كالصرصة بالنار و می باشد ساعت مثل زمان یک شعله از آتش ضرب بفتح ضا و بجر و سکون را یک فروختن از آتش و بفتح راخی که زود
افروخته گردد و روایت مشهوره در حدیث سکون راست چنانکه در اکثر نسخ مصحح نوشته شده است و در بعضی بفتح خضبط کرده اند چنانچه عبارت طبعی الی
بر آن و ضرب بفتح را یعنی آتش نیز آید و مقصود ازین بیان آنکه تا بی عمر است و بی برکتی در آن با کثرت نزول سداید و محی و عروب و فتن که با اهتمام و اشتغال
بدان خبر ندارند و آگاه نشوند که عمر چند گذشت و چگونه گذشت و واه المهدی و عن عبد الله بن حوالة بفتح حاء ممل و تخفیف و اوصافی است
نزول که دشام ربود در کاشف ذیبی گفته که مراد از حدیث است یی این حدیث است که اینجا مذکور است قال بعثنا رسول الله کتف فاستاد ما بر سیم
خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای غنم کردن لغنم تا غنیمی بیایم و میرزا از جنس مال حاصل کنیم غالباً قوم محتاج و بجهود بودند آنحضرت صلی الله علیه
و سلم خواست که چیزی برای خود پیدا کند که موجب رفع احتیاج شود و لهذا ذکر غرا بصریح کرده و بر ذکر غنیمت اقتصار نمود فافهم علی افلا منا فرستاد ما را بر
پاهای ما یعنی پادیه فرستاده از جهت عدم قدرت بر مرکب فوجها پس بر کثرت از آن غزوه فلو غنیم شتاپس نیاوردیم از غنیمت چیزی را و عرفنا المحمد فی
وجوهنا و شناخت و دید آنحضرت اثر شقت و محنت در رویهای ما فقام فینا پس بر خاست بطلبه بخت تلبه و ما کردن ما را فخال پس کنت اللهم لا تکلم
الی خداوند انکذاریا از بسوی من و سپار کارهای ایشان را من فاضعت عنهم که ضعیف شوم من از ایشان و نتوانم برداشت بار سونت و غمی اری ایشان را
ولا تکلمهم الی انفسهم و کذا را ایشان را بایشان و معجز و اعجازها که عاجز آید از ساختن ملمات نفسهای خود و لا تکلمهم الی الناس و کذا را ایشان را
و کارهای ایشان بر مردم و محتاج نکردن ایشان را بسوی مردم فليستاشروا و اعلمهم که احتیاسار کنند و مقدم دارند مردم حاجتهای خود را بر حاجتهای
ایشان چنانچه طبیعت بشری و عادات کفر قارن نفس است و در اینجا تعلیم و تنبیه است از آنحضرت مراست را که کارهای خود را بجهت اسپارند و اعتماد و غیر
وی سعاد کنند و نظر ندارند ببت کار خود را بجهت باز گذار کت نمی بینیم ازین بهتر کار و آنحضرت نفس شریف خویش را نیز در نیقام بر جد بشریت و ضعف عبودیت
داشت بجهت رعایت کمال عزت و عظمت ربوبیت حق جل و علا و الا وی صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه مطلق و نائب کل جابا قدس است میکند و میدهد هر چه
خواهد ما ذن وی فان من جودك الدنيا و صیغها و من علومك علم اللوح و العلم جواه الله عنا خیر الجحانم وضع یدیه علی اسی عدا الله
بن حواله که را وی حدیث است میگوید بهتر نهاد آنحضرت دست مبارک خود را بر سر من ثم قال یا ابن حوالة یترنمو دای سپر حواله اذا دبت الخلفه
قد تولت الاوض المفسدة و فتنی که بر بنی خلافت و امارت را که تحقیق فرود آمده است در زمین شام فقلد دنت الزلازل پس بدانکه تحقیق نزدیک
رسیده است زلزله و البلا بل و بلبلها و بلبله یعنی بیم و حسزن و فتنه و وسوسه آید و الامور و العظام و نزدیک رسیده است کارهای عظیم و عادات
شدید فاساعد نومثنا اقرب الی الناس من یدی هذه الی و اسلك پس قیامت در برج سنگام نزدیک تر است از مردم ازین دست من
بوی سر تو و ماناکه وقوع این حال در آخر زمان باشد در وقت فتح بیت المقدس چنانچه در احادیث گذشت و الله اعلم و واه ابو داود و اسنن
حسن و واه المحاکم فی صحیح و اینجا در اصل کتاب بیاض است و خبری این کلام را نوشته و عن ابن حوالة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم اذا اتخذ الخی و ولا فتنی که گرفته شود و گردانیده شود و عظمیاء را و تحت یعنی غنیا و ارباب مناصب غنیان را که
بکم شرع شرک است میان تانها غازیان بر دارند و در دست تصرف خود و آرند و میان خود قسمت کنند و فقر و ضغفار از ان محروم گردانند و دول
بکبر دال و فتح و اوج جمع دولت بضم دال و فتح آن معنی انقلاب زمان و دست بدست رفتن مال بعضی کویند که بهمن اسم مال است که گرفته میشود و بفتح خا
از حال شدت و محنت بحالت تنم و سرور و الامانه مضطرا گرفته شود امانت را غنیمت یعنی در امانتی دو و یعنی که نزد مردم نمانده شود و بخت کند
و آزا در حکم غنیمت آرنده که از کافران بدست آورده اند و حق ایشانست و الزکوۃ مضطرا گردانیده شود و نمانده شود زکوۃ را شل غنیمت یعنی
دادن زکوۃ بر مردم چنان شاق آید که گویا بظلم و تاوان از ایشان مال می تانند و تعلم لغیر الدین و وقتی که آموخته شود و تحصیل کرده شود علم برای دین و ترغیب

و

ن

بنویسند بر سرانیده شود ممدی و یصلی علیه السلام و نماز بخندارند بر وی مسلمانان دوا و ابو داود و عن ابی سعید اقال ذک و رسول الله صفت
ابو سعید خدری ذکر کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بلاء یصیب هذه الامه مخفی و آرنایشی و شدتی را که برسد این امت را حتی لا یجلبد الرجل
ملجأ یلجاء علیه من الظلم تا آنکه مرد نباید جای را که پناه گیرد بوی از ظلم مردم فبعث الله رجلاً من عترة موسی و اهل بیت علی و می فرستد خدا تعالی
مردی را از فرزندان بن و اهل بیت من بامت فبعث الله رجلاً من عترة موسی و اهل بیت علی و می فرستد خدا تعالی
و جودا که بر کرده شده است زمین بجز بستم بر ضی عنه ساکن السماء راضی و خشنود و بپاشد از وی سکونت کننده آسمان یعنی هر که در آسمان است و ساکن
الارض و سکونت کننده زمین یعنی هر که بر زمین است لا تلجع السماء من قطرها شتبا فیکند از آسمان از قطراتی باران خود چیزی الا صنبه مد و ادا
که آنکه بر آسمان از بار زمین و رحالی که بسیار ریزنده است و در بفتح دال و تمذید را باریدن باران در بار بار بسیار ریزان و لا تلجع الارض من بناها شتبا
الا و جنبه و نیکوکار در زمین از رستنیهای خود چیزی را که آنکه برون می آید و آنرا یعنی بارانها در زمان ممدی بسیار بار و بر مراد بار و دوزر اجتمعا و حاصلها
زمین بحال آید و عیش و زندگانی خوش کرد و وحی بتمنی الاحیاء الاموات تا آنکه آرزو دارند زندگانی مردگان را یعنی وجود و حیات ایشان را گویند ای
کاش ایشان در زمانه ما بودند و عیش و کامرانی دیدند و بعضی اجار کبیر همزه خوانند مصدر یعنی زنده گردانیدن یعنی مردمان آرزو دارند که زنده گردانند
خدا تعالی ایشان را و این بطریق فرض و تقدیر است برای قصد مبالغه اگر روایت بدان ثابت کرد و الا مجرد احتمال است و الله اعلم بعیشی في ذلك سبع
سنین وثمان سنین اولیخ سنین زندگانی میکند ممدی و دین خوشی و کامرانی بیفت سال یا بیست سال یا نسیال و این بطریق شک راوی
یاد آن وقت بر آنحضرت مسمد و شد و در وقت دیگر تعیین کرده باشد و الله اعلم و دوا الحاکم فی مستد که و قال صحیح روایت کرد این حدیث را
حاکم و مستدرک خود که نام کتاب است و گفت که این حدیث صحیح است و در اصل کتاب درین تمام باضیت و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم یخرج رجل من و داء الفهریون می آید مردی و داء و در نسخ مصابیح ما و داء الفهریون می آید مردی و داء و در نسخ مصابیح ما و داء الفهریون می آید مردی و داء
عارش نام اوست و حراث صفت و کار دوست یعنی کشت کار کننده و تواند کرد و نام باشد پسر و صفت و با بملخواه بطریق علیا و صفت او را باین دو نام خوانند
علی مقدمه و جل پیش از وی مردی دیگر را بیدع ال له گفته شود و این مرد را منصوب و وطن او میکن لال محل قرار میدهد و متوطن میگردد و اندان مرد که
عارش نام اوست آل محمد را نمیکند شک را و میست و نمیکند و توطن نزد یک هم اند و معنی یعنی قرار دادن و پایی بر جای کردن کما مکتب فقیه
لرسول الله چنانچه قرار دادند و پایی بر جای کردند و قریش بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اگر چه بعضی از ایشان در اندازی حال اندازی آنحضرت کردند و از وطن
بیرون آوردند اما در آنوقت که حضرت و تائید هم از قریش دید و مهاجران که هم از قریشی اند و تائید و نمیکند و طالب آنحضرت ازین باب است
و جب علی کل مؤمن فصوره واجب و لازم است بر مسلمان بایستی دادن و تائید نمودن آن مرد عارش نام او قال اجابته یا فرمود و لازم است قبول نمودن و
کردن و در شک راوی است که بضره گفت یا اجابته از سوق این حدیث چنانچه از سیاق احادیث دیگر که آورده اند درین باب ظاهر میشود که خروج این
مرد بطریق دعوی امامت و خلافت که بر بنو منان اجابت و اطاعت او لازم گردد و بیکر بطریق تعلیم و ارشاد و هدایت بود و مرد بضره و اجابت اعتقاد و محبت
باشد و مقصود تقدیر شکری بود و دوا ابو داود و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذی
یضی بیده سوکند خدائی که تعالی ذات من در دست قدرت است لا تقو الساعه بر پایی شود قیامت حتی تکلم السباع الا انس تا آنکه سخن کنند و در زندگانی
آدمیان او حتی تکلم الرجل عن بده سوطه و تا آنکه سخن کند مرد را طوق از باده و غده بجز یک طرف بر چرخد فی القاموس فی الصراح عذبة اللسان تری
زبان و عذبة لسان طاقی از باده و عذبة لسان رشت که بر داشته شود و گراز و شواک نعل و سخن کنند بر بند نعلین او و بجزو فخذ و خبر و دوا از آن وی بما احل
اهله بعد پیغمبری که بنید کرده است اهل و عیال وی پسری دوا و الترمذی الفصل الثالث عن ابی قتاده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
علیه و آله و سلم الا یات بعد الماتین ظهور ثانی قیامت که پی در پی برسد بعد از دو سیال خواهد بود از ظهور دولت اسلام با از وفات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم و آنکه مبداء آن بعد از هجرت با دادن خبر مختار نمایند و الله اعلم و دوا ابن ماجه و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا اقمتم
الربايات السود کففت ثوبان و لای تخففت کففت آنحضرت و قی که برینیدماد و فتنای سیاه با قد جاءت من قبل خواسان که تحقیق آمده است از جانب آن فایده
پس بایست که بفایده خلیفه الله الممدی زیرا که بدستی که از آیات خلیفه خداست که نام ممدی است دوا و احمد و البیهقی فی دلائل النبوة و فیصل این حدیث
و امثال آن از ملامت حضرت شیخ علی متقی قدس سره که در علامات ممدی آخر زمان نوشته اند بایست و عن ابی اسحق گفت ابو اسحق سبعی که تابعی کبریت و بدعی او ابن
عبس و ابن عمرو و دیگر صحابه را شنیده حدیث از سی و هشت صحابی فقیه است و شعبه گفته که وی احسن است و حدیث از ابن سیرین و مجاهد و سبعی بفتح سبغ
کبر با نسبت بسبغ که نام شخصی است قال قال علی گفت ابو اسحق سبعی گفت امیر المؤمنین علیه رضی الله عنه و نظروا الى ابنه الحسن و حال آنکه کاه

در این حدیث

در این حدیث

حتى فتجد تحت العرش فرمود این آفتاب بیرون آید و تا آنکه سجد میکند و بر عرش فتنه اذن می طلب اذن کند تا آید و حضرت حق فرمودن لها پس اذن کرده میشود و تا آید و امر کرده میشود که مشرق رود و طلوع کند و ظاهر آنست که مراد با سجدان همین طلب اذن طلوع باشد بطریق سجود و اذن کردن بدان و پوشش آن فتحد و لا تقبل منها و از دیگر است که سجد کند آفتاب و قبول کرده نشود سجد از وی و فتنه اذن فلا یؤذن لها و طلب اذن کند و اذن داده نشود و او را و یقال لها ادجی من حيث جئت و گفته شود آفتاب را بر که در میان آید و چون از مغرب آمده بود و هم بمنزب باز کرد و فطالع من غیرها پس طلوع میکند از مغرب خود فذلک قوله پس آن است مراد بقول جنتی که فرموده است و الشمس تجري مستقرها و آفتاب روان میکرد و بترا کاهی که مراد است فال مستقرها تحت العرش گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان معنی مستقرش یعنی قرارگاه او زیر عرش است که بعد از غروب آنجا میسرود و سجد میکند و استسجد می نماید پس اذن کرده شود و او را متفق علیه بدانکه در تفسیر بیاضی و وجه دیگر نیز در معنی آن آیت گفته است و شک نیست آنچه در حدیث متفق علیه در تفسیر آن واقع شده میتن باشد را داده آن و عجب که این وجه را اصلا ذکر کرده غالباً قلیل و در این داشته و از کلام طبری نیز ضیق صدری درین باب ظاهر میگردد و نال الله السلام و عن عمرو بن حصین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول ما بین خلق آدم الى قیام الساعة امو اکون من الدجال نبت یان بدایش آدم تا روز قیامت امری بزرگتر و سخت تر از دجال یعنی در باب بقعه و ابتلا و اضلال و استدراج و راه مسلم و عن عبد الله قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله لا یخفی علیکم بدرستی که خدایتالی پوشیده نیست بر شما یعنی تحقیق نشاخه اید و در الصفات کمال و ایمان آورده اید و بی چنانچه در شرح آمده پس گواه نشود که بچنین دجال از سحره استدراج ان الله لیس یخفی علیکم بدرستی که خدایتالی نیست یک چشم که مراد باین نفی نقص است نه ثبات خاصه یعنی نجا سمانه از جنس آدمیان نبود و او را چشمی خاک آلود میان را باشد و چه جای خورشید باشد و ان المسبح الدجال اعوذ عن الهمی و بدرستی که دجال کو برست چشم او است او کان عینه عینه طافه کویا که چشم وی دانه انگور است بلند برآمده و طافیه باین معنی بایست فرمود از طفول یعنی بر سر آمدن چیزی و اکثر روایات برین است و بهرینه نیز روایت است از طفول یعنی گفته شد و کاش و چه راغ یعنی تیره و بی نور متفق علیه و عن ابنی و عنی الله تهنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من شی الا فدان دامنه الا عود الکذاب نبت یخفی علیکم که تحقیق برسانیده است است خود را از آن یک چشم که در روغ که دجال است ظاهر میشود که وقت حشر و دجال را بر یکس متعین نشاخه انقدر معلوم است که پیش از قیامت برآید و چون وقت قیامت قیامت معلوم نیست وقت خروج وی نیز متعین نباشد الا انه اعوذ و افا و بکم لیس با عودا که باشد بدینکه دجال عود است و پروردگار شما عود نیست مکتوب بین عینه لکن نوشته شده است میان و چشم وی فقط کفر و در نسخ مصباح شکاتین در حرف ج را از یکدیگر نوشته اند که یاد ر و وی آن دجال نیز بران صورت نوشته شده است متفق علیه و عن ابهریة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا احدکم حدیثا من الدجال ما حدث به بی فومه آیا خبر دهم شما را خبری از دجال که خبر نداده است از هیچ خبری است خود را از آن خبر نیست که اند اعوذ و بدرستی که دجال یک چشم کو برست و الله یخفی معه بمثل الجنة و النار بدرستی که دجال می آید و ماخو و مانند بشت و دوزخ را چنانکه با وی بستانی و آتشی بود یا مراد آسایش و محنت باشد یا لطف و قهر فالمتی یقول لها الجنة هی النار پس آنچه میگوید دجال که این بشت است در حقیقت آن آتش است که در آدن و روی و خستیا که در آن سبب عذاب و در آدن و دوزخ است و بهین قیاس آنچه میگوید وی که این آتش است تحقیق بشت است و چون مقصود انداز است اتکا که در مذاب و لفظ و در بعضی احادیث نامی نیز تصریح ذکر یافته اند که کما اندز به فوج فومه و بدرستی که من نیز سرانم شمار از دجال چنانکه برسانید بدان فوج قوم خود را بتخصیص فوج با وجود عموم حکم محبت بودن اوست مقدم مشایر بسیار صلوات الله علیه و در فوج در نیقام انداز و است علیه السلام قوم خود را از دوزخ و طوفان چنانچه احدکم حدیثا من الدجال ما حدث به بی فومه مؤید این معنی است که نفی انداز را از انبیا موجب نفی انداز است از فوج علیه السلام نیز که این که تشبیه با دوزخ علیه السلام در آن خبر باین معنی بوده باشد و چه شد قبر دجال است باینست چنانچه قرب طوفان بقوم فوج علیه السلام بود و الله علم متفق علیه و عن حدیثه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الدجال یخرج و ان معه ماء و فا و فرمود بدرستی که دجال بیرون آید و حال آنکه با وی آبی است و آتشی نیز احتمال حقیقت دارد و دوزخ چنانکه جنت و نار فاما الذی یراه الناس ماء فانا نخرج اما آن چیزی که می بینند او را آدمیان و ظاهر آب پس در حقیقت آتشی است که میوزد و اما الذی یراه الناس فا و اضاء با و د عذاب و اما آن چیزی که می بینند مردم آن را آتش پس آب سرد شیرین است فتن ادوك فلك منکم کسی که در یاد آن را از شما قطع فی الذی یراه فا و ایاں باید که بغیثه و آنچه می بینند آتش فانه ماء عذاب طیب پس بدرستی که آن آب شیرین است یعنی باید که عذاب و محنت از جانب وی نباشد از راحت و خوشی و اندوختن از اجازت و دوزخ و دام وی نیست متفق علیه و در اسلام و زیاده کرده است مسلم این عبارت که و ان الدجال مسح العین بدرستی که دجال بهوار و مالیده شده است چشم و عین علیها ظفوه غلیظه بر چشم وی نخواست است ستر و ظفر و بنج زانو و فاکوشت زانیده که میروید بر چشم و میوشد آرا از جانب بینی مکتوب بین

عینده کافر نوشته شده است میان دو چشم وی کافرا نوشته شده است که او کافر است بطور اکل معین کاتب و غیر کاتب بنوا ندان نظر را بر مسلمان خواننده مکتوب و ناخواننده مکتوب از این معنی که بکتابت دارد و با نذر و بدار که ظاهر آنست که ناخن در عین غیر مسوح باشد چه معنی مسوح چنانکه در وجه تشبیه دجال میسخته اند آنست که بر کاتب روی وی چشم و بر اصلا نیست و همواره مالیده است پس ناخن در وی چسبی دارد و اگر از مسوح محبوب مطلق را ده دارند و سبزه گان عینة غنیه طاغیه واقع شده و این نیز مسیح عین یعنی مذکور و تخصیص عین که در حدیث دیگر آمده منافات دارد و نیز در حدیثی عور عین یعنی آمده چنانکه گذشت در حدیث دیگر عین البصری واقع شده و با هم حدیث در وصف دجال منافاتی و تخالف در و یافته و توریشتی گفته که وجه جمع میان او صاف متافیه آنست که فرض کرده شود که یکی از دو چشم وی مطلق بر قوت و دیگری معیبات پس هر یکی را عور میتوان گفت چه عور در اصل یعنی عیب است قدر و عینه فال فال رسول الله صلی الله علیه و سلم الدجال احو و العین البصری دجال که چشم عیب است بحال الشویبار را کنده موی دجال بضم جیم و بغا بمعنی کثیر یا مخصوص است بر شرم و مانند آن و فی القاموس جمل الشرح بلا شعث معه جنبه و فاده همراه آنست بشت او و آتش او فاده جنبه و فاده بشت او آتش و بشت او آتش و واه مسلم و عن النواصی بفتح نون و تشدید او و سین میله بن سحنا سحرین و سکون بیم صحابی است ساکن تمام فال ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم الدجال ظلال ان یخرج و افاقکم فانما یحججه یا و ذکر آنحضرت دجال پس گفت اگر بیرون آید وی من و در میان شما با ششم فضا پس معیت کنده ام با و و نکم پیش شما یا بر شما یا بالای شما و دون یعنی امام و و را و فوق آید و ان یخرج و است فکرم و اگر بیرون آید و بنیم من در میان شما فامی و حجج بفسه پس هر مرد حجت کننده ذات خود است یعنی دفع میکند شر او را از خود بجهت طاعه شرع عین که نزد اوست و الله خلیفنی علی کل مسلم و خدا خلیف من است بر هر مسلمان و وی اوست بعد از من که دفع میکند شر دجال را از وی بداند که بدلیل حق این معلوم شد که ظهور دجال بعد از زمان مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بود و سلوک این طریق مذکور در حدیث از برای مبالغه و تاکید است و تحقیق و تعین ظهور دجال و ابهام وقت آن و انقایی خوف فتنه وی بر کلین انده شاب قطط بدرستی که دجال جوان است سخت جلوه موی عینه طافه چشم وی بر کنده و بی نور است کافی لشبهه کوبه تشبیه سید هم او را بعبد العزیز بن قطن بفتح قاف و طاء مملو و ابن جسد العزیز شخصی بود از خزاعه که پادشاه بود و در عهد جاهلیت بعضی کینه که نام بود وی است و از ضمون نام او معلوم میشود که مشرک بود و آنحضرت تشبیه کرد دجال را بوی بنور جزم بشابست و می نمیکند میفرماید که با تشبیه میکنم بوی و از احادیث دیگر جزم به تشبیه معلوم کرد و و کویا کافی برای تاکید تشبیه است و تفسیر بر آن ضمن اد که منکم فلیقرأ علیه فواتح سورة الکهف پس کسی که در یاد دارد این شمس باید که بخواند آیات از اول سورة الکهف و فی و و آیه و در روایتی این نظر آمد فلیقرأ علیه فواتح سورة الکهف فانها جواد که من فتنه پس بدستی که این آیات و ایل سوره کهف است امان شما است از فتنه دجال چنانکه اصحاب کف امان و نجات یافتند از شرفه و قیاس خیار که در زمان وی بودند و در بعضی احادیث خواندن این آیات در وقت خواب رفتن آید و حواله بکبریم و ضم آن و کسر فصح است همایانی امان جار همایه و زنه را داده و در بعضی نسخ جواز نم بفتح جیم و زای آمده یعنی ناله که می گسرد و آنرا مسافر سلطان و بانایان تا تفرغ کند کسی بوی در راه انده خارج خلعه بن الشام و العراق بدرستی که دجال بیرون آید است از زی که میان شام و عراق داخل بفتح خای میجو و تشدید لام راه که در ریگستان و و فعات بینا و عات شمالا پس فاد کنسده است و در جانب شمال یعنی در مقابل و مواجه فاد کرده و نیز و بلکه بر سوی دچپ و در انت کاروی فناد است و عاتش را بر صغیر ماضی نیز خوانده اند با عباد الله فاقبلوا ای بندگان خدا پس ثابت ماند و بقیه و می از جاز وید قلنا کفتم یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و ما لبثت فی الارض حیت مدت درنگ کردن و اوقات نمودن و جال در زمین فال او یعون لیما کفنت مدت لبث وی در زمین چهل روز است یوم کسسه نیک و زمقدار کسیت در روزی و چون کشته و روز و بجهت مقدار ماه است و یوم محجبه و روز دیگرانند هفت است و سا و ایا حاکم و باقی روزهای و مانند روزهای شما است که متعارف است قلنا کفتم یا رسول الله قلنا انکم کسنته انکمضنا فیه صلوۃ یوم پس آنروز که مقدار مالیت ایاب سندی میکند را در آن روز نماز یک روز فال لا فرمودند که سندی میکند در آن نماز یک روز بلکه اقل و و له قلده اندازد که سید را ای صلوۃ خمس مقدار روزی چنانکه چون مقدار وقت متعارف است بخورد بعد از طلوع فجر بگذارد نماز فجر را و چون بگذرد وقت مقدار آنچنان وی و نظر متعارف میباشد بگذارد نماز پیشین را و چون بگذرد میان و عصر بگذارد نماز دیگر را و همچنین تا تمامی آن روز که مقدار مالیت و برین قیاس در روز مانند ماه و هفت از اینجا معلوم میشود که تاویل و رازی روز مثل ماه بشت هموم و خندان و بایا آن عین و چون قدر و شوکت حق در هر وقت زیاده میگرد و و باطل نقصان می پذیرد و مردم بخت و فتنه خوی میگرد و آستان میگرد و سختی میرد و کوهت میاید باطل است و مناسب این سوال و جواب نه قلنا کفتم یا رسول الله و ما اسراعه فی الارض و حیت کفیت شتاب رفتن دجال در زمین فال کالضئ استدر بوقه الومج فرمودمانند باران که در دنبال اوست باد و تواند که مراد بعثت ابر باشد فانی علی القوم فیدعوه پس می آمد دجال بر قومی پس می خواند ایشان را بسوی خود و مذهب خود و قومون بد پس ایمان می آرند بوی فها صوال السماء فمقطر پس ابر میکند آسمان را می بارد و می باراند و الا و

قلت و امریکه زمین پس میروند فوج عظیم ساجدهم پس شبا ناله می آید برایشان مویشی ایشان که با دادر فوج بود بکسر آله سرخ بجاگاه گذشتن دستور و بنا
ستور بجاگاه گذشتن اطول ما کانت فدی در از تر میا شد آنچه وی از روی کوفان و ذری یعنی دزدان کوفان شتر و اعلای هر خیر از روی وی گویند مراد و نوح
مویشی است که کوفای از سر بهی در از شده و اسبغه ذو عا می آید مویشی نامترو متملی تر و بر تر آنچه می باشد و روی پستان روی و امله
خواص و کشیده تر آنچه باشد نیکها از جت کشت اکل و سیری ثم بانی الفوم سیری آید و جال قومی دیگر را فید عوم فید و ن عله قله
پس می خواند این قوم را پس و میکند این قوم بروی سخن او را و ایمان نمی آید بوی فصوص عظم پس بازمیدار و از ایشان باران باریدن را و در
و نبات روین را فصوص صلیح پس میگردند قطار زده و خشک کشیده و سخت دیده لیس با بد بهم شتی من اموالهم و در حالی که نیست در دست
ایشان چیزی از مالهای ایشان و عیم با محرمه و میگردند و جال بویانه فقول لها اخرجی کنوزک پس میگوید و رانه را بر روی آن گنجای خود را
فلقه کنوزها پس بروی میکند و در پی وی میرود گنجای آن و رانه کعبه سلب الخلل مانند امیران محل که میکند بروی آنرا و در فبا
آنحضرا میرود فل یعنی یکسان شد یعاسب جمع یعوب است یعنی سیر سخل و هنر قوم را یعوب ایشان گویند و در قول امیر المؤمنین علیه
مر قضي آمده که انا یعوب المؤمنین و المال یعوب الکفار فسرود من یعوب مسلما نام که متابعت میکند مراد و پناه میجویند من و مال یعوب
کافران است که بوی پناه میجویند و در دنبال وی میروند و در مدح امیر المؤمنین ابو بکر صدیق علیه السلام آمده که حضرت مرتضی در مرتبه وی
فرمود کنت للدين يعوباً بودی قوامی ابا بکر مردین رسید و متر شرید عوا و جلا محتلبا شبابا پسر خواند و جال مردی را که برست بجا
یعنی در غایت جوانی و قوت است فصوصه بالسيف پس میزند و جال آن مرد جوان را بشیر فیقطعه خویشین دمیة الغرض پس
پاره میکند و جال آن جوان را د و پاره مانند انداختن تیر هدف را یعنی فاصه میان د و پاره مقدار یک تیر انداز باشد که بحدف اندازند
و بعضی گویند معنی آنست که میرسد ضرب بشیر و می آید رسیدن تیر بحدف و جند و بقیع جمیع و بکسر نیز روایت است و سکون زامی یعنی
قطع و غرض بختین هدف ثم ید عوا پسر خواند و جال از افضل و بطل و جملة پس رنده میگردند و آن جوان و روی می آید و بجانب و جال
و روشن و تابان میگردد و روی وی در حالی که میخندد و فیلنا هو اذ بعث الله المسیح بن مریم در ایشان آن که و جال درین کار است
و افساد و اضلال می آید و ناکاه می را گیرند و میرسد الله تعالی مسیح بن مریم را علیه السلام فقول هذا المائدة البضاء پس فرمود می آید
مسیح بن مریم زدنار سفید شرفی و مشق بجانب شرقی و مشق و مشق مشهور بکبر و ال و فتح میم و میم که رننه آید بین محروفه بین میان و د جانه
کرده شده بکلمایی که نام وی که است یا بجل سرخ و محسوس و ذین بدل معلوم و زال میجوید و آمده و در قاموس گفته که میجوید و درین حدیث استعمال یافته و بعضی تفسیر
مرد و ذین بختین و حلقین نیز کرده اند و در شرح و تحقیق این لفظ بیشتر این کلام آورده شد و واضعاً گفته علی اجمعه ملکین در حالی که نهاده است مسیح
مریم هر دو گفتند خود را برابر زوای و نوشته اذ اطاعا و اسه قطو چون پست میکند رخ و ید بحدف عرق از وی و اذ افعه متحد دهنه مثل جمان کالو لؤلؤ
و چون بر میدارد در رافرو و می آید از وی مانند دانه های فخره که بر میجوید و آیدند و جمان بوزن و ابلو یا دانه های بر شکل لؤلؤ از فخره و احد جمانه کذا فی القاموس و در حواشی
که جمان اجمیم و تشدید میم و رید خسر و و تخفیف میم دانه که از فخره سازند و مراد اینجا معنی خیر است انتی و قرینه بر اراده معنی خیر قول و کالو لؤلؤ است یعنی
چون پست میکند بحدف از روی سر و قطرات نورانیه و چون بالای کند فرو و می آید آن قطرات کثایت از نهایت نورانیت و نصارت و طراوت جمال و سی
علیه السلام فلا یحل لک فوجد من دمج ففسه الامات پس حلال نشود یعنی ممکن نمیشود و صورت نمی بندد و میجوید کافرا که نیاید از باد دم مسیح بن مریم که آنرا
می جوید و ففسه یلنهی جت یلنهی طرفه و دم وی منتهی میگردد و میرسد تا آنجا که میرسد نظری سجان الله گاهی بدم وی مرده رازنده میکند و جات میخند
و وقتی زندگان را میجوید فیلنهی پس میجوید جال احتی بد که بیابان را آنکه در یابد و رابر و قرینه از قرای بیت المقدس که نام اول است بضم و
تشدید ال و در قاموس گفته قرینه است بطلین که میکش عینی جال ابر روی یا قرینه است از قرای بیت المقدس فیلنهی پس میکش عینی جال که نام ثانی است عینی فیلنهی
عصم الله منه پسر می آید علیه السلام که وی که تحقیق نگاه داشته است ایشان را خدا تعالی از جال فصیح عن و جوههم پس میخند عینی از وی
ایشان کرد و جبار شدت و محنت را و مجد ثم بد و جانهم فی الجحیم و خبر میداد ایشان را بد رجات و مرتب ایشان که میبندد در پشت فیلنهی ها
ذلك اذا وحی الله الی عیسی پس در ثانی آنکه عیسی هم چنین باشد ناکاه و می میفرستد خدا تعالی بسوی عیسی که اخی قد اوجت
عباد الی بد رستی که من تحقیق بیرون آوردم بندگانی که مرا اند لا بدان لا احد فبنا لم نیست طاقت و قدرت
مر میجوید یکی را کارزار کردن ایشان چون آنرا قدرت در کارزار در دست ظاهر میگردد و تعبیر از آن بد شایع شد
و غالب افراد یاست و گاهی نیز کند برای مبالغه فخر و عبادی الی الطود پس کردار و استوار کن و محافظت کن و پیر زندگان را بسوی که طور و بعضاً لایع

بضک

اجوج و ماجوج و می آید و میفرستد خدای تعالی یا جوج و ماجوج را و هم من کل حدب یسلون و ایشان را بر زمین بلند و درشت شتابی می آید و میریزند و هم در لطمه
 علی محمد و طهریه پس یکدیگر زنده می آید و دریاچه طهریه که نام ذریه است بواسطه و دریاچه او آب است طویل وی دهیل فیشتر چون ما فیها پس نشند هر چه در دست از آب و منو
 خرم و میگردند و از ایشان که پیش می آیند از ایشان فصول پس میگردند این جامع لفظ کان فی هذه مرقعاً تحقیق بود درین مجرای آب که بر سر من جوی فیهوا الی
 جبل النحر و هو جبل بابل لفظی تفسیری کنند تا اگر میرسد تا جوی که نام کوهی است بقدر و خمر بقیع یعنی درختان حمیده و یا هر چه پوشیده چیز را از درخت و غیره و درین جبل
 یارند از بنجه او و جبل النحر نام کردند فصول لفظ قلنا من فی الارض پس میگردند یا جوج و ماجوج بر آینه تحقیق کشیم کسی را که در زمین بود هلم فلنقل من فی السماء
 بیاید پس باید که کشیم کسی را که در آسمان فرمون بنشاهیم الی السماء پس می اندازند تیرهای خود را بسوی آسمان و ثواب بضم فون و تشدید شین مجرای سهام واحد
 ثوابه فرود الله علیهم ثوابهم مخصوصه و ما پس باز میگردند خدای تعالی بر ایشان تیرهای ایشان را نیک کرده شده بخون و محصور بجای الله و احصایه و حسن
 و منع کرده و شیوه پیغمبر خدا که عیسی علیه السلام است و یاران او که با اویند در جبل طور حتی بکون دامن الثور لاحد هم خبرا من ماله و بنا لاحد که الله
 تا اگر می باشد سرکار و مرکب از ایشان را بهتر از صد دینار یعنی فاقه و حسیاج بعدی در میگردند ایشان را که کله کا و که از آن ترین اجزای اوست بهتر از صد دینار می باشد مرکب
 از شمار امر و باقی اجزای گوشت بر آن قیاس کن که چه حال داشته باشد و چه کران بها بود و از ایشان و بعضی گفته اند که مراد بر این ثواب است که برای زراعت
 و حرث است حاجت شوند بدین و این سخن ضعیف است زیرا که ایشان که در آن روز محسوس و محصور باشند با زراعت چه کار بود و فیه غیب بجای الله علی و احصایه
 پس رغبت می کند و دعای می کند پیغمبر خدا که عیسی است علیه السلام و دعای می کند اصحاب او در طراک یا جوج و ماجوج فرسل الله علیهم الخفف فی دقایقهم
 پس میفرستد خدای تعالی بر ایشان کرم بار و در گردن ایشان و نفخ بفتح بون و عین محم که معانی که در عین شتر و کوفت افتند و مد تعظیفاً فیصعبون قومی کوکب
 نفس واحد پس میگردند مرده و کشته پیچ و درون کیدات یعنی همه یکبارگی میگردند و طراک شوند و قری بر وزن قلی جمع قریس یعنی قیس ثمر یطی بجای الله علی و احصایه
 الا درض سرفرو و می آید پیغمبر خدا عیسی و فرود می آید اصحاب وی بسوی زمین فلا یجدون فی الارض موضع مشیوا پس نمی یابند در زمین جای یک دست کلا
 ملاده و همهم و فتنهم که اگر یکبارگی که در دست موضع را چربی ایشان و کندگی ایشان و در عین تحقیق یعنی دوست یعنی چربی و اکثر روایات برین است و بضم ز و فتح زایم
 روایت کرده است جمع بهم یعنی بی بدو فرسل الله طراکاً عانی الضحی پس میفرستد خدای تعالی پرند بار که گردنهای ایشان مانند گردن شتر خجی است و بخت خجیم
 با و سکون خاشتران خراسانی که در آن گردن می باشند و حدیثی فصلهم فنظرهم حيث شاء الله پس بر میسازند این طیار ایشان را پس می اندازند ایشان را
 آنجا که خدای تعالی و تقدس خواسته است و فی وایه نظرهم بالنهیل و در روایتی آمده است که می اندازند ایشان را به نسل بیفوقون و سکون و فوج با مرصده و موی
 از بیت المقدس و بعضی گفته اند آنجا که بر می آید آفتاب که فی البعض الحواشی انجین تصحیح کرده شده است این لفظ را در سخنهای شکات بنون و این چنین است صورت لفظ در
 طیبی و در مجمع البحار از کربانی حسن بهم آورده و تفسیر کرده و او را بگوئی فرورفته در زمین و در قاموس و باب اللام و فصل المیم گفته جمل گنزل بسوی من راس جبل سنی قزو و اتفاقاً
 از سر کوه و گفته که ترمذی در حدیث دجال قطر حمیم بالنهیل بنون آورده و آن نصیحت است صواب همان جبل است بهیم و بسوفد المسلمون من فیه و فتنایم و
 جها بهم سیح مسنن و آتش افروزند مسلمانان از کمانهای یا جوج و ماجوج و تیرهای ایشان و ترکشهای ایشان بخت سال حجاب بجهیم جمع جبهه یعنی تیر و آن
 ثمر یطی لفظ مطول الا بکن منه بلیث مد و ولاد و بز میفرستد خدای تعالی بارانی را که نمی پوشد اذان باران فایده تحقیق کلون که خانه اهل حضرت است و در خانه
 و بر نیزه تحقیق یعنی پس شتر که خانه اهل سفر است چیزی و جائی را یعنی همه جا باران بار و در جائی نمی ماند که باران بد آنجا رسد و سیح دیوار و پنجه از رسیدن باران بهر جا
 و لایکن فتح یای شتانیه و ضم کاف از کن و بضم یا و کسر کاف از کن بر دو آمده است و بر دو و معنی ستر است ففقتل الامراض پس میگوید آن باران زمین را شوی
 پس که کالزله تا اگر میگردند و از آنرا اندازند زلزله بفتح ذای و لام و فایده معنی آمده که بهر آن معانی مناسب مقام است یعنی جایی که آب در آنجا پر شود و صاف میازد و بهی
 کاسه سب و غم سب و رنگ چه ظرف چون پرتاب باشد سب و رنگ خایه و معنی صدف و سنگ هموار و زمین جاروب زده و بضم زای و اسکان لام نیز روایت است
 معنی صدف کلان و کالزله بفتح زای و کاف نیز روایت کرده اند معنی سنگ مسا و آئینه و این نیز مناسب است که با ساحت زمین بخت کثرت آب مثل آئینه شده که روی
 در وی سیوان دید ثمر یطی الامراض انجی ثمرات پس گفته میشود زمین را بر ویان میوه خود را و مردی بوکلت و باز یار برکت خود را فو مثنی با کل
 العصا بل من الوفاء پس درین روز میخورند و جامه از و تا چهل از یک اند یعنی انار یا چنان بزرگ و پر دانه آید که جماعه کثیر از وی بخورند و سیر کردند و بسط
 جحفها و سایه جویند و پناه گیرند بایه پوست انار است ظلال پناه جستن بایه شجیه کرده و درون پوست انار را با استخوان سرامی که بالای دماغ اوست که مانند
 قیغ است کبر قاف و سکون حاد و معنی کاسه سر و دست و چوبین و یارک فی الرسل کبریا و سکون سین حله برکت کرده شود و در شیر یعنی شیر و پناه
 شتر و کوفت بسیار شود و حتی ان الله من الابل لکفی الفئام من الناس تا اگر شیر دار از ماد شیر بر آینه بسندگی کند جماعه از مردم را لقمه کبر لام و بفتح
 نیز از ماد فاقه شیر دار و گفته اند که فاقه را بعد از از آیدن تاده یا سه ماه لقمه خوانند بعد از آن لبون خوانند و فاقه کبر فاد و بعضی بفتح آن نیز گفته اند بجزه و یار

والله ما كنت فيك امثد بصيرة مني اليوم بخدا سو كند كه بنود من ورثان تو سخت نزد تو تراز و می علم و بصیرت از خود چنانكه امر و زعمی امروز
كه امانت و احیا از تو دیدم یقین من بكذب تو قوی تر شد و عیان شد بشا بده علامت كذب توكه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بدان خبر داده بود و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
انفصله پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دجال كه بكشد از دجال خلا فسلط علیه پس بكشته می شود و قدرت داده می شود و دجال را بر قتل آن مرد متفق علیه و آله وسلم
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال یا فی المسیح من قبل المشرق می آید مسیح و دجال از جانب مشرق هتد المدینه در حالی كه قصد او و مراد او در
آمدن مدینه مطهر است حتی بنزل دبر احد تا آنكه فرود می آید بزیرو كه احد كه بر سر میل از مدینه است ثم یصرف الملائكة وجهه قبل الشام میگرداند
فرشتگان روی او را بجانب لایت شام و میرود آنجا و هنالك یهلك آنجا یعنی در شام هلك میگرد و چنانكه گذشت كه عیسی علیه السلام باب لکه از قریات
شام است اورا میكشد متفق علیه و آله وسلم عن ابی بكرة عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لا یدخل المدینه وعب المسیح الدجال دینی آید
اصبل مدینه را و راه نمی یابد بایشان ترس مسیح و دجال لها بومئذ مبعثه ابواب مدینه را در آن روزی كه دجال آید هیفت درست علی كل باب ملك
بر هر در و فرشته نگهبان اند و در بانی میكنند و نمی گذارند اورا كه در آید و راه البخاری ۱۹ و عن فاطمة بنت قیس قرشیة فبریه یسوب بفرین ملك
بن الفضل ضحك بن میس از هجرات اول بود خدا و دجال و عقل و كمال و بود تحت ابی عمرو بن حفص بن مغیره و چون وی طلاق داده انحضرت اورا برای
اسامه بن زید خواست و این حدیث در باب العده مذکور شده است قال سمعت منادی رسول الله كفت شنیدم موزن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
وآله و سلم ینادی كه ندا میكرد و آواز میداد این كلمة الصلوة جامعة نماز جمع كننده مردم است و این كلمه است كه برای ترعیب و طلب نماز می گویند
تا یانید مردم و جمع شوند چنانكه در نماز خوف و سكوف در زمان شریف میكنند فخرجت الی المسجد پس بیرون آمدم من سوی مسجد فضیلت مع رسول
الله پس نماز گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما قضی صلوته جلس علی المنبر پس چون تمام كرد انحضرت نماز را نشست بر منبر و
هو یضحك و حال آنكه انحضرت خنده میكند فقال لیلز كل انسان مصلاة یسبیه مود باید كه لازم گیرد و هر آدمی جای نماز خود را و در آنجا كه نماز گذارد
است نشسته باشد و برنجیز و ثم قال هل تذكرون لم جعلكم من ترفیوكم و یا در می باید كه برای چه جمع كرد و ام شمارا قالوا الله و رسول الله و الله
ما جعلكم لریبة و لا رهبة فرمود بدو ستم كه من بخدا سو كند كه دنیا و مردم شمارا از جهت امری مغرب مانند كعبه از جهت امر محبوب مثل غزا و لكن جعلكم
لان تمیم الدار می و لیكن جمع كرد و ام شمارا از جهت آنكه تیمم داری كه منسوبت بعد الدار و دار نام منی است كه نسبت بوی عبد الدار كوند صحابی مشهور است كه
احوال وی در مواضع نوشته شده است كان رجلا نصرانیا بود این تیمم داری مردی نصرانی فجا و اسلام پس بدو مسلمان شد و حدیثی حدیثا و خبر داد
مرا چیزی كه وافق الذی كنت احدكم به عن المسیح الدجال موافق آنما خبری را كه بودم من كه خبر میدادم شمارا از مسیح و دجال یعنی هر چه تمیم كنید بشما و تمیم خبر تیمم
كه تا موجب زیادت یقین شما بود و خبر بعبانیه مقرر كرد و در بان بعبان منضم شود و حدیثی كه در كعب فی سفینه تجرید خبر داد و ام تیمم داری كه سوار شد
كتی دریائی را مع فلانین رجلا من تخم و جند نام باسی مردان تخم نفع لام و سكون فاذهبه محل است ازین و جند نام تخم جیم و ذال معجزة نام قبیل است از جند و ام از سفینه
بحر كشتی بزرگ است كه در دریای می رود و در ورق خوروك در آنجا كه در بعضی كونیك كفتید سفینه تجرید برای تمیز و احترام از اهل است كه اورا سفینه بر میگویند
و این سخن ضعیف است زیرا كه در حدیث قرآن بسیار است كه دلالت دارد بر آنكه در كشتی مفارقت پیش احتیاج باین تقیه و تمیز بود و فلبس لهم اللوح شهر
فی البحر پس بازی كرد باین كشتی سواران موج تا كیاه در دریای یعنی نداشت در دریا ایشان را در غیر جهت مقصد چه لعب فعلی را كوند كه در وی فایده و غرض ضعیف
سند فاذنوا الی جوفه و حين غربا الشمس پس نزدیك بودند سفینه را بسوی جزیره و در هنگام فرو رفتن اقبال نزدیك گردانیدن كشتی كنار و فجلسوا فی
افو السفینه پس نشاند و كشتی خوروك كه همراه سفینه بود و اقرب بفتح جزیره و ضم راجع قارب كبر را و فتح آن سفینه كشتی خوروكی كه همراه كشتی بزرگ می
باشد مثل اسب كوتل تا حواجی از سواحل قضا كنند فدخلوا البحر یوف پس در آمدند جزیره را جزیره موضعی كه آب گردا گرفته باشد و در گرفته فلقبهم و ابدا
اهلب كثیر الشجر پس پیش آمد ایشان را چار یا پیو بیار و درشت موسی فی الصراح هلبه مونیای سطر دم اسب اهل سب انبه و دم لا یدرون ما قبله
من دبره من كثره الشجر چنانكه دینی یا نید پیش او از پیش او و نید اند كه پیش وی و پیش وی كدام است از بسیاری موسی قالوا و ملك ما انت كذا بن
مرد و امی بر تو چیست ما بیت مخنی یا انسی و با چاره و شان تو چیست قالت انا انجساسة كفت من جاساسه كه جاسوس میكنم و میرسانم خبرهای فاق را بید
انطلقوا الی هذا الرجل فی الدیو بر ویه بسوی این مرد كه در ویراست و دیر کلیبی ترسیان و صومعه را بسبب كوند فانه الی خبر كه بالاشوا
زیرا كه وی بسوی شنید خبرهای شما بسیار شوق دار و قال كفت تیمم داری لما سمعت لثا رجلا بركا كه تكلم كرد این دایه و ذم برد برای ما و در افرقا آنها ان
تكون سلطانا ترسیدیم از وی كه باشد وی سلطان در لباس جوانی در آمده قال فانطلقنا مبرا خا كفت تیمم داری پس رفتیم ما تا بان بسوی ویر حتی
دخلنا الدیر تا آنكه در آمدیم دیر را فاذا هیه اعظم انسان ما دایه فخلقنا پس ناگاه در وی بزرگ و حبیب و قطع ترا آدمی است كه ندیده

باشم ما اورا در زمان ماضی هرگز از روی خلقت و اشد وثاقا و سخت ترین انسانی که نه پیدایش از روی بند و ثاق کبر و او فتح آن چیزی که بوی محکم بند مجموع
 یداه الی عنقه در حالی که هیچ کرده شده و بسته شده است دستهای و بوی کردن وی مابین و کینه الی کعبه با نچیدید میان و زانوی او تا پاشنه‌های
 او بهین قلنا و هلك ما انت کفتم و ای چه چیزی تو اگر چه دانت که از جنس میاست اما چون بر صفتی ویدند بر خلاف صفات آدمیان شک کردند در مابیت
 وی که چیست قال گفت آن مرد قد قد و تم علی خبری تحقیق که در و متکلم شده اینها خبر من یعنی من خبر خواهم داد شما را از حال خود و اخبار و فی ما انتم
 پس خبر دهید مرا که شما چه خبر دیدید چه سید و چه حال اید بابت ایشان خود معلوم است که انسانند اما بابت بعت سوال ایشان و نیز سوال کرد و قالوا نحن ناس من
 العرب گفت آما میاچم از عرب که دکنانی سفینه بجزیره سوار شدیم در کتی دریائی فلب بن البصره شهر پس بازی کرد و با موج دریا تکیه و فدا خلند
 الجزیره پس دادیم این خبر را فلفشنا و اذاهلب پس پیش آمد ما را و بر پیوی غلیظ فالتا انا الجساسه احمد و الی هذا فی الدین پس گفت آن دو
 من جاسوس خبر ما هم قصد کنید و بر وید بسوی من پس کسی که در و راست فافلنا الهک مترا عا پس روی آوردیم ما بر نوشته بان فقال اخبرونی عن نخل بلشیا
 گفت آن انسان خبر دهید ما را از دشتان خرمای میان هل مترا آیامیه میدهد و بیان بفتح موحده و سکون ثناء قریب است در شام و موضعی است بمیامه و در
 مشارق الانوار گفته که بیان در حدیث حساب از بلا و حجاز است و بیان دیگر در بلا و شام است قلنا نعم کفتم آری میوه میدید نخل بیان قال اما انها و مشک
 ان لا تم کفتم اکا و باشد بر سینه این نخل میان نزدیک است که میوند بندگان که در قرب قیام قیامت قال اخبرونی عن بحیره الطبریه هل
 فیها ماء گفت خبر دهید ما را از دریاچه طبریه بفتح ط و با قصبه است از رون و طبرانی که از آنمه حدیث است منوب با و ست قلنا هی مکتبه الماء کفتم آن
 بحیره آب بسیار دارد و قال ان ماء ها یوشک ان یذهب گفت که آب وی نزدیک است که برود و خشک کرد و قال اخبرونی عن عین دجن
 خبر دهید ما را از چشمه زهر برای بحر و عین مجمه مفتوحه شهرست معروف در جانب قبل شام هل فی العین ماء آیا هست در آن چشمه آب و هل یزج اهلها
 بماء العین و آیا زراعت می کنند اهل آن بلده آب آن چشمه قلنا نعم هی کثیره الماء و اهلها یزجون من ماء ها کفتم آری آن چشمه آب بسیار دارد
 و اهل آن زراعت میکنند از آب وی قال اخبرونی عن نبی الامیین ما فعل کت خبر وید ما از پیغمبر امیان یعنی عرب که چه کرد و این بر اعتقاد بعضی است
 که نبوت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد دارند اما مخصوص عرب دارند و این تعریف است از ان ملعون یهود حضرت وی مبعوث بنا و ان
 و جالبان فله الله قلنا قد خرج من مکه و نزل فکثرب کفتم و تحقیق بیرون آمدن پیغمبر از مکه و نزل کرد و کثرب که نام قدیم مدینه است قال اقلله
 العرب گفت یا مقاتله و کارزار کردند ویرا عرب قلنا نعم کفتم آری مقاتله کردند او را عرب قال کیف صنع بهم گفت چگونه معامله کردی با عرب فلجبرناه
 انه قد ظهر علی من یلبه من العرب و اطاعوه پس خبر دادیم و را که آن پیغمبر تحقیق غالباً مکی که متصل و نزدیک بود او را از عرب و اطاعت و فرمان
 برداری کردند آنها و را قال اما ان ذلک خبر لهم ان بطعوه گفت اکا و باشد بر سینه آن بهتر است مرا ایشان را یعنی طاعت کردن ایشان را و را درین
 اعتراف است از وی فضل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم اضطرا و از جهت آنکه بود مرا درین حال غرض و اظهار کفر و انکار دین پس پوشیده دست با و را
 حیثیت در دنیا است و انی محکم عنی انی انا المسیح و تحقیق من خبر دهنده ام شما را از حال خود که من تحقیق مسیح و انی یوشک ان یوذن لی فی الخروج
 فاخرج و من قریب است که ذن کرده شود مرا و برآون پس آیم فابصر فی الارض پس بصرم در زمین فلاح قرنها لاهبط لها پس نازل ام من هیچ دینی را که آنکه
 کنم و فرو و آیم و انی امر بهین ابله در چهل شب غریکه و طبریه جز که مدینه و طبریه کی از جای ابله و مطره و طبریه است و او را نا حاست تجاوز از صد بعضی از آن
 در اول کتاب جذب القلوب ثبت یافته است و تفسیری از مدینه طبریه متضمن خیانت و نجاست نفس خبیثه است که مباحث خراین بلده از وی منز و مقدس
 خواهد بود و این لفظ بی اختیار بر زبان وی جاری شده و احتمال دارد که آن حضرت یا را وی تغییر این اسم مناسب مقام دیده و ذکر کرده باشد و الله اعلم هما محرماتان
 علی کلنا ها که طبریه حرام کرده شده اند بر من هر دو کلا ایدن ان ادخل واحداهما هرگاه که خواهیم که در آیم یکی را از آن دو مواضع استقبل ملک
 بیده و السیف صلتا پیش می آید مرا فرستاده که در دست اوست شمشیر و سمجه و در قاموس گفته که صلت شمشیر صیقل ماضی و فی الصلح صلت بفتح شمشیر و ذن صلت
 بالسيف ضرب به بصدفی عنها با زیدار و ما از آن و ان علی کل نغب منها ملائکه مجموعها و بدستیک بر بر راه از طبریه فرستاد که کا بانی می کنند
 او را قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و طعن محصره فی المنبر گفت آن حضرت این کلمه را و ز و محصر خود که در دست داشت و منبر و
 محصر کبریم و سکون خامه و فتح صا و جمله چیزی که در دست گیرد او را آدمی و دیکه کند بوی مثل عصا و عکازه و مانند آن هذه طبریه هذه طبریه
 یعنی المدینه این طبریه است سه بار مکرر فرمود از جهت ابتلاج و سرور و اظهار فضیلت و امتیاز وی از میان سایر مواضع و بلاد الاهل کنت حد تکم اکا و باشد
 آیا بودیم که خبر میدادیم شما را باین خبر فقال الناس نعم کفتم آری خبر میدادی ما را باین خبر الا انه فی بحر الشام اکا و باشد که دجال در دریای شام است
 او بحر الفین یا در دریای من الا بل من قبل المشرق ما هونه بلکه از جانب مشرق می آید وی یعنی دجال و نا دایموز اند است و صله کلام است و نافی

از بابت

بابت دلا
آب و طبریه

الصائم عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قلت آنحضرت اني حدثك عن الدجال حتى خشيت ان لا تقفلوا من خزيه
 شمار از دجال خبرهای متعدد و پراکنده تا آنکه ترسیدم که مبادی عقل نکنید و نفهمید حقیقت حال و را و کذب او و مشتبه شود بر شما حال او پس باید که عقل
 نکنید و بفهمید و مشتبه نکرد و بر شما بعد از آن بیان کرد حال او را تا بفهمید بقول خود آن المسیح الدجال قصیر الجال کوتاه قد است اگر چه جسم عظیم و
 بطین است الحجج بتقدیم خارجیم آنکه در وقت راه رفتن هر دو پای وی از یکدیگر دور افتد و در قاموس گفته اند صد و هفتاد و دو و شصت و یک قدم و پانصد
 و در جعد شکله موسی اعور و کور مظهر العین محو و هموار کرده شده چشم لبث بنا نبه و لا حواء بتقدیم جسم بر جای یعنی نه بلند برانیده است چشم او نه است
 و بدرون فرو رفته و ج طریق میان حادث که بعضی دلالت دارد بر تنور و بعضی بر طس با بقا معلوم گفته است فان البس علیکم پس اگر التباس اشتباه
 کرده شود بر شما یعنی در حال او شبهه راه یابد فاعلموا ان ربکم لبس با عور پس بدانید و این مقدمه مستحضر دارید که پرو و کار شما تعالی شانه کوریت
 رواه ابوداود ۲ و عن ابی عبیده بن الجراح قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم روايت از ابو عبیده بن الجراح که آنحضرت
 عظام و عشره بشره و این این است گفت شنیدم آنحضرت را يقول انه لم یکن یجی بعد فوج میگفت بدرستی که شان امنیت که بنود هیچ
 پیغمبری بعد از فوج الا فلان الدجال فومه که آنکه تحقیق رسانیده است آن پیغمبر از دجال قوم خود را به تحقیق گذاشت که فوج نیز رسانیده است
 از وی قوم خود را پس را يقول و بعد فوج بعد از آن فوج است نه بعد از وجود فوج وانی اندک مگو و بدرستی که من متبر با تم شمار از وی فوصفه
 لئلا یس وصف کرد و بیان کرد آنحضرت حال دجال را برای ما قال لعله سبدر که بعض من وانی فرمود شاید که نزدیک بود که در یابد او را بعضی از
 آنکان که دیده است مرا و مع کلامی یا شنیده است کلام مرا یعنی رسید بوی خبر یکمین داده ام از وی اگر چه بعد از طول زمان باشد یعنی وجود
 خروج وی متیقن است و وقت آن بهم اگر چنان باشد که بعضی اصحاب من دریافتند می تواند اندک دیگر آنکه بعد از ایشان بیایند البته خواهند دید و چون خبر که
 از وی داده ام شنیده اید باید که بریقین خود باشید قالوا گفتند صحابه با رسول الله فکیف فلو بنا و میثد پس چگونه باشد و لهای ما روزی که در با هم
 او را قال مثلها یعنی ایوم فرمود چنانکه هست و لهای شما امروز او خبر یا بهتر از این باشد یعنی هر که ایمان ثبت و مستقیم است دل و ثابت است هیچ
 اندیشه نیست چنانکه آقا منکر است او را در آن زمان نیز منکر خواهد بود بلکه منکر تر که معاینه احوال او را خواهد دید و واه الکرمندی و ابوداود و دعوی
 عن عمر بن حویش یضم حارمله و فتح را و سكون تخانیه و بثلثة ابوسعید قرشی مخزومی دید آنحضرت را و شنید از وی و آنحضرت مسح کرد بر او را و
 اگر دیر گشت و بعضی گویند که در وقت وفات آنحضرت دوازده ساله بود نزول کرد بکوفه و سكونت کرد در آن روایت میکند از ابی بکر و ابن مسعود عن
 ابی بکر الصديق رضي الله عنه قال حدثنا رسول الله ابو بكر صديقك فحدثنا خبرا و در پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم قال الدجال
 یخرج ارض بالمشرق یقال لها خراسان و جال بیرون می آید از زمینی که مشرق است گفته میشود و مران زمین را خراسان بنسبه اقوام کان
 وجوههم الجان المطرقة متابعت می کنند اول قومی که کویا رویای ایشان سپرهای تور تو است تحقیق این لفظ در کتاب فتن گذشته است رواه
 الترمذی و عن عمران بن حصین صحابی مشهور است و احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 من سمع بالدجال فلیبنا منه کسی بشنود جلال را پس باید که دور شود از وی فوالله ان الرجل لیا نه وهو محسب انه مومن بعد اسو کند که
 تحقیق مردی بر آنیه می آید او را و حال نگان مردگان میرد که وی مومن است فلیبنا پس متابعت میکند دجال را و ایمان می آورد بوی مما یبعت به من
 الشبهات انچه چیزهایی که بر آنکشته شده است دجال را بدان چیزها که موجب اشتباه و التباس می گردند از سحر و احوال و اموات و امثال آن استند حادی
 که با اوید رواه ابوداود ۶ و عن اسماء بنت بزیل بن السکن بفتحین صحابه مشهوره است از ذوات عقل و کیاست و دین و دیانت
 قالت قال النبی صلى الله عليه وآله وسلم یجکت الدجال فی الارض اربعین سنه و رنگ می کند و می باید دجال در زمین چهل سال
 السنه کالشمس سال مقداره میکند و الشجر کالجحده واه مثل جمعه و الحجه کالایوم و جمعه مانند روز و الیوم کاضطرام السعفه فی النار
 و روزیم جو فروخته شدن شاخهای خشک در آتش و زود کشته شدن آتش تو جیه این معانی سابقا گذشته است مشکل است که در فصل اول از حدیث ثواب
 بن سیمان گذشته است که مدت لبث او در زمین چهل روز است و در حدیث ثمر دسی نیز گذشته است که مدت سیر او در زمین چهل شب باشد جواب داده اند که
 تواند که مراد باول لبث او است مقارن فتنه و اخلال و افساد و ثباتی مطلق نکث و انذار علم رواه فی شرح السنه و عن ابی سعید الخدری
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یبلیج الدجال من امفی سبعون الفه متابعت میکند دجال را از امت من بنقا و هزار
 کس که علیهم السحان بر ایشان طیلانها باشد سیحان کبر سین جمله و سكون یا تختانیه بعد وی جمیع سیحان معنی طیلان سبز یا سیاه مراد است امت دعوت
 است یا امت اجابت از حدیث ثواب که در فصل اول گذشته است و ابوداود و در حدیث ثواب که مراد است دعوت باشد رواه فی شرح السنه و عن اسماء بنت

بزیادت قال کان النبی صلی الله علیه واله وسلم فی بیئ فذکر الدجال اسماء بنت یزید یسکونید که بود آن حضرت در خانه من پس یاد کرد و دجال
فقال ان بهن بدیه ثلث سنین پس گفت پیش از برآمدن وی سه سال باشد سنه تمسک السماء فيها ثلث فطرها سالی است که باز میبارد و سالی
در آن سال دو دانگ باران خود را و الارض ثلث نباتها و باز میبارد و زمین دو دانگ روئید و نهایی خود را و الثانیة تمسک السماء ثلث فطرها
و الارض ثلث نباتها و سال دوم باز میبارد و آسمان چهار دانگ باران خود را و زمین چهار دانگ روئید و سالی خود را و الثانیة تمسک السماء ثلث فطرها
کله و الارض نباتها کله و سال سوم نگاه میبارد و آسمان باران خود را تمام نگاه میبارد و زمین روئید و سالی خود را تمام فلا یعنی ذات خلف ولا
ذات خرس من الیهام الا هک پس باقی نماند خدا و ندیم شگافه از حیوانات مانند گاو و کوسند و آهو و مانند آن و نه خدا و نه انسان از وحش چهار پایا
مگر آنکه طراک کرد و دظلف کبیرة و حجه بر پایا و گاو و کوسند و آهو اطلاق کنند چنانکه خف بضم خا و رشت و حافر در رسم اسپ و مانا که مرا و اینجا مطلق حیوانات
است یعنی هیچ حیوانی بر روی زمین بجهت قحط سالی زنده نماند و آن من است و فطنه و بد رستیکه از سخت ترین فتنه دجال انده باقی الاعرابی
اینست که دجال می آید با تیشنی را که علم و عقل ندارد و فقول او اینست ان احببت لك ابلک پس میگوید بدان اعرابی خبر ده مرا که اگر زنده کرد و انچه
تو شتران ترا السلت تعلم انی و بک الایمانی تو که میدانی که پروردگار توام فقول بلی پس میگوید اعرابی آری میدانی که تو پروردگار منی فقول له
پس تمثیل و تصویر میکند دجال برای اعرابی و در بعضی نسخ بمثل له الشیاطین چنانکه در اب و اخ مذکور است مخوا جله یا ند شتران اعرابی کا حسن ما
بلکون ضرر و عا یچو بهترین آنچه بیاید ابل از روی پستانها و اعظمه اسفمة و بزرگترین آن چه میباشد از روی سنا جا قال گفت آنحضرت و یاتی الرجل قاتلا
اخوه و می آید دجال در دیر که مرده است تحقیق برادر او و ماث ابوه و مرده است پدر او فقول ان ابی ان احببت لك اباک و اخاک پس میگوید
دجال با اعرابی خبر ده مرا اگر زنده کرد و انچه برای تو پدر ترا و برادر ترا السلت تعلم انی مریت انی میدانی که تو که من پروردگار توام فقول بلی پس میگوید اعرابی
آری میدانی که تو پروردگار منی فقول له الشیاطین پس تصویر می نماید مرا اعرابی را شیاطین اینجا لفظ شیاطین در همه نسخ مذکور است مخوا جله و عخوا جله مانند پدر
او و برادر او و درین اشارت که آنچه نموده میشود از ابل و برادر و پدرشالی و خیالی است که شیاطین بدان صورت می بندند و مثل میشودند حقیقت آن قالت گفت
اسماء بنت یزید که راوی این حدیث است ثم خرج رسول الله لیریدون رفت پیغمبر خدا از نخاس صلی الله علیه و آله و سلم محلجه برامی حاجتی که داشت
ثم رجع لیریدون بعد از قضای حاجت و العوم فی اهلهم و غم محمدا ثم و حال آنکه صحابه دیریم و غم بودند از آنچه خبر داد ایشان را از حال دجال قالت
فاخذ طبعی الباب لکرفت آنحضرت هر دو طرف در راهم چنین واقعت در نسخ شکات مصباح و در حاشی نوشته اند که لکرمه لایم سکون حا و حمله ویم مفتوحه یعنی جفت و جا
و در مصباح و قاموس و کتب دیگر لکرمه باین معنی ذکر کرده اند و طبعی گفته صحاب بفتحی الباب بجم مکان حا و فا بیل هم و در کتب لغت لکرمه بجم و فامعنی عصا و با باده و
الجاف یجربان چاه را گویند فقال مهم اسماء پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحبت حال و شان توای اسماء ویم بفتح هم و سکون حا و ففتح یا کلمه باینه است یعنی
استفهام ای ما حالک و ما شأنک قلت کفتم من یسأل الله لقد فلفط افلئنا بدکر الدجال تحقیق کشیدی و بیرون آوردی و لایما را بیا و در دین صفت
که دجال را کردی قال گفت آنحضرت ان یخرج و انا حی اگر بیرون آید و من زنده باشم فانا هججه پس من محبت کننده ام و الزام دهنده اویم و الا و اگر من
زنده نباشم فان سرب خلعتی علی کل مؤمن پس پروردگار من خلیفه من و دلیل من است بر برسدان و وی غزاسه حافظ و حامی و متولی امرایان خواهد بود فقلت
پس کفتم من یا رسول الله و الله اننا لنرجو عجبنا فاما فخره و حق تجوع عجا سو کند بدستی که ما بر آینه ساخته و میا می کنیم خیر خود را پس نمیتوانیم که نان نبریم تا آنکه کرسه بیک
از جبت هم و غم عظیم کشیده و بیرون آورده است و لایما را از ذکر دجال فلفط بالمؤمنین و هم میگویند پس چگونه بود حال مسلمانان که در زمان او باشند و هم دانند
بر حال ایشان متولی باشد و مانع آید از تهیه سباب اکل و شرب قال گفت آنحضرت یخرجهم ما یجری اهل السماء من النبیج و اللغد پس کفایت میکند موی
که در زمان او نید چیزی که کفایت میکند اهل آسمان از فرشتگان از تسبیح و تقدیس یعنی حق تعالی صبر و تلی میدهد ایشان را برکت تسبیح و تقدیس یا معنی آن بود که
ما خیر میکنیم پس کرسه میجویم از جبهه خیر و طبیعت انسان در کسلی تا باین حد است و این معنی انسب است بقول او یخرجهم ما یجری اهل السماء پس چه حال بود کسانی
را که در زمان دجال باشند از مسلمانان و چیزی نیابند که بخورند چه گویند صبر کنند بر عدم غذا پس فرمود غذای ایشان در آن روز تسبیح و تقدیس بود چنانکه غذای فرشتگان آسمان
تسبیح و تقدیس است و شاید که اسم این سخن را بعد ازین مجلس آمده عرض کرده باشد ولیکن ظاهر مقتضای کلام فلفط ناظر باقتضای این قول است بشین
خبر دجال در مجلس پس آنچه گفت از قصه عجم و جوع از زمان آینده گفت فافهم و ایه احمد عن عبد الرزاق فی الفصل الثالث من الخبر
بن شعبه قال ما سأل احد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم عن الدجال گفت مغیره بن یسید پس کفایت آنحضرت را از احوال دجال
اکثر مما سألته شتران آنچه پرسیدم من او را و الله لی ما بضرک و بد رستیکه آن حضرت گفت مرا زبان نمیکند ترا یعنی گمراه نیار و ترا و لطف و
حمایت الهی کفایت میکند ترا قلت انهم یقولون ان معه جبل خض و یضواء کفتم من که مردم میگویند که با وی کوه نان است و جوی آب

بر بعضی دغان آید پس نیافت وی از آن جنی که گویان لفظی ناقص بی آنکه تمام آیت در یادین نیز بر عادت کاهنان است که شیاطین کلمه از کلمات در بر بوده بایشان القا کنند و احتمال دارد که آنحضرت با بعضی اصحاب آهسته بدان حکم کرده باشند پس شیطان آنرا شنیده و بروی القا کرده فقال اخسأه فلن بعد و قد مرک چون ظاهر شد که حال وی حال کاهنانست که بعضی خبرهای ناقص باقی شیاطین بدینند پس گفت آنحضرت دو روش پیش رو پس بجای و نمیتوانی کرد قدر خود را و درمی گذرانی بعد و مرتبه خود که حد قدر و مرتبه کاهنانست از اظهار بعضی از خصایص ناقص و انعام و دعوی کن بنوت را که آن نه حدست و اخسأه کل زجر و استنانت است که برای راندن سگ و خوک گویند تا نزد یک مردم نیایند و اینجا نکته لطیفی است که بعضی شرح گفته اند که اخسأه و اخسأه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را اشارت بانکه دجال رعسی علیه السلام بکشد و یکت بکوی که نام وی جیل دغان است و این بنا وطن و جالیت اوست و تقریض است بقتل وی می قال گفت عمرای رسول الله انا ذن لی فیه اضرب عنقه آیا دستوری میدی مرا در شان ابن صبا و که بزعم کردن او را قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یکن هو لا تسلط علیه اگر باشد ابن صبا و دجال معهود مسلط گردانیده و برکاسته نمی شوی و بر وی نمیتوانی کشت او را زیرا که کشته او عیسی است علیه السلام و ان لم یکن هو و اگر نباشد وی دجال فلا یجوزک فی قتله پس نیت نیکی ترا در کشتن وی زیرا که وی ذمی است و از بهیو است کلال ذمه برده اند و درین وقت وی نابالغ نیز بود قال بن عمر انطلق بعد ذلک رسول الله گفت ابن عمر رفت بعد از آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بن کعب الانصاری و ابی بن کعب نیز همراه آن حضرت بود و ثومان الفحل الی فها ابن صبا و در حالی که مقدم می کنند دغان خوار که در وی ابن صبا و دینود فطفی رسول الله پس در سبب و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بحد و مع الفحل پناه میجوید بشاخی خوار و محفل ان یصح من ابن صبا و شیبامبل ان براه و حال آنکه آنحضرت طلب میکند نهانی و پوشیده که بشود از ابن صبا و دخی را پیش از آنکه به میدان او داخل در اصل فریب و خداع دادن و ابن صبا و مضطجع علی فراشه و حال آنکه ابن صبا و بر بطل افتاده است بر جامه خواب خود فی فطیحه حیده در چادری له فها و من مهران صبا و در دمان قطعه زمزمه است بدو زای مخرج کلام نهانی که خمیده نشود و در مرمره بدو را می جمله نیز روایت است بهین معنی فوات ام ابن صبا و النبی پس وید ما در ابن صبا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هو یعنی بحد و مع الفحل و حال آنکه آنحضرت پناه میجوید و نهانی میگردد بشاخی خوار فها ای صاف و هو اسمی پس گفت ما در ابن صبا و دغا کرد او را ای صاف و صاف نام ابن صبا و دست هفت محمد این محمد است و حاضر است فناهی ابن صبا و پس باز آمد ابن صبا و از آن کلام نهانی که میگردد و حاضر است گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت آنحضرت لو فوکنه بهن اگر میکشید ما در او را و جز میگردد و ظاهر میگردد و می حال خود را یعنی چیزی از وی بوجود می آید که بدان حقیقت حال وی ظاهر میگردد که صیث قال عبد الله بن عمر قام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الناس کنتابن عمر ایسا و ان حضرت در مردم یعنی خطبه خواند فاشنی علی الله بما هو اهله پس شکر کرد خدا را بچه وی تعالی اهل و سزاوار است که ذکر کند دجال را و احوال او را یا با احتمال آنکه ابن صبا و دجال با تقریب قریب فتنه کری و انصاف او بعضی صفات وی دجال را یاد کرد و احوال او را اعلام فرمود فقال فی انذیرکوه پس گفت بد رستیکه من میرسانم شمار از شما و ما من بنی الا و قد اندر قوم و نیت هیچ پیغمبری مگر آنکه حال آنست که تحقیق ترسانیده است او وی قوم خود را اهداند و فوج قوم بهر آینه ترسانید نوح قوم خود را از دجال و لکنی ساؤلکم منه فوالا لم یقله بنی لقومه و لیکن من میگویم مر شما در باب دجال سخن و نشانی که نه گفته است ترا هیچ پیغمبری مرقوم خود را مطلقا نه اعور میدانند که وی اعور است و ان الله لیس با عور بد رستیکه الله سبحانه و تعالی عوریت از جهت نوره و تعالی را عین ابصر تا عور را عی کرد و در پیش و عن ابی سعید الخدری قال لقبه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر و عمر و عی بن صبا فی بعض طرق المدینه فاقات که در ابن صبا و آنحضرت و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در بعضی راههای مدینه فقال له رسول الله پس گفت ابوبکر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یشهدانی رسول الله آیا کو ای میدی تو که من پیغمبر خدایم فقال ان یشهدانی رسول الله پس گفت وی یعنی ابن صبا نیز مرا حضرت را آیا کو ای میدی تو که من پیغمبر خدایم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امنت بالله و ملائکته و کتبه و مرسله ایمان آوردم بخدا و فرشتگان وی و کتابهای وی و پیغمبران وی چنانکه سابق گذشت از قول وی امنت بالله و مرسله ما ذاتوی چه چیزی بینی تو ابن صبا و قال او وی عروشا علی الماء گفت می بینم ختمی بر آب فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یعروشا علی الماء یعنی بینی سر بر آب را بر دریا چنانکه در اول کتاب بابل و سوره گذشت که ابلیس می بند سر بر خود را بر آب و میفرستد فوجهای خود را که در فتنه می اندازند مردم را قال گفت آنحضرت و ما ذاتوی و دیگر چه می بینی قال گفت ابن صبا و ای صبا دغان و کا ذبا می بینم و در دست ما و دیگر در فتنه کورا او کا ذبا و صبا دفا می بینم و در شخص دیگر کورا و یک مرد راست کورا این یا از قبیل شک و می است که آنچنان گفت یا اینچنین و احتمال دارد که شک همان ابن صبا باشد که گفت انرا می بینم یا این را و این اصل است و در خلط و اختلال امر وی که جزم نداد و نشان او بر وجه انتظام و استقامت نه یا کاهی آنچنان می بینم و کاهی اینچنین فقال رسول الله پس گفت

متن خطی

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پس علیه فدعوه فط و بس کرده شده است کار بروی پس بگذارید او را و او مسلم ۳ و عنه ان ابن صیاد
سال النبی و هم از ابر سعید خدری است که ابن صیاد پرسید پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم عن فؤاد الجحش من فؤاد الجحش ان خاک بشت که بر چه صفت و کیفیت
است فقال و دیکه بهضاء مسک خالص فرمود خاک بشت در سفیدی و نرمی بر صفت در که سفید است و در که بفتح و ال و سکون را و فتح تیمارد
سفید و دوا پخته که میانه و مغز آرد است پس توصیف به صیاب و صبا که است و در طب و خوشبوئی مانند مشک خالص است و او مسلم ۴ و عن
نافع قال لقی بن عمر ابن صیاد فی بعض طرق المدینه گفت نافع که ملاقات کرد ابن عمر ابن صیاد را در بعضی از راههای مدینه فقال له فؤاد
اغضبته پس گفت ابن عمر ابن صیاد را سخنی که در غضب آورد او را فانی فانی حتی ملاء السکة پس دم کرد و او اسید ابن صیاد و آنکه هر که در کوچه را داخل
ابن عمر علی حفصه پس در آمد ابن عمر بر ام المؤمنین حفصه که خواب را و در رضی الله عنها و قد بلغها و تحقیق رسیده بود حفصه را جز در غضب آوردن ابن عمر صیاد
را فقال له و جئت الله ما اودت من ابن صیاد پس گفت حفصه بن عمر را رحمت کند ترا خدا تعالی چه خواستی تو از ابن صیاد که در غضب آید روی او را اما
علت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یا مبدائی که آن حضرت گفته است انما یتخرج من غضبه و یغضبها بیرون نمی آید دجال
مگر از جبهه خشمی که میکند آنرا و این منع حفصه ابن عمر را بجهت احتمال و امکان آن بود که ابن صیاد و دجال باشد یا بسبب اعتقاد و خیم مردم بدان بود و الله اعلم و او
مسلم و عن سعید الخدری قال حصبت ابن صیاد الی مکه ابو سعید خدری می گوید صحبت داشتم ابن صیاد را تا آنکه یا در حالی که متوجه بودیم
بکه فقال لی ما لفت من الناس برکت ابن صیاد چه چیز و محنت را پیش دم من و دیدم از مردم بنوعی ان فی الدجال کان سیریز و یامیکونیکه
من دجال الشک سمعت رسول الله آتایستی تو ای ابوعبیده که شنیده پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بگوید که میگفت انه لا یولد له بشیء
شان این است که زائیده نشود و دجال را یعنی او را اولاد نمی باشد و قد ولد لی و تحقیق زائیده شده است فرزندان برای من الی پس فد قال هو کافرا نیست
که تحقیق گفته است آنحضرت که دجال کافر است و انما مسلم و من مسلم اولی پس فد قال لا یلد خلی المدینه و لا مکه آتایستی که فرموده است آنحضرت
در نمی آید دجال مدینه را و مکه را و قد اقبلت من المدینه ب تحقیق پیش دم من از مدینه و انما ابد مکه و من می خواهم که را و می درایم روی تم قال لی فی خوفه
پس گفت ابن صیاد مرا در آخر کلام خود اما والله الی لا علم مولده و مکان و این هو و اعرف باه و امه اکا به باش بخدا سوگند بدیست که من بر این
میدانم مکان و ولادت دجال را و جای بودن او را و میدانم که کجاست او می شناسم پدر او را و مادر او را قال فلبس فی تحقیف با و موده گفت ابو سعید پس طبعش
و مشبه ساخته امر را بر من یعنی من با حقا و دجالیت و بودم این کار که کرد و شتابه شد مرا و یا بجهت آنکه اول کلام در انکار دجالیت و استدلال بر آن بود و این
که در آخر گفت که من میدانم مولد و مکان او را و می شناسم پدر و مادر او را تعریف و تاریخ با قرآن میکند چه این عبادت را تسلیم کاهس کتابت از نفس خود می دارد و الله اعلم
قال گفت ابو سعید قلت لکم من ابن صیاد را تبالك سائر الیوم زبان و هلاک با در ترا و باقی روزها با در تمام روزهای عمر تو و سایر معنی باقی و تمام پرده می آید
قال گفت ابو سعید قبل له و گفته شد من صیاد را یعنی کسی را حاضر کن گفت ابرک انک ذاک الرجل یا خوش و راضی میگرداند ترا که تو آن مرد باشی یعنی
دجال باشی قال فقال گفت ابو سعید بر گفت ابن صیاد را و عرض علی ما که هست اگر عرض کرده شود بر من صفاتی که در دجال است از اغوا و اضلال و
خدایت و طبعش را خوش ندارم و ناراضی شدم از ان و این کلام دلالت دارد بر رضای او بدجالیت و صفات وی و این دلیل واضح است بر کفر او و او مسلم
۶ و عن ابن عمر قال لفتنه و قد نرفت عنه ابن عمر میگوید ملاقات کردم ابن صیاد را و حال آنکه تحقیق چو شنیده و آساییده بود چشم و فطنت معنی فعلت
علیک ما ادمی برکت از کجا باز کرد چشم تو پنجه می بینم از بجهان و درم قال لا ادری گفت سیدنا و در نمی یابیم انرا قلت لا ادری و هی فی داسک لکم دم
نمی یابی و حال آنکه چشم تو در دست قال انشاء الله خلفها فی عصا ک گفت اگر میخواهد خدا پیدا میکند آنرا در عصای تو یعنی خدا قادر است که پدیدان چشم را در جاد
و در دکان او جاد و را و شعور نخواهد بود و چشم و بد روی که در آن چشم پیدا کرد و بر چنین جایز است که آدمی را نیز شعور نباشد و به این جهت کثرت اشتغال و انکار که منع کرد و در
احساس و ادراک قال گفت ابن عمر گفت کجا شد منجرها و سمعت بر آن و از کرد از راه مینی هم چو محنت ترا و از حرمی که شنیده ام آنرا و او مسلم ۷ و عن محمد بن
المنکدر قال رایت جابر بن عبد الله یحلف بالله عن ابن صیاد و الدجال محمد بن منکدر که تابعی مشهور طبع جامع میان علم و زهد و عبادت و دین بین
و صدق و ثقه و شفیق و جابر و ائمه و عایشه و ابوهریره و جزایان از صحابه و شنید از وی و ثوری و شعبه و یحیی و دینار و مالک و جزایان از ائمه مات سه تلمیذ و ما فی قول
غیر ذلک میگوید که دیدم جابر بن عبد الله انصار را که سوگند میخور و بخدا که ابن صیاد و دجال است قلت یحلف بالله که سوگند میخور و بخدا یعنی از کجا جزم کردی بان
قال انی سمعت عمر یحلف علی ذلک گفت جابر بن شنیدم عمر را رضی الله عنه که سوگند میخور و بر آن که ابن صیاد و دجال است عند النبی نزد پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم فلم ینکره النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس انکار نکرد آنحضرت آنرا از عمر و اگر واقع نمیداد انکار میکرد آنحضرت و ما تا که سوگند جابر و عمر
رضی الله عنهما بر آن بود که وی دجال از دجالان بودند و دجال معهود اما حدیثی که در فضل ثانی از ابن عمر آمده صریح است که وی مسیح دجال بود و شاید

مریم برآینه تریه است که فرو آمد از آسمان در اهل دین و ملت شایسته مریم علیها السلام حکما عدلا در حالتی که حاکم دادگراست فیکسر الصلص به شکند
صلیبیان و آن دو جوبت اندیک یک گشته و تقاطع نمود و برهیت صلب یعنی شخص بر دار کشیده و نصاری یکی از اساعتی کنند و بر آن محافظت نمایند و اکثر جزای خود
بدان شکل سازند و در کرون آویزند مثل زار و دگر کافران را و کاری صورت عیسی در وی بسیارند از جهت تذکره حقیقت او که او را با عقدا و ایشان بیو و بر دار کشیدند و فی الصلص
صلیبیان ترسایان و قتل الخنزیر و بکشند و کازا و بضع الخنزیر و بهند جزیره را از اهل ذمه و حکم کند که با سلام یا شمشیر مقصود ابطال نصراست و محو احکام و آثار آن و حکم
بشرایع دین اسلام و بعضی المال و بسیار شود در زمان عیسی ال یا بسیار بریزد عیسی ال یا قبض یقع یا از فیضان و بالقسم می زافاضه هر دو روایت حق لا قبله
حد بسیار می بال و از آن چندان شود که قبول نکند آنرا هیچ کی حتی تگون مسجد الواحد فخر من الدنیا و ما فها تا آنکه می باشد یکجده نماز بهتر از دنیا و هر چه
در دنیا است این کلام متعلق است بمجموع آنچه مذکور شد از کسر صلیب مثل آن یعنی دین اسلام رواج و رونق یابد و میل و محبت مردم بطاعت و عبادت پیدا
کرد که یک سجده بهتر از تمام شایع دنیا کرد و این خود همیشه است که سجده بهتر از دنیا است و ما فیها است و مخصوص آن زمان نه و لیکن در آن زمان ضیاع و نفوق
آدمیان نیز برین آید و زو ایشان هم بهتر نماید و احتمال دارد که متعلق بقبض المال باشد یعنی مردم را چون رغبت در مال نمایند یکی از آن اعراض نمایند و در بنیل
مال فضیلتی و محبتی نمایند پس نمایند ذوق و محبت جز در نماز و قبول پستریکست ابو هریده فاضل و آن ششم پس اگر شک و تردید دارید درین خبر بخوان
اگر میخواهید این آیه را و آن من اهل الکتاب الا یؤمنن به قبل موتهم الا یؤمنن به یعنی هیچ کی از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری مگر آنکه ایمان می آرند به عیسی
علیه السلام پیش از موت او یعنی بعد از نزول وی در آخر زمان پس چون دین و ملت یکی گردد و اختلاف از میان بر افتد و اختلافی که یهود و نصاری در شان
عیسی علیه السلام دارند نیز بر طرف گردد و همه ایمان آرند بوی بر وجهی که در دین اسلام است که آن عبد الله و رسول و ابن امته و این یک وجه است و تفسیر این
آیه ابو هریره رضی الله عنه باین وجه استدلال کرد بر مضمون حدیث و وجه دیگر نیز گفته اند و آن اینست که نیت هیچ کی از اهل کتاب مگر آنکه ایمان می آرند به عیسی
پیش از موت خود یعنی نزد غرغره که ایمان در آن وقت سودمند نبود و برین وجه احتمال دارد که صغیر محمد صلی الله علیه و سلم یا بابتد سحانه و قتالی راجع باشد و محصل
مقصود آن کرد که هر کافر در وقت مردن حکم اضطراب ایمان می آرد و لیکن فایده ندارد پس باید که جنتیار پیش از آن وقت بدان مستعد گردد و متفق
علیه ۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و واله وسلم والله لینزلن ابن مریم حکما عدلا فلا یفلکسون الصلص و
لبقتلن الخنزیر و لبضعن الخنزیر فیکسر الصلص و لیکن فایده ندارد پس باید که جنتیار پیش از آن وقت بدان مستعد گردد و متفق
را از اهل ذمه و لبزکن الفلاص فلا یسعی علیها و برآینه میکند و عیسی علیه السلام یا گدشته میشود و شتر را دایمی جواز این کرده نشود و سواری
و صل و طلب حاجت و کاسب برآنها و قبول نمیکند هیچ کی از جهت کثرت اموال و عدم احتیاج بآن و قلاص کسیر فاف جمع قلاص فاف فاف
جوان و لذت هبن الشصاء و الشباغض و الشصاء و برآینه میرود از میان مردم و وجود دشمنی و دشمن داشتن یکدیگر را و حسد بر دین بر یکدیگر اند
جنت زوال محبت دنیا که باعث است بر وجود این ذایم بسبب اتحاد دین و ملت چه اکثر سبب وجود این صفات اختلاف ادیان و مذاهب باشد و لیدعون
الی المال فلا قبله احد و برآینه میخواهد عیسی مردم را بوسی مال پس بنی شانند آنرا هیچ کی دوا و مسلم و فی دوا و باطلها قال و در روایتی مر
بخاری و مسلم را آمده که گفت آنحضرت که گفت انتم اذا قتل ابن مریم فیکمروا امامکم منکم چه می باشد حال شما وقتی که فرو آید عیسی بن مریم در میان شما و امام شما
از شما باشد یعنی تفریش بود یا از اهل ملت شما باشد این را بدو وجه شرح کرده اند یکی آنکه امام نماز کسی بود که از شماست و عیسی اقتدا کند بوی و آن حدیث و این جهت تکریم
و تعظیم است محمدی بود و چنانکه مضمون حدیث آئینه صریح است در آن و عیسی حاکم و خلیفه باشد و امام و معلم خیر باشد و از آن امام نماز جدی بود و در بعضی اخبار
آمده است که عیسی که نزول کند مدعی امامت در نماز بود و خواهد که پس رود و امامت بعیسی بگذارد پس عیسی امام نشود و اقتدا کند بوی و بعد ازین نماز امامت عیسی کند
از جهت افضلیت او از مدعی و وجه دیگر را با نام عیسی است و مراد بپودن او از شما حکم کردن او است با حکام بر شریعت شما با حکام نجس و در روایتی دیگر آمده
است فاکم کتاب بکم و سنه نبیکم پس امامت میکند شما را بکتاب پروردگار شما و سنت پیغمبر شما پس معنی چنین باشد که امامت میکند شما را عیسی در حال بودن او از
ملت شما و حاکم بکتاب و سنت شما و عن جابر بن عبد الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و واله وسلم لا تزال طائفة من امتی یقاتلون
علی الحق ظاهرین الی یوم القیمة همیشه باشد که وی از امت من که کارزار میکند بر سر حق و از برای حق در حالی که غالبند تا تریه یک روز قیامت قال فلینزل
علیهم بن مریم گفت پس فرو می آید عیسی علیه السلام فینقول امیرهم فقال هل لنا پس میگوید امیر است بعیسی پیش آ امامت کن و بگذارد نماز برای ما فینقول لا ان
بعضکم علی بعض اموا پس میگوید عیسی بن امیر پیش نی آیم و امامت میکنم من زیرا که تحقیق بعضی از شما بر بعضی امیرانند و امام فیکر هذا الله هذه الامم
از جهت کرامی داشتن خدای تعالی این امت مگر محمد صلی الله علیه و سلم و علیهم مبتا است اگر چه عیسی نیز در بنوقت از امت محمد و تابعان وی
باشد با وجود آن دین باب شریف و اگر ام آلی تعالی را بهشت از باقی است دوا و مسلم و هذا الباب خال عن الفضل الثانی و این باب در

الفصل الثالث

مصابیح خالی است از فضل ثانی که از احسان است الفصل الثالث عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يبرزني
عيسى بن مريم الى الامم من فرومى عليه عيسى بن مريم فلبثت ورجع وولد له بن من مخرها ورايده يثود اولاد وراي وبعثت حسا وراي بعثت
ووزنك ميكند وراي از زمین چهل و پنج سال که بصورت سپری میرد فبذل من معنی فی خبری پس کور کرده بشود و با من در مقبره من فافوم انا وعلی بن مريم
فی قبر واحد پس مخیم من عیسی در یک مقبره بین ابی بکر و عمر میان ابو بکر و عمر که در آن مقبره مدفون اند دعاه ابن الجوزی فی کتاب الوفاء پس
معلوم شد که مراد بقبر مقبره است و در اخبار آمده است که در مقبره شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جای یک قبر خالی است و هیچ کس را آنجا میرسانند چنانچه
امام المسلمین حسن بن علی را خواستند که در آنجا بنهند و عایشه رضی الله عنها را رضی الله عنه بنی امیه آمدند و نگذاشتند که او را در مقبره جدوی کا بدارند و عبد الرحمن بن عوف را
نیز بانکه عایشه را رضی الله عنه میرساند و عایشه را نیز گفتند که خانه است ترا اینجا بنهیم گفت من بدان را رضی الله عنه را با صوابات من در بقیع بپایند میگویند که حکمت در آن آن
بود که این جای قبر عیسی علیه السلام خواهد بود و الله اعلم باب ضرب الساعة و ان من ماث فقد قامت فاما منه ظاهر است نزدیک بودن قیام قیامت
باین معنی است که آنچه مانده است از مدتی برای آن مانده اند کمتر است و اگر که گذشته و بعضی گفته اند که اگر اندکی از آن گذشته باشد هم حکم بقرب صا و قیامت
برای عیبار که مسافت ازین نقطه تا منتهای کمتر است از مبدأ تا اینجا و این اعتبار صحیح است ولیکن مراد اینجا معنی اول است صریح است که آنچه مانده اندکی است
چنانکه حدیث بدان معلق اند و من مات فقد قامت قیامت نیز لفظ حدیث است که مؤلف اینجا عنوان باب ساخته و معنی دانست که هر چه بگذرد آنچه در قیامت از احوال
الاهوال واقع شدنی است نمونه از دوری او واقع میگردد و امام غزالی در کتب خود این معنی را تفصیل داده و شرح نموده است و وجود و نقصان صلی آن بر وجود
نشارت دیگر و موت را نسبت بیت قیامت صغری که نزدیک چنانکه ملاک فانی شدن مجبور عالم و عالمیان را قیامت کبری نامند و قیامت صغری نیز دارند آن
عبارت است از مردن طبقه مردم که در اعمار قریب یکدیگر باشد که آنرا قرن خوانند چنانچه در حدیث عایشه بیاید الفصل الاول عن شعبه بن جهم قناده عن
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعثنا فاما الساعة لها ثلثون شعبه بقاوه از انس روایت میکند که آنحضرت فرمود و برانگیزیده ام
من با قیامت هم چو این دو انگشت که سبابه و وسطی باشد قال شعبه و سمعت قناده يقول فی قصصه گفت شعبه شنیدم قناده را که میگفت در قصصی
و عضنای خود که میخوازد و میگفت در بیان مراد از تشبیه بخت آنحضرت با قیام ساعت باین دو انگشت که فضل احمد با معنی علی الاخری بهیچ زبانی و پیوستگی
ازین دو انگشت که وسطی است بزرگتری که سبابه است یعنی همان مقدار که انگشت میانه پیشتر از آن انگشت است مبعوث شدن من پیشتر از قیامت نیز مانند آنست
که من پیشتر آمده ام و قیامت از پس رسیده می آید فلا ادمی اذکره عن انس و قاله قناده شعبه میگوید پس میدانم که این بیان را قناده از انس نقل کرده یا از
پیش خود گفت و بعد از آنکه از انس باشد نیز احتمالی دارد که انس از خود گفت یا از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و از حدیث مستور بودن شداد که بیاید معلوم
کرد که این بیان از آنحضرت است و بعضی گویند مراد بیان ارتباط و اتصال دعوت آنحضرت است بقیامت و دینی و ملتی دیگر درین میان متخلل نیست چنانکه
در میان این دو انگشت انگشتی دیگر نه اما بعد از آنکه راوی آنرا تفسیر کرده باشد و در حدیث تصریح آمده خلاف آنرا اعتباری بنویسد و متفق علیه بدانکه مثلین
حدیث در باب کافل یتیم تیر و رد یا فقه است که فرمود انا و کافل الیتیم فی الخبة یکذا من و آنکه غنچه را یتیم باشد و در بشت همچنان باشیم که این دو انگشت اند
در حدیث اگر مثل بر مقارنت و اتصال کنیم بقصد مبالغه و جوی دارد و اگر چه تاخر کافل یتیم در دخول جنت از آنحضرت بر وجهی که تقدم و تاخر این دو انگشت است
نیز فضل عظیم دارد اما آنکه کمانی در شرح صحیح بخاری در همین حدیث بیان کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این کلام فرمود برابر گشته بودند
مین بر دو انگشت و آن حال پس از آن بحالت طبع اصلی که تقدم و تاخر است باز آمدند از اینجا معلوم کرد که خلقت این دو انگشت از آنحضرت بر طریق معروف
معارف بود چنانکه از سایر مردم و لیکن برابر گشتن آنها در وقت این قول مجزیه بود و آنچه در بعضی کتب فارسی نوشته اند که سبابه و وسطی از آنحضرت برابر
بودند حکم طبیعت اصلی ندارد و مخالف کلام شراح و متنب حدیث است و الله اعلم و عن جابر قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم يقول قبل ان يموت بشهر گفت جابر شنیدم آنحضرت را که میفرمود پیش از رحلت خود بیکاه نسألو فی عن الساعة می پرسید از او
قیام قیامت و انما عليها عند الله و نیت علم به تعیین وقت آن گزیده و خداوند عزوجل یعنی از وقت وقوع قیامت کبری می پرسید آن خود معلوم
نیت و از اجزای خدا تعالی نداند قیامت صغری و وسطی را با شما بیان کنم که از آن علم دارم چنانکه فرمود و اطمینان بالله ما علی الامر من نفس منغوسه
سوزد میخورم چنانکه نیت بر روی زمین هیچ نفر که ندانیده شده و موجود است آن بانی علیها مانند منته و هیچ وجهی بود مثلاً که باید و بگذرد بر روی
صد سال و وی زنده باشد تا زنده که صد سال تمام بگذرد و یعنی این طبقه و قرن از اعیان که در زمان خبر دادن من موجود اند در مدت صد سال همه
بمیرند و هیچ یکی از ایشان باقی نماند این قیامت را وسطی گویند و در هر یک را نسبت بوسی قیامت صغری و کلام مسلم و باین حدیث مشک که در حدیث صحیح
از اکابر علای حدیث در موت خضر علیه السلام چه وی در وقت خبر دادن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مولودانی موجود و این بر روی زمین بود

وكم خبر خبر صادق بايد كه بقای وی از صد سال درگذرد و بعد از گذشتن صد سال بمیرد جواب میدهند كه خضر این عموم مخصوص است آنحضرت خبر از احوال
 امت خود داده است كه از امت من كه در وقت موجدند بعد از صد سال بمیرند و بعضی گویند كه شاید خضر در اوقات بر زمین نباشد بلكه رباب بود و پدر
 هوا از امام می رسند نقل كرده اند كه چاكس از انبیا زنده اند و بر زمین خضر و الیاس و دوبراسان ادریس و عیسی و اخبار وجود خضر از مشایخ و علما تواتر
 رسیده اگر چه آنرا بعضی تاویل كنند كه هر زمان از حضرت كه مرئی و مفیض است و لیكن از كمال اولیا وجود و همان شخص از بنی اسرائیل كه مصاحب موسی بوده
 و از حضرت عوث الثقلی بن شیخ محمد بن عبد الله در رضی الله عنه منقول است كه گاهی در اشای كلام خود میفرمود و اشارت بجانب پرهای كردن یا اسرائیلی و بعض
 كلام محمدی فرمود بابت ای اسرائیلی و بشو كلام محمدی را مراد ذات شریف خود را و كلام خود را میداشت و عن ابی محمد عن النبی صلی الله علیه و
 اله وسلم قال لا یأتی مائه سنة و علی الامر نفس منقوصة الیوم و واه مسلم و عن عائشه رضی الله عنها قالت كان رجال
 من الاعراب یأفون النبی یومذیر و ان از بادیه شیان كه می آمدند پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فبما لونه عن الساعه پس می پرسیدند آنحضرت
 را از وقت قیام قیامت فكان یبظر الی اصغرهم پس بود آنحضرت كه میگردید بجانب خردترین ایشان در سن و سال فقول ان بعث هذا الی
 مدینه كه الهرم اگر میزدید این خردك در منی یا بد او را پسری سخت حتی تقوم علیكم ساعته تا آنكه بر پا می شود بر شما قیامت شامی بنوز وی با خبر میر با
 نرسیده باشد كه شما بمرد و باشد اشارت بهلاك این طایفه و فای این قرن در مقدار این مدت و لهذا فرمود ساعته متفق علیه ۲ الفصل الثالث
 عن المستور و روایت است از مستور و بعضی میگویند سكون سكون و فوج تا سكون و او و كسرا در آخوال جمله بن شداد بفتح ثین و تشدید دال صحابی
 معهود و در اهل كوفه ساكن شد مصرا و معهود است در ایشان و در وقت وفات آنحضرت كودك بود و مادر و است دارد از آنحضرت عن النبی صلی الله علیه
 و اله وسلم قال بعث فی نفس الساعه بر الكفیه شده ام من در ابتدا كار قیامت و ادایل علامات آن و نفس تیركی ابتدا بطور چیزی چنانكه نفس الصبح
 گویند و طلوع و ظهور آنرا خوانند فنبیها كما مسبقته هذه پس پیشی كردم من ساعت را چنانكه پیشی كرده است این انگشت بنی وسطی این انگشت
 را یعنی سابع را و اشارت با صبعه العباة و الوسطی و اشارت كرد بدو انگشت خرد كه سابع و وسطی است و واه الترمذی ۲ و عن سعد بن ابی
 و طاص عن النبی صلی الله علیه و اله وسلم قال انی لا ارجو ان لا یخرج امی عن در بهما فرمود بدیستیکه من بر آینه امید میدارم كه عاجز نیاید است
 من نزد پروردگار خود و ان یوم هم نصف یوم ازین كه تاخیر دهد و مهلت بخشد ایشانرا نیم روز فیل لسعد و كه نصف یوم گفته شد سعد بن ابی وقاف
 را چندانست و چه مقدار است نیم روز قال خمس مائة سنة گفت نیم روز یا نصف سال است این را از انجا ما خود است كه حق تعالی فرمود و ان یوم اعز ربك كالف
 سنة مما تعدون میفرماید كه كیمر نزد پروردگار تو مانند مقدار هزار سال است از آنچه شما میكنید شاید چون روز مقدار هزار سال باشد نیم روز یا نصف سال بود
 و معنی حدیث آنست كه این است را این مقدار قدرت و كملت و قرب و مكانت نزد پروردگار تعالی هست كه یا نصف سال ایشانرا بخا برد و هلاك كند و بقا
 ایشان كتر ازین خود نباشد كه شتر بود و تواند اشارت كرد و بلكه در كتر از یا نصف سال قیامت قایم میشود و این است را هلاك كند بعد از آن تا چه خاسته باشد و
 بعضی گفته اند كه مراد آنست كه تا یا نصف سال سالم و امین از شداید و عقوبات بكا بدارد و بایشان امانت بازساند كه بدان سستك و متاصل شوند و واه
 ابوداود و شیخ جلال الدین سیوطی در بعضی رسایل خود و اثبات كرده كه بقای امت بعد از هزار سال از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم از یا نصف
 تجاوز كند و گفته كه بعضی از علماء وقت فتوی دادند كه در مائة و شتر خرفه و جمدی و جبال و نزول عیسی و دیگر علامات قیامت واقع گردد و این قول را در كرده
 و از پیش خود اثبات كرد كه اخبار و آثار دلالت دارند كه از هزار كمر و دویا و بران از یا نصف كمر و و الله اعلم الفصل الثالث عن انش قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و اله و سلم مثل ثوب شق من اوله الی اخره حال این دنیا و نزدك رسیدن بقا و هلاك و قرب زمان قیامت
 همچو حال جانبایت كه باره كرده شده است از اول آن تا آخر آن ففی مثلها یخبط فی آخوه پس باقی مانده آویخته بیک رشته در آخوی فبوشك
 ذلك الخبطان یقطع پس نزدك است آن رشته كه گسسته شود و مدت دنیا بسرید و فانی گردد و واه البیهقی فی شعب الایمان ۲ باب لا
 تقوم الساعه الا علی شرا للناس باب و زیان آنكه بر پا می شود قیامت كمر مردم بد یعنی بچان بهم میرند و بدان باقی ماند پس قایم شود قیامت
 برایشان و تا وجود بچان در دنیا هست قیامت قایم نمیشود چنانكه گذشت كه در آخر عهد عیسی علیه السلام بادی خوشبوی بوز و كه مسلمانان همه بدان
 جان دهند و بكاران باقی ماند كه میان خود با مانند خزان احتلاط بناید پس برایشان قایم شود قیامت الفصل الاول عن انس عن رسول الله
 صلی الله علیه و اله و سلم قال تقوم الساعه حتی لا یقال فی الامم بر پا می شود قیامت تا آنكه گفته میشود در زمین الله الله یعنی کسی نباشد كه ذكر خدا تعالی
 كند و او را پرستد بلكه هر كافر و بت پرست و فاسق باشد و فی و او را بفرمان و در روایتی همچنین آمده است كه گفت لا تقوم الساعه علی حد یقول الله الله
 بر پا نمیشود قیامت بر هیچ كس كه میگوید الله الله و واه مسلم و اینجا معلوم كرد كه بقای عالم بركت ذكر خدا و ذكران و صالحان و نیکوکاران است و چون

الفصل الثالث

الفصل الثالث

باب لا تقوم الساعه الا علی شرا للناس

ایشان را از عالم بر دارند عالم نیز دیر نپاید ۲ و عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة الا على شراو الخلق معنى این حدیث از بیان معنی ترجمه باب معلوم شد و در او بخلق تأسیس است زیرا که مراد بشر از حصار است اند و متصف بحسبیت آدمیا و اندک سائر
دو عالم مسلم و عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى تضطرب الباث فناء و دوس
محل ذی الخالصه بر پا نشود و قیامت تا آنکه می جنبید سر برهای زمان قبیل و دوس گردت خانه که نام او ذی الخالصه است الیات یفتح حمزه و لام جمع الیه یفتح حمزه و
سکون لام در قاموس گوید سرین زن با پیله و گوشت یا آنچه نشسته است بروی از پیله و گوشت و فی الصراح الیه و سب و در جمع الجار گفته گوشتی که بلند شده بر پشت و
و در مشارق الاور آورده که گوشت نصف بایان از جوان و آن از بنی آدم گوشت مقدس است و دوس یفتح دال و سکون و او در آخرین محل قبیل است ازین
او ذی الخالصه یفتح غاء و جمع و لام و ضمتین نیز آمده است خانه که از آن کعبه بیانیه میگفتند و در آنجا بتی بود نام او خالصه که قبایل دوس و ختم و بحلیه آزادی پرستیدند و
آنحضرت جبرین عبد البقی را بفرستاد تا از اخاب کرد پس میفرماید که در آخر زمان این قبایل رتد و میت پرست شوند و زنان ایشان گرد آن تجانه طواف کنند و راوی
تفسیر ذی الخالصه گفت که ذی الخالصه طاعنه دوس و ذی الخالصه نام بت قبیل و دوس است الی کالوا یصدون فی النجا هله آن طاعنه که بودند ایشان
که پرستش میکردند در زمان جاهلیت و از آنچه گفته اند که نام بت خانه است معلوم میگردد که درین تفسیر ماسحه است متفق علیک ۴ و عن عائشه
رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عایشه رضی الله عنها شنیدیم پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم یقول یکت لا یذهب اللیل
والنهار حتی یصل الی اللات والغری نیز و شب و روز یعنی فانی نشود و دنیا تا آنکه عبادت کرده میشود و لات و غری که نام دو بت مشهور است لات
نام صنم قبیله ثقیف است و غری نام بت غطفان و سلیم فعلت عایشه میگوید پس چون شنیدیم آنحضرت را که این سخن گفت گفت یا رسول الله ان کن لا
ظن حین انزل الله بدیستیکه بودم من که بر اینه کمان میبردیم سچای که فرو فرستاده است خدا تعالی این آیه را هو الذی اودسل یسوله بالهک
و در بن النحر یظهرهم علی الدین کله و ذکره المشرکون آن خدائی که دستا ده پیغمبر خود را در راه راست و دین درست تا غالب گرداند و بر دین محمد بن
ما خوش دارند از مشرکان و بت پرستان و چون مدلول این آیت اینست که دین با جمیع باطل شوند و بت پرستها زوال پذیرد و دین اسلام بر همه غالب آید پس
من کمان میبرم بلکه بعین میدانم که آن ذلک نام که بت پرستی تمام شوند و زوال پذیرند و بر طرف شونده است و در بعضی نسخ تا باطل شده و از آنجا
علم نحو و جی هست که در شرح ذکر کرده ایم دیگر این خبر میدی که در آخر زمان لات و غری را پرستند غالباً نه سکون من ذلک ما شاء الله فرمود آنحضرت بدیستیک
شان اینست که خواهد شد در آخر زمان چیزی از بت پرستی مدتی که خواسته است خدای تعالی ثم یبعث الله رجلاً طیباً سیر میفرستد خدا تعالی با دی شوی
فنفی کل من کان فی قلبه مثقال حبّه من خودل من ایمان پیر میرانیده میشود هر کس که بت در دل و می مقدار دانه خردل از ایمان فبی من
خبر فیه پس باقی میان کسی که نیت سچ نیکی در وی فرج چون الی دین آبا تمام پس رتد میزند و باز میگردند بسوی دین پدران خود یعنی بکلت الهی در آخر
گفرت پرستی خواهد شد تا قیامت که محل ظهور قهر و جلال حق است بر بدان قایم شوند برینسان و دواه مسلم ۵ و عن عبد الله بن عمر قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا یخرج الدجال بیرون میاید و جال فیکلت اربعین پس درنگ می کند یکایاید چهل لا ادر میاید و بعین پوما
او مشهور و عا ما عبد الله بن عمر و ابی صمیه میگوید مدنی یا بم که مراد آنحضرت از چهل چهل بعد است یا چهل ماه است یا چهل سال سابقاً معلوم شد که در بعضی
رغایات چهل سال آمده و در بعضی چهل روز یا چهل شب و وجه تطبیق نیز معلوم گشت فبعث الله علیهم من هریم پس می را نگیزد و میفرستد الله تعالی عیسی بن مریم علیه
السلام که نه عروه بن مسعود گوید که وی عروه بن مسعود است در صورت و شکل و عروه بن مسعود ثقیفی از صحابه عظام است و ابن مسعود پدر عبد الله بن مسعود است پدر
وی مسعود بن غافل بدلی است و پدر این معتب بن الک فطلبه فیه بلکه پس پیغمبر علیه السلام و جال را پس سیکشده اما الله فیکلت فی لئاس سبع مسنین لبین
اثنین عدا و پس درنگ میکند و میباید عیسی علیه السلام در دوم هفت سال در حالتی که ناشد میان دو کس دشمنی یعنی هر کس بر صفت ایمان کامل و طریق محمود و دوست
بیکدیگر باشند و هفت سال یعنی بعد از کشتن و جال باشد و الا سابقاً معلوم شد که مدت کشت وی علیه السلام چهل و پنج سال است ثم یصل الله رجلاً
من قبل الشام سیر میفرستد الله تعالی با وی خوش و نیک از جانب شام فلا یفنی علی وجه الارض حدیث پانیده میباید بر وی زمین سچ نیکی که فی قلبه
مثقال ذره من خبی در دل و می مقدار ذره از خیر است او ایمان شک ما وی است که من خیر گفته یا من ایمان گفته الا فبضله که آنکه می ستاند آن با دان
اگر و سبب از باق روح وی میگرد و حق او ان حکم که خلی فی کید جیل تا آنکه اگر ثابت شود که کبی از شاد در آید در دون کوی لدخله علیه حق فقبضه هر آینه می باشد
آن با و در آن کوه بر آن شخص تا آنکه می ستاند جان او را و کید یفتح کاف و کسر با و ال میانه به جزیرا میگوید و کبریا نیز این معنی کید گویند و کبریا نیز این معنی می باشد
النامس بر تاقی میباید دم بدنی خضه الطیر و لعلام السباع و سبکی پرند با و کرفی و دند با یعنی درستی و فساد و قضای شوائب لغائی چنان بکشد نیز و باشد چنانکه
و در ظلم و غریزی در افتادن چنان کران متکثر شوند که دند با و اعلام این جمیع علم کبریا داشته اند که معنی کران این معنی و قدرت و مراد این است و ظلم و فساد

نمی شناسد

لا یقومون معروف و لا یفکرون منکر این چاره شروع را و آغاز میکند تا شروع را فیه مثل لهم الشیطان فیه قول پس تشریح میکند و صورت می بندد و می بیند
 را شیطان پس بگوید الا فیه یومون الا شرم ندارد که فیه و غیر و ظلم و فیه و یکسند و این مکر و تبلیس است از شیطان که باین حلیه خواهد که ایشان را بعبادت اصنام بخواند
 فیه قولون فما نامر ما پس بگوید ایشان شیطان چه میفرمائی و مقصود تو چیست و چه کار کنیم فیه هم بعباده الاولیاء پس حکم میکند شیطان ایشان را بپرستش
 کردن بتان و هم فیه ذلک و از دهنم و ایشان خیال برزنده است یعنی برایشان رزق ایشان چنانکه بآنان میریزد و حسن عیال هم نیکو و فراخ است یعنی
 وزندگانی ایشان ثم ینفخ فی الصور پیر و میده میشود در صورت و قائم میشود قیامت فلا یسمعه احد الا اصغی لیتا و صرغ لبنا پس نشیند و آواز صرغ
 صرغ یکی مگر آنکه بایل میگرداند یک طرف کردن را و فرو می افکند طرف دیگر را یعنی از دهرشت آن آواز دل مردم پاره میشود و تو تهای جسمانی معلول میگردد
 و ست میشود و اثر آن در کردن پیدایم آید و کاهی پایانی می افتد و زمانی بلامیر و دچنانکه خیال بدو نشان و خایفان باشد و ولایت بکسر لام و سکون یا جانب
 کردن را گویند قال و اول من ینبغه و جل بلوط حوض ابله گفت پیغمبر خدا نخستین کسی که میشود آواز صرغ را مردمی است که کل میکند و اصلح میسر و
 شتران خود را تا در آن ایشان بخوراند فیه صرغ و بصعفی الناس در شنای بین کار بپاک میگردد و آفرود و پاک میگردد مردم در عین کار و بار بفرموده و صل الله
 مطرا کا نذا الطل پیر میفرستد الله تعالی بارانی را که بگوید که شنبه است فیه ثبت منه اجساد الناس پس میرود و بدین سبب این باران بدینجای مردم شمر
 یفخ فیه اخری پیر و میده میشود در صورت بار دوم فاذا هم فیه م نظر و ن پس ناگاه این مردم که از زمین روئیده شده و زنده شده هستند و اندک
 میکنند بول های ی ی قیامت را فیه حال پیر گفته میشود و میار که استاده شده اند با اهل الناس هلموا الی ربکم ای تو میمان بیاید و باز گرد
 بسوی پروردگار خود و قفوه هم اهلهم مسئولون و گفته میشود و فرشتگان را موقوف و محسوس و دید این مردم را زیرا که ایشان پیر شده و میشوند از کردار
 هانی که کرده اند و حساب گرفته میشود و از ایشان فیه حال پس گفته میشود یعنی فرشتگان از جناب غرت میسر پسند من کم که از چند
 این مردم شکر آتش و دوزخ را یعنی آنها که فرستاده میشوند بسوی دوزخ فیه حال پس گفته میشود یعنی فرشتگان از جناب غرت میسر پسند من کم که از چند
 پس چند کس را بیرون آیم یعنی آنها که بدوزخ فرستاده شوند چند کس باشند از چند کس یعنی عدد و مقدار آنها چیست فیه حال پس گفته میشود و میگوید پروردگار تعالی من کل
 الف شعاثه و تسعة و تسعين بیرون آرید از هزار کس بنصد و نود و نه را از بیجا معلوم میشود که از هزار یک کس بهشت رود و باقی همه را بدوزخ فرستد و راست
 که اینها بسوی نفس و موجب کردارهای خود قابل مستحق آن هستند که بدوزخ روند بعد از آن شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و انبیا و رسل و جعفر و مغفرت و
 عز و علا از دوزخ شان برآرند و در حدیث ابی سعید و فضل اول از باب الحشر میاید که این بحث را از یا حوج و یا حوج خواهد بود و شفاعت موطن باشد اول که عاصیا را بدین
 غرت بایزند و استاده کنند از عرق خوف و خجالت عرق شوند و از بول و بیست حساب و عذاب بجز زنده شفیجان و درخواست کنند که نشینند و آرام گیرند و نفسی
 برآرند و در صلت قیامت بعد از آن حکم شود که بروند حساب بگیرند یا بجز زنده شفیجان درخواست کنند که از روی حساب ایشان بگذرند و همچنین جفوت کنند و چون حاجت بگیرند از شفاعت
 در حساب کنند که هر که منافقه کرده شود و در حساب عذاب کرده شود و بعد از حساب بدوزخ بفرستند یا بجز زنده شفیجان شفاعت و درخواست است تا بدوزخ نرفتند و چون
 بفرستند و عذاب کنند شفاعت نمایند و از دوزخ برآرند و میاید و از کرم عفار غراسمه و شفاعت حضرت رسول فخر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است باقی
 حکم است الله علی کل شیء قدیر قال فذلک یوم یجعل الولدان شیبا گفت پس آن روزیست که میگردد و اندک بچکان را پیر کنایه است از درازی آن روز و از شدت
 و محنت که در آن روز است چه پیری در غم و محنت زود رسد و ذلک یوم یکشف عن مانی و آن روزیست که پیدایشود و گشاده میشود و روی از امری عظیم
 و محنتی سخت و کشف مانی کنایه است از خوف و هول و شدت محنت و این معنی متعارفست میان عرب و اصحاب شریعت که هر که در شدت و محنت سخت افتد
 در ابتهاج آن دامن از ساق برزند و ساق وی بدان کشف گردد و کلام در تفسیر کرم یوم یکشف عن مانی و آن روزیست که پیدایشود و گشاده میشود و روی از امری عظیم
 وی است که گفته شد و الله اعلم و او مسلم و ذکر کرده شد حدیث معاویه که اولش اینست لا تقطع الحجرف و در وی ذکر طلوع آفتاب از
 جانب مغرب آمده است فی باب التوبه و باب توبه ۱۱ باب النفع فی الصور نفع و صولهم شایخ که در وی بدیند و ما و یا بجا شایخیت که در کتب
 اسرافیل بدیده آن و نفع است یکی برای هلاک کردن و ایندین و میراندین زندگان و دیگر برای زنده کردن و ایندین و برانگیزیدن مردگان الفصل الاول عن
 ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما بین النخعیین و یحییون مدت فاصل میان دو نفره چهل است و چون ابو هریره را بچون
 بچل گفت قالوا پسیدند یا اباهریره اربعون یوما آیا مدت مذکور چهل روزیست قال ابیث گفت ابوهریره آه او مردم از جزم و قطع کردن با آنکه گویم
 چهل روز است و ندانم و نتوانم گفت آنرا قالوا اربعون شهرا گفتند آیا چهل ماه است قال ابیث گفت از چهل ماه گفتن نیز آه او مردم آنرا نیز نتوانم گفت قالوا
 اربعون سنه گفتند آیا چهل سال است قال ابیث گفت این را نیز نتوانم گفت یعنی چون از آنحضرت بچل شنیده ام یا معین شنیده ام و آنرا فراموش کرده ام بخیر
 نتوانم گفت که مرا وحیت و گفت آنحضرت فیه یزل الله من السماء ماء یسیر میفرستد خدا تعالی از آسمان آبی را فیه یثبون کما یثبت

الفصل الاول باب النفع فی الصور

البطل پس میرد باند و پیدا میشوند آدمیان و حیوانات : : از چنانکه او ان چنانکه میگوید و پیدای می شود تر با و سبزه و گیاهها بر زمین و بحقیقت آدمیزاد را نمیست
 چنانکه نباتات را پنهان در زمین که بوجوب باران پدید گردد و کشته چنانکه اشارت کرد و بقول خود قال و لبس من الانسان شئ لا یبلی الا عظما واحدا و نیت
 از آدمی چیزی که گنبد نشود یعنی هر چه از اعضا و اجزای گنبد نشود و فرسوده گردد و در یک استخوان و هو عجب الذنب و نام آن استخوان عجب الذنب
 است بفتح عین و سکون جیم و فتح قال و ذن و آن استخوان است پادان صلب ثمان و دوسری و عجب الذنب به تبدیل با بسم نیز آمده و عجب و عجم هر دو معنی اصل
 آید و ذنب معنی دم و این استخوان چون در انجاست از بابین نام خوانند و منده بویک الخلق بوم الفیمة و ازین استخوان ترکیب کرده میشود و پیوند داده میشود
 پیدایش جد آدمی متفق علیک و فی دوا به المسلم قال کل ابن آدم باکله التراب همه جد آدمی را و می خورد از خاک الا عجب الذنب که این استخوان
 منده خلق و منده بویک از وی پدید کرده شده است در اول طقت و در وی ترکیب داده میشود و در روز قیامت ۲ و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و اله و سلم یفضل الله الارض بوم الفیمة و یخیر میکرد خدا تعالی زمین را روز قیامت و یطوی السماء بهیچند و می پدید آسمان را
 بدست راست خود و کفایت از عظمت و جلال و کبریا می حق و جهانت و خفایات افعال عظیمه که او با هم خلق در آن حیرانت در جنب ان و تنبیه است بر آنکه خدا
 اگر دن عالم بر دشتن زمین و آسمان نزد قدرت وی ممکن و آسانست و چون آسمان را شرف و عظمت نسبت زمین بیشتر است و او را ذکر کرد و تخصیص کچین
 که اسراف از دنیا راست پس بقص میکند زمین را و می پدید آسمان را بدست راست خود ثم یقول یستر میکرد وی تعالی انا الملك ثم پادشاه علی الاطلاق این
 ملوک الارض که اند پادشایان که در زمین دعوی پادشاهی میکردند متفق علیک و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و
 اله و سلم یطو الله السموات بوم الفیمة می پدید خدا تعالی آسمانها را روز قیامت ثم یأخذهن بیدم الهی یستر میکرد آسمانها را بدست راست خود
 ثم یقول یستر میکرد انا الملك ابن الجبار و ابن المنکر و ابن المکبر و من ثم پادشاه که اند جبار و قهر کننده کان و کام شکستگان و که اند تکبر کننده گان ثم یطوی
 الارض بن شعله یستر می پدید زمینها را بدست چپ خود و فی دوا به و در روایتی انچنین آمده است که یأخذهن بیده الاخری سیکرد زمینها را بدست دیگر
 ثم یقول یستر میکرد انا الملك ابن الجبار و ابن المنکر و ابن المکبر و من ثم پادشاه که اند جبار و قهر کننده گان و کام شکستگان و که اند تکبر کننده گان ثم یطوی
 و عن عبد الله بن مسعود قال جاء خبر من اليهودی الی النبی آمد داشتند از یهودی بوسی پیغمبر صلی الله علیه و اله و مسلم فقال یسکرت با محمد ان الله
 یمسک السموات بوم الفیمة علی اصبع بدستیکه خدا تعالی نگاه میدارد آسمانها را روز قیامت بر یک انگشت و الارض بن علی اصبع و نگاه میدارد
 زمینها را بر انگشت دیگر و الجبال و الشجر علی اصبع و نگاه میدارد کوهها و درختان را بر انگشت دیگر و الماء و الثری علی اصبع و نگاه میدارد آب و خاک و خاک
 را بر انگشت دیگر و ما با الخلق علی اصبع و نگاه میدارد باقی خلق را بر انگشت دیگر ثم یهزهن یهزینها فقول یسکرت انا الملك انا الله ثم پادشاه
 من ثم خدا اینها را کفایت و تمثیل و تصویر غلبه قدرت و عظمت الهی است تعالی شان و قطعا معنی دست و انگشت و جنبانیدن منظور و ملاحظه روشش کام عرب
 ایست که چون یکی را خواهند وصف کنند بگوید و دست وی فراخ و کشاده است یا آنکه تواند که او را دست نبود و دستهای وی بریده شده باشند
 یا از اول خلقت بی دست آفریده شده : : یا کسی را سلطنت و ملک رانی وصف کنند گویند فلان بخت نشست اگر چه او را بختی نبود و نشستی و این مسلکی
 در فهم تشابهات قرآن و حدیث بی آنکه او را بگویند و بدست این است و تحت این فافهم و لهذا تعجب کرد آنحضرت از گفتار یهودی و نقدی کرد و فرمود
 چنانکه گفت فضلك رسول الله پس بخیز پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و مسلم فها بما قال المحبر انجه شکفت نمودن از آنچه گفت آن دشمنان یهودی و نصیب
 له یعنی تعجب نمودن آن حضرت نه از جهت تکذیب جبر و بلکه از جهت تصدیق وی و راست گوشتن وی بود ثم فواء یسکرت ان حضرت این کیفیت را و صاف
 الله حق فده و اندازه نکردند آنگاه که شریک میکردند خدا را غیر او و ایمان نداشتند بحال قدرت و عظمت او حق اندازه کردند و یعنی شناختند او را چنانکه
 باید شناخت و تعظیم داشتند او را چنانکه تعظیم باید داشت و نه پرستیدند او را چنانکه باید پرستید و الارض جیبا قبضه بوم الفیمة و زمین تمام در یک قدرت
 اوست و السموات مطوئات بهیچند و آسمانها پیچیده شده اند بدست راست وی سبحانه و تعالی عما یشرکون پاکست و بزرگست و می از چیزی که شریک
 میکرد و اند او را آنچه یهودی گفت تفسیر تفصیل نیست متفق علیک و عن عائشه رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه و
 اله و سلم عن قوله تعالی یرسیدم پیغمبر خدا را از معنی قول خدا تعالی که گفته است بوم تبدل الارض غیر الارض و السموات روزی که تبدیل و تغییر داده شود
 زمین را و پدید کرده شود در بدل وی زمین دیگر و تبدیل داده شود و آسمانها را و آفریده شود و آسمانهای دیگر یعنی رخص قیامت فاین بكون الناس بومئذ پس که باشند
 آدمیان در آن روز و در آنوقت که تبدیل داده شود زمین و آسمانها قال علی الصراط گفت آنحضرت آدمیان در آنوقت بر صراط باشند و ایمان صراط است
 که معمور است نزد مسلمانان یا هر صراطی که باشد و اصل صراط معنی راه است و راه مسلم بدانکه تبدیل و نوعی میباشد یکی تبدیل در ذات چنانکه گویند تبدیل
 اگر دم و راهم را بدنا یعنی در بدل در ایم دنیا بر گرفتیم دیگر تبدیل در صفات چنانکه گویند تبدیل کردیم حلقه را که اضم و بر شکل خاتم ساختیم یا آنکه

ذات یکی است وصفت و هیئت یک شد و تبدیل بین آسمان زمین و آسمان دیگر و احتمال در او آثار و اخبار نیز در تبدل صفات میسر است ابن عباس فرموده زمین همان زمین است تغییر در صفات اوست و ابو هریره گفته که فرخ کشند زمین را چنانکه هیچ بلند نیست در آن نمایند و پروردگار تعالی قادر است که زمین دیگر را بکشد چنانکه بعضی آثار و اخبار در آن یافت می شود از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آمده است که زمین پدید آید از نقره و آسمانی از طلا و از این مسعود آمده که زمینی پدید آید سفید و پاکیزه که گناه نکرده کسی در آن و ظاهر حدیث و سوال عایشه و جواب آنحضرت مراد از ظاهر دین است که اقال الطیبی و الله اعلم و عن ابي هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الشمس والقمر مكروران يوم القيامة آفتاب و ما شاب پیچیده می شود روز قیامت یعنی بر دشت و در کوه انداخته می شود چنانکه جامه را بر پیچیده و در کوه نشاندند از نیکو پیچیده می شود نور و روشنایی اینها را میروند و انبساط آن از افاق و منوال می پذیرد و اثر آن دواء الجاهلی ۲ الفصل الثاني عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله كفت كفت يميني عن رسول الله عليه وآله وسلم كفت ايم و صاحب الصور هذا القمعة يكون نتم كرم و است و باشم و حال آنکه صاحب صور که امیر است علیه سلام فرورده است صور را در دمان خود برای دیدن و اصغی معحه و بایل گردانیده است و بر کوه است کوشش خود را بجانب حق تا کی اذن کند و بفرماید که بدو و حتی جبهه و کج دشته و کون کرده است شبانی خود را چنانکه عادت و مندرگان بوق و شایع باشد یعنی طیار شده مانده است بنظر منی و عمر با النسخ انتظار میرود که اگر کرده شود بدین نقالوا بکفت صاحبها و رسول الله و ما فامنا چون حال اینست چه میفرمائی ما را و چه کار کنیم قال فرمود فلو حبسنا الله و نعم الوكيل بگویند پس است ما را خدا و نیکوکیل است و می که سپرده می شود و تمام کار خود را بومی یعنی التجا بدرگاه حق برید و اعتماد بر کرم و می کشید و بر عمل و کردار خود تکیه نکند با آنکه بدو آنچه فرموده است کای کرده باشید و این کلام است که چون شدت و محنت و ترس از چیزی پیش آید این را بگویند و از آن سلامت بمانند دواء الغرزی ۲ و عن عبد الله بن عمر و عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الصور من النسخ فنه كفت آنحضرت صور که اسرافیل در دمان قیامت قایم شود بر صورت شامی است که میدید و میشود در دمان و غطت آنرا خدا تعالی و اندو اخبار و روایات در تصویر و توصیف و غطت آن بسیار آمده است و الله اعلم دواء الغرزی و ابوداود و الداریمی ۳ الفصل الثالث عن ابن عباس رضى الله عنه قال في قوله تعالى كفت است ابن عباس در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است فاذا نفخ في الصور في الاخر ۱ الصور یعنی مراد بنا قرص صورت است و معنی اینست که چون میدید شود در صورت آن روز سخت است بر کافران قال والواحدة النسخة الاولى والواقعة الثانية كفت ابن عباس در تفسیر قول حق تعالی یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة و زمی که بجنبند راجفة آید و رادفة که مراد از راجفة نفخ اولی است که زمین و کوه و بدان بجنبند و در حرکت آید مشتق از و جف بمعنی جنبیدن و در لرزه افتادن و مراد برادفة نفخ ثانی است که در پی نفخ اولی برسد مشتق از و ف بمعنی از عقب چیزی آمدن و در پی وی رسیدن دواء الجاهلی فی فوجبه باب روایت کرده است این را بخاری و ابن عباس ترجمه بانی الجمع خود ۲ و عن ابي سعيد قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صاحب الصور ذكر كذا آنحضرت فرموده است که صاحب صور است و موکل است بر آن و در روزه در آن که اسرافیل باشد و قال و كفت آنحضرت عن جبهة جبرئيل من جانب دست راست و می جبرئیل باشد و عن بسا و به کجا بپیش از جانب دست چپ و می یکجانبیل بود یعنی در وقت در دیدن ۳ و عن ابي و ذین بفتح را و کسر زای العقبلی بضم عین و فتح قاف نام اولی طین حار است بفتح لام صحابی مشهور است معدود اهل طایف قال قلت كفت ابو زینر کفتم با رسول الله كفت بعد الله الخلق چگونه باز میکرد و اند خدا تعالی خلق را و زنده میسازد و بعد از بوسیدن و خاک کشیدن و ما آیت ذلک فی خلفه و چه چیز است نشان آن در خلق و که بدان امکان آن توان دانست و بر آن دلیل ساخت قال كفت آنحضرت اما مورث بودی فومك جده با آیت گذشت تو در دشت و صحرای فوم خود و در زمان قحط سال و خشکی باران که هیچ سبزه در آن نباشد فوم مورث به همین خضرا میگذری بآن وادی در حالی که می جنبند و می بالد سبزه جیب بفتح جیم و سکون دال و کسر آن خشک سالی ضد خصب کبریا قلت نعم کفتم آری گذشته ام بودی در هر دو حالت قال فذلك آية الله في خلفه كفت آنحضرت پس آن نشان خدا تعالی است در خلق وی و زنده گردانیدن مردمان بعد از مردن و بر آوردن ایشان از کور و دلیل است بر آن چنانکه فرمود و ذلک لك بحی الله الموفق همچنین که میر و دید در زمین سبز با زنده میگرداند خدا تعالی مردمان را دواء الهادیت گردان و حدیث را در دین ۴ و ابوالحسن فی الصرح حشر را نمیکنند و راندن و گرد کردن و منه یوم الحشر روز قیامت و این عبارت است از کور و آوردن مردمان بعد از زنده گردانیدن و بر آوردن ایشان از کور و در جایی که از الحشر کویند بکبرشین و بفتح تیر خوند و حشر و حشر است یکی بعد از قیامت از علامات آن چنانکه در حدیث آمده است که تشری از جانب مشرق پدید آید که مردم را بحشر یعنی زمین شام براند چنانکه سابقا گذشت و مراد اینجا معنی اول است و بعضی اوقات باید که محل هر دو معنی است و علما بر دو احتمال قایل شده اند و اختلاف کرده اند و ظاهر همان اول است ۵ الفصل الاول عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يحشر الناس يوم القيامة على دحض بيضاء عصفاء كرو و آورو و می شود مردم روز قیامت بر زمین سفید که

الفصل الثاني

الفصل الثالث

الفصل الاول

این سخن که گفته شد و کرمیش از قیامت

بومذکر سواران و بر روی روندگان صحیح و بر پای روندگان مضربین معنی را در شرح تفصیل تر ازین تقریر کرده شده است آنجا باید دید و شارحان را
 اختلاف است در آنکه این حشر روز قیامت است بعد از برانگیختن مردمان از کور یا پیش از آنست از علامات قیامت بجانب محشر که زمین شام است و اول
 طایفه از صواب تر است آنکه علم متفق علیه و عن ابن عباس عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال انکم محشورون حفاة عراة غرلا روایت
 میکند ابن عباس را آنحضرت که گفت بدرستی که شما حشر کرده و برانگیخته میشوید برهنه پا برهنه تن ننگنه کرده و غرل بضم غین مجر و سکون راجع اغرل بمعنی اقلع یعنی
 نازقنه کرده شده و غرل فواء پسر خوانده آنحضرت این آیت را کما بدافا اول خلق نعیده چنانکه پدید آمده ایم ایشان را در اول پیدایش باز پیدایمی ایم از قبور و جلا علیها
 و عده لازم است این پدید کردن را با ناکنا فاعلین بدرستی که هستیم انکندگان آنرا و گفت آنحضرت که اول من یکسی بوم الفقه ابواهم نخستین که پدید
 میشود و او را جامه روز قیامت ابراهیم خلیل است زیرا که وی علیه السلام نخستین کسی است که برهنه کرده شده و راه خدا در وقتی که انداخته شد در آتش و بر
 او باین فضیلت ازین وجه دلالت نکند بر افضلیت وی از سید انبیا صلی الله علیه و آله وسلم و در حقیقت این غراز و اکرام وی بعلت اوست و دست مرخصت
 را با آنکه در بعضی روایات آمده است که آنحضرت هم با جاها که در آن دفن کرده شده و مسوحت گرد و وان فاسا من اصحابی بوجدهم ذات الشمال
 و گفت آنحضرت که جاها را صاحب من گرفته میشوند و برده میشوند بجانب دست چپ که عاصیان و کناکاران را با آنجا میزنند فاعول پس میگویم من بطریق
 محتر و بقصد استخلاص ایشان اصحابی اصحابی صیغ جمع قلت آورد و تصغیر کرد و از جهت قلت عدد ایشان فاعول پس میگوید پروردگار تعالی بقصد
 انکانت و بیان سبب تعذیب ایشان انهم لن یزالوا من لدن علی عاقبهم مذفا و قلهم بدرستی که ایشان همیشه بودند برشته از دین و رجوع
 کنند بر پشتهای خود از آن باز که جدا شده توان ایشان فاعول کما قال لعبد الصالح پس میگویم من چنانکه گفت بنده صالح که عبارتست از عیسی علیه
 السلام و اعتذار و استخلاص قوم خود بحضرت رب العزت این آیت را و گفت علیه السلام شهادت ما دمست فہم و بودم من شهادت و واقف بر احوال ایشان
 تا الوقت که بودم در میان ایشان الی قولہ العزیز الحکیم ناین کلمه که آخر آیت است و مضمون تمام آیت اینست که عیسی گفت علیه السلام خود را تا آن
 در میان ایشان بودم واقف بودم و نگذاشتم که کفر ورزند و جز حق گویند و چون برداشتی تو را از میان ایشان بودی تو نگاهبان و واقف بر حال ایشان
 و تو بر چیز شاد و حاضری اگر عذاب میکنی ایشان را و میکشای ایشان را بر گرد ایشان انکندگان تو اند بر چه میخواهی میکنی و کسی نتواند گفت که چرا میکنی و
 اگر می آرزوی ایشان را و در میکند سی از عذاب ایشان تو غالبی و حکیمی بر چه میخواهی میکنی متفق علیه و گفته اند که مراد اینجا با صاحب خاص نیست زیرا
 که ما را به یقین معلوم است که هیچ یکی از خواص اصحاب بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم مرتد نشده الا قومی از حفاة عراة و صاحب عامی و بعضی از مؤلفه
 القلوب که نه بصیرتی و دوزین و وقتی در ایمان داشتند و ما در برت رجوع از دین مسلمانی نیست بلکه خروج از حد استقامت و بعضی حقوق و صلاح سریرت در بعضی
 امور و رجوع از مرتبه حسن خلاق و صدق نیست و تقصیر در بعضی حقوق و رعایت اہل بیت در ادب با ایشان رجعت ابتلا بدینا و فتنه چه آنحضرت فرموده بود که من
 نیتسم بر شما کفر را و بت پستی را و لیکن میرسم از مذلت دنیا و آفات آن که قالوہ و عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم یقول یحشر الناس یوم القيمة حفاة عراة غرلا قلت کفتم یا رسول الله الرجال والنساء جمہما مردان و زنان ہمة نظر
 بعضهم الی بعض نگاه میکند بعضی از ایشان بسوی بعضی یعنی مردان و زنان برهنه می بینند مردان را و زنان را پس و چند ایشان برهنه چه حکمت باشد فقال
 پس فرمود آنحضرت با عاٹہ الامرا شد من آن نظر بعضهم الی بعض ای عاٹہ کار و آن روز سخت است ازینکہ نگاه کند بعضی بعضی یعنی کجا محل
 و فرصت و شعور است بلکه کسی کبی نگاه تواند کرد متفق علیه و و عن ابن ان دجلا قال روایت است از انس کہ مردی آنحضرت گفت یا رسول الله گفت یحشر
 الکافر علی جمہہ یوم القيمة چگونہ حشر کرده میشود کافر بر روی خود روز قیامت و چگونہ ممکن باشد بر روی رفتن قال گفت آنحضرت البس اللہ فی مشاہ علی
 الرجال فی الدنیا فاما علی ان مشہہ علی جمہہ یوم القيمة آیا نیست شان این کہ انکسی کہ روان ساخته است او را بر دو پا در دنیا توانا است بر روی
 اگر و اندین وی روز قیامت بر روی وی متفق علیه و عن ابی ہریرہ عن ابی بنی صلی الله علیه و آله وسلم قال یلقی ابراهیم اباه از دین و الفقه
 گفت آنحضرت کہ پیش می آید ابراهیم پدر خود را کہ نام او از دست روز قیامت تحقیق نزد بعضی علما رحم الله کہ قابلید با آنکہ اباء آنحضرت ہمین ثروت شرک و کفر پاک
 و منزہ اندانست کہ از رحم ابراهیم است علیه السلام کہ بجای آنرا پدر خوانده اند نام پدر وی تارخ است و ازین جهت مقید ساخت اباء را با نذر و فرمود پیش می آید
 ابراهیم این پدر خود را کہ از دست و علی وجه ازدوق و غیره و حال آنکہ بر روی آنرا از سیاسی و غبار بہت قرۃ و غیرہ بقصین بعضی جبارید و لیکن قرۃ جباریکہ در وی سلی
 بود بعضی گویند فقرت سیاسی و کدورتی کہ از ہم و خزن بر روی و در فاعول لہ ابواہم پس میگوید ابراهیم مراد از ما اهل الک لا تصفی آیا نکتم من ترانی فرانی کن مرا و اطاعت کن
 مرا و آنجا از جانب حق بگویم و خبر دهم فاعول لہ ابواہم پس میگوید ابراهیم یا پدر وی کہ از دست فاعول لا تصفی لہ ابواہم پس میگوید ابراهیم یا پدر وی فاعول لہ ابواہم یا پدر
 انک و عدو حق ان لا تخفی یوم یبعثون پس میگوید ابراهیم ای پروردگار منی بر رستمیکہ تو و عده کرده مرا و اجابت کرده دعای مرا کہ رسوا نگردانی مرا روزی

بر حال ایشان
۴

که بر آنکه شوند مردم و حشر کرده شوند فای غنای اخروی من اجل لا بعد پس کدام رسوایی سخت تر و افزون تر از رسوایی پدر من که با کس است و دور است
از رحمت تو بقول الله تعالی پس سیکوید خدا تعالی انی حرمنا الجنة علی الکافرین بدستیکه من حرام گردانیده ام بهشت را بر کافران و دعائی که از
در حق وی کنی و التماس که در مغفرت وی داری سودمند نیست بقول لا بواهم انظر ما تحت وجلبک پست گفته میشود و برابر است با که چه چیز است
در زیر بر دو پای تو بین فخطوس نگاه میکند برابریم زیر پایهای خود فاذا هوک مذبح پس نگاه وی ملابس و مقرون است بنج کبیر و ان میوه و سکون بای تخانه و
میوه در آخر کرب گفتار که حیانت کلان شکر بی اندام و فی القاموس النج بالکسر الذنب و در بعضی نسخ ذبح یا موحده و عار جمله واقع شده بعضی نسخ
مستطاع آلوده کل و سر کین فوخذ بفواحه پس گرفته میشود و کشیده میشود پایهای آن ذبح را فلبی فی النار پس انداخته میشود در آتش و ذبح و این انداختن
که منج گردانیده و خوار ساخته شده و چشم برابریم تا مری که پیدا شده بود ساقط کرد و گفته اند که اگر چه برابریم از آن در دنیا بگری کرده و بیزار شده بود
چون روز قیامت ویرا وید هر پدری و من کیر و می شود برای وی مغفرت درخواست شاید که بدرجه قبول فند و چون نیفتاد و منسوخ شده دیدنا امید شود
تبرای بد نمود و بعضی گفته اند که موت از بر کفر یقین برابریم شده بود شاید که پنهانی ایمان آورده باشد ویرا اطلع دست نداده و تبری از وی حکم ظاهر بود
در روز قیامت یقین شده که کفر گرفته بود پس تبری شد تبرای ابدی و الله اعلم رواه البخاری ۸ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
السلام یهرق الناس یوم الفیمة حتی ینذهب عنهم فی الارض سبعون زوا عا عرق میکند و غمی میریزند مردم روز قیامت تا آنکه میرود غمی
ایشان در زمین بقصد کز و بلجمهم حتی ینبلغ اذاهم و کلام میکند عرق ایشان را یعنی میرود تا دمانهای ایشان مثل کلام و باز میداردشان از کلام تا آنکه
میرسد تا گوشهای ایشان مشغول علیه ۲ و عن المظاہر دصحا بی قدیم الاسلام است سادس در اسلام حاضر شد بدرا و باقی مشاهدرا از فضیلت کبار و نجیب
اخذ است روایت کرده است از وی علی بن ابی طالب و جز وی از صحابه و بعضی مواضع زیاده برین از احوال وی نوشته شده است قال سمعت رسول
الله گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم بقول که میگفت تدانی الشمس یوم الفیمة من الخلق نزدیک گردانیده میشود آفتاب در روز
قیامت از خلق حتی یكون منهم مقدار میل تا آنکه باشد آفتاب از ایشان همچو مقدار یک میل که ثلث فرسنگ است و بعضی گفته اند که مرا میل
سر است و مقصود نهایت قرب است فیکون الناس علی قدما عا لهم فی العرق پس میباشند آدمیان بر قدما عا لهای خود و عرق فنههم من
بکون الی کعبیه پس بعضی از ایشان کسی است که میباشند عرق نامبرد و باشند پای وی و این جامع اندک اعمال ایشان بیشتر و خیر است و برین قیاس فنههم
من بکون الی و کعبیه و بعضی را تا هر روز از وی و منهم من بکون الی حصوه و بعضی را تا هر دو جای بستن از وی و منهم من یلجمهم الصوفی الجاه
و بعضی از ایشان کسی است که کلام میکند ایشان را عرق کلام کردنی یعنی تا دمان میرسد بلکه در دمان می آید و اشار رسول الله و اثبات کرد و پیغمبر خدا
الله علیه و اله و سلم بیده الی فیه بدست شریف تا دمان مبارک خود رواه مسلم ۱۰ و عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه
و سلم قال یقول الله تعالی گفت آنحضرت سیکوید خدا تعالی روز قیامت یعنی در حشر و ندامت میگرداند آدم را و میگوید یا آدم فبقول پس میگوید آدم لبیک
و سعید یکن می ایستم برای خدمت و فرمان برداری تو و اطاعت و انقیاد میکنم برای پروردگار ایستادن در عبادت استانی و الخیر کله فی هدیک و یکنی همه در دست
است قال میگوید پروردگار با دم اخراج بهشت النادر بیرون آتش را یعنی انجماعت را که بدو رخ فرستاد فی انداز میان فرزندان خود بیرون آورد و آن قال
میگوید آدم پروردگار و ما لبث النادر هیت مقدار شکر و ذبح از میان ایشان قال من کل الف تسعائة و تسعة و تسعین میگوید بیرون آید از برادران قصد
و نو و نه را و این است مقدار و ذبحان یکی را بجهت میفرستد و باقی را بدو رخ و در حدیث ابی هریره از بر صد نو و نه آمده و شیخ بن حجر گفته که ممکن است حمل
حدیث ابی سعید بر جمع ذیت آدم و حدیث ابی هریره بر اعدای یا جوج و با جوج بقرینه آنکه در حدیث ابی سعید ذکر یا جوج و با جوج واقع شده است نه در حدیث ابی هریره
با اول متعلق بهم خلاق است و ثانی مخصوص این امت مرحومه است یا بعثت نادر در حدیث ابی سعید شامل کفار و عصیان است و در حدیث ابی هریره عصیان مومنین و کفائی
گفته که مفهوم عدد و اعتبار نیست و مقصود تقبیل عدد و مومنین است و تکریم عدد و کفار و الله اعلم فصدده لیشیبا المصغر پس نزدیک این حال و این حکم میرسد و در خرد سال
و نضع کل ذات حل حملهای می بندد و می فلند بر زن بار و دار بار خود را یعنی فرضا اگر در آنوقت زنی بار و دار باشد از بیست این حال و صد مدت مقام باز خود را
افلند و بعضی گفته اند احتمال دارد که زن حامله حامله معوش گردد و از بیست این مقام حمل خود سیف کند پوشیده نماند که در صغار بنبریم چنین تاویل میروند که ایشان هرگز
معوش میشوند پس زود و قرع این حال میر میوند پس از آن در آمدن بهشت جوان میمانند و صواب آنست که این عبادات کما بهشت از شدت هم و خزنه
محنت با قطع نظر از خصوص معانی مفردات چنانکه در امثال آن گفته اند و ثوی الناس مکارمی و می بینی تو ای مخاطب در آن حال دم راستان
و ما هم بکار می نیستند ایشان مسان و لکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب خداوند تعالی سخت است و این مستی و مدبوستی از آنست
قالوا گفتند صحابه از خوف و حشر چون شنیدند که بهشتیان یکی از برادر خواهد بود یا رسول الله و اینا ذلک الواحد کدام از ما آن یکی باشد که

اورا بهشت بر بند قال گفت از برای تقسیم تسلیم ایشان آبش و اسامان شود و غم نخورید فان منکم رجلا پس بدستیکه از شما کردی و من یا جوج و
 ما جوج الفا و از یا جوج و ما جوج هزار آنجا که کسی که اگر بشتیان یکی از هزار باشد جامعه کثیر را شامل میکرد و بعد از آن اشارت کرد و کثرت امم سابقه نیز غیر
 یا جوج و ما جوج اگر شما نیز اهل بهشت باشید و بهشتی یکی از هزار باشد کجایش دارد چنانکه گفت راوی ثم قال پس گفت آنحضرت والذی نفسی میده ارجو
 ان تكونوا ریح اهل الجنة امیدوارم که باشد شما چارگیک بشتیان فکبرنا پس فکبر فرمودیم ما و گفتیم ما الله اکبر به جنت استشار و بهت عظام اینست
 فقال پس زیادت بشارت داد و گفت آنحضرت ارجو ان تكونوا ثلث اهل الجنة امیدوارم که باشد شما سه یک اهل بهشت فکبرنا پس باز فکبر کردیم
 فقال گفت آنحضرت ارجو ان تكونوا نصف اهل الجنة امیدوارم که باشد شما نیمه اهل بهشت فکبرنا پس باز فکبر کردیم ما فقال گفت آنحضرت ما
 انتم فی الناس نیتید شما در میان مردم در ملت الا کالتعرف السوءاء فی جلد ثورا بیض کرمانند موسی سیاه در پوست کا و سفید او کشف و بعضا
 فی جلد ثور اسود یا همچو موسی سفید در پوست کا و یا ه متفق علیه الا عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يقول و من
 ابرئید خدسی است که گفت شنیدم آنحضرت را که میگفت که بکشف و بنا عن ساقه می کشاید و برهنه میکند بر و در کار ساق خود را می بیناید شدت و
 محنت از پیش خود برای غلایق و این عبارت کنایت است از شدت و محنت و هم و حزن فی نظر مخصوص معانی مفردات چنانکه کسی مجید شود در کاری و شمشیر
 ساق میکند و بعضی تاویل کنند و علم آنرا بجای تفویض مینمایند چنانکه حکم تشابهات است ففجد له کل مؤمن و مؤمنة پس سجده میکند مراد بر مرد مسلمان و بر
 زن مسلمان و بقی من کان یصد فی الدنيا دباء و سمعه و باقی میاند و سجده میکند هر که سجده میکرد در دنیا برای نمودن مردم فشنو اندین ایشان را باطل
 فذهب بسجده پس میرود و میخارهد و کسی که سجده کند فعود ظهره طبقا و احدا پس از سجده و پشت وی یک تخت که فاصلة نسبت میان سخرانهای آن که
 دو تا شود نزدیک و داشتن و فود آوردن متفق علیه ۱۲ و عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لباقی الرجل
 العظيم السمين يوم القيمة برینه می آید مردی بزرگ فربه روز قیامت لا یزین عند الله جناح بعوضه نمی سجد و نمی ارزودتر و خدا باز وی پش را و قال گفت
 آنحضرت اقوا و اجوانید و بدینیکه طالبان دنیا که مغرورند و کردار خود را نیک می شمارند علمای ایشان ضایع فنا و داستان آیت را فلا نفهم لهم يوم
 القيمة و منای پس برپا نمیکیم ما و منیمیم ما را ایشان را روز قیامت و زنی و مقداری و اعتباری متفق علیه عا الفصل الثاني عن ابی هریره قال قال
 رسول الله صلى الله عليه واله وسلم هذه الآيات من آیت را بوم شد و تحدث اخبارها در آن روز که بجهنم زمین و بیرون آن روز را
 را بگوید زمین خبرهای خود را قال فرمود اتمروا اخبارها آیامی در یابید و میدانید که چیست خبرهای زمین را بگوید آنرا قالوا گفتند الله و رسول الله
 قال فان اخبارها ان تشهد علی کل عبد و امه فرمود پس خبرهای زمین انیت که کوایی مید بد برهنه و داه یعنی بزد و زن مجاع علی ظهرها
 بخیزی که عمل کرده است بر پشت وی ان تقول انجین که بگوید عمل علی کذا و کذا عمل کرد بر من چنین و چنین بوم کذا و کذا و چنین و چنین قال فرمود هذه
 اخبارها اینست خبرهای زمین دوا و احمد و التزمذی قلت منی هذا حدیث حسن صحیح غریب ۲ و عند قال قال رسول الله صلى الله
 علیه واله وسلم ما من احد یومئذ الا ندیم خین یسج کی که میرد ذکر آنکه شیطان می کرد و بعد از مردن قالوا ما ندیم که گفت صحابه و رسیدند جنت
 سبب ندیم می با رسول قال ان کان محسنا ندیم ان لا یكون اذداد فرمود اگر سبب نیکو کار شیطان میشود که زیادت نکردنکی را و ان کان من سبب
 ندیم ان لا یكون نزع و اگر سبب بدکار شیطان میوزد که نکشد نفس خود را از بدی و باز نیاند از ان دوا و التزمذی ۲ و عنه قال قال رسول
 الله صلى الله علیه واله وسلم یحشر الناس يوم القيمة ثلثا صنف حشر کرده میشود مردم روز قیامت سه گروه صنفها مشهور و بی که پیاده
 بر پای روانند و این حال عامه مؤمنان باشد و صنفها و کبا و کربوی سواران و اینها خواص مسلمانند و صنفای ایشانند و صنفها علی وجههم و
 گروهی بر رویای خود و ان قبل گفته شد و پرسیده شد یا رسول الله و کیف یحشون علی وجههم چگونه میروند بر رویای خود چگونه میتوانند گفت قال والذی
 امشاهم علی قدامهم فرمود بدستیکه آنس که روان ساخته است ایشان را بر پایای ایشان قادر علی ان یمشهم علی وجههم توانست بر روان گردانیدن ایشان
 بر رویای ایشان اما انهم یفنون بوجههم کل حدیث شول کا و باشد و بدینیکه ایشان میپرسند بر رویای خود و هر زمین درشت بلند و افکار با بعضی رویای ایشان
 بجای دستهای پایای ایشان میکرد و چنانکه بدست و پای از موزیات طریق بلند و پست آن پریشانند و احراز نمایند ایشان بر رویای خود کنند و رویای ایشان کایر
 پایای ایشان کنند بی هیچ تفاوت و لیکن چون در دنیا سجده نکردند و گردن اطاعت و تقوا و دنیا و دوزخ را و کار تعالی ایشان را خواست و سرنگون گردانید دوا و التزمذی
 م و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله علیه واله وسلم من سرع ان یظلم فی يوم القيمة کسی که شاد و خوشحال میکرد و اندا و را که نظر کند بسوی رفتن
 و بریندازا کند ولی عین کویا که آن دیدن چشم است و شادی و خوشحالی از جهت حصول بیان و فوت و یقین خواهد بود و فلفه و این باید که بخواند سورۃ اذا انشروا
 کویت و اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشفت چنین سورتها را حال قیامت بتفصیل و تشخیص مثل اندر خوانده اگر بخورد دل بخواند چنان

انفس الناس

الفصل الثالث

باب الحساب والميزان

اور استخضر ميكرد و اندك كويچشم سري ميند رواه احمد والترمذي الفصل الثالث عن ابى ذر قال ان الصادق المصدوق كفت ابو ذر انك راست گفته راست گفته شده است بوى ولست خبر داده است بوى حق تعالى يعنى غير صلى الله عليه وآله وسلم حديثنا بالناس بحشر من خلق الله افواج خبر داده ام اگر آدم را حشر کرده میشوند سر قوج فوجا دالكين طاعين كاسين فوجي سوار خورنده پوشنده يعنى سر و تنهم وفوجا بصحبهم الملائكة على وجوههم وفوجي بزرگ ميكند ايشان را فرشتگان بر زمين بر رويهاى ايشان و فحشرهم النار و ايجانه نجات نجات يكى فحشرهم الى النار و برين تقدير صميمه حشر رايج بلاك است يعنى كرمى آرنديا فرشتگانى و مير اندخان بسوى آتش و دوزخ دوم فحشرهم النار منصب النار و اينجا نيز فحشر را بى لاله است يعنى حشر ميكند ايشان را و لازم ميكرد اندك آتش از براى ايشان كه مفارقت نيكند از ايشان روز و شب همچو شام چنانكه سابقا گذشت سيوم بر حق النار و اين معنى طاهر است موافق احاديث ديكر كه خداى تعالى سنا و حشر بنا بر طوطى شده و فوجا همشون و يبعون و فوجي ديكر بر پا ميروند و ميروند و شتاب ميروند و يلفي الله الا فاعلى الظاهر و مى اندازد خدا تعالى گفت و بلاك را بر پشت يعنى بر مراكب كه ريشت آنها سوار ميشوند فلاحى پس باقى و پاييده نمى ماند مراكب حتى ان الرجل ليكون له الصدقة تا آنكه مريضى مريزمى باشد ما و ما را غرا و غرا بذا ان القلب ميدهد از ايدل شتر كه ذات القتب عبارت از آنست و قتب بفتحين بالان شتر پس خداوند بالان يعنى شتر باشد لا يفتد من عليها با وجود آنكه بيقدر و در بدل شتر ميدهد قدرت نمى يابد بران و بهم نيز بدان كه سياق حديث و ذكر مى دين باب دلالت دارد بر آنكه اين حالت روز قيامت خواهد بود و ليكن قول او ان الرجل يكون له الصدقة صريح است كه اين حشر قيامت نيست و همچنين قول و طاعين كاسين ظاهر است در ان و طبعي گفته كه اين حشر قيامت نيست بلكه شربت كه از اشراط اسما است چنانكه در آن باب ذكر آن گذشت پس ذكر اين حديث دين باب سطر ادى است رواه النساى ۱۴ باب الحساب والميزان الميزان حساب شمردن و مراد اينجا شمردن كردار هاى بنده كان است روز قيامت اگر چه همه پروردگار تعالى را معلوم است بروى روشن است و ليكن تاجت كردن ايشان و روشن كردن در خلايق قرآن مجيد بدان ناطق است و احاديث صحيحه بدان وارد پس اعتقاد بدان واجب باشد و قصاص عمل كردن با شخصى مانند آنچه كرده چنانچه اكنون عرض كشتن و جراحت عوض جراحت و زدن عوض زدن فرداى قيامت و مير كه با هر كسى جبرى كرده و او را آفنده اگر چه مورد و كس باشد قصاص ان از وى بستاند اگر چه مكلف نباشد چنانكه حيوانات و اطفال و جمیع حيوانات را براى اين مصلحت را نكند چنانكه كوفتند شاخدار كه نا شاخ دارد از ده و آزار ده باشد قصاص ان وى بگيرند و ميزان جبارت از آنچه دهنده شود بآن مقدار اعمال و جهور بر آنند كه او را و كفته است لسان چنانكه ترازو هاى دنيا را باشد و دورى ميان دو كفه مثل دوى مشرق از مغرب بر كشيده مى شود و بآن صحايف اعمال و بعضى كويند كه حسان را بصورتهاى خوب متمثل كردانند و بسيات را بصورتهاى بد برآرند و بر كشتن نقاط كه بايد مقدورى قوت و اكلت و بعضى وزن را تا وى كنند بمقابل ساختن اعمال با جزاى آن و ظواهر نصوص بر قول اول است الفصل الاول عن عائشه رضى الله عنها ان النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال ليس احد يحاسب يوم القيمة الا هلك نيت يسبح بكى ك حساب كرده شود روز قيامت مگر آنكه بلاك شده و عذاب كرده شده قلت عائشه ميكويد كه چون اين سخن را بطريق كليده از آنحضرت شنيدم مثل شد بر من از براى دفع اشغال كفتم اوليس يقول الله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل و الله تعالى فسوف يحاسب حسابا حسبا بالسر اى كسى كه داده شده كتاب او بدست راست وى پس سر انجام است كه حساب كرده شود و كس حسابى كسان پس چون حساب كسان باشد چرا بلاك شود و فقال پس كفت آنحضرت در دفع اشغال من انما ذلك العرض نيست اين حساب آسان كه فرموده است كه عرض محض و بيان كردن مجر و چنانكه كويند اين كردى و آن كردى بى آنكه بروى به سنجيد و دقت كند و در فصل ثالث بيايد كه حساب بيراست كه كتاب او را بوى بايد مانگر وى در كند و لكن من فو قش فى الحساب هلك و ليكن مراد امنت كه كسى كه منافقه كرده شود در حساب و دشوار گرفته شود بروى كار و دقت و استقصا كرده شود و چيزى فرو گذشته نشود از قليل و كثير بلاك كرده ميشود و كس حساب بحقيقت ميراست و اول عرض اظهار است پس متفق عليه و عن حماد بن حاتم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما منكم من احد الا سبكه و بهر عدى بن حاتم طائى مشهور كه از صحابه است بعد از پيروي خواى بوى با قوم خود آمدند و مسلمان شدند كفت رسول خدا نيست از طاعين بى كرا كه كلام ميكند و سخن ميكويد او را پروردگار او را بوى صفت كه لباس بپند و پند و توجان نيست ميان او و ميان پروردگار حاضرى و اسطر كه بيان ميكند وى همانند كلام را و لا محاله بجهت و نيست ميان او و پروردگار او پرده بلكه بى پرده ميكويد و ترجمان بفتح تا و ضم جيم و ضم ميم و دو و بفتح بر و و نيز آمده كسى زباني را زباني ديكر تبخير كند چنانكه زباني عربى را بفارسى يا فارسى را به عربى بجهانند فتنظر ايجن منه پس نگاه ميكند آنكس كه دست راست خود فلاه بوى لا ما عده من عله پس نمى بيند كى چيزى را كه پيش فرستاده است از كره او خود و بنظر اشام منه فلاه بوى لا ما عده من عله ميكند جانب دست چپ خود پس نمى بيند كى چيزى را كه پيش فرستاده است و بنظر ميم يده فلاه بوى لا و لا و قلاء وجهه و نگاه ميكند پيش خاى نمى بيند مگر آتش را پيش روى خود فاقوا النار و لو بى قوه پس بر پييزيد آتش دوزخ را اگر چه نيمه خزا باشد اين جبارت و دو احتمال دارد يكى آنكه بر پييزيد آتش دوزخ را و ظلم كنيد بچى كى را اگر چه نيمه خزا باشد يا آنكه تصديق كنيد اگر چه اين قدر باشد و در پناه آن باشد از آتش دوزخ متفق عليه و عن ابن عمر رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله ينفق فى المؤمن خيرا من ان ينفق فى الكافر و الله ينفق فى المؤمن خيرا من ان ينفق فى الكافر

رحمت خود فیض علمه گفته پس بنده بر روی حذر و حفظ پرده خود گرفت بقیعین پناه و پرده و نهاسانی و سایه و جانب و بار روی طایر و دیتوه و میسر شد مؤمنی تا در اهل محشر بر سر
 گناهان و پیرا کشتن آنها شرمند و رسوایان و فقیول پس میگوید بمومن اعترف ذنب کذا اعترف ذنب کذا آیا می شناسی کنا ه چنین یا آیا می شناسی کنا ه چنین یا
 فقیول نعم ای دب پس میگوید مؤمن آری ای پروردگار من می شناسم کنا هان چنین را حتی قرده و بن نوچه تا آنکه در اقرار می آرد پروردگار تعالی مؤمن را بگناهان
 او و برای فیضه اند قد هلك و می بیند و می دریا بد مؤمن در ذات خود که تحقیق پاک شد دریافت جزای این گناهان قالب میگوید پروردگار تعالی مؤمن را
 سترقا عليك في الدنيا پر شیدم من این گناهان را بر تو در دنیا و انا اغفرها لك اليوم من می آمرزم آنها را بر ترا امروز فیضی کتاب حسنه
 پس داده میشود مؤمن را کتاب حسنه و اما الکفار و المنافقون فینا دج طم علی رؤس الخلاق انا کافسنا و منافقان پس ذکر کرد و شد
 و آواز داده میشود بر سرهای ظالمین و در حضور ایشان هولاء الذین کذبوا علی نهم اینها انکس فی اند که دروغ گفتند بر پروردگار خود الا لعنة الله
 علی الظالمین و انا واکاهه باشد که لعنت خداست بر ظالمان متفق علیه و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم اذا کان یوم القیمة و متیکه باشد روز قیامت دفع الله الی کل مسلم یهودیا و انصاریا یسار و خدا تعالی بهر مسلمان یک یهودی را یا نصرانی را
 فیقول هذا کما کنت من النار پس میگوید خدا تعالی این یهودی را یا نصرانی سبب خلاصیست از آتش و دوزخ گفت کرد یا یهودی آوردن و کناک بفتح فاء
 و کسر آن چیزی که بدان کرد یا یهودی در آتش دوزخ در بند کرد و این یهودی یا نصرانی را در بدل و می بآتش فرستاد و آن مسلمان را بر
 آور دند و تاویل و می آنت که هر کلف را از کافر و مؤمن جای است در بهشت و در دوزخ و هر که با میان رفت مکان او که در دوزخ بود تبدیل کرده میشود مکان
 او که در بهشت شد و هر که با میان نرفت حال او بر عکس این آید پس گویایان کافران خلف و بدل نموند در جای ایشان که در دوزخ بود پس گویایان کافران
 مؤمن شد از آتش و مراد آن نیست که کافران بگناهان مؤمن عذاب کنند و لا تزروا زرة و زرا خزی و تخصیص یهود و نصاری از حبت استند ایشان است
 عبادت و مضادت مؤمنین و واه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یجاء بنوح یوم القیمة
 آورده میشود و نوح را روز قیامت فیقال له هل بلغت پس گفته میشود و آری رسانیدی او امر و احکام الهی را بامت فیقول نعم یا دب پس میگوید
 نوح آری رسانیدم ای پروردگار من فقال المته هل بلغت پس رسیده میشود امت نوح آری رسانید شما را فیقولون ما جاءنا من نبئ من قبل منکر میوید
 می و میگویند یا پس رساننده و ترساننده فیقال من مبعود ک پس گفته میشود بنوح کیستند گواهان تو بر دعوی تبلیغ فیقول محمد و امته پس
 میگوید نوح گواهان من محمد و امت و می است فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعنی صحابه خود را یجاء بکم پس آورده
 شود شما را فشهدون الله قد بلغکم ابی مدید شما که نوح تحقیق رسانیده است احکام الهی را بامت ثم قراء رسول الله صلی الله علیه و آله پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و آله و سلم برایش تصدیق و تحقیق این حال این است که میگوید که حق تعالی خطاب باین امت کرده میفرماید و کذا کذا جعلنا کما امه و سطا
 و همچنین گردانیدم شما را امت نیک و عادل و فاضل لکنوا شهداء علی الناس تا آنکه باشد شما گواهی دهنده بر مردم و لیکن الرسول علیکم شهیدا
 و باشد پیغمبر بر شما گواه گواهی دادن ایشان بر مردم چنانکه گواهی دادند بر قوم نوح که رسانید نوح بر شما آنچه فرستاده شد بر روی از دین و بودن پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و سلم گواه بر ایشان چنانکه در حدیث دیگر آمده است که چون ام انبیا صلوات الله و سلامه علیه منکر شوند که بایک یکس چیز رسانید پس نیاست
 محمد را گواه گیرند و ایشان گواهی دهند و پرسیده شود از ایشان که شما چه داند و از کجا گواهی دادید بر ایشان گویند که ما کتاب الله را مطلق یا فیم بدان پس گواهی
 دادیم گواهی می پس از آن ام انبیا سخن و حدیث و عدالت این امت گفت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعدیل و تزکیه ایشان کنند و گواهی دهد که
 ایشان عادل و صادقند اینست معنی بودن رسول شهید بر ایشان و بهین استبار آنحضرت را گواه بر امت گفته شد که چون تزکیه امت خود کرد و تحقیق شد
 ایشان نمود بر امت گویا خود نیز گواهی داد بان و باین اعتبار گفته محمد و امت فقم دوا البضادی و عن انس رضی الله عنه قال کنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله
 ما نر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فضحک پس خنده کرد آنحضرت فقال پس فرمود هل تدر من مما اخفک آیامی در یابید و میدانید
 شما که از چه چیز خنده میکنم قال ان قلنا کفتم الله و مرسله اعلم خدا و رسول و می داننا تراست قال من خطبة العبد به گفت خنده میکنم از چه
 سخن مدروی گفتن بنده پروردگار خود را بقیول که میگوید بنده یا دب که تجنی من الظلم ای پروردگار من آیه زبانی و نگاه داشتی مرا از ظلم و فرمودی که ظلم
 میکنم بر بندگان خود مقدار دوزخه قال گفت آنحضرت بقیول بی میگوید پروردگار تعالی آری رسانیده ام ترا از ظلم و ظلم میکنم بر بندگان قال گفت آنحضرت
 فیقول پس میگوید فانی لا اجیز علی نفسی لا شاهد منی پس اگر چنانچه است حال من اجانت میکنم و روا میدارم بر نفس خود گواه از جانب خود یعنی دیگر را
 بر خود روا میدارم اگر چه من بر من گواه پیدا شود قبول دارم خیال کرد که از ذات من بر من گواهی خواهد داد و چه امکان آن دارد چه بچس بر ضرر خود گواهی ندهد و
 ندانست که وی تعالی قادر است که هم از ذات وی بروی گواه پیدا کند که او را مجال الحاکم و گنجایش دمزدن پیدا نباشد و باعث خنده آن حضرت این ادب بود

الصلوات

یا منی آنت که تا صاحب عذر کرد و خدا تعالی در عذاب کردن آن بنده از جانب نفس وی و فلک المناق و آن بنده که ذکر کرده شد حال وی منافق است
و ذلك الذي مضى الله عليه و آن بنده است که خشم گرفته بر وی و ناخشنود شده خدا تعالی از وی و او را مسلم و ذکر کرده شد حدیث ابی هریره که او را
آنت یدخل من امی الجنة درمی آید از امت من بهشت را بهنگام دراز کس بیجا ب فی باب التوسل در باب توسل بود آیت ابن عباس یعنی این حدیث
در مصابح درین باب ذکر کرده بروایت ابی هریره که از او در باب توسل ذکر کردیم بروایت ابن عباس از جهت شدت مناسبت بان باب الفضل الثانی
عن ابی ماجة قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت و عد فی دبی از یدخل الجنة
من امی و عده کرد و مرا پروردگار من که در آرد بهشت را از امت من سبعین الفا الاحساب علیهم و لا عذاب بهنفا و نهرا کس را که میت حساب
ایشان و نه عذاب مع کل الف سبعون الفا با هر هزار کس بهنگام دراز دیگر و ثلث حیثات من حیثات دبی و بهنگام دراز با هر هزار
سه مرتبه از حیثات پروردگار من و همیشه آنچه هر دو کف دست پر کرده یکبار بدین دو آیه احد و التو منی ابن ماجة و عن الحسن عن ابی هریره قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم یعرض الناس یوم القيمة ثلث عرصات ظاهر کرده و نمود و میوند مردم روز قیامت سه بار فاما عرصات ان فخال
و معاذیر اما و معرصة بحث و جدالت و مرا و جدال آنت که بندگان در دفع کنا بان و انکار آن از خود میکنند حضور صاحب کا خزان که تکذیب انبیا و رسل و تبلیغ
ایشان دین و شریعت را میکنند و معاذیر جمع معذرت است که بندگان اعتراف بکنا بان نکنند ولیکن اعذار نمایند بسبب و سببان و عجز و اضطراب و احوال الضعفة
الثالثة ضد ذلك تطير العصف فی الایدی اما عرصة سیوم پس نزد آن میسر و میرسد صحیفه های محال در دست تا تمام شدن محاسبه حساب فآخذ بعینہ
و آخذ بشماله پس یکی گیرنده است صحیفه اعمال را بر دست راست و دیگری گیرنده است بدست چپ و او احد و التو منی و قال و گفت نزد منی لا یصح هذا الحدیث
صح نیست این حدیث من قبل ان الحسن لم یسمع من ابی هریره از جهت آنکه حسن بصری که راوی این حدیث است شنیده است حدیث را از ابی هریره و بصحبت او نرسیده
و اگر چه او را دیده باشد و باطلاقات نموده اما شنیدن او حدیث را از وی بصحت نرسیده و شیخ جزری و تصحیح مصابح گفته که بخاری در صحیح خود سه حدیث از حسن از ابی
هریره اخراج کرده است و اما مسلم بیرون نیاورده از وی چیزی و الله اعلم و قد رواه بعضهم و تحقیق روایت کرده اند این حدیث را بعضی از محدثین عن الحسن
عن ابی موسی از حسن بصری از ابو موسی اشعری و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یصلح رجلا
من امتی علی رؤس الخلائق یوم القيمة گفت آنحضرت بدستی خدا تعالی بیرون می آرد مردی را از امت من بر سرهای خلائق یعنی در حضور تمام مردم روز
قیامت فینشر علیه تسعة و تسعين سجلا پس پاکنده میکند آنرا و در کتاب بزرگ را کل سجل مثل مد البصر هر کتاب مانند درازی بهر معنی درازا
آنجا که نظر برسد میگوید انکم من هذا امثیثا پس میگوید الله تعالی آنرا مورد آید منکر میثوی این که درین کتاب است چیزی را اظلمک کتبی المحفظون یا اظلم کرده
اند آنرا نویسندگان من که کما بهانان افعال و احوال تو بودند میقول لا یا د ب پس میگوید آنرا و نه ای پروردگار من منکر میثوم ازین چیزی را و ظلم کرده و کاتبان تو میقول
افلک عنصرا پس میگوید یا ای پسر عذری نیست میقول بل ان لك عندنا حسنة پس میگوید
الله تعالی بلی بدستی مرا نزد ما نیکی هست و انه لا ظلم عليك اليوم و بدستی که میت ظلم بر تو امروز فخرج بطاقة فیها پس بیرون آورده میشود
کاغذ پاره خرد که نوشته شده است در وی این کلمات لا اله الا الله و ان محمد عبده و مرسله و بطاقه مبرم و عده پاره کاغذ که نهاده میشود
در ثوب و نوشته میشود رقم های وی بطاقه الی مصر فیقول احضر منک پس میگوید الله تعالی حاضر شود وزن عمل خود را فیقول یا رب ما هذه البطا
مع هذه السجلات پس میگوید آنرا و ای پروردگار من چه چیز است این کاغذ پاره و چه وزن خواهد داشت با این کتابهای بزرگ فیقول انک لا تظلم
پس میگوید الله تعالی بدستی که تو ظلم کرده میثوی یعنی این بطاقه عظیم است بیا یاد آنرا وزن کرد تا بر تو ظلم زد و قال گفت آنحضرت فوضع السجلات
فی کفة و البطاقة فی کفة پس نهاده میشود سجلات و در یک کفه و ترازد و این کاغذ پاره در کفه دیگر فطأ مشت السجلات و ثقلت البطاقة پس
سبک می آید تا آن سجلا و کران می آید این کاغذ پاره فلا یثقل مع اسم الله شئ پس کران نمی آید با نام خدا چیزی و نام خدا از همه عظیم و ثقیل است
اگر چه کرده که کنا بان بود و او التو منی و ابن ماجة و عن عائشة رضی الله عنها انها ذكرت الناد فبکرت روایت از عائشه که وی یاد کرد آتش و دود
را پس بکربت فقال رسول الله پرگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما یبکیک چه چیز در گریه آورده ترا ای عائشه قالت فکرت الناد
فبکرت گفت عائشه یاد کرده ام آتش و دود را پس بگریتم از ترس عذاب آن فصل تذکر من اهلکم یوم القيمة پس آید با وی آید شما اهل و عیال خود را در روز
قیامت و خبر دار میشوید احوال ایشان فقال رسول الله پرگفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اما فی ثلثة مواطن فلا ینال احد الا در سه جایگاه
پس با وی آید و هیچ یکی هیچ یکی را عند المیزان نزد میزان که بر یکسند احوال را حتی یعلم ایخف میزان اندام فثقل آنکه میدان آنکس که سبک آید ترازی می
یا کران و عند الکتاب حین یقال دیگر نزد و آن کتاب بدست ها و ما قرا و الکتاب به روزی که گفته میشود بگریه بخواند کتاب را این آنکس

الفصل الثانی

میکوید که کتاب بدست راست وی میدهند و وی خوشحال میشود و میگوید بگردم بگیرم و بخوانم کتاب را حق یحیی ان یقع کلمه تا آنکه میدانند که واقع شد کتاب
 وی انی بمینه ام فی شماله بن و مره ظلم آیا در دست راست وی یا در دست چپ وی از پیش پست وی و در بعضی نسخ مصابیح او من و در ظم است
 و عند هر طر اذ ا وضع بین ظلم و ظلم دیگر و در هر طر اذ ا وضع بین ظلم و ظلم دیگر و در هر طر اذ ا وضع بین ظلم و ظلم دیگر و در هر طر اذ ا وضع بین ظلم و ظلم دیگر
 درین سه موطن همه حیران و در مانده بنف خود باشند و کبریا مجال یا آوردن و خبر گرفتن باشد و او را بود او و الفصل الثالث عن عائشه رضی الله
 عنها قال جاء رجل فقص بین یدی رسول الله آمد مردی پس پشت نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال برکت من ربی ان رسول الله ان
 لی مملوین بدرستیکه را غلامانند که بکند و بقی دروغ میگویند با من حیثی و بقی بی دینتی میکنند در حق من و بعضی بی دینتی میکنند مرا و اشتهم و اضربهم
 و دشنام میگویند ایشان را و میزنم ایشان را از اقل تا انما منهم پس چگونه خواهد بود و حال من روز قیامت از جهت ایشان و بسبب ایشان
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان کان یوم القیمه یحب ما خافک و عصى او و کذبک و عقابک یا همدیون
 باشد روز قیامت حساب کرده میشود آنچه خیانت کرده اند و بی وفائی کرده اند و دروغ گفته اند این غلامان ترا و حساب کرده میشود و عذاب کرده اند و دشنام
 دادن و زدن نسبت ایشان را فان کان عقابک یا هم بقدر ذنوبهم پس اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را بر اندازه کن با آن ایشان کان کفایا لک
 و لا علیک باشد عذاب تو برابر کن با ایشان که نه سود تو و آنت و نه زیان تو و ان کان عقابک یا هم دون ذنوبهم و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را
 را و دو گناه ایشان و کمتر از ان کان فضلا لک باشد از زیادتى مرتز بر ایشان و ان کان عقابک یا هم فوق ذنوبهم و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را
 با لای کافایا ایشان و بیشتر از ان اقص لهم منك الفضل قصاص گرفته میشود و ایشان را از تو آن نیاید و حقى الرجل و جعل یمتف و یکی پس
 کی شود امروز و بسنیا در در فریاد کردن و کر بر کردن را فقال له رسول الله پس گفت مرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای تانید و اثبات
 آنهم فرمود و اما تقوا قول الله تعالى آیا بخوانی قول خدا تعالی را که میگوید و نفع المواذین القط لیس فی القیمه و می نیم ترا و بای راست و درست را در روز
 قیامت فلا تظلم نفس شیئا پس ظلم کرده نمیشود هیچ نفس چیزی را از ظلم و فرو گذاشته نمیشود و حق او چیزی و ان کان مثقال حبه من خردل ایتنا بها و اگر با
 عمل یا علم مقدار دانه از خردل می آید و حاضر میکرد اینها را و کفی بنا حاسبین و بنده ایم حساب کنند که زیاده بر علم و عدل با تصور نیست فقال الرجل پس گفت
 آنم و یا رسول الله ما اجد لی و لا لشیئا خیرا من مفا و قتمتم منی یا یم و خود را و مرا ایشان را بهتر از حدائی ایشان استهد که انهم کلمه احواد که او میگوید
 سرا که ایشان همه آزادانند و او الهی و الهی و عنهما قالت سمعت رسول الله و هم از عائشه است که گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 الله و سلم یقول فی بعض صلاته که میگفت در بعضی نمازهای خود که دعا میکرد در ان اللهم حاسبنی حسابا یسیرا خدا و خدا حساب کن مرا و حسابهای مرا
 حساب آسان قلت کتم یا رسول الله ما الحساب الیسو چه چیز است حساب آسان و صورت آن چیست قال ان یظن فی کتابة فیتجا و مزعنه
 فرمود صورت حساب سیر است که نگاه کند یعنی بنده در کتاب خود پس در کند و الله تعالی از وی یعنی کتاب اعمال او را با و بناید و در کند و اگر خیر غیر از الله
 تعالی راجع دارند نیز صورت دارد و الله من فوق الحساب یومئذ یا عائشه هلك بدرستیکه شان نیست که کسی که کاوید و شد و وقت کرده شد حساب
 را در آن روز ای عائشه تحقیق پاک شد و او احد و عن ابی سعید الخدری فی ذاتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روايت از ابی حمید
 خدری که وی آمد آنحضرت را فقال اخبرنی من یقوی علی لقیام القیمه پرسیدم خبر ده مرا که چه کس قوت خواهد داشت بر پستان روز قیامت الذي
 قال الله عز وجل انکس که گفته است خدا عز وجل در شان او یوم یقوم الناس لرب العالمین روزی که بایستند مردم نزد پروردگار جهانیان ان
 درازی که آن روز دارد و فقال یخفف علی المؤمنین پس گفت آنحضرت بک و آسان کردانیده میشود و ایتان در آن روز بر مسلمانان حق یکنون علیه
 اک الصلوة المكتوبة تا آنکه می باشد آن روز بر وی و نماز فرض که نهایت آن چهار رکعت است و عنه قال مثل رسول الله هم از ابی سعید آمده است
 که پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عن یوم کان مقداره خمسين الف سنة از روزی که باشد مقدار آن پنجاه هزار سال ما طول هذا
 اليوم چه عجب است در آن روزی این روز فقال برکت من ربی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روايت از ابی حمید
 بر مسلمانان حق یکنون علیه من الصلوة المكتوبة تا آنکه می باشد سبک و آسان تر بر مسلمانان از نماز فرض یصلیها فی الدنیا که می گذارد و آنرا در
 دواها الیهی فی کتاب البعث والنشور و عن اسماء بنت یزید عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یخسر الناس فی صعيد
 واحد یوم القیمه فرام آورده میشود مردم در صعيد واحد روز قیامت صعيد در اصل معنی زمین و مرا و اینجا از بین فرار نهوار چنانکه در حدیثیکه
 آمده که زمین محشر زمین سفید هموار است که میگذرد پای در وی از جهت ملاست آن فینادی مناد پس آواز میدهد آواز دهنده فیقول پس میگوید
 آن آواز دهنده این الذین کانت تجانی جوفهم عن المضاجع کجا اندان کسی که دور و جدا می باشد بطلوهای ایشان از خواب کاهمی ایشان را

یا ربی

من بیاضی مزاج شفا عن

المفصل الاول

این قائم لیل است از برای نماز و بعد و بعضی جای بر این است و مرد داشته نماز و مغفون و هم قلب پس بر بنیخیزند از اهل محشر آنها را رحمت ایشان اینست حال اگر ایشان کم باشند مرد و هم فیه خلل و غنچه بغیر حساب پس میدهند بهشت را بی آنکه حساب گرفتند و از ایشان که قوم بسیار الناس الى الحساب پسر آمده و میشود مرد را بحساب گرفتن دعاء البیهقی فی شعب الایمان ۳۹ باب الحوض و الشفاة حوض در رحمت جمع شدن آب و سیلان او و حیض که زنان را باشد و سبب سیلان دم است شستن از آنست و مرد و اینی حوضی است که آنحضرت اعلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت باشد و صفای وی در احادیث بیاید و دارد و شده که هر پیغمبر را حوضی است در روز قیامت است و هر کس از آن در و در نماید و شفاعت مستحق از شفاعت است و معنی آن در اصل پیوستن چیزی به چیزی است و شفاعت مقابل و ترک معنی رفیع است مقابل فرود نیز با معنی است و شفقه که حق بسیار است در زمین که فروخته شود و هم این قبیل است و در شفاعت نیز پیوستن شفاعت است به محرم بدرخواست کردن کائنات وی از درگاه رحمت و انواع شفاعت همه ثابت است رسید المرسلین با صلی الله علیه و آله و سلم بعضی بعضی وی و بعضی بشارت و اول کسی که فتح باب شفاعت کند آنحضرت باشد پس در حقیقت شفاعت با هر راجع بحضرت وی بود و اوست صاحب شفاعت علی الاطلاق نوع اول شفاعت عظمی است که عام است مرتباً و ظاهراً و مخصوصاً به پیغمبر اعلی الله علیه و آله و سلم که پیغمبر را از انبیا صلوا الله و سلمه و علیهم السلام جزای و اقدام بر آن نباشد و آن برای ازاحت و تعلیم از طول و توقف در رحمت و تجلیل حساب و حکم کرد کار تعالی و بعد تسبیح آوردن از ان سجدت و عمت چنانکه در احادیث بیاید دوم از برای در آوردن قومی در بهشت بغیر حساب و ثبوت آن نیز وارد شده برای پیغمبر و از بعضی مخصوص بحضرت اوست سوم در اتو امی که حیات و سیات ایشان برابر باشد و با دعا و شفاعت به بهشت در آیند چهارم قومی که مستحق و مستوجب و نزع شده باشند پس شفاعت کند و ایشان به بهشت در آورند و پنجم برای نزع درجات و زیادت کرامات ششم در کائنات که کاران که بدو نزع در آمده باشند و شفاعت بر آیند و این شفاعت شریک است میان سایر انبیا و ملائکه و علمای و شهادت و محترم در استحقاق جنت هشتم در تخفیف عذاب از آنکه مستحق عذاب مخلد شده باشند نهم برای اهل بدین خاصه و دهم برای زیارت کنندگان قبر شریف بر وجه انبیا و اختصاص کند از کرم ۱۱ الفصل الاول عن اناس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بیانا اناس یسیر فی الجنة فرمو ان حضرت در آنجا ای آنکه من سیر میکنم در بهشت و ظاهر آنست که این سیر در شب معراج باشد اذا انا بنهر حافاه فباب الدار الحرف ناکاه رسیدیم بجایی که در هر دو جانب او کنبه های مروارید یکاز دنیا تا کاداک اندیمین بر کنبدی مروارید است بحرف قلث ما هذا پرسیدیم حیت این جوی این صفت یا جبرئیل قال هذا الکون الذی عطاک دیک گفت این حوض کوثر است که داده است زاپرورد کار تو اشارت است بکریه انا اعطیناک الکون و بسیاری از معجزات آنرا بحوض کوثر تفسیر کرده اند و تحقیق آنست که مراد بکوثر خیر کثیر مفرط است از علم و عمل و شرف و دین و حوض مذکور کفوی از آنست و بعضی با اولاد و اتباع و عطا ای منت تفسیر کرده این نیز داخل جزیر کثیر است و این قوم را در بیان این سخنان بلند و کلمات ارجمند است برخیزان و دلیل مناقب ائمه اثنی عشر مذکور شده است فاذا طهنت مسک از خوشبوی ناکاه می بینم که کل وی مشک تیز بوی فاضل است و در فقر بعضی صحت تیزی بوی خوش یا خوش و مشک از فرشتگان بغایت خوش تیز بوی داده البخاری و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حوضی بسیار است شهر سافت حوض من مقدار سیر یکایه است و مرد و پاه سوا و کوشای وی برابرند یعنی مربع است و درازی و پهنای وی برابر مائه ابیض مثل اللبن آب وی سفید از شیر است و درجه الطیب من المسک و بوی وی یعنی بوی آب و بوی خوشتر از بوی مشک و کپورانه کجوم السماء و کوزای وی مانند ستارهای آسمان است در بسیاری و در خفای من شرب منه فلا یظمأ ابداً کیکه بنوشد از آن حوض پس نشسته نکرده همیشه اگر کویند برین تقدیر لذت انوار بهشت بچهره دریا بند چه لذت آب بوجو تشنگی است و چون تشنگی نباشد لذت نیز نباشد که هم مراد تشنگی مفرط جلالت و نیز تشنگی و کسکی الم است که بدفع آن لذتی متوسم میکرد و چون الم آن نباشد بدفع آن حاجت نیفتد و شاید در آنحال تشنگی لذت نبخشند و نیز در بهشت هر چه خواهند حاصل کرد و اگر تشنگی نیز خواهند حاصل کرد و متفق علیه و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان حوضی بعد من الجنة من عیان بدستی که حوض من دورتر است از دوری الیه نفع بهره که نام شریعت از آخر شهرهای شام متصل دریا می بین از حدن که شهریت از شهرهای بین متصل دریا می بیند طوامند مباهنا من الشیخ یحیی بن ابی ان حوضی است در سفیدی از برف و اصلی من العسل باللبن و شیرین تر از شیر است از شهد آینه با شیر و لایق است اکثر من عدد النجوم و بر این آینه آوند با همی بیشتر است از شمار ستارگان وانی لا صلا للناس عنه و بدینی که من هرگز از این باز میدارم و میرانم مردم را یعنی امتان دیگر را از وی که ابی صمد الرجل بل الناس عن حوضه چنانکه میراند در شتران مردم را از حوض خود قالو گفتند یا رسول الله انظرنا و میزد آیم ششاسی ما در آنروز که بغیر ما میرانی و باز میداری قال نعم گفت آنحضرت آری می شناسی انما را لکم سماء لیس الاحد من الامم مرثا را علامتی و نشانی است که نیت مرید یکی از اینها را بسیار بکسین و سکون یا مقصور علامت و محدود نیز آمده و دون علی بن محمد بن ابراهیم من اثر الوضوء می داند بر من سفید پشایی و دست و پا از نوزادانیت وضو چنانکه گذشت در کتاب

الطهارة و در باب فضل وضو و واده عن انس و در روایتی در مسند از انس اینچنین آمده که قال قلت آنحضرت فی فی ابواب فی الذنوب الغضنه
 ویده میشود در آن حوض آب ریز پای طلا و نقره ابرین کبیر بجزه عرب آریز کهد و نجوم السماء مانند شمارگان آسمان و فی آخری له عن ثوبان و در روایتی
 دیگر در مسند از ثوبان اینچنین آمده که قال قلت انس مثل عن مثرا به پرسیده شد آنحضرت را از آب آن حوض فقال لیس گفت اشد بها صا من اللین و احل من
 المسلب آب کوی سخت تر است از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد بخت فید من ابان بمده اند من الحنه احدهما من ذهب و الآخر من رطل
 میریزند بزور و سیلان میکند فی دینی در آن حوض دونا و دان که مدومی کنند آنرا از بهشت یکی از طلا و دیگری از نقره و غت بغین مجده و تاء منقوطه شده
 یعنی عس و قمر و غلبه و پی در پی آمدن و بخت کبیر بغین و صنم آن از ضرب و نصر و مرد و آمده و حبیب با و موحده شده و صنم عین حمله از عب یعنی بیایی
 آب خوردن و شعبه یا تختانی و تاء مثله و فتح عین حمله از غب یعنی محراب یعنی روان شدن و بیرون آمدن آب نیز روایت است و نیز آب کبیر
 سیم شستنی است از وزب یعنی سیلان آب یا فارسی است معرب بجزه و میزد در فارسی معنی بول آید و عن مهمل بن سعد قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم انی فر حکم علی الخوض من پیش رنده شام بر حوض و حوط بفتحین کسی را که بزد که پیتر از قوم به منزل رود تا حوض و دلو و ریان طلا
 دارد و من مر علی شرب هر کسی که می گذرد بر من میزند آب آنرا و من شرب لم یظلم احد او بر که نباشد از آب آن تشنه نگردد و هرگز نبردن علی
 اقوام اعرفهم هر آنکه ور و دینا ید و می در آید برین کرده های یعنی از امت من که می شناسم من ایشان را و بفتحینی و می شناسد ایشان را و حال
 بختی و بفتحیم بر حیل و مانع گردانیده میشود میان من و میان ایشان فاقول اللهم منی پس میگویم من بدرستی که ایشان از منند فقال انك
 لا ندری منا احد فوا بعدك گفته میشود که تو در نمی یابی و ندری فی که چیز احداث گردند و نوید آورند و ندری از تو فاقول صفا صفا لمن غیر بعدی
 من میگویم من دوری باد دوری باد از مقام قرب و رحمت مرکسانی را که تغیر دادند و من دست مرا بعد از من معنی این حدیث نزدیک به معنی آن حدیث است
 که در فصل اول در باب شکر گذشت که در آنجا گفت ای صاحبی و شرح و تاویل آن به آنجا گذشت متفق علیه و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم قال یجلس المؤمن يوم القيامة جسر کرده میشوند از جنین سلمان روز قیامت حتی یعموا الخ لک تا آنکه در قید و راکورده میشوند و محزون
 گردانیده میشوند بسبب جبر ففعلون لو استشفعنا الی دینا پس میگویند سلمانان کاسکی طلب شفاعت میکردیم بسوی پروردگار خود و پیدا میکردیم بر
 خود کسی را تا در حضرت وی شفاعت میکردیم و ما را فرجهایمان میکانا پس می جنبانند و میرود ما را از نیکی که هستا ده ایم تا در راحت می انداخت و خلاص میکرد
 ما را ازین آذوه و محنت فافعلون آدم پس می آیند آدم را ففعلون پس میگویند انما آدم ابو الناس تو آدمی پدر تمام مردم خلقت الله بیده پیدا کرد ترا از میان
 بدست قدرت خود و بسکند جنه و با کن کرد این را بهشت خود را و احد لدن ملائکه و سا جدرک دایند برای تو فرشتگان خود را و خلقت ملائکه و شی و دانانید ترا و ما
 همه چیز را اشفع لنا عند ربک شفاعت کن ما را نزد پروردگار تو که مخصوص گردانید ترا بان فضایل و کرامات حتی بهیچان ما کانا هذا تا به راحت بخشد
 و ببرد ما را از نیجای ما که بغایت سخت و دشوار است ففعل لست هنا که پس میگوید آدم نیست من در مقام و مرتبه که کمان میبرید شما تا جرات کم و در
 در مقام شفاعت و ابتد اکرم و فتح این باب نایم و بعد از خطبته النبی صاب و یاد میکند وی علیه السلام کناه و تفسیر خود را که رسیده بود او را اکل من
 الشجره که خوردن اوست از درخت و طغی عنها و حال آنکه تحقیق نمی کرده شده بود از نزدیک شدن بان و لکن ابوا ففعل اول بنی بعثه الله
 الارض و لیکن بیا ید نوح را که اول بنی مرسل است که فرستاده است او را الله بر کافران روی زمین فافعلون ففعل پس می آیند نوح را ففعل لست
 هنا که پس میگوید نوح نیست من در اینجا و درین مقام که شما کمان میبرید و بعد از خطبته النبی صاب سواله و به بغیر علم و یاد میکند نوح کنا خود
 را که رسیده بوی و آن سوال کردن اوست پروردگار خود را در نجات پسران دهنه و تحقیق ناکرده که این سوال می بایست کرد یا نه تا خطاب آید که یا نوح میرس
 از آن چه بدان علم نداری و لکن ابوا و اهاهم خلیل الرحمن و لیکن بیا ید ابراهیم را که دوست خدای جبرائیل است قال فرمود آنحضرت یا نوح و اهاهم
 پس می آیند ابراهیم را ففعل انی لست هنا که پس میگوید ابراهیم بدرستی که من نیستم در مقام و منزلت او را آن و بعد از ثلث کذبات کذب من و یاد میکند
 ابراهیم سه دروغ را که گفته بود آنرا و دنیا و حقیقت آنرا و دروغ اند بلکه دروغ ما و در صورت و دروغ اند و لیکن چون مقام و مرتبه انبیا عالی است
 بر ایشان با شال این امور میخواند رود یکی از آن سه دروغ آنکه قوم او بتجاشی عیدی که داشتند بیرون میرفتند او خواست که نزد و فرصت یابد و
 بتان ایشان را بشکند گفت من بجایم با شما بیرون نمی توانم رفت و بطا بر باری نداشت اما چه توان دانست شاید که در باطن بوده باشد و مزاج آدمی
 را در اکثری خللی و انحرافتی نبود و شاید که باری دل بی ذوقی آن مراد داشته که محبت کفر و عدا د ایشان بود و دوم آنکه چون بتان ایشان را شکست گفتند
 تو کردی این را با ما ابراهیم گفت من نکردم بلکه این بت کلان کرد یعنی باعث و با فی بر این فعل مراد جو داین بت شد که بعد از تحظیم شما محترم و متفرد است
 یا مقصود پسران و الزام ایشان را چنانکه یکی خطی بنویسد و رعایت حسن و لطافت و دیگری که آنرا نتواند نوشت کوید تو نوشته این خط و می گوید من نوشته ام

از آدمیان گفتند یا رسول الله هلی نوی دنیا و مایه الفیمة آیا می بینم پروردگار خود را و زیارت قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نعم آری می بینید پروردگار خود را بعد از آن از برای تحقیق و اثبات حال رویت فرمود هل تضادون فی دویة الشمس بالظلمة صوابها صحاب ایشک میکند و از دعامه نیامید و در دیدن آفتاب و در نیمه روز که ده که میت با وی ابروی صوابا و عله کشته شدن ابراز روی آفتاب و هل تضادون فی دویة القمر لیلته البدره صوابها صحاب و ایشک میکند و در دیدن ماه در شب چهاردهم کشته ده که میت در وی ابروی قال لا تضادون فی دویة الشمس بالظلمة الا کمات تضادون فی دویة احداهما فرمود شک نکنید و در دیدن خدا تعالی روز قیامت که چنانکه شک نکنید و در دیدن یکی از آن دو یعنی آفتاب و ماه تاب و در دیدن آفتاب و ماه تاب خود قطعا شک ندارید پس بدانید که آنجا نیز شک نخواهید داشت و گفته اند که این رویت که اینجا ذکر است غیر رویتی است که ثواب نومناست و در شبست و این رویت متحالی است از حق تعالی که واقع میشود بعد از تیرمیان کسی که عبادت کرده است خدا را و میان کسی که عبادت کرده است طواغیت را و امتحان و ابتلا را بندگان جاریست در آن روز تا وقت فراغ از حساب و قریع جز از ثواب و عقاب و آخرت اگر چه در جز است واقع میشود گاهی در وی امتحان چنانکه دنیا دار امتحانست و گاهی واقع میشود در وی جزا چنانکه فرموده است و اما صابکم من مصیبه فیا کسب لیکم کذا قال الطیبی و الله اعلم اذا کان يوم القیمة اذن مؤذن چون میباشد روز قیامت آواز میدهد آواز دهنده و لتتبع کل امه ما کان تعبد باید که در پی رود و هر کس که چیزی را که عبادت میکرد از افلا بیضی احد کان یصد غیر الله پس باقی نمیمانید هیچ یکی که عبادت میکرد غیر خدا را من الاصلام و الانصاب اصنام جمع صم معنی بت و انصاب جمع نصب سکنی که بر پا کرده شود و عباد کرده شود و اورا و قیچ کرده شود و نزد آن بقصد تقرب و طاعت الا یسافطون فی النار مگر آنکه می شنیدیم عابد و معبود در آتش دوزخ حتی ذالم یبلی الا من کان یصد الله صوابا و فاجرا آنکه چون باقی نماند کسی که عبادت میکند خدا را از نیکو کار و بد کردار و مطیع و عاصی انا هم رب العالمین می آید ایشان را پروردگار جهانین و سلطان وی و تجلی میکند وی تعالی بر ایشان بقرب و بحقیقت ایشان و جمعی از صفات حق است که اسناد کرده است از ابدات خود در کتاب مجید و وارد شده است در کلام رسول وی و اعتقاد میکنیم ما از آنجایی که کیفیت کز بدایتیم و منزه می داریم از حرکت و انتقال که در ایشان و جمعی از مخلوقات میباشد چنانکه حکم سائر تشابهات است با کونیم می آید فرشته از فرشتگان او و طبیی نقل کرده که تواند که الله تعالی و تقدس در صورت کلی از ملائکه که مشابیه صفات آنرا هستند تا امتحان کند پس چون این ملک و این صورت بگوید که من پروردگار شما ام و به بیند بروی علامات مخلوق انکار کنند و بدانند که نه پروردگار است تعالی و تقدس و استعاده نمایند و طبیی را درین مقام کلام شیع است نقل از شرح حدیث قال فماذا انظرون میگوید الله تعالی با ایشان پس چه چیز انتظار دارید شیخ کل امه ما کان تعبد در پی میرود و هر کس که چیزی را که عبادت میکند یعنی شما چرا نمیرید قالوا یا دینا فادقنا الناس فی الدنیا میگویند ایشان ای پروردگار ما جدا کنی مردم را در دنیا افتقروا کنا الهمم در حال محتاج تر بودن ما بسوی این مردم و لهم نصاحبهم و مصاحب نکریم با ایشان و متابعت نکریم ایشان را پس اکنون چون متابعت میکنیم ایشان را و حال آنکه بی نیازیم از ایشان و ایشان و معبودان ایشان همه سیمه دوزخ اند و فی دوا و اید ابی هر و در روایت ابی هریره انجین آمده که فبقولون هذا ما کاننا پس میگویند این عبادت کنندگان حق این است جای ما و نمیریم حتی یا قینا دینا تا آنکه بیایا پروردگار ما فاذا جاء دینا عرفناه پس وقتی که بیاید پروردگار ما ایشان را و او را فی دوا و اید ابی سعید و در روایت ابی سعید خدری انجین آمده که فبقول هل بیکم و بینه آیه تصرفند پس میگوید پروردگار تعالی آیا هست میان شما و میان پروردگار تعالی نشانی که بدان می شناسید او را فبقولون نعم پس میگویند آری هست میان ما و میان وی نشانی فیکشف عن ساق پر انکار کرده میشود و نموده میشود یا کشف میکند و بنماید ساق را شرح این سابقا ذکر فضل اول از باب لا تقوم الساعة الا علی شرار الناس گذشته است که مراد باقی شدت و محنت است و کشف ساق مثل است در شدت و بعضی گویند مراد نور عظیم است با جماعه از ملائکه و صواب است که توقف کنند و تاویل نمایند و حقیقت معنی مراد را تفویض بحکم حق کنند فلا یبقی من کان یصد الله من تلقا نفسه پس باقی نماند کسی که سجد میکرد و خدا را یعنی در دنیا از جانب نفس خود یعنی با خلاص نه برائی ریای خلق و ملاحظه ایشان و خوف شمشیر الا اذن الله له بالسجود مگر آنکه اذن میکند الله تعالی مراد از سجود و میر میگرداند سجده ایشان را و لا یبقی من کان یصد اتقاء و دیاء و باقی نماند کسی که سجده میکرد از جت پر بریز و زرس و قتل و غارت و برای نمودن مردم الاجل الله ظهوره طیفه واحده مگر آنکه میگرداند خدا تعالی پشت او را یک لحث که بنده دستخواب او نباشد تا تواند دو تا شد و سجده کرد و کلا ادادان یصد خرو علی قناه برگاه که خواهد که سجده کند می افتد بر پس سر خود و فریضه الجسر علی جهم بهتر زده میشود و نموده میشود بل صراط بر دوزخ و محل الشفاعة و حلول میکند و واقع میشود شفاعة و معقولون و میگویند یعنی انبیاء است آنان خود برای طلب سلامت استقامت ایشان چنانکه در حدیث ابی هریره تصریح بیاید اللهم سلم سلم خداوند سلامت بگذران ایشان را از صراط تا در آتش نیفتند فیهم المؤمنون پس پس میکنند مسلمانان از صراط با قسام براندازه علی و استقامت بر دین شریعت که در حقیقت این بل مثل صراط سقیم شریعت است که با ریک ترا از شمشیر

انت و سلوک کردن آن دشوار است اما در شکی نیست و درین معنی گفته شده پس کار عریضی است عجب کل و آسان چون جبر صراط است بسی روشن و بار یک فعل المومن
 کطرف الحین پس میگردند بعضی مؤمنان مانند چشم زدن و کالبرق و بعضی مانند برق که در آسمان درخشد و کالنج و بعضی مانند باد و کالطیر و بعضی مانند پرندگان و کالجایه
 انخیل و بعضی مانند اسبان تیز و خوش رفتار و الوکاب و بعضی مانند شتران مناج مسلم پس بعضی از مؤمنان نجات یابنده سلامت داده شده اند از آتش و دوزخ یعنی
 از صراط میگردند و غیره با ایشان هیچ ضرری و محذور و مشمول و بعضی کسانی اند که مجروح و خراشیده میشوند و پراکنده میشوند پوستهای ایشان پس از آن رها
 کرده و کشته میشوند و خلاص کرده میشوند از آتش و ملک و دشمنی فادجه و بعضی بپرده کرده و انداخته و رانده میشوند در آتش و مکدوس بین مصلحت نیز روایت است بهین
 معنی و مکدوس هم بیم و فتح کاف و سکون را و فتح دال نیز آمده یعنی بسته و بند کرده و جمع ساخته و بر یکدیگر انداخته میشوند در آتش حتی اذا خلص المؤمنون
 من النار تا آنکه چون خلاص شوند این مسلمانان که افتاده بودند در آتش و بیرون آیند از آتش یعنی بعضی از ایشان بعد از چیدن عذاب بمقدار معصیت و پاک
 شدن از آتایش و از اینجا معلوم شد که مؤمنان همیشه در عذاب نمی باشند و بیرون می آیند آخر از آن و شفاعت میکنند و یکبار از آتش نبرده اند بسبب کثرت
 معاصی ایشان و مبالغه میکنند در طایفه و سلت از حق عز و علا بر آمدن ایشان را چنانچه فرمود فوالذی نفسی بیده ما من احد منکم با شد مناشد
 بگوید سوگند که نیت هیچ کس از شما سخت تر از روی طلب و سؤال و شفاعت فی الحقیقتین لکم در حق که بر تحقیق ظاهر و ثابت شده بر خضم من المومنین الله
 يوم القيمة لاخواتهم الذین فی النار از مؤمنان در مناشدت و مطالب و مسالت کردن مر خدا را روز قیامت و برادران خود را که در آتش دوزخ اند
 یعنی شما در حق که ثابت و ظاهر می باشد بر خضم چگونه مطالب و مواخذت بجد و مبالغه میکنند مؤمنان در شفاعت کردن برادران خود را که در آتش دوزخ مانده
 اند و بیرون آوردن ایشان از آن عذاب و مبالغت و مسالت از جناب حق تعالی بیشتر نمایند بقیولون دنیا کافوا بصلون معنا و بصومون و بحجون میگویند مؤمنان
 ای پروردگار ما و ندهایشان که نماز میگذارند با ما و روزه میدهند و حج میگردانند و میگویند فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا
 به مثابته که از اهل خیر و صلاح است چنانکه از سیاق حدیث ظاهر است فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا
 مؤمنان که در دوزخند تا شناخته شوند فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا
 ای پروردگار ما باقی نماید در آتش هیچ کس از آن کسانی که امر کرده ای ما را بر او و در دنیا بقیولون ادعوا من و جدتم فی قلبه مثقال دینار من خیر فانحسرو
 پس بگوید پروردگار تعالی باز گردید پس کسی که بایست در دل وی مقدار دینار از نیکی بیرون آید و او را فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا
 تم بقیولون ادعوا من و جدتم فی قلبه مثقال نصف دینار من خیر فانحسرو فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا
 فی قلبه مثقال ذرعه من خیر فانحسرو فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا
 در آتش نیکی را یعنی از اهل نیکی کسی را که ادنی نیکی او زده از او زیاد بر اصل ایمان داشت خواه از اعمال جوارح یا از اعمال قلب بقیولون الله تعالی پس
 میگوید الله تعالی شفعت الملائکة و شفعت النبیون و شفعت المؤمنون شفاعت کردند فرشتگان و شفاعت کردند پیغمبران و شفاعت کردند مؤمنان
 و شفاعت همه ایشان مخصوص بود کسانی که نیکی کردند اگر چه مقدار ذره باشد زیاد بر اصل ایمان و لم یبق الا ارحم الراحمین و باقی نماند مگر صرف رحمت پروردگار
 تعالی که هر بان ترین هر بان است فیقبض قبضه من النار پس بگوید پروردگار تعالی و تقدس یک مشت مردم را از آتش دوزخ فیخرج منها قوما لم یعملوا
 خیرا قط پس بیرون می آید دومی تعالی از آتش کوهی را که نکرده اند هیچ نیکی را بر کز زیاد بر اصل ایمان مذ عاده و احما قومی که تحقیق گفته اند در دوزخ مانند انگشتان
 رجم بضم حمله جمع به معنی غمر یعنی کشتن فیلقیهم فی نهر فی خواه الجنة یقال لها نهر الحیوة پس می اندازد ایشان را در جوی که واقع است در بهشت و در بهشت
 بهشت و راههای وی و گفته میشود و مراد جوی زندگانی و افواه راجع فیهته دشته اند بضم فاء تشدید و او مفتوحه و فی الصرح فیهته بالفهم و التشدید و نه کوئی
 ادما نه جوی و در مشارقی الانوار گفته کو یا مرا و تختات سالک فصور حجت و منازل و می مراد است فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا
 الجنة فی جمیل السیل چنانکه بیرون می آید جبهه درخشا که بالای سبیل میباشد جبهه کبریا تخم ترها و در مشاقت گفته که جبهه کبریا اسم جامع است بر همه
 ترها را که چون با دوزخ پراکنده کرد و در صراح گفته که جبهه الکسر تخمهای دشتی که از وی قوت نشود و وجهه شبیه زود درستن و تر و تازه شدن است جمیل
 سین مجاز حمله بر وزن فیل آنچه بر میدارد از اسب از دل و خش و خاشاک فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا
 در روشن و در دنیا ایشان فائده و ملامتها که بدان شناخته می شوند و ممتاز میگردند از آنها که مغفور نشده اند و پراکنده اند از آتش و سبیل و واسطه عمل می
 فیقول اهل الجنة پس میگویند بهشتیان هولا عتقاء الرحمن این جمعه آزاد کرده شده کان خدای هر بان اند که ادخلهم الجنة بغیر عمل
 معلوم و آورده است ایشان را در بهشت بی سابقه علی که کرده اند و لاخیر قد موهوبی واسطه نیکی که پیش فرستادند از آنرا فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا و فیما لم یفعلوا فیما لم یفعلوا
 گفته میشود و مرایشان را مرثیه است آنچه دیدید از انعام و اکرام و مشله معده و نعمتهای دیگر است مثل آن با آن و طبیعتی گفته معنی این است که تا هر جا که

بیشتر

و چون باران
 ببارد و زود در
 کشته و زود در
 ابو عمر گفت جبهه رویت
 است که در دوزخ
 و خاشاک خود

برنج

به بینید و چشم شما بر آن بنفید و نظر شما آنجا کار کند برای شماست مانند آن باهوت اگر گویند پس فرق چه باشد میان عالم و غیر عالم چون همه در بهشت درآمدند
 بنعم آن سرور و شرف شدند زیاده بر آن چه تصور توان کرد جوابش آنکه بهشت را درجات و مراتب است بعد و نهایت همه در بهشت درآمدند و در نعمتهای ظاهری
 شرکت شدند اما جزای اعمال و امتیاز عمل باقیست و با وجود آن همه فضل و است یوسته من بشا و الله ذو الفضل العظیم و از اینجا باید دانست که عمل و عبادت برای بهشت
 و نعم آن نیت آن وظیفه بندگی و مقتضای محبت است و اجر و جزای آن فضل و کرم است و با وجود آن هیچ عمل نرزد و میضایع نبود و هر چیز را اجر میبخشد
 و مرتب و در جنتی باشد متفق علیه ۱۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا دخل اهل الجنة الجنة و اهل النار النار و هم از
 ابی سعید خدری است که گفت گفت پیغمبر خدا وقتی که در آید بهشتیان بهشت را و دوزخیان دوزخ را بگوید الله تعالی میگوید خدای تعالی من کان فی
 قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان فاخرجوه کسی که ست در دل وی مقدار دانه از خردل از ایمان پس بیرون آرید او را از دوزخ فخرجون قد
 امضوا و عادوا و احما پس بیرون آیند و حال آنکه به تحقیق سوخته اند و کشته اند مانند آنکه است فیلقون فی نهر الحیوة پس نذاخته میشوند در نهر حیات
 فینبون كما تلبت الحبة فی حیل السیل پس میروند و تر و تازه میشوند چنانکه میروید چه در حیل سیل الم تر و انما تخرج صفراء ملقوة آبیانی بنید که
 مجر بیرون می آید زرد و در هم پیچیده یعنی تر و تازه متفق علیه و عن ابی هریره ان الناس قالوا روایت است از ابی هریره که مردم گفتند یا رسول
 الله هل نری دنیا و ما القیمة ایامی منیم بار و در کار خود را روز قیامت فذکر معنی حدیث ابی سعید پس ذکر کرد معنی حدیث ابی سعید خدری
 که گذشت اگر چه در لفظ اختلافی دارد و غیر کشف الساق جز ذکر کشف ساق که در حدیث ابی هریره نیت و قال و گفت ابی هریره بجای آنکه در حدیث
 ابی سعید گذشت ثم یضرب الجبر علی جهم الی آخره این عبارت را که در معنی اوست یضرب الصراط بین ظهرا فی جهم زده میشود و بر پا کرد میشود
 صراط در میان دوزخ فاکون اول من یخرج من الوسل بامته پس میباشم نخستین کسی که میکند از صراط از پیغمبران با امت خود و لا
 یتکلم یومئذ الا الوسل و سخن نمیکند و مجال سخن ندارد در آن روز پس یکس کبر پیغمبران و کلام الوسل یومئذ و سخن پیغمبران در آن روز نیست که اللهم
 سلم سلم و فی جهم و در دوزخ کلا لیب جمع کلوب بفتح کاف و تشدید لام مضمومه آهنی سر کج و بعضی گفته آهنی شعبه دارد که آویخته میشود بدان گوشت
 مثل شوك السعدان مانند خارهای سعدان بفتح سین و سکون عین کیایی است که مار و خارهاست مانند سرتپان و آن بهترین چرایی شتر است و
 نومی گفته مار و خارهای بزرگ است مانند خشک پر جان و خارهای و را خک سعدان نیز گویند لایعلم قدر عظمتها الا الله نمیداند مقدار بزرگی آن
 یکس کرد خدا تخطف الناس باعالمهم میر باید آن کلا لیب مردم را بگردانهای ایشان و تخطف کسرها و بفتح آن برد و است فنهزم من یوقی بصله
 پس بعضی از ایشان کسی است که هلاک کرده میشود بگردار خود و منهم من یخردل فیینجو و بعضی از ایشان کسی است که خمر شهید میشود و پاره کرده
 میشود و ستر نجات می باید و خلاص میشود پس کافرا هلاک کرده میشود و نجات نمی باید و فاسق خدش و کدس کرده میشود و ستر نجات می باید و حقلا ذافغ
 الله من القضاء بین عبادہ تا آنکه چون میر داند خدا تعالی از حکم کردن میان بندگان خود و تمام میکند آنرا و ادا دان بخرج من النار و ادا دان
 یخوجه و میخورد که بیرون آید کسی را که میخورد بیرون آید او را من کان یشهدان لا اله الا الله از آن کسان که گواهی میدهند که نیست هیچ معبود
 بحق جز خدا و محمد فرستاده اوست اموالا تکه ان یخرجوا من یعبدا الله میفرماید فرشتگان را که بیرون آرند کسی را که پرستش میکند خدای را یعنی
 ایمان دارد و معبودیت او نه غیر او فیخرجونهم و هر فوهم با ثمار الجود پس بیرون می آرند فرشتگان ایشان را و می شناسند ایشان را به نشان های سجده
 و حرم الله علی الناس ان تاكل ثمار الجود و حرام گردانیده است خدای تعالی بر آتش دوزخ که بخورد اثر سجده را بعضی گفته اند که مراد با اثر سجده است
 و بعضی سایر اعضا که بر آن سجده کنند آمده نموده و آن هفت عضو است دو پای و دوزانو و دو دست و جبهه فیخرجون من النار و ادا دان بخرج من النار
 آورده میشوند از آتش و حال آنکه تحقیق سوخته و سیاه شده اند فیصب علیهم ماء الحیوة پس ریخته میشود بر ایشان آب حیات و این منافات ندارد
 بلکه آورده میشود در نهر حیات فینبون كما تلبت الحبة فی حیل السیل پس میروند و تر و تازه میشوند چنانچه میروید آن تخم درخس و خاشاک سیل و بیعی
 و جل به الجنة و النار و باقی میان دوزخیان بهشت و دوزخ و هو اهل النار و اهل الجنة و آن مرد پس دوزخیان است در آیدن بهشت یا
 مقبل و وجهه قبل النار و روی آورده است بجانب آتش میقول یا ربنا صرف وجهی عن النار پس میگوید آن مرد ای پروردگار من بگردان روی مرا از آتش
 دوزخ و قد قشینی یحما و تحقیق ایذا کرد مرا بوی آتش دوزخ به جهت سوختن دوزخیان در آن و تواند که آتش دوزخ را در حذات بومی بد باشد قش
 زهر آون و آید کردن بر کرده مستقر قشینی یحما ای اذانی و قشبه الدخان وقتی که بگذرینی را دود و قشینی در روایت تخفیف است و از صراح تشدید معلوم میشود
 و احوق ذکاء ها و سوخت مرستی و گرمی و زبانه زدن آتش و ذکا بزال وجهه بفتح و هاست نزد روایت و لیکن معروف در نص صراحت و ابی
 زیر کی و نیز قسمی بضم و است باتفاق میقول هل عسیت ان اهل ذلك ان تسأل غیر ذلک پس میگوید پروردگار تعالی آیا نزد یک است که اگر

گفتم پس آنرا یعنی بگردانم روی ترا از آتش و دوزخ سوال کنی و بخواهی جز این چیز دیگر را بفرستی یا نه؟ پس میگوید آری و سوال میکنم و میگویم چیزی دیگر را سوگند بفرستی تو
فیقول الله ما شاء الله من عهد و میثاق پس میدهد این مرد خدا تعالی را از چیزی که میخواهد خدا تعالی از پیمان و استواری آن فیصد خدا تعالی وجهه عن النادر پس میگوید
خدا تعالی روی مرا از آتش فاذا اقبل به علی الجنة پس چون معنی داد خدا تعالی او را بر بشت دای بهشت دای میسند حسن و نصارت آن را مسکت ما شاء الله ان
یسکت پس خاموش میگردد مانی که میخواهد خدا تعالی که خاموش باشد ثم قال یا رب قد منی عند باب الجنة تسمیکه یا رب انما دای پروردگار من پیش بر سر دروازه بشت
فیقول الله تبارک و تعالی الیس قد اعطیت العهد و الميثاق آیات که تحقیق داده تو پیمانها را و استواری را ان لا تسأل غیر الذی کنت سأل
برین که سوال کنی جز آنچه سوال کرده بودی یعنی که روی مرا بجانب بشت آری فیقول یا رب لا اكون اشقی خلقک پس میگوید پروردگار من نباشم من بد بخت
خلق تو که بیرون بشت افتاده باشم مسلمان همه درون و اگر در بشت نباشم باری کم از آن خود که بر در بشت باشم فیقول فاعسیات ان اعطیت ذلك ان
تسأل غیره پس میگوید پروردگار تعالی پس صیت که نزدیک است که اگر داده شوی تو از این که پیش برده شوی بر در بشت سوال کنی جز این چیز دیگر را فیقول پس میگوید
آن مرد لا و غرتک لا اسأل غیرک سوگند بفرستی تو سوال نکنم از تو جز آن را اگر گفته شود چراغ تاب میکند پروردگار تعالی او را بر شکست عهد و سوگند جوابش آنکه حال
او حال و الهان و مجانب است و روی در آن معذور است یا آنکه آنجا تکلیف نیست تا مواخذة کند فیعطی دبه ما شاء من عهد و میثاق پس میدهد بنده پروردگار
خود را درین مرتبه نیز چیزی را که میخواهد خدا تعالی از عهد و میثاق که زیاده بر آن سوال نکند و نخواهد فیقدمه الی باب الجنة پس پیش میرود او را خدا تعالی تا در بشت فاذا بلغ
بابها فرای و هو قاضی فیها من الضقة و السرد پس چون برسد آن مرد در بشت را پس می بیند تازی و خوبی بشت را و چیزی را که در بشت است از تازی
و خوشی فسکت ما شاء الله ان یسکت پس خاموش میماند تا آنکه خواسته است خدا که خاموش ماند فیقول یا رب ادخلنی الجنة پس میگوید ای پروردگار من
در آرماد بشت فیقول الله پس میگوید خدا تبارک و تعالی و یلک یا ابن ادم ما اغدرک هلاک با در آری سر زنده آدم چه عجب عدمی شکنی و بی وفائی میکنی
تو بر عهدهای خود پس اندرک بغین مجبور و ال حمل از غده یعنی عهد شکن و بعین حمله و ذال مجبور از غده نیز خوانده اند یعنی چه چیز معذور دارد و ترا و این الیس قد اعطیت
العهد و الميثاق ان لا تسأل غیر الذی اعطیت آیات که تحقیق دادی تو پیمانها و میثاق که سوال نکنی غیر آنکه داده شدی فیقول یا رب لا تتخلق
اشقی خلقک پس میگوید ای پروردگار من کردان مرا بد بخت ترین خلق خود که همه درون بشت باشند و من بر در آن فلا یزال یدعو احق یصلک الله منه
پس همیشه دعا میکند و میخواهد تا آنکه میخندد خدا تعالی ازین حالت فاذا حصل له فی دخول الجنة پس چون میخندد و الله تعالی اذن میکند او را در آمدن بشت
فیقول من پس گوید خدا تعالی آرزو کن و بخواه هر چه میخواهی فیمتی حق انا انقطع امنیته پس آرزو میکند آرزو تا آنکه منقطع میگردد و بنهایت میرسد آرزوهای
او قال الله می گوید خدا تعالی تمن من کذا و کذا آرزو کن از چنین و چنین اقبل بیکم دبه پیش می آید پروردگار او که یاد میدهد او را آرزوهای او را و مطالب
و دعاها را حتی اذا انتهت به الامانی تا آنکه چون بنهایت میرسد آرزوهای او قال الله تعالی میگوید تعالی لك ذلك و مثله معه مرتز است
آنچه آرزو کردی و در خواستی و دندان با اوست و فی روایت ابی سعید و در روایت ابی سعید بن جریج آمده است که قال الله تعالی لك ذلك و عشره
امثاله مرتز است آن آرزوهای و ده چند آن متفق علیه ۱۴ و عن ابن مسعود عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال
آخر من یدخل الجنة و یحل پس مردمانی که در آیند بشت را یک مردی است و هو عیسی مرت و یکم مرت پس آرزوهای او را میگوید و بر روی
میفتد باری دیگر و تفسعه النادمه و علامت میکند آتش او را باری دیگر باین طور که میرسد گرمی آتش بوی پس ظاهر شود و اثر آن در روی و تغییر میکند
لک بشرة او یا میسوزد بعضی اعضا می او وصل سفع سیاهی که در روی باشد و سمعی گفته که سفع سرخی که بالای آن سیاهی بود فاذا جا و منها
الثفت الیها پس چون میگذرد از آتش و میگذارد از آتفات میکند و فکر و بجانب آتش فقال تبارک الذی نجانی منك پس میگوید
و خطاب میکند بآتش بزرگست خدائی که نجات داد مرا از تو لقد اعطانی الله شیئا ما اعطاه احد من الاولین و الاخرین و البته تحقیق دارد
خدا تعالی چیزی را که نداد از هیچ یکی از پیشینیان و پسینیان را و این کلامی است ما در از غایت فرج و ضرورت و حقیقت آن را دانست و مراد
سبانه در تشریف عطا است فترفع له شجرة پس بلند نموده میشود و درختی فیقول ای رب ادفع من هذه الشجرة پس میگوید آن مرد ای پروردگار
من نزدیک کردان مرا ازین درخت فلا مستظل ظلها تا پناه جویم باین درخت و امشب من هاهنا و نوبتم اناب که در زیر آن درخت است
از غایت تشنگی که آن مرد که در زیر روی آبی خواهد بود و اینا بر آنکه عادت جاریست که در زیر درخت آبی میباشد یا بر سبیل احتمال گفت یعنی اگر آبی در آنجا
باشد بخورم فیقول الله یا بن آدم پس میگوید حق تعالی ای سپردم علی ان اعطیتکها سالتنی غیرها شاید که اگر من بدهم تر آن درخت را و
نزدیک کردانم تر از آن درخت سوال میکنی و میخواهی چیزی دیگر غیر آن فیقول لا یا رب پس میگوید آرزوهای پروردگار من سوال میکنم غیر آن را
و میباید ان لا یسأله غیرها و عهد میکند آن مرد پروردگار را که سوال نمیکند غیر آن را و دبه بعد مرده و پروردگار روی معذور میدارد

و ملاست میکند و او را لانه یوی مالاصبر علیه زیرا که وی میزند چیز را که صبر نیست و او را بر آن چیز فیدیه منها پس نزدیک میکرد و اند او را از آن درخت فیتنظل بظلمها پس پناه میجوید آمد و بسایه آن درخت ویشرب من ماءها و میوشد از آب آن ثم ترفع له شجرة فی حسن من الاولی پسر بلند نمود و میوید و او را درختی دیگر که آن بهتر است از درخت نخستین فبقول ای رب ادننی من هذه الشجرة لا مشرب من ماءها و استظل بظلمها ای پروردگار من نزدیک گردان مرا این درخت تا بنوشم از آب وی بنشینم در سایه او لا اسالك غیرها سوال نکنم از غیر این درخت فبقول یا ابن آدم الم تعاهدنی ان لا تسألنی غیرها آیا عهد نکردی تو بمن اینکه سوال نکنی از من غیر آن درخت را فبقول لعلی ان ادنیتک منها تسألنی غیرها فیما هده ان لا یسأله غیرها و سربه یعده لانه یوی مالاصبر له علیه فیدیه منها فیتنظل بظلمها ویشرب من ماءها ثم ترفع له شجرة عند باب الجنة فی حسن من الاولین فبقول ای رب ادننی من هذه الشجرة فلا استظل بظلمها و امشرب من ماءها لا اسالك غیرها فبقول یا ابن آدم الم تعاهدنی ان لا تسألنی غیرها قال بلی یا رب هذه لا اسالك غیرها و سربه یعده لانه یوی مالاصبر له علیه فیدیه منها حاصل آنکه بر بار درختی میناید بهتر از نخستین و وی میطلبد و آب آنرا و عهد میکند که دیگر نطلبد و هر بار عهد شکنی میکند پروردگار تعالی چون بی صبری او را می بیند عذر میدارد و درخت سیوم فاذا اذناه منها پس چون نزدیک میکرد و اند او را ازین درخت سمع اصوات اهل الجنة شنود آوازهای بهشتیان را فبقول ای رب ادخلنیها پس میگوید ای پروردگار من در آنرا در بهشت فبقول یا ابن آدم ما یصغر منك بفتح یا و سکون صادع عمل از صری معنی قطع پس میگوید پروردگار تعالی ای ابن آدم چه چیز قطع میکند و خلاص میکرد و اند مرا از تو یعنی از سوال تو و خواهش تو که سر بار میکنی و در روایتی بالصبر عنی چه قطع میکند از من یعنی مکر کردی سوال با وجود عهد کردن که دیگر نکلم پس چه چیز قطع کند و باز دارد سوال ترا از من و این معنی روشن تر است و روایت اول محمول بر قلب است ای رضیک ان اعطیک الدنيا و مثقالها معها آیا راضی میگردی ترا این که بهر ترا جای در بهشت مقدار مسافت دنیا و مانند آن با آن قال ای رب استهنی منی و انت دب العالمین میگوید آن بنده از غایت تر و سرور آیا استنزا و سخت میکنی بمن و حال آن که تو پروردگار جبار نیایی فی فضک پس خنده کرد ابن مسعود فقال پس گفت الاتسألونی ام ضحک آیا نمیپرسید مرا از چه خنده کردم فقالوا ام تضحک پس پرسیدند از چه خنده کردی فقال هکذا ضحک رسول الله پس گفت ابن مسعود بنحین خنده کرد غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقالوا ام تضحک یا رسول الله یکتفئ صما به از چه خنده کردی یا رسول الله قال فرمود من ضحک دب العالمین خنده کردم از جهت خنده کردن پروردگار جبار نیان حین قال و قتی که گفت بنده استهنی منی و انت دب العالمین فقال پس گفت پروردگار تعالی ای لا استهنی منك و لکنی علی ما اشاء قدید و برستی که من استهنانیکم از تو و میدانم که اهل و ستی آن نبستی و لیکن میجویم ترا بتو زیرا که من بهر منجا هم قادرم دواء مسلم و فی دوائه عن ابی سعید نحوه و آمده است در روایتی مسلم را از ابی سعید خدری مانند این الا انه لم یذکره لیکن مسلم در روایت ابی سعید ذکر کرده این عبارت را که فبقول یا ابن آدم ما یصغر منك الی احوال حدیث و زاد فیة و زیادت کرده است درین روایت و یذکره الله سل کذا و کذا یا و میدید و می موزد و بقدر تعالی آن بنده را که سوال کن و بخواه چنین و چنین حق ادا انقطع به الامانی تا آنکه چون منقطع میکرد و در نهایت میرسد بنده از او با قال الله میگرداند تعالی هوالک و عشة امثالها آنچه از تو کردی آن برای تست و ذه چندان و کمال گفت آنحضرت ثم یدخل بیته پسر می درآید آمد و خانه خود را که در بهشت است فتدخل علیه ذوجاه پس می آید بروی دوزن وی من الحود العالمین زمان سفید روی سیاه چشم کلان چشم حور جمع خوا و عین جمع عینا فقولان پس میگویند آن دوز و ج وی الحمد لله الذی حیالک لنا و احیانا لک شکر فذکره که پیدا کرد ترا برای ما و پیدا کرد ما را برای تو درین سرا که منت موت در وی قال گفت آنحضرت فبقول پس میگوید آن بنده از غایت خوشی و شادی ما اعطی احد مثل ما اعطیت داده شد به کسی مانند آنچه داده شد من و عین ان ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یصیبنا قواما مفع من المناد بر اینه میرسد که دایم مسلمانان را علامت و اثر از آتش دوزخ که متغیر میکرد و اند رنگ روی ایشان را و فی الصرح مفع سوختن آتش و با دسموم روی را و رنگ گردانیدن سوا فعی روی سوختن با بنوب با صا و بها سبب گناه که رسیده بودند و کرده بودند ایشان آن گناهان را عقوبت عذاب کردن بجزا و گناهان ایشان ثم یدخلهم الله الجنة یتری در آنرا داینها خدا تعالی در بهشت بفضل دحمته بوسیله زیادت رحمت خود و در بعضی نسخ بفضل و رحمته فبقول لهم البهمنیون پس گفته میوید و در این اقام داد و دوزخیان بحیث و آمدن ایشان در دوزخ در اول بار و این نه بخت تنقیص و تحقیر ایشان گویند بلکه برای تخریب و تذکیر تا شکر نعمت گویند و خوشحال و مسرور شوند و واه الجادی ۱۷ و عین همان حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج اقوام یروون آورو میشوند و واه در بعضی نسخ قوم من الناس و از آتش دوزخ بشفاعت آنحضرت فیدخلون الجنة پس در می آیند بهشت را و یسمون الجهمینین و نامیده میشوند جهمینی جهمی دواء الجادی و فی دوائه و در روایتی اینچنین آمده که یخرج قوم من اصق من الناس و بشفاعتی یسمون الجهمینین بیرون آورده میشوند که وی

برجست

روز قیامت آنحضرت فرمود اما درین سه مومل خود یکس یکس بیا و نتواند آورد و بیکس بخود و مانده باشند میگویند که اینجواب آنحضرت مرعایشه را بجهت آن بود
که وحی جسم پاک و نبی چنین فرمود تا نگذرد بر شفاعت کند و از علل جد واجتماعی و باز نماند چنانکه با اهل بیت و قرابت خود میفرمود که منی المک شیم شما چیزهای کار
کنید و بکس بر من نماند و این چنین گفت تا امید نشود و در حقیقت شد و محنت آن روز در غایت سختی است و در هر شفاعت آنحضرت ثابت و مبرود و محنت
و در هر جواب مصلحت حال مخاطب غایت فرموده و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قبل له ما المقام المحمود و گفت این مسعود
گفت در آنحضرت را چه مقام محمود و چه مقام محنت آن که حق تعالی خبر داده است از آن و فرمود عسلی ان یبعثک بک مقام محمود و اقال گفت
آنحضرت ذلك يوم ينزل الله تعالی علی کرسیه گفت آنحضرت مقام محمود در آن روز خواهد بود که فرود می آید خدا تعالی بر کرسی خود فیا ط کما یا ط الوحل
الجدید من قضا الله پس آواز میکند کرسی چنانکه آواز میکند پالان و زین نو که از چرم میباشند از تنگی آن و هو کسعة ما بین السماء و الارض و فراخی کرسی
پس فراخی میان آسمان و زمین است و در جبر و کبر آمده است که نیست هفت آسمان و هفت زمین نسبت بر کرسی مانند طلقه در بیابانی و فضل عرش بر کرسی مانند فضل
آن بیابانست بر آن حلقه و اینجا ظاهر میشود که سعه باین السواد الارض که درین حدیث واقع شده است تصویر و تمثیل عظمت کرسی است بحسب تفاهم حرف نه تجدد
و تعیین مقدار اوست چنانکه در رحمت جنت واقع شده است عرضها السموات و الارض و مقصود این جایان فراخی و وضع تومیم ضیق اوست که از تشبیه او بچل
و البط او از تضایق پیدا شده و حدیث از قبیل تشابهات و خلاصه معنی و زبده آن بیان عظمت الهی و کبریا و اوست و معنی مفرد است کلام در اینجا
طرح نمیشود و کرسی را خداست از کرسی بادش که بآن بنشیند و حکم راند یا کرسی عالم که برای افاده و افانته علوم و معارف نماید و بجاء بک حفاة
عزاة عزلا و آورد و میشود شمار پای برهنه تن برهنه خفته ناکرده و فیکون اول من یکبى ابواهم پس بیاید نخستین کسی که جامه پوشانیده میشود ابراهیم
بقول الله تعالی کسوا خلیل میگوید خدا تعالی کسوت میدهم دوست خود را فیوئی بیطین بیضا وین پس آورده میشود و دو جا در نرم از گمان غیب
من دیا ط الجنة از چادرهای بهشت و ربط کبر را و سکون شاة تخانیه بر ثوب رقیق لین از آن سفید که دو قطعه هم پیوسته نباشد و یکتخته بود و نمک کسلی علی
اثره پشرو پشایده میشود من در پی ابراهیم و اثر بفتحتین و کسر همزه و سکون مثله بر دو خوانده اند و سبب تقدیم کسوت ابراهیم و فصل اول از باب حشر بیان کرده
شده معلوم شد که آن دلالت بر تفضیل ابراهیم بر آنحضرت ندارد بلکه تقدیم و تعظیم وی سبب است آنحضرت است که آنکه گفته شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم در جامه مبعوث گردید و بظاهر منافات دارد بقول وی که فرمودم کسی علی اثره که آنکه گفته شود که آنحضرت مبعوث گردید و با وجود آن با انبیاء صلوا
الله علیهم نیز کسوت داده شود و مکرر به جهت کمال شرف و فضل و تقدیم در کسوت فضل جزئی است و فضل کلی است که فرمودم اقوم عن عیسی الله پسر
می بینم من از جانب دمت راست مولی تعالی تقدس مقام ما یضبطنی الاولون و الاخرون استیادنی که رشک میریزد بر پیشینیان و پسینیان دین
حدیث دلالت ظاهراً است بر فضل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر کافه کائنات از ملائکه و انبیاء و مرسلین و سایر مقربین صلی الله علیه و آله و سلم و علیم اجمعین
دعاه الدامی ۲ و عن المغيرة بن شعبه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سعاد المؤمنین يوم القيمة علی الصراط شعاع
مسلمانان روز قیامت بر صراط وقت گذشتن از آن این کلمه است رب سلم سلم و در بعضی نسخ رب سلم سلم در قاموس گفته که شمار کبریا و علالت در
جنگ و در سفر و این کلمه علامت مسلمانان است روز قیامت که بدان شناخته شوند و بهرامت متابعت و اقتدای پیغمبران خود از آنکه بود دعاه التومذی فقال
هذا حدیث غریب و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال شفاعتی لاهل الکبائر من امتی شفاعت من ثابت است مرکه کبریه
آنکه بکار از امت من چه جای اهل صغیر و مراد شفاعت است که برای نجات و خلاص از عذاب بود اما برای رفع درجات و مزید کرامات ثابت است برای اولیا
و اقیاء و صلوا دعاه التومذی و ابوداود و دوداه ابن ماجه عن جابر عن عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اتانی
أت من عندی فجاءه آئینه از نزدیک برور و کار من بر او بدان جریبل باشد یا عزیز ولی ملائکه و الله اعلم خیر فی بین ان یدخل نصفاً مقابله الجنة فی کراینه
را وین که در آید نصف امت من بهشت را و بین الشفاعه و میان شفاعت کردن برای کل فاخترت الشفاعه عتبه بن حجار که در من شفاعت کردن را برای امت تا
همه مؤمنان را شامل باشد و بیکس از آن بیرون نرود چنانکه فرمود وی لمن مات لا یشتر الله شیئاً و شفاعت من ثابت است برای هر کس که بکس و شریک نکرده
چند چیزی را یعنی برای مؤمنان همه دعاه التومذی و ابن ماجه ۴ و عن عبد الله بن ابی الجعداء یفتح جیم و سکون دال متممی و بعضی گفته اند که فی
ضمانی است معده و در بعضی کذا فی جامع الاصول و تقریب لجموعه و گفته که او را در حدیث است کی این و دیگر کنت نبیا و آدم فی الروح و بعد و در نسخ میرحال
الدین محدث بمجموعه نموده قال سمعت رسول الله گفت ابو الجعداء شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول مکف یدخل
الجنة بشفاعة رجل من امتی و می آید بهشت را بر سبیل شفاعت کردن مردی از امت من اکثر من بغی متمم بینه از پیغمبر که قبل است
و غایت کثرت چون شفاعت بکس و چندین کس بهشت روند و چندین مردان یا باشند و امت من که اگر بکس شفاعت کنند عالم عالم شفاعت این

بهشت روند و او الترمذی والدی و ابن ماجه ۱۰ و عن ابی سعیدان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان من
 يشفع للفئام برسيتك بمعنى زامت من کسی است که شفاعت میکند بر عتبار ما فیا کسرا جمع فیه است از روی معنی لفظ و او را واحد از لفظ و نیست
 و مثلش جمله است و بی جمله نیز میزنند و منهم من یشفع للقبيله و بعضی از ایشان کسی است که شفاعت میکند بر یک قبیلہ را و قبیلہ پیران یک پدر را گویند
 و منهم من یشفع للعصبه و از ایشان کسی است که شفاعت میکند بر عصبه را و عصبه بجم عین و سکون صا و از و تا چهل و منهم من یشفع الرجل و از ایشان
 کسی است که شفاعت میکند بر یک مرد و احقی بدخلوا الجنة تا آنکه می در آید بهین طریق شفاعت ثلثه امت بهشت را و او الترمذی ۱۱ و عن ابن
 قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان الله عز وجل برسيتك خدای عز وجل و عقی و هده که در ان بدخل الجنة من
 که در آورده بهشت از امت من ادبها ثلثه حساب چهار صد هزار بی حساب فقال ابو بکر پرسید که ابو بکر ذونا زیادت کن ما یا رسول الله یعنی زیادت
 کن سوال از الله تعالی و در خواه از وی که زیادت کند در آن یا زیادت کن در خبر دادن از آنچه وعده کرده است ترا پروردگار تو و سابقا گذشت بحق و هزار بار میزد
 سابقا و هزار و سه حیات قال گفت آنحضرت و هکذا و زیادت برین اینچنین غشا بکنید و جمعها پس برای بیان یکجا جمع کرد و گفت خود را چنان که در
 وقت عطای کند و حقیقه آنچه بر دو کف دست بدهند یکبار فقال ابو بکر ذونا زیادت کن ما یا رسول الله قال باز گفت آنحضرت که و هکذا
 بار دیگر اشارت بر دو کف دست کرد فقال عمر و عتایا ابا بکر پرسید عمر که از ما را ای ابا بکر تا عمل کنیز و خوف عذاب جد و اجتهاد نمایم در آن و با عتای
 اگر من ای از عمل باز نمایم فقال ابو بکر پرسید ابو بکر و ما عليك ان یدخلنا الله کلنا الجنة و چه کران می آید بر تو ای عمر یا نیست زیان آن بر تو ای عمر که در
 خدایتعالی همراه ما در بهشت فقال عمران الله عز وجل ان شاء ان یدخل خلقه الجنة بکف واحد فعل پرسید عمر بدستی که خدایتعالی اگر میخواهد
 در آورده ما را خلق را بیک کف دست یعنی بیک عطا یکبار میکند آنرا پس محتاج بیکبار سوال و کثرت آن چیست فقال النبی پرسید پیغمبر خدا صلى الله
 علیه و آله و سلم صدق عمر را دست گفت عمر و گفته اند که آنچه ابو بکر گفت رضی الله عنه از باب فقر و سکت و نیاز مذست و قول عمر رضی الله عنه این
 باب رضا و تسلیم و آنکه حضرت هم در اول جواب داد ابو بکر را آنچه عمر گفت و ثانیاً تصدیق عمر کرد زیرا که شایسته را بدی غنی عظیم است در توجع و عمل و کلام عمر نیز شایسته
 است بلکه عظیم تر از آن پس مال بر دو کف باشد فافهم و او فی شرح السنة ۱۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یصف
 اهل النار و صف بسته می بینند یا ایستاده کرده میشوند و وزخیان بصفت بصیغه معلوم مجهول بر دور و ایست فیمر بهم الرجل من اهل الجنة پس
 میگذرد مردی با ایشان از بهشتیان فیقول الرجل منهم پس میگوید مردی از دوزخیان بر دوش ایشان یا فلان ما تعرفنی یا اینستاشی مرا ان الذي
 اسبقك شربه من انکس ام که نوشانیده بودم ترا یکبار آبی و قال بعضهم ان الذي وهبت لك وضوء و میگوید بعضی از ان دوزخیان من آن کسی
 که بخشیده بودم برای تو آب و وضو فیشفع له پس شفاعت میکند آنرا و بهشتی تر آن دوزخی را فیدخله الجنة پس می در آرد او را در بهشت از اینجا معلوم میشود
 که فاسقان و کفار ان اگر خدمتی و امدادی بابل طاعت و تقوی در دنیا کرده باشند در آخرت نیتوان بیایند و امداد و شفاعت ایشان در بهشت در آید و فایده
 این ماجه ۱۳ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان دجلین من دخل النار فرمرد که دو مرد از آنها که در آید اند
 آتش را اشتد صیاحهما سمعت شد فریاد آن دو مرد فقال الوب پرسید پروردگار تعالی اخوجوها بیرون آرید این دو مرد را که فریاد میکنند
 فقال لهما پرسید پروردگار تعالی بر آن دو مرد در آلامی شیئاً شد صیاحهما از چه خیزخت شد فریاد شما قال لا فعلنا ذلك لترحمنا گفتند فریاد کن
 ما رحم کنی ما را قال گفت پروردگار از برای امتحان عبودیت و تسلیم ایشان فان دحمتی لکما ان تطلقا فلتقیا انفسكما حیث کتما النار پرسید
 که رحمت من شمارا ایست که بروید پس بنیاد خود را در آنجا که بودید از آتش فیلقی احد هما نفسه پس می اندازد یکی از ان دو مرد خود را در آتش از جهت سلوک
 طریق بندگی و مثال و طلب رضای مولی فیصلها الله علیه بود او و مسلمانا پس میگرداند آتش را خدایتعالی بروی سر و سلامت از اینجا معلوم میشود که هر که در
 بلا و محنت و مصیبت طریق رضای و تسلیم سلوک نماید حق تعالی آن بلا را بروی آسان گرداند و شیرین سازد تا الم و اندوه آن بدو نرسد و یقوم الاخرون
 یلقى نفسه و ایستاده میان دیگری پس بنی اندازد خود را در آتش بشا بد و عجز و نیاز و امید لطف و رحمت باری تعالی فیقول له الوب فقال لی ما منک
 ان تلقی نفسك کما اتقی صاحبک پس میگوید پروردگار او را چه چیز منع کرد ترا از انداختن تو خود را در آتش چنانکه اذاعت یا تو فیقول پس میگوید آمد
 و بانی لا دجوان لا تعید فی بعد ما اتوجهتی منها ای پروردگار منی بدستی که من امید میدارم که باز نترستی مرا در آتش بعد از بیرون کردن تو مرا
 از ان فیقول له الوب تعالی لك و جاء لك پس میگوید پروردگار تعالی بر تراست آنچه امید داشتی تو و در اینجا دلیل است بر آنکه رجاء بنده مولی با مقید و غور است
 بر کرم و عطای الهی تعالی اگر چه بجهت عجز و ناتوانی خود از دایره اطاعت و اقبال بیرون افتد فیدخلان جميعا الجنة بوجه الله پس در آورده میشوند دن و در بهشت
 بهشت رحمت و جبرانی خدا و او الترمذی ۱۴ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یرد الناس النار و فیصد عن

نیز روایت معنی ساقط و اقاده چنانچه گذشت و ابوهریره بعد از روایت حدیث چون بخاری رسید سوگند یاد کرد و گفت و الذی نفسی ابی هريرة مبدع ان حق
 جهنم لیسبعین خویفا بدستیکه دوری نکند و دروغ مسافت بنقاد سال است و مقصود بیان کثرت و تقویر و تمییز است نه تحدید و تعیین و در روایتی سبعون
 بود و این بقا بخود موافق تر است چنانکه در شرح مبین شده و او مسلم ۳ و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يخرج من
 النار قوم بالشفاعته كالغمام يريون ما يند آتاه و دروغ قومی شفاعت کویا ثعالبی زید بفتح مثله و بعین جمله فلان کفتم ما الشاهد و شارحین
 قال في الشفاعة ليس في موثر ير ضاعيل است بفتح معتمدين و کسر موحده و سکون تحت جمع ضغوس یعنی ضاه و غین معتمدين و بار موحده و سین جمله جابر
 شیم وار و بعضی گفته اند که کبابی است غید : مانند پیروید در یک متفق علیه ۴ و عن عثمان بن عفان رضي الله عنه قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم يرفع يوم القيمة ثلاثة شفاعت میکند روز قیامت سه قوم الانبياء تحت پیغمبران ثم العلماء ثم العلماء ثم الشهداء
 پسر شهیدان و او ابن ماجه بایه و است که تخصیص شفاعت باین سه گروه بجهت زیاده فضل و کرامت ایشان است و الا به اهل خیر از مسلمانان
 را ثابت است و اما حدیث مشهوره درین باب و در خوا و از برای مغفرت معاصی باشد یا رفع درجات و انکار شفاعت بدعت و ضلالت است چنانکه
 خارج و بعضی تخریج بیان رفته اند ۵ باب صفة الجنة و اهلها جنت در اصل لغت معنی پوشیدن است و ترکیب این حروف برای سترو پوشیدن
 آید پس آن نام درختان سایه دار کرد و بدست پوشیدن و سی با تحت خود را پس از آن نام بتان شده درختان سایه دار دارد و بعد از آن نقل کرده شد مدار
 ثواب در بهشت است و در صراح گفته جنت باغ و بهشت ۸ الفصل الاول عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 واهل بيته و اولاد من سمعت و نرسج کوش صفات آنرا شنیده و لا خطر على قلب بشر و گذشته با بهشت آن بردل آدمی و تواند که مراد بادل صورت های خوب و بیانی آوانها
 و لکن ثالث خاطر های خوش باشد فاقوا ان مشتم پس بخوانید که میخساید تحقیق و تصدیق آن این آیت را فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرة اعین پس بنیدانید هیچ ذاتی
 چیزی را که پنهان کرده شده و نهاده شده است برای شب خیزان مال خرج کنندگان از آنچه سبب نکی چشم و آرام اوست که میت از شادی و خوشی و یافتن مقصود و قرة مشتی است
 در بفتح قاف یعنی قرار و ثبات و چشم زدن بچشم قرار گیرد و مطمئن گردد و بجانب دیگر نکرده و همچنین در حال فرح و سرور سکون و آرام پذیرد و در نظر غیر محبوب متفرق و
 طفت بود و هم چنین در حال ترس و اندوه متحرک و مضطرب باشد یا مشتاق از فریغم قاف معنی هر دی و خنکی و سردی چشم و لذت او در مشاهد محبوب و دریافت مقصود
 بود و گرمی و سوزش و می در دیدن و دشمنان و در حالت انتظار و اشتیاق بطلب و لهذا ولد راقرة العین گویند و تکرار حدیث و تفسیر که حببت قرة عینی
 فی الصلوة باین دو معنی است چنانکه در باب فضل فقر گذشت متفق علیه ۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم موضع سوطی
 الجنة خیر من الدنيا و ما فيها حای یکتا زیاده در بهشت یعنی نیک جایی و ادنی مکان در آن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و ذکر تا زیاده بنا بر هر چه
 است که سوار چون در جایی نزول خواهد کرد تا زیاده خود را بنیاز و تا علامت باشد بر آن و دیگری در آنجا فرو دنیا بد متفق علیه ۳ و عن انس قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم غدا في سبيل الله او موجه خیر من الدنيا و ما فيها یک با مداد رفتن در راه خدا یا یک شبانگاه رفتن در راه خدا
 بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است غدا و بفتح یکبار رفتن در با مداد و بضم با مداد تا برآمدن آفتاب و روزه بفتح یکبار رفتن در شبانگاه و اند زوال آفتاب ثابت
 و تخصیص بخنده و روزه بر سبیل عادت و مراد مطلق وقت و ساعت است اگر چه نه با مداد و شبانگاه باشد و سبیل الله جاد و ج و طلب علم و هر چه
 آن قصد تقرب الی الله تعالی و برای خدا بود تا آنکه سفر برای طلب رزق حلال برای نفقه عیال و تحصیل صحبت و حضور در عبادت فی سبیل الله است
 و چون ذکر کرد فضیلت رفتن در راه خدا معلوم شد که ثواب آن بهشت است باین تقریب : چیزی از محاسن بهشت بیان کرد بقول خود و لوا
 امرأة من نساء اهل الجنة اطلعت الى الارض و اگر باشد زنی از زنان بهشتیان ظاهر شود و فرود آید بسوی زمین لاضاءات مابینهما
 بر آینه روشن کنند آن زن بر چیزیکه میان بهشت و زمین است و ملائکات مابینهما نیجا و بر آینه پر میکند آن زن بر چیزیکه میان بهشت و زمین
 است بسوی خورشید احتمال دارد که صغیرا مابینهما جابج با سامان و زمین باشد بقرینه مقام و تفسیرها علی ما سنها خیر من الدنيا و ما فيها بر آینه سحر آرن که بر سر
 دارد و بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و او العبادی و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان في الجنة شجرة
 يسير الالكاب في ظلها مائة عام يدركك در بهشت درختی است که سیر میکند سوار در سایه او یعنی در زیر شاخهای و صد سال لا یقطعها و هنوز قطع میکند
 منافات آنرا و گفته اند که مراد باین شجره درخت طوبی است و نزد احمد و طبرانی و ابن عباس تفسیر باین آیه و لعل من احلكم فی الجنة و بر آینه جایی مقدار کمان یکی از شاخه
 بهشت قاف قوس و قیاس کسب قاف قاف قوس و قید قوس می قده و قاف کوشه بخار نشیر گویند و بفتح قاف معنی ذراع نیز آید و بهر بیخانی در قول حق سبحانه و تعالی قاف
 گفته اند پس میفرماید جایی مقدار کمانی در بهشت خیر مما طلعت علیها الشمس و تقریب است از چیزی که طریح کرد و است باین قاف یا غروب میکند معنی از تمامه دنیا

باب صفة الجنة و اهلها الفصل الاول

و این در معنی بحال سوط است که در حدیث سابق مذکور شد عادت بر آنست که سواران یا نه می اندازد و پیاپی ده کمان متفق علیه و عیابی موسی قال قال رسول
الله صلی الله علیه و اله و سلم ان المؤمن في الجنة كخيمة من لؤلؤة واحدة مخوفة بدستیکه رسول نرادر بشت خیمه است از یکدیگر و اید میان کادر
عوضا بنای آن خیمه و دیوایه و در روایتی طولها درازی آن خیمه ستون میلاشت که در فی کل فایده منها اهل در بر کوشه از آن خیمه اهل خانه مؤمن بود که
مایه و ان الخیرین فی سبیل الله و لکن انما اهل خانه که در کوشه دیگرند بطوف علیه طوف طوف میکند و میگردد آن سلمان و در بعضی روایات المؤمن آمده بصیغه
جمع و مراد بالمؤمن نیز جنس است و جنتان من فضة آتیهما و ما فیهما و مرسل نازاد و بشت است که از نقره است آوند ها و هر چه در آنهاست از متاع و اسباب خانه
که مناسب است بودی آن از نقره و جنتان من ذهب آتیهما و ما فیهما و در بشت است که از طلاست آوند های آنها و هر چه در آنهاست و ما بای القوم
و بین ان نظروا الی دلبهم و منیت میان مردم و میان نظر که در ایشان سومی پروردگار ایشان پرده الادهاء الکبریاء علی وجه مکرر چادر بزرگی و عظمت
بر ذات پروردگار یعنی مجاهباتی جسمانی و که در تنهای طبیعی همه از میان بر افتاده مکرر دهای جلال و کبریا و عظمت ذات مقدس و چون آن غیر بر افتد چراغی نابینند
و تحقیق بیان این معنی در باب رویت بیاید فحیث عدل در بشت که محل قامت و خلود است عدل و لغت معنی قامت و این وجه جنت عدل نام
کرده اند متفق علیه و عیابی عباد بن الصامت صحابی مشهور است که در مواضع احوال وی نوشته شده است قال قال رسول الله صلی الله علیه
و اله و سلم فی الجنة مائة درجة در بشت صد پایه است ما بین کل درجین مسافت میان هر دو پایه کابیر السماء و الارض آنقدر است که میان آسمان
و زمین است و الفردوس و علایها درجه و فردوس که نام کلی از بشتهاست بلندترین آنهاست از روی درجه یعنی درجات وی بلندترین درجات صوری
و معنوی در قاموس گفته که فردوس بتانی که جمع کرده هر چه در بشتهاست از درختان ناک و جز آن و جنت الفردوس باین اعتبار نام است منها تقبلا بنهاد
الجنة الاربعة از جنت فردوس دان کرده می شود و در بشت که چهار اند و من فوقها لیکن العرش از بالای جنت الفردوس است عرش فاذا سلم الله
فاستولوا الفردوس پس چون سوال کنید و بخوابید از خدا بشت را بخوابید فردوس را که از همه رفیع تر و بالاتر است و واه الترمذی روایت کرد این حدیث را
ترمذی و لم یجد فی الصحیحین و منی یأثم ازاد در صحیح بخاری و مسلم و لا فی کتاب التیمیذ و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین و بعضی از تشریح نوشته اند
که موجود است در صحیح بخاری در دو موضع یکی در کتاب الجهاد و دوم در باب کاف عرشه علی الماء و صحیح مسلم در باب فضل الجهاد فی سبیل الله و در بعضی حواشی نوشته
که این حدیث در صحیح بخاری مذکور است از ابی هریره با دنی تفاوت و عیابی ش قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان فی الجنة لسوقا
یا قریبها کل جمعة بدستی در بشت بازار می است یعنی جمعی است که می آید بشتیان از هر روز جمعه قریب بیچ الشمال پس میوزد با و شمال یعنی شین کسر
نیز آمده و دیگر از جانب دشت راست آید چون استقبال قبله بایستد مقابل جنوب و ناکه مراد اینجا بادت مثل با و شمال فحقونی و جهم و ثیابهم پس میرزد و می اندازد
آن با و یعنی مشک را و انواع طیب را در روی ایشان و جاجای ایشان و در بعضی روایت آمده است که آن با و داناتر و دشاتر است بر ساندن آن مشک طیب
بجای آنی که باید رسانید از آنی که پرده باشد یکی از شایع انواع طیب بوی کویا اشارت است بفیوض عطیات آسمانی که در محل قابل آن میرسد فیروز و ادون حسنا و جمالا
پس زیاده می شوند بشتیان که در آن مجمع حاضر می آیند از روی حسن و جمال یا زیاده میکنند حسن و جمال را فیوجون الی هیلهم پس باز میگردند بسوی اهل خانه خود و
انداد و احسان و جمالا و حال آنکه تحقیق زیاده کرده اند حسن و جمال را فیقول لهم اهلوه هم پس میگویند در ایشان اهل خانه ایشان و الله لقد اذود و تخرنا
و جمالا بخدا سوگند زیاده کردید شما بعد از ما حسن و جمال را یعنی بعد از جدا شدن از ما حسن و جمال را فیقولون پس میگویند بشتیان با اهل خانه خود و انتم الله لقد
اذود و تخرنا بعد ما حسن و جمالا و شما هم بخدا سوگند تحقیق زیاده کردید بعد از ما حسن و جمال را کویا که بر تو انوار و افاضت آثار آن مجلس تاثیر صحبت بابان نیز
میرسد فلان من کاس الکرام نصیب و واه مسلم و عیابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ان اول ذمعة یدخلون
الجنة بدستی که در بشت را علی صیوة القمر الی البدن بر صورت ماه تمامند که در شب چهاردهم می باشد در حسن و نورانیت و شکل
و بهیت فر الذین یلوونهم پیرا کسانی که متصل و نزدیک می شوند ایشان یعنی عباد ایشان می آیند کاشد کوب در غیاب النملاء اضواء بهیخت تر و نور
ساره در رخشان در آسمان از روی روشنایی غیر راه و آفتاب و در می سوب بد راست بر معنی مراد بزرگ و در می تر و در ب معنی عظیم المقدار آید قلوبهم
علی قلب جل واحد و لای همه ایشان بر دل یکد است یعنی متفق و متحد و یکدل و یکجان و دوست یکدیگرند چنانکه فرمود لا اختلاف بینهم و لا
تباغض نیست هیچ اختلاف میان ایشان و نه دشمن داشتن یکدیگر را کل امر له منهم و جنتان من حور العین بر هر دو از بشتیان دوزن است
از حور عین حور یعنی زن سخت سفید چشم و سیاهی آن و عین جمع عینا بمعنی فراخ چشم اگر گویند در آخر فضل ثانی از حدیث ابی سعید یا بید که ادنی
اهل جنت با هفتاد و ده زوج باشد و بیجا دوزوجه میفرماید جوابش آنکه مراد آنست که دوزوجه باشد ازین جنس که حور العین است با صفات دیگر که ذکر کرده
و این منافات ندارد و آنکه درای این جنس زوجات دیگر باشد چنانکه می شود مغر استخوان باقیهای

برایشان
حج

بعدا
۶

ایشان از پس استخوان و گوشت از غایت حس و صفاء لطافت یحسون الله بکوة و عشیای پاک یا و میکتند خدا را صبح و شام یعنی همیشه یحسون بپار می شوند بپار
 و لا یبولون و بول نیکستند و لا یقحطون و یا نهان نمیروند و لا یقطلون آب از دهن نمی افکندند و لا یقطلون آب از بینی نمی اندازند آفتهم الذهب و الفضة
 آوند های ایشان از طلا و نقره است و امشاهلهم الذهب و شانه های ایشان از طلا و خود بجا میروند الا لوة و فروزیه مجرای ایشان عود هستند سیت که
 بخور کرده میشود بان یعنی مجرای دنیا فروزیه آن سیمه پار با بود و بخور آن عود بخلاف مجرای بهشت که فروزیه آن همه عود باشد و خود بضم و او فروغن آتش و بفتح
 آن سیمه که فروخته شود بان آتش و مجامع مجر کبریم و میوه الت آنچه نمانده شود در وی افکار برای خمر و بفتح نیز آمده و الوه بفتح همزه و ضم آن و ضم لام و تشدید الو
 عود که بخور کرده شود بدان و مرشحهم المسک و عرق ایشان شکست است یعنی خوشبو مانند شکست علی خلق و جبل واحد بضم خا یعنی همه بر خلق و سیرت کرد
 یعنی خوش خلق و متفق و مختلط با یکدیگر چنانکه در مصدر حدیث گذشت و بر بنو بر قل دی علی صودة ابهم آدم ستون ذوا عافی السماء بر صورت و شکل پدایشان
 که آدم است نصبت کرد در جانب آسمان یعنی در طول قامت کلامی جدا باشد از برای بیان صورت عباد از بیان سیرت و خلق بفتح خا نیز روایت است یعنی همه بر شکل و
 صورت یکد و در حسن و خوبی موافق یکدیگر و بر بنو بر قل دی علی صورت لیسیم الخ بیان و تفسیر این قول باشد و روایت بفتح و ضم بر دو صحت است متفق علیه و عن
 جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان اهل الجنة یا کلون فیها ویشربون کفتم انحضرت بهشتیان میخورند و میبوشند و میبوشند
 و لا یقطلون و لا یبولون و لا یقحطون قالوا کفتم و بر سید صحابه فما بال الطعام یعنی چون تقطع نمیکند و یا نهان نمیروند حال فضا
 طعام صیت و چگونه بد میرود قال حبسا بضم حیم و ثین هجه و مرشح کبریم المسک فرمود آروغ است و عرق است مثل عرق شک یعنی آروغ نیزند
 و بدان هوا از معد و بد میرود و عرق میکند و بدان با ده رطوبتی بیرون می آید باین پنج فضل طعام بیرون میرود و یلهمون التبیح و التصدید کالتلهمون
 النفس العام و اعلام کرده میشوند بهشتیان تسبیح و تحمید و ذکر الهی و میگردان لازم حال ایشان و بی خلف می آید چنان که بر وی گفته میشود و شود از شفا نفس
 بی خلف می آید و میرود و ذکر الهام در نفس بطریق مشا کلاست و رواه مسلم ۱۱ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
 من دخل الجنة یغم و لا یبأس لیکه در می آید بهشتی است و آسایش میکند و مشوب نمیکرد و تنعم و بخت و شقت یعنی در بهشت اصطلاح است شقت نبود و بهشت
 و آسایش باشد و لا یبأس بفتح تحا تیه و سکون موده از بوس یعنی مدت و شقت و لا یبأسی به و گفته نمیکرد و جا های او و لا یعنی شباهه و فانی و ناپا بود
 نمیکرد و جوانی او یعنی در بهشت تغیر و تحویل و فساد و خرابی نبود و رواه مسلم ۱۱ و عن ابی سعید و ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
 قال ینادی مناد و از میاید و آواز دهنده بهشتیان و میگوید که انکم ان یقبحوا فلا تقبوا ابداء بر سیت که مرثا راست که تذرت بایند و یا نشوید پیش
 و انکم ان یقبحوا فلا تقبوا ابداء و مرثا راست که زنده باشید پس نمیرید همیشه و انکم ان تقبوا و لا تقبوا ابداء و مرثا راست که جوان
 باشید و پیر نشوید ابداء و مرثا کبرشین و تهر مو بفتح و انکم ان تقبوا و لا تقبوا ابداء و مرثا راست که راحت بینید و آسایش کنید و سخت و شقت بینید
 همیشه رواه مسلم ۱۲ و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال ان اهل الجنة یترأون اهل العرف من فوق
 بدرستیکه بهشتیان می بینند اهل عرف را از بالای خود و بفتح عین و فتح راجع عرف بضم و سکون منزل عالی و قصر رفیع کماتراون الکوکب الدر مع الخلیف
 فی الافق من المشرق و المغرب چنانکه می بینید ستاره درخشان را که رفته است یا باقی است در کنده آسمان از مشرق یا مغرب چه ستاره دیرین و دو وقت
 روشنتر و بزرگتر نماید و اگر در آسمان میگفت بلند می و دوری عرف معلوم میشد و لیکن معنی روشنی و درخشیدن مفهوم نمی گشت و در افق میرو و نفسی تقا
 میکرد و در بعضی روایات غایب بای تمنا تیه نیز آمده از عذر معنی شیب و در بعضی غارب بعین جمله و زای معنی بعید و اذهب و روایت مشهور غارب
 بعین هجه و باه موده از عذر معنی در گذشتن و باقی ماندن لغافل ما بینه هم و این ارتفاع و بلندی عرف بجهت تفاضل و تفاوت مراتب است که
 میان بهشتیان است مرتبه بعضی بلند و بعضی سبک گفته اند که بهشت را طبقات باشد عالی برای سابقان و واسطه برای مقتصدان و اسافل برای مختلطان
 قالوا کفتم صحابه یا رسول الله تلك منازل الانبیاء لا یبلغها غیرهم این غرف و این قصرهای رفیع که منتهای غمیران خواهد بود که نمیرسد بان
 منازل و مراتب غیر پیغمبرین قال بلی فرمود بلی میرسد آن منازل و مراتب را غیر پیغمبران بجا نیست و محبت ایشان و الذی نفس محمد بیده و حال
 امنوا بالله و صدقوا المسلمین بخدا سوگند میرسد از مردان که ایمان آورده اند بخدا و راست که دست اند پیغمبران را متفق علیه ۱۳ و عن ابی
 هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم یدخل الجنة اقوام افتمت هم مثل افتمدة الطیسی می در آید بهشت را که ده ها که دل های
 ایشان مانند دل های پرندگان است یعنی در خوف و بیست پروردگار و رسیدن و کرجن از اغیار چه پرندگان ترسنده تر و رنده ترین جانوران مانند پرندگان
 در رزق چنانکه در حدیث و شان پرندگان واقع شده است که بیرون نمی آیند با و اگر سوز و بر یکدیگر و در شبها که سیر و رواه مسلم ۱۴ و عن ابی سعید قال
 قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان الله تبارک و تعالی لا یقول لاهل الجنة بدرستیکه خدا تعالی میگوید بهشتیان را وند امیکند ایشان را که یا اهل

آمده که پروردگار تعالی پدیدار کرد و جوهری پس نظر کرد و موسی و جبرئیل پس کعبه احوال و آب کشت و از وی بخاری برآمد و بلا رفت مثل دغان پس پدید آمد پرستار بر روی آب کف و از وی زمین شد و کوهها را انکار آن ساخت و آنچه در بعضی حواشی نوشته شده است که مرا و با نطفه است تقاضا میکند که مرا و بخلق حیرانات باشد چنانکه در قرآن مجید فرمود و جعلنا من الماء کل شیء حی و الله اعلم قلنا الجنة ما بناؤها پرستیم آنحضرت که بشت بنای او انجیت قال فرمود لبنة من ذهب و لبنة من فضة بنای بشت خشتی از طلا و خشتی از فضه و لبنة نفع لا و کسرا و کبر لایم و سکون با نیز آمده و ملاحظه المسلسل لا فخر و کل آن که بیان ناکند مشک خالص نیز موسی و حصباؤها اللؤلؤ و الياقوت و سکرینهای او که در جوهرها و جراتان باشد و وارید و یا قوت و تها الى عفران و خاک او مثل عفران زرد و خوشبو من دید خلهایم و لایباس کسی که در آید بشت را تنم میکند و غنی بیند رنج و مشقت و یجلب الاموت و بهیمة میزند و مرکز نیر و لایبلی شباهم و کمنه نیک و دو جا های بشتیان و لایبلی شباهم و فانی نیک و دو جا ای ایشان دواء احمد و الترمذی و الدارمی و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و الله و سلم ما فی الجنة شجرة الاوسلح من ذهب نیت و در بشت درختی مکر آنکه تنه وی از طلاست دواء الترمذی و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و الله و سلم ان فی الجنة مائة درجة ما بین کل درجتین مائة مائة بدرستیکه در بشت صد پاد است مافت میاچ دو پای مافت صد سال دواء الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ۴ و عن ابی یوسف و عن ابی یوسف قال قال رسول الله صلى الله عليه و الله و سلم ان فی الجنة مائة درجة لوان العالمین یحتسبوا فی حدیثین لو معتلم بدرستیکه در بشت صد درجاست چنانچه اگر عالمان تمام جمع شوند در یکی از آن درجات کنایش میدهند دواء الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عنه عن النبی صلی الله علیه و الله و سلم فی قوله آمده است از آن حضرت در تفسیر قول حق تعالی و فوثن مرفوعة در بشت فرشتها باشد برهم نهاده شده و آنکه بشتی قال و تقاعها الکما بین السماء و الارض فرمود بشتی آن در ششها چنانکه مافت میان آسمان و زمین است میسرة خمسمائة سنة یا بعد ساله راه و گفته اند که مراد بفرشتگان از زمان اهل بشت است و مرفوع بعضی فایق و فاضل در حسن و جمال از زمان دنیا دواء الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۵ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه و الله و سلم ان اول ذمرة ۶ یدخلون الجنة یوم القیمة بدرستیکه تخشع کسی که می در آید بشت مار و زقیا ضوء و جوههم علی مثل ضوء القمر البدر و روشنی رویهای ایشان و آفتشده است بر مانند روشنی ماه و رشب چهاردهم و الزمرة الثانیة علی مثل احسن کوب در می فی السماء و کرده دوم بر مانند بهترین شاره و خشنده و آسمان کل کل بجل منهم زوجتان علی کل زوجة سبعون حلة مرمری از ایشان از دوزن است بر سر زن بقا و در هر یک این دوزن باین صفت که بر می نخ ساقها من و دایها دیده میشود و مغر استخوان ساقی وی از پس ساقی کایت است از غایت لطافت و صفا و جمال دواء الترمذی ۷ و عن انس عن النبی صلی الله علیه و الله و سلم قال یعطی المؤمن فی الجنة قوتی و کذا من الجماع داده میشود و سلطان در بشت قوت چندین و چندین زن از بخت جلع قبل گفته شد یا دمول الله او یطیق ذلك آیا طاقت دارد و در جلع چندین زن را قال یعطی قوت مائة فرمود داده میشود و قوت صد مرد پس چرا طاقت چندین جماع زن را ندارد دواء الترمذی ۸ و عن یحیی بن ابی قحاص عن النبی صلی الله علیه و الله و سلم قال لوان ما یقل ظفرها فی الجنة بل اگر آنکه چیزی که بر میدارد آن را ناخن از آن چیزهای که در بشت است از اسباب بشتی کلات آن ظاهر شود و لتخوف له ما بین خواقی السماء و الارض بر آینه زینت می یا با باز جبهه آن چیز چیزی که میان جوانب و اطراف آسمان و زمین است از مکانها و خوا جمع خافقه است بمعنی جانب و خافقین مشرق و مغرب را و فوق آنها را کوید زیر که شب و روز مختلف میشود و آینه خفق بمعنی حرکت و اضطراب آید و خفقان دل از اینجا است و خواقی آسمان جانبها را که از اینجا چار با و مشهور بر آید نیز گوید و لوان و جلال اهل الجنة اطلع و اگر آنکه مردی از بشتیان بر آید و بیدار شود قبل از مسامع پس ظاهر میکرد و یارهای دست وی لطمس ضوء الشمس بر آینه محو و ناپدید میکرد و اندوشتی او و روشنی آفتاب کما یظلمس الشمس ضوء الضوم چنانکه محو و ناپدید میکرد و اندوخت و شنی شاربها دواء الترمذی ۹ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه و الله و سلم اهل الجنة یجودون کلی بشتیا جردند و بضم جیم و سکون با جمیع اجرد و مرد هم بر وزن وی جمیع اجرد و کلی بر وزن قلی جمیع کل میخا کل و اجرد و در کوید که موسی بر بدن وی نباشد و اصل با ده برای سلب از آله است چنانکه جرد و بفتحین فضائی که در وی نبات نبود و تجرید پوست بر کندن و موسی از وی و تجرید از ثوب بر کندن از آن و امر و ساده و زنج و دقا موسس گفته که امر و جوانی یا کوید که طلع که موسی لب وی و زوئیده ریش وی و کل نفقین سیاهی بخیمای ایشان بی سرمه چنانکه سرمه کردن شود و در شل آمده لیس الکحل کالکحل یعنی آنکه تجلف سرمه کند آنچنان نبود که بی سرمه که در اصل خلقت شکاف چشم سیاه افتد لایبلی شباهم و فانی نیک و دو جا ای بشتیان و کمنه نیک و دو جا ای ایشان دواء الترمذی و الدارمی ۱۰ و عن مخاض بن جبریل ان النبی صلی الله علیه و الله و سلم قال یدخل اهل الجنة الجنة جردا مرد امکحلین می در آید بشتیان بشت را موصوف باین صفات ابناء ثلثین او ثلث و ثلثین سنة سی ساله و یاسی و سه ساله یعنی چنانکه در دنیا دین من و سال باشد چنانکه جردانی و قوت مرد دین وقت است که از آن شد خواند و فتح بهره و ضم شین دواء الترمذی ۱۱

پرو و کار من آید آن آرزیده و در آن کنان با حق تعالی بی یمنی و بیم ترافضه مغفرت بلفت منزلت هذه پس سبب
 فری آمرزش من و رحمت من رسیده و تو این مرتبه و منزلت راغبنا هم غیظت غشیتهم سجایه پس در آن ای آنکه بهشتیان برین حال و درین مقام باشند
 می پوشد ایشان را ابروی از بالای ایشان فله طرقت علیهم طبیبا لیجسد و امثل دنیاه شیا فقط پس می باد و آن ابر ایشان خوش بونی را که نیافته اند مانند بوی او
 چیز را بر او بوقول جبا و میگوید پرو و کلا و حال قوموا الی ما اعددت لکم من الکرامه با سید و بیایید بسوی چیزی که آماده کرده ام من برای شما از برای
 و گرامی داشتن فخذ و اما اشتیهتم پس بکیرید بر چیز را که بخوابید و خوش دارید فانی موقاد قد حفت به الملائکه پس می اینم با باز آید که تحقیق کرد و
 اند و از فرشتگان ما منظر العیون الی مثله و می اینم و می بایم چیز را که نگاه کرده اند چشم با باشند آن و ندیده اند مثل آن را و لکن جمع الاذان و شنیده
 اند کوشیا مانند آزار و در خطرات علی القلوب و نکذ است بر دلها و خاطر با مانند آن فیل لنا ما اشتیهنا پس بر دشته میشود و ده میو در برای
 با به چیزی که خواستیم و آرزو کردیم لیس بیاع فیها ولا یشتري فروخته میشود در آن با ناز و نه خرید و میو و فی ذلك السوق یلقی اهل الجنة بعضهم
 بعضا و در آن باطلاقات میکند بهشتیان یکدیگر را قال گفت آنحضرت فیقبل لوجل ذو الملتمة المرتفعة پس رومی می آید و دردی خداوند مرتبه بلند را
 فلیقی من هو دونه پس پیش می آید کسی را که آن کس فرو در مرتبه اوست و ما فیهم دنی و نیست در بهشتیان دنی و خیس و همه در حد ذات خود رفیع و عالی اند
 اگر چه نسبت به بعضی فرو و باشند فیروقه مایوی علیه من اللباس این عبارت احتمال و معنی دارد و مد و معنی ترسانیدن و شکفت آوردن و پرو و جاول
 این معنی شود که مرتبه را ندان مرد بلند مرتبه را یعنی کرده می بید بر آن کس که دون اوست از لباس او دنی و بر وجه ثانی شکفت می آرد و در عجب می
 اندازد و مرد را چیزی که می بید بر وجه از لباس علی فاما یقضي اخر حیده حق یجیل علیه ما هو احسن منه پس میکند و پایان سخن آن مرد که بانفس خود میگرد
 یا با کس که طاقی شده او را میگرد و اما آنکه ظاهر میشود و میا میگرد و بر آن مرد عالی مرتبه لباسی که بهتر است از لباس او که بوده است بر وی یا بر آن کس که دون او بود
 و همچنین مناسب و موافق تر است بقول وی که فرمود و ذلك انه لا یبغی لاحد ان یخرج فیها و آن ظهور لباس احسن زجت است که نمی سفر و نمی
 آید و هیچ یکی را که اند و بکن کرد و در بهشت و شاید که به ناست لباس آنکس را خونی و اند و بی راه یافته باشند و شاید که آن مرد عالی مرتبه نیز لباس دیگر بهتر از
 نیز پیدا شود بخودن کرد و فافهم ثم تصرف الی منا ذلنا فلقنا اذ واجنا ایترا بیکر ویم با بوی سز لای خود پس می آید ما را زنان ما فیلن مچا و اهلا
 پس میگویند ما خوش آمدید و خانه خود را آمدید و میگردید یکدیگر و مرد خود و لقت جئت و ان بک من الجبال افضل مما فادقتنا علیه تحقیق آدمی تو و حال آنکه با ناست از حق
 مجال فاضله و بیشتر از آنچه بدیده بودی از ما بر بحال فیقول انا جالسنا الیوم و بنا الجبا و پس میگویم ما را زنان خود و در سینه با بهشتیان کردیم امر و وزیر و کار خود را که نیکو
 کنده حالما و درست کنده شکستی با است و یحتمل ان ینقلب مثلما انقلبنا و سزاوار است میو و میرسد ما که باز کردیم ما نند آنچه باز گشته ایم چه هر که با اینچنین
 ذاتی که شانه حسن و جمال بر تو نواز است بشیند چرخ و جمال نیابد و دوا الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث غریب و او عن
 ابو سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ادنی اهل الجنة الذی له مئتا فون الف خادم کثر و فزترین بهشتیان در
 مرتبه کسی است که مراد است تا هزار خدمتکار است و اثنان و سبعون زوجة و بهتاد و دوزن است و منصب له قبة من لؤلؤ و من یوجد و یافق
 و بر بار ده میشود برای آنکس خیمه از در و در جرد و یافوت یعنی میشود قبة از اینها با مکمل و آراسته میشود با اینها کما بین الجاهیه الی صنعوا سافت و
 فراخی آن قبة چنانکه مسافت میان جای بچشم بوده و تخیه که شهریت بشام ما ضحا که موضعی است و برین و بهذا الاسناد قال و بهین سنا که حدیث منکوره است
 کرده شده است گفت آنحضرت من مات من اهل الجنة من صغیر و کبیر انکافی که مردند در دنیا از اهل بهشت چون در بهشت در آورده شوند از جزو
 و کل یوجدون بنی ثلاثین فی الجنة که در آید و در بهشت لا ینید و ن علما ابدل زاده میشوند برسی سال همیشه و همیشه بر یک حال و سن و سال
 میباشند و کذلک اهل النار و همچنین و در میان سی ساله میباشند همیشه و بهذا الاسناد قال و بهین سنا و گفت ان علیهم القیجان بر سیکه بر
 بهشتیان بهجامی باشد که ادنی لؤلؤة الترضی ما بین المشرق والمغرب فرو و ترین مرد و در آن تا جا از روی نفاست روشن میگرد و اند چیز را که
 شرق و مغرب است از آنکس و بهذا الاسناد قال و بهین سنا و گفت المؤمن اذا شتم لؤلؤة الجنة مسلان چون خواهد فادنو کند فرزند را در
 بهشت کان حمله و وضعه و منه فی ساعه کما یشتمی می باشد با شکم می و زانیده شدن می و عمر وی و یکاهت چنانکه میزاید و یسل و در و قال گفت
 اصحاب بن ابراهیم فی هذا الحدیث دین حدیث اذا شتم المؤمن فی الجنة الولد فقی که می خواهد مسلان در بهشت فرزند را کان فی ساعه بیدار
 در ساهت و لکن لا یشتمی و لکن بنی ابراهیم و دوا الترمذی و قال هذا حدیث غریب و دوی بن ماجه الواجبة و الدادی الاخیره و
 کرده است ابن ماجه و ابی جهم و ابی دینار و ابی خیر که قال استحق بن یسیم است ۲۰ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم فی الجنة لجنه من الجن یجوزون باصوات یبکون و انهارا که لکن الخلاق مثلها شنیده اند خلاق

می قوه

ساقی که لباس

صباح و تا صبح بر آن متظاهر و متضاد آن دلائل با اعتراضات مبتدعه مسکرند از ادوات ایشان آیات و احادیث را وجوب اهل حق از آن تفصیل در کتب کلامیه مذکور است و مختار آنست که رویت حق سبحانه تعالی در دنیا نیز ممکن است ولیکن واقعیت با اتفاق الا حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در شب عریض که آن وقت و بعضی را نیز در آنجا خلافت و بیان آن در ضمن شرح احادیث بیاید و این سبب یکی از سلف و خلف دیدن حق سبحانه تعالی در دنیا بصحت زبیده و از اول و شش طریقت بیچکی بدان نزق و دعوی آن نگرد و مشایخ اتفاق دارند بر تکذیب و تضلیل بدعی آن و در آنرا که فقط شافعی است گفته هر که گوید خدا را ایمان داده باشد بچشم سری بینیم و وی تعالی با مشافهه من کلام میکند کار کرد و اگر گویند که چون رویت الهی تعالی و تقدس ممکن است و آفتی در حاشیه بصره چرانی نماید و نا دیدن حجت بر آنست که دیدن بقدرت و خلق الهی است و حاضریات آن نیست حق سبحانه تعالی بجهت عادت آنرا سبب ساخته و دخل داده اگر بناید می چشم توان دید اگر نماید اگر چشم کلاه بود نیز نتوان دید و اگر کسی بحد مشاپیش چشم بود و وی تعالی صفت دیدن در چشم پیدا نکند نتوان دید و اگر کسی در حق بلا دشرق باشد و چشم در مغرب اگر وی تعالی بناید نتوان دید این نگار و مستعدان نگار از کفر قاری عقل و قیاس غی داشت و نظر تقدست باری تعالی بر همه ممکن و آسان باشد و گفته اند که این تخصیص رویت بمرئیان در شبست است که بعد از آمدن آن باین دولت مشرف شوند اما در موقف حشر همه بینند چه مؤمن چه کافر و کافران بعد از دیدن محبوب شوند و در حشرت ابد بمانند و صحیح آنست که سارا نیز رویت باشد چنانکه مروا و بعضی گفته اند که دیدار زنا زنا گاه کاه باشد و آیم چه و اعیان که اوقات با رعام بود و بعضی گفته که زنا زنا دیدار نبود چه آنرا در پرده باشد چنانچه فرمود در مقصودات فی الخیام و این قول خطا و نادرست است و عمومات مخصوص و آرد و رویت شامل است مردان و زنان و اطفال و مجاب بود چه صورت دارد که فاعله زهرا و فاعله کبری و هایشه و هایشه و امثال ایشان ازین نعمت محروم و باین دولت مشرف نباشد با وجود افضلیت و کملیت ایشان از بسیاری از مردان و نیز صحیح آنست که رویت عام است بر جمیع مؤمنان را چه از بشر و چه از ملائکه و جن و از کلام بعضی از علمای شافعی چنان مفهوم گردید که رویت مخصوص بمرئیان بشر است و ملائکه و جن را رویت نبود و این قول نیز صحیح نیست و الله اعلم و رویت حق عز و علا در تمام نیز جایز است و در حقیقت آن رویت قلبی است که بمثال بود و حق را مثال بود و مثل و از بعضی نقل آن بصحت رسیده از امام ابو حنیفه رضی اللہ عنه آمده که صد بار باین نعمت مشرف شد و از امام احمد بن حنبل رضی اللہ عنه نیز آمده که دیدم رب العزیز را در دنیا بمی رسیدم که کدام عبادت فاضلتر است فرمود تلاوت قرآن بار دیگر پرسیدم که بغم معانی یا بی غم آن فرمود بغم یا بی غم الفصل الاول عن جبرین عبد الله رضی اللہ عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبرین عبد الله کجلی که از کبار صحابه است گفت که گفت پیغمبر خدا انکم مستورون بکم عیافا بدستیکه شما نزدیک است که بر بینید پروردگار خود را آنرا بخشیم و فی الواقع در روایتی آمده است که قال کناجلو ساعند رسول الله گفت بودیم مانند نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فظنالی لقد لیله البدر پس بگریخت آنحضرت بسوی ما در شب چهاردهم فقال پس فرمود انکم مستورون بکم کما ترون هذا القمر تحقیق نمی بیند شما پروردگار خود را چنانکه می بینید باین ماه شب چهارده را و این تشبیه رویت بر رویت است در انکشاف تمام یعنی دیدن شامی یا اینچنین بود که دیدن ماه را که شک و شبیه بدان راه نبود تشبیه مرئی بر مرئی یعنی چنانکه این ماه در مقابل شماست و جهت است و محدود است ذات حق تعالی و تقدس نیز چنین بود چنانکه فرمود لا تضامون فجو و بینه تضامون بضم نون بضم تا و تخفیف میم معنوم و بفتح تا و تشدید میم هر دو روایت بر وجه اول از صمیم است بمعنی ضرر و ظلم یعنی ضرر کرده نشوید در دیدن وی سبحانه باین طور که بعضی به بینند و بعضی به باطل کند بر یکدیگر تکذیب و انکار و بر وجه ثانی از صمیم بمعنی بهم بستن و ازدحام کردن یعنی اجتماع و ازدحام نمیکند در رویت وی تعالی از جهت کمال ظهور و وضوح چنانکه در ماه شب چهارده بخلاف دیدن ماه نو که خفای داشت باین دارد فان استطعتم ان لا تغلبوا پس اگر می توانید که غلبه کرد و فرمود و عاجز و بون نگردد و صلوات قبل طلوع الشمس و قبل غروبها بر نمازی که پیش از آمدن آفتاب است یعنی نماز بار بار دو نمازی که پیش از فرو رفتن آفتاب است یعنی نماز دیگر فاضلوا پس بکنید آنرا یعنی تا نوازید مواظبت بر نماز فجر و عصر از دست ندهید که مواظبت کننده برین نماز با سزاوارتر و لایق تر است بدین پروردگار تعالی که ملکه شود ذات ازینجا هم میرسد آن تقدیر بک کائنات تراه و جعلت قره عینی فی الصلوة شاید آنست و چون در دنیا پرده در میان است کائنات تراه گفت فردا که پرده از میان برفاقت کائنات تراه آنک تراه کرد و جعلت قره عینی فی الصلوة بحقیقت اثبات معاینه میکند و این مقام فاضله آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و تمام نماز با حکم همین است و تخصیص نماز با داد و دیگر بحیث افضلیت آنها است چه اول وقت استراحت و غلبه خواب ثانی وقت کار و بار و نفعن یا زار است و از جهت شرف این دو وقت و از جهت آنکه رویت در آخرت هم بدین دو وقت باشد ثم قرار پیتر خواند آنحضرت این آیت را که و سججججد یک قبل طلوع الشمس قبل غروبها و نماز کن در حالی که حمد و ثنا گویند پروردگار خود را پیش از بر آمدن آفتاب که مراد بآن نماز فجر است و پیش از غروب آفتاب که مراد نماز عصر است و بعضی ظن و عصر پروردگار داشته و اول ظاهر تر است و ظاهر حدیث نیز مؤید آنست متفق علیه و وحی صمیم رضی اللہ عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا دخل اهل الجنة الجنة گفت آنحضرت چون در آیند بهشتیان بهشت را یقول الله تعالی میگوید خدا یتعالی تهنیت و تهنیت می آید که

الصلوات

میخاید چرخ را و غنی عظیم که زیاده کم شمارا برداردن بهشت فیهو لون پس تعجب میکند بهشتیان و میگویند القیض جوهنا آیا سفید و روشن نگردانیدی روی ما
 با فاضله حسن و جمال در غایت کمال یا با سان کردانیدن حساب خلاص کردانیدن از ورطه سیم و حجاب القدر خلنا الجنة آیا در نیار و روی ما در بهشت و قهنا
 مرالشاد و نجات ندادی ما از آتش و وزخ زیاده برین چه خواهد بود قال فی رفع الحجاب فی نظر لون الی وجه الله پس بدو شده میشود پرده پس هر یک که میبوی آتش و نور
 اند تعالی فما اعطو شیئا احب الیه من النظر الی بطنهم پس داده فشنو بهشتیان هیچ چیز را که دوست تر بود از دایشان از نظر کردن بجانب پرده و کار منتهای
 تمام نعمتها و دیدار حق است چنانکه غایت ثمانه نعمتها و دیدار مراتب موجودات است و ملائکه خواص آنحضرت این آیت را للذین احسنوا الحسنی
 و ذیادہ مرکبانی را که نیکی کرده اند جزایکی است و زیاده بر آن مراد بحسنی بهشت است و زیادت رویت حق تعالی و تقدیر و راه مسلم اگر گویند که
 صفات پرده ذات است و باصطلاح صوفیه هرگز این پرده بر نیفتد پس بر دایقان برده از ذات چه معنی دارد و جوابش آنکه این تقدیر از قوم در تحقیق احدیت
 ذات و تنزه او و اوجیم صفات و اعتبارات و لیکن بنمای روی بر عرف است و هر که ذات را با صفات دید گویند ذات را دیده چون چمنی را به بنی سفید یا
 سیاه دراز یا کوتاه متحرک یا ساکن کوئی جسم را بدیم بر چند پرده صفات در میانست آنکه لفظی گوید بر فی اعراض است نه جوهر تدقیق با روی است که در عرف
 آنرا اعتبار نتوان کرد و بالجمله در آخرت چیزی بنماید که صادق آید و یقین کرد که خدا را دیدیم و چشم را در وی دخلی بود بعضی از عرفا گفته اند که با یقین را
 که دیدن حق و دریافتن وی تعالی بدل است و چون وی فرمود که دیده را در آن دخلی باشد اما صودقا اگر میگفت که گوشش شمارا و دوش شمارا در آن دخلی
 خواهد بود نیز تصدیق میکردیم چه جایی چشم فافهم و با الله التوفیق الفصل الثانی فی عی بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله و سلم ان ادنی اهل الجنة منزلة لمن ینظر الی جنازة و اذاجد و ضمیمه و خدیمه و حوذه مسیره الف مسنة بدرستی که کمتر
 و پست ترین بهشتیان از روی قدر و مرتبه بر آنیه کسی است که می نگرود بجانب باغهای خود و زمان خود و مال و ثروت و مال و منال خود
 و خدمت کاران خود و سر بر پای خود که می نشیند و استراحت میکند بر آن تا مسافت هزار سال که راست باین اشیاء بنا بر وسعت بهشت و فراخی جای آن
 و لکن مهم علی الله من ینظر الی وجهه غدوة و عشية و کرامی تر و عزیز تر و خدا تعالی کسی است که میگرد بجانب ذات مقدس وی صبح و شام یعنی
 روز و شب علی الدوام یا در خصوص این دو وقت باشد و تجلی درین دو هنگام بود و چنانچه از محافل بر نماز پیش از طلوع و پیش از غروب که در حدیث سابق
 گذشت استغنی باین معنی توان کرد و از اینجا معلوم میشود که بزرگی و علو نسبت آنست که با سوامی حق و مشهور ذات وی هیچ چیز نه پروازند و توجه و التفات
 بنحیر حق زیستی بهست و دنات پایه هدایت اگر چه بنیم بهست باشد هر فتواه پیر خواند آنحضرت این آیت را و جوه یومئذ ناضرة الی دیها ناظرة و یما باشد
 در آن روز تر و تازه و خوش و غورم بجانب پرده و کار خود نظر کنند و راه احمد و الترمذی و عی بن ابی ذرین بفتح ذاکر را می العقیلبی بضم عین و فتح قاف
 نام اول قیظ است بفتح لام صحابی مشهور است معدود اهل طایف رضی الله عنه قال قلت کف ابو زرین کفتم یا رسول الله اکلنا مری دبه مخلیا به یوم
 القيمة یا مری کی از ما می بیند پروردگار خود را در حالی که تنهاست و خلوت دارند است پروردگار خود را روز قیامت و مخلیا بفتح میم و سکون خا که
 لام و تشدید یا و بضم میم و سکون خا و تخفیف یا و کسر لام پرورد و وایت است قال بلی گفت آنحضرت آری می بیند مری کی از شما پروردگار خود را در حالی
 که تنها و خلوت دارند بوی تعالی قال رسید ابو زرین آنحضرت و ما آیه ذلك فی خلقه و چیست علامت و نشان دیدن پروردگار را یکبار
 در مخلوق قال گفت آنحضرت یا باز دین الیس کلکم یولی لقریلة البید کینیت بر یک از شما که می بیند ما را در شب چهاردهم مخلیا به تنهایی در جهت
 و خلوت دارند بوی تعالی بلی گفت ابو زرین آری می بیند مری کی از ما را باین صفت قال گفت آنحضرت فانما هو خلق من خلق الله پس منیت ماه مکرر
 مخلوقات خدا که در وی این صفت و حالت است که همه او را بیند و مری کی و در بدین مفرد و تنهاست بی هجوم و از دام و الله اهل اعظم و خدای
 تعالی طیل تر و عظیم تر است جلالت و عظمت هر دو بیک معنی است بزرگی و بزرگ شدن که از فی الصلح کی باعتبار ذات ملاحظه کنید و دیگر کی حیثیه
 صفات دوا بود و الفصل الثالث عی بن عمر رضی الله عنه قال سالت رسول الله ابو ذر گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هل ایت
 دیک آیه دیدی تو پروردگار خود را یعنی در شب معراج قال خود را می آید فرمود پروردگار تعالی و تقدیر نور است چگونیم
 او را چنانکه نور و شدت ظهور رانح است از او را که و خیره کنند است ابصار او اطلاق بر ذات پاک باری تعالی آمده چنانکه الله نور السموات و الارض
 یعنی ای منورها و مظهر باری روشن کننده آسمان و زمین و پیدا کننده آنهاست یا با وی اهل السموات و الارض و مشرک کننده الهما بندگان و بعضی دیگر
 آمده مثل نوره فی قلب المؤمن مشکوفا مصلح الایه و نور در اصطلاح اهل تحقیق معنی ظاهر بر جود و ظهور غیر خود را است بر نیجه که تقریر معنی کر که نور بتوین است و لای
 بفتح همزه و تشدید نون معنوی کیف و نورانی و بعضی نسبت نیز را ایت است و ثواب که این نیز بطریق استعمال و بجهت بهره استعمال با
 برای اثبات ویت بودی استعمال و در حدیث دیگر آمده است ایت ثواب و این محتمل است که بعضی بنی رویت خلوت باشد یعنی بین نور دیدیم و

الفصل الثاني

الفصل الثالث

یعنی چنانچه نور و شدت ظهور رانح است از او را که و خیره کنند است ابصار او اطلاق بر ذات پاک باری تعالی آمده چنانکه الله نور السموات و الارض یعنی ای منورها و مظهر باری روشن کننده آسمان و زمین و پیدا کننده آنهاست یا با وی اهل السموات و الارض و مشرک کننده الهما بندگان و بعضی دیگر آمده مثل نوره فی قلب المؤمن مشکوفا مصلح الایه و نور در اصطلاح اهل تحقیق معنی ظاهر بر جود و ظهور غیر خود را است بر نیجه که تقریر معنی کر که نور بتوین است و لای بفتح همزه و تشدید نون معنوی کیف و نورانی و بعضی نسبت نیز را ایت است و ثواب که این نیز بطریق استعمال و بجهت بهره استعمال با برای اثبات ویت بودی استعمال و در حدیث دیگر آمده است ایت ثواب و این محتمل است که بعضی بنی رویت خلوت باشد یعنی بین نور دیدیم و

خیر کشته و مجال دیدن ذات بنودیدیم ذاتی را که موز است و اندا علم دواه مسلم و عن ابن عباس رضی الله عنهما ما کذب الفواد ما دای دروغ
گفت دل محمد یا محمد در چیزی که دید وی بجز آن ذات اقدس الهی است تعالی شانه دواه نزله اخروی و به تحقیق دید آنحضرت پروردگار را یکبار دیگر قال گفت
ابن عباس در تفسیر این آیت دواه بنفاده مرتین دید آنحضرت پروردگار تعالی را و تقدس بدل خود دوبار بیان طور که در آورده پروردگار تعالی بصرا و
دل وی با آورد دل او را در بصروی باین معنی خواه گویند چشم دل دید یک چشم سر دید پروردگار یک معنی دارد و این معنی بجهت آن گفتیم که مذنب ابن عباس
دیدن بصیر است و دیدن بدل مذنب و کلان است بر خلاف مذنب او چنانکه معلوم کرد و دواه مسلم مقصود است که ابن عباس از روایت
حق مراد دارد و جمهور صحابه موافق اویند و ایشان دو تدری و قاب قوسین او ادنی به را بیان قرب آنحضرت در شب معراج بدرگاه صمدیت دارند
و ابن مسعود و عایشه و بعضی دیگر از صحابه از آن روایت جبرئیل بصورت اصلی وی ارا ده نموده که درین شب در غیر این شب حاصل شده و
آیات مذکوره را بیان این قرب دهشته چنانکه در حدیث انیده معلوم کرد و فی ذلک الترمذی و در روایت ترمذی انجیده آمده که قال گفت
ابن عباس در تفسیر این آیت دای دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم و به پروردگار خود را قال عکرمه قلت گفت عکرمه گفتم باین عباس که
آوردم بروی که الیس الله يقول آیت که میگوید خدا تعالی در صفت ذات خود و منح می کند خود را باین که لا تدركه الابصار و هوید
الابصار و در معنی یا بد او را بصیر با و و تعالی و تقدس در میا بد بصیر با پس چون قایل می شوی بدیدن آنحضرت رب العزت را جل جلاله قال گفت
ابن عباس در جواب عکرمه و یحیی و ای بر تو ای عکرمه ذاک آن ادراک که در ابصار مراد از انجلی بنوده الذی هو نور و قوت
که تجلی کند ظاهر کرد و بنور خود که آن نور خاص ذات اوست چنانکه سبت و درین هنگام مفضل کرد و ادراک و فانی و ما بود شود درک انا که تجلی کند
بقدری که و فاکذبان قوت بشری ادراک می تواند کرد و او را ابصار و نیز گفته اند که ادراک در گفت احاطه شی است بجمع حدود و نهایت او و حق سبحانه را
حدی و نهایتی نباشد این عامتر است از آن و قد مرای به مرتین و تحقیق دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را جل و علا
و باینکه چون نزد سدره المنتهی بود دوم چون بالای عرش برآمد و عن الشعبي قال لقی ابن عباس کعبا يعرفه لما قال که و ابن عباس کعب احبار
عبراته در روز عرفه فساله عن شی پس پرسید ابن عباس کعب را از چیزی یعنی از روایت حق عز و علا در دنیا فکبر پس تکبیر را آورد و کعب احبار بجهت
استعظام و استعجاب این سؤل ابن عباس حتی جا و به الجبال تا آنکه جواب دادند و ما کوها بر بان صدا یعنی چنان بلند تر آورد و تکبیر را که از
کوها صدا برآمد فقال ابن عباس انما هوها ثم پرسید ابن عباس با سپران با شمیم یعنی مشهور بعلم و فضل که ناهسته سوال کنیم و از آنچه مستحیل و مستبعد باشد پرسیم
و از نزدیکان و ملازمان درگاه نبوت که به تنافضه و اقتباس علوم و انوار حضرت وی کرده ایم تا مل کن و بخشم و استعجاب و شتاب و تفکر کن در جواب که روایت حق
دنیا فی الجمله ممکن است فقال کعب ان الله قسم دویته و کلامه به محمد و موسی پس چون ابن عباس این را مبالغه نمود و کعب جابجگر و قایل رفت و گفت سبحان
خدا تعالی بخش کرده و روایت خود را و کلام خود را میان محمد و موسی فکلم موسی مرتین پس کلام کرد و موسی دوبار یکی در وای این و دیگر بر سر که طور و آه محلی مرتین
و دید او را محمد دوبار و ظاهر است که کعب جاب این کلام را از توریت نقل کرد قال مسروق گفت مسروق که شعبی این حدیث روایت از وی وارد
فدخلت علی عائشة پس در آمدم بر عایشه بعد از دیدن شایخه ابن عباس و کعب عبار و شنیدن این کلام از کعب فقلت هل لای محمد به گفتیم
بعایشه آیا دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را فقال پرسید عایشه مسروق لقد مکملت بشی فف له شعری ب تحقیق تحکر کردی تو ای
مسروق به چیزی که برخاست به جبهت وی موسی براندام من قلت و ویلا کفتم آهسته باش و شتابی مکن در انکار روایت حق ثم قرات مسروق میگوید بخوان
برای ثبات روایت این آیت را تقدیمای من آیات و به الکعبه تحقیق دید محمد صلی الله علیه و سلم از آیات و علامات پروردگار خود که بزرگترین آیات بودند و مقصود
خواندن آیات و بکرات که باین آیت خاتمه آن است بدلیل روایت دیگر که در آخر حدیث باید که قایلین قول ثم و فی فتلی فقلت پرسید عایشه در جواب من این
تذ هب بک کجا میبری این آیات تا که آن را بر رویت پروردگار تعالی عمل کردی انما هو جبرئیل فیت این مرتی بجز جبرئیل و ملا و باین آیات و نو و جبرئیل
است با آنحضرت و روایت اوست جبرئیل را بعد از آن ذکر کرد عایشه چیزی چند که آنحضرت را و پس کس را ثابت نیست و اعتقاد و ثبوت آن جایزند و گفت من
انجرت ان محمد دای و به کسی که خبر داد تا که محمد دید پروردگار خود را و شب معراج او کستم ششیا مما امر به با خبر میدهد که آنحضرت پوشید چیزی را حکا
و شرایح دین را از آنچه کرده شده و بدان و موسی کرده شده است بسوی وی تا برساند از خلق او و علم الخمس النبی قال الله تعالی یا میند آنحضرت هیچ چیز را گفته است
الله تعالی در شان آنجا ان الله عنده علم الساعة وینزل الینب تا آخر آیت فقد اعظم القرية پس تحقیق عظیم فر کرد و انکس و بسیار دروغ گفت
و لکن دای جبرئیل و لکن روایات مذکوره است که و صلی الله علیه و آله و سلم دید جبرئیل را لمریه فی هودنه الا مرتین ندید جبرئیل را و صوت خاصه وی بی تمثیل کرد
و باره عند سدره المنتهی یکبار نزد سدره المنتهی چنانکه فرمود و تقدیر آنرا خری عند سدره المنتهی و فلیجاد و یکبار در اجا و بفتح هزه و سکون جیم و یا تحانه معنی

مشهور است در اسفل که یا کونجی در آنجا است و درسی است از درهای حرم شریف که او باب الاجیاد کوین از جهت واقعتن بان جانب شیخ ما در حدیث قاضی علی بن جابر
چون بن حدیث میر سیداه می برآورد و حال میکرد و میگفت یا شیخ عبدالحق می بده الجبال والاکنه التي ترونها حال الرحمة و تجليات الحق سبحانه له ستائة جناح ویدر تحت
جبرئیل را و حال آنکه مراد او را ششصد بازوست علما را در بیان مراد از آنچه اقوال است مختار است که مراد باجنه قوای ملکه است و چون در قرآن آیات اجنه
طایفه را کرده ما را اعتقاد آن باید کرد تا مراد بدان چه باشد و الله اعلم قدس لافق به تحقیق بسته بود تمام کرانه آسمان را و او التومذی روایت کرد و این حدیث
را بروی که مذکور شد ترمذی و دوی الشیخان روایت کرده اند بخاری و مسلم مع زیاده و اختلاف با زیادتی و اختلاف و فی وایتهما و در روایت
شیخین انجین آمده که قال گفت مسروق قلت لعائشه کتتم مرعائیه را فاین قوله پس اگر ندید محمد پروردگار خود را کجاست و بر چه محمول است قول حق
سبحانه ثم دنی فتدلی پسرزدیک آمد پس فرود آمد و متعلق شد بوی فکان قاب قوسین او ادنی پس بود مقدار مسافت قرب مانند مقدار دو کمان
یا نزدیک تر از آن و تحقیق معنی این لفظ در باب سابق گذشت قالت ذالک جبرئیل گفت عائشه که آن مراد است درین آیات جبرئیل است کان
یا تبه فی صورة الرجل بود که می آمد جبرئیل آنحضرت را در صورت مردی و انداته هذه المرة فی صورته التي فی صورته و بدستیکه جبرئیل آمد او را
درین بار در صورت خود که آن صورت خاص است فسد لافق پس سبت و پرکردن کرانه آسمان از جهت عظمت صورت او و علی بن مسعود
رضی الله عنهما فی قوله روایت است از ابن مسعود در قول حق سبحانه فکان قاب قوسین او ادنی و فی قول وی تعالی ما کذب الفواد
ما دای و فی قوله و در قول وی سبحانه لقد دای من آیات دبر الکبریا قال فیها کلها گفت ابن مسعود در تفسیر این آیات که دای جبرئیل علیه
السلام و دید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام را له ستائة جناح در حالی که مراد او را ششصد باز بود و متفق علیه و فی روایت
التومذی و در روایت ترمذی انجین آمده که قال ما کذب الفواد ما دای قال گفت ابن مسعود دای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
جبرئیل دید آنحضرت جبرئیل را فی حلة من ذرف در جفت جامه از جامی سبز قد ملاء ما بین السماء و الارض و حالیکه تحقیق بکرده است
جبرئیل چیرا که میان آسمان و زمین است رفرف معانی بسیار دارد یعنی جامی سبز و آنچه از دبار بقی و نکات و نیکو ساخته بود و سباط و فراش و سحاب
و دامن خیمه و غیر آن بیاید و مناسب در اینجا معنی اول است و بعضی از آن باز و دای جبرئیل را در دشته اند که بکشته اند خیا که جامه را و فرشتها را بکشته اند و فرشت
جنابین طایر باز و دای و سبط کردن نا برای فرو آمدن نیز کونید و له و للبضادی و در روایتی ترمذی و بخاری فی قوله و تفسیر قول حق تعالی لقد دای من
آیات دبر الکبریا انجین آمده که قال گفت ابن مسعود دای دفرافا اخضر سد فوق السماء دید آنحضرت رفرف سبز را که سیه است کرانه آسمان را
تنبیه از آنچه گذشته معلوم شد که در روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار را تعالی و تعذیس در شب معراج به خیمه سر صحابه را اختلاف
است عائشه رضی الله عنهما نفی آن میکند و ابن عباس رضی الله عنهما اثبات آن مینماید و با هر یکی از ایشان جماعه اند از صحابه موافق و بعد از صحابه تابعین و سنی
بعد هم نیز بطریق اختلاف رفته و بعضی توقف کرده و گفته بر هیچ جانب دلیل واضح نیست و لیکن جمهور بجانب اثبات اند و شیخ عی الدین نودسی گفته راجع و مختار
نزد اکثر علمای کبار است که آنحضرت دید پروردگار خود را بچشم سر و گفته که اثبات آن جز بسلع انیس غیر خلیه السلام راست نیاید و عائشه در آنجا آن متک
بحدیث نکرده و چیزی بساع از حضرت روایت ننموده بلکه استنباطی واجتهدای است از وی رضی الله عنهما بقول حق سبحانه ما کان لبشر ان ینظر الله الا
و حیا و من وراء حجاب و قول وی سبحانه لا تدركه الابصار و جوابش آنست که منفی در آیت اولی کلام در حال رویت است و اما نفی رویت بی کلام
لازم نیاید و ادراک احاطه است از نفی احاطه نفی مطلق رویت معلوم نکرد و بعضی از علما گفته اند که اعتقاد درین باب بر قول ابن عباس است و متعین است که وی این
قول را جز بساع از حضرت نبوت گفته و روا نباشد که انجین قول عظیم را بظن واجتهدا و گوید و ابن عمر درین مسله مراجعت بوی کرده و از وی پرسیده که بل را می محمد
پس وی گفت راه پس این عمر تسلیم نموده و قطعاً براه تردد و الحارز رفته و عمر بن راشد گفته که عائشه نزد ما علم از ابن عباس نسبت استی و مختار اکثر از مشایخ صوفیه نیز نسبت
رویت است و بحقیقت آنحضرت را کالی است و رای انهام خلق و عقول ایشان خصوصاً در شب معراج که اتم و اکمل است و اعلا و ارفع مقام قرب اوست
و امکان رویت حق در دنیا خود بیکبار خلا فی نیست و اگر در مقام آنچه ممکن است او را از حصول غایت قرب و کمال حاصل نشده باشد دیگر کجا و کی حاصل خواهد شد یا ب یکبار
بصر را مخصوص بد آخرت و موقوف آن شاه داشته باشد و نیست بر آن دلیل قاطع و با وجود حصول رویت بصری در اینجا بوجهی که مناسب این اشاره باشد
تواند که بعضی تفصیل و وجه و حالات موقوف نشاده آخرت بوده باشد و چون کلام در مقام بر طریقه علم و نقل بود و هم برین قدر اقتضای نموده اند و نزدیک
اهل معرفت و تحقیق در اینجا کلامی دیگر است و الله اعلم و مسئل مالک بن انس و پرسیده شد امام مالک عن قوله تعالی ان تفسیر قول حق تعالی فی کمال
فاظرة رویتا باشد و در آخرت بسوی پروردگار خود گذشته فقیل قوم یعقلون الی ثوابه گفته شد یعنی مرا امام مالک که قومی میگویند که مواد نظر بسوی
پروردگار است نه بسوی ذات وی و بعضی کونیالی اینها معنی نیست است یعنی فتنه انداخت بر خود و را فقال مالک کذبوا پس گفت

امام مالک رضی الله عنه در رفع کفنه و خطا کرد و ندان قوم که گفتند ما در نظر بسوی تو اب است نه بسوی ذات فاین هم عن قوله تعالی پس کجا اند این قوم و چرا و در افاقه اند از فهم معنی قول حق تعالی که در شان کفار و تفتیح حال ایشان فرموده است کلا الهنم عن دهنم یومئذ الحجج یون بدستیکه ایشان از دیدن پروردگار خود در آن روز محجوب و ممنوع اند قال مالک الناس یظنون ان الله تعالی یود القیمه باعینهم گفت مالک مردم یعنی مسلمانان نکردند بسوی خدا تعالی روز قیامت بحکم های خود بعد از آن تفریر کرد امام مالک دلیل را بر دیدن مؤمنان پروردگار تعالی و تقدس را و قال و گفت لولم یولم یومئذ دهنهم یوم القیمه اگر نمیدیدند مسلمانان پروردگار خود در روز قیامت لم یعیر الله الکفار بالجحاب سرزنش و نکویش میکرد و الله تعالی کاخ را از بسودن ایشان محجوب از دیدار حق تعالی پس گفت حق تعالی در شان کفار کلا الهنم عن دهنم یومئذ الحجج یون یعنی تعذیب و تغییر دین است که دیگران بخت دیدار مخلوق و مخصوص باشند ایشان محروم و مخدول و اگر مؤمنان نیز محجوب باشند سرزنش کافران دین چه باشد و واه فی شرح السنه و عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بینا اهل الجنة فی نعیمهم در انشای آنکه بشتیان در ناز و نعمت خود باشند از سطح طعم نوبر ناکا و برآده و بلند گشته باشد برای ایشان نوزی فوضوا دهنهم پس برداشته باشند سرهای خود را تا بگردان نور را فاذا الوب تعالی قد اشرف علیهم من فوقهم پس آگاه می بیند که پروردگار تعالی مشرف و مطلع شده است بر ایشان از بالای ایشان فقال پس گفت پروردگار تعالی السلام علیکم یا اهل الجنة قال گفت آنحضرت و ذلك قوله تعالی و انت قول حق تعالی که فرمود و سلامم قولا من رب الرحیم و در بشتیان است سلام در حالی که گفته از پروردگار جبرائیل میضای گفته که سلام می رسد پروردگار تعالی بر ایشان بواسطه ملائکه یا بواسطه و ازین حدیث خود معلوم میکرد که بواسطه است قال فظفر الیم من یظنون الیه پس نگریست پروردگار تعالی بسوی ایشان و دیگر ندان ایشان بسوی وی سبحان تعالی فلا یلقون الی شی من النعم پر انفات میکند و میس و شورت نمی نگرند ایشان بجای چیزی از نعمتهای بهشت مادموا لظنون الیه تا زمانیکه نظر میکنند بسوی وی تعالی حق یحب عینهم و میفوی نوبه تا آنکه محبت پنهان میکرد پروردگار تعالی از نظرهای ایشان و باقی میماند آثار نورانیت و ذوق و سرور آن و واه ابن ماجه و ابن اجتاب و استار نیز از جمله لطف و جبرائی است از رحیم منان بر بندگان خود چه عظیم در درگاه شود و حضور داشتن و مستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و تاب ایشانست زمانی باید که بیایند و بحال خود باز آیند و در پرده و محاسن و در ایامی آن نعمت است مشاهده نمایند و مستحق بکی دیگر شوند و هر بار لذتی تازه و ذوقی جدید بیایند ۲۹۰ باب صفه النار و اهلها تا آتش و اشتقاق ناره نور از یک ماده است و جمیع نار نیزان و نیز کبریتون و فتح یا نور و دینار و انبار و استعمال وی نمونست آید و فکر نیر آمده و غالب آمده در زمان شرع بر آتش دوزخ نحو ذلک منها ۸ الفصل الاول عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال فادعكم خيرة من سبعين جزء من نار جهنم فرمود که می تشاشا یعنی آتش دنیا بیکبار است از بهقا و بار آتش دوزخ یعنی آتش دوزخ بهقا و مرتبه کرم تر است از این آتش تا آنکه مقصود از عدد و بهقا بیان کثرت و مبالغه است نه تعیین این عدد و مخصوص و در ذکر این عدد و واه ابن ماجه و ابن اجتاب و استار نیز از جمله لطف و جبرائی است از رحیم منان بر بندگان خود کانت الکافیة بدستیکه بود این آتش دنیا بسند و در عذاب کردن و سزا دادن پس چه حاجت بود به پیداکردن آتشی سخت تر ازین قال فضلت علیهم بشعة و ستین جزء فرمود زیادت کرد آید و شد آتش دوزخ برین ششایست و نه جزء کلهم مثل حوا کرمی بر یک اذن شصت و نه جزء مانند کرمی تش شاست این خود همان مضمون فقره اولی است که گفت کرمی آتش شایکچیز از بهقا و جزء آتش دوزخست برای تاکید و تقریر تکرار کرده و مقصود آن است که همچنین بیاید که زیاده باشد کرمی آتش دوزخ بر آتش دنیا و لابد است اذن آن و کفایت نمیکند آتش تا امتناز باشد عذاب خدا از عذاب خلقی و از بهجت اختیار کرده شد عذاب آتش بر سایر اجناس عذاب متفق علیه و اللفظ للبخاری ابن حدیث و صحیح بخاری و مسلم است اما این لفظ که ذکر کرده شد از آن کجا است و فی دوایه مستم و در روایت صحیح مسلم انجین است که فادعکم التی یوقد بان آدم آتش شاک میفرزند نوع بنی آدم جزویت از بهقا و جزء آتش دوزخ و فیها و در روایت مسلم علیها و کلها بدل لفظ علیهم و کلهم و در روایت مسلم علیها و کلها بجای علیهم و کلهم یعنی در روایت بخاری بود فضلت علیهم تسع و ستین جزء کلهم و در روایت مسلم انجین ۸ و فضلت علیهم تسعة و ستین جزء کلهم ۲ و عن ابن مسعود رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم یوتی بحکم یومئذ آدره میشود دوزخ را در آن روز لها سبعون الف ذمام مرآن دوزخ را بهقا و هزار چهار است که مع کل ذمام سبعون الف ملک یجرها یا بر جوار بهقا و هزار فرشته اند که میکشند آنرا و واه مسلم ۳ و عن عثمان بن بشیر صحابی مشهور است و اول مولود است که بعد از هجرت در خانه انصار آمد و رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم ان اهل النار و عذابا بدستیکه آثارین و سبکترین دوزخیان از روی عذاب من له ضلالت و شراکان من فاد کسی است که راودا نعلین و دو عالمی نعلین از آتش در پاست یعنی نهما عفاغه می شود از آن نعلین میفرودی کما فی الرجل الجاهل می شود و یک مسین با یویان جدا شد مننه عذابا کما ان نیر و آن کس که سبکی از دوزخیان بخت تر باشد از روی عذاب و آنکه لا هونم عذابا و حال آنکه لکن تحقیق آنسان ترین و سبکترین دوزخیانست از روی عذاب متفق علیه ۴ و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلى

باب صفه النار واهلها
الفصل الاول

عليه واله وسلم اهل النار عذابا ابوطالب سكرين ووزخيان از روى عذاب ابوطالب است و هو مشغل بنقلين يغلى منهما دماغه و حال انكرا بآ
 پوشيده است خليلن را كه ميچوشد دماغه وى رواه البخاري و عن انس رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يوقى با نغم اهل
 الدنيا من اهل النار يوم القيمة آوروه ميشود شغيم ترين اهل دنيا را از دوزخيان روز قیامت فيصبع في النار صبغة پس غوطه داده ميشود و غوطه برده ميشود
 آتش دوزخ يك غوطه چنانكه جامه را در غم براي رنگ كردن اندازند ثم يقال يا ابن آدم هل دایت خيرا قطيستر گفته ميشود وای فرزند آدم آیا دیدی روى يکي را بر
 هل مر بك نعيم قط آیا گذشت بر نعمت و احث هرگز در دنيا فيقول پس ميگويد آن دوزخي لا والله يا رب بخدا سوگند ندیدم هرگز روى يکي و گذشت بر من هرگز
 نعمت و آسایش در دنيا اي پروردگار من يعني بعد از آنكه در دوزخ در آيد مبرها ناز و نعمت و آسایش دنيا را فراموش کرد و گویا هرگز نداشت و يوقى باشد اناس ثوسا
 في الدنيا من اهل الجنة و آوروه ميشود سخت ترين مردم را از روى محنت و در دنيا از بهشتيان فيصبع صبغة في الجنة پس يك غوطه داده ميشود و انداخته ميشود و سخت
 يقال له يا ابن آدم هل دایت بؤسا قط پس گفته ميشود اى فرزند آدم آیا دیدی روى محنت را بر من و هل مر بك شدة قط و آیا گذشت بر تو سختي هرگز فيقول
 لا والله يا رب ما مر بؤس قط و لا دایت شدة قط پس ميگويد آنكه نه بخدا سوگند اي پروردگار من نگذشت بر من محنتي بر من در دنيا و ندیدم سختي
 بر من اينجا صحيح نقل کرده گذشتن محنت و دیدن شدت در دنيا بجهت حصول کمال آسایش و خوشحالی در بهشت و مطلقا فراموش کرد و انداخته از اختلاف دوزخي در دوزخ
 اگر چه وى نيز فراموش کرده است اما اگر في الجمله يا ديم داشته باشد موجب کمال حسرت و محنت خواهد شد رواه مسلم و عنه عن النبي صلى الله عليه واله وسلم
 يقول الله لا هون على النار عذابا يوم القيمة ميگويد خداي تعالی مراسان ترين دوزخيان را از روى عذاب روز قیامت لو ان لك ما في الارض من
 شئى اگر ميبود مرا چيزي كه در زمين است از آسايش دنيا آگت تفتدي به آيا بودى تو كه فديه ميكردى بآن يعني ميدادى از خود را از عذاب دوزخ
 باز ميخيدى و ميرمانيدى اگر چه آنكه عذابى ميبود فيقول نعم پس ميگويد آن دوزخي آرسى اگر ميبود مرا چيزي فديه ميدادم و خود را از عذاب دوزخ
 باز ميخيدم فيقول پس ميگويد خداي تعالی اذنت منك اهلون من هذا خوسته بودم من از تو و امر کرده بودم ترا چيزي آسان تر و كمتر از اين فديه دامن
 و انت فصيلب آدم و حال آنكه تو در صلب آدم بودى ان لا تترك شيئا و آن چيزي است كه شريك كردنى من چيزي را اشارت ببعيدى
 كه در روز ايت كه رفت و امر و نهي در دنيا مبنى و متفرع بر ايت فابيت ان تترك بي پس شكستى تو عذر را و فرمايى دارى نكردى امر و نهي مرا و باز ايتا و
 و سر كشي كردى بگرانگه شريك گردانيدى من متفق عليه و عن حمزة بن عبد الله بن مسعود و از اهل بصره حسن بصرى و ابن سيرين از وى روايت
 دارند رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه واله وسلم قال انهم من تاخذوا النار الى كعبيه بعضى از دوزخيان كسى است كه ميكرد او را
 دوزخ تا در شتالوك او و منهم من تاخذوا النار الى دكبتيه و بعضى از ايشان كسى است كه ميكرد او را آتش تا دوزخ اى او و منهم من تاخذوا النار الى
 جحوقه و بعضى از ايشان كسى است كه ميكرد او را كشتانيفه از او و منهم من تاخذوا النار الى توقوقه و بعضى از ايشان كسى است كه ميكرد او را آتش دوزخ تا چينه
 كردن رتقوه بفتح ثاء ففتح ثاء و فاقينه و سكون را و نعم كاف چينبر كردن رواه مسلم ۸ و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ما بين
 منكبي الكافى لنا و ما بين دو ووش كاف در آتش دوزخ مسيرة ثلثة ايام للراكب المسير سافت سيرتت روزه است مسوا رتيز و رافى دوايت
 ضر من الكاف و مثل احد و آمده است در روايتي كه دندان كافرا نند كوه اعداست واحد بصميتين نام كوه پاره ايت و مدینه جدايتا ده كه با سچ كوه و كبر
 اقبال نازد و لهذا او را حد كويند و غلط جلده مسيره ثلث و ستبري بوبت او مقدار سافت سيرتت شب است رواه مسلم و ذكر و ذكر كرهت
 حديث ابي هريرة رضى الله عنه كه اولش اينست استكت لنا دالى لى لى باب تجيل الصلوة ۱۷ الفصل الثاني عن ابي هريرة رضى الله عنه عن النبي
 صلى الله عليه واله وسلم قال او قد على لنا دائف ستة حق احمرت افروخته شد و دم کرده شد بر آتش دوزخ هزار سال تا آنكه سرخ شد ثم او قد
 عليها الف سنة حق بيضت پيرافروخته شد بروى هزار سال تا آنكه سفيد شد و آتش چون تيز تر کرد و صاف تر کرد و سفيد کرد و چه سرخی و هواز تيز
 دو و باشد ثم او قد عليها الف سنة حق مودت پيرافروخته شد هزار سال تا آنكه بيا شد و تيز تر گشت هي موداه مظلة پس آن آتش دوزخ بيا و تار يك
 است كه اصلا روتاني نازد رواه الترمذى ۲ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ضر من الكاف يوم القيمة مثل
 دندان كافور و ز قايست مانند كوه اعداست و فغذه مثل البضاء و ران وى مانند بياض است كه آن نيز نام كبري است و مقصده من النار و مسيره ثلث
 مثل الربدة جائى شت از آتش دوزخ سافت سيرتت شب نند برده جراب و اذال محرم به مفتوح فريه ايت از فريه مدینه بر سافت شب رواه الترمذى
 ۳ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان غلط جلدا لكا و اثنا و اربعون ذوا عا بدرستيكه تبرى بوبت كافر چهل و ذكر است و اربعين
 مثل احد و بدرستيكه دندان و مانند كوه اعداست و ان مجلسه من جهنم ما بين مكة و المدينة و بدرستيكه جائى شت او مقدار سافتى است كه ميان
 مكة و مدینه است سافت ده و دوازده روز بشير رواه الترمذى ۴ و عن ابن عمر رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه واله

الفصل الثاني

لب زبرین او قفل از باب قفل و قلم بر آمدن سایه و بر حسب آب و جامه بعد از نشستن و حتی قبل و وسط و اسیه تا آنکه میرسد تا میان سر او و قفسه
 شفته السفلی دست میگرد و در فرومیفتد لب زبرین او حتی تضرب سینه تا آنکه میرسد تا ناف و دعا و الهی مندی ۳۳ و عن ابي رضی الله عنه
 النبی صلی الله علیه وآله و سلم قال یا ایها الناس اتقوا فرمود آنحضرت ای مردمان بگریزید از ترس خدا فان لم تطیعوا فاقبلوا پس اگر نیتوانید
 و نمیتوانید زینت و سلوک کرد و چنانکه صاحب خیال شوید تخلف کنید در گریستن و خود را بر آن دارید و تذکر و تقوای آن احوال کنید که گریه آرد و وقت بخیر
 فان اهل النار و یسکون فی النار پس بدستیکه دوزخیان میگردند در آتش حتی تسلیل و موعظه فی وجوههم تا آنکه روان میکردند و اشکهای ایشان در دنیا
 ایشان کانه جلاول گویا آن اشکها جویبار خرداند حتی تقطع الدموع تا آنکه سیری میشود و اشکها تسلیل الدما و پس روان میکرد و خونها قطر الحیون
 پس ریش میشود و چشمها یا ریش میکند و خونها چشمها مافلان منفا از جیت فیها لجوت پس اگر گشتیها رانده شوند و اشکهای ایشان که روانست بر آینه
 میگردند گشتیها در وی دوا و فی شرح السنه ۱۴ و عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم یلقی علی اهل
 النار و الجمع انداخته میشود و دوزخیان کرسکی فیعدل ما هم فیه من العذاب پس برابر میکرد و عذاب کرسکی چیز را که ایشان در آن عذاب آتش
 دوزخ و ازینجا معلوم شود که آتش کرسکی با آتش دوزخ برابر است فیستغیثون پس فریاد میکنند از الم کرسکی فیغاثون بطعام من ضریع پس فریاد
 رسی کرده میشود از ضریع که نام کیا بی است خار و در چمن خشک کرد و لا یمنی و لا یغنی من جوع فریاد میکردند و بی نیاز میکردند از کرسکی فیستغیثون
 بالاطعام پس باز فریاد میکنند بطعام فیغاثون بطعام مندی غصه پس فریاد رسی کرده میشود بطعام کلوا کما کنتون و لا یمنی و لا یغنی من جوع
 یحیزون الفصص فی الدنیا بالشرب پس باید می آید که ایشان میبوندند که میگذارند نیدن طعامهای کلوا کما کنتون فیستغیثون بالشرب پس باز
 فریاد میکنند باب فیرفع الیهم الحمیم پس بر دشت میشود و بسوی ایشان دوا دهنده میشود آب گرم بکلا لیب الحمدید با نهیهای سرچ و فی الصراح کلوا
 بفتح و الضم ا ه کلا لیب جماعت فاذا دنت من وجوههم شوت و وجوههم پس چون نزدیک می آید از رویهای ایشان بریان بسیار و رویهای ایشان
 فاذا دخلت بطونهم قطعت ما فی بطونهم پس چون می در آید شکمهای ایشان را پاره پاره میکند چیزی را که در شکمهای ایشان است فیقولون ادعوا
 خیرة جحیم پس میگویند دوزخیان دعا کنید ای خازنان دوزخ و نگاربان آن و بخوابید از پروردگار تعالی که سبک کرد و اندکی روزی عذابا فیقولون پس بگویند
 خازنان دوزخ انک تاتیکم و تسکرم بالبینات آیا بنود که می آمدند شمارا پیغمبران شما بمجازات و دلائل روشن قالوا بل میگویند دوزخیان آری
 ما پیغمبران بمجازات و لیکن ما کراه شدیم و ایمان نیار و دیم قالوا میگویند خازنان فدعوا دعا کنید اما امید اجابت نیت زیرا که و ما دعا اکلوا
 الا فی ضلال نیت دعای کافران کرد و گمراهی و زیان کاری و بی فایده کی قال گفت آنحضرت فیقولون پس میگویند دوزخیان بیکدیگر یا میگویند ملائکه یا ایها
 ادعوا ما لکم انما انید مالک را که دوزخ حواله اوست فیقولون پس میگویند یا مالک لیقض علینا دینک ای مالک باید که بمیراند ما را پروردگار تو قال
 گفت آنحضرت فیجیبهم انکم ما کتون پس جواب میدهد مالک ایشان را که بدستیکه شما در نک کنند گانید در دوزخ و بر آمد فی نیستید از آن قال الامام
 گفت امش که راوی این حدیث است ثبوت ان بین دعاهم و اجابة مالک ایاهم الف عام خبر داده شد من که میان خواندن ایشان مالک است
 و جواب دادن مالک ایشان را هزار سال و تا هزار سال منتظر جواب مالک میباشد و عذاب میکند قال گفت آنحضرت فیقولون پس میگویند ادعوا و بکم
 بخوانید پروردگار خود را و بخوابید از وی نجات خود را فلا احد خیرا من ربکم زیرا که نیست هیچکس بهتر مرثا را از پروردگار شما فیقولون و بنا غلبت حلینا
 شقوقنا پس میگویند ای پروردگار ما غلبه کرد بر ما بدبختی ما و کنا قوما ضالین و بودیم با قوم گمراه دینا اخرجنا منها ای پروردگار ما بیرون آرا از آتش
 فان عدنا فانا ظالمون پس اگر باز بگردیم بکفر پس با ظلم کنند گانیم بر نفس خود قال گفت آنحضرت فیجیبهم احضوا اینها پس باب میدهد پروردگار تعالی
 ایشان را و در شویید و بر گردید در آتش چنانکه مکان روند و اصل خسار اندن سک و برگشتن اوست از پیش و لا تمکون و سخن بکشید و هیچ نگویند ما در دفع خدا
 از خود که هرگز آن دور شد فی نیست قال گفت ضد ذلك یشوا من کل خیر پس زان نو میپوشوند از هر نیکی خزنه را خواهند سودمند شد و از مالک
 درخواست نمودند که بمیراند ایشان را پروردگار تعالی فایده نکرد و بدگره حق تعالی تضرع و ازاری و اعتذار نمودند قبول نیفتاد و بگریه و رند و پیش که
 ماند و عند ذلك یاخذون فی الزفر و زرد آن بنیاد میکند در ناله و فریاد و زفر اول فریاد خرا گویند چنانکه شقی آواز آخر ازنا و الحسرة و الویل
 و در دین خزدون واه و اولایا کردن قال گفت عبد الله بن عبد الرحمن که یکی از روایات این حدیث است و الناس لا یوفون هذا الحدیث و مردم
 رنج نمیکند این حدیث را و نیز ساند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و موقوف میداند بر ابی الدرداء و قول در امیدارند و لا بد این حدیث را و هیچ بحضرت برسانند
 یا زنا تدرین جنای قیامت گفت کوی و زخیان غریب از حضرت نتوانی انت دوا و التوسل و اوصی النعمان بن بشیر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم یقول ان الله تکر النار و النار تکر النار و فرمود ترا سیم شما را از آتش و دوزخ ترا سیم شما را از آتش و دوزخ شما را بنیشت میگوید فانی یقولها پس

مستفاد

متصل میگفت آنحضرت این کلام را بلند میکرد و از او می شنید آنحضرت حتی لوکان فی مقامی هذا تا آنکه اگر میبود آنحضرت درین جا که من
 سمعہ اهل السوق می شنیدند از مردم که در بازار شسته اند و حتی شخصی صحنه کانت علیه عند مر جلیہ و تا آنکه فنا و کلیم سایہ علم دار که بود برین
 آنحضرت نزد پایی او دواہ الدارمی ۱۶ و عن عبد اللہ بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لو ان مصاصہ
 مثل هذه اکر یا فته شود از زیر پا به مثل این و اشألی مثل الجمجمة و اشارت کرد آنحضرت برای بیان کردن اشارت ہذہ بسوی مانند جسم بد و جیم مضموم یعنی
 مثلہ و وقع جیم یعنی اگر از زمین دور مقدار کلہ کہ زیرین و کرانت و دور این ہر دو صفت بسبب سرعت و حرکت و شدت سقوط و ہبوط است و اسلت من
 السماء الى الارض فرستاد و شود و انداختہ شود از آسمان بسوی زمین و ہی مسیرۃ خمس مائۃ سنۃ و حال آنکہ مسافت میان آسمان و زمین مسافت بسیار است
 سال است لبلخت الارض قبل اللیل براینہ میرسد آن مصاصہ زمین را پیش از شب یعنی در آنک مدت و لو انھا اسلت من داس السلسلۃ اگر بایست
 شود آنکہ آن مصاصہ فرستاد و شود از سر زنجیری کہ در زنی و ہنقا ذکر است و در آورده میشود در آن کافر لسادت و بعین خوفیا اللیل و النہار بر اینہ میر
 میکند آن مصاصہ چل سال شب روز و میکند در چل سال قبل ان بلخ اصلہا پیش از آن کہ برسد آن مصاصہ پنج سلسلہ و بیان او را و قوہا یا برسد آنک او را
 شک را ویت کہ اصلہا گفت یا قہر یا ظاہر عبارت ہین است کہ منیر اصلہا یا قہر یا راجع بسلسلہ باشد و احتمال دارد کہ بچشم بود زیرا کہ دوزخیان کہ در سلسلہ اندھ
 و فرخند و ہر جا اول شکل شود کہ سلسلہ کہ ہمہ ہنقا ذکر باشد ہی قدر مسافت در وی از کجا باشد در جواب آن میگوید کہ مراد ہنقا عد و مخصوص نیست بلکہ کثرت و کثرت
 است کہ آنکہ گفتہ شود کہ فرج آن جہان قیاس بذریعہ این جہان نتوان کرد و چنانکہ واقع شدہ است کہ قیاس مثل حادث و نیز ہر گاہ کہ چہ آنہا را آن عظم باشد کہ در
 احادیث آنکہ است سلسلہ کہ در گردن و ہای آنہا بیندازند قیاس بیوان کرد کہ چہ مقدار باشد و با وجود آن پوشیدہ ماند کہ عود ضمیمہ پنجم نظر اولی است از حیثیت یعنی
 دواہ التومذی و ما عن ابی ہریرۃ بن سکن را پس ابو موسی اشعری است تابعی ثقف قاضی کو ذمام او عارث و بعضی گفتہ اند عامر و بعضی گفتہ اند اسم الکونیت
 اوست و روایت میکند از پدر خود از علی و زبیر و ابو ذریعہ و علی تو فی سنۃ اربع و مائۃ عن ابیہ ان النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال ان فی جہنم لواد یا قال
 لہ ہبب بدرستیکہ در دوزخ وادی است کہ گفتہ میشود مراد از ہبب بر وزن جعفر و ہبب بمعنی تیز و ثابت از جہت ثباتی و وقوع تعذیب کنایہ کاران و تیزی
 زباند زدن آتش در وی لیکنہ کل جبار سکونت میکند در وی ہر متکبر و رکندہ دواہ الدارمی ۱۷ الفصل الثالث عن ابن عمر رضی اللہ عنہما عن النبی
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال یعظم اهل النار فی النار بزرک و بی اندام میشوند و دوزخیان در میان دوزخ حتی ان بین شجۃ اذن احدہم الى
 عاتقہ تا آنکہ میان زمرہ کوشش کی از ایشان تا دوش وی مسیورۃ سبع مائۃ عام مسافت سیصد سالہ راہ است و ان غلط جلدہ سبعون و اعا و بدست
 کہ سبزی پوست وی ہنقا ذکر است و ان ضمرہ مثل احد و بدرستیکہ دندان وی مانند کوه ۱۸ و عن عبد اللہ بن الحارث بن جرحون
 جیم و سکون نا و ہمزہ و بعضی شروح مصابح نقع جیم و تشدید زای تصحیح کردہ اند صحابی است حاضر شرف مصر را و ساکن شد و آن و آخر کسی است کہ باقی ماندہ و مصر
 از صحابہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ان فی النار دحیات کما مثال الجحۃ بعنم موحده بدرستیکہ در آتش و دوزخ را مانند دماندختی یعنی
 شتران قومی تلخ احد من السعۃ میزد یکی از ان ہاران یکبارگزین فجد حموھا و بعین خویفا پس می باید دوزخی سختی در آن چل سال و حموہ بفتح و سکون جیم
 شدت الم و ان فی النار عقارب و بدرستیکہ در آتش گرد و ہما است کما مثال البغال الموکفۃ مانند شترای پالان کردہ تلخ احد من السعۃ فجد
 حموھا و بعین خویفا و اھما روایت کرد ابن مردودہ حدیث را احد ۱۹ و عن الحسن قال حدثنا ابو ہریرۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال
 الشمس والقمر یومان مکوران فی النار یوم القیمۃ آقاب و ماہتاب و نور و نیر و چیدہ شدہ و انداختہ شدہ در آتش و دوزخ روز قیامت ثور بفتح ششہ پادہ
 بنیر فقال الحسن و ما ذنبہا پر گفت حسن و بیت کنہ آقاب و ماہتاب فقال ابن عمر ابو ہریرۃ احد ثلک ان رسول اللہ خبر میدہم ترا از پیغمبر خدا صلی اللہ
 علیہ وآلہ وسلم یعنی تو در برابر سوال میکنی کو با کہ صد و سوال از حسن بطریق استبعاد و استغراب بود فسکت الحسن دواہ الیہقی فی کتاب البشیرۃ
 ۲۰ و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لا یدخل النار الا شقی فی دایۃ الی و دوزخ را کہ بدست مثل گفتہ شد و پیر
 از یا رسول اللہ و من اتقی کیت یبخت قال من لم یعمل للہ بطاعۃ ولم یتوکل لہ بمعصیۃ فرموی کسی کہ نکتہ برای خدا طاعت را و ترک نکرد برای خدا
 کنہ و دواہ ابن ملجۃ ۲۱ باب خلق الجنة والنار در پیدا کردن رشت و دوزخ و بیان احادیثی کہ دلالت دارند بر وجود آن آبان پیش از در دنیا
 بر خلاف آنکہ بعضی متبعین کہ نیکہ حبت و نار ہنوز پیدا نشدہ اند در روز قیامت پیدا خواهند شد ۲۲ الفصل الاول عن ابی ہریرۃ قال قال رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تھاجت الجنة والنار کما تھاجت و حکایت کردند با یکدیگر ہست و دوزخ یا ظہار نوعی از شجایت از حال خود کہ
 چو چنین شد و ہذا جواب دا و ایشان را حضرت رب العزت کہ آن مقضای شیت و اختیار من است یکی را محل و مظهر لطف و رحمت ساختم و دیگر را محل
 و مکان قہر و غضب فقالت النار و ہر گفت دوزخ او ثروت بالمملکین و المتجبرین اختیار کردہ شدہ ام من برای متکبران و گردن کشان و قالت

انصار الثالث

باب خلق الجنة والنار

الفصل الاول

الجنة فإلى لا بد خلقها لضعفاء الناس وكفت بهشت چه شد مرا که در نمی آیند و من مکر ضعیفان و مسکینان از مردم و سقطنه و افتادگان از چشم مردم و سقطنه بفتح سین مع رومی و ناگه آمدنی را که نید و این عبت بار کثر و اغلب است و الا انبیا و رسل و ملوک و علما نیز داخل آن باشند و بعد از آن از ضعیفان اهل خضوع و تواضع کنندگان برای خلق و خوار دارندگان نفس و ساقط از نظر عبت باز خود دارند و غرضم کبر غنم محو و تشدید را و در نمی آیند اما اگر کولان و غریب خوردگان و ساده دلان چنانکه واقع شده است اکثر اهل الجنة طلبه قال الله تعالی الجنة كفت خدا تعالی بر بهشت را انعامات و حقی نیستی تو مکر مظهر رحمت و محل آن ارحم بلك من امشاء من عبادي رحمت میگویم به کسی را که میخواهم از بندگان من محال للنا و انعامات عذاب را کفت خدا تعالی بر آتش و دوزخ را نیستی تو مکر محل و جای عذاب من اعذب بلك من امشاء من عبادي عذاب میگویم به کسی را که میخواهم از بندگان من و لكل واحدة منكم ما ملؤها ثم سهرکي را از شما پری اوست یعنی هر یکی را بر یکدیگر و نام ببردم فاما الناد و فلا تمتلئ اما آتش و دوزخ پر میشود و حتی یضج الله جل و بالا می شد خدا تعالی بای خود را بقول قط قط قط کثافت و سکون هامی که آتش و دوزخ پس پس پس بار و اطلاق رجل بر حضرت حق سبحانه از تشابهات است چنانکه بدو عین و وجه و حکم تشابهات که در قرآن مجید و حدیث آمده است که اعتقاد کنند که آنچه مراد است بدان حق است و در کیفیت آن نیفتد و عیب اسلم نیست و بعضی از آنها و اهل کنند با آنچه مناسب ذات اقدس است تا سویم تشبیه کرد و فطنا لك تمتلئ پس در اینجا و در وقت پیش و ویزوی بعضها الی بعض و جمع کرده میشود و کرده میشود و بعضی اجزا آتش بسوی بعضی یعنی تنگ کرده میشود و فرامی میاید فلا یظلم الله من خلقه احدا پس ستم نمیکند الله تعالی از خلق خود هیچ یکی را که گناه نکرده کسی را در دوزخ و در آرد و جماعه را پیدا کند که دوزخ را با ایشان پر کردند و مرا و ظلم از رومی صورت است و الا اگر بی گناه هم در آرد و کیفیت ظلم باشد هر که تصرف در ملک خود کند ظلم بنود اما وی تعالی بصورت تیر ظلم نکند و اما الجنة فان الله یفنی لها خلقا و اما بهشت پس بدرستی که خدا تعالی پیدا میکند برای وی خلقی جدید را که بی سابقه عمل ایشان را بهشت در آرد و فضل و رحمت اوست که بی گناه به دوزخ نبرد و بی طاعت به بهشت در آرد و متفق علیه و معنی انش رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و سلم قال لا قول الجنة یلقى فیها همیشه است دوزخ باین صفت که انداخته میشود و در وی بعضی حرم آتش و بقول هل من مزید و میکوید دوزخ آیا هست هیچ زیادتی یعنی پر میشود و پس نمیکند از طلب زیاد و حق یضج و با العزة فیهما قدسه تا آنکه می شد حق تعالی که خداوند عزت و قهر و غلبه است در وی قدم خود را فیزوی بعضها الی بعض پس هر دمی اینقبض میکرد و بعضی اجزای دوزخ بسوی بعضی تنگ میکرد و فقول قط قط پس میگوید پس پس بعزت و کرمك سو کند بعزت تو و کرم تو که پر شد و لا یزال الجنة فضل و همیشه است و بهشت وسعت و زیادتی حتی یفنی الله لها خلقا تا آنکه پیدا می کند خدای تعالی برای بهشت خلقی را فیسکنهم فضل الجنة پس هر که میگرداند آن خلق را در زیادتی و وسعت بهشت متفق علیه و ذکر حدیث انش و ذکر کرده شد حدیث من که در اول و این کلام است که حضرت الجنة بالمکاه و فکنا بابل و انش

الفصل الثاني عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه و سلم قال لما خلق الله الجنة قال لعبرئيل حين يراها و خذها من الجنة و اذهب فانظر اليها بروي نظر كن : بوی بهشت که چه جمیل و لطیف آفریده ام از آنرا فذهب فنظر اليها پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی بهشت و الی ما اعد الله لاهلها فیهما و نظر کرد بسوی چیزی که آماده کرده است خدا تعالی بر بهشتیان را و در آن فرجاء و جبرئیل پسر گفت جبرئیل ای پروردگار من و عزتك لا یمنع لها احد بعزت تو سو کند فیهما و صفات بهشت را بسجلی الا دخلها مکرر که در آید او را یعنی طبع میکند در و آمدن از جهت حق و بهجت و می مقصود بیان کمال خوبی و لطافت بهشت است چنانچه خبر از اخواب که در آید و حقیقتها بالمکاهه پسر کرد و الله تعالی بهشت را بسجلی و مات طبیعت و مشاق امر و نبی و محیط کرد و آید از آیه بهشت تا هر که در بیجا و مشاق نر آید به بهشت نزد حق تعالی یا جبرئیل اذهب فانظر اليها پسر گفت حق تعالی ای جبرئیل برو پس نگاه کن بسوی بهشت یا مکاره که محضوف است شده فذهب فنظر اليها پس رفت جبرئیل پس نگاه کرد و دید ان فرجاء پسر گفت ای رب و عزتك لقد خشيت ان لا بدخلها احد ای پروردگار من سو کند بعزت تو تحقیق رسیدم من که در نیاید بهشت را بسجلی مقصود بیان شدت تحالیف شرعیه و صعوبت وصول به جنت است قال كفت آنحضرت فلما خلق الله الناد پس مکرر که پیدا کرد خدا تعالی آتش و دوزخ را قال كفت خدا تعالی یا جبرئیل اذهب فانظر اليها ای جبرئیل برو پس نظر کن بسوی آتش که چه فظیح و شنیع آفریده ام قال فذهب فنظر اليها كفت آنحضرت پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آتش فرجاء پسر آید جبرئیل فقال ای رب و عزتك لا یمنع لها احد فیدخلها پس رفت جبرئیل ای پروردگار من سو کند بعزت و جلال تو نمی شود صفات آتش و دوزخ را بسجلی پس خواهد که در آید یعنی بغایت فظیح و عیب آفریده محضها بالشهوات پس کرد و در محاط کرد و آید از آن حق تعالی بشهوات نفس و نحو شهوات طبیعت از غنم و محاصی ثم قال پسر گفت یا جبرئیل اذهب فانظر اليها ای جبرئیل برو پس نظر کن بسوی آتش قال كفت آنحضرت فذهب فنظر اليها پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی آتش یا ربی شهوات فقال پس كفت جبرئیل ای رب و عزتك لقد خشيت ان لا بدخلها احد ای پروردگار من سو کند بعزت تو تحقیق رسیدم من که ان لا یبقی احد الا

لوددت الخافذ ذهب علمه بر آنکه دوست میدارم که ناله میرفت و من بنی خودم عمر بن نافع را تا قبل بیرون در سینه محضرت رسول خدا رسیده بود و ناله که نیت پس شخصی آمد و خبر کرد که ناله تو که نیت است و ریاب پس برخاست و می رخصی الله عنه بکلمه خرو و پشیمان شد که چرا بر خاستم و از فرای محبت شریف آنحضرت و حقایق و علوم که در آنجا مذکور میشد محروم شدم و دواء الجادوی ۲ و عیسی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مقام ما گفت امیر المؤمنین علیه السلام که ای ایتا در میان ما از جنت ما و موعظت ما آنحضرت ایتا دینی و مقام ایتا دین یعنی خطبه خواند فاجبه فان بدأ الخلق بر خبر و دمار از آغازه فریختن حتی دخل اهل الجنة منا ظلم و اهل النار منا ظلم تا آخر و در قیامت که در ایندیشیمان بهشت را و دوزخیان دوزخ را یعنی احوال مبدار و معا و از اول تا آخر همه را بیان کرد و حفظ ذلك من حفظه یا دار و آنرا کسی که یاد گرفت و بعد از یاد گرفتن فراموش نکرد و نویسنده و یاد داند و کسی که یاد گرفت یا یاد گرفت و بعد از آن فراموش کرد و حاصل معنی آنکه بعضی یاد داند و بعضی فراموش کردند دواء الجادوی ۳ و عیسی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم میگوید که ان الله کتب کتابا قبل ان یخلق السموات و الارض ان رجلی سبقت غضبی بدستیکه خدا تعالی نوشت کتابی را پیش از آنکه پیدا کند آسمان را و زمین را این نوشت که هر بانی من پیشی کرده است خشم مرا بخود میگوید و عند فوق العرش پس این کتاب یا این قول نوشته شده است و نزد او است بالای عرش و معنی سبقت رحمت کثرت ظهور آثار رحمت و شیوع و شمول آن تمام مخلوقات را نسبت بغضب که خبرگاه کا هبی در مواد مخصوص نباشد چنانکه و قرآن مجید میفرماید که ان عذابی اصیب به من اشاره و رحمتی و رحمت کل شیء فرمود بدستیکه خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که میفرماید و رحمت من در گرفته است هر چیز را متفق علیه ۴ و عیسی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلفه الملائكة من نور پیدا کرده شده اند فرشتگان از نور فی القاموس نور و روشنائی یا شاع آن و مراد اینجا جبر بر معنی و تحقیق معنی نور از آنچه در تفسیر کریمه الله نور السموات و الارض گفته اند باید حجت و امام غزالی در کتاب مشکات الانوار استقصاء آن کرده و ما نیز در رساله جدا از ترجمه کرده و چیزها بر آن فرود آورده ایم و خلق الجن و پیدا کرده شده است جان که معنی جن است یا در جنیان چنانکه آدم مرشبر است و صوابی من ناد از زبان آتش آینه بدو گذرانی نهایت و مایع در اصل لغت معنی مضطرب و محتط است و بیاض و کفایت مایع صاف از دغان و من نار بیان اوست و عیسی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صحاح و قاموس میگوید این من نار آتش بی دغان و نیز بیاض و کفایت است مراد بنور جوهر معنی است و آتش نیز همچنین است چنانکه روشنائی و میگوید و میفرماید که است و چون حنوب و مصفا شود و محض نور ماند و چون پس رود و عود و سجالت صلی نماید نور او منطفی گردد و دغان صرف ماند یعنی فرق میان فرشته و جن است و خلق آدم و موصوف لکم و پیدا کرده شده است آدم از آنچه بیان کرده شده است برای شما و قرآن مجید یعنی آنرا که کل دواء مسلم ۵ و عیسی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لما صور الله آدم في الجنة تركه ما شاء الله ان يتركه و متبیکه پیدا کرد خدا و تصویر نمود آدم را در بهشت ظاهر این حدیث است که خلق و تصویر آدم در بهشت است و حال آنکه اخبار متظاهر است در آنکه خلق و تصویر وی در وادی همان است که در میان که قیامت است و بعد از آن تسویه و تفرع روح به خست بر زمین و ذکر فی الجنة اینجا باعتبار عاقبت حال اوست فافهم و نورش استی گفته که کمان است که ذکر فی الجنة سهواست از نادوسی و راست نشنیده بر بر تقدیر چون آدم را پیدا کرد و در محفل بللیس بطیف به بضم یا پس گشت البلیس که نزد یک می آمد آدم فی الجنة ظاهر فرود آمدن بجزیری و نزد یک شدن بنظر ما هو در حالی که نگاه میکند البلیس و می بیند که چیت آدم و چه حال دارد و چه طور است ترکیب وی فلما و آه البلیس عرف انه خلق خلقا لا یتما لك پس چون دید البلیس آدم را با واک شناخت که وی پیدا کرده شده است پیدایشی که مالک نفس خود نمیشد و نمیشد نگاه داشت خود را از کرسنکی و شهوات یعنی پس خوشحال شد البلیس و کمر امید بربت در ضلال وی دعاء مسلم ۶ و عیسی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اختار براهم النبی و هو ابن ثمانین سنة بالقدم ختنه کرد و ابراهیم پیغمبر و حال آنکه فی شتا و سال بود و در وایتی هذبت سال بقدم و بفتح قاف و تخفیف و ال تیشه در و ذکر و بتشید نام موضعی است بشک و در مختصر بنای گفته که تخفیف و تشدید نام موضع است و بعضی گفته اند که بتشید و تخفیف معنی تیشه است و توده پستی گفته که قدوم تخفیف ال است و نام موضعی است از شام و بعضی زحمه شین بتشید میخوانند و آن خطاست و بعضی مردم گمان میبرند که ختنه کرد و بعد و م که ترشیده می شود بدان چوب فاق غلط است و بیشتر گمان من است که لفظ بتشید است متفق علیه ۷ و عند قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن با براهم الا ثلاث کذبات و دروغ گفت ابراهیم که سه دروغ و آن نیز باعث جازا ظاهر است و نظر بقصود و همه راست اند اما رایج که بنا بر این است در وقت صغری بود که در وقت مکلف بود و کذا قیل و کذا بات بفتح کاف و ذال است جمع کذب بر وزن رکبه که جمع وی را کعالت و بفتح کاف و بکون ذال نیز گفته اند فتنین منهن فی ذات الله و دروغ گفتن آن سه دفع در دولت خداست یعنی برای خدا و امر و طلب رضای او است که در آن نفع برای نفس خود نیست و مقصود توحید و تشریح حق بود و در ثلاث که خدا تعالی است که اگر چه آن نیز برای خداست اما در وی نفعی برای نفس وی نیز حاصل است و بعضی گفته اند که مراد بذات الله و قرآن است که صفت حق است و قایم بذات و می فرماید قولی فی مقیم یکی قول وی علیه السلام

است انی سقیم بدرستی که من بایم این در آنجا گفت که قوم آ و ویرا بتاشای عید خود طلبیدند و وی زنت و عذر کرد که من بایم این بظاهر دروغ نماید که وی بیارنود و اوایل
و آن است که مراد انصاف است بقیم فی الجمله در زمانی از من پس ایام کرد و بلفظی که ظاهر در سقم است در حال و بعضی گفته اند که در و هم انداخت که وی استدلال کرد بآیات
علوم نجوم که ببارخوابد شد چنانچه از سیاق آیت معلوم می کرد و آن را داشت که دل من بهار و بد حال است بسبب کفر شما و نیز اگر صحت را تفسیر کنند بسلامت جمیع قوی
و صدور افعال آن بر وجه سلامت و سقم بآنکه اینچنین باشد هیچکس نیست که خالی از سقم باشد که کسی مزاج وی بهیچ وجه معتدل باشد و آن را در وقوع بلکه معدوم الوجود است
صاحب مقام عالی شاه ابوالمعالی باین ضعیف در نصیحت باختر از خواندن مردم مجالس میفرمود که اگر مردم شوش و سهند و بطلبند سخن ابوالمعالی خلیل الرحمن درین باب
کافیت که انی سقیم و این بیت از خود انشا فرمود اگر ترا بتاشای عید خود طلبند خلیل و جوابی بگوید که بایم و قوله دوم قول دست بخله کبیر هم
چون وی علیه السلام غایبانه ایشان بنان ایشان را شکست پرسیدند که تو کردی این کار را بخدایان ما ای ابراهیم فرمود بلکه این بت که کلان است میان ایشان
وی کرد این نیز وی صادق نیست ولیکن تاویل وی آنست که باعث بر بت شکستن بر این بت کلان شد که تمیز و تقطیع وی مراد غضب و شورش آورد و بعضی
است بآنکه کسی که قدر نیست بر دفع ضرر نفس خود لایق نیست که او را بر پرستند و قال و گفت آنحضرت بینا هو ذات یوم و سابق این بیان صدور کذب و نالیه است
از ابراهیم که میگوید در آثای آنکه ابراهیم و ساره تخفیف را که زوجه وی بود در هجرتی که ابراهیم کرده بود بشام میفرستند اذاتی علی جبار من الجبارون ناکا
امد ابراهیم ساره و گذشت بر تنگبری از تنگبران که نام وی صادق ابن صادق و او از قطیان بود فقیل له از ههنا دجله معه امرأه گفته شد مر آن
جبار را یعنی خبر رسانیدند بوی که در اینجا مردی آمده است که با وی زنی است من الحسن الناس از بهترین مردم در حسن و جمال فادسل الیه پس کن فرستاد آن جبار بوی
ابراهیم فساله عنهما پس پرسید آنکس ابراهیم را از حال ساره منهنده که گیت این زن که باشت قال اختی گفت ابراهیم که این خواهر منست این بظاهر دروغ
است که ابراهیم گفت و توجیه و تاویل این بیاید فاتی ساره پس آمد ابراهیم ساره را و تعلیم کرد او را حیل در استخلاص وی از شر آن جبار فقال الیها پس گفت ساره
ان هذا الجبار اذا عیلم انک امواتی یغلبنی علیک بدرستی که این جبار اگر بداند که تو زن منی غلبه میکند مرا بر تو و ترا از من می ستاند فان سالک فاختبر به
انک اختی پس اگر پرسد ترا پس خبر ده تو او را که تو خواهر منی فی الاسلام در دین مسلمانی یعنی نیست کن اخوت اسلام را و این راست است زیرا که لیس علی
وجه الامراض مؤمن غیری و غیری نیست بر روی زمین هیچ مسلمانی جز من و جز تو و این بیان واقع است که در آنوقت هیچکس دیگر بوی بیان نیاورده بود و
بنت عم ابراهیم بود و این توجیه دیگر است برای صدق هذا اختی و شاید که اقتضای ابراهیم بر اخوت اسلام از جت شرف و اصالت این نسبت است و میگوید که چرا
ابراهیم گفت که این زوجه منست و حال آنکه زن را از دست مرد وی کم می ستاند و نیز ظالم چه باک دارد زن باشد یا خواهر میگوید و جایش آنکه عادت آن ظالم بر آن رخ نموده
که زن می گرفت ز خواهر را و نیز وی محسوس بود در دین محسوس اگر خواهر بود و برادرش اختی و اولی است بر وی از غیر وی پس خواست ابراهیم که چنگ در زند بین آن ظالم با وجود
آن وی رعایت دین خود نکند و مقدمه که رفت و ویرا و اینها اعتراض میکند که دین محسوس از رزا داشت آمده است و وی خود متاخر است از ابراهیم و جواب میگوید
که دین محسوس قدیم است ولیکن زرا داشت آمد و خرافاتی چندان بر بست و زیاده کرد فادسل الیها پس فرستاد آن جبار کسی را بوی ساره و طلبید او را فاتی
ها پس آورده شده ساره نزد وی فام ابوهم یصلی الیه ای ابراهیم تا نماز کند و مناجات کند بر پر کار خود و وی بدو آرد تا این و در طغیان یابد و
مقربان درگاه است که چون باند و بی در مانند بنماز در آیند و عادت شریف پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم نیز همین بود فلما دخلت علیه ذهب یقناها
بیده پس وقتی که فامه ساره بر جبار خواست که دست اندازد و در وی و بگوید فاحفظ لفظ محمول پس گرفته شد آن جبار یعنی باز داشته شد بقدرت الهی از گنجایش
ساره یا گرفته شد بگاه وی و عقاب کرده شد بر آن یا بهیوش گردانیده شد و هر سه معنی تفسیر کرده اند این لفظ را و در روایتی اخذ تبشیر از ناخیز آمده
است یعنی گرفته شدن دل شخصی با فنون یا سحر چنانکه باجم و حایر کرد و واخذه بضم الفون ساحر را گویند و ویوی فخط و روایت کرده شد بکامی فاخذ فخط بضم نین
معجزه و شدید طاهر بر بنای چهل یعنی خفه کرده شد و گرفته شد راه نفس بروی تا آنکه شنیده شد از خلق وی آواز چنانکه در خواب کسی آواز میکند که اگر خطی کویند حتی
دکض و بجله تا آنکه حرکت کرد و پاهای خود یعنی پاهای را بر زمین میزد و میکشید چنانکه کسی را سحر میکنند یا جن بگیرد فقال ادعی الله لی پس گفت جبار یعنی ساره
دعا کن خدا را برای من تا خلاص گردانم از این بلا و لا اضرك و زیان منیر ساختم ترا و منیکم ترا فدعت الله پس دعا کرد ساره خدا تعالی را فاطلق پس را
کرده شد آن جبار از بنان بلاهت و لها الثانية پیر دست اندازی کرد و بگرفت ساره را اگر ت دوم فاخذ مثلها پس گرفته شد مانند گرفت نخست او آمد
بلکه سخت تر از آن فقال ادعی الله لی و لا اضرك فدعت الله فاطلق فدعا بعض حجه پس خواند آن جبار بعضی از پرده داران سرای خود را حجه بفتحت
جمع حاجب چنانکه طلبه و طالب فقال انک لم تا فخر انسانا پس گفت بدرستی که تو بنا و دوی نزد من آدمی را انما اتیتی بشیطان بنا و دوی تو مکر شیطانی
را شیطان نام هر کس که مکر و است جن باشد یا انس که از فی القاموس و طیبی گفته مراد اینجاست و این قوم از جن بسیار میترسیدند فاخذها
هاجر پس خدمتکار گردانید برای ساره با جبر و انجیم جیم یعنی دای بخشد که نام او حاجر بود میگویند نام مادر اسمعیل است غلبه السلام و ابراهیم را ازینا

فرزندی نمی شد پس ساره با جبر ابراهیم بخشد و گفت امید است که ترا زوی فرزندی شود پس اسمعیل شد و ابراهیم در آن تاریخ صد ساله بود و در آخر از ساره نیز اسحاق
 علیه السلام شد فاطمه و هوقاثم و هیللی پس آد ساره نزد ابراهیم و حال آنکه ابراهیم آیت ده نماز میکرد و فاطمه و هیللی مهمی بفتح میم و سکون با و فتح تخانیه پس
 اشارت کرد و بپشت خود که چه حال داری و چه شد قالت و دالته کذب الکاف فی نحوه گفت ساره باز کرد و ایند خدا تعالی بد کالی آن کافرا در پیش سینه
 وی یعنی بد اندیشی و سی هم بوی بازگشت و با من سرایت نکرد و زیا فی نرسید و اخدم هبلو و خا دم کرد و اینده است با جبر اقال و هیره نلک ملک بانی ماء
 السماء گفت ابوهریره آن با جبر در شاست ای سپران آب آسمان این خطاب به سیران اسماعیل علیه السلام و بماء السماء تعبیر کرد از جهت طهارت ایشان
 و آب آسمان مثل است در طهارت چنانکه میگوید فلان از آب آسمان پاک تر است و بعضی گویند اشارت کرد بان به بیرون آوردن چشمهای زرمز به تقرب اسمعیل و
 آن ای است از آسمان قدس و طهارت برآمده و هر فیضی که در زمین پیدا میشود صانع تعالی از آن آسمان میفرستد و بعضی گفته اند که این خطاب بالنصار حضرت
 است زیرا که ایشان اولاد عامر بن حارثه از زوی اند و وی لقب بماء السماء بود زیرا که قوم وی طلب باران میکردند بوی و بعضی گفته اند مراد عسب همه و نام
 کرد ایشان را بدان زیرا که ایشان پیروی میکنند باران را و معیشت میکنند در هر جا که باران است و اگر چه نام عرب از بطن با جبر غنینه و لیکن تغلیب کرد اولاد اسمعیل
 بجهت شرف و غلبه ایشان و بعضی میگویند این معنی است بر آنچه مشهور است که همه عرب از اولاد اسمعیل است قد برتفقوا علیه و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم نحن اهل بالشک من ابراهیم گفت آنحضرت ما نر او از تریم بشک آوردن از ابراهیم علیه السلام اذ قال د ب ادنی کیف تخی المؤمن
 وقتی که گفت ابراهیم ای چور و کار من بنما که چگونه زنده میکنی مرد بار و سبب در و این حدیث آنست که چون نازل شد قول حق سبحانه قال اولد قومن قال بلی و کن
 لیطعن قلبی گفتند طایفه از صحابه شک آورد و ابراهیم نه پیغمبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما نر او از تریم بشک از ابراهیم و ظاهر این عبارت در اثبات
 شک است مر ابراهیم را و منقض شریف خود را و حال آنکه هر دو محال است چه عرض شک مر انبار ا صلوات الله و سلامه علیه جمیع که اول مؤمنان و مؤمنان اند معنی
 نذر و پس معنی آنست که اگر شک راه می یافت با ابراهیم با نیر می یافت و شما میدانید که شک را دینی باید بهایس بدانید که ابراهیم نیز چنین است پس سوال ابراهیم از
 برای طلب ترقی بود از علم الیقین بعین الیقین که اطمینان قلب عبارت از آن است یا چون وی علیه السلام محبت او در قوم خود که پروردگار من زنده میکند
 و میمیرد و طلب کرد این را تا ظاهر کرد و دلیل وی عیاناً فافهم لیکن اشکال آنست که ازین حدیث ترجیح ابراهیم بر نفس شریف آنحضرت مفهوم میکرد و جواب آنست
 که این سخن را بطریق تواضع فرمود و یا پیش آنان فرمود که وحی آید که وی صلی الله علیه و آله و سلم سید اولاد آدم است و همین است توجیه در حدیث که مشعراست بعد
 از فضیلت آنحضرت از انبیا دیگر چنانکه فرمود تفضیل کنید در برایش و امثال آن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و یرحم الله لوطا و رحمت کند خدا تعالی لوط
 را لقد کان یا وای الحی کن شدید بر این تحقیق بود لوط که می آمد و پناه میکرد بسوی رکن خست و رکن کانه قوی از هر چیز را گویند بایش آنست که چون قوم لوط قصد
 کردند جهنمان او را که فرشتگان بودند مثل بصورت امر دان گفت لوان لی لم قوه کاشکی بیو و مرا بشما قوتی یعنی بنفس خود قوت مقاومت و دفع شما میدستم
 او ای الی رکن شدید یا پناه میجویم بر دی قوی یا قومی سخت که روی می آورد و می و باز میداشتم خود را از شر شما بقوت آن کس پس میگوید آنحضرت رحمت کند خدا
 تعالی لوط را که پناه میجویم بر رکن شدید از آدمیان و حال آنکه رکن شدید است که بعضی حق و حفظ دوست و عرب ترحم در جانی میکنند که از کسی تقصیری در حق
 شود و چیزی کند که نباید کرد و میگویند خدا رحمت کند و بخشد فلان را که انچه کار می کرد یعنی کاری ناباشی کنی کرد و در ذکر این قول لوط در جنب قول ابراهیم
 هست که قول ابراهیم نیز بر کشته تقصیری و غفلتی نیست و الله اعلم و نیز فرمود آنحضرت و لولبت فی البحر طول ما لبث یوسف و اگر در نک میگردم من
 در زندان و آن مدت در آنکه در نک که یوسف لاجب الداعی بر آینه اجابت میکردم خوانده را که از جانب ملک طلب یوسف علیه السلام آمده بود و قصه
 آنست که یوسف علیه السلام نه سال در زندان بود و چون ملک مصر او را طلبید تا خلاص کند و مقرب خود کرد و اند یوسف علیه السلام در آمدن توقف کرد و اقامت
 نکرد و گفت سخت حال مرا نقیض نمایند و از آن زمان که مرادیده دست خود را بریدند عصمت دامن عزت من تحقیق کنند بعد از آن می بر آیم پس حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که اگر هن بجای یوسف میبودم و چندین مدت دراز در زندان بر من میکشیدت و کسی برای استخلاص من می
 آمد و زود اجابت میکردم و اصلاً منتظر تحقیق حال نمی شدم و توقف و مامل نمی نمودم چنانکه نمود بعضی این کلام آنحضرت را بر ثنائی یوسف
 و صبر و ثبات و متانت رومی می حل کرده اند یعنی با وجود طول مکث وی در زندان و محنت و شدت در آن کسی برای استخلاص وی باید
 و وی صبر و ثبات و رز و زیاده برین استقامت متصور نیست اگر من درین طور حالی برین حال میبودم زود می برآمدم و صبر نمیکردم و این تواضع
 است از آن حضرت برای مبالغه در مدح و ثنائی یوسف است و اگر نه استقامت آنحضرت بالاتر از استقامت جمیع انبیای اولی العزم است
 و بعضی گفته اند بلکه این اشارت به تقصیر یوسف در ثنائی برآمدن کردن با وجود آنکه برآمدن آنحضرت از زندان و در آمدن در میان ایشان سبب
 هدایت ایشان بود بلکه میگویند که وی علیه السلام مرسل بود بر ایشان و لهذا دعوت کرد و زندانیان را بقول خود یا صاحبی السجی ارباب متفرون خیر الیها

پس می بایست اورا که زود می برآمد و دعوت میکرد و توقف نمی نمود و مقید با ثبات بر اوست نفس خود نمیشد گذاشت و درین سخن بظرافت زیر کلامه تعلیم
اثبات بر اوست نفس وی اداخل بود در امر دعوت و ابلاغ و الله اعلم متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
ان موسی کان بجلال حیة کفت آنحضرت بدرستی که موسی علیه السلام بود مردی بی غش و کینه و تندی و تندی ثانیه شرمناک مستی را
بفتح سین و کسر آن و کسر فوقانیه شده و سکون تخانیه بسیار پوشیده بدن خود را و مبالغه کننده در آن چه جای عورت و شرمگاه و فی الصراح جل
تیر عقیف و جاریه تنیه غفقه لایبی من جمله شیئی استیفاء دیده نمیشد از پوست وی هیچ چیزی از جهت شرم داشتن فاذا من آذاه من آذاه من بنی
اسرائیل پس ایند نمود و آزار کرد اورا کسی که آزار کرد اورا از قوم بنی اسرائیل فقالوا اما تستر هذا لست تر کفند آن قوم خلف و مبالغه نکرد موسی
ستر کردن و پوشیدن بدن این همه پوشیدن و این چنین مبالغه کردن در آن الا من عیب یجلده مگر از جهت عیبی که در پوست اوست اما
برص یا برصی است و برص بفتح با و راسپی او ادره بضم مزه و سکون دال مملو و یا اما سلس است و خصیصین و ان الله ادا انسیبیه
و بدرستی که خدا می تعالی خواست که پاک گرداند موسی را از عیب و ظاهر کرد و اندر مردم بی نیسی او را فخلایوما وحده لیختل پس خالی شد موسی
روزی بهیتمان غل کند فوضع ثوبه علی حجر پس نهاد جامه خود را بر سنگی و در اینجا جواز غسل است برهنه و در فعل موسی علیه السلام حکمتی بود که عاقبت
او تبریه ساخت عز و کمال او بود و از انتقام به عیب و نقصان فقر الحجر بگوید پس گریخت آن سنگ و برد جامه موسی را بفتح موسی فی افوه پس
شباب رفت موسی در پی آن سنگ و نشان وی جمیع بضم جیم شتافتن و اثر کبر مزه و سکون مثلثه و بفتح هر دو نشان یقول در حالی که میگوید موسی
ثوبی یا حجر ثوبی یا حجر بده جامه مرا ای سنگ بده جامه مرا ای سنگ حتی انتهی الی ملائک بنی اسرائیل تا رسید موسی بکعبه کعبه بنی اسرائیل
فراوه عریانا احسن ما خلق الله پس دیدند انجمه موسی را برهنه بر نیگوترین میداشت خدا یعنی مبرا از عیب و نقصان که نسبت میکردند او را آن خیزدان
بدان و قالوا والله ما جموسی من باس گفتند بخدا سوگند که نیت مبرسی هیچ پاک و هیچ عیب از اینجا معلوم میشود که خدا تعالی پاک میکردند
دوستان خود را از عیب و نقصان که نادانان و بی خردان و منکران ایشان را بدان موسوم و متمم میدادند تا از آن ستمه و مبرا باشند و معزز و
مکرم در خلق باشند و اخذ ثوبه و گرفت موسی جامه خود را و طوفان الحجر ضربا پس در ایستاد موسی که زد و سنگ را زد و فی فوالله انما الحجر
لند با من اوثر به پس بخدا سوگند که پیدا شد در سنگ نشان از تاثیر زدن موسی آزار و ندب بفتح تین نشان جراحت که بلند نشده باشد از پوست
تشمیه کرد و اثر ضرب را با اثر جراحت مثلثا و امرها لخصه است نشان یا چهار یا پنج هر بار که زدانشا فی از آن پیدا آمد و این محجره موسی بود
علیه السلام و ظهور آن در نوبت مصلحت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم بینا ایوب یغسل عریانا
در آتش ایوب علیه السلام غل میکرد برهنه بعد از حصول صحت و عافیت از آن مرض که بدان مبتلا شده بود و حق سبحانه و تعالی از زرد خانه او بیرون
فخر علیه جواد من ذهب پس قفا در ایوب طغی از زرد
خود فتاده و به یا ایوب الم ان اغنیك عما یتی پس و از داد ایوب را پروردگار وی که ای ایوب آیا بی نیاز نگردانیده ام ترا از چیزی که می بینی تو
یعنی زرد با نایده ام بر تو که ترا احتیاج نمانده است باین طبع که در جامه خود برداشتی آزار کرد و آوردی قال بطی و عنک کفت ایوب آرمی بی نیاز
گردانیده سوگند بغیرت تو فلکن لا غنابی عن بکک و لیکن نیت بی نیازی مرا از افزونی نعمت تو هر چند کرم تو بیشتر تعطش بیشتر پس معلوم شد که
برداشتن ایوب علیه السلام آن طبع را بر شوه منت و استلذاد از نعمت حق بودند بطریق حرص دنیا و تکرر مال و ذلک ظاهر در دواه البغادی او
عنه قال استب دجل من المسلمین و دجل من اليهود دشنام میداد که در مردمی از مسلمانان و مردمی از یهود و فقال المسلم والذی اصطفی
محمد علی العالمین سوگند بان خدائی که برگزید محمد را بر جهانیان فقال الیهودی پس گفت یهودی در برابر آن والذی اصطفی موسی علی القلین
سوگند خدائی که برگزید موسی را بر جهانیان فوضع المسلم یدیه عند ذلک فطمر وجه الیهودی پس برداشت مهران دست خود را از دین گفتن آن یهودی
پس طایفه زرد روی یهودی را ظاهر گفتن آن یهودی این قول را بر وجه انکار اصطفای آنحضرت بود و الا اصطفای موسی بر جمله عالمیان ثابت است و حق سبحانه
در باب بنی اسرائیل گفت فضلنا هم علی العالمین و در باب موسی علیه السلام انی اصطفیک علی الناس فذهب الیهودی الی النبی پس رفت یهودی
بسوی پیغمبر صلی الله علیه واله و سلم تا خبره بمکان من امره و امر المسلم پس خبر داد آنحضرت را بچیزی که بود از کار وی و کار آن مسلمان و آنچه گذشته
بود از قصه آن فدع النبی صلی الله علیه واله و سلم المسلم پس بخود خواند پیغمبر مسلمان را فساله من ذلک پس پرسید مسلمان از آنچه گذشته
بود میان وی و میان یهودی فاجبه پس خبر داد مسلمان آنحضرت را بآنچه گذشته بود و فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله
و سلم لا تخیرونی علی موسی بر نگرینید و فضیلت ننمیدم ابر موسی فان الناس یصعفون یوم القیمه زیرا که بدرستی آدمیان بیرون

فی استند روز قیامت وصعق یعنی بآنک غدا و آرزوخت و موت نیز آید فاصعق معهم پس بهیوش می افتم من نیز با ایشان فاکون اقل من یضی
پس سیاه شدم من خجسته کسی که بهیوش می آید فاداموسی باطش بجانب لعشش پس ناگاه بیستم که موسی علیه السلام گرفته ای تاده است یکت جانب
عرش را بطش حمله کردن و سخت گرفتن فلان آدمی کان فمین صعق فافاق قبلی پس در نمی یابم من آیا بود موسی در میان آنکسان که بهیوش افتاده بودند
پس بهیوش آمد پیش از من و متعلق شد بعرش او کان فمین استثنی الله یا بود موسی در آنکسان که استثناء کرده و بیرون آورده است ایشان را خدای تعالی
از صعق و فرمود فصعق من فوالسماوات و من فی الارض لا منی انشاء الله یعنی فرموده است حق تعالی روزی که دمیده شود در صور هلاک کرد
هر که در آسمان و زمین است مگر کسی که خواهد حق تعالی که وی هلاک نکرد و چنانکه فرشتگان شاید که موسی نیز از ایشان باشد و فی دایه و در روایتی چنین
آمده است که گفت آنحضرت فلان آدمی احوساب بصعقه یوم الطور پس در نمی یابم من آیا حساب کرده شد این صعقه با موسی بصعقه روز طور یعنی
موسی را علیه السلام صعقه شد در آن روز که دیدار طلبیده بود از آن ممنوع شد و حق تعالی تجلی کرده بر کوه طور و موسی بهیوش افتاده شده بود و امروز
این صعقه را بصعقه که او را در آن شده بود حساب کردند و صعقه نشاند و بعثت قبلی یا صعقه شد موسی را و لیکن بر آنکشته شد و پیش از من پس موسی را چون
فضیلت ثابت که مرانیت تفصیل چون ننیدم ابروی و این تواضع است از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز این فضل جزئی است که موسی را
علیه السلام ثابت است و آن منافی فضل کلی نیست یا وقوع این کلام پیش از نزول وحی با فضیلت اوست چنانکه مذکور شد و باید دانست که این صعقه آن
صعقه نیست که بر نفع صورت و زقیامت حاصل شود زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و موسی علیه السلام در آن روز که با موسی دند که ایشان را بدان صعق
شود و نیز بعد از وی بعثت است نه افاقت و آن حضرت اول بعثت است با اتفاق پس چون فرماید لا ادری بلکه مراد بصعقه درین حدیث صعقه است
که بعد از بعثت خواهد بود و مردم همه بهیوش افتد بعد از آن با فاق آیند اینجا فرموده است که چون من با فاقت بیایم موسی را بنیم باطش بجانب عرش
استثناء الامن شار الله بنما آنکه در صعق بر نفع صورت است که قبل از بعثت است چنانکه تفسیر آن ذکر کرده اند که این حدیث دلالت میکند درین صعقه نیز
خواهد بود قدر دلا اقول ان احدا افضل من یونس بن متى و میگویم من که هیچ یکی از پیغمبران فاضلتر است از یونس علیه السلام و متی بفتح میم و تشدید
فوقانیه مفتوحه نام بدریوش است کذا فی القاموس و در شرح ابن الملک از جامع الاصول نقل کرده که نام مادر اوست و تخصیص یونس علیه السلام بکبر
بجبت آنست که وی از آل العزم نبود و از انبای قوم بی صبری نمود و غضب گرفت و بدر رفت و برشتی نشست القصه با سرایش اینجا منظمه آنست که کسی
بر وی فضل ننهند و فی دایه ابی هریده لا تفضلوا بین انبیاء الله تفضل نهید میان پیغمبران خدا و لا تفضلوا ابدا و معله نیز روایت کرده اند لعل این نبی باورود
اوست قبل از نزول وحی به تفضیل یا تفضیل در اصل بنود یا تفضیل بر وجهی که تحقیر و از درستی دیگر است آید ۱۲ و عن ابی هریده قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم لا یبغی لبعده ان یقول انی خیر من یونس بن متى گفت آنحضرت خبرسد هیچ بنده را که بگوید من بهترم از یونس بن سغیر این
جبارت و احتمال دارد و یکی آنکه آنحضرت میفرماید که مرا بهتر گویند از یونس بوجهی که معلوم شد دوم آنکه کسی خود را بهتر از یونس گوید زیرا که هیچ ولی بر تبه نبی نمیرسد
اگر چه نه از آل العزم بود نقل است که در زمان حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی کبیر از شیخ وقت خود را فوق یونس علیه السلام میگرفت و میگفت من
فاضلترم از یونس و مقام من بالاتر است از مقام وی علیه السلام پس حضرت غوث الثقلین در غضب مدند و ساد که در دست داشتند بجانب وی می انداختند
و بر دل وی یا بر سینه او خور و در باغها هلاک شد متفق علیه و فی دایه للجادی و در روایتی مرخار را اینچنین آمده است قال گفت آنحضرت
من قال ناخیر من یونس بن متى فقد کذب کسکه بگوید من بهترم از یونس تحقیقی دروغ میگوید و بر معنی ثانی مراد بکذب کفر است زیرا که
علما اتفاق دارند بر تکفیر کسیکه خود را بهتر از پیغمبران داند ۱۳ و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الغلام الذی قتله
النخضر طبع کافوا بدرستی که گفت او را خضر علیه السلام سرشته شده بود کافری یعنی بدعتی را می خیان رفته بود که خاتم وی بر کفر خواهد بود
و این منافی نبوت حدیث کل مولود یولد علی فطره الاسلام را زیرا که مراد باین تمییز استعدا و قبول اسلام است و این منافی نبوت تفاوت خاتم را و بالجملة نظر
غیر سابقا است و تحقیق این در اوایل کتاب و در باب الامان بالقدر گذشته است فذكر ولو عاش لادحق بوبه و اگر میرزیت آن کودک هرگز نمیشد
و ظلم میکرد و پروا دروغ و تکلیف میکرد ایشان را بر کفر طغیان فافوا از جهت از حد گذشتن و ظلم کردن بر ایشان و کفران نمودن نعمت ایشان
را بعتق مقصود ذکر خضر است درین باب و اشارت آنکه وی از نبیاست و خضر بفتح خا و کسر آن و سکون ضا و کسر آن کذا قال الکرامانی و قطلانی
گفته خضر بفتح خا و کسر ضا و سکون صا و یا کسر خا و فتح آن نیز آمده و نام وی بلابن ملک است و بعضی گفته است این مالک برادر الیاس بن جبر
گفته اند که سپردم است از صلب وی بعضی ابن فرعون گفته و این قول غریب است حیا و بعضی گفته که در زمان ابراهیم خلیل بود و بعضی

سلب و وجه دیگر نیز باید صحیح

و بعضی گفته که از اولاد نوح است بهفت واسطه و پدر و از نوک بود و الله اعلم بالصواب است که وی پیغمبر است معراج و ابصار و باقیست تا روز
قیامت از جهت خوردن و می آب حیات و برین اند جاسیه علماء و صوفیه و بسیاری از صالحین و بعضی از کبار محدثین مثل بخاری و ابن المبارک و جمعی دیگر چنانچه حربی
و ابن جوزی حیات او را انکار کرده که انقل فی شرح القصیده الامالیه و ذکر او در کلام مشایخ بسیار آمده و چنانکه شکت و شبیه را بدان راه نباشد و در احوال
حضرت غوث الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی نوشته اند که کاهی در وقت تکلم ایشان خضر در هوا میگذشت و ایشان میفرمودند وقف یا اسرائیلی و انمع کلام المحم
و مشایخ وقت که او را می یافتند وصیت میکرد و ایشان را می گفت علیکم بحسب شیخ عبدالقادر فانه نزل فی البرکات و يحصل منه العادات و لما قال متفق علیه
۱۴ و عن ابی هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال انما سبي الخضر لانه جلس على فريضة بصفاء فأتته آنحضرت که نام کرده اند خضر را بجهت
آنکه وی نشست بر زمین خشک که روئیدی نبود در وی یا بر کیه خشک فاذا هي تهمتم من خلقه خضراء پس ناکاه آن زمین یا آن کیه می جنب از پس وی سبز
تر و تازه رواء البخاری ۱۵ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جاء ملك الموت الى موسى بن عمران آدم فرشته که یعنی
عزرائیل علیه السلام بسوی موسی فقال له اجب بربك پس گفت فرشته مر موسی را پاسخ ده مرا پروردگار خود را و قبل کن حکم او را که قبض روح توشده است
قال فلفظ موسى عين مالك الموت گفت آنحضرت پس طایفه از موسی چشم ملک الموت را نفقاء ها پس شکت و بر کند چشم فرشته را و کور کرد و فقه تفتیه
کور کردن قال فوج الملك الى الله پس بازگشت آن فرشته بخواب خدا فقال انك ادسلي الى عبدك لا يريد الموت پس گفت فرشته منی بخدا رسیدی
تو فرستادی مرا بسوی بنده مرا که بخوابید مرا و قد فقاء عيني و تحقیق کور کرد چشم مرا چون گفتم اجابت کن پروردگار خود را و جان بدو قال فوالله
اليه عینه گفت آنحضرت پس باز داد حق تعالی چشم فرشته را فقال ادع الى عبدی و گفت برگرد باز بر بسوی آن بنده من و قل و بگو الهیوه توید آوازنگ
در از میخوابی فان كنت تؤيد الحيوة فضع يدك على متن ثوبه پس اگر میخوابی زندگانی در از پس بنده دست خود را بر پشت کاوی فاما لو اريدك مشقة
پس چیزی را که بپوشد دست تو از بسوی یعنی آنچه در زیر دست تو بیاید از بسوی با آن کثرت فانك تعیش بها سنة پس بد رستی تو میزنی بشمار آن مویها یکسال و تورات
بر و تاست در هیچ مسلم و ظاهروارت است بمعنی بپوشد دست تو و تورات بمعنی پوشیده شود و این ویرین عبارت معنی ندارد و اگر چه آنرا توجیهی است که در شرح
ذکر کرده ایم قابل فهم میگفت موسی ستر بعد ازین همه زندگانی در از چیست قال فرموتون گفت فرشته پسر میمیری تو قال گفت موسی فالآن من قریب
پس حسیار کردم موت را هم اکنون و مناجات کرد و بحق تا قرا و در مقام متبرکه واقع گردد و گفت و با دننی من الاحضل بالمقدسة مذودنا زدیک کردن
مرا از زمین پاک کرده شده که بیت المقدس باشد و اشرف و افضل بقاع بود و از زمان و من انبیا و رسل بود و میده بخج زدیک کردن مرا از آن اگر چه مقدار
یک سنک اندازده باشد و درین استجاب و دفن است در مواضع متبرکه و قرب از مدافن صالحین قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والله لو
افعند لا دایم که قبره الى جنب الطریق گفت آنحضرت اگر این است که میبودم من زود بیت المقدس هر آنینه میبودم شمارا قبر موسی را در یک جانب
راه عند الکثیر الاحمر زرد بود و در یک سرخ که در آنجا است متفق علیه پوشیده مانده که در بعضی اذهان استعادی از مصنون انجیث راه بیاید که
کور شدن فرشته چه معنی دارد و فرشته که برای قبض روح بیاید طایفه از بدن بروی چه وجه دارد و از اینجا که است موت و طول بقا در دنیا مفهوم میگردد
و آنچه لایق مقام نبوت و رسالت باشد جوابش آنکه چون فرشته بصورت بشر آمد موسی علیه السلام ندانست که این ملک الموت است قبض روح وی آمد
بلکه چون دید مردی یکایک بروی درآمد گمان کرد که بقصد ملاک وی آمده پس دفع کرد او را تا بگویی چشم وی کشید و نیز موسی را در دفع کرد و دانست در آنکه عوی
قبض روح او کرد و زیر که بشر قبض روح نمی باشد پس غضب کرد بروی و غضب بر دفع کرد و در فی الله می باشد پس مذموم بنده و لهذا اعتباری از جناب حق بر وی
متوجه نشد و گفته اند که در طبع موسی علیه السلام حدی و شتی بود و وی مظهر طلال بود و تار وایت میکند که چون در غضب می آمد کلاه که بر سر داشت اشتعال می نمود
و افند اس و لجه بارون علیه السلام بهجت تقصیری که از وی در منع از کوه ساله پرستی دید هم ازین بابست و همه حق بود و بالجمله چون حدیث صحیح است
ایمان بدان باید آورد و بر آنچه صحیح است از محال و نامایات حمل باید کرد و الله اعلم ۱۶ و عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال
قد عرض على الانبياء گفت آنحضرت تحقیق عرض کرد: ه شدند برین پیغمبران و منو ده شدند چنانکه شکر را عرض میکنند بر سر دار فاذا موسى ضرب من
الرجال كانه من رجال شنوعة پس ناکهان دیدم که موسی علیه السلام صغی و فتمی از مردانست که بایک وی از مردان شنوعة است بفتح شین جمع و
ضم نون پیش از او و بعد از او و همزه و تا در آخر نام قبیله مشهور است ازین و از و شنوزة نیز بگوید بفتح نهمزه و سکون زامی و ضرب منی کم گوشت و معنی
میان جسم نه لاغری و نه فربه آید و مردان شنوزة ازین قسم اند و حمل برین معنی مناسب تر است و دایم علی بن مریم و دیدم عیسی بن مریم علیه السلام
را فاذا اقرب من دایم بمشبهه بقیق عوده بن مسعود پس ناکاه زدیک ترین کسی که دید و ام در مشابیهت بوی عوده پیر مسعود است صحابی بود ثقفی بعد از
عود آنحضرت از طایف آمد و مسلمان شد پس رفت و دعوت کرد قوم خود را و متبول نکردند دعوت او را پس بایستاد بر بام خود و اذان گفت تا مردی

از قوم وی تیری بسوی وی انداخت و بکشت پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قفصه عروقه مانند قفصه صاحب بر است که دعوت کردم خود را پس بکشتند و او را ولایت
 ابراهیم فانا اقرب من رایت به شبهها صاحبکم و دیدم ابراهیم خلیل علیه الصلوة والسلام پس ناکاه نزدیکترین کسی که دیدم مشابه بوی مصاحب شماست
 یعنی فقهه میخاهد و مراد میدارد آنحضرت بصاحبکم ذات شریف خود را نامعلوم میشود که میان آنحضرت و حضرت ابراهیم شباهت تمام بود و دایت جبرئیل فاذا
 اقرب من رایت به شبهها وحیة متج وال ذکر آن بنخلفه صحابی مشهور است که جبرئیل بدان متمثل میشد و در وقت این رویت هم متمثل بصورت وی بود و
 مسلم و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال دایت لیلۃ اسری بی موسی گفت آنحضرت دیدم در شب اسرا که برده شد مرا بیت
 المقدس در شب معراج موسی علیه السلام را رجلا ادمردی کندم کون طولا بضم طاء و تخفیف و او به معنی طویل یعنی دراز زد و بتشدید و او بسیار دراز و در
 حدیث تخفیف است جدا بفتح جیم و سکون عین و جعوت اکثر صفت موسی می آید و کاهی صفت جسم می افتد که جمع و کرد و باشد و اینجا یعنی مراد داشته اند زیرا
 که در حدیث آئیده باید که موسی علیه السلام رجل الشعر بود و رجل غیر جداست چنانچه باید و فی الصراح جدم غول و مراد که داند نام کانه من دجال شنعوه و مراد
 عیسی بجلال ربوع الخلق و دیدم عیسی را مردی میان بالا الی الحمرة و البیاض مایل بر سرخی و سپیدی یعنی رنگی میان سرخی و سپیدی بود بسط الی اس
 فروخته موسی سر و تحقیق معانی این الفاظ در شمایل شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باید و دایت مالک خاذن النار و دیدم مالک را اکثر
 دار و درخت و دروزخ حواله است و الدجال و دیدم دجال را فی یابان ادا هنی الله ایاه و دید آنحضرت این جماع را در ضمن آیات و علامات قدرت
 خود که نمود آن آیات را خدا متعالی او را یعنی در شب اسرا این قول را وی است فلا تصکن فی مریة من لقایه پس برایش تو ای مخاطب در شک از دیدن و
 در یافتن آنحضرت ایشان را و این عبارت را توجیهی دیگر نیز است که در شرح مذکور است متفق علیه ۱۸ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم لیلۃ اسری بی لقیث موسی گفت ابوهریره گفت آنحضرت در شب اسری ملاقات کردم موسی را افغسته پس
 کرد آنحضرت موسی را و بیان کرد حلیه او را بقول خود فاذا جعل مضطرب پس ناکاه که دیدم موسی مردیست مضطرب این را بحد و تفسیر کرده اند
 بعضی گفته اند که مضطرب معنی دراز بالا است و قاضی عیاض گفته مضطرب طویل غیر شدید و بعضی بمعنی خفیف اللحم گفته چنانکه در حدیث ضرب من الرجال
 بدان تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند که مضطرب اینجا بمعنی جنبه احم از خوف و خشیت حق آمده است که وی علیه السلام مضطرب و متحرک میبود
 در عوارف از بایان کرده بگلامی که حاصلش است که جنیدن وی از توحج درایسی انس و حضور و شایده جلال حق بود در باطن وی رجل الشعر رجل کبر جسم کینه
 فروخته باشد که از اسبط گویند و نه زنگنه که از احب کونید کانه من مجال شنعوه و لقیث عیسی وجهه بفتح را و سکون موحده احم و دیدم عیسی
 را میان بالا سنج سابقا سنج سفید گفت و این جاسنج چون سنج سفید بود و اطلاق سنج راست آید و کویا سرخی از سفیدی غالب تر و بشیر نو و کانهما خج من
 دیماس یعقل لکما کبر دال و سکون تخانیه در آخر سن مملک کویا برآمده است از حام مقصود و صفا و ست بصفاء لون و تروماز کی جسم و غایت ابرو
 بجهت غلبه و حانیت و مرایت ابراهیم و انا شبهه و لده به و دیدم ابراهیم را علیه السلام و حال آنکه من مشابه ترین فرزندان اویم بوی قال گفت آنحضرت
 فاقیت با فاقین پس داده شد مرا دو آوند ادها لهن یکی اران و آوند شیر است و الاخر فیه خنی و آوند دیگر در وی می است در لهن فیه نیا و درود
 حرم فیه گفت ظاهراست که فتن عبارتست و بعضی گفته اند که درین اشارت است بکثرت لبن و قلت خمر فافهم فقیل لی خدا میلهما شست پس مخیر ساخته شد
 مرا و گفته کبر پر کدام یکی ازین دو آوند که میخاستی و اختیار کن شیر را می را فاخذت اللبن فخرت به پس کفرتم شیر را پس نوشیدم آنرا فقیل لی هدیت الفطرة پر گفته
 شد مرا راه نموده شدی تو دین و اسلام را که مفسور و مخلوق اندم دم بر آن زیرا که شیر دین عالم چون پاک و صاف و خالص و سفید و شیرین است و ازل چیزیست
 که تربیت مولود و تغذیه وی بدان حاصل میکرد و در عالم اقدس آن امثال دایت و فطرت است که تمام میکرد و با و غذای قوت روحانی و در عالم
 نفس صورت و امثله از عالم سفلی ثابت تا از وی معانی مناسب اخذ میکنند و آمده است که بر که شیر در خواب بنید و بخور و تعبیری علم و دین و هدایت الهی و علی فلک
 بر خلاف جز که همه خبانت و فساد و شر و مضرت است دین عالم و در آن گفته شد بن اما انک لو اخذت الخمر غوت امتک و انا و اکاه باش بدستیک
 تو اگر میکردی خمر را گناه و بی رشد میشد امت تو متفق علیه ۱۹ و عن ابن عباس قال منافع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین الکفر و المذنبه
 گفت ابن عباس سیر کردیم با همراه آنحضرت میان مکه و مدینه هو و فابا و پس گذشتیم ما بک وادی فقال ای وادهنا پس رسید آنحضرت کدام وادیت این
 فقال وادی الاذوق پس گفتند صحابه این وادی الاذوق است بتقدیم زای برای و وجه تسخیر این وادی عجهت که بدی که زمین وی دارد و بعضی گفته اند که فیه
 است بر دلی که بدو چشم بود قال کافی نظری موسی گفت آنحضرت کویا نگاه میکنم بسوی موسی و می بینم او را فذکر من لونه و شعره شیأ پس ذکر کرد آنحضرت
 از رنگ موسی و موسی وی چیز را که گفت کندم کون است و رجل الشعر است چنانکه گذشت و اضحا اصبعیه فی اذنیه نه نهنده بر دانت خود را
 در هر دو گوش خود چنانکه در اذان می نهند برای بلند می آواز له جواد الی الله بالتلبیه مرا و با آواز بلند و زاری و فریاد است بسوی خدا و ربیک

گفتن که چو مان می کنند و جوار بضم جیم و تخفیف هزه بعد از کاف و آخر را در اصل با کت کا و و در کرمه عجل اجداله خوار جوابی هم قرائی آمده است و بمعنی آواز بلند کردن بدعا و تضرع و زاری نیز آمده ما و ا. لهذا الوادی در حالی که گذرنده است موسی درین وادی قال فرمنا حتی آتینا علی ثنیة گفت این عجب است سر بر کردیم تا آنکه بر آمدیم بر کوهی و ثنیة یعنی مثله و کسرون و تشدید تخانیه راه باشد بر کوه فقال ای ثنیة هنده پس رسید آنحضرت کدام ثنیة و کدام کوه است این قالوا ههنا این کوه ههنا است بفتح ها و سکون را و شین هجده نام کوهی است میان مکه و مدینه اولفت یا گفتند کوه لغت است مکه لام و فتح آن و سکون فاینه نام کوهی است درین راه شک را ویت فقال کافی نظر الی یونس علی ناقه حمراء علیه جبة صوف پس گفت آنحضرت کویای بییم بسوی یونس سوار بر ناقه سرج بروی چه پشیم است خطام ناقه خلبه ما را ناقه و می از پوست خز است خطام مکه خا و مجمر و غلبه بضم خا و مجمر و سکون لام و ضم آن ما و اجداله الوادی گذرنده باین وادی ملبیا تلبیه کنند که کج می آید و او مسلم تلبیه دیدن آن حضرت انبیا را صلی الله علیه و آله و سلم و علمیم کنا میت از یقین تمام معنی من چنان علم دام باحوال ایشان که در حالت حیات داشتند کویا که می بییم آنرا و بعضی گفته اند که این همه در نام است و بعضی بر آنند که این تمثیل است که گفت کرده شد برای آنحضرت و در آورده شد در حسن شترک و صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از اهل تحقیق میگویند که هر گاه آن وقت دید که در حالت حیات داشتند و این در عالمی می باشد که در آن جا ماضی مستقبل و حال نیست و تحقیق این از کلام بعضی از صوفیه که در حقیقت زمان و مکان محکم کرده اند باید جست گفت بنده مسکین عبدالحی بن سیف الدین رحمه الله عن ثویب لظن و التخیل که چون اتفاق است بر حیات انبیا صلوات الله و سلامه علیه اجمعین بحیات حقیقی دنیا و می لیکن محجوب اند از نظر عوام پس بحقیقت نبوت انبیا را چه می خورد صلی الله علیه و آله و سلم بی منام و بی مثال و بی اشتباه و بی استحال ۲۰ و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال خفف علی داود القرآن گفت بک کردانیده شد بر داود علیه السلام قرائت بود و تورات را فکان یا موبدا و ابه فشرح پس بود داود که امر میکرد و زین کردن چاره های خود را پس زین کرده میشدند فیقرأ القرآن قبل ان شرح دوا به پس میخواند داود و قرآن را و تمام میکرد و از پیش ایشان که زین کرده میشدند دوا به و می معلوم نشد که چند بود دوا به داود و در چه مقدار از زمان زین کرده میشدند اما این قدر معلوم است که از مجرای عادت بیرون بود خصوصا قرائت تورات با آن بسیاری و درازی که داشت چنانکه میگویند که حفظ وی معجزه انبیا می بنی اسرائیل بود و عزیر علیه السلام را که بعد از احیا ویرا شناختند بحفظ تورات شناختند و این از قبیل طی و سبطه ان است و آن امری مقرر است نزد عارفین و از سیدنا امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز نقل است که در کتابی پایی هینما و توانا پایی دیگر در کتاب بنادین ختم قرآن میکرد و در دایمی از مکرر مکه تا باب وی و لایا کل الامن علی دیده و می خورد داود و روزی مکرر اکتب کار هر دو دست خود که زره بافی بود دوا به البغادی ۲۱ و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کانت امراتان معهما ابناهما کانت آنحضرت بودند و زن که با آن دوزن دو پسر آنها بودند یعنی هر یکی از آن دوزن پسر داشت جلاء الذئب فذهب باین احدی هما آمد کرک پس بر دوسر یکی از آن دوزن را فقات صاحبها انما ذهب باینک پس گفت زنی که صاحب آن زن بود بزرده است کرک مگر پسر ترا و قالت الاخوی انما ذهب باینک و گفت زن دیگر بزرده است مگر پسر ترا پس خلا فی میان این دوزن افتاد هر کدام میگوید که پسر ترا بزرده مرا فقات کتا الی داود پس قصه بزرده آن دوزن بسوی داود تا حکم کند در میان ایشان فقضى بملکوی پس حکم کرد بان پسر برای زنی که کلان تر بود به جت شبستی که پسر با آن دید با بخت آنکه در دست و پا بود یا بدلیل دیگر که سناخ شد مرا و را با جتها و این حکم داود بوجی نبود و الا خلاف آن سلیمان را کنجایش نمیداشت فخر جتا علی سلیمان بن داود پس بیرون آمدن آن دوزن بر سلیمان و آمدن نزد وی فاجبتاه پس جز دادند سلیمان را بصورت قضیه فقال ای توفی بالسکین اشقه بینکما پس گفت سلیمان بیارید نزد من کار در دوپاره که من این پسر را میان شما بکپاره بکلی دهم و پاره دیگر را بدیگری مقصود سلیمان علیه السلام ازین امتحان شفقت آن دوزن بود و نامتنیز کرد که در کتب فقالت الصغری لا تقبل و حکم الله پس گفت زن خرد تر دوپاره مکن پسر را رحمت کند ترا خدا تعالی هوا بنها این پسر پسر زن کلان نما و هم بسوی ده فقضى به للصغری پس حکم کرد سلیمان بان پسر مرز خرد تر ظاهر ابعاد وی که بی قرار هم کرد که این پسر صغری است پس بسوی داد که از قبل انجا میگویند که سلیمان چون نقض کرد حکم داود را با آنکه حکم پیغمبر بود و منقوض نمیکرد اگر چه با جتها و باشد و جواب میگویند که آن حکم از داود علیه السلام بطریق خرم و قطع نبود بلکه بطریق اخیال بود و مقدر کرده بود که حکم کند و تواند که نسخ حکم مجتهد فیه جایز باشد در شریعت ایشان و الله اعلم متفق علیه ۲۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال سلیمان لا طوفی الیلة علی سبعین امراه گفت سلیمان علیه السلام هر آنکه طواف کنم امشب بروم زن کنایت از جامع کردن ایشان است و فی دوا به ما انما امراه و در روایتی طوف بعد زن و امشده است کلهن فاتی بقادس یجاهدنی سبیل الله هر یک از آن زنان بیارد یعنی برای سوار شدن که کارزار کند در راه خدا سلیمان علیه السلام این عدد را بخود بر بست و عزم کرد که انجمن کند فقال له الملك قل انشاء الله پس گفت مرسلان را فرشته بگو انشاء الله یعنی میگویم این را و میشود این اگر خواسته است خدا که بخواست وی هیچ چیز وجود نیاید و خواست بنده بخواست وی بودی نثار و فلم یقل و نسئ پس گفت سلیمان انشاء الله در وقتی که ملک گفت و بعد از

و بی شک بخت آنکه فراموش کرد و ظاف علیهم پس طوف کرد و گشت کرد و سیلان یعنی این زنان را و جماع کرد و این دلالت میکند بر کمال قوت و شجاعت و شجاعت علیها السلام و بیانات زیاد و بقوت با و امری مقرر است میان مردان و نقصان آن معدود از نقایض خصوصاً حضرات انبیاء و حال سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم اقوی شاهد کمال است و تصور آن بصورت نقصان طبیعت ربانیت است و احوال اهل بخت نیز از شواهد است فلم یحتمل منهن الا امراته واحدة پس بار داشتند ازین زمان هیچ زنی که یک زن و بجاء ثا بشق و جعل و آورد این زن و زانید نیمه مردی و تنی را بی سر و شق پاره از چیزی فی الصراح شق کبر نیمه چیزی و اید الذی نفس محمد بید و سو کند کسی که بقای ذات محمد و دست اوست لوقال اگر می گفت سلیمان انشاء الله تجاهد وافی سبیل الله برآیند از برزنی سپری بوجود می آید و جدا میگردند همه در راه خدا فرسایا در حالی که سوارانند اجمعون همه ولیکن این عتی بود از سلیمان علیه السلام و ابتلائی از حضرت حق سبحانه و تعالی و لهذا توبه کرد و انا بت آورده بخت حق چنانکه در قرآن مجید گفته است متفق علیه ۲۳ و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال کان ذکرا یبغضنا کفنا انحضرت که بود ذکرا علیه السلام در و در که از حرف در و در می روزی میخورد و بخیریم خوب تراشیدن و ذکرا بید و قصر بر دوامه و دوا مسلم ۲۴ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا اولی الناس بعیسی بن مریم فی الاولی والاخره من نزدیک تر و متصل ترین مردم بعیسی علیه السلام در آغاز و انجام زیرا که نیست میان آن حضرت و میان عیسی بن مریم و عیسی بن مریم بود و مقدم وی صلی الله علیه و آله و سلم و مهند تو عدین وی بود و در آخر زمان نایب و خلیفه انحضرت کرد و والانبیاء اخوة و عیسی بن مریم و بنی برادران یک پدر و اهلان هم شتی و ما در ان ایشان مختلفند و علایق عین و تشدید لام فرزند ان یک پدر از چند زن چنانکه خیاف برادر از یک مادر و از پدران متعدده انکه از یک پدر و ما در ان ایشان را اعیان خوانند پس میفرمایند بنی برادران همه از یک پدرند و ما در ان ایشان متعددند تشبیه کرد و چیز را که مقصود از بعثت نبیاست که ارشاد و هدایت خلق است به پدر و شرایع ایشان را که مختلف و متعددند و ما در ان کذا قالوا و در کلام بعضی مشایخ و اققشه است که انباء اسمیل اخیا فلیس بینهم خلاف راه روان طریق حق سپران یک مادرند که شریعت باشد و پدران ایشان مختلف اند که مشایخ و مرشدان ایشان باشند که هر یک تربیت بطریق دیگر میکنند و دینهم واحد اصل دین بنی برادران که توحید است یکی است و انبیا همه در عقاید دینی متحدند اگر چه در شرایع و اعمال مختلف اند به جهت حکمت و مصلحت ارشاد مردم مناسب احوال بنی برادران بنی دینیت در میان ما یعنی من و عیسی هیچ بنی برادران پس قرب و اتصال معنوی در همه نبیاست که است و خصوصیت قرب و اتصال صوری بعیسی است علیه السلام متفق علیه ۲۵ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کل بنی آدم یطعم الشیطان فی جنبه با صعبه حین یولد هر فرزند آدم می خلد و میزند شیطان در بر و د و پهلوی وی بر و انگشت خود در سبکام که زائیده میشود فرزند آدم غیر عیسی بن مریم جز عیسی بن مریم یطعم الشیطان تا یخلد فطعم فی الحجاب پس خلایه و زو انگشت در پرده مراد پوستی است که مولود در وی میباید که آنرا میخورد و میگوید انگشت در وی خلایه و بجد عیسی زید و کلام درین حدیث ما من مولود الا میس الشیطان در باب الوسوسه گذشت و معلوم شد که انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مستثنی و خارج است ازین حکایت از احوال بنی آدم جز خود میکند متفق علیه ۲۶ و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کل من الرجال کثیر کفنا انحضرت کامل شد ندان مردان بسیاری و لم یکل من النساء الا مریم بنت عمران و کامل نشدند از زنان مگر مریم دختر عمران و آسمیه امواة فرعون و آسمیه زن فرعون ظاهر این حدیث ناظر است در اکملیت و افضلیت این دو تن از هر که چیز ایشان است حتی فاطمه و خدیجه و عایشه و سایر از واج مطهرات و توجیه میکند مراد نساء در اعم ساقی است یا این کلام پیش از نزول وحی بود و فضل و کمال این مطهرات باشد یا اینها مستثنی اند از آن بقریه احادیث دیگر که در مناقب فاطمه زهرا و اققشه است که فاطمه سیده النساء اهل الجنة و در بعضی طرق از حدیث افضلیت فاطمه و مریم و سید را استثناء آورده و بالجمله احادیث مختلفه درین باب آمده پس یا جبات و حیثیات متعدده دارند یا تخصیص عمومات قائل شوند و در رساله فارسیه در عقاید اقوال علما درین باب نقل کرده شده است و الله اعلم درین حدیث فضل عایشه بلکه افضلیت او را بیان کرده و فرمود و فضل عایشه علی النساء کفضل الثرید علی سایر الطعام و فضل عایشه بر زنان دیگر اتد فضل ثرید است بر باقی طعام و ثرید طعامی مشهور است که آنرا استکنه گویند و ثریدان شکتن در کاسه متفق علیه و ذکر حدیث انس و ذکر کرده شد است حدیث انس که در وی یا خیر البریه و اققشه است و ابی هریره و ذکر کرده شد است حدیث ابی هریره که در وی ای الناس اگر مراد است و حدیث ابی هریره و ذکر کرده شد است حدیث ابن عمر که در وی است الکرمین ابی الکرمین فی باب المغاخره و العصبه که گذشت الفصل الثانی عن ابی دین نوح را و کسر زای و سکون تخانیه صحابی مشهور است عدا وی در اهل طایف است قال قلت کفتم یا رسول الله این کان دنیا قبل ان یخلق خلقه کما بود پرده پیش آنکه پدید آید خلق خود را قال کان فی عجماء کفتم انحضرت بود در عجماء گفته اند که مراد بهار و مد و سحاب رقیق یا کثیف برهم نشسته و روایت کرده شد است عجماء و بقصر و بر تقدیر ما و بدان امری است که ادراک نکند از اعقل و زبرد بکنه آن و وصف و قول وی که فرمود ما خلقناه هواء و ما فو هواء

حدیث

و بنو ذریوی هوا و بنو ذریوی هوا کثایت از آنکه بنو با دی چیزی پس حاصل آن راجع کرد بمضمون کان الله و لم یکن محشی و بعضی گفته اند که این اشارت است
بدفع توهم کان زیرا که ابرمتعارف محال است وجود وی بی مکان و بی هوا از هر بی گفت که ما ایمان آوردیم بدان و بکف نداریم از انجیزی و بعضی گفته اند که
مرا در سوال آن بود که این کان عرش ربا و لهند افرمود و خلق عرشه علی الماء و پیداکر و عرشش خود را بر آب دواد الترمذی و قال قال گفت
که گفت بنیدین ها دون که از غلام امت و انه حدیث و ما فظ متقن صحیح الحدیث و امام احمد ثانی او گفته و اصل او از بخارا است و فضایل او بسیار است
مات من سبع عشر و اربعین الهام ای لیس محدثی یعنی عمار کثایت از آنست که بنو با دی چیزی چنانکه گفته شده و عن العباس بن عبد المطلب عم
انه کان جالساً فی البطحاء و ایت از عباس گفت که وی نشسته بود در بطحای که نام موضوعی است و بطح آب رود و در سنگلخ فحشاء نشسته بود و
گروهی از مردم و ظاهر عبارت حدیث در آنست که این قضیه پیش از سلام عباس بود و آن گروه نیز سلمان بودند و رسول الله و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم جالس نشسته است فوفت بمعا به قنطرة و الیهما کثرت ابری پس نگاه کردند آن جماعت بسوی آن ابر فقال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ما لشمون هذه پس گفت آنحضرت چه نام میکنند این را قالوا السحاب گفتند این سحاب است یا نام میکنند این را صحاب سحاب
برقع و نصب هر دو و ایت قال گفت آنحضرت و المن و وزن هم نام میکنند بضم میم و سکون زای و وزن ابر سفید گویند قالوا و المن کفند وزن هم نام
میکند قال و العنان گفت آنحضرت و غان نیز نام میکنند بفتح عین قالوا و العنان گفتند و غان هم نام میکنند و فی القاموس غان ابری که نگاه ندارد آب را
قال هل تدرون ما بعد ما بین السماء و الارض گفت آنحضرت آیا در می یابید و میدانید که چه چیز است و چه مقدار است و جوری مسافتی که میان آن
و زمین است قالوا لا ندی گفتند نمیدانیم قال ان بعد ما بینهما گفت آنحضرت که دوری مسافت که میان آسمان و زمین است اما واحد قریب و اما
اثنان و یا دو و اثلث یا سه و سبعون سنة و مائة و سال است یعنی مسافت هفتاد و یک سال است یا مائة و دو و یا مائة و سه سال
و این نزدیک از شک را و می است و السماء التي فوقها كذلك و آسمانی که بالای اوست نیز همین است که مسافت میان این آسمان و آن آسمان هفتاد و چند
سال است حتی عدد سبع ممالی تا آنکه سر و آنحضرت هفت آسمان را در حدیث دیگر بیاید که بعد میان زمین و آسمان و بهم چنین میان آسمان ها پانصد
ساله را است و پری هر آسمان نیز مقدار پانصد ساله را است و طبعی گفته که مرا و سبعین مبالغه است نه عدد و معین و این عدد برای مبالغه بسیار آید و الله اعلم
ثم فوق السماء السابعة سبع عبادان بالاسمان هفتم دریا آبی که بین اعلا و اسفله که بین سماء الی سماء مسافت میان بالایی آن و پادمان
وی مانند مسافتی است که میان آسمان و آسمانی دیگر است در اخبار آمده است که حق تعالی زیر عرش دریا فی آفریده است که از آن باز که عرش را پدید کرده
است آن دریا زوان است ثم فوق ذلك ثمانية اوعال پسر بالایی آن دریا شست فرشته است بر صورت او عا ل جمع و عل بفتح و او و سکون عین
بر کوهی بین اخلاص و و هر که مثل مابین سماء الی سماء مسافت میان سماء ایثان و سرین های ایثان مقدار آنچه میان آسمان و آسمانی دیگر است
ثم علی ظلوم من العرش بتر بتر پتاهای ایثان عرش است بین اسفله و اعلاه مابین سماء الی سماء مسافت میان پادمان عرش با بالایی آن
مقدار آنچه میان آسمانی تا آسمانی دیگر است ثم الله فوق ذلك پسر خدای تعالی بالایی است بعلو و عظمت و حکم و عزت و بیکان و جبت و استقرار و سکون
و این تصویر می و تمثیلی است بای علو و عظمت الی تعالی و تقدس که وی فوق همه و و اکل است چنانکه در قرآن مجید میفرماید و الله من و انهم محیط و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم خواست که ایشان را از شغل غلیات برداشته بتصور علویات و تفکر در ملکوت سموات و ارض متعلق سازد تا از آنجا بترقی کرده به ساحت
و بر پا و رنده ایشان متوجه گرداند و از کفر قاری به پرستش تان که در اسفل سا فلین افتاده اند باز دار و فافهم و بالله التوفیق دواد الترمذی و ابوداود
و عن جابر بن جهم و قح با بن مطعم بضم میم و سکون ط و کسر عین صحابی است از اشراف قریش از اولاد عبد مناف اسلام آورد پیش از فتح بعد از
عام خیبر عالم بود و علم انساب و اخبار و ایام عرب ثاکر دانی صدیق رضی الله عنه قال فی دعوه قال فی دعوه قال فی دعوه قال فی دعوه قال فی دعوه
آنحضرت را با و به شجری فقال حمدت النفس در شقت انداخته شرفها و جعل الیهال و کرسنه شد اهل و حلال و نمفک الاموال و نقصان کرده
شده لها و هلك لانها و هلك کثارت چاره ها و فاستسقى الله لنا پس طلب با مان کن غلغالی ما فانا نستشفع بك علی الله پس بدستی با طلب شفاعت
میکیم بتو برخدا یعنی ترا شفیع و وسیله میگیریم بدرگاه حق تا با مان بفرستد و نستشفع بالله عليك و طلب شفاعت میکنیم بخدا بر تو و خدا را شفیع می گیریم نزد
تو تا با مان طلبی از وی فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبحان الله سبحان الله کر فاذال یسبح حتی عرفه لك فی وجوه
اصحاب پس همیشه تسبیح میکرد آنحضرت بتعجب و غضب تا آنکه شناخته شد اثر غضب در رویهای اصحاب و می یعنی صحابه بغضب آنحضرت متاثر شدند تا در
رویهای ایشان نیز اثر آن ظاهر شد قال پسر گفت آنحضرت و میك و ای بر تو و عجب از تو انه لا یستشفع بالله علی احد بدستی شان اینست طلب شفاعت
کرده نمیشود و بخدا هیچ کی و وسیله گرفته نمیشود و او را مثان الله اعظم من ذلك امر خدا و قدر و مرتبه او بزرگتر است از آن که وسیله سازند او را

نزد کسی و میخواستند هم ما الله وای تر آید میانی و در جی بانی که حیت خدا و صفت و عظمت او حیت ان عرشه علی سیموانه لکذا بدستیکه عرش او که وی با
محیط است بر آسمانهای هر آینه اینچنین است و قال با صابحه مثل الغبة علیه و اشارت کرد آنحضرت برای نمودن و فهمیدن صورت بکذا انگشتان خود بر کف
دست خود معنی احاطه وی تمام آسمانها چه جای زمین با و انه لیا طبه الحیط الرجل بالاکب و بدستی عرش با آن عظمت و سعت هرگز آواز نمیکند مانند
آواز کردن پالان شتر سوار یعنی عاجز می آید عرش از برداشت عظمت حق مانند تخم پالان باز بر داشت سوار اطمینان آواز پالان و زمین و شکم تپ و ناله بدین شتر که این
تصویر و تمثیل عظمت الهی است بر قدر فهم اعرابی دواہ ابوداؤد و عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قال ذن
لی ان احدث عن ملک من ملائکة الله من جملة العرش کف آنحضرت اذن کرده شد مرا که حدیث کنم و جزو دم از عظمت فرشته از فرشتگان خدا
از حاطان عرش و بردارندگان آن ان ما یبر شجرة اذ منه الی عاتقہ که میان دوزخ و کوشش دشتی مسیره سبع مائة عامه جای سیر مفصل است
عاتق دوش و بعضی گفته اند میان دوش و کوشش و کوشش و دواہ ابوداؤد و عن ذواؤد یعزم زای و تخفیف را اولی بن ابی اوفی یقع بینه و سکون دوا
و فارتعاش تابعین است قاضی بصره بود و از علما و فضلا و عباد زمان خود از ابن عباس و ابوهریره و سلع و در دروسی در نماز فراموش میگرد و آیت فاذا فرغنی
الناقوس یخون صیحه زود جان دوا سنده ثلث و تحین در زمین و لید بن عبد الملك ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لکبرئیل روایت میکند
ز راره که آنحضرت گفت جبرئیل را هیل لایت و یک آیت او دیده پروردگار خود را فافقض جبرئیل نفض بغا و ضا و جفا فاشدن و انقراض لرزیدن و ناقض
تب لرزه را گویند میگوید پس بلرزد جبرئیل از دشت این سوال و تصویر این حال و قال و کف یا محمد ان بلینی و بینه سبعین حجابا من فوس بدستی
میان من و میان خدا پنجاه است غایت آنکه آن پردای توانی است و آن صفات لکیز جبرئیل است بلکه صفات حق نیز که صفت پرده ذات است و
تعیین عدد موقوف بر علم تاریخ است و در روایتی سبعین الف حجاب و تواند که کنایت از کثرت حجاب باشد و در حدیث دلیل است بر جواز از روایت حق سبحان
از جهت سوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از ان و کلام جبرئیل نیز دلالت دارد بر ان و فرق میان لکیز و بشردین باب حکم است اگر چه بشردرجب روحانی است
جمع است و خود و شراقی باشد در روز قیامت برویت حق و در روایت * ملائکه خلاف است فافهم لود نفوت من بعضها لا حقوت اگر نزدیک شوم از بعضی
حجابها هرگز نبوزم بیت اگر یک سر و سوی برتر برم فروغ تجلی بسوزد یم این عبارت فافهم و حجب صفات حق و انوار ذات اوست تعالی شانه هکذا فی
المصابیح همچنین است در مصابیح که از زبانه روایت کرده نام صحابی نبوده است و دواہ ابونعیم فی الحلیة عن انس در روایت کرده آزا ابونعیم در علیه کما
کتاب اوست از انس و تواند که زبانه از انس روایت کرده باشد الا انه لم یذکر لیکن ابونعیم ذکر کرده است این عبارت را که فافقض جبرئیل و باقی جواب را
ذکر کرده و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله خلق اسرافیل منذ یوم خلقه بدستی خدا تعالی پدید کرد
اسرافیل را از ان روز که پدید کرده است صافا قدمیه در حالی که صف زنده است هر دو پای خود را لا یرفع بصره بر میدارد و اسرافیل چشم خود را یعنی از صورت
این عبارت از تهی و انتظار وی برای امر برفع صورشاید که در همین زمان فرمان در رسد بینه و بین الوب میان اسرافیل و میان پروردگار و تبارک و تعالی سبوح
فوقه انقضا و نواز است که حجاب است مامنها من فوس یدنومنه الا احترق میت از ان بقا و نور هیچ وزی که نزدیک شود از پروردگار تعالی مگر آنکه بسوزد
دواہ الترمذی و صحیح و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لما خلق الله ادم و حواء روایت از جابر که آنحضرت گفت بخدا
که پدید کرد خدا تعالی ادم با و اولاد او را قال لما لک یا داب خلقهم یا کلون و یشربون و یسکون و یوکلون گفتد فرشتگان ای پروردگار پدید کردی تو را
را که میخورند و مینوشند و جمیع میکنند و سوار میشوند فاجعل لهم الدنیا و لنا الاخرة پس ایشان را دنیا بگردان و ما آخت یعنی چون ایشان متع اند دنیا و ما را آن
متقی نیست ایشان را پس دنیا باشد و ما را آخرت و جمع کردن میان دنیا و آخرت را ایشان را زیادت است قال الله تعالی لا اجل من خلقته میدی
نیکو دانم کسی را که پدید کرده ام من اعدا بر دو دست قدرت خود جامع میان جلال و جمال و فضیلت فیه من دوحی و مدیدم من در وی از روح خود خواص
برای تشریف و تکریم است کن قامت لک لکن فکان سمی کسی که کفتم من او را و پدید کردنش پس شود و آدم و ذریت وی این را هم دارند و چون تشریف تکریم
و لهذا ایشان جامع کمالات صوری و معنوی و حسی و عقلی دنیا و آخرت شدند و این حدیث دلیل است بر افضلیت بشر بر ملائکه دواہ البیهقی فی شعب
الایمان ۶ الفصل الثالث عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم المؤمن اكرم على الله من بعض ملائکة الله
بزرگتر است بر خدا از بعضی فرشتگان و می تفصیل این سله ذکر است و کتب کلام دواہ ابن ماجه ۲ و عنه قال اخذ رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم بیدی و هم لابی هریره است که گفت که گفت آنحضرت بر دو دست مرا فقال پس گفت خلق الله التربة یوم السبت پدید کرد
خدا تعالی خاک را روز شنبه و خلق فیها الجبال یوم الاحد پدید کرد در وی کوهها را روز یکشنبه و خلق الشجر یوم الاثنين پدید کرد در وی درختان
را روز دوشنبه و خلق المکعبه یوم الثلاثاء پدید کرد و در وی را یعنی چیزهای ناخوش را روز سه شنبه و خلق النود یوم الاربعاء پدید کرد و در وی را

میر کشند

نادر است

فصل

روز چهارشنبه این روایت مسلم است و در روایت غیر او خلق النون یعنی پیداکردن دوحه را روز چهارشنبه و توانکه نور دوحه هر دو درین روز پیداشد و
 وبت فیها الدواب یوم الخلیل وراکنه و کرد در زمین چنبد را روز پنجشنبه و خلق آدم بعد العصر من یوم الجمعة و پیداکرد آدم را بعد از نماز و روز جمعه
 فی آخر الخلق و در آخر پیدایش و انوال الساعة من النهار و فیما بین الصلوات لللیل و در آخر ساعت از روز در میان عصر تا شب و این همه جمع نام کرد که
 پیدایش همه در وی جمع شد و فضیلت و در آخر ساعت او را دوا و مسلم و عنه قال بینما نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم جالس و اصحابه و در میان
 آنکه آنحضرت نشسته است و یاران او از حق علیههم صحاب کاه آمد برایشان ابری و در بعضی نسخ سحابه فقال نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت
 ما هذا پس گفت آنحضرت آیا درمی باید صیبت این قائلو گفتند بر عادت خود الله و مرسله اعلم قال هذه الهان گفت آنحضرت این غان است سابقا کثرت
 که غان بفتح عین نام ابراست و هذه دوا یا الارض فرمود این ابر یا دریا می زمین است و دوا یا برای جمله جمع را ویه است و رادیه شتری که بوی آب کند تشبیه کرد
 ابر را بدان یسوقها الله تعالی القوم لا یشکر و نه میراند خدا تعالی آنها را بسوی قومی که شکر نمی کنند خدا را و لایعوفه و میخوانند او را درین کتاب است از
 نظر این قوم که برین نعمت شکر نمیکنند ثم قال هل تدرون ما فوقکم پسر گفت آنحضرت آیا درمی باید شما صیبت بالای شما قائلو گفتند صیاب الله و مرسله اعلم
 قال فافها الترفع گفت آنحضرت بدستی آن چیزی که فوق شماست رفیع بروزن ضیل آسمان و بعضی گفته اند نام آسمان دیامت سقف محفوظ آسمان یحقی
 است نگاه داشته شده از افق دن تشبیه کرده آسمان را بقف خانه و موج مکشوف و آسمان موجی است منع کرده شده از سقوط موج نیز تشبیه کرده اند چنانکه موج معلق
 و بر او ایستاده آسمان نیز معلق است بیستون ایاده ثم قال هل تدرون ما بینکم و بینها پسر گفت آنحضرت آیا میدانید چه قدر مسافت میان شما و میان
 آسمان قائلو گفتند صیاب الله و مرسله اعلم قال بینکم و بینها خمسمائة عام گفت میان شما و میان آسمان پانصد ساله راه است ثم قال هل تدرون
 ما فوق ذلك پسر گفت آنحضرت آیا میدانید صیبت بالای این آسمان قائلو الله و مرسله اعلم قال سما آن بعد ما بینهما خمسمائة سنة گفت بالا
 این آسمان دوا آسمان و دیگر است که دوری مسافتی که میان آن دوا آسمان است پانصد ساله راه است ثم قال كذلك پسر گفت آن حضرت همچنین حق علیه
 سموات تا آنکه شمر و هفت آسمان را بالای یکدیگر مابین کل سماءین مابین السماء و الارض مسافت میان هر دو آسمان مقدار مسافتی است که میان آسمان
 و زمین است یعنی پانصد ساله راه ثم قال هل تدرون ما فوق ذلك قائلو الله و مرسله اعلم قال ان فوق ذلك العرش گفت بدستی که بالای آن
 هفت آسمان عرش است و بدینه و بین السما بعد ما بین السماین و میان عرش و میان آسمان مقدار دوری میان هر دو آسمان است ثم قال هل تدرون
 ما الذي تحتکم پسر گفت آنحضرت آیا می دریا بدستی آن چیزی که زیر شما است قائلو الله و مرسله اعلم قال لها الارض گفت آنحضرت زیر شما است
 ثم قال هل تدرون ما تحت ذلك پسر گفت آنحضرت آیا میدانید صیبت زیر این زمین قائلو الله و مرسله اعلم قال ان تحتها ارضا اخرى گفت بدستی زیر این
 زمین زمین دیگر است بینهما مسیوة خمسمائة عام میان این دو زمین مسافت پانصد ساله راه است حتی عد سبع ارضین بین کل ارضین مسیوة
 خمسمائة سنة تا آنکه شمر و آنحضرت هفت زمین را میان هر دو زمین پانصد ساله راه ازین حدیث معلوم میشود که نسبت مسافت و دوری میان زمین با
 بر و فوق نسبت آسمانهاست پس آنکه میگویند که طبقات زمین همه متصل یکدیگر اند و بهم پیوسته و لهذا عرض را در قرآن مجید مفرد ذکر میکنند و سموات را بلفظ جمع
 این حدیث است و شاید افراد را در زمین باراده همین زمین است که زیر ایشانست و برین های دیگر کار ندارند بخلاف آسمانها که از همه فیض و انوار میرسد و الله اعلم ثم قال
 والذي نفس محمد بيده لو انكم دليتم بجبل الى الارض السفل لبطه على الله ان يردى كما فرور با می کردید رسی را بسوی زمین که پایان از همه است
 بر آینه می قفادان رسن بر خدا چهرن در احادیث دیگر فوقیت و احاطت پروردگار تعالی و تقدس بر عرش عیان یافته است احاطه و وجود علم و قدرت
 و ظهور آثار صفات افعال در زیر زمین باین کرد که هر جا قدرت اوست و زیر و بالا همه را احاطه کرده است ثم قرأ پسر خواند آنحضرت این آیت را که هو الاول
 والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شيء عليم ثم قال این آسمان شریف سابقا در شرح آسمان حنی معلوم شده است دوا و احمد و الترمذی و قال الترمذی
 قراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا یند تل علی نادا و لبطه علی علم الله و گفت ترمذی خواند آنحضرت این آیت را دلالت دارد آنکه
 مراد در حدیث که گفته است لبطه علی نادا لبطه علی علم الله بقرینه و هو بكل شيء عليم یعنی می افتد آن رسیان بر علم خدا و قد دته و سلطان و بر قدرت او و بقرینه
 او و علم الله و قد دته و سلطان و بر قدرت او و بقرینه و هو بكل شيء عليم یعنی می افتد آن رسیان بر علم خدا و قد دته و سلطان و بر قدرت او و بقرینه
 مکانی نمید و هو علی العرش و خدا به تجلی ذات خود بر عرش است کما و وصف نفسه فی کتابه چنانکه وصف کرده است وی تعالی و تقدس ذات خود
 ما در کتاب خود گفته الرحمن علی العرش استوی و هو رب العرش العظيم یا مراد و جمیع آنکه ذکر کرده از وجود علم و قدرت و سلطان و وجود
 ذات بر عرش چنانکه و هو الله فی السموات و فی الارض فرمود و الله بكل شیء محیط و بر هر تقدیر این آیات اگر چه بطاهر موهم حجت و مکنند و لیکن بحقیقت
 کثایت و عبارت از ظهور سلطان علم و قدرت اند و مملد با آنها حقایق و معانی است که مناسب حدس و نزاهت اویند تعالی شأنه و عظم بران و الله اعلم

بعضی گفته اند که معنی آنست که پیغمبر داده شده است از خجرات و چیزی که بود مانند آن امر پیغمبر را که پیش از وی بود از خوارق عادات و اما سوره عظیمه من که
وحی است داده نشد هیچ یکی را و لهذا بیشتر شدند تابعان من و این معنی بحسب عبادت ظاهر تر میباشد اگر چه تقریر اول جود و احکام است و اکثر شراح بر آنند فافهم
و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اعطيت خمساً لم يعط احد من قبلى داده شده ام ۴ من پنج خصلت که
داده نشده است هیچ یکی پیش از من نصرت بالوعب مسیوة مشهور فتح و ظفر داده شده ام من با غنا فتن ترس و دل دشمنان من از سافت کلاه
راه و تخصیص این نسبت بانبیاء است صلوات الله و سلامه علیه و ام سلاطین و جبار بره خارج بحث است و مقصود حصول فتح و ظفر است بر عیب که بفضل
حاصل شود اما مجود و قوع رعب چیزی دیگر است فافهم و جعلت لی الامر من مسجد او که دانیده شد برای من تمام روی زمین سجد کاه که دست
در وی نماز گذاردن و در ارم سابقه جز در مواضع معبود که بیع و کنایه ایشان باشد درست نبود و بعضی گفته اند که معنی آنست که ایشان نماز نیکدار و نیکو
در جائی که متعین میبود طهارت آن و مباح گردانیده شد برای ما بر جا که باشد جز آنکه متعین کرد و بخاست آن و ظهور داد و گردانیده شد برای من زمین پاک
گشوده که تمیم باشد و برای من دیگر که طهارت جز آب نبود و فایما جعل من امتی ادبر کله الصلوة فلیصل پس هر کدام مرد از امت من که در یابد او را وقت
نماز و یافته نشود آب پس باید که تمیم کند و بگذارد و در آنجا نماز و باین تقریر این قول متفرع بر دو کرد و دهم بگردانیدن تمام زمین مسجد و دهم بگردانیدن و ظهور
و احلت لی لغنائم و لم یحل لاحد قبلی و حلال گردانیده شد برای من غنیمت ها و حلال گردانیده شد هیچ یکی را پیش از من گفته اند که احم سالفه چون
غنیمت میکردند حیوانات را می کشت آن ملک غنیمت کندگان نه بسیار ایشان پس مخصوص گردانیده شد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با خمس و صفی
که بر چیز از غنیمت خوش میکرد و مثل شمشیری یا جاریه مثلاً اختیار میکرد و برای خود و اگر غیر حیوانات را غنیمت میکرد و گرد می آورد و داد و در جائی پس آتش می آمد از
آسمان و از آید و خفت کذافی بعضی الشروح و اعطيت الشفاء و داده شد امر تبه شفاعت عظمی عامه شامله تمام محال و مواطن شفاعت را چنانچه در باب شفاعت
گذشت و کان النبی یبعث الی قوم خاصه و بود پیغمبر پیش از من که فرستاده میشد بسوی قوم خود و خاصه و بقومی دیگر کار داشت و بعثت الی الناس علمه
و فرستاده شد من بسوی تمام مردم بلکه بانس و جن و توانا که بعثت وی صلی الله علیه و آله و سلم بسوی جن بعد از آن شده باشد از جن جهت تعرض بجن نکرد و تحقیق
این در حدیث آمده که ده شود متفق علیه ۱۰ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال فضلت علی الانبیاء لست روتی
است از ابی هریره که آنحضرت گفت فضیلت داده شده ام من بر پیغمبر این شش خصلت در حدیث سابق پنج گفت و اینجا شش بحقیقت فضایل آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم که بدان مخصوص و ممتاز است بسیار است خارج از حد حصر و احصار و لیکن بعضی از آن بقریب وقت و سوال در احادیث مذکور
شد و مقصود حصر نیست و لیت جامع الکلمه داده شده ام کلماتی که جامع کلمات و حاوی معانی کثیره اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم میکرد و بکلامی
موجز که شامل معانی کثیره میشد و این از خواص حضرت خاتمیه محمدیه است مثل انما الاعمال بالنیات ۴ و من حسن اسلام المرء انکره ما لا یحبه ۴ و الدین النصیحه ۴
و امثال آن که هر یکی متضمن معانی کثیره جزئی است و بعضی از علماء از برای جمع این احادیث مقصدی شده قطعی از آن گرد آورده اند و بعضی گفته اند که
ما و بما مع قرآن است که حق سبحانه و در وی در الفاظ سیر معانی کثیره جمع کرده و معنی اول ظاهر تر است و دلالت میکند بر آن روایتی که زیاده کرده است
در وی اختصار فی الکلام و این دلالت دارد بر معنی اول و نصرت بالوعب و نصرت داده شده ام ۴ بر عیب و خوف چنانکه در حدیث مسیره مشهور مذکور
است و احلت لی لغنائم و جعلت لی المادض مسجد او ظهور داد و امر بصلت الی الخلق كافة و فرستاده شد من بسوی خلق همه و ختم فی النبیون و ختم
شد من پیغمبران دوا و مسلم و در تخصیص عموم رسالت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سخن کرده اند که در زمان نوح علیه السلام پیغمبری دیگر نبود پس
باید که مبعوث تمام ملل آن زمان باشد و نیز دعای وی علیه السلام بر تمام اهل ارض بسلامت و غرق دلالت دارد و بر آنکه مبعوث همه بود و اقبال امرویی
نگر وند و نیز سلیمان علیه السلام سیر میکرد در زمین و امر میکرد مردم را با سلام چنانکه بلقیس و جز وی و تهدید میکرد و ایشان را بقتال و این دلیل است بر عموم
رسالت و جواب داده شده است بالعموم بر رسالت در اصل بعثت خود بلکه حادث شد بعد از آن با مختصا خلقی الله بعد از غرق در موجودین اما پیش از غرق
احتمال دارد که وی مبعوث باشد بقوم خود خاصه و چون جز قوم وی بر زمین نبود و نظایر چنان نمود که بعثت وی عام است اما دعای کلیه السلام بر تمام اهل
ارض از جهت آن بود که دعوت وی قوم خود را بتوحید رسید تمامه مردم را از جهت طول مدت عمر وی پس تمادی شدند بر شرک پس ستم شدند عذاب را و
بعضی گفته اند که تواند که توحید عام باشد در بعضی انبیا و الترام فروع شریعت وی عام نباشد و جواب از اشغال بجائی سلیمان علیه السلام گفته اند که معنی
رسالت مخصوص است بجال و اجابات و محرمات اما در مذوات پس مردود میماند بدان و اما و اما تهدید بقتال که بظواهر از خصایص و اجابات فیما یختص
از خصایص آن غایت بلکه آنچه مخصوص است عقاب در آخرت کذا فی حاشیه السیوطی علی النسائی و احتمال دارد که تعدیه بقیس و قتال می از جهت ملک باشد نه جهت رسالت و
صلی الله علیه و آله و سلم و انما قال بعثت بالعموم و بالوعب هم از ابی هریره است که آنحضرت

گفت بر اینگونه شده و فرستاده شده ام من بجامع کلم و نصرت داده شده ام بر عجب شرح این معلوم شد و بدینا انا فاشد و ایلتی التبت بخاتج خراش الارض و در
 اثنا یکی نگه من در خواهم دیدم خود را که آورده شده ام کلیدهای خزینهای زمین را یعنی داده شده است آن کلیدها را فوضعت فی یدنی پس بناده شد آن کلید
 پیش من مراد و فتوحات است که کاشا دباری تعالی بر امت و سی صلی الله علیه و اله و تسلیم از بلا و شرق و غرب و استخراج کنوز و دقایق بامراد و کائنات من
 که در وی سیم و ز راست متفعل علیه ۱۲ و عن ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و تسلیم ان الله ذوی الی الاوض بدرستی فدای
 تعالی فراتم آورد و دور کشید برای من زمین را هر ایت مشا و قها و مغاد بها پس دیدم من بلاد مشرق و مغرب آنرا و ان امتی سیبلغ ملکها ما ذوی
 لی منها و بدرستی امت من نزدیک است که برسد ملک و سی و پادشاهی و سی چیز را که فراتم آورد و دور کشیده شده است برای من از زمین یعنی در
 مشرق و مغرب پادشاه شوند و تصرف کنند و اعطیت الکثرین الاحمر و الابيض و داده شده مراد و کنج سرخ و سفید مراد و کنج سرخ خزینهای اکاسر
 که خزان فارس اند که غالب بر این ز راست و بکنج سفید خزینهای قیاصره که پادشاهان روم اند و غالب بر ایشان نقره است و بعضی گفته اند که مراد جبر
 ملک شام است از جت سرخی رنگ ایشان و با بیض ملک اسر انجبت سفیدی رنگ ایشان و معنی اول ظاهر تر است و انی سألت نبی الامت ان
 لایهلکها بسنة عامه و بدرستی من سوال کردم پروردگار خود را برای امت من این که هلاک نکند امت مرا بقط عام یعنی بقطعی که تمام امت را هلاک نکند و
 لایسلط علیهم عدو امن سوی نفسهم و اینکه بر نگار در امت من دشمن را از جز ذات ایشان یعنی کافران را فستیح بیضی بیضی پس مباح کرد و اند و بنا
 جای اجتماع ایشان و محل سلطنت و قهرمان ایشان را بیضی میان سرای و میان شهر و جای قوم یعنی دشمن که محل استقرار ایشان را است و ایشان را هلاک کرد و ان
 دبی قال و بدرستی پروردگار من گفت یا محمد انی اذا قضیت اموافانه لا یورد بدرستی من چون حکم کنم امری پس بدرستی که آن رو کرده و باز کرد و اند و بنیو
 آن حکم عطا باشد یا لا و انی اعطیتک لا متک ان لاهلکم بسنة عامه بدرستی من و اوم ترا بجهت امت تو که هلاک نکردم ایشان را بقط عام و ان لایسلط
 علیهم عدو امن و اوم نفسهم فستیح بیضی بیضی و اوم ترا که بر نگارم بر امت تو دشمن را از جز ذات ایشان پس مباح کرد و اند بیضی ایشان را و اجمع علیهم من با قاطع
 و اگر فراتم آیند بر ایشان کسانی که در تمام جوانب و نواحی زمین اند یعنی اگر چه کافران تمام عالم جمع شوند حق یکن بعضی هلاک بعضی و بیسی بعضی بعضا
 تا آنکه باشند بعضی از امت تو که هلاک گردانند بعضی و بند و اسیر کنند بعضی را یعنی کافران را ایشان غلبه و تسلط نشود و ملک را نتوانند ستاند و لیکن امت تو میان خود
 جنگ کنند و بعضی هلاک کنند و بند کنند بعضی را این چنین رفته است تقدیر الهی و قضای وی و قضای الهی غرضانه هرگز تغییر نیابد و تبدیل پذیرد و اگر چه امر نکرده
 بدان و حکم شرع بدان تعلق گرفته و داده مسلم ۱۳ و عن سعدان رسول الله صلی الله علیه و اله و تسلیم من مسجد بنی معاویه و رایت از سعد بن
 ابی وقاص که آنحضرت کثرت بر مسجد بنی معاویه که قبیل است از انصار و آلان بیرون مدینه مطهره نشان آن مسجد قائم است و در صحن وی نشان پای ناظر حضرت
 صلی الله علیه و اله و سلم است دخل فو کع فیه و کعتین در آنحضرت پس بگذارد آن مسجد دو رکعت و صلینا معه و کذا و دیدم بابا آنحضرت و دعایه
 طویلا و دعا کرد آنحضرت پروردگار خود را دعا می درازد و در شهادت بعد از آن و ظاهر ثانی است ثم انصرف ستر رکعت آنحضرت از نماز و دعا فقال پس
 سألت دبی ثلثا سوال کردم و در خواستم از پروردگار خود در خصلت را فاعطانی ثلثین و منعتی واحد پس داد مراد و خصلت را و نداد یکی را بعد از آن
 بیان آن در خصلت میکنند که در خواستند و آن دو که داد و یکی که نداد بقبول خود سألت دبی ان لایهلک امتی بالسنة سوال کردم پروردگار خود را که هلاک
 نگرداند امت مرا بقط عام فاعطانیها پس داد مرا این خصلت را و سألت ان لایهلک امتی بالغرق و نیز سوال کردم که هلاک نگرداند امت مرا بغرق عام فتح
 داد و سکون آن و اکثر روایت سکون است فاعطانیها پس داد مرا این را نیز و سألت ان لایجعل بآسمهم یلینهم و سوال کردم که نکرده اند جنگ ایشان با
 میان ایشان که بیکدیگر جنگ بکنند و باس و عذاب و سختی و حرب سخت فنعینهم پس منع کرد و نداد این خصلت را از اینجا معلوم میشود که بعضی دعایای
 انبیا صلوات الله و سلامه علیهم مستجاب نیست و در اجابت هر دعا از پیغمبران کلامی است مذکور در جای خود و چیزی از آن در رساله تنبیه البشائر ذکر کرده ایم ۱۴
 و عن عطاء بن ریان و یقح تخانیة و تخفیف سین و جمل از مشاهیر تابعین و کبار علمای ایشان است مولی میمونه رضی الله عنهما است قال لقیت عبد الله بن عمرو
 بن العاص گفت ملاقات کردم عبد الله بن عمرو بن العاص را قلت اخبرنی عن صفة رسول الله صلی الله علیه و اله و تسلیم فی التودیة گفتم
 ده مرا از بعضی صفات پیغمبر خدا که در تورات مذکور است ظاهر عبد الله بن عمرو تورات خوانده بود و یا از آن حضرت شنیده باشد یا از بعضی اهل کتاب
 که بیان آورده بودند و بود وی رضی الله عنه از اهل علم و کتابت و عالم بکتب سابقه و خوانده بود اینها را و می نوشت احادیث رسول الله صلی الله علیه و اله و
 سلم و وی کثیرا احادیث است مثل ابی هریره و ابو هریره می گفت که فرق میان من و عبد الله بن عمرو همین است که وی بنویسد احادیث را و من نوشتن ننهادم
 پس او را حفظ عطا کرد چنانکه در حدیث دیگر آمده است قال گفت عبد الله بن عمرو و اجل بفتح همز و جیم از حروف تصدیق است معنی نعم یعنی آری خبریدم
 ترا بصفت آنحضرت که در تورات است و الله انه لم یوصف فی التودیة کذا بدرستی آنحضرت وصف کرده شده است در تورات

بعضی صفه فی القتل بعضی صفات وی که مذکور اند در قرآن در سوره آیت یا ایها النبی ناد سلناک مشاهدا ای که می پیغمبر برستی یا فرستادیم ترا شاهد بر اهل
است و مبشر و خبر خوش و بنده نبی و مطیعان را و نذیر و ترساننده از عذاب مرعایان را و حجت بر عینین و پناه مرعوب را و کبر و کبر و سکون را می خلقین
جای استوار که پناه دهد و مراد باین عرب اند زیرا که در غالب خواندن و نوشتن نداشتند بجهت آنکه منسوب بام القری اند که نام که است و تخصیص عرب بجهت آنست
که سبوت در ایشان و از قوم ایشانست و بجهت تحفظ ایشان از سطوت عجم و اگر حراز و عیال شیطان و آفات نفس مراد دارند و وجود شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم
پشت و پناه عالمیان است و بعضی گفته اند که مراد حفظ قوم است از سبب اتصال و نزول عذاب بر ایشان و مادی که وی در ایشانست چنانکه در قرآن مجید میفرماید و ما کان الله
لیعذبهم و انت فیم انت عبدی و ای محمد بنده خاص منی که در حقیقت بندگی خاص پیغمبر است و در مسوولی و توفیق منی و فرستاده منی بخلق سمیعین
للتوکل نام کرده ام من ترا متوکل که همه کارهای خود را بر من سپرده و قطعاً بر حل و قوت خود نهیستاده و لیس بفظ اینچنین متوکل که نیست درشت خود را غلیظ و نه
درشت سخن و لا عذاب بشدیده فاجورنه فریاد کنند و فی الامواق و در بازار با تخصیص بیاز بجهت عرف و عادتت که در اینجا شور و غوغا بسیار میباشد و عذاب
بصا و نیر آمده است و لایدفع بالسیئه السیئه و دور نیکند بدی را بدی یعنی هر که بوی بدی کند بدی جزای وی نمیدهد و لکن معفو و یغفر و لیکن در میگذرد
و میپوشد بلکه احسان میکند و لن یقبضه الله حتی یشیم به الملة العوجاء و قبض میکند روح او را خدا تعالی تا آنکه راست میکرد و اندوه بدایت میکند و جو
وی قوم کج و کماره را بان میقولوا راست کرد اندین ملت کج باین است که بگویند ایشان لا اله الا الله و متصف شوند بتوحید و بفتح بها اعینا عیبا
و میکشاید خدا تعالی باین کلمه چشمهای کور را و اذنا صما و میکشاید گوشهای کور را و قلوبا غلظا و دلهای پاکه نمی فهمند چیزی و یاد ندارند چیزی را کویا در غلاف
و در پرده اند و اه البخادی و کذا و اه الدامی عن عطله عن ابن سلام نحوه و همچنین روایت کرده است این حدیث را در معنی اعطای ابن سیراز
عبد الله بن سلام مانند این حدیث که روایت کرده است بخاری از عطاء از عبد الله بن عمرو و ذکر حدیثیابی هر پاره عن الاخون فی باب الجمعة و ذکر کرده
شد حدیث ابی هریره که در فضایل آنحضرت است و در اقل اولفظ نحن الآخرون است در باب جمعة الفصل الثانی عن خباب بفتح خاء و حمزة و تشدید
موصوفین الادب بفتح حمزة و ما تشدید فو قانیه صحابی است اسلام آورد پیش از آمدن آن حضرت و در الرقم را و عذاب کرده شد در دین خدا و صبر کرد و حاضر
شد بدر را و مشاهدی را که بعد از و است و وی اول کسی است که مر و کوفه و نماز گذارد و بروی امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب قال گفت خباب صلی الله علیه و آله
الله نماز گذارد با یعنی ما انا امست کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صلوة یک نماز را فاطما لها پس از آن نماز را قال الله صلی الله علیه و آله و سلم
صلوة لم تکن تصلیها کذا و وی توانازی را بدرانی که بنودی که میکذار وی نماز باین و داری قال اجل گفت آنحضرت آئی آنها صلوة و غنبة و هبة
زیرا که این نماز رغبت و خواهش و بزم بود یعنی در وی دعا و سوال میکردم و امید اجابت و خوف خشیت داشتم ازین جهت دراز کردم و خشنوع و خشوع بسیار نمودم
و انی سألت الله فیها ثلاثا و بدستی من سوال کردم خدا را درین نماز سه حاجت فاعطانی الثنین و صنعی واحدة پس داد خدا منی را و حاجت را و ندا و یک حاجت را سالته ان لا یهلك امتی سبنة سوال کردم خدا را که بپاک نکره و اندامت مرا بقطعه فاعطانیها پس داد مرا این را و سالته ان لا یسلط علی
عدو من غیرهم و سوال کردم او را که بر نگمارد بر ایشان دشمن را از غیر ایشان یعنی کافران و منافقان پس داد مرا این حاجت را نیز و سالته ان لا یدقی بعضهم
باس بعض و سوال کردم خدا را که پنجاه بعضی از ایشان را عذاب بعضی بجهت گنجه میان خود و بپاک نکره و اندامت مرا بقطعه فاعطانیها پس داد مرا این را و دعا
الزومنی والنسائی ۲ و عن ابی مالک الاشجعی صحابی است و در نام وی اختلاف است بعضی عبد الله گفته و بعضی کعب و بعضی جزان و در نسبت
وی نیز اختلاف بعضی اشعری گفته و بعضی اشجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله بدستی خدای عزوجل اجابکم
پناه داد و خلاص گردانید شما را من ثلث خلل از سه خصلت ان لا یدعو علیکم نیکم فنهلكوا اجماعا کی آنکه دعای بد کند بر شما پیغمبر شاپس بپاک نشود
شما چنانکه بعضی پیغمبران کردند و ان لا یظهر اهل الباطل علی اهل الحق دوم آنکه غالب نیاید اهل باطل یعنی کافران اگر چه بسیار باشند بر اهل حق یعنی مسلمانی
اگر چه کم باشند چنانکه پست و نابود گردانند دین اسلام را و ان لا یجتمعوا علی ضلالة سیوم کاتفاق کنند شما همه بر گمراهی و این دلیل است بر آنکه اجماع محبت است که
عبارت است از اتفاق علمای هر عصر بر حکمی شرعی و مراد علمای مجتهد اند و او ابو داود ۶ و عن عوف بن مالک صحابی است و اول مشاهد وی خیر است
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لن یحیی الله علی هذه الامة سیفین مع نکره خدا تعالی برین امت دو شمشیر را سیفانها و سیفا
من صدها یک شمشیر ازین است و شمشیر دیگر از دشمن این است توبتی گفت معنی اینست که حق تعالی برین امت دو شمشیر جمع نکند که واقع شود آن
بپاک و استیصال بلکه وقتی که است میان خود جنگ کنند بر کار و خدای تعالی کافران از جنگی که میان خود میکردند باز آیند و پی
گفت ظاهر آنست که میفرماید و عده کرد و خدای تعالی که جمع نکند بر امت من دو جنگ معا که میان خود و هم جنگ کنند و کافران هم جنگ کنند بلکه
اگر یکی باشد دیگری نباشد و الله اعلم رواه ابو داود ۷ و عن العباس اند جاء الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم و روایت از عیسی

الفصل الثانی

آیند من و عمل کنند بقضای آن در توقیر و تعظیم و محبت بزرگند از آن و بیدای لواء الحمد و لافخر و بدست من است نیز و محمد و شریعت و انقضرت است بحد بر و سر خلافت و عرب وضع میکند لواء در مقام شهرت و انقضرت را نسبت خاص است بحد که نام وی محمد و احمد و صاحب مقام محمد است و او را محمد و احمد گویند و خدا را محمد گویند و وی صلی الله علیه و اله و سلم حامد و محمود بود و محمد الهی فتح باب شفاعت بر نماید چنانکه در باب الشفاعت گذشته و ما من نبی یومئذ الا من سوا الا تحت لوائی و نیست هیچ پیغمبری در روز قیامت چو آدم و چه هر که جز اوست مگر انکه در لواء لوائی من در آید و پناه من جوید و تابع من باشد و از اینجا معلوم میشود که نظام نیز انحضرت را لوائی باشد چنانکه با دشمنان و سرداران را میباشد و نام وی لواء الحمد بود و انا اول من نشأ الارض و من خستین کسی ام که کافیه میکرد برای وی زمین کثایت از سبق و تقدم در بهشت و ظهور و برآمدن از عالم برزخ و لافخر و نیست مرا زید بن ابیها بلکه اعتراف است بفضل حق و شکر نعمت وی چه نازیدن من بخداست و نه بهاسوائی وی تعالی دواء الترمذی ۸ و عن ابن عباس قال جلس فاس من اصحاب رسول الله گفت ابن عباس نشسته بودند مردمان از یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فخرج پس بیرون آمدن حضرت از درون خانه حقیقا داد نامهم بمعهم میداد اگرچنانکه چون نزدیک شد انحضرت از اصحاب شنید ایشانرا که مذکره میکند بیکدیگر قال بعضهم ان الله اتخذنا ابراهيم خلیلا گفتند بعضی از اصحاب که بدستی خدا تعالی گرفت ابراهیم علیہ السلام را دوست و قال اخو موسی کله تکلیما و گفت صحابی دیگر که موسی علیه السلام سخن کرد خدا تعالی و را سخن کردنی و قال اخو نعیمی کله الله و گفت دیگری پس عیسی علیه السلام که خداست که بیک کله کن بی سباب عادی پیدا شد و در کوه سوره سخن گفت و دوحه و عیسی روح خداست که وی تعالی روح الامین را با بدش فرستاد و در مدید و از ان عیسی پیدا شد و نیز ثار روحانیت وی چندان ظاهر شد که مرده را زنده میکرد و قال اخو ادم صطفاه الله و گفت دیگری دم بگزید او را خدا چنانکه فرمود و ان الله اصطفی ادم و نوحا و ابراھیم و ابا انبیا را ذکر میکرد و وی ستانیدند فخرج حلیم رسول الله پس ناگاه بیرون آمد و فرمود ابرایشان پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فقال قد سمعت کلامکم و عجبکم ان ابراهیم خلیل الله پس گفت انحضرت تحقیق شنیدم سخن شما را و گفت آوردم شما را که ابراهیم دوست و زنده خداست و هو کذلک و دمی همچنین است دوست خاص خداست و موسی بخداست و موسی مبارز و هم سخن خداست و هو کذلک و دمی هم چنین است دوست خاص خداست و عیسی دوحه و کله و عیسی کله خداست و روح او و هو کذلک و ادم صطفاه الله و هو کذلک الا و انا حبیب الله و لافخر و انا و اکاه بهشید من دوست داشته خدا ام و گفته اند که حبیب حب که بمقام محبوبیت رسیده باشد و خلیل حب مطلق و اگر چه نسبتا و رسل بلکه مؤمنان نیز محبه حب و محبوب درگاه الهی اند ولیکن سخن در اینجا در علا مرتبه کمال است و اخضر درجات آن و بعضی از عرفا و علما را در فرق میان حبیب و خلیل کلامی است غریب که در شرح ذکر کرده شده است و انا حامل لواء الحمد یوم القيمة و من بدارنده علم حرم روز قیامت تحت آدم فن دونه و لافخر و لواء من آدم است و هر که جز اوست و نیست فخر پس در جمیع این مناقب القاب کا طهر و بهتر از همه ام و انا اول مشفع و اول مشفع یوم القيمة و لافخر و من خستین شفاعت کننده و خستین مقبول شفاعت روز قیامت و نیست فخر و انا اول من یخرج خلق الجنة و من خستین کسی ام که می چنانند طعمای در بهشت را و قصد درآمدن آن میکند ففتح الله لی فی خلیفها پس میکشاید خدا برای من یعنی در بهشت را این امر میکند طایفه را بکشادن در و در آوردن مراد را و منی فقراء المؤمنین و لافخر حال آنکه با من اند و زویشان مسلمان و نیست فخر و انا اکرم الاولین و الاخرین علی الله و لافخر و من بزرگترین پیشینیان و پسینیانم نزد خدا و نیست فخر طایفه آنست که درین حدیث مراد اولین و آخرین انبیا اند و اگر در اولین طایفه را نیز داخل دارند و در نباشد دواء الترمذی و الدادی ۹ و عن عمر بن قیس نام این ام مکتوم است که صحابی مشهور و اعمی بود و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله است و اول ارج است ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم قال نحن الاخرون ما در وجود و ظهور پیغمبر ایم و نحن السابقون یوم القيمة و لیکن در مرتبه سابق و پیشینم روز قیامت وانی قائل قولا غیر فخر و من گویند ام گفتار میرا بی مفاخرت و مباهات و آن قول نیست که ابراهیم خلیل ابراهیم خلیل خداست موسی موسی بزرگ خداست و انا حبیب الله و من محبوب خدا ام و موسی لواء الحمد یوم القيمة و با من است لواء الحمد روز قیامت و حامد و محمودم در روز و ان الله وعدنی فی امتی و اجادهم من ثلث و بدستی خدای تعالی و عده کرد و مراد باب امت من و کجا بد است و امان و ادایشان را از سه خصلت لا یعمهم ربنة و در نگیرد ایشان را بقطع سال یعنی پاک میکند همه را بقطع و لا یتصلهم عدو و ازین بر میکند یعنی پاک نمیکردند ایشان را دشمنان دین یعنی کافران چنانکه گذشت و لا یجمعهم علی ضلاله و جمع میکند ایشانرا بیکراهی که منفق شوند همه بر یکی که موجب ضلالت است دواء الدادی ۱۰ و عن جابر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال روایت از جابر که انحضرت گفت انا قائد المسلمین و لافخر من کشته مرسلیم و نیست فخر یعنی مقدم ایشانم ایشان پس من می آیند بهشت یا بحر صاف و در کشتن اسب از پیش و سوق راندن از پس و انا خاتم النبیین و لا فخر و انا اول مشفع و لافخر دواء

الدی ۱۱ و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان اول الناس خروجا اذا بعثوا من تحتين مردم از روی بیرون آمدن از قبر وقتی که برانگیخته شوند از قبور و انا قایدیم ادا و قد واو من کشته و پیوسته ای مردم وقتیکه بیایند بدگاه خداوندی و انا خطیبهم اذا انصتوا و من خطبه خوانده ایشانم وقتیکه خاموش شوند از اعتذار و تکلم کنند ام شفاعت زود و در کار وقتیکه سکوت کنند و تکلم نتوانند کرد و انبیای کبار و افاضتشفعهم بفتح فاء و کسری هر دور و ایتت و بر وجه اول معنی است که طلب کرده میشود از من شفاعت بوی خدا و بر ثانی طلب میکنم من از خدا که شفاعت کنم مردم را اذا اجبوا وقتیکه جس کرده شوند و بیتاده کرده شوند مردم در موقف و انا مبشیرهم اذا ایسا و من بشارت دهنده ام مردم را بشفاعت و رحمت و قنیکه نومید شوند و از انبیا شفاعت طلبند و اثیان اقدام بر آن توانند و غنند آرند چنانکه در حدیث شفاعت آمده است الکرامه و المفاویع یومئذ بیدای بزرگی دادن و کلیدهای بهشت و ابواب رحمت از روز بدست من است و لواء الکمل یومئذ بیدای ولای حمدر از روز بدست من است و انا اکرم فلان آدم علی دبی و من کرامی ترین فرزندان اومم زود و پروردگار من همیشه مخصوصا در آن روز یطوف علی الف خاد که در من کردند و خدمت میکنند مرا هزار خدمتکار کانه هم بیض مکنون کو یا آن خادان بیضا پوشیده اند بیضا وی در تفسیر قول وی سبحانه کانه من بیض مکنون گفته که تشبیه کرد و در انرا بیضی شتر مرغ که مصون است از غبار و مانند آن در صفا و بیاض مخلوط با دنی صفره که احسن الوان ابدان است و در جمیع الجواهر گفته که مراد به بیض مکنون لؤلؤ مصون از آیدی و ابصار است و در حدیث که دست احدی بدان نرسیده است اول لؤلؤ منشور یا مرارید یا سی پراکنده کرده شده کو یا وصف پراکنده کی به جهت آنست که مشبه خاد مانند در صورت متفرق و پراکنده آیتا ده میباشد و نیز لالی در انتشار و روشن تر و نمایان تر و در نظر بهتر و زیبا تر می در آید و میناید معنی اول بیض مغایرت ظاهر است و بمعنی ثانی مغایرت باعتبار صفت است که آنجا مکنون گفته و اینجا منشور و بعضی گفته اند او برای شک را وی است دواء الزهک والدی قال التومذی هذا حدیث غریب ۱۲ و عن ابی هريرة عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال فاکسی حلة من جلال الجنة پس پوشانیده میشود من حله راندهای بهشت و حله جنت جابر را گویند فراق قوم عن عین العرش ستر می سپتم من از جانب دست عرش لیس احد من الخلاق یقوم ذلك المقام غیر نیس هیچکس از خلق که بایستد در آن مقام جز من دواء التومذی و فی و اید جامع الاصول عنه و در روایت جامع الاصول از ابی هریرة این عبارت زیاده کرده که انا اول من تنشق عند الامرض فاکسی من اول کسی ام که شفاعت میکند و از وی زمین پس پوشانیده میشود حله از حلهای بهشت الی آخره ۱۳ و عنه عن النبی صلى الله عليه واله وسلم قال و از ابی هریرة از آن حضرت آمده که گفت سلوا الله لی الوسيلة سوال کنید و بنوا سید از خدا برای من وسیله قالوا اقتد یا رسول الله و ما الوسيلة چه چیز است وسیله و چه معنی دارد ان قاله گفت آنحضرت اعلی درجه فی الجنة وسیله بلندترین پایه است در بهشت لا ینالها الا رجل واحد منی یا بدان دهم را که بیکر و ادجوان آگون هوا میدارم که باشم من آنمزد این تواضع است از آنحضرت و کجا بداشت ادب و رگاه خداوندی و الا متعین است که آنحضرت است صلی الله علیه وآله و سلم که مفرد و متمیز است از همه و بدانکه وسیله بمعنی سبب و دست آور است پس مقصود طلب وسیله است برای آنحضرت برای حصول شفاعت و ظاهر آنکه در آن درجه بهشت سبب و دست آور حصول مرتبه شفاعت است و تمام کلام در باب اجابة المودن گذشته است دواء التومذی ۱۴ و عن ابی بن کعب عن النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا کان یوم القیمة کنت امام النبیین گفت آنحضرت چون باشد روز قیامت بیا شمام و پیوسته ای همه پیغمبران و خطیبهم و صاحب شفاعتیم و بیا خطیب پیغمبران و شفاعت کنند میان ایشان و بیا شمام خداوند شفاعت میان ایشان غیر فخری آنکه فخر کنم بدان دواء التومذی ۱۵ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان لكل بنی و لافه من النبیین بدرستی هر پیغمبر دوستان و وزوگان انداز پیغمبران و ان ولی ابی و خلیل دبی و بدرستی دوست و قریب من پدر من و دوست پروردگار من است که ابراهیم خلیل است علی نبیا و علیا صلوة و السلام ثم قرأ یترخواند آنحضرت برای تأیید و تقویت این کلام این آیت را که ان اولی الناس با ابراهیم للذین اتبعوه بدرستیکه زودترین مردم با ابراهیم انما فی انکه متابعت کردند ابراهیم با و هذا النبی الذین امنوا و این پیغمبر بشارت است بلیت شرف آنحضرت که مامور است بتابع و موافقت ابراهیم در دین و شریعت و الله ولی المؤمنین و خدا تعالی دوست مسلمانان و متولی امر ایشانست و لافه التومذی ۱۶ و عن جابر ان النبی صلى الله عليه واله وسلم قال ان الله بعثنی لتمام مکادم الخلاق گفت آنحضرت که خلقتی را بکنجه و فرستاده است مرا برای تمام مکادم خربای نیک کارم جمع مکرمه بمعنی خصلت مرضیه که گرامی داشته شود و شخص بدان و اخلاق جمع خلقی بضم معنی سیرت باطن و کمال محاسن الافعال و فرستاده مرا برای کامل کردن کارم و داری نیک یعنی برای هدایت خلق و تکمیل ایشان بغایت مرتبه کمال و اخلاق باطن و اعمال ظاهر و دواء فی شرح السنة ۱۷ و عن کعب

تجلی عیون النوریه و روایت از کعب احبار که از کبار تابعین است از علمای اهل کتاب بود نقل میکند از تورات قال یخضع مکتوبا لکفت می یابیم یا نوشته یعنی و تورات
در صفات آنحضرت محمد رسول الله عبدی المختار و محمد فرستاده خدا بنده برگزیده است لافظ ولا غلیظ نه سخت خست و نه درشت غنی و لا غنی
فی لا سوائی و نه از بلند کننده و در بازارها و لایحیزی بالسیئه السبیه و یا دشمنید بد بدی را و لکن یعفو و یغفر و لیکن محو میکند می بخشد
مولده بمکلف و لا دة او در که است و هجرت بطبیعه و بر آمدن او از مکة بمدینه است و طبعه بفتح طاء و سکون تخانیه نام مدینه است و مملکتها بالشام و بادشاهی
او و شام را و بادشاهی دین و نبوت است و ظهور آن در ولایت شام غالب تر و غر و جاد و در آن ملک بیشتر است و الا ملک آنحضرت در جمیع آفاق و اکناف هست
و امنه لکما دون است و می بسیار محو کنید یا کند مر خدا را سعاد و شکر کند کان مر او را محمد و ان الله فی السراء والضراء محو شکر میکند مر خدا را و شادی و غم
و در فراخی و سختی محمد و ان الله فی کل منزله محو میکند خدا را در هر جای که فرو داند و جای گیرند و یا مراد بنزل مکان پست است بقرینه قول وی و لیکن
علی کل مشرف و تکبیر میکند مر خدا را و بر جای بلند و در کتاب از کار و دعوات گذشت باید که چون جای بلند برآید تکبیر گویند
و چون فرو داند تحمید و در بعضی روایات تلیل دعا للشمس رعایت کنند کان و چشم داشتگانند آفتاب را و طلوع و غروب و زوال او را برای اوقات
عبادت یصلون الصلوة اذا جاء وقها می کنند از نماز را چون بیاید و در رسد وقت نمازینا و دون غلی انصافهم از این پیشوند بر میان می خورند
می بندند از بار بار بر ناف خود و مبالغه میکنند بر ستر عورت یا مراد است که می پوشند تا نصف ساقهای خود و اسمی ظاهرا و متبادر تر است و می پوشون
علی اهل الفهم و وضو میکند بر اطراف خود که دستها و پایها باشد گفته اند مراد سبایح وضو و اکمال اوست منادیمینا دی فی جوالسما آواز کننده ایشان
آواز میکند در میان آسمان و زمین عبارت است از گفتن اذان در مکان بلند صفهم فی القتال و صفهم فی الصلوة سواء ایتان و وصف بطن ایشان
و کانداز و در نماز برابر است یعنی برابر و هموار می ایستند چنانکه امر است و قتال بر جنگ کافران و در نماز بر جنگ شیطان لهم باللیل دوی کد و می اخل در ایشان
است بشب آواز پست بشیخ و تلیل و قرآن ذکر مانند از کس شد هذا لفظ المصباح این ذکر لفظ مصباح است و دوی الدایمی مع تعین بسیار و روایت کرده
است واری باندک تغییر می ۸ و عن عبد الله بن مسعود که از کبار صحابه است و از علمای اهل کتاب بود و یان آورده و یان دوزی که نظر او بر اهل مبارک آنحضرت افتاد
قال مکتوب فی التوریه صفحه محمد گفت عبد الله بن سلام نوشته شده است در تورات صفات آنحضرت و عیسی بن مریم یدقی معه و این هم نوشته است که عیسی علیه
السلام دفن کرده میشود آن حضرت و تجربه وی قال ابو مودود گفته است ابو مودود که از راویان حدیث و علمای سیر است که و قد بقی فی البیت موضع قبر حق
باقی مانده است در خانه که آنحضرت مدفون است جای یک قبر و در آنجا عیسی مدفون کرد و کوا حکمت در باقی ماندن آنجا با وجود قصد بعضی اصحاب دفن را و در آنجا و عده هم
آن این بود و گفته اند که این یکی ایتا ویلات است که در قول آنحضرت کرده اند اولی عیسی بن مریم و الله اعلم و واه الزمذی ۳ الفصل الثالث عن ابن عباس
قال ان الله تعالی فضل محمد صلی الله علیه و آله و سلم علی الانبیاء و علی اهل السماء گفت ابن عباس رضی الله عنهما بدرستی که خدا تعالی فضل و زیادت
و او آنحضرت را بر پیغمبران و فضل و ادب اهل آسمان که فرشتگانند فقالوا یا ابا عباس کنیت ابن عباس استیم فضل علی اهل السما چه فضل و خدا تعالی محمد
بر آسمان قال ان الله تعالی قال لاهل السماء گفت ابن عباس باین فضل و ادب خدا تعالی محمد را بر آسمان که خدا تعالی گفت فرشتگان را این کلام و من اقل
منهم انی الله من دونه و کسی که بگوید از فرشتگان من خدا ام جز خدا فذلک بنحو چه من پس آنکس پادشش میدهم او را و درخ کند لکن بنحو الظالمین چه من
پادشش میدهم ظالمان را که از خود دور کنند پس حق تعالی خطاب کرد آسمانیان را باین صولت و شدت و عظمت و متب کر و اندید بر آن عذاب شدیدا و قال
الله تعالی لمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و گفت خدا تعالی را آنحضرت را و خطاب کرد بوسی بلا طفت و رحمت و گفت که هر چه از وی صادر کرد و معفو و مغفود
است بقبل خود انا فضلک فحقا مبینا لی فضلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تلحق بدستی بافتح کردیم مرزا ابواب برکات و کرامات که از جمله آن فتح کرد است
تا بیا مرز در خدا تعالی هر چه پیش گفته اند که تو و هر چه بگوید پس آیتا ویلات دین آیت بسیار کرده اند و او چه توجیهات است که این کلمه تشریف و مکریم و لطف
و مکریم است بی آنکه ذنب وجودی داشته باشد و صاحبان چون از بنده خوشحال شوند بگویند امید کنان را آنجا بنشیندیم هر چه کنی بر تو بگیریم اگر چه آن بنده هیچ کار نداشته
باشد و قالوا و ما فضله علی الانبیاء و گفتند چیست فضل محمد بر انبیاء قال گفت ابن عباس در بیان فضل وی بر انبیاء قال الله تعالی و ما اودسلنا من رسل
الا لبسان قوم و نفر تا دیم یا هیچ پیغمبر را پیش از تو مگر زبان قوم وی که برایشان مبعوث است لبین لهم تا بیان کند آن پیغمبر را می قوم خود و احکام و شراعی
را بفضل الله من رسله پس کراه میکردند خدا تعالی بر کرا میخواست لایه تا تمام آیت و قال الله تعالی لمحمد و ما اودسلنا الا الکافه
للناس فادسله الی الجن و الا من پس فرستاد خدا تعالی محمد را بوسی زبان و آدمیان و مخفی بآدمیان و لیت بجهت فضل و شرافت ایشان است و مقصود
اصلی و آیت تمجید و میانت ناخصیص عرب چنانکه بعضی اهل کتاب می گفتند باطل کرد و دلایل در آیات و احادیث بر مشمول نبوت آنحضرت مرجع را بسیار است
و عن ابی ذر الغفادی قال قلت لکف ابو ذر گفت من یا رسول الله کیف علمت انک نبی چگونه دانستی تو که پیغمبری حتی استیقت

در و بها
نحو

الفصل الثالث

تا اینکه یقین کردی تو نبوت خود را بنیاط معلوم شد و که یقین علی مراتب علم و دنیات اوست و علم عامتر است از آن قال پس گفت آنحضرت یا ابا ذر ما تاقی ملکاً و انما بعض بطاء ملکاً آنند مرداد و هر شسته و حال آنکه من بجائی از بطاء که بودم فوق احد هاهما الا حمض پس اقا دیکي از ان دو فرشته بسوی زمین و کان الاخرین السماء و الارض و بود و فرشته دیگر میان آسمان و زمین فقال احد هاهما صاحبہ پر گفت یکی از ان دو فرشته مرا بخود را اهو هو آیا او هست یعنی آنکه راحت علی خبر داد که پیغمبریت نزد وی بر وی آن پیغمبر است قال نعم گفت یا اوازی همین است قال فنه برجل من امته گفت آن یکی یا خود را پس برکش او را و برابر نه و انداز کن بر زمین از امت او فوذنت به پس بر کشید شدم من بآن مرد فوذنته پس راج آمدم و چه دیدم من از ان مرد و ثم قال پسر گفت زنده بشوید برکش او را بده مرد فوذنت بهم پس بر کشید شدم به مرد فوهمهم پس چه دیدم من ازین ده و ثم قال فنه بمائت فوذنت بهم فوهمهم ثم قال فنه بالفت فوذنت بهم فوهمهم کا انظر اليهم ينشرون علی من خفة المیزان کویا من نگاه میکنم بسوی این هزار مرد که می آمد بر من از سبکی ترا و قال گفت آنحضرت فقال احد هاهما صاحبہ پر گفت یکی از ان دو فرشته یا خود را الوتر نه بامته لوجهما اگر تو بر کشی او را و برابر منی تمام است بر آینه چه بد تمام است را و هاهما الدامی روایت کرد این حدیث و حدیث سابق را در می ۳ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم كتب علی الخو و لم يكتب علیک فرض کرده شد بر من تحریر آمد بدان قربانی است و فرض کرده شد بر شما بقول حق سبحانه فصل لربک و اخرو و اذنت قربانی بر آنحضرت واجب بود علی الاطلاق اگر چه غنی نباشد و لکن بر امت مقید غنا است و امرت بصلوة الضعیف و لم یؤمر باها و امر کرده شد به ثباتان و تحقیق این در باب صلوة الضعیف گذشت و واه الداد قطعی و در حدیث دیگر نیز واقع شده باین لفظ که کتب علی و لم یکتب علیک الضعیف الا الضعیف الزکره ۲ باب اسماء النبی صلی الله علیه و اله و سلم و صفاته بدانکه اسما شریف آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم بسیار است و مذکور است در قرآن مجید و کتب تاویه و وارد شده در سنت و لسان انبیا علیهم السلام و اشهر اسمای آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم محمد است و تسمیه کرد او را باین اسم جدوی عبد المطلب و چون گفته شد او را که چه نام نهادی این پسر خود را بنام بدان خود و این نام هرگز در قوم تو نبوده گفت نام نهادم او را باین نام بامید آنکه ستوده شود بر زبان ثناء اهل زمین و در روایتی تا ثناء اید او را خدا در آسمان و ستایش مردم بر زمین و آورده اند که عبد المطلب در خواب دید که یاسلسله از نقره از پشت او برآمده است یک طرف او در آسمان است و دیگر در مشرق و طرف دیگر در مغرب بعد از ان آن سلسله درختی شده است که بر هر برگ وی نوریت و اهل مشرق و مغرب متعلق اند بآن درخت پس گفت این خواب را با مردم و تسمیه کرد آنرا که از صلب من کسی پیدا شود که اهل مشرق و مغرب تابع وی شوند و ستوده شود در آسمان و زمین ازین جهت محمد نام نهاد و نیز آمنه و الهه آنحضرت در خواب دید که کونیده میگوید بچهره وار شده تو بسید این امت و پیغمبری و چون بزائی محمد نام وی کن و آورده اند که پیش از وجود شریف بیچکس مسمی باین نام نبوده و چون اهل کتاب خبر دادند که نزد یک است که پیغمبر آخر الزمان بوجود آید که نام وی محمد باشد چنانکه پس از خود را باین آرزو محمد نام نهاد و لکن شاید بشر نبوت شرف شوند و چون این تسمیه بعد از سمع اسم آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم شد که بعد از وی شد و در مواهب لدیه آورده که انا القاب و اسمای آنحضرت در قرآن مجید بسیار آمده و علما بحضرت آن در عدد معین آن مقید شده اند بعضی نود و نه نام جمع کرده موافق اسمای الهی عزوجل و قاضی عیاض گفته که حق جل و علا ثلثین اسم از اسمای خود حبیب خود را مخصوص گردانیده و بعضی علما گفته اند که چون تقصیر کرده شود اسما آنحضرت از کتب مقدم و قرآن و حدیث بسبب میرسد و چهار صد نیز آمده و قاضی ابوبکر بن العربی که از عظامی علمای مالکیه است گفته که بعضی صوفیه گفته اند محققاً را بر این نام است و حبیب او اصلی الله علیه و اله و سلم نیز بر این نام است و مراد او صاف است و از هر صفت اسمی شتق است و سیوطی کتاب علیده در اسمای شریف تالیف کرده و طبعی بیت و دو اسم را آورد و شرح کرده و مؤلف جز چند اسم در متن دو حدیث نیارده و مراد بصفت آنحضرت درین جا احوال حلیه شریف و صورت ظاهراست و بابی دیگر عقد خواهد کرد در بیان اخلاق و شمایل و سیرت باطن اللهم صل وسلم علی محمد بعدد اسمائک الحسنی و بعدد کل معلوم لک و علی اله و اصحابه و اتباعه اجمعین ۱۱ الفصل الاول عن حبیب بن یغمه بن مطعم بن یغمه بن مکون ط و کسر عین مملتین صحابی است قرشی است از اولاد عبد مناف اسلام آورده پیش از فتح ۷ قال سمعت النبی صلی الله علیه و اله و سلم یقول ان لی انما اء کنت شنیدم آنحضرت را که می گفت مرا ناماست انا محمد و انا احمد یک نام من محمد است و دیگر احمد و در بعضی روایات محمد نیز آمده است و همه مشتق از محمد آید محمود ستوده شده در ذات و صفات و در دنیا و آخرت و محمد بسیار ستوده شده و بیرون از حد و عدد و احصا و احمد از همه ستوده تر برسان اولین و آخرین و ستوده او را حق سبحانه در کلام قدیم یا ستاینده تر مولا خود را زیرا که فتح کرده شود جبروی در مقام محمود و محمد که گشاده نشد بر هیچکی پیش از وی پس بتایید باین عهد و کار خود را و عهد کرده شود برای وی لوی مد و انا الماحی الذی یحو الله و الحکفر و نام من ماحی است آنکه محو میکند خدا وجود من و دعوت من کفر را زیاده از آنچه بدعت پیغمبران دیگر کرده محو ستردن و پاک کردن و انا الحاشی الذی یحشر الناس علی قدیمی و نام من حاشا است که برانگیخته میشود مردم بر قدم من یا بر سرود قدم من قدیمی بلفظ احشرا و تثنیه هر دو روایت اگر گفته شود که حاشر بمعنی حشر کشنده است و از حشر کردن پیش وی لازم نمی آید که وی

دو شان و این هر بنام داشت تا از تغییر و تبدیلی مصون باشد و نعم ما قال الشاعر بنوت را توئی آن نامه درشت که از تعظیم دارد و هر پشت و درستی
روایات آمده است که کتب بود در وی الله و حده لا شریک له توجه حیث کنت فانک منصور و در روایات آمده که نوری از وی میدرخشید که چشم را
خیره میکرد و محمد ثانی صورت و شکل ظاهر او را بیان کرده بجز با تشبیه کرده اند که مردم اثر ایشانند مانند بیضه کبوتر یا شگل شست یا گوشت پاره
و مانند آن اما حقیقت آن سری عظیم و آیتی شگرت بود مخصوص بسید انبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که جز رب العزت از انداند و عجب
الله بن سر جسد صاحبی است و تحقیق این اسم سابق در کتاب الطارات گذشت و صحیح آنست که بفتح هر دو سین و سکون را و کسر جیم است قال دلیت
النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت دیدم من آنحضرت را و دریا فتم من صحبت شریف او را و اکلت معه خبز او کجا و خوردم با آنحضرت
نان و گوشت او قال ثوبید ای گفت خوردم آشکنه را شک را ویت و آشکنه نیز نان و گوشت است که نان را در شور با می شکند و میخورند ثوبید
خلفه پسر گشتم و رفتم آن حضرت فظرت الی خاتم النبوة بین کفیه پس نگاه کردم بسوی خاتم نبوت میان دو شان آنحضرت عندنا غرض گفته البی
نزد استخوان نرم از شان چه و ناغض بنون و کسر عین و ضا و مجین استخوان نرم که بر طرف شان است و بعضی گویند بچ کردن و بمعنی شان نیز می آید
جعا مانند شست و جمع بضم جیم در اصل بمعنی مجموع است و مرا و جمع اصابع است در کف که نام آن شست است علیه حیلان بکسر خاء و سکون
یا بر آن جمع خا است کامثال الثالیل بجمع امثال ثالیل بفتح مثله و در سمره جمع ثالول و انما که بر بدن و بر آید مانند نخود و بمعنی سر پستان نیز می آید
دواء مسلم و عن ام خالده بنت خالد بن سعید ام خالد صحابه است و پدر وی خالد بن سعید بن العاص الهوی نیز صحابی قدیم السلام
است تا آنکه با صیر انمو منین علی نزع میکرد و در سبقت اسلام ایان آورد و عبا بنی بکرو الله علم و وی خوابی دیده بود که تعبیر آن ظهور نور اسلام بود در آنکه و
خواب آنست که خالد بن سعید پیش از بعثت شبی در خواب دید که گویا که تاریکی پر شده است تا سیمیکه کف دست خود را نمی تواند دید نگاه نوری از
زخم بر آمده آسمان رفت و خانه کعبه را روشن ساخت بعد از آن که را روشن کرد و انید بعد از آن بجانب نجد رفت بعد از آن بطرف یثرب رفت
و از آن روشن گردانید پس خالد بن خواب را بر او رخو گفت که عمر بن حنیف داشت و مردی عاقل و جزیل الرای بود پس گفت ای برادر و برنی عبد
المطلب خواه بود که از خیره دیدار ایشان ظاهر شد که ز منم است قال گفت ام خالد اوفی النبی آورده شد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم بیابان فیها نخیه موداء صغیره جاها که در آن کلیم سیاه بود و در فقال ایوفی بام خالد پس گفت آنحضرت بیارید نزد من ام خالد را
و وی صیه بود فاتی باطل بر داشته آورده شد ام خالد را فخذ النخیه بیده پس گرفت آنحضرت آن کلیم را بدست مبارک خود و فالبسها پس پوشانید
او را قال گفت آنحضرت چنانکه سنت سنیه وی بود و در دعا کردن مرکبی را که جامه نوی پوشید ابل و اخلفی گفته کن این جامه را که پوشیده شد ابل
و اخلفی پسر گفته کن یعنی بسیار بزی تا جاها بسیار گفته کنی و کان فیها علم لخصر و اصر و بود در آن نخیه علم سبز یاز و رنگ وای است
فقال یا ام خالد هذا سناه پس گفت آنحضرت ای ام خالد این جامه نیکوست و سناه بفتح سین معمله و بنون و الف و باسکت و سنه بی الف
و تخفیف و تشدید بنون نیز روایت است و سنه و سنه و سناه و سناه که مرتجع و تشدید نیز روایت است و هی بالنخیه حسنة و این کلمه بفتح جیم بمعنی
حسنه است یعنی نیک قالت فذهب العبد نجما ثم النجوة گفت ام خالد پس رفتم من که باز می گفتم خاتم نبوت چون ام خالد خرد بود و دستی بجایم نبوت
نزد و گرفت چنانکه عادت مردان است قوفی ابی پس منع کرد و باز داشت مرا پس فقال دمول الله صلی الله علیه و آله و سلم دعها
پس گفت آنحضرت بدر من بگذار ویرا و منع کن و در عوارض این حدیث را بر اباس حقه که روش مشایخ طریقت است قدس ابدار و اجمند آورده است
دواء الجنادی و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس بالطویل الباقی نبود آنحضرت دراز منظر یعنی دراز
ظاهر بیرون از اعتدال و این عبارت اشارت میکند که در قامت شریف و درازی بود و اما نه بسیار و آن حضرت میانه قد بود و لایل بدرازی نسبت بکوتاهی
و الحق درین معنی حسن و جمال و اہبت است که در خلاف این نیت اما آنچه آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون می ایستاد و در جماعتی
از بزم بلندتر می نمود و اگر چه در آن جماعت و در آن زمان از جهت طول قامت نبود بلکه بسبب عزت و رخت و عظمت و اہبت بود و این و حقیقت
معجزه بود از معجزات وی صلی الله علیه و آله و سلم و لا بالفضیر و نبود آنحضرت کوتاہ قد این جا قید نکرد که بسیار کوتاہ نبود بلکه کوتاهی مطلقا از وی
منتفی بود و لا بالابصیر الامتق و نبود آنحضرت سفید سخت سفید و احق سفیدی کبابی سرخی آمیخته نبود و روشن نبود و بسیار مانند سفیدی کچ
چنین است و قاموس و کلام جوهری نیز موافق انیت و در مشارق گفته احق سفیدی خالص که سرخی و زردی و کندم کوفی و نور انیت
با آن مشوب نبود و خلیل گفته که حق سفیدی و کبودی و بعضی گفته اند مانند سفیدی برص و لا بالآدم و نبود آنحضرت سخت کندم کون بایل بیای
و گفته اند که آوده سمره شدید است و رنگی میان سیاهی و سفیدی و آن حضرت اسمر بود یعنی سرخ سفید کندم کون بود و آدم و در بعضی روایات

دانش

آمد که آنحضرت ثنیه البیاض بود و مراد به آن است که بجز آن پخته بود و عرب این را سهره میگویند و بعضی گفته اند که آنچنینی و ن بود و ز بدن از جامه و آفتاب و باد
 بر آن پیچید و چنانکه روی و گردن و دست اسمر بود و آنچه پوشیده بود درون جامه سفید خالص بود و درین سخن نظر است زیرا که نوشته اند که آفتاب و باد
 و امثال آن را تا شیری نبود در بدن شریف وی چنانکه در حدیث آمده است که کان انوار التجرد و لیس بالجهد القطط و لا بالسط و بنو آنحضرت جد
 قطط و نه سبط و بعد بفتح جیم و سکون عین موسی که در وی دو تکی و پیش باشد و نرم و رها باشد و قطط بفتح قاف و کسر طای و فتح تحت جده فاند موسی
 سیاهانی که آنرا چنگک گویند و سبط بفتح سین و سکون با و فتح و کسر ان موسی نرم و فرو بسته ضد جده و در صراح گفته جده مرغول قطط سخت مرغول و
 سبط فرو بسته شدن موسی آنرا و نه جده بود و نه سبط و چنگک هم نبود بعثه الله علی ادبعین سنه بر تکلیف او را خدا تعالی بر سر چهل سال یعنی نیم
 شدن چهل فاقام بمکه عشر سنین پس اقامت کرد بمکه معظمه ده سال درینجا خلاف است و مختار ریزه ده سال است و بلاد مدینه عشر سنین و اقامت ده
 بمدینه مطهره ده سال این باتفاق است که بیچگونه در آن خلافت بنیت و وفاء الله علی دامن ستین سنه و میرانید او را الله تعالی بر تمامی شصت سال
 و چون مختار در اقامت مکه سیزده سال است و فات بر شصت و سه باشد و توجیهش آنست که راوی درین روایت کثیر اعتبار نکند و سیزده را ده گفت و
 شصت را شصت و این عادت از اهل عرب است در عدد و لیس فی داسه و کینه عشر و ن شعره بیضاء و حال آنکه نبود در سروریش مبارک و بیست
 موسی سفید و فی دواینه و در روایتی اینچنین آمده که یصف النبی روایت است از انس در حالی که وصف میکند پیغمبر را صلی الله علیه و اله و مسلم و
 گفت کان دبعة من الفوم بود آنحضرت ربه بفتح با و سکون بامیان بالا چنان که گفت لیس بالطویل و لا بالقصیر و ما زونه کوتاه اذهر اللؤلؤ
 رخشن و درخشنده رنگ قال و گفت ان کان شعر رسول الله بود موسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم الی انصاف اذینه تا نیمه پای و گوش
 و فی دواینه بین اذینه و عاتقه و در روایتی میان دو گوش و دوش وی و در روایتی دیگر تا دوزنه گوش و در دیگر تا نزدیک دوش و اختلاف است
 باعتبار اختلاف احوال است کاهی که شانه میگردند و تیل می مالیدند و دراز میبود و در غیر این حال کوتاه و یا برستن موسی بعد از نردن و در جمع الهما گفته اند که
 که غفلتی میشد از تقصیر موسی و دراز میشد و چون قصر میکرد و کوتاه میشد و ازین عبارت معلوم میشود که آنحضرت کلمی موسی قصر میکردند اما خلق خود گفته اند
 که در غیر حج و عمره نبود و الله اعلم فی دواینه للضادی کان خضم الی اس و القدمین بود آنحضرت سطر سطر و پیا و در بعضی روایات عظیم الی اس
 و اقشده است و آن نیز همین معنی است و حردی سرعید است و نشان قامت عقل است اما بزرگ نیز مدوح نیست اعتدال در همه جا محسوس است
 و اعضای شریف و مزاج لطیف در غایت حسن و جمال و نهایت اعتدال بود که قوت آن مقصور نیست و بیچسب موسی صلی الله علیه و اله و سلم در حسن و جمال
 شریک و همتا نبود و چنانکه میگوید هر چه سباب مال است رخ خوب تر از همه بود که مال است که لا یخفی له اذ بعد و لا قبله مثله نمیدانم بعد از وی
 و نه پیش از وی بیچسب را مانند وی و کان لبط الکفین و بود آنحضرت فراخ و کشا ده کف دست و فی اخوی له و آمده است در روایت دیگر مرخار
 قال کان گفت انش بود آنحضرت شش القدمین الکفین سطر و پر گوش پایا و کفای دست و عن البراء قال کان رسول الله صلی الله علیه و اله
 و سلم موی عا گفت بر این جانب که از مشاییر صحابه است بود آنحضرت میانه بالا بعید ما بین المنکبین دور و فراخ مسافت میان دو منکب فی الصراح
 منکب کبر کاف ن باز و گفت یعنی فرق میان هر دو منکب آنحضرت بسیار بود و ازینجا فراموشی نیر لازم می آید چنانکه تصریح نیز آمده است و بعد بضم
 با و فتح عین بصیغه تصغیر نیز روایت است یعنی دور بود و پر دوز بود و له شعر بلخ متخمه اذینه را آنحضرت را موسی بود که میر سید زنده و گوش او را
 دایته فی حله حمراء دیدم من آنحضرت را در حله سرخ حله جنت جامه را گویند از او و در او را که انگشت جن باشد و ما و جمله جامه افرشی نیست چنانکه بعضی
 توهم میکنند و ما و جمله جامه که در وی خطهای سرخ بود چنانکه الایچ در دیار ما عیا شد سرخ خالص همچین تحقیق کرده اند محدثین و حله خضر و صفر هم که در احادیث
 واقع شده است هم همین معنی است که خطهای سبز و زرد داشت و آن حضرت را حله بود از زردین که خطهای سرخ داشت اما و شیا قاطع احسن منبه ندیم
 من بیخ پر از آن حضرت ظاهر است که گوید بیچسب یا بیچسب مردی را و در تفسیر هیچ چیز بالغه بیشتر است که لا یخفی متفخر علیه و فی حله
 المسلم قال ما دایت من ذی لمة احسن فی حله حمراء من رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ندیم من بیچسب موسی داریا نیکو در حله
 حمراء آنحضرت شعره یضرب منکبیه موسی او نزد دیک می رسید بدوشهای او بعید ما بین المنکبین لیس بالطویل و لا بالقصیر بلکه
 بای او میرانده نام است بجهضم هم متشددیم و له کبر لام و تشدیدیم و وفه بفتح و و سکون ناله که از زنده گوش در گذرد و چون بدوش مسجور است
 و وفه آنکه بزرگ گوش رسیده مشهور در تفسیر این الفاظ این است و از عبارت بعضی ازین قوم خلاف این ظاهر میگردد و کاهی چه یعنی مطلق موسی نیز آید
 و عن سمات کبر سن و تخفیف میم من حوب بفتح حا و سکون را تا بی مشهور است گفت سی نفر از صحابه را در بیخیم و موسی یکی از علما ی کوفه
 است و بعضی محدثین او را تضعیف کرده اند و گفت وی رفت بصبر من پس دعا کردیم خدا را او باز دلو را بر سر عن جابو بی صمغ روایت

سکندر را برین سمره قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ضلیع الفم بود و حضرت زکریا و کثاده دهن و عرب مع میکند طران را
 بر کثاده دهنی قنکی دهن را در مردان عیب میدارند و بعضی این را کثایت میدارند از فصاحت و کث و دشمنی اشکل العین آنکه سفیدی چشم خلط بود و
 سرخی کویا که کامی مسوخ است و مشکله بضم شین نام این رنگ و از اسخوه بضم سین نیز گویند و مشکله بها خلط سرخی بسیار چشم که سیاهی بسیار نبود و کویا برخی
 نیزند چنانکه در اشعار زکریا شوا واقع شود منهلوش الحقیق منهلوش را در مشارق بین حمله و بجهت نیز گفته اند یعنی کم گوشت پاشنه و قیل لساک ما
 ضلیع الفم و گفته شد ساکن بن حرب را که راوی حدیث است چیت معنی ضلیع الفم قال معنی ضلیع الفم عظیم الفم است قیل ما اشکل العین گفته
 شد چیت معنی اشکل العین قال طویل شوا العین گفت معنی اشکل العین در از شکان چشم و گفته اند که تکریر کردن ساکن اشکل العین را مانع معنی خطا
 صواب آنست که گفته شد چنانکه علامت بر آن اتفاق دارند و قیل ما منهلوش الحقیقین قال طویل لحم العقب چنانکه گفتیم دو او مسلم و او عن
 ابی الطفیل از صفار صحابه است هشت سال از زمان حیات آنحضرت دریافت و از من بات من الصحابة است در سنه صد و ده سل مرد و وی از شعبه
 علی بود و در جمیع مشایخ با وی حاضر بود بر ابو بکر و عمر و عثمان ثانی گفت رضی الله عنهم اجمعین و عالم و فاضل و حاضر الحجاب بود قال دایت و رسول الله
 گفت دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کان بفضیل ما مقصدا بود و سفید نکلین میانه و طول و قصر و جاست و خافت و در تمامه صفا
 و طاحت و لوحه نکلین بدن و آن صفاتی است در حسن که در چشم نیک در آید و در دل نیک نشاید و زبان از بیان خوبی آن قاصر بود و او مسلم و او عن
 ثابت قال مثل این روایت از ثابت بانی بضم با که از مشایخ تابعین و کبار ایشان است پرسیده شد از انس عن خطاب و رسول الله از موسی
 زکریا کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال لاند لم یبلغ ما یخضب پس گفت انس بد رستی آنحضرت با بری میزی زید زمان خطاب کرد
 را یعنی بری وی اندک بود و پدیدانید و با وی نظر چنانکه از سیاق حدیث ظاهر میشود و اما دانست که بری وی خالص نبود و هنوز سرخ بود چنانکه در آغاز بری
 میباش چنانچه در حدیث دیگر است که کان شیبه حمراء بری وی سرخ و لو شیت ان اعد شطاطه فی کسبه اگر میخواستم من که شمارم مویهای سفید
 حضرت را در بخوبی شریف و فی شط بفتح شین بجهت و سکون میم سفیدی مویهای در آمیختن و بفتح میم موی سفید و ذواته و در روایتی باین نظر آمده و لو شیت
 ان اعد شطاطت کن فی داسد و اگر میخواستم که شمار کنم مویهای سفید را که بودند سر مبارک وی فعلت میگردم و میشمردم و هرگاه که سفیدی مویهای
 قلت باشد محل خطاب نموده بود و متفق علیه و فی دواته و سلم قال و در روایتی مسلم را چنین آمده که گفت انس انما کان البیاض فی عفتقه بفتح عین
 ممل و سکون نون و بفتح فاء و قاف نبود سفیدی مکر مویهای که از لب زیرین او بودند و فی لحد غین دیگر در مویهای که در میان چشم و زمره گوش اند صغ
 بضم صاد و سکون و ال و غین محجه در اصل نام این موضع است و بر مویهای که درین موضع اند نیز اطلاق میکند و لاس بنید و در سر موی چند را گفته بودند و بند
 بضم نون و فتح موحده و بنبل بجهت جمع بنده و سکون با معنی شینی سینه ۱۲ و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذ هلالون بوا
 آنحضرت روشن رنگ کان عرقه اللؤلؤ کویا که قطره های خوی وی مر و اید است بجهت صفائی رنگ و لطافت جسم اذ مشی نکحاء چون راه میرفت
 آنحضرت بر میاشت پای را بقوت و جلالت و کثان نیکو چنانکه عادت قوی تمام و دلیران میباش و این منافات سرعت شمی ندارد چنانکه در حدیث دیگر آمده
 است زیرا که سرعت عبارت از تاج خلوت و بیانی نهادن کاها میباش و کفای معنی بخیر چیزی بکار کی نیز آید و تعبیر کرده میشود بمایل بجانب پیش چنانکه کسی از زمین بلند
 نشیب می آید و مخبر میگردد چنانکه در فضل ثانی بایده و ما مست کبر سن اولی و فتح نیز آمده و بیلاجه کبر دال و لاحوی المین من کف و رسول الله انس میگوید که نمود
 من یسج و یبار که نوعی از حریر است و هیچ حریر از نرم تر از کف دست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و لا شمت کبریم و فتح نیز آمده مسکا و لا عنبر و بنویدم من
 سبک و نوزنه عنبر را طیب خوشبو تر من و ایحة النبی از بوی بدن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم متفق علیه و در روایتی من عرقه یعنی خوشبو تر از عرق پیغمبر خدا
 ۱۳ و عن ام سلمه بضم سین صحابه است و والدۀ انس و از عقیلای بنا و فضلیای ایشان است منافات و بسیار است رضی الله عنهما ان النبی روایت میکند که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم کان یا قیها و یقیل عندها بود آنحضرت که می اندام سلیم را و قیل و میگرد و زردی قیسطه نطفا فیقیل علیه پس میگردد اندام سلیم
 نطفا بفتح نون و کسرن و بفتح طاء و سکون آن به چهار وجه بنا از چرم پس خواب نیز و میگرد و آنحضرت بر آن و گفته اند که ام سلمه انما کف ام سلمه انما کف ام سلمه و سلم
 از رضاع یاسب و بعضی گفته اند که اباحت نظر بلیات و جواز خلوت با ایشان از حضا یس آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله وسلم کذا فی الموابیل للمدینه و کان کثیرا لعلی
 و بود آنحضرت بسیار خوی فکانت تجتمع عرقه پس بود ام سلمه که جمع میکرد و خوی آنحضرت را فی حمله و الطیب پس میکرد اندام سلیم عرق آنحضرت را و عطر و خوشبو
 یا فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم یا ام سلمه ما هذا پس خوی دید آنحضرت که میکرد و عرق او را فرمود ای ام سلمه چیت این عرق کفر و چهار سنگی
 انما قال عرقک بمخله فی طیبنا گفت ام سلمه عرقی است میکردیم و می اندازیم از در خوشبو نیای خود و هو من الطیب الطیب و عرق تو از خوشبو
 ترین خوشبو نیاست و فی دواته و در روایتی انجین آمده است قالت گفت ام سلمه یا رسول الله نرجوا بکنه لصیبا منا امید داریم بکت عرق

[illegible]

فلن ب و بودیم که می شناسیم آنرا که آنحضرت درین وقت خوشحال است بشاید تازی و روستائی روی شریف وی متفق علیه ۳ و عن انس ان
 غلاما یهودیا کان یخدم النبی صلی الله علیه و اله و مسلم روا یت از انس که گوید یکی یهودی بود که خدمت میکرد آنحضرت را فرض پس
 باریش آن کو دیک فاته النبی صلی الله علیه و اله و مسلم یهوده پس ما و آنحضرت بجا و ت فوجد اباه عند داسه یقراء التوریه
 پس یافت آنحضرت پدر او را نزد سر او که میخواهد تورت را فقال له رسول الله صلی الله علیه و اله و مسلم بگفت مرد پدر او آن حضرت یا یهودی
 انشدك بالله الذي انزل التوریه علی موسى ای یهودی می پرسم و سوگند میدهم ترا بخدا ای که فرستاد تورت بر موسی علیه السلام هل تجد فی التوریه
 نعتی و صفی و نحو جی ای می بانی در تورت نعت مرا و صفت مرا و بر و ن آمدن مرا از که بمیدین یا مخرج یعنی بعث باشد یا زمان یا مکان آن باشد و نعت
 و صفت بیک معنی می آید که یا هر دو یکی صفات ظاهر و بدیگری باطن باشد قال لا کنت یهودی بنی یاسم قال الفقی بلی و الله کنت آن غلام آری بخدا سوگند
 یا رسول الله انا نجدک فی التوریه نعتک و صفک و مخرجک بدستی یا میایم در تورت نعت ترا و صفت ترا و مخرج ترا وانی شاهد و من
 کو ای میدهم که ان لا اله الا الله و انک رسول الله فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و مسلم لا صحابه مر یاران خود را اقموا هذا
 من عند داسه بر خیزانید این شخص یعنی پدر او را از نزد سر وی و لواحقا که و نزدیک شوید برادر خود را که این غلام است و متولی امر وی شوید و واه
 السیفی فی دلائل النبوه ۴ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و اله و مسلم روا یت میکند ابی هریره از آن حضرت اندک آنکه آنحضرت گفت
 انما افاد حجه مهله فینتم من مکرمت فرستاده شده از جانب حق شیخ ابوالعباس سی قدس سره فرمود درین تعظیم و تکریم این امت است
 زیرا که هدیه برای تکریم فرستاده میشود و واه الدادی و البیهقی فی شعب الایمان این چیزیت که آورده مؤلف در بیان خلقت
 و صورت آن حضرت از احادیث و چیزی بسیار مانده است که ذکر نکرده و در شرح زیاده بر آن از آنچه در نظر از کتب احادیث آمده ذکر
 کرده ایم آن جا باید تکریم ۳۵ باب فی اخلاقه و شمائله صلی الله علیه و اله و مسلم در اخلاق آنحضرت از مهربانی و مردی
 و شجاعت و سخاوت و رفیق و تحمل و تواضع و رحمت و حیاء و جوان چون فارغ شد از بیان صفت و شکل ظاهر آن حضرت صلی الله علیه و اله و
 سلم که آنرا صورت و خلق میگوید بفتح خا خواست که ذکر کند صفات باطن شریف او را که خلق مینامند بضم فاء شامل جمع شامل است کسیر یعنی طبع
 کذا فی القاموس و فی الصراح شامل کسیر است چپ و خوار و دات و شامل معنی دست چپ جمع او اشل می آید و شامل نیز می آید و در
 شرح شفا گفته شامل جمع شامل است کسیر شین سیرت و معنی خلق ۱۱ الفضل الاول عن انس قال خدمت النبی صلی الله علیه و اله و سلم
 سنین گفت انس خدمت کردم آن حضرت را ده سال و قد بیان ایام که حضرت بمیدین هجرت کردند مادر انس و بعضی خدیشان وی از انصار
 او را در ملازمت آن حضرت آوردند و در خدمت گذاشتند و وی هشت یا ده سال بود و اختلاف است و ده سال که مدت اقامت آنحضرت
 صلی الله علیه و اله و سلم بمیدین بود و خدمت کرد و میگوید انس درین مدت که خدمت کردم فما قال لی اف پس گفت آنحضرت مرا ف بضم همزه و تشدید فاء
 امکوره منون و غیر منون کلمه است که دلالت دارد بر کراهت و بر زجر و دلتکی و بانگ کردن بر فیدین امری مکرده و لا لصنع و نکفت آنحضرت مرا ف
 کردی این کار را و لا الا صنع و نکفت چرا نکردی این کار را یعنی در آنچه متعلق بخدمتکاری و نیابا شدن در امور دین و این دلالت دارد بر کمال راحت و حسن
 خلق آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم و طبیعت گفت که درین مدح انس است مرغی را که هر کارکاری نکردم که از آن حضرت بر من اعتراض متوجه کرد و پوشیده
 نماند که معنی اول انسب و اوفق است بتمام نعم متضمن مدح است بکرم و شفقت آنحضرت بروی متفق علیه و عنه قال کان رسول الله صلی الله
 علیه و اله و سلم من احسن الناس خلقا و هم از انس است که گفت بود آنحضرت نیکوترین مردم از روی خلق فادسلنی یوما للحاجه پس فرستاد آنحضرت
 از روی مرا برای کاری فقلت و الله لا اذهب پس گفتم من بخدا سوگند نمی روم و فی نفسوان اذهب لما امرنی به رسول الله و در دل من سست
 که میروم برای کاری که فرموده است ملائک پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی با وجود آنحضرت فرمود و در دل میخواهم که بروم بزبان گفتم میروم
 و صدور این قول از انس بهجت صغرس و نادانی بود و نیز وی در سن تحلیف هم نبود لهذا آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم گفت
 بقول وی نموده بر آن ادب نکرد بلکه ملاحظت کرد و خنده کرد و زمی نمود و فوجت حق امر علی صبیان و هم یلعبون فی السوق
 پس بیرون آمدم نامی گذرم بر کو دکان که بازی میکردند در بازار فاذا رسول الله پس ناگاه می بینم که پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم
 قد قبض بفضای من و دای به تحقیق گرفته است کردن مرا از پس من قال فظننت الیه و هو یضعلک گفت انس پس نگاه
 کردم من سوی آن حضرت و حال آنکه آن حضرت میخندد فقال یا انس ذهبت حیث امرتک پس گفت آن حضرت ای انس بلفظ ضعیف
 برای شفقت رفتی تو آنجا که فرموده بودم من قلت نعم انا اذهب گفتم آری اینک میروم و میخواهم که بروم یا رسول الله و واه

باب فی خلقه و شمائله و صفاته و در بیان خلق و شمائل و صفات او

آنحضرت فوق النبی پس توقف نموده بآستیا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال اعطونی ددائی پس گفت آنحضرت بدیدم دای را
 لو کان لی عدد هذه الضعفاء فمضی بیکم اگر میبود بشمار این دروغها که درین جنگ اند چاره ای با او بیشتر و کوفته هرگز نبخش میکردم آن میان
 شما هیچدونی بنحیلا پس می یافتید شما مرا بجای که ندیدم آن را و لاکن ویا و نه دروغ گو که وعده کنم و زسانم و لا جبارنا و نه بددل و ترسند و کبر
 دادن از فقر و نسیس ترسم و اصل جین یعنی ضد شجاعت است و جوان مردی در عظمتی از شجاعت است و تنگی در دادن آن مثل جین است و بقی
 اند که لاکن و با و لا جبارنا خداست برای تمیز صفات و تقدار آن و استازتت بجامعیت صفات حمیده فاضله دواء الجنادی و عن انس قال کان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم اذا صلی الله فاجاء خدمه المذینة بالکثیر من المیزان و آنحضرت نماز با دعا می آورد و ند خدا مان اهل مدینه از دوا
 و غلام آفند های خود را فیها الماء که در آن آب میبود فایا قون با ناه پس نمی آوردند هیچ آوندی را الا غنیمت بدیدم فیها مکر آنکه فرو میبرد آنحضرت دست
 مبارک خود را در آن آوند های آب و منبرک میکرد و آنرا برای ایشان تا شفا و برکت شود و ایشان را فوج با جاد و با الفداء الباد و فی غنیمت بدیدم فیها پس با
 که می مدینه آنحضرت را در با و شریک فرو میبرد دست خود را در آن آوند ها و دین کمال شفقت و حرمانی است بامت و اشارت است بآنکه از برای
 نفع خلق ضرر خود را بیکشید و تحمل کرد دوا مسلم و عند قال کانت امه من امه اهل المدینة تاخذ بهد رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و هم از این است گفت میبود دای از دایان مدینه که میگرفت دست مبارک آنحضرت قنطاری بهیشت شلوه پس میبرد آنحضرت را هر جا که بخواست
 و خزن حال خود میکرد در اینجا غایت تواضع و شفقت آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بامت حتی برکتین میان دوا الجنادی و عند
 ان امرأه کان فی عقلها شیء و هم از این است که زنی بود که بود در خرد و می چسبید از نقصان و خلل فقال پس گفت آن زن یا رسول الله انی انا
 حاجه بدستی مرا بسوی تو حاجت و کاریت و ظاهرا آنحضرت در را می میرفتند فقال پس گفت آنحضرت یا ام فلان انظر الی السکک شئت به بین
 هر کدام از کویا که می خواهی یعنی بنشین یا بایست در آن کوی که من با تو نمی نشینم و می ایستم حتی اقصی لك حاجتك تا آنکه ادا کنم و بر آرم برای تو حاجت را
 خلاصه میانی بعضی از طرق حق و غش من حاجتها پس خلوت کرد و ننشاند آن حضرت با آن زن در بعضی راهها تا آنکه فارغ شد آن زن از حاجت خود
 و پرداخت آنرا و عرض کرد و آنحضرت عرض کرد فی بود دوا مسلم و عند قال لکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاحشاً زبود آنحضرت
 بخش کوبیده و بخش از حد در گذشتن در جواب و در سخن و اکثر اطلاق آن در الفاظ و قاع آید و در آنچه متعلق است بدان یراک اهل فساد را و بی حیایان
 را در آن عبارت صریح فاحشه است که اهل صلاح و آداب حیا از آن اعراض نمایند و بکنایت و ابهام از آن اکتفا نمایند بلکه از بول و غایت نیز
 تعبیر بقضای حاجت و مانند آن نمایند و بخش یعنی زیادت و کثرت و بمعنی زنا و معصیت نیز آید و لا لعافا و بنود آنحضرت لعن کفنده کسی
 را و چیز را و لعن از خدا راندن و دور انداختن از درگاه رحمت و از بندگان دشنام دادن و دعا کردن بدان و لعنت کردن مری را که در مسیحی است
 از گناهان سخت است و کثرت کبیره میگرد و اتفاق دارند بر بحر لعن بر شخصی معین اگر چه کافر باشد مگر آنکه بقتین معلوم کرد که از دنیا کافر رفته باشد چنانکه
 ابو جبر و امثال این و حرام نیست بر موصوف بصفی عام چنانکه گویند لعنت خدا بر کافران و با خواران و ظالمان و امثال آن و باید دانست که لعنت
 بر دو قسم است یکی طرد و ابعاد از رحمت حق و در آمدن بهشت و موجب غلظت و نار و این مخصوص بکافرانست دوم طرد و ابعاد از جناب قرب و رحمت خاص
 و درجه ساقین و این شامل است بر بعضی گناه کاران را و باین تحقیق مغل میگرد و بی از مشکلات باب و الله اعلم و لا سبأ با و بنود آنحضرت دشنام کننده
 کان یعول عند الحبیة بود آن حضرت که میگفت نزد عتاب کردن مری را و خشم گرفتن بر کسی معتبر بفتح مثانه و کسر آن و عتاب دشمنان شدن و بمعنی
 تا کردن نیز آید ماله و بجهینه چه شده است او را چه میکند و می خاک آلوده با پیشانی و می کثرت از خواری و نکو ناسی یعنی بنهایت آنچه نزد خشم
 بی رضائی میگفت این کلمه بود و در معنی اینست رخم انفع خاک آلوده با دینی او و این تر در معنی سجده است و دشنام نیست دوا الجنادی ۱۳ و عن
 ابی هریرة قال سئل عن ابی هریره گفت که گفته شد یا رسول الله ادع علی المشکین دعائی بدکن بر کافران تا همه مستاصل شوند و بپاک گردند
 قال له ابعث لهما فاکت بر انکیمته شده و فرستاده نده ام من لعنت کننده و راننده از رحمت خدا و انما بعثت محمداً و بر انکیمته نده ام مگر
 سبب رحمت بر جهانیان چه بر مؤمنان و چه بر کافران اما بر مؤمنان خود ظاهر است اما بر کافران برفع عذاب از ایشان در دنیا بوجو و شریف و می
 چنانکه در قرآن مجید میفرماید و کان الله یعذبهم و انت فیهم خلاف امم سابقی که بدعای پیغمبر این مستملک و مستاصل شدند یارب مگر بعضی از شما
 که وقت برسد و حکم الهی و عای بدکن و بپاک شدند چنانکه مشرکان قریش که در روز بدر بپاک شدند فتر دوا مسلم ۱۳ و عن ابی سعید الخدیمی
 قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا دعا فی خدوها گفت ابو سعید رضی الله عنه بود آنحضرت سخت و از
 روی شرمناکی از بکر که در پرده خود باشد و صد بکر خا و میگویند دال مظهر پرده که گذاشته می شود و در کوشه خانه و در نهایی گفته کوشه خانه

و جامع
نحوو در کلامان
مجموع

که گذشته بود و روی پرده دیگر در آنجا باشد و فی الصراح خبر کبر بر پرده و محذره زن بر پوشش فاذا وای شایب که عرقه و عرقه و وجه پس چون رسید آن حضرت چیزی را که ناخوش میداشت میآورد و در روی اگر از شر چیزی میگرفت و آنها را که است نمیکرد متفق علیه ۱۴ و عن عایشه رضی الله عنها قالت ما دایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم مسجعا قضا حکا کف عایشه ندیدم من آنحضرت را مجتمع شوند و هرگز در حالی که خنده کند است یعنی تمام و کمال خنده کند حتی ادی منه کوفه تا آنکه بر سیم از آنحضرت کام و او را الهوات جلیج و نفع آن گوشت پاره کلا علای خلق در نهایت دهان است فی الصراح لهما کام و لفظ الهوات جمع باراده اجزای کام است و آنها کان یلیس و بنو آنحضرت که آنکه تبم میکرد و لب شیرین میکرد و دندان سفید میکرد و این بحث بار غالب حال است و کای زیاد و بر آنم چنانکه در باب صحت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده و واه البضایه او عها قالت ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن یسره الحدیث کسر که روایت از عایشه که بنو آنحضرت که پیاپی میگفت سخن را و می آورد کلا ترا مقل در پی یکدیگر چنانکه شتر و طبعش کرد و بر نشونده بلکه کلاه میگفت سخن و جدا جدائی و در کلمات را و سر و قفح سین در زو و قفح چرم را و دو و قفح زره و پیاپی داشتن روزه و پیاپی آوردن سخن را کان یحدث حدیثا لعل الناس لا یخفوا و آنحضرت میگفت سخن را جدا جدا که اگر میسر و آراشمنده بر آینه میسر و آراشمنده بود و اگر یکی نمیکرد که بشود ممکن بود متفق علیه ۱۶ و عن الاسود تابعی کبر است زمان نبوت را در یافته و خلفای اربعه را دیده و از کار صحابه حدیث شنیده و بهشت ادج و عمره بجای آورده و تا آخر وقت صوم دوام داشته و در بر ششم قرآن کرده ثقه است فقیه و کلمه حدیث قال گفت بود سالک عایشه پرسیدم عایشه را ما کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم یضی فی بینه چه چیز بود که میکرد و آنحضرت درون خانه خود قالت گفت عایشه کان یكون فی مئة اهله بود شان که میبرد آنحضرت در خدمت اهل خانه خود و مئة نفع میم و کسر آن و آنها و کرد اصمعی کسر او سکون با و به تحریک آن و بر وزن کلمه خدمت چنانکه تفسیر کرد و ادی بقول خود تعقی خدمت اهله مانند آن در دین و خل دو و قفح و باره و دوزی کردن و از اینجا معلوم میشود که خدمت خانه و اهل خانه کردن سنت انبیاء مرسلین شیمه صالحین است فاذا حضرتنا الصلوة خرج الی الصلوة پس چون حاضر شد وقت نماز برود می آمد برای نماز و البضایه ۱۷ و عن عایشه قالت ما یخرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من المینحط الا یأخذ بیدهما فیکر دانه نشد آنحضرت و اختیار داده نشد دست وی میان دو کار هرگز که آنکه اختیار میکرد و می گرفت آنحضرت آسان ترین دو کار را مالم یکن اثما ما دام که نمیداد آن کار آسان تر موجب بزه کان اثما پس اگر میداد موجب بزه کان بعد الناس منه میبرد و آنحضرت دو ترین مردم از ان کار و دین حدیث تخم کرده اند که تخمیر عام تر است که از جانب پروردگار تعالی باشد یا از جانب خلق ولیکن بر تقدیر تجل از جانب حق اثم بودن شکل است مگر آنکه مراد معصی باثم باشد چنانکه مثلا تجل از میان کفر و شرع است بوی احتمال عدم تفرغ از برای عبادت است و میان کفایت پس مراد باثم امر نجس است و مراد بان گناه نیست از جهت نبوت عصمت که قال شیخ ابن حجر و در مجمع البحار گفته که اگر مراد تجل از جانب کافران و منافقان باشد بودن کلمه دو امر اثم ظاهر است و اگر از جانب مسلمانان باشد مراد خیریت که مودی باثم است چنانکه تجل میان مجاهده و اقتصاد زیرا که مجاهده که مفضی بملاک کرد و جایز نیست و یا تخمیر از جانب خدا باشد یا چیزی که در وی دو عقوبت است یا یک عقوبت است یا میان وی و میان کفار چنانکه قال و اخذ خیر یا در حق خدا میان مجاهدت و عبادت یا اقتصاد و در ما انقسم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی شئ قط کینه کشید آنحضرت برای نفس خود و بر سر چیز که الا ان ینفک فی حومة الله مگر آنکه غلبه کرده باشد در حرمت دین و فایزین تقم الله بها پس کینه میکشید برای خدا بسبب حرمت خدا که امتنا کرده میشد و در وی گفت شیخ ابن حجر که مراد آنست که انتقام میکشید آنحضرت برای حاجت نفس خود پس مشکل نشود و کان حضرت که امر میکرد و قتل کسی که از او میزد و در او زاری که ایشان انتهاک حرمت خدا نمیکرد و بعضی گفته اند که این را غیریت که معصی بکفر کرد و بعضی گفته اند که این مخصوص بقصره مال است نه در عرض و نمک بعضی غلبه است یعنی کسی که مال نمیگیرد و در حق محارم شرع و فی الصراح گفته و فرموده شد و این بر پیشین و مبالغه کردن و واه مسلم ۱۸ و عها قالت ما ضرب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیئا قط بیده و لا امرأه و لا اخا و ما لفت عایشه زود آن حضرت چیزی را و کسی را هرگز بدست خود زن را و نه خادم را و نه برادر و نه شی بر و و اطلاق می یابد الا ان یبجها فی سبیل الله مگر آنکه کار را زار میکرد و در راه خدا و مانیل منه شیئی قط فینتقم من صلیحه و یافته نشد از آن حضرت چیزی بر کمر یعنی رسید با آنحضرت از جانب یکس از آن زیرا که کند او را پس انتقام کشید از صاحب آن چیز الا ان ینفک شیئی من محادم الله مگر آنکه غلبه کرده شود و در کرد و شود چیزی از محارم خدا فینتقم الله بر انتقام می کشد از برای خدا و واه مسلم ۱۹ الفصل الثانی عن فی قال خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وانا ابن ثمان سنین گفت این خدمت کردم آن حضرت را و در کدام در خدمت وی و حال آنکه من هشت ساله بودم خدمت عشر سنین خدمت کردم او را ده سال که مدت اقامت آنحضرت است و در مدینه فالامنی علی شئ قط پس نکویش نکرد و در بر سر چیزی بر کمر اتی فیله علی هدی اتی بلفظ محمول است و حاصل معنی ترکیب است که ملاک نشد و لغف نکرد و دید آن چیز بر دو دست من فان لامنی لایثم من اهله پس اگر میگویم مرا نکویند از اهل خانه آنحضرت قال دعوه فانه لغنی شیئی کان میگفت آنحضرت بگذارید او را و ملامت نکنید او را زیرا که بدستی شان اینست اگر نقصان کرده میشود چیزی

سایه دی

بنت

الفصل الثانی

واقع می شود آن چیز یعنی تلف شدن هر چیزی بقضا و تقدیر الهی است اگر چه بدست وی شده نعم اگر حکم شرعی در وی ثابت میبود می گردیم و اگر کسی حق خود را
 کند بر مضایقه است و در حدیث دیگر آمده است که وایان را که ظروف بر دوستان ایشان شکسته میشود ترسید که هر چیزی را اجل و مدت بقاست هذا لفظ
 المصایح این لفظ که مذکور شد لفظ مصایح است و دومی البیهقی فی شعب الایمان مع تفسیر و روایت کرده است یعنی در کتاب شعب الایمان باندک
 تغییر و تبدل در الفاظ ۲ و عن عائشة قالت لیکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاحشاً بنو و آنحضرت عجل کننده در قول بالطح لا یخفنا
 و بنود تلف کننده در غش و قصد کننده آنرا یعنی غش از وی بوجود می آید نه بالطح و نه بتلف و معنی غش در حدیث انس معلوم شد و لا مصابافی الاصلی و زاد
 کننده در بازار با چنانچه عادت عوام الناس است و لا یخفی بالسیئة السیئة و جزا میداد بهی بدی را و لکن یغفو و یصفح و لیکن عفو میگرد و در میگذشت
 و این صفات در کتاب فضایل آنحضرت گذشت است و دواء الزمندی ۳ و عن انس یحدث عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه کان یهود المریض
 روایت از انس که وی خبر میداد از صفات و اخلاق آن حضرت که وی صلی الله علیه و آله و سلم باز پرس میکرد و پیرا و پنبج تشدید یکنافه و میرفت پس
 بخانه یحیی بن عوف المملوک و می پذیرفت خواندن غلام را که بطعام میخواند چه جای احرار و یوکب الحصاد و سوار میشد دراز کوش را از جهت غایت
 تواضع و بی تکلفی و دفع پیادگی و درینجا غایت تواضع و ترک تکلف و نفی تکبر است برخلاف عادت ملوک و جباران لغد و ایتیه یوم خیر علی حمار
 بر اینست تحقیق دیدم امرا در غزو خیر با وجود آنکه روز اظهار شوکت و جلالت بود سوار بر دراز کوشی که خطمه لیف ریمان مار آن از پشت
 خراب بود و او ابن ملجاء و البیهقی فی شعب الایمان ۴ و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخفف خل
 بود آنحضرت که میدوخت نعل خود را و خفف بر هم بنادن پاره بر پاره و اصل آن جمع کردن و بهم پیوستن است و یخبط ثوبه و میدوخت خانه
 خود را نوایا که میزد میگرد و آنرا و یعل فی بلیته و کار میکرد و آنحضرت در خانه خود کما یعمل احدکم فی بلیته چنانکه کار میکند یکی از شما در خانه خود و قائل
 لبنا من البشر بود آنحضرت آدمی از آدمیان یعنی ثوبه می جبت جامه خود را تا خسی و خاری و از حشرات چیزی نباشد و اصل فلان یعنی
 شش حبش است و لیکن در مواهب لدنیة گفته که شش در جامه و بدن شریف آنحضرت هرگز نیفتاد و از امام محمد الدین مازنی نقل کرده که کس بر آن
 حضرت نشسته و پشه و مانند آن آنحضرت را ایدانکرده و لیکن چون وجود چیزی از مودایت و حشرات لازم تعلق است چاره نیست از قائل شدن غلبه
 چیزی از آن بجای شریف از خارج نه از بدن و الله اعلم و یحبب شانه میدوید و شید کوسید خود را و یغمد نفسه و خدمت میکرد ذات
 خود را یعنی کار خود را و خود میکرد و بد بگیری کم میفرمود و دواء الزمندی و درین حدیث دلیل است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با دشا
 جبار و تکبر بنود چه صد و این نوع افعال از ایشان بوجود می آید بلکه بنی مرسل متواضع بود و واقف بر حد بشیریت مخصوص که بر اندا و اسحق جل
 علا بفضل عظیم و منظور اصلی تعلیم و ارشاد خلق با داب کریمه و اخلاق عظیم بود صلی الله علیه و آله و سلم و عن خادجة بکاء و جمیع بن زید بن ثابت
 با بعضی طلیل القدر است و از تقاضای سباحت که در مدینه بوده اند قال گفت خارج و خل نفر علی بن ابی طالب در اندک جمله بر زید بن ثابت کید
 است فقالوا له حدیثنا احادیث رسول الله پس گفتند انما عن مرزیدار روایت کن ما را احادیث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال
 كنت جالسا یس کنت زید بودم من همای آنحضرت فكان اذا نزل علیه الوحي بعث الی پس بآنحضرت چون من و دمی آمد بروی و می کس میفرست
 ابوی من فلکنیته له پس میفرست من آن دمی برای آنحضرت فكان اذا ذکرنا الدنيا ذکرها معنا پس بود آن حضرت چون ذکر میکردیم ما دنیا را
 ذکر میکرد آنحضرت دنیا را با ما و اذا ذکرنا الطعام ذکره معنا و چون ذکر میکردیم طعام ما ذکر میکرد طعام را با ما و بدان جن معاشرت و انبساط خلق و تالیف
 قلوب اصحاب است بلافت که آنچه از تعلقات عادت مردم و احوال ایشان است از آنچه مکرده و مذموم نیست و اما آنچه مکرده و مذموم باشد حاشی
 که ذکر کند آنحضرت آنرا ذکر کرده شود در مجلس شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم فکل هذا حدیثکم عن رسول الله پس همه برین احوال و کجایات حدیث
 شمار از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دواء الزمندی ۶ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا صلح
 الرجل لم یزج یدیه من یدیه بود آنحضرت چون مصافح میکرد مردمی را نمی کشید دست خود را از دست آن مرد حق یکن هو
 الذی یزج یدیه تا آنکه میبود آن مرد که وی می کشید دست خود را از دست آن حضرت و آن حضرت دست در دست وی گذاشته صبر میکرد
 و نمی کشید و این دلالت دارد بر کمال صبر و تواضع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مصافح دست یکدیگر را گرفتن و لا یصرف
 وجهه عن وجهه حق یکن هو الذی یصرف وجهه عن وجهه دیگر دانید آن حضرت روی مبارک خود را از روی آن مرد
 تا آنکه میزد که میگردانید روی خود را از روی وی و لم یؤمق ما دکنیه و دیده نشد آن حضرت پیش کشنده زانوهای خود را بدین
 ید جلیس له پیش نهیشتی که مرا و بودی یعنی در مجلس برابر صف بنیشتی و زانوهای پیش کردی چنانکه تکبران و جباران کنند و بعضی گفته

و اذا ذکرنا
 ذکرها معنا
 و فیکذا و فیکذا
 فافترکنا ذکر
 میکرد آنحضرت
 نعت را با ما
 چه

با وی نشسته بود و کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یهددونه و نه میفرمودند و نه میترسیدند آن یهودی را و وعید میکرد و ند که ترا چنین
کنیم و چنان کنیم ففطن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما الذي يصنعون به پس دریافت آنحضرت چیزی که میکردند صحابه با یهودی
از تهدید و وعید فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله یهودی چه میکند و منع کند ترا از آمدن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا ضعف
و جان را ظلم معاهد امن کرده است مرا پروردگار من این که ظلم کنم ذمی را که عهد بست است معاهد کس را و عیب و نه جز وی را یعنی هیچ کس را ظلم
کنم و این که از وی دین ادا کرده باشم ظلم است فلما فوجل لها و قال اليهودی پس هنگامی که برآمد روز گفت یهودی لشهدان لا اله الا الله
واشهد انك رسول الله و شطره مالی فی سبیل الله و گفت نصف مال من تصدق است در راه خدا اما والله ما فعلت بك لندی فقلت
بك آگاه باش و بدان بخدا سوگند که نکرده ام من بتو آنچه کردم من بتو از درستی و حقیقتی الا لا نظر الى فضلك فی التوریه مكران برای نكته پنجم نبوی صفت
تو که نوشته شده است در توریت و در یاجم آن صفت را در توریت اینست که محمد بن عبد الله مولده بمكّه و مهاجره بطیبه و ملكه بالشام
محمد سپید اند و ولادت گویکه است و هجرت او بدین است و ملكا و بشام است ليس بفظ ولا غليظ ميت درشت عفو درشت سخن و لا مضاب فی
الاموائ و نه فریاد کننده در بازارها و لا متزى بالقش و لا فحل الخناء متنی و متصف بفخرش و نه بکفایت پیوده زنی برای و تشدید با لباس و بیست
و فخر بضم از حد ادب گذشتن در قول و خنای بفتح خارج مجسمه سخن پیوده اشهدان لا اله الا الله و انك رسول الله و هذا مالی فالحكم فيه بما اداك
الله و این مال من است پس حکم کن در وی بچیزی که به نماید و بدانند ترا خدای تعالی بکن هر چه قرار گیرد بران رای تو ظاهر آنست که تمام مال را داند باشد نصف
مال در راه خدا کرد و چون نوزایمان قرار گرفت در دل و محبت خدا و رسول خدا فرزند گشت و غلبه کرد تمام مال را صرف کرد و در آخر جان نیز فدا خواهد کرد
و کان اليهودی کثیر المال و بود آن یهودی بسیار مال دوا البیهقی فی دلائل النبوة ۳ و عی عی الله بن ابی و فی صحابی مشهور است آخر کسی که وفا
یافت بکوفه از اصحاب قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یکتال الذکر بسیار میکرد ذکر خدا را بسیار چه که مردم و بران
شغل و بزرگ بود و یصل اللغو و کم میکرد و پیوسته گفت ایجا بمعنی عدم است و یطیل الصلوة و دراز میکرد نماز را از اجابت غایت شوق و حضور و مشهود
و یفصل الخطبة و کوتاه میخواند خطبه را زیرا که یک کلمه از وی جامع معانی یحید و اندازده بود و این باعتبار اکثر احوال خواهد بود و الا در جائی که مقصود تکیه بر عظمت
و نصیحت بودی تطویل میکردی و ظاهر مقصود آنست که خطبه آنحضرت نسبت به نماز کوتاه بودی چنانچه در روز عید و منجبه و در حدیث آمده است که فرمودند
نماز و کوتاهی خطبه نشان فقره و دانش مراد است چنانکه در باب الجمعة گذشت و لا تفان عیسی مع الامر مله و المسکین و نیک نداشت آنحضرت که برود همراه پیوه
و مسکین فیقضى له الحاجة پس برآورد و او را حاجت را طریقی میزدنی که شوهر وی مرد و اهل مردی کزن وی مرده خواه غنی باشد خواه فقیر الی جمع و همیشه جمیع بنایان
تر و استعمال وی در آن بیشتر و تفسیر اهل سبکین نیز کرده اند کذا فی النهایة و فی الصراح از اهل سبکین و درویشان و محتاجان و در قاموس نیز مثل آن گفته
دواہ الناس فی الدادی ۴ و عن علی رضی الله عنه ان ابا جهل قال للنبی صلی الله علیه و آله وسلم انا لا نکتبک و لکن نکتب بک بما جئت به و اهل
لغة الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ما دروغ گویند ایم ترا و صدق تو بر ایمان است و تو مستور صبیق و امانت و لیکن تکیه میکنیم ترا
از کتاب و شریعت و تکیه کن آن ترا نیز تکیه میکنیم و بحقیقت حد و عبادت باعث برآنت یعنی این را از تو بر نیستیم تا فاد و دید و اگر این باشد ما را با تو
تراعی نیست و این جا اهل ملعون اینقدر نمی اندیشید و نمی فهمید که هرگاه که وی صادق باشد و در کار دنیا با خلق دروغ نگوید و برایشان دروغ نهد و در کار
چون دروغ میگوید و بر خدا چون دروغ می بندد چنانکه در حدیث به نقل و در باب علامات النبوة بیاید اما مقصودش چنان است که گفته شد فافهم فان قال الله
تعالی فیهم پس فرستاد خدا تعالی این آیت را در شان ایشان فاهم لا یکتبونک و لکن الظالمین بایات الله یحسدونهم پس بدستی کا فران ترا تکیه میکنند
کنند و لیکن این ظالمان از حدت و کفایت کافایات خدا انکار میکنند در کشف در تفسیر آیت و وجه گفته ای آنکه این کا فران که ترا تکیه میکنند بحقیقت ترا
تکیه میکنند بلکه آیات خدا را تکیه میکنند چنانکه مولى بگرام خود که مردم او را می رنجاند میگوید ایشان ترا نمی رنجاند بحقیقت مرا می رنجاند به این که با ایشان چه کنیم
و وجه دیگر آنکه ایشان ترا تکیه میکنند زیرا که تو موسوم به صدق و امانتی نزد ایشان و لیکن انکار ایشان بایات خداست و این وجه اخیر موافق است به مضمون حدیث
دواہ التومدی و عن عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا عایشه لو شئت لسا دت معی جبال الذهب گفت
آنحضرت ای عایشه اگر من دنیا خواهم و درخواست کنم از پروردگار خود برآینه همراه میروند با من کوهایی از جبال طلا و ان هون له لتاوی
الکعبة آمد مرا فرشته و بدیستی جای بندازد و می برآینه برابر بود کعبه را در بلندی مقصود بیان درازی قامت اوست و هجره بصم حاء و حمله و سکون جیم و برای
بندازد و اینجا مراد جای بندازد راست فقال ان و لك لیقوا علیك السلام پس گفت آن فرشته که پروردگار تو میخواند بر تو سلام و بیقول و میگوید ان شئت
نبیا عبدان و ان شئت نبیا ملکا اگر میخواهی تو باشی پیغمبر بنده موصوف بصفت بنده کی و فقر و اگر میخواهی باشی پیغمبر پادشاه چنانکه سلیمان پیغمبر بود و فطر

الى جبرئيل پس نگاه كردم من بجانب جبرئيل تا وى چو فرمايد و بشارت كند فاشا الى ان وضع نفسك پس اشارت كرد جبرئيل بسوى من كه فرو نهد
خود را و تكبير يعنى بنده بشو و قهقرياء است و غنى دفعي و ايتا بن عباس قال ثق رسول الله پس بر كشت تكريت پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم الى
جبرئيل بجانب جبرئيل كالاستشير له در نيك مشورت كنند و مراورا فاشا جبرئيل بيدك پس اشارت كرد باز نمود جبرئيل بدست خود ان تواضع
كرد و نه خود را از مرتبه خود يعنى تو خود شايان هر مرتبه و عزت و جاهى وليكن كم خود كير و از مرتبه خود فرو باش و اين باعث بار ظاهراست و الا قدر و مرتبه و عزت
و جاه حقيقى در فقر و بنده كى بشتر است قلقت فلما عبيد اس كفت من مياشتم پيغمبر بنده بادشاه قالت كفت عايشه و كان رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم بعد ذلك لا ياكل منكيا و بود آنحضرت بعد از ان كه طعام منخور و نيك نده يقول ميكفت اكل كيا اكل العبد سوزم چنانكه سوزد بنده
و اجلس كما يجلس العبد و مى نشيم چنانكه مى نشيند بنده و او كه فى شرح السنة ١٤ باب البحث و بده الوحي مبحث معنى بعث و زمان بعث و مراود بعث
و فرستادن آنحضرت است صلى الله عليه وآله وسلم بر سالت بسوى كاه خلق و بدر بفتح با و سكون وال و سمره بمعنى آغاز و بد و بضم با و عالى و بوا و مشد
معنى بطور هر دور و ايت و موادى هر دو لفظ يكى است و اول ظاهر تر است معنى و روايت و حى و راصل معنى اشارت و كنايت و رسالت و اعلام و كلام و كلام حى
و او از و هر چه القا كرد و شود بغير كذا فى القاموس و در مشارق الانوار گفته كه حى اصل وى اعلام است در خدا و سرعت و ان در حق آنحضرت و انبيا صلوات الله
سلامه عليه و عليهم اجمعين بر انواع است بعضى را سماع كلام غريز چنانكه موسى عليه السلام را و چنانكه پيغمبر را صلى الله عليه وآله وسلم در شب معراج و ديكر حى
بر سالت و وساطت ملك و اين اكثر و اغلب است ديكر حى القا است چنانكه آنحضرت فرمود صلى الله عليه وآله وسلم القى فى روعى مضمون رايحه انداخته شد در
من و كويند حى داود عليه السلام اكثر از اين قبيل بود و حى كه نسبت بغير انبيا و وقوع يافته معنى الهام است چنانكه فرمود و او حيا الى ام موسى اميرتريد
چنانكه و او اوحيت الى الحواريين و به معنى خلق علم طبعى چنانكه فرمود و اوحى ربك الى النحل و حى كرد پرور و كار تو زنبور نشند يعنى در طبيعت او چنين نهاد و الله اعلم
و در كتاب الرويا كلام متعلق بسوى و اقسام آن گذشت ١٣ الفصل الاول عن ابن عباس قال بعث رسول الله كفت ابن عباس رايحه و فرستاده شد
پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم و استلامه بعين مسنه و در چهل سالى فكث بمكة ثلاث عشرة سنة پس در نيك و بكم سيزده سال و حى الهى در حالى كه حى
فرستاده ميشد بسوى وى درين مدت ثلث بالبحر و پستمر كرده شد بر بريدن دل و بر آمدن از مكه بمدينه چاهو عشر سنين پس هجرت كرد و اقامت كرد در دار
بجوت ده سال و مات و هو ابن ثلث و ستين سنة و وفات يافت آنحضرت و حال آنكه وى شصت و سه ساله بود متفق عليه ٢ و عند قال اقام رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم بمكة خمس عشرة سنة و هم از ابن عباس است كه كفت اقامت كرد آنحضرت يكه يعنى بعد از هجرت سال كه بعد از ظهور نبوت بود و از
سال يسمع الصوت مى شنيد او از راز چپ و راست كه مى آمد و محو و بوى الضوء و ميديد روشنائى يعنى نور محسوس و بعضى كويند مراد وجود الشرح
و انكشاف است و ظاهرا و لاشعنى كه در بعضى روايات آمده است كه ميديد روشنائى را در شبهاى تار يك سبج سنين هفت سال از اين پانزده و لا
بوى شيئا و نميديد چيز را كه آواز ميكرد و روشن ميكرد و اندوختن سنين يعنى الهى و در هشت سال از اين پانزده سال و حى فرستاده ميشد بسوى وى
اين حديث دلالت دارد بر آن كه شنيدن آواز و ديدن روشنائى بعد از نبوت بود و مدت اقامت بمكه كه پانزده سال بود و از كتب سيره و احاديث
ديكر معلوم ميشود كه اين حال پيش از ظهور نبوت بود و نكمت در ان تحصيل استيناس و ايتلاف بجا لم يلكوت بود تا ظهور آن يكايك سبب اندام باى بشرى
و ضمحل رسوم انسانيت كرد و بواجود حصول استقرار و تكمين در وقت و حى در بعضى اوقات از ثقل و ثقب مى يافت كه از خود ميرفت و الله اعلم و بر
تفسير برين روايت بعد از نبوت پانزده سال در مكه بود بعد از ان هجرت كرد بمدينه و اقامت بامدينه عشره اقامت كرد بمدينه ده سال و قوفى و هو ان خمس
و ستين سنة و وفات يافت در حالى كه وى شصت پنج ساله بود متفق عليه و تحقيق آنست كه اين حديث در صحيح مسلم است و در صحيح بخارى حديث ٣
و عن انس رضى الله عنه قال قفاه الله على داس ستين سنة روايت از انس كه كفت مى رسانيد او را خدا تعالى بر تمامى شصت سال متفق
عليه ٤ و عند قال بقى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هو ابن ثلث و ستين قبض كرده شد آنحضرت و وى شصت و سه ساله بود و او بگو و هو
ابن ثلث و ستين و قبض كرده شد او بگو رضى الله عنه و وى نيز شصت و سه ساله بود و همان مقدار كه بعد حضرت حيات يافت جزو تر از وى بود و عمر
هو ابن ثلث و ستين و قبض كرده شد و وى نيز شصت و سه ساله بود و رواه مسلم قال محمد بن اسمعيل البخارى ثلث و ستين اكثر روايت شصت سه
سال بشتر است و ما را اختلاف بر اقامت مكه است كه ده بود يا سيزده يا پانزده و روايت سيزده بشتر است و هو الاصح و الله اعلم و در شرح در تطبيقت اين روايات نظر كرد
شده است و عن عايشه رضى الله عنها قالت كفت بايشه و اين كفتن وى سماع از آن حضرت خواهد بود يا لا بعضى صحابه زيرا كه عايشه در بديت و حى فكر
نمود اول ما بدنى به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و بستم من الوحي تحت چيزى كه آغاز كرده شد بدان آنحضرت از وى الوعا الصا دقة فى النوم و دين خوا
باي راست بود و كويند كه اين حال شش ماه بود و كلام درين در باب روايت گذشت فكان لا يورى و يا الاجاء من مثل خلق الصبح پس بعد آنحضرت كه نميديد

باب البحث و بدر الوحي

و معنى الفصل الاول

خدیجه را خبر آنچه گذشت بگفت لکن خشیت علی بنی هر آنکه به تحقیق رسیدم من بنفس خود از غایت خوف در عجب که با و اهلک شوم یا دین شوم یا
خوف هزار بار بخت باریوت یا عدم صبر بر اینانی قوم و قتل و تکذیب یا مغارت و وطن و مشهور در بیان خشیت خوف که است و کاهنان در عجب جاعه بودند که
جناب از ایشان رجوعی بود و خبرهای راست و دروغ با ایشان میرسانیدند و دعوی علم غیب میکردند پس آنحضرت از شدت این حال رسید که مبادا این
قبیل باشد اما این ترس پیش ازین حال بشنیدن آوازها و دیدن روشنی با محتمل است اما بعد از شدت ملاک و نزول قرآن و ظهور انوار وحی بسی بعید است زیرا
که در این صورت آن حضرت ترا علم ضروری به نبوت حاصل شده دیگر این ترس چه احتمال دارد و لهذا قاضی ابوبکر بن العربی این احتمال را باطل کرده است و الله
اعلم ضالت خدیجه کلا بر کف خدیجه این چنین خواهد بود و الله لا یغیبه عنک الله ابدا بصیرت تانیه و سکون خاطر و کسر زای و سکون یا از خزی بکسر ظاهر می شود
یعنی بجز اسکن در سوا نمیکرد و اندر ترا خدا تعالی همیشه و بجای حمل و نون نیز در امت است از حزن و یار این تقدیر بقوت و زای مصوم یعنی محزون و غمگین نمیکرد و اندر ترا
تعالی ترا انک لفضل الهم زیرا که برستی تو هر آنکه صله و چون میکنی درم را یعنی قرابت از قصد و حدیث و راست میگوئی سخن را و در بعضی روایات زیاده کرده
این را که بودی الامانه و ادای میکنی امانت را و تحمل الكل و بریداری کرانی را و کل بفتح کاف و تشدید لام نقل و کرانی از هر چه برداشته نشود و معنی خیال نیز
آید و اتفاق بر ضعیفان و غیر بیان و یتیمان نیز داخل کل است و اشتقاق وی از کلال است بفتح کاف سستی و ماندگی و در فتح الباری گفته که کل کسی که شغل
نیت در کار خود و کسب المعیوم و کسب میکنی معیوم را یعنی از کسب و تجارت بخوری و این مع بود و در عرب و بضم تانیز و امت است یعنی در کسب
معمای غیر خود را یعنی مالی میدی مردم را که بدان کسب و تجارت میکنند و صرف میکنی مال را در وجه خیر و بعضی مراد به معیوم فقیر میدارند که در حکم نیت
است که تصرف نیت مراد را یعنی فقر را در کسب میدادی بدان مال ایشان و تصرفی الضیف و معانی میکنی همان را فقری بفتح فاء میگویند قاف از فقری بکسر
قاف و را به معنی معانی کردن و تعیین علی نواصب الحنف و یاری میدی خلق را بر حوادث حق یعنی هر که بگذرد در مانده میشود مثل قرض و مال دست میدی
و یاری میدی او را و باقی می بخشی او را از آن و رطه و نواصب حق بجهت آن گفت که بگذرد تا حق مثل اسراف و غضب و ماندن در مانده نشود که اعانت
در آن مذموم است استدلالی کرد خدیجه رضی الله عنها انصاف آنحضرت بکارم اخلاق و حمایه صفات بر عدم اصابت کمرویات در دنیا و دین و این از
غایت خاست و معرفت خدیجه و جزالت دای او بود و چگونه نباشد که مدتها می دید و صحبت آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم و اقول کسی که حقیقت
ایمان آورد و دوست و همسایه را با وی مشارکت دین صفت نیت رضی الله عنها انطلق به خدیجه الی و دقه بشیر و آنحضرت را خدیجه بسوی و رقی
بفتح و او را و قاف ابن نوفل بن عم خدیجه پسر عم خدیجه زیرا که خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبد العزی و وی و رقی بن نوفل بن اسد و وی مردی بود که نظر
شده بود از جاهلیت و انجیل را زبان عربی ترجمه نمیکرده و پیر کمر شده و اعمی گشته فقال الله یا ابن عم اسمع من ابن اخیت پس گفت خدیجه
و رقی را می پسر عم من بنو از برادر زاده خود آنچه میگوید یعنی از آنحضرت این بروش عرب است که در مجاورت یکدیگر را برادر و برادر زاده و عم و ابن عم
خوانند اینجا با در زاده خوانند بجهت کبر سن وی و بعضی گفته اند که در سن در مرتبه والد آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم فقال له پس گفت
مر آنحضرت را در قاف ابن اخیه ما از وی ای برادر زاده من چه چیزی بینی فاجبه رسول الله پس خبر داد و رقی را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خبر
ما دای جز چیزی را که میدید و مشایخ طریقت این را ساند میگیرند برای عرض و قایم مقامات بر سران خود فقال و دقه هلاکنا مؤس الذی انزل
الله علی موسی پس گفت و رقی این ناموس فرشته است که فرستاد خدا تعالی بر موسی علیه السلام و در روایتی تل بشدید معلوم و مجهول آمد و ناموس
و صاحب هر کسی را گویند که مطلع شد بر باطن امر وی و بعضی گفته اند ناموس صاحب سرخیز و صاحب سرش را جاسوس خوانند و مراد اینجا جبریل علیه السلام
و علی موسی گفت نه علی عیسی از جهت عظمت ناموس و جامعیت کتاب و شریعت وی اگر چه ذکر عیسی مناسب تر بود بدین نصرت یا لیتنی فیها جند عیسی
کاشکی میبودم من در وقت نبوت و دعوت نوح و ان و قوی و جوع جیم و ذل محله اصل در بهایم که سفندی را گویند که در سال دوم و کاوسی را که در سال سوم
بسته که در سال چهارم باشد و اینجا مراد جوانی و قوت است لیتنی کون حیا کاشکی من بیستم زنده اذ یخرجک فومک و قتی که بیرون آرند ترا هم
تو فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او من جی هم آی بیرون آرند کان من اندایشان قال لخم گفت و رقی را بیرون خواهند کرد و
له یات و یصل قط بمثل ما جئت به الا عودی نیا و در بیج مردی بر گز مانند آنچه آورده تو یعنی نبوة و شریعت گر آنکه دشمن داشته شد آن مرد
و در روایتی الا و دی یعنی هر که پیغمبر شد او را کافران دشمن شدند و اید اگر دشمنان بهر کف فومک و اگر در مایه را و رقی تو یعنی در آن ایام که تو دعوت کنی و قتی
تو ترا در مقام این نشوند و بارند و من زنده باشم انصرک نصره خود را یا رسی میدی ترا یاری دادنی سخت میباشد از دفع بهره و سکون زای بر دوست
شده اند و نبش و دقه ان قوی پسر دنگ نکر و در بکه میرانیده شد نبش بفتح شین مع لفظ معلوم از ثوب معنی درنگ کردن و در اصل تخلی کردن
با بجزی بدانکه در ایمان و رقیه بان حضرت خلافت نیت و لیکن در صحبت خلاف است اگر این واقعه بعد از نبوت نبوت است صاحبی است و اگر در مایه

با جانب که فرقی از الباری و انقاد علم قاتل عایشه و لقد دایم منزل علیها الوی فی الیوم الشدید الباری گفت عایشه و تحقیق دیدم من آنحضرت را که فرود
 می آمد بر آنحضرت و می در روزی که سخت سرد بودی فیضم عنده و انجین لیتصدعوا قاپس منقطع میشد و می از وی و حال آنکه بدستی از پیشانی وی می نرفت
 خری را ظاهر آنست که این حال در نوع اقل میبود و تواند که در نوع ثانی نیز عارض میشده باشد متفق علیه ۱ و عن عباد بن یوسف عن یوسف بن یزید عن یزید بن
 بن الصلت معانی مشهور است از اکابر انصار حاضر شده عقیده اولی و ثانیه را و در زانو تمامه شایداً اقال کان النبی گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم اذا انزل علیه الوی و تشیک فزود فرستاده میشد بروی و می کرب لذلك تلکین و اندو کلین ساخته میشد از جهت و می بسبب شدنی که
 میرسید یا بسبب تمام بطالع حقوق عبودیت و ادای شکر نعمت از است و کرب بفتح غم و اندوه که بدان دم گرفته میشد و تقبیل وجه و مغیر
 بکشت روی مبارک وی و ربه بهضم فاکتر کنی و فی دوایه و در روایتی انجین آمده که چون نزول میکرد بروی و می تلکس و اسه پایان می افکند
 آنحضرت سر خود را و تلکس ایضاً به دو سه هم و پایان می افکند زیار آنحضرت سر بای خود را تلکس سر خود را افکند فلما انزلی عنه دفع داسه پس چون بر سر
 میشد و می از آن حضرت بر می داشت سر مبارک خود را و اتلی بهضم بهره سکون ثناته و کسر لام بلفظ مجمل و اصل تلکس یعنی حواله کردن است و سر پایان افکند
 اصحاب یا از جهت سبب حال آنحضرت بود و در ایشان یا بجهت مرافت و اتبع و انقاد علم دوایه مسلم و عن ابن عباس قال لما نزل روایت است از
 ابن عباس گفت هنگامی که فرود آمد این آیت که و انذر عشیرتک الاقربین و سر بران از عذاب خدا قبیل و تبار خود را که قریش باشد خروج النبی صلی
 الله علیه و آله و سلم میروند آمد آنحضرت حتی هذا لصفا تا آن که برآمد که صفای مجمل مینا دی پس در سینه او کشت آنحضرت که او از می کند قبیل بای قریش
 را نام بنام و گفت یا بنی فها ای پسران فزود کبر فاد سکون نام پدر قبیل است از قریش یا بنی عدی ای پسران عدی نیز نام کسی است از قریش بطون
 قریش ملاک در مطنهای قریش را بطن معنی شکم است و معنی کرده کمتر از قبیله آنحضرت جمع شده اند همه قبایل و بطون فجل الرجل اذا امر
 لیستطیع ان یخرج او میل و سولا پس کشت مرد چون نمی توانست که خود بیرون آید میفشار افتاده را از جانب خود و لکن ظاهرها هو تا نگاه کند و به بیند که چیست این ندا
 کردن و چه غرض دارد و بجا ابوطالب فرمود پس آمد ابولهب بن عبدالمطلب که عم آنحضرت بود و مشرک بود و قریشیان دیگر میبهره او آمدند و قتال او اینهم
 از آنحضرت که ان خیلا یخرج من صفح هذا الجبل پس گفت آنحضرت خبر دهید مرا که خبر دهم من شما را که سواران بیرون می آیند که از این کوه و فی دوایه و در
 روایتی انجین آمده که از خیلا یخرج بالوادی نذیر علیه السلام سواران بیرون می آیند با و می یعنی بکوه در حالی که میفرستند آن سواران که غارت آید بر شما
 و ملاک کشتند شما را تغییر بهضم فوقانیه و کسوفین مع و سکون تخانیه از غارت یعنی غارت کردن آنکم مصد فی آیا سید شما راست کو دانده مرادین خبر
 فالو انهم گفتند آری سیدم راست کو دانده ترا ما جونا علیک الاصدقا تجربه نگرفته ایم و نیازم و دیگر تو کرستی را قال فی ینذیر لکم پس بدی
 عذاب شدید گفت آنحضرت پس بدستی من ترانده ام شما را میان و دوست عذاب سخت یعنی میترسانم که عذاب شدید شما را پیش منی است قال ابوطالب
 قتالک گفت ابولهب زبان و ملاک با و در الهذا اجعلنا آیا برای همین فرام آوردی تو ما را فتولت پس فرود آمد سوره تبت هذا ابوطالب و نب ملاک باد
 هر دو دستی بای لب و ملاک شد و لفظ بیا معجم است و در بعضی روایات آمده است که ابولهب هر دو دست خود را شکلی برگرفت و بجانب آن حضرت انداخت
 و این حدیث در بابی که پس باین غیر انراست که گفته است متفق علیه ۱ و عن عبد الله بن جعود قال یومنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بصعد الکعبة و داشت ای که آنحضرت نماز میکرد در نزد خانه کعبه و جمع قریش فجالهم و حال آنکه با عتی از قریش در مجلسهای خود بودند که در حرم داشتند
 اذ قال قاتل ناکاه گفت کونیده و در روایت بخاری قائل منهم یعنی کونیده از قریش و در روایت بخاری بن نیز زیادت کرده که گفت کونیده الا
 انظر فی هذا المرامی آیا نگاه میکنید بسوی این ریا کننده یعنی آن حضرت و کونیده این سخن ابوجعل بود لعنه الله علیه که گفت ایکم یقوم الی جز و آل فلان
 که ام کل از شما بایستد و هر دو بسوی شتر گشته شده است در اول و فلان یعنی فلان قبیل و فلان محل و جزو بفتح جیم و زای شتر که پاره پاره کرده شود و بر شاه نیز اطلاق میکنند
 انجین اتی فرشتا شتر شکسته و در میان قصد کند اگر بسوی قریش و می بفتح فاکتر کنی را و ثانی مثل شتر کین در شکسته بسوی خویش و می و سلا بفتح سین و تخفیف لام بوی
 که در وی یکم باشد از آدمیان و مرایش و بعضی گفته اند مخصوص بخویشی است و در دیان کشید میگوید که میگوید بترک از ده بنده آن شتر مذکور را حتی اذا بعد وضحه
 میگوید که فیه تا اگر وقتیکه سوره که آنحضرت بنده آنرا میان هر دو شانه وی فانبث شقام پس برخاست و رفت بدخت ترین ایشان که عقبه بن ابی معیط باشد بهضم
 میگوید و سنج عین حله و سکون تخانیه و او را با شقی گفتند تا اگر ابوجعل سر کرده این استحقاق بود و می امر کرد باین زیرا که مباشرت فعل قبیله است از سبب بطن و درین
 آیت تلج است بقول وی سمانه اذا انبث اشقا پاکر کی گشته تا تو تلج باشد فلما بعد وضحه میگوید که پس هنگامی که سجده کرد آنحضرت بنده آنرا
 میانه دو شانه وی و ثبات النبی صلی الله علیه و آله و سلم مساجدا و بر جانده آنحضرت سجده کنند و خضکوا پس خندیدند این مشرکان حتی
 حال بعضهم الی بعض من الضحک تا آنکه میل کردند بعضی بسوی بعضی از خنده میل گزینی و می و ضحک بکسر ضا و سکون حا و بفتح ضا و کسر حایز

آنکه فاطمه منطلقا الى فاطمة پس رفت رفته بسوی فاطمه زهرا رضی الله عنهما و خبر کرد که وی بر سر خود بود و فاطمه شعی پس پیش آمد فاطمه در
حالی که میدود و دستانش میزند و ثبت الله علیه و آله و مسلم ساجدا و بر جای ماند آنحضرت سجد کند و حق الله عنه تا آنکه انداخت
فاطمه رضی الله عنهما از بالا ای آن حضرت فاطمه علیهم السلام در روی آورد فاطمه بر آن بختگان در حالی که دشنام میزند ایشانرا و برین قوت و سمیت فاطمه
و شرف کرامت اوست که با وجود صغر سن بر روی ایشان را دشنام کرد و ایشانرا مجال تعرض نبوی نشد فاطمه صلی الله علیه و آله و سلم
الصلوة قال پس گاهی که تمام کرد آنحضرت نماز را صلی الله علیه و آله و سلم گفت اللهم عليك بقدری خداوند بر تو باد که بگیری قریش را از آشنایان
تو که از ایشان و مستمندان و عذاب کنی ایشانرا مثلثا سه بار کرد این دعا را و کان اذا دعا عاثلثا و بود آنحضرت چون دعا میکرد و میخواند خدا تعالی را
دعا میکرد سه بار و اذا سال ثلاثا و چون سوال میکرد و میطلب چیزی را از خدا تعالی سوال میکرد سه بار و بعد از آنکه علی العموم دعا کرد بخصوص این شقی که شقی الی
بودند نیز پیش کشید و گفت اللهم عليك بعمر بن هشام نام اینی جبل لعین است و عبثه بضم عین و سکون تا بن و بیعه بفتح و مشبه بفتح شین و سکون یا
بن بیعه بر و برادر است و الولد بعینه بضم عین و سکون و فائده و امسه بفتح خا و لام و عبثه بن بیعه و عاده بضم عین و تخفیف می بین الولد این
اشقیاب و نذکره سر کرده مشرکان و مومنان بود و دهنده آن حضرت برای ای ایشان بسیار صبر کرد و تحمل و زید و چون وقت آمد و وفات الی در رسیدگی ای عمل خود رسیدند
و کار با مضائقه لطف حق کرد و مواسا با کند چون که از حد بگذرد و سوا کند قال عبد الله گفت عبد الله بن مسعود که راوی این حدیث است فوالله لقد رأيتهم
یومئذ یومئذ پس بخدا سوگند بر آمیختن تحقیق دیدم ایشانرا ایاک شده و بر زمین افتاده روز جنگ بدر که معجوا الی القلبی بر کشیده شدند و انداخته
شدند بسوی چاه قلب بدی چاه که در بدر بود فی الصرح قلبی چایی سرگردان که فته قال رسول الله یتکفئ غیره صلی الله علیه و آله و سلم و اتبع
اصحاب القلبی لحنه و دینی فرستاده شد این چاه را که در چاه انداخته شدند لعنت و خطاب گردان ایشان که ما وعده خداست یا فیتیم شایم یا فیتیم و تحفه کلام در کتاب
الجهاد گذشت و انداختن این همه مشرکان باعتبار اغلب است و الا میگویند که عماره بن الولید در بدر بود بلکه در جبهه مرد و عقبه بن ابی معیط بعد از رجوع از بدر گذشت
و امیر بن خلف بسبب آس کردن و کران شدن وی در چاه انداخته شدند چنانچه در کتب سیرت مذکور است متفق علیک بما که درین حدیث اشکال کرده اند که
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون در نماز بر جا ماند با وجود اثابت نجاست بر پشت شریف وی و جواب داده اند که آن حضرت ندانست که چه چیز بر پشت وی
مناده اند پس بر جای خود مانده و بحث کرده اند که پس چرا بعد از علم نجاست قضا نکرد و پشت فیه جواب میگویند که نماز نقل بود و وقت دیگر آگاه کرده گرد
باشند و اگر فرض بودیم وقت موعود بود کرده باشند ولیکن میگویند که میگردند نقل کرده میشد زیرا که نماز فرض بجاعت میکنند و حال آنکه یکس نقل نکرد و بعضی میگویند که
کسی را که داشت شده او را هر شای نماز آنچه که در ابتدا مانع انعقاد است فاسد میکرد و نماز او و باین حدیث استدلال میکنند بآن و بخاری نیز هم برین
و عمل ابن عمر نیز همین بود و الله اعلم چون میدید بر جامه خود خونی در نماز می ریخت و جامه را از بر میکشید و در نمازی که میکشاد او را و عن عائشه انها قالک روایت
است از عائشه بدستش نشانی گفت یا رسول الله هل فی عليك يوم کان شدم یوم اجد آیا آمده بر تو روزی که بود سخت تر از روز احد سختی با آنحضرت
رسیده بود که دندان شریف مجروح شد و منج خود در رخساره مبارک خلیه و چیز یاد دیگر که در حدیث آینه بیاید فقال لقلیث فومک پس گفت
آنحضرت بر آینه تحقیق دیدم از قوم تو آنچه دیدم و کان استمالیث منهم یوم العقبه و بدو سخت ترین آنچه دیدم ازین قوم روز عقبه است عقبه بفتححات راه
میان کوه و ظاهر آنست که مراد بعقبه مکانی است که در نماز است و جمره بدان مضاف است و او را جمره العقبه میگویند چنانکه در کتاب الحج گذشت
و آنحضرت در موسم حج آنجا استیاد و قبایل را دعوت کرد و چنانکه عادت شریف بود که در موسم و دعوت میکرد و مردم را ترغیب ترغیب مینمود
آنحضرت از آنجا بجانب ثقیف رفت و این عبدالله بن جهمانیه بعد و ابی الف بعد از وی لام مکسور قبل تخانیه بن کلال بضم کاف شخصی بود از رؤسای
ثقیف و این دعوت کرد و چنانکه فرموده اند از حضرت فتنی و تکیه عرض کردم نفس خود را علی بن حیدر یا اهل بن کلال فلم یجبنی الی ما ادعیت پس پاسخ نداد مرا
آنچه خواستم یعنی قبول نکرد و دعوت بسلام ما و جابلان و بی خردان آن مکان ایذاها کرد و دند آنحضرت را مسکماز و دند و خون آلود ساختند
فاطمه منطلقا مناهم و پس رفتم و روان شدم من حال آنکه اندوه کسینم علی و جعی رفتم بر روی خود یعنی حیران و منغمم که درمی یابم که گجای روی آورم
جیت زور اغیب روز دیوار سنگ باری بار و نه بلای در دندان از در و دیوار می بارد و فلم استغف الا بفرق الثالب پس بوی
نیادم که مریضی که نام وی قرن الثالب است بفتح قاف و سکون ما و نون که آنجا میقات اهل نجد است و او ساقرن الان نیز کوسید
خوفت داسی پس بر دوشتم من سر خود را فاذا ابابصا فند الطلنی پس ناگاه من طاب و مقرون با بری ام که به تحقیق سایه کرده
است مرا فظرت فاذا فها جبر مثل پس نگاه کردم پس ناگاه دران ساجد جبریل است فنادانی پس آواز داد مرا جبریل فقال ان الله
قد سمع قول فومک پس گفت بدستی خدا تعالی شنید سخن قوم ترا و ما و عليك و بشنید آنچه را که دند بر تو و جواب بتو و دند بتکذیب

کوه بارانی
فرشته

و سختی و درشتی و بلند بخت عليك ملك الجبال و بر آينه تحقيق فرستاده است بر تو فرشته نگاره های رومی زمین حوا که دوست لثامه و بهما شئت فهم
تا بفرمائی تو آن فرشته را بچیزی که میخواهی نو در قوم خود از عذاب و بلا که دیت و زیر کردن ایشان در میان کوه ها قال گفت آنحضرت خدا دانی
ملك الجبال پس آواز دو فرشته که با فله علی پس سلام کرد بر من فقال پس گفت آن فرشته یا محمد ان الله قد سمع قول قومك
ای محمد بدستی نه ایتعالی تحقیق شنید سخن قوم ترا و انا ملك الجبال و من فرشته کوه ها ام و کوه ها حواله من است قد بعثنی بک دیت الیه تحقیق فرستاده
است مرا بر آورد کار تعالی بسوی تو لثامه فی بامرک تا امر کنی مرا با مردم و هر چه فرمائی بکنم ان شئت ان طین علم الخشین اگر بخوای تو که چشم زهر بر ایشان
هر دو کوه را که اخشین اند اخشین بخا و محو و شین بجه و بار موحده نام دو کوه که در میان آنها آبادان است فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بل دعوا ان يخرج الله من اصلاهم من عباده و الله وحده لا شریک له پس گفت آنحضرت بخیر اسم پاک ایشان بکده رسیده و بر کبر و بر آورد و طین
از پستیهای ایشان کسی را که پرسند خدا را تنها و شرک نیا رد بسوی متفق علیه ۱۲ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسرت دباغیه بود
لحد و ایت از من که آنحضرت شکسته شد یکی از چار و دندان مبارک وی که از ارباعه میگویند و از احد و رباعه بفتح را و تخفیف یا بر وزن ثانیه چار
دندان که میان ثانی و ثانی است و دو بالا و دو پایین پس دندان منی شکسته شد و لب پایان نیز مجروح گشت و شکسته شدن دندان نه بآن معنی که از
بیخ افتاده باشد و دندانها زخمیده باشد باشد بلکه پاره از آن جدا شده و این درست غلبه بن ابی وقاص بود و بر او سعد بن ابی وقاص و در اسلام صحبت
وی اختلاف است و از اولاد وی هر که زاییده می شد چون بلوغ میرسید دندان پیش او دوید و شجفی دانه و شکستگی کرده شد و در سر مبارک وی
شخم بفتح شین و تشنه و چیزی تا سستی در سر و در بعضی روایات در جبهه آمده آورده اند که هر بر بی ان کوه فرو آمده فاعل آنرا پاره پاره کرد و چیزی نماند دیگر نیز
رسید کافران در میدان کوه ها کنده بودند اسب آنحضرت در آن افتاد پس طلحه بن عبید الله آمد آنحضرت را در کنار گرفت و برداشت و فرمود واجب
طلحه یعنی واجب گردانید طلحه بر ای خود بهشت را و حلقه خود که بر سر داشت در حصار شریف در رفت چنانکه ابو عبیده بن الجراح بدندانهای خود از ابر کند
و دندان او را برد و مالک بن سنان خون آنحضرت را بکبکد و آنحضرت فرمود و بر کبر خون را بکبکد واجب شد و از جنت بجل یسلط الد معنه
پس گشت آنحضرت که پاک میکند خون را از خود و سلت لب کاسه با گشت پاک کردن و دور کردن زن خضاب را از دست و یقول و می گفت
آنحضرت کیف یفعل قوم یثیروا من فیهم و کسر و ارباعه چگونگی است کار شوند که وی که شکستند سر غیر خود را شکستند دندان او را
و آورده اند که علی مرتضی بی خود آورده و فاطمه را بر اند پاره سوخت در زخم نشاند و در بعضی روایات آمده است که چون در آن حضرت تغییری بکرم شربت
راه یافت این آیت نازل شد لیس لك من الامراضی اویتوب علیهم و یغفر لهم فانهم ظالمون و نیز آمده که آنحضرت خوراک پاک میکرد و میگفت اگر قطره از
وی بر زمین افتد فرو می آید بر ایشان عذاب از آسمان و فرمود اللهم اغفر لهم فانهم ظالمون دواه مسلم ۱۳ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم ایستند غضب الله علی قوم ضلوا لینه کف آنحضرت سخت شد خشم خدا بر قومی که کرده اند پیغمبری که فرستاده شد
بر ایشان و شیوای و باهمینه اثار میگرد آنحضرت باین فعل بسوی دندان خود و شکسته شدن آن از دست ایشان و فرمود ایستند غضب الله
علی جمل فیئله رسول الله سخت است غضب خدا بر مردی که بکشد او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیئله رسول الله در راه خدا احترام کرد و از قتل محب
و قصاص مرا و رسول انذی ذات شریف خود را داشته یا پیغمبر را را که گشتن پیغمبر حق است و محل شتابه نه پس مقبول وی واجب القتل و دوزخی است
بی شبهه متفق علیه و هذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب خالی است از فصل ثانی الفصل الثالث عن محی بن ابی کثیر از اعلام تابعین و ثقات
ایشانست و از عباد و علماء ثقات است ایوب گفت که باقی نماند بر روی زمین مثل محی بن ابی کثیر قال سالنا اباسلمة بن عبد الرحمن گفت محی پرسیدم
اباسلمة پیغمبر عبد الرحمن بن عوف را که وی از کبار تابعین و مشاییر علماست و از فضیلتی سجاست عن اول ما نزل من القرآن از نخستین چیزی که فرود آمد
از قرآن قال یا ایها المندثر گفت نخستین چیزی که فرود آمد از قرآن یا ایها المندثر است قلین یقولون اقرا باسم ربك گفت محی گفت میگویند که اول آنچه نازل
شد اقرا باسم ربك الذی است قال فی صلیة سالک خابوا عن ذلك گفت ابوسلمه سوال کردم من جابر را از ان یعنی وی نیز جواب گفت چنانکه من گفتم و قلت
له مثل الله قلت و گفتم مرا و او را خدا آنچه گفتمی تو مرا که میگویند اول نازل اقرا باسم ربك است فقال لی جابر لا احد ثلك الا بما حدثنا رسول الله
پس گفت مرا جابر حدیث میکنم ترا که آنچه حدیث کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال حدیث که آن حضرت کرد این است که گفت
جاءتني امرأة مشهورة جاورت کردم و غفلت کردم بخار حرام که باطل است و طاعتی پس بنحای که که از مردم و تمام کردم طاعت و اعتقاد خود را
فرود آدم از کوه فود بیت پر آنرا کرده شد من فظن من یحیی قلبه انشیاء پس نگاه کردم من از جانب استامی خود پس ندیدم چیزی را و فظن
من ثمالی فلم انشیاء نگاه کردم جانب چپ خود پس ندیدم چیزی را و فظن من یحیی قلبه انشیاء و نگاه کردم از جانب پس خود پس ندیدم چیزی را

الفصل الثالث

فی المواقب اللدنیة ومضمران باجماع دارند که مراد در کرمیه اقرب الساعه و انشق القمر و انشقاق است که بمجوز آن حضرت واقع شده آنکه در محاسن واقع شود و سیاق آیت که فرموده و ان یروا یتیم یعضوا و یقولوا سحر مستمر دلالت دارد بر آن و الحاکم کرده اند این مجوز را بعضی از مبتدیان مفسرین با عقاید آنکه خرق و التیام بر فلکیات محال است و منی دانند این جبال که اهلک هم مخلوق پروردگار و تعالی اند و سحر قدرت کامله او نیست چنانکه در حدیث آمده اینها را روز قیامت و بعضی از ملاحده میگویند که اگر این واقع بودی آنرا احیاء و خواص مردم نقل کردند و تمام اهل زمین در دیدن آن شریک بودند و وی را او مخصوص با اهل که بنزدی و ادب تو اینچنین توان از آن نقل کردند می جایش است که چون طلب کرده بودند قوی مخصوص با ایشان نمود و مقصود از مجوز نمودن و الزام دادن و در نظر ایشان در آوردن بود و نیز در شب بود و لطف بهش بود و مردم و خواب بودند و توانند که فوراً وقت در بعضی منازل بوده باشد که بعضی اهل افاق ظاهر شده و در بعضی دیگر ظاهر نشده باشد چنانکه خوف را بعضی از اهل بلاد می بیند بعضی نه بانگه در دیات آمده است که مسافران از نواحی زمین بدان زمان رسیدند خبر دادند و نقل آن متواتر است بی شبهه و کتب سیر و تواریخ بدان ملوک و هرگز کافران و منکران نقل نگینند منکر شوند زبان نزارده و عن ابی هریرة قال قال ابو جهم لیفریحت و جبهه بین أظهر که گفت ابو هریره رضی الله عنه که گفت ابو جهم لیفریحت علیه یا حاکم آلوده میگرداند محمد روی خود را میان شما و تغیر خاک آلود کردن روی و در خاک غلط اندین روی کثایت است از سجده کردن خیل نعم پس گفته شد که تعفیری کند فقال واللذان والغری لئن دایت به فعل ذلک پس گفت آن ملعون سو کند بلام و غیری بر آینه اگر به بسیم من بود که میکند از این سجده را الاطمان علی و قبینه بر آینه بی سپر کم بگردن وی و لکن زخم بر آن فاتی و رسول الله پس آمد ابو جهم بنیبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و هو بصلی و حال آنکه آنحضرت نماز میکند و زعم لیطأ علی قبینه طبع کرد و خواست که بی سپر کند بر گردن آن حضرت فافحیهم منه الا هو منکسر علی عقبیه و یقی بیدیه پس ندر آمد آن ملعون ناگهان مردم را از آن حضرت مکرانگی وی سپس می رود بر سر و دوپاشند و بر نیز میکند بدو دست خود یعنی چون آمد و برگشت و چنان ظاهر میشد که گویا فاتی بوی میرسد و وی بر دو دست خود از ابا زید را در ذقیل له مالک پس گفته شد مرا و را چه کار میکنی و چه شده است ترا که بر میگردی و چه چیز را بدست با خود باز میداری فقال ان بینی و بینک ففقدت من نامی پس گفت بدی میان من و میان آن حضرت خندق است از آتش خندق بفتح خا و دال کوی کرد اگر و شهر معرب کنده و هولاً و میان من و وی ترسی است از بخت و بازو است یعنی از فرشتگان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود نامنی لا خف فظنه الا لک لکذا عضوا اعضوا اگر نزدیک می شد ابو جهم از من بر آینه می ربودند او را و فرشتگان چنانکه هر عضوا را جدا جدا می ربوند و او مسلم ۶ و عن عدی ۸ بن حاتم قال لیسنا ما عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا ناه رجل است از عدی بنی حاتم جوابد مشهور که بعد از پذیر آمد و اسلام آورد و صحابی شد گفت در آن زمان که من نزد آن حضرت بودم ناگاه آمد او را مردی فشکی لیه الفاقه پس شجایت کرد آمد و بوی آن حضرت فاقه و حسیاج و درویشی را تم اناه اخفشکی لیه قطع السبیل سپر آمد آن حضرت را مردی دیگر پس کله کرد و بسوی وی راه زنی را که واقع میشود در بلاد فقال پس گفت آن حضرت یا عدی هل دایت الحیرة امی عدی کیا دیدی تو حیره را مگر بحرامی عمل و سکون تخمین و نام شهری قدیم است بنظر کوفه و نام محله است به نیشا پور خان طالت بک حیوة فلترین الطعینة و تحلل من الحیوة پس اگر دراز کرد و بتوزن کانی پس بر آینه به بینی تو زنی نشسته و در بروج را که کوچ میکند از حیره حق تطوف باللبث تا طواف کند کعبه یعنی از حیره بکعبه رود و لا تخاف احد الا الله در حالی که میترسد هیچ یکی را مگر خدا را این را جواب مردی فرمودند که کله از بی امنی و راه زنی کرد و بد و در جواب از شجایت مردی از فقر و فاقه فرمودند و خطاب هم بعدی بن حاتم کردند که در مجلس شریف حاضر بود و لئن طالت بک حیوة لثقتن کونیا کسری و بر آینه اگر دراز شد بتوزن کانی می بینی که کشته میشود و کجای کسری با شاه فارس و قیمت میا بدیان سلیمان و لئن طالت بک حیوة لترین الرجل من ملاحه کف من فها و فضة و اگر دراز شود بتوحیات بر آینه می برد را که بیرون می آید و آن مردی گفت دست خود از دریا سیم بطلب من یقبله بجمی کی را از نظر که قبول کنان را فلا یجد احد یقبله منه پس بنی یا بدیج کی را که قبول کند از آن وی از حجت عدم فقر و حسیاج و گرفتن زر و سیم برای دفع حاجت است و چون حاجت نباشد گرفتن سیم برای چه باشد و گفته اند که این حال در آخر زمان خواهد بود در زمان نزول عیسی علیه السلام چنانکه در حدیث آمده است و باب نزول عیسی که شد و بعضی گفته اند که مثل این در زمان دولت عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه تیر بوجو آمد که مصدق این حدیث گشت و حرم کج سیاهی باین معنی و ظاهر عبارت و لئن طالت بک حیوة لترین یهدین است و قد بر و الله اعلم و چون بشارت داد آن حضرت بعثت رزق فرارح معیشت انذار کرد و بشارت و محنت روز قیامت تا جمع کند میان بشارت و انذار چنانکه شان مقام نبوت است پس فرمود و لیلقین الله احدکم یوم یلقاه و میرانید پیش من آید خدا را یکی از شما روزی که پیش من آید یعنی روز قیامت و لیلقین الله و بینه تو جان بترجم له و حال آنکه است

میان وی و میان خدا کسی که باین کند و تفسیر نماید برای وی و ترجمان بفتح تا وضع جیم و فتح هر دو وضع هر دو کسی که تعبیر می کند کلام را از زبان وی دیگر
 و در اینجا مضمر و مبهم است فلیقول الما بعث الیک رسولاً فی بطنک پس بر این میگوید خدای تعالی آیا نفرستد دم بسوی تو پیغمبری را تا که برساند ترا
 احکام دین را و حضور روز قیامت را فلیقول بلی پس میگوید ای سرستوی رسول را فلیقول الما اعطاک مالاً و افضل علیک پس میگوید خدا ایت
 آید و ایم ترا مالی را تا افضل گردد و وفرونی نکردم و در رزق بر تو فلیقول بلی پس میگوید بنده اسی دادی مال و وفرونی کردی فلیقول من عینده فلا یحیی
 الا جهنم پس نگاه میکند آنکس جانب راست خود پس می بیند که دوزخ را و می نظرد عن یساره فلا یحیی الا جهنم پس نگاه میکند آنکس جانب چپ خود پس
 نمی بیند که دوزخ را اقول انما اولو بقی قمره بر سینه کشد آتش و فزع را یعنی تبصق و الراج نصف خرما باشد و شوی قلیل بود فن لایعبد فیکلمه طسبه پس کسی
 که نیا بدست تره را پس بخن خوب و نرم که بایل گوید که خوشحال گردد بدان ما دام که در آن دراپنت در دین بنود قال عدی فوایت الظبینه
 و تمحل من الحین حتی یطوف الکعبه گفت عدی دیدم زن بودی و چون نشین را که کبرج میکرد از حیره تا آنکه طوف کند کعبه را الا انما فی الله فی ترسد که خدا را چنانکه
 انحضرت صلی الله علیه و اله و سلم فرموده بود کنت فیمن افتح کنوز کسری بن هضره و بود من در میان کسانی که کشتا دهند کجای کسری پسر مرزبان نو شرو
 با و لش طالت بکه جوفه لثودن ما قال النبی بوالقاجم و بر کنه اگر دراز کرد و بشما زندگانی بر این می بیند چیزی که گفته است پیغمبر ابو القاسم صلی
 الله علیه و اله و سلم بخرج ملا و گفته که بیرون می آرد و بر سر و زرد را میجوید کسی را که قبول کند آنرا پس یا بد کسی را که قبول کند وفات عدی بن حاتم در سنه
 سبع و ستین اوشان اوقع و ستین است پیش از زمان عمر بن عبدالعزیز دواء البخادی و عن خباب بفتح خا و ججه و تندید موصوده بن الاوث بفتح
 و را در آخر تا رفوقانیه مشدده صحابی است اسلام آورد پیش از در آمدن آن حضرت دار فخر را قال گفت خباب مشکوناً الی النبی علیه السلام و هم بسوی پیغمبر
 صلی الله علیه و اله و سلم و هو متوسد بر دوشی ظل الکعبه و حال آنکه انحضرت زیر سر نهاده بود کلیمی در سایه کعبه افتاده و ساد و کبر بالین و برد
 بضم کلیمه مخطوط و لقد لقینا من المشرکین شدده و حال آنکه تحقیق یافتیم ما از مشرکان سختی عذاب فقلنا الا ندعو الله پس گفتیم آیا دعای کنی خدا را
 برین کافران و طمان فقصده و هو محج و ججه نشست انحضرت و حال آنکه سرخ شده است روی مبارک وی بجهت حالتی که عارض شده او را از شدت
 ظلم و بی اندامی کافران یا بجهت بی صبری کردن مسلمانان و شکایت نمودن از کافران و این مناسب تر است بقول وی که وقال گفت انحضرت کان الرجل
 فیمن کان قبلکم یحضره فی الارض بود و در میان آن کسانی که بودند پیش از شما که نه می شد و مزد را کسی در زمین فیجعل فیه پس گردانیده میشود
 آنزد و در آن کو فیجاء بمشاد و فوضع فوقی داسد پس آورده میشد و در پس نهاده میشد و بالای سر آن مرد فیشقوا بشین پس نگاه می شد و پاره
 فیا یصدہ ذلك عن دینه پس باز می داشت آنزد و آن عذاب کردن از دین وی و می شط با مشاط الحدید و شانه کرده میشد و دی بشانهای
 این مادون کعبه من عظم و عصب چیزی را نه کشت است از استخوان و پی یعنی شانه از جهت تیزی و سختی از کشت کشته بر پی و استخوان میرسد
 و مایصده ذلك عن دینه و باز می داشت او را آن عذاب از دین وی و الله لیتمن هذا الامر بخدا سو کند بر این به تمام و کمال میرسد این دین و آسانی
 می مید بعد از دشواری حتی لیر الراكب من صنعاء الی حضرموت تا آنکه سیر میکند سوار از صنعاء تا حضرموت که مسافت بعید است میان این دو
 موضع لا یخاف الا الله در حالی که نمیرسد آنرا به یکس را که خدا ما و صنعاء شهر است بهمین بسیار درخت و آب شاد و دشت و قریه است در دمشق کذا فی القاموس
 و حضرموت سکون ضاد و فتح میم و بضم میم نیز میگوید شهر شتوبین جای صلح و عجا و تا آنکه گفته اند حضرموت ینبت لا و لیا و آن شهری میروید و لیا و لیا را
 یعنی ولایا از آن زمین بسیار میخیزند و بهر تسمیه می باین اسم است که صالح پیغمبر حاضر شد آنرا و مرد و آن و بعضی گفته اند حاضر شد روی موت جرجس
 او الذی علی غنجه یا نمیرسد و در کرک را بر کوفدان خود مقصود بیان این است از ظلم مردم بر یکدیگر چنانکه در جا بلیت بود و امن از حمله کرک بر کوفدان
 زیرا که آن خارج از عادت و این غیر عادی شد و لیکن در آخر زمان نزول عیسی علیه السلام و لکنکم تسخجلون و لیکن نداشتانی میانید و بی صبری میکنید دواء
 البخادی و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم بدخل علی ام حرام بنت ملحان گفت انس بود انحضرت که می در آمد برین
 زن که ام حرام است بکار محمد و دختر طحان بمسرم و سکون لام و وی خاله انس است خواهر مادر وی که ام سلیم است و این بر دوزن نسبت خالکی بحضرت
 نیز انداز رضاع و بعضی میگویند که خاله پدر آن حضرت بوده اند صلی الله علیه و اله و سلم و مادر وی انبی النجار بود که قبیلہ است از انصاریه کانت تحت عیاده
 بن الصامت و دوام حرام زن عاده بن الصامت که از کبار انصار و نقباء ایشان است پس انحضرت بهر جهت مهر می کرد که باین دو خواهر داشت بر ایشان می کرد
 و قیو میکرد چنانکه در باب سائر النبی از حدیث ام سلیم کذشت فدخل علیها یوماً پس در آمد انحضرت بر ام حرام روزی فاطمه بنده بر طعام خوانید ام حرام
 حضرت را و جعلت تخی لاسه پیر کشت آن زن که شپش میجوید از سر بر آن حضرت سخن در نمی شنید و در فصل ثانی از باب فی اخلاق و کذشت و صحیح است
 که شپش بر بدن مبارک آن حضرت نبود و مرا و تقصص کردن و بیان کردن سر است از آنند عباد و خد و خاشاک و الله اعلم فنام رسول الله صلی الله

عليه واله وسلم استيقظ پس خواب کرد آنحضرت بعد از آن بیدار شد و هویضک و حال آنکه خند میکند آنحضرت قائل فقلت ما یضحکک گفت
ام حرام پس گفتم من چه چیز خدا نید ترا یا رسول الله قال ناس من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله گفت آنحضرت که جمعی مردمان از امت من عرض
کرده شدند بر من منووده شدند مرا در خواب غزا کنندگان اند و راه خدا یو کون شیخ هذا الجوی سوار میشوند آن مردمان میان این دیو و دشت آزار می
بیشله و موحده مفتوحین در آخر حیم میان کف و پشت و میان بهر چیز و بلندی ریکت ملوکا علی الامة سوار میشوند بر دریا مانند طوک بر تختها او مثل
الملوک علی الامة شک راویت و معنی هر دو عبارت یکی است و مرا و تشبیهش بر کشتی است یکس ملوک بر تخت فقلت ام حرام میگوید پس گفتم
من یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم دعا کن خدا یو که بگرداند از این طایفه که سوار میشوند دریا را برای غزاهن عالمها پس دعا کرد آنحضرت ام حرام
را بیا بچه درخواست کرد و در وضع واسه مقام پیرنیا و آنحضرت سر مبارک خود را پس خواب کرد و استیظ و هویضک پیر بیدار شد آنحضرت و حال آنکه
خند میکند فقلت یا رسول الله ما یضحکک قال فام من امتی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله كما قال فی الاولی چنانکه در بار اول گفت که سوار میشوند
بر پشت دریا مانند طوک بر سر بریا فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم قال انت من الاولین گفت آنحضرت تو از نخستینانی از بنی هاشم
که جامع که بار دوم منووده شدند جز آن جامع بود که در با نخستین منووده شدند یعنی همیشه نوبت بر دریا نشینند و غزا کنند و تو از آنجامه خواهی بود که در اقول این
که اگر نند فو کبت پس سوار شام حوام الجوی فی زمن معاویه بر دریا بقصه غزاهن زمان معاویه ظاهر عبارت است که در زمان امارت وی بود و باین رفته
ما حی و قاضی عیاض و اکثر برانند که در وقت امانت وی بود در خلافت عثمان بن عفان و غزای فرس نه ثمان و عشرين کذا ذکره السیوطی فصرت عن
دانتها حین خرجت من الجوی بکنده شام حرام بر زمین از پشت چاروازی وی بکامی که بیرون آواز دریا هلاکت پس پلاک شد و بر در راه خدا متقی علیه
و عن ابن عباس ان حمادا قدم مکه روايت از ابن عباس که حماد و کبر خدا و معج و ضم آن و دال در آخر قدم آورد و که ما و کان من اند شفعه
بفتح حمزه و سکون زاء و کسر دال و فتح شین مع و ضم نون و حمزه و تا در آخر از دیارین است و این مرد در اصل از آنجا بود و میگویند که بان حضرت پیش از بعثت آشنا
بود و یار بود و بعضی ضام بهم در آخر ولایت کرده اند و بعضی گفته اند ضام غیر ضام است و ضام از و فدی سحرین بگرد بود و بر و این ثعلبه اند و ضام و بدل بر
متطیب افنون کر بود و طالب علم و کان یقی من هذا الوجه و بود ضام که افنون میکرد و این با و مراد علی است که از اسب جن میرسد و جن را بچ خوانند با اعتبار
و دیده میشوند چنانکه با و ضام مع سفهاء اهل مکه یقولون ان محمدا یحجون پس شنید ضام و بخردان اهل که را که میگویند محمد دیوانه شده است فقال لوانی دایت
هذا الرجل پس گفت ضام و اگر به بنیم من این مرد را بهتر باشد لعل الله یشفیه علی یدی شاید که خدا تعالی تندرستی دهد او را بر دست من و بسبب من
قال فلقیه پس گفت ابن عباس پس پیش آمد ضام آنحضرت را و دید فقال یکنه یا محمدانی و فی من هذا الوجه برستی من افنون میگویم ازین با و دهل لك
آیا هست ترا رغبت در افنون من و در و رشتن این علت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ان الحمد لله برستی پاس و شایش
بهره مر خدا راست بخند و نشیند محمد میگوید خدا را بر ذات و صفات وی و شکر میگویم بر نعمتهای وی و یاری میجویم از وی بتوفیق ذکر و عبادت و طاعت وی
پس هدیه الله فلا ضل له کسی که راه ناید و بقصد برساند انکس خدای پس نیت میگوید که اگر کنند و از راه بر نده او را و من بضم لامه فلا هادی له
و کسی که راه کرد اند او را خدای پس نیت میگوید راه نمایند و بمنزل مقصود رساننده او را اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان
محمد عبده و رسوله اما بعد این کلمه بعد از شهادتین در خطبهها مذکور و مشهور است چنانکه در کتاب الجمع که رشت خاست آنحضرت که خطبه بخواند
و عطف و نصیحت آنشخص لیکن همین قدر پس کرد و آنحضرت بصیرت جواب ضام گفت و این کلام خواند که قابل این عقل عقلا باید و تو بهم جنون و آسیب جن با کرد
مرا بر ده حال می مجال بنود و شهادت آورد و بر رسالت و اشارت بانکه مجنون نیست فقال عد علی کلماتک هؤلاء پس گفت ضام دکان حضرت باز بگردان
بخوان این کلمات خود را فاعادهن علیه و تقول الله یثابره که در خواند این کلمات بر ضام و پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ثلث مراتب بار
فقال لقد محبت قول الکلمة و قول النص و قول الشرا پس گفت ضام و تحقیق شنیده ام من قول کاتبنا و قول ساحران و قول شاعران را فاصححت
مثل کلماتک هؤلاء پس شنیدم مانند این کلام تو و لقد بلغن قلعوس الجوی و تحقیق رسیده اند این کلمات میان و محکم آنرا قلعوس و سط دریا که آب آنجا
عمیق تر است و قس بر معنی غوطه خوردن است در دریا و قلعوس خاص هات میدک الجلیلی خطی الاسلام به دست خدا تا بجست کم تر از اسلام قال گفت
بر عباس ضام پس بایست که ضام آنحضرت را و مسلمانان دواء مسلم و فی بعض فتح المصابیح بلفظنا لحوس الجوی و بعضی نسخهای مصابیح یخنین
واقع شده بلفظا بجای بلغن و ناعوس بنون و عین جمله بجای قلعوس بنون و عین و هو موجود در اکثر نسخ بلاد این است و قلعوس کاف و میم و مشهور در روایات است
گفته که این لفظ را هر دو نوع ضبط کرده ایم ناعوس بنون و عین و هو موجود در اکثر نسخ بلاد این است و قلعوس کاف و میم و مشهور در روایات است
و در غیر صحیح مسلم و قاضی عیاض گفته بعضی ناعوس روایت کرده و شیخ ابوالحسن گفته ناعوس معنی قلعوس است و تو زبانی گفته ناعوس الجوی خط است

الکتاب

و تصحیف است و دوم ولایت و نزد بعضی قاضی قضاوت و همین نیز آمده و ناعوس در کتب مشهوره گفت مذکور نیست و ذکر حدیث ابی هریره و جابر بن سمرة
و ذکر حدیث ابی هریره و حدیث جابر بن سمرة که در اول یک حدیث بطلان کبری است و الاخر و در اول حدیث دیگر انقضای عصا بقدری باب الملائک
در باب طاحم و هذا الباب خال عن الفصل الثالث عشر بن عباس قال حدثني ابو سفیان بن حرب من ماله فی کتب
من عباس حدیث که در ابیوسفیان حدیثی که رسیده است از دهن وی بسوی دهن من یعنی مشافهه بی واسطه میان من و وی قال انطلقت فی المدینة الی
کاف بخی و بین رسول الله کتب بفرقت من در مدتی که بود در میان من و میان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراودت صلح حدیبیه است فبینا انا بالکتاب
افجی بکتاب من النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی هقل پس در انسانی اگر من بکتاب شام بودم ناگاه آمد کتاب آنحضرت بجانب من بقرن کبریا و فتح را
و سکون قاف و کبریا و سکون را و قاف نیز میگوید نام پادشاه روم و کان حمية الکلبی جاء به و بود و حمية کلبی فتح و ال و کسر آن که از مشاهیر صحابه است
از قبل که نام آن بنی کلب است آورده بود آن کتاب را فدفعه الی عظیم بصری پس رسانید و حیه آن کتاب را بجان و مقدم بصری که از اعظم امرا می بود
بود و بصری بضم موحده و سکون صا و حمله نام شهری از شهرهای شام فدفعه عظیم بصری الی هقل پس رسانید عظیم بصری بهر قتل و بصری حکم کرده
بودند بدیهه که تو این را بکبیر بصری میرسانی و وی بهر قتل میرساند فقال هقل هل ههنا احد من قوم هذا الرجل الذی یزعم انه منی پس گفت قتل
ایا هست اینجا هیچ کس از قوم این مردی که دعوی میکند و میگوید که وی پیغمبر است قالوا نعم گفتند مردم آری هست اینجا یکی از قوم آن مرد که تجارت آمده است
فدحیت فی نفر من قریش پس خوانده شد من در جافه از قریش که مقدار سی کس بودند و بعضی بیت گفته فدخلنا علی هقل پس در آمدیم با بر هر قتل فدخل
بین دیدیم پس نشاندیم و در پیش هر قتل و بلفظ فاطسنا معلوم نیز خوانده اند یعنی امر کرد بنشانند فقال ایکم اقرب نسبا من هذا الرجل الذی یزعم
انه منی پس گفت هر قتل کدام یکی از شما نزدیک است از وی نسب ازین مرد که میگوید که وی پیغمبر است قال ابو سفیان فقلت انا کتب ابو سفیان پس گفت من
نزدیکترم در نسب ازین مرد فاحسوفی بین دیدیم پس بنشانند و در پیش هر قتل و اجلسوا اصحابی خلفی و بنشانند یاران مرا پس پشت من آمد دعا بتوجه پسر
خواند هر قتل ترجمان خود را که زبان رومی و عربی هر دو میدانست فقال قل لهم فی سائل هذا عن هذا الرجل الذی یزعم انه منی پس گفت هر قتل به ترجمان
بگویم یاران او که من سوال میکنم این را یعنی ابو سفیان را از احوال این مرد که میگوید وی پیغمبر است فان کذبی فکنجه پس اگر دروغ گوید من پس دروغ گویند
اورا و بگویند که دروغ میگوید قال ابو سفیان و ایها الله لا تخافه ان یؤثر علی الکذب لکذبته گفت ابو سفیان سوگند بخدا اگر منی بود ترس این که نقل کرد
شود از من دروغ برآیند دروغ میگویم من بهر قتل بحبت عداوتی و مخالفتی که باحضرت دیشتم در آن مدت تا وی بنشان صدق نبوت آن حضرت نشان نماند نکرد و در
بوی کرد و الله قال لئن جاهدت هر قتل هر ترجمان خود را اسلحه کیف حسبه فیکم بر سر او را که چگونه است حسب آموز در میان شما قال قلت گفت ابو سفیان
کفتم هوفینا ذو حسب وی در میان ما خداوند حسب است و در هیچ البخاری فکیف نسبته فیکم و حسب آنچه بنشارد و مرد و فقر بکند بدان از شرف و فضل خود و پدران
خود و این شامل است نسبتا نیز و ما و این بنو با شمش که در میان قریش از همه فاضلتر و برگزیده تر بود و الله قال گفت هر قتل هل کان من ابائهم من ملک پس آیا
بوده است از پدران این مرد هیچ پادشاهی قلت لا کفتم بنوده است قال هل کفتم تلهمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال گفت بجز این ایامت
میکردید او را بدفع گفتن پیش از آنکه بگوید چیزی که میگوید لکن یعنی پیش از دعوی نبوت دروغی از وی ظاهر میشد و او را متهم بدفع میداشتند قال
قلت لا کتب ابو سفیان کفتم متهم نمیداشتیم او را بکذب پیش ازین قول قال ومن یقصد کتب هر قتل و کتب که متابعت میکند او را ایمان می آرد بوی پیش از
الناس امر بضعفاء هم اکبر و بزرگان هر قتل یا ضعیفان و خردان و ما با شراف اینجا اهل نخوت و کبرند و الا کتب شریف تر از او و او را شرف مثل عباس حمزه
و علی و جعفر و دیگران اکبر قریش مثل ابی بکر و عمر و دیگر صحابه از قریش که پیش از سوال هر قتل ایمان آورده بودند قال قلت گفت ابو سفیان کفتم بل بضعفاء هم
بکبر ضعیفان مردم ایمان آورده و در روایت ابی اسحق اینچنین آمده که گفت متابعت کرده اند ضعیفا و مساکین و احداث اما خداوندان انسا و شرف شریف
نموده اند و این محمول بر اکثر و اغلب است قال این دیدن ام یضعون کتب هر قتل یا افزون میشوند مردم روز بروز و طبیعت وی یا کم میشوند قال قلت
گفت ابو سفیان کفتم لا بل بزرگان و کم نمیشوند بلکه افزون میشوند قال هل یقل احد منهم عن دینه بعد ان یدخل فیه من خطه گفت هر قتل ایلم تر
میشود و بیرون می آید یکی از اینها بعد از دین و دین او از جهت برضائی و ناخوشی با شرفی درین او را قال قلت لا کتب کفتم فی مرتبه و دینی برآید
قال هل قال قلموه گفت هر قتل برآید قال میگوید شما بوی قلت نعم گفت آری قال میگویم قال کتب فکیف کان قلمکم ایاه پس چگونه باشد قال شایسته
قال قلت یكون الحرب بیننا و بینهم کتب کفتم یا شد جنگ میان ما و میان وی مانند و گویا که گاهی آن پرست و این تنی و گاهی این پرست و آن تنی
بضیب منا و بضیب منه می یابد و می یازد و می یایم و از وی یعنی گاهی از وی مصیبت میرسد با و گاهی میرسد از بوی قال هل یضرب کتب کفتم
ایما می شکند و می جود و می شکند و بوی فانی می کند قلت لا کفتم نمیکند قدر و غنی مندی فیه المدة لا قدر می ما هو صانع فیها و اندوی

درین دت صلح دینی یا سیم که چکنده است درین مدت یعنی در میان ما و وی صلی است و اینچنانیم نمیدانیم که وی چه کرده است برقرار خود است یا غدر کرده است قال والله لکنی من کلمة اذ دخل فیها شیئا غیر هذا گفت ابو سفیان بخدا سوگند میکنم که من را از سخنی که در این مردم در وی چیزی بخیران که یعنی هیچ سخنی که در وی نیست نقض و عیب بجانب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم باشد نتوانستم در آورم و جز این که در وی احتمال نسبت غدیر قال هل قال هذا القول احد قبله گفت هر قل پس آیا گفته است این قول را هیچکسی پیش ازین مردم و کسی از قوم شما دعوی نبوت کرده است قلت لا گفتم گفته است این قول را هیچ یکی پیش از وی لشقال لئن جاهد قل لم یترکت هر قل مرتجان خود را بگویم و او را یعنی ابو سفیان را انی سالک غصبه فیکم بدستی می پرسیدم ترا از حسب این مردم در میان شما فوجت اند فیکم و حسب پس گفتی تو که وی در میان شما خداوند حساب است و کذلک الوصل تبث فی احساب قومها و همچنین جماعی پیغمبران را نیکو می شوند در احساب قوم خود و اشرف آن و مسالتک هل کان فی آبائک ملک و پرسیدم ترا آیا بود در پدران وی هیچ پادشاهی فوجت ان لا پس گفتی تو که بنود قلت لو کان من آبائک ملک پس گفتم من در دل خود اگر میبود از پدران او پادشاهی قلت دجل یطلب ملک ابائکم میگفتم مردیت که میطلب ملک پدران خود را و مسالتک عن اتباعه اضعافهم ام اشراهم و پرسیدم ترا تا با بجان او که کیا از ضعفا مردم اند یا اشراف و اکابرند قلت بل ضعفا هم پس گفتی تو که بلکه ضعفا مردم اند و هم اتباع الوصل و همین ضعفا اند با بجان پیغمبران که مبادت می نمایند با ایشان اما اکابر که گرفتار راه و نگهاند مردم و موقوفند از نیل این سعادت و مبادت و مسابقت بدان تا آخر که عاجز شوند و راه بر آمدن تنگ کرد و مضمطر شوند بدین در اسلام و مسالتک هل کتم تلمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال و پرسیدم ترا آیا بودید شما که تحت میگردید او را بدو و گفتن پیش از آنکه بگوید چیزی که گفت یعنی پیش از دعوی نبوت فوجت ان لا پس گفتی تو که تحت منی گردیدم او را بدو رفوع پیش ازین فوجت انه لم یکن لیسع الکذب علی الناس ثم ینذهب فیکذب علی الله پس شناختم و دانستم من که نسبت معقول و مقصور که ترک کند در رفوع گفتن را بر مردم پس از آن برود و پس دروغ گوید برخدا و مسالتک هل یوفد احد منهم عن دینه بعد ان یدخل فیه مخطئه و پرسیدم ترا آیا باز میگرد و هیچ یکی از مردم ازین این مرد بعد از آمدن در دین رجعت کرده داشتن مردین او را فوجت ان لا پس گفتی تو که باز نمیگرد و کذلک الایمان و همچنین است حال ایمان که بیرون مینماید و انا خالط بشاشه القلوب و می که بیا میزدندت و حلاوت و انشراح وی و لهارا که رنگ ایمان قرار بست و اگر یکی باز گشت ایمان در درون دل وی در نیامده و قرار نگرفته بود و از اینجا گفته اند طایفه صوفیه قدس الله سرهم که الغانی لایرد الی اوصافه و مسالتک هل ینبذون ام یفصون و پرسیدم ترا که روز بروز افزون میشوند تا با بجان او یا کم میگردند فوجت انهم یفیدون پس گفتی تو ایشان افزون می شوند و کذلک الایمان حتی یتیم و همچنین است دین و ایمان که افزون میشود تا آنکه تمام شود و کامل گردد و مسالتک هل قاتلتموه و پرسیدم ترا که آیا قتال می کنید شما با او فوجت انکم قاتلتموه پس گفتی تو که شما قتال میکنید او را فکون الحرب بینکم و بینهم بجالا پس می باشد جنگ میان شما و میان او مانند دلو با نیال منکم میگرد وی از شما و قتالون منده و میگرد شما از وی و کذلک الوصل تبثی و هم چنین پیغمبران قتل و محنت گردانیده میشوند با عدای دین نمیکنند له العاقبة بهتر می باشد رجعت پیغمبران رافتح و نصرت در آخر کار و غالب می آید و دین ایشان و مسالتک هل یعدو و پرسیدم ترا آیا عید می کنند و بد عهدی میکنند آن مرد فوجت انه لا یعدو پس گفتی تو که وی غدیر نمیکند و کذلک الوصل لا تعدو و هم چنین پیغمبران عذر نمیکند و مسالتک هل قال هذا القول احد قبله و پرسیدم ترا آیا گفته است این قول را یعنی دعوی نبوت را هیچ یکی پیش از وی فوجت ان لا پس گفتی تو که گفته است قلت لو کان قال هذا القول احد قبله قلت دجل انتم یعول قبله پس گفتم من که میگوید که میگفت این قول را کسی پیش از وی میگفتم مردیت که اقدما میکند بقولی که گفته شده است پیش از وی قال ثم قال گفت ابو سفیان پس ترکت هر قل و پرسیدم ترا یا مگر چه چیز امر میکند آن مرد بشما قلنا انکم فیم با اتفاق یا مرقا بالصلوة و الزکوة و الصلة و العفاف امر میکند با بنماز و زکوة و صلا و احرام و پارسائی و باز ایستادن از حرام قال ان یک ما تقول حقا فاندینی گفت هر قل اگر هست آنچه میگوئی تو راست پس بدستی و تحقیق وی پیغمبر است و قد کنت اعلم انه خارج و تحقیق بودم من که میدانستم که وی بیرون آید و است و لما انک اظنه مفکر و کان منی بر دم او را از شما و دانستن هر قل بیرون آمدن آنحضرت با جبار از کتب قدیم بود و بیکر کمانت و بجزم نیز بود و چنانکه در صحیح بخاری آمده که گفت هر قل نظر کردم در بجزم و دیدم ملک خان را پس پرسیدم کیست در اینجا است که خان میکند گفتند که عرب اند که خان میکند و لو انی اعلم انی اخلص الیه لاحبب لقله و اگر میدانستم که من سیرانستم رسید بسوی وی بر این دت میدشتم دیدن او را و لو کنت عند الفسلف عن قد میوه و اگر میبودم نزد وی بر این می شستم هر دو پای او را و لیبلغن ملکه ما تحت قدی و بر این میرسد ملک می زمین را که زیر پر دو پای من است که ملک روم و شام است ثم دعا بکتاب رسول الله پتر طلبید بر قات کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقرأه پس خواند آن کتاب را متفوق علیه و قد سبق تمام الحدیث فی باب الکتاب الی الکفا و تحقیق گفت تمام حدیث در باب الکتاب الی الکفا از کتاب الجهاد و در صحیح البخاری آورده که هر قل غلطی روم را در سری

و ازین بود که مگر کسی میگردد چنانکه خاصیت نفس است بعد از آن اطمینان پذیرفت و ازینجا معلوم میشود که این براق مخصوص آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم
و تکه بعضی روایات آمده که این براقی است که ابراهیم بر آن سوار شده و در بعضی سوار شد ندروی سایر انبیا و صحت این سخن است و الله اعلم یضح خط و سواد
طوفان می نهاد این براق کام خود را نزد نهایت منتی بجز خود بعضی استدلال کرده اند باین بر آنکه رسیدن او با آسمان بیک کام باشد زیرا که نظر هر که بر زمین است
با آسمان میرسد پس رسیدن او بر آسمانها در سهفت کام باشد غفلت عکیده پس برداشته شدم و سوار کرده شدم من بروی و درین عبارت اشارت باینکه
سوار شدن آن حضرت بر براق به بعضی اعانت الهی و قدرت وی بود و ممکن است که گفته شود که حامل و صلی الله علیه و آله و سلم بر آن جبرئیل بود بقول
ملکوت خود و اینجای هیچ بعدی نیست چه جبرئیل واسطه بود در وصول فیض الهی و در و وحی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این نوعی از خدمت
به مقام ملوک میکنند و جبرئیل درین شب چاکر و دولت و غاشیه دار آن سرور بود و در روایتی آمده است که جبرئیل رکاب آنحضرت گرفته بود و میکشید
نام براق در دست داشت فانطلق بی جبرئیل پس بر در جبرئیل حتی اتی السماء الدنيا تا آنکه آمد آسمان فرود تر از حدیث قصه اسرار اعلی کرد
و ازینجا گمان برده اند بعضی که معراج در غیر شب اسرار بود و این دلالت دارد بر آنکه سوار سی تا بر آمدن آسمان بود و بعضی گمان برده اند که بعد از رسیدن
به مسجد اقصی زبانی نهاده شده که بدان بر آسمان رسید و در روایتی بر داشت او را جبرئیل بر بازوی خود و با آسمان برود و الله اعلم فاستفتح بر طلب
بر جبرئیل گشادن در آسمان را قیل گفته شد یعنی در بان آسمان گفتند و پرسیدند من هنا کیت این قال جبرئیل گفت جبرئیل منم جبرئیل هیل و من
معك گفتند و کیت با تو قال محمد گفت جبرئیل با من محمداست قیل و فادرس الیه گفتند بطریق استفهام و تحقیق کسی فرستاده شده است بوی
وی یعنی محمد که با تو آمده است طلبیده آمده است یا بخود آمده است قال نعم گفت جبرئیل آری فرستاده شده است کسی بسوی وی و بعضی گفته
اند که سوال از آنست که آیا معبوث شد آنحضرت و وحی فرستاده شد بسوی و درین سخن نظر است زیرا که امر بعثت صلی الله علیه و آله و سلم مشهور بود
در ملکوت چه جای سوال از آنست و قول اول نیز خالی از معنی نیست چه معلوم است که هیچکس بی اذن و امر الهی همراه جبرئیل با آسمان نراند و احسن احوال
آنست که سوال ایشان بطریق استعجاب و استبشار بعروج و قیوم آج حضرت بود و این قول ظاهر و احسن است و انب است بقول وی قیل مرحبا
به فقم المحیی جاء فقم مرحبا به محمد پس خوش آمدنی آمد و معنی مرحبا آمد مکان فرخ را ففتح پس گشاده شد در آسمان قرآن عظیم احادیث ناطق اند
با آنکه آسمان را در هاست و میگویند که آن در مقابل و محاذی بیت المقدس است و قول خلاصه سلطان خرق و استیام بان باطل است چه قدرت پروردگار
تعالی همه را شامل است و آسمان مثل اجسام دیگر است و همه قابل خرق و استیام اند و دلایل که بر آن اقامت کرده اند همه مدخل و معلولند و چون آسمان
را در ثبات شد خرق و استیام نیز لازم نیاید فلما خلاصت فاذا فیها آدم پس هنگامی که رسیدیم و در آمدیم در آسمان پس ناگاه در آن آسمان آدم است فقال
هذا ابولاء آدم فسلم علیه پس گفت جبرئیل این پدرت آدم نیست سلام ده بروی و گفته اند که امر جبرئیل آنحضرت را بسیار است سلام بر انبیا بهجت تعظیم تواضع
و شفقت بود بر انبیا و لاجرم هر چه جبرئیل گوید از جانب حق گوید و چون آنحضرت صلی علیه و آله و سلم در علو و رفعت بمقامی رسیده بود که فوق آن ممکن و
متصور نباشد محمل آن بود که تواضع کند و شفقت نماید و نیز گفته اند که چون آن حضرت روی در عبور داشت در حکم قائم بود و انبیا چون در مقام خود ثابت بودند
حکم قاعد داشتند و قائم سلام میگوید بر قاعد اگر چه فاضلتر باشد از وی فسلم علیه پس سلام دادیم بر آدم علیه السلام و در جواب سلام داد آدم
ثم قال مرحبا بالابن الصالح والنبا الصالح پس گفت آدم مرحبا به صالح و پیغمبر صالح و صفت کرد آدم و تمام انبیا که مذکورند درین حدیث آن حضرت را بشما
و ازینجا معلوم میشود که صلاح مرتبه عظیم و مقامی رفیع است و پروردگار تعالی نیز در کتاب مجید وصف کرده انبیا را به ان و گفت و کل من الصالحین و کل احدنا
صالحین و صلاح صندف است و متضمن اقصایست تمام آنچه صالح کرد و اند قلب را از کمالات و صفات جمیل بحقیقت آن پنا که حضرت غوث الثقلین
رضی الله عنه در فروع الغیب فرموده اند صلاح فای عبادت بکلیت از وجود هستی خود که تا شائیه از هستی باقی است فساد است و چون فای الله کامل شد
بقا باقی نیز کامل خواهد بود و اکمل افراد آنحضرت سید السادات و افضل کائنات است صلی الله علیه و آله و سلم و علی اله و سایر النبیین و آل کل و سایر الصالحین
ثم صعد بی حتی اتی السماء الثانية بهر بالا بر جبرئیل را و آمد آسمان دوم را فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل و من معك قال محمد قیل و قد
ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا به فقم المحیی جاء فقم فلما خلاصت اذ ابھی و عیسی چون رسیدیم با آسمان دوم ناگاه این دو پیغمبر عیسی و عیسی پیاده
اند و ما ابنا خالده یحیی و عیسی پس این خاله اند زیرا که خواهر مریم در خانه ذکر علیه السلام بود و باین نسبت ذکر یا کفالت مریم میکرد قال هذا یحیی و هذا عیسی
فسلم علیهما گفت جبرئیل این سجدی است و این عیسی است پس سلام ده بر ایشان فسلمت فردا پس سلام دادیم بر ایشان پس جواب سلام دادند و فر
قالا پس گفت یحیی عیسی مرحبا بالابن الصالح والنبا الصالح مرحبا به صالح و پیغمبر صالح ثم صعد بی حتی اتی السماء الثالثة فاستفتح قیل
من هذا قال جبرئیل قیل و من معك قال محمد قیل و قد ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا به فقم المحیی جاء فقم فلما خلاصت اذ ابھی

قال هذا يوسف فسلم عليه فودع قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح ثم صعدني حتى في السماء الرابعة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل
قبل ومن معك قال محمد قیل فذا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحيى جاء ففتح فاذا ادریس فقال هذا ادریس فسلم عليه
فلنك عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح انكره ادریس از ابا و حضرت است لیکن بسیار همه بر آمدن یکدیگرند و چون ابوت
آدم و ابرهیم مشهور تر و روشن تر بود ایشان را بنی الصالح گفتند ثم صعدني حتى في السماء الخامسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل من
معك قال محمد قیل فذا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحيى جاء ففتح فلما خلصت فاذا هادون قال هذا هادون فسلم عليه
فلنك عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح ثم صعدني حتى في السماء السادسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل
ومن معك قال محمد قیل فذا رسل الله قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحيى جاء ففتح فلما خلصت فاذا موسى قال هذا موسى فسلم
عليه فلنك عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبي الصالح فلما جاؤا من بني اسرائيل فسلموا على موسى فسلم موسى قیل لعلنا
بهيكلك لفتند موسى را چه خبر كریا نید ترا و باعث بر كریه تو چیست قال ابی لان غلاما بعث بعدی گفت موسی میگوید از جهت آنكه كودكى فرستاده شد بعد از من كه
یدخل الجنة من امته اكثر مني یدخاها من امته می دید بیشتر از من كه می و آید بیشتر از من كه می از امت من علی گفته اند كه بنود كریه
علیه السلام بهجت حدیث فضیلت پیغمبر و امت وی زیرا كه حدیث موم است از اتحاد مؤمنین و كشیده شده است از ایشان و كاشی جان فكیف از كسی كه بر كریه او را خطای
تعالی و كلام كرد با وی و راز گفت با وی بلكه از سبب آنچه فوت شد در موسی علیه السلام با از اجری كه مرتب میكشت بروی دفع در جات بسبب چیزی كه واقع شد از آن
اواز مخالفت امر و توقف در امثال آن كه موجب تنقیص اجور ایشان شد كه مستلزم نقض اجراست علیه السلام زیرا كه هر چه را از اجور كشی است كه تجتبی و می كرده و بعضی
گفته اند كه این محمول بر رقت و بی علیه السلام بر امت خود و شفقت بر ایشان بود بسبب آنكه متفق نشدند بمباحبت و می چنانكه متفق شدند این امت در مورد مباحبت پیغمبر خود
و رسید كرت ایشان كبریت این امت و تحقیق بناده شده است لغت و رمت شفقت در دلهای پیغمبران بر احم خود و بیشتر از آنچه دیگران نماده شده است پس كریه
كرد موسی علیه السلام بسبب رمت بر امت خود درین ساعت كه وقت افضال وجود و كرم است شاید كه حق سبحانه و تعالی بر احم كند بر ایشان بركت این ساعت و بعضی گفته اند كه مقصود
موسى با دخال سرور است بر پیغمبر و صلی الله علیه و آله و سلم بلكه تا معان و می بیشتر ندی و آید در بیشتر همیشه از آنكه می در آید از لسان حكيما و اقول موسی كه گفت كودكى
فرستاده شد بعد از من نه بر سبب تنقیص شأن وی است صلی الله علیه و آله و سلم بلكه تنوید و تعظیم قدرت پروردگار و عظم كرم و بی سبحانه و تعالی اعتبار آنچه بود
آنحضرت و آن حسن و اعطای آنچه هیچ كس از پیشینان را با وجود كبر سن نداده بود اكثریت سواد امت و می از احم دیگر و كاشی غلام میگویند و مراد قوی
طرب و شاب مراد میدارند اگر چه در سن كهنوت باشد و لهذا اهل مدینه آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شاب می گفتند و ابو بكر صدیق و ارضی الله عنهما وجود آنكه
صفر سن بود از آنحضرت پیر می میگفتند ثم صعدني الى السماء السابعة فاستفتح جبرئیل قیل من هذا قال جبرئیل قال ومن معك قال محمد قیل قیل
بعث اليه قال نعم قیل مرحبا به فنعلم المحيى جاء فلما خلصت فاذا ابراهيم قال هذا ابوك ابواهم فسلم عليه فلنك عليه فرد التلا ثم قال
مرحبا بالابن الصالح والنبي الصالح ثم دهن في مدرة المنتهى بئر برشته شدم من موسی سدره المنتهى كه نام درختی است در آسمان بنوع و بنوع او را اسم
ششم است و سدره درخت یعنی درخت كنار است و منتهی بحیث آن كوی كه علوم خلائق از ملائكه و جنینم منتهی بدان میشود و چكس از آن گذشته كریه پیغمبر و صلی
علیه و آله و سلم بیت چنان كرم در تیره قریب بر اندك كه در سدره جبرئیل از باز ماند اشارت بآنست فاذا نهجها مثل قلال هجرس بناگاه میوه آن مانند كوزهای
هجر است بنوع نون و كسب و بقاف بر درخت كنار و قلال كسرت فاف جمع قلد بضم قاف آوند بزرگ و هجر بفتح هاء نام موضعى است قریب مدینه كه كوزهای
بزرگ میباشد چنانكه در حدیث قلین آمده و اذا ورفها مثل اذان القيلة وناكبان بكماى لواند كوشهای فیلان است فیله كسرت فاف فتح یا جمع فیل
چنانكه دیکه حج دیکه این تشبیه قدر فهم عامه و قیاس عقل است و الا بزرگى و بیرون از محط است قال هذا مدرة المنهى كفت جبرئیل این سدره
المنتهی است مقصود جبرئیل یا تعلیم و ترفیع آن مقام است و اشارت بدان و بشارت آنحضرت بوصول باین مقامى كه منتهی عقول و علوم خلائق است یا
اعتذار از مغایرت خود و باز پس كردین از مصاحبت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیت بكفا فراتر مجالم نماند بماندم كه نیروی بالم نماند
اگر كیس موسی بر تر پشم فروغ تجلی سوز دپر م فاذا ادبته افاد پس بناگاه آنجا چارچوبی است فلان با طنان و ظهران و دوحی باطن اند
و دوحی ظاهر قلت ما هذا ان یا جبرئیل كفت بیت این دونه ظاهر و دونه باطن امی جبرئیل قال اما الباطن فلان فلان فی الجنة كفت جبرئیل
اما دونه باطن دونه ریت در بهشت طبعی گفته كه كلی سلسیل و دیکى كوز است و در شرح ابن فرشته گفته كی كوز و دیکر نیز الحجة و باطن از آن جبهه كوی كه
در بهشت روند و از وی بیرون می آیند و بعضی كوی از آن جهت باطن كوی كه عقل بكنه و صفا بیزد و اما الظاهران فالنیل والفرات و اما دو
نهر ظاهر پس نیل و فرات ظاهر است كه مراد نیل مصر و فرات كوفه است و بكم حدیث اینها از پیغمبر می بر آید و بر زمین می افتند و روان میروند در وی

بیت المقدس ترفیت شده بود و خروج بجای جبل ثیل باناء من بنی و اناء من لبن پیر بر روی آدم پس او در اجبریل او ندی از نزد آوندی از شرف غایت
 اللب پس اختیار کرد و بر کزیم من پیر را فقال جبرئیل لخلقنا لفظه پس گفت جبرئیل اختیار کردی تو فطرت را و دیدی را در حرج بنا الى السماء پیر بالا بروید
 را ربوی آسمان و مساق مثل حنا و را ندی راوی مثل معنی این حدیث که گذشت چنانکه میفرماید قال گفت آنحضرت فاذا ابا آدم پس ناگاه من گذشتم آدم
 و رسیدم بوی فوج بی پس ترجیب کرد آدم بن و مرجائی گفت و دعا بجای مخیر و دعا کرد و مرا به نیکی و قال في السماء الثالثة و گفت در آسمان سوم خلا
 ابا یوسف پس ناگاه من با یوسف چنانکه در حدیث سابق نیز هم چنین بود اذ اهو اعطى شطر الحسن ناگاه یوسف داده شده است شطر حسن را فوج بی
 و دعا بجای پس ترجیب کرد یوسف بن و دعا کرد و مرا بخیر شطر معنی نصف و معنی جزوی از شئی نیز آید نصف باشد یکمتر از آن و معنی جبت و سوسی نیز آید و
 مراد اینجا جزو است و اگر معنی جبت محل کنند نیز درست است یعنی داده شده است جتی از حسن و طری بزرگ از آن و با جمله ثابت شده
 است در شان حسن یوسف علیه السلام و صباحت و سی چیری که می اندازد در دهن که وی را درین باب جزوی عظیم از همه فزون تر بود و درین قصه را
 روایتی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود رسیدم مردی که احسن خلق الله بود و افزون بود از خلق در حسن چنانکه نسبت بسایر کواکب
 باز تر می شد یعنی آورده در جامع خود از انس بن مالک که فرستاد خدای تعالی هیچ پیغمبر را مگر خوب روی و خوش آواز و هست پیغمبر شما خوب
 تر و خوشتر از آنرا از همه پس حدیث معراج مخصوص بغير ان حضرت باشد چنانکه بعضی گفته اند که منظم در عموم خطاب داخل نمی باشد و شیخ ابن حجر کی در
 شرح شمایل گفته که از تمام ایمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست که اعتقاد کند که جمیع تشویر ظاهر صورت هیچ آدمی از حسن و لطافت آنچنان
 شده در وی چنانکه جمیع نشانه در باطن سیرت هیچ کس از فضل و کمال آنچنان جمع شده در وی زیرا که ظاهر عنوان باطن است و حد و ضابطه در صف
 وی صلی الله علیه و آله و سلم آنست که هر چه جز مرتب الوهیت است از فضل و کمال همه او ثابت است و هیچکس کمال طراز وی و مساوی با و نیست
 کسی کسب و ملاحظت یار ما زنده تر از درین سخن انکار کار ما زنده هزار که بیانه کائنات زنده یکی بخوبی صاحب عیار ما زنده صلی الله علیه و آله و سلم
 حنه و جلال و فضله و کماله و لم یذکر بکاء موسی و ذکر نکرد راوی این حدیث که سیتن موسی را علیه السلام چنانکه در حدیث سابق گذشت فقال في السماء
 السابعة و گفت راوی این حدیث در آسمان هفتم فاذا ابا دواهم مسند اظلمة الى البیت العمود و در حالی که تکیه کنند است ابراهیم
 پشت خود را بسوی بیت المعمور و اذ اهوید خله کل یوم سبعون الف ملک ثلثا یعودون و ناگاه بیت معمور می در آید او را از برای طواف
 هر روز هفتاد هزار فرشته پیر باز نیک و ندان فرشته ها و نمی در آیند یعنی آنرا هر روز هفتاد هزار فرشته دیگر می آیند و در شرح حدیث سابق
 شد که این بیت المعمور مساوات و مقابل خانه کعبه است و میگویند که این بیت المعمور همان خانه است که برای آدم علیه السلام فرو داده بود
 باز برداشتند ذهب الى المسجد النبوی پیر رده شد را بسوی سدره المنتهی فاذا و دقها کاذان الفیله و اذ انماها کالقلل معنی این در حدیث
 سابق معلوم شد فلما غشیها من امر الله ملغی تغیرت پس هرگاه که پوشیده سدره را از امر الهی آنچه پوشید از انوار دیگر کون شد و رنگ دیگر گرفت
 و در حدیث آمده است مثل پروانه که بر شمع می افتد و این از زبده و بعضی گفته انوار بالهای فرشتگان بود و احد من خلق الله یسقط ان
 یمنعها من حسناتها پس نیت هیچکس از خلق خدا که تواند وصف کردن او را از خوبی او و لوحی الی ما اوحی و وحی کرد و حق سبحانه بسوی من
 آنچه وحی کرد و آنرا جز خدا و رسول و وحی هیچ کس نداند و احوط و اقرب بصواب آنست که آنرا ابراهیم و اجال که اند و به بیان و تفسیر آن تعرض نکنند
 فرض علی حسین صلوة فی کل یوم و لیلته پس فرض کرد اند وی تعالی برین پنجاه نماز در هر روز و شب فقلت الی موسی پس فرمود اتم
 از طواف آن مقام بسوی موسی در آسمانی که وی بود فقال ما فرضت بك علی المنک پس گفت موسی چه چیز فرض کرد ایند پروردگار بر امت تو قلت
 خمین صلوة کفر فرض کرد ایند پنجاه نماز و در بعضی نسخ فی کل یوم و لیلته قال ادع الی ربك فبذلک الخفیف گفت موسی باز کرد و بسوی پروردگار خود پس سوا
 کسی او را سبکی را فان امتك لا تطیق ذلک زیرا که امت تو طاقت ندارد و آنرا فانی بلطف بجای مرا تمل جویتم پس بد رستی من از موده ام و تجربه کرده ام
 بنی اسرائیل را قال فوجت الی دبی و قلت یا د ب خفف علی امتی گفت آنحضرت پس باز برگشتم من بسوی پروردگار خود و گفتم ای پروردگار
 من سبک کردن بر امت من خط عنی حسنا پس کم کرد از من پنج نماز را فوجت الی موسی و قلت خط عنی حسنا پس باز برگشتم بسوی موسی و گفتم کم
 کرد پروردگار تعالی از من پنج نماز را قال ان امتك لا تطیق ذلک فادع الی ربك فبذلک الخفیف قال گفت آنحضرت فلما اذل ادع بین دبی
 و موسی پس همیشه بودم من که بر میکشتم میان پروردگار من و میان موسی و هر بار پنج نماز کم میشد ما آخر پنج نماز مقرر شد حق قال تا آنکه رفت پروردگار
 یا محمد الحسن خمس صلوات کل یوم و لیلته لکل صلوة عشر این نمازهای فرض پنج است هر نماز را ده حنه است فذلک خمس صلوة پس باین حنات ایها حک
 پنجاه نماز دارند پوشیده ماند که ازین حدیث معلوم شد که پنج نماز کم کرد پس مرا حجت نه بار شد و از حدیث سابق ده ده معلوم شد و در آخر

پنج کم شد و در حدیث آمده پیاپی یک شطر شطر کم شد و ظاهر شطر معنی نصف است و تطبیق میان روایات اینچنین کرده اند که دفع شطر و نصف علم تراست که یکبارگی کرده باشند یا در دفعات پس چون پنج پنج کم کردند و دفعه ده شد و پنج دفعه هفت و پنج دفعه بیست و پنج کم کردند و در ثانی سیزده و در ثالث هفت قدر و بعد از آن که یک حسنه بد شد زیاده تفضل نمود مولی رحیم بر امت نبی کریم خود و فرمودیم بحسنه فلان عملها کسی که قصد کرد و نیت ربی کرد پس نکرد آن یکی را و بعل دریا و در کتبت له حسنه نوشته میشود آن حسنه که قصد کرده مراد از یک نیکی کامل تمام فان عملها کتبت له عشر این عمل کرد آن یکی را نوشته میشود آن حسنه مراد و چند آن اقل است و در احادیث دیگر آمده است که از آن مضاعف نیز میکردند تا مقصد بلکه زیاده بر اندازه صدق و اخلاص و هم همیشه فلم عملها کتبت له شیا کسی که قصد کرد و بعد کردن پس نکرد و بدیرا نوشته میشود آن سینه پنج چیز فان عملها کتبت له واحده پس اگر عمل کرد آن بدیرا نوشته میشود برای وی یک بدی و گفته اند که این دو هم و مقصد است اما عزم بکریه دیگر است بالاتر از هم و آن عمل طلب است در وی موافقه است چنانکه در موضع دیگر به تفصیل بیان کرده شد است قال گفت آنحضرت فنزلت پس فرود آمد از آن مقام عالی حتی انتهت الی موضع فاختاره تا آنکه رسیدم مبرسی پس خبر دادم از او به حال فقال ادع الی ربك فسله الخفیف پس بنزد گفت موسی بگوید بسوی پروردگار خود پس سوال کن تخفیف را تا آنچنان که هم چیزی که کند فقلت قد رجعت الی حق الاستصیاف پس گفتم من تحقیق رجوع کردم بسوی پروردگار خود چندین بار تا آنکه شرم داشتم از وی و او را مسلم و عن ابن شهاب عن انس قال کان ابو ذر یحدث ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فرج عنی سفیف بطینی روایت از ابن شهاب بنبری از انس که گفت بود ابو ذر رضی الله عنه حدیث میکرد که آنحضرت گفت گشاده شد از من سفیف خاکه من و انا بمکله و حال آنکه من بمکله بودم فرج بلفظ محمول است تخفیف و تشدید نیز گفته اند و روایات در تعیین مکان اسرار مختلف آمده در بعضی حطیم و در بعضی حجر چنانکه در حدیث اول از فضل گذشت و در بعضی عند البیت و در بعضی شیب ابی طالب و در بعضی بیت ام هانی و این مشهور است و جمع میان اقوال چنانکه در فتح الباری گفته با اعتبار به بیوت و آن و آن در شعب ابی طالب است پس فرشته آمد و در کعبه آورد و از آنجا گرفته بمسجدی قصی برد و فنزل جبرئیل فرج صلیک پس فرود آمد جبرئیل پس شجاعت سینه مرا و فرج اینجا بلفظ معلوم است تخفیف ثم غسله بماء زمزم پیر شست سینه را بآب زمزم ثم جله بطست من ذهب مثلی حله و ایاهاا پیغمبر و جبرئیل طشتی را از زیر پر بر حکمت و ایمان فخر فرمود فی حدیثی پس ریخت طشت را در سینه من ثم اطعمه پیغمبر پوشید سینه را شرح این در فصل اول گذشت و لیکن ظاهر در آنجا آن بود که غسل قلب و طشت و سبب بود بعد از آن برگزیده شد بعلوم ایمان و از اینجا ظاهر میشود که تخت شسته بود بآب زمزم بعد از آن او طشت مثلی بر حکمت و ایمان و ریخته شد در سینه مبارک قال ثم اخذ بیدی فخرج بی الی السماء پس گرفت جبرئیل دست مرا پس برداشت بسوی آسمان درینجا ذکر سواری براق و رفتن بمسجد اقصی نیست از اینجا گرفته اند بعضی بآنکه معراج در غیر لیلۃ الاسری بود و سواری براق در اسری بود و اندک علم فطانت الی السماء الدنیا قال جبرئیل لما ذل السماء افتح پس هنگامی که آمدم بآسمانی که پایان تراست گفت جبرئیل بر کعبینه و آرا سازا کثا یعنی در آسمان قال من هذا قال جبرئیل قال هل معک احد قال نعم معی محمد فقال ادسل الیه قال نعم فلما فتح علونا السماء الدنیا من کما می که گشاده شد در بالا برادیم این آسمان را اذا دخل قاعه علی مینه اسوده و علی یاده اسوده تا گاه مردی شست است که بر جانب راست و می سیاهی باست و بر دست چپ و می سیاهی باست یعنی اشخاص مردم اسوده و فتح سیمزه و سکون سین و کسر و او جمع سواد و آنحضرت نشان را گویند و در فتح الباری اشخاص از هر چیزی اذا نظر قبل مینه صفت و اذا نظر قبل شماله بکی چون گاه میکند آموختن جانب دست راست خود و میخندد و چون گاه میکند بجانب دست چپ کریم میکند فقال پر گفت آنرا و مر حبا بالید الصالح والابن الصالح قلت لجبرئیل من هذا کفتم من جبرئیل را کت این مرد که بر دست راست و می و دست چپ و می سیاهی باست قال هذا آدم کفتم جبرئیل این آدم است و هذا الاسود یعنی مینه و عن شماله نم بدیده و این سیاهی با از جانب راست و می و از جانب چپ و می ارواح اولاد او است که تمثیل شده اند اینجا و نسیم بفتح نون و سین نفس و روح و بدن و معنی انسان نیز آید فاهل الیمین منهم اهل الجحیم پس آنها که بر دست راست اند بهشتیان اند و الاسودۃ الثی عن شماله اهل النار و سیاهی با که در جانب چپ اند و از خیال اند فاذا نظر عن مینه صفت و اذا نظر قبل شماله بکی پس چون گاه میکند آدم بجانب بین خود میخندد و چون نظری افکند بجانب دست چپ می کرد از اینجا معلوم میگردد که پدران بشاکی و اندوه اولادش و داند و بکی می شوند بد باشند یا نیک حق عجز بی الی السماء الثانية تا آنکه بالا برده شد مرا بسوی آسمان دوم فقال لما فضا افتح پر گفت جبرئیل مرا فزان آسمان دوم را کثا فقال له فضا مثل ما قال الاول پر گفت جبرئیل مرا فزان آسمان دوم مانند آنچه گفت فزان آسمان اول که کتیت و با تو کتیت کفتم منم جبرئیل و با منم محمد الی آخره قال انس فذکر انه وجد فی السموات کتبت انس پس ذکر کرد آنحضرت با ابو ذر که وی یافت در آسمان این بنیاد آدم و اد مر پس و موسی و عیسی و ابراهیم و لم یثبت کیف منا و لهم و اثبات نکرد و بیان نمود که چگونه بود منزها و مقامهای این بنیاد

۲۰

مجلس علمیه و تدریس در کربلا

غیرانه فکرانه وجد آدمی فی السماء الدنيا ذکر کرد که یافت آدم را در آسمان نخستین که پایین تر است و ابو ایهیم فی السماء السادسة و یافت ابراهیم را در آسمان ششم و در حدیث لذل کذبت که ابراهیم را در آسمان هفتم دید و این اثبت و توفیت زیرا که در حدیث جا آمده است که دید او را یکصد و ده بیت المهر و بالجلد و یقین سموات و دیدن بسیار در آن اختلاف گونه در احادیث واقع شده است و آن یا با شتابه روایت است یا تواند که در هر دو آسمان دیده باشد قدر قال ابن شهاب فاحبزی فی ابن حزم گفت ابن شهاب پس خبر داد مرا بن حزم بجا، مصلی و زای میجران ابن عباس و اباحبه بقیع مصلی و نشد یسوده و بعضی بر تخانیه گفته و بعضی بنون و مشهور بیا موحده است صحابی است الانصاری کاناً یقولان قال النبی بودند ابی عباس و ابوجهبه که میگفت گفت پیغمبر صلی الله علیه و اله و متلم ثم عرج بی حتی ظهر لی مستوی سمع منه صریفا لا فلام یستر بالابره شده اما آنکه ظاهر شد و بر آمد بجای بر آمدنی که می شنودم در وی آواز تلم که فرشتگان بدان تقدیر با و حکمای الهی می نویسند و از لوح محفوظ انتسخ میکنند و کیفیت آن قلم را جبر خدا و رسول خدا نداند و حقیقت قلم خیریت که بدان نقوش و حروف پیدا شوند و فی و نولا و در حقیقت آن داخل نیست و قومی از متفلسفه آنرا تا ویلات کنند و از ظاهر بر ظاهر و طریقه اسلام است که آنرا اصل بر ظاهر کنند و بوجوه قلم قائل شوند و حقیقت آنرا حواله بعلم الهی نمایند و الله اعلم فقال ابن حزم و انش و گفت ابن حزم و انش قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه و اله و مسلم ففرض الله علی امتی خمسين صلوة پس فرض کرد انید خدای تعالی بر امت من پنجاه نماز فرجبت بلك حق میراث علی و موسی فقال ما فرض الله لك علی امتك قلت فرض خمسين صلوة قال فادع الی ربك پس رجوع کن بسوی پروردگار خود و انما لك لا تخفی فی تحقیق امت فطاعت آن ندارند فرجبت پس باز کرد انید را یعنی سخن مرا فی الصراح رجوع بازگشتن و مراجعت باز کرد و انیدن سخن یا فوضع شطرها پس بنهاد و کم کرد نصف آنرا و یا بعضی آنرا بیان این در شرح حدیث ثابت کذبت فرجبت الی موسی قلت وضع شطرها فقال داجع و بک مراجعت کن پروردگار خود را فان امتك لا تطیق لك فرجبت و در بعضی نسخ فرجبت نسخ است بجای فرجبت و این ظاهر است فوضع شطرها فقال داجع و بک مراجعت کن پروردگار خود را فان امتك لا تطیق ذلك فرجبتة ترجمه این عبارت از سابق ظاهر شده است فقال هی جنس و هی خمسون پس گفت پروردگار خدای این پنج نماز است بصورت دجل و پنجاه است بمعنی در ثواب لا یبدل القول لدی تغییر و تبدیل کرده نمیشود قول بزدمن و مراد یا عدم تبدیل فرضیت من است بودن او حکم نمید یا عدم تبدیل حکم بانگیز پنج در حکم پنجاه است بکم بودن حنه بد و فرجبت الی موسی فقال داجع و بک قلت استخفیت من دجی ثم انطلق فی حق المنفی الی سدره المنفی پیر برده شده اما آنکه بنیابت رسانیده شد تا سدره المنفی انطلق و انتها هر دو بلفظ مجهول تصحیح کرده اند و خشیها الوان لا ادری ماهی پوشیده سدره المنفی را رنگها که در دینی یا بکم که حیت حقیقت آن رنگها را داخل الجنة پیر برده شده من در بهشت فاذا فیها جنا بذل اللؤلؤ پس ناکاه در بهشت کیند با می مرورید است و خنایه جمیع جنبه بضم جیم و سکون نون و صم موحده و در آخر فقال حجر عمارتی بلند مدور چنانکه قبه و عامه بفتح با خوانند و ظاهر است که این معرب کیند است و در روایت مسلم آمده که سیر میکردم من در بهشت ناکاه و در آن جوی است که پروردگار روی قبه هست از مرورید کا واک و اذا قواها المسك و ناکاه خاک بهشت از مشک است یعنی خوشبو مثل مشک یا بحقیقت مشک است متفق علیه و عن عبد الله قال لما امری بر منول الله روایت است از عبد الله بن مسعود گفت هنگامی که شب برده شد پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم انتهى به المسدرة المنفی بنیابت برده شد آنحضرت را تا سدره المنفی و هی فی السماء السادسة و سدره المنفی را بیان ششم است و در حدیث مالک بن صعصعه کذبت که در آسمان هفتم است و میگوید کج او در آسمان ششم است و شاخا در هفتم الیها یتقی ما عرج به من الارض بسوی سدره المنفی بنیابت پذیر می شود و چیزی که بالا برده میشود از زمین از اعمال و علوم فیقبض منها پس گرفته میشود و از وی بقدرت الهی بی آنکه طایفه فوق آن روند و الیها یتقی ما یهبط به من فوقها فیقبض منها و بسوی سدره المنفی منتهی میگردد و چیزی که پایین فرستاده میشود از بالای وی از اولم و الحام الهی تعالی پس قبض کرده میشود و از وی و میگوید طایفه که ایستاده اند آنجا و منتهی علوم خلق و هر مخرج طایفه است و لهذا سدره المنفی نام کرده اند و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بالاتر از آن بچکر زفته و آنحضرت بجائی رفت که آنجا جانیت بیت برداشت از طبیعت امکان قدم که آن را سزای بعده است من المسجد المحرام تا عرصه و وجب که اقصی عالم است و کاسخا جلاوی جبت و فی نشان نامد سریت پس شگرف در آنجا پیچ بان از آشنای عالم جان پس ازین مقام قال گفت آنحضرت با ابن مسعود برای تأیید قول خود گفت و عنیها الوان قول خداوند تعالی و در قرآن مجید آذینشوا السدره ما فیضی و قتی که می پوشید سدره را چیزی که می پوشید یعنی چیزی که بکنه آن نتوان رسید که چندانست و چون است مقصود تعظیم و تکیه بر آنست و شاید که مراد بقول آن حضرت لا ادری بای نیز همین است بحقیقت عدم علم و درایت و در حدیث دیگر آمده است که بر هر برگ وی فرشته ایستاده است که تسبیح میکند و آنجا از جاوزانی سبزه که آنرا عبارات از ارواح انبیاء و اولیایا میدارند و آنکه فرمود قال فرامش من ذهب یا حبار تشبیه گفت و آن نوار نازک عالم ملکوت را تشبیه کرد و بفرشش بفتح فا پرند و مشهور که کرد شمع میگرد و در اینجا اشارتی است به تحقیق و محبت ملکوت و حیرانی و سرگردانی وی بر نور قدس رب تعالی

در وایتی جراد من ذهب یعنی طلخ از زرتیر آمده و این نیز بر بیل ثبیه و شیل است زیرا که بر درختان این جا نوران می آیند و می نشینند و من ذهب گفتن
 نیت از صفا و ضیاست و تواند که مراد حقیقت ذهب باشد و قدرت شامل همه چیز است و الله اعلم فاعطی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 سلم ثلاثین دانه شد آنحضرت را در آن شب معراج سه چیز بحقیقت آنچه داده شد بوسی قلی الله علیه و آله و سلم در آن شب از موابب علمی و عملی و اولی
 و سرار و فیوض و برکات بیرون از حد حصر و احصاست و لیکن عبد بن مسعود این سه چیز بحیث شرف و کرامت که تعلق بامت دارند ذکر کرده
 اعطی المصلوة الخمس داده شد نمازهای پنجگانه و اعطی خواتیم سورة البقرة و داده شد آیتها که خاتم سورة بقره است آمن الرسول بما انزل
 الیه تا اخر سورة و مضمون آن ناطق است بحال رحمت خداوندی بر این امت مرحومه را تخفیف کالیف از ایشان و عفو و مغفرت او را ایشان را و نصرت
 وی را ایشان را بر کافران و غفلت لایشرک بالله من امنه مشیئا المقدمات و امر زید و شد مر کسی را که شریک نمیکردند بخدا از امت و ی چیز را که
 کبره که می در آید بر نگبان را در آتش دوزخ مجور و شدت و اقحام در افکندن سختی یعنی عاصیان امت را از امر زید و به بهشت می در آید و دوا
 مسلم و عی ای هریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد دایتنی فی الحجر برآینه تحقیق میدانم من خود را که بودم در حجر گنبر جا
 و سکون جیم موضعی است متصل کعبه که تا و ان کعبه در آن جاست و قریش تسالونی عن مسراهی و حال آنکه مشرکان قریش می پرسیدند ما از شب رفتن بیت
 المقدس از علامات و نشانیهای آنجا مناسبتی عن اشیاء من بیت المقدس لدا اثبتها پس سوال کردند ما از چیزها از بیت المقدس که ثابت نماید
 از و این وقت پرسیدن ایشان از طریق این نیا ن فکریت که با ما کربت مشله پس اندوه کین کرده شدم من اندوهی که بگز اندوه کین کرده
 شده ام مانند آن فرخنده الله لی نظرا لیه پس برداشت خدایت المقدس و نزدیک گردانید از این و برداشت حجاب را از آن و بنمود و مراد
 عالی که نظرمی کنم بوسی آن و می بینم از بی حجاب مایسا لونی عن فیجی الا انما هم نمی پرسند قریش را از هیچ چیز که آنکه می آکا با هم من ایشان را و جز می بینم
 هر چه می بیند و قد دایتنی فی جماعه من الانبیاء و تحقیق میدانم خود را از بیت المقدس و جماعتی از پیغمبران فاذا مومنی قائم یصلی پس نگاه
 می بینم که موسی ایستاده است نماز میکند فاذا جعل ضرب پس نگاه موسی مردیت سبک کوشش جسد مغزله می یار کرد اندام جودت هر دو
 معنی می آید کاسی یعنی جوده شعرو کانی جوده جسم یعنی اجتمع و می گانده من و جلال شئوه که یار که وی از مردان شئوه است که نام قبیل است از بین
 و اذا عیسی قائم یصلی نگاه عیسی نیز ایستاده است نماز میکند و افرج الناس به مشها عوفه بن مسعود و الثقی نزدیک ترین مردم بوسی از روی شای
 عروه بن مسعود ثقی است که نام یکی از صحابه است و در کتاب ببا لحنی گذشت که سرخ و سفید بود و لطیف بود چنانکه کو یاب از روی میگرد و اذ ابوا
 قائم یصلی شبهه الناس صاحبکم مشابه ترین مردم با براسیم یار شامت یعنی فقهه میخراهد آنحضرت از صاحبکم ذات شریف خود را اگر که نیکو آن
 جان دار تحلیف نیت نماز در وی چرا باشد جوابش آنکه انما یصلوا الله و سلامه علیم زنده اند بحیات حقیقی دنیاوی و چون زنده اند شاید که تحلیف نیز
 باشد و نیز مرفوع در آن جان و جوب است نه وجود آن فحانف الصلوة پس رسید وقت نماز فاملمهم پس امت کرد من انبیا را و این تا
 بانبیا در بیت المقدس بود بعد از آن ایشان را بر آسمان بر زد یار و لوح ایشان را در آسمان تمثیل و متشکل یافتند مگر عیسی و در پس که بعد را رسانند
 و الله اعلم فلما فرغت من الصلوة قال لی قال لی یا محمد هذا مالک خاذن النار و سلم علیه پس هرگاه که فارغ شدم از نماز گفت مرا کو بنده
 ای محمد این کنجینه را آتش است پس سلام ده بروی فالتفت الیه پس باز برگشتم بوسی و ی فیدانی بالسلام پس ابتدا کرد وی را بسلام و نگذاشت مرا که من
 بروی سلام کنم از جهت وجود غلبه شوکت و رحمت آنحضرت بر نار و خازن وی فاختم طاهر چنان می نماید که این احوال بر آسمان باشد و تواند که امامت
 آنحضرت را انبیا را بر آسمان نیز باشد و لیکن سیاق حدیث در آنست که در بیت المقدس بود و الله اعلم و واه مسلم و هذا الباب خال من الفصل
 الثاني الفصل الثالث عن جابر انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول روایت از جابر رضی الله عنه که وی شنید آنحضرت را که
 می گفت لما کذبنی قریش بنحای که نسبت بدو بخ کردند مشرکان قریش در قضیه اسرا به بیت المقدس و پسیدند ما از نشانیهای آن مکان وقت فی
 الحجر اتیا و من در حجر قبل الله لی بیت المقدس پس روشن گردانید و نمود خدا تعالی مرا بیت المقدس را و دور کرده پرده را میان من و وی چنانکه
 دیدم از بی شبه و احتمال دارد که بیت المقدس را برداشته پیش آنحضرت اینجا آورده باشند چنانکه در حدیث ابن عباس آمده است که گفت آنحضرت
 پس آمده شد مسجد را و نهاده شد نزد ارقی و ابن المغز و ا دخل است در محوره چنانکه حاضر گردانید شد تحت بقیس در طرفة العین نزد سلیمان علیه السلام
 فقطفت الخبر هم عن آیت که در بیتا و من که خبر میدهم قریش از نشانیهای بیت المقدس و انا انظر الیه و حال آنکه من نظر میکنم بوسی آن متفق غلبه
 بدانکه در احادیث معراج حدیثی نباید و که حال روایت آنحضرت مرتب العزرا را معلوم کرد و دو صحابه را و تابعین را اختلاف است در آن و قول
 مختار ثابت آنست و بعضی گویند بدل وید و بدیل بدل و این انتن بدل است و تحقیق و تفصیل این در باب روحیه ائمه در کتاب به الحجة و النار گذر

باب المصنوعات

الفصل الاول

در بیان صنایع و اشیاء

فصل اول در بیان صنایع و اشیاء
 خبر از این است که حضرت عیسی علیه السلام در مدینه آمد و در آنجا که در آن وقت که پیش از ظهور نبوت ظاهر شد آنرا از باصات کونین دار با هم حکم کرد و ایندین باست بنک فلک کو یا که در وی است حکام امر نبوت است و محمد ع خارق عادات ما چارتم نهاد و انداخته از کفار و فاسق ظاهر کرد و از آنست که راجع کونین و آنچه از عموم مسلمانان ظاهر شود و از اینصورت خوانند و آنچه از اولیا بود که امت و بعد دعوی نبوت این همه مقام بیرون رفت و سحر خارق عادات نیست بلکه ظاهر میکرد و با سبب از هر که آنرا با شرت کند و هر چه با سبب فادیر ظاهر کرد و خارق عادات بنو چنانکه شفا با دو نیه طبعیه و هر که آنرا خارق عادات خواند باعتبار ظاهر است **الفصل الاول عن انس بن مالك ان ابا بكر**
قال روایت از انس که صدیق رضی الله عنه در وقت حکایت کردن از قصه هجرت و در آمدن در غار و رسیدن مشرکان بر سر غار حنین سید ابرار
صلی الله علیه و آله و سلم گفت نظر کن ای قدام المشركین علی رؤسنا و نحن فی الغار نگاه کردم من بسوی پاپیای مشرکان که ما را میبختند و حال نگه داشتند و در
غایم و صورت آن غار چنان واقع شده است که اگر کسی بر دروی ایستاده باشد نظر بچنانکه درون غار است بر پایهای و سی می افتد و اگر آنکس بر جای پای خود چشم
بند نه بیند آنرا که درون غار است قفلت پس گفت من یا رسول الله لو ان احدهم نظر لی قدمه ابصرنا اگر تحقیق کنی از ایشان نگاه کند بجانب پای
خود و بپند چشم خود را بر جای پای خود می بیند را فقال پس گفت آنحضرت یا ابا بکر ما ظنک بائین الله فالتفتا صحبت گمان تو با آن دو کسی که خداست میبینم
آن دو کسی یعنی خدا ایشان است حضرت واعانت و محجوه درین قصه بر کرد آن خدای تعالی است بهت کفار را از تخلص و تفتیش و نظر کردن بدرون غار با چشم خود
ایشان که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر صدیق رضی الله عنه در غارند بیت فالصدق فی الغار والصدق فی لم یمان و هم یقولون یا الغار من ارم و محجوبی
روایت کرده است که آنحضرت دعا کرد بر ایشان و گفت خداوند او کرد و آن چشمای ایشان را پس کرد غار میبختند و در نی یافتند ایشان را و بیضه نهادن
کبوتر و پرو و بستن عجبوت نیز محجوه بود چنانکه در احادیث آمده است متفق علیک و عن البراء بن عازب عن ابيه انه قال لانی بکرو روایت از براء
بن عازب از پدرش که غایت که وی گفت ای بکر خبر ده مرا چگونه کردید و چه کردید شما یعنی تو و پیغمبر و اینها می که شب رفتی تو با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم قال گفت ابو بکر اسرینا لیلنا تا مشربتیم و من الغد و پاره از فرامی آن شب حتی قام قائم الظهیر و تا آنکه نیمه روز شد و بایا و آفتاب قیام
ایجا یعنی توقف و طعنه بر معنی نیمه روز و مراد بقایم طعنه آفتاب که در نیمه روز چنان نماید که گویا ایستاده است و حرکت نیکند و خلا الطريق لا یمیر فیه احدنا
شده و چنانکه می گذرد و در وی هیچ کس فرصت لنا قصه طویله ما ظن ان یزید و شد ما و ظاهر شد بر باسکی در آنکه مراد از سایات لغات علیها النفس
ایمانده است بر آن محجوه آفتاب فنی لنا عند هاس پس فرود آمدیم باز در آن محجوه و مویب للنبی صلی الله علیه و آله و سلم مکانا میدی و برابر و هموار
کردم من مرا آنحضرت را جای هر دو دست خود میماند علیک که خواب کند آنحضرت بر این جا و یطت علیک فرقة و قلت فرو کتر اندیم من بر اینا پوتین
پاره را و گفت خواب کن یا رسول الله و انا انفض ملوکل و من می بینم چیزی که کرد و دست و پیر که پدید شود از هر جانب و نگاه بانی و پاس بانی میکنم و چیزی ارم
از هر جانب و انفض بغاضا و چه نظر کردن در جانبی و هر چه و بر کرد و دست و انفضه بفتحات جاعه را کونید که فرستاده میشوند در رفتن بجاسوسی فنام پس خلبیه
آنحضرت و خجبت انفض ملوکل و بیرون آمدم من در حالتی که می بینم و جاسوسی میکنم جایائی که کرد آنحضرت است فاذا انا اولع مقبل پس ناگاه من ملاقی شدم
ام بچراغده که سفندان که پیش آمده است قلت فی غمک لبین پس گفتم یا در کوفندان تو شیر می هست قال نعم گفت راعی آری هست قلت افطلب نعم
ایا پس میدوشی شیر را قال نعم گفت آری میدوشم فاخذ شاة فطبل فی قعب کبته من لبن پس گرفت کوفندی را پس دوشید در کاسه چوبین قدری از
شیر را قعب بفتح کاف و سکون عین قلع چوبین بخاک سطر که سیراب کند آدمی را و کتب فجم کاف و سکون مثله و با و موصه یک دوشیدن از شیر و معنی ادا ق
حلتها للنبی صلی الله علیه و آله و سلم بر قوی میماند شیر و میوضا و با من مطبوخ بود که برداشته بودم آنرا برای آن حضرت که سیراب میشد و روی می
دوشید و وضو میکرد فالت لبی صلی الله علیه و آله و سلم و هو فی النوم پس آمد نزد آنحضرت و آنحضرت در خواب بود و فکر هت ان او فظله پس از خواب
داشتیم که بیدار گفتم او را فوافقته پس مواظبت کردم من آن حضرت را در خواب یعنی من نیز بخواب رفتم و به تقدیم قاف را فانیز روایت کرده اند یعنی صبر کردم و
توقف نمودم و بیدار کردم حتی استیقظ تا آنکه خود بیدار شد آن حضرت فصعبت من الماء علی اللبن پس ریختم پاره آذاب بر شیر حتی بود اسفله
تا آنکه خاک شد پایا شیر پایا بن قلع یعنی آب بیا ریختم تا شیر همه سرد شد و این عادت عرب است که آب سرد در شیر میزنند و میخورند ظاهر در دفع حرارت
شیر فایده دارد و قلت اشرب پس گفتم من بنوشش یا رسول الله فشرب حق و حنیت پس نوشید آنحضرت تا آنکه راضی و خوشحال شدم
من از اینجا معلوم می شود که شادی جان محب خوش دلی و می در خوشی و آسایش محبوب است و اینجا اشغال می آرند و میگویند که چون
بی اذن مالک کوفند شیر دوشیدند و خوردند جواب میگویند که کوفندان از آن دوستی اردوستان ابو بکر بود رضی الله عنه که اعتماد
بر رضای او داشت و نیز عادت اهل مدینه بودی که دستوری میدادند کوفند چنانان خود را که برای ریختن در کاسشان شیر میداده باشند

و تواتر که خبری داد و خرید و بفروشد فافهم و الله اعلم ثم قال انا لمدین اللوحیل پسر گفتم آنحضرت آیا وقت نذر و مکه که کردی را قلت بلی گفتم آری وقت آن شد که کوچ کنیم قال فادخلنا بعد ما مالک الشمس گفت ابو بکر بن کعب بن جهم بن انجیدین آقاب از مشرق بجانب غرب یعنی بعد از وقت زوال و انجینا و سیر می کردیم و آمد دنبال ما سراقه بن مالک که اهل مکه او را و جلود و دیگر را در دنبال ما نگذاشته بودند که هر که میخواست با ما بیاید و ما را بعد شتر بدیم و این سراقه بعد از فتح مکه شرف اسلام مشرف شد گفت ائینا ابو بکر میکشید رضی الله عنه پس گفتم من آمده شدم میاید رسول الله یعنی کسی آمده بدین ما و گرفتار ما فقال لا یخون پس گفتم آنحضرت اندوه من و غم من و از الله و معنا بد رستی خدا با ما است بعضی عارفان گفته اند در فرق میان این قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قول موسی علیه السلام که گفتم ان می روی نظر شود و آنحضرت سخت برحق و لطف و مکر و موی افتاد پسر نفس خود بر عکس حال موسی که نظرو می اول بر نفس خود پس از آن بر حق افتاد و شود اول اتم و کامل است و موافق با رایت شی الامر ایستاده او بعد از اول حال اهل جذب و حیوانات و ثانی حال استدلال و برهان و تشریح حضرت صلی الله علیه و آله و سلم معنا گفت تا فقرای امت را تیرازان ضعیف باشد و موسی علیه السلام می گفت و مخصوص بخود و که داند چنانکه در رنی و از نا حقایق الاشیاء فذها علیه النبی پس دعا کرد بر سراقه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فادخلت بفرسه الی بطنها فی جلد من الاحصی پس فرو رفت با سراقه پا به پای تنب و می تا شکم در زمین سخت ارتطام فرو رفتن در کل و در آمدن در کار می که بیرون نتوان آمد از وی و جلد بهیم و لام مفتوحه بین درشت فقال فی ذاکما دعوتی علی پس گفتم سراقه بد رستی من می بینم شما را که دعا کردید بر زبان من فادعوا لی پس دعا کنید برای سود من فالله لکما پس خدا نگاه دارنده و یاری دهنده مر شما راست ان و دعوتی الی الطلب تا که دفع کنیم از شما طلب کافر از ما دعوتی الی النبی پس دعا کرد و مرا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فجاءا پس برست سراقه از آن محنت و دروایتی نه بارد و کاروند و بهر باره و میرفت و نجات می یافت ففعل لایلفی احدا الا قال پس در هیتا در سراقه که پیش نمی آید هیچ کی از کافران که در طلب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آمده بودند که میگفت کفیت ما ههنا کفایت کرد و شدید شما و طلب یعنی بر است و دیگر طلب کنید من طلب کردم نیست اینجا کسی که او را می طلبید لایلفی احدا الا دعه پس پیش نمی آید سراقه هیچ کی را که اگر بازمیکرد و اندک او را متفق علیه و معن ان قال سمع عبد الله بن سلامه بمقدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ایتیت از ان گفت شنید عبد الله بن سلام که یکی از ابا جریود و خطای ایشان بود خبر قدوم و آمد آنحضرت را بمیدینه و بهجرت و هو فی امرض مخوف بخار مجده و حال آنکه عبد الله بن سلام در زمینی بود که میچید میوه را از درختان یعنی در باغ و بتان خود بود میوه را در درختان می برد و میچید مقصود بیان واقع است یا ما بعد است و آمدن او نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و استقبال وی در آن با وجود آنکه در کالی بود و مجال فرصت نداشت بود و وی صفات آن حضرت را در قوریت خوانده تحقیق نموده منتظر طور نور نبوت بود و هم در روز اول قدم ایان آورد بیت مدتی بود که مشتاق لقایت بودم نه لاجرم روی ترا دیدم و از جا رفتم فاتی النبی پس آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال انی سائلک عن ثلث شئی گفتم عبد الله بن سلام از برای تحقیق علامات و نشان صدق آن حضرت بد رستی من سوال کننده و پرسنده ام ترا از چیزی که لا یعلم الا انبی می دانان سیر جزا که کسی پیغمبر است فاولا اشراط الساعه یکی از ان سیرا است که حیت نختین علامتهای قیامت و ما اول طعام اهل الجنة و حیت نختین خورش بهشتیان که در اول در آمدن بهشت بخورند و ما فروع الولد الی امیه او الی امه و حیت که میکشد فرزند را بسوی پدرش یا بسوی مادرش و شبیه میکشد و اندک او را یکی ازین دو یعنی فرزند که کاری در صورت مشابه پدر می آید و گاهی مشابه مادر سبب کن حیت قال اخبرنی یه بن جبریل انکما گفت آنحضرت خبر داد مرا باین سیرا جبریل اکنون بهین ساعت گفتن آن حضرت این سخن را بعد از آنکه تعبیه است مرا و او کثا دن کوشش پوش وی را بوجود وی و نزول جبریل اما اول اشراط الساعه فاد محشر الناس من المشرق الی المغرب انخسین نشانههای قیامت پس آتشی است که می برانگیزد و گرد می آید و مردم را از جانب مشرق بجانب مغرب شرح این در باب اشراط الساعه گذشته است طعام اول طعام اهل الجنة و انخسین طعامی که میخوردند از این نشانیان فویاده که حدوث زیاد و سبکباری است و آن جگر پاره است و این نیز بگو و طعام او در غایت لذت است بیان این نیز در باب صفه الجنة و اهلها گذشته است و اذا سبق ماء العسل ماء المراه تنوع الولد و چون پیش شود آب مرد آب زن را یعنی پیشتر در رحم می افتد میکشد فرزند را و مانند میکشد و اندک خود و اذا سبق ماء المراه و چون سبقت میکند آب زن یعنی آب مرد را و در بعضی نسخ ماء الرجل مذکور است و چون میکشد زن فرزند را و مانند میکشد و اندک خود ازین حدیث معلوم میشود که سبب شبیه فرزند به پدر یا مادر سبقت آب یکی ازین دو است و از حدیث دیگر که در باب الفضل از کتاب طهارت گذشت معلوم میگردد که سبب غلبه است یا سبقت است و سبقت را متضمن مرد و معنی توان داشت قال گفت عبد الله بن سلام بعد از شنیدن جواب اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و گفت عبد الله یا رسول الله ان الیهود و هم یعتقد بد رستی یهودی اند بسیار بهتان میکنند و دروغ گویند و افراتر کنند و بهت دروغ بستن بر کسی و بهت بضم با و ها و سکن آن هر دو روایتست جمع بهوت بردن قول و آنهم ان یعلموا باسلامی من قبل ان تساطم بهنونی و بد رستی ایشان اگر بدانند اسلام آوردن مرا پیش از آنکه برسی توانی از او می بیند بر من یعنی بعد از رسیدن بجاهات الیهود پس آمدند و نزد آن حضرت و عبد الله در گوشه پنهان فقال ای رجل عبد الله فیکم پس گفت و سیرا

کمان بردن است که مکر و فتنه و یقین ابو بکر بر پیکر او کما تعالی و تقدس و تیر و محکم تر بود و از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن حال مآشا و کلامی
 باعث آنحضرت را برود و عا و الحاج شغفت بر اصحاب و تقویت قلوب ایشان بود زیرا که این اول مشهدی بود و از پیشا به جگه فی سبیل الله که شایسته
 کرده بود و ندایشان پس مبالغه کرد و در توجه و تضرع و ابتهاج بدرگاه ذوالجلال از برای تسکین نفوس و تقویت قلوب ایشان پس چون دست
 آن حضرت قوت یقین و طمانینت از جانب ابی بکر دریافت استجابت را و جمع کرد خاطر را که از جانب ایشان پشتی و گرانی داشت و اما حضرت
 گفت رحمة الله علیه که حال آنحضرت اتم و اکمل بود و اتباع نظر و علم بصفاات تعالی لا ابالی درگاه حق و سطوت و جلال و نظر ابو بکر بر ظاهر و عده
 و صدق آن و این را تحقیقی دیگر است که در رساله تلیه المصاب از بعضی محققین نقل کرده ایم و در شرح نیز چیزی از آن مذکور است و دواء الجناد
 و عنه ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یومر بدم و هم از ابن عباس است که آنحضرت گفت روز بدر هذاجبرئیل الخند بلوس
 فرستد این جبرئیل است که گیرنده است سرپ خود را و عنان از برای ساختن جنگ علیه اداة الحرب در حالی که بر جبرئیل است دست افراز
 جنگ و سلاح آن مجزه این جا دیدن آنحضرت است جبرئیل را برای جنگ کردن همراه وی در روز بدر دواء الجنادی و عنه قال بینما جل
 من المسلمین یومئذ یشتد و هم از ابن عباس است که گفت در آنشای آنکه مردی از مسلمانان روز واقعه بدر حمله میکرد و میدوید فی ثوبه جل من المسلمین
 امامه در پی مردی از مشرکان که پیش از مسلمان بود اذ سمع ضربة بالسوط فوقعه ناکاه شبد آمد مسلمان آواز زد دن باز یانه بالای خود و صوت
 الفاوس یقول و شنید آواز فارس را که میگوید اقدم حیزوم اقدم کن ای حیزوم اقدم در آمدن جنگ و شجاعت نمودن بایش آبی حیزوم و لقا
 یعنی اول فتح هزبه و سکون قاف و کسر دال است و در وجه ثانی بضم هزبه و ضم دال و حیزوم بفتح حمله و سکون تخانیه و ضم زای نام اسب جبرئیل است که ذاتی الفا
 و بعضی گفته اند نام اسب که از فرشتگان است اذ نظر الی المشرک امامه خود مستلقیا ناکاه نگاه کرد آن مسلمان بسوی مشرک در پیش خود که بر زمین افتاد
 بر قفا نظر الیه پس باز نگاه کرد و در پیش خود بسوی مشرک فاذا هو قد خطم انفه پس ناکاه آن مشرک تحقیق زده شده است بر بینی او و پیدا آمده است
 اثر زدن بر بینی او و خطام کبر نشان بر بینی شتر و تحقیق رسیده بود در جرح بر بینی و لید بن المعیره روز بدر باقی مانده بود و اثر آن بر بینی و این است اشارت
 قول حق سبحانه علی الخطل و مشق و حجه کضربة السوط و شگافته شده بود روی آن مشرک مانند زدن تازیانه فاخضر ذلک اجمع پس سز
 شد جامی ضربه چنانکه باقی میماند اثر ضرب سبزه و بیا فحشاء الانضای پس بد انضاری که جان مرد مسلمان است که دیده بود مشرک را بان حال قهت
 رسول الله پس خیر داد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنچه دیده بود از شنیدن آواز زدن سوط بر مشرک و افتادن او بر زمین تا آخر آنچه گذشت قتال
 صدقت پس آنحضرت گفت باضاری راست میگوئی ذلک من مد النماء لک الله ان مذکور از کف فرشتگان از آسمان میوم بود و فقتلوا و میوم
 سبعین پس گفتند فرشتگان در آن روز بقادکس از مشرکان و امر و اسبعین و اسیر ساختند و بند کردند بقادکس را دواء مسلم ۸ و عن سعد
 بن ابی وقاص قال رايت عن عیین رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عن شماله یوم احد و جلیل گفت سعد و دیدم من را شای آنحضرت
 و از جانب چپای او روز واقعه احد و در راه که علیه مآشاب بیض بر آن و در و جامای سفید بود یقاتلان کاشا قتال کشش و کارزار
 میکردند هم چو سخت ترین کارزار و کشش کردن مآدیتها قبل لا یجد ندیدم من آن دو مرد در پیش از آن و نه پس از آن یعنی جبرئیل و میکائیل
 میخاها سعد بن ابی وقاص بان دو مرد جبرئیل و میکائیل را این تفسیر از او میت و لا بد سباع از آنحضرت و اخبار وی صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود
 متفق علیه و عن البراء قال بعث النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هطالی ابی رافع روايت از ابن عباس گفت بر آنحضرت و فرستاد آن
 حضرت گروهی را بسوی ابی رافع یهودی که گنیت وی ابو الحقیق بضم حاء و فتح قاف اولی و سکون تخانیه میان دو قاف که دشمن ترین دشمنان
 آنحضرت بود که عید شکنیها کرد و قتل کریها نمود و هم با کرد و وحشی که داشت پناه حبت پس آنحضرت جهالت را بروی کاشت که بیخ فسا و او را کردند
 و ملاک سازند فدخل علیه عبد الله بن عتیک بنیه لیلا پس در آمد بر ابی رافع عبد الله بن عتیک بفتح عین و کسر فو قانیه بر وزن عتیق
 که از مشاهیر انصار است فاء ابی رافع را در شب و هو فاقه فقتله و حال آنکه وی در خواب بود پس کشت او را فقال عبد الله بن عتیک
 فوضع السیف فی بطنه حتى اخذ فی ظهره پس رها و شمشیر را در شکم وی تا آنکه گرفت در پشت او و در کشتن از آن فرصتی قتلته پس
 شایخم من و یقین دانستم که شتم من و را فجلت ففتح الابواب پس ایستادم من که میکشایم درهای حصن او را و اندر آن رها نیز که فرستاده بود
 آنحضرت ایشان را همراه من برای کشتن او و بیرون در ایستاده بودند و مشرک شوند در قضیه و عبد الله بن عتیک بجای غریب در آمد و در جمع
 این دو کتب میر فکورا است و در صحیح بخاری نیز در اوایل کتاب المغازی بعد از عروه بدر حدیث آن مذکور است و بنایت غریب عبد الله بن
 حقیقه نهیت الی و بعد فوضع و جلی تا آنکه رسیدم پای زین پس نهادم پای خود را بر پای زین فوضع فی لیلته المذنبه پس فادام

روی آوردند مردم و آمدند بجانب آنحضرت قائلین عندنا ماء فوضاء به گفتند مردم نیست نزد ما آب که وضو کنیم بان و نشرب و بنوشیم آن آب را
 الا ما فی رکوتک مگر همین یکبار که در رکوه تست فوضع النبی صلی الله علیه و آله وسلم یدیه فی الرکوة پس نهاد آنحضرت دست خود را در رکوه
 فجعل الماء یفود بین اصابعه پس گشت آب که میجوشد از میان انگشتان آنحضرت کامثال العیون مانند چشمها قال گفت جابر فشرنا فوضوا فانا بنوشیم
 ما و وضو کردیم با قیل و قال بگو که گفتم گفته شد جابر را خدکس بودید شما قال لکن ما لکنا مائة الف لکنا فاکت جابر چند بودید چنان است آن قدر آب روان شد که اگر می
 بودیم ما صد هزار گس برآید بند میبود ما لکن اخص عسرا فاذر واقع بودیم با نازده صد طار هر عبارت آن بود که گوید هزار و پانصد و لیکن مقصود ما لغز و کثرت
 است و نیز ازل حدیث جابر بودند جدا جدا هر فوجی صد کتاقل متفق علیه و عن البراء بن عازب قال کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم اربع عشر مائة یوم الحدیثیه گفت برابر بودیم با چهارده صد گس در روز حدیثیه و در روایت جابر پانزده صد گفت بعضی میگویند پانزده و از
 چهارده صد بود پس آنکه پانزده صد گفت خبر کسر داد و آنکه چهارده صد گفت کسر انداخت یا فوج فوج می آمدند و میزدند وقتی چهارده صد بود و وقتی دیگر
 پانزده صد شد ندانم پانزده صد بود و چهارده صد شدند انداز بر غلبه نین است و الحدیثیه بی و حدیثیه نام جای است نزدیک برده دوازده میل
 فترخنا هاهنا فله نزل فیها قطرة من کثیم یا آب او را پس گذاشتیم در وی یکقطره فبلغ النبی پس رسید این خبر بنبیجیر راضی الله علیه و آله و سلم
 فاما و فجلس علی شقی هاتر آنحضرت بر سر آن چاه پس نشست بر کرائه آن مژده عابا فاء ماء بر طلبید آنحضرت آوندی از آب فوضا پس وضو
 کرد آنحضرت فوضض و دعا پتر بعد از وضو آب در وین کرد و دعا کرد و قصبه فیها سترخت آن آب را در چاهم قال دعوها ساعة پتر گفت بگذارید
 ساعتی تا پتر شود و دعا و انفسهم پس سیرا بگردانیدند مردم و فرمای خود را و کاهیم و مرکبهای خود را حق و تحلو نا آنکه کوچ کردند از حدیثیه یعنی نادت
 اقامت ایشان و شتران ایشان از آن آب سیراب بودند و مدت اقامت ایشان در آنجا نزدیک بیت روز بود و او الهضای ۱۶ و عن عوف روایت
 از عوف که از تابعین است عن ابی جعاء از ابی رجا عطاری از کبار تابعین است ولادت وی در زمان بنوت است ولیکن آنحضرت را ندید و عمر طول یافته
 بنیز از صد و بیست سال عالم عالم بن مرقی است وفات او در سنه خمس و مائة عن عمران بن حصین که صحابی مشهور است قال کان فی مفتح النبی گفت عمران
 بودیم در سفری با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاستکی الابد الناس من العطش پس کله کردند مردم بسوی آنحضرت از تشنگی فنزل پسر و داد آنحضرت
 فدعا فلانا پس خواند آنحضرت فلان را نام شخصی گرفت و طلبید کان یحیمه ابو جعاء بود که نام سیردان فلان را ابورجا که راوی حدیث است از عمران بن حصین
 و نشید عوف و فراموش کرد نام او را عوف که راوی است از ابی رجا و دعا علیا و خواند آنحضرت علی را رضی الله عنه نیز قال فذهبنا فابتنی الماء و گفت
 بروید هر دو شما پس طلب کنید ابرقنا فاطلقا پس رفتند هر دو علی و آن فلان فلقیا ابرقنا بین مرادین او سطحین من ماء پس ملاقات کردند و دیدند
 زنی را میان دو مزاده یا دو سطح از آب مزاده بفتح میم و تخفف اسی وصل یعنی توشه دان و بر راوی که دروسی بآزند نیز الحلاق میکند آن از دو چرم میباشد
 و کاسی چرمی در وی میدوزند تا فواخ شود کذا فی القاموس و در فتح الباری گفته مزاده مشک بزرگ که زیاده که ده میشود چرمی دیگر و سطحی بفتح
 سین و کسر طایر معنی مزاده است یا نوعی از مزاده از دو چرم که یکی بر بالای دیگر دوخته شده است فجاء الی الی النبی پس و رند علی و آن شخص دیگر
 آن زن را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاستنزلوها عن بعیرها پس فرود آمدند آن زن را یا آن مزاده را از شترش و معنی او ظاهر است
 و دعا النبی صلی الله علیه و آله و سلم با فاء و طلبید آنحضرت ظرفی را فصرغ فیدافوا المزدقین پس بخت یعنی لمر کرد و برختن آب در آن ظرف
 از دهنهای هر دو مزاده و فودی فی الناس اسقوا و آواز داده شد و مردم که آب و سیر خود را یعنی یکدیگر را استحوذ بفتح حظه و کسر او هر دو لغت است
 و فتح افصح است که اقل فاستقوا پس آب خوردند قال گفت عمران فشرنا عطا ما اربعین و جلا پس نوشیدیم ما در حالی که تشنه بودیم چهل مرتبه و حتی دویا
 تا آنکه سیرب شدیم روینا بفتح را کسر و او خلا ناکل قریبه معنا و ادویه پس یکدیگر با هر مشک و هر مطهر که با ما بود یعنی هر ظرف که با ما بود فی الطراح لواءه
 مطهره یعنی آب و دستان و ایما الله لعلنا اقلع عنها و انما الخیل علینا انما اشد مللها حین ابتداء و سکنه خدا برآید به تحقیق باز داشته شد
 آن مزاده و حال آنکه بدستی آن مزاده برآید در خیال انداخته میشود برآ که آن مزاده سخت تر و بیشتر است از روی پر شدن از خودش که در سخت بود یعنی
 همکب خوردند و پر کردند و آن مزاده بحال خود بود و همچنان پر بود که سخت بود و برای ما لغز فرمود که از سخت پرت بود و اقلع بضم مزه بلفظ مجهول و
 بخل مضارع مجهول از تخیل و ملته کسریم و مکن لام و ابتدی تیر مجهول است متفق علیه و عن جابر قال سرنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم حتی نزلنا وادیا فابغ بغا و حای جمله گفت جابر سیر کردیم با آنحضرت تا آنکه فرو گذاشتیم در وی فراخ را قلعت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم یصطوبن ففخرت ففما کنا حاجت خود را و ما حاجت انسانی است غلبه شیا نیست شریبه پس ندیدیم چیزی را از دیوار یا تل و سنگ که برده کند بدن
 از مردم و از اشجار بین یشاطی الوادی تا که دید آنحضرت دو درخت را و کرائه و ابی و در روایتی شجران و این نقطه ظاهر است از انطلق

[illegible]

حدیبیه را که در وقت برسد فقال عباس بن کمال بجلالیتا پرگفت چنانچه می شنید و می گفت ما و کسرتانیه می شد و مرد بلند آه از مبالغه صامت فقلت باطل
 صوحتی عباس میگوید پس گفت من با او از بلند خواران اصحاب السمی که با اند اصحاب سمره فقال پرگفت عباس والله لکان عطفهم حین معواصونی
 هرگز که با باز برگشتن اصحاب سمره بخاک می کشیدند و از ملاحظه البصر علی اولادها بود مانند برگشتن کاوان بر بچه های خود که چگونه تیز و به محبت و شوق می آیند
 چنین این جماعه آمدند فقالوا این فستند بر ای اظهار خدمت و ملاعت و انشال امر بالیلک بالیلک قال گفت عیسی فقتلوا و ال کفار پرگشتند که دند با کافران
 والدعوة فی الانصار و دعوت یعنی استعانت و ندا کردن در انصار بود و یقولون می گفتند غازیان بعشر الانصار یا بعشر الانصار می گفتند و انصار مدینه
 و یاری رسیدند قصرت الدعوة علی بنی الحادث بن الخرج بپرتگاه که رده شد دعوت بر اولاد حارث بن الخرج انصار را و او برادرند
 یکی اوس و دیگر خزیج و بنی حارث از اولاد خزیج اند فظن رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم وهو علی غلله کالمطاول علیها الی قاتلهم پس کجا
 گردانیدند و حال آنکه وی به ستر خود بود و مانند کردن در آن کشنده و دیگر سینه بر غله سبوی قال ایشان یعنی صحابه قال میگردند و آن حضرت علیه السلام
 گردون دراز کرده بجانب ایشان میدید فقال هذا حین جمی الوطیس پرگفت آنحضرت این هنگام گرم شدن جنگ است طیس یعنی بفتح واه و کسر طار حمله یعنی
 تیز است و مراد اینجا حربه است فی الصراح و طیس تیز است و این عبارت از هیچ یکی پیش از آن حضرت صلی الله علیه و اله و سلم شنیده نشده است
 نه اخف حصیان پیرگفت آنحضرت خد سکر زه فرمی طیح جوه الکفا پس انداخت آن سکر زه را بر روی کافران فقال انهم و او و ب محمد
 پیرگفت آن حضرت شکست خوردند این کافران سوگند به پروردگار محمد فوالله ما هو الا ان رماهم بحصیاته پس بخدا سوگند بنود
 ان انهم مکر سبب آنکه انداخت آنحضرت ایشانرا بسکر زه یا بنی و واقع گردانیدن سکر زه را فما ذلت ادی حدهم کلیلا پس همیشه بودم من
 که میدیدم تیزی ایشانرا که و امرهم مدبو و میدیدم که ایشانرا پس رونده و دوا مسلم ۲۱ و عن ابی معنی نام او عمرو بن عبدالله سببی بفتح سین معل
 و کسر موحده و سکون تخانیه نسبت بسبج که نام مرد سبت بود ابو اسحق از مشاهیر تابعین کثیر الروایه ثقه ازسی و هشت صحابی سماع دار و قال قال
 رجل للبراءه گفت ابو اسحق گفت مردی برابر بر بن عازب را که از مشاهیر صحابه است یا با عماده کنیت بر راست فرمودم و من حنین یا کفریته
 شما از پیش کافران روز حنین قال گفت برادر او الله ما ولی رسول الله نه بخدا سوگند پشت ندا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و لکن
 خوج شبان اصحابه لیس علیهم کثیر سلاح لیکن این مقدار بود که بیرون آمدند جوانان از اصحاب آنحضرت که نبود برایشان سلاح فلحقوا قوما دماة
 لا یکاد یسقط لهم سهم پس پیش آمدند گروهی را از کافران که نزدیک بودند که پیغمبر را ایشان را تیری یعنی اینچنین تیر اندازان بودند که خطا میخورد و تیر ایشان
 فرشتن و شقا میکا و دوزخ میخورد پس تیر انداختند و گروهی را از جوانان را تیر انداختی که نزدیک بودند که خطا کنند فاقبلوا هانک الی رسول الله پرگفت
 آوردند این جوانان آنجا بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم یعنی جای را که نشسته بود با آن حضرت آوردند و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم
 علی غلله بیضاء بر ستر سفید خود بود که از او دل نام است و ابوسفیان الحادث یقوده و ابوسفیان که ابن عم آن حضرت بود می کشید آنحضرت را یعنی بغل او را
 که در کاب آن حضرت فقتل و استنصر پس فرو آمد آن حضرت از بغل و طلب نصرت کرد از خدا و دعا کرد و قال و گفت آنحضرت چنانکه عادت غازیان می باشد
 و درج نفس خود برای اظهار جلالت و شجاعت و متکبره و ثقی انما البی لا کذب من جمیم هیچ دوزخ نیست دین انا ابن عبد المطلب من پیغمبر اللطیم
 که مشهور بود و شرف و عزت و گرم تر صفهم پیر صف بست آنحضرت صحابه را و ایستاد و کرد و بصف دوا و مسلم و اللجان معناه روایت کرد این حدیث
 را مسلم و مرعی را است معنی آن و لفظش مرسل است و فی رواية لهما و در روایتی مرعی را مسلم را برده آمده است فقال للبراءه گفت برابر بن عازب
 کنا والله اذا احمر لباس تنقی به بودیم ما و قتی که سرج میشد عذاب یعنی قتال و سرج شدن قتال سختی و تندی اوست چنانکه کسی در وقت غضب
 می شود و قایم میگردیم و پناه می جستیم بان حضرت و ان السباع منا الذی یجاذی به و بدرستی دلیر و مردانه از ما کسی میبود که مقابل می ایستاد
 یا وی و در جائی که وی میبود بجای میبوه یعنی المنی یعنی یا پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم و معجزة این تزلزل و استنصار بود و دیگر قن سکر زه با
 و انداختن آن بجانب کفار و هزیمت خوردن ایشان بدان که در حدیث اول مذکور است و ذکر حدیث ثانی برای تمیز قصه حنین است و بعضی گفته اند
 که اتفاقا در شجاعت و پناه جستن ایشان بوی در امثال بنی موطن عجزه است بیرون از جریان عادت ۲۲ و عن سلمة بن الاکوع قال غرنا مع رسول
 الله صلی الله علیه و اله و سلم حنینا فلی صحابه رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم گفت سلمة بن الاکوع غزا کردیم با همراه آنحضرت غزوه حنین
 پس برگشتند و پشت دادند بعضی از اصحاب آنحضرت فلما غشوا بفتح غین معجمه شین معجمه شده رسول الله پس کجا میگردید و یک آمدند و قصد خیانت کردند
 کافران با آن حضرت تلعی البخله فرود آمد آنحضرت از ستر ثم قبض قبضة من تراب من الارض پیرگفت آنحضرت مشتی از خاک زمین
 که سکر زه را هم در وی بود و استقبال به وجوههم پیر متقابل کرد آنحضرت با آن خاک رویهای کافران را یعنی مقابل رویهای ایشان

فانك انداخت فقال پس گفت آنحضرت اين كلمه را ماثلاً لوجه زشت شد يا زشت باد و روياي ايشان يا ذاتي ايشان فما خلق الله منهم
 نسا الا املاء عينيه ترايا بلك لافضه پس پيدانكر خدايتعالی از ايشان پيچ آدمي را يعني پيچ آدمي بنودكر انكر پكر و هر دو چشم او را نگاهان بآن
 بجه فاك كه انداخت بجانب روياي ايشان فولو امدين پس برشتند كافران در حال كشت دهنده اندهنز مهم را الله پس شكست و او ايشان را
 خدايتعالی و نصرت و مسلمانان را و قسم رسول الله صلى الله عليه واله وسلم غنا غنا هم بين المسلمين و بخشش كرد آنحضرت غنيمتهاي
 ايشان را ميان مسلمانان غنيمت مالي كه از جنگ كافران بدست آيد رواه مسلم ۲۳ و عن ابى هريرة قال شهدنا مع رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
 الله و سلم حينما گفت ابو هريره حاضر شد يم بابا آنحضرت غزوه حنين را و در موابس لدنيه اين قصه را و غزوه خيبر ذكر كرده و در صحيح البخاري نيز
 همچنين است فقال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم لرجل من معه يدعي الاسلاما پس گفت آنحضرت مرد ديرا از جمله كافي كه همراه او بودند و در
 يكدان اسلام را و پيچ نشان كفر و تعقل ظاهر بنو و بروي هذان اهل النادر فرمود اين مرد و فرستاد فلما حضرا القتال قاتل الرجل من اشد القتال
 پس يكايك حاضر شد جنگ مقاتلت كرد و انبرد با كافران قاتلي كه از سخت ترين قاتلها بود و كثرت به الجراح و بيد شد بآن مرد و جراحت كبر خشي
 جراح كبر جاعت فجاء و جعل فقال پس آمد مردی از صحابه پس گفت يا رسول الله ادب الذي نعتك فانه من اهل النادر قاتل في سبيل الله من اشد
 لقتال خبرده مرا از حقيقت حال آن مردی كه خبر ميدهي تو كه دوي از اهل آتش است بجهتي قاتل كرد در راه خدا سخت ترين قاتل فكثرت به الجراح پس بيد شد بوي
 جراحتها فقال اما الله من اهل النادر پس گفت آنحضرت او كه باش كه دوي از اهل نار است فكما بعض الناس يوقاب پس زد يك بودند بعضي مردم كه
 شك كنند و صدق خبر آنحضرت كه با وجود اين جد و جهد دوي در قتال چون بيغرم ايد كه دوي از اهل نار است فبينما هو على ذلك اذ وجد الرجل
 اله الجراح پس اشنای آنكه دوي بر آن حال بود ناگاه يافت آمد و در جراحتها را فاهوي سده الى كنانه پس ايل كروايد دست خود را بسوي يزدان
 خود فافتح سهما پس شديتيري را و در اكثر روايات بخاري اسما بلفظ جمع يعني بر كيد تيرها را فافتحها پس بر پيش سينه خود را بآن تير و در حديث
 البخاري آمده كه آمد و بنا و شمشير خود را بر زمين و بنا و سينه خود را بر تيزي شمشير و زو كرد بر آن تا كشته سدواين منافات ندارد بخرجه تير شايد كه مرده و كرده باشد و دل
 بر تير كه چون تمام شد قتل بشمشير كرد و الله علم فاشند و جال من المسلمين الى رسول الله پس شتاب رفتند و ديدند مردان مسلمانان بسوي پيغمبر خدا
 صلى الله عليه واله وسلم فقالوا اين گفتند يا رسول الله صدق الله حديثك راست كروايد خدايتعالی سخن ترا كه گفته نودي آمد و از اهل نار است
 قد انخر فلان و قتل نفسه بر تحقيق بر يد بخرد و اطفال يعني آن مرد و كشت خود را فقال رسول الله پس گفت پيغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم الله
 اكبر اشهد اني عبد الله و رسوله كواهي ميد بيم كه من بنده خدا ام و فرستاده دوي كاهي كه عجزه ظاهر ميشد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم كواهي ميد و بر
 خود از جنت تا زكي يقيني كه پيامي شد در آنوقت عيانا براي تنبيه و تلقين مردم بدان و فرمود آنحضرت يا بلال قم فاذا نزل الجنة الا مؤمن امي
 بلال برخيز پس اعلام كن مردم را باین كه در مني آيد بشت را كمر مسلمانان فان الله لا يقبل هذا الدين بالرجل الفاج و بد رستي خدايتعالی قوی نمی كروا
 اين دين را بر د فاجر و جاد و قتال دوي بخور بي زمانتي و تباهي كردن دعاه الجادى اين حديث دلالت دارد بر آنكه قاتل نفس در و نزع است و مقرب
 است كه اگر مؤمن است و تصديقي ايماني دارد و محله در نار نخواهد بود و همچنين است حكم قاتل مؤمن عدا و قاتل نفس يزدان قاتل مؤمن است و در قرآن مجيد
 حكم بخود دوي و زنا كرده و علماء در آن تاويلات دارند و بعضي محدثين از اهل طوايف گفته اند كه اگر چه مؤمن است اما اين قسم مؤمن محله است در نار پس ايشان
 خود و نار را مخصوص بكافر نمي دارند اين قول شاذ است مخالف اجماع اهل مذاهب سنت و جماعت و در خصوص اينكه قصه او در حديث گذشت
 ميگويند كه دوي منافق بود چنانكه خطيب بغدادی گفته است يعني در واقع منافق بود اگر چه ظاهر بنو و نفاق و دوي و الله اعلم ۱۴ و عن عائشة رضي الله عنها
 قالت مصرو رسول الله صلى الله عليه واله وسلم حتى انه ليخيل اليه انه فعل الشيء وما فعله روايت كرده شده است از عائشه كه گفت
 سحر كرده شد آنحضرت تا آنكه هر آينه در خيال انداخته ميشد او را كه دوي كرده است خيبر را و حال آنكه كرده است آنرا و در حديث ديكر آمده است كه در
 خيال انداخته ميشد كه بايد اهل خود را و جماع كند و مني آيد ايشان را يعني ظاهر ميشد او را از نشاط و فرج كه دوي قادر است بر آمدن زنا را و چون نزديك ميشد
 بايشان قدرت مني يافت بر آن بد آنكه قومي از ملاحده استجاء نموده اند عرض سحر و امثال آن از عوارض و امراض بجهت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم
 و راه سخن و انكار و طعن و دنان يافته و تو بيم كرده اند كه برين تقدير احكاما و بر شريعت و اقوال و افعال دوي نمائند و شك و التباس راه يافته كه شايد از اين قبيل
 و اين تو بيم زاييل و باطل است بعد از وجود دلائل قطعيه يقيني بر صدق دوي و ثبوت نبوت دوي صلى الله عليه وآله وسلم و سحر مرضي است از امراض و
 عارضه است از علل كه جايز است طرمان آن بر نهيها صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين چنانكه ساير انواع مرض و كرفض كرده شود و خبري از نهيها
 در افعال علبت مرض موجب نمي كروا و آن كمال اختلال را در ساير افعالي كه در غيبت ميت در آن مرض را بعد از حصول صحت و زوال مرض

چنانکه در سایناس و هسپانیا علیهم الصلوٰه والسلام جایز است بر ایشان نظایر آن عوارض بشری از آفات و تغییرات و آلام و اسقام آنچه جایز است بر سایر بشر و کثرت شده است بر وجهی و بطور ایشان بر بدبشریت و جلیت و امار و اوج و بواطن ایشان معصوم است از آن و متعلق بملا و علا و گیرنده است علم و وحی را از ایشان اجبار و هم از ضعیف و احمک و سادیک که نیکو بدین معنی دارد و کما فی کما میدارد ایشان را از آفات بشریت و احکام جلیت بطریق اعجاز و خرق عادت از برای اظهار شرف و کمال و هستی ایشان از سایر بشر و قتی که تفاضل آنرا از کثمت چنانکه از تاثیر ذر بهر بیرویه و امثال آن نگاه داشت و نزد آن حضرت که انصاف القاتل هم بودیه کمتر از حیران اعصم نیست و حکمت در تاثیر سحر چشم شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم اظهار حقا تاثیر سحر و جبریان سنت الهی بر ثبوت آن که السحر حق و اظهار نبوت و اثبات آن بود چه سحر در ساحر تاثیر نمیکند و کافران آنحضرت را ساحر میکشند پس حقیقتا تاثیر سحر در وی ظاهر گردانید که وی ساحر نیست و اما تحلیل ضل و عدم قدرت بر جماع که در حدیث مذکور شد و طریبان ضعیف بصیر که در بعضی روایات آمده داخل در تبلیغ شریعت و قبح در صدق و بی نیت از جهت قیام دلیل بر عصمت و نزاهت وی در ابلغ شریعت و آن در بعضی امور دنیاوی است که آن حضرت برای آن مبعوث نشده و فضیلت داده نشده و در هیچ حدیثی و خبری نیامده که صادر شده از وی صلی الله علیه و آله و سلم و یا فعلی بر خلاف آنچه اخبار کرده و ابلغ نموده و مخالف آنچه فضل الامراست گفته و کرده و آنچه مذکور است خواطر و تخيلات است این تخيلات را صادق اعتقاد نمی گردانند و اثبات نمی نمود و اعتقادات وی بر پنج صدق و سداد و اقوال وی بر طریق صحت و عدم فساد بود و اگر ضعف بصیری بر ظاهر میشد محل عقل و تمیز نبود فافهم و بالله التوفیق و تفسیر سحر بعد از رجوع از مدینه بود در ذی الحجه از سده سادسه و مدت بقای او گفته اند چهل روز بود و وجود بعضی آثار ناشش ماه و بقای بعضی و بقای او تا سال و الله اعلم و طریق علم بدان که حاصل شد انیت که گفت عایشه حتی از اکان ذات یوم معدنی "واقعی که بود آنحضرت روزی نزد من دعا الله و دعاه و عاگرد آنحضرت خدا را و دعا کرد آن را یعنی دعا می کرد و بعد دعا می کرد و بر آن تکرار بود و در این جا دلیل است بر استحباب و سبب دعا نزد حصول مکروه و نزول بلا و گفته اند که از خواص یاران وقت دعای گنا شد که وقت حاجت رسد و دیگر از امکدازند که دعا می کرد و باشند تا در وقت خود مستجاب میگردد و گفته اند که پسر گفت آنحضرت اشعث یا عایشه ای میدانی و خبر داری ای عایشه از الله قدما فی فیما استغفلیت که خدا تعالی جواب داد مرا در چیزی که درخواست بودم از وی جواب آن جله فی دجلان جلس احدها عند داسی و الا هو عند دجلی آمدند مرا و در دست یکی از آن دو مرد و در دست دیگری نزد پای من نه قال احدها الصاحبه بکفرت بکلی زان و در مرد یار و صاحب خود را و جمیع الوجع چیست سبب درو مندی و بخوردی این مرد قال طوبو گفت صاحبی این سحر کرده شده است طب معنی سحر می آید و یکی از معانی طب سحر است قال گفت آن یکی و من طبع و که سحر کرده است او را قال الید بن العاصم البهوی گفت آن دیگر سحر کرده است او را بسید بن عاصم می بودی و گفته اند که دخترانی وی کرده بودند با مردی و شرکت وی قال فیما ذا گفت در چه چیز سحر کرده است قال فی مشط و شاطط گفت سحر کرده است در مشط بضم میم و سکون شین و بضم آن و لغات دیگر نیز دارد و شاطط بضم میم که از شانه افتد بضم طعه ذکر و در خلاف شکوفه زجه بضم جیم و تشدید فا غلاف شکوفه و طلوع بضم طا و سکون لام شکوفه و آن برای زو ماده هر دو می باشد و اینجا شکوفه زو و ظاهر آن خاصیتی دیگر دارد و وجب بوجه نیز روایت است و معنی جب و جف هر دو یکی است قال فاین هو گفت پس کجا بناده اند آنرا قال فی بی دوان گفت در چاه دروان بفتح ذال بجه و سکون ز و لام چاه است و در بعضی روایات اروان بفتح هزه هر دو صحیح و مشهور است و اول صح و اشهر است فذهب النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی اناس اصحابه الی البیر پس رفت آنحضرت در میان چند مردم از اصحاب خود بسوی این چاه قال هذه البیر القادیتها پس گفت آنحضرت این چاهی است که نموده شد مرا و کان ماءها نقاعه الحنله و کوبالاب آن چاه آبی است که زرد کرده شده است و در وی خاک کبر حار و تشدید نون کیاسی خوشبوی شهوات و کان ثلما دوس الشیاطین و کوباسرهای خرابای ویرانی و دیوان است فاستفجه پس بیرون آورد آنحضرت آنخرا که در آن چاه نهاده بود و توریستی گفته که کاسی فم آن می رود که در داخل وی و ثلما کابا راس الشیاطین درختانند که در آن چاه بودند که آنرا تشبیه بر شیطین داده باشند در قیاس نظر و لیکن مرا و ثلما کابا نخل است که در چاه دفن کرده بودند و عرب بر شیطین را اقیح منظر میدارند و بعضی گفته اند که مرا و شیطین را بهای مجیث اند که آنرا تشبیه بر شیطین کرده اند متفق علیه و در روایتی از ابن عباس آمده است که آنحضرت علی و عمار را رضی الله عنهما فرستاد از برای استخراج سحر از سیر و زان پس یافتند ایشان در وی غلاف شکوفه نخل را که در وی مثال آنحضرت از قوم ساخته اند و سوزن را در وی خلائینه و رشته زده و بازده که بسته اند پس آورد و جبرئیل خود را را بر آتی که از آن میخاوند که بی کشا ده میشد و هر سوزنی که از آن بیرون می آوردند آنحضرت را تسکینی و آرامی میشد و شاید که آنحضرت بر سر کجا رفته و علی و عمار را بدر آمدن بدون چاه و بیرون آوردن امر کرده باشند و نیز در روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن یهود را بیچ گفت و در مقام انتقام آنها نیت و فرمود و فتنه بزرگترین را و دست میدارم و معنی ابی سعید الخدری قال بینما نحن عند رسول الله

و در روایتی
سهمه و
بقولی سام
سل غلاب
فوت و غلبه
وی چلروز
روز بود
ص

صلی الله علیه و آله وسلم هو لقیم قما گفت ابوسعید در آنای که آمدند و آنحضرت بودیم و حال آنکه آن حضرت بخش میکرد مالی را و قسم بفتح قاف
مصدر است و معنی مقسوم و قسم کسب قاف معنی نصیب و بخش و این مال از غنایم چنین بود که قسمت کرد آنرا بجهان آگاه آمد آنحضرت با ذوالخویصر یعنی
خارج و فتح و او و سکون تخمین و کسر صاد و حمله و هو الوجل من بنی تمیم و ذوالخویصر مردی بود از بنی تمیم فقال پس گفت آن مرد و رسول الله اعدل عدل کن
قسمت و همه را برابر ده قال و بلك من اعدل اذا لم اعدل پس گفت آنحضرت وای تو پس که عدل میکند وقتی که من عدل نکنم قد جئت و حضرت ان لم
الک اعدل به تحقیق نو میدشدی و زیان کار شدی تو اگر نیستی من که عدل کنم زیرا که امید واری و سود مندی شما در عدالت من است و مرا رحمت عالمیان است
و برای اقامت عدل فرستاده و اگر من عدالت نورزم شما را جز نا امید و زیان کار نمی فقال عملی بن لی ان اخرج عقه پس گفت عمر رضی الله عنه
اذن و مرا که بزم کردن او را فقال دعه فانه اهلها پس گفت آنحضرت بگذار او را و تعرض کن بوی زیرا که مرا و یا را نند که محقر احد که صلوات مع صلواتهم
خوار و خوردمی پذیرد و یکی از شما نماز خود را در مقابل نماز ایشان و صیام مع صیامهم و روزه خود را بار روزه ایشان یعنی در ظاهر نماز و روزه ایشان
بیشتر و قویتر از نماز و روزه شماست و از کثرت مصلیان بنی و اقشده است اگر چه نماز و روزه ایشان بمصعد قبول نمیرسد و اگر چه ایشان واجب القتل
شوند و خروج ایشان بر امام چنانکه میفرماید یقرین القرآن لایجاد و ذوق اقیهم میخواند قرآن را و نمیکند و قرآن جبرهای ایشان را که بیت از عدم
صمود و وصول بجل اثابت قبول بقرین من الدین کایم ق السهم من الومیه می بر آید از دین چنانچه می بر آید و نمیکند و تیر از سکار که انداخته میشود
تیر بسوی وی نظری بصله نگاه کرده میشود بسوی پیکان تیرالی دهافه نگاه کرده میشود بسوی رصاف تیر بضم را و کسر آن بی که پیچیده میشود بر دغل
نفل و بالای وی الی نصیده نگاه کرده میشود بسوی نفی سهم بفتح نون کسر صا و معجمه و تشدید تخمین و هو قد حده و نفی قدح تیر است کسب قاف
و سکون و ال یعنی چوب تیر و این تفسیر از راوی است در میان قول آنحضرت الی قد فده نگاه کرده میشود بسوی قد و وی بضم قاف و فتح ذال معجمه اولی بر
تیر یعنی نمیکند و تیر از سکار را پیکان تا بر با فلای وجود فیه شش پس یافته میشود و در تیر چیزی از اثر سکار قد سبق الفی و الدم در حالی که گذشته است تیر
سکین را و خون را یعنی این فرقه همچنان از دین نمیکند که تیر بر این صفت از سکار نمیکند که هیچ اثر آن از خون و غیره در هیچ جزوی از پیمان مابا لایید نمیکند و دو
باین حدیث استدلال کرده است کسی که تفسیر کرده است خوارج را و خطابی گفته است که مراد بدین اینجا اطاعت امام است و در بخاری و مسلم و ابن ماجه
آمده است که بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از سکار نگاه میکند تیر نماز در پیکان پس بنی میزد چیزی و نظر میکند در چوب تیر پس بنی میزد چیزی
و نظر میکند در پر پس بنی میزد چیزی و شک میکند در فوق بضم ف و قاف سوفا را یا چسبیده است بوی چیزی از خون بعضی از عل گفته اند که این اشارت از
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم توقف در تفسیر خوارج بشبه میان و از امام مالک از کفر اهل هوا پرسیدند که آیا کافران ایشان گفت از کفر گریخته اند و این
و مثل این از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در شان خوارج نیز نقل کرده اند و الله اعلم آیتهم بجل اسود علامت اصحاب این مرد که ذوالخویصر است
مردیست که بیرون خواهد آمد از ایشان که احدی عضدیده مثل ثدی لانا یکی از ذوبازوی وی مانند پستان زن است و مثل الضعفه یا مانند پاره گوشت
تند و صاف بفتح تا و ال حمله و سکون را اصل تدر در روزن تدرج یعنی حرکت میکند و می آید و میرود آن تاروی او و او ازین جهت ذوالثدی که بید بضم
مثلثه و بفتح و ال و تشدید تخمین و وی رئیس خوارج خواهد بود و میخیزد چون علی خبی فرقه من الناس و بیرون می آیند این مرد و هر که باوست به یعنی بر بهترین
گروهی از مردم و اطاعت میکنند ایشان را و مراد به خیر فرقه اینجا علی و اصحاب اوست رضی الله عنه قال ابوسعید ان شهدانی ممحذ هذا الحديث من
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابوسعید خدری که او ای میبهم من کشیده ام این حدیث را از آنحضرت و ان شهدان علی بن ابیطالب
رضی الله عنه فانهم و انما معه و او ای میبهم که امیر المؤمنین علی قال که در این طایفه خوارج را که آنحضرت وصف کرد ایشان را و من با علی بوده ام فامر بلك
الرجل فالتمس و چون فتح کرد گوشت ایشان را علی رضی الله عنه امر کرد بطلب کردن و جتن این مرد میان کشتگان پس طلب کرده شد فاتی به پس آورده شد او را
نزد علی رضی الله عنه حتی نظرن الیه تا آنکه نظر کردند من بسوی او و یافتم یحی و او را علی بغت النبی بر وصف پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم الله
نعت و صفی که وصف کرده بود آنحضرت او را فی دوایه و در روایتی بجای آناه ذوالخویصر که در اول حدیث واقع شده است انجین
و اقصده که اقبل و جل آمد مردی غلام العینین فرورفته چنان در سراسر اصل غور و رفتن آست در زمین فاتی الجبهة بلند و بالا بر آمده پیشانی
و فاتی بالف تنوع عضو معنی ورم آوست کث اللحیه مزدحم و کثیف ریش مشغول الجنتین بلند رخسار با اشراف لبندی و وجه بهر سه حرکت و او را
مخلوق الواس ترشیده و موهب پس این صفات ذوالخویصره است که در زمان آن حضرت بود و ذوالثدی که بر امیر المؤمنین علی جزو گرد
از قوم او است و توهم اتحاد و خطاست فقال پس گفت این مرد باین به شکل با محمد انو الله ای محمد پرست کن و اطاعت کن خدا را و عدل کن
فقال پس گفت آنحضرت فی طبع الله اذ بعصيته پس گیت که فرمان برداری خواهد کرد خدا را وقتی که من بفرمانی کنم یعنی من از همه مطیع تر و فرمان بردارتر

چیزی نیست

سیاه رنگ

ترم خوارا بمن امراطا عت چه میکنی فیما مضی الله علی اهل الاصل پس این میگذازند خدا تعالی بر تمامه زمینیان و میفرستد مرا بر خلق تا عدل کنم میان ایشان و لا
 تامنونی و این بیکر و اندیشا مرا و اعما و نمیکند بر من نال و جمل قتلہ پس درخواست از آن حضرت مروی از صحابه کشتن ویرا که این حرف گفت چنانکه در روایت
 سابق گذشت که گفت عمر که اذن ده مرا که بچشم کردن او را منعه پس باز داشت آنحضرت آن صحابی را از کشتن و می فرمودی پس چون پشت داد و باز
 قال ان من خضعتی هذا فوما گفت آنحضرت از اصل این مرد که و می پدید خواهد شد یفرقن القرآن لایحاجوا من حنا جوهم بمروق من الاسلام مروی السهم
 من الشریعة فضی کبر و دوا و محبه و بد و پنهان به معنی اصل مرا و از اصل این در نسب و مذمت است که متولد از وی زیرا که خوارج از نسل او و اولاد ذوالخویره
 فقتلون اهل الاسلام و یدعون اهل الاوثان پس می کشند این قوم خوارج مسلمانان را و میکذارند و ترک میدهند بیت پرستان را و جنگ آنها نمیکند که
 اسم است لکن ادر که هم لاقتلهم قتل عاد فرمود آنحضرت و اندک فرضا در یا هم من ایشان را و در زمان من باشند بر این می کشم ایشان را هم چو کشتن عاد و بر کشتن
 عاد اطلاق و سبب اتصال ایشانست بالکلیه و تعبیر بقتل برای شاکله است و الا عاد کشته نشده اند بلکه بصره قمر پاک شده متفق علیک ۲۶ و عن ابی هریره قال کنت
 ادعوی الی الاسلام و هی مشرکه گفت ابوهریره رضی الله عنه بودم من میخواندم من را و در خود را با سلام و وی بر دین مشرکان بودند و عقیای و ما پس دعوت
 کردم من را و در خود را روزی فاسمعتنی فی رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ما اکره پس شنیدم مادر من را یعنی گفت و من شنیدم از وی در شان و امر
 آنحضرت چیزی که ناخوش دارم گفتن و می از ایا ذکر کردن من اکنون آنرا و ظاهر است که مرا و اگر است است در دل با قطع نظر از ذکر فاقیت رسول الله پس آدم زد
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و انابکی و حال آنکه من گریه میکنم بر حال او و زقلت پس گفتم یا رسول الله ادع الله ان یهدیام ابی هریره و عاکر خدا
 را و در خواه از وی که گزشت ما یداد را بی هریره را فقال اللهم اهدام ابی هریره پس گفت آنحضرت خداوند هدایت کن ما در ابی هریره را و فخرجت متبسمه
 بدعوة النبی صلی الله علیه و اله و سلم پس بیرون آمدم من از پیش آنحضرت خوشحال بدعا می آنحضرت که کرد هدایت ما در من فلما صرنا الی الباب
 پس سگای که کشتم و آدمم بر در خانه فاذا هو محجاف پس ناگاه دیدم که در بسته و بر هم زده است فسمعت اخی خشف قدمی پس شنیدم مادر من آواز
 پایهای را حشف پایا و شبن مجتین فقال مکانک پس گفت مادر بجای خود باش و نه در آ یا ابا هریره و از تصریح با اسم ابی هریره و ندا وی عمتنا یا
 وی و رضا بقبول قول وی مفهوم میگردد و مسکوید ابوهریره که سمعت خضضه اللأوشنیدم جنباییدن آب را که ما در من غسل میکرد و خضضه بدو و با و بدو و
 به پیغمبر و بنیان اب و سوزن غشست گفت و دعا پس غسل کرد مادر من و پوشید پیرایس خود را و جعلت عن خادها و ثنابی کرد از سر پوش خود یعنی
 از پس ثنابی خمار را نتوانست پوشید و خمار بکبر خا و محبه معجزان ففرض الباب پس کشاد مادر در را لثه ثالث یا ابا هریره اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله فرجعت الی رسول الله ابوهریره میگوید پس بستم و آدمم من بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم
 انابکی من الفرح و حال آنکه من گریه میکنم از شادی گریه را شام است کبابی از غمی که کبابی از شادی بعضی از خوش طبعان گفته اند گریه شادی از
 است که غم بصورت گریه شده از درون بدر میرود و محمد صلی الله علیه و اله پس ثنا گفت آنحضرت خدا را و شکر کرد و بر اسلام مادر من و قال خیرا و گفت آنحضرت نیک
 یعنی کلامی گفت متضمن نیکی از دعا و بشارت معجزه اینجا ظهور اثر دعا می آنحضرت در شان ما در ابی هریره فی الحال با وجود آن ابا و امتناع و شدت
 که وی داشت بر این از تصرف آنحضرت بود و روی و کرد و اندیش روی دل او را از کفر با سلام باذن الله و او مسلم ۲۷ و عنه قال انکم تقولون اکثر
 ابوهریره عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم گفت ابوهریره بدرستی ثنا میگوید که بیا کرد و ابوهریره روایات حاویث از آنحضرت و الله الموعود
 و لقای خدا محل و عده است مرار و ز قیامت یعنی اگر من کم و بیش کرده باشم و خجاستی و زبیده خدای تعالی روز قیامت جزای من خواهد داد و آن
 حضرت فرموده است من کذب علی محمد الحدیث بعد از آن سبب اکثر خود را بیان میکند و میگوید و ان اخوتی من المهاجرین کان لیخالم الصفو
 بالاسواق بدرستی برادران من که صاحبان بودند باز می داشت ایشان را از ملازمت شریف آنحضرت دست بردست زدن باز را که کنا قیست
 از بیع و شرا که در آن پایع و مشتری و دست بردست یکدیگر میزنند از جهت بودن ایشان اصحاب تجارت و ان اخوتی من الانصاف دکان
 لیخالم عمل علی اموالهم و بدرستی برادران من که انصار رند باز می داشت ایشان را کار مال های ایشان مراد با اموال زو د ایل مدینه با عناه و
 و زراعتهای افتد چنانکه زو د ایل مکه شتران و کوه سفندان و انصار را باب بایتن و زراعت بودند و کنت امرا مسکینا الزم رسول
 الله صلی الله علیه و اله و سلم و بودم من مروی سکین که پیوسته میبودم و ملازمت میکردم آنحضرت را علی ملاء بطنی بر پر کردن
 شکم خود یعنی فقیری بودم هر چه میرسید همان قدر که شکم پر کرد و و سد جوع کند قیامت میمیدم و تجارتی و زراعتی نداشتیم تا آن مشغول
 شوم و از در بار شریف دور افتیم و در ملازمت شریف میبودم و احوال و اقوال آن حضرت را میدیدم و می شنیدم و قال النبی صلی الله
 علیه و اله و سلم یوما و کنت آنحضرت روزی لن یبسط احد منکم ثوبه حتی اتقنی مقالتی هذه هرگز فراخ نکند و نکشاید یکی

از شاہانہ خود را آنکه تمام کثرت من خود را که اینست اثبات است بدعائی که کرد آنحضرت بر این امت خود بحفظ دین داشتن و آنچه شنیدند از آنحضرت انما حادث
ثم یجئ الی صدره یستر کرد و جامه خود را بسوی سینه خود میسوی من تعالی شیا البلیس فراموش کن هیچ چیز بر این احادیث من که یاد گرفته است
همیشه یعنی دعای یکنیم هر که جامه خود را فرزند و برکت آن دعا را در آن جامه بسینه خود ختم کند هر چه از احادیث من یاد گرفته است بر کار از یاد وی
نزد و غیبت من علی ثوب غیرها پس بطور دم کلیمی را و مزه بفتح نون و کسر میم کلیم چنین که دو سی پایی و سپیدی باشد حتی قضی
النبی صلی الله علیه و آله و سلم مقالته تا آنکه تمام کرد آنحضرت مقاله خود را یعنی دعای را که خواند ثم جئنا الی صدره یستر جمع کرد و از بسوی سینه
خود فوالذی بینه با کنی ما حدیث من مقالته ذلک الی بومی هذا پس سوگند بخدائی که فرستاده است او را برستی فراموش نکردم از سخنان آن
حضرت که شنیده بودم تا امروز متفق علیک ۲۸ و عن جریر بن عبد الله قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا یحیی من ذی الخصاله
کنت جریر بن عبد الله بلی که در عزت و شرف و حسن صورت و سیرت و نصیحت خلقی بیکانه بود گفت مرا آنحضرت آیا آسایش منی دبی و خلاص میگردانی تو مرا از ذی
الخصاله و منی شکنی او را و ذل الخصاله بفتح خاء معجمه و لام و یضم بر دو نیز آمده و صا و طه نام بتجانه بود که او را کعبه الیهمه میگفتند از قبیل ختم در وی بی بود نام
خاصه یا خصله نام دهی است که بدرخت می پیچد و شب و در انجامی رو بند فلش بلی گفت من بلی راحت میدهم و خلاص میگردانم ترا از آن و میگویم ترا از آن
لا اثبت علی الخیل و بودم من که ثابت و برجای خود منی ماندم بر اسب در سواری و می افتادم از وی فذکر ذلک للنبی پس ذکر کردم از آن که من اثابت منی
توانم بود بر اسب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فضر بیده علی صدره پس زد آنحضرت دست مبارک خود را بر سینه من برای تقویت
و تثبیت فوجدت اثبتید علی صدره پس یافتن نشان دست شریف آنحضرت را در سینه خود و قال اللهم ثبته و گفت آن حضرت دعا
کرد مرا خدا و ندان ثابت را را و محکم و بر جا دار بر اسب بلکه در همه کارها حال با و اجعله هادیا مهدیا و بگردان او را راه راست یافته شده قال
فما وقعت عن فرمی بعد گفت جریر پس نیفتادم من از اسب خود بعد از آن از اینجا معلوم میشود که هر که را آنجناب قوت و دلیری بخشد می بر کز است
و ناتوان نشدی اللهم از قفا تو مرادل ده و دلیری بین رو به خویش خان و شیرینی بین و من یکن رسول الله نصرته ان تلقه الاسد فی اجحام
و این ضعیف در وقتی که با قنات کله معظم مشرف بودم چون در خدمت حاجی نظر بخشیدی که از مردان راه و پهلوانان طریقت بوده و میر سیدم و
بر پشت این فقیر میزدند و میفرمودند اللهم ثبته اللهم ثبته امید واری تمام است که بر طریق حق و دین ثابت و راسخ باشد انشاء الله تعالی فانظروا
فی مائد و خمین فادسان احسن پس روان شد جریر بجناب ذی الخصاله و شکستن آن در صد و پنجاه سوار از احسن بجای حسین و عتین بر وزن احمر
نام قابل است و فرقی نام کرده شدند بدان از جهت شدت و صلابت و شجاعت و حاسه یعنی شجاعت است خرقها بالنا و دو کها پس سخت
جریر ذی الخصاله را با تش و شکست از متفق علیک ۲۹ و عن انس قال ان رجلا کان یکتب للنبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت است
از انس که مردی بود می نوشت برای آنحضرت و می یا جز آن فادد عن الاسلام و حتی بالمشرکین پس مرتد شد و باز گشت از مسلمانی و باز پیوست به
مشرکان و این مرد نصرانی بود که مسلمان شده و باز مرتد گشته بنصرانیت باز رفت فقال للنبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الامرض لا تقبله
بدرستی زمین منی پذیرد او را و درون خود میگذارد و فاجری ابو طلحه انه اتی الامرض القامات فیها ان میگوید پس خبر داد مرا ابو طلحه انصاری
که از مشاییر صحابه و زوج ام انس است که وی مغربی را که مرد آن مرد و دفن کرده شده بود در وی فوجی مبنو ذی نایت ابو طلحه او را بیرون انداخته
شده و از قبر بدر افتاده فقال ما شان هذا پس گفت و پرسید ابو طلحه چیست حال این مرد که بیرون افتاده است فقالوا دفناه مراد افله قبله
الارض پس گفتند که کردیم از چند بار پس قبول نکرد او را زمین و هر بار که دفن می کنیم بیرون می افتد فقالوا دفناه مراد افله قبله
الله علیه و آله و سلم و قد وجبت الشمس روایت است از ابی ایوب انصاری که از کبار اصحاب است و آنحضرت را ابتدا بهجرت بمنزل و می نزول کرد
بود گفت بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه فوافاده بود و آفتاب یعنی غروب کرده فسمع صوتا پس شنید آنحضرت آوازی را فقال یهود تعذب فی قلوبها
پس گفت آنحضرت این آواز بسبب آنست که یهود عذاب کرده میشوند و قریبای ایشان و این آواز یا عذاب یهود است که از عذاب فریاد میکنند
یا آواز واقع شدن عذاب یا آواز فرشتگان که عذاب میکنند و اول ظاهر تر است و نزد طبرانی چیزیست که دلالت دارد بر آن متفق علیک ۳۱ و عن جابر
قال قدم النبی صلی الله علیه و آله و سلم من سفر روایت است از جابر رضی الله عنه گفت باز آمد آنحضرت از سفری فلما کان قرب المدینه پس گامی
که بود آنحضرت در نزدیکی مدینه حاجت رنج برانگیخت و برخاست با وی سخت مکا دان تذ فی الواکب پس نزدیک بود که در کد سوار را یعنی ببر
و پوشیده کرد و انداز نظر و هلاک کند فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پیغمبر خدا بعثت هذه الی محلو منافق
بر انکیر شده است این با و از جهت مردن منافق فقدم المدینه فاذا عظیم من المنافقین قد مات پس رسید آنحضرت بمدینه پس نگاه

که نبود در بیک
من خبر آن
ختم

نماینده و راه
راست

کمان تری از منافقان مرده است و بسبب بیجان بچ موت منافق وجود وحشت و کدورت و پریشانی بردن اثر دارد که در حال مردن و زندگانی محل
گفت و محنت اند و دوا مسلم آتشی ابو سعید الخدری قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمدیم با آنحضرت از آنکه بسوی
مدینه تفرقه یافتیم تا آنکه رسیدیم بعسفان بضم عین و سکون سین مملکتی و بجا موصی است بر دو مرحله از آنکه معظمه فاقم بهالیالی پس اقامت کرد
آنحضرت بعسفان چند شب فقال للناس ملحق ههنا فی شئی پس گفتند مردم نیستیم با ایجاد هیچ کاری و جنگی و این عیالنا مخلوف و بدبستی
اهل و عیال با غایب و واپس ماندن کاند و خلوف بضم فاجع خلف یا خالف و اطلاق کرده میشود بر حاضر و غایب و در نهایت گفته خالف می
گویند وقتی که بسافرت غایب شوند مردان و اقامت کنند بزنان ما مانع علیهم امین نیستیم بر عیال که دشمن بر ایشان تجاوز و غارت کند
فبلغ ذلك النبی پس رسید این سخن بنمیز را صلی الله علیه و آله وسلم فقال والذي نفسی بیده ما فی المدینة شعب لا تغلب الا علیک ملک کل
مجرمها پس گفت آنحضرت و سوگند خورم که نیت در مدینه راهی و نه سوراخی مگر کاشته و کشته شده اند بر هر یک دو فرشته که پاسبانی
و نگهبانی میکنند مدینه را شعب کبیرترین راه میان کوه و نقب بفتح نون و سکون قاف نیز معنی راه در کوه است و لیکن اینجا در راه میان دو
سرای است که کوچای شهر است چنانکه در حدیث آمده که بر انقاب مدینه ملائکه اند که در می آید از طاعون و دجال حتی تقدوا الیها تا آنکه
قدم آید شما بسوی مدینه و رسید آنجا قول ادخلوا پس گفت آنحضرت کوچ کسید فادخلنا پس کوچ کردیم و اقبلنا الی المدینة و روی آوردیم
بسوی مدینه فالتی میخلف پس سوگند بان کسی که سوگند خورده میشود بوسی و سزاوار است تا آنکه سوگند بوسی خوردند نه بخیر و بی و آن حق جل و علا
ما وضعنا دجالنا حین دخلنا المدینة ننہا دیم ما رختها می خود را بر سخامی که در اندیم مدینه را حتی اغاد علینا تا آنکه غارت زدند بر ما نوعی الله عظیم
بنین مجر و طاعنه مفتوحین نام قبیل است و ما یجهم قبل ذلك شئی و برمی انگیزد ایشان را پیش از آن هیچ چیزی پس صادق آمد خبر آن حضرت
که خبر داده بود که نگاه میدارند مدینه را پس از شافرش گمان تا وقتی که قدم آید از دوا مسلم ۳۳ و عن انس قال اصاب الناس منة
علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت ابن رسید مردم را خطی در زمان آنحضرت سینه معنی سال است غالب آمده ببال
قط فبینا النبی پس در آنای آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یخطب فی یوم الجمعة خطبه میخواند در روز جمعه قالم اعرابی ایستاد
باویشنی فقال پس گفت یا رسول الله هلك المال و جماع العیال بلاك شد مال از بلوغ و بوستان و زراعت و دواب از نایافت آب و
کرسه شد عیال از تنگی معاش فادع الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما فرغ یدیده پس برداشت آنحضرت بر دو دست مبارک خود را
و اعزى فی السماء قزعة و حال آنکه منی بینیم ما در آسمان باره ابر قزح بفتح قاف و نای پارهای ابر تنگ قزعه تا یکی فوالدی نفسی بیده ما
وضعها حتی ثاب السحاب مثال الجبال پس بخدا سوگند ننهاد آنحضرت دست را تا آنکه بر حسب ابرها مانند کوهها در جامع الاصول ما وضعها
بر دو دست را و این ظاهر تر است ثم لم یزل عن منبره حتی دایم المطر یسقا من عن لجة یسفر و دنیا داز منبر خود که بروی سیهاده بود و دیم
باران که میریخت و فرو می افکند از لجه شریف و بی یعنی متصل فرو آمدن از منبر و بیرون آمدن از مسجد باران شروع و اصل حد و راز بالا بیاورد
آمدن صد صد و غطای و مثلاً ذلك پس باران داده شدیم تا آنکه دعا کرد آنحضرت و من الغدا و فردای آن روز من بعد الغدا و پس فردا حق الحجة
الاخری تا حجه دیگر و مقام ذلك الاعرابی و غیره فقال و در سیهاده و لجه دیگر آن اعرابی یا مردی دیگر جزوی پس گفت یا رسول الله طم النبأ و غرق
المال ویران شد خانه و آب از سرگذشت مالها را فادع الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما یعنی که بایستد باران فرغ یدیده پس برداشت آنحضرت
بر دو دست خود را فقال پس گفت آنحضرت اللهم واینا ولا علینا خداوندایباران کرد اگر دما در مزارع و منابت و مباران بر ما و حواله بفتح لام است
نه کسر آن و حوال یک معنی است و تشبیه بقصد معنی تعد و فکر است فایثی الی فاجیه من السحاب الا انضجت پس اشادت منکر و
آنحضرت هیچ بسوی از ابر که آنکه کشاده میکشد و در سواتی من السماء بجای من السحاب و صادق للدينه مثل الجوبة و کشت بالای مدینه مانند کوی یعنی
در همه اطراف و افاق مدینه ابر بود و باران می بارید لا بر مدینه که ابر نبود و جو بفتح جیم و سکون و او و موجوده کوی کرد فراج و در قالموس گفته که جو
سپر و جو بخر و در روایتی بجای مثل الجوبة کالاکلیل آمده و کشت مدینه یعنی فوق مدینه مانند تاج تشبیه کرد و فرج سحاب را بدان وصال الوادی قنای
شمارا و سیلان کرد و در روان رفت رود مانند کاریز تا یکماه و قنایه باین وجه منصوب است و بر خیز روایت کرده اند باین وادی و قنایه نام وادی
است بجانب جبل یعنی روان شدن وادی که نام آن قنایه است تا یکماه و این موافق است با آنچه در روایت بخاری آمده وصال الوادی وادی قنایه برین روایت
مفترج است بغیر تنوین و لم یصحی احد من ناصیه الاحداث بالجود و نیا هیچ یکی از هیچ سوی را آنکه خبر داد بباران بگوید وجود بفتح جیم و سکون و لو باران کثیرا
بارانی که فوق او بارانی نیست و فی دوایه قال گفت آنحضرت اللهم واینا ولا علینا اللهم علی الاکام خداوندایباران بر پشتها و اکام بیده بجزه جمع الی غیره

جایی بلند سخت که هنوز سنگ نرفته است و الطراب و بباران بر کوه با طراب کبر خای حجه جمع طرب بر وزن کف کوه فراخ یا کوه خرد و بطون الا و دینه و بباران در دوشنای و دیها و منابت الشجر و در جای رستن در خان قال گفت راوی حدیث که انس است فاقطعت بر قطع کرده شد و کث ده شارب و خربنا غشقی الشمس و بیرون آمدیم ما در حالی که راه میریم در آفتاب متفوق علیه ۳۴ و عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا خطب استند الی جنح الظل کف جابر وقتیکه خطبه یخو انداخت حضرت تکیه میکرد به شنه درخت خرا جذع کبر جیم و سکون ذال حجه من سوادى المسجد رستون های مسجد که در زمان آن حضرت ستونهای مسجد از چوب خرابو و و این تکیه کردن آن چوب پیش از ساعتی منبر بود فلما صنع المنبر پس چون سخا می که ساخته شد منبر فاستوی علیه پس بالا برد آنحضرت بر منبر و خطبه بر منبر خواند صاحب النخلة النبی کان یخطب عندها فرایک و آن جناب خطبه میخواند آن حضرت نزد وی پیش از زنادر منبر حق کاد انشق تا آنکه قریب شد که دو پاره شود آن نخله از فراق آنحضرت فنزل النبی صلی الله علیه و آله و سلم پر فرود آمد آنحضرت از منبر حق لخد ها تا آنکه گرفت آن نخله را فضمها الیه پس فرام آورد آنحضرت او را بسوی خود و در کنار گرفت فجلت فان ابین الصبی الذی یسکت بشدید کاف پر کشت آن نخله که ناله میکند همچون ناله کردن کودکی که خاموش گردانیده میشود از کبر و زاری و خاموش نمیکرد و در بعضی روایات من حنین الناقه و حنین معنی شوق و میل و مراد اینجا آوازی است دلالت بکنه و بر شوقی بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حق استقرت تا آنکه قرار یافت و آرام گرفت آن نخله قال گفت آنحضرت بکت علی ما کانت تمنع من الذکر کبریه کرد آن نخله بر فعدا چیزی که می شنید از ذکر دوا و البخاری بدانکه حدیث جذع از جامع از اصحاب از طرق کثیره روایت کرده اند که شک و شبیه و آنجا مجال تنگ است و در مواهب لدیه از شیخ علاء الدین بسکی که از اکابر شایسته علم شافعیست نقل کرده که گفته است صحیح نزد من آنست که حدیث حنین جذع متواتر است و حافظ ابن حجر در فتح الباری گفته که حدیث حنین جذع و الشقاق قمری و منقول است بنقل سنن فیض که مفید یقین است نزد کسی که مطلع است بر طرق حدیث و قاضی عیاض در مشارق گفته حدیث حنین جذع مشهور و منتشر است و خبر آن متواتر است تمام اهل صحیح آنرا اخراج کرده اند و حسن بصری چون حدیث میکرد آن میکسیت و میگفت اسی بندگان خدا چوب خشک میکسید و ناله میکنند از شوق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس شما سوار بر یکدیگر شتان بشد بقای وی و کم از چوب نباشد بیت مسکنی و گویا هم که در آن خاصیتی هست به ز آدمی دان که دراه معرفتی نیست ۳۵ و عن سلمة بن الاکوع ان رجلا اکل عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بشماله روايت از سلمة بن الاکوع که مردی خورد نزد آن حضرت بدست چپ فقال کل یومینک پس گفت آن حضرت بخور بدست راست خود قال لا استطع کفتمی تا غم بدست راست خورد قال لا استطع کفتمی تا غم بدست چپ خورد و ما منعه الا الکبیر باز نداشت او را از خوردن بدست راست مگر کبر و یقیدی و عجوز نا توانی این قول را ویت که گفت به جهت دفع و هم کسی که تو هم کند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون دعا کرد بر وی بعد از استقامت با وجود بودن وی صلی الله علیه و آله و سلم رحمته للعالمین قال گفت راوی فها و فها الی منیه پس نتوانست برداشت آنزد دست را بسوی من خود بعد از آن دوا مسلم ۳۶ و عن انس اهل المدينة فرغوا من رواية و ایت از آن که ماکن ن مدینه ترسیدند و فریاد کردند یکبارگی از دزدان و یا دشمنان فربک النبی صلی الله علیه و آله و سلم فرسا لابی طلحة بطیثا پس چون شنید آنحضرت آواز سرایشان سوار شد پس را که مرا بطول انظار را بود دست رو دکان یقطف و بود آن اسپ که تنک و نزدیک مینا و کام را فلما دجج قال و جانا فوسم هناعجرا پس سخا می که باز گشت آنحضرت گفت یا فیتیم ما پس اسپ را دریا و میکسید و قتی که فراخ کام میباشد و سپری نمیکرد و دانی و بی خانگی سپری نمیکرد و دریا و کان بعد از لایچاری و کشت آن اسپ بعد از سولری آنحضرت جیشیتی که همراهی نمیتوانست کرد و معارضه نمود با وی و بیج اسپ و یجاری بچیم و را بلطف قبول از مجارات معنی معارضه و مباحات و در اصل معنی با هم رفتن است و در روایتی با یکدیگر بجاء حمله و ذال معنی معنی مقابل کرده منی شد از محاذات معنی مقابله و فی دوا یه و در روایتی اینچنین آمده که فاستقی بعدا لک الیوم پس سبوق گردانیده نشد آن اسپ بعد از آن روز و بیج اسپ سبقت نتوانست x کرد بر وی دوا البخاری ۳۷ و عن جابر قال و فی لابی و علیه دیق گفت جابر بن عبد الله وفات یافت پدر من و حال آنکه بر وی وام بود و حضرت علی غر جاهدان یا حذ و القمی بهیض کردم بر او و خواهم آنی که بگیرند جزا را که از نخل حاصل شده بود و ما علیه در جبل چیزی که بر پدر من بود از وام فابوا پس با آوردند و قبول نکردند ایشان مگر از جهت قلت آن و عدم وفا بدین فایت النبی پس آمد منبر را صلی الله علیه و آله و سلم فقلت قد علمت ان والیها مشهد یوم حدیثی فتم تحقیق دانسته بود که پدر من شهید شده است روزی حدیثی که یکنوا کرد و گشته است و ام یار و فی احسان بران الغصاء و منی دست میدارم که بریند ترا و ام خواهم تا بلا خطه آن مساحت کند یا بطور مجرزه و گاه تردید فقال فی انفسه پس گفت آنحضرت را بر فیتیم که علی ناحیه پس خرم من سار هر قسمی از ترار جانی فعلت فمعوته پر کردم و در منبها ساختم پس خوانم آنحضرت را فلما نظر الیه فی الغرابی تلك الساعة پس سخا می که نگاه کرد بر عزا بسوی آنحضرت گویا که ایشان چنینه شدند بنی بر شیم و ستیدند در مطالب من اغر بضم هزه و سکون معجمه

و بصم را فی الصراح غرابین بجهه سرشیم باسی نفع غیر مقصود بکبر آن مرد و فلای می یصنعون طاف حول اعظمها بیده مثلث مرات پس بخامی که دید آنحضرت
 آنکه میگفت غراب از چپیدن و ستیغیدن گشت آنحضرت کرد برکتی از خرمناستانه بار نشست آنحضرت بر آن خرمش فقال مع علی اصحابک
 گفت آنحضرت بخوان برای من یعنی نزد من بایان خود را یعنی دادم و خایان را یا خا ذال یکیل لم حقاً و می الله عی الدی ملته پس همیشه بود که می پیوسته برای
 مراً آنحضرت یعنی امر میکرد و پیوسته تا آنکه گذارد و خداستجالی از پدر من و این و انا ادخلان بودی الله امانه والدی و لا اجمع الی الخواتی بقره و من خوشنود
 خرمشدم که او گن خداستجالی دادم پدر مرا ازین خرمنا و باز نکرد انهم بسوی خواهران خود یک خرا و والد جابر رضی الله عنه دختران بسیار گذاشته بود و خواهران که میگفت
 آنها را را و می کند یعنی را ضمیم که دین پدر را و شود و چیزی برای باقی نماند فسلم الله الیها دکلها پس سلامت گذاشت خداستجالی خرمنا را همه بجز آن حضرت
 صلی الله علیه و اله و سلم صحقی فی نظر الی السید الذی کان علیما النبی و تا آنکه بدستی من می بسیم بسوی خرمی که گشته بود بروی خرمی صلی الله
 علیه و اله و سلم کافاً لم تنقص قمره واحدة کویا که نقصان نشد یک مژده یا نقصان نکرد یک خرا را و مژده بر فغ و لصب هر دو وجه است و چون
 از آن بید که حضرت بروی گشته بود و از آن کیل کرده داد و از آن ادای دین کرد چیزی نقصان نشد آن باید و دیگر بطرقی اولی سلامت ماندند و او
 الجادی ۳۸ و عنه قال نام مالک کانت هدی للنبی صلی الله علیه و اله و سلم فی علة لها سمننا و هم از جابر روایت است که نام مالک
 انصار یک از صحبات است بود که میفرستاد برای آنحضرت و آونمی که مرا و بود و روغن و عله بضم عین و تشدید کاف ظرفی که در روی روغن و شهد میزدند
 و بر روغن مخصوص تراست فیا تها بنوها پس می آمد نام مالک را پسران وی فیسألون الادم پس میطلبیدند آن خورش را و لیس عند هم شیء و حال آنکه است
 نزد ایشان چیزی از آن خورش زیر که آنچه بود از روغن حضرت فرستاده بود ادم بضم بزه و سکون دال و ادم نگه نمان خورش فهدی الی الذی کانت
 هدی فیہ للنبی صلی الله علیه و اله و سلم پس قصد میکرد ادم مالک بسوی ظرفی که میفرستاد در روی روغن برای آنحضرت و میدید و میبخت و در می
 فهدی فیہ سمننا پس می یافت در روی روغن فیا ذال یعنی لما ادم بیتها پس همیشه بود که برپا میداشت آنظرف یا آن سمن برای ادم مالک تا خورش فله اورا
 یعنی همیشه از آن روغن در خانه ایشان نان خورش میبو و حتی عصر تا آنکه بقیه دادم مالک آن ظرف را و چون بقیه دیگر روغن پیدا شد فانت هدی صلی
 الله علیه و اله و سلم پس ادم مالک نزد آنحضرت یعنی قصه را عرض کرد فقال عصفا پس گفت آن حضرت شاید که بقیه روی تو آنرا حالت مخم گفت
 آری بفرم قال او تو گنیتها ما ذال قائما گفت آنحضرت اگر میدستی تو آنرا بحال خود یعنی افشردی عله را همیشه میبود و روغن برپا و بحال خود و او را مسلم
 ۳۹ و عن انس قال قال ابو طلحة لام سلیم روایت از انس گفت گفت ابو طلحة انصاری که شوهر مادر انس است ادم سلیم را که مادر انس است لهذا سمن
 رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ضیفاً بنحو سمن من اواز آنحضرت راست اعرف فیہ الجوع مینامم در آنحضرت که سنی را و این ضعیف
 اثر است فل عند من شئی پس آیا است نزد تو چیزی یعنی از طعام فقلت نعم پس گفت ادم سلیم آری سمن فخرجت اقرها من سمنی پس بیرون آورد
 ادم سلیم فانی چند از جو که جوخت خدا و لها پسر بیرون آورد ادم سلیم سر افکندی که مرا و بود و فقلت لکن بعضه پس سجد تا نازا به بعضی از بخار و گوشه را
 قدر مستحق پیدی پسر پوشید خارا که در وی نان بود زیر دست من و لا تلتقی ببعضه و دستار ساخت مرا به بعضی خار یعنی سر مرا پوشید و چند
 بر نیز مانند دستار بر بست و لا تفت فعل از لوث بمثلته یعنی دستار پیچیدن و انس رضی الله عنه در آن زمان کودکی هشت نه ساله بود که در خدمت آن
 حضرت در آمده بود و در دستشالی رسول الله پسر فرستاد مرا بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فذهب به بکس برهم من آن نازا جو جفت
 رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم فی المسجد و معه الناس پس یافتم آنحضرت را در مسجد و حال آنکه با وی مردم اند و گفته اند که مرا و مسجد جایت
 که ساخته شده بود برای نماز و وقوع این در غزوه خندق بود چنانکه در قصه جابر است و ادا علم فقلت علیهم پس سلام گفتم بر مردم فقال لی رسول
 الله بر گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم او سلام ابو طلحة فرستاده است ترا ابو طلحة قلت نعم کفم آری قال بطعام گفت باطعامی
 فرستاده است قلت نعم کفم آری فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لمن معه قوموا پس گفت آنحضرت مردم را که بودند با و برخیزید یا بخا
 ابو طلحة رویم چون آنحضرت مطلع شد که با آن چند نان است و نخواست که تنها با او دست کس مخصوص بخورد و با عله معجزه نیز در خاطر شریف وی انداختند
 برخاست و نیز صحابه را فرمود که برخیزید فانتظروا پس روان شد آنحضرت با صحابه بسوی خانه ابو طلحة و انطلق الی بیادیم و انس میگوید مدون شدم من نیز در پیش ایشان
 حتی جئت ابا طلحة فخرجته تا آنکه آمد با طلحة را پس خبر کردم او را که آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم با صحابه می آید فقال ابو طلحة بر گفت ابو طلحة یا ادم سلیم
 قد جاء رسول الله تحقیقی آید پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم بالناس با مردم بیا و لیس عندنا ما نطعمهم و نیست نزد ما چیزی که بخورائیم ایشان را
 فقالت الله قد سوله لکم پس گفت ادم سلیم خدا و رسول خدا و انما تراست که برای چه آمده است و چیست حکمت در آمدن او گویا خیمه ادم سلیم که
 آن حضرت برای اطرا و معجزه آمده و بود وی رضی الله عنه از عاقلات نساء و بر خصایص احوال میفریفت مطلع و اگر قصه جابر رضی الله عنه

پیش ازین وقوع یافته باشد بمحض و قیاس بر آن نیز نیست باشد و الله اعلم فانطلق ابو طلحة معنی لقی رسول الله پس روان شد ابو طلحه تا آنکه پیش آمد پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم فاقبل رسول الله پس پیش آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ابو طلحة معه و حال آنکه ابو طلحه بان حضرت گفت فقال رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم هلی یا ام سلمه ما عندک یا شتابانی کن و حاضر امی ام سلمه جزئی که پیش تر است فانت بذلك الخبیر پس آورد
ام سلمه آن نانها را که داشت فامر به رسول الله پس مراکز دبان خیر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم که شکسته شوند و ریزه کرده شوند آن خبز خفت پس
ریزه کرده شد نان خفت بفتح فافتتید شانه ریزه ریزه کردند بان و جز آن وعصرت ام سلمه عکفه فادمته و فشرام سلم طرف روغن را پس نان خفت
آنرا که بیرون اندازد که ثم قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فیه ما شاء الله ان یقول بتر گفت آنحضرت و دعا کرد در پیچیزی که خواست بود
خدا که بگوید یعنی از دعا می خرد و برکت در وی بمیدهد قال ایدن لهشرة پتر گفت آنحضرت با ابو طلحه یا کسی دیگر که حاضر بود دستوری ده مرده کس را و بطلب فاذن
لهم پس طلبید مرده کس را فاکلوا حتی شبعا پس خوردند آن ده کس تا آنکه سیر شدند و خورجوا پتر بیرون آمدند قال ایدن لهشرة ثم لهشرة پتر گفت اذن ده
مرده کس را پتر ده کس را بهین دستور ده کس را طلبیدند فاکل القوم کلهم و شبعا پس خوردند قوم همه و سیر شدند و القوم سبعون او ثمانون رجلا ثم فاق
بمقاد کس بود نیا داشت و کس را میگوید که شاید که سبب در ده و ده کس طلبیدند یکبارگی آن بود که جانشک بود و کاسه که در آن طعام بود زیاده بر ده کس بروی طلقه
نمی توانست بست و بعضی گفته اند که حکمت آن بود که جمع کثیر چون نظر طعام قلیل افکند حرص ایشان را بکل زیاده میکرد و مکان میرند که این طعام سیری نخواهد بخشید و
حرص و توهم عدم کفایت سبب و ال برکت است و الله اعلم متفق علیه و فی دوایه مسلم انه قال و در روایتی مرسل آمده است که آن حضرت بکفت ایذه
لهشرة اذن کن مرده کس را فادخلوا پس وارد شدند و کس فقال کلا و سمو الله پتر گفت آنحضرت بخورید و نام برید خدا را فاکلوا پس خوردند حتی فعل ذلك
بشامین رجلا تا آنکه کرد آنرا داشت و مردم ثم اکل النبی صلی الله علیه واله وسلم و اهل البیت پتر خورد آنحضرت و اهل خانه ابو طلحه و قون سودا و کدو
باقی از طعام پس خورده و فی دوایه للبضادی قال ادخل علی عشرة کفت در آن بر من ده کس را حتی عدا و بعین تا آنکه شمر دجل کس را فاکل النبی
پتر خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فجلنا انظر هل نقص منها شیء پس شمر من که نظر میکنم آیا کم شد از وی چیزی یعنی دیدم که کم نشد از وی چیزی
و این روایات منافات ندارد و روایت خوردن ششاد مر و از حقه احتمال آنکه بعد از چهل کس آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم خورده و بعد از آن چهل دیگر خورده و
چنانکه میگوید فی دوایه مسلم فخذ ما بقی فجمعه ثم دعا فیه بالبرکة فادکما کان پتر گرفت آنحضرت چیزی را که باقی ماند پس جمع کرد آنرا پتر دعا
کرد و روی سیرکت پس باز گشت چنانکه بود فقال دونکم هذا کبریت بکریه یجوزیدین یا ۴ و عنه قال و فی النبی صلی الله علیه واله وسلم با ناع
وهو بالزوداء و هم از آنست که گفت آورده شد از آن حضرت او ندی و حال آنکه آنحضرت در زور بود و بفتح زای و سکن و او و را و مرده و نام
عالمی معروفست بمدرسه نزد بازار فوضع یدیه فی الاناء پس بناد آنحضرت دست مبارک خود را در آن آوند فجل الماء ینبع من بین اصابعه
گشت آب که بیرون می آید از میان انگشتان آنحضرت ینبع مثله الباء الموحدة فوضا القوم پس وضو کردند قوم قال قتاده قلت لانس که کتم
قال ثلثا فذکفت قاده کتم مرانش را چند کس بودیشما گفت سیمد کس او ذهاء ثلث ما انذرا کفت مقدار سیمد کس شک روایتی است متفق
علیه ۱۴ و عن عبد الله بن مسعود قال کان هذا لایان بکته گفت ابن مسعود بودیم ما اصحاب رسول الله که مشیریم آیات را سبب برکت و نور
که حاصل میشد از آن و در لهای ما و انتم تعدوها فتخوینا و شما ای مردم بشمارید آنرا سبب ترسانیدن مرا که فراتر از آنکه منکر آنرا و مراد آیات بکلیات
قرآنی است که فرد می آید از آسمان یا معجزات که صادر میشدند از آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم و از آن معجزات ظاهر تر و موافق تر است سابق
حدیث یعنی اگر چه آیات برای تحویف و انداز برای کافران و منکرانت و لیکن موجب بشارت و برکت است در دلای مؤمنان که محب و متقن آنرا و مکن
است که مراد آن باشد که غرض از نقل معجزات در زمان صحابه بنو دکر تبرک و تمین بذکر پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم از جهت عدم وجود مخالفان و
چنانکه در شان ایشان انداز و تحویف است بخلاف این زمانه که چیزی از شک و الحار را به یافته کاهی مقصود از نقل آن تحویف و انداز و رد و الحار نیز واقع
میشود فافهم بعد از آن نقل کرد ابن مسعود رضی الله عنه معجزة از معجزات آنحضرت راضی الله علیه واله وسلم و کفت کنامع و رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم فی سفر فضل الماء بودیم ما همراه آنحضرت در سفری پس کم شد آب فقال طلبوا فضلة من ماء پس گفت آنحضرت بچوید زیاده انده
از آب را یعنی ظرفی که در وی اندکی از آب باقی مانده باشد غلبه با ناع فیه ماء قلیل پس در آور و دند ظرفی را که در وی اندکی آبی بود فادخل فی
الاناء پس در آور و آنحضرت دست مبارک خود را در ظرف نهاد قال حی علی الطهور المبادک پتر گفت آنحضرت بیایید و اقبال کنید بستانجبال
نماید آب پاک کننده برکت کرده شد در وی و الهی که من الله و برکت و زیادت از خداست و لقد دایت الماء ینبع من بین اصابع رسول
الله و بر آنست بچوید آب را که بیرون می آید از میان انگشتان پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم لفظ حدیث صحیح است در بر آمدن آب

و معجزات کما
ج

اوست و این ادب دایمی است در اکل طعام که ذکر کرد اینجا بقصد اتمام و تواند که ذکر وی در اینجا برای نفی شره و اضطراب باشد بجهت قلت طعام و وجود برکت و زیادت در آن معجزه یا بجهت آنکه رعایت ادب سبب مزید برکت گردد و الله اعلم قال فاکلوا حتى تشبعوا کفایت انزلی خبر دنا ایشان تا آنکه سیر شدند فخر جت طائفه و دخل طائفه پس بیرون آمدند و کروی و درآمدند و کروی دیگر حتی اكلوا کلهم تا آنکه خوردند و نه ایشان قال یا انس ادفع کفایت آنحضرت مرا ای انس برادر فرشت پس برداشتم فمادی حین وضع کان لکثام حین دفع پس در نمی یابم که در اینجا می که نهاده بود بشیر بود یا اینجا می که برداشتم متفق علیه بدانکه ظاهر این حدیث آنست که ولیمه زینب ازین جیس بود که انهم فمضاده بود و مشهور از روایات آنست که ولیمه وی بخبر و لحم بود انس میگوید که ولیمه کرد بر وی بشاة و سیر کرد و انید هر اکر را بخبر و لحم و شاید که حضور طری در وقت خبر و لحم اتفاق افتاد کذا فی شرح الشرح و تواند که هر کدام در رؤی دیگر باشد و الله اعلم ه و عن جابر قال غزوت مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و انا علی فاصح قدایی کفایت جابر غزواتم همراه آنحضرت و حال آنکه سوار بودم من بر شتری که مانده شده بود و فاصح شتر آب کش را گویند فلایکادیس پس نزدیک بنود که سیر تواند کرد آن شتر و راه رفت ففلاح النبی پس در رسید و دریافت را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال بالبعیر کفایت آنحضرت چه شده است مشترک راه میرود قلت قد عیی کفایت تحقیق مانده شده است مختلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فخرج به پس باز ایاد آنحضرت پس زد و رواند شتر او در روایتی دیگر آمده است که زدیچوی که دست شریف بود و فاصح بر عا کرد آنحضرت آن شتر را به تندی و تیز روی فاذا لیلین بدی الابل فقامها یسی پس همیشه بود آن شتر که پیش پیش شتران سیر میکرد فقال لی کیف تری بعیرک پس کفایت آنحضرت را چگونه می بینی شتر خود را قلت بخیر قد صابته و کنت کفایت به یکی و خوبی می بینم تحقیق رسید اورا برکت تو فاقمبعید بومیه کفایت آنحضرت پس میفرستی بدست من اورا بوقیه بفتح و او و کسوفاف و تشدید یا و او قیه بضم همزه و سکون و او تیزی گویند جبل در هم فبعته بر فرو ختم من انرا اعلان ففاحله الی المدینه بر این شرط و قرار که باشد مرا سوار می وی تا مدینه فقار بفتح فاستخوان است و ازین حدیث معلوم میشود که از شرط بشرطی که مدوی منفعت بایع باشد و شاید که این حدیث منبوح باشد یا این شرط در صلب عقد نباشد بلکه بالتامس جابر یا غایت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشد بعد از عقد اگر چه خلاف ظاهر عبارت است و الله اعلم فاما قد مر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدینه عدوت علیه بالبعیر پس بر کاه رسید آنحضرت بمدینه با مداکر دم بر آنحضرت بتر یعنی بر دم شتر را بخدمت تاب سپارم فاصطانی ثمنه پس داد آنحضرت مرا بهای شتر را که بدان با خرید و بود و دوده علی و باز کرد و انید شتر را بر من پس هم بهاد و هم شتران فام کرد و متفق علیه ۶۶ و عن ابی حمید بنهم فافتح یم الساعی از بی ساعده است صحابی است که در میان جماعه اصحاب کفایت که من و انترم و حافظ ترم بنابر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس بیان کرد و از آنجا که در کتاب الصلوة گذشت قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غزوه بکوفه کفایت ابو حمید بیرون آمدیم با آن حضرت برای غزوه بکوفه فاقینا وادی القری پس آمدیم ما وادی القری که ضعیف است که میان وی و مدینه سه روز راه است از جانب شام الی حدیقه لامرأة آدمیم بر باغچه که مرزنی را بود فی الصریح حدیقه مرغزار با درخت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخرصوها انداز و کنید میوه درختان اورا که چه مقدار است اخرصو بضم خ و را بلفظ امر از خرص بخار مجع و صا و ممل انداز و کردن میوه درخت و کشت بر زمین فخرصوها پس انداز و کردیم ما آن حدیقه را بخیزی که در قبا آمد و خرصوها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خرصا و سق و انداز کرد و اورا آنحضرت ده و سق بفتح و او و سکون سین که شصت صاع باشد یا بار شتر عقلا کفایت آنحضرت آن زن را حصیها ضبط کن و نگاه دار عدد او سق از وقتی که وزن کنی آنرا حتی فنج الیک انشاء الله تا آنکه باز برگردیم ما بوسی تو ازین سفر اگر خوشتر است خدا را انطلقنا حتی قد معنا بک و روان شدیم ما تا آنکه رسیدیم بکوفه را که متوجه بودیم بان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سنهبت علیکم اللیلۃ دیح شدیده پس کفایت آنحضرت نزدیک است که بوز در شما امشب با و دی سخت تند فلا یقه فیها احد پس نایتد و بر پا خاند و آن با و یچکی فیکال بهر فلیشد عقاله پس کسی که باشد مرا ورا شتری پس باید که سخت به بند و پای بند شتر را بخت بیج شدیده پس بوزید با دست تند فقام جبل فملنه الودج پس بایتا و مدوی پس برداشت اورا با و حق الفی بعلی طعی تا انداخت او را بد و که طعی که جای حاتم طائی در آن دیار بوده طعی بفتح ط و کسری می شده و در آخر همزه فاقبلنا حتی قد منا وادی القری سیر روی آوردیم یعنی بمدینه تا آنکه قدم آوردیم وادی القری را فسال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المرأة عن حدیقتها بلغ ثمرها پس پرسید آنحضرت آن زن را از حدیقه وی که چند رسیده میوه آن فقال عشرة اوسق پس کفایت آن زن رسیده ده و سق چنانچه آنی حضرت انداز کرده و فرموده بود متفق علیه ۷۷ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انکم ستفخون مصرا کفایت ابو ذر غفاری که کفایت آنحضرت

بدستی نزدیک است که هیچ کسید مصر ارض بی می فیها القیراط و صریحی است که میاید و میورد و می قیراط یعنی ذکر قیراط بر زبان باز آید این
مصر در معاللات بسیار و از جهت شدن در معالطه و قلت و موت و عدم مساحت پس منافی باشد آنرا مشارکت خیر ایشان از اهل بدو و خضر در ذکر قیراط
و از اینجا معلوم میشود که بر زبان اهل کباب یکدیگر خیر خیمس جاری بخرد و قال بعض الحكماء رحم الله عندهم لم یحک علی لسانه الدائق و القیراط و ایضا محلی و یکریز است که کویشتی
و اگر کرده آن در شرح ذکر کرده ایم و قیلف است وزن آن در بلاد و در کلمه عظیم ربع سدرس دینار یعنی یکجز و از بیت و چهار جزو دینار و در عراق نصف عشر یعنی
یکجز و از بیت جزو و با وجود آن وصیت حضرت بر غایت حقوق اهل مصر در آنچه متعلق و راجع بملاحظه و نسبت آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود
فاذا فتحتموها فاحسنوا الی اهلها و قتی که فتح کنید مصر این یکی کنید بسوی اهل مصر بصف و عفو و ستر فان لها ذمة زیرا که بدستی و مصر را یعنی
اهل آنرا ذمه است یعنی حرمت و امانت و جهت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مادر وی ماریه قطیه از قوم ایشانست و در حواء و از ازار حم
است بفتح را و کسر هاء یعنی قربت از جانب با جرم اسمعیل علیه السلام زیرا که وی نیز از اهل ایشان بود و اوقال یا کف ذمة هذا کسیر صاد و سکون هاء خسر
بود و اهل بیت و مشوی و مصابره و و خسری کردن و پیوستن بدینا دی و این نیز از جهت ام ابراهیم بن رسول است صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن ذکر
کرد آن حضرت از خنای ایشان که وضع کجاست خصوصت میورزند و جک می کنند و فرمود فاذا رایتهم و جلین یختصمان فی موضع لبنة
پس چون ببینید شما و در و را که یکبار در جای کشت و لبنة بفتح لام و کسر با فخرج منها پس بیرون می آید از آن مصر تخصیص خطاب بابی در جهت کمال
شفقت است و احتمال دارد که خضاعام باشد و تحقیق و اعتقاد از جانب ایشان قنده می دیگر از قتل عثمان و محمد بن ابی بکر بعد از وی قال کفنت ابو ذر
فرايت عبد الرحمن بن شمعون حسنة نفقات و اخاه و بیعة یختصمان فی موضع لبنة فخرجت منها کفنت ابو ذر پس دیدم این
دو برادر را که خصوصت میکردند و بیعت می کردند پس بیرون آمدن از مصر و شرحیل بن یغمس بنی بن حنة بفتح ت صحابی است از مهاجرة حبشه معدود در و جوه
قریش و عبد الرحمن و ربیع بن ریحیل اند و عبد الرحمن را روایت است و روایت کرده اند از وی جامع و ربیع نیز صحابی است و او مسلم ۱۴۸
و عن حذیفه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم حذیفه بن الیمان که صاحب سر رسول الله بود و نزد وی علم منافقین بود روایت میکند از پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم قال که حضرت فی اصابی و انصاب من فی رواية قال و در روایتی گفت فی امتی و امت من اثنان عشر منافق
لا یدخلون الجنة و از منافق اند که در نمی آیند بهشت را و لا یجدون و یجها و راحن بهشت چه باشد که نمی یابند بوی بهشت را حتی یلج
الجل فی سم الخیاط تا آنکه اید شتر در سوراخ سوزن سم نفتح و بضم سوزن و یا خیط سوزن و این مبالغه و تعلیق بحال است چنانکه در قرآن مجید
نیز واقع شده است پوشیدند که اطلاق امت بر منافقان می توان کرد و بار او امت دعوت اما اطلاق صحابی می توان کرد و مکرر باعتبار ظاهر و ستر
سازد صحابه تلفظ کلمه شما و این وجه است اجابت نیز توان خواست و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از خواص و مقربان خود بر احوال این
فرقه مشهور اطلاع داده و ذکر و شری ایشان بر حذر باشند و در لیلۃ العقبة در وقت رجوع آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غزوة تبوک که و خداع
ایشان نسبت آنحضرت و آمده چنانکه در کتب سیر مذکور است و طیبی نیز از شرح تشیی نقل کرده است ثمانیه منهم نكفهم الذبيلة بهشت کس
از ایشان کفایت میکند با آن میکرواند ایشان را درین عرسلک و بلیه بضم دل جمله و فتح موحده و سکون تحیه و نقلی که حادث میگردد در شکم آدمی پس می کشد
او را غالباً و در قاموس ربیع طاحون گفته و معنی حادثه و سختی نیز آمده و در حدیث تفسیر کرد آنرا بقول خود سراج من نادیظهم فی الکناهم
چراغی و شعله از آتش که پدید شود در کفهای ایشان گویا مراد ورم حار است حق تعالی فی حد و هم ناکله می برآید و پدید میگرد و اثر آن حرارت در سینه
ایشان رواه مسلم و من حدیث سهل بن سعد لاعطین هذه الراية غدا فی باب مناقب علی و حدیث جابو من بعد الثبته فی
باب جامع المناقب نشاء الله تعالی و در مصابح این دو حدیث را در باب مغزات ذکر کرده ۱۶ الفصل الثانی عن ابی موسی قال خرج ابو طالب
الشام روایت از ابی موسی گفت بیرون آمد ابو طالب عم آن حضرت نبوی شام برای تجارت چنانکه عادت اهل مکه بود و بیرون آمد نبوی و بیرون آمد نبوی
سفر صلی الله علیه و آله و سلم فی شباخ من قریش در میان پیران قریش یعنی چهارم دی پیر دیگر از قریش همراه بودند آن حضرت و آنوقت ده و از ده ساله بود
فلما اشرعوا علی الراهب پس بر کار که مطلع شدند بر راهب که نام او بکیر بود و بفتح موحده و کسر جمله و سکون تحیه میقتضی رسیدند بوی و بود جای وی مصری
بلاد شام هبطوا فرود شدند و خلوا و جالهم پس کشتا وند بارهای خود را فخرج الیهم الراهب پس بیرون آمد بسوی ایشان ملاقات را بهب و کافا
قبل ذلک میمون بدفلا یخرج الیهم و بودند ایشان پیش ازین بارهای و دیگر که سفر میکردند و میگذاشتند بر راهب پس بیرون آمد بسوی ایشان و بنیید
ایشان را قال کفنت ابو موسی هم یخلون و حالهم پس ایشان می کشا وند بارهای خود را فخرج الیهم الراهب پس گفت که در می آید میان ایشان
راهب حق جاء فاخذ بيد رسول الله تأنکه آمد پس گرفت دست پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت هذا سيدنا

هذا رسول رب العالمين بعثه الله رحمة للعالمين مفرست او را خدا تعالی سبب رحمت و مهربانی برای جهان قال له اشياخ من قريش پس
 گفتند مر اسب را بعضی پیران از قریش ما علك به حیث سبب علم تو بوی و از کجا میدانی تو حال او را فقال لهم اشرفتم من العقبة پس گفت
 را سبب بدستی شما بهنگامیکه بالا برآمدید و پیش آمدید ازین راه که میان دو کوه است لم یبق شجر ولا حجر ساجدا باقی نماند هیچ درختی
 و نه سنگی مگر آنکه افتاد و سجده کند و لا یصلان الا للبی و سجده میکنند سنک و درخت کمر برای پیغمبر و الله بخالق النبوة و بدستی من می
 شناسم او را مهربانتر است اسفل من غضروف کفنه مثل التفاحه که واقع است پایان تر استخوان شانه وی سبب و در روایات دیگر آمده است
 که را سبب برخواست و آنحضرت را در کنار گرفت و از احوال و صفات شریف وی پرسید از بهیت خواب طعم شراب و جز آن و همه را موافق
 یافت با آنچه در کتابی بود و شریع فصیح لهم طعاما پس تبرکت را سبب پس ساخت برای ایشان طعاما انا هم بهر کان هونی و عینه
 الابل پس بهنگامی که آورد را سبب طعام را بود آنحضرت و چنانچه شتران فقال ادسلوا الیه پس گفت کس بفرستد بوی وی فاقبل
 پس دومی آورد و آمد آنحضرت و علیه غمامة تظله و حال آنکه بر آنحضرت ایسی بود که سایه میکرد او را فلما دنا و هم قد سبقوه الی
 ففی شجرة پس بهنگامی که نزدیک شد یافت قوم را که تحقیق پیش کرده بودند او را بوی سایه و درختی نشسته بود سایه فلما جلس مال ففی الشجرة
 علیه پس بهنگامی که نشست حمید سایه آن درخت بر آن حضرت اگر چه سایه ابر بر سر مبارک وی بود اما برای او امتیاز وی در مجلس سایه نیز
 برکت و سایه ابر بر سر آن حضرت از معجزات بود ولیکن میگویند وایم نبود بلکه کاه کاه میبودند و احتیاج فقال هفت را سبب انظر الی ففی
 الشجرة مال علیه کاه و کینه بوی سایه دخت که میل کرد بوی فقال نشد که الله بفتح همزه و ضم ثین سوال مثارا و طلب می کنم از شما خدا را
 این سوال را ایله و لیه کلام کی از شماست قریب وی سبب و دوست و متولی امر وی قالوا ابو طالب گفتند وی ابو طالب است فله منزل
 ینا شده پس همیشه بود را سبب که طلب سوال میکرد ابو طالب را بخدا سو کند بر تو که باز گردانی محمد را بلکه و کاه و دار را از کید دشمنان که بود و نصیحت
 اندوخت و ده ابو طالب تا باز گردانید و فرستاد ابو طالب آنحضرت را بلکه آورد و اندک را سبب میترسید که میباید او را رام برند و آنها در مقام کشتن
 وی شوند و تنزدی و کلام آورد و اندک در این سفر سبب کل زروم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم نمی جفتند و در دستل وی بودند پس پیش آمد بجزا
 و گفت چه چیز آورد و ده است شما را درینا گفتند این پیغمبر درین راه بیرون آمدنی است پس هیچ را سبب میماند که مردم را بر نهند تا آنکه اگر بیاند بکشند بجزا
 گفت خبر دید شما مرا که اگر خواسته باشد خدا مرا که تقدیر کند میتواند هیچ کی از او میان که تغییر دهد آنرا گفتند نمیتواند گفت بیعت کنید با وی و محبت
 و رزید با وی و بیعت معه ابو بکر بلا لا چون ابو طالب آنحضرت را بجانب مکه بر کرد و اندک فرستاد و با آنحضرت ابو بکر بلا و زوده السراهب
 من الکعب و الزینب و توشه داد آنحضرت را را سبب از کاک و روغن زیت و دوا و التومذی بلکه در حدیثه اندک فرستاد و ابو بکر
 بلال را پیغمبر آنحضرت بلکه در قضیه چه صورت دارد و حال آنکه مال بنو مخلق نشد و ابو بکر در آنوقت جسی بود و حذر در آن حضرت بمانند و و غم سال
 و ابو بکر در آن زمان بخیده بود بلال را از پی این حدیث را تضعیف کرده و حافظ ابن حجر در احصابه گفته که حدیث رجال وی ثقا و منکریت در وی مگر این
 و تواند که در سرج باشد مقطع از حدیث دیگر بطریق و هم از بعضی روایات و جزری گفته است که رجال این حدیث را صحیحین اند و ذکر ابو بکر و بلال غیر محفوظ است
 و عد کرده اند از آنکه از و هم و بلال شاید که در آن وقت مودود شده بود و قد بر ۲ و عن علی بن ابی طالب قال كنت مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 بمكة و ایتت از امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بودم با آن حضرت در مکه و در آنوقت بعضی فواحیه را پس بیرون آمیم دهنی نواهی که و نحو و ناحیه بوی
 فما استقبله جبریل لاشهر الا هو یقول پس پیش نیامد آنحضرت را کوهی و درختی مگر آنکه وی میگفت السلام علیک یا رسول الله ظاهر است
 که علی رضی الله عنه نیز می شنید آنرا و احتمال دارد که علم وی رضی الله عنه باخبار آن حضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم و او را التومذی و التلمی ۳
 و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اتی بالبراق لیلة اسری به ملجأ مسرجا و ایتت از انس که با آن حضرت رده شد براق و شب اسرا
 حکام کرده زین سببه فاستنصب علیه پس تنزی و سرکشی کرد براق بر آن حضرت و زود را منته و سواری نداد فقال له جبرئیل یحیی ففعل
 هذا پس گفت مر براق را جبرئیل یا محمد این مکنی تنزی و سرکشی را فما کلبک احدا کم علی الله منه پس سوار شده است و هیچ کی بزرگتر بخدا از و
 و ازین عبارت معلوم میشود که برین براق انبیای دیگر هم سوار شدند تا ختم سواری آن بخاتم الانبیاء شد و در باب المعراج این سخن مذکور شده است و الله اعلم
 قال فافض عرقا گفت انس برکت براق و روان شد عرقی دوا التومذی و قال هذا حدیث غریب و عن یحیی بن یزید قال قال رسول الله
 الله علیه و آله و سلم لما انتمی الی بیت المقدس گفت بریده گری می گفت پیغمبر خدا که هرگاه رسیدیم ما به بیت المقدس قال جبرئیل یا صبحه اشارت
 کرد جبرئیل بآنکه حرقها انج می رسید و پاره کرد و سوراخ کرد و بگشت سنک یا فشد بهر البواق پس براق را بدان برکت و در باب معراج

و بعضی
 حکم بطلان
 آن کرده
 می

از حدیثش گذشت که براق را بجلقه بر بست که بسیاری دیگر بر آن بسته بودند و گویا که مراد بجلقه موضع حلقه است و شاید که مسدود شده باشد پس
خرق کرد و از اجبریل بانگشت رواه الترمذی و عن یحیی بن یزید عن یحیی بن یزید عن یحیی بن یزید عن یحیی بن یزید عن یحیی بن یزید عن یحیی بن یزید
است صحابی است حاضر شد مدینه و خیبر و فتح حنین و طایف را قال ثلثة اشياء دأيتُها من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
كفت يعلني شجر خيانت كدديم من انزا ان حضرت بدنا نحن لسير معه اذ مرنا فابعد ليلى عليه در اثنائى انكه ما سير مسيرهم همراه
حضرت تا كه كد شيم بشترى كه آب كشیده شود بر وی ساینه بین حمل و نون شتر آب كش فلما داه البعير جرجر پس هرگاه كه دید حضرت را شتر
آواز كرد و فریاد برآورد و جرجره آواز كردن كلوى شتر فوضع جرجره پس نهاد شتر كردن خود را یعنی بر زمین و جرجان كبرجیم و خفت را پیش كردن شتر تا منحر
فوقف عليه النبي پس كاه شد یا ایتا دبر وی پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فقال این صاحب هذا البعير پس كفت ان حضرت كجاست هذا
این شتر فجاءه پس آمد صاحب شتر نزد آن حضرت فقال جنید پس كفت ان حضرت بفروش این شتر را بدست من قال بل فبه لك كفت هذا
شتر فروختن چه باشد بلكه می ختمم آن را مر ترا یا رسول الله و انه لا همل بلیث ما لهم معيشة غیره و بدرستی این شتر مرگان خانه راست كه نیت
مرا ثبات سبب نكاحی جز این شتر قال اما اذ ذكرته هذا من امره كفت ان حضرت اما چون ذكر كردى توا نشان و حال آن شتر بل طلبی كنم خریدن
آن را ولیكن وصیت میکنم بخبر داری و می فانه شكی كثرة العلف فاحسنوا اليه زیرا كه بد رستی و می كلد كرد بسیاری كار و شقت خود
را و كى علف را پس نیكى كنید آبوی و می قدر من ناحی نولنا من لا فنام النبي یحیی بن مره میگوید سپر سیر میگوید تا آنكه فرو دادیم جای فرود
آمدن را پس خواب كرد پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فجاءت فكتشفت الارض پس آمد درختی كه شبكا فدر زمین راحتی غشید تا آنكه
پوشید اندرخت ان حضرت را قدر جعلی مكاها ستر بازگشت آن درخت بجای خود فلما استيقظ رسول الله پس هرگاه كه بیدار شد بنده خدا صلى الله
عليه وآله وسلم ذكرته له ذلك و ذكر كردم من ان حضرت را آمدن درخت را و بار بر گشتن آن را فقال پس كفت ان حضرت هی شجرة استاذنك
و بها فانی ان سلم على رسول الله این درختی است كه دستورى خواست پروردگار خود را كه سلام كنید بر پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم
فاذن لها پس دستورى داد خدا تعالی اندرخت را قال كفت یحیی بن مره و این سیوم خیریت كه دید بر ان حضرت ثم مرنا فامرنا بماء سپر سیر كردیم
ما پس كد شیم آبى و جوی كه آن جا بود فاته امره ما بن لها به جنة پس آمد ان حضرت را زنى با سپری كه مران زن را بود و بدو دبا آن سپر جنون و دیوانگی
فاخذ النبي صلى الله عليه وآله وسلم بجمعه پس گرفت ان حضرت سوراخ بین آن سپر را و منخر بفتح میم و كسر حا و كبریم نیز آمده فقال پس كفت ان حضرت
اخرج فانی محمد و رسول الله بیرون كى پس بد رستی من محمد فرستاده خدا را منرا فلما دجنا مرنا فبذلك الماء پتر سیر كردیم ما پس
هنگامی كه بر گشتیم كد شیم بآن آب فسا طاعن الصبى پس پرسید آن حضرت آن زن را از حال آن كودك كه دیوانه شده بود فقال ان پس كفت آن
زن و الذى بعثك بالحق ما دأينا منه ديبا بعدك سوكنه بآن خدای كه فرستاده است ترا بر استی ندیدیم ما از آن كودك كه مره بى كه در شك
انما زو بعد از مفارقت تو بیت كم ابرار و حبا باللسل راحة و اطلقت ارباس ربقه اللهم رواه فى شرح السنة ۶ و عن ابن عباس قال ان امراة
جاءت بآبن لها الى رسول الله كفت ابن عباس كه زنى آورد سپری را كه مراد او بود و بسوی پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فقال ان پس كفت ان
زن یا رسول الله ان ابنى به جنون بدرستى كه این سپر من بسوی دیوانگی است و انه ليلخذه عند غداينا و عشائنا و بد رستی جنون میگیرد و او را نزد
بامداد كاه ما و شبگاه ما فصح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صده و دعا پس باليد بدست مبارك خود آن حضرت سینه آن سپر را و
دعا كرد و دفع شدة تپتى كرد آن سپر قى كردنى ثع بثلثة و تشدیده طمى و خرج من جوفه مثل الجود الاسود يسعى و بیرون آمد از شكم آن سپر مثل
سك كچر سیاه كه می جنب و می دود فى الصرح جرو كبرجیم و سكون را بچشم سباع چون سك و كرك و خض و جزآن رواه الدامى و عن انس قال
جاء جبرئيل الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم و شكم و هو جالس خزين روایت است ان انس كفت آمد جبرئيل بسوی آن حضرت نشسته بود و اندوه
كین قد يخضب بالدم من ضل اهل مكة در حالى كه به تحقیق نشده بود آن حضرت بخون از باعث كردار اهل مكه مراد روزا حد است كه دندان
مبارك شكته بود و جراحى در رخساره شریف ریده فقال پس كفت جبرئيل يا رسول الله هل تحب ان ذك آية اما دوست میدارى كه بنمایم ترا عايشی
و معجزة قال نعم كفت ان حضرت سی بنافطرى تبسوة من دانه پس كاه كه جبرئيل بسوی رختی از پس خود و با پس ان حضرت فقال پس كفت جبرئيل ان حضرت دع بها بخوان این و
را فعاها پس ان حضرت رخت را فجاث بر آمد رخت فقامت بین دین و پرايتا و اندرخت پس ان حضرت فقال هافلنرج پس كفت جبرئيل فبما آن و رخت را پس
كرد و فامها پس هر كه و ان حضرت آن رخت را فجعبت پس بر گشت فقال رسول الله پس كفت پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم حبى حبى پس
مرا پس است مراد تسلى و دفع حزن و شدت این كرامت از پروردگار من و در اینجا دلالت است بر آنكه ظهور خارق عادت مؤثر است در حصول

ایقین و وضع علم و حزن و بیاثر کسی را که قرب و کرامت و درگاه حق باشد اگر غمی و خرنی از دست او برسد صبر کند و الا جبر علی قدر التوب و دواء الداء
 و عن ابن عمر قال کنا مع رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فی سفر فاقبل اعرابی کنت بن عمر بودیم با آن حضرت در سفری پس پیش از آنکه
 نشین فلان دنا خال له رسول الله صلى الله عليه واله وسلم تشهدان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسولہ پس
 بر کمال زد و یک شدن اعرابی گفت مرا و آن حضرت کواهی میدی بود حدیث خدا و رسالت محمد قال و من یشهد علی ما نقول کف عاری کواهی میدی
 بر آنچه تو میگوئی یعنی از غیر من آید یا نه قال هذا لیس کف آنحضرت کواهی میدی این درخت و سلمه بفتح سین و لام نوعی از درختان بلند خار دار است فداها
 رسول الله پس خواند درخت را پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم و هو بشا ط الوادی و آنحضرت بکرات وادی بود و فاقبلت تحت الاغصان پس روی
 آورد و درخت در حالی که میگردیدین را خد بفتح خاء و همزه و تشدید دال شکافتن زمین را گویند حتی قامت بین یدیه تا آنکه بیتا و اندرخت پیش آنحضرت
 فاستشهد هاتلثا پس طلب شهادت کرد آن حضرت از آن درخت سه بار فشهدت ثلثا الله کما قال پس کواهی داد آن درخت سه بار که واقع همچنین است که
 گفت آنحضرت از صدق رسالت وی و در حجتش الی مبنیها پستیز گشت آن درخت بسوی آن زمین خود یعنی با سخا در رفت که از آنجا آمده بود و شجر جارت له و
 الاشجار ساجده ۱۰ مثنی الیه علی ساق بلا قدمی دواء الداء می و عن ابن عباس قال جاء اعرابی الی رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال بما اعرف
 انک بنی کف ابن عباس را مد اعرابی بسوی آن حضرت گفت بچه دلیل شناسم که تو پیغمبری قال ان دعوت هذا العنق من هذه النخلة فیشهد انی رسول
 الله گفت آنحضرت باین دلیل شناس که بخوانم من این خوشه را ازین خرما کواهی دهد که من پیغمبر خدام و ان یفتح همزه است و کبریا نیز روایتی یعنی اگر بخوانم و عند
 کبریا من جمله و سکون ذال همزه و قاف خوشه خرما چنانکه عقود خوشه انکور کذا فی الصراح فدعا ه رسول الله پس خواند ان عنق را پیغمبر خدا صلى الله عليه واله وسلم
 و الله و سلم فحمل بنزل من النخلة پس گشت آن عنق که فرو و آید از درخت خرما حتی سقط الی النبی تا آنکه افتاد بجانب پیغمبر صلى الله عليه واله وسلم
 یعنی کواهی دادیم قال اجمع فاد است آنحضرت بر کرد و بجای خود پس برکت فاسلم الی اعرابی پس اسلام آورد آن اعرابی دواء الزمذی و صححه ۱۰ و عن ابی هریرة
 قال جاء ذیبالی داعی عنده کف ابوهریره آمد که یکی بسوی جرانند که کوفسدان فخذ منها شاة پس گرفت کرک از آن کوفسدان کوفسدی را فطلبه الکرا
 حتی اتقوا فمنا من بیت کرک را آن چنانکه تا آنکه کشیده گرفت آن شاة را از زبان آن کرک قال فحصل الذیب علی تل کف ابوهریره پیش رفت کرک
 بر توده یکی فاقعی پس نشست آن کرک بر آن بروضعی که کرک می شنید که زانرا بر زمین می نهد و پایها را ایستاده میدارد و فی الصراح اقباه بر کون نشستن
 سک و استغفر و در آورد دم خود در میان هر دو پای خود استغفار بمثلش و فاد دم در میان پای گرفتن سک و قال قد عدت الی ذوق ذوقی الله
 و کف کرک به تحقیق قصد کردم من یا قصد کردی تو بسوی رزقی که دودر ساند مرا آن رزق را خدای تعالی و عدت بضم تاء و فتح آن بصیغه محکم و خطاب هر دو
 روایت است خطاب بر اعی است اخذته فرائقعه منی کرفتم من آن رزق را بیک شیده گرفتمی تو آن رزق را از من فقال الرجل یا الله ان دایت
 کالوم ذیب میگویم پس گفت از دین یعنی را می بخداسو کند ندیدم من اعجب ما نذا عجوبه امرو که کرکی سخن میکند فقال الذیب عجب من هذا رجل فی الخلا
 بین الحنین پس گفت کرک عجب تر ازین حال مردیت در خرماستان میان دو سنگستان یعنی بدین عبارت است از ذات شریف آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم عجیب که چو ماضی و بما هو کائن بعد که خبر ما میرساند شما را با چو گذشته است و با چو شونده است بعد از شما قال کف ابوهریره
 مکان الرجل یهودی پس بود مرد از قوم یهودی جاء الی النبی پس آمد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاخبره و اسلم پس خبر داد آنحضرت
 را و مسلمان شد فصدقه النبی پس تصدی کرد و راست کرد و اندو او پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 انها اما دات بین یدی الساعه این و امثال این امر نشانها و علامتهاست پیش قیامت فدا و شاک الرجل ان یخرج تحقیق نزدیک است مرد که
 آید یعنی از خانه فلا برجح حتی یجد ثوبه فغلاه و سوطه بما احدث اهله بعده پس باز نیکد و دینی آید بخانه تا آنکه خبر میداد و او را بر دو نعلین و تازیانه و
 چیزی که اعدا کرده از علی اهل خانه وی عباد بر آمدن وی دواء فی شرح السنة ۱۰ و عن ابی العلاء روایت از ابی العلاء که از تابعین است عن مبرم
 بن جندب که صحابی مشهور است قال کف سمه کنا مع النبی بودیم با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فنادل من قصعة نوبت بربو
 بخوردیم ز یک کاسه یعنی در وقت ظهور مژه آنحضرت قصه بفتح قاف و سکون صاد کاسه بزرگ من عدد و حتی اللیل از مادا کاد ثابت یعنی
 تمام روز بطوم عشره و فی بعد عشه می آید دند و در دو شمشیر ده بیان تداول است قلنا فاکانت تمد کفیمه پس چیز بود که مد کرده میشد
 قصه بدان چیز قال من ای شیئی تعجب کف از چه چیز عجیب میگوئی تو ما کاف تمد الامن ههنا بود که مد کرده میشد که از اینجا و اشا بیده
 الی السماء و اشارت کرد بدست خود بسوی آسمان یعنی ازین عالم قدرت است و زول برکت زان و این یا قول سمه است و سایل ابو العلاء و
 قول آنحضرت است و سایل صحابه فافهم دواء النضدی و الداء می ۱۲ و عن عبد الله بن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم خرج یوما

یا مدبرم
روزی مانده
امروز
چیز

بدین فی ثلثه عشر و خمسة عشر روایت است از عبد الله بن عمرو بن العاص که آنحضرت بیرون آمد و روز غزوه بدر در سه صد و پانزده مرد مشهور است که بیرون آمد
در ستم خیزده بمقتل و هفت از مهاجرین و دویست و سی و شش از انصار قال اللهم اقم حفاة فاجلهم گفت آنحضرت و دعا کرد خداوند ایشان یعنی
بر بنده بایستد پس سوار کن ایشان را اللهم اقم عراة فاکمهم خداوند ایشان بر تنه پیش جابه پویشان ایشان را اللهم اقم جاع فاشبعهم خداوند ایشان
که سگانند پس سیر گردان ایشان را ففخ الله له پس فتح داد خدا تعالی را و افاضت بپوشید و ما منهم دجل الا وقد رجح بجل او جملین پس باز گشتند
فتح بدو حال آنکه نیت از ایشان هیچ مردی مگر حال آنست که برکت یک شتر و دوشتر و اکتسوا و شبعوا و جامه پوشیدند و سیر شدند بجهت شتران
و لایب و اطعمه و اموال که غنیمت کردند از شترکان و همه دعاهای آنحضرت مستجاب شد و ازینجا معلوم میشود که اجابت دعا از قبیل خارق عادت است خصوصا
پسین سرعت و خصوصیات دوا و ابوداود ۱۳ و عن ابن مسعود عن رسول الله صلى الله عليه واله وسلم قال روایت است از عبد الله بن مسعود
از آنحضرت که گفت انکم منصورون برستی شما یاری داده شده کاینکه از جانب پروردگار و مصیبون و بایستد کان شیا و اموال او مفتوح گم
و فتح کرده شده و کاینکه شما را یعنی فتح کرده میشود مرثا را بلا و امصار و این تبارست و خبر داود صحابه را با آنچه در زمان آینده واقع خواهد شد و این
ذلك منکم فلیتق الله پس هر که در یاد از شما پس باید که تقوی و زهد و پیریزد از عذاب خدا و لایا من بالمعروف و لنیل عن المنکر باید که امر
کنند شروع و منی کند از خلاف آن یعنی بر طریقه اعتدال رواد و در اثر و بطور اسراف و انتراف نیفتد و این تلحیح اسب بقول حق سبحان الذین ان مکنا هم فی الارض قاهلو
الصلوة و اتوا الزکوة و امر بالمعروف و نهوا عن المنکر دوا و ابوداود ۱۴ و عن جابر ان یهودیه من اهل خیر سمعت شاة مصلیه و روایت
از جابر که زنی یهودیه از اهل خیر که نام وی زینب بود زن اسلام من شکم زهر که در کوفه بریان کرده شده را و مصلیه بفتح میم و سکون صا و مصلیه و کسر لام و تشدید
تحتانی از صلی یعنی بریان کردن شاة هدا رسول الله پسر بیدیه فرستاد و از امر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم آورده اند که آن زن پرسید که آن
حضرت از کوسپند که ام جای خوشتر دارد گفتند ذراع پس بزرگی داشت آنرا بچ کرد و در وی هر می گذاشت که در ساعت بکشد و در ذراع و کف بیشتر کرد و پیش آنحضرت
و صحابه که حاضر بودند نهادند و صول الله صلی الله علیه و اله و سلم الذراع فاکل منها پس گرفت ذراع را پس خورد از آن و اکل ده طم من جها
معه و خوردند که وی از یاران آنحضرت بآن حضرت فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم ادفعوا ایدیکم بر دارید و دستهای خود را
از شاة و بخورید و اسل الی الیهودیه فدعاها کس فرستاد آنحضرت بسوی آن زن یهودیه پس طلبید او را فقال سمعت هذه الشاة پس گفت آنحضرت زهر کرد
تو این کوسپند را فقال من لخبوک بکفت یهودیه که خبر کرد و ذرا قال اخبونی هذه فی یدی گفت آنحضرت خبر داد و این چه دروست من است للذراع
گفت من ذراع را یعنی اشارت بنده بذراع کرد و قالت هم گفت یهودیه زهر کرد و ام دین قلن کلن نبی اقلن قضیه کفتم اگر هست و یی بنمیزان نمی کند
او را بجهت آنکه زهر تا شیر نمکند موت در دنیا یا بسبب آنکه موت آنحضرت پیش از اتمام دعوت و اکمال دین متوقع نیست و در القتل اول طمان آنچه میکشید که
فوت آنحضرت بجا شیر زهری شد که در خیر خورده بود اما این روایت صحیح نیست و در حدیث آمده است که کسی گفت با آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم که ترا
تا شیر میکشد بر سال زهری که داده بودند در خیر فرمود میسر مدگر آنکه مقدار است خوشه خدایت قدر و ان لم یکن نبیا استرحا منه و اگر نیست و یی بنمیزان
خدا را یی می یابیم و خلاص می شویم از وی فضا عنها رسول الله پس در کشتن آن زن پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و لم یبقا بها و سر از آن
او را عذاب نکرد و توفی صحابه الذین اکلوا من الشاة و مردند اصحاب آن حضرت که خوردند از آن شاة و احنجر رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم علی کاهله و خون کشد آنحضرت بر میان دو کف خود من اجل الذی اکل من الشاة از جبت زهری که عوز داز کوسپند تا داده زهرید
رو و تن لطیف وی ازین گفت پاک کرد وجه او هندی بالفن و الشفق حمایت کرد آنحضرت را ابو سید بن خدیج و کار و هو مولی لبی یا خسته
من الانصار و آن ابو سید مولی بود بر نبی با نذر را بضا و مجله نام قبیل است از انصار دوا و ابوداود و الداعی به آنکه اهل روایت اختلاف کرده اند
که آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم عقاب کرد آن یهودیه را و بکشت یا ترک داد و هیچ نکفت پس یقی از ابی هریره آورده که اعراض کرد و هیچ نکفت
و از جابر آورده که عقاب نکرد زهری گفته که اسلام آورد پس بکشت و گفت یقی که نکشت ترک داده باشند و بعد از آن که بشیرین برادر مرد بقتصاص وی گشتند
اما اینجا علما نمیکنند که وجه تخصیص ذکر موت بشیر واقصا من بدان چیت حال آنکه اصحاب دیگر که عوز دند مردند شاید که بشیر علی الفور مرد پیش از وفات اصحاب
و دیگر پس قصاص گرفته شد بدان واسطه علم او و عن سهل بن الحظلیه بفتح حاء و سکون طار مجله و کسر لام تشدید یثانیه صحابی انصار می است و ارباب
بیعت رضوان است فاضل بود و کوشه کیر از مردم کثیر الصلوة و الذکر و خطبیه نام و از اوست قال انهم سادوا مع رسول الله گفت که ایشان یعنی صحابه
سیر کردند با پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و محنین روز غزوه خنین فاطنوا الی یس دراز کردند و سخت کردند سیر راحتی کان
عشیه تا آنکه بود سیر تا شامگاه فاجاء فارس فقال پس آمد سوار می پس گفت یا رسول الله انی طلعت علی جبل کذا و کذا بدرستی بر آنجا

با وجود
که دروی
ن

بگویند چنین و چنین و طلعت بفتح لام است در اکثر نسخ و کسری تصحیح کرده اند فاذا انا بهواذن پس نگاه من طبعم بهواذن بفتح با و کسری می که قومی
است از عرب یعنی دیدم بهواذن را علی بکرة ایلم که آمد و اند بر شتر پدر خود یعنی همه آمدند و این عبارت مثل است که زده میشود در قومی که هم
باینه و بیج یکی مخالف کند و بکرة شتر جان و اصلش است که قومی از عرب از جای کنده بودند و کوچ کرده و هر کس هر جا که شتری یافته گرفته و سوار شده و
آن شتر از آن وی بنود و از پدرش بود و بطنه و فمهم دیدم بهواذن را شتران بهودج دار خود و باقی چار و الوای خود و طعن بضم طاء بهجه و عین ط
مضموم و ساکن جمع طعینه زن در سوختن زنی باشد و کاهی بر ابل که بروی هودج است نیز اطلاق کنند لاجنوا الی چنین کرد و آند بسوی چنین فلبسم
و سؤل الله پس تبسم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و قال تلك غنیمة المسلمين غدا و گفت آن غنیمت مسلمانان است فردا
انشاء الله ثم قال من يحرسنا الليلة یترکت آنحضرت کسیت که پاسبانی کنده امشب قال انس بن ابی مرثد الغنوی مرثد بفتح میم و کون
را و فتح مثله و غنوی بنین مجر و نون مفتوح حین صحابی است حاضر شده فتح که را و حین را انا من پاسبانی میکنم یا رسول الله قال دیک گفت آنحضرت
سوار فریب فرما له پس سوار شد ای پی را که مرا و بود فقال استقبل هذا الشعب گفت آنحضرت پیشای این راه را که در کوه است حتی تگون
فی اعلاه تا آنکه باشی خود جانی بلند آن کوه فلما اصبحنا خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم الی مصله پس پیچامی که صبح کردیم بایرون آمد آنحضرت
بسوی جای نماز خود یعنی جایی که برای نماز ساخته بودند و هر کس دو کتین پس گزارد آنحضرت دو رکعت را مراد سنت محمد و شسته اند قال حسنتم فارس مک
پس گفت آنحضرت ای احساس کردید و دیدید شما سوار خود را و در اینجا جواز حکم است بعد از سنت فجر برای حاجت و در کتاب الصلوة گذشت فقال هر چهل
پس گفت مردی یا رسول الله صلوات الله علیه و سلم و احساس نکردیم قلوب بالصلوة پس اقامت گفته شد بنماز فجر و تحقیق معنی تویب در باب الاذان گذشت فجل
رسول الله صلی الله علیه و سلم و هو یصلی ملتقى الى الشعب پس گفت آنحضرت و حال آنکه وی نماز میکند که میگوید بسوی آن شعب و در اینجا خوان
الغفات است و نماز برای مصلحت و مینه داین از باب تداعل عبادات است حق اذ قضی الصلوة قال چون تمام کرد آن حضرت نماز را گفت ابشر و افقد
جلاء فارسکم خوش باشید پس تحقیق آمد سوار شما که پاسبانی میکرد و فجلنا نظرا لخلال الشجر فی الشعب پس شستم که نگاه میکنیم بسوی میان فرجای و غنای
در تعب فاذا هو قد جاء پس نگاه آن سوار تحقیق آمد حق و وقف علی رسول الله تا آنکه بایا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فقال انی
ان طلفت حتی کنت فی اعلی هذا الشعب پس گفت آن سوار بدستی من روان شدم تا آنکه بودم بر جای بلند این شعب حیث امر فی رسول الله
آنجا که فرموده بود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم طاعت الشعبین کلیهما پس پیچامی که صبح کردم بر آدم این دو شعب را بر تو
علم ادا حدی پس ندیم هیچ یکی را فقال له رسول الله پس گفت مرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم هل نزلت الليلة آیا فردا آمدی تو شب
یعنی از اسب و قال لا گفت فردا نیامدم و هیچ حال الا مصلیا که در حالی که نماز گذارنده ام و قاضی حاجت یا بر آرنده حاجت انسانی را از قبول و طاعت
قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فلا عليك ان لا قتل بعد ها پس نیت پاک بر تو که کنی بعد از امشب هیچ عملی از تو اقل خیرات
و جید و اجتهاد و دیگر اگر ترا فضیلتی و ثوابی حاصل شده است که کفایت است در آن و بخشیده شده است گنا یا ن تو بدان و این مبالغه و تاکید است در تحسین این عمل
و بشارت است بخیرت و بعضی گفته اند که مراد عمل جدا است درین قضیه این ظاهر تر است و الله اعلم دواء بود او ذا و عن ابی هریره قال انبت النبی
صلی الله علیه و سلم بمقام گفت ابو هریره آوردم نزد آن حضرت چند خرما را و گفته اند که بیت و یک خرما بود و قلت پس گفت من یا رسول الله ادع
فینم بالبرکة دعا کن خدا را درین خرما به برکت ففهمهم پس فراموش کرد آنحضرت آن خرما را فراموشد و عالی فینم بالبرکة پسر دعا کرد آن حضرت برای من بدین
خرما به برکت قال خذ من فجله فی مزودك گفت آنحضرت بگیر این خرما را پس بگردان آنها را در توشه دان خود فی الصرح مزود کسیر توشه دان کلا اودن
ان تاخذ مندم شیئا فادخل فیه یدک فخذ بهرگاه خواهی که کسری از آن مزود چیزی را یعنی از توشه پس در آوردمی دست خود را پس بگیر آن چیز را و لا تفسده
فنشوا و پرانده کنی از او پرانده کردنی فخذ جلت من لک القمنا و کذا من و سق فی سبیل الله پس تحقیق برداشتم من از آن خرچیدین و چندین از سق
در راه خدا و سق شصت پیان یا بار شتری فلما ناکل منه و نظم پس بودیم ما که میخوردیم از آن خرما و میخورانیدیم و کان لا یفادق قحوی و بود آن مزد که جلد
منی شد بنماز را و همیشه و کمر من بود حق کان یوم قتل عثمان تا آنکه شد روزگشته شدن عثمان رضی الله عنه فانه انقطع پس بدستی آن مزد که
شد و کم شد از اینجا معلوم میشود که چون تفرقه و فساد شد که در میان مردم بر طرف میشود و برکت و آورده اند که ابو هریره در آن روز میگفت که مردم را
یک غم است و مراد غم غم بر طرف شدن آن انبان و غم غم شسته شدن شیخ عثمان دواء الزمندی ها الفصل الثالث عن ابن عباس
قال تشا و دت قریش لیلۃ بمکة گفت ابن عباس کنشاش کردند مشرکان قریش شبی بمکه فقال بعضهم اذا صبح فاشوة بالوثاق پس گفتند
بعضی از ایشان چون صبح کند پس بر جای خوش دارند به بند کردن و ید و النبی میخورانند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم یعنی بعضی از

مشرکان هم چنین گفتند که محمد را بیدار و بیدار داشت و باقی کبر و بفتح بزرگ کردن و قال بعضهم بل قتلوه و گفتند بعضی از ایشان بلکه کشتارند
 و قال بعضهم بل اخرجوه و گفتند بعضی از ایشان بلکه بیرون کنید او را ازین شهر تا ازینجا بدر رود و قال الله نبيه بفتح همزه و سکون طاء
 مخفف پس مطلع گردانید خدا تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و اله و سلم علی ذلک بر آنچه گفتاش کرد و نزد مشرکان در کار وی چنانکه در قرآن مجید
 در سوره انفال مذکور است فبات علی فراش النبي صلی الله علیه و اله و سلم فلما لبس لبثه پرسید که ایند علی رضی الله عنه بر جای خواب
 آنحضرت در آن شب و خرج النبي و بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم حتی لحی بالانهار تا آنکه پیوست و رسید بخار ثور که بجهت
 رفت و چند شب در آنجا گذرانید و غار مخاک در کوه است و در بر آمدن آن حضرت از درون خانه و گذشتن از پیش مشرکان که بر در پیستاده بودند
 و مطلع نشدن ایشان با وجود آنکه آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم با ایشان قصه غریب معجزه عجیب است که در شرح ذکر کرده ایم و در تاریخ مدینه مذکور
 است بجزئیات تفصیل مذکور است و باقی مشرکون مجوسون علیاً و شب گذرانیدند مشرکان در حالی که پاسبانی میکردند علی را رضی الله عنه یعنی
 علی درون خانه بود و ایشان بیرون پیستاده و دهیم بحسبونه النبي و ایشان گمان می بردند علی را نبی صلی الله علیه و اله و سلم و خیال میکردند که آن
 حضرت درون خانه در خواب است همین که بر آید کار وی بکین حال آنکه علی بود و آنحضرت از پیش ایشان بدر رفقه فلما اصبحوا ثا و اعلیه پس
 هنگامی که صبح گردید و برخاستند بر آنحضرت بکمان خود فلما و اعلیاً و الله متکلم بهم پس هرگاه که دیدند علی را باز گردانید خدا تعالی حیل و بدسکالیدن
 ایشان را فقالوا این صاحبک هذال پس چون دیدند علی را گفتند کجاست این یار تو یعنی آنحضرت و اشارت بهذا برای تحقیر و تصغیر است قال لا ادعی
 کت علی منید انم من کاست فاقصوا اثره پس رفتند مشرکان در پی آنحضرت بر نشان پای و سی قصص ثفاف و صادین محطین در پی کسی رفتن فلما
 بلغوا الجبل اختلط علیهم پس هنگامی که رسیدند کوه را که اوراجل ثور نام است مشتمل بر ایشان نشان پای فصص و الجبل پس برآمدند کوه را
 فرو و بالغا و پس گذشتند بخاری که در آن کوه است فرا و اعلی بابه سبع العنکبوت پس دیدند بر در آن غار بافتن عنکبوت را که بعد از آمدن آنحضرت
 درون غار آمده خانه بافته و عرض در غار مقدار شبری باشد و طول مقدار یک دست فقالوا و دخل ههنا لم یکن سبع العنکبوت علی بابه پس گفتند
 اگر در آمده بودی محمد اینجاست و بافتن عنکبوت بر در وی و بیضه نمادن کبوتر درین حدیث مذکور نیست شعر طوا الحام و طوا العنکبوت علی نه خیر البریه لم
 تسج و لم تخم فکث فیه ثلث لیلال پس درنگ کرد آنحضرت در غار سه شب و روز روز دوشنبه درآمد و روز پنجشنبه بدر رفت و دوا احمد
 و عن ابی هریره قال لما فتحت خیرا هدیث لرسول الله صلی الله علیه و اله و سلم شاه فیها سم بفتح سین و ضم آن و بعضی کبر
 نیز گفته اند گفت ابو هریره هنگامی که کشته شد قلعه خیر فرستاده شد برای آن حضرت که سفندی بریان کرده شده که در وی زبر بود چنانکه در فصل ثانی از حدیث
 جابر گذشت فقال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اجتمعوا علی من کان ههنا من اليهود و یسکت آنحضرت گرد آمدند برین بر که بست این
 جازیه و فجعوا له پس گرد آورند بر آنحضرت و یهود و اقال لهم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم انی سائلکم عن شیء هل انتم
 مصدقین عنه پس گفت آنحضرت بدرستی من پرسنده ام شما را از چیزی پس آیا هستید شما راست گوگرداننده من از آن چیزی و قتیله تکذیب کنم شما را و جوابی
 که بگویند شما از آن سوال چنانکه از سیاق حدیث معلوم میگردد و مصدقین بضم میم و فتح صاد و تشدید دال مکسره و کسر قاف و تشدید یاء و آخر قالوا نعم
 گفتند یهوداری راست گوگرداننده ایم ترا یا ابا القاسم عادت یهود و ناسب و آن بود که اکثر آن حضرت را صلی الله علیه و اله و سلم بکثرت و سی که ابو
 القاسم است نام می بردند و محمد بنی گفتند زیرا که ذکر این نام شریف در تورات و انجیل شایع و مشهور بود و دلیل بود بر صحت نبوت و سی صلعم فقال لهم
 رسول الله پس گفت مرا نشان پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم من اوجکم کیت پدر شما کو یا که آن حضرت ایشان را از پدر کلان ایشان پرسید
 چنانکه پدر قبیل پدر ایشان گفتند یهود پدر یا فلان کس است نام پدر کلان خود را بردند قال کنتم اباکم فلان گفت آنحضرت در وضع
 شما بلکه پدر شما فلان است جز آنکسی که او را نام بردید قالوا صدق و بمرت گفتند یهود راست گفتی و نیکو گفتی بر مرت کبر راع اولی و سکون ثانیه
 قال فلان انتم مصدقین عن شیء ان سائلکم عنه گفت آنحضرت پس آیا هستید شما راست گوگرداننده من از چیزی اگر سوال کنم شما را از آن چیزی
 قالوا نعم یا ابا القاسم و ان کذبناک عرف کما عرفه فی البینا اگر در وضع میگویم یا تو میثاسی تو در وضع ما را چنانچه شناختی آنرا در پیده ما و
 کذبناک تخفیث ذل است فقال لهم من اهل لنا و پدر گفت آنحضرت و پرسیدم میو در اکتیت و وزخی قالوا انکون فیها لیسوا گفتند یهود و میم
 ما در اقرش اندک زمانی چند روز چنانکه در قرآن مجید از ایشان نقل کرده است که میگویند لن تسالنا الا ابا ما معد و ات ثم تخفونا فیها پس تخریف میشود
 شما کرده مسلمانان ما را در آتش یعنی پس از بر آمدن ما شما می درانید و همیشه میباشید در آن و تخفون ما میباشید و نون است و تخفیف نیز و ایتیت چنانکه قاعده نحو
 قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم انصبوا فیها گفت آنحضرت سخن نگنید در باب آتش و در شوید و اصل اخبار برای زجر است و دانند

اوست یعنی شامیته در و نوح خوابید بود اگر کفر از عالم رفیع و الله لا یخلفکم فیها ابدانها سو کند که خلیفه نمی شویم شما را در آن شب و در نمی آید و رویا
پس ز شام چنانکه شما میگوید ثم قال سیر یا کنت آنحضرت علی انتم مصدق عن شیخی ان یسألکم عنه فقالوا نعم یا ابا القاسم فقال هل جعلتم فی
هذه الشاه سما پر گفت آنحضرت آیا گردانیده اید شما درین کو سفند زهر را قالوا نعم گفتندی گردانیده ایم قال فاحملکم علی ذلك کنت آنحضرت چه
بعث شد شما را بر آن قالوا و نا انک کاذبا ان فیخرج منک کفند غریسم ما اگر سستی تو دروغ کو آسایش می یابیم ما و خلاص می شویم از تو و ان کنت صادق
که بعضی را که سستی تو راست کو زبان نمی گذر از بر شرح این سخن در فصل ثانی در حدیث جابر که ششم کنون و در این مری که ان میتوان گفت که چون زبان نکرد و صدق
ظاهر شد چرا ایمان نمی آید و راه الهجادی و عن عمرو بن الخطاب بنار مجمل الاضادی که او را ابو زید اسحق کو نید را و را صحبت است و عذرات و گفته اند که
غیر کرده بپاره آنحضرت سیزده غزوه و مسح کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سر او و دعا کرد و به حال او و رسید عمر و بعد مال و نبود و در سر و ریش وی که چند
سوی سفید قال گفت صلی بنا رسول الله نماز گذار یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یومارودی الفجر نماز با داد و بعد علی المنبر و برآمد بر منبر
فخطبنا پسر خطبه خواند ما را حتی حضرت الظهور تا آنکه حاضر شد ظهر و درآمد وقت آن فزل فصلی پر فرو و انداز منبر پس گذار و نماز ظهر را ثم بعد المنبر
فخطبنا پس برآمد بر منبر پسر خطبه خوانی که در ما حتی حضرت العصر تا آنکه وقت عصر شد ثم فزل فصلی پسر فرو و انداز منبر پس گذار و نماز عصر را ثم بعد
المنبر حتی غربت الشمس پسر برآمد بر منبر یعنی خطبه خواند تا آنکه فرو رفت آفتاب پس تمام روز خطبه گذشت فاحضرنا با هوی کاشن الی یوم الفیقه پسر خبر داد ما را
بچیزی که پیدا شونده است از حوادث و وقایع و عجایب و غریب و روز قیامت قال فاعلمنا الجفنا گفت عمرو بن الخطاب پس دانایین بیا و دارنده ترین ما بود
آن علوم را که آنحضرت بیان کرد و آنخبرها که وی داد و راه مسلم را و عن معن بن یسیر و سکون بن عبد الرحمن بن یحیی بن عبد الله بن مسعود است و رضی الله
عنه ثقه است امام عقیف جامع علوم روایت دارد از پدر خود که عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود است و ابن مسعود را ثبت بود یحیی بن عبد الرحمن کو نید و از پدر خود
که قاسم بن عبد الرحمن است و روایت کرده است از وی و ثوری و جزوی قال گفت معن بن یسیر شنیدم پدر خود را قال سالت مسوقا گفت پرسیدم مسروق را
که از کبریا تعبیر است من اذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بالجانب لیلته استمعوا الفلان که دانانید آنحضرت را با بدن جن در شب شنیدن جن قرآن را قال
گفت مسروق حدیثی بود که خبر داد ما پدر تو امی عبد الرحمن یعنی عبد الله بن مسعود انه قال که وی گفت آذنت بهم شجرة دانانید آنحضرت را با بدن جن و حتی
یعنی درخت خبر داد که با رسول الله بن آمده اند تا ایمان بیاورند و استماع قرآن میکنند پس آنحضرت بیرون رفت و جنبان را دید و قرآن برایشان خواند و سقوط
علیه و عن انس قال کنا مع عمر بن مکه و المدینه گفت انس بودیم با عمر بن الخطاب میان که در مدینه فریاد الهلال پس دیدیم ماه نو را و گفت
و جلاحدید البصر و بود من مردی تیز نظر فرامیته پس دیدم من لال را و لیس احد بنعم انه داه غیری و حال آنکه نیست هیچ کس که گمان نمید و میگوید که دیده
آنرا جز من یعنی جز من هیچکس نمیکد که من دیده ام فجلت قول لعمرا تاواه پس شتم من که میگویم عمر رضی الله عنه را یا منی یونی و فجلت عملا و اوه پس گفت عمر که منی بیند
لال را یعنی من می بینم و هر چند عمر می بینم منی بیند قال گفت انس بیول عمر می گوید عساده و انا مستلق علی فراشی نزدیک است که بینم لال را و حال آنکه
من بر قفا خسپیده ام بر جامه خواب خود یعنی حاجت نیت که الان به بیم و تعب و مشقت کشم در دیدن آن بعد از زمانی یا بعد از روزی که روشن شود و با کلا ن شود و
دید بی تعب و درین عدم غرض است در چیزی که ضروری نباشد و عدم صرف وقت در ما یعنی نه افشای حدیثی عن اهل بصر پسر شروع کرد و که حدیث میکند ما را از
تقصیر کشان اهل بدر از مشرکان یا شروع کرد انس که حدیث میکند آنچه شنیده بود از عمر از احوال اهل بدر قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یومنا
مصادیغ اهل بدر بالامس گفت که آنحضرت بود که مینو و را با جامهای گشتن و بر زمین افکندن کشکان اهل بدر وی روزی پس از وقوع واقعه کشته شدن مشرکان
و بیک روز خبر داد که هر کدام ازین اشیا کجاشته خواهد افتاد و يقول هذا مصرع فلان غدا انشاء الله می گفت آنحضرت ایچای افکندن فلان است فردا
اگر خورسته است خدا و هذا مصرع فلان غدا انشاء الله و این مصرع فلان است اگر خورسته است خدا پس جای افکند هر کدام را با جامه
جدا بقین کرد قال عمر و الذی بعثه بالحق ما انطوا و الحدود النی حدها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت عمر سو کند با
خدای که فرستاد و است او را بر سستی خطا نکرند و تجاوز ننمودند آن مشرکان حد با و جامهای را که حد کرده بود و تعیین نموده بود آنحضرت قال فجلوا
فی بعضهم علی بعض گفت عمر پس گردانیده شدند و انداخته شدند آن کشکان در چاهی که در میدان بود و بعضی بر بالای بعضی فاطلق رسول الله پس روان
شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی افضی الیهم تا آنکه منتهی و رسید بوسی این کشکان که در چاه انداخته شده بود و گفت آنحضرت یا فلان
بن فلان و یا فلان بن فلان هل جددت ما وعد که الله و رسول الله حقا یا یا منتهی و دیدیم چیزی را که وعده کرده بود شما را خدا و رسول خدا حق و
ثبت خانی قد و جدت ما وعد فی الله حقا پس بدستی من تحقیق یا فتم چیزی را که وعده کرده بود مرا خدا می تعالی حق فقال پس گفت عمر
یا رسول الله کیف تکلم اجساد الا و اوح فیها چگونه سخن میگوئی تو بدینا که نیست جانها در آن فقال ما انتم با صبح لما اقول منهم پس گفت

آنحضرت نسبت شما را میفرماید که میگویم من از ایشان یعنی ایشان شنواتر یا برابر شما در شنیدن یعنی ایشان می شنوند این سخن را که میگویم من غیر اهل بیت علیهم السلام
 ان بود و علی شش یا از ایشان می تواند که در کتب بر من چیزی را جواب گوید در کتاب جهاد و کلام دین معنی بتفصیل گذشته است فذكر رواه مسلم و عن انسية
 بنهم بنوه و فتح نون و سکون مثناة و سین جمله بلفظ ذیلین اوقم تابعیه است و نسبت بوی زید بن ارقم را ابو نسیه گویند و او را ابو سعید نیز گویند و مشهور بهین نسبت
 عن ابیه روایت میکند از پدرش ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داخل علی زید یهوده من مرض کان به در آمد بر زید بن ارقم در
 حالی که عیادت میکند زید را از بیماری که بود بوی قال گفت آنحضرت لیس عليك من مرضك باس نیت بر تو از بیماری تو باکی و لكن كيف لك اذا
 نمت بعدی غمیث و لیکن چگونه است مرا و چه حال باشد ترا وقتی که دراز عمر کرد و اندیده شوی پس از من پس کور شوی تو و چکار خواهی کرد قال احسب و اصبر
 گفت زید چشم داشت ثواب میگویم و صبر می کنم قال گفت آنحضرت اذن ندخل الجنة بغیر حساب اکنون می رانی بهشت را بی حساب قالت گفت
 اینست و در بعضی نسخ قال یعنی گفت را وی فعنی بعد ما مات النبی پس کور شد زید بعد از مردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم ردا الله علیه بصر
 پیر باز گردانید خداوند تعالی بر زید بینائی او را ثم مات بعد از ان مرد و عن اسامة بن زید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تقول علی
 ما لم اقل فلیتوبه مقعده من النار و گفت اسامه بن زید که گفت آنحضرت کسی که دروغ بگوید بر من چیزی را که نگفته ام پس باید که آواره کند جای نشست خود را
 از آتش و دروغ تقول بفتح مثناة و تشدید او مضموم معنی بدروغ برستن بر کسی و ذلك انه بعث رجلا فکذب علیه و صدوق ان اینست که آنحضرت فرمود
 مردی را پس دروغ بست بر آنحضرت فدعا علیه و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس دعا کرد آنحضرت بر آن مرد و فوجد میتا پس مرده یافته
 شد آن مرد و قد انشق بطنه و حال آنکه تحقیق شکافته شده است شکم وی و لم یقبله الا مرض و نه پذیرفت او را زمین و این نشان دوزخی است و اوها روایت
 کرد این مرد و حدیث را البیهقی فی دلائل النبوة و عن جابر بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاءه رجل لیستطعمه روایت از جابر
 که آنحضرت آمد او را مردی که طلب طعام کرد و از آنحضرت فاطمه شطوط من شیعیم پس خوانید و داد آنحضرت او را نصف و سق جوسا بقا معلوم شد که و سق سکون
 سین شصت پیمانه یا بار شتر فزال الرجل یا کل منه و امراته و ضیفهما پس همیشه بود آمدند که بخور و از ان نصف و سق و میخوردن او و آنکه همان
 ایشان می شد حتی کاله تا آنکه به پیوند آمد از افغنی پس فانی شد آن طعام و تمام شد فاتی النبی پس آمد آن مرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
 صورت حال عرض کرد فقال پس گفت آنحضرت لولم تکل لا کلمت منه اگر نمی خوردی تو آنرا هر آینه نمی خوردی و دید شما از ان همیشه و لقام لکم و میرا
 می آید و باقی میان آن برای شما رواه مسلم و عن عاصم بن کلیب بنهم کاف و فتح لام و سکون تخانیة ثقه است و از ان افضل و عبا و زمان
 خود بود سفیان ثوری و سفیان بن عیینة از وی حدیث دارند و بعضی گویند که حرمی بود و الله اعلم عن ابیه روایت میکند از پدر خود که کلیب است
 و از تابعین عن رجل من الانصار و پدرش روایت میکند از مردی از انصار که نامش معلوم نیست قال گفت آن مرد از انصار خو جامع و رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم فی جنازة برون آدمیم ما بهراه آنحضرت از برای نماز جنازه فرات و رسول الله پس دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
 و الله و سلم وهو علی الفبر و حال آنکه آنحضرت نشسته است نزد قبر که میکند یوصی الحافر و میت میکند آنحضرت قبرکنده را یقول میگوید و مسح
 من قبل رجلیه فرخ کن قبر را از جانب پایانی میت و اوسع من قبل راسه و فراخ کن از جانب سر وی فلما رجع استقباله داعی امراته
 پس چون برگشت آنحضرت یعنی از دفن میت پیش آمد آنحضرت را دعوت کننده بطعام از جانب زن آن میت فاجاب پس اجابت کرد آنحضرت
 و قبول کرد و دعوت او را و رفت بخانه او و نحن معه و ما با آنحضرت بودیم یعنی ما نیز رفیقیم و طفیلی آنحضرت شدیم با آن حضرت را با جماعه دعوت
 کرده بود فبجئ بالطعام پس آورده شد طعام فوضع یدیه پس نهاد آنحضرت دست مبارک خود را یعنی برای خوردن طعام ثم وضع القوم یدیه
 نهادند قوم و دستهای خود را فاکلوا پس خوردند طعام با فظننا فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یلوک لقمته فی فیه پس نگاه
 کردیم ما جانب آنحضرت که میخواست لقمه را و میگرداند از او و من مبارک خود و فرونی بردم قال پس گفت آنحضرت اجدکم شاه اخذت
 بعضی اذن اهلها می یابم من این گوشت را گوشت کوسفندی که گرفته شده است بی دستوری و بی رضای صاحب کوسفند فادسل المرأة تفعل
 پس فرستاد آن زن کسی را نزد آنحضرت در حالی که میگوید یا رسول الله انی و سلنا الی النقیع بیدستی من فرستادم خادم بابوی نقیع بنون
 و هو موضع یباع و نقیع موضع است که فروخته میشود در وی کوسفندان و این نقیع موضع در جانب وادی عقیق است نزدیک به بیت کروه
 از مدینه غیر نقیع بوده که مقبره مدینه آنجاست خطابی گفت که خطا کردیم که او را با خواند و آنرا که با خواندند میگویند که نقیع در زمان سابق باز نقیع بود
 و الله اعلم البشتری لی شاة تاخریده شود برای من کوسفندی فلم یوجد پس یافته نشد کوسفند فادسلنا الی جاد لی فداشوی شاة
 ان یوسلها الی بئنها پس فرستادم من کسی را بسوی همسایه که مرا بود که بفرستد آن کوسفند را که خریده است بسوی من بهایان

باب الکرامات

الفصل الاول

این صیت و ارکب است پس اگر کدام معبد صفات و شمایل آنحضرت با فضیلتی که پیش گفته شد می باشد که صاحب قریب که شنیدیم با صفات او را در که و اند تحقیق قصد داریم که در بایم صحبت او را اگر بدان را ۱۲ باب الکرامات اهل حق اتفاق دارند بر جواز و قرع کرامت از اولیا و ولی کسی است که عارف باشد بذات و صفات حق بر قدرت طاقت بشری و مطالب باشد بر ایشان طاعت و ترک منیات غیر منک در لذات و شهوات و کامل باشد در تقوی و اتباع بر حسب تفاوت و مراتب آن و دلیل بر وقوع کرامت کتاب و سنت و تواتر اخبار است از صحابه و من بعد هم ثواب از معنوی چنانکه در قدر شریک میان آن زو انصاف و ترک غلو و مجال شبه و الحارثیت خصوصاً از بعضی اکابر مثل طریقت و سادات ایشان مثل غوث الثقلین سیدی الشیخ محمد بن عبد القادر جیلانی و جز ایشان بحد کثرت رسیده است که لایحه و لایحه است بعضی از مشایخ اهل زمان ایشان گفته اند که کرامات وی رضی الله عنه مانند رشته مروارید بود که در پی یکدیگر می آمدند کاهی در وی ظاهر میشدند و کاهی از وی و یکی از اکابر میخواست که در یک مجلس چیزی می متعدد از آن بخند کند میکرد و امام عبدالقادر با فسی گفته است که کرامات وی ثابت است بی شبهه و معلوم است با اتفاق زبیده است مانند آن از پیچ یکی از شیوخ افاق و جماعه از معتزله و آنکه در پی ایشان رفته اند منکر شده اند کرامت را و بعضی گفته اند که صاف در می شود کرامت از وی بقصد و اختیار و اگر صاف در می شود و اختیار خواهد بود و بعضی آن رفته که کرامت از جنس معجزه نمی باشد مثل کثیر طعام قلیل بنیغ از اصالح و مانند آن و حق جواز و وقوع است بقصد و اختیار و بی قصد و از جنس معجزه و غیر معجزه و تمام کلام در اثبات کرامت بدلائل و شرح شبه مخالفان در کتب کلام مذکور است و لا حاجة الی البیان بعد این

۳ الفصل الاول عن انس ان سید بضم مزه و فتح سین و سکون تخانیه بن حضیر بضم حاء و ممل و فتح ضا و مخرج و سکون تخانیه و عباد بفتح عین و تشدید و بن بشر کسر موحده و سکون شین مخرج روایت میکند آن که این دو صحابی جلیل القدر شد ثا عند النبی سخن کردند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فی حاجه طعام در کاری که مرین دو کس را بود و حق فیهب من اللیل ساعة تا آنکه رفت از شب ساعتی یعنی پاره فی لیلته شدیدة الظلمة و شب سخت تاریک شد و خوابان عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنقل بان بر سر بیرون آمدند آن دو صحابی از نزد آن حضرت در حالی که بر میگردند و بیوی خانه خود و بید کل واحد منهما عینه و بدست هر یکی از آن دو عصای بود فاضاع عصاهما احدهما پس روشن شد عصای یکی از آن دو برای هر دو حق مشایف ضعیفها تا آنکه رفته و در روشنی آن عصا حقان افترقت بها الطریق تا آنکه چون جانشان هر دو کس را یعنی بجائی رسیدند که از آن جانشان هر یک راه جدا میروند اضافت الاخصاص روشن شد برای دیگر نیز عصای بوفشی کل واحد منهما فی صوة عصاه پس رفت هر یکی از آن دو صحابی در روشنائی عصای خود حتی بلغ اهله تا آنکه رسید هر یک اهل خانه خود را و دوا البخادی و در روایت بخادی در کتاب الصلوة اینچنین آمده که بیرون آمدند آن دو صحابی از نزد آنحضرت در شب تاریک و با ایشان مانند دو چراغ بود که روشن میشدند و چون جدا شدند ماند با هر یکی چراغی جدا تا آنکه آمد هر یک اهل خانه خود را ۲

و عن جابر قال لما حضر احد عافی بی من اللیل گفت جابر بخامی که حاضر شد غزوه احد و اندر آمدن از ابتدای شب فقال ما اذانی بضم مزه الا مقتولا فی اول من یقتل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت پسر من کمان منی بر من خود را که کشته شده در سخت کسی که کشته شود از یاران آن حضرت درین جبارت ایمائی است که اگر ولی بطریق کرامت خبری بدید باید که بطریق ظن و حسابان بدید بخلاف بنی اگر بومی گوید و الخی لا اولک بعدی اعز علی منک و بدستی من نیکوارم پس از خود را چند تر بر من از تو غیر نفس رسول الله جبر نفس نفیس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وی از پیغمبر عزیزتر و محبوبتر است و ان علی دینا فاقض و بدستی بر دهن من و اعی است پس بگذر آن و ام ما و قطعه گذاردن و ام در باب عجزات گذشت و اسنخ باخوات که خبر او پذیر و صیت مراد در باب خواهران خود که با ایشان نیکی کنی و بود و مراد رضی الله عنه نه خامر فاحصنا پس صبح کردیم کان اول قتیل پس بود وی نخستین کشته شده در آن غزوه و در فتنه مع آخر فی قبر و کور کردم من او را با صحابی دیگر در یک قبر خنجر حکم آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و در شدای احد که بعضی را با بعضی در یک قبر دفن کنند چنانکه در باب آن گذشت و آن صحابی دیگر عمر بن الجموح بود که یار والد جابر و شوهر خواهری دوا البخادی ۳ و عن عبدالرحمن بن ابی بکر روایت است از عبدالرحمن که اکبر اول و ابی بکر صدیق است و ما در اوام رومان است که او عایه صدیق است اسلام آورد در عام حدیبیه و بود نام او عبدالکعبه بن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را عبدالرحمن نام کرد و قال ان اصحاب الصفة كانوا انا و سافراء گفت عبدالرحمن که اصحاب صفه بودند مردم فقیر و صفة موضعی بود و ظل از مسجد که ایشان شب میگردند در آن و ایشان را ضیافه السلیین میخواندند خانه و اهل و عیال و مال و مال هیچ نداشتند و ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من کان عنده طعام اثین فلیذهب بثالث و بدستی آنحضرت فرمود کسی که باشد نزد وی طعام دو کس پس باید که ببرد سیوم کس را یعنی از اصحاب صفه و من کان عنده طعام اربعة فلیذهب بخامس و سادس و کسی که باشد نزد او طعام چهار کس پس باید که ببرد پنجم را یا ششم را و کلمه او برای تغییر است و ایاری است بعضی را بیان کردند و بعضی را بقیاس گذاشتند مقصود آنست که هر که را دست رسی است باید که از ایشان کسی را همان کند و ان بابا بکرمه بثلثة

و بدرستی ابو بکر رضی الله عنه آورده که کس را و انطلق النبی صلی الله علیه و آله وسلم بعشره و برده حضرت ده کس را و ان ابو بکر قشقی عند
النبی صلی الله علیه و آله وسلم و بدرستی ابو بکر طعام شب خورد و زن آن حضرت ثلث حتی صلیت العشاء استیتمت که و ابو بکر زن آن حضرت
تا آنکه گذارده شد نماز عشا فرود جمع پیریکشت ابو بکر بسوی خانه آن حضرت غلبت حتی تعشی النبی بس دینک کرد تا آنکه طعام شب خورد و پیغمبر صلی
الله علیه و آله وسلم این کراست برای گرفتن قصه ز سر و تیر در اول بیان تعشی ابو بکر کرد و رضی الله عنه و در ثانی تعشی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
درین میان اهل و عیال ابو بکر صدیق و همانان همه منتظر ایستادند و بعد ما مضی من اللیل ما شاء الله پس آمد ابو بکر خانه بعد از کشتن شب آنقدر
که خدا خواسته بود و قالت له امراته حبسک عن اخیافک گفت مرا ابو بکر از نش چو منع کرد و باز داشت ترا از همانان تو یعنی چرا تا حین که می که همانان
انتظار تو کشیدند قال او ما عشتیتم گفت ابو بکر ای طعام نخورائید و همانانرا قالت ابواحتی تحببی گفت امراة ابو بکر اما آورد وند و سر باز زد وند همانان
از خوردن تا آنکه بیائی نو فغضب پس خشم گرفت ابو بکر و قال و گفت و الله لا اطعمه ابدا بعد اسو کند که منی خورم این طعام را هرگز نخواهم خورد
ان لا تطعمه پس سو کند خور و امراة ابو بکر که نخورد این طعام را و حلف لا یطعموه و سو کند خود ند همانان که نخوردند آنرا قال ابو بکر
کان هذا من الشیطان گفت ابو بکر رضی الله عنه سخت این غضب من و سو کند خوردن من از شیطان پس در حال از غضب باز آمد و استغفار
کرد و دعا بالطعام پس طلبید ابو بکر طعام را فاکلوا پس خورد و ابو بکر طعام را و خورد وند عیال و همانان و بین یا مقید بود بقید که مراد شده
که درین ساعت نمیخورم یا بجهت آن خور و که با وجود همین که آنحضرت فرموده است که هر که سو کند عجز و بر سر می و به بنید غیر از حین پس باید که بکند
امراة و کفارت دهد از زمین خود فجعلوا لا یفعلن لقة الادب من اسفلها اکثر منها پس شستند که بریندا شستند لقمه را مگر آنکه بالامی آمد و زاده
میشد از زیر آن لقمه بیشتر از آن فقال لامراةه پس گفت ابو بکر مر زن خود را یا اخذت بنی فلان ای خواهر منی فرس بکسر فادسین جمله نام قبیلته
و این زن که نام او ام رومانست از آن قبیل بود ما هذا چیست این بانشدن طعام قافقرة علیی گفت امراة ابو بکر سو کند بقرة العین من
مراد بدان ابو بکر صدیق را داشته و بعضی گویند آنحضرت را مراد داشته و قرة العین عبارت از شادی و رؤیت محبوب است زیرا که یا از قریه
بعضی بجهت خنک یا از قریه یعنی قرار و دیده بدیدن محبوب خنک کرد و در برقرار بود و وجب و راست شکر دها الان لا کثر منها قبل ان
بثلث مراد بدرستی آن طعام اکنون بیشتر است از آنچه پیش از آن بوده سه چند فاکلوا و بحث بها الی النبی پس خورد وند و فرستاد آنرا
ابو بکر بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فلما کانه اکل منها پس ذکر کرده شد و روایت کرده شده است که آنحضرت خورد و از آن طعام متغی علیه و کرم
و ذکر کرده حدیث عبد الله بن مسعود که در اول و است و کنا نضع قبیح الطعام فی المجرات و کتاب المجرات الفصل الثانی عن عایشة قال لما مات
النجاشی بکامی که مرد نجاشی تخفیف جیم و سکون یا و آخر که با دشا هجسته بود و بر دین نصرت بود و آنحضرت ایمان آورد و بهم در جسته مرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم در مدینه بر جنازه او غایبانه نماز کرد پس عایشه میگوید بکامی که مرد نجاشی کنا فحدثنا انه لا یزال یروی علی قبره نوسر بودیم که بیکدیگر حدیث میکردیم
و میگفتم که بدرستی همیشه بود که دیده میشد بر قبر وی نور ظاهراست که مراد نور محسوس است مثل نور چراغ یا ماه و آفتاب و تواند که عبارت باشد از ضیاء و بها که می دریاقد و
بالهای خود از زیارت قبر وی مشاهده آن ابتدا علم دوا بود او دود و عنهما قالت لما مراد و غسل النبی صلی الله علیه و آله وسلم قالوا الاندیری
گفت عایشه بکامی که خواستند صاحب غسل آنحضرت را بعد از موت گفتند بنی دینم که انجود رسول الله یا به بنکنیم یا پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
من ثیابه از جاهای آنحضرت و بر کشیم جاها را جز از ریزی که انجود و مو قافا چنانکه برهنه میکنیم مردی خود را ام تغسله و علیه ثیابه یا بشویم او را و
حال آنکه باشد بر بدن شریفی جاهای وی فلما اختلفوا پس چون حجاب خلاف کردند و گفتند بعضی که برهنه کنیم و جاها را از بدن شریف بر کشیم و بعضی گفتند هم در جا
وی غسل دهیم القی الله علیهم النور و بر کاشت خدا تعالی بر ایشان خواب را و همه را خواب گرفت حتی ما منهم رجل الا و قد فی صدره تا آنکه
بنود ایشان بر مردی مگر آنکه ز خدا و بی بر سینه وی بود که میت از خواب که کلیم مکمل سپهر سخن کرد ایشانرا سخن کنند و من فاجحة البیت از گوشه خانه لا بد
من هو در حالی که منی یا بنده ایشان که میت این سخنکننده اغسلوا النبی صلی الله علیه و آله وسلم ثیابه بشوید پیغمبر را و حال آنکه را دست جاهای او فقا
فغسلوا علیه قیسه پس ریخته و غسل دادند آن حضرت را و حال آنکه بر او دست پیران می یصبون الماء فوق القیص میخیزند آب را
بالای سر پیران وید لکونه بالقیص میالیند آنحضرت را به پیران و نقل کرده اند از نودی که مواب است که آن جامه که غسل دادند و روی بر کشید
آنرا از و نکفین و آنچه روایت کرده اند که کشیدند و در تر کفن گذاشتند ضعیف است صحیح نیست احتجاج بدان و دوا البیهقی فی دلائل النبوة ۲
و عن ابن المنکدر روایت از محمد بن المنکدر که از مشاهیر ائمه تابعین است که بار ایشانست جامع علم و نه و عبادت و صدق و ثقة و
بجا و ناله ان سفینه مولی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سفینه که موی آنحضرت بود و سفینه بجهت آن نام شد و در ضربی در خدمت

انصاف

و علیه

اناث و برکت و اموال است که درین حدیث مذکور است و تخصیص آنرا از جهت بودن او صریح و در خفی عادت و این همه کراماتی است که ثابت است از آنرا
 را بدعا می نمود حضرت دعاه المزمذی و قال هذا حسن غریب الفصل الثالث عن عروة بن الزهریر عروه از کبار تابعین است و زبیر و والد او
 عشره مئبره ان سعید بن زید بن عمرو بن فضیل بنضم نون و فتح فا و سکون تخانیه و سعید بن زید نیز از عشره است زوج اخت عمر بن الخطاب رضی
 الله عنه و بود مستجاب الدعوات پس روایت میکند عروه بن الزبیر که سعید بن زید خاصمه حضرت کرد و او را ادوی بفتح همزه و سکون را و فتح و او
 بنفث او من بفتح همزه و سکون و او اینچنین است و نسخ شکات و در جامع الاصول گفته که درمی یابیم که وی صحابه است یا تابعیه الی مردان بن الحکم
 خصوصت کرد و ادوی سعید بن زید را و بر او را پیوستی مروان که حاکم مدینه بود از جانب معاویه و ادعت انه اخذ شیئا من ارضها و دعوی کرد این
 زن که سعید بن زید گرفت و غصب کرد چیزی از زمین او و فقال سعید انا كنت اخذ من ارضها شیئا پس گفت سعید بطریق استبعا و دستغراب من
 میگیرم از زمین او چیزی را بعد از آنکه سمعت من رسول الله بعد آنچه شنیدم از سعید خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال اما اذا سمعت من
 رسول الله گفت مروان چه چیز شنیده تو از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال سمعت رسول الله گفت سعید بن زید شنیدم پیغمبر
 را صلی الله علیه و آله و سلم يقول می گفت من اخذت من ارض فلان کس که یک دست از زمین کسی بطریق ظلم طوقه طوق کرد و پند
 نمود یعنی بداند نه شود آن زمین در گردن وی و در بعضی نسخ طوقه الله طوق کرد اند و را خدا تعالی الی سبع ارضین تاهت زمین فقال له مروان
 لا اسالك بینه بعد هذا پس گفت مروان منی طلبم از تو که او بعد این حدیث یعنی چیزی که دلالت کند بر صدق تو آنچه بر سعید متوجه بود و همین بود
 بنیه ایجابی بین ذکر کرد یا مرا دانست که سوال میکنم بر تو از وی بینه فقال سعید اللهم ان کانت کاذبه فاعلم بصرها پس گفت پیغمبر خداوند است
 از زن و دروغ کو پس کو کرد آن بنیائی او را و اکتها فی ارضها و بکشت او را درین زمین او که دعوی میکند از او و در روایتی آمده است که و اجعل قبرها
 فی دارها و بگردان قبر او را در سرای وی قاله گفت عروه فاما مات حق فاهب بصرها پس مروان زن تا آنکه رفت بنیائی او و بنیاهمی تندی
 فی ارضها و در اتانای آنکه زن میرفت در زمین خود از وقت غی حضرت عثمان تا آنکه او افتاد در کوی پس مرد متفق علیه و فی دایه المسلمین
 محمد بن زید بن عبد الله بن عمر تابعی مدنی صدوق است و ذکر کرده است او را بن جهان در ثقات روایت میکند از جد خود و از ابن عباس و زید
 میکند از وی سپهر او عیش و معرجه بنا به معنی این حدیث آمده است و لفظ مخالف است و انه و آلهای عیاء و این آمده است که وی دید آن زن
 کو تلقس الجمل طلب میکرد و دیوارها را در راه رفتن نقول اصابتی دعوه سعید می گفت آن زن رسید مرا دعای سعید بن زید که بگویی من کرده بود
 و الهام من علی بن ابی طالب الی الداد التي خاصمه فیها و بدستی از زن گذشت بر جای که در ساری بود که حضرت میکرد وی سعید بن زید را در آن سرافوقه فیها
 پس آن زن در آن چاه نکاشت قبرها پر پیمان چاه قبر وی یعنی ساخته شد بر کوی قبری فذا ۲۰ و عن ابن عمر رضی الله عنه بعث حبشاً و روایت
 از ابن عمر که عمر رضی الله عنه فرستاد بجائی لشکر را و امر علیهم رجلا مدعی سادیه و امیر کرد اند برین لشکر مردی که نام برده میشد او را ساریه بین مملو را و تحت
 ضبنا عمر بن الخطاب صبح پس در اتانای آنکه عمر خطبه میخواند پس گفت که او را نمیکند و میگوید با سادیه الجبل ای ساریه بگیر که را و پناه آ بر وی یعنی گردان
 کوه را پس پشت خود و در روایتی الجبل الجبل مکرر بر امیر المؤمنین عرض را از مدینه گفت شد و ساریه در پناه و بود و قد قدم رسول الله بن قدوم او و فرستاد
 از لشکر فقال یا امیر المؤمنین لقینا غدونا ملاقات کردند را و دشمنان نا هضمونا پس شکست دادند ما را فاذا الصالح یصبح پس ناگاه کشته او را
 میکنند و بگوید یا سادیه الجبل فاسندنا ظهورنا الی الجبل پس تکیه دادیم با پشهای خود و بسوی کوه هضمهم الله پس شکست داد ایشان را خدا تعالی
 و واد البقیة فی دلائل النبوة ۳ و عن بنیه بنضم نون و فتح موحده و سکون تخانیه اینچنین است و نسخ شکات و در کتب امار الرجال بنیه است بی تا و بن
 است صواب بن وهب بفتح و او و سکون تابعی است و را در زاده سیمیه بن عثمان حبشی و ابن جهان او را در ثقات ذکر کرده است و بعضی او را ابان
 به گفته اند ان کعبا دخل علی عایشه و روایت میکند که کعب جبار و آمد بر عایشه فذکر کذا رسول الله پس ذکر کرد کعب عایشه و مبر که حاضر بود پیغمبر خدا را
 الله علیه و آله و سلم فقال کعب ما من يوم یطلع الا تمل سبعون الفا من الملائكة منیت سبع روزی که طلوع میکند وی بر آید لکن فرمودی اینچنین
 هزار فرشتگان حتی یقفوا بقبر رسول الله تا آنکه گردا گردی در آید قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یضربون باجنحتهم و یصلون علی
 و رسول الله میزنند بازوهای خود را و در وی فرستند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حقاً اذا امسوا عرجوا تا آنکه چون شام میکند بالا
 میروند و هبط مثلهم و در وی آید مانند ایشان یعنی بقا و هزار فرشته دیگر فضعوا مثل ذلک پس سکنند ایشان یا ندانم چه میگردند فرشتهای
 روزی که گردن قبر شریف و نون بازوهای در و در فرستان برکن حضرت حقاً اذا انشقت عنده الامم خرج فی سبعین الفا من الملائكة تا آنکه چون میگردانند
 حضرت بن یعنی بعثت میکرد و آنحضرت و می بر آید در آن هنگام و هزار فرشته بی فوفند در حالی که میگردند آنحضرت را فرشتگان بدرگاه غرت جل جلاله

زنا فشتاب رفتن و درین عروس با نجات شوی : منزه محقر را گویند و نیز فتنه بر معنی اول کسب زای است و بر ثانی بضم و را درین محبوست بسوی حبیب و گویند که کسب
 این فرستکاران باشد که در قتل داخل گرامت باشد و الا کرم سماع و فعل از کتب ما ویر باشد که امت نیشود و قدر و الله اعلم و دواء الدادی ۱۷ باب
 در اکثر نسخ همچنین است باب مطلق بی ترجمه و در بعضی نسخ باب وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم و این اولی و اظهار است زیرا که عادت مولف وضع باب
 مطلق از برای ذکر لواحق و متمات باب سابق است و اینجا چنین است بلکه ذکر کرده است احوال متعلق بوفات آنحضرت پس مناسب است ترجمه ساختن بدان
 و نیز بعد ازین باب باقی آورده است بی ترجمه متعلق بوفات پس ظاهر است که این باب مترجم بوفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم بود و باب آنچه غیر مترجم در لواحق
 و متمات این بدانکه ابتدای مرض آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که حادث شد صداعی در او و شهر صفر که یکشب یا دو شب از آن مانده بود و بعضی
 گفته اند که ابتدای مرض در اول ربیع الاول بود و این جوزی در کتاب الوفا گفته که ابتدای مرض در شهر صفر بوده که دو شب از آن مانده بود و وفات وی در
 دوازدهم ربیع الاول بود و سلیمان تبسی که یکی از ثقات است جزم کرده است بآنکه ابتدای مرض در روز شنبه بود و بیت دوم صفحہ وفات در روز
 دوشنبه دوم ربیع الاول و الله اعلم و این قول را ترجیح کرده اند بآنکه وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها در سیوم ربیعان است و اتفاق دارند بر آنکه
 حیات وی رضی الله عنها شش ماه است بعد از آن حضرت پس سخت شد در دسروپت نامی کشت از پهلوی به پهلوی بر بستر و میفرمود دینیت یکچکس سخت
 تر باشد بلای او از آنکه کرده انبیایم لاجرم زیاده است اجر پس بیمار بود آنحضرت مدت دوازده روز یا بیشتر بنا بر اختلاف در زمان ابتدای مرض
 و از او کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود چهل تن از بندگان را و نماز میکرد با اصحاب در مدت مرض مگر سه روز و بعضی گفته سه هفته نماز
 بود که ابو بکر را فرمود رضی الله عنه که با مردم نماز کند و بیرون آمد روزی بسوی مسجد و نماز میکرد و گفت ای گروه مسلمانان شما را وداع میکنم و بهر پناخت
 می سپارم خدا خلیفه من است بر شما پس ازین بر شما باد که تقوی کنید و بخوابید طاعت او را زیرا که من میگذارم دنیا را و جدای شوم از شما و روایات
 متضاد است بآنکه امام ابو بکر بود رضی الله عنه از ابن عباس مرویت که گفت نماز نگذاشت آنحضرت پس هیچ یکی از امت خود مگر من ابو بکر و دیگر عبد الرحمن
 بن عوف یکبارگی در سفر مگر کعت و آنچه واقع شد در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که سخت شد در وی روز پنجشنبه پس خواست که گشتابی نوید
 پس گفت مر عبد الرحمن بن عوف زبیر را شانه کوفندی را یا تخمه را تا بنویسم برای ابو بکر گشتابی را پس چون خواست که برخیزد و بیاید فرمود حاجت میت ابا دارنذا
 و مؤمنان که اختلاف کنند در ابی بکر و روایت کرده اند که عباس گفت مر علی را که من پیشاسم رویهای سپهران عبد المطلب از موت و میترسم که بر بخیزد و بخیزد
 خدا ازین در و بر و مطلب از وی این امر را علی گفت رضی الله عنه ایامیدانی تو که اگر بطلبم و بدیدم برگزینید مندمم باینکه هرگز من طلبم و آنچه واقع شد درین
 آنحضرت آنست که آن حضرت را سفت دینار بود پس اتفاق گرد آمدن آنچه منی باقی نگذاشت و اکثر وصیت آنحضرت در مرض موت رعایت نماز و احسان
 بر خدمتکاران بود و میری در حیوة الحیوان از ولقدی می آرد که چون شک واقع شد در موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز و اسلام و بنت عیسی
 خود را در میان دو کف آن حضرت پس گفت وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر درشته شد فاطمه بنت از میان گفتن وی در میان
 میکند ام سلمه که نهاد دست خود را بر سینه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی که وفات یافت پس گذشت بر من جمعا که طعام بخوردم و دست
 می شستم و می رفتم از دست من بوی مشک و در شواهد النبوة می آید که پرسیده شد علی رضی الله عنه از سبب فطم و حفظ وی گفت چون غسل داد و شد آنحضرت
 را جمع شد آب در یک کاسی و می پس برداشتم من بزبان خود آنرا و فرودم پس میدادم قوت حفظ خدا را و وی و کفن داد و شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 سه جا که سفید ازین که بنود و روی قمیص و عمامه و مختلف آمده است روایات در کفن آنحضرت و صحیح همین است که در حدیث عایشه آمده و لیکن اختلاف
 کرده اند در تفسیر قول عایشه که گفت بنود و روی قمیص و عمامه و بعضی گفته اند که مراد است که سه جامه بود و روی قمیص و عمامه که مجموع پنج باشد و گفته اند که مجموع
 است که معنی این عبارت این است که قمیص و عمامه در کفن آنحضرت بنود و روی گفت که جمهور علماء برین اند چنانکه میگویند که زیاده بر سه کرده است و زوئی
 جایز غیر مستحب است و زوئی مالکی مستحب است و میر و از او زنا و زنا را میگوید که تراست و زنی که کفن سه جامه است از او و قمیص و لفافه و زوئی خیرین ثواب
 عمامه مستحب است از برای علی و تحقیق فی کتب الفقه و نماز گذاردن بر آن حضرت تنها تنها و امامت نکرد و یکچکس جماعه می آمدند و نماز میکردند و چون
 نهاده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قبر و شتران که یکی از موالی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم قطیفه بخرانیه را که آنحضرت روز خیرین یافته بود و کلاه
 می پوشید و کاسی میکشید و در زیر آنحضرت در قبر نهاد و گفت میخواهم که بعد از تو کسی از ما پوشد و بنا کردند در قبر آنحضرت بخشهای خام و گفته اند که مجموع
 نه خشت بود و چون فارغ شدند از نماز خشتها بر روی آن و در قطیفه را و علی اتفاق دارند بر آنکه نهادن قطیفه و مانند آن بر مرده در قبر و زوئی
 شد قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسطح و پائیده شد بر روی آب و مشهور است که مسهم بود یعنی بر وزن کوبان شتر و تنیم قبر مستح است
 و برین اندامه اربعه و غیر ایشان و قبض کرده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه و دفن کرده شد در شب چهارشنبه و بعضی

لغة اند روزنه سینه بعد کشتن آفتاب اول صبح تراست و نه بگردند و مرشد گفتند اهل بیت آنحضرت اصحاب گردوه ایم ما آن را و باقی احوال مرض و وفات و آنچه متعلق است بآن در رساله جدا مسمی بمانیت فی سنده من انکام هسته و اینجا این قدر کافیت ۴ الفصل الاول عن البواء و ایت از برابن عازب که از مشاهیر انصار است و اول مشاهدوی خندق است و پیش از آن صغیر بود و فتح کردی و قزوین را و حاضر شد با امیر المؤمنین علی بن ابی طالب محل وصفین و نهروان را و مرد کوفه در زمان مصعب بن زبیر که حاکم بود از جانب برادر خود عبدالقدین زبیر قال گفت برابر بن عازب اول من قدم علینا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مصعب بن عوف بن ام مکنوم نختن کسی که قدم آورد از مکه مدینه بر مایع بر انصاء از اصحاب آن حضرت این دو صحابی اند در خبر است که آن حضرت با التماس انصار بعضی از اصحاب خود را پیش از حوت مدینه فرستاد تا تعلیم قرآن و احکام دین بکنند و برای مصالح دیگر که در آن دید پیش دو صحابی طلیل القدر را فرستاد و فجلا پس در سیمایند بقرئنا القرآن که منخوانا نیندند قرآن را ثم جاء عمار و بلال سعد بن زید عمار بن یاسر و بلال بن رباح و سعد بن ابی وقاص ثم جاء عمر بن الخطاب فی عشرين من اصحاب التبی پیرامیر المؤمنین عمر در مدینه که از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم جاء النبی بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فادایت اهل المدینه فخرجوا بشیء فرجهم بد پس ندیدم اهل مدینه که شادمان شده باشند بخیر پیغمبر چون شادمان شدن ایشان بآمدن آنحضرت حق را یافتن لولایه و الصبیان یقولون تا آنکه دیدم من دخترکان را و پسرکان را می گفتند هذا رسول الله این پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم قد جاء تحقیق آمد و لایه جمع ولیده است تا معنی دخترک و ولیدتی تا معنی پسر و ولیده کاهی داه را نیز گویند اگر چه کسیره باشد فاجاء حق قرأت صبح اسم و بک لا علی پس نایند آنحضرت تا آنکه خواندم من یعنی آموختم سوره سج اسم ربک لا علی یعنی این سوره را پیش از آن حضرت آموخته بودم فی سوره مثلها من المفصل با سورت های دیگر مانند آن از مفصل و معنی مفصل در باب المرأة از کتاب الصلوة معلوم شده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه این سوره در مکه نازل شده باشد و درین کلامی است که در شرح ذکر کرده ایم و راه البخاری و عن ابی سعید الخدری عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جلس علی المنبر و روایت از ابی سعید خدری که آنحضرت نشست بر منبر و بود آن در مرض موت آنحضرت به پنج شب پیش از موت فقال ان عبد خیر الله بین ان یوتیه ذره الذی ما شاء و بین ما عنده پس گفت آنحضرت که بنده بود که بخیر کردانید او را خدا یتعالی میان این که بداد او از ناز و نعمت دنیا هر چه خواهد وی تعالی یا هر چه خواهد آن بنده و میان چیزی که نزد خداست از ثواب آخرت یا خیر که بداد او را خدا یتعالی پس خیر کرد و برگزید آن بنده چیزی را که نزد خداست از ثواب آخرت فبکی ابو بکر پس گریه کرد و ابوبکر بشنیدن این سخن از آنحضرت قال گفت ابو بکر خطاب با آنحضرت کرده فدینا کبابا بنا و امهاتنا پدران ما و دران مافدای تو بود و هجبت الله پیش گفت کردیم ما را ابو بکر فقال للناس انظروا الی هذا الشیخ یخبر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن عبد خیر الله تعالی بین ان یوتیه من ذره الدنیا و بین ما عنده پس گفت مردم نگاه کنید بجانب این پیر خیر میدهد آن حضرت از حال بنده که بخیر کردانید خدا یتعالی او را میان آنکه بداد او از ناز و دنیا و میان آنچه نزد اوست و هو یقول و آن پیر یکید فدینا کبابا بنا و امهاتنا یعنی این چه جای گریه و تقدیر است آنحضرت از یک بنده لا علی تعیین خبر میدهد و این شیخ گریه میکند و آنحضرت تقدیر میکند فکان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هو الخیر پس بود آنحضرت مراد بر بنده که بخیر کردانیده شد یعنی آنحضرت بنده ذات شریف خود را مراد داشت و کان ابو بکر اعلم ابو بکر و انارترین و فهم کننده ترین ماین کلام را متفون علیه و عن عقبه بن عامر قال صلی الله علیه و آله و سلم گفت عقبه بن عامر که صحابی مشهور است و احوال و در مواضع متعدده نوشته شده است نماز خانه گذارد آنحضرت علی قلی احد جدمان سنین بر کتفان غزوه احد بعد از هشت سال از دفن ایشان کالمودع للاحیاء و الاموات مانند و اع کند مرزندگان را تجت رحلت آنحضرت از دنیا بود و مر مردگان را سجت انقطاع دعا و استغفار فی از ایشان و این در آخر زمان حیات آنحضرت بود و مر بصلوة نماز خانه است و این مؤیدین بصفی است که تا این بنده نماز گذاردن بر شد و از زو شافیه که قایل نیستند بدان مراد و عاست تحقیق این محبت و شرح سفر بسیار کرده شده است و درین شرح نیز در محاش گذشت ثم طلع المنبر پیر بر آمد آنحضرت منبر را فقال فی بین ایدیکم فرطت آنحضرت بدستی من بر پیش شما فرطم و فرط بفتح فاء و اگر پیش رو و منبر برای راست کردن و دلودین و پاک کردن چاه و خزان و کار سازی منزل مراد پیش رفتن آنحضرت است بدراخت برای کار سازی است و تکیه باینکات و شفاعت ایشان و انا علیکم شهید و من بر شما کواهم کواهی میدهم بر انقیاد و طاعت و قبول و عوت سلام و ان موعدکم الحوض و بدستی که وعده گاه دیدار و میقات ملاقات میان من و شما حوض کوثر است و انی لانظر الیه و بدستی من هرگز نگاه میکنم و می بینم و انی فی مقای هذا حال آنکه من در بخای خودم و انی قد اعطیت مفاقیخ ان الاوض و بدستی که من بچقیق داده شده ام کلید باقی این انشار است با لک شدن است خزان ملک ما حیه جز آن را و اما در خزان معنوی مفاقیخ آسمانی و زمین ملک است تخصیص بین ما و باقی لست لخصی علیکم ان فسر که ابدی و بدستی

الفصل الأول

این دو صحابی مال صحیح

۲
و مردگان
الک و دواع
مرزندگان
ج

من تیرسم بر شما شرک شدن و کافر گشتن شما را پس از من و لکن اخشی علیکم الدنیا ان تنافوا فیها ولیکن تیرسم بر شما دنیا را که رغبت کنید و میل کنید
 دنیا تا من رغبت کردن نفیس چیزی را نمایم که رغبت کرده میشود و روی منافست رغبت کردن در چیزی بطریق مبادات و معارضه و زاد بعضهم و زیاده و کدورت
 بعضی را و بیان این عبارت را که ققت لوا پر کش کنید میان خود و فلهلکوا پس هلاک شوید کما هلاک من کان قبلکم چنانکه هلاک شدند کسانیکه بودند
 پیش از شما متفق علیه ع و عن عایشه قالت ان من نعم الله علی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوفی فی بهی کفت عایشه بکر
 از نعمتهای خدا بر من مخصوص گردانید و آبان است که آنحضرت قبض کرده شد در خانه که آنحضرت پنهان کرد و از و اج مطهره را که نریض می در خانه عایشه کرده
 شود و فی یومی و در روز نوبت من یعنی با وجود آنکه آنحضرت در مدت مرض تا وقت وفات در خانه عایشه بود و روز وفات موافق نوبت عایشه نیز افتاد و در بین
 سحر و بخاری و قبض کرده شد آنحضرت میان سینه من و گردن من سحر بفتح سین و سکون حاسینه و اصل معنی شش است و نحو و غریش سینه زیرا که آنحضرت
 نگه داشت در آنوقت بر سینه عایشه و ان الله جمع بین دیق و رقیه عند موته و از نعمتهای خدا بر من است که خدای تعالی جمع کرد میان آب و سر من
 و آب من آن حضرت نزد موت آنحضرت این معنی همیشه نعمت و در وقت موت عظیم است که وقت منتهای برکات است یا بیان واقع میکند که حصول این نعمت
 در آنوقت بود بعد از ان بیان تقریب وجود میکند و میگوید دخل علی در آمد بر من عبد الرحمن بن ابی بکر و وی برادر عایشه بود و بیده السواک و در دست
 سواک بود و انا مسنده رسول الله و من تیکه بنده پیغمبر خدا بودم صلی الله علیه و آله و سلم فرایته بنظر البکیر پس دیدم من آنحضرت را که نگاه میکند
 عبد الرحمن که سواک در دست داشت یا سبوی سواک و عرف اندیج السواک و شایخ من که آنحضرت دوست میداد که سواک کند فقلت آخذ لك من
 کفتم من ابی بکر من سواک را برای تو فاشا دبا سده ان نعم پس اشارت کرد آنحضرت بر مبارک خود که آری بگیر فتناء و لثه پس گرفتم سواک را از دست عبد
 الرحمن یعنی دادم با آنحضرت و گرفت و کرد فاشا شد علیه پس سخت آمد سواک بر آن حضرت و قلت لینه لک و کفتم نرم گردانم سواک را برای تو فاشا دبا
 ان نعم ظینته پس نرم گردانیدم فامره پس گذرانید آنحضرت سواک را بر دندان و بر دهن و بین دیده دکه و فیها ماء و پیش آنحضرت کوزه بود که در می
 آب بود و کوزه آب خورن فعل بد دخل دیده فی الماء پر گشت آنحضرت که می در آورد و در دست خود را آب فیمسح بجمها و وجهه و يقول پس میالد برود
 دست تر بر روی مبارک خود را و میگوید لا اله الا الله ان اللوث سکاوت بدستی که مر موت را سختیاست سکره الموت بفتح سین و سکون کاف شد
 و هم و غشی دست این نیز از سکر است معنی سستی و از اینجا معلوم میشود که سکر آنحضرت کی نوع حرارتی بود عارض بدن شریف که بمسح آب اطفا آن میکردند چنانکه در کتب
 می در آید از شما که خلائی را می باشد و نسبت بحال شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم فافهم و بالند التوفیق ثم نصب یده بر ایتاده کرد آنحضرت دست شریف
 یکی با سانی موت بعد از آنچه دیدم از سستی موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فافهم و بالند التوفیق ثم نصب یده بر ایتاده کرد آنحضرت دست شریف
 خود را فعل العول پس گشت که میگوید فی الرفیق الاعلی یعنی بگردان خود و اندام در رفیق اعلی یا میخوابم در آمدن در رفیق اعلی و در روایتی آمده که فرمود آنحضرت
 الرفیق الاعلی اختیار کردم رفیق اعلی را حتی قبض و مالت یده تا آنکه قبض کرده شد آنحضرت و میل کرد و پایان افتاد دست شریف وی و در رفیق
 اعلی اقوال است بعضی گفته اند که مراد از وی انبیا رفیق که ساکن اند در اعلی عین در حضرت قدس چنانکه در حدیث دیگر واقعه شده است مع النبیین
 و الصدیقین و حسن و لک رفیقها و رفیق اسم جنس است و واقع میشود بر واحد و کثیر یا مراد اعلی و عالم ملکوت است و بعضی گفته اند که مراد رفیق
 اعلی حضرت رب العزت است و اطلاق رفیق بر وی تعالی آمده است و در حدیث آمده است ان الله رفیق یحب الرفیق فی الامر و موید این
 اراده است آنچه در بعضی اخبار آمده است که خبر نبی آمد و گفت که خدا تعالی شاق است و محیر میکند و اندر ترا در بودن و در دنیا و در آمدن اینجا فرمود آنحضرت
 اختر الرفیق الاعلی و الله اعلم و بعضی رفیق اعلی را نیز ربیشت حل کرده اند رفیق معنی نرمی کردن و سواد شدن نیز آمده است و مراد رفیق جای رفیق است
 دعاه الجاریه و عنها قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول ما من بنی یمرض الا حیین بین الدنیا و الاخره و هم اینجا
 است گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت منیت پیغمبری که بیمار شود مگر آنکه حمیرا دایده میشود میان دنیا و آخرت یعنی بدست او اختیار میشود
 که اگر خواهد در دنیا باشد و اگر خواهد با آخرت خرامد و کان فی مشکواه الذی قبض و بود آنحضرت در بیماری خود که قبض کرده شد در وی و در بعضی نسخ
 قبض فیہ اخذ تمهتة شدیده گرفت آنحضرت را سعال سخت و بجم بضم موحده و تشدید حار جهل در شتی آواز و فی الصراح بجم کل و فکی فتمت معنی قبول
 پس شنیدم آنحضرت را که میگوید مع الذین انعمت علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین اختیار میکنم صحبت با آن کسان
 که انعام کرده تو بر ایشان که پیغمبران و راست کرداران و شهبان و نیکو کاران اند فعلت انه خیر عایشه میگوید رضی الله عنها
 پس فهمیدم من ازین عبارت که آن حضرت حمیرا گردانید و این کلام در جواب تخیر کفت با تخیر شق بیرون رفتن از دنیا متفق علیه ع و عن ابن
 قال لما نقل النبی صلی الله علیه و آله و سلم جعل یقتشاه الكرب کفت انی سئامی که کران شد و سخت گشت مرض آنحضرت

این نعمت

در کوزه بقر

در اصل

گفت آنحضرت که میبوشد و میبوشش میکرد و اندر او رحمت و شدت مرض فقال فاطمة و اکوب اباه ^{فقط} گفت ای زنده و محنت پذیروی چه سختی تو فقال لیا
لیک ایاک کرب بعد الیوم یس گفت آنحضرت مر فاطمه را نیست بر پدر تو محنت و شدت بعد از امروز که در دنیا است و چون با خرت میروید آنجا همه سرور و حضور
فلما مات قالت پس چون گذشت آنحضرت گفت فاطمه در دنیا آنحضرت یا ابتاه ای پدر من آجابه و باد عاه آجابه کرد و رفت پروردگار را که
مخواند او را پیش سبکاه خود یا ابتاه مرجنه الفردوس ما واه ای پدر من ای کسی بخت برین جای اوست یا ابتاه الی جبرئیل تعاه ای پدر من بسوی جبرئیل
میرایم خبر او را و میگویم نزد وی و تعزیت میکنم نمی بقیع نون و سکون یعنی جزوت کسی رسانیدن فلما دفن قالت فاطمة یا ابا من ای پدر من بگوئی که در دفن کرده شد آنحضرت
گفت فاطمه رضی الله عنہا الطابت انفسکم ان تموتوا علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در متون یافته صحیح است و در نسخ شیخ میت التواب یا
خوش شد و خورسند نفسهای شما که بنیاد زید و بریزید بر پیغمبر خدا خاک را حتی مثلث خاک بر روی کسی دوا الهادی ۲ الفصل الثانی عن انش قال لما قدم
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المدينة گفت انش و تیکه قدم آورد آنحضرت و دینه را شادمانی کردند تا مردم تا آنکه لعبت الحبسة بحل بهم تا
که کردند حبشیدن بر بای خود چنان که عادت ایشان است حباب کبک حار حله جمع حربه بفتح نیزه خرد و دشنه و فی الصراح حربه چوب دستی و تازیانه حراب
کبر جماعت فرجا لغد و مه از جهت شاد شدن و مقدم آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم دوا بود او و دوفی دروایه الدادی و در روایت دار
ایچنین آمده است که قال گفت انش ما را بایت یوما حفظ کان احسن و لا اضوع من یوم دخل علینا فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
نزدیم من هیچ روزی را برگز که بود نیک تر و نه روشن تر از روزی که در آمد بر پیغمبر خدا در خوشی و شادمانی و بخت و مسرور و لما صلی الله علیه و آله و سلم
و ما را بایت یوما اقب و لا اظلم من یوم ما فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ندیم من روزی را زشت تر و تاریک تر از روزی که
در وی آنحضرت از حیث اندوه و مصیبت و وحشت قلب الا از حیث برکت و کمالت و نورانیت بهترین ایام در روشن اوقات بود و چنانکه فرمود و اجعل
خیر الیاس یوم الفاک فیه و فی دروایه الترمذی قال و در روایت ترمذی اینچنین آمده که گفت انش لما کان الیوم الذی دخل فیه رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم المدينة چون شد روزیکه در آمد در وی آنحضرت مدینه را احشاء منها کلشی روشن شد از مدینه هر چیزی حتی در دیوار وی فلما کان الیوم الذی ما
فیه اظلم منها کلشی پس هرگاه که شد روزی که مرد آنحضرت در وی تاریک شد از مدینه هر چیزی و ما فاضنا ایدینا عن التواب و انالقی دفنه حتی انکرنا قلوبنا
و نفیثنا یم و ما دستهای خود را از خاک تا آنکه منکر شدیم دلهای خود را و نا آشنا دانستیم او را آن میت از کم شدن صفای نورانیت که حاصل بود از مشاهده حضور آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت بقاوت حال حضور و غیبت انقطاع ما و وحی و فقدان نورانیت آن و این معنی را در رساله مرج البحرین بانی کرده شد بزانی
۲ و عن عایشة قالت لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اختلفوا فی دفنه گفت عایشه بنحافی که قبض کرده شد روح آنحضرت اختلاف کرد
صحابه در موضع دفن آنحضرت که در کجا باید دفن کرد و پس بعضی صحابه گفتند که بیکه بیاید و دفن کرد و بعضی گفتند ببدینه باید دفن کرد و در بقیع و بعضی دیگر گفتند که در
قدس باید برد که قبور انبیاء آنجا است فقال ابو بکر صمت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیئا پس گفت ابو بکر رضی الله عنه سیده ام من آنحضرت
درین باب چیزی آن چیز نیست قال گفت آنحضرت ما قبض الله نبیا الا فی الموضع الذی یحب ان یدفن فیه قبض نکرده است خدا روح پیچ پیغمبر
مگر در جایی که دوست میدارد آن پیغمبر را حق تعالی که دفن کرده شود آن پیغمبر را جای مدفون در موضع خراسه دفن کند او را در جایی خواجگاه وی دوا
الترمذی ۱ الفصل الثالث عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول و هو صحیح انه لن یقبض
فهی گفت عایشه بود آنحضرت که میگفت و حال آنکه وی تندرست بود که مرکز قبض کرده نمیشود روح پیچ پیغمبری حتی پی می مقعد من الجنة تا آنکه بنود شد
آن پیغمبر را جای نشست او در پشت ویری بقیع یا نیز آمده است یعنی نامی میداد آن پیغمبر جای نشست خود را از پشت قدم پیچو بعد از آن مجیر ساخته میشود آن پیغمبر را
بدرگاه و بیا و اگر میخواهی هم در دنیا باش و این صورت تخیل است از برای اظهار شرف و عزت انبیا در درگاه و صمدیت و الا آنهم حکم است البته شدنی است و ایشان
نیز جهان را اختیار میکنند که باطن حکم است قالت عایشة فیما قول به بنعم نون و کسر زای پیچ زول کرده شد آنحضرت یعنی نازل شد بوی ملک الموت و بقوات نیز روایت
است و در روایتی فلما زلت به نیز آمده یعنی زول کرد منیت یعنی مرکز آنحضرت و داسه علی نخدی و حال آنکه سر آنحضرت بران من بود غشی علیک به پیچ
افکنده شد بروی یعنی بهوش شد شما فاق پیتر بهوش آمد فاشخص بصره الی السقف پس بلند گردانید بنیای خود را بجانب سقف خانه که قال پیتر گفت
اللهم الرفیق الاعلی خداوند اختیار کردم رفیق اعلی را قلت اذن لا یخفنا فاکفم من اکنون که اختیار میکنند آن عالم را اختیار میکنند ما قال گفت عایشه و فیما
انه الحدیث الذی کان یحدثنا به و هو صحیح و شناختم من که این مصدق بانی خبر است که بود آنحضرت که خبر میداد ما در حال صحت فی قوله انه
له یقبض نبی قطا حق پی می مقعد من الجنة که پیچ خبر میداد در قول خود که قبض کرده نمیشود پیچ پیغمبری هرگز تا می بیند جای نشست خود را از پشت
پیتر تخیل گردانیده میشود پس این دیدن بجانب پشت بود و گفتن این سخن اللهم الرفیق الاعلی جواب آن تخیل بود و از اینجا استیناسی بان قول که مراد

برقیق اعلیٰ بشت است میتوان یافت قالت عایشه فكان آخر کلمة تكلم بها النبي صلى الله عليه وآله وسلم قوله گفت عایشه پس بود پس
 که تکلم کرد با کلمه آنحضرت این قول بود که اللهم الرفیق الاعلیٰ متفق علیه و عنهما قالت کان رسول الله بو یسبح خدا صلی الله علیه وآله و
 مسلم یقول فی مرضه الذی مات فیهِ و هم از عایشه است که گفت بود آنحضرت که میگفت در بیماری خود که فوت کرد در آن بیماری یا عایشه فلان
 احد الم الطعام الذی اکلت نجیسی ای عایشه همیشه بود من که می یافتیم در طعامی را که خورده بودیم خیر از کوفته سفیدی که زهر آلوده کرد و دانه را اگر
 چه تاثیر نکرد در هلاک برای ظهور معجزه ولیکن الی از وی باقی بود و گاه گاه ظهور میکرد و هذا اوان وجدت انقطاع البصر من ذلك السم و این وقت
 یافتن من است بریده شدن رنگ دل مرا از آن زهر و ابر بفتح سبز و سکون موحده و فتح بارک دل کذا فی الصحاح و دره موس گفته ابر بشت و کیست در
 بشت و رک کردن است و چون این متعلق است بدل باین اعتبار آنرا رنگ دل نیز گویند ظاهر حرکت الی عن سبب مقتضای آن کرد که اثر آن زهر را در وقت
 موت ظاهر کرد و انید از برای حصول مرتبه شهادت چنانکه میگویند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه باثر زهر را مرد که در غار هجرت کزیده بود و راه البصر
 ۳ و عن ابن عباس رضی الله عنه قال لما حضر رسول الله گفت ابن عباس بنحایم که حضور کرده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی محاضر
 شد او را موت مرا دایم مرض است که در آن حضور موت بود و آنروز و شب نبیه بود و وفات روز و شب نبیه واقع شد و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب
 و در خانه مردان بوده اند که در میان ایشان عمر بود رضی الله عنه قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هلموا اکتب لکم کتابا بالی ترضون
 باینکه بنویسم برای شما نوشته که هرگز نگذرد نشوید بعد از آن فقال عمر قد غلب علیه الوجع پس گفت عمر تحقیق غالب است بر آنحضرت در و و عندکم الفرائض
 و نزد شماست قرآن حسبکم کتاب الله پس است شما را کتاب خدا و سنت نیز تابع و قال انت و مفسر دینین دوست گفته اند که آنحضرت خواست که تعیین کند یکی از
 صحابه را برای خلافت تا واقع شود نزاع میان ایشان و بعضی گفته اند خواست که بیان کند محامات احکام را به تفصیل و تلخیص تا حاصل شود اتفاق بر خصوص و عمر رضی
 الله عنه خواست که تخفیف کند بر آنحضرت صلی الله علیه وآله سلم نزد سختی در بیماری و دانست وی رضی الله عنه که این حکم و امر از حضرت وی بجزم و ایجاب نبود بلکه
 برای مصلحت ایشان بود اگر بکشد مختار نبود و اگر نکند ایشان دانست و عادت مستمره بود که چون امر میکرد صحابه را به بطریق ایجاب و الزام و ایشان مرا اجتناب میکردند از
 آن میکرد است ایشان را برای و صلاح دید ایشان و اگر امری لابد و ضروری میبود میگرداشت ایشان را با ایشان و عمر دانست که شاید امری باشد شاق و سخت بر
 صحابه موجب امتحان و فتنه ازین جهت اشارت کرد که ترک آن اولی است و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز ترک کرد و این مثل است که گذشت در اول کتاب
 از فرستادن ابی هریره که بشارت دهد مردم را بر که لا اله الا الله گوید بهشت در آید پس منع کرد او را عمر تا مردم مکتبه نکنند و در عمل سست نشوند و طایفه گفته اند که این
 امر از آن حضرت ابتدا برینو بلکه نخست بعضی اصحاب از وی صلی الله علیه وآله وسلم طلبیدند که چیزی بنویسد پس اجابت کرد و رغبت ایشان را چون دید که بعضی راغب
 نیستند چنانچه عمر و هر که موافق وی بود ترک کرد کذا قال القاضي عیاض فی الشفاء و الله اعلم و بهیچ گفته است که سفیان بن علی بن اهل علم نقل کرده است
 که آنحضرت میخواست که خلافت ابو بکر صدیق را بنویسد بعد از آن ترک کرد و بجهت اعتماد بر آنچه تقدیر الهی رفته است و اعتماد بر آنکه تجا و زنجیر است که از آن مومنان
 چنانکه فرمود یابی الله المؤمنون الا بکثر چنانکه در فضل ثالث از حدیث بخاری بیاید و ادعای شیعه که مقصود کتابت وصیت برای علی مرتضی و استخلاف
 وی بود و خالی از تناقض نیست چنانکه میگویند که در غایب رخم استخلاف وی رضی الله عنه بضر قطعی ثبوت پیوسته پس دیگر چه احتیاج نوشتن است و تمام این
 بحث در باب مناقب علی بیاید و اختلاف اهل البیت و اختصموا پس اختلاف کردند انسانی که در خانه بودند و خصومت و جدال و بیچاره بودند و فتنه
 من یقول قریبوا لکتاب لکم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس بعضی از ایشان کسی بود که میگفت نزدیک گردانید یعنی اسباب کتاب را که
 بنویسد برای شما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و منهم من یقول ما قال عمر و بعضی از ایشان کسی بود که میگفت آنچه گفت عمر فلان الکفر و اللغو و
 الاختلاف قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قوموا عینی پس چون بپا کردند ناک و خروش و اختلاف گفت آنحضرت بخیرید
 و دور شوید از من و لفظ بفتح لام و عین میخیزد مفتوحه و سکون آن نیز طوطا و حله او از یا و از مبهم که فهم کوه نشود قال مجتهد الله گفت عید الله که راوی حدیث
 است از ابن عباس فکان ابن عباس یقول پس بود ابن عباس که میگفت ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله همه مصیبت چیزی است
 که در میان آمد میان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بین ان یکتب لهم فلان الکتاب و میان آنکه بنویسد ایشان را آن کتاب را اختلاف فهم
 و لفظهم از جهت اختلاف ایشان و آواز و خروش ایشان کاشکی اختلاف و لفظ میگرداند تا چیزی می نوشت که سبب هدایت میشد و رزیه بروزن خطبه
 از راه جماعت و فی دوایه سلیمان بن ابی مسلم الاحول و در روایت سلیمان که یکی از ثقات و ائمه ایشان است و روایت میکند از وی
 سفیان بن علی بن عیینه این چنین آمده است که قال ابن عباس یوم الخميس و ما یوم الخميس روز پنجشنبه و چه غریب است روز پنجشنبه
 آنچه واقع شده از مصیبت غریب در آن اشارت میکند بآن روز پنجشنبه که قضیه مذکور در وی واقع شده بود بکی بپیر کرد ابن عباس بر یاد آن

روز پنجشنبه یا دیگر حال مرض آنحضرت و وفات وی صلی الله علیه و آله و سلم حق بل و معه الحصى خدان گریه کرد که زگر و اشک وی سنکریزها را که در آنجا افتاده بودند قلمت یا ابن عباس و ما یوم الخبیس گفت من ای ابن عباس حیت روز پنجشنبه و چه حال دار و دو چه واقع شده در وی ظاهر عجارت و کثرت که قائل ابن سلیمان احوال باشد و نه چنین است بلکه قائل ابن سعید بن جبیر است که سلیمان احوال را و نیت از وی و وی را و نیت از ابن عباس چنانکه از بیاق کلام بخاری ظاهر میشود قال کنت ابن عباس استند بوسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حجه سخت شد با آنحضرت در وی فقال ایونی بکف اکب لکم کتابا لی یضلوا بعده ابدای گفت آنحضرت بیارید مرا شانه شتر یا کوفته را بنوسیم برای شما کتابی را که هرگز گمراه نشوید بعد از وی همیشه گفته اند این عجارت بظاهر در آن نمیکرد که مراد گنایت احکام باشد و مفصلا و اند علم فتیله و دعوی پس نزاع و کشاکش کردند و اختلاف نمودند و لا یضغی عند بنی قنازع و منی باید و منی سزد و در پی پیغمبر نزاع و اختلاف ظاهر بیاق کلام در آنست که این کلام ابن عباس است که در میان حدیث ادراج نموده و بعضی گفته اند که کلام آنحضرت است فافهم فقا لوما شانه اجماع پس گفتند بعضی صحابه حیت شان او و چه شده است او را آیا مخطوطه پریشان شد است کلام او سبب مرض و این الحار است بر کسی که میگفت بنوسید یعنی چرا منع میکنید از نوشتن خیال میکنید که مخطوطه شده است کلام ابن عباس اعتقاد آنحضرت او نتوان کرد و بهر چه معنی فحش و هندیان نیز آمده و می آمد و این نیز منتهی است از آن حضرت بگذارید که بنوسید و کلام مجهول بر استفهام الحار است مستقدرا در بعضی روایات حرف استفهام مذکور نباشد مقدراست فافهم استفهموه استفهام کنیز از وی و بهر سبب که چه میفرماید و چه غرض دارد و فذهبوا بودند و نعلیه پس رفتند صحابه و خواستند که باز گردانند کلام را بر وی فقال دعونی ذمرونی بگذارید مرا ببینید مرا این شور و غوغا کردن خالک افافیه خیر مما ندعونی لکيه پس این حالتی که من در انجم از مراقبه حق و توجه بقای و سبانه بقای بهتر است از آنچه شما در آن میخوانید مرا بسوی آن از نزاع و خلاف و لفظ فافهم مثلث پس چون در گذشتند ازین گفتگو امر کرد آنحضرت ایشانرا سبه خصلت فقال اخرجوا المشرکین من جوف العرب بیرون آرید مشرکان را از جوف عرب معنی این جزیره عرب در اول کتاب در باب السوسه گذشت است و اخرجوا الوغد و جائزه و سید و انعام کنید بر اهل یمن که از امر او ملوک تر دشمنانید و از آنکه بخند و کشید ایشان را خواه مسلمان باشند یا کافر بنحوی ما گفت آنچه هم بماند آنچه من نودم که جائزه میدوم ایشانرا و سکت عن الثالثة و خاموش ماند آنحضرت از خصلت سیدم او و قاطعا فتنسيتها یا گفت آنحضرت پس من فراموش کردم گفته اند که سیوم تجیر حبش اسامه است که آن حضرت در تنه اسبابان بود و در ثانی آن بپارشد یا منق از قبر پرستی است چنانکه فرمود و کبریه قبر را بعد از من مانند تنی که پستیده میشود قال سفیان هذا من قول سلیمان گفت سفیان بن عیینة این سخن که سکوت کرد یا گفت که من فراموش کردم قول سلیمان احوال است متفق علیه و عن انس قال قال ابوبکر لعمری الله عننا بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از انس است که گفت گفت ابوبکر عمر را بعد از وفات آنحضرت انطلق بنا الی ام ایمن برادر ابوسوی ام ایمن بقیع هجره و میم که مولا آنحضرت بود و بورا است از پدرش رسیده بود و زوجه زینب حارثه و والده اسامه بن زید بودند و زودها کما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی زودها تا زیارت کنیم ام ایمن را چنانکه بود آنحضرت که زیارت میکرد ام ایمن را فلما انتهینا الیهما بکثرت پس چون رسیدیم بسوی ام ایمن بکثرت ام ایمن ازین عبارت ظاهر میشود که انس نیز همراه ابوبکر و عمر شد و در بعضی نسخ انتهیا بلفظ تنه غایب یعنی رسید ابوبکر و عمر فقال لاهما ما یبکیک پس گفتند ابوبکر و عمر چه چیز را بید ترا بچه سبب در گریه آمدی تو اما تعلین ان ما عند الله خیر لرسول الله آیا نیدای تو ام ایمن که چیزی که نزد خداست از درجت و ثواب بهتر است مرغمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقالت انی لا ابکی انی لا اعلم ان ما عند الله خیر لرسول الله گفت ام ایمن که من گریه نمی کنم از جهت این که من میدانم که آنچه نزد خداست بهتر است مرغمیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لکن ابکی ان الوحي قد انقطع من السماء ولیکن میگویم ازین جهت که وحی بر تحقیق منقطع شد نزول وی از آسمان فیهجهما علی البکاء پس انکس و شورانید ام ایمن با این کلام وی ابوبکر و عمر را بر گریه بخیلا یکیان مهاجر گشتند ابوبکر و عمر که گریه میکنند با ام ایمن رواه مسلم و عن ابی سعید الخدری قال خرج علينا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فیه گفت ابوسعید بیرون آمد بر ما آنحضرت در بیماری خود که مرد در وی و منی فی المسجد و حال آنکه ما در مسجد بودیم عاصبا و اسه بخوفه سبه سر مبارک خود را بجا مرعصب بجامه سر بستن و عصابه سر بستن و حرقه پاره جامه زده حتی اهوی نحو المنبر تا آنکه میل کرد و آنحضرت بسوی منبر فاستوی علیه پس برآمد بر منبر و اتبعناه و پیروی کردیم ما آن حضرت را و همراه وی رفتیم تا منبر قال گفت آنحضرت و الذی ففنی بیده انی لا نظری الی الخوض من مقامی هذا سکنه بان خدا که بقای ذات من در دهمت قدرت اوست بدرستی من می بینم نبوی عوض از بجای خود که ایستاده ام ثم قال ان عبد اعرضت علیه الدنیا و زمینها بهتر گفت آنحضرت که بنده از بندگان عرض کرده و نموده شد بر وی دنیا و آیش آن فاختار و الاخیر پس برگزید آن بنده آخرت را بر دنیا و در روایات

آمده است که جبرئیل آمد و گفت یا محمد فرمان می شود که اگر خواهی در دنیا باش و خزان دنیا را بتو بسپاریم و کوه بار برای تو از طلا و نقره سازیم باش و ثوابی و در جنتی که نزد ما تراست از آن کم کنیم و اگر خواهی نزد ما بیا آنحضرت سرفرو داد و گفت و می گویند که از موالی آن حضرت یکی حاضر بود عرض کرد یا رسول الله چند روز همین جا باش که از دولت تو ما برخورداریم و بیا سائیم آن حضرت نگاه بجانب جبرئیل کرد و فهمید که مقصود چیست و گفت همان خواهیم که آنجا بیایم عرض کرد چون آن حضرت قصه آن بنده را گفت فلم یفطن لها احد غیر ابی بکر پس در نیافت و زیرکی نکرد و مر این کلمه را و فهمید مقصود را جز ابوبکر صدیق یفطن بفتح تحتایه و سکون فاجز کات ثلثه طافطنت و انا شدن و زیرکی نمودن و فهمیدن مقصود از کلام غیر فلان و فتنه عینیه پس روان شد اشک از دو چشم ابی بکر رضی الله عنه فبکی پس گریه کرد و گفت قال بل نقدیک بالاماننا و امهاتنا و اقمینا و اموالنا پس رفت که عاشق صادق جمال محمدی بود بلکه فدای تو می کرد اینم پدران و مادران و جانهای خود را و مالهای خود را یا رسول الله قال گفت راوی نعمه بطیستر فرود آمد آن حضرت از منبر فقام علیه حتی الی شاعره پس نایستاد آن حضرت بر منبر تا روز قیامت و این احسن برآمد آن حضرت بود بر منبر صلی الله علیه و آله و سلم و آه الدادینی و یحیی بن عباس قال لما نزلت گفت ابن عباس هنگامی که فرود آمد سوره اذ جاء نصر الله و الفتح دعا رسول الله خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه فاطمه زهرا را پیش خود فال بخیث الی نفسی گفت آن حضرت رسانیده شده است بسوی من خبر موت من یعنی این سوره که مخبر است بآمدن نصر و فتح الهی و درآمدن مردم در دین اسلام و امر الهی تعالی من بتسبیح و تحمید و استغفار مشغول است به تمام شدن کار خانه دعوت و توجها استعداد سفر آخرت و رجوع بدرگاه عزت فبکث پس گریه کرد و فاطمه رضی الله عنها ثابت شدند این سخن بر فراق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تبکی فانک اقل اهلی لاجل بی گفت آن حضرت بغاطه نغمی زیر که تو خن تین اهل بیت منی در زنده هستی و در یابنده مرا یعنی تو بعد از من پیش از همه می میری و بمن میرسی و الم فراق را بسیار غمی منی و آنچنان بود که فاطمه زهرا بعد از آن حضرت بقول صحیح شش ماه رحلت کرد و بقول هشت ماه و بعضی سه ماه و دو ماه نیز گفته اند و بقول هفتاد و نه فصحک پس بغاطه چون خبر دور رسیدن بان حضرت رسانیده کرد و فرآها بکخص اذ واج النبی پس دیدند فاطمه را بعضی از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حال و گفته اند که مراد بعضی از واج عایشه است رضی الله عنها چنانکه در بعضی روایات بصریح آمده است ولیکن ظاهر لفظ این حدیث در تعدد است فکلن پس گفتند آن بعضی از واج یا فاطمه را یا ناک بکیت ثم فصحک امی فاطمه و بدیم ما ترا که اول گریه کردی پسترنده کردی این چه بود فال گفت اخبرنی انه قد بعیت الیکه نفسه فبکیت گفت فاطمه بد رستی آن حضرت خبر داد مر که رسانیده شده است بوی خبر موت وی پس گریه کرد و فاطمه قال لا تبکی فانک اقل اهلی لاجل بی فصحک و در بعضی روایات آمده است که فاطمه خبر داد بحقیقت حال و گفت این سریت میان من و میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر نمیدهم بان هیچ یکی را بعد از آن خبر داد بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و آنحضرت نیز بوی پوشیده و پنهان گفته بود و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذ جاء فی الفتح و جاء اهل الیمن و فی که آمدی دادن خدا و فتح کردن که آمدن اهل یمن که ابوموسی اشعری و کرده او باشند رضی الله عنهم مقصود تفسیر قول تعالی است که فرمود و رایت الناس یدخلون فی دین الله افواجا و اعلام بلکه مراد بناس اهل یمن اند بعد از آن مرح اهل یمن کرد و فرمود هم ارفی افشده ایشان یعنی اهل یمن نرم و تنگ است دلهای ایشان که نیست از سرعت اجابت و قبول احکام و تاثیر از قوایع تذکر و مواعظ و سلامت از غلظت و قساوت و الايمان بمان و ایمان یمنی است که از یمن آمده انا رست بکمال اهل یمن در ایمان و اطاعت و انقیاد به جنت مبالغه و در مح و غایت و الحکمة بما ینبذ و علم و حکمت که عبارت از معرفت حقایق شیا و احوال آنهاست نیز یمنی است و نسبت تمام یمن در و انا رست با آنچه سوال کرد ابوموسی رضی الله عنه از احوال مبدا و معاد و حقایق و معارف ابتدا آفرینش چنانکه در کتاب بدء الخلق گذشت و بعضی گفته اند که نسبت دادن ایمان و حکمت به یمن بحسب آنست که ایمان از که پیدا شده و که از تهامه است و تهامه از یمن است و بعضی گفته اند که این کلام را آن حضرت در تبوک گفته که بجانب شام است و که مدینه از آنجا بجانب یمن است پس مراد مدح که مدینه است پوشیده مانند سیاق حدیث در آن است که این کلام در مرض خود فرموده مگر آنکه گویند راوی این کلام را به تقریب فکلن یمن درین حدیث دیگر آورده ذکر کرده و الله اعلم و ابو عبیده گفته که مراد بدان انصارند که در اصل از یمن اند پس نسبت کرده شد ایمان و حکمت بایشان به جنت مبالغه و در مدح و صاحب فتوحات می حدیث انی لاجد نفس الا یمن من جانب الیمن یا یمنی حاصل کرده که تخیس و تعریج آنحضرت از کرب و مصیق معاذ اجل شرک از جانب انصار حاصل شده و الله اعلم و آه الدادینی و یحیی بن عباس قال انها قالت و روایت از عایشه صدیقہ رضی الله عنها که وی گفت یعنی نزد آن حضرت و اداساه یعنی وای در و سر من ظاهر اسر عایشه در و می کرد پس می کرد بران بعضی گفته اند که مراد بران است و اشارت کرد بدان نبوت خود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذلک لعلوکان و انا یمنی و تو ای عایشه اگر واقع شود من زنده باشم فاستغفرک و اذ عیالت پس طلب از من گم برای تو و ما گم تر از فالت عایشه و انک لکله ای مردن محبت و انا یمنی

بفتح شمله و ضم آن در اصل بمعنی مردن و هلاک شدن و قتلان و له یاء و دست است و مراد اینجا موت است و ذکر مرض نیز یاد نمودت میدهد و این کلمه بعین طور بر زبان جاری
 نرود محنت و مصیبت میروبی آنکه معنی حقین مراد باشد و الله انی لا اظنک تخب مو فی عایشه خطاب بجنبت کرد و بجهت ناز و دنیا ز می که در میان ایشان بود
 گفت بخدا سوگند بدستی من بخان می برم ترا که دوست میداری می خواهی تو مرا فلو کان ذلک پس اگر واقع شود مرا که من اظلال آنچو هو ملک معبر
 بعضی از ولحک بر این میگردی در آخر همان روز عروسی کننده بر بعضی از زنان خان فی الصراح عرض اعراض نشانی کردی و جماع کردن در روایت و حدیث
 از اعراض است و از تفرس نیز آمده بعین معنی یا بمعنی در آخر شب فرود آمدن مقصود است که مرا فراموش می کنی و بدیدگان می پردازی و در مردنم این ناله نه
 از رفتن جانست و از یار جدا می شوم این ناله از آنست و فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم بل انا و اربابنا بکذا رای عایشه ذکر و سر خود را و یاد
 کردن مرگ خود را و مشغول باش بدر و سر من و ذکر موت من که من از عالم می روم و تو بعد از من بسیار زنده خواهی بود و این معنی را آنحضرت بوحی دانست بعد از آن تقریب
 ذکر موت خود را و از خلافت ابو بکر صدیق نقل کرد که واقع شد فی است و درین خوش کردن دل عایشه و بشارت دادن او را باین دولت و نعمت نیز نیست فرمود
 و لقد هممت و اوددت شک راوی هست ان ارسل الی بکی و ابنته و هراثینة تحقیق قصد کردم و خواستم که بفرستم کسی را بسوی بی بکر و سپردی
 بدان عبد الرحمن است که پسر شیدا ابو بکر و شفیق عایشه بود و احمد و وصیت کنم ابو بکر را بخلافت و ولی عهد خود گردانم او را ان یقول القائلون و بعضی
 الممنون از رحمت ترس و گراست این که بگویند گویند کان که ما سرا و از یریم بخلافت یا از ز و کنند از ز و کنند کان کاشکی فخلیفه باشیم ثم قلت یا بنی الله پسر
 کفتم من بادل خود را و دار و خدایتعالی از خلافت غیر ابی بکر و بدفع المومنون و دور می کنند مسلمانان از او بدفع الله و یا بنی المومنون یا بر عکس عبارت مذکور
 فرمود پس ازین جبت نه طلبیدم و وصیت کردم و دستم که خلافتان واقع شد فی نیست و در واقع هم چنان شد که آن حضرت خبر داد و واه البخاری
 و این حدیث اول دلیل است بر خلافت ابی بکر بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عنما قالت رجیع الی رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم ذات یوم من جنازه من البقیع گفت عایشه رضی الله عنها باز برگشت بسوی من آنحضرت روزی دفن جنازه از بقیع که مقبره مدینه است و بعد از آن
 و انا اجد صد عا پس یافت مرا آنحضرت و حال آنکه من می یابم در و سر را و انا اقول من میگویم و او اساه قال گفت آن حضرت بل انا یا عایشه بلکه من
 میگویم ای عایشه و اربابنا قال و ما ضلک لومنت قبلی ففسلنک و کفنتک و صلیت علیک و دفنتک گفت آنحضرت و چه زیان می کند ترا
 عایشه اگر بمیری تو پیش از من پس بشویم من ترا و کفن کنم ترا و نماز بگذارم بر تو و در کور کنم ترا قلت کفتم من الکافی قلت هر آینه گویا که من طالب و مخاطب تو
 و الله فو فعلت ذلک لرجعت الی بیف بخدا سوگند اگر می گردی تو آنرا بر آئینه باز می شتی بسوی خانه من فوسست فهد بعض ضائلت پس عروسی می کرد
 تو در خانه من بر بعضی زنان تو فنبیت رسول الله پس بشیرین کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثم بدی فی وجهه الذی مات فیه
 سینه آغا کرده شد و در و آنحضرت که فوت کرد و در وی و واه الدارمی و عن جعفر بن محمد عن ابیسان رجل من قویش دخل علی ابی علی
 بن الحسین روایت میکند امام جعفر صادق از پدر بزرگوار خود که امام محمد باقر است که مروی از فریض در آمد بر پدر وی که امام علی بن العابدین بن امام شهبه حسین
 علی بن ابی طالب است رضی الله عنهم و سلامه علیهم جميع فقال لا اجد ثلک عن رسول الله گفت آن مرد آیا حدیث کنم ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم قال علی چند شاعن الی الفاسم گفت امام زین العابدین بی حدیث کن ما را از ابی القاسم که کنیت آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم قال لما
 مرض رسول الله هنگامی که بیمار شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انا جبرئیل آمد و او را جبرئیل علیه السلام فقال پس گفت جبرئیل یا محمد ان الله
 ارسلک الیک بدستی که خدایتعالی فرستاده است مرا بسوی تو کنی بمالک از جهت گرامی داشتن مرا ترا و شتر بمالک و بزرگ داشتن مرا ترا خاصه ثلث
 در حالی که این تکریم و تشریف مخصوص است بتو ایسا لست عما هو اعلم به منک میسر شد ترا از چیزی که وی تعالی دانم ترا است بآن چیز از تو بقول کیف تجدک
 می گوید خدای تعالی چگونه می یابی تو خود را و چیست حال تو قال اجد فی یا جبرئیل مثل معنوما گفت آنحضرت میا هم خود را ای جبرئیل عکین یا جدی فی
 مکر و با و میا هم خود را اند و کین شاید که این غم و کرب از جهت است و دین بود که چه واقع خواهد شد بعد از وی ثم جاءه الیوم الثانی پسر ترا جبرئیل آنحضرت را
 روز دوم فقال له ذلک پس گفت مرا و آن سخن که روز نخست گفته بود فد علیه النبی صلی الله علیه و آله و سلم که در اول یوم پس در کرد جبرئیل
 جواب داد و آنحضرت جای جواب داده بود نخستین روز ثم جاءه الیوم الثالث فقال له کما قال اول یوم و رد علیه که در علیه و جاء معه ملک
 یقال له اسمعیل و آمد با جبرئیل فرشته که گفته می شود او را اسمعیل علی مائة الف ملک که موکل است بر صد هزار فرشته کل ملک علی مائة الف ملک هر
 فرشته از آن موکل بر صد هزار فرشته و گفته اند که این اسمعیل صاحب همای و نیاست و در حدیث ذکر ملک الموت نکرد از جهت ظهور آن و علم بدان مآت و اند که
 ملک الموت بعد از آمدن جبرئیل و آن ملک در آمده حاضر شده باشد و سیوطی در کتاب المجابک فی اخبار الملایک از بیعتی در کتاب و لایل آورده که چون روز سیوم
 فرود آمد جبرئیل و با وی ملک الموت بوده یا هر دو فرشته بودند و هر دو که او را اسمعیل میگویند موکل بر صد هزار فرشته و هر فرشته از آن موکل بر صد هزار فرشته فاستقام

[illegible]

که گفته شد و قبایل جمع قبیل است بمعنی اولادیک پدر و قبیل در اصل بمعنی کاسه سراسر است و قبایل اجزای وی اسم قبایل عرب ازینجاست و بالاتر از همه شعب است بقوله
 ابن مسعود بعد از آن عمارت بعد از آن بطن بعد از آن خندومی بمعنی قبیل است کذا فی الصلح ۹ الفصل الاول عن ابی هریرة قال النبی صلی الله علیه و آله
 وسلم قال الناس تبع لقریش فی هذا الشأن کنت آنحضرت مردم تابعان و پس روانند قریش را درین کار مسلمهم تبع لمسلمهم مسلمانان مرد متابعان
 اند مسلمانان قریش را و کافرهم تبع لکافرهم و کافران مردم تابعانند کافران قریش را و مسلم و کافر عرب است پوشیده نماند که ظاهر این سیاق حدیث
 آنست که مراد باین شان دین باشد و وجود او عداوت قریش است و وادامند درین و پیشوای مردم اند و رایان و کفر پس مسلمانان اتباع مسلمانان ایشان باشند
 و کافران اتباع کافران و عرب انتظار میرود و اسلام قریش را چون کفر فتح شد و قریش در اسلام آمدند عرب فتح فوج آمدند و در اسلام چنانکه سوره
 اذا جاء نصر الله و الفاتح بان میکند مقصود بیان تقدم و ریاست ایشان است در عهد اسلام و جاہلیت و لیکن فضل و شرف باعتبار اول است نه ثانوی مگر اگر مراد
 بیان مطلق ریاست باشد خواه بحسبین یا باعتبار دنیا و در جاہلیت نیز بلیت الله و مناصب وی از سادانت و سعادت و رفادت و جز آن در قریش بود و غیر
 ایشان و بعضی گفته اند مراد باین خلافت و امامت است چنانکه در احادیث آمده است و مراد است مردم به تبعیت قریش و اگر خلافت و ریاست نیست
 ایشان نور زدن فایده آن نداده و متفق علیه ۲ و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر مردم
 تابعان قریش اند در نیکی و بدی یعنی در اسلام و کفر چنانکه تقریر کرده شد و رواه مسلم و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یزال
 هذا الامر فی قریش کنت آنحضرت همیشه می باشد امر خلافت و قریش یعنی می باید که در ایشان باشد و جایز نیست شرعاً عقد خلافت بر غیر ایشان و برین مسند
 شد جامع و در زمین صحابه و باین محبت کردند صاحبان با انصار ما بقی منهم ایشان و امام که باقی باشد از ایشان و دو کس جز خلیفه یا ازین دو خلیفه باشد و دیگری
 تابع و این باطل است و الا امر خلافت بدو کس انتظام نمیکرد و متفق علیه و عن معاویه قال مصعب رسول الله گفت معاویه شنیدم پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم یقول می گفت ان هذا الامر فی قریش برستی این امر فی خلافت در قریش است لایعاد یم احد الا که الله علی وجهه دشمنی ندارد
 ایشان هیچ کس مگر آنکه بر روی افکند او را خدا تعالی یعنی غوار و مخدول گرداند ما اقاموا الدین و امامی که بر پا دارند قریش دین را و تائید و ترویج کند احکام دین و شریعت
 را و اگر این گفتند بیرون آید این امر از ایشان و مستحق عزل گردند و بعضی گفته اند که مراد بدین معناست اطلاق دین و ایمان بر نماز آمده است و در روایت دیگر
 آمده است ما اقاموا الصلوة و بعضی گفته اند که مراد ترغیب و تحریص ایشان بر اقامت صلوته و تربیت تحریف با که اگر اقامت نکنند شاید که این امر از دست برآید و
 مردم بایشان غالب آیند و او الهیادی و عن جابر بن سمرة صحابی است و پدر وی خواهر نازده سعد بن ابی و تاس است نقلت از وی که گفت که میگذشتند که دکان
 بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس آنحضرت مسح کرد رخسارهای ایشان را بعضی را یک رخساره و بعضی را بیهوده و رخساره بجهت شفقت و رحمت و مسح کرد و دیگر رخساره را پس بود
 آن رخساره بهتر و روشن تر از رخساره دیگر قال مصعب رسول الله علیه و آله و سلم یقول لا یزال الاسلام غریزاً الی اثني عشر خلیفه کنت
 شنیدم آنحضرت می گفت همیشه باشد اسلام کرامی و از هجده تا دوازده خلیفه کلام من قریش همه ایشان از قریش اند و فی دوله لا یزال امر الناس ما ضیامنا
 حولهم اثني عشر رجلاً کلام من قریش همیشه باشد کار مردم گذرنده و برفق عدل و انتظام رنده و امام که والی شوند ایشان را دوازده مرد که بهر ایشان از قریش
 اند و فی دوائه لا یزال الدین قائماً حق تقوم الساعة همیشه می باشد دین تا آنکه قائم شود قیامت او یکون علیهم اثنا عشر خلیفه کلام من قریش
 یا آنکه باشد برایشان دوازده خلیفه بهر ایشان از قریش متفق علیه و در بعضی طرق این حدیث آمده است که و ابوبکر لا یلیث الا علیاً و ابوبکر درنگ نمیکند که از آن
 اشکال کرده اند درین حدیث که ظاهر از وی آنست که دوازده خلیفه بعد از آنحضرت باشند و بر پی یکدیگر متصل که مستقیم شود بدیشان امر دین و عزیز گردد
 بوجه و ایشان اسلام و جاری گردد و بعد الت ایشان احکام با آنکه شدت نمیدهد بآن آنچه واقع است در وجود زیرا که هستند در ایشان از امرای جویز
 و فاضل از بنی مروان که مدوح نیست طریق ایشان و محمود نیست سیرت آنها و نیز در حدیث صحیح آمده که الخلفاء بعدی ثلثون سنة ثم یصیر لکافضوا
 و اتفاق کرده اند علماً بر آنکه بعد از سی سال خلفا نمینهند بلکه ملوک و امرا اند و اختلاف کرده اند در توجیه این اشکال بر اقوال اول آنکه مراد دوازده نفس
 است که قائم شدند بعد از آنحضرت بسلطنت و امارت و انتظام پذیرفت بایشان ملک و سلطنت بی نزاع و اختلاف در ظاهر امور مسلمین و رعایا اگرچه
 بعضی از ایشان جابر و خارج از دایره عدل و احسان بودند و واقعاً احوال در زمان ولید بن یزید بن عبد الملک بن مروان که دوازدهم است اجتماع
 آوردند بر وی مردم و قتیله مردم و وی هشتم نزد یک چهار سال بعد از آن ایستادند بر وی و کشتند او را پس منتشر شد فتن و متغیر گشت از آنرو به احوال
 این چنین گفته است قاضی عیاض مالکی و استحسن کرده است شیخ ابن حجر عسقلانی و گفته است که ظاهر ترین اقوال درین حدیث و راجح ترین معنیها
 در وی این قول است و گفته است که مراد این است آنچه در بعضی طرق صحیح این حدیث و انعقد است که کلام بجمع علیه امر الناس و باجماع انقیاد
 و اطاعت و اتفاق است بر بیعت آنها که مگر است به هم باشد و حدیث وارد در مع و ثنائی ایشان نیست بدین و عدالت و حقانیت که ازین جهت

که انتظام و اجتماع و اتحاد و کلمه است و خلافتی که حکم کرده است حدیث بانتهای آن ناسی سال خلافت گبری است که خلافت نبوت است و این خلافت امارت است
 و شایع است قول به تمثیل ابراهیم از خلفای راشدین چنانچه خلفای عباسیه میگویند اگر چه بجای آن است انتهی پوشیده نماند که این قول خالی نیست از عدم
 طایفه بیاق حدیث که فرموده است لایزال الاسلام غریز اولاد لایزال الدین قائما اگر چه ملایم است بروایت دیگر که لایزال امر الناس با ضیاء حدیث
 صریح است در مرجع ایشان بصلاح دین و ظهور حق و قوت اسلام در زمان ایشان بعد از ایشان و الله اعلم ثانی آنکه مرا و خلفای عادل و امرای صالح
 اند که منق اسم خلافت اند بحقیقت ولیکن لازم نیست که بعد از آن حضرت در پی هم متصل باشند شاید که این عدد تمام شود تا زمانی اگر چه تا قریب قیام
 ساعت است باشد تورپشتی گفته که راه راست دین حدیث و بر چه درین معنی ورود یافته همین است ثالث آنکه مرا و وجود ایشانست بعد از موت محمد
 و این خبر است از خبر صادق از آن حال و در حدیث دیگر آمده است که چون میر و همدی ملکت میشوند پنج مرد از اولاد سبط اکبر یعنی امام حسن مجتبی پسر مالک
 میشوند پنج مرد از اولاد سبط اصغر یعنی امام حسین شهید پسر وصیت میکند از ایشان مردی را از اولاد حسن پسر مالک شود بعد از وی و لدوی و تمام میکند
 آن عدد و دوازده مرتبه کدام از ایشان امام عادل هادی حدیث و این توجیهی نبوده است اگر حدیث دارد و در وی صحیح باشد و روایت کرده شده است از
 ابن عباس در وصف همدی که گفته گشته که میگرداند حق تعالی بوجود وی غم و اندوه و بر میگردد و اندک بعد وی هر جور نوحه و بعد از آن والی امر میشود
 بعد از وی دوازده کس در صد و پنجاه سال پسر منتهی میشود و از آن پنج اگر مرد وجود این عدد است در عصر واحد که اتباع و اطاعت میکند مگر با طایفه و
 مؤید است آنچه واقع شده است نزدیک است که باشد بعد از من خلفا و بسیار شوند و مقصود آنحضرت اخبار است یا عاصب فتن که بعد از وی ظاهر خواهد
 شد تا آنکه در کربلا دوازده خلیفه باشند و مرا و آنست که امر دین منظم خواهد بود و اسلام غریز این زمان و درین زمان اختلال خواهد پذیرفت و در
 توجیهات سابق معنی آن میباشد که در زمان دولت این دوازده منظم باشد و بعد از وی خلل این است آنچه ذکر کرده اند شرح این حدیث و الله اعلم
 برادر رسول ۶ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غفرا و غفرا لله غفرا بکسر غین موحدا و غفرا بضم غین و ابو ذر غفاری
 رضی الله عنه از دست دعا کرد و آنحضرت ایشان را فرمود و بایمزد خدا تعالی ایشان را و احتمال دارد که اخبار باشد از معصرت آلئ ایشان را و اسلام نیز هم
 قبیل است که نسبت بوی اسلمی میکنند سالها الله صل کند ایشان را خدا تعالی یعنی معامله کند با ایشان بخیری که موافق باشد و ایدانگذاشتن را و دعا کرد
 ایشان را باین دعا زیرا که ایشان اسلام آوردند بی حرب و این نیز احتمال جزو دارد و عصیت بضم عین و فتح صا و حمله و تشدید یا عصت الله و رسول الله صیت
 که خدا را و رسول خدا را و آن قبیل است که قرار بر بیرون کشند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دعا میکرد در ایشان در قوت و این اخبار است قطعا و
 احتمال دعا دارد و این ناظر است و آنکه تا قبل از نیر خبر باشد متفق علیه و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غفرا و غفرا لله و سلم غفرا
 و الا نضا و جهینه بضم جیم و فتح ما و سکون یا و ضربه بضم میم و فتح زای و سکون یا و نون و اسلم و غفرا و اشجع بفتح حظه و سکون شین و مجیم
 موالئ این بر قبیل یا موالئ من اند یعنی ناصر و محب و برین تقدیر موالئ بفتح یا و مشد جمع موالئ است در روایت کرده شده است موالئ بفتح میم و کسر
 لام با تون یعنی بعضی از ایشان دوستان یا رسی دهندگان بعضی اند لیس لم موالئ دون الله و رسول الله صیت مرا ایشان را محب و ناصر خدا و پیغمبر
 وی متفق علیه ۸ و عن ابی بکره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غفرا و غفرا لله و سلم غفرا و جهینه بضم جیم و فتح زای و سکون یا و نون و اسلم و غفرا و اشجع
 فرمود این قابل بهتر اند از بنی تمیم از جهت سبق اسلام و حسن آثار ایشان و از بنی تميم غریب در صحیح بخاری روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم ایشان را فرمود بشارت بادشاه را ای بنی تمیم پس ایشان گفتند بشارت ای چیزی مباد که یعنی از دنیا یعنی معلوم شد بشارت چیزی مباد که ما محبت
 بشارت موقوف باشد پس آنحضرت در غضب آمد و روی با شعری آورد و گفت اشعر بشارت بادشاه را ای اشعری قبول کن بشارت را چون قبول کردند
 بنی تمیم چو این سخن از بنی تمیم از غایت احتیاج و اضطرار و بی طاقتی و میل بدینا بودند اندک و کفر و انکار و از بنی قبیله جزیلای غریب از شدت و جفا در کتب سیرت
 ایشان مفعول است که چنان گفت عفا الله عنهم و من بنی عامر و من الحلیفین بنی اسد و غطفان و بهترند از دو حلیف که بنو
 اسد و غطفان اند بفتح غین و طاء و حمله و این دو قبیله حلیف یکدیگرند که بر تها و ن و تها صر یکدیگر سوگند خورده بودند چنانکه عادت عرب بود متفق علیه ۹
 و عن ابی هریره قال ما ذلک لب بنی تمیم عند ثلث سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم يقول لهم گفت ابو هریره همیشه ام
 که ده ست همدارم من بنی تمیم را از آن باز که سه فصلت یا سه کلمه شنیدم آنحضرت را که میگفت برای ایشان سمعته يقول شنیدم آنحضرت را که میگفت
 هم اند امتی علی الذجال کی آنست که ایشان یعنی بنی تمیم سخت ترین است مندر و جبال با کفار و جدال و نزاع و تحجب قایل و جلاء صدقات
 گفت ابو هریره دوم آن که صدقها و زکوة ای ایشان فقال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم هذه صدقات
 قومنا این صدقات قوم است پس ایشان را اضافت کرد بخود و قوم خود و اندک بیت تشریف و مکرم ایشان و کائنات سبیه بفتح سین حمله و

که موعده و تشدید تخانیه منهم خدا عایشه سیدم آنگه بود و جاریه بنده از ایشان نزد عایشه قال تعقیها فانها ولد اسمعیل می گفت آنحضرت
آزاد کن ای عایشه او را زیرا که وی از اولاد اسمعیل است یعنی از عرب است و عرب اولاد اسمعیل اند اگر چنین صفتی شکرست در میان سایر عرب و
مخصوص نیست به بنی تمیم و لیکن با وجود این مدین کلمه عنایتی و تشریفی است و ازین حدیث معلوم میشود که جایز است بندگان عرب و برده ساختن ایشان
متفق علیهم ۱۳ الفصل الثانی عن سعد بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من یرود هوان قریشا هان الله رواه ابی نعیم
ابن وهاب از آنحضرت که گفت کسی که خواهد خواری قریش را خوار کرد و اند او را خدا بتعالی خواهد انعم یا بشند یا غیر آنکه اگر انعم اند خدا بر است و اگر غیر آنکه باشند از جهه
انتساب ایشان بنحضرت رسول و شرف و فضل ایشان باین نسبت رواه الثومذی ۲ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم اللهم اذق اول قریش نکالا گفت آنحضرت خداوند چشایند می پیشینان قریش را عذاب فاذا ذاق اخرهم نوالا
پس چنان پیشینان ایشان را بخشش مال بفتح عقوبت کردن و سزای عمل دادن چنانکه دیگران عبرت گیرند و نوال عطا و احسان کردن و مانا که مراد بکمال
بخشیدن قریش از خواری و رسوائی و قتل و هرب سبب کار کردن بر رسول خدا و بنوال آنچه حاصل شد اولاد ایشان را از عزت و دولت و ملک و امارت
بیرون از حد بیان و عبارت رواه الثومذی و عن ابی عامر الاشعری عم ابی موسی اشعری است از کبر صحابه است گفته شد روز حنین و
امیر بود بر طلب او طاس و چون خبر قتل وی رضی الله عنه آنحضرت رسید سلی الله علیه و آله و سلم دست برداشت و دعا کرد و گفت خداوند
بگردان او را فوق بیاری از بندگان خود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نعم الحی الامد و الامشرون یقوبه است
اسد و اشعریان اسد بفتح حظه و سکون سین پدر قبیل است ازین که ایشان را بنام او میخوانند و از برای نیز میگویند و از و شنوده نیز میگویند انصار هم
از اولاد او و اشعری لقب عمرو بن حارثه اسدیت و حسی نیز پدر قبیل است ازین ابوموسی اشعری و قوم او از اولاد او و ایشان را اشعرون گویند
و اشعرون بحدف یا نسبت نیز میگویند لایفون غلغلات یکریز و در جنگ که روی کشش میشود و لایغولون بفتح یا و ضم زین مجر و حیانت میکنند
هم منی و انا منهم ایشان از من اند و من ایشان مقصود بیان اتحاد و داد است رواه الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابی قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا اذا ذل الله فی الارض گفت آنحضرت از داند و خداست در زمین انصار ذکر او ایشان را بنام
یا حجت است ایشان باین لقب یا از برای تشریف چنانکه نامة اسد از حجت بودن ایشان ضرب خدا اهل نصرت وی و رسول وی و بعضی گفته اند از داند یعنی
اسد الله که شیر معرکه جلالت و شجاعت اند و یونان اسد ان یضوم میخوابند مردم که فرو نهند ایشان را در مرتبه و یایی الله الان یوضوم و یایی به
و میخوابد خدا مگر آنکه بالاتر و بلندتر از مرتبه ایشان را و یاتین علی الناس نعمان یقول الرجل و هر آینه باید بر مردم زمانی که بگوید مردی یالت ای کان از داند
و یالت ای کانت از داند ای کاش میبود پدر من از قبیل از داند و ای کاش میبود مادر من از داند یعنی مرتبه از داند چنان بلند بود که مردم بر ایشان رشک
برند و آن در برند که کاش با هم از داند میبودیم رواه الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن عمر بن حصین بضم ح و فتح صاد و علقین از
مشاهیر صحابه است اسلام آورد در سال خبیر یا ابوهریره و سی سال بر سر تباری افتاده بود چنانکه قوت ایشان و نشستن نداشت و ملائکه روی
سلام میکردند و دوستی از دستان وی درین حال بر سر قاضی رسید و گریه کرد و گفت مری که جزو هم ترا از حال خود خنده کنی لایک بر بارت من می آید
و سلام میکند و من میخوم سلام ایشان را زینهار تا من ننده ام این معرفاش کنی شاید که رشک ترا قال ابی البقی گفت عمران مرد پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم و هو یکره ثلثة احواء و حال آنکه آنحضرت ناخوش میداشت سه قبیل را ثقیف که حجاج بن یوسف ظالم مشهور از اجناس و بنی حنیفه
که سبک کذاب از اجناس بود و بنی امیه که عبید الله بن زیاد که مباشر قتل امام شهید حسین بن علی رضی الله عنهما از ایشان بود کذا قیل و عجب است ازین قایل که
نیزید ما گفت که امیر عبید الله بن زیاد بود و هر چه کرد و بامر وی و رضای وی کرد و باقی بنی امیه بعد از کارهای خود تقصیر نکرده اند یزید و عبید الله را
چگونه در حدیث آمده است که آنحضرت در خواب دید که بوزنهار بر سر تشریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بازی میکند و تعبیر آن بنی امیه کرده دیگر
چیز بسیار است چه گوید رواه الثومذی و قال هذا حدیث غریب ۶ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی
ثقیف کذاب و مبرر ثقیف شخصی است که کذاب است و شخصی دیگر است که پاک کننده مردم خواهد بود و ظلم و جور بر بزرگواران و کسر موعده و سکون
تخانیه قال عبد الله بن جهمه تابی حارثیت ثقه گفت در تعین کذاب و مبرر قال الکذاب هو المختار و گفته میشود یعنی علی میگویند که مراد بکذاب تجار بن ابی
عبید بضم مین و المبی هو الحجاج بن یوسف و مبرر حجاج ظالم مشهور است و قال هشام بن حسان تبشیریدین که ثقه است و از انکه حدیث شنید ازین
و ابن سیرین و ابو داود علم الناس بحديث حن و بسیار بزرگست انحصوا ما قتل الحجاج صبا و اثم و ضبط کرده اند آنچه کشته است حجاج بچس و بزند در معرکه فبلغ ما ثقه الله
و عشرین الفا پس رسیده است عدد ایشان صد و بیست هزار را و ای آنچه دهر که کشته و گفته اند که برآرد از زندان وی و بیخا به هزار کس و زندان او را

سقف بنود دواء الزمذی و روی مسلم فی الصحیح بن قتیل الحجاج عبد الله بن زبیر و روایت کرده است مسلم در صحیح خود بنحی که گفت
عبد الله بن زبیر را قالت ام سلمه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حدثنا ان فی ثقیف کذابا و مبیرا کنت امارت ابی بکر رضی الله عنه
الکذاب بنی است که آنحضرت حدیث کرد و مارا که در ثقیف کذابی بود و مبیری اما الکذاب فرمایند اما کذاب پس دیدیم او را و اما المبیع فلا الکذاب
الا اباه و اما مبیع پس کما ن میسریم ترا که آن خطاب بحجاج کرد و مسیحی تمام الحدیث و سر انجام است که بیاید تمام حدیث فی الفصل الثالث
احوال حجاج مشهور است احتیاج بذکر آن نیست و اما مختار بن ابی عبید بن مسعود ثقیفی در روی از اجداد صاحب بود و ولادت مختار در سال هجرت است
و نیت او را صحبت و روایت و در اول مشهور بود و بعد و فضل و خیر و میگوید که باطن او برخلاف آن بود تا آنکه جدا شد از عبد الله بن زبیر و طلب مارت کرد
و رغبت در دنیا نمود و ظاهر کرد باطن را از فساد رای و بطلان عقیده تا آنکه ظاهر شد از وی شیا کبیره که مخالف دین باشد و میگوید که دعوی بنو ت
نزول و وحی کرد و الله علم و بود پدر وی امیر در اسلام در زمان عمر رضی الله عنه و بود مختار در صحبت عم خود و ملازمت میکرد او را و در عقیده صحیح و محبت
با اهل بیت رضی الله عنهم بعد از آنکه سخت کوشه عداوت داشت با ایشان و مشهور بود بدان و بعد از شهادت امام حسین رضی الله عنه اظهار محبت کرد
و کینه شندی که بلا از یزید بیاورد و عالمی را از ایشان کشت میگوید که این همه از برای طلب دنیا و طلب مارت بود تا آنکه در سنه سبع و نین در مارت محصب
بنی الزبیر کوفه گشته شد و علما او را از کذابان می شمردند و این حدیث را که در صحیح من ثقیف کذاب و مبیع بر روی و بر حجاج حمل میکنند و الله اعلم و عن جابر قال قالوا
کف جابر یقتل صحابه یا رسول الله احوقنا بنال ثقیف سوخت ما را تیرهای ثقیف بنال کبیر حجج نبل بفتح و سکون فادع الله علیه پس دعا کن خدا را بر ضرر
ایشان قال اللهم اهد ثقیفا کف خداوند راه راست بنا ثقیف را دواء الزمذی ۸ و عن عبد الرزاق ۱۰ ایتیت از عبد الرزاق بن همام که
از اعلام امت و اعیان ملت صاحب نقصان کثیره بود و روایت کرد از وی احمد بن حنبل و یحیی بن معین عن ابیه از پدر خود که همام بن نافع است
عن مینا کبیر میم و سکون تخانیه مد و قصر تابعی است ضعیف مولی عبد الرحمن بن عوف عن ابی هریره قال کنا عند النبی کف ابی هریره بویه
ماز و بنجر صلی الله علیه و آله وسلم فجاء و جل احسبه من قیس پس آمد آنحضرت را مردی که کما ن میسریم او را از قیس که نام قبیلہ است بفتح قاف
و سکون تخانیه و بین جمله فقال پس گفت آمدن دیا رسول الله العن حمیرا لعنت کن حمیرا کبیر حاء مظهر و سکون نیم و فتح تخانیه که نام قبیلہ مشهور
است از زمین فاعرض عنه پس روی کرد اندید آنحضرت از آن مرد و در حلقه من الشق الاخری پیر آمد آنحضرت را از جانب دیگر فاعرض عنه پس
اعراض کرد از وی ثم جاءه من الشق الاخر فاعرض عنه فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم و هم الله حمیرا پس گفت آنحضرت رحمت کن
خدا تعالی حمیرا افواههم سلام دهنهای ایشان سلام است و ایدیم طعام و دستهای ایشان طعام است یعنی سلام میکنند بر مردم بدشهنای خود و طعام
میدهند و ما بدشهنای خود یعنی جامع صفت تواضع و سخاوت اند که اصل کحارم و محارم در ادای حقوق الناس است و هم اهل امن و ایمان و ایشان
خاندان امن و ایمانند دواء الزمذی و قال هذا حدیث غریب لا یخرجه الا من حدیث عبد الرزاق و گفت ترمذی این حدیث غریب
نمی شناسم ترا که از حدیث عبد الرزاق و روی عن مینا هذا حدیث مناکبی و روایت کرده پیش ازین مینا حدیثهای منکر اگر چه عبد الرزاق گفته
و قوی اما مینا ضعیف است ۶ و عنه و هم از ابی هریره است قال قال لی النبی صلی الله علیه و آله وسلم من انث کف گفت آنحضرت ترا انک
قبیلہ تو قلت من دوس کفم از دوس بفتح و ال و سکون و او و بین جمله در آخر قال ما کنت ادعی ان فی دوس احد افیده خیر گفت آنحضرت بنود من
که کما ن بر من که در قبیلہ دوس هیچ کی باشد که در روی نکلی آود را اینجا منقبت است مرا بی سوره ما و ذمت مرد من را که اگر او بریره بنودی در وی خیر بنودی
دواء الزمذی ۱۰ و عن سلمان قال قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تبغضی قفقار و دینک روایت است از سلمان
فارس رضی الله عنه کف گفت مرا آن حضرت دشمن مدار مرا پس جدا شوی از دین خود قلت کفتم من یا رسول الله کیف ابغضک و بک مد اما الله
چگونه دشمن دارم ترا و حال آنکه بتو راه راست نمودن را خدا تعالی بغض داشتن را ترا چه معنی دارد و قال تبغض العرب فتبغضی گفت آنحضرت
دشمن داری تو عرب را پس دشمن داری مرا دشمن داشتن تو مرا با این معنی است که عرب را دشمن داری ظاهر از سلمان به جهت عجمیت و فارسیت پس
وی کبری و سواد بی عرب بدیه بعضی اعراب میشد باشد بغض خود چه صورت دارد و صورت بغضی باشد پس آنحضرت او را نکا داشت که احقر میگوید
احتیاط نماید تا بحقیقت بغض نکشد که آن به بغض من میگفت فافهم دواء الزمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ۱۱ و عن عثمان بن رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من غش العرب لم یدخل فی شفاعتی و لم تنله مودتی کسی که خیانت کند عرب را و خیر خواهی نکند ایشان را یا ظاهر کند خلا
آنچه مضمر دارد و کینه و زودبانی در نیاید شفاعت من نرسد او را و سی من و دواء الزمذی و قال هذا حدیث غریب لا یخرجه الا من حدیث حصین بن
عمر نمی شناسم ترا که از حدیث حصین بن عمر بن حارثه و ولیس هو عندنا اهل الحدیث بذاته القوی و نیت وی نزد اهل حدیث

آنچنان قوی ۱۲ و عن ام الحری بنی ففتح ما و کسر او ای همان هر دو محتایه ساکنه تابعیه است مولای طلحه بن مالک که از صحابه است قالت سمعت مولای
 یقول قال گفت ام الحری شنیدم مولای خود را که طلحه بن مالک است می گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من اقرب الساعه هلاک العرب
 انزل علیک ترویک یا من قیامت است هلاک شدن عرب و او الهزمی ۱۳ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم الملك فی قریش و الفضاء فی الانصاء و گفت آنحضرت خلافت و پادشاهی در قریش است و قضا و انصاء را است مراد نقابت است چنانکه در او
 نقبا از انصاء ساخته بود و بعضی گفته اند که نه بلکه مراد قضا بمعنی مشهور است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مخازن بقصد میر فرستاد و الاذان فی
 الحبشه و بانگ نماز گفتن در قوم حبشه است چنانکه بلال رضی الله عنه موزن آن سرور بود و الا مانعه فی لاذه و این کر قن و این ساختن و رقیله از دست
 یحیی الیمین میخواست آنحضرت از وین را که قبیله است از یمین که ذکر ایشان در احادیث سابق گذشت معصوم و آنست که می باید که این مناصب را در یمین اقام کرد و
 از ایشان ساخت و فی دایه موقوفه و در روایتی این حدیث موقوف است بر ابی هریره و او الهزمی روایت کرده از اترندی و قال هذا صحیح گفت
 اترندی روایت این حدیث بطریق وقف صحیح تراست از روی ساینده معنی حدیث موقوف در مقدم معلوم شده الفصل الثالث عن عبد الله بن مطیع
 روایت میکند عبد الله بن المطیع قرشی عدوی از سادات قریش و فرسان ایشان عن ابیه از پدر خود مطیع که صحابی است و نام وی عاصی بود آنحضرت او را مطیع
 نام کرد و قال سمعت رسول الله گفت عبد الله شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول یوم فسخ مکه می گفت یوم فسخ که لا یقتل فرقی صبرا
 بعد هذا یوم الیه یوم القیمه کشته نشود هیچ قریشی بحبس و بشد و معرکه بعد از این روز تا روز قیامت بعضی گفته اند که مراد بنی قریش است بصبر و بعضی گفته
 معنی آنست که کشته نشود و سبب ارتداد و زیراکه یافته شدند بعضی که کشته شدند بصبر و او مسلم ۲ و عن ابی نوفل معاویه بن مسلم از تابعین است روایت
 دارد از ابن عباس و ابن عمر روایت کرد از وی شعبه قال رایت عبد الله بن الزبیر علی عقبه المدينه گفت دیدم عبد الله بن زبیر را بر عقبه که واقعه است
 در راه مدینه اضافه عقبی مدینه باین جهت است و الا عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه در کعبه بود که حجاج ظالم او را کشت و بردار کشت قال گفت معاویه بن مسلم فجعلت
 قریش تمر علیه و الناس بر کشته قریش که میگذرند بروی و مردم دیگر حتی مو علیه تا آنکه کشت بوی عبد الله بن عمر فوقف علیه پس ایستاد و این عمر بر سر
 ابن زبیر که بر او بود فقال پر گفت ابن عمر السلام عليك ابا حبيب السلام عليك ابا حبيب سلام بر تو با کشت و انجیب
 کنت عبد الله بن زبیر است بضم خا و مجه و فتح موحده اولی و سکون تخانیه اما والله لقد کنت اهاک عن هذا اما والله لقد کنت اهاک عن هذا
 اما والله لقد کنت اهاک عن هذا بار کفت دانا و آگاه باش بر این به تحقیق بودم من که باز میباشم ترا ازین کار مراد کار خروج بدعوی خلافت است
 که عبد الله بن الزبیر کرد که بریزید بیعت نکرد و در کعبه نشست و ولایتها در تخت تصرف خود آورد و پیچید بر و ان بعد از زبیر و بعد الملك بعد از مروان پس
 عبد الملك حجاج را بر سر وی بمکه فرستاد و حجاج او را کشت و سر او را مدینه منوره فرستاد و حجاج او را کشت و برادرشید و نیزه نیزه شکر را بخواب کرد و ان
 مدینه و قتل اهل آن که آنرا واقعه حره گویند فرستاده بود و همان شکر بمکه آمد تا عبد الله بن زبیر را کشت درین میان نزد عالم رفت پس این عمر گفت که من را
 ای ابا حبيب ازین معاملت میکردم و منع مرا قبول نکردی تا آخر کار با بنی کشتید مقصود ازین بیکر و صاف است بر حال ابن الزبیر و تشیع و طاعت است بر بنی حجاج
 ظالم اما والله لقد کنت ما علک صواما قواما و انا و آگاه باش بخدا سوگند بر این به تحقیق بودی تو روزه داشتی و روزه خیز آورده اند که وی رضی الله عنه روز
 بیاریداشت و تمام شب بیدار میبود و صلا للهم صل و پیوند و احلن کند و مرغویان و قرأتان را اما والله لامة انت شهرها لامة سوء دانا
 و آگاه باش بخدا سوگند بر این به امی که تو بدترین آن امی با عتقا و ایشان بر آینه امت بدی است و فی دایه لامة خیره و در روایتی بجای لامة سوء لامة خیره یعنی
 امی که تو شر ایشان است خیر است این هر دو روایت آمده و نودی گفته که روایت جمهور لامة خیر است و روایت لامة سوء خطا و تحیف است و ظاهر نیست که در این
 از حیث روایت است یا از طریق اگر از حیث روایت است فلا کلام اگر از طریق درایت و محبب معنی است این موقوف بر تشخیص معنی این دو عبارت است
 و خالی از تخلف نیست و آنچه ظاهر میشود آنست که معنی روایت اولی آنست که امی که تو در کمان ایشان و اعتقا و ایشان از جلا انشاری امت بدی است که این چنین
 کسی را که توئی از انشار گویند معنی روایت ثانی آنست که ترا که این امت بد میداند ایشان امت خیرند شاید بطریق تعریف و استنزه است ولیکن معنی اول ظاهر
 تراست و با وجود آن حکم کرده اند که آن خطاست شاید که از حیث روایت است و الله اعلم ثم نفذ عبد الله بن عمر بر سر رفت و گذشت ابن عمر را
 فبلغ الحجاج موقف عبد الله فحمله پس رسید حجاج را ایستادن ابن عمر و گفتن و می این سخن را فاصلا الیه پس فرستاد حجاج کسی را بوسی ابن عمر فأنزل عن
 حذیه پس فرمود آورده شد ابن زبیر از حجاب وی که بر دار کشیده بود بران جند کبر جم و سکون ذال معجه تده درخت فالحی فی قعود الیه و پس انداخته
 شد در کورهای بیودان قبور بود و آن در که متعازف نیست که در آن زمان بوده است تا حکم کرد حجاج که در جای بزند و بیندازند که در آنجا
 بود و باشد و الله اعلم ثم اودسل الی امه اسماء بنت ابی بکر پسر فرستاد حجاج کسی را بوسی مادر ابن الزبیر که اسماء بنت ابی بکر است که بیاید

الفصل الثالث

در کعبه از روی زبیر

تجدون فيكم احدا من اصحاب رسول الله پس ميگویند و نگاه کنید آیا می باید به میان شما هیچ یکی از اصحاب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیکم کاف خطاب و در روایتی فهمیم ضمیر غایب و در قرین دیگر همه جا فهمیم است فوجد الرجل فیفزع طمس پس باقیه میشود و مردی از اصحاب ففتح کرد و میشود برای ایشان ثم یبعث البعث الثاني بعد از آن فرستاده میشود و لشکر دیگر یعنی در وقت دیگر فبقولون هل یسلمون و آتی اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم آیا هست میان ایشان کسی که دیده است اصحاب آنحضرت را از اینجا معلوم میشود که در تابعین دیدن ایشان کافی است چنانکه در صحابه دیدن آنحضرت معتبر است و بعضی گفته اند که در صحبت دیدن کافی است اما در تابعیت صحبت و ملازمت میباشد چنانکه در تواتر اولی آمد و مگر آنکه دیدن با صحبت مراد باشد فیفزع طمس اینجا فبقولون نعم مذکور نیست اکتفاء من رای ثم یبعث البعث الثالث فقال انظروا هل ترون فیهم من رای من رای اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس گفته میشود نگاه کنید آیا می بینید در میان ایشان کسی را که دیده است آنرا که دیده است یاران آنحضرت را در اینجا ففتح لهم هم ذکر نکرد و فریاد بگویند البعث الرابع بهتر میباشد فرستادن شکر چهارم و در مرتبه چهارم ففقال پس گفته میشود انظر نگاه کنید هل ترون فهم احدا یا می بینید در ایشان هیچ یکی را ای من رای احد ای اصحاب النبی که دیده است کسی را که دیده است یکی را که دیده است اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فوجد الرجل فیفزع له پس یافته میشود و مرد پس فتح کرده میشود و مراد او که این همه مقلد است دین حدیث چهار مرتبه مذکور شد اصحاب و تابعین و اتباع و در روایتی از صحیح بخاری نیز در حدیث خیر القرون چهار مرتبه واقع شد است ۴ و عن عمران بن حصین صحابی مشهور جل از احوال می در مواضع متعدده مذکور شد و عنقریب در فصل ثانی از باب مناقب قریب مذکور شد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر امتی قرنی بهترین امت من اصحاب منته الذین یلوهم بعد از ایشان بهترین امت من آن کسانی اند که متصل اند با ایشان که تابعین باشند فلوهم که تبع تابعین اند بعد آنکه قرن جماعه از اهل زمان که متقارب و متقارن باشند در امری از امور واضح اینست که مضبوط و معتبر در آن عذی معین از زمان نیست زیرا که قرن آن حضرت که صحابه با نذا صد و ده سال باقی بودند و حقین تابعین سده نماند هفتاد سال باقی بودند و قرن اتباع تابعین از آنجا تا حدود و وسعت شصت سال و در بنیوقت ظاهر شد بدعتها پیدا شد اشیای صحیح و برداشتند فلاسفه سرنامی خود را و کشادند معتزله زبانها را و متمسکینند اهل علم بقول خلق قران و متغیر شد احوال و فاحش گشت اختلافات و نقصان پذیرفت احکام سنت روز بروز و ظاهر شد مصداق قول عجز صادق ثمان بعد هم قوما یشهدون و لا یشهدون پس بدعتی بعد از این سه قرن قومی خواهند بود که کوایی میدهند و طلب کوایی کرده نمیشوند از اینجا معلوم میشود که کوایی دادن پیش از طلب کردن مذموم است یا اشغال می آرند که در حدیث دیگر آمده است که بهترین کوایان کسی است که کوایی دهد پیش از آنکه طلبیده شود کوایی از وی و وجه جمع میان این دو وجه آنست که ذم در جانی است که معلوم است شاهد بودن او آنجا کوایی دادن پیش از طلب ضایع است و محمول است بر غرض و ملح در جانی است که معلوم نیست پس خبر میدهد که من شاهدم تا در وقت استیذان نزد قاضی آمده شهادت دهد یا حدیث شهادت پیش از سوال مبالغه است و در ادای شهادت و سرعت اجابت بعد از سوال چنانکه میگویند و کوایی کسی است که پیش از سوال دهد یا ذم محمول بر کسی است که اهل شهادت نیست یا محمول است بر شهادت زور یا ذم و حقوق ناسل است و در حقوق الله آن نیز اگر مصلحت درسته و کتمان نباشد و بعضی گفته اند که مراد شهادت اینجا سوگند است یعنی سوگند بدو غمی خود پیش از آنکه کسی ایشان را سوگند دهد و سوگند از ایشان طلبد چنانکه در روایت دیگر آمده و یخوفون و لا یؤمنون و خیانت میکنند و این گرفته نمیشوند و اعما و در دهن خود برایشان و مراد آنست که خیانت ایشان ظاهر باشد و فاحش چنانچه اصلا محل امانت نماند و اگر بنا که واقعه اعتبار ندارد و بیند دون و لا یخون و ییمان میکنند با خدا و بسرنییرند از او و یظهر فیهم السمن کبریین و فتح میم و پیدا میشود و ایشان فریبی یعنی فریبی که از توسع در اکل و شرب و تنعم و ترفه در آن پیدا آید خلق و جمعی بود و بعضی میگویند که مراد همین در احوال است و مراد آنست که دعوی میکنند چیزی را که ایشان نسبت از کمال و قیمت مراد ایشان از شرف و تکریم گرفته اند که مراد جمیع مال و غفلت از دین یا توسع در اکل و شادوب است و فی دعایه و یحلفون و لا یحلفون و سوگند میخورند و سوگند داده نمیشوند فحق فی رواية لمسلم عن ابي هريرة ثم یخلف قوم یحبون السمانة یفتح سین پسر ایشان می آیند که وی که دوست میدارند فریبی را و در بعضی روایات آمده است که سبقت میکند شهادت یکی از ایشان برین او را و سبقت میکند برین او شهادت او را و مقصود هر صل و دست بر شهادت زور و بدین کار و قلمب میالات بدین و دیانت چنانکه کاهی آنرا میکند و کاهی این را الفصل الثانی عن عمره فی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما موا اصحابی فافهم خیا و کمر کرامی و ارید یاران مرا زیرا که بدستیکه ایشان نیکترین و برگزیدگان شما اند و خود در آنجا که مصحاب و ملازمان دیکاه و حاضران کاه و بی کاه و تربیت یافتگان علم و عمل و حال اویند و اگر ملازمت و مصاحبت نکرده باشند نظار کیان حال و مشاهد طاعت با کمال ویند شیخ ابو طالب کی حجت الله علیه گفته که بیک نظر که بر جمال مصطفی افتد چیزی نماید که کادی که دیکه از ابا ربیعان و خلوات نه نماید و نکشاید

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايتهم الذين يسبون اصحابي فقولوا لعن الله على منكم وقتيكم به بينكم انما في راك دشنام
 ميکنند اصحاب مرا پس بگوئید لعنت خدا و دوری از رحمت او با و برین فعل بد شما و درین حدیث اشارت است بآنکه اگر لعنت بر فعل کنند بزرگوار تر دیک با حقیقا باشد
 رواه الترمذی ۲ و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لعن الله من سبني ثم سبني
 بکینه سمعت من ابی عن اخلاف اصحابی من بعدی پس مردم پروردگار خود را از حال اصحاب بن بعد از من فاجحی الی پس می فرستاد بسوی من
 یا احمد ان اصحابک عندی بمنزلة الجوارح فی السماء امی محمد اصحاب تو زود من بجای ستارگان اند در آسمان بعضها اقوی من بعض بعضی از این
 ستارگان قوی تر و روشن ترند از بعضی و لکل نود و هریک را نوری است فمن اخذ بشئ مما هم علیه من اختلافهم پس کسی که گرفت بچیزی یعنی تعلیمی و علمی از آنچه
 ایشان بر آن چیزند از اختلاف ایشان در مسائل علم فقط و عندی علی هدی پس آنکس نزد من بر راه راست است چنانکه فرموده است اختلاف امتی رحمة قال
 گفت عمر بن الخطاب و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اصحابی کالجوارح فبما هم افدتهم اهدیتهم اصحاب من بمنزلة ستارگان اند که بآنها
 راه یافته میشود پس هر کدام ایشان که اقتدا کنند و پیروی نمایند راه راست میباید چنانکه اشارت کرد بقول خود و لکل نور پس هدایت بر قدر علم و فقهی است
 که نزد اوست با وجود تفاوت مراتب آن و ازین معنی بیچ صحابی خالی نیست البته علم دین و شریعت نزد وی هست و اگر در بعضی مواضع محبت بشیریت
 و خطا نه بر طریق ثواب رفته باشد چنانکه یعنی و خلاف امام برحق و زید باشد از جهت عدم عصمت و در خصوص آن حکم اقتدا درست نباشد و ابتدا
 نیاید و آن مستثنی و خارج بحث است فافهم و بالله التوفیق رواه دین ۱۶ باب مناقب ابی بکر الصدیق رضی الله عنه احادیث در
 مناقب فضایل وی رضی الله عنه از صحاح و حسان و ضعاف بسیار وارد شده و بعضی محدثان بر بعضی از آنها حکم بوضع کرده اند بجهل است ان انما
 للناس عامة و لا بی بکر خاصة خدا تعالی بجای میکند مردم را عام و مرا بکر را خاص و حدیث ماصب الله فی صدری شی الا و صبیته فی صدری ابی بکر زینت در
 من چیزی از خفایا و معارف مگر آنکه بریختم من آنرا در سینه ابی بکر و حدیث کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا اشتاق الجنة قبل شعبة ابی بکر
 بود آنحضرت چون اشتاق میشد بسوی بهشت می پرسید پسری او بکر را و حدیث ان الله لما اخار الارواح اخار روح ابی بکر خدا تعالی بیکامیکه اختیار میکرد و روح
 را اختیار کرد و روح ابی بکر را گذاشت چون عهد الین الی شرازی فی سفر السعادة و گفته است که بطلان آن معلوم است بدیهة عقل انتهی و شاید که آن از جهت بهشت
 که لازم می آید فضیلت ابی بکر بر قمانه خلق از نبیا علیهم السلام و جزا ایشان و لازم می آید مساوات او با سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم و لازم می آید
 آنچه خارج است از دایره عقل و عادت پوشیده نماند که ابواب تاویل غیر مسدود است اگر صحیح بود و باشد احادیث و حدیث ان الله یحب للناس ما یرضون
 الشریعة از انس آورده و گفت رواه الخطیب و ابونعیم و ابن حبان فی الضعفاء و حکم کرده است ذهبی بوضع آن و بعضی حسن گفته اند و حکم آنرا درست و بکر را در
 و در احیاء العلوم نیز آورده و الله اعلم الفصل الاول عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ان من الناس علی فی
 حصته و ما له ابی بکر گفت آنحضرت بدرستی از عطا کننده ترین مردم بر من در صحبت خود و مال خود ابوبکر است و عند البخاری ابابکر واقع شد
 بالف و این بقا عده نحو موافق تر و ظاهر تر است و ابوبکر بود و نیز جایز است و توجیه او در شرح مذکور است و لو کنت متخذ اخلیلا لا اتخذت ابابکر خلیلا
 و اگر بود من گیرنده دوست خالص جانی را هرگز نمیکرفتم ابوبکر را اینچنین دوست و لکن اخوة الاسلام و سودنده و لیکن برادر صریح بحقی مسلمانی است
 و محبت آن باقی است و خلیل از خلقت است بضم فامعنی صداقت و محبت متحمل یعنی درآینده در باطن قلب محب که داعی است بسوی اطلاع محبوب بر سر
 محب یعنی اگر روا بودی مرا که گیرم دوستی از خلق باین صفت که محبت او در درون دل من می آید و مطلع میبود بر سر من ابابکر را اینچنین دوست نمیکرفتم که لایق و قابل
 این صفت است و لیکن نسبت مرا محبوب باین صفت مگر حق سبحانه و محبت من خلق را بر ظاهر دل من است و آگاه نیست بر سر من جز حق تعالی و توانا که از خلقت باشد
 بیخ فامعنی حاجت یعنی اگر میکر فتم دوستی که رجوع میکردم بسوی در حاجات خود و اعتماد میکردم بر وی در حاجات خود ابابکر را میکر فتم و لیکن اعتماد من در جمع امور و رجوع
 من در همه احوال بخداست عز شأنه و دوست چهار و ملازم من دین معنی اقرب و انسب است بیاق حدیث و لیکن قوم حکم کرده اند که معنی اول اوجه و اولی است
 فافهم لا ینقین فی المسجد خوفا الا خوفا ابی بکر باقی داشته نشود در مسجد هیچ روزی در دیوار مکر روزی که در دیوار ابوبکر است و خوفا یعنی دو خا عجب
 و او در میان آن روزی که گذاشته میشود در دیوار تا در دشنامی در خانه درآید و در دیوار با و گذرد و در خانه ای که ملاصق مسجد شریف بود با و گذر با بوده که از راه آن
 مسجد می در گذشت ناخواه میگرداند از آن مسجد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آنجا پنهان فرمود که همه خوابسته شود و الا خوفا ابوبکر نگرید و تفضیلا و این
 در آخر خطبه بود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواند و گفته اند که در بیجا تعریف است بخلاف صدیق رضی الله عنه و سد مقاله دیگران درین باب و چون مردم
 حکم کردند درین باب فرمود من این کار را از پیش خود نگرفته ام مگر بامر خدا عز و جل و در روایتی آمده است که عمر رضی الله عنه در خواست کرد که در دیوار خانه خود
 روزی که گذارد که نظر کند بر رسول خدا در هنگامی که می درآید مسجد پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گذارد اگر چه مقدار سوزن باشد و فی و این

لو كنت متخذاً خليلاً غيري لاناخذت ابا بکر خليلاً اگر بودم من گیرنده خلیل جز پروردگار من هرگز نمیگرفتم ابا بکر را خلیل متفق علیک به بدانکه حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری گفته که به تحقیق آمده است درین باب احادیث بطرق متعدده که بظاهر متخالف میباشند این حدیث مذکور را که در باب ابی بکر آمده است رضی الله عنه از کجمله حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سید ابوبکر که بجانب مسجد بود و بکر باب علی را و روایت کرد این حدیث را احمد و نسائی و مسند او قوی است و روایت کرد طبرانی در اوسط به نقل ثقات که صحابه جمع شدند و گفتند یا رسول الله امر کردی سید ابواب اصحاب و فتح کردی باب علی را گفت آنحضرت من نسبت ام و نکشاده ام بلکه خداست و کشاد و من امر کرده شده ام سید ابواب جز باب علی و همچنین روایت کرده احمد و نسائی از ابن عباس و ابن عمر و گفت شیخ ابن حجر و هر یکی ازین احادیث صالح است مرحمت را لایستیا که متعارض شده اند بعضی از آنها به بعضی وقت گرفته بدان و گفت که این جزی حکم کرده است برین حدیث که وارد شده است در شان علی رضی الله عنه بوضع و تحکم کرده بر بعضی طرق و میبخت مخالفت می احادیث صحیح را که وارد شده اند در شان ابی بکر رضی الله عنه و گفت وضع کرده اند این را و افاض در معارضه آن وارد کرده است شیخ ابن حجر بر این جزی در حکم کردن وی بوضع این حدیث بحد توهم معارضه وی بحدیث ابی بکر و گفته است که حدیث علی را طرق کثیره است بعضی ازمان بحد صحت رسیده است و بعضی به ترتبه حسن و معارضت میان این حدیث و حدیثی که وارد شده است در شان ابی بکر نیست و وجه توفیق آنست که امر سید ابواب و فتح باب علی را اول امر بود و نزد بنا مسجد و بود علی را رضی الله عنه درمی جانب مسجد که می درآمد و می برآمد از آن و تحقیق نصبت رسیده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود علی را رضی الله عنه در بنیادین مسجد را جنب هیچ کی مکرمن و تو و امر سید خوات گیر خواهی ابی بکر رضی الله عنه در آخر امر بود در مرض آنحضرت که باقی مانده بود از عمر شریف وی و دو سه روز و دلیل برین سخن امنیت که وارد شده است که چون امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید ابواب جز باب علی آمد حمزه بن عبد المطلب بعد از آنکه ظاهر شد از وی در امثال امرادنی توقیفی و هر دو چشم وی رمد داشت و آب میرفت از آنجا و گفت یا رسول الله بیرون کردی هم خود را و در آوردی این عم را گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ای عم من امر کرده شد من باین و مرا درین اختیاری نیست پس بدگر حمزه در قصه است شده که این مقدم بود زیرا که حمزه رضی الله عنه در غزوه احد شهید شد و در روایتی آمده است که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و گفت و می فرستاد حضرت رب العزت جل شانہ بسوی موسی علیه السلام تا مسجدی ناکند مطهر که ساکن نگردد در روی مکرومی و پادرون و هر دو سپر پارون شبر و شبریم چنین وحی فرستاد وی سجانه بسوی من که بنا کنم مسجد را مطهر که ساکن نگردد در روی مکرمن و علی و هر دو سپر وی حسن و حسین رضی الله عنهما جمعین و شیخ ابن حجر درین باب کلام است بسط ترازین که قدر ثقیل است در بیان مدینه ذکر کرده ایم و الله اعلم و عن عبد الله بن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لو كنت متخذاً خليلاً لا يتخذن ابا بکر خليلاً ولكنه اخي و صاحبی و لیکن ابوبکر را در من است و یار من است و در روایت احمد اخي فی الدین و صاحبی الغار و فدا الله الله صاحبکم خلیلاً و تحقیق گرفته است خدا استعالی صاحب شما را عیال است از ذات شریفه و دوست از حدیث اول گرفتن وی صلی الله علیه و آله و سلم خدا استعالی را دوست معلوم شد و ازین حدیث دوست گرفتن وی تعالی را و او را فرمود معلوم شود که هر که در محبت صادق است بر تبه محبوبیت میرسد پیغمبر و محبوبه نیز که هر که او را دوست صادق است بر برترش مشوق عاشق آمده است و محنت محبت و جذب از آن جانب ناشی است که اثر او بجناب است از نیجا و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حبیب الله بود و حبیب آن محبت گویند که بر تبه محبوبیت رسد و بعضی خلعت را علی و احض دارند و آنحضرت را جامع گویند میان مرتبه محبت و خلعت و خلعت آنحضرت را تم و اکمل دارند از خلعت ابراهیم که ذاتی الغزالی دواہ مسلم و عن عائشه قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه کف عایشه کف ما آنحضرت در مرض موت خود ادعی لی با بکر ایاک انا و بطلب برای من ابوبکر را که پدرت و بخوان برادر خود را یعنی عبد الرحمن را که بر عایشه بود و در احادیث دیگر تصریح نام او واقع شده است حقاً کتب کتاباً تا آنکه نویسم کتاب را یعنی امر کنم نوشتن فانی اخاف ان یتیمی متیم زیرا که پدرستی من میرسم که از او کند از زو کنند و یقول قائل انا و لا بکونید کونید من ستم خلافت را و ستم بنبت غیر من و یا بی الله و المؤمنون الا ابوبکر و ابا و الله تعالی و نمیخواهد و ابا دارند مسلمانان و نمیخواهند که ابوبکر را دواہ مسلم و فی کتاب التمجید که جمع بین صحیحین است همچنین واقع شده که انا و لی من سزا و از تم خلافت بدل بجای انا و لا و طیبی از قاضی عیاض نقل کرده که گفت این روایت اجد است ۴ و عن جیب بن مطعم یضم میم و سکون طاء و کسر عین قرشی است از اولاد نوفل بن عبد مناف کنیت او ابو محمد است اسلام آورد پیش از فتح بعد عام خیره و بعضی گفته اند عام الفتح و یگوید اسلام اواز اشراف قریش بود و موصوف بود بکلم و وقار عالم بود بعلم انساب و شاکر دابو بکر بود رضی الله عنه درین علم قال گفت جیب انت النبی صلی الله علیه و آله و سلم امراه ادا آنحضرت را زنی محنت فی شتی پس سخن کرد در چیزی یعنی حاجتی درخواست یا سخنی پرسید فامرها ان توجع الیه پس امر کرد آنحضرت آن زن را که وقت دیگر یاید بسوی آنحضرت قائل گفت آن زن یا رسول الله ادایت ان جئت و لما جلد خبر ده مرا که اگر بیایم و نیایم ترا کافا توید الموت کویا که آن زن اراده میکند بنا یافتن آن حضرت موت او را ظاهر این زن نزدیکت یا یام و فات آنحضرت آمده بود و گفته قال فان

ثم یجیب فاء فی ابی بکر گفت آنحضرت پس لکریابی تو را پس بای ابو بکر را ظاهر این حدیث اشارت بخلاف ابوبکر است بعد از وی صلی الله علیه وآله وسلم
 و لیکن نص قطعی نیست و با وجود آن ولایت دارد بر فضل و منقبت او و جرعه علم بر آنند که نص قطعی بر استخلاف در هیچ جانب نیست و صحت خلافت ابی بکر
 رضی الله عنه با جمیع صحابه است و شیخ ابن العمامه در مسایره ادعای نص بر خلافت ابی بکر کرده اثبات نموده است و الله اعلم متفق علیه و عن عمر بن الخطاب
 ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم صعد علی حبش ذات السلاسل روایت از عمرو بن العاص که آنحضرت فرستاد او را امیر کرد ایند بر لشکری
 و بذات السلاسل فرستاد که نام زمین است و سلاسل در اصل نام ریکت که روی بر هم شسته باشد و آن زمین اینچنین بود و صاحب ماسب لایعنه
 که ذات السلاسل بهجت آن گفتند که مشرکان در وی خود را بیکدیگر سبب بودند تا نگرینند و بعضی گفته اند که از جبهه آن گفتند که در اینجا ابی بود که او را سلاسل
 میگفتند و از مدینه بوده روزی راه بود پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمرو بن العاص را آن جافرستاد و لوازمی سفید برای او بر بست و در
 صدکس از مهاجرین و انصار با وی همراه کرد و رایت سیاه با ایشان بر بست و چون عمرو بن العاص نزد یک بان موضع رسید مدخواست و کمک طلبید پس
 آنحضرت ابو عبیده بن الجراح را فرستاد با و ولایت کس از بزرگان مهاجرین و انصار و در میان ایشان ابو بکر و عمر بودند و لوازمی دیگر برای ایشان نیز بر بست
 و فرمود که لحق شوید بعمرو بن العاص و مخالفت نکنید با وی پس خواست ابو عبیده که امامت کند مردم را پس گفت عمرو بن العاص ترا بعد من فرستاده اند و
 امیر منم پس طاعت کرد ابو عبیده او را پس بود عمر که امامت میگوید که مردم را تا رسیدند به بار دشمن پس حمله کردند مسلمانان بر ایشان پس گریختند کافران و پرتشان کردند
 پس چون دید عمرو بن العاص که مهاجران و انصار را با وی فرستادند و ابو بکر و عمر در میان ایشان بودند در فضل او چنان اقدام کرد و می مقدم است در منزل
 از ایشان پس آنحضرت جواب داد بچیزی که قطع کرد طمع او را چنانکه راوی میگوید که قال گفت عمرو بن العاص فایتی به پس آدم من آنحضرت را فقلت ای الاناس
 احب الیک پس گفتم من یعنی با آنحضرت کدام یکی از مردمان دوست دهم تر است بوی تو قال غایشه گفت آنحضرت محبوب ترین مردمان نزد من غایشه
 است قلت من الرجال گفتم از مردان کدام محبوب تر است قال ابوها گفت پدر غایشه که ابو بکر است قلت ثم من گفتم من بعد از ابو بکر کدام محبوب تر است
 قال عمر گفت بعد از وی عمر محبوب تر است فعد رجلا پس شمر آنحضرت مرد از انسکت پس خاموش شدم من بخافه ان یجعلنی فی اخوهم از جبهه
 ترس آنکه مرا در سیر ایشان متفق علیه ۶ و عن محمد بن الحنفیه ابو القاسم محمد بن علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی اسم ام او خوله بنت جعفر بن
 قیس حنفیه هر از بنی حنفیه که از بنی میامه بود تابعی مدنی ثقة عالم فاضل کامل موصوف بطاعت و شجاعت شریسته القوت چنانکه آورده اند که نزد امیر المؤمنین
 علی زره پس آورده بودند که دراز بود و بقد مبارک وی راست نیامده پس کمرش آن زره را محمد بن حنفیه قطع کرد و بقوت دست خود قدر آنچه دراز بود
 از دامان وی و از وی پرسیدند که سبب چیست که پدر تو ترا بغزوات و حروب و جهالت میفرستد و حسن و حسین را میفرستد گفت حسن و حسین مثابه
 بر دو چشم اند و من بمنزله دست و چشمم نگاه داشته بشود بدست قال قلت لابی گفت محمد بن حنفیه گفتم پدر خود یعنی امیر المؤمنین علی رضی الله عنهما ای الاناس
 خیر بعد النبی کدام یکی از میان بهتر است بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم قال ابو بکر گفت پدر من ابو بکر بهتر است قال قلت ثم من
 گفتم پس گفت قال عمر و خشینان یقول عثمان و رسیدم من که گریه عثمان یعنی رسیدم که بعد عمر که بهتر است و ذکر عثمان را از زبان علی کردم قلت ثم
 انت گفتم سبتر تو بهتر است و در تفضیل عثمان بر علی خلا فی غم مهت در میان علی قال ما انا الا رجل من المسلمین گفت منم من مکر میروی از مسلمانان
 مردی و چه مردی این را بر وجه تواضع فرمود والا وی بهترین مردم بود در وقت این سوال رضی الله عنه و کرم الله وجهه رواه الهنادی ۷ و عن ابن عمر
 رضی الله عنهما قال کنانی من النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا فضل با بی بکر احدا بودیم مده زمان آنحضرت که بر پدر میگردیم با بی بکر هیچ یکی را
 قد عمر بهتر از پدر میگردیم بکر هیچ یکی را قد عثمان بهتر از آن زیرا که ایشان بزرگ بودند و مقرب و در کار و بار دنیا و دین مقدم و ابو بکر و عمر هر دو وزیر
 و شتر آنحضرت بودند ثم فترك اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم لا فاضل بینهم پس میگردیم شتر اصحاب آنحضرت را که فضل نمی بینیم
 میان ایشان یکی را بر دیگری اگر چنانکه بود رواه الهنادی و فی رواية لابی داود قال کنانی فقول رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
 حی بودیم ما که میگفتم و حال آنکه آنحضرت زنده بود افضل امه النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از فاضلترین است آنحضرت بعد از وی ابو بکر
 قد عمر عثمان و گفته اند که مراد این عمر پسران ستان اند از اصحاب که چون امری و کاری پیش می آمد مشورت میکرد آنحضرت با ایشان و علی رضی الله عنه در زمان
 آن حضرت جوان و حدیث السن بود والا فضیلت او را بعد از مذکورین هیچ کس نکو نیست و نیز تفاضل ثابت است میان صحابه بی شبهه چنانکه اهل بدر و اهل بقیع
 الرضوان و علی و صحابه و امام احمد از ابی عمر آورده که گفت بودیم در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میمانستیم جز اناس ابوبکر را بهتر عمر را
 و گفت و اما علی به تحقیق داده شده است خلاصت اگر یکی از آن سه را باشد بهتر میدانم از دنیا و هر چه در دنیا است نزد او هیچ کس در آنحضرت او را دختر
 خود را فاطمه و حاصل شد آنحضرت را از وی اولاد و سبب بر ما میسر را و ما را در روایت خود در روز خیر و ناسی روایت کرد که در پیش

می شد این عمر که میگوئی در عثمان و علی پس حدیث کرد باین حدیث بعد از آن گفته پس رسید از علی و عباس گفتند بیکس را بروی بست در پای همه را کرد و او را گذاشت
 ذکره شیخ فی فتح الباری ۱ الفصل الثانی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما لا أحد عندنا يد الا وقد كافناه
 گفت ابو هريره گفت آنحضرت نیت هیچ کی را نزد ما نعتی و نیکی نکرد آنکه تحقیق کفایت کردیم و جزا دادیم از ما خلا ابی بکر را ابو بکر فان له عندنا
 بیدا یکا فیه الله بها يوم القيمة پس بدستی را ابو بکر را نزد ما نعتی و نیکی بست که مکافات دهد او را خدا تعالی در بدل آن نعمت روز قیامت این
 غایت ما بعد از تکریم و اقبال است از آن حضرت مرابی بکر را و الا آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم بر همه نعمتها و منتهاست که هیچ کی از آن سر بر
 نیترا ند داشت نعمتها و خدمتها ای ایشان در جنب آن چه خواهد بود و چنانکه روشن است و فرمود و ما نقضی مال احد قط ما نقضی
 مال ابی بکر و سود نکرد و مال هیچ کی آنچه سود کرد در مال ابی بکر چنانکه هر چه در خانه داشت بخدمت آورد و هیچ چیزی نگذاشت و ذوالخلال
 بکر خالق بکر است چون تمام مال صرف راه خدا کرده و خرقة پوشید و بجای تکلیف خلایا خلایند و لو کنت متخذاً خلیلاً لا تمخذت ابی بکر خلیلاً
 ترجمه این سابقاً معلوم شد الا وان صاحبکم خلیل الله اکاه باتید که صاحب شما خلیل خداست و جز خدا خلیل حقیقی ندارد و دواء الثومذی ۲ و عن
 عمر رضی الله عنه قال ابو بکر نسیدنا و خیرنا گفت عمر ابو بکر بهتر است و افضل و ریاست و بهتر است در عمل و فعل خیرت و احسن الی رسول الله
 و محبوب ترین است بوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نیت خیرتری و بهتری و اکل و جود و مرتب ریاست و ریاست است دواء الثومذی ۳ و عن
 ابن عمر عن رسول الله و روایت است از ابن عمر که روایت میکند از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم قال لابی بکر انت صاحب الغار
 و صاحبی علی الخوض گفت آنحضرت مرابی بکر را که تو یار و مصاحب منی در غار و یار و مصاحب منی بر حوض یعنی در دنیا و آخرت یار منی و غالباً یار غار کی
 گویند از اینجاست دواء الثومذی ۴ و عن عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا یبغی لغوم فیهم ابو بکر
 ان یومهم غیره گفت عایشة گفت آنحضرت میرسد و منی سزد و قومی را که در میان ایشان ابو بکر است که امامت کنند این قوم را جز ابو بکر این را در مرض تو
 فرمود باشد که امر کرد او را با امامت و نمایندگی در آن توقف کرد و یاد وقت دیگر نیز چون اقدم و ادلی با امامت شد بجلالت تیر بود و لهذا سیدنا علی
 رضی الله عنه فرمود پیش کرد ترا پیغمبر خدا در امر دین تا کسیت که پسر اندازد و زار در امر دنیای ما دواء الثومذی و قال هذا حدیث غریب و عن عمر
 رضی الله عنه قال انما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان تصدق گفت عمر امر کرد ما را آنحضرت که تصدق کنیم و در راه خدا مالی صرف
 کنیم و وافق ذالک عندی ما لا موافق اقدان یعنی امر کرد آنحضرت بصدق نزد من مالی را یعنی اتفاقاً در آن وقت مال بسیار بدست من بود
 فقلت الیوم اتسق ابابکران سبقتهم و ما بس کفتم من امر و پیشی کنم ابو بکر را درین امر خیر اگر ممکن باشد پیشی من او را روزی و تو اند که ان تا فیه
 باشد یعنی هرگز پیشی نکرده ام و لا در زبکم قال فبحث بنصف مالی گفت عمر پس او دم نیمه مال خود را فقال رسول الله بکرت پیغمبر خدا صلی الله
 علیه وآله وسلم ما ابقیت لاهلک چه چیز و چه مقدار باقی داشته تو را بل و عیال خود را فقلت مثله پس گفت من باقی گذاشته ام برای اهل و عیال
 مانند آنچه آورده ام یعنی نصفی آورده ام و نصفی گذاشته ام و ابی بکر بکل ما عنده و آورد ابو بکر هر چه بود نزد او در اینجا ایمانی است که فرض نصف
 مال عمر بیشتر بود از آنچه ابو بکر آورد و همچون بر چه داشت آورد و فضل او بر عمر باقی است چنانکه واقع شده است افضل الصدقة تجد المقل و الله اعلم فقال ابابکر
 ما ابقیت لاهلک پس گفت آنحضرت ای ابو بکر چه چیز گذاشته تو را بل و عیال خود را فقال ابی بکر اللهم الله و رسوله پس گفت ابو بکر باقی گذاشته ام
 برای ایشان خدا و رسول خدا را یعنی هیچ چیز را بل باقی نگذاشته ام فضل خدا و راز قیامت او و امداد و اعانت رسول خدا برای ایشان پس است اگر بل مال ابو بکر
 زیاد بود در نصف مال عمر پس هیچ شبه نیست در افضلیت و سی رضی الله عنه و اگر کم هم باشد اتفاق کل افضل است قلت لا اسبقه ابداً لکتم
 من پیشی نمیخواهم کرد ابو بکر را بر من یعنی امروز که با وجود و سبب سبق و موجب آن موجود بود و نتوانستم سبقت کرد و میدانم که هرگز بروی سبقت نخواهم کرد و در
 بعضی روایات واقع شده است که آنحضرت فرمود بینکما ما بین کلینما فرق میان شما در فضیلت همانست که میان کل و قول شماست که مذکور شد و در
 الترمذی و ابوداؤد و عن عایشة ان ابابکر دخل علی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال و روایت از عایشة که ابو بکر را در آمد بر
 حضرت پس گفت آنحضرت خطاب با بی بکر که انت عتیق الله من النار و ازاد کرده شده خدائی از آتش دوزخ فیومئذ معی عتیقا پس در آن روز نماید
 شد ابو بکر بنام عتیق و در تسمیه عتیقی وجوه دیگر گفته اند که عتیق بمعنی حسن و جمال و گرم و نجابت و حریت نیز می آید و این حدیث صریح است که عتیق
 بمعنی معنی از ناداست و بعضی گفته اند که عتیق نام اوست که مادرش بناده و الله اعلم دواء الثومذی و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى
 الله علیه وآله وسلم انا اول من تنشق عنه الارض من خستین کسی ام که بشکافه میکرد و از وی زمین کسایت است از بعثت ابو بکر
 ثم عمر بعد از من ابو بکر بعد از وی عمر که در یک حجره با وی مدفون شده اند ثم اتی اهل البقیع پستری ایم مدفونان اهل البقیع و انحضرت

چشم فرماید و اگر روان کرد و بعضی گویند و سمعت خشفت و شنیدم آواز پای را خفته بخاوشین و جبین مفتوحین و بکون شین نبرآمده فادراخر حرکت و صوت
و حسن خلقی و فی الصلح خشفه جفین و آواز آمدن از برف کبروی رونق فقلت من هذا پس گفت من کیت این قالوا هذا بلال گفتند این بلال است و قطعه
بلالی در باب التطوع از کتاب الصلوة گذشته است و دلائل تصرافنا یدیه جاریه و دیدم کوشکی را که در صحن وی زن جوانی است فقلت لمن هذا پس
گفت من کیت این قصر قالوا لغیرین الخطاب گفتند لغیرین الخطاب است فارودن آن داخله فافطر الیه پس خواستم که در آیم آن قصر را پس به بیم آن مافذکرین
غیرتک پس با آوردن من رشک و افتخار غمباری انت و ایچی پس گفت عمر بدو و مادر من فدای تو باد و رسول الله علیه و آله را بر تو غیرت میبرم و در بعضی روایا
آمده است که عمر گفت آیا هست که بدو داشته است مرا خدا تعالی مکرر تو و آیا هست که بدایت کرده است مرا خدا مکرر تو متفق علیه و عن ابی سعید قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینا انا و الله و الله یقرضون علی گفت آنحضرت در نشانی آنکه من خواب کننده ام میفرمودم مردم را که عرض کرده
میشوید و نموده میشوید و بیدار میشوید و گذرانیده میشوید از پیش من و علیهم قصص منها ما یبلغ الشدی و حال آنکه برین مردم پیراهنهاست بعضی از پیراهنها خیمت
که میرسد پستانهای بقیع مثلثه و سکون دال پستان زن یا مرد و در بعضی نسخ الشدی بضم مثلثه و کسر دال و تشدید یا جمع شدی چنانچه علی جمع علی بفتح و سکون
و منها ما دون ذلك و بعضی از آن پیراهنها خیمت که فرو و در و کمر از آنست یعنی کوتاه تر از آن که بالای شدی باشد هم چنین تفسیر کرده اند این را و در حق
علی حمزه بن الخطاب و علیه قصص بوجه و عرض کرده شد بر من عمرو و حال آنکه پروسی پیراهنی است که میکشد آنرا یعنی تا زمین قالوا فاولک ذلك گفتند
صاحب پس چنانکه و لای کردی آنرا و بجهت تعبیر تو دلی یا رسول الله قال الدین گفت آنحضرت تاویل و تعبیر کردم آنرا بدین که دین وی از همه درازتر و کاملتر و ممتزجتر
است و تعبیر قصص برین بجهت آنکه سبب ترویت و تحمل است متفق علیه و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
یقول بینما انا فانا انت بقدر لبن پس گفت این عمر شنیدم آنحضرت را که میگفت در نشانی آنکه من خواب کننده ام آورده میشدم تقدیمی از شیر
یعنی قبح شیر کس بمن آورده و او فشربت پس نوشیدم من آن شیر را حتی فی لادی الی میخروج فی الطفادی تا آنکه بدستی من پیرانه دیدم سیرانی را
که میبرد و در ناخان من از جیب بسیاری آن شیر و کوارانی آن رسی کبر را تشدید یا سیرانی را اعطیت خضلی عمر بن الخطاب پسر دادم من زیاده دقتی خود را
یعنی آنکه از خوردن زیاده و باقی مانده عمر بن خطاب را قالوا فاولک گفتند پس چه چیز تاویل و تعبیر کردی آنرا یا رسول الله قال العلم گفت تعبیر کردم
آنرا بعلم و گفته اند که صورت مثالی علم در آن عالم لبن است هر که در خواب بیند که شیر میخورد تعبیرش آنست که علم خالص نافع مضییب او گردد و وجه
مشابهت میان علم و شیر بسیار است کما لا یخفی و کما تب حروف عفا الله عنه یکباری در خواب می بیند که سبونی نو دانه از شیر لطیف شیرین خنک در پیش
دارد و همه را فرو برده است و الحمد لله متفق علیه و عن ابی هریره قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول بینا انا فانا انت بقدر لبن
قلیب علیها دلو گفت ابوهریره شنیدم آن حضرت را که میگفت در نشانی آنکه من در خواب می بینم و در پیراهن چایی که بران دلوئی است قلیب بفتح
و کسر لام چاه سکر دنا کر فیه که آنرا سبکت و خشت بنا کرده باشد طوی گویند و گفته اند که قلیب دینه طوی تا معلوم گردد که سبکت اهل دین موقوف
بر عافی مطلوب است نه بر قوالب معموله فنزعت منها ما شاء الله پس آب کشید و ام من آن چاه آن قدر که خواسته است خدا تعالی را بخندھا آن
ابی قحافة پسر ابو قحافة بضم قاف یعنی ابو بکر صدیق و ابو بکر است و نام او عثمان صحابی است و تا زمان خلافت ابو بکر بوده است و ابو بکر رضی الله عنه در حیات
او وفات یافته فنزع منها ذنوبا و ذنوبین پس کشید ابو بکر آن چاه یک دلو را دو دلو شک روی است و صحیح روایت ذنوبین است اشارت نقلت زمان
خلافت وی که دو سال و جزئی است و ذنوب بفتح ذال مجرور و لو کلان پر آب و فی نزع ضعف و در کشیدن ابو بکر سستی و ناتوانی است و درین نقص و خط
در منزل ابی بکر مینت و نه اثبات فضیلت عمر روی بلکه اخبار است از کمی مدت ولایت وی و کثرت انتفاع مردم در ولایت عمر و بعضی تفسیر کرده اند
ضعف را بزمی و مهربانی بزمی و ناتوانی و الله یغفر له ضعفه و خدا بیامرزد ابو بکر را و درین اثبات نسبت کنایه و تقصیر میست
با ابو بکر رضی الله عنه بلکه این کلمه هم چنین زبان زو عریف و عادت ایشان است که میگویند فلان چنین کرده خدا بیامرزد او را و اما استخفاف
عربا پسر کثرت دلو غرب بفتح غین محبه و سکون را دلو عظیم که گرفته میشود از پوست کاه و غوب بفتح را آبی که سایل است میان چاه
و حوض فاخذها ابن الخطاب پس گفت آنرا عمر رضی الله عنه اشارت کثرت فتوح و اتساع بلاد اسلام در زمان عمر رضی الله عنه
عنه فلما اذ بعثت من الناس یزعمون عجم پس ندیدم من قومی و نخت از مردم تا که میکشد آب را بهم چو کشیدن عمر و عصری بفتح عین
معمله و سکون با و فتح قاف کامل از هر چیز و ممتزج بزرگ قوم ذوقی و مستترین ایشان حتی خرب الناس بعطن تا آنکه زدن آدمیان
در است کردند و غنم بفتح حین جامی نشست شتران و کوسفدان که در حوض آب انبار است با انتفاع و مستمتع صغیر و کبیر
در زمان خلافت و دولتی وی و فی دوا ید ابن عمر و در روایت ابن عمر این چنین آمده که اخذها ابن الخطاب من یل

رفت دلو را
بکشد
و بقیع
نیزت
۵

ابی بکر بهتر گرفت و نور عمر بن الخطاب از دست ابی بکر افتاد و ابی بکر در غلبه بر کشت آن دلو در دست عمر غرب ظاهر روایت ابی بکر در دلت
دارد و بر آنکه غرب کشتن پیش از گرفتن است فلم ادع بقای فریه پس ندیدم من عبقری را که عمل میکند هم چو عمل عمر و قطع میکند همچو قطع وی و فری
فا و سکون را و تخفیف یا و بکسر راه تشدید یا و خلیل انکار تشدید کرد و معنی قطع است و بمعنی قطع چرم برای موزه و جز آن آید و مراد اصلاح کار و توجیه
ساختن آن اقتدی الصراح فری بریدن موزه و توشه دان و مانند آن فربت لادیم بریدم چرم را بر وجه اصلاح و افریت بریدیم بر وجه فساد
حتی روی الناس و ضربوا بطن آنکه سیرب شدند و زدن با بخور روی نفع را و کسر و ادم متفق علیکه ۲ الفصل الثاني عن ابن عمر رضی
الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه بدرستی خدا تعالی پدیدار کرد
و جاری گردانیده است حق را بر زبان عمر و دل وی و واه الترمذی و فی روایه ابی داؤد عن ابی ذر و روایت ابی داود از ابی ذر چنین
آمده است که قال گفت آنحضرت ان الله وضع الحق على لسان عمر يقول به خدا تعالی نهاده است حق را بر زبان عمر می گوید بحق ۲ و عن علی رضی
الله قال ما كنا بعد ان السكينة يطفى على لسان عمر فقلت عیرضی الله عنه فبؤدیم که دور میداشتیم این که سکینه نطق میکند بر زبان عمر یعنی
عمر نطق میکند بخیر می که باکن کرد و آزار کم کرد با آن خیر نفوس و اطمینان پذیر و با آن قلوب و این امر غیبی است که انداخته شده بر زبان او و احتمال دوه
که مراد بکینه فرشته باشد که الهام میکند حق را که قال الترمذی و واه البیهقی فی دلائل النبوه ۲ و عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه
وآله وسلم قال اللهم اعز الاسلام یا جمل بن هشام و بعمر بن الخطاب روایت از ابن عباس از آنحضرت که گفت و دعا کرد خداوند
غریز و غالب گردان دین اسلام را با جمل بن هشام یا بعمر بن الخطاب یعنی مسلمان گردان یکی ازین دورا تا بسبب آن اسلام قوت گیرد و فاصبح عمر
یصبح کرد و عمر خدا علی النبی پس پیش آمد عمر اول روز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاسلم پس اسلام آورد و قضا اسلام وی رضی الله عنه عجیب است
مذکور است در ترجمه وی قد صلی فی المسجد ظاهر ایست نماز گزارد آنحضرت در مسجد اشکارا و پیش از اسلام وی بیچکس نماز اشکارا نمیتوانست گذارد و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم محتفی بود در دوا و اترجم و واه احمد و الترمذی و عن جابر قال قال عمر لابی بکر یا خیر الناس بعد رسول الله گفت جابر
که گفت عمر را بی بکر ای بهترین مردم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال ابی بکر پس گفت ابو بکر اما انك ان قلت ذلك فلفقد سمعت
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول آکا به باش ای عمر بدرستی تو اگر گفتی مرا خیر الناس پس هر آینه تحقیق شنیده ام آنحضرت را که میگفت ما
طلعت الشمس على رجل خير من عمر نه برآمد آفتاب بر هیچ مردی که بهتر است از عمر و وجه تطبیق آنست که وجه خیرین متعدد و مختلف است پس
مناجات ندارد و با بودن هر یک از ان دو خیر اناس و بودن ابو بکر افضل از جنت کثرت ثواب چنانکه قرار داده اند و این سخن است که از اکثر روایات
رفع اشکال میکند فاهم و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ه و عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
لو كان بعدی بنی لكان عمر بن الخطاب گفت عقبه بن عامر که صحابی مشهور است گفت آنحضرت اگر پیوسته بالفرض و بالتقیر پس از من
پیغمبری بر آید پیوسته عمر بن الخطاب و این عبارت را در محال نیز استعمال میکند مباحثه و گویند که این به جنت آنست که عمر لهم و محدث است و القا میکند
ملک در دل وی حق پس او را مناسبتی است بعالم وحی و الله اعلم و واه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۲ و عن و بودة قال خرج
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فی بعض معاذیه بریده اسلی که از مناسیر صحابه است گفت بیرون آمد آنحضرت در بعضی غزوات
خود فلما انصرف جاءته جارية سوداء پس آن بچگامی که بر کشت آنحضرت از غزاه آن حضرت را زنی سیاه حبشه بود و یارکش سیاه بود فلما
پرس گفت آن زن یا رسول الله انی کنت نذرت ان ردك الله صالحا ان اضرب بین یدیک بالدف و اتعفی بدرستی من نذر کرده ام
اگر بازگرداند ترا خدا تعالی از سفر سلامت که بزخم پیش تو دف را و سرود و گویم بجهت شادمانی کردن بعد و م تو سلامت تو نذر بپایان بستن بخدا
و ف بضم و ال افصح است و بفتح نیز آمده و فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان کنت نذرت فاصری اگر بستی
تو که نذر کرده پس زن دف را و الا فلا و اگر نذر نکرده پس زن بد آنکه علما را در دف زن اختلاف است بعضی مباح و دشمن اند مطلقا و
بعضی مکروه گفته مطلقا و بعضی مباح و دشمن اند در عرایس و اعیاد و مانند آن از سرورهای مشروع و مذمب صحیح فخر بهمن است و بعضی آنچه
جلاجل دارد و ندارد و دفی نهاده اند که اول مکروه است باتفاق و این حدیث و لیل اباحت ضرب دف است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم امر کرد بوفای نذر و وفای واجب است و مقرر شده است که نذر منی باشد مگر بچیزی که از جنس طاعت و قربت است و این مذمب
جمهور آیه است و نزوحیغه کافی است بودن آن مبلح و نذر ندادن ايجاب مباح است و اما نذر محبت یا بر منیت باتفاق پس دلالت کرد
حدیث بر اباحت ضرب دف بلکه بر بودن او مستحب و در مآخذ فیهم چنین است زیرا که سرور مقدم شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

وسلامت و بی قرابت و عبادت است و ولایت کرد و نیز بر آنکه سماع اصوات ناسبا بخل است اگر خالی باشد از فتنه کذا قالوا و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تفرغ نکرد و بدو که تغنی و بهین فرمود که اگر نذر کرد و نه بزود و نه بزین یا بجهت آنکه تغنی و ذکر تاج و ف بود چون حکم و ذکر کرد و ندانم که نیز معلوم شد یا بجهت آنکه تغنی مباح است شبهه که هست در وف است فرمود اگر او را نیز نذر کرد و نه بکن فافهم فجعلت تضرب پس گشت آن زن که نیز در وف را فدخل ابو بکر و هی تضرب پس درآمد در مجلس ابو بکر رضی الله عنه و حال آنکه آن زن و ف نیز و ف دخل علی و هی تضرب بعد از آن درآمد علی رضی الله عنه و آن زن و ف نیز و ف دخل عثمان و هی تضرب پس درآمد عثمان رضی الله عنه و وی نیز و ف دخل عمر بعد از آن درآمد عمر رضی الله عنه فالقت الدف تحت استلها پس انداخت آن زن و ف را زیر دبر خود و فم قعدت علیها پس نشست بر دوف و بهنگ کرد فقال رسول الله پر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان الشیطان لیخاف منك یا عمر بد رستی شیطان بر این می ترسد از تو می عمرانی کنش جالساً و هی تضرب بد رستی من بودم نشسته و وی نیز و ف فدخل ابو بکر و هی تضرب ثم دخل علی و هی تضرب ثم دخل عثمان و هی تضرب فلما دخلت انت یا عمر اقلت الدف پس و فیکه درآمدی توانداخت وی و ف را واه الذمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب اشکال ذرین حدیث است که چگونه تقریر کرد آن حضرت فعل آن زن ساخت بلکه امر کرد او را بدان و همچنین نزد دخول ابو بکر و علی و عثمان و نام کرد آنرا در آخر شیطان جواب میگویند که چون اعتقاد کرد آن زن بر کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ملامت نعمتی از خدا موجب شر کرداری و سرور و شادمانی و در واقع همچنین است امر کرد او را و فای نذر وی و بهیرون آمد و ف زدن از صفت لهو بصفت حقانیت و از کرامت باستجاب و لیکن این حاصل میشد با دنی و اقل آن و چون زیاده از حد تجاوز کرد و مجد مکر و کید و موافقی افتاد و وقت آمدن عمر گفت آن حضرت آنچه گفت و اشارت کرد بدین زیادت و استکثار از آن و کردن آن بی ضرورت و صریحاً منع نکرد تا بعد تحریم نکند و اما ترک کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو جاریه را که در ایام منی پیش عایشه رضی الله عنها دوف نیز دند و تغنی میکرد و عدم بخت دیدن آن بیک حدی و آن ظاهر در استمرار است از جهت بودن ایام عید پس حالات متفاوت و بعضی اقتضای استمرار میکنند و بعضی اقتضای کسند ذکر کرد این کلام را تفرشتی و نقل کرده است از وی طیبی و الله اعلم و عن عایشه قالت کان رسول الله علیه و آله و سلم جالساً گفت عایشه بود آنحضرت نشسته فم معنا الغما پس شنیدیم آواز پای دریم را و لفظ یقع لام و غیر مجرور حقیق با یک خر و ش و صوت صبیان شنیدیم او از خردان را فقام رسول الله پر ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاذا حبشیة توفن پس ناگاه زنی حبشی پای می کوید و رقص میکند و زدن برای وف و بون پای کو فن و الصبیان حولها و اما انکو و کان کرد او و ایند و ایشان نیز رقص میکنند فقال یا عایشه تعالی ففتح لام فانظری پس گفت آنحضرت ای عایشه بیا پس بین و تماشا کن جنت و وضعت لخی علی منک رسول الله پر آدم و بنادم بر دوش و لویه خود را بر دوش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لویه ففتح لام و سکون حاء معلله استخوانی که جایی رویدن لویه است از رخساره و ذوق از هر دو جانب فجعلت انظر الیها ما بین المنک الی راسه پس شتم من که نظرمی کنم بسوی خسته میان دوش آنحضرت تا سر وی فقال لی ما شبعت اما مشبعت پس گفت آنحضرت آیا سیر شده یا سیر شده ازین تماشا دیدن کرد فرمود فجعلت اقول لا شتم من که میگویم سیر شده ام لا نظرمی لتی عنده تا بهیم مرتبه خود را نزد آن حضرت در محبت داشتن وی را و طلب بی رضای را اذ طلع عمر فادف الناس انها ناگاه پیدا شد عمر بن مفرق و پیرانی شدند مردم از بهیبت عمر ففص بتشدید صا و بر وزن احرر فقال رسول الله پر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم انی لا نظری الی شیاطین الجن و الانس قد فرأ من عمر بد رستی من ناگاه میگویم بسوی شیطانان پری و آدمی که تحقیق میکرد از عمر قال فوجت گفت عایشه پس باز شتم و کذا شتم دیدن ایشان را که باین قول باعقاب بودن اوست در صورت لهو و لعب الا چگونه میدید آنرا آنحضرت و می نمود عایشه را و توجیه این در حدیث نیز مثل توجیه حدیث سابق است و اه الذمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب بدانکه حدیث لعب و رقص صبره در صحیحین بطریق دیگر نیز آمده که جسته در مسجد بحراب خود بازی میکرد نزد آنحضرت عایشه را می نمود پس عمر آمد و منع کرد و سنگ زد و ف گفت پس آنحضرت فرمود در گذار یا عمر که امروز روز عید است یعنی در روز عید چیزی از جنس لهو و لعب مباح است و نیز درین حدیث ذکر امراه حبشیه و صبیان است احتیاج باین نیست که گفته شود که عایشه چون نظر میکرد با جانب و جواب داده شود که وی صغیره بود و آن زمان و شاید که این واقعه دیگر است که ترمذی روایت کرد و آن دیگر است که شیخین کرده اند و الله اعلم الفصل الثالث عن انس و ابن عمر رضی الله عنهما ان عمر قال وافقت دجی فی ثلث گفت عمر موافقت کردم من پروردگار خود را در سه خصلت قلت کی است که نعمت من یا رسول الله لو اتخذنا من مقام ابی ابراهیم مصلی اگر می گرفتیم از مقام ابی ابراهیم طبعی نماز بر این بهتر بود یعنی برای نماز و مقام ابی ابراهیم می آید و مقام ابی ابراهیم عبارت از آنکه که در وی اثر قدماهای ابراهیم است و آن در پیش کعبه میبود و قربت پر فرمود آمد آیت که می اتخذنا من مقام

[illegible]

و با آنکه در آن بایده و نوله حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر آن به تحقیق صحبت داشته تو پیغمبر خدا را فاحسنت صحبتته پس نیک داشتی تو صحبت آنحضرت را بر عایت حقوق و آداب ثم فادک و هو عنک و هو عنک داض پیر جدائی کرد آنحضرت ترا و حال آنکه آنحضرت از تو راضی بود ثم صحبتت با بکر پیر صحبت داشتی تو با بکر را فاحسنت صحبتته ثم فادک و هو عنک داض ثم صحبتت المسلمین فاحسنت صحبتهم پس صحبت داشتی مسلمانان را پس نیک کردی صحبت ایشان را و لئن فادکهم لتفادقهم و هم عنک داضون و هم آینه اگر مفارقت میکنی تو ایشان را بر آینه مفارقت میکنی ایشان را در حالی که ایشان از تو راضی اند قال اما ما ذکرک من صحبت رسول الله گفت عمر آنا آنچه ذکر کردی تو از صحبت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رضای او فاما ذلک من من الله من بد علی پس آن منیت که نعمتی از خدا که منت نهاد است بکن بر من من نعمت دادن و منت نهادن و اما ما ذکرک من صحبت ابی بکر و رضاه آنا آنچه ذکر کردی تو از صحبت ابی بکر و رضای وی فاما ذلک من من الله من بد علی و اما ما قوی جمعی هوم من اجلک و من اجل اصحابک و آنا آنچه می بینی تو از ناشکیبائی من پس آن از بهرنت و از بهر یان تو یعنی از جهت غم مسلمانان است که حال ایشان چه خواهد بود و چه خواهند کرد و الله لوان لی طلاع الامرض ذهابا کذا سو کند اگر است شود که پیری زمین است از طلاع و طلاع بکسر طای معلی پیری هر چه می افتدیت بد من عذاب الله بر آینه فذیه میدادم بوی از عذاب خدا قبل آن اداه پیش از آنکه به بیم خدا و طاقات کنم او را و ظاهر آنست که صغیر راه راجع بعذاب باشد فذیه بکسر با و سر خرید و باقی و صایای عمر رضی الله عنه و کلمات او در وقت رحلت در احادیث صحیح بسیار مذکور است و واه البخاری ۱۲ باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما چون واقعه است ذکر شیخین جام بعضی احادیث عقد کرد مؤلف باینکه ذکر آن احادیث و تحقیق بود و در رضی الله عنهما مذکور معاد اکثر احوال از جهت بودن پیروز بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مقرب کاه و بیکاه در کاه و مستشار و مؤتمن در امور و مصاحب و مقارن حضرت وی در جمیع اوقات و احوال الفصل الاول عن ابی هريرة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال بینما رجل یسوق بقرة اذ عیی کفت ابو هریره در آنشای آنکه مردی میراند کاه ویرا ناگاه مانده شده آفر و فکها پس سوار شد آفر و آن بقره را فخالک انا له یخلق لهذا پس گفت آن بقره بدرستی پدید آمده باشد ایم برای این یعنی سواری امانا خلقنا لکها الا دض پدید آمده باشد ایم ماکر برای کشت و کار زمین در اینجا دلالت است بر آنکه سوار شدن کاه و بار کردن بر وی غیر مرضی است و شیخ ابن حجر گفته که استدلال کرده شده است باینکه چهار پایها استعمال کرده نشوند و در چیزی که جاری شده است عادت به استعمال آنها در آن چیز و احتمال دارد که این اشارت باشد باشد بولی و فضل یعنی بهتر آنست که در آنچه عده است از غفلت بکار برده شوند و الا حقیقت حصر اذیت که البته در حالت استعمال کنند زیرا که آنچه از خلق خدا بر آید برای آن نیک و اکل است باتفاق قال الناس پس تعب کردند مردم و گفتند سبحان الله بقره تکلمه باکی مخری را کاه وی سخن میکند فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فانی اومن به انما پس گفت آنحضرت پس بدرستی من ایان می آرم باین یعنی بتکلم بقره که حق است و انچه و هم و خیال یا از انچه شیطان منیت یا با آنچه وی گفت که آنها مخلوق نیستند که برای جراحت و ابوبکر و عمر و ایمان می آرند ابوبکر و عمر و تحفص ایشان بزرگوار برای اشارت بقوت و کمال ایمان ایشان اگر گویند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما این را ندانستند و نشنیدند و صادر نشد از ایشان ایمان بدان پس چون فرمود ایمان می آرند بدان ابوبکر و عمر جوابش آنکه مراد آنست که این امر است که از ایشان دانست که اگر مطلع شوند بر آن ایمان آرند بآن و تصدیق کنند بدان و تردد و شک نکنند در آن و ما هم اقمه و بنو دند ابوبکر و عمر و بجا حاضرین سبالت است در میح و قدر ایشان یعنی اگر حاضر میبودند احتمال داشت که تحفص ذکر ایشان اتفاق بتقریب حضور ایشان میبود و چون مدح و ذکر ایشان درین باب غایبانه کرد و لوخل شد و مفسود و صریح شد در آن که ذکر محبت کمال و قوت ایمانست فافهم و قال و گفت ابو هریره بینما رجل فی غنم له در آنشای آنکه مردی بود در کوسندان که مراد ابوبکر و عمر است که در کوسندان کاه و داند کرک بر کوسندی از آن کوسندان فاختها پس گرفت کرک آن کوسند را فادکها صاحب کوسند را صاحب کوسند فاختها پس هر کاه که کوسند را استغفا و انفاذ و تنقیذ پدید آمدن کی از کسی فقال له الذیب فمن لها یوم السبع یوم لا داعی لها غیری پس گفت مر آن مرد را کرک پس کیت کاهسان مر این کوسند را یعنی مر جبن او را روز سبع روزی که منیت چراند مر آن را جبن یوم سبع به سکون با و ضم آن هر دو روایت است و متعدد و مختلف آمده در بیان آن اقوال اما سکون گفته اند که مراد بان روز هفتاست که مردم بجنبت یکدیگر افتاده باشند و کوسندانی را بی راعی بکند از سد و سباع معنی ترک احوال آمده است و سبع بمعنی محل آمده و چون بی راعی گذاشته شد گویا راعی آنها ذیاب اند پس این اخبار است از ذیاب چه شداید و فتن که واقع خواهند شد و بعضی گفته اند که یوم سبع بکون نام عبادت که ایشان را بوجوب طاعت که جمع میشوند در آن برای موسم که باز شد ایشان را از هر چه می کنند استغوا آن را پس پیروزند از ذیاب پس گویا کرک جزو ادوات گذشته که در آن روز که کاهسان کوسندان می شد که تواموز کاهسان بی آنها میکنی یا روز عید که باقی و ایم است کاهسان بی آنها در آن روز خواهند کرد و اما بعضی معنی دند و آن نیز همین معانی را احتمال دارد و راجع بان میتواند شد و بعضی گفته بضم نیز معنی روز عید است و در مشارق گفته است که بعضی گفته که این لفظ یوم سبع است

باب مناقب ابی بکر و عمر رضی الله عنهما الفصل الاول

یا ایشان نسبت بمن بمنزله سمع و بصرند که میثوم باشند و می بینم ایشان و این را هیچ میگرد و معنی وزارت و وکالت یا مراد بیان شدت حرمت ایشان برستماع حق و اتباع آن و بشا به حق در انفس و اتفاق دواة التومذی و سلا و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما من نجل اوله و وزیران من اهل السماء نیست هیچ پیغمبری مگر آنکه او را دو وزیرند از فرشتگان آسمان که امداد و اعانت او میکنند از عالم ملکوت و وزیران من اهل الارض و دو وزیرند از اهل زمین از یاران او که خدمت و نصرت او میکنند در عالم ناسوت فاما وزیرای من اهل السماء فاما دو وزیر من از اهل آسمان فخبو مثل و میساکیل و اما وزیرای من اهل الارض فابوبکر و عمر و اما دو وزیر من از اهل زمین ابوبکر و عمر اند و وزیر شوق از وزارت بکر و او و سکون زامی یعنی کرانی و وزیر بر میدار داند پادشاه کرانی جهات ملک او را و اعانت میکند او را برای تدبیر خود و آن حضرت مشاورت میکرد با بوبکر و عمر در جهات و کار میکرد بدست ایشان دواة التومذی ۸ و عن ابی بکره صحابی مشهور است که در غزوه طایف مسلمان شده و خود را از بالای قلعه در چرخ چاه انداخته و در لشکر حضرت انداخت و ازین جهت او را ابوبکره نام شد بکره معنی چرخ چاه است ان وجلا قال رسول الله و است کرده است ابوبکره که مردی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دایت کان میزانا قول من السماء یعنی دیدم من در خواب کو یک ترازوی فرو داده است از آسمان فوزنت انت و ابوبکر پس بر کشیده شده تو و ابوبکر فرج انت پس چرب آمد تو و وزن ابوبکر و عمر فرج ابوبکر و بر کشیده شده ابوبکر و عمر پس چرب آمد ابوبکر و وزن عمر و عثمان فرج عمر و بر کشیده شد عمر و عثمان پس چرب آمد عمر و عثمان پس بر کشیده شد عثمان و علی را ندید رضی الله عنهما و کونیا ان بهجت آن بود که در قضا صل این دو خلا فی است میان سلف چنانکه در کتب کلامیه مذکور است فافهم و الله اعلم فاما مستاء طاد مؤول الله صلی الله علیه و آله و سلم استار بوزن افضل است از صور یعنی اندو یکین شدن و لها جد است و جاد و مجر و راست یعنی اندو یکین شدن آن حضرت از جهت این رویا که آن مرد و دید چنانکه راوی تفسیر کرد بقول خود یعنی فساءه ذلک پس محزون و اندو یکین کرد اندید آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شنیدن این حکایت فقال خلاصه بنوه یعنی خلافت ابوبکر و عمر خلافت نبوت است که در وی اصلا شایسته ملک و خلافت نیست فیه یوفی الله المملکة من لیساء پسر میدهد خدا تعالی ملک را بر هر که میخواهد تفسیر و تاویل کرد آنحضرت به برداشتن میزان که از من خلافت خالص و وقتی میشود با بوبکر و عمر که اتفاق میباشد بر آن و بعد از وی شوی از ملک میشود و خلا فی و بی انتظامی راه می یابد فاما بعد از خلافت اربعه خود ملکی میشود و عضو می یعنی گزیده چنانکه در حدیث آمده است و ختم این معنی از رفع میزان بجهت آن کردند که موازنه رعایت کرده میشود در شایسته متقاربه و در چیزهای که نزدیک یکدیگرند و چون متباعد و مقابان شدند موازنه معنی ندارد پس برداشته شد و بر طرف کرده شد موازنه پس این رویا دلالت کرد بر اخطا طامر خلافت بعد از ابوبکر و عمر این چنین تفسیر کرده اند شارحان این حدیث را و بعضی این فظ استار لها بوزن افضل از اول خوانده اند یعنی طلب تاویل کرد آنحضرت بفکر و نظر خود این رویا را و قول راوی یعنی فاما بیان تاویل حاصل معنی باشد و برین وجه لام و دخل کلمه است و کلمه استاول است و بر وجه اول استا فافهم دواة التومذی و ابوداؤد الفصّل الثالث عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال روايت از عبد الله بن مسعود که آنحضرت گفته و جبردا باصحاب که یطلع علیکم و جل من اهل الجنة فاطلع ابوبکر پیدا میشود بر شما مردی از اهل بهشت پس پیداشد ابوبکر که قال پسر گفت یطلع علیکم رجل من اهل الجنة فاطلع عمر در حدیث بشارت بجهت مراجعت از احباب را و او آتشده است و چون درین حدیث برای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جمیعاً و آتشده درین باب ذکر کرده اگر کوئی که چون بشارت بجهت برای غیر ایشان نیز و آتشده همه شریک باشند درین فضیلت جوابش آنکه عقده با اینها بیان فضیلت ایشان است نه افضلیت و بعضی احادیث بر افضلیت نیز دلالت دارند دواة التومذی و قال هذا حدیث غریب ۲ و عن عایشة قالت بینا داس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حجری فی لیلة صاحبه کفت عایشة در شامی نکهه سر مبارک آنحضرت در کنار من بود در شب روشن اذ قلت ناگاه کفتم من یا رسول الله هل یكون لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء آیامی باشد مری را از نیکی های او شمارش را های آسمان قال فهم عمر گفت آنحضرت کسی است که نیکی های او شمارستار های آسمان است مقصود بیان واقع است که سوال در شمارش بود پس را بنجوم آسمان است مطلقاً پس متوجه نشود که بنجوم در شب روشن نمیشد باشد قلت فاین حسنات ابی بکر گفت من کما انک یابا ابوبکر و در کمال صبر و استقامت فاما جمیع حسنات عمر که گفته و احده من حسنات ابی بکر گفت آنحضرت نیستند بهر حسنات عمر که مانند یک حدیث است ابی بکر از آن مهم بیشترند و اگر فرض کرده شود که حسنات عمر بیشتر از حسنات ابوبکر باشد و با وجود آن ابوبکر افضل است از جهت قوت حسنات عمر و کیفیت و نفاست آن بود و کمال اخلاص و معروف و معروف چنانکه روایت کرده و میشود از حدیث که نیست فضل ابوبکر بر شما بکثرت مرم و صلوة بلکه پیغمبری که بر شما دو شده است و دل نمی کرده است این حدیث را نقلی و عراقی گفته که یا فتم من این حدیث افرغ و این نزد حکیم ترمذی در نواد الاصول از قول ابی بکر بن عبد الله بن مسعود نقلی است که قال ان

افضل الثالث

عنه
ج

پس کافران هرگز نیست خوردن و ایشان دجال کافران کردند و بقصد شهادت آمدند و کارش را زایل شد پس چنانچه تعالی از ایشان شکایت میکند باز میفرماید که هرگز
 تحقیق عفو کرد خدا تعالی از ایشان و این مخصوص عثمان رضی الله عنه نبود بلکه داخل این تقصیر بود و خدا تعالی عفو کرد از وی اما قضیه عن بدو لانه کان تحت ذیقه
 بنت رسول الله اما غایب بودن عثمان رضی الله عنه از بدر و حاضر شدن وی بدر را سبب آن بود که بود و در زیر وی رقیه دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم و کانت مرضیه و بود رقیه بیار قاتل رسول الله پس گفت عثمان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان لك اجر و جعل من شهد بدو و شهد
 برستی هر ترازد و ثواب سردی است از من کس که حاضر شده است غزوۀ بدر را و حقه است یعنی تو حکم حاضران بدر واری در دنیا و آخرت و اما قضیه عن بعد
 الرضوان و اما غایب بودن عثمان از بیعت رضوان فلو کان احدا غیر یطعن مکه من عثمان لعنه پس اگر میبود یکی از چند تر و در و در آن که از عثمان بر آید
 میفرستاد آنحضرت او را فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عثمان الی مکه پس فرستاد آنحضرت عثمان را بلکه تا میسر کان از جانب آنحضرت
 سخن کند و ایشان را از تفرض بوی باز دارد و کانت بیعت الرضوان بعد ما ذهب عثمان الی مکه و بود بیعت الرضوان در حدیه بعد از رفتن عثمان بلکه
 فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم میده الیمنی بدست راست خود و هدید عثمان این دست من نایب دست
 عثمان است قهر بجا علی دیده پس بدست راست خود را بر دست چپ خود و قال هذ لعثمان و گفت آنحضرت این بیعت است عثمان را
 ثم قال ابن عمر اذهب بها الان معك بركت ابن عمر این کلمات را این مقاله را اکنون که بیان کردم با خود و بگذرا عتقا و فاسد خود را در شان عثمان
 رضی الله عنه و دواء البضادی و عن ابن مسعود مولى عثمان قال جعل النبي صلی الله علیه و آله و سلم یسیر الی عثمان و روایت از ابی مسعود مولا
 عثمان رضی الله عنه گفت آنحضرت که بنیان میگوید سخن با عثمان و آن سخن فتنه خواهد بود که بر سر وی قایم شود و قتل کنند او را و صبر باید کرد و او را در آن و
 عثمان یعنی و حال آنکه رنگ عثمان دیگر کون میکرد و از جهت قضاوت آن سخن فلما کان الیوم الداقلنا الا تقاتل پس پنجا میکشد و اقع یوم الدا
 کفیم ما یا قال یزید بن کثیر با ایشان قال لا کنت قال کنسیدان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهد الی امرای بدستی آن حضرت و بیعت
 کرده است بسوی من کاری را فافا صابا و نفسی علیه پس من جسب کننده و باز دارند ام نفس خود را بر آن امرای الصراح صبر باز و دشتن کسی را
 از برای کشتن قتل فلان صبر اذا جس علی القتل و عن ابی خبیبه نفع فاکسر بار اولی و سکون تخانیه تابعی طایفی است و اسم او کنیت اوست
 و ابن حبان او را در شقات ذکر کرده است انه دخل الدار و عثمان و عیال و ابیت میکند که وی درآمد دار عثمان را و حال آنکه عثمان رضی الله
 عنه احاطه کرده شده و تنگ گرفته شده است در دار و افه سمع اباهریه و بدستی ابو خبیبه شنیده و او بر بره را که لیست از عثمان فی الکلا
 طلب از میکند ابو هریره عثمان در سخن کردن یعنی گفت ابو هریره عثمان رضی الله عنه اگر بفرمانی سخن بخدمت تو عرض کنم فاذن لله پس از آن کرد
 عثمان ابو هریره را رضی الله عنه و گفت بگو چه میگوید فقام بی بایا و ابو هریره فحمد الله پس سپاس داد کرد خدا و اشقی علیه و تایش کرد
 خدا چنانکه بر امی خطبه میلت ثم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول بتر کف ابی هریره شنیدم آن حضرت را که میگوید
 انکم ستلقون بعدی فتنه و اختلافا بدستی شما سرانجام است که ببینید پس از من بلا را که در آن آزمائش شما باشد و مخالفت کنید
 با یکدیگر او قال یا کنت آنحضرت اختلافا و فتنه بتقدیم لفظ اختلاف بفتنه بر عکس روایت اولی تنگ روایت فقال له قاتل من انما
 فن لن ابر کنت مرا آنحضرت را کونیده از مردم پس کیت ما یعنی را امتا بت کینم که در متابعت وی بود و با بودن زبان باد رسول الله او ما قاتلا
 به کفنت آن کونیده پس چهار میکنی ما قال علیکم بالامی و اصحابه گفت آنحضرت بر شما باد که متابعت امیر و اصحاب وی کنید و هویشی و الی
 عثمان بذلك و حال آنکه ابو هریره اشاعت میکند بسوی عثمان بلفظ امیر یعنی ما را متابعت این باید کرد که امیر است و لهما رولیت که و این دو حدیث
 را حدیث ابی سله را و ابی خبیبه را البیهقی فی شعب الایمان ۱۰ باب مناقب هؤلاء الثلاثة و رضی الله عنهم بعضی احادیث در مناقب ابوبکر و
 عمر و عثمان رضی الله عنهم جمیع نیز وارد شده و در بی باب آن احادیث را ذکر کرده ۳ الفصل الاول عن انس ان النبي صلی الله علیه و آله و سلم
 سلم صعدا احدا روایت از انس که آنحضرت برآمد احدا را بنشینان جل مشهور بدین مظهره و ابوبکر و عمر و عثمان نیز بر آمده بودند آنحضرت فرجبت
 بهم پس بنسبید که با ایشان فزیده و جله پس زد آنحضرت که را بپای خرد فقال اثبت احد پس گفت آنحضرت بر جای خود باش ای احمد فاما
 علیک نبی صدیق و شهیدان پس نیت بر تو که پیغمبر صدیقی و دو شهید دواء البضادی و عن ابی موسی الاشعری قال کنت مع النبي
 صلی الله علیه و آله و سلم فی حائط من حيطان المدينه گفت ابی موسی بودم من با آن حضرت در ربانی از بنا نایم مدینه و آن بنا فی است که
 در وی بر این است نفع بجزه و کسر و سکون تخانیه و بین حله و آخر نام چایی است در جانب سجد فبجمله و جعل فاستفتح پس آمد مدنی و طایف
 در بنان کرد فقال النبي صلی الله علیه و آله و سلم افتح له و بشیء بالحقه پس گفت آنحضرت که کتا بپای و فبشایک و ده مر بار بر پشت ففتح

باب مناقب هؤلاء الثلاثة رضی الله عنهم الفصل الاول

پس بگشایم در برای او فاذا ابوبکر پس ناگاه ابوبکر است آنروز و بشتر به جافال و رسول الله پس بشارت دادم مرا و اینچیزی که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدا را پس حضرت ابوبکر خدا را برین نعمت شهادت و جل فاستفتح پیر آدم روی و طلب در کشادن کرد فقال النبی بکنت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم افتخ له و بشتره بالجنت بکشا در برای او و بشارت ده مرا و به بشت ففتحت له فاذا عمر فاحضرته بما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم خدا را پس بگشایم در برای او پس ناگاه آنروز و عمر است پس جنودا دم او را بچیزی که گفت آنحضرت پس شکر گفت عمر خدا را فاستفتح رجل فاستفتح پیر آدم روی و طلب در کشادن در امرای پس گفت آنحضرت مرا بکشا در برای او و بشارت ده مرا و به بشت بر بلانی که میرسد او را فاذا عثمان فاحضرته بما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم خدا را پس شکر گفت عثمان بر بشارت بشت ثم قال بکنت الله المستعان خداست طلب یاری کرده شده بصیرت علی بن ابی طالب متفق علیه الفصل الثاني عن ابن عمر قال کنا نقول و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گفت این عرب بودیم ما که سیفیم و حال آنکه آنحضرت زنده بود ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم یعنی این سه کس را بهم ذکر میکردیم و مقبول و مرضی در کاره نبوت بود و در میان صحابه و متنازه مذکور بود و در میان ایشان و رضی الله عنهم اینجا عجب بموقع واقع شده است و اینها آن دار و کواحل حدیث باشد آنچه را و بیان ذکر میکند نزد ذکر اصحاب و مراد آن باشد که سیفیم ما که ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از ایشان دوا و اله الفصل الثالث عن جابر بن عبد الله روايت از جابر که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال کنت اری اللیله رجل صالح نموده شد در خواب امشب مردی صالح یعنی مردی صالح دیدم که کان ابی صکر منیط بوسم رسول الله کویا که ابوبکر در آن نموده شده است و پیوست کرده شده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم منیط کبرسون و سکون تخانیه از نوط معنی در آوختن و منیط عمار با بی بکر و در آوختن پیوسته شده است عمر با بی بکر و منیط عثمان بصر و در آوختن شده است عثمان بصر قال جابر فلما قلنا من عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قلنا اما الرجل الصالح فهو رسول الله گفت جابر چون بر خیزیم از پیش پیغمبر خدا گفتیم آیا مردی صالح که آنحضرت فرموده رسول خدا خود است صلی الله علیه و آله و سلم و اما نوط بعضهم ببعض ختم و لایه الامر الذی بعث الله به نبيه اما در آنوقت و پیوستن بعضی از ایشان بعضی معنی ایشان است که ایشان کاری اند که بر آنکس فرستاده است خدا تعالی بدان کار پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی خلفای او در اجرای احکام دین و شریعت بهین ترتیب دوا و ابوداؤد ۲ باب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه مناقب وی رضی الله عنه سیما ۲ خارج از حد و احصاء مذکور است در کتب حدیث بیشتر از آنچه مذکور است مرغیرا از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و بعضی از آنها را وضع کرده یافته باشد و شیخ مجدالدین شیرازی در بعضی احادیث منقول در فضایل ابوبکر صدیق حکم بوضع کرده و گفت بطلان آن بیدیه عقل معلوم است این جایز گفته که در فضایل علی بن ابی طالب رضی الله عنه احادیث بسیار وضع کرده اند اما واضح ترین آن احادیثی است که در کتابی جمع کرده اند و از اصحابی نام نهاده اند اول هر حدیث یا علی و از آنجمله حدیث ثابت است یا علی است منی منزله مارون من موسی اینچنین گفته است و الله اعلم انتهى و باطل در وقوع احادیث از طرفین بحیث تعصب و خلوه دارند که در میان ایشان است شبهه منیت و نسبت آن احادیث که بوضع حکم بدان از جابین بحیث تعصب مکاره را و این است و الله اعلم بحقیقت الحال چنانچه در مناقب ابی بکر رضی الله عنه همچنین است گذر و اول الله اعلم اما ماحد و ناسخی و جز ایشان منقول است که ایشان گفته اند که در مناقب علی احادیث آمده و با ساینده بیشتر از آنچه در غیر او از صحابه آمده و سیوطی گفته که کویا سیش است که علی رضی الله عنه تا خیر است و در زمان وی اختلاف واقع شده و مخالفان که با وی مجار بر کردند و بر وی خروج نمودند بسیار شدند پس علماء خواستند که مستتر گردانند مناقب او را از برای رد بر مخالفان باین باعث بسیاری از صحابه آنرا روایت میکردند و الا خلفای ثلاثه یا نیز مناقب بسیار است موازی آن بلکه بیشتر از آن کذا در سیوطی ۳ الفصل الاول من سعد بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعلی انت منی بمنزله هارون من موسی گفت سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است که گفت آنحضرت مر علی رضی الله عنه تو نسبت بمن بجای هارون منی نسبت بموسی که برادر وی و خلیفه او بود الا الله لا یبنی بعدی مگر فرق بین اینست که منیت پیغمبر بعد از من و هارون پیغمبر بود و تو پیغمبر متفق علیه این حدیث را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی فرمود که خلیفه گردانیده علی را رضی الله عنه بر اهل و عیال خود و خویش و بخواه تنویر گفت که آخرین غزوات آنحضرت بود و پس گفت می رضی الله عنه کذا شتی از بر زبان و جز آن کویا که فقه من فاضل دانست و می رضی الله عنه کذا شتی آنحضرت او را پس فرمود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آثار رضی الله عنه یعنی کویا که با منی و از منی بهتر که هارون از موسی چون میخواست دقت هارون را فلیطه کرد و این حدیث نقل کرده اند و مشک بوده اند شیم در آنکه خلافت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من علی است رضی الله عنه و آنحضرت وصیت کرده و او را خلافت و خلافتی اهل سنت و جماعت میکنند که بحیث منیت ایشان را در آن بلکه ظاهر حدیث آنست که علی رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه را انت منی بمنزله هارون من موسی علیه السلام هارون را خلیفه گردانید

الفصل الثالث

مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه

و سیوطی

در توحید و در غیبت و بنای جات بر طور و بنود با رسول خلیفه بعد از موسی زیرا که وفات پادشاهی پیش از موسی است به چهل سال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در همین مدت استخلاف کرد این ام گنوم را برای امامت مردم در غار و علی رضی الله عنه تفسیر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و این ام گنوم امامت میکرد و مردم اگر خلافت مطلق میبود امامت نیز آنحضرت علی رضی الله عنه حکم میفرمود بلکه بولی داشتند و آمدی که از علمای اصول است نقل کرده است در صحت این حدیث و لیکن خطا کرده و آمده حدیث متفق اند بر صحت حدیث و اعتماد بر قول ایشانست و بعضی گفته اند الا ان ابی عبدی در بعضی طرق است و اگر باشد دلالت ندارد بر خلافت نزدی رضی الله عنه و نه وجود آن بعد از وفات بی واسطه و عیذ بکفری و تشدید را بر این جمعیست بضم جمله فتح موصوفه و شیخ و آخر تابعی است که جا بلیت و اسلام را در یافته شصت سال در جا بلیت بود و شصت سال در اسلام و بعضی گفته اند که عمر وی صد و سی و بعضی صد و پنجاه و بعضی صد و شصت سال گفته و از اصحاب عبداللہ بن مسعود و از اکابر علمای قرأت بوده و عبداللہ بن مسعود از وی چیزی یاد در عربیت میبرد سیدنا اقبال علی گفت زکر که گفت علی مرتضی رضی الله عنه و الذی خلق الجنة سو کند بخدائی که شکاف دانه را بر این رویا نید و بر آورد از وی نبات چه دانه در رستن شگافه میشود و بوالله و بعد اگر دخلی را نسیم نفیحات نفس و روح دانسان و معنی خلق نیز از بعد انبیا الایمی که تحقیق بیان کرده و حکم کرده و وصیت نموده است پیغمبر امی صلی الله علیه و آله و سلم الی بسوی من ان لا یحبنی الا مؤمن که دوست ندارد و مرا که مؤمن و لا یبغضنی الا منافق و دشمن ندارد و مرا که منافق پس محبت علی علامت ایمان است و عداوت وی نشان نفاق است و انا الله و الله مسلم و عن سهل بن سعد سئل عن سعدی از انصار است و آخر کسی است که مرد در مدینه از صحابه و در زمان رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پانزده ساله بود آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یوم خیبر روایت میکند که آنحضرت گفت روز غزوه خیبر که بر پشت مرطه از مدینه است بجانب شام قلعه و مزرعها دارد و این غزوه در سنه سابع بود لایعظین هذا الایة غد اوجلا یفتح الله علی یدیه برآینه بدین علم را فردا مردی را که بکشاید خدا تعالی یعنی قلعه خیبر را بر دست وی بجا الله و رسول الله و دست میدار و آنروز خدا را و رسول خدا را و پیغمبر خدا را و رسول الله و دست میدار و او را خدا و رسول خدا و اصحاب الناس غد و اعلی رسول الله پس چون صبح کردند مردم یعنی صحابه با خدا کردند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آمدند در ملازمت او و کلام میروید چون آن بیضاها در حالی که همه صحابه امید میدارند که داده شود و رایت با ایشان آورده اند که صحابه را تمام شب خواب نبرد از شوق و انتظار که فردا این نعمت نصیب که باشد فقال این علی بن ابی طالب پس گفت آنحضرت کجاست علی بن ابی طالب و پس ماند بود وی رضی الله عنه به جنت در چشم بعد از آن در انشای راه یا بعد از وصول بخبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحق شد فقالوا هو پس گفت وی یا رسول الله نیشکی عینیه شجایت میکند هر دو چشم خود را یعنی چشمان او بدر آمده اند قال فادسلوا الیه گفت آنحضرت پس پیغمبر کسی را بسوی وی که بیاورد او را فاتی به پس آورده شد علی رضی الله عنه فخطب رسول الله پس اب دهن انداخت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی عینیه در هر دو چشم وی رضی الله عنه فبوا حق کان لم یکن به و حج پس بر شد علی رضی الله عنه تا آنکه گویا بود بوسی در وی بر اینهمه با سکون را بین از بیاری و بعد از آن هرگز در دیگر چشم او فاعطاه الایة پس در آن حضرت علی را رایت فقال علی یا رسول الله انا فاقلمم حتی یکونوا مثلنا لاجلک میکنم با ایشان تا آنکه شوند مانند ما یعنی مسلمان شوند قال افتدالی دسلک برو بکنند با هستی و نرمی خود نفوذ بنال بجه در گذشتن تیر از جانی که رسید بر او و رسل کبیر را و سکون سین روش نرم و شیر حق تنزل بساحتهم تا آنکه فرو دانی مدزین ایشان ساحتها را کشتا دکی سرای شد و اعمام الی الاسلام ستر بخوان ایشان را بسلامتی و آخر هم مایح علیهم من حق الله فیه و خبر ده ایشان را با آنچه واجب است بر ایشان از حق خدا و اسلام فوالله لا ینک الله بک و جلا و احدا پس بخدا سو کند بر آینه اینکه بد است کند خدا تعالی بسبب تو و دعوت تو یک مرد را خیر لک من ان یکون لک حمر النعم بهتر است از اینکه باشد متر چار پا پهای سنج و شتران سنج که اگر و افش اموال است نزد عرب و این مثل شده است نزد عرب در هر شیئی نفیس و هر یکون میم جمع امرو و بضم میم جمع حار است متفق علیه و ذکر حدیث البواء قال لعلی و ذکر که ده شد حدیث بر این عازب که در وی گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی را انت منی و انا منک تو از منی من از توفی باب بلینح الصغیر الفصل الثانی عن عمران بن حصین بضم ح و فتح صا و از قدای صحابه و فضلاء ایشان است و طایفه بزیارت وی می آمدند و بروی سلام میکردند ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان علیا منی و انا منه روایت کرده است که آنحضرت گفت که علی از من است و من از علی کثایت است انکال است و انکال و اخلاص یکاکی و هو علی کل مؤمن و علی ولی هر مسلمان و دوست و محب فطو سته و اه الثومندی و عن زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من کنت مولاه فلی مولاه زید بن ارقم که از شایسته صحابه است در عهد غزوه در خدمت آنحضرت حاضر بود و از خاصان پیغمبر علیه السلام است و روایت که آنحضرت گفت هر کس که پیغمبر من مولای او پس علی نیز مولای آن کس است رواه احمد و الثومندی و این حدیث در فصل ثلث تفصیل یاید و در اینجا شرح یاید

و قال

پس ملاقات کرد عمر علی را بعد از آن فقال له هنیئا یا ابن ابی طالب پر گفت عمر کوارنده باشی و شا و باشی ای پسر ابی طالب اصحت و امیث مولی کل
مؤمن و مؤمنة صبح کردی و شام کردی و کشتی مولی بر مرد و زن مسلمان دوا داد احمد بدانکه این اقوی جزئیت که شک کرده اند شیعه در ادعای ایشان
نص تفصیلی بخلافت علی مرتضی رضی الله عنه و میگویند که مولی اینجاست یعنی اولی با ما است است بدلیل قول آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم الست اولی کلکم
ناصرو محبوب و الاحتیاج یجمع کردن صحابه و خطاب کردن ایشان و این مبالغه نمودن و دعا کردن مرونی را رضی الله عنه نبود زیرا که میدانست و
می شناخت آن را هر یکی از صحابه و مثل این دعا نمیداد مگر امام معصوم مقروض الطاعت را پس باشد مر علی را رضی الله عنه از دلا آنچنان حضرت
راست از دلا بر امت پس این نص صریح است برخلافت وی رضی الله عنه دین حدیث صحیح است بی شک روایت کرده اند آنرا جماعتی مانند ترمذی
و نسائی و احمد و طرق و دیگران روایت کرده اند آنرا شانزده صحابه و در روایتی مر احمد آمده که شنیده اند آنرا آنحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
صحابی و کواهی دادند بدان مر علی را در وقتی که نزاع و خلاف کرده شد با وی در ایام خلافت وی و بیاری از اسانید آن صحاح و حسان است و
التفات نیست بقول کسی که سخن کرده است در صحت وی و نه بقول بعضی که گفته اند که زیادت اللهم وال من والا ه موضوع است زیرا که وارد شده است
از طرق متعدد که تصحیح کرده است اکثر آن را در ذی که اقل شیخ ابن حجر فی الصواعق و کفتیکلی میگویند بشیعه بطریق الزام که ایشان اتفاق کرده اند بر آن
تواتر دلیل امامت و گفته اند که تا حدیث متواتر نباشد بدان مستدلال بر صحت امامت نتوان کرد و یقین است که این حدیث متواتر نیست با وجود خلا
در آن اگر چه خلاف مردود است بلکه طعن کننده در آن بعضی از ائمه حدیث و عدول ایشانند که رجوع است ایشان در این امر مثل ابی داود و سحبتانی
و ابی حاتم رازی و جز ایشان و روایت نکرده اند آنرا از اهل حفظ و ایقان که در طلب حدیث طواف بلاد و سیر امصار کردند مثل بخاری و مسلم و دیگران
و جز ایشان از اکابر اهل حدیث و این اگر چه محل نیست بصحت حدیث لیکن دعوی تواتر در مثل این از اعجاب عجایب است و ایشان شرط کرده اند
تواتر را در حدیث امامت قدر با اهل سنت و جماعت رد کرده اند بشیعه و کلام ایشان در اینجا طویل است که در صواعق محرقه ذکر کرده و ما چیزی از آن
بطریق اختصار آوردیم گفته است لائمه که مولی در اینجا معنی حاکم و والی است بلکه معنی محبوب و ناصر است زیرا که لفظ مولی مشتک است میان چند معنی
معتق و عتیق و شرف دار و ناصر و محبوب و تعیین بعضی معانی مشتک بی دلیل اعتبار ندارد و ایشان متفق بر صحت روایت محبوب و ناصر و علی رضی الله عنه
و کرم الله وجهه پیدا و جیب ما و ناصر است و سابق حدیث نیز ناظر برین معنی است و برون مولی معنی امام معهود و معلوم نیست در لغت و نور شرع و
پیچ یکی از ائمه لغت ذکر کرده است که مفضل معنی افعلی می آید و میگویند که این چیز اولی است از خلا آن چیز و میگویند که مولی است از وی پس عرض از تنقیص
موالات تنبیه است بر اجتناب از بعضی وی زیرا که تنقیص بر آن وافی تر و موکد تر است از سیر و شرف او را رضی الله عنه و این جهت تقدیر کرد بقول خود است اولی
بالمؤمنین من انفسهم و دانیان از همین جهت است و در بعضی طرق قرآنی بیت نبوت عموما و ذکر علی رضی الله عنه خصوصا آمده چنانکه نزد طبرانی و جز وی پس بدیه صحیح
آمده و این دلالت دارد که حادث و ترغیب بکلیه بر محبت ایشان است و نیز میگویند که سبب این آن است که بعضی صحابه با علی رضی الله عنه دین بوده و
شکایتی از وی رضی الله عنه در بعضی امور و انکاری بر وی نموده بود چنانکه بریده اسلمی و صحیح بخاری آورده و ذی تصحیح آن نموده پس روی مبارک آنحضرت شکر
و فرمود یا بریده الست اولی بالمؤمنین من انفسهم الحدیث و صحابه را نیز جمع کرد و تاکید برین نمود و گفت شیخ ابن حجر سلما که مولی معنی اولی است و لیکن اینجا
لازم آید که اولی با ما است بلکه بقرب و ابتلاع چنانکه در قرآن مجید میفرماید ان اولی الناس با برهم للذین اتبعوه و دلیل قاطع بلکه ظاهر بر نفی این احتمال
نمایم سلما را و اولی با ما است اما دلیل نیست بر امامت فی الحال بلکه در آل و در وقت عدیعت مراد را و تقدیم ائمه ثلثه با جماع است و علی رضی الله عنه نیز
در آن اجماع داخل است و بقریه چیز بامی دیگر که مصرح است بخلافت ابی بکر بعد از وی صلی الله علیه و آله وسلم و چگونه نص امامت باشد و حال آنکه حجت نیاوردن
علی و عباس رضی الله عنهما و غیر ایشان و وقت حاجت بدان بلکه احتیاج آورد بدان علی رضی الله عنه در وقت خلافت خود پس سکوت وی رضی الله عنه
از احتیاج تا ایام خلافت دلیل است بر آنکه دانست که نصی نیست در وی برخلافت وی عقب و فوات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آنکه علی رضی
الله عنه خود تصریح کرده است که نصی نیست از آنحضرت برخلافت وی و نه خلافت غیر وی چنانکه در اخبار صحیح آمده است و صحیح بخاری و غیر وی
آمده است که علی و عباس از نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مرض موت برآمدند و عباس بعلی گفت بطلب این امر را اگر در ما باشد بدینیم آن را از آن
حضرت علی فرمود علی طلبم الحدیث اگر این حدیث نص میبود در امامت می رضی الله عنه چه حاجت میبود بر اجابت آنحضرت و پریدن از وی صلی الله علیه و آله وسلم
و گفتن عباس که اگر این امر در ما باشد بدینیم آنرا با قرب عدد بیوم خدیجیم مانند دوا که بیش و تجویز ایشان نامه صحابه خبر بیوم غدیر را و پوشیدن ایشان
آنرا با وجود علم بدان از آن جمیل است که عقل تجویز نمی کند آنرا پس ایشان در حالت بیعت با بی بکر یا بدو استند آنرا و عالم بود بدان آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بعد از آنکه خطب خواند و آنرا که در حق ابی بکر میفرمود گفت که امیر نشو و بر شما پیغمبر میفرمود چنانکه در اخبار آمده است و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت

صلی الله علیه و آله وسلم حث کرده و ترغیب نموده است برمودن اهل بیت خود و محبت اتباع ایشان و فرقت میان محبت و خلافت و شیعیه میگوید که کنگر
صحاب این نص را ولیکن اتباع نکردند از او انقیاد نمودند بدان بظلم و غنا و مکابره و امیر المؤمنین علی که ترک طلب و احتیاج کرد و از جنت تقیه بود و این گفته
و اقرار است زیرا که وی رضی الله عنه فوت تمام داشت و کثرت بی اندازه و شجاعت و پراخ و چه گویند و با وجود آن از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم نص شنیده باشد و احتیاج بدان نیار و عمل بدان ننگ از محالات است و چون ابو بکر رضی الله عنه احتیاج کرد و بحدیث الائمه من قریش حسدا
گفتند که رضی الله عنه و ائمه و ائمت احتیاج باین عوم چرا میکنی و بهیچ از امام ابی حنیفه آورده است که گفت صل عقیقه شیعیه نقلیست
و در افض قایل اند بکفر ایشان و میگویند همه غیر ازین چند تن کافر زندقه و قاضی ابو بکر با قلمی گفته که در آنچه رفته اند و افض بدان ابطال دین اسلام است
تجارت زیرا که چون کتمان بخصوص و ظلم و افترا و کذب ایشان در اول احکام اسلام بتعرض نفسانی از ایشان واقع شد دیگر هر چه از اخبار از ایشان
مروی شده زور و باطل باشد بکذب این منقصت راجع بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میکرد که در محبت وی چنین برآمدند و علی مرتضی
بترکه تمام و تقصیر در طلب حق و تأیید آن کرد این کلام شیخ ابن حجر است در صواعق محرقة و هنوز طول دارد و در آنچه مذکور کردیم کفایت است و بالله تعالی
و عن بویده و روایت از بویه اسلمی قال گفت خطب ابو بکر و عمر فاطمه رضی الله عنهما خطبه کردند و خوشکاری نمودند ابو بکر و عمر فاطمه فقال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم لها صغیرة پس آنحضرت عذر آورده و گفت وی صغیره است فخطبها علی فزوجها منه پس خوشکاری کرد و او را علی
پس نکاح کرد و او را ابلی رضی الله عنهما دوام النساءی و در بعضی روایات آمده است که گفت ام این ابلی تو چرا خوشکاری نمی نمائی فاطمه و طاهره و علی و ابی
رسول خدا می گفت ما شرم می آید که باین حرف مواجه کنم آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شنید و راضی شد و چون علی رضی الله عنه رضای آنحضرت
در یافت اظهار کرد پس تزویج کرد آنحضرت فاطمه را با وی و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر
بسد الابواب الا باب علی روایت است از ابن عباس که آنحضرت امر کرد و بسبب درگاه بجانب مسجد شریف بودند که در علی را شرح این در باب مناقب
ابی بکر گذشت و او التومذی و قال هذا حدیث غریب و عن علی رضی الله عنه قال کان لی منزلة من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و الله و سلم لم تکن لاحد من الخلق کف علی رضی الله عنه بومرقدی و مرتبته و قربی تر از آنحضرت که بنود هیچ یکی را از خلائق گفت هیچ یکی از اصحاب را
از جنبه مبالغه در غایت تهنیت و افتخار و بدان بر تمامه خلق ائینه ما علی مصحفا قول می آمدم من آنحضرت را پیش از تحریس می گفت السلام علیک یا بنی الله
فان تفتح انصرف پس اگر تفتح میکرد آنحضرت باز می گفتم و میدانستم که بکاری مشغول است که مانع است از آمدن از نماز و جز آن فی الصراح تفتح
کلور و شن کردن و الا دخلت علیه و اگر تفتح میکرد و در می آمدم بر آنحضرت و این مرتبه بیچسب را بنود زیرا که وی رضی الله عنه قریب تر بود و با آنحضرت در خانه و
و مصاحبت و اخوت به جت نسبت فاطمه دوام النساءی و عنه قال کنت شاکیا فربی رسول الله و سم از علی است رضی الله عنه گفت بیا
من بیار پس گذشت بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انا اقول و من می گفتم محبت شدت مرض و وجع اللهم ان کان اجلی قد حضر فاجعل
خدا و ندا اگر هست اجل من که تحقیق حاضر شده پس آسایش ده مرا یعنی میران تا راحت یابم و خلاص شوم از سختی این درد اجل منی که برای عمر بنا ده اند
الطلاق و یعنی موت بجهت است که معنی جزا جل و سپری شدن مدت عمر من بخیر بندوان کان متلخا و اگر هست اجل من پس مانده و هنوز نرسیده فادخف
پس فراخ کردن زندگانی مرا رفع بغا و غین محمدا فی عیش و رزائی و زینت و زینت کانی و ان کان بلا و فصبی و اگر هست این بیاری برای امتیاز
و از بایش من پس شکایت کرد و انرا فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیف قلت چگونه گفتمی عاده کن و باز گو فاعاد علیه ما قال
پس عاده کرد و علی رضی الله عنه بر آنحضرت و باز گفت آنچه گفته بود فضر به بوجه پس بر آنحضرت علی را با پی خود تا متنبه شو و ازین سخاوت و بیعت غایت
محبت و نشاط و تابرسد و ابرکت پایی مبارک و صلی الله علیه و آله و سلم و شفا یابد و قال اللهم عافه و گفت آنحضرت و دعا کرد و خداوند عافیت بخش او را
او اشفه پاک گفت شفا بخش او را شک الی اوی شک کرده است را و می که عافه گفت یا اشفه اشتکت و جعی بعد گفت علی رضی الله عنه پس بیارند
آن در بعد از ان مرکز دعاه التومذی و قال هذا حدیث حسن صحیح باب مناقب العشرة رضی الله عنهم ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحه
زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف و ابی عبیده بن الجراح و سعید بن زید این ده تن از اصحاب میشوند بعشره مشرعه از جنت ثبات دادن آن
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشانرا بجهت و نموده ایشان قرشی ندایشانرا تقدم و مناقب ماثر است که دیگر از امتیاز باید است که ثبات مخصوص ایشان نیست از جنت و در
آن اهل بیت نبوت از اولاد و از اولاد و جز ایشانرا اصحاب تحقیق تفصیل کرده ایم کلام درین باب در رساله که سنی است تحقیق الاشارة الی نعیم البقاره بخلاف آنکه
و الفصل الاول عن عمر رضی الله عنه قال ما احدث فی هذا الامر من هولاء النفر و ائمت از امیر المؤمنین عمر گفت در وقت گذشتن
و می از عالم و وصیت کرد و خلافت مرا صاحب شور می را نیست هیچ یکی را زیرا که این کار یعنی خلافت این چند نفر ازین توفی رسول الله انک انیکه وفات

نسخه
۳۷۲
باب مناقب علی رضی

باب مناقب علی رضی

یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وهو عنهم راض وحال آنحضرت از ایشان راضی بود یعنی کمال رضا داشت و زیاده تر از صحابه دیگر منجی
 پس نام بر عمر ابن شش تن را علیا و عثمان و الزبیر و طلحه و سعد و عبد الرحمن و سعد بن ابی وقاص را و عبد الرحمن بن عوف را و دو کس دیگر از مشرکان
 مشرکه را نام بنزدیکی ابو عبیده بن الجراح که او را آنحضرت این امت و این حق الاین خوانده زیرا که وی پیش از عمر فوت شده بود دیگر سعید بن زید را و زید بن
 وی بود و این عمر و زوج اخت وی بود و مقصود استخلاف یک کس بود از میان آنها و در بعضی روایات آمده که عمر ذکر کرد و او را در کسانیکه آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم راضی بود از ایشان و لیکن در اهل شوری داخل نکرد اند و راه البخاری ۲ و عن قیس بن ابی حازم کجای موطا برای تابعی کبریت که
 جا بلیت را دریافته و اسلام آورده چون بقصد مباغت بدرگاه آمد آنحضرت وفات یافته بود و بعضی او را در اسما صحابه ذکر کرده اند قال دایت بد
 طلحه مشاء گفت دیدم دست طلحه را شل شل و شل تبا شدن دست پابه جفت خشک شدن یا بریده شدن و بعضی مخصوص بقتل اول دارند و حق بها
 التبی دست وی شل بجبت آن شده بود که گاه داشت بدست پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و سلم یوم احد روز احد و طلحه روز احد خود در سپاه
 حضرت ساخته بود و در جسد وی شتاد و چند جراحت شده بود تا آنکه آلت مردی وی نیز مجروح شده بود و صحابه چون ذکر روز احد میکردند میگفتند آن
 روز بنجام روز طلحه بود و راه البخاری ۳ و عن جابر قال قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم من یا قتی بنی نجی القوم یوم الاحزاب گفت
 جابر که گفت آنحضرت روز غزوه احزاب کسیت که بیارم را خبر قوم که قریش با یهودی قریطه و بنی النضیر جمع شده و اتفاق نموده با رسول خدا
 برآمده بودند و احزاب عبارت از ایشانست جمع خرب یعنی گروه پس حق تعالی با دو بار آن فرستاده همه را بهر میت داد و آنجا فرموده بود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم که کسی هست که خبر این قوم بیارد و رفتن آنجا و در آن میان ایشان متعمر بود تا خبر تحقیق بیارد قال الزبیر انا گفت زیر من می آم
 خبر قوم را فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم ان لكل نبی حوادیا پس گفت آنحضرت بدرستی مر به پیغمبر را حواری است و حواری الزبیر و حواری
 من زیر است حواری کبر را و تشدید یا معنی مخلص و مافیل و یاری ده اصلش از حواریست یعنی باین و از نجاست حواریون عیسی علیه السلام و بعضی
 گفته اند که آنها کارزان بوده اند که جابر نفید میکردند و قصارت می نمودند و زیر پرچم آنحضرت بود که صفیه نام داشت رضی الله عنها متفق علیه و عن الزبیر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من یا قتی بنی قریظه گفت آنحضرت کسیت که بیاید بنی قریظه را که متبیل است از یهود و فیناتی بنجر هم پس
 بیارم را خبر ایشان فانطلق پس روان شدم من تا بیارم خبر ایشان را و آنکه آنحضرت بعد از غزوه احزاب متوجه بنی قریظه شد و پانزده روز ایشان را محصور
 نمود و این حکایت آنجا گفت یا جم غزوه احزاب بنو قریظه هم بودند آنجا خبر ایشان طلبیدند بر فلان جهت جمع لی رسول الله زیر میگردید رضی الله عنه
 پس پیغامی که خبر گرفته بر شتم و باز آمدم جمع کرد برای من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ابویا پدر و مادر و خواهر فقال ابی و ای پیوست
 آنحضرت فدای تو باد پدر و مادر من یعنی جمع کردن ابویا این است متفق علیه و عن علی رضی الله عنه قال ما سمعت رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم جمع ابویه لاحد الا لسعد بن مالك گفت علی رضی الله عنه شنیدم من آنحضرت را که جمع کرد مادر و پدر خود را برای پیچکی که برای سعد بن مالك
 مرا و سعد بن ابی وقاص است و مالك اسم ابی وقاص است فانی سمعته یوم احد یقول پس من بدرستی شنیدم آنحضرت را روز غزوه احد که میگفت یعنی
 سعد بنه و قتی که تیری انداخت بکافران یا سعد بنم فدای ابی و ای ای سعید تیر میزد از فدای تو باد پدر و مادر من گویا علی رضی الله عنه تغذیه زیر را
 ندانسته و شنیده و لهذا گفت ما سمعت متفق علیه و عن سعد بن ابی وقاص قال انی لاول العرب دمی بسهم فی سبیل الله گفت سعد بن
 ابی وقاص بدرستی من نخست از عربم که انداخت تیر در راه خدا و پیش از من هیچکس تیر در راه خدا ندانست و آنچنان بود که در اول سال هجرت ابو عبیده
 بن الحارث را با شصت کس قبال ابوسفیان بن حرب و مشرکان دیگر فرستادند ایشان جمعی کثیر بودند پس میان ایشان حربی نیفتاد جز آنکه سعد بن ابی
 وقاص تیری بجانب ایشان انداخت و این اول تیری بود که در میان این امت در راه خدا انداخته شد متفق علیه و عن عایشه رضی الله عنها
 قالت سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مقدمه المدينه گفت عایشه بیدار بود آنحضرت حدود وقت قدم آوردن وی مدینه را
 یعنی در بعضی غزوات لیلته شبی ظاهرا ملاحظه داشت از بعضی اعدای دین سهر کبریا و مقدم نفع دال فقال لیث رجلا صالحا یجوسفی پرگفت
 آنحضرت کاشکی بگردی نیکو کار گاه بانی کند مرا اذ معنا صوٹ سلاح ناکاه شنیدیم ما و آواز آلت جنگ را از تیر و گمان و شمشیر فقال من هذا پرس گفت
 آنحضرت کسیت این قال فاسعد گفت منم سعد بن ابی وقاص قال ما جاء بك گفت آنحضرت چه چیز آورد ترا و بچه سبیل مدی قال وقع فی نفسی خوف علی رسول
 الله گفت قتا و در نفس من ترسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که تناست مبادا دین گری کنند ابوی و از برای رساندن جنت اوسه پس آمده ام
 ناگاه بانی کنم او را و خدمتی بجای آورم فدعا له رسول الله پس دعا کرد و مر سعد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نام پیر خواب کرد آنحضرت متفق
 علیه و عن افض قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لكل امه امین و هراست را امانت دار است که در حقوق خدا و خلق و نفس

در ستاد و
 شکر هانکه
 چ

خیاستی کند و امین هذه الامة و این ابن است ابو عبیده الجراح متفق علیک و عن ابن ابی ملکة بنعم سیم و فتح لام و سکون یا از شایسته را بعین
قرشی تمیمی کی محل قاضی بود در عهد عبدالملک بن سیرین از صحابه را در یافته قال بهیث عایشه و سئل من کان رسول الله صلی الله علیه و
اله و سلم مستخلفا لواله استخلفه گفت شنیدم عایشه را و حال آنکه پرسیده شد عایشه که گرامی بود آنحضرت خلیفه خود کرد دانسته اگر فرضاً بجای خود خلیفه
میکرد اندکی کسی را از اصحاب ثالث ابو بکر گفت عایشه ابو بکر را خلیفه میکرد و این فقیل ثم من بعد ابی بکر پرسیده شد عایشه بعد از ان که ایستاد
از ابی بکر ثالث عمر گفت عمر را می ساخت حیل من بعد عمر گفتند کیست بعد از عمر که او را خلیفه می ساخت ثالث ابو عبیده بن الجراح گفت عایشه ابو عبیده بن الجراح
را می ساخت که این بود و لایق این کار و ابو بکر صدیق رضی الله عنه نیز گفت که مرا با خلافت چه کارست این علی است و عمر است و ابو عبیده بن الجراح بر کار
ایشان خوابید خلیفه را زید پس گفتند از لایق تر کیست پیشتر که در آنحضرت برای کار دین ما پس کیست که موخر کرد و اندک ترا در کار دنیا و راه مسلم و عن ابی
هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم کان علی حواء روایت از ابی هریره که آنحضرت بود بر که حوا که او را الآن جبل نور میگویند و
آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم پیش از نزول وحی در آنجا نازل شد هو آنحضرت بود و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و
طلحة و الزبیر فخرت النخبة پس شنیدند گفت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اهدا ساکن این غنیمت
فا علیک الابی او صدیق او شهید پس نیت بر تو که پیغمبر یا صدیق یا شهید که عبارتست از عمر و علی و عثمان و طلحة و زبیر که همه شهید شده اند و شما
طلحة و زبیر در واقعه حرب جمل است در حرب بلکه بیرون آنجا که در مجلس مذکور است و زاد بعضهم و سعد بن ابی وقاص و زید که در بعضی از روایات این لفظ
که سعد بن ابی وقاص یعنی وی نیز بر جراح بود همراه آنحضرت و لم یذکر علیا و ذکر کرده این بعض علی را و لیکن این شکل است زیرا که سعد بن ابی وقاص مقتول نیت
و در قصر خود مرده که در وادی عقیق داشت و آورده شد از آنجا و دفن کرده شد به بقیع مگر آنکه داخل صدیق دارند و صدیق اگر چه لقب امیر المؤمنین ابی بکر شد و
اندک و لیکن معنی این مختصر نیت در وی و صادق است بر غیر از صدیقان و سیوطی بطریق متعده در مناقب امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده که این
اول کسی است که ایمان آورده و اول کسی است که مصافحه میکند روز قیامت و این صدیق اکبر و فاروق این صفت است یا مراد بشمی کسی است که او را
ثواب شهید است چنانچه مطبوع و امثال آن و الله اعلم و رواه امسلم و الفصل الثاني عن عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنان النبی صلی الله
علیه و اله و سلم قال ابو بکر فی الجنة و عمر فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و عبد الرحمن بن
عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید فی الجنة و ابو عبیده بن الجراح فی الجنة و رواه الترمذی و رواه
ابن ماجه عن سعد بن زید و یکی از وجوه شهرت و امتیاز این ده کس بشارت جنت اینست که در بشارت ایشان یک حدیث واقع شده با وجوه دیگر که
گفته اند و الا بشارت مخصوص و منحصر در ایشان نیت صرح بذلک العلماء و اینجا نکته ایست که برای آن متنبه باید شد که کلماتی اربعه هر جا که در احادیث و اقوال
کلام و بعضی بهمین ترتیب شده و این استنباسی بنده ببل است و جماعت حاصل میکرد و اما گمان آنکه که راویان تغییر ترتیب داده و موافق اعتقاد خود آورده
باشند فاش و کلاً ایشان باندک تغییر و تقدیم و تاخیر رعایت میکنند که تأثیری و سرایتی ندارد و مقصود آن تفاتی بی پذیرد اینجا خود چه نوع کنند عثمان بهمین نیت است
ادامی نماید تحقیق مذکور و تاویل کلام کار مجتهدان و فقهاءست قد بر ۲ و عن انس ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال احکم امتی باحق ابو بکر
مهربان ترین امت من باست من که بطرف و رفی و موغظت مردم را بخدای خواند و میرساند ابو بکر است و انشد هم فی امر الله عمر و سخت ترین امت دگر
دین خدا که بغض و شدت و جدال امر معروف و نهی منکر میکند عمر است و اصدقم جله عثمان و راست و صحیح ترین ایشان از روی حیا عثمان است
صفت حیا را عثمان رضی الله عنه خصوصیتی و امتیازی هست و حیا شعیه عظمی است از ایمان ظاهر اصدق برای آن گفت که حیا کاهی حکم طبیعت بشری نیز
میباشد اگر چه حکم شرع حق و درست نباشد اما حیا صادق و معتبر است که موافق شریعت و مطابقی حق باشد و فرض هم زید بن ثابت و عالم تر بعلم قرآن
و موارث زید بن ثابت است که کاتب وحی بود و اناجلار صحابه و جامع و کاتب قرآن بود در زبان ابو بکر و عثمان رضی الله عنهما و اقراهم ابی بن کعب و
خواننده زمر قرآن را و ما هر تر در تجوید قرآن ابی بن کعب است و وی نیز کاتب وحی بود و او را سید القرامی گفتند و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم او را سید
الانصار نام کرده و عمر رضی الله عنه سید المسلمین می گفت و چون سوره لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب نازل شد آنحضرت فرمود که خدا امر کرده
است که از ابی بکر بخوانم و ترا بشنوا نم گفت و وی رضی الله عنه ای خدا مرا نام برد و گفت آنحضرت فم نام تو برد و ترا بنام تو خواند پس وی که کرد و آنحضرت صلی الله
علیه و اله و سلم نیز بکرید و آمد و اعلمهم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل و داناترین امت بجلال و محام معاذ بن جبل است و وی رضی الله عنه انصار
است و یکی از بزرگوارترین که حاضر شدند عقبه را و آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم او را مواخات و ابی عبداللہ بن مسعود و قیل به جعفر بن ابی طالب فرستاد
او را معاذ بن قاضی بن و وی در آنوقت هجده ساله بود و در طاعون عمو اس از عالم رفت و گفت خداوند این رحمت است از تو بر بندگان تو خداوند

معاذ و اهل و عیال او را محروم نمایی و آورده اند که در وقت رفتن از عالم میگفت خد کن خدا که خواهی بغیرت تو چنانکه میدانی که من ترا دوست میدارم یا چنانکه گفت و الله اعلم و این مسعود گفت بودیم که تشبیه میدادیم معاذ را با برهسیم خلیل علیه السلام در ضمن این آیت که انما فانا لله خفینا و فتوی میداد معاذ در زمان آنحضرت و در زمان ابوبکر و چون همین رفت میگفت عمر رضی الله عنه خالی گذاشت معاذ اهل مدینه را از فقر و حاضر شد و میفرمود الله عنه بدر را و مشاهد دیگر را و در وقت رحلت گفت اصحاب خود را وقتیکه گریه کردند چرا میگریید و چه چیز در گریه آورد شما را گفتند میگرییم بر علی که قطع میکرد و بموت تو گفت علم و ایمان قائم انداز و قیامت بکبرید حق را از هر که باشد و در کسید باطل را بر هر که باشد مثاقب و می رضی الله عنه بسیار است خاتم از حد و حصص و اخصا و لکل امه امین و امین هذه الامه ابو عبیده بن الجراح و مربر است و امین این است ابو عبیده بن الجراح است و در روایتی مربر پیغمبر را معنی است و امین بن ابو عبیده است و می رضی الله عنه قرشی است بهفت واسطه با آنحضرت در قبرین مالک جمع میشود حاضر شد و جمیع مشاهد را همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر پدر خود را بجهت خدا و رسول خدا گشته و ثابت ماند با آنحضرت روز احد و بر کشید و حلقه مغر که در رخساره مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خلیه بود بدان خود پس افتاد از جنت زوری که کرده دندان و می و بوی نیز در طاعون غمناک رفت از عالم و در زمان عمر بن الخطاب و نماز کرد و بروی معاذ بن جبل میگفت امیر المؤمنین عمر در روز موت خود اگر ابو عبیده بن جراح میبود میسپردم این کار را بوی یعنی خلافت را یا بختیار را بخت شاورت و می تفویض میکردم و الله اعلم و او احمد و الوثمدی و قال هذا حدیث حسن صحیح و دوی عن معمر بن قتاده مرسلا و روایت کرده شده است از معمر بن قیس و سکون عین از قاده بطریق ارسال و فیه و در حدیث معمر آمده است و اقتضاهم علی و قاضی تر و حکم کننده و بحق از امت من علی است و لهذا عمر رضی الله عنه بی مشاورت و فتوی می رضی الله عنه حکم نمی نمود و اگر حاضر نبود می توقف میکرد و میگفت قضیه لا ابا حسن لا و عن الزبیری قال کان علی بنی صلی الله علیه و آله و سلم یومر احد ذرغان روایت از زبیر رضی الله عنه که گفت بود بر آن حضرت روز غزوه احد و در زره و این بجهت غایت شجاعت و قوت اقدام و می صلی الله علیه و آله و سلم بود در حرب و هر که شجاع تر است و غده تردد او در کارزار بیشتر و سلاح او و استعداد او برای جنگ زیاده تر از اینها معلوم میشود که احتمال الح و مباشرت اسباب منافات بتوکل ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید المتوکلین بود با وجود آن این چنین میکرد و تو اندک امثال این امور برای تعلیم امت میکرد و باشد تا تحقیق آنست که اینها ناشی از عبودیت محض و امثال او است فنهض الی الحزم پس برخاست آنحضرت متوجه شد بجانب مکی بزرگ که آنجا بود تا بروی برآید و بنشیند و آرام گیرد و فلم یستطع پس توانست از جنت کوفتها که رسیده بود فضعط لطحه تحت بر پشت طلحه زیرا آن حضرت با وجود آن جراحت و زخمها که داشت حقاسنوی علی الصحره تا آنکه آرامد و قرار گرفت آنحضرت بر صخره و این صخره و صیل جبل احد است معلوم و معروف فنهضت رسول الله بر شیندم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول میگفت اوجب لطحه واجب کرد انید طلحه برای خود و بخت را با بن علی که بخت خدا و رسول خدا کرد و او الوثمدی و عن جابر قال نظر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی لطحه بن عبید الله گفت جابر رضی الله عنه نظر کرد آنحضرت بجانب طلحه قال من احب ان یظلالی دجل میشی علی وجه الارض و فقد قضی نجهه گفت آنحضرت کسی که دوست دارد که نظر کند بسوی مردی که میرود بر روی زمین و حال آنکه تحقیق مروه است و یا منتظر مردن است یعنی اگر کسی خواهد که مروه را ببیند که بر روی زمین میرود و فلینظر الی هذا پس باید که نظر کند بسوی این اشارت بطلحه است رضی الله عنه و فی و ایتة و در روایتی باین لفظ آمده است که من سره ان یظلالی شهید علی وجه الارض کسی که شاد و میگرداند او را که نظر کند بسوی شهید که میرود بر روی زمین فلینظر الی لطحه بن عبید الله پس باید که نظر کند بسوی طلحه بن عبید الله و تحقیق لفظ قضی نجهه آنست که نخب بنون و حاء محم و موحده معنی نذر موت و اجل آید و در آیت کریمه من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نجهه و منهم من یظلم و منهم من یفیه و انما معنی از مسلمانان مردانند که راست گردانیدند بر چه عهد بستند با خدا پس بعضی از ایشان او کردند و وفای نمودند و نذر کسی که بجان سپاری در راه خدا کرده بودند یعنی مردند در راه خدا و بعضی انتظار آن دارند و در حدیث نیز حمل بر مردن معنی درست است و ظاهر و ثانی است چنانکه در روایت دیگر آمده شهید میشی علی وجه الارض و به حقیقت این اشارت است بموت اختیاری که حاصل میگردم اهل سلوک و ارباب قافا یا مراد بموت غیبی است از عالم شهادت باستخراق رذکر خدا و مشاهد ملکوت و انجذاب بجناب قدس و بیجا و این نتیجه موت اختیار است و سیدی الشیخ علی متقی رحمه الله علیه را رساله آیت مسمی بهدایه ربی عند فقد المرئی که در آنجا بیان موت اختیار میسوی آن کرده اند و حضرت شیخ عبدالوهاب متقی میفرمودند که یکبار در مکّه معظمه شهرت یافت که شیخ علی متقی وفات یافتند مردم شنیدند این خبر و دیدند و بجا افتاد شیخ رسیدند شیخ را دیدند تازه و حرم سلطنت نشسته بر یارین فرمودند که اگر یکی آن عالم را دیده و احوال آن را مشاهده نماید و خبر دهد لاجرم تقدیر خبر او باید کرد و یاران باید که بدانند که ما را بآن عالم بردند و آن عالم را دیده ایم اکنون یاران هم تو بکنند و ما هم بخدایت تو میگیریم ولیکن دخولت بکفایت این خبر نشان قبولی کار و تمامی و زینش

است که در کتب موت اختیار می کردیم روایه الترمذی ۵ و عن علی رضی الله عنه قال سمعت ابا فی من فی رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول گفت علی مرتضی شنیع گوش من از زبان آنحضرت که میگفت طلحه و الزبیر جاری فی الجنة طلحه و الزبیر و سبیه من اند و بیست روایه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۶ و عن سعد بن ابی وقاص ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال یومئذ یفی یوم واحد روایت از سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت یعنی برای وی در آن روز یعنی روز احد اللهم اشدد رمیته خداوند افری و ستود کرد آن تیراندازی او را واجب دعوت و پاسخ ده و قبول کن دعای او را مناسب جابت دعا قوت رمی ظاهر است که تعبیر از دعا به تیر کرده اند چنانکه گفته است ۷ از هرگز تیر دعا می کشم روان ۸ و گویا جابت دعای وی رضی الله عنه اثری از اصابت رمی وی بود که تحت در را و خدا که در روایه فی شرح السنة ۹ و عن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اللهم استجب لسعد اذا دعاك و هم از سعد بن ابی وقاص روایت است که آنحضرت گفت و دعا کرد خداوند قبول و پذیرا کن مرعد را وقتی که دعا کند ترا روایه الترمذی ۸ و عن علی رضی الله عنه قال ما جمع فی الله صلی الله علیه و سلم اباه و امه الا لسعد گفت علی مرتضی رضی الله عنه جمع نکرد آنحضرت پدر و مادر خود را برای هیچیک مگر برای سعد قال له یوم احد گفت آنحضرت مرعد را روز احد ام فداك ابی و امی تیرانداز فدای تو باد پدر و مادر من و قال له انما هذا الخلفاء الخ و گفت آنحضرت مرعد را تیر بندازی که دکن توانا و جز و بفتح حاء حمله و زامی مفتوحه و او و مشد دورا و در آخر و بسكون زامی و تخفیف و او نیز آمده فی الصراح حمود کونک رسیده و زورمند شده و جز و زامی یعنی پشته خرد از زمین نیز آمده و بود و رمی رضی الله عنه جوان کرد دست و اسلام آورد و در دست ابی بکر صدیق و بود در آن وقت هفده ساله روایه الترمذی ۹ و عن جابر قال اقبل سعد فقال النبی صلی الله علیه و سلم هذا خالی روایت از جابر که گفت پیش از سعد بن ابی وقاص پس گفت آنحضرت این خال من است معنی بر او در فلی فی امر خاله پس با یکدیگر می نمود رمی خال خود را یعنی برابر این خال که من دارم و مانند او روایه الترمذی و قال یكف جابر در توجیه فتن آنحضرت سعد را خال خود و كان سعد من بنی زهرة و بود از بنی زهره که محله از قریش است اولاد زهره بنت کلاب و كانت ام النبی صلی الله علیه و سلم من بنی زهرة و بود و در آنحضرت از بنی زهره فذلك قال النبی پس از آنجست گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم سعد را خالی این خال من است و فی المصابیح فلیکرم من پس با یکدیگر می نمود رمی خال خود را چنانکه من اگرام می کنم خال خود را بدل فلیونی و بدل لفظ فلیونی و بعضی گفته اند فلیکرم تصحیف است و الله اعلم ۱۰ الفصل الثالث عن قیس بن ابی حازم حال او در حدیث ثانی از فضل اول گذشت قال سمعت سعد بن ابی وقاص یقول انی لاول رجل من العرب رمی بهم فی سبیل الله گفت قیس شنیع سعد را که میگفت بدستی که من نخستین مردی ام از عرب که انداخت تیر در راه خدا و دایتنا نفرز مع رسول الله و میدانم من خود را و دیگر اصحاب پیغمبر خدا را که تیر می کردند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم و ما لنا طعام الا الحبله و ورق السم و بنو ما را خورش مگر حبله بنهم حافض آن و سکون موحده و آن دانستیم بنو ما را طعام مگر بر کس سمر بفتح سین و ضم میم نام درختی است مشهور و او را صوره است و آن کان احدنا لیضع کاتضع الشاة بتحقیق بود یکی از ما که بینما یعنی پشت خشک یعنی چنانکه بیند گویند ما له خطا و حال که نیست افکنده را آلودگی و آمیزش بعضی اجزای او بعضی از جهت خشکی نداشت اصعب بنوا سعد قهر زنی علی الاسلام بستر گشتند بنوا سعد که واقف میکردانند و تعلیم میکنند مرا در احکام اسلام و قهر یعنی توقیف آمده یا تفریق و توبیخ میکنند مرا بتقصیر در حق اسلام و اصل تفریر یعنی رد و منع است و معنی نصرت دادن نیز می آید چنانکه در قول حق سبحانه و تفریره و توقیره زیرا که ناصر شیع میکند از نصیر دشمنان او و ما را با سلام اینجا نماز است که انداختن ذن و ضل علی بر این تحقیق نمیدانم و زیان کار گشتم و کم شد عمل من یعنی هرگاه بنوا سعد مرا احکام اسلام و آداب نماز تعلیم کنند با این سابقه که من در اسلام دارم دیگر مرا امید فلاح و هدایت چه باشد و کافوا و شوا به الی عمر و بود و بنوا سعد که سخن چینی کرده بودند و نکایت برده از سعد بن ابی وقاص نزد امیر المؤمنین عمر و بود و علی عامل عمر رضی الله عنه بر کوفه و قالوا لا یجس بصلی الله علیه و سلم و ندیک میکنند وی نماز را پس عمر تهدید کرده فرستاد او را و وی نزد عمر کشف حقیقت حال کرد پس تصدیق کرد او را و گفت کما من همچنین است که تو میگوئی و در کرد بر بنی اسد و مراد بنی اسد افلا و زبیر بن العوام بن خویلد بن اسد اند و از اینجا معلوم میگردد که فخر علم و فضل و اظهار کمال خود را به بیان واقع از برای مصلحت دینی و دفع عار و منقصت در دین جایز است و صحابه را رضی الله عنهم مفاخرت میان خود بوده و جهت اغراض صحیه صالحه متفق علیه و عن سعد قال دایق و انا ثالث الاسلام و در صحیح بخاری تقدیراتی بر آینه تحقیق میدانم من خود را و من سیوم اهل اسلام بودم و در روایت بخاری و انا ثالث الاسلام بنهم یعنی شایسته اهل اسلام مقصود یکی است یعنی دو کس عثمان شده بودند سیوم من سلمان شدم و گفته اند که مراد وی از آن دو کس ابو بکر و خدیجه است و صواب آنست که مراد سیوم مردان بلکه مردان احرا است و در استیجاب گفته که وی بهتم سفت گشت مراد بدان عامتر از مرد و زن و آزاد و بنده است و ما اسلم احد الا فی الیوم الذی اسلمت فیه و اسلام بنوا سعد یکی گردید و زنی که اسلام آورد من

در آن روز و گفته اند که هیچ کس درین کلام شامل او نمیگردد یعنی یافته نشد اسلام از هیچ کس مگر روزی که اسلام آورد و من در آن روز که در آن روز مسلما فی یافت شد که منم و لقد مکنت سبعة ایام وافی لثلاث الاسلام و تحقیق در آن که من هفت روز و حال آنکه یک مسلمانان بودم یعنی اسلام آورد و من بعد از دو کس و بعد از آن هفت روز گذشت که کسی در آن هفت روز اسلام نیاورد و بعد از هفت روز اسلام آورد و هر که آورد و همچنین تغییر کرده است این حدیث را طبری فخره رواه البخاری ۳ و عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول للنساء زوايت میکند عائشة که آن حضرت میگفت زنا خود را آن امر که من میبینم من بعدی بدستی که کارنا و حال شما از جنس خیریت که در اندیشه می اندازد مرا بعد از من که حال شما چه خواهد شد و مردم شما چه خواهد خواست کرد و که منکحل و مقصدی مهمات حیثت شما خواهد شد و توفیق بدان خواهد یافت و لن یصبر علیکم الا الصابرون الصدیقون و صبرخواهند کرد بر شما و تفقد احوال شما که آنها کی که کامل اند و صبر و صبر خوی و عادات ایشانست و کامل اند در صدق معامله و ادای حقوق قالت عائشة یعنی المنصفین گفت عائشه مراد میدارد آنحضرت از این مابران و صدیقان صدق دهندگان و خیر کنندگان را زیرا که سوق کلام از بهر نفقات ایشان است ثبوت عائشة لابی سلمة بن عبد الرحمن بهتر گفت عائشه صدیقه از برای شکر گذاری و اظهار منت داری عبد الرحمن بن عوف به پیروی که ابوسلمه است و از کربا بعین است سقی الله اباه من سلسبیل الجنة بنوشاند خدا تعالی پدر ترا از چشمه که در بهشت است و سلسبیل نام چشمه است در بهشت و در قاموس گفته سلسبیل غر جنت و چشمه جنت و سلسبیل الجنة نیز روایت معنی آب سرد و آب روشن و خوش که بکجوروان و فرو شود و سلسال الجنة نیز معنی سلسبیل و سلسال الجنة نیز آمده معنی شراب بارد و بعضی گفته اند خالص صافی از خض و خاشاک و تیرگی طبعی گفته که یا در سلسبیل زیاده شد تا کله غاسی گشت و ولالت بر غایت سلاست کرد و قدر و کان ابن عوف قد تصدق علی مهمات المؤمنین و بود عبد الرحمن بن عوف که بتحقیق تصدق کرده بود بر بنابر آنحضرت بحمد یقه بیعت با دجین الفابی باغی که فروخته شد بچل بنز در هم یادیند و الله اعلم رواه الترمذی ۴ و عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لا زواجه گفت ام سلمه شنیدم آنحضرت را که میگفت برای زنان خود ان الذی یجو علیکم جدی هو الصادق البکر یعنی که بدیشمارا بکفهای دست خود و نشتر کند بر شما اموال بعد از من اوست صادق نیکو کار اللهم امق عبد الرحمن بن عوف من سلسبیل الجنة خداوند بنوشان عبد الرحمن بن عوف را از چشمه بهشت ظاهر است که این کلام ام سلمه باشد چنانکه در حدیث سابق از عائشه مذکور شد و بعضی گفته اند که این کلام آن حضرتست زیرا که وی صلی الله علیه و آله وسلم دست بر دگرمی رضی الله عنه احسان فی بازواج مطهره بوجود خواهد آمد و در این معجزه آنحضرت رواه احمد ۵ و عن حذیفه قال جاء اهل بخران الی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم روایت از حذیفه بن الیمان که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله بود گفت آمدند اهل بخران نفع نون و سکون جیم نام موضعی است بین که در سال بهم فتح شد و در بنایه گفته موضعی میان حجاز و شام بسوی آنحضرت فقالوا یکنفند یا رسول الله ابعت الینا رجلا امینا یفرست بسوی ما مردی امین که در حق ما بخیر است راضی باشد قال لا بعث الیک رجلا امینا حق امین فرمود آنحضرت بر آینه میفرست بسوی شما مردی امین ثابت در امانت فاستشرف لها الناس پس نگران شدند و منتظر گشتند بجهت این کلمه یا برای این لاریت و امانت مردم که کلامی را خستیا رکنند و کدام کس با بن منصب شرف و ممتاز کرد و وقال و گفت حذیفه فبعثت با عبیده بن الجراح پس فرستاد آنحضرت با عبیده بن الجراح را متفق علیه ۶ و عن علی رضی الله عنه قال قیل گفت امیر المؤمنین علی گفته شد با آنحضرت یا رسول الله من یؤمن بک کرا امیر کرد و ایمم ما بر خود عهد از تو قال ان تؤمروا ابابکر بخدیوه امینا و اهدانی الدنیا گفت آنحضرت اگر امیر میکردید ابوبکر را می باید او را امانت داری و در حقوق دین رغبت نکنی و در دنیا و اغبا فی الاخرة راغب در کار آخرت و ان تؤمروا عمر بن عبد المطلب و قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم و اگر امیر می سازید عمر را می باید او را توانا و محکم و امانت دار که نمیرسد در اجرای احکام دین خدا طاعت هیچ طاعت کننده را و ان تؤمروا علیا و لا ادا که فاعلین و اگر امیر میسازید علی را و نمیدانم و منی بنیم شما را کننده از آنجمله و هادیامهدیای یا بید او را راه راست نمایند راست یابنده باخذ بکمال الصراط المستقیم میکرد و میر و شمارا راه راست حدیث دلیل است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تنصیح و تعیین نکرده بر خلافت پیچکی و ظاهر آن میناید که مراد با میر عبد از آنحضرت بواسطه باشد و درین حدیث ذکر عثمان رضی الله عنه نیست و بعضی گفته اند که شاید آنحضرت ذکر کرده نبیان کرده باشد و الله اعلم رواه احمد ۷ و عنده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رحم الله ابابکر و جوفی ابنته رحمت کند خدا تعالی ابوبکر را که کمال کرده و او را دختر خود را و جوفی الی دادا المحبوة و برداشت و سوار کرد و مرا بر ناله و مرا فقت کرد و آورد بسوی دایه بخت آورد و گفته اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ناله پرورده و طیار کرده و داشته بود و که تا کی امر بخت شود پس یک ناله تر و آن حضرت آورده گفت یا رسول الله این را اختیار کن و سوار شو فرمود و سوار شوم که اگر بفروشی بدست من و بی آن اختیار نکنم پس بهشت صد در هم بخیزد و قرض کرد و حصصی فی انوار و صحبت داشت و در غار و اعتق بلا لای من ماله و از آنکه در بلال را از مال خود یعنی در خدمت من گذاشت یا اصل خریدن بلال با آن قوت و کمال ایمان یعنی است و وصل

باب مناقب اهل بیت الهی صلوات الله علیهم

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رحم الله علیه یقول الحق وان کان مرا حمت کند خدا تعالی عمر را سیکوید حق اگر چه تلخ باشد ترک آن حق و مال من صلی الله علیه و آله است عمر اخی کوئی و حال آنکه نیت مرا در هیچ دوستی زانها نمی که دوستی ایشان برای مراعات و مهربانی باشد رحم الله عثمان یسقی منه الله حمت کند خدا تعالی عثمان را شرم میدارند از وی فرستگان رحم الله علیها رحمت کند خدا تعالی علی را اللهم اه و الحق معه حیث اودخا و نذا بکر دان حق را با علی با نجا و به جانب که بکرد علی و این موافق حدیثی است که سیرطی در جمیع الجوامع آورده که القرآن مع علی و علی مع القرآن و رواه الزمذی و قال هذا حدیث غریب ۹ باب مناقب اهل بیت الهی صلی الله علیه و آله وسلم بدانکه اطلاق اهل بیت بچند معنی آمده کسی که حرام است برای ایشان زکوة گرفتن و ایشان بنو اشم اند و این شامل است آل عباس قال علی و آل جعفر و آل عقیل قال حارث رضی الله عنهم اجمعین و کما هی معنی اهل و عیال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده شامل مرز و ج مطهرات را و بیرون آوردن نسا و آنحضرت از اهل بیت محاکمه است و مخالف است هر سوئی آیت کریمه طایفه را بدین جهت حکم الرحمن اهل البیت و بطریق تطهیر زیرا که خطاب با ایشان است و در اول آیت و آخر آن پس بیرون آوردن ایشان از آنچه در میان واقع شده بیرون می آید و کلام را از اساقی امام محمد بن محمد رازی گفته که این آیت شامل است مرثی آنحضرت را نیز که اساقی آیت ندا می کند بر آن پس بیرون آوردن ایشان را از آن و مخصوص که در بنو ایشان صحیح نباشد و نیز گفته که اولی آنست که گفته شود اهل بیت اولاد آنحضرت و از وی این حسن و حسین رضی الله عنهما از ایشانند و علی مرتضی نیز از اهل بیت است بجهت معاشرت او بوقت پیغمبر و ملازمت او مروی را صلی الله علیه و آله وسلم و کما بی اطلاق اهل بیت چنان آمده که مفهومی دیگر و اختصاص آن بفاطمه زهرا و علی و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین روایت میکند اس رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میکند شجاعت فاطمه چون برای نماز میسر می آید و میگفت الصلوة با اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا رواه الترمذی و ابن ابی شیبة و از امام سلمه آمده که بودم من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خادم آمد و خبر کرد که علی و فاطمه بر استنار ایستاده اند پس گفتم آنحضرت مرا بگریز شو پس من اندر آن خانه رفتم پس ترانه حسن و حسین پس نشاند آنحضرت حسن و حسین را در کنار مبارک خود و گرفت غلی را بیک دست خود و گرفت فاطمه را با دست دیگر و چسبید بر ایشان کلیم سیه که پوشیده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گفت خداوند اینها اهل بیت من اند آمده اند بسوی تو و بسوی من و اهل بیت من و نیز از امام سلمه آمده که گفت آنحضرت این مسجد من حرام است بر هر حلیفی از زنان و هر جنب از مردان و آنرا بجز اهل بیت و علی و فاطمه و حسن و حسین روایت کرد این حدیث را بهیچ و تضعیف کرد و با جمله اطلاق اهل بیت برین چهارتن پاک شایع و مشهور است و علما و تطبیق این اقوال و توضیح این اطلاق گفته اند که بیت سه است بیت نسب و بیت سکنی و بیت ولادت پس بنو اشم اولاد و عبد المطلب اهل بیت پیغمبر اند صلی الله علیه و آله وسلم از جهت نسب اولاد و جد قریب را بیت میخوانند و میگویند خانه فلانی بزرگ است و از وی مطهره آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اهل بیت سکنی اند و اطلاق اهل بیت بر زنان مردان و اخص و اعرف است بحسب عرف و عادت و اولاد و شریف آنحضرت اهل بیت و ولادت و با وجود و سمول اهل بیت تمامه اولاد آنحضرت را علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین از میان ایشان میزند بزرگ فضل و کرامات و تعلق و مودت ممتاز و مخصوص اند چنانکه مقادیر اطلاق اهل بیت ایشانند و در فضایل و مناقب و کرامات ایشان احادیث بیرون از حد و احصاء وارد شده و مؤلف ذکر کرده است درین باب بعضی بنی هاشم را و ذکر کرد علی را و فاطمه را و حسن و حسین را رضی الله عنهم اجمعین و ذکر کرد ابراهیم ابن رسول الله را و زید بن حارثه و پسر و اسامه بن زید را نیز و ذکر کرد تقریباً دست طهارت از جهت کمال محبت و غایت آن سرور ایشان یا از جهت احوال ایشان در اهل بیت و ذکر نکرد از وی مطهره را و عقد کرد برای ایشان بانی علاحه یا از جهت استبداد و استقلال ایشان بنا قب مخصوصه یا بسبب عدم ادخال ایشان در اهل بیت بنا بر رعایت تعارف اطلاق او بر باربعه و الله اعلم ۱۰ الفصل الاول عن معدن ابی و قاص قال لما تولت هذه الایة کنت سعد و متیکه و فود آمد این آیت است انباءنا و انباءکم و عاد رسول الله خیرا و صلی الله علیه و آله وسلم علیها و فاطمه و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی پس گفت آنحضرت خداوند اینها اهل بیت من و رواه مسلم بدانکه این آیت را آیت مباحله میگویند و بمل معنی لعنت کردن است و بمل لعنیم و فتح معنی لعنت مباحله لعنت کردن یکدیگر را و دعا کردن بدای اصل ابتلال اینست بعد از آن اطلاق کرده شد بر دعائی که کوشش کرده شود در آن و عادت عرب بود که چون قومی میان خود اختلاف می نمودند و تکذیب یکدیگر میکردند و بیرون می آمدند و لعنت میکردند یکدیگر را و میگفتند لعنة الله علی الکاذب و الظالم و آنحضرت را امر شد از درگاه غر که مباحله کند با نصاری و این آیت فرو داد و فرج حاجت فیه من بعد جا که می از علم پس کسی که حجت کند ترا پس از آنچه آمده است ترا علم و شریعت فقل تعالوا نخرج البانرا و انباءکم پس بگو یا بنو اشم یا سپهران خود را و بخواهید شما سپهران خود را و انباءنا و انباءکم و بخواهیم از شما انباءنا و انفسنا و انفسکم و ذاتهای خود را و ذاتهای شما را ثم نبتهل سیر ابتهال کنیم فنجعل لعنة الله علی الکاذبین پس بگو یا بنو اشم لعنت خدا بر هر که دروغ گو است یا یا شما پس بر آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که در کنار خود گرفت حسن و حسین را که

فصل الاول

طایفه

نمایند

کری فاطمه از جرع و اصبر و صبر کن فانی ضم السلف لکالت پس بدستی من نیکو پیش رنده ام من برای تو سلف پدران و قرابتان و در گذشت
فبکیست پس چون آنحضرت خبر وفات خود داد و اگر سیم فلان دای جزعی سادنی الشانیه پس بنکامی که وید آنحضرت ناشکیبا فی مزار و دیگر قال
یا فاطمه الا توضین ان تكون سیده نساء اهل الجنة گفت آنحضرت ای فاطمه راضی شوی که با منی تو بهترین زنان از میان زنان بهشت او
نساء العالمین یا گفت سیده نساء العالمین یعنی دل تنگ مباش و از خدا راضی و شاکر باش که ترا این مرتبه داده است و فی وایه و در روایتی این
چنین آمده که گفت فاطمه فسادنی فاطمه فی انه یلخص فی وجهه فبکیست پس سخن پنهانی گفت آنحضرت مرا پس خبر داد مرا که وی قبض کرده میشود
درین درووی که دارد پس کر سیم من لمرصادنی فاطمه فی انی اول اهل بیته ابتعد فضیلت بستر نمانی گفت مرا پس خبر داد مرا که من بخیرین اهل
بیت اویم که در پی میروم و او را یعنی بعد از وی زود از عالم میروم من پس خندیدم من و آنچه تخفیف است و بقتید بدین روایت است متفق علیک به انک این
حدیث دلاله دارد در فضل فاطمه بر تمامه نساء و منوات حتی از مریم و آسیه و خدیجه و عایشه هم چنین گفته است سیوطی و در بعضی احادیث مریم بنت عمران
را از عموم نساء که مریم راضی اند عنها برایشان تفضیل داده است ثنا کرده است و در حدیث دیگر آمده که مثل فاطمه درین امت مثل مریم است و قوم خود یعنی فاطمه
از غیر خود و تواند که اختلاف این اخبار محبت تدبیر اطلاع آنحضرت بود صلی الله علیه و اله و سلم بر فضیلت فاطمه بوی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی
بر تمامه نساء عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علی عایشه را فضل نهد بر فاطمه از جهت آنکه عایشه با پیغمبر در بهشت باشد و فاطمه با علی و لا بد مقام و کجا
پیغمبر علی و اشرف از مقام علی است و لیکن در احادیث واقع شده است که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علی و حسن و حسین در یک
مکان و یک مقام خواهیم بود و نیز میگویند عایشه مجتهده بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد میکرد و سیوطی گفته قادی میگوید در کجا
ست مذهب است اصح مذهب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه رضی الله عنها و بعضی مساوات رفته اند و بعضی در توقف قائده و سترونی
از خفیه و بعضی شافیه توقف مایل ترند و چون مالک را از ان پرسیدند گفت فاطمه بضعة من النبی فاطمه گوشت پاره پیغمبر و لا افضل علی بضعة من
رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم احد افضلیت نمی خورم من بر جگر پاره پیغمبر بجگر را و امام سبکی فرموده است که آنچه فقهارا و دین ماست آنست که گفته
افضل است بعد از وی مادرش خدیجه بعد از ان عایشه رضی الله عنها من اجمعین و در خدیجه و عایشه نیز اختلاف دارند و بعضی است که حیثیات مختلف
اند و بعضی افضلیت بمعنی کثرت ثواب دارند که علما اعتبار کرده اند و لیکن بجای شرف ذات و طهارت طینت و پاکیزگی جوهری فاطمه و حسن و
حسین زسد و الله اعلم و عن المسور کبریم و سکون بین حمله بن مخفی مفتح میم و سکون خارج صحنه صحابی صغیر است و ولادت یافت بمکه بعد از
حجرت بدو سال و قدوم آورد و بدین سندها ان رسول الله و ابیت میکند پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم قال فاطمه بضعة منی
فاطمه گوشت پاره من است بضعة نفع با و کسر ضامه پاره از گوشت و سبکی تهلل کرده است باین که هر که دشنام کند فاطمه را کافر شود و من اغضبها
اغضبنی یکدیگر دشنام کرد و او را دشنام می آید و مرا از جهت مکان حرمت و اتحاد و فی روایه یربینی ما اذ اهلادی آید و ناخوش میکردند و مرا چیزی که
بدمی آید و ناخوش میکردند و او را و یو ذی ما آذاها و آزار میگردانید چیزی که آزار میکند او را متفق علیک به و در روایات آمده است که حارث بن هشام را
ابو جهم خواست که تزویج کند دختر ابو جهم را که نامش عذرا بود و بجای بر ابی طالب و در روایتی آمده که علی خواستکاری کرد و او را از عظم و که حارث بن هشام
است و استشاره کرد از ان حضرت صلی الله علیه و اله و سلم فرمود هرگز از ان کنم بآن و غضب مدوین حدیث فرمود و گفت من حرام نمیکردم و حلال
و حلال نمیکردم حرام را و لیکن هرگز جمع نشود دختر و دوست خدا و دختر دشمن خدا در یک جای علی مرتضی آمد و عذر خواهی نمود و گفت من هرگز نکند
چیزی را که ترا ناخوش آید یا رسول الله و مر این حدیث را طرق کثیره است و عن زید بن ارقم صحابی مشهور است غزوات بسیار همراه آنحضرت
کرد و موافق ابی بن سلول را اخبار کرده و باعث سوره اذا جاءک المنافقون شده و منی از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنها قال گفت
قام رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یوما فینا خطیبا بماء یدعی خباب بن مکلف و المدینه ایستاد آنحضرت بخطبه روزی میا
ما در موضعی که داسخا ابی بود که خوانده میشود و او را خم بضم خا و تشدید میم و غدر بضم که سابقا در باب مناقب علی مرتضی مذکور شد عبارت از ان
است غدر بضم حاض آب و غم نام آن موضع است و آن آب را خم غدر میخوانند و این موضع میان مکه و مدینه است تخفیف بضم جیم و سکون حاء عطیه
بوفاک نام موضعی مشهور است فجد الله و اثنی علیه پس سپاس گفت آنحضرت خدا را و تپاش کرد بروی و وعظ و پند داد و ذکر و تذکیر کرد و توبه
و عقاب خدا عز و جل یاد داد و قال بکفایت آنحضرت اما بعد الا ایها الناس اما بعد خدا دانا و آگاه باشید ای مردمان انما انا بشر و مشک ان
یا نبی رسول ذبی غیتم من کلامی نزدیکت که باید از فرستادن پروردگار من یعنی ملک الموت که بیدن تانیدن کینه فاجیب بپل جابت کنم من قبول کنم امر
پروردگار را و در واقع قریب بود اهل آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم این واقعه در آخر ذی الحجه بود بعد از رجوع از حجة الوداع و رحلت او در ربیع

الاول وانا ناولک فیکم الثقلین من کذا رنده ام در میان شما دو متاع نفیس را که کتاب الله و اهل بیت رسول الله اند چنانکه بیان میکند و نقل کرده که آن
 وبار و بضم و ففتحین متاع مسافر و چشم او و هر چیز نفیس مضمون اینچنین است و در تفسیر گفته که در حدیث باین معنی است و بعضی گفته اند که کتاب الله و اهل بیت
 را بآن جهت ثقل گفت که اخذ و اتباع آن ثقیل است که هر کس بآن متواضع و داشت و چون و انشای ثقلین گویند که بار زمین اند چنانکه بر او بار میسختند و متاع
 زمین اند که بایشان معهود است یا بهمت بار ثقل است ایشان نسبت بچوانات و کتاب و سنت نیز موجب عمارت زمین و صلاح عالمند بعد از ان بیان کرد
 ثقلین را و فرمود اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور اول ثقلین آن است که در وی بیان راه راست است که سعادت دنیا و آخرت میرسد
 و در وی روشنائی است یعنی بیان اعمال است که بدان راه روشن گردد و بواسطه آن ثقلین مقصود برساند و نور از اسمای قرآنت فخذوا بکتاب الله
 و اسقوا به پس عمل کنید بکتاب خدا و چنگ در زندبان و محکم گیرید آنرا و از دست ندهید سیف علی کتاب الله پس بر آن محبت مارا و بر غلاید عمل و متک
 بکتاب خدا و غلبه فیه و ترغیب نمود و خواهانی داد و مردم را بر آن قرار داد و اهل بیتی پسر گفت آنحضرت دوم اهل بیت من اندا ذکر کرد که الله
 فی اهل بیتی یا دیدم یا نم شمارا خدا را و میرسانم از عقاب او بر تقصیر کردن شما در حق اینها اذ ذکر کرد که الله فی اهل بیتی مکرر فرمود این کلمه را برای ما
 و تاکید و معنی اهل بیت معلوم شد و عمل این جمیع آن معانی درست است خصوصاً بر معنی اخیر که محبت و تعظیم ایشان و رعایت حقوق و آداب ایشان اقدام
 و اتم و اتم است و ظاهر چنان بنماید که این اشاعت باخذ سنت است چنانکه اول بعل بکتاب است و باین معنی تمامه مؤمنان مطیع اهل بیت نبی و آل اوند شیخ
 ولی مقتدا حکیم علی ترمذی رحمه الله علیه رحمة واسعة در نوادر الاصول میفرماید که بیت دوم بیت است ذکر و اهل این بر دو خانه سبب اولی
 عالم است ظاهر و باطن و صلاح کارخانه دنیا و دین است ساکنان بیت جسم اهل و عیال و اولاد و صوری اویند و ساکنان بیت ذکر علی و ائمه که اولاد معنوی
 آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سبب عمارت خانه دین و اساس بنا بر شریعت اند و مثل سفینه نوح و امثال آن در شان ایشان صادق است و
 هر که جامع این دو صفت افتاد و نسبت دینی را با نسبت طینی جمع کرد اندام و اکمل شد از عزیز خود چنانکه بعضی از اولیا که جامع اند میان علم و سیادت و ولایت
 و با وجود آن رعایت ادب و تعظیم تقدیم و ادای حقوق نسبت طینی واجب و لازم است لهذا قال الحکیم و فی روایتی دیگر که کتاب الله
 اینچنین آمده کتاب الله هو جبل الله کتاب خدا جل خداست جبل در لغت رس و بمعنی عهد و امان و پیوستگی تیرا بمعنی عهد و امان اوست
 که هر که بدان متک کند از عذاب خدا امین گردد و سبب پیوستگی است بجناب قرب حق و ترقی معارج قدس من اتبعه کان الهادی کسی که پیروی
 کند کتاب خدا را و عمل کند بر آن باشد بر راه راست و من ترکه کان علی الضلاله کسی که بگذارد او را و متک کند بدان باشد بر راهی دواء مسلم و عن
 ابن عمر رضی الله عنهما انه کان اذا سلم علی ابن جعفر قال برویت از ابن عمر که وی بود چون میگردد بر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب می گفت
 السلام علیک یا ابن ذی الجناحین سلام بر تو ای پسر خداوند و باز و ذوالجناحین لقب جعفر طیار است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم او را بعد از شهادت وی در غرّه موده که از طلا و شام است در مدینه دید که دو بازو دارد و باطلانکه در طیاران است همچنان شد که این چه حال
 است بعد از ان خبر آمد که وی ششیده از ان روز را و جعفر طیار میگفت و ذوالجناحین لقب میکرد و در روایتی آمده که دیدم جعفر را در جنت که طیار
 میکند باطلانکه رواه البخاری ۸ و عن الباقی قال رایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم و الحسن بن علی علی عاتقه یقول گفت بر این غایت
 دیدم آنحضرت را و حال آنکه حسن بن علی بر دوش اوست در حالی که میگوید آنحضرت اللهم انی ارجو فاجبه خداوند ابد رستی من دوست میدارم او را
 پس دوست دار تو او را حبه اول بضم همزه و کسر حا و ضم باست و ثانی بفتح همزه و فتح با متفق علیهم ۹ و عن ابی هريرة قال خجعت مع رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم فی طائفة من الهماء کنت ابوبهره بیرون آدم همراه آن حضرت در باره از روضه حق اتی خباء فاطمة اما آنحضرت خانه فاطمه
 را و خیار مکرر خادجه و بوجه خیمه و مراد اینجا بیت است و در بعضی نسخ مصباح جناب بجم و نون بمعنی آستانه و همین خانه آمده و ظاهر آنست که این تصحیف است
 که اقا و فقال اندک اندک پس گفت آنحضرت آیا آنجا کوکب هست مگر گفت هیفی حسنا میخواید آنحضرت بلک نام حسن را و میطلبید او را و گفت آیا آن کوکب
 اینجا هست و کعب بضم لام و فتح کاف مخفف بجمد معنی می آید یکی از ان معانی صغیر است اینجا آن معنی مراد است فلم یلبث ان جاء پس درنگ نکرد آنحضرت
 تا آن کوکب آمد و در رسید لسی در حالی که میدوید چنانکه عادت طفلان است حق اعتنق کل واحد منهما صاحب تانکه دست در کرد
 لیکر اکنه هر یکی از ان دو یعنی آن حضرت و امام حسن صاحب رابعین هر دو یکدیگر چسبیدند فقال دمول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اللهم
 انی ارجو فاجبه خداوند ابد رستی من دوست میدارم او را فاجبه بن دوست دار تو او را و لجب فرمود و دوست دار کسی را که دوست میدارم او را اللهم از تو متفق علیهم ۱۰
 و عن ابی هريرة یقول باو سکن کاف را و صاحبی مشهور است نام او نفیع بضم نون و فتح فابن الحارث ثقفی است و احوال او در نوشته شده قال رایت رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم علی المنبر کنت دیدم آنحضرت را بر منبر الحسن بن علی المجتبه و حسن بن علی رضی الله عنه در پیروی آن حضرت بود

و هو علی الناس مؤد و علیهم لخی و حال آنکه آنحضرت روی می آورد بر مردم کباب و بر حسن بن علی بار دیگر یعنی کبابی بجانب مردم تنگ و برای وعظ و نصیحت و کبابی بجانب و غنی اند روی شفقت و محبت و یقول ان ابی هذا اسید و میگوید آنحضرت بد رستی این پسر من سید است گفته اند سید آنکه فایده باشد در نیکی و بعضی گفته اند سید آنکه غالب نماید بروی غضب یعنی عظیم و اطلاق سید بر عانی بسیار آمده مرئی و مالک و شریف و فاضل و کریم و عظیم و متحمل اندامی قوم و در پیش مقدم و لعل الله ان یصلح به بین قشتین عظمتین من المسلمین و امید است که خدا صلح در بسبب میان دو جماعت بزرگ از مسلمانان اخبار است از آن حضرت از تفرق مسلمانان بد و مرقه ذوق با حسن و فقره با معاویه و امام حسن اخی بود بخلافت زیرا که شش ماه باقی مانده بود از سی سال که آنحضرت خبر داده بود بقبول خود که الخلافه بعدی ثلثون مسنفه پس شفقت و رحمت بر امت بد خود او را بر آن داشت که ترک دنیا کرد و در غبت مدلت آنجهان نمود و روایت کرده اند که گفت نمیخواهم که یکقطره خون از امت محمد رحیمه شود و این حدیث دلالت دارد بر آنکه بر دو فقره بر همت اسلام اند با وجود دیگر یکی نه بر حق بود و اهل سنت و جماعت را صلح امام حسن رضی الله عنه دلیل است بر صحت امارت معاویه و یهودی البخاری ۱۱ و عن عبد الرحمن بن ابی نعم بن مضمون سکون عین جمله تابعی زاهد عابد فاضل ثقة است از عباد کوفه بود و همیشه بر کرسی صابر بود و حجاج او را گرفت و در خانه ناریک در آورد و در بخت و بعد از پانزده روز بر او تائب گشت و اگر مرده باشد دفن کنند و دیدند ایتاده نماز میکند پس سر داد و گفت بروم چرا که خواستی قال سمعت عبد الله بن عمر و سالد رجل عن المحرم گفت شنیدم بن عمر را و حال آنکه سوال کرده بود او را مردی یعنی از اهل عراق از حکم محرم قال شعبة احسبه یقتل الذباب گفت شعبه که راوی این حدیث است از عبد الرحمن کمان میبرد که بر سید از حکم محرم که میکشد کس را یعنی اگر محرم کسی را بکشد جزای آن چیست و چه لازم می آید بروی دم یا صدقه یا هیچ چیز لازم نمی آید قال اهل العراق یسألونی عن الذباب گفت ابن عمر از محرم میپرسند مرا از جزای کشتن کس و قد قتلوا ابن بنت رسول الله و تحقیق گشته اند پسر و دختر پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی لطم حیین را و قال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هار حجاجی من الدنيا یقع نون و تشدید یا مفتوحه حسن و حسین و هر یک از من اند از دنیا و ریحان بمعنی رحمت و راحت و رزق آید و ولد را نیز ریحان باین معنی گویند و معنی کیه خوشبو و باین معنی نیز تشبیها اطلاق بر ولد میتوان کرد و ریحان نامی و ریحان نامی و کبر نون و سکون یا نیز روایت است و طبعی گفته که موقع لفظ من الدنيا مثل قول اوست من دنیا کم در حدیث جبب الی من دنیا کم و دواء البخاری ۱۲ و عن انس قال لم یکن احدا مشبه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم من الحسن بن علی گفت انس بن خدیج یکی مانده تر با آنحضرت از حسن بن علی و قال فی الحسن ایضا کان اشبههم بوسول الله و گفت انس در امام حسین نیز بود مشبه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معنی نسبت بر مردم دیگر جز حسن و در فصل ثانی از حدیث علی رضی الله عنه بیاید که حسن مشابه تر بود از سینه تا سر او حسین پایان تر از آن دواء البخاری ۱۳ و عن ابن عباس قال ضم فی النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی صدره فقال اللهم علمه الکلمه گفت ابن عباس فرمود آورد و پیوست مرا آنحضرت سینه خود پس گفت خداوند تعالیم کن او را علم و حکمت و معرفت حقایق اشیا و عمل بد آنچه سزاوار است و بعضی گفته اند درست کرداری و است گفتاری و فی دوایه علمه الکتاب تعلیم کن او را کتاب الله که شامل تمامه علم و حکمت است دواء البخاری ۱۴ و عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دخل الخلاء و هم از ابن عباس است که آنحضرت در آمد متوضا را و فی الصراح ظاهر است جای فوضعت له وضوء پس بنا دم من برای آنحضرت آب وضو را و وضو این در شبی بوده است که ابن عباس در خانه خالد و میمون که از ازواج مطهره بوده است بیست کرده بود و آنحضرت بتجدد بر خاست و ابن عباس صغیر بود و چنانکه در باب قیام اللیل گذشت خلاصه قال من وضع هذا پس چون برآمد آنحضرت از متوضا گفت که بناده است این آب را فاجو پس خبر داده شد یعنی گفتند مردم خانه که ابن عباس بنا ده است فقال اللهم فقهه فی الدین پس عاگرد آنحضرت و گفت خداوند انا و انا گردان او را در دین این علم و فضل و دانائی ابن عباس از آنجا بوده است که یک خد متقی که آنحضرت را کرد باین عطا شرف شد بدت باید کرد که مردان ز خدمت بجائی رسند متفق علیه و او عن اسماء بن زید عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یأخذ له و الحسن فقیه اللهم اجمعهما فانی اجمعهما و ایت میکند اسماء بن زید از آنحضرت که آنحضرت میگفت او را امام حسن را پس میگفت خداوند دوست دار این دو را زیرا که بد رستی من دوست میدارم ایشان را زید بن حارثه مولای آنحضرت و مبتدای او بود و اسماء پسر او آنحضرت جدا دوست داشتن زید را پسر او را که اسماء است بین بر تیره سید است که امام حسن کباب میکرد و در محبت شریک میداشت و اینچنین میفرمود و او را حب رسول الله میگفت کبریا معنی محبوب بود و اسماء رضی الله عنه کودکی بیابا چنانکه خانه زوان میباشند از آنکه تلخیص میکن نظر است نه آثارم از آفتاب مشهور است و فی دوایه قال و در روایتی گفت اسماء بن زید کان فی رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاخذ فی فیقه فی علی غده میگفت مرا پس می نشانید بران خود و یقید الحسن بن علی علی غده الاخوی و می نشانید حسن بن علی بران و دیگر خود و فیضهما پسر فرام میگرد و در معنی مرا و حسن را یا بر دوران خود را و یقول اللهم اجمعهما فانی اجمعهما پسر میگفت خداوند مرا بانی کن هر دو را زیرا

علی عایشه گفت در آن دم همراه خود در عایشه ضلالت ایالتی کان لعلی رسول الله پس رسیدم من کدام از آدمیان بودم و محبوب تر
 بوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قال فاطمة گفت عایشه طهر محبوب ترین مردم بود نزد آن حضرت فقیل من الرجال پس پرسیدم که
 از چایته از مردان کدام محبوب تر بود قال زوجها گفت عایشه از مرد محبوب تر شوی فاطمه که علی مرتضی است رضی الله عنهم اجمعین اینها انصاف
 عایشه صدیق و صدق او باید دید که چه گفت و جای آن بود که میگفت من و پدر من و دور نیست که اگر از حضرت فاطمه زهرا میپرسیدند میگفت که عایشه و
 پدرش برخلاف زعم اهل یزید و متصب که ایشانرا بیکدیگر مخالف و معاند خیال کنند و عاشقانم عاشقان با وجود فرق میان محبت و فضیلت قد بر دواة التوفیق
 ه و عن عبد المطلب بن ربيعة بن ربيعة بن عمار بن عبد المطلب بن هاشم قرشی هاشمی ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صاحب طابع
 الاصول او را در صحابه ذکر کرده و گفت وی مرد بود و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در کاشف گفته صحابی شامی حجت ساکن مدینه بود و بعد از
 بشام رفت و بهائما وفات یافت در سنه اثنین و تین روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از علی رضی الله عنه ان العباس دخل على رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم مقصبا روایت میکند عبد المطلب بن ربيعة که عباس عم آنحضرت در آمد بر آنحضرت در حالی که در غضب در آورده
 شده است عباس یعنی کسی آورده در غضب در آورده و کاری کرده یا حرفی گفته که موجب غضب عباس شده و آنرا ندیده و من نزد آنحضرت بودم
 فقال ما غضبك پس گفت آنحضرت خطاب به عباس کرده چه چیز در غضب در آورده ترا قال كنت عباس يا رسول الله فالتوا ولفرش في حال است
 مارا وقریش را اذ الله فيهم تلاوا ابو جوه بمشرف و قتيبة ملاقات کنند قریش میان خود ملاقات کنند بروی های نزدیک و بمشرفه بنیمیم و سکون موحده
 و فتح شین محمده مخففه از بشرف یعنی تازه دلی و کشاده روی و روایت کرده است مسفر بنیمیم و سکون محمده و کسر فا از اسفار یعنی روشنی و ادا
 لفونا لفونا بغیر ذلك و چون پیش آیند که بنی هاشم و بنی عبد المطلب پیش آیند بغیر آن صفت و حال یعنی بی بشرف و ملاقات غضب مولانا الله بن غضب
 آدمی غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حتی احمر وجهه تا آنکه سرخ گشت روی آنحضرت ثم قال والذي نفسي بيده لا يدخل قلب الرجل الايمان
 حق محبكم لله ولو سوله يستركت آنحضرت در نیاید دل هیچ مردی را ایمان تا آنکه دوست دارد شما را برای محبت خدا و رسول وی ثم قال اها
 الناس من اذى عی فقد اذنی بترکت آنحضرت آگاه باشید ای مردم کسی که آزار کند من مرا پس تحقیق آزار کرد مرا فانما نعم الرجل صوابه زیرا که آن
 عم مردم مثل پیدا و وضو نگیر صا و سکون بخون یکی از چند تنه درخت که هم از یک پنج باشند و برادر پدر رضوان ثنیه و عنوان بالضم جماعت و بعضی خصوص
 به درخت خرا و اند دواة التوفیق و فی المصابع عن المطلب یعنی بجای عبد المطلب بن ربيعة المطلب بن ربيعة گفته و صحیح عبد المطلب است ه و عن
 ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العباس منی وانا منه گفت ابن عباس گفت آنحضرت عباس از من است و من از
 عباسم که نسبت از اتحاد و یکپارگی و محبت و گفته اند که آنحضرت اصل است باعتبار شرف و فضل و نبوت و عباس اصل است از جهت نسبت و عمرت
 و ظاهر آنست که این عبارت کنیت از اتحاد و محبت و اخلاص چنانکه بامیر المؤمنین علی فرمود و انا منك و انت منی دواة التوفیق
 ه و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم العباس اذا كان غدا الاثنین فاقنی انت و ولدك و هم از ابن عباس
 است که گفت گفت آنحضرت مرا عباس را و قتی که باشد با ما در روز دوشنبه بیای و دادا و تو و ولد بهر دوشنبه و هیچ مرد و اطلاق باید و تواند
 که مراد بولد ابن عباس باشد و اول اوفقی است بقول وی و غدا ما مع حق ادهو لکم تا آنکه دعا کنم مرثا را و در بعضی نسخ لیم بجای لکم بنوعه
 ینفعك الله بها و ولدك بدعائی که سودمند کرد و اند ترا خدای تعالی بآن دعا و اولاد ترا خدا و غدا ما معه پس با ما در کرد
 عباس و آمد نزد آنحضرت و آمیم همراه وی و البنا کساء و پوشانید آنحضرت ما کلیم خود را اشارت بآنکه ایشان خاصه آنحضرت و بمشابه
 یک ذات که یک کساء ایشانرا شامل است و بآنکه بسجاده خدایتعالی برایشان رحمت خود را چنانکه بجا کرده ام من کساء خود را نه
 قال اللهم اغفر للعباس و ولده ستر گفت آن حضرت خداوندایا مرز عباس را و اولاد او را مغفوة ظاهره و باطنه
 آمرزشی انکار و منافی لا تقنا و مرز بنی امیه ریشی که نکند و هیچ کس را اللهم احفظه فی ولده خداوند انگاه دار او را
 در اولاد او یعنی گرامی و ایا و رعایت کن حق او را از آفات و بلاها در اولادش تا ضایع گردد و دواة التوفیق و زاد و دین و زیاده کرده
 است زمین که یکی از الله حدیث است در روایت خود این عبارت را که واجبل الخلافة باقیة فی عقبه و بگردان پادشاهی و اولاد و دولت پند
 در اولاد او یعنی تا مدت مدید و تا چند سال خلافت در خانه عباسیان بود و بدیه تحقیق این امر است که خلافت حق ایشانراست باید که جز از ایشان کسی را نصب کنند
 فاما علم وقال الترمذی هذا حدیث غریب و عنده اندای چنین شیل مرتین و هم از ابن عباس است که وی بنی عباس را دوبار و دواة التوفیق و رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم مرتین و دعا کرد مرا و آنحضرت و دوبار دواة التوفیق را و بدیه تحقیق این امر است که خلافت حق ایشانراست باید که جز از ایشان کسی را نصب کنند

بخدا
 سجده

بخدا
 سجده

ابن عباس گذشتم من پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در بدن من جامه سفید بود و آنحضرت را زنی گفت با و چه کلبی من ندانم که وی جبرئیل بود پس گفت جبرئیل مرا آنحضرت را
یا رسول الله این ابن عباس است اگر سلام می کرد بر ما جواب سلام می می گفتیم و وی بسیار سفید جامه است و با شد که پیش من آمد و او می
بعد از و سپاه را و چون عروج کرد جبرئیل و آنحضرت باز گشت گفت من ترا چه باز داشت از سلام کردن وقتی که گذشتی بما گفت یا رسول الله
تو سخن می کردی و از پی منی بدیده کلبی پس ناخوش داشتم که قطع کنم از گفتن شما را پس اب گفتن شما سلام را گفت آن
حضرت که وی جبرئیل بود و الحدیث رواه ابن عباس که در نزد می گفته که این قصه ده بار واقع شده که آن فی جامع الاصول گفت بنده سکیان
کاتب این حرف عبدالحق بن سیف الدین که پوشیده نیست که جبرئیل نزد آنحضرت در صورت و حین کلبی می آمد و صحابه آنرا میدیدند پس جبرئیل را بن عباس
بدان چه باشد پس ظاهر آنست که ابن عباس جبرئیل را دید مثل بصورت و حین او در عالم ملکوت که جز وی از صحابه کسی ندید و دیدن صحابه در عالم ناسوت می بود
و گفت آنحضرت با بن عباس که هر که جبرئیل را جز پیغمبر و یار او رفت و بصورت او می ابن عباس نیز رفتنی است و لیکن روز وفات تو باز میسرند بصورت او را
آورده اند که چون ابن عباس مرد و او را در کفن بخیدند طایر سفید آمد و در کفن او در آمده غایب شد هر چند جستند بناقتد پس عمره مولی ابن عباس گفت
ایا احق فایند شما این بصورت او که دیده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که روز وفات او با و باز خواهند و چون ابن عباس را در کفن نهادند و از آنجا
غیب آمد که هر چند ندیدند یا ایتها النفس المطمئنة ارجی الی ربک و ارضیه فی حینة الحدیث و اما دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابن عباس
دو بار پس خاچه گذشت در حدیث وی در آن فصل اول که آنحضرت چپانید و در ابیته خود و گفت اللهم علمه الحکمة و الکتاب دوم نیز در حدیث
که آنحضرت در آن دست خانه در آمد و من آب وضو نهادم پس رسید که نهادن آب را گفتند ابن عباس فرمود اللهم فقهه فی الدین و الاحمال و اد که یکبار
در بیوت او در خانه میبونه باشد و دوم در وقت دعوت آنحضرت عباس را با و لادش و دعا کردن مرایش از او عینة الله قال دعای رسول الله صلی الله علیه و آله
و آله و سلم ان یتقنی الله الحکمة می بین و هم از ابن عباس است که وی گفت دعا کرد مرا آنحضرت که بدیدم خدا می تقالی حکمت را و دو بار این حدیث
ناظر در وجه اول است چه فقه در معنی حکمت است رواه الترمذی و عن ابی هريرة قال کان جعفر بن ابی طالب
دوست میداشت مسکینان را و بچلیس البهاجم و می نشست و میل میکرد با ایشان و میخند و میخند و سخن میکرد با ایشان را و سخن می کردند
ایشان او را و کان رسول الله و در بعضی نسخ فکان و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بکنیه یا ابی المیساکین گفت میکرد جعفر را با و مسکین
بنی بدر مسکین و مرئی ایشان و مهر کننده بر ایشان رواه الترمذی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را این جعفر را بطی
فی الجنة مع اللذات فکله دیدم جعفر را که می برید در بهشت یا فرشتگان رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عن ابی سعید قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الحسن و الحسین میبند اشباب اهل الجنة گفت ابو سعید حدری که گفت آنحضرت حسن و حسین موتر
و بهتر جوانان بهشت شد و اشباب بفتح شین و تخفیفه با جمع شاب یعنی جوان آنکه بسن سی یا چهل رسیده باشد و مشبیه بفتح شین و ثبانی بضم شین
با و در آخر نون نیز جمع شاب آمده و بطی گفته که مراد آنست که ایشان فضل انداز کسی که جوان مرد در راه خدا و درین سخن نظر است زیرا که نیست وجه تخصیص
فضل ایشان را بر کسی که جوان مرد بلکه ایشان فضل انداز بسیاری از کسان که میرم و ندیس اولی آنست که بعضی گفته اند که مراد آنست که ایشان سید
اهل الجنة اند زیرا که اهل جنت همه جوانانند لیکن تخصیص کند بغیر انبیا و خلفای راشدین و گفته اند که شاب یعنی قوت و جوانمردی و گرم باشد و مراد آن باشد
که جوان از عالم رفتند یا تشبه شاب بلطف و محبت باشد چنانکه پدر پسر را جوان و علام و منیر و صبی و ولید می گوید اگر چه سن شاب می باشد و الله اعلم و رواه
الترمذی و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الحسن و الحسین هما عیانی من الله ینار و الله الترمذی و قد سبق
فی الفصل الاول و به تحقیق گذشته است این حدیث در فصل اول که عبد الرحمن بن ابی نعم از ابن عمر روایت کرد و آنجا جزو حدیث بود
و صاحب مصابح در فصل ثانی مستقل آید و گوید یا مولف این را اعتراض کند بر صاحب مصابح می گویند و هیچ محل اعتراض نیست شاید که بهر دو طرق آمده باشد
و محمدان ابن ابی ساری کند و عن اسامه بن زید قال طلق النبی صلی الله علیه و آله و سلم ذات لیل که فی بعض الحاجه گفت اسامه بن زید شب آمد من
حضرت را در یکشنبه حجت بعضی حاجتی که داشتم طرق و طرق در شب آمدن طارق در شب آینه فخرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هو مشغل علی شیخ لا اذ
ما هو بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه وی قرار گیرنده است بر چیزی که در نمی یابم من که چه چیز است آن چیز فلان غنث من خالق پرچم من جلوت خود را فلان
ما هذا الذی انت مشغول علیه فکرم حبت این چیزی که تو گیرنده مر از آنکه فکشف پس بگشاد و برهنه گردان خیرا فاذا الحسن و الحسین علی و دیکه پس ناگاه جن جبین برهنه و سو
ران وین یعنی هر دو پسر را گرفته خود را بر اینا پیچیده است چنانکه مناسیح نفیس گرفته می فشود و در کفیت و او و کسر را و سکون آن بالای را نهاد که او را سرین تیر کویند چنانکه گفت بالای باز و
فقال هذا انبای و انبای بنی پس گفت آنحضرت این هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند ازین جام معلوم می شود که ابن بنت

جنتی صلی البشاء پس گذار و آنحضرت نواقل تا آنکه گذار و نماز رختن را و درین حدیث فضیلت شغل باین مغرب و عشاء است بنماز نفل و مشایخ این را احیاء
باین العشاء میگویند ششم انقضال پسر برکت آن حضرت از نماز و بازگشت بجانب خانه فتنه پس پیروی کرد و آنحضرت را و رفت و نال وی
فصح صوفی پس شنید آنحضرت او از راه آواز پای نعلین مراد است یا سخن میگفت چنانکه آنحضرت آن را شنید فقال من هذا حدیثه پس گفت
کیست این حدیثه است یا تو حدیثه قلت نعم کفتم آری حضرت منم حدیثه قال ما حاجتک گفت آنحضرت چیست حاجت تو و چیکوئی و چه می خواهی
غفر الله لك ولا ملک یأمرک و خدا مراد و او را در تران هذا ملک لم یزل الی الارض فط قبل هذه اللیلة بدستی این فرشته ایست که فرو نیامده است
بسوی زمین هرگز پیش ازین شب ایستادن و بده آن کیسلم علی و سنوری خواست از پروردگار وی که بیاورد سلام کند بر من و بدستی بان فاطمه سیدة
نساء اهل الجنة و مرده و در میان این که فاطمه بتروبی بی زبان اهل بهشت است و ان الحسن و الحسین سیل شباب اهل الجنة و باین که حسن و حسین بهتر و صاحب
جوانان اهل بهشتند و واه الزمندی و قال هذا حدیث غریب و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جالس الحسن علی جاتفه
فکلمت ابن عباس بود آنحضرت برادر زنده حسن برودش خود فقال جعل نعم المركب و کبش یا غلام پس گفت مردی نیکو مرکب مرکب است که سوار شده و توانی کوئی
فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم نعم الی اکب هو و نیکو سوار می است وی یعنی مرکب خود نیکو است و راکب هم نیکو است و این و او در نعم الی اکب مثل دای
است که در و حکایت السلام آمده است چون آن مرد همین مرکب را مدح کرد که یا در ارضی الله عنه بچشم کم و دید پس فرمود در جواب وی آنچه فرموده و در اینجا
کمال مع و غایت فضیلت است مرحن را رضی الله عنه و ارضاء و واه الزمندی و عن عمر رضی الله عنه انه فرض لا سائمة فی ثلاثة آلاف و خمیسة
روایت است از امیر المؤمنین عمر که وی اندازده کرد و تعیین نمود مرا سامة بن زید را در خلافت خود از بیت المال برای رزق وی و اذن کرد در سه هزار و پانصد
در هم و فرض لصدا لله بن عمر فی ثلاثة آلاف و تقدیر کرد برای پسر خود که عبد الله بن عمر است و اذن کرد او را در سه هزار فقال عبد الله بن عمر لایبیه لکم
فصلت اسامة علی پسر گفت ابن عمر مرد پر خود را بچ سبب زیادتی و افزونی کردی اسامة را بر من فوالله ما یسبقنی الی مشهد پس بچ پیشی نکرد و دست
وی از من هیچ مشهدی از مشاهد غزوات قال لان ذیل اکان اجب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من ابلت گفت عمر از این
جنت فضیلت دادم او را که زید بن حارثه که پدر اسامة بود محبوب تر بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر تو که منم و کان
اسامة اجب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منک و بود اسامة محبوب تر بسوی آنحضرت از تو فاشرف حب رسول الله پس اختیار
کردم من محبوب پیغمبر خدا را که اسامة است صلی الله علیه و آله و سلم علی حبی بر محبوب خود که توئی و واه الزمندی و عن جلیله بهم و موحده و لام
مفترحات بن حنظلة برادر زید بن حارثه است کلام از وی صحابی است روایت دارد از آنحضرت و از برادر خود فقال قد من علی رسول الله صلی
علیه و آله و سلم فقلت گفت قدوم آوردم بر آنحضرت پس کفتم یا رسول الله ابعث معی لخی ذیل بفرست با من برادر مرا که زید است قال هو ذاک گفت
آنحضرت او یعنی زید بن حارثه این است فان اطلق معک لم امنعه پس اگر برود با تو باز نمی دارم او را و نمی گویم که نزد و دجو و او ذاند فقال ذیل گفت زید
یا رسول الله و الله لا اخیار عليك احدا بعد اسو کنه برنی کریم بر تو هیچ یکی را قال گفت جلد فرایب دای لخی فصل فی ذاتی پس دیدم و یافتن من رای برادر
خود را که زید است و اختیار کردن او خدمت آنحضرت را فاضطر و بهتر از رای خود و در بردن او با خود و واه الزمندی و اصل قصه وی و زید آنست که وی
باصول ازین است در عهد کودکی خود که هشت ساله بود در بند قومی از عرب افتاده بود و پس آنگاه او را بر سر بازار آوردند تا بفروشند و حکیم بن حرام که برادر زید
خدیجه رضی الله عنه بود او را برای عمه خود خدیجه بخرید و چون خدیجه در تزوج آنحضرت و آمد صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بخدمت بخشید و آنحضرت او را با پیری
برگزید و ام ایمن را که مولا آنحضرت بود بوی تزویج کرد و اسامة از وی متولد شد پس از آن بزینب بنت جحش که بنت عمه آنحضرت بود تزویج کرد و وی قول
من اعلم است در قول بعضی و خود تراست از آن حضرت به سال بعضی گویند پیمیت سال حاضر شد برادر او و شاهده یکوا و نام هیچ صحابی در قرآن مذکور
نشده مگر نام او در قول حق سبحانه فلا اقصی ذیل منها و طرا و آن حضرت او را با جعفر بن ابی طالب برادر وی داد و در غزه موشه شمشید پنجاه و پنج سال
رضی الله عنه و عن اسامة بن زید قال لما نفل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هبطت و هبط الناس المدینة روایت است از اسامة
گفت چون کران شد آن حضرت و چار شد فرود آمدن من و فرود آمدن مردم مدینه را یعنی از آن لشکری که آن حضرت مرا با مهاجرین و انصار روان کرده بود
و بیرون افتاده بودیم بعد از چند روز بشنیدن خبر کربا فی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدینه باز آمدیم و ذکر موط که بعضی از ابا سیامان فرود آمدن است
بجست آن است که آن موضعی که لشکر در آنجا افتاده بود موضعی است که در جانب علوم مدینه است که او را جرف بجم و فاضلتین گویند چنانکه عرفات
در که و عرب در کلام رعایت علوم و اسفل می کنند چنانکه اگر از مکه بعرفات روند می گویند صعدنا فاللحی فاف و اگر از عرفات بکربا بیایند هبطنا الی مکه همچنین
از مدینه بحرف رفتن صعود و از آنجا بمدینه در آمدن هبوط است حتی در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام روند که بجانب عرفات روند و است

بعدنالی باب السلام می گویند فدخلت علی رسول الله پس در آمد من بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فذا صممت و حال آنکه بر تحقیق خاموش گردانیده شده است آن حضرت و طاقت سخن کردن نداشت و فلما ینکحکم پس سخن نگردان حضرت صممت و صموت خاموش شدن اصمات و صمیت خاموش گردانیدن فجعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یضع یدیه علی رقبته منا پس گشت آن حضرت که می نهد هر دو دست خود را بر من و بر میسار و دفعش اندید عوفی پس می شناسم و می فهمم از هر دو دست نهادن آن حضرت بر من و بر دوش من آنها که دعای می کند مرا این غایت کرم و شفقت است از کمال صلی الله علیه و آله و سلم در حق اسامه که در چنان وقت هر بانی می نماید بروی و دعای می کند او را رواه النعمانی و قال هذا حدث غریب و عن عائشة قالت اذ اذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان یغنی خط اسامة روایت است از عائشه که گفت خواست آن حضرت در وقتی که اسامه خور بود و در کنار آن حضرت می بود که یک سو کند و در کد آب یعنی اسامه را پاک گردانید یعنی او را چنانکه اطفال را می کنند خط بضم میم آب یعنی و تحلی یعنی افشاندن غایب طایفه دعای حق اذ النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت عایشه بگزار مرا تا آنکه من بگویم این کار را یعنی یکسو انداختن آب یعنی اسامه را کما عایشه را رضی الله عنها خوش نیاید این فعل از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال یا عائشة احببه فانی احبته گفت ای عایشه دوست دار اسامه را زیرا که من دوست میدارم او را یعنی اگر تو بالطبع او را دوست نمی داری ازین جهت که من دوست میدارم دوست دار که محبوب محبوب محبوب هست و در حقیقت محال محبت آنست که از محبوب بر متعلقان می توان زد و سرایت نماید هر کس و هر چیز که باشد از یاد و دیار وی و من مذ هبی حب التی یار لاهلها و للناس مما یعشفون مذ اهب : رواه النعمانی و عن اسامة قال كنت جالسا اذ جاء علی والعباس یستاذنان روایت است از اسامه که گفت بودم من نشسته یعنی در ملازمت آنحضرت ناگاه آمدند علی و عباس رضی الله عنهما در حالی که طلب اذن میدادند که در آیند بر آن حضرت ففلا لاسامة استاذن لنا علی و رسول الله پس گفتند علی و عباس مرا طلب اذن کن برای ما بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خبر کن فقلت پس بگویم من یا رسول الله علی و العباس یستاذنان علی و عباس را می طلبند که در آیند فقال اندر می ملجاء و بهما پس گفت آن حضرت یا در می یابی و می فهمی تو که چه چیز آورده است ایشان را و بچه کار آمده اند قلت لا کفر نمی یابم و نمی دانم قال لکنی آذنی گفت آن حضرت لیکن من در می یابم که چه تقریب آمده اند ایدن لهما اذن ده مرا ایشان را که بیایند پس اذن دادم فدخلوا پس در آمدند فقالا پس گفتند علی و عباس یا رسول الله جئناک نسألك ای اهلک احب الیک آمده ایم تر که بر سریم تر که ام کس از اهل بیت تو محبوب تر است بسوی تو قال فاطمة بنت محمد گفت آن حضرت محبوب ترین اهل بیت من نزد من فاطمه دختر محمد است و درین وصف تعظیم و تعظیم شان فاطمه زهرا و بیان علت حکم است فالامام جئناک نسألك عن اهلک من النساء گفتند نیایدیم که تر از ابر پیسیم تر از احوال اهل بیت تو از زنان لفظ من النساء در مصابیح مذکور است و در جرای الاصول و جامع ترمذی نیست قال گفت آن حضرت احب اهل الی من فذا نعم الله علیه و آله و سلم و احسان کرده است خدای تعالی بعبادت گرامت بروی و انعمت علیه و انعام و احسان کرده ام بروی با عتاق و تقبی انما کسایت اسامه بن زید پوشیده ماند که انعام حق جل و علاه انعام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن نسبت برید که پدر اسامه است مذکور است و لیکن انعام بر پدر مستلزم انعام بر پسر است باین اعتبار آنحضرت مصدوق ابیت کریم را بر اسامه فرموده و در کویا که فرموده و پسر او اسامة فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله جئت علی اخوهم گردانیدی غم خود را آخر اهل بیت خود یعنی اگر بعد از من بر سریم مرا خرابی گفت قال ان علیا یسبکک بالحقیرة گفت آن حضرت بدرستی علی سبقت کرده است ترا بجهت اسلام عباس رضی الله عنه بعد از واقعه را است و بعضی می گویند عباس هم در مکه مسلمان بود و لیکن از مشرکان می پوشیده و با وجود بجهت بعد از آن گرد پوشیده نماد که اگر نقد و وجه منظور و ملحوظ نباشد تقدم اسامه بر علی در اجابت مشیقل می شود فافهم و بالله التوفیق پس البته دین مقام تعدد و اعتبار وجه و حیثیات معتبر است رواه النعمانی و ذکر ان عم الی جل صنوابه فی کتاب التکوة و ذکر کرده شد این حدیث که در مناقب عباس رضی الله عنه واقع است در کتاب زکوة و این جاد و ضمن حدیث عبد المطلب بن ربیع مذکور شد الفصل الثالث عن عقبة بضم عین و سکون قاف این عبارت صحابی است از اولاد نوفل بن عبد مناف اسلام آورده و زفتح قال گفت صلی ابوبکر الحصر که از ابوبکر صدیق نماز دیگر را شمع خج جیشی و معه علی سیرت و آمد ابوبکر در حالی که راه می رود و با وی علی بود رضی الله عنهما فرای الحسن بلعب الصببان پس دید ابوبکر حسن را که بازی می کند با کودکان فخلعه علی عانقه پس دید ابوبکر حسن را بر دوش خود و قال بای شبیه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم لیکن شبیهها بعلی و گفت ابوبکر بطریق طیب بگو کند میوزم بر پدر خود حسن مانند پیغمبر نیست مانند بعلی و علی یخجلت و علی خنده می کرد و رواه البخاری و عن انس قال انی عبید الله بن زیاد بر اس الحسین گفت انس آورده شد نزد عبید الله بن زیاد که قاتل حضرت امام حسین و سردار لشکر یزیدیان بود سر مبارک امام حسین را فخلع فی طست فخلع ینکث پس گردانید شد سر شریف در طشت پس گشت آن پیشه که می کاود سر مبارک را و با بچه بکشد که در دست او بود و قال فی حسینه شیئا و گفت در حسن امام حسین چیزی یعنی گفت

فصل الثالث مناقب عقیبه

احوال ایشان

فصل الاول

در عهد ازواج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در ترتیب ایشان و عهد آنها بیکدیگر مرده اند پیش از آنحضرت و آنها بیکدیگر مرده اند بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم و آنها که
 دخول کرده و آنها و آنها که دخول نموده و جماعه از زنان هستند که آنها را خواستگاری کرده و در نکاح نه در آورده و آن زنان که عرض کردند خود را بر آنحضرت
 و گفته که ما ذکر میکنیم آنچه مشهور تر است از اقوال پس از آن ذکر صاحب جامع الاصول اسماء ایشان را و کاتب حروف در شرح اسماء و تاریخ نکاح و وفات هر
 کرده و در کلمه شرح احوال نیز نوشته است و در اینجا بر ذکر اسماء و تاریخ اقتضای مراد است و اول ازواج مطهره ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد است تزوج کرد و او را
 آن حضرت و خدیجه چهل ساله و آنحضرت بیست و پنج ساله بود وفات یافت پیش از هجرت بسه سال بر قول صحیح بعد از وی سوده بنت زمعه را تزوج در
 که کرده و مرد در سال پنجاه و چهار عایشه صدیقه بنت ابی بکر صدیق تزوج کرد و او را بکر و وی شش ساله بود و بنا کرد و او در نه سالگی وفات یافت در
 در سال پنجاه و پنج با پنجاه و هشت هفده بنت عمر بن الخطاب تزوج کرد و در سال دوم یا سوم از هجرت و مرد در سال چهل و پنج یا چهل و یکت زینب بنت
 ضمره تزوج کرد و در سال سیوم و مرد در سال چهارم ام سلمه بنت امیه مخزومی تزوج کرد و در سال چهارم یا سیوم و مرد در سال پنجاه و نه و بعضی گفته اند
 در سال شصت و دو و اول صحیح تر است و زینب بنت جحش تزوج کرد و در سال پنجم و مرد در سال بیست و یکم و وی اول کسی است که رفت
 از عالم از ازواج بعد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ام حبیبه بنت ابی سفیان خواهر معاویه و اصح و اشهر آنست که تزویج کرد و او را بخاشی برای آن حضرت
 به چهارصد درهم و در سال ششم در حبشه که همراه شوهر خود عبید الله بن جحش رفته بود و عبید الله نصرانی شد و برود و جریه بضمیمه فتح و او بنت حارث
 بنه کرد و آنحضرت او را در غوغه مرسیع و در سال ششم پس از او کرد و تزوج نمود و مرد در سال پنجاه و شش میمون بنت الحارث تزوج و در سال هفتم فوت
 سال شصت و یکت یا پنجاه و یکت و وی خاله ابن عباس است صفیه بنت حمی بن اخطب در سال هفتم و غوغه خیره اسیر ساخت و از او کرده تزویج نمود و
 در آن زمان هفده ساله بود وفات یافت و در سن خمسین و قبل از این خمسین و قبل غیر ذلک ریحانه بنت زید یهودیه بود بنده کرد و او عتاق کرده تزویج نمود
 و در سال ششم و مرد در وقت رجوع از حجه الوداع این یازده زن را تزویج کرده دخول نموده است و جماعه از زنان مقداریست یا بیشتر بوده اند که ایشان را
 تزویج فرموده و پیش از دخول مفارقت نمود و بعضی را خواستگاری نموده و تزویج نفرموده و بعضی نزد نزول کریمه با ابیها النبی فلان و لعل الله الایه
 دنیا اختیار کرده و بدر رفتند و تفصیل آن مذکور است در جامع الاصول اما سراری بعضی گفته اند چهار بوده مشهورترین آنها عذیرة قطیبه ام ابی هریر بن
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در سال شانزده مرده و ریحانه بنت شمعون یا بنت زید که مذکور شد بعضی گفته اند از او نگرفته و طی بکلیت بچین نمود و دیگر جاریه بود که
 نه جحش و در انجش و بود و دیگری بود انجای بند کرده شده و الله اعلم الفصل الاول عن علی رضی الله عنه که قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم یقول گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را می گفت خبیثا ای یوم بنی هاشم ان بهترین زنان دنیا یا آن است که مریم و روی بود
 مریم بنت عمر است و خبیثا ای خدیجه بنت خویلد و بهترین زنان دنیا یا این است خدیجه بنت خویلد است منافق علیه و فی روایت قال ابو کبیر
 گفت ابو کبیر بضم کاف که راوی این حدیث از و کعب است و اشار و کعب که از حفاظ حدیث است و در مرتبه ایشان
 و اقران اوست بسوی آسمان و زمین از برای بیان معنی دنیا یعنی بهتر است از آنها می که در زیر آسمان و بر زمین اند و ازین حدیث ظاهر شد که مریم و خدیجه
 هر یک بهترین است خود است و لیکن معلوم نشد نسبت میان این هر دو که کدام فاضله است نقل کرده شده است از تیسیر نسفی که خدیجه و عایشه
 افضل اند از مریم بر قول صحیح که مریم پیغمبر نیست و این خود مقرر است که این است مرحومه بهتر است از امتان دیگر باز در عایشه و خدیجه نیز اختلاف
 کرده اند و هم چنین در فضل فاطمه بر عایشه و مالک گفت رحمة الله علیه فاطمه جگر پاره پیغمبر است و من بر جگر پاره پیغمبر هیچکس افضل نه نیم و بقیه کلام
 در فصل اول از مناقب اهل بیت که شصت و دو و عن ابی هریره قال انی جئنا نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال گفت ابو هریره که جبرئیل آنحضرت را
 پس گفت یا رسول الله هده خدمت فدا تفت معطاء فیه ادام این خدیجه است تحقیق آمده بلوی اوندی است که در ویان خوشی است و او طعنا طعنا
 شک را و است و آمدن خدیجه از مکه بود بغار حرا که آنحضرت در آنجا مشغول می بود قوت چند روزه با خود می برد روزی که خدیجه خود ده است و این بشارت
 یافته هم چنین گفته اند بعضی شرح پوشیده نماده مشهور است که مشغول بودن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نزول جبرئیل و وظایف هر اجد از نزول نیز زمانی را آنجا
 بوده اند و خدیجه رضی الله عنها در آن زمان طعامی برای آنحضرت برده یا این طعام آوردن وقت دیگر باشد و الله اعلم این خبر جبرئیل او و گفت فاذا اقلک فاطمه
 علیها السلام من و قها و منی پس چون باید خدیجه تر پس بخوان بروی سلام از پروردگاری و از جانب من و گفته اند که درین جافضل است مرید بر این حدیث که
 حدیث عایشه سلام جبرئیل گفتا کرده اند چنانچه باید و بشهرهای بیت فی الجمله من قصب و مرده مرید بر این حدیث از جافضل است مرید بر این حدیث که
 کاواک فراخ مقدار کوتکی و در بهشت کند با بود از مراد و اید قصب از جواهر آن بود که در از و جوف باشد و در اخلاص و دیگر سجا و کز و لود و در کلامه لا یصح فیه و لا یقصب
 بیت غوغا در آن خانه و نه پنج و تعب و محبب یقین با کث و فریاد و نصب یقین ریخ و ریخ و یدک یعنی خانه بلی رحمت هبی ریخ بر خلاف خانه های دنیا یا با کث

و فریاد کردن و رنج کشیدن در بناء خانه که بناء خانه بی فریاد و رنج کشیدن نمی باشد و آنجا همین طور طیار است و گفته اند که این خبری است که در بعضی
 عنها نکت سلام آورد بطوع و رغبت بی رفع صوت و منازعت لقب منفق علیه و عن عائشة رضی الله عنها قالت ما خرجت بكسر عين معجری
 احد من نساء النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما خرجت علی خدیجة کت عایشه که من غیرت کرده ام و رشک نبرده ام بر هیچ یکی از زبان پیغمبران چنانکه عفت
 بر دوام برخیزد و ما و اینها و من ندیده ام خدیجه را و لکن کان یکی ذکرها و لکن بود آنحضرت که بسیار می کرد یا خدیجه را و بها ذبح الشاة و بنا که هیچ می کرد
 کوسفند فریاد می قطعها بنسبه اعضا بستر پاره یا ره می کرد کوسفند راعضو عضو قطع یا ره پاره کردن و عضو ضم و کسر اندام ثم بیعتها فی صدائون
 خدیجة بستمی فرستاد آنحضرت آن کوسفند را با اعضا در زانی که دوستان خدیجه بودند و بما فله و کان لم تکن فی الدنیا امراه الا خدیجة بسن
 که می گفتم من مرا آنحضرت را کویا نبود در دنیا هیچ زنی موصوف بصفات حمیده مگر خدیجه فبقول انها کانت و کانت پس می گفت آنحضرت در مدح و تعریف
 خدیجه که خدیجه بود چنین و بود چنین و چنین بطریق ابهام می گفت بجهت مبالغه و اشارت بآنکه بیان صفات و می از خود و انداز بهیروست و می فرمود
 و کان لی منها ولد و بود و مرا از خدیجه اولاد و همه اولاد آنحضرت از خدیجه است رضی الله عنها الا ابراهیم از ماریه و کدام اولاد فاضله و کامله از فاطمه
 نساء العالمین مادر حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین بود و در اینجا تقریر است بعایشه که از بی هیچ ولدی شده و اشارت است که اخض و اخض
 نسا و فواید آن اولاد است منفق علیه و عن ابی سلمة ابو سلمة نام صحابی مشهور است زوج ام سلمه و هم نام پسر عبد الرحمن بن عوف است تابعی کرام
 ببل القدر را وی عایشه است و اینجا همین مراد است ان عائشة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند ابو سلمه که عایشه گفت گفت آنحضرت
 با عائش هذاجبیل یقرئک التیسلام ای عایشه این جبریل است میخواند ترا سلام یعنی میرساند بتو سلام عایشه بخند تا و این را در اصطلاح نحو ترجمه می کنند
 که از آخر نماز می حرف می کند و یقرئک بضم یا از اقرء بمعنی خواندین و چون بعد از سلام رسیدن جواب سلام می گویند کویا سلام خواندن بر کسی
 سلام خوانانیدن است و از این جهت می گویند که فلانی سلام میخواند ترا و اگر گویند یقرئ علیک التیسلام بفتح یا یعنی بخواند بر تو سلام و بسکود ترا سلام
 چنانکه در حدیث خدیجه که شست این سخن مکرر گفته شده است فذكر قالت گفت عایشه یعنی در جواب سلام جبریل و علیه التیسلام و رجه الله و بر جبریل سلام
 در حمت خدا قالت و هو بی ما لم اری و گفت عایشه و آن حضرت میدید چیزی را که نمی بینم من و آن شخص جبریل است که آنحضرت بسبده و عایشه بی متفق
 علیه و عن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان یلت فی المنام ثلاث لیل کت عایشه مرا آنحضرت نموده شده تو مرا در خواب
 سه شب مجیبی بک التیسلام فی من حی می آورد ترا یعنی صورت و مثال ترا در قطعه از جامه لغزینی جید و سده سرقه به مهر و فاف بفتحات ششمه تحریر سفید سلطان
 معرب سده و در حدیث دیگر آمده است که گفت عایشه فرو آورد جبریل صورت مرا در کف دست آنحضرت و وجه توفیق میان دو روایت آنست که صورت و جبریل
 و حریر در کف دست و تواند که و بار نزول کرده باشد یکبار در کف دست و بار دیگر در قطعه حریر فقال لی هذه امی انک پس گفت فرشته برای من این زن است
 فکشف عن وجهک الثوب پس برداشتم از روی صورت تو جامه فاذا انت هی پس ناگاه تو اکنون آن صورتی که دیده بودم یا کشف کردم جامه را از روی
 تو و زو مشاهد تو پس ناگاه تو آن صورتی که دیده بودم هر دو معنی گفته اند فافهم فقلت ان یکن هذا من عند الله یخصه پس گفتم اگر هست این خواب دیدن
 از پیش خدا و در گذارند خدای تعالی این را یعنی می سازد این همه اگر گفته شود که شک در بودن این نزد خدایه معنی دارد و نوم انبیاء و می است خصوصاً سید الانبیا
 صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین جوابش آن گفته اند که اگر این واقع نام پیش از نبوت بود فلا اشکال اگر بعد از نبوت باشد پس مراد اینجا شک نیست
 بلکه برای تقریر و وقوع و تحقیق است و این کلام را کسی می گوید که بتحقیق ثابت است امر بروی چنانکه سلطان میکوی اگر من سلطانم بین که چه کنم ترا اگر گویند آمدن فرشته
 منافی است بودن این پیش از نبوت جوابش آنکه رویت ملک مخصوص به نبی نیست خصوصاً در خواب آنچه مخصوص است آوردن اوست و می را از خدا و بعضی گفته اند
 که اصل این روایت است و لیکن شک در تعبیر اوست که مراد همین ظاهر باشد یا چیزی دیگر باشد خلاف ظاهر یا مراد به وجه در دنیا است یا در آخرت قد متفق
 علیه و عن عائشة قالت ان الناس کافوا یخرون بهدایا هم یوم عایشه و هم از عایشه است که مردم بودند که قصد می کردند بهدیه های خود در روز نوبت من
 یعنی پیشکشها را که میخواستند برای آنحضرت بیارند نگاه میداشتند تا روزی که نوبت عایشه باشد بخدمت میرسد و تخری به تشدید بمعنی قصد و کوشش و طلب
 آید چنانکه تخری قبله و تخری لیلته القدر می گویند یعنی طلب آنچه سزاوارست و اولی است و آخری و بنحون بذلت مرضاة رسول الله طلب می کردند بان تخری
 رضای پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم مرضاة بفتح میم و سکون را مصدر است بمعنی رضا و قالت ان کفشاء رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم کن حنین گفت عایشه که زنان آن حضرت بودند و گروه فحزب فیه بسکوت کرده بود که عایشه
 و صفیة و حفصة و بیودة بود و عایشه سردار اینها بود از جهت محبت رسول خدا و وی و حفصة موافق و مراقب یکدیگر بودند چنانکه بوکر و عمر
 متفق و متحد بودند و الحوب الامیر سلمة و سائر نساء رسول الله و گروه دیگر ام سلمه و باقی زنان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سردار ایشان

الفصل الثاني

ام سلمه بود و تکلم خوب ام سلمه پس سخن کرد و زد که و ام سلمه فقلن لها پس گفتند مرام سلمه را کلي رسول الله سخن کن و بگو پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم
یکم الناس فبقول سخن کند مردم پس می گوید من ادا دان بهدی الی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فلهما الیه حيث کان کسیکه خواهد که
به فرستد بسوی آن حضرت پس باید که بدید فرستد هر جا که باشد چه در خانه عایشه چه در خانه ثخیری و تخصیص نکند بخانه عایشه فکلنه پس کلام کرده ام سلمه تا بخرت
درین باب فقال لها لا تؤذینی فی عایشة پس گفت آنحضرت مرام سلمه را از ارکان مراد باب عایشه و از جهت عایشه فان الوحی لم یأتی وافی ثوب
امراة الا عایشة زیرا که بدستی وحی نمی آید مرا و حال آنکه در جمیع جائه خواب هیچ زنی باشم جز عایشه فالت انوب الی الله من اذ الیه گفت ام سلمه توبه میکنم بسوی
خدا از آزار تو یا رسول الله فادین الی رسول الله پسترا این زمان که حزب ام سلمه اند خوانند فاطمه را پس فرشتا و ند بسوی پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم فکلنه پس کلام کرد فاطمه رض آنحضرت را فقال لا بدیة الا تجیبین ما احب پس گفت آن حضرت ای و ترک من آیا دوست
نیداری تو چیزی را که دوست میدارم من فالت بلی گفت فاطمه بلی دوست میدارم چیزی را که دوست میداری تو قال فاجبی هذه گفت آنحضرت
پس اگر دوست میداری چیزی را که دوست میدارم من دوست دار این زن را یعنی عایشه را و آنحضرت صلى الله علیه وآله وسلم امر بخزده بود کسیرا که در روز
عایشه بیارد و حق آن ساء بان تعلق بخزده بود اگر کسی بطور خود بیاید منع برای چه کند منعش علیه و ذکر کرده شد حدیثش که در اول
وی این است فصل عایشة علی النبیاء فی باب بدل الخلق بروایة ابی موسی اشعری رض ع الفصل الثاني عن
السنان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال حبسک من شاء العالمین می بندد چنان که خواهد از عالمین و فاطمة بنت محمد و آسیة ام
فرعون روایت است از انس که آن حضرت گفت بس است ترا از زمان جهانیان شناختن مناقب و فضایل این چهار زن که از غیر خود فاضل اند و ذکر عایشه
درین حدیث بخرد از جهت گفتا کردن بذكر وی در احادیث دیگر کما قالو آسیة بتقدیم همه بر سین است و خطاب با انس است یا عام و واه النبی صلی الله علیه وآله وسلم
عایشة ان حبسک بصل بصل جاء بصور نفها فی جوفه جی بر خضراء الی رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم روایت است از عایشه که جبرئیل آورد و صورت او را
در پاره جائه ابریشمی بنر بسوی آنحضرت از اینجا معلوم می شود که سرقه مخصوص جبرئیل است یا قضیه متعد است یا اشتباذ را وی نیست و الله اعلم فقال هذا ذو
فی الدنيا والاخرة پس گفت جبرئیل این زوجت در دنیا و آخرت و در اینجا بشارت است عایشه را بر بهشت و همه از او مطلع و بهشتی اند چنانکه از اتمام
معلوم می کرد و بشارت مخصوص بعثه نیست چنانکه تحقیق یافته است و واه النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن انس قال بلغ صفیة ان جفصة فالت لها بلک
گفت انس که رسید صفیه را که حفصه گفت مرا و دختر یهودی و بود صفیه دختر جبرئیل بن خطاب بضم حاء مهمله و فتح تحتانیة اولی و تشدید ثانیة فیکت پس بجز
صفیه فدخل علیها النبی پس آمد بر صفیه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و هی تبکی و حال آنکه وی می کرد فقال ما یبکیک پس گفت آنحضرت چه چیز
می گریاند ترا و چه می گری فالت پس گفت صفیه فالت لی حفصة انی ابنة یهودی گفت مرا حفصه که من دختر یهودی ام فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
الله و سلم فالت لابن ابی قحافة پس گفت آنحضرت بدستی تو هر آینه دختر پیغمبری و ان عمت لبنی و بدستی عم تو پیغمبر است یحیی بن خطاب پدر صفیه
از اولاد فارون پیغمبر برادر موسی علیه السلام بود و باین حساب پدر او پیغمبر باشد و عم او نیز پیغمبر بود و انک لحن بنی و بدستی تو ای صفیه پیغمبر
و زوجة او می مراد ذات شریف خود داشته است صلى الله علیه وآله وسلم فهم فخر علیک پس در چه چیز و سبب که ام فضیلت می نازد حفصه بر تو و بزر
می کند بر تو مقصود دفع منقصت از صفیه است که وی جامع صفات فضل و کم است تفصیل وی بر دیگران پس نکویم که این صفات مخصوص بصفیه است
بلکه تمامه ای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قرشیه اند شریک اند درین صفات زیرا که دختران سهیل اند که برادر اسحق است و در تحت تصرف آنحضرت
ثم قال بترکت آنحضرت بحفصه بعد از تسلیم صفیه اتقی الله یا حفصه بریز کن خدا را و بر سر زوی ای حفصه که جنگ کنی با کسی و فخر کنی و عیب گیری بر کسی
دواه النبی صلی الله علیه وآله وسلم و عیون ام سلمه ان رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم دعا فاطمة عام الفقه روایت است از ام سلمه که آن حضرت
خواند فاطمه را و هدیه نزد خود سال فتح که فلجائها پس را ز گفت بوی پنهانی فیکت پس بگریست فاطمه ثم حدتها ففکک پسترا باز سخن گفت آنحضرت
فاطمه را پس بخندید فاطمه فلما توفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سالها عان بکائها و منکها پس چنانکه میکروفت یافت آن حضرت بر سهم فاطمه
از گریستن او و او از خنده وی ثانیاً فالت اخبرنی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انک جموت فیکت پس گفت فاطمه خبر داد
مرا آنحضرت که وی می میرد درین نزدیکی پس بگریستم من ثم اخبرنی انی سیدة نساء اهل الجنة پسترا خبر داد مرا که من پستری
زمان اهل بهشت ام سلمه بنت عمران مکر مریم و خضر عمران فضیلت پس بخندیدم مناسبت این حدیث باین
باب ظاهر نیست مگر آنکه تلخیص باشد یا بخوبی و بدو شده است که مریم زوجة آنحضرت است و در بهشت کذا قال الطبری و واه النبی صلی الله علیه وآله وسلم
الفصل الثالث عن ابی موسی قال ما اشکل علینا اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حدیث قط گفت

الفصل الثالث

پس ناکاه پیری تحقیق آمد تا آنکه نشست به پهلوی من فلت من هذا کفتم من پرسیدم از ان قوم کیست این قالوا ابوالدرداء گفتند این ابوالدرداء است صحابی مشهور جلیل القدر فقیه عالم کلیم زاهد از اصحاب صفه برادری داد آن حضرت میان او و میان سلمان فارسی فلت انی دجوت الله ان جبرلی جلیلیا صلیا فیسر لک لی کفتم ابوالدرداء را بد رستی من دعا کروم خدای تعالی را که میسر گرداند مرا همتش نیک پس میسر گردانید ترا برای من فقال من انت پس گفت ابوالدرداء کیستی تو و از کجائی فلت من اهل الکوفة کفتم از اهل کوفه ام قال اولیس چند گم این امجد گفت ابوالدرداء آیا نیست نزد شما این امجد یعنی عبداللہ بن مسعود صاحب النعلین والوسادة والمظهرة بکسریم وفتح آن صاحب نعلین و بالین و آبدست و آن آنحضرت که این شایع حال او بود و باین خدمات و سعادات شب و روز مشرف و ممتاز بود پس بوجو این ملازمت نزد او علم باشد که طالب راستغی می گرداند از غیروی و فیکم الذي اجاره الله من الشیطان علی لسان فلبه و در میان شماست آن کسی که امان داده است او را خدا از شیطان بر زبان پیغمبر و جبری همانا میخواند ابوالدرداء باین کس عمار بن یاسر را که آن حضرت او را طیب مطیب می فرمود و بشارت بهشت داد و دعا کرد و او را در وقتی که عذاب می کردند او را مشرکان و می سوختند و کفایت سردشو و سلامت شوائی آتش بروی چنانکه بر اثر کیم جلیل القدر کشتی و فرمود می کشند ترا ای عمار کرده باغبان می خوانی تو ایشان را بهشت میخوانند ایشان بآتش و این در معنی امان دادن از شیطان است که بر طریق هدی مستقیم می ماند و بسوسه از راه غیبی رود و اولیس فیکم صاحب السرا الذی لا یعلیه غیبه آیا نیست در میان شما صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نمی داند آن سر جز منی یعنی حذیفه مراد باین صاحب سر حذیفه بن الیمان رضی است که او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند و بود نزد او علم مناققان و علامات نفاق که آن حضرت او را بران اطلاع داده و بدان مخصوص گردانیده بود و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه از کوفی پرسید که آیا هیچ می بینی ای حذیفه در من از نشان نفاق چیزی گفت لا والله نمی بینم جز آنکه می گویند که بر سفره تو الاوان طعام حاضر می شود و چون تحقیق گردند بر سفره تو بگو شکسته بود و زرد و سفید می نمود و او را الهیادی و این حدیث معلوم می شود که عالم را باید که اگر دیگری را فاضله از خود و اند طالب را حواله بوی کند و طالب نیز اگر در جای خود علما با به احتیاج سفر و القاب نفس ندارد و عن جابر بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان رب الجنة یؤتی است از جابر که آن حضرت گفت نموده شد مرا بهشت فزایت امراة ابی طلحة پس دیدم زن ابوطالب انصاری را که مادر انس بن مالک و کنیت او ام سلیم و در نام وی ختلاف است نخست در تحت مالک بن النضر بود پس زانید انس را و کشته شد مالک در حالت اشراک و مسلمان شدن ام سلیم ابوطالب او را خوشنما کرد و با او آورد ام سلیم از ان و او را با سلام دعوت کرد پس مسلمان شد ابوطالب پس قبول کرده و گفت من ترا بر سلام تو خود را بر زنی و دوم عمر بن حنین اسلام تست و نیز گفت آن حضرت و سمعت جنتی حشنة اما می شنیدم او را پای را پیش خود فاذا بلال پس نگاه بلال است که پیشین بهشت می رود و حشنة بفتح هاء و خاء مع سکون شین بحجته و لا آواز سلاح و هر چیز خشک که اجزای او بهم سایه مثل سلاح و نعل جامه و مثل این حدیث در شان بلال در باب التطوع نیز گذشته است رواه مسلم و عن سعد قال کما مع النبی صلی الله علیه و آله و سلم صیفة نفع روایت است از سعد بن ابی وقاص گفت بودیم با ما آن حضرت شش کس فقال المشرکون اطرد هؤلاء لا یجوزون حلینا پس گفتند مشرکان بران و دو کس اینها را از مجلس خود تا با تو حکایت کنیم و ایشان و لیری نکند در حرف و حکایت بر ما اطرد بضم همزة و را و سکون طافا ل گفتند و کنت انا و ابن مسعود و رجل من هذیل و رجل من لیسث اسمهما گفت سعد و ریان شش نفر که چکسان بودند و من و ابن مسعود و دیگر دی از قبیلہ هذیل بضم هاء و فتح ذال معجمه بلال و دو مرد دیگر که نام نمی بریم اینها را و گفته اند آن دو مرد جاب عمار و اینکه گفت نام نمی بریم اینها را از جهت محصلی که در نام نبردن داشتند به جهت نسیان و اول ظاهر است از عبارات فوق فی نفس رسول الله پس فاد در خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما شاء الله ان یفیع خیرک خواست خدا که واقع شود یعنی خواست آنحضرت که براند اینها را و دو کس به جهت سهالت دلها می مشرکان بطبع کلام بسیار نفع داشت ففیسه پس حکایت کرد آن حضرت نفس خود را باندیشید فانزل الله فخلی پس و فمترسا و خدای تعالی این آیت را و لا تظن الذین یدعون و یهتفون بالعداء و العشی یوحدون وجهه و مران آنکسانی را که میخوانند و ذکر می کنند پروردگار خود را صبح و شام می خواهند ذات پروردگار و رضای او را و میسمل و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال له یا ابا موسی لقد اخطیت فی ما انی امیر آل داود روایت است از ابی موسی اشعری که گفت آنحضرت مرا و را ای ابو موسی و او ده شده است ترا از فارسی از امیر داود و مرا بجز آنکه زمره معنی سر و گردن مثل فی و وف و طنبور و مانند آن که نه بر زبان باشد و اینها را و آواز خوب است و لفظ اقل معنی است زیرا که آنکه مشهور است بحسن صوت داود و علیه السلام است نه آل داود و علیه السلام و بعضی گفته اند که آل این جامع معنی شخص است و داود پیغمبر علیه السلام بغایت خوش آواز بود و وقتی که زبور را با و از خوش می خواند مجازا از مجلس بر می خواست و ابو موسی الاشعری رضی الله عنه نیز در غایت خوش آوازی و خوش خوانی بود و در باب تلاوت حدیثی در خواندن وی رضی الله عنه فرآن را و گوش نهادن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن گذشته است منفی علیه و عن جناب بفتح جیم و تشدید موحد بن الاون بفتح همزة و را و تشدید فو فایه قدیم

الاسلام است ایمان آوردن پیش از دخول در ارقم و عذاب کرده شد بر اسلامش پس صبر کرد و از مهاجرین اولین است حاضر شد بدو
و مابعد او از مشاهد فال حاجی نامع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بنفخی وجهه الله تعالی فو فتح اجواب علی الله گفت که در میان ما
آن حضرت در حالی که طلب می کردیم ذات خدا و رضای او را پس واقع و ثابت شد اجر و ثواب ما بر خدا و فضل و کرم وی تعالی فتنا من مضی لم یأکل
من اجرة نبتا پس بعضی از کسانی اند که گذشتند از عالم و بخوردند از اجبر در دنیا چیزی را و در فقر رفتند منهم مصعب بن
جمیل از جمله ایشان مصعب بن جمیل و سکون صاد و فتح عین مهلتین بن عیبر بن عین و فتح میم سکون تحتانی قتل یوم احد کشته شد و زراحه فام جعد له
ما یکن فیه پس یافته شد مر او را جامه که مکفین کرده شود و روی الاخره مکرره بفتح فون و کسر میم کلیسیا و سفید بر مثال رنگ حیوان مشهور که
او را پلنگ گویند و آنهم تمام نبود که از سر تا پا پوشیده شود فلما اذا غطينا راسه خبث و جلده پس بودیم با چون می پوشیدیم سر او را بر روی
می آمد هر دو پای او و اذا غطينا جلده خرج و اسه و چون می پوشیدیم هر دو پای او را بر روی می آمد روی فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم غطوا بها راسه پوشید بآن نمره سر او را غطو بفتح عین معج و ضم طاء ممله مشدود و لجلوا علی جلده من الاذخر ذکر دانه هر دو پای او
لا فخر بکبره و سکون ذال معج کبابی مشهور است در مکه بوی خوش هم دارد و در احادیث ذکر آن بسیار است و در حدیث آمده است که روزی مصعب
بن عیبر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و بود بروی پوست تازه از کوسپند که بدان که خود او بسته بود پس آنحضرت فرمود نگاه کنید باین شخص که روشن
گردانیده است خدای تعالی دل او را بنور ایمان میندیده ام در مکه پدر و مادر او می خوراندند او را بهترین طعام و شراب را و دیدم بروی عله که بدست
در هم خریده بود پس خواند او را صحبت خدا و رسول خدا با آنچه می بینید و منامن ایغت له ثمره خباب بن الارت می گوید و بعضی از کسانی است که رسیدم
او را میوه او غنیمت بهای پس می چسبید آن ثمره را کسایت است از غنایم که دریافتند آنرا کانی که در زمان فتوح بلاد بودند و یافتند نصیب
خود را از اجرد دنیا نیز اول صبر کردند و در آخر شکر و زیدند پس ثمره مقصور بر اجر آنحضرت نیست بنوع رسیدن میوه باغ میوه رسیده و بهدب بحد دل
و بعضی نیز روایت است نه ب میوه چیدن منفی علیه ۱۰ و عن اخیال جمع القرآن علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اربعة جمع
کردند قرآن را یعنی یا و کر فتنه تمام قرآن را در زمان آنحضرت چهار کس ابی بن کعب و معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابو زید چهارم ابو زید
الضاری است نام او سعد بن عمرو و بعضی گفته اند قیس بن السکن از اهل بدر است فیل لافس من ابو زید گفته شد مرا انس را کیست ابو زید قال احد
عمومی گفت انس ابو زید یکی از اعمام منست و عموم بنعم عین جمع عم چنانکه اعمام و اعم کذا فی القاموس و مراد چهار از انصارند بلکه از خراج که قوم انس اند
و انس این را در مقام افتخار گفته است در وقتی که اوس افتخار کردند به چهار کس از قوم خود بفضایل که از نور پشتی در شرح ذکر کرده ایم و اگر عام هم داریم در وی
نیست بآن که خیر این چهار دیگر نیستند زیرا که مفهوم شد در اثنال این مقام معتبر نیست و تحقیق ثابت شده است خطب بیاری از صحابه بتمامه قرآن را و اما
کلام درین مقام در اتقان سیوطی باید جست منفی علیه ۱۱ و عن جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول اهنول الهمش لموت سعد
بن معاذ سعد بن معاذ بن نعان الضاری اشهلی اوسی رضی الله عنه از اجله صحابه و اکابر ایشان است اسلام آورد و بعدینه بر دست مصعب بن عمیر و در
وقتی که فرستاده بود او را آنحضرت پیش از قدم شریف خود بعدینه پس مسلمان شدند باسلام وی بنو عبد الاشهل و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
او را سید الانصار خوانده حاضر شد بدو را واحد را قاتب ماند با آنحضرت هر روز واحد و در فخذق در اکل می یری رسید و ابیتا و خون وی تا بعد از ماهی وفات
یافت و فرمود آنحضرت فرود آمدند بر موت وی بمقادیر فرشته و فرمود و جنبید عرش از جنت سعد بن معاذ و فی و ایه اهنول عرش الجن لموت سعد بن
معاذ منفی علیه بد آنکه شرح اختلاف کرده اند در بیان معنی اهنول عرش و سبب آن بعضی گفته اند که اهنول عرش کنایت است از فرح و نشاط عرش
بقدم روح پاک و حقیقی یا مجازا و صواب آنست که محمول بر حقیقت است زیرا که حق جل و علا در جمادات علم و تمیز نهاده است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در شان کوه احد فرموده که وی کوهی است که دو سبب میدارد ما را و بعضی گفته اند که مراد فرج اهل عرش است که ملائکه اند و بعضی گفته جنبیدن عرش را علامت
ساختن بر موت سعد یا این عبارت کنایت است از عظم شان وفات وی چنانکه می گویند قیامت برخاست موت فلانی و کلام درین حدیث در اوایل کتاب
فصل ثالث از باب اثبات عذاب القبر گذشت است ۱۲ و عن البراء قال اهدب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جلده حی و گفت برابر عازب
که از مشاهیر صحابه است که پیشکش فرستاده شد برای آنحضرت جنت جانه افرشی ظاهر یکی از لوکث اعاجم آنرا فرستاده بود و فیل اصحابه بمسوفها و تعجب
من لبها پس کشته یاران آنحضرت که مساس می کردند و بدست می سودند آن عله را و شکفت می کردند از نرمی آن و در روایتی آمده است که می گفتند فرمود
شده است بروی از آسمان از جنت غایت تعجب و نادیدن مانند آن فقال افجبون من لبها هذیه پس گفت آن حضرت ای عجب دارید شما از نرمی این عله
لما دبل سعد بن معاذ فی الجنة خومنها و الی بنی برای نندیلهای سعد بن معاذ در بهشت بهتر است از آن و نرم تر است و من ذیل بکسر میم و فتح آن

و بر وزن مبره جانه که پاک کرده شود و نایده شود بدن دست و اصل آن از مدل است به معنی چرک و در ذکر مندیله نه جامه ای دیگر مباحست
 کلامی منفق علیه ۱۳ و عن ام سیدم بنم سین ما در انس که او را در صفر سن در خدمت آن حضرت گذاشته بود و آنها فالت روایت می کند
 و می گفت یا رسول الله انس خادمک است خدمت کار است ادع الله له و حاکن مراد را یعنی از برکات دنیا که ثواب آخرت بصورت ایمان
 و برکت صحبت و خدمت تو حاصل شد فی سبیل الله گفت آن حضرت اللهم اکثر ماله و ولده خداوند بسیار کرد آن مال او را و فرزند آن او را
 و بارش را و فیما اخطیته و برکت و افزونی ده معا و را در چیزی که داده تو او را از نعمت ها خود قال ایضاً فوالله ان مالی لکم کثیر گفت انس
 پس بخدا مال من بسیار است و آورده اند که نخلستان وی در سال دو بار بر می داد و آن ولدی و ولد ولدی و برستی فرزندان من و فرزندان
 فرزندان من لیتجدون علی غیر المائة الیوم بر آینه می آید و ایشان بر مانند عدد روز یعنی امروز که این حکایت می کنم حد و باین مقدار رسید بعد از
 آن زیاده هم شنیده باشد پس منافعی نشود و آنچه در روایتی دیگر آمده است که گفت روزی کرده شده ام من از صلب من و رای اولاد و اولاد و یکصد
 و بیست و پنج همه ذکر کرده و دختر گفته است دختر او که دفن کرد ام از اولاد صلبی وی نزدیک بصد و ازینجا معلوم می شود که اموال او لا و از نعم الهی اند
 اگر موجب غفلت از ذکر حق و باعث بر معصیت نشوند منفق علیه ۱۴ و عن سعد بن ابی وقاص قال ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 یقول لا یجد فی علی الارض اهل الجنة کفتم نشیدم من آن حضرت را که می گفت می رسد یکی را که میرود بر زمین که وی اهل بهشت است بالقطع
 الا لعبد الله بن سیدم مکر عبد الله بن سلام را که از اکابر یهود و علمای ایشان و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در همان روزی که حضرت یحیی
 قدوم آورد سلام آورد و مناقب او بسیار است و ازین جا لازم می آید که بشارت بخت مخصوص بوی باشد غایت آنکه سعد نشیده باشد و از آن خود نیز
 باشد یا از خود گفته است از جهت کرامت تزکیه نفس یا این سخن از سعد بن ابی وقاص پیش از بشارت دیگران باشد یا بعد از موت مبشرین باشد مویدین
 است آنچه آمده است در روایت و از قطعی ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی النبی انه من اهل الجنة منفق علیه ۱۵ و عن قیس بن عیسی
 بنم عین و تخفیف با از طبقه اولی از تابعین بصورت ثقه است و از خیار صالحین است و ذکر کرده است او را این جهان که در کتاب ثقات و متقی متابعین
 بود و قتل کرد او را و حمله بر روایت می کند از عمر و علی و ابی بن کعب و عبد الله بن سلام روایت کرده از وی حسن بصری و غیره می قیل الحدیث است
 قال کنث جالیسی فی مسجد المدینه گفت قیس بودم من نشسته در مسجد مدینه داخل جلی علی وجهه اثو الخشوع پس در آمد مردی که بر روی وی نشان
 طاعت و حضور بود و خشوع فروتنی کردن چشم فرو خا می اندید فقا لوا هذا رجل من اهل الجنة پس گفتند حاضران این مردی است از اهل بهشت فصلی و کتبین
 بخود فهمنا پس گذارد و در رکعت که سبکی کرد و دوران و در رکعت ششم بیرون آمد و تبعند و پیروی کردم او را و در نهال او رفتم فقلت انک هب خلک
 المسجد پس کفتم بدستی تو بهنگامی که در آمدی مسجد را فقا لوا هذا رجل من اهل الجنة گفتند مردم این مردی است از اهل بهشت قال والله ما ینبغی لاجد
 ان یقول ما لا یعلم گفت آن مرد بخدا سگوندنی باید و نمی سر در میج بیکر که گوید چیزی را که نمی داند ظاهر آنست که مراد تصدیق ایشان است و در آنچه گفتند
 یعنی چون ایشان می گویند البته علی باین دشته باشند و من نیز چیزی از آن میدانم آن جواب است که بیان کرد و ایشان این را شنیده باشند یا بطریق
 دیگر علم بدان حاصل کرده و وی حدیث سعد را شنیده و ایشان شنیده اند یا این کرامت شنا و فتح خود است و مقصود آن است که من این خواب دیده ام
 و ازین جا خود یقین می توان کرد بدان کذا ذکر و او لیکن پوشیده نماند بعد از آن که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد که انش علی الاسلام
 لم یحرف و یکم محل شک و تردید نیست پس این بطریق تواضع و همف نفس باشد و بعضی گفته اند که اذی آنست که گفته شود که آن قوم که خبر دادند بطریق استدلال
 و اجتهاد و اداند بسماع خبر از آن حضرت و این در مشیت خداست و این سخن خالی از بعدی نیست زیرا که ظاهر آنست که ایشان بسماع حدیث سعد بن ابی وقاص گفته
 باشند و بعد از آنکه ثلث که خالت پس نزدیک است که خبر کنم ترا که بخت چیست این گفتن ایشان و ایت و و با علی عهد و سیول الله دیدم من خودی در زمان پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم فی حوضها جلک پس خواندم و عرض کردم انخاب را بر آن حضرت و ایت کافی فی و وضه و دیدم من کویا در مغراری ام ذکر من معینها و فی
 ذکر کردن مرد از فراخی آن روضه و سبزی و میطها بسکون سین عیود من حدید در میان آن روضه تنونی است از این ایه غلظ فی الارض و احلاه فی الیمما که باین
 آن عمو و در زمین است بالا ای او را آسمان فی احلاه عوده در بالای آن عمو و کوشه ایست عمو و هم در اصل مقصود و لکوزه و استعمال کرده می شود و در هر چه استوار کرد و پیوسته
 بآن چیزی و اعما و کرده شود و باین ایجا مراد این معنی است فطیل فی آن خه پس گفته شد ما بالابر آن عمو و را یا با بای سکت است فطیل لا استطیع پس کفتم
 من نمی توانم بالابر آمد فغانی منصف پس گفته ام خادمی منصف بحرم و دفع نیز گفته اند و دفع صادمه فادام و چا کر فرغ ثیابی من خلفی پس برداشت فغانم
 جامه ای مرا از پس من فروخت پس بالابر آمد حق کنت فی احلاه تا آنکه شدم من در بالای آن عمو و فاجداث بالهر فادام پس کفتم من عمو و دوست زدم
 بدان فطیل ایستقیات پس گفته شد چنگ و در زن باین عمو و محکم کیر از فایسته فطیل پس بیدار شدم من و احتیاجا لغتی بدی و حال آنکه بدستی

و روایت کرد از وی حسن بصری و غیره می ان با سیفان انی علی سلطان و صهیب و بلال حبشی که بودند در جماعه دیگر از اصحاب و این آمدن ابو سیفان در مدینه بعد از صلح حدیبیه بود از برای تجدید و توثیق آن عهد که مشرکان قریش مخدات خذرو نقض عهد بنیاد کرده اند پس آمد ابو سیفان و این جماعه از صحابه دیدند او را فقالوا ما اجذت سیوف الله من جنتی حد و الله ما اجذنا هاپس گفتند این صحابه بحرف شمشیر با بنندگان خدا که بحکم خدا کار می کردند از کردن این دشمن خدا جای گرفتن خود را یعنی خیفه که هنوز این شرک از دست ما کشته نشد فقال ابو بکر گفت استمالت خاطر ابو سیفان در رعایت حق استیمن انفلوون هذا التشیخ فوئش ویتند هم یا سیکو شد شهاب بن سخن را برای شیخ قریش سید ایشان که ابو سیفان باشد چنانکه آن حضرت نیز گاهی استمالت خاطر بعضی مشرکان که روسای قبایل می بودند می کردند فالحی النبی پس آمد ابو بکر تر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاجبره پس خبر داد آن حضرت را باین قصه که کشت میان وی و این صحابه فقال یا ابوبکر لعالت اغضبتمهم پس گفت آن حضرت ای ابو بکر شاید که تو چشم در آورده ای بیشان را و در بعضی روایات او را با ابوبکر در یاب ای ابوبکر لئن کنت اغضبتمهم لقد اغضبت و بکلت هر گز نه و الله اگر در خشم در آورده ای تو ایشان را بهر گز نه بتحقیق در خشم در آورده ای پروردگار خود را و در بعضی روایات آمده که برائینه در غضب در آورده ای پروردگار عرش عظیم را فافاهم پس آمد ابوبکر این جماعه را تا عذرخواهی کند فقال یا ایها الغضبتمکم پس گفت ابوبکر ای برادران ما در غضب در آوردم من شمارا و شمار بخیه اید از من فالوالا لا کفتم انشان لا در غضب نه در آورده تو ما را نه بخیه ایم ما از تو بغیر الله لک بالانجی یا سرز و خدا ترا ای برادر من و در بعضی یا انجی بکشید یا بر صیغه نقض و در این حدیث فضل عظیم است مرفق ای صحابه را و حث است بر تعظیم و تکریم ایشان و رعایت خاطر ایشان ؛ بلا خوش باش کان سلطان دین را و در روایت مسکینان سری هست و او مسلم ۲۰ و عن افن عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال آیه الایمان جب الانضاد گفت انس بن مالک که انصار می فرمایند است روایت می کند از آن حضرت که گفت نشان ایمان محبت انصار است و آیه التفاق بغض الانضاد و نشان تفاق و شمنی انصار است انصار جمع ناصر یا نصیر است و مراد نصرت کنندگان آن حضرتند از اهل مدینه و انصار و قبیل اندوس و خرنج که دو برادر بودند که انصار اولاد او باشند و در میان ایشان مامد و بیست سال جنگ و عداوت بود و بعلاقه اسلام و کلمه توحید عداوت مبدل به محبت شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را انصار لقب نهاد که بدان مشهور و ممتاز گشتند و بعد از ایشان بر اولاد و موالی ایشان این نام باقی ماند و نصرت ایشان مرا اخذت را موجب عداوت کفار عرب و عجم شد ایشان را جرم محبت ایشان علامت ایمان و عداوت ایشان علامت کفر و نفاق و کمال محبت موجب کمال ایمان و نقصان موجب نقص و اگر از جنت نصرت ایشان عداوت و ادریقین است که موجب حقیقت کفر خواهد بود منفع علیه ۲۱ و عن البواء قال سمعت رسول الله برابن عازب که انصاری اوسی است گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت الانضاد لا یحبهم الا من انضاد دوست نمی دارد ایشان را مگر مسلمانان و لا یبغضهم الا منافق و دشمن نمی داند ایشان را مگر منافق من لیبغضهم لیبغضه الله و من ابغضهم ابغضه الله پس کسی که دوست دارد انصار را دوست دارد و انصار را دوست دارد او را خدا و کسی که دشمن دارد ایشان را دشمن دارد و او را خدا و منافق علیه ۲۲ و عن افن قال ان ما یؤمن الانضاد فالوا کفتم انش که بعضی مردمان از انصار گفتند چنان افاء الله جلی و سوله من اموال هوازن ما افاء منکامی که غنیمت واد خدا می بر پیغمبر خود از مالهای هوازن که نام قبیل است آنچه داد افاءت غنیمت دادن فی غنیمت و درین عبارت اشارت است بکثرت آن اموال زیرا که غنیمت که حاصل شد ازین قبیل بسیار بود و در روایات آمده است که از اسیران شش هزار بودند و بیست و چهار هزار شتر بود و چهار هزار اوقیه بود از فضا و او قیه چهل درهم است و بیشتر از چهل هزار کوسفند و در روایتی آمده که کثرت کوسفندان خارج از حصر بود فطفی یطی و جالامن قوئش پس را ایستاد آنحضرت که می دهد مردان را از قریش از اهل مکه که کوسفم بودند و در فتح اسلام آورده بودند هنوز نور ایمان در دلهای ایشان قرار نگرفته بود و ایشان را مولفه القلوب می گویند المائده من الاجل میداد صد از شتران فقالوا یغفر الله لرسول الله پس گفتند جماعه از انصار بیا مرز و خدا مر رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم به طاعت قریش میداد قریش را و بدینا و ترک می کردند ما را و نمی دید چیزی و سیوفنا قفطر من دما ثمهم و شمشیرهای ما می چکید از خونهای ایشان یعنی از شمشیرهای ما فجدت لوسول الله پس خبر داده شد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمفا لثمهم یعنی انصار که گفتند و بان حضرت رسانیدند که انصار این چنین می گویند فان وصل الی الانضاد فبغضهم فی قبه من احد پس کس فرستاد آن حضرت بسوی انصار پس فرامهم آورد و آن حضرت ایشان را در خیمه از پیرم و سلمیدج مهمم اجدل چینی و نگذاشت آن حضرت هیچ کی را که در آید جز انصار فلما اجتمعوا لهما هم رسول الله پس چون جمع شدند انصار آمد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال ما جدیت بل یعنی چنانکه پس گفت آن حضرت چیست این سخن که رسید بهت مرا از جانب شما فقال فها هم اما تادونا انشان پس گفتند و اما یان ایشان اما خداوند علی مثل و مکره با رسول الله فکم یقولوا انشان پس

باین که انصار این چنین می گویند قال گفت آن حضرت بانصار ظلم گفتید شما که اما الوصل فذل لجنه فله رافقه فی عیش و نومه و رغبته فی فیه کلا
 این چنین نگویید و این چنین نیست انی جند الله و رسوله بدستی من بنی خدا و فرستاده اویم هر چه می کنم بحکم وی و امر وی و عروجل می کنم هلاکت
 الی الله و الیکم هجرت کردم و از وطن برآمدم بسوی خدا و بامید فضل و کرم و امداد و اعانت وی بسوی شما و دیار شما از روی ظاهر که نصرت
 دهید و باین سعادت و کرامت برسید بعد از آن بقصد تسلی و دلداری ایشان فرمود المجهبا المجهباکم و الممانف الممانف من یا جای زندگانی
 من بازندگانی شما و یا جای زندگانی شما نیست و مردن من یا جای مردن من شماست یعنی جدا نمی شوم از شما نه در حیات و نه
 در ممات من باشا ام و شما بمن خاطر خود جمع دارید قالوا و الله ما فعلنا الا ضنا بالله و رسوله گفتند بخدا سوگند نکتیم ایم ما آنچه گفتیم مگر حجت
 بخل کردن بخدا یعنی ب نعمت وی بخل وی بر ما و رسول خدا یعنی شرف جوار و محبت و محبت هرگز نمی خواهد که بکدم نظر محبوب بر اختیار افتد بخت غیر تم با تو حیات
 که گروست و بد نگذارم که در آبی بخیال گردان و من و ضنه بکسر ضا و معجی بخیال کردن و مضمون شی نفیس را گویند که توان بکسی داد قال گفت آنحضرت فان الله
 و رسوله یصل فانکم و بعد فانکم پس بدستی خدا و رسول خدا تصدیق می کنند و راست گویند اند شما را و قبول می کنند عذر شما را بعد فانکم بضم
 و سکون عین و اعذار قبول کردن عذر کسی را و فاه میسله و عن اناس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دای صبیانا و ذناء مقبلین من عوس و روائست این
 که آنحضرت دید که دکان را و زمان را یعنی از انصار و وی آورنده و آورنده از طعام عروسی فقام النبی پس بایستاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقلل پس گفت اللهم انی
 من احب الناس الی خداوند شما از محبوب ترین مردمانند بسوی من اللهم انتم من احب الناس الی خداوند شما از محبوب ترین مردمانند بسوی من و در بعضی
 الی الله و در صحیح بخاری گفت که این سه بار گفت و این موبد و ایت الی است یعنی الانضاد میخاید آن حضرت بنحاطین انضاد را و معنی اللهم یا قسم است یا معنی او آنست که
 خداوند او میدانی صدق مرد او آنچه میگویم چون دید آن حضرت این جماعه را و خوشحال شد بدیدن ایشان و جنیده از آن حضرت پای و محبت خبر داد بدان و گواه گرفت
 حق سبحانه را بران از محبت کمال عثایت و کمر مت منفق علیه و و عینده قال ما بوجوکر و العباس مجلس من مجالس الانضاد و هم از انس است که گفت که بشت
 ابو بکر و عباس رضی الله عنهما بعد از مجلس انصار و هم بیکون و حال که انصاری کرستند فقال لا ما به یکم پس گفتند ابو بکر و عباس چه چیزی می گریاید شما را و برای چیزی
 فقالوا ذکری فاجلس النبی صلی الله علیه و آله و سلم مناسبت گفتند انصار از آن می گویم که یاد کردیم مجلس آن حضرت را نسبت بخود و این در ایام مرض موت آن حضرت
 بود و دخل اجلهما اجملی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فاجری بذلت پس در آن یکی از آن دو ابو بکر یا عباس رضی الله عنهما بران حضرت پس خبر داد از آن یکی
 آن حضرت را بگریستن انصار بر پا و مجلس شریف وی فخرج النبی پس بیرون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و فند عصب علی راسه چالشبه بود و حال
 برحق است بر سر مبارک خود که آنجا راه را بصب حصار بر سر رستین خصابه کسر بر رستین فصجد للمنبس پس بالا آمد آنحضرت منبر را و خطبه خواند و لم یصعد بعد ذلك
 و نه بر آمد بر منبر و خواند خطبه را بعد از آن روز و این آخر خطبه بود که خواند آنحضرت فحمد الله و اثنی علیه پس باس گفت خدا تعالی او ستایش کرد و بر خدا شکر کرد و بگویم
 بالانضاد است که گفت آن حضرت وصیت میکنم شما را به یکی کردن بانصار فاقیمکم شی و عیثی ذرا که ایشان گزشتن من باند و عیثی من اند که شمش بفتح کاف و کسر را روزی
 گفت شکسته ستور شمار از رنده چون مدوه مردم را و عیثی بفتح هاء و سکون تخامیه و بوجه جاده دان که از آنجا میگویند و مردانست که انصار دوست درونی و محل سر و امات و قضا
 من باند و امور و ستور و جمع می کند علف خود را و در کوش مردم می نهند و نگاه میدارند با جماعی خود را و در جامه دان و عرب تخایت می کنند از قلب و صدر بر عیبه و کوش بهمنی
 خیال مرد و اولاد ضمار و جماعت نیز می آید و عمل برین می نیرد است یعنی انصار جماعه من و صحابه فند و بمنزله خیال و اولاد ضمار من بلکه تحمل شفت و مهرانی و غم خواری شتر
 می باشند فذل فضول الذی حکیم بختی گذار و ندی که ایشان بود از نصرت و نصیحت و معرفت و جان و بخی الذی لکم و باقی ماند آنچه مرا ایشان را از و خلاصت از ثواب
 و در آوردن و در بشت اشارت است آنچه متابعت کرد بران انصار و لایق بمنازل شده در آن قول حق سبحانه ان الله اشوی من المؤمنین انفسهم و اموالهم
 بان لهم الجنة فاطلبوا من محبتهم و تقوا و زواجن میبشتم پس بپذیرد کاری نیک که از نیکوکار ایشان بچو و آید و و رکند اندک کار بد که از بدکار
 ایشان صادر گردد و واه البخاری ۲۲ و عن ابن عباس قال خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی مرضه الذی مات فبهه گفت ابن عباس
 بیرون آمد آن حضرت در مرض خود که رفت از عالم دران مرض حتی جلس علی المنبر فحمد الله و اثنی علیه تا اگر نشست بر منبر پس حمد گفت خدا
 را و ثنا گفت بروی ثم قال پسر گفت اما بعد فان التالیس بکثرون اما بعد از حمد و ثناء پس بدیدم در اسلام بسیار می شنود
 و روز بروز افزون می گردد و از هر طرف می آیند و مهاجرت می کنند از اوطان و بقل الانضاد و کم می شنود انصار را زیرا
 که بدل ندارند چه انصار عبارت از جماعه اند که جای دادند آن حضرت را و نصرت نمودند او را و این چیز است که منقض می شود و سپری
 می گردد و با نقضای زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گذار قیل و این معنی در مهاجرتین که از مکه به مدینه همراه آن

برایشان خدای سبحان و تعالی فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باصحاب خود هر که برآید بر زمین مرا آرم زده شود گناه
 وی و حکم کرده شود از وی مانند آنچه و عده کرده شده بود بخوان از بنی اسرائیل پس جابر رضی الله عنه میگوید فکان اول من صعد هاجبنا خبیل بنی
 الحیر و ج پس بود نخستین کسی که صعود کرد آن فیه را سپان تا فیه سپان بنی الحیر که قبیل است از انصار و جابر بن عبد الله است سابقا گفته شد که انصار
 دو قبیل بودند اوس و خزرج که دو برادر بودند ششم تنام الناحی ستر تمام اندم مردم یعنی هر آید میانی تمام فتح هر دو و شد یحیی فمال رسول الله یسکت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کلمه مخفوله هر که است از شما آرم زده شده است و اورا الاضایب الجبل الاچر میفرمود و شتر سرخ
 فانیاه فقلنا فمال یسکت رسول الله پس آدم آن شخص خداوند شتر سرخ را پس قتم یا امرش خواهد بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله وسلم قال لان اجد ضالنی احب الی من ان یسکت مخفول صاحب که گفت آن صاحب شتر سرخ برآید اگر بزم من کم شد خود را که
 همان شتر سرخ باشد یا چیزی دیگر که محبوب تر است نزد من ازین که امرش خواهد بود یا رثا که حضرت رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم ظاهر آن مرد کا فرود است
 که اتفاق خود را در میان مسلمانان پنهان کرده بود و راه میسلم و ذکر حدیث انس که در آورده شد حدیث انس که در وی این است که قال لای بن
 کعب ان الله ان لای عیلتک گفت انحضرت مرابی بن کعب را که خدا تعالی امر کرده است که اگر بخوانم تر و سوره لم یکن الله بن کعب فی باب بعد فضائل القرآن
 در بابی که بعد از کتاب فضائل القرآن مذکور است و صاحب مصباح این حدیث را در این فصل ذکر کرده است فلو ان کان ما سب وید و ذکر قرآن ۲۵
الفصل الثانی عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اقلند و بالذین من بعدی من اصحابی ابی بکر و عجمی و عجمی بکر
 بان دو کسی که بعد از من طایفه خواهند بود از اصحاب من که ام اندان دو کس ابو بکر و عمر و اهند و ابهدی عجمان و سرت پذیر شود و در راست روید سیرت و راه و در
 عمار بن یاسر اقلند و او اهند و او هر دو نفهم دال و در این اشارت است تهاست خلافت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و غمیشکو ابجد بن ام عبد و جکت دزدید یا
 و اندر زاین ام عبد که عداقه بن مسعود است ام عبد کینت و در اوست چاک که کشت و فی و رایقه جذ بقة و در روایت خدیجه آمده است که ما جلد فکه
 ابن مسعود صدقه خیزی که حدیث میکند خیزی و در این مسعود از امور دین و احکام آن پس تقدیر کینه او را و راست کو داند او را بدل این عبارت در بدل
 این عبارت است که و غمیشکو ابجد بن ام عبد کینت و در اوست چاک که کشت و فی و رایقه جذ بقة و در روایت خدیجه آمده است که ما جلد فکه
 عنده کنت تاخیر کنم کسی را که تقدم کرد و او را پیغمبر خدا و صل این هر وی است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نزد واه النزمی ۲ و عن علی رضی الله عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو انکم لم تفرقتم و وقعتم و کسریم شد و من یخیر شوقه لایح علیهم ابن ام عبد کینت گفت انحضرت اگر می بودم
 امیر و حاکم سازم کسی را بی ککاش برآید امیری گردانیدم برایشان عبد الله بن مسعود را یعنی در امیر ساختن و هیچ حاجت بشورت و کفریت و گفته اند که مقصود امیر ساختن
 اوست رضی الله عنه در شکر معین یا در حالت حیات در امری از امور و الا خلاقی که بعد از انحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم مخصوص بقریش است و ان مسعود
 قریشی نیست و واه الذمذی و ابن ماجه ۲ و عن جیحمة بن جهم و سکون تخانیة وقع مثله من ابی یسیر ففزع بن حله و سکون موحده انکلتا
 تا بین و ثقات ایشان است قال انکلت للذنبه و سالت الله ان یسیر لی جلسا صالجا گفت آدم مدینه را و سوال کردم خدا را که میسر گرداند و اندر نشینی
 صالح فیسیر لی اباه هر پس میسر گرداند خدای تعالی برای من ابو هر ر در غلبه لی الیه پس نشستم من بوی وی فقلت انی سالت الله ان یسیر لی
 جلسا صالجا پس کفر من که در خواستم از خدا که میسر گرداند و اندر نشینی یک فیسیر لی پس میسر گرداند و فقلت لی پس موافق کرد شدی تو برای من فقلت
 به تحف فلفظ مجهول از وقتی به منی ساز و ارا فادن و در بعضی نسخ فیسی لیت فمال من این است پس گفت ابو هر ر از کثرتی تو فقلت من اهل
 الکوفه کفر از اهل کوفه ام جنت النیس الحیرا آمد و ام در جانی که یوم نمی را که کجا است و اطلبه و طلب می کنی را برای فسر و فمال النیس فیکم سعد بن مالک
 پس گفت ابو هر ر ایات و در میان ثمان سعبن مالک ما و سعبن بن لی و قاص است و مالک نام پدر اوست که ای و قاص است صاحب الدجوة قبول کرده شده
 است دعای او و ابن مسعود صاحب ظهور رسول الله و یکر عبد الله بن مسعود خداوند آب و ضوئی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یسلم
 که آب و ضوحو الودی بود و وی مهمی داشت و حاضر می آورد و ظهور بر فتح طا بمعنی پاک کننده که آب است و ظهور بر بضم بمعنی طهارت
 و نهیله و صاحب نعلین آن حضرت که نگاه میداشت و چون یقه صاحب صمد رسول الله دیگر حذیفه صاحب سر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یسلم
 که علم منافقان نزد وی بود و عمار و الهی اجاره الله من الشیطان و یکر عمار بن یاسر که در امان داشته است او را خدا از شیطان علی لسان
 نبیه بر زبان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یسلم یعنی بر زبان آن حضرت رفته است که خدای تعالی عمار را از شیطان و اتباع وی نگاه داشته
 است و سلمان صاحب الکباپن و دیگر مسلمان فارسی صاحب هر دو کتاب لاخجل و القرآن زیر که ویس انجیل خوانده و
 بدان ایمان آورده بعد از ان بنجدت محمد رسول الله رسیده و قرآن را خوانده و بعضی گویند که عیسی را در یافته و مشهور است

الفصل الثانی

عجمی بکر

بیت ... است ... لا حصر ... روایت ...
 علیه السلام می گفت آنده عاشره عیشیه فی الجنة بدستی وی هم ده کس است درشت یعنی مانند دهنم ده کس است که بدستی اندر نژاد که وی از
 عشره مبشره است کذا قال الطبی و ازین تقریر وی ظاهر میشود که فی الجمله را بصفت عشره داشته و محل بر عشره مبشره کرده است و ظاهر عبارت در است
 که وی ده کس است که در بهشت در آید و پیشی نه کند از وی در در آمدن بهشت مگر نه کس و احتمال دارد که جامعیتی که وی با ایشان در بهشت در آید و هم صحت
 باشد و هم والله اعلم و اه الزمذی و این حدیث روایت است از خدیفه بن الحارث که گفته صحابه با رسول الله و استخلفت اگر خدیفه می ساختی کسی را از
 اصحاب بحضور خود بهتر می بودی فقال ان استخلفت علیکم فاصیوه عن بدنه گفت آنحضرت اگر خدیفه را از من کسی را بر شما پس بی فرمانی کند او را و اطاعت کند
 و خلافت او قبول نکند و خلاف نماید عذاب کرده میشود شما و کن ما احدکم عن بدنه فاصیوه لیکن خبری که حدیث کند شما را و خبر دهد خدیفه پس قصد می
 کند او را و راست گرداند او را و ما افرأ که عبدالله فاقوا و و خبری که بخواند شما را عبد الله بن مسعود پس بخواند آنرا تقریر معنی این حدیث این چنین
 کرده اند که گویا آن حضرت فرمود هم ضروری نیست شما را که از من سوال استخلاف کنید زیرا که آن حاصل میشود اتفاق و اجماع شما بر کسی که اهل آن می دانند او را
 یا که از تنصیف و تخصیص نامی هم هست آنچه ضروری است شما را عمل کتاب و سنت است و تمسک بان و تخصیص کرد خدیفه و این معهود را بکراجهت شایسته
 بترخیص و مرتبه ایشان در علم یقین و آنچه اقتضای باید کرد از ان از اتفاق و این نزد خدیفه بود از جهت بودن وی صاحب سر رسول الله و عهده علم الامان
 و آنچه اقتضای باید کرد بدان از احکام و این نزد این معهود است زیرا که فرموده است و ضبط لامنی فاضی به این ام عبد الله را منی شد من برای امت
 خود و خبری که را منی شد بدان این ام عبد الله بن مسعود است و فرمود تمسکوا بعهد الله بن عبد الله بن مسعود در زینب به بیان و اندر این معهود و گفته اند
 که درین حدیث و در حدیث اول از فضل بیان استخلاف الی بکر رضی الله عنه نیز است زیرا که مروی است از ابن مسعود که گفت تقدیم کرد ابو بکر آنحضرت
 صلی الله علیه و اله و سلم در کار دین ما که امامت نماز باشد پس خبر کنیم ما را در کار دنیا و خود ۱۳ و عهده خال ما احد من الناس تد و که الفتنه
 الا انا اخطا فاطمه جلیله لا یجمل بن مسعود هم از خدیفه است که گفت وی نیست هیچ کی از مردم که در یابد او را فتنه مگر آنکه من قسم تا شرفه را بروی مگر محمد
 بن مسلمة یقع میم و سکون بین و فتح لام فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم یقول لا یضول الفتنه زیرا که من شنیده ام آن حضرت
 را که می گفت محمد بن مسلمه را که زان نمی کند تر افتنه و محمد بن مسلمه انصاری خرمی اهلی است حاضر شده همه مشاهد را بکر بن ابی و این حدیث را بکر آنحضرت
 آنحضرت در سال بتوک و بود از فضیله صحابه و اسلام آورد و دست مصعب بن عمیر در دینه و مرد در سال جل و سه یا شش ماهت و کوشه گرفت و اقام
 فتنه با مر نبوی و ملائمت مانند از ضرر و شدة آن و اه ابو داود و مسکنه روایت کرد و این حدیث را ابو داود و سکوت کرد و از وی یعنی طعن نموده و تصحیح و حسن خبر نموده
 و محمد بن را اختلاف است در آنکه حدیثی که سکوت کرده است ابو داود از ان صحیح است یا حسن است یا ضعیف صحیح احتجاج چنانکه در مجلس مذکور است و اقول المحدثان
 و مقرر گردانید و ثابت داشت این حدیث را عبد العظیم مندری که از علماء حدیث است و در اصل مشکلات و رنجها باض است و در حاشیه این عبارت را جری
 نوشته اند و عن غایبه ان النبی صلی الله علیه و اله و سلم و ای فی بیت الن بیس مصباحا روایت است از عایشه که آنحضرت دید رخا غیر
 بن العوام چراغی را و بر سر رضی الله عنه از عشره مبشره است و ابن عمر رسول الله است صلی الله علیه و اله و سلم و با داود ابو کر صدق است زوج اسماء بنت ابی بکر
 فقال با غایبه ما ادری اما لا یفنیس پس گفت آنحضرت ای عایشه کان نمی برم اسماء بنت ابی بکر را که به تحقیق زائده است یعنی این چراغی را که
 در این وقت افروخته اند نشان است که اسماء که حل داشت زائده است گفت بنی نون و کسرا بلفظ مجهول و لقی نون بلفظ معلوم نیز نوشته اند فی الصراح
 زحکی زن زوجه شد و لا یتصور صحابه نام نه نیده آن مولود را اما که نام بنم من او را فاطمه عبد الله پس نام نهاد آنحضرت او را عبد الله و ابن عبد الله
 بن الزبیر است رضی الله عنه صحابی مشهور بن و مناقب و وقایع وی مذکور و مشهور است و وی رضی الله عنه اول مولودی است در جابرجین بعد از حجت
 و چونکه بفرقه پیاده و تحلیک کرد آنحضرت او را بنحو مبادقت مبارک خود و تحلیک خاندن خرمایا چنان و ولید بن کام مولود او این سنت است و اه
 الزمذی و ابن عبد الله بن ابی حبه یقع عین و کسریم و سکون تخانیه مضطرب است ثابت نیست در صحابه و بعضی گفته اند که صحابی است
 روایت کرده است از وی همین حدیث که میگوید عن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال لا یضول الفتنه اما بعد ما بعد خداوند اکبر دان
 او را راه راست نمائنده و راه راست یافته شده و اهدیه و هدایت کن مردم را بوی و اه الزمذی به آنکه سیوطی گفته و صاحب مفرد السعاده نیز میگوید که
 محمد بن گفته اند که صحیح شده در فضایل معویه هیچ حدیثی و در جامع الاصول گفته که انچه ثابت شده است کتابت اوست تر
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و اله و سلم و ثابت شده است کتابت و می و تحقیق وارد شده است در شان وی حدیثی
 که روایت کرده است او را احمد در مذهب خود از عراض بن ساریه که شنیده ام پیغمبر خدا را که می گفت اللهم علم

معاویه الکتاب والحياب وانه انما هو ان معاويه را کتابت و حساب و کند و او را از هذاب و این حدیث را طرق متعدده است و در
 بعضی طرق این کلمه زیاده ذکر و ممکن له فی البلاد و کنت و قدرت ده و او را در شهر با یکین پای بر جای کردن و دیگر این حدیث با معاویه اذ املکک فاصبح
 ای معاویه چون مالک و پادشاه شوی ساسانی کن بر مردم و سخت گیر و در روایتی آمده است فاحسن پس احسان کن و فوق همه این حدیث است که نزدیکی
 از جده الرحمن بن ابی عمیر روایت کرده و گفته اند که می آید از این حدیث نزد محمد بن بصیرت رسیده است و الله اعلم پوشیده نماند که بدایت بنی راه
 نمودن فرع علم است و تمامه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عالم بودند با حکام دین و او امر و نوای آن به تفاوت در این و برین است و حدیث
 اصحابی کالجیم باهمه اشد بجم اهد بهم و از این لازم می آید که در هر جای دوی و جندی باشند اما این در خبری خواهد بود که حکا کرد و باشند و حق است
 ایشان نیامد و در فتنه و ابتلا افتاده از راه بدایت گشته باشد و در غیر آن قصه صاحب علم و بدایت اندک لا یتحیی و این سخن حق است متعنه طرفین و الله
 اعلم و او بن حقیقه بن عامر صحابی است و الی مصر بود از جانب معاویه بعد از برادرش عقبه بن ابی سفیان بعد از آن عزل کرد او را و در سنه ثمان و تیس
 فوت کرد و روایت کرده از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و روایت کرد از وی جابر و ابن عباس و از تابعین خلقی کثیر که در فی جامع الاصول و ذیبی گفته در
 کشف خود صحابی کبریا میر شریف ضحی مرقی فرماید شاعر بود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم التماس و آمن جمود بن العاص اسلام آورد
 مردم و ایمان آورد و عمر بن العاص مراد با ساس مردمی اندازید که اسلام آوردند و فریاد کردند که بجزیر و قهر بعد از آن صحیح شد ایمان هر که خواست خدا تعالی
 از ایشان و عمر بن العاص ایمان آورد و بطوع و رغبت و هجرت آورد و از حبشه به مدینه و انداخت خدای تعالی ایمان را در دلی وی بعد از آنکه اقرار آورد که
 به بتوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس اقبال کرد و بجانب آنحضرت بی آنکه کسی او را بجانب خوانده پس د دیده آمد به مدینه و ایمان آورد و
 پیش از اسلام مبالغه داشت در عداوت آنحضرت تخمیس وی با ایمان و نسبت مردم دیگر با سلام ازین جهت است و چون خواست که ایمان آورد و بیعت
 کند دست کشید گفت آنحضرت چرا دست کشیدی ای عمر و گفت شرطی کنم یا رسول الله فرمود چه شرط می کنی گفت ایمان آرم بشرط آنکه آرزیده شود همه
 کنایان من که پیش از این کرده ام فرمود نمیدانی یا عمر که اسلام می اندازد و دوی پوشد هر کجایی را که پیش از دوی کرده شد و هجرت می اندازد و دوی پوشد
 هر کجایی را که پیش از آن کرده شد و در حدیث دیگر آمده که عمر بن العاص و برادر وی هشام بن العاص هر دو مؤمن اند و نیز آمده است که عمر بن العاص از
 صحابان قریش است و نیز روایت می کنند که گفت آنحضرت بوی اذنت لی یسبیل و گفت آنحضرت که عمر بن العاص صدقه را بهتر از دیگران می آرد و
 اعلم و بود عمر بن العاص خداوند مختل و زده بود و عمر بن العاص هرگز الیه و عیبی می دید می گفت سبحان الله خالق این و عمر بن العاص یکی است و روایت
 کرده شده است که وی در وقت گذشتن ازین عالم ترس و دنیایی ولی آرامی بسیار می کرد پس گفت پسروی عبدالله ای پدر این همه فرع چیست
 صحبت داشته تو با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خرا کرده با وی گفت ای پسر من بر من سه حالت گذشته است بودم من در اقل امر که دشمن
 میباشتم رسول خدا را دشمنی سخت بعد از آن مسلمان شدم و صحبت داشتم با وی پسر بودم در امارت و ولایت و قتل شدم بدان و رسید
 مرا از ره کذ و دنیا آنچه رسیدنی دادم که بکدام یکی ازین حال معاطه خواهند کرد و چه پیش آمدنی است ذواته الذمندی و قال هذا جهد یث غریب و
 لهس اسناد به بالقوی و او بن جابر قال لقینی رسول الله گفت جابر طافات گرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال با جابر مالی
 اذ انک منکرا پس گفت آنحضرت ای جابر چه شده است مرا که می بینم ترا شکسته و دیگر یعنی چیست سبب نکستی و دیگری تو فلک اسنشهادی و نزلت علی
 و دهنما گفتیم شهید کرده شدید من و آن در غزوه احد بود و کذا داشت پدر من عیال و دوام چرا و کثیر باشم قال فلا ابشرک بما لفی الله به ابانک گفت
 آنحضرت آیا خبر خوش ندیده ام ترا با آنچه پیش آمد خدا و جل و معاطه کرد آن پدر ترا یعنی از خیمه غم و اندوه دنیا و دیگر باش که این سان خواهد شد و لیکن شاد باش
 با آنچه در وی قرب و کرامت موی است و در این اشارت است با که فضل و کرامت پدر آن سرایت می کند در پسران که بر راه راست باشند و با که پسران
 نبشادی دینی پدران شاد باید بود فلک بلی گفت می خبر ده با رسول الله قال ما حکم الله اجد قط الامن و واه حجاب گفت آن حضرت کلام نکرده است
 خدای تعالی هیچ یکی را هرگز از پس پرده و احیایک فکلمه کفاجا و زنده کرد و ایند خدای تعالی پدر ترا پس سخن کرد با وی روی بروی پرده و شهید خود
 زنده اند و لیکن حق سبحانه زیادت قوت و روحانیت بروی افاضه کرد که بدان مشاهد حق کردی حجاب و شراط حجاب درین عالم است حیا سنان عالم
 برین توان کرد قال با عیبکی یمن علی اعطت گفت خدای تعالی پدر ترا ای بنده من آرزو کن و بخواد با تو فضل و کرامت من بر چه می خواهی بهم ترا قال یارب
 تجیبنی فاقض فیه ثابته گفت پدر تو ای پروردگار من آرزوی دارم و می خواهم که زنده گردانی مرا و بفرستی بدینا پس که شوم در راه تو کورت دوم قال یارب
 گفت پروردگار ببار و ک و الله قد سبق فی انهم لا یومنون بدستی شان نیست که بتحقق گذشته است حکم من که آید ایمان بعد از مردن و آمدن بان عالم باز
 نمی کردند بدینا فلک پس فرود آمد این است و لا تجسبن التبت فتلوا فی سبیل الله

اموات ساکنان مبرقون کانی را که کشته شدند در راه خدا مرده الا یله تا آخر آیت و رواه الترمذی ۱۸ و عنده قال ایستغفر فی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم خمسین مؤثراً و هم از جابر است که آمرزش خواست برای من آن حضرت میت پنج بار معلوم شد که استغفر باین
بار در یک وقت و یک مجلس بود و اوقات متعدده و این ظاهر تر است و الله اعلم و رواه الترمذی ۱۹ و عن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم که من ایشعت اجبر کففت آن حضرت بسیار و ولیده موی غبار آلوده ذی طهر بن خداوند و حاتم که نه طر کبر طاجمانه
یا کلیم که لا یوبه له پاک داشته نمی شود و التفات نموده نمی شود مرا و او دانسته می شود و او را که گیس از جنت تهاست و بی اعتباری وی نزد مردم لو
افتم علی الله لا یبره اگر سو کند خور و بر خدا یعنی سو کند خور که خدا این چنین خواهد کرد و هر ائینه راست گوی کرد و اند او را خدا و سو کند او می کند از بابا سو کند
خور و بر فضل خود که چنین کنم با عتقا و بر خدا میامی گرداند و می تعالی اسباب فعل و توفیق میدهد و او را که بکند و می فعل را منیهم البیوعین مالک از جبر
ایشانست بر این مالک برادر انس بن مالک رضی الله عنهما از یک مادر و یک پدر از فضل و صحابه و دلیران و پهلوانان ایشانست حاضر شد احد
و مشا بدر که بعد از وی اندوخت از مشرکان چندین را سوای آنکه شریک شد با و یحیران و ظاهر شد از وی مبارزت شدید و در زبانه و شمشیر
در سال میت و رواه الترمذی و البیهقی فی دلائل النبوه ۲۰ و عن ابی سعید قال قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم الا ان عبی النبی
آوی الیها اهل بیی اگاه باشید بدستی که دوست درونی و محل سرواغت من که بازگشت می کنم بسوی آن اهل بیت من اند و معنی میت در فضل اول از
حدیث انس معلوم شد و اینجا این لفظ در مدح انصار واقع شد و این منافات ندارد و بود آن در شان غیر ایشان خصوصاً اهل بیت که افضل اند و این
صفت و تواند که صفت النبی آوی الیها برای تخصیص و تقید باشد یعنی آنها که جمیع می کنم بسوی آنها بیشتر و غالب تر و تخصیص این صفت با اهل بیت زیادت
شرف و فضیلت ایشان باشد و ان کوشی الانصار بدستی که شش من انصارند معنی که شش نیز در فضل اول معلوم شد در حدیث انس فلعنوا فوج
مسیبهم پس عفو کنید از بدکار ایشان و اقبلوا علی محبتهم و بنیزید اند نیکو کار ایشان رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن ۲۱ و عن ابن
عباس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال لا یبغض الانصار احد یؤمن بالله و الیوم الاخری دشمن ندارد انصار را هیچ کی که ایمان دارد و بخدا
و روز آخرت رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح ۲۲ و عن انس عن ابی طلحه روایت است از انس که روایت میکند از ابی طلحه که زوج ام است
ام سلمه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اقرأ قومکم الیسیلام گفت انس که گفت مرا آن حضرت سخنانی قوم خود را سلام را اقرأ
نفع بهره و سکون قاف و کسر را و کسر بهره و فتح را نیز می باشد و برین تعبیر یعنی آید و بر تقدیر فتح بهره ای علی و معنی خوانیدن سلام است که چون یکی بدگری سلام
میرساند آن دیگر در جواب آن سلام میخواند تحقیق این معنی مکرر کرده شد است غرض که آنحضرت با او طلحه گفت که قوم خود را از من سلام رسان فانیهم علی
اعفای صبر زیرا که بدستی ایشان آنچه من میدانم پارسا مانند صابرند و عقیقه بهره و کسر من و فتح فاء مشدود جمع عقیقه صفت و عاف پارسائی و باز
ایستادن از حرام و صبر صفتین باخت با جمع صبور بضم صاد و تشدید باء مقصوره نیز تصحیح کرده اند جمع صابر یعنی صابرند بر فقر و فاقه یا بر جاد و قالی یا در غضب و وجه
اول او فتی است به معنی عفت و رواه الترمذی ۲۳ و عن جابر بن عبد الله ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده جابر رضی الله عنه
که غلامی مرعوب بن ابی بکر آمد نزد آنحضرت بشکوه ای طایفه ای که در حال که شکایت می کنند از غلام عاصب را نزد آنحضرت فقال بس گفت آن غلام
با رسول الله لیدخلن جالب التامر یعنی می آید عاصب تشنه و زخم را یعنی ظلم میکند و کار می کند که بدان متقی و فروخ می کرد و ظاهر آنست که آن غلام عاصب
قصه کتاب عاصب را که اهل که فرستاده و آمده و گفته باشد و الله اعلم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کذب لا یهدی لظلمه و معنی در نمی آید
عاصب آتش را فاقه شد بد و اهل بدبختی زیرا که بدستی وی حاضر شد است بد را و مدینه را و الله اعلم ۲۴ و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی
علیه وآله وسلم تلا هذه الآية روایت می کند ابو هریره که آنحضرت خواند این آیت را و ان تولوا یستبدل قومنا غیرکم که لا یجوزوا امثالکم و اگر روی کرده
شما را ایمان و اسلام می آید و خدای تعالی در بدل شما که و حق را جز شما پست نمی باشد آن کرده فاند شاهد روی کرده اند من و اعراض کردن از حق فالو گفته صحابه
با رسول الله من لا یؤمن بالله الذین ذکر الله ان تولینا امینید لو ابنا کیتند آن قومی که ذکر کرده است خدا که اگر روی کرده اند و بدل ما و بجای ما گرفته
می شوند آن قوم شما لا یجوزوا امثالکم پست نمی باشند آن قوم مانند ما فاضی علی فخذ سلطان پس زد دست آنحضرت بر این سلطان فارسی خیم
قال هذا قومی پست گفت آن قوم این است و قوم این یعنی فارسیان و عجمیان و لو کان الدین عندنا لا لثنا و له و حال من الغریب و اگر می بودین نزد من
در سان برائتم می گیرند ترا امر و ان انجم خاکه ساقیا معلوم شد که اکثر اربعین از عجم اند و ایشان بلند شده پای علم و دین و بیاض و این قوم را با نصرا و اهل من تفسیر کرده
رواه الترمذی ۲۵ و عنده قال ذکرنا الامام جعفر بن محمد رسول الله و هم از ابی هریره است گفت ذکر کرده شد اهل عجم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و عجم غریب است
عجمی یکی و عجم عرب بنیم نیز آمده و عجم آنکه سخن پیدا و عجم نتواند گفتن و اگر چه از عرب باشد اما عجم جمع است و این اعتبار عجم را بر عجم اطلاق کنند که سخن ایشان

الفصل الثالث

نزد عرب فصیح و پیدایند و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تأبهموا و بعضهم او ثمنی بکذا و بعضکم پس گفت آن حضرت هر آینه من
 بایشان یا به بعض ایشان یعنی بجهان اعما و کینه و استوار دارند و ترم در خط وین و امانت از خود از آنکه بشایا به بعض ثانیین عربان طیبی گفت که خطاب
 بقومی مخصوص است که خوانده شدند با نفاق قال فی سبیل الله پس قاعد و کاسل نمودند در آن و بر بر تقدیر درین مدح اهل عجم و غایت و رعایت است
 بایشان و قول وی او بعضکم و او بعضکم شک راوی است یا تنويع است و واه النزمی ۱۱ الفصل الثالث عن علی رضی الله عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان لكل نبی سبعة نجباء و دقاء گفت علی که گفت آن حضرت بدستی مر بر پیغمبر اهفت کس میبوندند از بر گزیده ها
 از اصحاب و نگاه دارند و نگاهبان احوال ظاهر و باطن وی که با وی می بودند نجباء بضم نون و قحیم جمع نجیب مرد کریم حسب و رقا و بضم را و قح قاف
 جمع رقیب حافظ و حارس و اعطيت انا اربعة عیش و دوا و شد مام من چهار ده مرد که بخارج قبا می رفتند فلنا من هم ختم ما کیستند آن چارده مرد
 قال نا و ابناى و بعض و حمزة گفت علی آن چارده من و هر و و پسر من یعنی حسن و حسین و جعفر بن ابی طالب و حمزه بن عبد المطلب و ابوبکر و عمر و
 بن عبید بن جراح و سلمان و عمار و عبد الله بن مسعود و ابوذر و المغداد رضی الله عنهم ازین حدیث معلوم می شود که درین چارده بحسب نجابت
 و رقابت خصوصیتی است که در دیگران نیست و در دیگران نیز فضائل و کمالات است که مخصوص با نباست و گفته اند که در هر یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم رضی الله عنهم اجمعین حتی و خصوصیتی و صفتی بود که مخصوص بود بوی و واه النزمی ۲ و عن خالد بن الولید قال کان یبخی و یبکی عمار بن
 یاسر کلام فاعلمت له فی القول گفت خالد بن یاسر که در میان من و میان عمار بنی پس درستی کردم من مر عمار را در سخن گفتن خالد بن الولید از کار برقریش بود و عمار بن یاسر
 از مولی و قرا خالد او را چشم کم دید و درستی کرد می گوید خالد فاعلمت عمار و شکونی الی رسول الله پس روان شد عمار را دانه آنکه کند از من بوی غیر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم راوی می گوید نجباء خالد و هر بسکوه الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس خالد خالد و حال آنکه عمار شگایت می کند از خالد
 نزد آن حضرت قال گفت راوی فجعل یحفظ له و لا یزید الا غلظة سرکشت خالد که درستی می کند عمار را و زیاده نمی کند و درستی را و النبی صلی الله علیه
 و آله و سلم سنا کتلا ین حکم و حال آنکه آن حضرت عمار شست که هیچ سخن نمی گوید فبکی چنان پس گزید که عمار از شگفتی و عمار دی خود و غلظت
 خالد و سکت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قال و گفت عمار یا رسول الله الان انا یا نبی می گوید خالد می کند و چه می کنید فرغ النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم راسه پس برداشت آن حضرت سر مبارک خود را و قال من عادی عمار اچاده الله کسی که دشمنی ورزد با عمار دشمنی ورزد با او خدا
 و من ابغض عمار ابغضه الله و کسی که دشمن دارد عمار را دشمن دارد او را خدا ابغض و عداوت بیک معنی است پس این تاکید است یا مرادی و دشمنی الفصل
 است و بدیگری کردن چیزی که دشمنی آرد قال خالد فخرجت فاما کان شیء اوجب لی من دضایعها و پس بدون آدم من پس بنود بی چیزی محبوب تر زن
 از راضی شدن عمار یعنی کاری کنم که عمار از من راضی گردد و اما میان من و او محبت پیدا آید فلیفقه بما راضی پس بش آدم من عمار را بخیری که راضی گردد عمار از تو راضی
 و انکسار و اهتد او عتد ارفوخی پس راضی گشت ۳ و عن ابی عبید بن جریج و فتح قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول
 خالد یسب من سبوف الله ابو عبید بن جراح گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت خالد شمشیری است از شمشیرای خدا در قهر و غلبه بر اعدای دین و قتل اهل
 و جریان و می بخت و نعم فی العیش و فی النکاح ان قبله و تبارخداست خالد و بود وی رضی الله عنه از بی خودم بدر می از قریش و اوها اجمعه و است کرد
 این دو جهت را احمد ۴ و عن بریده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تبارک و تعالی امر فی محب اربعة و اخبرنی
 الله بحمد گفت آنحضرت بدستی خدای تعالی امر کردم ابدوستی چار کس و خبر داد خدا مرا که وی تعالی دوست میدارد آن چار کس را قیل گفته شد
 یعنی گفته صحابه یا رسول الله یسبهم انما هم برایش از برای ما و نام بنام نفر که آنها چه کنند قال علی منهم گفت علی یکی از آنهاست یقول ذلک ثلثا
 ۱ حالی که می گوید آن حضرت این سخن راسه بار از برای تاکید و قول آنحضرت علی منهم جدا و نشردن با سه دیگر یکی نیز مفید اعتقاد و اهتمام است و فرد کال این جماعت
 و ابوذر و المغداد و سلمان علی را خود چه ترفیع توان کرد رضی الله عنهم و وجه و ابوذر اصدق و از بد صحت بود و مقدمه دین و قدم الاسلام و سادس در
 اسلام بود حاضر شد بدرو احد و همه مشاهد را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از نجای خیار و فضیلتی که از اصحاب بود و امیر المؤمنین علی از وی روایت
 دارد و نماز گذارد بروی عثمان رضی الله عنهم اجمعین و سلمان معد و از اهل بیت است سیصد سال در طلب نبی آخر زمان صلی الله علیه و آله و سلم گشت تا وی مقصود
 دید و قوت خود را از بوی بافی می کرد و و خالیف خود را بنقر می داد و باز برای تاکید و تقریر فرمود و امر فی محبهم امر کرد خدا مرا به محبت ایشان و اخبرنی انه
 بمحبهم و خبر داد که وی محبت خالص میدارد ایشان و واه النزمی و قال هذا حدیث غریب و عن جابر قال کان عمر یقول لیو بک سبدا نا
 و احسن سبدا نا گفت جابر بود امیر المؤمنین عمر که می گفت ابوبکر همت است از او کرد و عمر را یعنی بلا یعنی بال گفته که عمر را بر طریق تواضع گفت و لا عمر همت است
 از اهل رضی الله عنهم و بعضی گفته اند سیادت مستلزم فضیلت نیست کذا قالوا و کفر من و بعدا و فین منسب متکلم مع الخیسه واجب

نیست که شامل کل باشد و باعتبار اکثریت است و ضمیر کفایت از صحت است پس در اول شامل کل است و در ثانی اکثر و اضافه درین فقره از برای تخصیص است
یعنی سید است در میان ما و ذاه البخاری ۱ و عین قلیس بن ابی حازم بجا آمده و کسر زای تابعی کبیر است در زمان بان حضرت اسلام آورد و با و در
شرف صحبت شتافت تا رسیدن وی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرموده بود و در نهران با علی بن ابی طالب رضی الله عنه همراه بود
ان بلا لا قال لا بی بجو روایت میکند که بلال گفت مرا بی بگرد و وقتی که او بکر بعد از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت مر بلال را و در حوا
که وصیت وی باشد و برای وی اذان می گفته باشد چنانکه برای رسول خدا می گفت صلی الله علیه و آله و سلم و بلال را او بکر خیده و از دست کاfran را بپایید
آزاد کرده بود ان کن کن انما اشقی لثقی لثقی فاصی کفی اگر هستی تو که بخردی مرا برای نفس خود پس نگاهدار مرا یعنی نزد خود و خدمت فرما و ان کن کن انما اشقی
الله فدعنی و جعل الله و اگر هستی تو که بخردی مرا اگر برای خدا و طلب رضا و ثواب وی پس بگذار مرا با عمل خدا یعنی بگذار مرا تا برای خدا کاری می کرده باشم
و باطنی کاری نداشته باشم و در بعضی روایات آمده که گفت بلال مرا طاعت دیدن جای خبری وی نیست و بی وی اینجا نمی توانم بود چه شکل ترین بر عاشق
زاره که بی دلدار بنید جای دلدار پس همراه لشکری که بشام میرفت برفت و در دمشق در سال بیستم یا هجدهم و یکصد و شصت و ذاه البخاری و در بعضی روایات
آمده است که بلال بعد از رفتن وی بشام بعد از نشش ماه آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم بخواب دید که میفرماید این چه جاست ای بلال که تو بر ما میکنی
و زیارت مانی آنی پس بلال همان ساعت متوجه مدینه شد چون به مدینه آمد اول چیزی که پرسید این بود که فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و حسن و حسین چه حال دارند گفتند که فاطمه رحلت کرد و از عالم حسن حسین باقی نماند پس بگریست و نزد حسن حسین آمد پس مردم خواستند که بلال برای ایشان
اذان گوید تا از زمان سعادت نشان آن حضرت یاد دهد هیچ کس را مجال نشد که او را مردمان تواند کرد و گفتند که اگر امام حسین خبر میداد شاید که بگوید پس امام حسین
رضی الله عنه امر کرد و بلال بموضع که در زمان آنحضرت می ایستاد برآمد و شروع در اذان گفتن کرد و چون گفت الله اکبر الله اکبر بیعتی در دل مردم افتاد و بگریه درآ
مند چون گفت اشهد ان لا اله الا الله کریه زور آورد و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله کویا تمامه و در و یواثر لرزیدند و همه در گریه و زاری
بی اختیار شدند و از جای رفتند بلال را طاعت اذان گفتن ماند و نشنوندگان را هوش شنیدن و اذان تمام نشد و در روایتی آمده است که آنحضرت
فرمود هر که بعد از نشش ماه زیارت من نیاید کویا پس جفا کرده باشد سبحان الله و او بیلاذ الان سی سال گذشت و عمر آنحضرت سید و این سعادت دست
نذا خدا داد که دیگر شود یا نشود و وصلت جو عمر رفته میسر نمی شود و یکبار شد میسر و دیگر نمی شود اللهم فاعلانی مجاهد سیس گفت آن مرد بد رستی من رنج و مشقت کشیده
الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابوهریره آمد مردی بسوی آن حضرت فقالانی مجاهد سیس گفت آن مرد بد رستی من رنج و مشقت کشیده
شده ام یعنی چیزی به زید فارصل ای بعضی نشانه پس فرستاد آنحضرت کسی را نزد بعضی از زنان خود تا خبر گیرد اگر خبری حاضر است بوی مدینه فقالان پس گفت این خبر
ن و الذی بیعتت بالی ما چند ی الاماء بودند آن کسی که فرستاد و برابرش میفت نزد من گریه می کرد و می گفت مثل ذلک بستر فرستادم
کسی را نزد زنی دیگر پس گفت آن زن مانند آنچه گفته بود زن تحسین و فرستاد و نزد زن از خود و دل کلین مثل ذلک و گفته همه زنان مانند آن فقال دلسی
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من بضمه وجهه الله کسی که همانی کن این مرد رحمت کند خدای تعالی او را بقیم او کسر رضا و محبه و سکون
تجانیته به تشدید هر دو روایت است اضافه و تصنیف نبرد و بعضی معانی کردن و همان فرد و آوردن است و در اصل معنی ضیافت میل کردن است و قولی
بر جرم بر خرم هر دو مضبوط است فقام رجل من الانصار بفالی له ابو طلحه پس با تیا مردی از انصار که گفته می شود او را ابو طلحه انصاری شهر
زوج ام سلمه فقال انما پس گفت من همان کیم این مرد را با رسول الله فاطن به الی رجلم پس بر او بطول آن مرد را بسوی خانه خود حمل بجای جمله رخت و جای
باش مرد فقال لامرأته هل عندک یثقی پس گفت ابو طلحه مر زن خود را یا هست نزد تو چیزی از طعام فالت لا الا قوت صبیاننا گفت زن وی
نیست چیزی نزد ما از طعام مگر خوش خردان ما قوت بضم و سکون چیزی که بایستد و بر پا شود بوی بدن آدمی از طعام قال فاعلمهم شتی و فو میهم
گفت ابو طلحه بی زن خود پس مشغول کردن خوردن را به چیزی و بخوابان ایشان را تا قلیل مشغول کردن کسی را به چیزی و تنویم خوانند و این محمول است بر آن که
صبا نحتاج نموند طعام و طلب می کرد طعام را به عادت میان بی جوع و الا واجب بود تقدم صبیان بر همان و چگونه ترک می کردند ایشان واجب را و
حال آنکه حق تعالی تشکر و ایش را فاذا دخل فنهنا فاذهب انا فاکل پس چون درآید همان را بخوردن پس بنما او را بطاهر که ما می خوریم فاذا اهلوی
به علی اکل پس چون بنمید و در آن دست خود را به وضو و علی السراج پس بایست تو بسوی چراغ کی فصلیجه تا اصلاح کنی و میفرموزی چراغ را اصلاح میکنی
خلاصه آنجا و فاطمه پس بکس چیز از آنجا همان برنا خوردن و مطلع نشود اطفا فرو میرساند آنش ففعلت پس کرد
آن زن این کار را که گفت بوی مرد ففعلت و ایشانشان یعنی این زن و مرد و همان بر طعام و اکل الضیف و خوردن
و فاطما و عین و شیب که در حد ابو طلحه و زن او که سنده فلما اصبح علی بن ابی طالب رسول الله پس گفت چون صبح کرد ابو طلحه آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه

که

و در سنه چارم هم بعد از ابی کریم عجل الله فرجه و چند روز وفات یافت و عمر او نود و هفت بود و خلافت صدق دو سال و چهل و نه بود و عمر وی شصت و سه موافق
عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود وی رضی الله عنه منتهی القادر محسن روی تابان جمال نجف البدن خفیف العالین سهل الخدین و نود و هفت سالگی
را که می بنعلج جلیل طویل کریم عقیق محمد بن الخطاب التمدی از اولاده می بن کعب است و بیخ واسطه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم جمع می شود
و از اشراف قریش بود و در جایت سفارت و رسالت بنام وی نود و سیصد و روی جسم سرخ چشم بد قامت نود و مشرف بود بر مردم چاکر کویا بر شتری سوار
است و مردم پیاده اند و بود در عارضین او خفت و و باب بن مینه گفته که وصف او در تورات این چنین است که قرن جدید شد بد این و قرن کوه خرد را گویند
و فاروق لقب او است از جهت تفریق او میان حق و باطل و کفر و اسلام و عنایت اسلام بایمان او شد و موجب و شجاع بود پیش از آن حضرت با مردم می هجرت
کرد و چون خواست که بجهت کند تیغ خود را حایل ساخت و کان را زده کرد و در دست تیرها گرفته و حکمیه اند و ر ساء قریش همه آنجا حاضر بودند پس طاعت
کرد و در رکعت نماز گذارد و بر حلقه های قریش جدا جدا آمد و گفت زشت باد رویهای شما بگره خواهد که بگریه او را مادر او و یتیم کرد و فرزند او و بیوه کرد و زن
او باید که بیاید و طاقی کرد و من در پس این وادی یعنی که پس هیچ کس نتوانست در پی او رفت خلافت وی ده و پنجم سال بود و عمر وی شصت و سه بر قول
بشیر و بقولی شصت و هشت و بقولی دیگر نجاه و نه عثمان بن عفان القرضی خلفه النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی ابنه و فیه وضوب
له بیستم و گذشت آن حضرت او را بر دختر خود رقیه بجهت تیمارداری وی و تعیین کرد و مرا و را بهره وی از غنیمت بدر و باین اعتبار او را از اهل بدر
اند و تولد او در سال ششم از عام الفیل است اسلام آورد پیش از دخول دار ارقم بعد از ابی بکر و علی و زید بن حارث و اسلام او بدعت ابو بکر بود و چون
اسلام آورد و حکم بن الحارث بن امیه او را بست و حبس کرد و هفت از دین بدین حادثه در آمدی و الله نمی گذارم ترا نمی گذاری این دین را
گفت این دین را هرگز نگذارم و از وی جدا نشوم تو هر چه دانی بکن چون حکم صلابت او را دید را کرد و رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش از
عهد نبوت درخت می بود و در غوغه بدر مرد و بعد از آن ام کلثوم را آن حضرت بوی تزویج کرد و در سال نهم از هجرت وی نیز مرگد پس گفت آن حضرت
اگر می بود نزد من دختر سیوم میدادم آن را بوی و هیچ کس خبر وی نبود که دو دختر هیچ پیغمبری نزد وی بود و ازین جهت ذوالنورین لقب او شد
رضی الله عنه و در میانه بلای خوش روی سفید و سرخ و بود در روی وی مکتها از جدی بزرگ ریش اجل الناس و گفت آن حضرت بام کلثوم تزویج
کردم ترا بمشابه ترین مردم بجهت تو ابراهیم علیه السلام و پدید تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بود حای و بدعتی که در درون خانه در بسته غسل می کرد و از
جای صلب خود را راست نمی توانست کرد و بود و قتل او در اوسط ایام تشریق سه شصت و شصت و خلافت او سیزده سال و عمر او هشتاد و دو و بعضی
سه و شش و گفته اند علی بن ابی طالب الهاشمی ابن عم پیغمبر خدا و برادر او ابا طالب و زوج فاطمه زهرا بنی و در حسن و حسین است و اول شعی
است که متولد شده از دو دوا شعی قدیم الاسلام و بقول جامعه کثیر از صحابه اول کسیکه اسلام آورد و است و گفته اند که بموت شد آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم و زود و شبیه و اسلام آورد علی رضی الله عنه روز سه شنبه و عمر وی در آن مدت ده سال بود و هفت و اربع و شریف و هادی و گفته
دیعوب المصلین و ابوالریحان و ابوتراب از انصاف اویند و بود وی رضی الله عنه میانه بالای سخت کندم کون بل هجرت انصاع اشعر البدن روشن
روی تابان جمال بزرگ چشم عظیم البطن نیک سپاه چشم عظیم العیبه و طویلها و عریضها حسن الوجه ضحک السهل ما شرب چارم و هم قوی دل شجاع منصور و اوسع
العلم کثیر الذی النفس رضی الله عنه و کرم وجهه مدت خلافت وی پنج سال و شهادت وی شب جمعه قریب بحر محمد هم رمضان المبارک سنه اربعه و اربعین
و عمر شریف وی شصت و سه علی الصبح المنها را باس بن بکیر و در بعضی نسخ النکیر بالف و لام یا س کبره و تخفیف تخانیه در آخرین جمله و کبره تمجود و فتح
کاف و سکون تخانیه و بعضی از روایت بخاری بکیر بکیر با و شدید کاف ضبط کرده اند از چهار جریں اولین است حاضر شد بر او مشاهدی را که بعد از
اویند و بود اسلام او و اسلام برادر او را عام بی که در دار ارقم و بود او را و برادران او را خالد و عاقل و عام صحبت و همه از اهل بدر بوده اند وفات
او در سنه سی و چهار بود و بطل بن دباح بنقره را موطائی یکس القصد بنی مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کنت او ابو عبد الرحمن است
و بعضی ابو عبد الله گفته و بعضی ابو عبد الکرم و بعضی ابو عمرو و او را عامه بنقره حاء جمله و تحقیق هم وی از مولد بن است قدیم الاسلام نخستین کسی است که
ظاهر کرده اسلام را بکه و عذاب کرده شده در دین خدا و آسان شده و بروی بذل روح و غذای می کرد و او را امیرین خلف جمعی که مولای او بود
و آخر در بر دست بلال گفته شده و مرا از قصه است و میکشد او را امیه در ذبح جدید و می انداخت در قلاب و می کوفت بچوب پس ابو بکر صدیق و از
بخرید و از او کرد و آنحضرت بلال را در بر بلال فتح گفت اذان بالای کعبه و فضایل او بسیار است و بس است و فیصلت وی که آنحضرت شاکان چنانچه من با وی عمر
و بلال باقی مشبه و حبیب سابق مردم و سلمان باقی فرس بود وی رضی الله عنه سخت کندم کون در از قامت کثیر الشمر و بدمشق در سال یستم و بعضی مال شرا و عمر وی شصت و چهار
بود و بعضی گفته اند که بعضی از اصحاب باقی فصل سوم یک گفته جناب بن عبد المطلب الهاشمی عم رسول الله و برادر است از رضاعت کین ابو عامر است نسیم بن جعبه

در سنه چارم هم بعد از ابی کریم عجل الله فرجه و چند روز وفات یافت و عمر او نود و هفت بود و خلافت صدق دو سال و چهل و نه بود و عمر وی شصت و سه موافق عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بود وی رضی الله عنه منتهی القادر محسن روی تابان جمال نجف البدن خفیف العالین سهل الخدین و نود و هفت سالگی را که می بنعلج جلیل طویل کریم عقیق محمد بن الخطاب التمدی از اولاده می بن کعب است و بیخ واسطه حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم جمع می شود و از اشراف قریش بود و در جایت سفارت و رسالت بنام وی نود و سیصد و روی جسم سرخ چشم بد قامت نود و مشرف بود بر مردم چاکر کویا بر شتری سوار است و مردم پیاده اند و بود در عارضین او خفت و و باب بن مینه گفته که وصف او در تورات این چنین است که قرن جدید شد بد این و قرن کوه خرد را گویند و فاروق لقب او است از جهت تفریق او میان حق و باطل و کفر و اسلام و عنایت اسلام بایمان او شد و موجب و شجاع بود پیش از آن حضرت با مردم می هجرت کرد و چون خواست که بجهت کند تیغ خود را حایل ساخت و کان را زده کرد و در دست تیرها گرفته و حکمیه اند و ر ساء قریش همه آنجا حاضر بودند پس طاعت کرد و در رکعت نماز گذارد و بر حلقه های قریش جدا جدا آمد و گفت زشت باد رویهای شما بگره خواهد که بگریه او را مادر او و یتیم کرد و فرزند او و بیوه کرد و زن او باید که بیاید و طاقی کرد و من در پس این وادی یعنی که پس هیچ کس نتوانست در پی او رفت خلافت وی ده و پنجم سال بود و عمر وی شصت و سه بر قول بشیر و بقولی شصت و هشت و بقولی دیگر نجاه و نه عثمان بن عفان القرضی خلفه النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی ابنه و فیه وضوب له بیستم و گذشت آن حضرت او را بر دختر خود رقیه بجهت تیمارداری وی و تعیین کرد و مرا و را بهره وی از غنیمت بدر و باین اعتبار او را از اهل بدر اند و تولد او در سال ششم از عام الفیل است اسلام آورد پیش از دخول دار ارقم بعد از ابی بکر و علی و زید بن حارث و اسلام او بدعت ابو بکر بود و چون اسلام آورد و حکم بن الحارث بن امیه او را بست و حبس کرد و هفت از دین بدین حادثه در آمدی و الله نمی گذارم ترا نمی گذاری این دین را گفت این دین را هرگز نگذارم و از وی جدا نشوم تو هر چه دانی بکن چون حکم صلابت او را دید را کرد و رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش از عهد نبوت درخت می بود و در غوغه بدر مرد و بعد از آن ام کلثوم را آن حضرت بوی تزویج کرد و در سال نهم از هجرت وی نیز مرگد پس گفت آن حضرت اگر می بود نزد من دختر سیوم میدادم آن را بوی و هیچ کس خبر وی نبود که دو دختر هیچ پیغمبری نزد وی بود و ازین جهت ذوالنورین لقب او شد رضی الله عنه و در میانه بلای خوش روی سفید و سرخ و بود در روی وی مکتها از جدی بزرگ ریش اجل الناس و گفت آن حضرت بام کلثوم تزویج کردم ترا بمشابه ترین مردم بجهت تو ابراهیم علیه السلام و پدید تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بود حای و بدعتی که در درون خانه در بسته غسل می کرد و از جای صلب خود را راست نمی توانست کرد و بود و قتل او در اوسط ایام تشریق سه شصت و شصت و خلافت او سیزده سال و عمر او هشتاد و دو و بعضی سه و شش و گفته اند علی بن ابی طالب الهاشمی ابن عم پیغمبر خدا و برادر او ابا طالب و زوج فاطمه زهرا بنی و در حسن و حسین است و اول شعی است که متولد شده از دو دوا شعی قدیم الاسلام و بقول جامعه کثیر از صحابه اول کسیکه اسلام آورد و است و گفته اند که بموت شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و زود و شبیه و اسلام آورد علی رضی الله عنه روز سه شنبه و عمر وی در آن مدت ده سال بود و هفت و اربع و شریف و هادی و گفته دیعوب المصلین و ابوالریحان و ابوتراب از انصاف اویند و بود وی رضی الله عنه میانه بالای سخت کندم کون بل هجرت انصاع اشعر البدن روشن روی تابان جمال بزرگ چشم عظیم البطن نیک سپاه چشم عظیم العیبه و طویلها و عریضها حسن الوجه ضحک السهل ما شرب چارم و هم قوی دل شجاع منصور و اوسع العلم کثیر الذی النفس رضی الله عنه و کرم وجهه مدت خلافت وی پنج سال و شهادت وی شب جمعه قریب بحر محمد هم رمضان المبارک سنه اربعه و اربعین و عمر شریف وی شصت و سه علی الصبح المنها را باس بن بکیر و در بعضی نسخ النکیر بالف و لام یا س کبره و تخفیف تخانیه در آخرین جمله و کبره تمجود و فتح کاف و سکون تخانیه و بعضی از روایت بخاری بکیر بکیر با و شدید کاف ضبط کرده اند از چهار جریں اولین است حاضر شد بر او مشاهدی را که بعد از اویند و بود اسلام او و اسلام برادر او را عام بی که در دار ارقم و بود او را و برادران او را خالد و عاقل و عام صحبت و همه از اهل بدر بوده اند وفات او در سنه سی و چهار بود و بطل بن دباح بنقره را موطائی یکس القصد بنی مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کنت او ابو عبد الرحمن است و بعضی ابو عبد الله گفته و بعضی ابو عبد الکرم و بعضی ابو عمرو و او را عامه بنقره حاء جمله و تحقیق هم وی از مولد بن است قدیم الاسلام نخستین کسی است که ظاهر کرده اسلام را بکه و عذاب کرده شده در دین خدا و آسان شده و بروی بذل روح و غذای می کرد و او را امیرین خلف جمعی که مولای او بود و آخر در بر دست بلال گفته شده و مرا از قصه است و میکشد او را امیه در ذبح جدید و می انداخت در قلاب و می کوفت بچوب پس ابو بکر صدیق و از بخرد و از او کرد و آنحضرت بلال را در بر بلال فتح گفت اذان بالای کعبه و فضایل او بسیار است و بس است و فیصلت وی که آنحضرت شاکان چنانچه من با وی عمر و بلال باقی مشبه و حبیب سابق مردم و سلمان باقی فرس بود وی رضی الله عنه سخت کندم کون در از قامت کثیر الشمر و بدمشق در سال یستم و بعضی مال شرا و عمر وی شصت و چهار بود و بعضی گفته اند که بعضی از اصحاب باقی فصل سوم یک گفته جناب بن عبد المطلب الهاشمی عم رسول الله و برادر است از رضاعت کین ابو عامر است نسیم بن جعبه

صلی الله علیه و آله و سلم میان او و میان ابو عبیده و بود از نقبای انصار و اغنیای ایشان و مراد از فضایل بسیار است ابو ذر بنی انصاری
از آنها است که جمع کردند قرآن را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از اعمام انس است چنانکه در باب سابق گذشت حاضر شد بدر را صحر و ف بود
بعد قاری سعد بن مالک التهری یعنی سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است و مالک نام ابو وقاص است زهری قرشی اسلام آورد و قدیم بار
دست ابو بکر صدیق و وی همد ساله بود و بعضی گفته اند نوزده ساله و وی گفته که من ثالث اسلام و اول کسی ام که انداخت تیر در راه خدا حاضر شد بدر را
و همه مشاهد را بهر آنحضرت و جمع کرد مراد از پیغمبر خدا را در و پدر خود را روز احد و فرمود تیر اندازد و پدر من فدای تو باد و بود و قیس فلیط بزرگ سرور شست
اکشان کندم کون پست پنی بر موی بدن مردور کو شک خود که در حقیق بود نزدیک بدینه برده میل پس داشته شد بدینه و دفن کرده شد به بقیع سنه
خمس و خمیس یا ثمان و خمیس در عهد معاویه هفتاد و چند ساله و بعضی گفته اند هشتاد و دو ساله و بود وی رضی الله عنه آخر عشره مبشره در موت و قیام
کرده شد بر دست وی مالک عجم و بر اقا دسعی وی بنیاد کا سرقا و کثیر است بعد بن خولده التهری قیام عجم و سکون و او از بنی عامر بن کعب
و بعضی گفته اند طیف ایشان است و بعضی گفته اند از من است و بعضی گفته اند از عجم فرس است و بود از حارجه و حبشه هجرت ثانیه و بعضی گفته اند حاضر شد بدر را مرد
بکه در حجه الوداع بعد بن زید بن حجر و بن فغیل بن قیس و بن و قیام و سکون بخانه التهری ابو الاحمر کنیت اوست قرشی عدی است از عشره مبشره و زوج است
عمر بن الخطاب قدیم الاسلام پیش از در آمدن دار ارقم حاضر شد همه مشاهد را بهر آنحضرت و بود در غزوه بدر و حارجه و طایفه بن حبشه که بکمر گرفتن فاطمه و کوش
رفته بود کندم کون و در از قامت جمع می شود بان حضرت پیانزده واسطه در کعب بن لوی و اسلام آورد و وی بیست ساله بود و گفت دیدم خود را که بسته بود
مر ابر بر اسلام و اسلام آورد و وجه وی فاطمه بنت الخطاب پیش از برادر خود عمر بن الخطاب و مرد به حقیق قریب بدینه در سنه احدى و خمیس یا ثمان و خمیس
عمر او هفتاد و چند سال بود و بعضی گفته اند که تجاوز از هشتاد و بود و بعضی گفته اند که وفات یافته و پدر او زید بن عمرو بن قیل در جا بخت دین ابراهیم را اختیار کرده و از
مشركان اقباب و تهری نموده بود و با آنحضرت نیز من از نزول وحی ملاقات کرده و او را موحه الحائیه خوانند و بعضی گفته اند بنی بود که مبعوث بختی نمود و در صحیح
بخاری و کتب دیگر از احادیث احوال او مذکور شده است بعد بن سکون یا بن حنیف بنظم حارجه و قیام و سکون بخانه التهری ابو الاحمر کنیت اوست قرشی عدی است از عشره مبشره و زوج است
بدر واحد و مشاهد و دیگر حاضر شده و در روز احد با آنحضرت ثابت مانده و بعد از آنحضرت صحبت با میر المومنین علی داشته و امیر المومنین او را بر بدینه اختلاف
نمود و بر ولایت فاطمه و الی کرد ایند و بکوفه در سنه سی و هشت وفات یافته و علی رضی الله عنه بروی نماز گذارد و طایفه بن دافع الاختصاری و اچوه
طایفه بنظم فاطمه و مراد از خدیج بن رافع هر دو از اهل بدرند حاضر شد بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از اوست و ابن عبد البر از ابن سنی حکایت کرده که وی حاضر شده
است بدر را و وی هم رافع بن خدیج و والد سید بن خیر است و متفر دست بزرگ وی از امی عبد الله بن مسعود الهمدانی بنظم با و قیام و سکون بخانه التهری ابو الاحمر کنیت اوست قرشی عدی است از عشره مبشره و زوج است
بن مسعود بن خال بنین محبوب است بهنذله بن مدرکه بن النیاس بن منظر خلف بنی زهره از سابقین اولین بود قدیم الاسلام پیش از در آمدن دار ارقم و
بعضی گفته اند پیش از عمر رضی الله عنه بانکه زمانی هجرت کرد حبشه و حاضر شد بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از اوست و قیام و سکون بخانه التهری ابو الاحمر کنیت اوست قرشی عدی است از عشره مبشره و زوج است
صلی الله علیه و آله و سلم بخت و فرمود راضی شد م برای امت بهر چه راضی است ابن ام عبد و راضی ام از آنچه ناراضی است وی مناق اب بسیار است
در باب سابق پاره از آن گذشت و بود وی رضی الله عنه قیس القامت چنانکه ایقانون و بی با نشتن و دیگر آن نزدیک بود بخت کندم کون خیف و الی
شده قضای کوفه بیت المال او را از جانب عمر و اول خلافت عثمان رضی الله عنه پیش از آن جت کوفی که میان او و میان عثمان واقع شده به بدینه آمد و در سنه
سی و دوه وفات یافت و در بدینه دفن گردید و عمر او شصت و چند سال بود و وی کینود هزار دینار تر که گذاشت غیر از رقیق و مواسی و الله اعلم و روایت کرده
از وی خطای اربعه و جزایش از صحابه و تابعین رضی الله عنهم جمیع عبد الله بن جعفر التهری از اولاد زهره بن کلاب جمع می شود با آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در کلاب بن مره بنش واسطه و بود با هم او در جا بخت عبد الله ولادت یافت و بعد از حارجه الفیل بدو سال اسلام آورد و بر دست ابو بکر صدیق
قدیم و او در وی نیز اسلام آورد و هجرت کرد وی حبشه و هجرت و حاضر شد بدر را و جمع مشاهد را بهر آنحضرت و ثابت مانده و روز احد و رسید بوی ریاده از نیست
جراحت گذارد رسول خدا خلف او را در سفری و تمام کرد از آنچه باقی ماند چنانکه حکم مسوقت کرده و توبک را و تلافی کرد این را بمقدق چهار هزار در راه خدا
پس از آن به چهل هزار دینار و سوار کرد مردم را بر پا فدا سپ در راه خدا پسر بر پا فدا شتر را حله و مواسات کرد احما المومنین ما بعد از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و بود اکثر احوال وی از تجارت و مناق اب بسیار است و بود وی رضی الله عنه در از قامت جنگ بدر

دفاع

روای
در حدیث

الله عليه وآله وسلم گفت دیدم عبد الرحمن بن حوف را که می رود در بهشت و می خیزد در روی بطریق جو که رفتار کوک است بر سرین تصدق کرد تمام قافله او که از شرم
 آمده بود و منصفه شرم با لان و پوشش به جت شکرانه و بشارت دخول جنت یا قافله ای اعتذار که از خیزیدن مفهوم میگردیده بود و می رضی الله عنه که در از می گذارد و نار را برین
 از نظر روایت است که در وقت وفات بنوشش شد چون بنوش آن گفت که آمده ام و فرشته سخت درشت خوی و گفته که او را پیش حکم غریزین می برم
 پس دو فرشته دیگر آمده و گفته این را که می برید گفتند می برم او را پیش حکم غریزین گفتند بگذارد او را که سبقت کرده است سعادت در روی در وقتی که در چشم
 مادر بوده و راه او بنهم و ابن عمار کرد و نوی رضی الله عنه که قوی می داد در عیالی بکر و محمد عثمان و وفات یافت در خلافت عثمان و چون وفات یافت امیر انوشیروان
 علی رضی الله عنه گفت بروای ابن عوف که صافی چشیدی و در روی راندیدی مناقب او بسیار است و در اسلام آوردن او قصه غریب است در اسناد
 الرجال نیز نقل کردیم چندی بعد از بنی هاشم بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه عیبه بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه
 عیبه بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاویه عیبه بن الحارث بن المطلب بن عبد مناف کلان تر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم ده سال و اسلام
 آورد و پیش از آمدن دارا قدم و بود بخت او با دو برادرش طفیل و حسین مبارزت کرد و برادرش عیبه را و آمد و رفت کرد میان ایشان دو ضربه و در
 عیبه از آن کشته شد و لید نیز در آن روز روایت کرد از وی علی بن ابی طالب رضی الله عنه عیبه را ده نغم عین و تحیف موفی بنی النصارى انصار
 بود و حاضر شد عیبه اولی و ثانیه را و حاضر شد برادر او همیشا برادر او وی یکی از آنهاست که جمع کردند قرآن را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بود
 طویل جسم چیل فرستاد و او را عمر رضی الله عنه بشام قاضی و معلم کرده پس محصل اقامت کرد و بعد از آن بطنین انتقال کرد و بر له وفات یافت و بعضی گفته اند
 به میت المقدس در سال سی و چهار هجری و دو ساله و بعضی گویند تا زمان معاویه باقی بود و چون حوف حلیف بنی هاشم بن لوی بن قحطبه و
 شد بد با وی بنزه نیز خوانند انصاری است حلیف بنی عامر بن لوی حاضر شد برادر او ساکن شد مدینه را و گذشت چیزی از اولاد روایت کرد
 از حضرت بیک حدیث که فرمودنی ترسم بر شما قهر را و لیکن می ترسم فراخی دنیا را حدیث عقیده بن جبر و الانصاری ابو مسعود انصاری بدری از شما پیر صحابه است
 حاضر شد عیبه ثانیه را و بود خردترین ایشان و جمهور بر آنکه نسبت او به رجب سکونت است مخصوصه آن وفات یافت در خلافت علی بن ابی طالب و بعضی
 گویند بعد از وی در اعیان و اربعین یا اثنین و اربعین عالمی بن ربيعة العنزی بعین مطه و نون مفتوحین و رای نسبت بعینه که یکی از اجداد او است و در جامع
 الاصول المفوی و فین مبعده و او حلیف بنی عدی و لید او نسبت او عددی نیز واقع شد و در کاشف حلیف آل خطاب گفته بخت کرده بر دو بخت و حاضر
 شد برادر او همیشا برادر او اسلام آورده پیش از عمر رضی الله عنه وفات یافت در سنه اثنین یا ثلثه یا خمس و ثلثین و قول اول مشهور است و ثانی
 او قی است با نجه در کاشف گفته که مات قبل عثمان بن عاصم بن ثابت الانصاری حاضر شد برادر او او آنکسی است که نگاه داشتند او در زنوزان در وقتی که
 خواستند مشرکان که سر او را ببرند به جت کشتن او عیسی از عظامی ایشان را و و بی دعا کرده بود خدا را و جل که دست مشرک بوی نرسد پس فرستاد
 خدای تعالی زنوز را بر او پس نگاه داشت او را از دست مشرکان و چون شب شد سبیل آمد او را بر این قضیه در غرزه بجمع بود و وی جد اداری عامر بن عمر
 بن الخطاب است رضی الله عنه عیبه بن نغم عین مطه و قحط و او سکون تخمین بن معاویه الانصاری حاضر شد بر دو عیبه و برادر او همیشا برادر او وفات
 یافت در حیات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بعضی گفته اند در خلافت عمر مدینه و صحیح است که وی بعد از آنحضرت باقی بود روایت کرد از وی عمر بن
 الخطاب و بود عمر اوشت و پنج یا شست و نیش رضی الله عنه عثمان بن کسر عین و سکون فغانیه و مواحه بن مالک الانصاری حاضر شد برادر
 روایت کرد از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و روایت کرد از وی انس بن مالک و همو در بن المریج و بود وی ضرر البصر و هه اعتداری
 از آمدن مسجد و آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خانه وی و گذاردن غار در آن با آنرا جانی خود گیرند که راست و صحیح تجارتی قوفی زمین
 مبعویه خذ امة بنعمه فاب و تحیف دال محکم بن مطعون بن نغم و سکون طاء مبعوه و عین مطه قرشی خال عبد الله بن عمر رضی الله عنه بخت کرده بخت
 و حاضر شد برادر او همیشا برادر او با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و عامل کرد اند او را عمر بن الخطاب بر بچین بعد از آن غل کرد روایت
 کرده است از وی عبد الله بن عمر و مات سنه ثلثین و ثمان و ستون فلانده بن النعمان الانصاری صحابی است حاضر شد برادر
 و مشهور قاده و تابعی دیگر است که بصری است و اعمی است حافظ مفسر که و اخذ زمان خود بود و گفت هر چه شنیدم فراموش نشد روایت دارد از انس
 بن مالک و از حسن بصری و عیبه بن السیب مجاز بن عیبه و الجموح بن قحطیم و عاصم بن انصاری حاضر شد عیبه را و برادر او وی و پدر وی عمرو بن الجحج روایت
 کرد از وی ابن عباس وفات یافت در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه معوذ بن نغم و قحط عین و کسر او و شد بن عیبه و اء نغم عین مطه و سکون
 فامره و دو و او و برادر وی معاذ بن عفرای هر دو از اهل بدنه و عفران نام و در ایشان است و نام پدر ایشان الحارث بن رفاعه انصاری و معوذ قاتل ابو جحل لعین است
 روز بدر با هانت برادرش معاذ و معوذ بعد از آن قتال کرد و کشته شد و معاذ باقی ماند و مشاهد دیگر را دریافت الی ماشاء الله و ایشان برادر دیگر است که نام و وفات او نیز

هست تا وقتی که اویس میان ایشان رسید گفت آیا تو اویس بن عامر هستی گفت آری من اویس بن عامر هستم گفت از قبیل امرا دی سپتر از قرن گفت از همین
است گفت آیا بود بنو برص پس به شدی از آن مکر موضع در هم گفت نعم گفت آیا مر ترا والد ه هست گفت نعم گفت عمر شنیدم از پیغمبر خدا که گفت می باید شما را
اویس بن عامر با دوا اهل من از مراد سپتر از قرن بود بوی برص پس بر شد از آن مکر موضع در هم مر او را والد ه ایست که اوینکی می کند بان اگر سوخته خورد
خدا راست می کرو اند خدا او را اگر توانی طلب استغفار کرد از وی بچن پس استغفار کن برای من ای اویس گفت مثل من یا امیر المؤمنین استغفار کند ترا گفت البته
استغفار کن برای من پس استغفار کرد اویس برای عمر رضی الله عنه پس گفت عمر اویس کجا می خواهی که بروی گفت می خواهم که بگویم که مردم گفت ای پیغمبر
برای تو بر عامل کوفه گفت اگر در پس ماندگان از مردم باشم محبوب تر هست نزد من پس سال آیند مروی از اشرف من به حج آمد و ملاقات کرد بمر رضی
عنه و عمر از حال اویس پرسید که چه حال دارد گفت گذاشتم او را که سنه جامه قلیل المتاع پس عمر حدیث آن حضرت را بروی خواند پس آن مرد بر اویس
و طلب استغفار کرد از وی اویس پرسید تو استغفار کن برای من که از سفر صالح می آئی باز گفت آن مرد استغفار کن برای من و حدیث عمر را بر خواند پس
استغفار کرد اویس برای وی پس شناختند مردم او را و دریافتند حقیقت حال او را پس از آنجا بدر رفت روایت کرد این را ابن سعد در طبقات
و ابوعوانه در دیانی و ابونعیم در حلیه و بیقی در دلائل و در روایتی دیگر هم از اسیر بن جابر آورده که گفت محمدی بود بگو که حدیث میکرد ما را و چون فارغ می شد از
حدیث متفرق می شدند مردم و جماعتی بر جای خود می بودند و در میان این جماعت مردی بود که تکلم می کرد بکلامی که هیچ کس را نشنیدم که بان کلام تکلم می کرد
پس می آمدم نزد وی پس کم کردم روزی او را پس گفتم بیا در خود می شناسید شما آن مرد را که می نشست با ما و سخنان می کرد چنین و چنین پس گفت
مردی از قوم اری می شناسم او را آن اویس قرنی است گفتم می شناسی منزل او را گفت می شناسم پس رفتم با وی و زدم در حیره او را پس بدر آمد از
حیره گفتم یا اخی چه باز داشت ترا از ما گفت برهنگی و بودند اصحاب وی که مسخری می کردند با وی و می بخانیدند او را گفتم بگیر و این چادر را پوش گفت کن
این را زیرا که ایشان چون ببینند این جامه را بر تن می اندامی کنند ما پس مبالغه کردم من تا آنکه پوشید آن را پس برون آمد بر ایشان پس گفتند
که افریب داده است ازین جامه و از که ر بوده است آن را گفت دیدی که چه گویند پس گفتم من چه میخواهم شما ازین مرد و چرا می گنید او را آدمی کاهی برهنه
و کاهی جامه پوشش پس گفتم ایشان را زبان خود در قتی سخت پس بقضای الهی اهل کوفه نزد عمر آمدند پس آمد میان ایشان مردی از آنها که مسخری می کردند
با وی پس گفت عمر آیا اینجا از اهل قرن کسی است پس آوردند آن مرد را که مسخری می کرد با ویس خوانده عمر رضی الله عنه حدیث پیغمبر رضی الله علیه و آله
و سلم که در شان اویس شنیده بود و گفت شنیدم که وی قدم کرده است بر شما بگو که آن مرد گفت نیست این چنین کسی در میان ما وی شناسیم
او را گفت عمر بل مردی هست چنین و چنین یعنی خوار و خراب گفت در میان ما مردی هست اویس نام که مسخری می گفتم بوی گفت عمر در یاب او را و نمی بینم
ترا که در می یابی او را پس اقبال کرد آن مرد بر اویس تا آنکه درآمد بروی پیش از آنکه بر اهل و عیال خود در آید پس گفت او را اویس این حادث تو بین
از آنجا است گفت از امیر المؤمنین عمر شنیدم تقریب ترا که در حق تو چنین و چنین می گفت بخش مرا ای اویس آنچه بتو کرده ام از مسخری و بی ادبی و استغفار کن مرا گفت
می کنم بشرطی که مگوئی با کسی که آنچه شنیدی از عمر پس استغفار کرد مرا گفت امیر که راوی این خبر هست بعد ازین فاش شده امر اویس دو کوفه روایت کرد این را ابن
سعد در طبقات و ابونعیم در حلیه و بیقی در دلائل و ابن عساکر در تاریخ و در روایتی دیگر ابی بن سعید از سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب آمده که گفت گفت
مر پیغمبر خدا روزی با عمر گفتم لبیک و سعد یکت یا رسول الله پس کان بردم که کبریا ری می فرستد مرا آن حضرت گفت یا عمر در امت من مردی باشد که او را
اویس قرنی گویند میرسد او را بلائی در جسد پس دعا می کند خدا را پس دور می کند از خدا مگر طعنه در پهلوی چون می بیند از یاد می کند خدای را و هر چهل
پس چون ملاقات کنی تو او را بگو آن از من سلام و امیر کن او را که دعا کند ترا زیرا که وی گویم است بر تو کار خود و بزرگست نزد وی اگر سوخته خورد و بر حن
راست گوی کرد اند او را خدا شفاعت می کند وی مانند پیغمبر و مضر را عمر رضی الله عنه می گوید پس طلب کردم او را در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه
و سلم پس قدرت نیافتم بروی و طلب کردم در خلافت ابوبکر پس قدرت نیافتم بروی و طلب کردم او را در امامت خویش می جستم زیرا
که از بلاد می آمدند و می گفتم آیا هست از مراد یا هست از قرن در میان شما کسی که نام او اویس باشد گفت مردی از قوم وی ابن عم من است
یا امیر المؤمنین می پرسیم تو از مردی است پای و خوار و بی وفایت وی کسی که مثل تو از وی پرسد گفت می نیم ترا در شان وی از خاک
شوند کلام پس بودم در همین سخن ناگاه نموده شد شتری بکنه پالای بروی مردی است بکنه جامه پس اهاد در دل من که اویس پس باشد گفتم ای بنده خدا تو بی
اویس قرنی گفت نعم گفتم پیغمبر خدا سلام می خواند بر تو گفت علی رسول الله السلام و حکایت یا امیر المؤمنین گفتم امر می کند ترا آنحضرت که دعا کنی مرا بعد از آن ملاقات
می کردم او را هر سال نمی دید پس می گفتم من احوال و اسرار خود را بوی می گفتم وی بمن دفاه ابو الفاسم عبد العزیز بن جعفر آنوقت بی خواسته و غلبه
فی ثانی و در روایتی دیگر از حسن بصری آمده که چون اهل قرن در موسم حج آمدند پرسید امیر المؤمنین چه می بیند آنکه می آید در میان شما مردی که نام او اویس است گفت مردی میان

ایشان چه میفرمود؟ امیر المؤمنین از وی مردی است که در خوابها میآید و در مردم نمیآید گفت از من بوی سلام برسانی و بگوئی تا ملاقات کند مرا پس رسانید آن مرد و بگفت
 عمر را بوی پس قدم آورد اویس بر عمر گفت اویس توئی گفت نعم یا امیر المؤمنین گفت تو میپیدی بود که دعا کردی خدا را و دیگر کردی از تو باز دعا کردی تا بقیه
 از آن در تو گفت نعم ترا که خبر داد یا امیر المؤمنین بدان گفت خبر داد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امر کرد مرا که سؤال کنم ترا تا دعا کنی برای من پس دعا
 کرد اویس مرا و گفت حاجت من تو یا امیر المؤمنین این است که پوشی حال مرا بر من و از آن دهی تا بگردم و بروم از اینجا پس همیشه بود اویس پنهان از
 مردم تا ناکشته شد روز نماز و ندو شهید شد رواه ابن عساکر و از سعید بن المسیب آورد که در عمر بن الخطاب بر منبری گفت یا اهل قرن پس برخاستند
 پیران این قوم و گفتند یا نعم یا امیر المؤمنین چه میفرمائی گفت آیا در قرن کسی هست که نام او اویس است پس گفت پیری از میان ایشان نیست در میان کسی که نام
 او اویس باشد مگر دوازده که در میانها و در یکجا میباشند کسی را بادی الفت و نه او را کسی صحبت پس عمر گفت ایمن را می خواهم چون بقرن روید او را بچند و سلام
 مرا برسانید و بگوئید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشارت داده است مرا تو را امر کرده است مرا که بخوانم بر تو سلام آنحضرت را پس چون رسیدند انقوم بقرن و
 بختند او را و یافتند در ریگستانی افتاده پس رسانیدند او را سلام عمر و سلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت شهرت و او را امیر المؤمنین و مشهور
 گردانید مرا السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی آل و روی نهاد بودی میان و حیران و یافته نشد از وی شری تا آنکه باز آمد در ابام علی رضی الله عنه
 پس قاتل کرد پیش وی پس شهید شد در جنگ صفین رواه ابن عساکر و معصع بن معاویه آورده که بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه می پرسید و فدا ل کوفه را وقتی که قتل
 می آوردند بر وی آیا می شناسید شما اویس بن عامر قرنی را می گفتند نمی شناسیم و اویس مردی بود که ملازمت میکرد مسجد را در کوفه و بنی امدان و او را
 ابن عم بود که ایذا می کرد او را پس آمد ابن عم وی در کسانیکه آمدند از اهل کوفه گفت ابن عم او یا امیر المؤمنین نیست اویس کسی که باین مرتبه برسد که پسر پسر
 و بشناسی تو او را وی آدمی است کمترین آدمیان و وی ابن عم من است پس گفت عمر وی تو فلان شدی تو در وی پس خواند عمر حدیث آن حضرت را که
 شنیده بود در شان وی و منی و گفت چو آن برسی اینجا سلام من بوی برسانی پس مشهور شد عمر اویس پس کم شد و بدر رفت و راه او بعلی و ابن منذر
 و ابن عساکر و در روایتی از ابن عباس آمده رضی الله عنهما که گفت در نیک کرد عمر که می پرسید از احوال اویس قرنی ده سال تا آنکه گفت در موسم حج
 ای اهل یمن هر که از شما انقبیه فرماست ایستاده شود پس با ستاد و آنکه از مراد بودند و نشسته دیگران پس گفت عمر آیا میان شما اویس است
 پس گفت مردی یا امیر المؤمنین نمی شناسیم ما او را ولیکن یک برادر زاده من است که او را اویس اویس میگویند و وی ضعیف تر و خوار تر است از آنکه
 مثل تو پرسد از مثل وی گفت عمر وی در حرم است گفت نعم کذا را که عرفه است می چراند شتران قوم را از اینجا گفته اند که کسی داند که اشتی می چراند
 پس سوار شد عمر و علی رضی الله عنهما بر دو حمار پس روان شدند تا آمدند اراک را ناگاه دیدند ویرا که ایستاده است و نماز می کند و دوخته است
 نظر خود را بر سجده گاه خود پس چون دیدند او را عمر و علی گفتند اگر باشد آنکه میگوئیم ما را را پس این شخص است پس چون شنید حسن ایشان را سبک
 گردانید نماز را و برگشت از نماز پس سلام دادند ایشان بروی پس رو سلام کرد وی برایشان و گفت علیکم السلام و رحمة الله و گفتند
 چیست نام تو رحمت کند ترا خدای تعالی گفت عبد الله گفت علی مرتضی رضی الله عنه می دانم که هر که در آسمان و زمین است بنده خدا است
 سوگند می دهم ترا بر پروردگار که به پروردگار این حرم چیست نام تو که مادر تو ترا پدران نام کرده گفت چه می خواهی بنام من اویس بن مراد
 است گفتند برهنه کن پهلوی چپ خود را پس برهنه کرد دیدند که در وی لمبه ایست سفید قدر در هم پس شافقت علی و عمر که بوسه دهند آن لمبه را
 پیوسته گفتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده است ما را که سلام خویش بر تو و سؤال کنیم ترا که دعا کنی ما را گفت دعای من در شرق و یمن
 مغرب آن شامل است همه مسلمانان را مرد و زن ایشان را گفتند دعا کن ما را بخصوص پس دعا کرد ایشان را و مرثومین و مؤمنات را پس گفت
 عمر رضی الله عنه بدین ترا چندی از رزق خود یا از عطای خود گفت اویس هر دو جائز من تواند و هر دو غسل من پاره زده و با من چهار
 درهم است چون تمام شود اینها بکرم و گفت هر که اهل کرد جمعه را اهل می کند ماه را و کسی که اهل کند ماه را اهل می کند سال را بعد از آن سپرد قوم را شتران
 ایشان را و بدر رفت از اینجا و دیده نشد بعد از آن و راه ابن عباس کوفی تا و یمنه و الله اعلم و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله
 قال لما که اهل الیمن گفت آن حضرت در وقتی که آمد ابو موسی اشعری و قوم دی آمدند شمارا اهل یمن هم ارفا افتند ایشان تنگ تر است فوادی
 ایشان و الین فلو ما و نرم تر است قلوب ایشان افتد جمع فوادی نعم فوادی و بجا و لغت غریب است از لغت و بمعنی تحرق و قلوب جمع قلوب از تعلق بمعنی
 از حال بکمالی کشتن و فوادی و قلب اکثر اهل لغت بیک معنی گفته اند و مگر بر آن در حدیث برای تاکید است و این حدیث در فصل ثالث از وفات النبی کشته است
 آنجا باین ارفا افتد مذکور است و الین قلوبا نیست از اینجا نیز اتحاد و ظهور می شود و بعضی گفته اند فوادی پرده دل است که چون رفیع باشد در و فوادی
 کند سخن حق در وی و برسد بدل و دل چون نرم بود در آید در و در وی وقت ضد غفلت است و الین ضد صلابت مثل شیشه برقیق است و نرم نیست

ان اذ دعت ذلک اگر در ایام آنوقت را خفایا علیک بالایشام پس گفت آنحضرت لازم که تو شام را خفا خفیض الله عن ان کشفه زیرا که شام کوفه
 خداست از زمین خدا و خیره بکسر خا و فتح یا و کاهی ساکن نیز کرده می شود بمعنی الیها خفیضه من عباد الله بیکر زید و غیره می آید و بسوی آن زمین خدا یعنی
 بر کزیده کان را از زندگان خود خفا آن اینهم پس اگر ابا می کنید و اقتناع می آید از آنچه اعتبار کرده و برگزیده است خدا یعنی برای شما که آن قصد کرده
 شام است فحلیکم بمعنیکم پس بر شما باد که بروید زمین خود و اضافت بین ایشان از جهت آنکه مخاطب عربند و بین از زمین ایشان است که قالوا این کلامی است
 که در میان واقع شده میان قول دمی علیک بالایشام و میان قول وی واسقوا من حد و کد آب و میوه خود را و و اب خود را از خدیو یا و حوضهای خود
 و خدیو بنین معنی جای که جمع کرد و در وی آب زیرا که این معنی مخصوص بشام است یعنی باید که آب و دهر یکی از خدیو خود که مخصوص است بوی و مرا حسنت
 و مطه صفت نمزد با غیر خصوصاً آنهایی که بر سر حدای اسلام نشسته اند تا که دو سبب تریع و اختلاف و نهج فتن کنایه قالوا فان الله عز وجل
 لی بالایشام و اهلک زیرا که خدای وکیل شده است برای من بشام یعنی بر فضل و کرم خود گرفته است کار مرا و مرا حفظت شام و حفظ اهل آن از شره
 و استبدادی ایشان بران دیار و راه احمد و ابو داود الفصل الثالث من شیخ بن حبه و شیخ بن حبه و شیخ بن حبه و شیخ بن حبه و شیخ بن حبه و شیخ بن حبه
 از کبار شیوخ محققان و مقرران ایشان است قال ذکر اهل الیشام عند علی رضی الله عنه گفت شریح ذکر کرده شدند اهل الیشام نزد امیر المؤمنین
 علی مراد بابل شام اینجا خالفان علی اند معاویه و هر که با او در شام بودند که متولی ملک شام بود از زمان حضرت امیر المؤمنین و گفته شد بعد از اینست کن
 ایشان را امیر المؤمنین چنانکه در زمان طایفین یکدیگر را لعنت می کردند قال لا گفت علی تمیکن اهل شام را یعنی صحیح و رسول الله در مدینه شنیدم که
 راضی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت لا تبدل بکونون بالایشام ابدال میباشند بشام یعنی چون لعنت کنم ایشان که ابدال آنجا میباشند پس میباد
 قتال کرد و لعنت ابدال را علما اهل سنت می گویند که این دفع است از علی رضی الله عنه لعن اهل شام را با فضل از برای دفع شیطان و مجادله از ایشان از مدینه
 جاز لعن غیر ابدال از اهل شام چنانکه میباد و بفهم میرسد و چگونه باشد و حال آنکه روایت کرده شده است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه که فرمود ایشان را لعن
 ما اند که بنی کردند بر ما و آورده اند که یکبارگی از اهل لشکر خالفان را گرفته آورده شخصی گفت و اعجاب من میدانم که وی نیکو مسلمان بود علی رضی الله عنه فرمود و
 که هنوز مسلمان است و در آن از آثار و اخبار که دلالت میکند بر اسلام ایشان بعد از آن بیان ابدال می فرماید و هم از معون و جلا ابدال چل مردن کلاماً
 و جعل ابدال الله مکانه و جلا هرگاه که بمیرد مردی می آرد خدا تعالی در بدل او مردی دیگر را یعنی بهما لغیث آب داده می شود بوجو و ایشان را لعنت
 ایشان باران یعنی باران برکت ایشان می بار و و نصی می علی الاعدا و دود استایده شود و انتقام کشیده می شود بیاری ایشان بر دشمنان و مصروف
 چون اهل الشام بهم العذاب بر گردانیده می شود از اهل شام برکت ایشان عذاب و تخصیص بابل شام بهت قرب جوار و مزید ارتباط ایشان خواهد بود
 و البرکت و نصرت ایشان عالم را شامل است خصوصاً کسی که تنفس و استعانت کند از ایشان و وجود ابدال درین حدیث و در احادیث دیگر نیز از علی
 رضی الله عنه آمده است و شیخ ابن حجر بعد از ذکر این احادیث حدیثی دیگر از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده است که فرمود و یا را است
 پاهم مردند و ابدال چل اند پس آن پنهان می پذیرد کم می شوند و نه این چل هرگاه که بمیرد بدل ابدال می کند خدا تعالی بیکر از پانصد گجای او پس فتنه صا یا و کاهی
 صلی الله علیه و آله و سلم دلالت کنان و بیان کنان علهای ایشان را که جعل می کنند که باین مرتبه میرسد فرمود ایشان غمی کنند از کسی که ظلم کند ایشان را و نیکو کسی که بی
 کند ایشان و مساوات فخر می کند از آنچه داده است خدا تعالی ایشان را و تصدیق این در کتاب خداست که فرمود و الکاذبین العیظ و العافین چون
 الناس و الله یحب المحسنین ۲ و من رجل من القضاة روایت از مروی از صحابه که نام وی معلوم نشده است و جهالت نام را وی و صحابه
 زیان نداشتند زیرا که ایشان همه عدو و لعدان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت که آنحضرت گفت سیف فقه الیشام نزدیک است که قهر و
 بلا د شام فاذا خفیتم المنازل فیهما فلیکم جمدینه فقال لها د مقفی پس چون مخیر گردانید و شایسته شود کار با اختیار شما را و جایی بود
 را در آن بلاد پس بر شما باد که اختیار کنید و نزول کنید به شهری که گفته می شود و مرا از دمشق بخبر و ال و فتح میم بر قول اکثر افسح که پای تخت شام است فلما
 معضل المسلمین من الملامه پس بدستی مدینه دمشق جایی پناه مستلما مان است از جنگها که پناه می آرند بآن و می در آید و ران و معقل بفتح میم و سکون عین و
 فاف از عقل بمعنی حصین و پناه و ملازم جمع طومر بمعنی حرب و فسطاطها و دمشق بلدة جامع شام است و فسطاط بمعنی فاد سکون سین بمعنی بلدة جامع
 که جمع کند مردم را و لهذا مصر را نیز فسطاط نام می کنند و فسطاط بمعنی خیمه می آید منها از من فقال لها الخوطة از زمین شام زمینی است که گفته می شود
 مرا و را غوطه بمعنی غن مجر و سکون و او و طاء مملک شهرستان و طینی گفته می شود نام بستانها و آنها که در دمشق اند و بعضی گفته اند غوطه شهری است نزدیک دمشق
 و اوها الحجد روایت کرد این حدیث را احمد ۳ و من لای هرب من الخوطة قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الخوطة
 بالکینة و المملات بالایشام بعضی گفته اند که این اشاره است به خلافت علی و ملک معاویه چنانکه در حدیث دیگر آمده خلافت

الفصل الثالث

بعد از این سی سال است بعد از آن می کرد و ملک گرفته و اما ملک در حدیث دیگر در صفات آن حضرت واقع شده که مولد او مکه و مهاجر او مدینه و ملک او شام است مراد بدان نبوت و دین است چنانچه در شام اغلب و اکثر بود و الا ملک و دین او تمامه آفاق است و بعضی گفته اند که مراد بقول فی الملک بان شام است که جاد و قتال آنجاست زیرا که منقطع نمی کرد و جاد و در بلاد شام و این ترغیب است به سافرت شام از برای دریافت فضل جاد و رباط و الله اعلم و چون عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این جمیع من خود بیرون من تحت زلفی گفت عمر گفت آن حضرت و پدر من ستونی را از نو که بیرون آمد از سر سر من بیاطع با لایزیده مانند صبح سطوح بالا بر آمدن کرد و بوی صبح حتی ایندین با شام انکه فرار گرفت بشام و دلالت می کند بر ثبات دین و تمکین و استقرار و غلبه و بشام و ازین تمکین بود خروج نور از شکم و الله آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد واد و روشن شدن خانه های شام بدان و او اعمار و ایت کرد این هر دو حدیث را البیهقی فی دلائل النبوه ۴ و عن ابی الدرداء ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان فیما ط المساین يوم المیل فی القوطه روایت است از ابو الدرداء که آن حضرت گفت که محل اجتماع مسلمانان روز جنگ غوطه مراد عرب و جال است الی جانب مدینه یقال لهذا دمشق که در جانب شهری است که گفته می شود از دمشق من خیر مدین ان شام صفت دمشق است که از بهترین شهرهای شام است و غوطه نیز جایی است نزدیک بان چنانکه گذشت در حدیث سابق فسطاط و مشق را گفت و غوطه چون قریب بدمشق است و از مصافات و توابع اوست خلائی در میان این دو حدیث نباشد و او ابو داؤده و عن عبد الله بن جحش بن سلیمان تابعی است از تابعی حدیث مدنی الاصل صدوق است ثقة و بعضی گفته اند لایس به و وی از اولاد و خط بن غیل است ابن سلیمان بن عبد الله بن خط و اولاد او راهم ابن الفیل نامند و گفته اند که عمر او صد و شصت سال بود و وی دیده است سهل بن سعد را و انس بن مالک را و وفات او در حدود هفتاد و دو و کذا فی فیل قال سیبانی ملک من ملوک الهجیم گفت عبد الرحمن بن سلیمان نزدیک است که باید پادشاهی از پادشاهان عجم فیض مهر علی الملک ابن کلها پس غالب می کرد و بر همه شهر با الا میشو مکر و مشق بیان مکر و ذشارحان که آن پادشاه کیست و او ابو داؤد قنبیه به انکه او بیست و دو فصل شام و بیت المقدس و صخره و عنقلان و قزوین و اندلس و دمشق و جزآن آمده و محدثان حکم کرده اند اکثر بران بضعف و وضع و الله اعلم کن فی سفر البیتاده ۱۲ باب ثواب هذه الامه فضل ابن امت مرحومه و کثره ثواب نسبت بامم دیگر خارج از حد صرح و حیطة بیان است و بس است در اثبات آن قولی سبحانه کنتم خیر امه اخوحت للنايس و قولی تعالی و کذالك جعلناک امه وسطا لکنو خیر امه و علی الناس و انما ایشان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که خاتم النبیین و سید المرسلین و افضل الخلائق اجمعین است که تمامه انبیاء و رسل آرزد کرده اند که کاشکی امتان او می بودند و آنچه ثابت است مر این امت را از فضل و کمال و پیدا شده در وی از اولیا و علما و فضلا و ثابت است مراتب از کلمات و کرامات و فضایل از آنچه نبود در احم سابقه اللهم اجعلنا من امته و از قضا جعله و قوفنا علی دینه و ملنه بجنات یا ارحم الراحمین ۳ الفصل الاول عن ابن عمر رضی الله عنهما عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اتما اهلکم فی اجل من خلا من الامم ما بین صلوة العصر الی مغرب الشمس گفت نیست مدت شایسته مدت عمر کسی که گذشته اند از امت با مکر مقدار زمانی که میان نماز و دیگر تا فرود شدن آفتاب اجل مدتی که تعیین کرده شده است برای خیری و این جمله مدت عمر است و گاهی اطلاق کرده می شود بر موت باراده جزو اخروی میسر نماید مدت عمر شما و جنب مجموع اعمار احم سابقه مقدار مدتی است از نماز عصر تا مغرب در جنب با قول نماز تا عصر و با وجود آن ثواب شایسته از ایشان است بعد از آن بیان کرد آن حضرت نسبت میان این امت و میان یهود و نصاری بقول خود و انما مثلکم و مثل اليهود و النصارى و کجلا اسنعمل عمالا و نیست قصه و حال شما و قصه و حال یهود و نصاری مگر مانند مردی که در عمل در آورد و کار فرمود و عالمان و کارکنان و مزدوران را فقال من یعمل الی نصف النهار علی قیاط قیاطی گفت آن مرد کیست که کار کند برای من تا نیمه و قیاط قیاط یعنی هر یکی را قیاطی باشد قیاط نیم و انک و انک سدس در هم فعملت اليهود الی نصف النهار علی قیاط قیاط پس عمل کردند یهود در عمر درازتر ثواب خلیل پس مشابه اند بان مزدوران که کار کردند تا نیمه و بر یک قیاط ثم قال من یعمل الی نصف النهار الی صلوۃ العصر علی قیاط قیاطی است گفت آن مرد کیست که عمل کند مرا از نماز تا نماز عصر بر یک قیاط فعملت النصارى من نصف النهار الی صلوۃ العصر علی قیاط قیاطی پس کار کردند نصاری در مدت غرض از آن مزدوران کار کردند از نصف نماز تا نماز عصر بر یک قیاط ثم قال من یعمل الی نصف النهار الی صلوۃ العصر الی مغرب الشمس علی قیاط قیاطی پس گفتند و کیست که عمل کند از دیگر تا فرود شدن آفتاب بر دو و قیاط لانما الذین یعملون من صلوۃ العصر الی مغرب الشمس و اما آگاه باشید پس شما که شباید با نیکسانی که کار کردند از نماز و دیگر تا فرود شدن آفتاب بر دو و قیاط لانما الذین یعملون من صلوۃ العصر الی مغرب الشمس و اما آگاه باشید که مراد از او و بار دیگر تصدیق انبیای سابق فخصبت البهائم و النصارى بر خرم آمدند و یهود نصاری فاولوا فی التهم و اول عطاء پس گفت که بیشتریم از روی عمل و کثیریم از روی عطا سبب این چیست و چرا هم چنین باشد

[illegible][illegible]

[illegible]

